

منتخب التواريخ

تأليف

حاج محمد باشم خراسانی

ناشر: کتابفروشی اسلامیات

منتخب التواريخ

در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و صیده نساء العالمین
والائمة الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است
از اصول معتدده و تواریخ معتبره

من تالیفات العالم العامل والثقة الجلیل الکامل
رکن الاسلام و المسلمین مرحوم

حاج محمد باشم بن محمد علی حسرانی

با اضافات و حواشی بقلم جناب آقای مروج الاسلام از افاضل تلامذه مؤلف
و ترجمه حال او و تصحیح کامل و مقدمه بقلم حضرت دانشمند معظم
آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی
که از هر حیث بر چاپهای سابق ترجیح دارد
بر مایه آقای حاج سید اسمعیل کتابچی و اخوان فرزندان مرحوم
حاج سید احمد کتابچی مؤسس:

کتابفروشی اسلامیّه

تهران - خیابان ۱۵ خرداد شرقی تلفن: ۵۶۲۱۹۶۶

(چاپ اسلامیّه)

سرشناسه : خراسانی ، محمد هاشم ، ۱۲۴۲-۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور : منتخب التواریخ : در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خانم النبیین و سیده ساء العالمین و الاثمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین من تألیفات ... محمد هاشم بن محمد علی خراسانی : با اضافات و حواشی به قلم مروح الاسلام ... و ترجمه حال او ... میرزا ابوالحسن شعرانی

مشخصات ناشر : تهران : اسلامیه ، ۱۳۴۷ .

مشخصات ظاهری : ۹۳۶ ص .

شابک : ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7

بازداشت : چاپ هفتم : ۱۳۸۸ (قیبا)

موضوع : چهارده معصوم - سرگذشتنامه

موضوع : چهارده معصوم - احادیث

رده بندی کنگره : ۱۳۴۱ م ۸ خ ۴ / BP۳۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۴۳ - ۵۱ م

نام اثر

منتخب التواریخ

مؤلف

محمد هاشم خراسانی

ناشر

اسلامیه

شمارگان

: ۱۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ :

هفتم - ۱۳۸۸ هجری شمسی

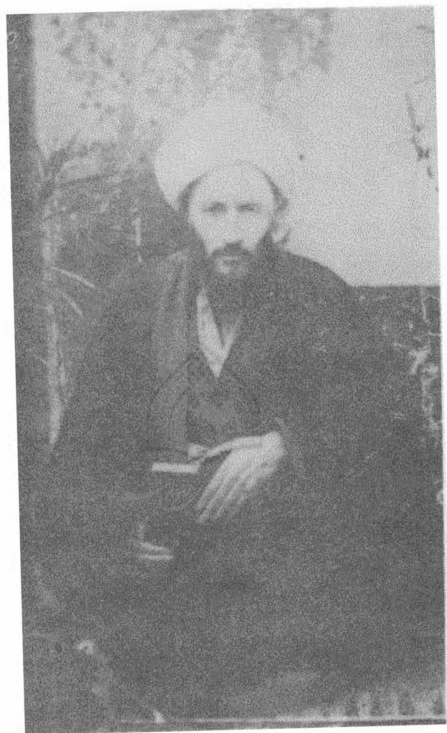
چاپ

اسلامیه

شابک

۹۷۸-۹۶۴-۴۸۱-۰۰۷-۷

ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7



تمثال مؤلف جناب خلد آشیان فردوس و سادہ حجۃ الاسلام

آقای حاج محمد ہاشم خراسانی

طاب ثراہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بیتم دانشمند معظم حضرت آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين

اما بعد مورخین و داستان‌رایان در نقل وقایع اغراض مختلف است و هر یک اسلوبی خاص بعود دارند معالف اسالیب دیگران، و روشی برگزیده‌اند که در انجام مقصد خویش موثرتر بوده است، آنکه مقصودش تنها نقل وقایع باشد و هیچ غرض دیگر بکار برده بسیار نادرافتد و برای عامه مردم هم فائده این گونه تواریخ اندک است چه دانستن قضایا اگر متضمن عبرت یا فائده دیگری نباشد کمال مطلوب نیست و رنج خواندن و صرف وقت عزیز در حفظ آن برای غیر اهل تحقیق کار عبث و بیفائده است. طریقه که قرآن کریم در حکایت گذشتگان و انبیا و امم سلف بکار برده بهترین سرمستی است که باید دبکران تقلید کنند یعنی موضع عبرت هرواقعه بیان نمایند چنانکه خداوند در باره عده اصحاب کهف برای تعلیم مسلمانان فرمود: فلانارمیهیم الامراء ظاهرأ، چون مردم در عده آنها خلاف کردند که سه تن بودند با پنج تن با هفت تن، خدا فرمود در این باب مجادله مکن که دانستن شماره آنان مفید نیست یا در مدت خواب آنان که اختلاف کردند فرمود قل الله اعلم بما لبثوا خدا داند که چه مدت درنگ کردند و علی الاصح معین نفرمود چند سال، که فائده در آن نبود با آنکه در خرق عادت متفق بودند و در قصه حضرت یونس علی نبینا وآله وعلیه السلام فرمود وارسلناه الی مائة الف او یریدون چه مردم بنوا از صد هزار افزون بودند و معین نفرمود چه اندازه که اگر میفرمود عده آنان مثلا دوهزار هشتصد و هفتاد و شش تن بیش از صد هزار بود موجب طول کلام میشد بی فائده و مغل بفساحت بود.

اما مورخین عرب و شی اسرائیل طبعاً بضبط وقایع و حفظ تواریخ و نظم انساب و ترتیب حوادث علاقه بسیار دارند و اجتهادات عجیب میکنند و سایر امم اندک و بنیاداً متقلد ایشانند. هر چند ذانا این طریقه برای عوام مفید نیست اما نقل ایشان مدرك معتبری است برای اهل تحقیق که هر کس خواهد نتیجه اجتماعی و اخلاقی وامثال آن در مطالعه این قضایا بگیرد بتواریخ آنان رجوع کند

اثراتی که مورخین در نقل وقایع دارند چنانکه گفتیم بعضی مدوح است و بعضی مذموم، گروهی تنها قصدشان اظهار مکارم و فضائل قومی است و از ذکر منالبت آنان زبان فریب میبندند و گروهی بالعکس، با آنکه خردمندان دانند هیچکس جز مضمومین جامع مئه، محاسن و منزه از همه عیوب نیست، و راه برای مورخ باز است اگر خواهد سلسله یا قومی را رسوا کند آن قدر قضایا تواند یافت که برای فضیحت آنان کافی باشد و اگر خواهد همان طایفه را مدح کند باز آئیند از محاسن آنان تواند ذکر کرد

مورخ هرگاه متعصب بود هرچه مقتضای طبع او باشد انجام میدهد اما نداند نهی فرموده است
 قوله تعالى ولا یجرمنکم شنان قوم علی ان لا تعدلوا عدلیا ذلی اقرب للثبوی •
 دشمنی شما با قومی شما را بر آن ندارد که از عدل منحرف شوید، عدل و وزبده که به پرهیزکاری نزدیکتر است

یکی از علمای معروف عجم درباره مسعودی صاحب مروج الذهب گوید او شیعی نبود بملت آنکه در اخبار خلفای بنی عباس و غیرهم اقتصار بر منالبت و عیوب و طعن و لعن نکرده است و از محاسن اعمال آنان لغتی برشده با آنکه مسعودی مردی شیعی و امامی بود و در نقل تاریخ و تئیفه مورخ را انجام داده است نه ابراز تعصب مائمی کرده، و هر کس داند که شتی ترین مردم روزگار نیز بعضی صفات نیک داشته

بعضی مورخین مقصودشان فصاحت و ادب است و تاریخ نوشتند تا در ضمن حکایت امثال و حکم و اشعار و عبارات شیرین و الفاظ مسجع و مقعی ایراد کنند گومی داستان را آلتی برای تعلیم ادب گرفته اند و گروهی قصدشان معاشره است و از حکایات آنرا اختیار میکنند که نشاط انگیز و شیرین و دلایز باشد و ملال از خاطر بزداید. گروهی نیز قصدشان ترویج مکارم اخلاق و موعظه و پند و عبرت و تهذیب اخلاق و ترغیب بدین و خدا پرستی است و بعضی برعکس ترویج بدعتها و دعوت مردم بفساد و زندقه و ایجاد شك و نفاق است و چون طبایع مردم با انستن وقایع و شنیدن حکایات راغب است ملاحظه فرصت را غنیمت شمرده در ضمن نقل اخبار مطالبی مؤید الحاد و زندقه میآورند و مردم را گمراه میکنند و از این قبیل تواریخ بهمانا بسیار است و در دست جوانان منتشر و اگر گوئیم علت ضعف عقاید مردم امروز همین تواریخ است گزافه نگفته ایم چون مضمون این تواریخ است تعظیم عهد جاهلیت و افتخار بدولت فرعون و نمرود و کینه با قوم عرب است دشمنی مؤلفین این کتب باینمیر بزرگ اسلام (س) از خلال سطور کتب آنان هویدا است

یکی از تواریخ نیکو و شیرین که برای غرض مدوح یعنی ترویج دین و پند و موعظه و عبرت و حکایات صالحین تالیف شده است کتاب منتخب التواریخ است ترجمه مؤلف آنرا یکی از فضیلاتی دوستان آن مرحوم نوشته است و در آخر این مقدمه نقل خواهد شد.

مؤلف کتاب در اختیار مطالب و تنسیق وقایع و حوادث ذوق و سلیقه بکار برده است و نالیفی کرده که هیچکس از خواندن آن ملول نیگردد و در تقویت ایمان و تأیید اعتقاد و عظمت مقام الهی دین علیهم السلام و بزرگان صالحین و عبرت از حال گذشتگان و ترویج مکارم اخلاق اثری بس نیکو دارد شکر الله سیه و وقتنا و جمیع السالمین بالاستفاده منه و من امثاله و اگر در سرد قصص و تواریخ حدیثی ضعیف یا حکایتی مرسل یا روایتی بی اسناد قوی ذکر کرده باشد نباید توحش نمود یا مؤلف را ملامت کرد و او را مقصر شمرد چون نقل بیاری از قضایای محبوبول برای عبرت و تأیید ماضی، معلوم ضرور است

چنانکه عدالت انوشیروان و کرم حاتم طی بتواتر معلوم است اگر در نقل اخبار آنها قضیه نامعلوم حکایت کنند در تایید عدالت انوشیروان و کرم حاتم نباید گفت ناقل، مقرر یا حکایت او دروغ است چون غرض اثبات آن و اتفه جزئی نیست بلکه تایید عدالت نوشیروان است که خود امری ثابت و واضح است و بسیاری از مردم جاهل که از این نکته غافلند بر رواة و مورخین ایراد بیهوده میگیرند و ندانسته طعن میزنند. اگر باید بر خبری که حتما حجت است اکتفا کنیم و نقل غیر آن حرام باشد لازم آید که نه عشر اخبار با بیشترا ترک کنیم

درین مردم کتب دینی بسیار متداول است که مؤلف آن غرض تاریخی نداشته است نظیر طرائف سید بن طاووس که احتجاجاتی است در امامت بزبان مردی زهرانی که اسلام اختیار کرده بود و متعیر بود در اختیار یکی از مذاهب اربعه و نام او را عبدالحمود گذاشته، نه این مرد وجود خارجی داشت و نه کسانی که با او مباحثه کردند و در زمان ما کتاب رحلة المدرسیه از شیخ جواد بلاغی و کتاب گفتارخوش یارقلی و مانند آنها از زبان اشخاصیکه وجود خارجی نداشته ساخته شده و نظیر این است کتاب حسنیه جاریه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در مجلس هارون الرشید با علما بحث کرد و بر آنان غالب شد و کتاب سلیم بن قیس هلالی که بکنفراز شیعیان قدیم احتجاجات بسیار از زبان مردی بنام سلیم بن قیس از صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام ترتیب داده است و هم کتبی در معاضرات و نصایح و حکم و مواعظ و غیر آن تالیف شده حاوی قضایای بسیار از حدیث و تاریخ و آثار و اشعار و حتی حکایات موضوعه از زبان حیوانات، و هر یک از مؤلفین غرضی داشتند و اینگونه مطالب برای غرض آنها مفید بوده است اما این کتب برای تحقیق و فایح تاریخی نیست تا کسی بر نقل آنها از این جهت اعتماد کند و مؤلفین نیز آنها را نمیخواستند مانند حکایات گلستان و مثنوی و تذکره الاولیاء، عطار و معاضرات راغب و کلیله و دمنه بلکه از این بالاتر بر کتب مناقب نیز اعتماد تاریخی نباید کرد چون غرض مؤلفین آن است که هر چه دوست و دشمن شعر یا نثر ضعیف یا قوی در باره بزرگان دین گفته اند جمع آوری کند حتی اگر خبر صحیح نباشد باز معتقد بودن جماعتی بدان منقبت است چنانکه گروهی امیرالمؤمنین (ع) را خدا دانسته هر چند خطا کرده اند اما همین دلیل فضل او است

در اینگونه کتب تضایا و وقایع بسیار مندرج است که وقوع آنها مشکوک است یا یقینا واقع نشده و بر مؤلف نیز ملامت نیست چون برای غرض وی مفید بوده است و آنها را تدلیس نباید شمرد چون همه خوانندگان آن کتب غرض مؤلف را میدانستند آنها را ملامت باید کرد که از غرض مؤلف آگاه نیست و مطالب کتاب او را در غیر عرض او بکار میبرد و آنها را حقایق تاریخی می پندارد

خلاصه در عظیم درایة

این بنده چندی پیش رساله در درایة الحدیث نوشتم چند تن از دوستان از آن نسخه گرفته اند مناسب آمد فوایدی از آن رساله ایراد کرده آید که هم خواننده از پاره اصطلاحات حدیث آگاه گردد و هم میزان دقت لازم را در هر فن از فنون شرعی که حدیث در آن وارد شده است بطریق صحیح بکار برد

حدیث در اصطلاح اهل سنت نقل قول رسول صلی الله علیه و آله یا فعل و تقریر او است و در اصطلاح شیعه نقل از معصوم است مطلقا خواه امام و خواه یغیبر (س)
سنت با اصطلاح همه عبادت است از قول و فعل و تقریر رسول صلی الله علیه و آله و فرق آن با حدیث آن است که حدیث حکایت است و سنت محکی

اثر - منقول از صحابه و تابعین و زهاد و صلحای مسلمین است

خبر - مرتضیه مقول است از امام یا یغمبر یا زهاد و غیر آنها
روایت - خبر است باعتبار انتساب بناقل چنانکه اگر يك خبر را چند ناقل نقل کنند گویند
 يك خبر است بچند روایت مثلا خبر با حدیث البیهان بالخیار در روایت ابن عباس ضمیمه مالم
 یضرقا است و در روایت فلان با زیادت قال احدیما للاخر اختره
متواتر و آحاد -

خبر متواتر آن استکه عده روایت آن در کثرت باندازه باشد که احتمال توطئه و تهاجم و
 اذعان آنها بر شر دروغ عمد یا سهواً ممکن نباشد مانند خبر از وجود مکه و سلطنت انوشیروان
 و جنگ جبل و فتح مکه و آحاد آن است که رواه آن در کثرت باین حد نباشد و احتمال توافق و
 تهاجم آنها بر نشر دروغ ممکن باشد. البته مقصود در اینجا تواتر معنوی واجمالی است نه تواتر لفظی
 زیرا که هیچ حدیثی بیک لفظاً بتواتر نقل نشده است و گروهی گویند حدیث من کذب علی متعمداً
 فلیتیو. مقدمه من النار لفظاً متواتر است

قرائن صدق احادیث غیر تواتر و قرائن کذب نیز بسیار است که محدث محقق و متفطن بدانها
 متوجه میشود وضبط آنها در علم درابه ممکن نیست الا آنکه علما برای تنبیه و توجیه اذهان مسالهایی
 میآورند مثلاً از جمله قرائن صدق است آنکه خبری از غیب باشد و واقع شود و از جمله قرائن کذب اینکه
 دواهی بر نقل خبر شدید باشد و متواتر نشود مثل آنکه کسی خبر دهد میان بغداد و کربلا شهری
 است عظیمتر از هردو که اگر چنین بود او همه مانند بغداد مشهور بود.

خبری که احتمال صدق و کذب هردو در آن روا باشد چهار قسم است صحیح، موقوف، حسن، ضعیف
 ضعیف صحیح آن استکه رواه آن همه عادل و امامی باشند. موقوف آن استکه روایت معروف بصفت
 گفتار باشند و از دروغ تعرز جویند اما امامی نباشند. حسن آنستکه راویان آن از صلحا و نیکردان
 امامی باشند اما وثوق و اطمینان بصحت روایت آنان معلوم نباشد و اگر کسی گوید چگونه کسی مدوح
 و صالح باشد و امامی و از خبر او اطمینان حاصل نکنیم. بیخبری از نیکبندان ساده لوح و زود
 باور و مبتلا بسپان و مساهلت و عدم ضبط و ذوایات این گونه مردم را حسن گویند. ضعیف آنست
 که هیچیک از این مزایا در آن نبود.

اقسام حدیث ضعیف .

- ۱- مطلق و تملیق در اسناد آن استکه از اول سند نام بعضی راویان سقط شده باشد.
- ۲- مرسل آنکه نام بعضی رواه از آخر اسناد ذکر شده باشد.
- ۳- منقطع الاسناد آن استکه از وسط آن چیزی افتاده.
- ۴- مضمر آنکه حدیث بجزیه منتهی شود که معلوم نباشد از صحابی است یا مضموم یا دیگری.
- ۵- شاذ آنکه مشهور با آن مخالفند.
- ۶- مجهول آنکه بعضی روایت آنرا نشانیم.
- ۷- مقطوع در مقابل مرفوع و گاه موقوف نیز گویند حدیثی استکه به یغمبر «ص» منتهی
 نشود و بر صحابی قطع گردد و مرفوع آنکه بحدیث صلی الله علیه و آله منتهی شود و گاه بین مقطوع
 و موقوف فرق گذازند.

- ۸- مضطرب آنستکه در متن حدیث یا اسناد آن اختلاف موجود باشد.
- ۹- منقول آنستکه حدیثی را از کسی شنیده و بدیگری که عادلتر و مشهورتر است نسبت دهند.
- ۱۰- مدلس آنستکه راوی حدیثی را طوری نقل کند که مستمع از آن خلاف واقع بفهمد.

۱۱- مدرج آنتسکه راوی چیزی بر عبارت منقول بیفزاید چنانکه مستح گمان کند آن زیادت هم از حدیث است.

۱۲- مصنف آنتسکه لفظی در حدیث بلفظ مشابه آن در کتابت تبدیل گردد

در الفاظ جرح و تعدیل و غیر آن

۱- عدل و تقة و حجة هر گاه راوی را باین الفاظ وصف کنند و امامی بودن او معلوم باشد دلیل صحت روایت او است و اگر مذهب او معلوم نباشد روایتش موقوف است و مانند آن است صحیح الحدیث و یحتج بعدینه و مسکون الی روایت و صدوق.

۲- چون درباره راوی گیرند بصیر بالحدیث فاضل یکتب حدیثه فقیه حافظ عالم جلیل من رؤساء هذه الطائفة دین ورع صالح مرضی خیر و امثال آن روایت او حسن است و از این قبیل است وجه و عین یعنی مشهور است و متقی و ضابط ثبت و هجیک دلیل صحیح یا موقوف بودن راوی نیست چون شاید ضبط و دقت را در حدیث ضعیف نیز بکار برند.

۳- الفاظ ذم بسیار است مانند لاین الحدیث واهی الحدیث منکر الحدیث مختلط غال مضطرب و امثال آن.

۴- الفاظی که دلالت بر مدح و ذم نمیکند برای تشخیص و تمیز روایت از یکدیگر و رفع اشتباه یا فواید دیگر ذکر میشود مانند اباه و انساب و قبایل و وطن و منشاء و اینکه از اصحاب کدام امام است و مشایخ او کیست و چه کتبی تألیف کرده است و مولی بود یا اصیل از قبائل عرب و امثال آن.

در بطریق تحمل حدیث - ناقل حدیث که بگوید روایت و ادوی بنی روایت میکنم یا حدیث میگویم و امثال آن از الفاظ متداوله معدتین را بکار بردی آنکه تحمل حدیث کرده باشد جایز نیست و طرق تحمل هفت است.

۱- که اعلی از همه طرق است آنکه شاگرد کتاب حدیث را در دست بگیرد و یکی یکی بر استاد قرائت کند و استاد بصحت آنچه او خوانده است اعتراف نماید.

۲- آنکه استاد حدیث را قرائت کند و شاگرد بشنود و طریق اول بهتر است چون اطمینان بصحت کتاب بطریق اول بیشتر حاصل میشود و آنکه استاد تراست بشنود و آنکه مبتدی است بخواند و اغلاط او را استاد یادآوری کند به از آن است که مبتدی بشنود و استاد بخواند.

۳- آنکه استاد کتاب حدیث را بدست خود بشاگرد دهد و گوید آنچه در این کتاب باشد روایت من است و آنرا مناوله گویند.

۴- آنکه استاد بکتابی که در دست دیگری است اشاره کند و مخاطب را حضوراً بصحت آن خبر دهد و آنرا اعلام گویند.

۵- آنکه استاد شاگرد را حضوراً ملاقات نکند و اجازه روایت کتابهای معین را که خود فرستاده است برای او بنویسد.

۶- آنکه استاد اجازه دهد از کتب معروف و متداولی روایت کند.

۷- آنکه راوی کتاب مصحح را بخط مصنف بیاید یا بخطی که بر او قرائت شده و بی اجازه تهل کند بلفظ وجبت فی کتاب فلان و آنرا واجده گویند و شرط جواز این قسم آن است که کتاب از مؤلف آن متواتر باشد یا بواسطه راویان موقوف عین نسخه بر او قرائت شده باشد اما آنچه از کتب غیر متواتر نقل میشود از نسخ نادره قسماً مثل کتاب زید زراد و زید نرسی و کتاب حاصم بن حید

و نوادر احمد بن محمد بن عیسی و غیر آن جهت نیست و آنرا از اقسام روایت نمیتوان شمرد .
 اگر کسی یکی از طرق هفتگانه تحمل حدیث نکرده باشد هر چند میتواند شنبه و خواننده خود را حکایت کند اما نقل او روایت حدیث محسوب نمیشود و مقولات او از احادیث نیست و نباید با الفاظ متداوله بین روهاء تعبیر کند مانند حدیثی و انبرنی و رویت و اوری و امثال آن بلکه بعضی علما مانند سید مرتضی روایت بطریق ششم را که اجازه است نیز جائز شمرده و به وجاده بلفظ روایت یقیناً جائز نیست .

هرگاه کتابی متواتر باشد از مؤلفش مانند کافی و تهذیب اجازه گرفتن در تقویت احادیث آن مؤثر نیست چنانکه اگر یکی از رواة از مؤلف ضعیف باشد موجب ضعف آن کتاب نمیشود و از این جهت اگر یکی از مشایخ اجازه ضعیف باشد آنرا سبب ضعف حدیث نمیشوند مانند کتاب مشیخه ابن محبوب که در عصر نجاشی متواتر بود و آنرا احمد بن حنبل روایت کرده است گویند هر چند احمد ضعیف است اما از مشایخ اجازه است و ضعف نسبت بکتاب مشیخه مؤثر نیست .
 ابن شهر آشوب در معالم العلماء گفته است که رواة شیعه در زمان ائمه علیهم السلام چهار صد کتاب تألیف کردند که اصول ارجحانه گویند آنها مرجع علمای شیعه است ، این سخن در السنه مشهور است اما مقصود وی برای ما مجهول ، چون کتب اصحاب ائمه علیهم السلام که در فهرست ها ذکر شده بسیار است اگر همه آنها اصول باشند از چهار صد گذشته بلکه از چهار هزار متجاوز است و اگر اصول کتب معین و خاص باشد که نسبت بسایر کتب معتبر تر است و مدرك و اساس آنها بوده است گوئیم شیخ طوسی رحمه الله در فهرست کتب شیعه همه آن کتب را نام برده اصل را از غیر اصل تمیز داده است نزدیک هشتاد کتاب را اصل نامیده و ما نیندیم آن چهار صد اصل کدام است که شیخ نام نبرده است .

در رجال کتبی هیجده نفر از رواة اصحاب ائمه را شمرده و گویند روایت آنها را علما باجماع تصحیح کرده اند باین معنی که چون اسناد حدیث باین جماعت منتهی شود آنرا میپذیرند و از مابعد آنها تحقیق نمیکند . اما باید این کلام را نوعی مبالغه در اعتماد شمرده و اجماع را حمل بر غیر معنی اصطلاحی کرد و الا لازم آید مراسیل این جماعت جهت باشد بالا جماع چون مابعد آنها اگر صحیحند فیها و اگر ضعیفند ضعف ایشان قاذح نیست پس مراسیل آنان با اتفاق جهت شود با آنکه بالاتفاق مراسیل هیچ کس جهت نیست جز بقول برقی و جماعتی که ابن ابی عمیر را استثناء کرده اند و نیز این بنده در فقه و احادیث بسیار بتتبع یافته ام که بعدیت این هیجده تن عمل نکرده بلکه متفقاً آنرا رد کردند و تحقیق این مطلب را در معمل دیگر باید نمود و بچند مورد در حاشیه وافی اشارت کرده ام .

در بعضی اصطلاحات محدثین

مسند و متصل و مرفوع - این سه اصطلاح یکدیگر نزدیکتر نزدیکند . متصل آن است که رواة اول حدیث ذکر شده باشند ولو بصحوم نرسد ، مرفوع آن است که بصحوم منتهی شود اگر چه بعضی رواة مذکور نباشند . مسند آن است که هم متصل باشد و هم مرفوع .

معهن - حدیثی است که در اسناد آن فلان عن فلان عن فلان ذکر شده باشد .

مفرد - دو قسم است مطلق و نسبی مطلق آن است که قطب یک نفر آنرا روایت کرده و نسبی آنکه مردم یک شهر یا یک قبیله بدان منفرد باشند .

۱۰۰ هـ - آن است که دو افزاء و السنه معروف باشد هر چند در اصل مفرد بوده یا اصل نداشته

باشد و شهید در درابه از بعضی علما نقل کرده است که چهار حدیث در السنه مشهور است و اصول ندارد.
 من بشرنی بغرورج اثار بفرکه بالجته . من اذى ذنبنا لانا منصفه يوم القيمة . يوم
 نحرکم يوم عودتکم . لسائل حق و ان جاء علی غرس .

عالمی الاسناد - حدیثی است که وسائط آن نسبت با حدیث مشابه آن کمتر باشد .

مسلط - حدیثی است که عبارت نسبت به یک از رجال اسناد تکرار شود مانند حدیثی
 فلان فی داره من فلان فی داره و کلمه فی داره در سه تکرار شود .

منکر - حدیث شاذ و مخالف مشهور است که راوی آن ته نباشد .

مقبول - حدیثی است که بضمون آن عمل کرده اند با قطع نظر از اسنادش .

مستفیض - حدیثی است که بیش از دو نفر آنرا روایت کرده باشد .

در اعتماد و عمل با حدیث -

علما در اعتماد بر احادیث مختلفند . گروهی از حشویه و اخباریین هر حدیثی را راست و
 صادر از مضمون میدانند و رد آنها را منکر و خلل می‌شمارند و میگویند همه روایه صادق بودند و
 گروهی گویند هر چند علم بصدور و صدق همه احادیث نداریم ولیکن ظن قوی بصحت همه داریم
 چنانکه احتمال کذب و دروغ بسیار نادر است و گروهی چیزهای دیگر گفته‌اند و ما آنچه مقتضای
 قواعد منصب شیعه و معتد علماء اصول است باختصار بیان میکنیم و تبلا گوئیم همه اخبار و احادیث را
 میتوان بخش قسم تقسیم کرد .

۱- احادیث راجحه باصول دین

۲- احادیث راجحه بااخلاق و رقائتی و عرفان

۳- تواریخ انبیا و المه علیهم السلام

۴- احادیث فقه

۵- ادعیه و اذکار

۶- تکوینیات

اصول دین بافق علما و اصول دین را باید ازادله یقینیه فرا گرفت مظنه در آن کافی نیست
 و اخبار آحاد چون مفید ظن است در اصول جهت نباشد و چون اصول منتهی به مبرهن و در کتب کلام مانند
 تجرید خواجه نصیرالدین طوسی و غیر آن مندرج است هر حدیثی که موافق با این اصول باشد صحیح
 است هر چند اسنادش ضعیف باشد و هر چه مخالف باشد غیر صحیح است اگر چه روایه عادل روایت کرده
 باشد چون انسان قابل سب و نسیان است و از این جهت نمیتوان بر کلیتی و امثال او خرده گرفت
 که چرا غالباً احادیث ضعیف الاسناد در اصول کافی و غیر آن ابراد کرده‌اند ، چون آن احادیث موافق
 اصول معلومه منتهی شیعه است

قرآن و قرآآت آن هم مانند اصول دین است و بخبر واحد ثابت نمیشود

در اخلاق

هیچ حدیثی که در ابواب اخلاق وارد شده ترفیب بساوی و قبائح نیست پس مضمون همه آنها
 صحیح است اگر چه ضعیف السند باشند اما رتائق و عرفان برای جماعتی خاص است که تشخیص صحیح
 و سقیم آنها میدهند و وظیفه آنها را دیگران نباید تعیین کنند مانند لایزال یتقرب الی عبدی
 بالتوافل آه

در تاریخ انبیای سلف -

اگر غرض از ذکر وقایع و قضایای پیغمبران گذشته فقط تصدیق بوقوع آن قضایا و علم بتحقیق آن باشد البته بغیر متواتر اعتماد نمیتوان کرد و راه تحقیق اکثر آنها در زمان ما بسته است چون تواتر میان ما و آنها قطع شده است و کتب یهود و نصاری نیز متواتر نیست و جز با آنچه در قرآن کریم مذکور است غالباً یقین حاصل نمیشود اما اگر مقصود عبرت و تعلیم محاسن اخلاق و تادیب و تهذیب باشد باخبار احاد حتی ضعیف الاسناد میتوان متوسل گشت چنانکه وارد است چون قارون بزمین فرومیرفت از حال موسی و هرون علیهما السلام پرسید خداوند فرمود زمین او را بیش از آنچه فرو برده است فرو نبرد برای صله رحم و احوال بررسی او از موسی ع و ذکر این قصه برای ترغیب بصله رحم خوب و جائز است و از این جهت علمای ما بسیاری از این قضایا را با اسناد ضعیف بلکه از کتب اهل کتاب و علمای آنان نیز نقل کرده اند مانند احادیث کتب الاحبار و وهب بن منبه و از بسیاری اخبار ضعیفه در این باب وحشت نباید داشت اما اخباری که بر خلاف اصول مذهب نسبت معصیت و قبائح بانیا داده است یا مخالف ادله قطعیه است نقل آن جائز نیست مگر برای رد و تنبیه و در اموری که فائده معقولی در آن نمیتوان یافت مثل آنکه طول و عرض کشتی نوح چند ذراع بود و سگ اصحاب کعب چه نام داشت توقف و سکوت اولی است

تاریخ پیغمبر اکرم و والده علیهم السلام -

اخبار در این باب متنوع است ، و بر حسب اغراض مختلف و فوائد گوناگون حکم آن نیز مختلف است: اگر مقصود اثبات اصلی از اصول دین باشد چون نبوت و امامت جز به اخبار متواتر که مفید یقین باشد اعتماد نمیتوان کرد مانند اثبات امامت بمعجزه یا بنسب و صفات امام و پیغمبر (ص) مانند نفی سهو و اگر مقصود بیان حکم فقهی باشد مانند سایر اخبار فقهیه ذکر آن خواهد آمد و از برای تاریخ ولادت و وفات و مناقب و فضائل و مواظب هر خبری که مخالف اصلی از اصول معلومه مذهب نباشد کافی است

اخباری که در تاریخ صحابه و تابعین و خلفای بنی امیه و بنی العباس و شرح فتوح و خراج و تقسیم اراضی و مواضع بلدان و جهات آنها و ضرب مسکوکات از دراهم و دنانیر و اوزان و مقادیر و اینکه هر یک در چه زمان و بدست کدام یک از عمال رائج گشت و امثال این امور و نیز اقوال فقهای عامه و رسوم خلفای جور که دانستن آنها برای فقیه و محدث بسیار لازم است آنچه راجع بفقیه باشد در محل خود خواهد آمد و آنچه راجع بقرائن صدق و کذب احادیث باشد یا تفسیر معانی آن باخبار ظنی از مدارک معتبر اکتفا میتوان کرد.

مثلاً بخاری در صحیح خود روایت کرده است در حدیث افک عائشه که حضرت رسول (ص) بر برهه کتیز عایشه را خواند و او را از حال عایشه پرسید با اینکه موافق اخبار اهل سیر و تاریخ ، عایشه بر برهه را پس از فتح مکه خریده بود و قضیه افک قبل از فتح مکه است پس حدیث بخاری صحیح نیست یقیناً بلکه حدیث ظنی را بظن مخالف رد میتوان کرد و ترمذی روایت کرده است در صحیح خود که سعد بن معاذ و سعد بن عباده در باره افک عایشه با یکدیگر مکالمه میکردند با آنکه هنگام افک ، سعد بن معاذ در گذشته بود و نیز بسیاری از احادیث ما ناظر باقوال فقهای عامه و رد یا تنبیه یا تخصیص آنها است که بی اطلاع بر آن اقوال تفسیر حدیث برای ما غیر ممکن است و در این امور بظن حاصل از روی مدارک معتبر اکتفا میتوان کرد

اخبار ادعیه و اوراد -

با احادیث ضعیفه در این باب اکتفا نمیتوان کرد چون اصل ذکر و دعا بهر عبارت جائز است و

در قرآن و اخبار متواتره ترغیب بطلاق ذکر و دعا وارد شده است بلکه ادعیه و زیاراتی که ساخته خود مردم است نیز ممنوع نیست مانند دوازده امام خواجه نصرالدین طوسی و زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که شیخ صدوق ره خود ساخته و در فقیه آورده است اما بعضی مردم جاهل در اسناد ادعیه منافعه میکنند و در امثال دعای صباح و خواندن آن تردید مینمایند با آنکه اگر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نباشد و ساخته دیگری باشد باز قرائت آن جائز است

اخبار تکوینیات -

در این باب اخبار ضعیفه و اسرائیلیات بسیار است و راه تحقیق در آن هم مانند اخبار انبیای سلف مسدود است مگر آنچه موافق عقل یا حس باشد صحیح دانیم و آنچه مخالف عقل یا حس باشد باطل شماریم و آنچه مشکوک باشد در آن توقف کنیم چون احتیاج بدانستن آنها نداریم مانند فاصله آسمان از زمین و مقدار عظمت عرش و محل بیت المعمور و هر چه بنا رسیده و یقین بصدور آن نداریم توقف باید کرد

اخبار فقه -

زدیك چهار هزار مسئله منصوص است یعنی اخباری در آن وارد شده و اینها تقریباً همان مسائل است که شیخ طوسی در کتاب نهایه ایراد کرده است و اکثر آنها اجماعی است. هر مسئله که اجماع باشد حدیث موافق آن را باید پذیرفت و مخالف آنرا باطل دانست چون اجماع از قرائن قطعی صحت مضمون حدیث است. و آنچه مختلف فیه است و دلیل قرآن و عقل بر هیچیک از اقوال منقوله قائم نباشد علمای ما خلاف کردند سید مرتضی و ابن ادریس و جماعتی از قداما گویند مسائل عموماً باجماع و تواتر و قرآن و عقل معلوم میگردد و محتاج بظن نیستیم گروه دیگری گویند باب علم در اکثر مسائل مسدود است و چاره غیر از نسك باده ظنی نداریم و شاید هر دو رای مبالغه باشد و طریقه که علامه و شهید و سایر متأخرین برگزیده اند آن است که بهر خبر صحیح الاسناد عمل میکنیم، ولكن احتیاج بآن بسیار نیست چون غالباً در مسائلی که محتاج بآن هستیم یا خبر صحیح یافت نمیشود یا معارض بصحیح دیگر است یا اخبار متواتره و سنت قطعیه و قرآن و عقل در آن وارد است باجماعی است و اگر هیچیک نباشد یا خبر در آن مسئله موافق اصل است چون برانت و اشتغال که احتیاج بخبر در مورد آن نداریم و با اگر مخالف اصل باشد در مورد آن حدیثی خالی از ظن موجود نیست و آنچه از این اقسام خارج باشد البته اندک است.

جماعت اخباریین نه اجماع و نه عقل را حجت میدانند و نه بقرائن صدق و کذب حدیث توجه دارند و بر فرض توجه بدان متفطن نمیشوند و متواتر و غیر متواتر را تشخیص نمیدهند و دلیل آنها منحصر است در خبر چنانکه اگر اخبار حجت نباشد راه چاره بر آنها مسدود است بلکه اگر حجیت مخصوص باخبار صحیح الاسناد باشد باز دست آنها بسته است چون اینگونه خبر بسیار اندک است باین جهت همه اخبار مضبوط در کتب را معلوم الصدق میدانند

مقصود از تطویل کلام آن است که تصور نشود امثال کتاب منتخب اگر مشتمل بر اخباری باشد که بر حسب اسناد ضعیف است موجب عدم اعتماد و ترك قرائت آن است و جماعتی که با مذاق فقها آشنا هستند تصور نکنند در همه ابواب علوم شرعی مانند فقه فقط خبر صحیح حجت است و ضعیف مردود با اینکه بیش از نصف اخبار کافی ضعیف است تا بسایر کتب چه رسد و معلوم شد که در همه کتب احادیث ما حدیثی که نقل آن بیفایده باشد برای غرض و مقصود از آن حدیث بکار نیاید بسیار نادر است

ترجمه مؤلفه و تری آن ائله علیه

این شرح حال را یکی از افاضل علمای مشهد حضرت مدظلایه تة الاسلام آقای آقا شیخ علی اکبر مروج الاسلام از شاگردان مرحوم مولف فرموده و فرموده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم جناب مروج الاحكام ملاذ الانام تة الاسلام مرجع النواصي والموام آقای حاج ملا محمد هاشم بن محمد خراسانی مشهیدی رحمه الله ولادتش در ارض اقدس در ماه صفر سنه ۱۲۸۴ یا ۱۲۸۵ است در موطن خود و در نینف اشرف علوم دینی را فرا گرفت و پس از مراجعت از هجرات بیان احکام و تعلیم فتاوی علمای اعلام و اقامه جماعت و وصال اشتغال داشت و اهالی شهر مشهد و سایر بلاد خراسان بهو اعتماد تام داشتند و مراجع تقلید او را تة میسر شدند این بنده مروج نیز در اوایل زمان تحصیل در خدمت او استفاده می نمودم آن مرحوم روز یکشنبه ۳ ذی الحجة ۱۳۵۲ هجری قمری حق را اجابت نمود و مردم در تشییع او ازدحام کرده بودند و بین درب دارالسیاده و دارالضفاظ در معبر زوار دفن گردید و از او هفت فرزند چهار پسر و سه دختر ماند پسر ارشد ایشان شریعت مآب مروج الاحکام آقا شیخ محمد هریص در مسجد گوهر شاد پس از نماز جماعت مردم را مستفیض می فرماید . از مؤلفات او است . کتاب وسیلة الامان من تسویلات الشیخان در مشهد مقدس بسال ۱۳۴۰ چاپ شده است و در آخر آن اجازه است از مرحوم سید حسن صدر به مرحوم مؤلف رساله . در باب رساله در وضاع . رساله در معاملات . رساله در ارث و نفقات و قبله . این رسالات نیز بیچاپ رسیده است و از رسالات و کتبی که بیچاپ نرسیده کتاب غایة الامال است فی حسن خواتیم الاعمال که در زمان حیات آن مرحوم بر کتب چاپ نوشته شد و موفق بطبیع آن نگردید . اما این کتاب منتخب التواریخ بسیار مطبوع واقع شده و چند بار بطبیع رسید و چون طبع اول آن منتشر شد مرحوم مؤلف يك جلد آنرا با حقیر دادند تا مطالعه کنم و داهی حین مطالعه حواشی چند بر آن نوشتم و با جناب برگردانیدم و همان نسخه با حواشی در کتابخانه ایشان بود و پس از فوت مؤلف طبع نامی کتاب با بعضی آن حواشی چاپ شد و از جهت بی اطلاعی در محل امضاء حاشیه بجای لفظ مروج ولد مؤلف ثبت کرده پس معلوم باشد حواشی از حقیر است . خداوند بظله آشیان مؤلف و بازماندگان و این بنده و هر کس در طبع کتاب رنج برده و مؤمنین که از این کتاب بهره برده و میرند اجر جزیل مرحمت فرماید

و انا الاحقر علی اکبر مدعو بمروج الاملام عفی عنه

فهرست مطالب کتاب

صفحه	عنوان
۲	در تعداد آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین تا جد بیستم آنحضرت که جناب عدنان باشد و رسته‌هایی که از هر باب از آباء پیغمبر متصل می‌شود
۴	در مادر و برادر و خواهر رضاعی حضرت رسول ص و در انفصال حضرت امیر و عباس و اولاد او از جناب عبدالطلب جد اول آنحضرت و در تعداد خلفاء بنی‌العباس اجمالا و مفصلا در خاتمه باب هشتم ذکر می‌شود
۶	در انفصال فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر ع از جد دوم حضرت رسول جناب هاشم و انفصال بنی‌امیه از جد سوم حضرت رسول ص جناب عبدمناف و تعداد خلفاء بنی‌امیه اجمالا و مفصلا در خاتمه باب هفتم ذکر می‌شود
۶	در آنکه خلافت بنی‌امیه در مدت هزار ماه بود و کیفیت آن
۸	در استلحاق بنی‌امیه بقریش و مناقضاتی که بین آنها و بنی‌هاشم بود
۹	در انفصال جناب خدیجه کبری و زبیر بن عوام از جد چهارم پیغمبر که جناب قسی باشد و انفصال جناب آمنه والده حضرت رسول و سعد بن ابی‌وقاص از جد پنجم حضرت رسول ص که جناب کلاب سلام‌الله علیه باشد
۱۰	در انفصال ام‌سله و طلحه و ابوجهل از جد ششم حضرت رسول که جناب مره باشد و انفصال عمر بن خطاب و عمروهاص از جد هفتم آنحضرت که جناب کعب باشد
۱۲	در انفصال عمرو بن عبدود از جد هشتم حضرت که جناب لوی باشد
۱۴	در اساء عشره مبشره و انکار حضرت امیر ع روایتش را

باب اول

۱۶	در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رسول ص
۱۹	در تاریخ رحلت حضرت رسول و علت رحلت آنحضرت
۲۰	در ذکر زوجات محترمات حضرت خاتم النبیین ص
۲۳	در ذکر اولاد امجاد حضرت خاتم النبیین ص
۲۵	در رحلت مخدومه مکرمه رقیه و ام‌کلثوم بنتی رسول‌الله ص
۲۵	در حالات شریفه اہمام و عسات حضرت رسول ص
۲۶	در ذکر بنی‌عباس بن عبدالطلب و از عبدالله بن عباس بن عبدالطلب
۳۰	« از حواریین و اصحاب حضرت خاتم النبیین ص

صفحه	عنوان
۳۱	در حالات شریفه جناب سلمان و جناب حدیفة بن یمان رضی الله عنهما
۳۳	در علو همت و مواسات و ایثار بعضی از اصحاب حضرت رسول ص
۳۴	در حکایت ابوقدومه شامی و آئین مؤمنه و جوان او که شهید شد
۳۵	در ذکرى از حسان بن ثابت مادح حضرت رسول ص
۳۶	در وقایع مهمه از زمان ولادت حضرت رسول ص تا زمان بخت آنحضرت
۳۷	در شواهد بر عدالت انوشیروان و اخلاق حسنة او
۴۰	در آنکه ظلم بعباد مجازات دنیویه دارد و در سخاوت حاتم طائی
۴	در وقایع مهمه از زمان بخت تا زمان هجرت و مراتب بخت و کیفیت نزول وحی
۴۱	« آنکه حضرت امیرالمؤمنین اول من آمن بود و هجرت جمعی از مؤمنین بجبهه
۴۳	در ولادت صدیقه طاهره و رحلت خدیجه و ابوطالب و کیفیت معراج پیغمبر ص
۴۵	« وقایع مهمه از زمان هجرت تا زمان رحلت حضرت رسول ص و بیئوته امیرالمؤمنین ع بجای پیغمبر و رفتن آنحضرت بناد ثور با ابابکر
۴۶	در وقایع سال اول هجرت منجمله و وقوع عقد اخوة بین اصحاب
۴۷	» » دوم هجرت و وقوع غزوه بدر کبری
۴۸	در شهادت جناب عبیده بن حارث بن عبدالمطلب و صدمات پیغمبر و حضرت امیر
۴۹	در وقایع سال سوم از هجرت و تزویج فاطمه زهراء ع و وقوع غزوه احد
۵۱	در شهادت حنزه بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از صحابه آنحضرت
۵۲	در وقایع سال چهارم و پنجم از هجرت و وقوع غزوه خندق و شهادت سعد
۵۳	در قتل عمرو بن عبدود و آمدن خواهر عمرو بیلالین بر ادرش و مرانی او
۵۴	در وقایع سنه ششم و سنه هفتم از هجرت و وقوع غزوه خیبر
۵۶	در قتل حارث و مرحب خیبری و ولادت ابراهیم بن رسول الله ص
۵۷	در وقایع سنه هشتم از هجرت و وقوع غزوه مونه و شهادت جناب جعفر
۵۹	در واقع شدن فتح مکه و رفتن علی ع روی دوش پیغمبر و شکستن بنها
۶۰	» » غزوه حنین و غزوه تبوک و قصد منافقین قتل علی ع را
۶۱	در مأمور شدن حضرت امیر خواندن سوره برائت و قصه مباحله و رحلت جناب ابراهیم پسر پیغمبر ص و قصه غدیر خم و نصب حضرت امیر را
۶۳	در عزم نمودن چهارده نفر از منافقین بقتل حضرت رسول
۶۴	در تاریخ ولادت پیغمبر ص نسبت بتواریخ بعضی از انبیاء و بزرگان
۶۸	از سعادت عظیم است موت بین الحرمین واجمالی از قصه شیخ مهدی
۶۹	در ذکرى از قبور بزرگانی که در مکه معظمه مدفون هستند
۷۳	» » در اطراف مکه مدفون هستند
۷۴	خانه در ذکر مجددین دین اسلام در رأس هرماء از علماء اعلام (ره)
۷۹	» » » از سلاطین اسلام (ره)

عنوان

باب دوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت صدیقه کبری (س)	۸۲
دو تاریخ رحلت صدیقه کبری (س) و اقوال در آن	۸۴
در علت وفات و محل دفن و کیفیت تزویج مخدره فاطمه زهرا (س)	۸۵
در خطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شد و ذکر می شود چهار خطب	۸۷
در صدایه و بعضی کیفیات لیلۀ زفاف مخدره مکرمه (س)	۸۷
در وصیت خدیجه کبری با سماء و جهازیه مخدره (ع)	۹۰
در نشان لیلۀ زفاف مخدره و تاریخ تزویجشان و ارجوزهای لیلۀ زفاف	۹۱
در ذکر مجملی از حالات اولادهای حضرت صدیقه طاهره (ع)	۹۲
در ذکر از حضرت زینب و ام کلثوم و محل دفن آن دو مخدره	۹۳
در ذکر خدمتگزاران صدیقه طاهره و حالات ام امین	۹۶
در ذکر از جناب فضا خادمه و تکلمش با آیات شریفه قرآن	۹۷
در کیفیت ورود مخدره از مکه معظمه بدین طیبه	۹۸
در شهود صدیقه طاهره (س) بآنکه مالک فداک بوده	۹۹
در فضیلت دفن در مدینه طیبه و فضیلت موت در آن	۱۰۱
در ذکر بعضی از قبور شریفه واقعه در مدینه طیبه	۱۰۱
> قبور شریفه واقعه در اطراف مدینه	۱۰۴
خانه در ذکر مخدراتی که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده	۱۰۵
در آیات کریمه که در قرآن مجید تعبیر از آن مخدره شده	۱۰۷
در سه نفر زنهایی که در قرآن مجید مذمت از آنها شده	۱۰۸
در زنهایی که دارای علم و مراتب عالیه بودند	۱۰۹
در بعضی زنهایی که دارای مراتب و ذیل بودند و حکایت سه برادر	۱۱۰

باب سوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امیر ع	۱۱۲
در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امیر ع	۱۱۴
> رحلت حضرت امیر ع و قاتل آنحضرت	۱۱۵
در اشاره اجمالی به بدن حضرت امیر ع و کیفیت بنا، قبه مبارک نجف	۱۱۷
در قصه مرثیه بن القیس و کیفیت ورود نادر شاه بنجف و ثواب تنفس در آن	۱۱۹
در ذکر زوجات حضرت امیر ع و کیفیت تزویج خنوله المشهوره بالعنیه	۱۲۰
> اولاد امجاد حضرت امیر ع و حالات محمد العنیه	۱۲۴
در ذکر از برادران و خواهران و اقارب حضرت امیر ع	۱۲۵
در میهمان نمودن عقیل حضرت امیر ع را و رفتن عقیل نزد معاویه	۱۲۶
در حالات جناب جعفر بن ایطال و جناب عبدالله بن جعفر	۱۲۷

صفحه	عنوان
۱۲۹	در ذکر حواریین حضرت امیر و حالات عمرو بن حنق الغرامی
۱۳۰	در حالات میثم تمار و گفتگوی با جناب حبیب بن مظاهر الاسدی
۱۳۱	« جناب محمد بن ابی بکر و کیفیت شهادت او
۱۳۳	» » « اویس بن انس قرنی و کیفیت شهادت او
۱۳۴	» زهاد ثنابیه و حالات در بیع بن خثیم
۱۳۶	در مختصری از حالات بعضی از خواص اصحاب حضرت امیر
۱۳۶	در حالات جناب هاربا سر و جناب مالک اشتر و شهادتشان
۳۸	» « حجر بن عدی و جناب رشید هجرى و کیفیت شهادتشان
۱۴۰	» « کئیل بن زیاد و جناب قنبر و کیفیت شهادتشان
۱۴۱	در حالات جناب عدی بن حاتم و جناب قیس بن سعد بن عباده
۲۴۲	در ذکر بیع نجر از قریش که همراه حضرت امیر
۱۴۳	در ذکرى از خاله بن ولید و عمرو عاص و زیاد بن ابیه و مغیره بن ولید
۱۴۴	» از اشعث بن قیس و ولید بن عقبه و مروان بن حکم
۱۴۵	» از عبد الله بن زبیر و ابو هریره و شریح قاضی و معاویه بن ابی سفیان
۱۴۷	» از وقایع مهمه زمان خلافت واقف حضرت امیر
۱۴۷	در واقعه سقیفه بنی ساعده و مخالفت دوازده نفر از مهاجر و انصار
۱۴۹	در کیفیت رحلت ابابکر و کیفیت رحلت سعد بن عباده
۱۵۰	در کیفیت فتح بعضی از بلاد و بنا شهر کوفه و فوت ابو عبیده مراح
۱۵۲	در کیفیت قتل عمرو قنبراد دادن خلافت را بین هش نفر بشوری
۱۵۵	در انعقاد مجلس شوری بجهت تمیین خلیفه بعد از هر
۱۵۶	در بعضی از تصرفات عثمان در زمان خلافت خود و حکایت تولد بن عقبه
۱۵۷	در مطالبه نمودن هایشه حق خود را از عثمان و جواب او
۱۵۸	در مقتول شدن عثمان بن عفان بدست جمعی از مسلمین
۱۵۹	در بعضی از وقایع مهمه زمان خلافت واقعه و ظاهریه حضرت امیر
	و قتال آنحضرت با ناکثین که غزوه جبل باشد با هایشه و طلحه و زبیر
۱۶۰	در قتل طلحه و زبیر و جمع دیگر از اصحاب هایشه
۱۶۲	در قتال آنحضرت با قاسطین که مسمی است ببنک سفین
۱۶۳	در ذکر جمعی از شهداء سفین و جمعی از لشکر معاویه
۱۶۴	در وقایع لبله الهریر و جبل حکم باغواء اشعث بن قیس
۱۶۷	در قتال آنحضرت با مارقین که خوارج نهروان باشند
۱۶۸	در ریختن لشکر معاویه بشهر انبار و دو فضیلت نجف و کوفه
۱۶۸	دو آنکه از سعادات بزرگ است دفن در نجف اشرف
۱۶۹	در قبور شریفه معصومین و معصوم زادگان که در نجف اشرف است
۱۷۲	در قبور بعضی از صحابه و تابعین که در کوفه و نجف اشرف است و در قبور شریفه بعضی از علماء امامیه که در نجف اشرف است و در این مختصر ذکر می شود قبور بیست نفر از علماء امامیه

- ۱۷۷ درقبور بعضی از سلاطین شیعه که در نجف اشرف است
- ۱۷۸ خانه - دوزکر بعضی از علماء اعلام که بدرجه قصوی از سعادت رسیده‌اند مثل سیدین طلوس و ملا صدقه شوشتری و شهید اول و شهید ثانی و مقدس اردبیلی و سید بحر العلوم
- ۱۸۱ درآنکه بعضی از علماء دارای کرامت بودند مثل سید محمد باقر قزوینی و میر شجاعت علی‌هندی و میرزای قمی و شیخ انصاری و شیخ مهدی ملاکتاب و آخوند ملاحسین یردی و حاجی کلباسی

باب چهارم

- ۱۸۸ در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت مجتبی ع
- ۱۹۰ در ذکر قاتل و سبب رحلت و عدد زوجات آن حضرت
- ۱۹۲ > اولادهای حضرت مجتبی ع و اسامی شریفه آنها
- ۱۹۴ > بعضی از حالات شریفه نییره‌های حضرت مجتبی ع و بعضی از حالات سیده نفسیه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی ع
- ۱۹۹ در ذکر بعضی از حالات اولادهای جناب حسن مثنی ع
- ۱۰۶ > > ابراهیم طباطبای و جلالت قدر او
- ۲۰۷ > > اولادهای حسن مثک
- ۲۰۸ در ذکری از حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی ع
- ۲۱۱ در بعضی از تواریخ متعلقه بر زمان امامت حضرت مجتبی ع
- ۲۱۳ در رفتن هیده‌الله بن عباس بیجا نهماویه و استقامت جناب قیس بن سعد
- ۲۱۴ در کیفیت صلح حضرت با معاویه بعد از دیدن صدماتی از اصحاب خود
- ۲۱۴ > کیفیت ضرب مول بران مقدس امام حسن مجتبی ع و عصای زهر آلود یای ایشان
- ۲۱۵ در شهادت جناب قثم بن عباس در سمرقند و بدو رک رفتن مغیره بن شعبه
- ۲۱۶ خانه - درقبور شریفه بعضی از انبیاء عظام و امامزادگان محترم
- ۲۱۷ در فضل دربه و ابیاطامات آنها بطلم حجاج بن یوسف التقی
- ۲۱۸ در ستر جناب عیسی بن زید بن علی بن الحسن ع
- ۲۱۹ در طبقات و اصناف امامزادگان محترم و آنکه آنها چهار صنفند اول امامزاده‌هایی که جلالت قدر و محل دفن و استعجاب زیارتشان بالخصوص مأثور است و زیارت مخصوص هم در روایت وارد شده دوم امامزاده‌هایی که سه جهت اول در آنها حرز است اما زیارت مخصوص ندارد و سوم امامزاده‌هایی که دو جهت اول در آنها معرر است فقط - چهارم امامزاده‌هایی که یک جهت اول در آنها معرر است فقط

باب پنجم

- ۲۲۸ در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت سیدالشهداء ع
- ۲۳۰ در تاریخ رحلت آن بزرگوار و تعیین روز عاشورا از ایام هفت
- ۲۳۳ در تعیین قاتل حضرت سیدالشهداء ع

صفحه	عنوان
۲۳۳	در بعضی از حالات یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد (لم)
۲۳۵	» » عسر بن سعد لم
۲۳۷	در عده لشکر ابن سعد لم
۲۳۸	در مدفن جسد مقدس حضرت سیدالشهداء ع و سرناز نیشان
۲۴۰	در عدد زوجات محترمات حضرت و نسب لیلی بنت ابی مره
۲۴۲	در عدد اولاد امجاد حضرت سیدالشهداء ع
۲۴۲	در حالات جناب مضدوه فاطمه بنت الحسین ع
۲۴۳	» » سکینه بنت الحسین ع و جناب محسن بن حسین ع
۲۴۵	در عده حواریین حضرت سیدالشهداء ع
۲۴۶	در فضایل » » و ذکر می شود بیست و شش فضیلت
۲۵۵	در عده شهداء روز عاشورا از بنی هاشم
۲۵۶	در اولاد حضرت امیر ع که یوم الطف شهید شدند
۲۵۶	در فضایل خاصه حضرت عباس ع و در آن هفت امر است و اعظم مصائب روح مقدس و جسد مطهر و سرنازین آقا و در سن شریف و ذکر قاتل آن حضرت و ذکر اولادهای ایشان
۲۶۲	در شهادت عبدالله و جعفر و عثمان ابناء امیر المؤمنین (ع)
۲۶۴	» جناب محمد بن امیر (ع) و در فضایل خاصه حضرت قاسم (ع) و در آن چهار امر است
۲۶۶	» جناب عبدالله بن حسن و ابی بکر بن حسن ع
۳۶۷	در فضایل خاصه حضرت علی اکبر ع و در آن هفت امر است
۲۷۳	» جناب علی اصغر ع و در آن پنج امر است
۲۷۵	در ذکری از دونفر اولاد جعفر ع و از چهار نفر اولاد فضیل
۲۷۷	» از فضایل بعضی از شهدای غیر بنی هاشم
۲۷۷	» » جناب حبیب بن مظاهر و جابر بن عروه
۱۷۸	» از جناب عبدالرحمن و جناب مالک بن انس و مسلم بن عوسجه
۲۸۰	» از فضایل جناب بربر و شهادتش
۲۸۱	» » » نافع و ابی تمامه
۲۸۳	» » » عابس و جناب شوذب
۲۸۴	» » » زهیر و جناب سعد بن عبدالله
۲۸۶	» » » محمد بن بشر و حر بن یزید الریاحی
۲۸۶	» » » وهب و جناب حنظله بن اسعد و سويد ره
۲۸۷	» » » دو جوان جابریان و از جوانی که پدرش قبلا در ممر که شهید شده
۲۸۸	» » » جون و از غلام ترکی
۲۸۹	در ذکری از شهدائی که قبل از روز عاشورا بدرجه رفیع شهادت رسیدند

صفحه	عنوان
۲۸۹	در ذکر، از جناب مسلم بن عقیل ع و در آن شش امر است
۲۹۲	> > هانی بن عروه
۲۹۲	> > قیس و عبدالله یقطر و عبدالله عقیف
۲۹۷	در ذکر اسامی مردانیکه در کربلا اسیر شدند بدست اشرار کوفه
۲۹۸	> > مخدراتی که از کربلا اسیر شدند بدست اشقیاء
۳۰۲	در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت سیدالشهداء ع
۳۰۲	در مقتول نبودن معاویه عایشه و خروج حضرت از مدینه
۳۰۸	در بعضی از فضایل زمین کربلا و افضل بودن او از مکه معظمه
۳۰۸	در ذکر ده فضیلت از فضایل زمین کربلا عملی
۳۱۰	در آنکه از سعادات عظیم است دفن در کربلا عملی
۳۰۸	در مقابر شهدای روز عاشورا
۳۲۲	در سایر مقابر شریفه واقعه در کربلا و ذکر بیست و سه نفر از بزرگان
۳۲۲	در مقابر شریفه امامزادگان و علمائی که واقع است در حله و ذکر دوازده نفر از آنها
۳۳۱	خانه - در ذکر بزرگان از علما که بدرجه رفیعۀ شهادت رسیدند
۳۳۷	اشعار در مرثیۀ حضرت سیدالشهداء ع و بعضی از شهداء بنی هاشم و غیرهم
باب ششم	
۳۴۷	در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام زین العابدین ع
۳۴۸	در تاریخ ولادت و رحلت حضرت سید الساجدین
۳۵۰	در زوجات و اولاد های آنحضرت
۳۵۲	در حالات جناب زید بن علی بن الحسین
۳۵۲	در پنج حدیث منقول از جناب زید
۳۵۲	در حالات یحیی بن زید و کیفیت شهادت و محل دفنش
۳۵۲	در حکایت جناب محمد بن زید و محمد بن هشام بن عبدالک
۳۵۳	در حالات عمر الاشرف و حسین الاصفی و اعقاب آنها
۳۵۹	در ذکر از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین ع
۳۶۳	در واقعه اسیری آنحضرت با اهل بیت اطهار در کوفه و شام
۳۶۶	در کیفیت ورود جناب جابر و اهل انبیت در روز اربعین بکربلا
۳۶۷	در خروج سلیمان بن سرد با جمع توابعین بجهت مطالبه خون آن مظلوم
۳۶۹	در خروج جناب مختار و قتل او قتلۀ حضرت سیدالشهداء ع را
۳۷۳	در بعضی از وقایع زمان امامت حضرت سیدالساجدین ع
۳۷۴	در وقعه حره و مقاتله مسلم بن عقبه با اهل مدینه و شهید نمودن بعضی از اشراف مدینه را مثل جناب عبدالله بن حنظله و فضل بن عباس را

عنوان	صفحه
در ورود حسین بن نیر بالشکر شام بسکه و بدرک و زن یزید لع	۳۷۶
در شهادت جنابمختار بدست مصعب بن زبیر لعناته علیه	۳۷۷
» » ابراهیم بن مالک و کشته شدن زبیر بدست حجاج (لع)	۳۸۰
در مدرك ادعا نمودن عبدالله بن زبیر خلافت را	۳۸۱
در رحلت نمودن جناب محمد حنفیه و بعضی از حالات حضرات کیسانه	۳۸۳
در فضیلت بیت المقدس و بعضی از قبور شریفه در آن	۳۸۶
در فضیلت زمین شام و قبور متبرکه و واقعه در آن	۳۸۷
در شهادت سعد بن عباد و ذکرى از رؤسای قبیله خزرج	۳۸۹
در قصه معلم ثانی محمد بن طرخان و ابراهیم ادم	۳۹۱
در فضیلت اهل شام و اهل جبل عامل و قبور شریفه آن دو قبور شریفه واقعه در مصر از امامزادگان و علمای اعلام	۳۹۳
در فضیلت مصر و حکایت ملك اشرف سلطان مصر	۳۹۴
در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص و بحرین	۳۹۶
در قبور شریفه واقعه در بصره و حالات خلیل بصری	۳۹۹
در کلمات سفیان ثوری و حسن بصری و مالک بن دینار	۴۰۰
در حالات محمد بن سیرین مبر و فرزدق شاعر	۴۰۲
در حالات جریر شاعر و کلمات اصمعی و شیخ عبدالسلام	۴۰۴
خانه - در عدالت و اخلاق کریمه بعضی از سلاطین هجم مثل عبدالله طاهر و بیت صفار و اسماعیل سامانی و مزمالدوله و سبکتکین و سلطان ملکشاه و سلطان سنجر و محمد شاه خدا بنده و امیر تیمور و شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و نادر شاه افشار	۴۰۶
باب هفتم	
در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت امام پنجم حضرت امام محمد باقر ع	۴۱۵
در ذکر زوجات و حالات اولاد و حواریین آنحضرت	۴۱۷
در ظلمهای حجاج بن یوسف الثقفی لع	۴۱۸
در حالات جعفر برمکی پدر خالد و جد یحیی برمکی	۴۲۵
در مدرك ادعای بنی العباس خلافت را	۴۲۵
در تشریف بردن حضرت باقر و حضرت صادق ع بشام	۴۲۸
در مقابر شریفه واقعه در اکبر آباد هندوستان	۴۳۲
» » در بنارس و حیدر آباد و لکناهور هند	۴۳۴
» » در افسانستان و هرات	۴۳۶
در کلمات و اشعار خواجه عبدالله انصاری و بدیع الزمان همدانی	۴۳۷

صالحه	عنوان
۴۳۸	در حالات ملاحسین کاشفی وملا عبدالرحمن جامی و امام جعفر رازی
۴۴۱	در قبور واقعه در بشارا وسرقتند وبلغ
۴۴۲	در حالات ملای رومی و بعضی از اشعاری که دلالت دارد بر تشیخ
۴۴۲	> شفیق بلخی وحاتم اسمد او جعفر منجم بلخی
۴۴۴	> اسمیل فارابی جوهری و ذکری از اولیات
۴۴۸	خاتمه - در بعضی از حالات و تواریخ خلفای بنی امیه (لع)
۴۵۰	در صدور سه فتنه بزرگ از امریک از معاویه و پسرش یزید لع
۴۵۱	در مملکت مروان بن حکم و اخراج یضبر من پدراو را از مدینه
۴۵۱	در قصه سعد الغیر و عبدالملک بن مروان (لع)
۴۵۳	> سلیمان بن عبدالملک و ورود جعفر برمکی براو
۴۵۵	در حالات عمر بن عبدالعزیز و امتیازات حسنه او
۴۵۸	> هشام و اولادهای او و اولادهای عمر بن عبدالعزیز
۴۵۹	در عیبجوییهای پیرمردی از بزرگان بنی امیه نزد هشام
۴۶۰	در قصه ولید فاسق و اقراض بنی امیه بدست ابو مسلم

باب هشتم

۴۶۳	در اسم و لقب و کنیه و نسب و ولادت و رحلت حضرت امام جعفر صادق ع
۴۶۴	در احوالات زوجه و اولادهای آن حضرت
۴۶۵	در ذکری از مذهب فطیحه و از جناب علی بن جعفر ع
۴۶۹	> حواریین و اصحاب حضرت صادق ع
۴۷۰	> اصحابی که اجماع است بر تصحیح مایصح منهم
۴۷۲	> مادحین آن حضرت و از سید حمیری (ره)
۴۷۵	در اقبال بنی العباس و ادبای بنی امیه (لع)
۴۷۵	در ذکری از ابو مسلم و نصر بن سيار و ابراهیم امامو طالب الحق
۴۷۳	در ذکر کسانی که قائمند بخلافت بنی العباس و قتل ابو مسلم
۴۷۹	در شهادت جناب محمد صاحب النفس الزکیه و ابراهیم قتیل باختری
۴۸۰	در ذکری از قهقهای سببه و از ائمه اربعه اهل تسنن
۴۸۱	در نماز بدمش حنفی و قصه ابو حنیفه و بهلول
۴۸۳	در ذکری از مالک بن انس و قصه عنوان بصری
۴۸۵	> > محمد بن ادریس و اشعار او در مناجات و غیرها
۴۸۷	> > صاحبان صحاح سه اهل تسنن
۴۸۸	در آنکه غالب محدثین اهل تسنن و محدثین شیعه از عجم بودند
۴۸۹	در قبور متبر که امامزادگان که در شهر قم است

صفحه	عنوان
۴۹۲	در قبور شریفه بزرگان ازرواتی که در شهر قم است
۴۹۴	در قبور شریفه علمای اعلام که در شهر قم است
۴۹۴	در ذکر مشاهیر از علمای شیعه و سنی که ملقبند بقطب
۴۹۶	در حکایت میرزای قسی و ملای ده و نوشتن مار
۴۹۷	در سلاطین و وزرای مدفونین در قم
۴۹۸	خانه - در آئینه خلفای بنی العباس و مدت خلافتشان
۴۹۹	در حالات سفاح و برادرش منصور دوانقی
۵۰۱	» مهدی عباسی و موسی الهادی و هرون بن مهدی
۵۰۴	» محمد امین و کیفیت قتلش
۵۰۵	» عبدالله مأمون و معروف بودن او بشیخ
۵۰۷	» معتصم و نقل اعرابی و وزیر و نقل مرغ بریان
۵۰۸	» جعفر متوکل و شرارت نفس او
۵۰۹	در اخلاص مادر متوکل به بنی فاطمه
۵۱۱	در ظلم قرامطه بجایها و بیخانه کبه
۵۱۲	در ابتدای ترقی سلاطین آل بویه و قصه عماد الدوله
۵۱۴	در حکایت المستصم بالله و کیفیت انقراض دولت بنی العباس

باب نهم

۵۱۶	در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت موسی بن جعفر
۵۱۸	در ذکر قاتل آنحضرت و مدت حبسشان
۵۲۰	در ذکرری از اولادهای آنحضرت و عهد اولادهای ایشان
۵۲۱	» از قاسم بن عباس بن موسی الکاظم و اختفاء او و نقل صیبه شان
۵۲۲	» از جناب احمد و حمزه ابنی موسی الکاظم و محل قبرشان
۵۲۴	» از عبدالله و زید » »
۵۲۶	در حالات اصحاب آنحضرت مجملات و حالات علی بن یقین مفصل
۵۲۸	» معبد بن ابی همیر و جلالت قدر و صعوبات وارده باو
۵۲۹	در ظلمهایی که بر اقارب آنحضرت در زمان امامتشان وارد شد
۵۳۰	در حالات جناب حسین صاحب فتح و یحیی بن عبدالله المعص صاحب دلیلم
۵۳۳	در شهادت جمعی از سادات بدست حمید بن قحطبه مملون
۵۳۴	در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد
۵۳۵	در جود و سخاوت معن بن زائده و سخاوت کسی فوق سخاوت او
۵۳۶	در کلمات خلیل بن احمد بصری و بدرد رفتن مفتح مملون
۵۳۹	از سعادت عظیم است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین ع
۵۴۰	در مغایر شریفه امامزادگان عظام و علمای اعلام در کاظمین

عنوان	صفحه
در حکایت شیخ مفید و ابن قولویه و کیفیت نصب حجر الاسود	۵۴۱
در ذکر حکایات غریبه از خواجه نصیر طوسی (ره)	۵۴۳
در حالات سید عبدالکریم بن طاووس و علماییکه در طفولیت با جهاد رسیده‌ند	۵۴۵
نقل قصه غریبه از ابا یوسف قاضی القضاة	۵۴۹
در مقابر نوآب خاصه حضرت حجة در بغداد و حالات آنها	۵۵۱
در دعای توسل بحضرت حجة و مقبره تفة الاسلام کلینی	۵۵۴
در مقبره ابن جوزی و حکایات ظریفه او	۵۵۶
» شیخ عبدالقادر جیلانی و بشر حافی و جهت تسمیه اش بحافی	۵۵۷
در حکایات داغب اصفهانی و ابن ابی العدید و خواب دیدن او	۵۵۹
در آنکه محمد بن جریر الطبری دو نفر بودند یکی شیعه و دیگری سنی	۵۶۰
» اگر کسی بخواهد یکنفر از انبیاء یا ائمه را در خواب بیند	۵۶۰
خانه - در حالات بعضی از وزراء مثل ابوسلمه همدانی و علی بن یقطین	۵۶۱
در حالات و کلمات اسمعیل بن عیاد الملقب بکافی الکفات	۵۶۳
» ابوطاهر قمی و محمد علقمی و وزیر مغربی و محمد جوینی	۵۶۴
در حالات خواجه نظام الملک و حالاق و وزرای آل برمک	۵۶۵
در سخاوت و وجود یحیی برمکی و سایر برامکه	۵۶۶
در مولود فضل بن یحیی بن خالد البرمکی و نقل روضت بهمام	۵۶۹
در علت قتل هرون جعفر برمکی را و غضب او بر آل برامکه	۵۷۱
در ذکر پیرمردی که همه شهبود و تنای آل برمک را مینمود	۵۷۲

باب دهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رضا ع	۵۷۵
در تاریخ رحلت حضرت رضا و تمیین قائلشان و سبب خروج مأمون	۵۷۷
بآنحضرت از مرو	
در سبب شهید نمودن مأمون آنبزرگوار را	۵۷۹
در صدمات روحانی که از ورود حضرت بسرو تا خروجش بر او وارد شد	۵۸۰
در ذکر ای از زوجات و اولاد و اصحاب حضرت رضا ع	۵۸۲
در حالات معروف کرخی و ساکت شدن دریا بدعای او	۵۸۶
» ابی نواس شاعر و بعضی از اشعار او	۵۸۷
» دعبیل شاعر و علی خافی و بعضی از اشعار آنها	۵۷۹
در تواریخ متعلق بطوس و مشهد و در آن مقدمه و چهارده امر است	۵۹۰
امراول و دوم در قضایای طوس در ماه اول و دوم هجری	۵۹۲
در حکایت فضیل بن عیاض و سرش و شنیدن آیه قرآن.	۵۹۳
در قصه عبید بن ابرص و دیدن جزای احسانش	۵۹۵

صفحه	عنوان
۵۹۷	در کشته شدن مصد امین بدست ذوالجینین و قول مادرش
۵۹۹	در فرستادن مأمون از مرو عقب حضرت رضا بدین
۶۰۰	در ورود آنحضرت بنیشابور و سناباد و مشهد
۶۰۲	امر سوم - در قضایای طوس و مشهد در ماه سوم هجری
۶۰۵	در مقاتله اسمعیل سامانی و عمرو بن لیث و قضیه غریبه از هر یک
۶۰۶	امر چهارم و پنجم در قضایای طوس و مشهد در ماه چهارم و پنجم
۶۰۸	امر ششم - در قضایای طوس و مشهد در ماه ششم هجری
۶۰۹	امر هفتم - > > > > هفتم >
۶۱۰	امر هشتم - > > > > هشتم >
۶۱۱	امر نهم - > > > > نهم >
۶۱۳	امر دهم - > > > > دهم >
۶۱۴	در وظایف عبدالله خان از بک و عبدالؤمن خان پسرش باستانه و ضویه
۶۱۶	امر یازدهم - در قضایای متعلق بشهد مقدس در ماه یازدهم هجری
۶۱۸	امر دوازدهم - > > > > دوازدهم >
۶۱۹	در قتل سلطان حسین صفوی و جلوس نادر شاه افشار باسلطنت
۶۲۲	امر سیزدهم در قضایای متعلق بشهد مقدس در ماه سیزدهم هجری
۶۲۳	قتل محمد شاه و نادر شاه و جلوس فتحعلی شاه قاجار
۶۲۳	در قضیه وهابیه و مجدد مذهب آنها و ظلمهایشان
۶۲۶	در قضیه باییه و شقاوت میرزا علی مصد باب شیرازی
۶۲۷	در قضیه قره العین و تحریک نمودن بقتل شهید ثالث
۶۳۰	امر چهاردهم - در قضایای مشهد در ماه چهاردهم
۶۳۲	در حکایت توپ بستن روسها بقبر مطهر حضرت رضا ع
۶۳۷	در خدمت های نمایانی که در این عصر باستانه مقدسه شده
۶۳۸	در بعضی تواریخ روضه مقدسه و بعضی از ائمه خیره
۶۳۸	مطلب اول - در خصوصیات قبر مطهر
۶۳۹	مطلب دوم > صندوق و ضریح مقدس
۶۴۱	مطلب سوم > حرم مبارک
۶۴۵	مطلب چهارم > گنبد مطهر
۶۴۸	مطلب پنجم > رواقها
۶۵۲	مطلب ششم < در بهای حرم مطهر
۶۵۷	مطلب هفتم < صحن مطهر عتیق
۶۶۰	مطلب هشتم >> جدید و بستین
۶۶۱	مطلب نهم > مسجد شریف گوهرشاد آغا
۶۶۵	مطلب دهم > سایر مساجد معروفه در مشهد
۶۶۷	مطلب یازدهم > مدارس
۶۷۰	مطلب دوازدهم > سوره حصار بندی مشهد

صفحه	عنوان
۶۷۱	مطلب سیزدهم - درالقاب خاصه مشهد مقدس رضوی ع
۶۷۵	مطلب چهاردهم - درسه امر - امر اول وظایف زوار و مجاورین مشهد مقدس - امر دوم - اگر کسی باخلاص حضرت را زیارت کند بدرجات رقیه نائل میشود امر سوم - معجزاتی که خود حقیرحساً مشاهده کرده‌ام دراین آستانه مقدسه
۶۷۹	درآنکه ازسادات عظیمه است دفن در مشهد و ذکر سه قضیه
۶۸۲	لابد است در مقام از ذکر هفت مقصد
۶۸۲	مقصد اول - در ذکر بزرگان از علما که در معوطه مشهد مقدس مدفونند و ذکر میشود ۲۵ نفر آنها
۶۸۳	درقصه‌های غریبه مرحوم شیخ بهائی (ره) و بعضی از اشعار ایشان
۶۸۵	در ذکر بعضی از مضدراتی که دارای فضل و تقوی بودند و ذکر ای از مرحوم شیخ حر عاملی و طریق بر آورده شدن حاجت اگر بکافذ نوشتن از کسی حاجت بخواید
۶۸۸	در مطایبه آقا جمال با آقا میرزا محمد شیروانی و در کیفیت شهادت مرحوم میرزا مهستی شهید (ره) بظلم نادر میرزا نواده نادرشاه
۶۹۱	در ذکر ای از جناب میر محمد تقی خدائی و میر محمد تقی شاهی و قصه زائر بحرینی
۶۹۳	در مباحث این ایی جمهور احسانی باملای هروی
۶۹۴	در قضیه جناب ملامحمد رستمداری و جواب ایشان از علماء از بکیه
۶۹۸	در قضیه جناب آقا میرزا محمد حسین و یافت شدن سنگی در وادی شوشتر که در او کلماتی بخط قدرت نوشته بود
۶۹۹	در ذکر علمائیکه در عصر خود حقیر در مشهد مقدس فوت کردند
۷۰۰	مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و وزرائی که در مشهد مقدس مدفونند
۷۰۱	در قصه نادرشاه افشار و خواب سید خلخالی حضرت امیر ع را
۷۰۳	در ذکر ای از فردوسی و بعضی از اشعار او
۷۰۶	مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و از روایتی که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه باو مدفونند
۷۱۱	مقصد چهارم در ذکر مشاهیر از علمائی که در خاک خراسان مدفونند
۷۱۳	در ذکر ای از قابوس و شگبیر که در گنبد قابوس مدفونست و ذکر ای از زمخشری صاحب کشف
۷۱۴	مقصد پنجم - در ذکر مشاهیر از علماء و بزرگان که از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند
۷۱۶	در ذکر ای از جناب خواجه نظام الملک طوسی و کیفیت قتل او
۷۱۸	مقصد ششم در ذکر مشاهیر عرفاء که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند
۷۱۹	در حکایت ملا احمد جامی و عبدالرحمن جامی و بعضی از اشعار آنها
۷۲۰	در ذکر ای از قطب الدین حیدر و شیخ عطارد و بعضی از اشعار نور علیشاه
۷۲۳	مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علماء اهل سنن که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند یا از جای دیگر بودند و در خراسان مدفونند
۷۲۶	خانه - در ذکر مختصری از شجره طیبه سادات رضوی ع

عنوان باب یازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت جواد الائمه ع	۷۴۰
در تاریخ رحلت و تعیین قاتل حضرت جواد الائمه ع	۷۴۱
در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمه ع	۷۴۴
در بعضی از احتجاجات و اخلاق کربیه حضرت جواد ع	۷۴۵
در وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد	۷۴۹
در قبور امامزادگان و علماء واقع در اصفهان	۷۵۰
در خواب دین سید جزائری مرحوم مجلسی را	۷۵۲
در حکایت ملامعد مشهور برابو ذکر دو قضیه از اجنه	۷۵۶
در قبور شریفه بعضی از امامزادگان و علماء در شیراز	۷۶۳
در ذکر ایستادگی و حافظه بعضی از اشعار آنها	۷۶۶
در قبور شریفه بعضی از امامزادگان و علماء در طهران	۷۷۱
در ذکر ایستادگی حضرت عبدالعظیم و عرضه داشتن ایستادگی ایشان	۷۷۱
خانه - در ذکر بیست و دو قضیه از فضایل قصار حضرت امیر ع	۷۷۸
تتبع - در فضیلت حضرت امیر ع از جمیع امت	۷۸۶

باب دوازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام علی النقی ع	۷۸۹
در شقاوت و ظلمهای متوکل و بعضی مطالب مهمه	۷۹۰
در مصیبتی از حالات اولادهای حضرت امام علی النقی ع	۷۹۳
در بعضی از احتجاجات و اخلاق کربیه آنحضرت	۷۹۴
در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت آنحضرت	۷۹۷
در قبور بعضی از امامزادگان و علماء در قزوین	۸۰۰
» » » در مازندران	۸۰۲
» از بزرگان علماء در تبریز	۸۰۳
» از امامزادگان و علماء در همدان	۸۰۵
خانه - در کرامات بعضی از اولیاء غیر از سلسله علماء	۸۰۷
در حکایت کسانی که ظلم کردند و بظلم گرفتار شدند	۸۱۲
» » احسان کرده و جزاء خود را دیدند	۸۱۷
در کسانی که مدنیها عبادت کردند و بدعاقت شدند	۸۲۰
» » معصیت کردند و عاقبت بغیر شدند	۸۲۳
باب سیزدهم	
در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام حسن عسکری ع	۸۲۷
در ذکر ایستادگی از ولد ارجمند آنحضرت و بعضی از اصحابشان	۸۲۹
در بعضی از احتجاجات و اخلاق کربیه حضرت عسکری ع	۸۳۱
در قبور شریفه واقع در کاشان و بعضی از استنارات مجریه	۸۳۶

عنوان	صفحه
در قبور شریفه واقعه در شوشترو کرمان و شاه نمة الله	۸۳۸
» » در یزد وقعه زردشت و ملا صادق	۸۴۰
خانه در نقل ارواح مؤمنین در عالم برزخ بوادی السلام	۸۴۴
در آنکه اموات از عمل احیاء بهره مند میشوند	۸۴۹
در تجسم اعمال در عالم برزخ و در قیامت	۸۵۳

باب چهاردهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت حجة بن الحسن ع	۸۵۵
در تاریخ ولادت و مدت غیبت و بیان زوجه و اولادهای آنحضرت	۸۵۷
در ذکر وقعه از بلاد اولادهای آنحضرت و وقعه جزیره خضرا	۸۵۸
در زکری از حالات سفراء و نواب خاصه حضرت حجة ع	۸۶۷
در کسانیکه بکذب ادعا نیابت کردند مثل میرزا علی معتمد باب	۸۶۸
در زکری از اصحاب حضرت حجة و علانی که در این تاریخ واقع شده	۸۷۲
خانه در آمدن شیاطین عدیله بیابان محضر	۸۷۵
در آمدن حضرات معصومین ع بیابان محضر	۸۷۹

خاتمة الکتاب در فضیلت خمسه طاهره

فصل اول در اشاره ب علم و بعلم و بعین خلق حضرت خاتم ص	۸۸۲
در اشاره بزهد و عبادتهای حضرت خاتم النبیین ص	۸۸۴
در ذکر اعلا فضیلت و منقبت حضرت پیغمبر ص	۸۸۵
فصل دوم در اجمالی از علم و ادب و حسن خلق حضرت امیر ع	۸۸۶
در اشاره بزهد و عبادتهای حضرت امیر ع	۸۸۷
در ذکر اعلا فضیلت و منقبت حضرت امیر ع	۸۸۹
فصل سوم در اجمالی از مراتب علیه حضرت فاطمه ع	۸۹۰
در اشاره بر مراتب هفت و حیاء و زهد این مقدسه ع	۸۹۱
در ذکر اعلا فضیلت این مقدسه مکرمه ع	۸۹۴
فصل چهارم در اجمالی از مراتب علیه حضرت مجتبی ع	۸۹۴
در اشاره بر مراتب حلم و عبادتهای حضرت مجتبی ع	۸۹۷
در ذکر اعلا فضیلت حضرت امام حسن مجتبی ع	۸۹۹
فصل پنجم در اجمالی از مراتب علیه حضرت سید الشهداء ع	۹۰۰
در تمبیراتی که در قرآن مجید از آنحضرت فرموده	۹۰۰
اشاره بکارم اخلاق و صفات آنحضرت	۹۰۲
در اسباب توسل بحضرت سید الشهداء ع منجمله زیارت آنظلوم و منجمله گریستن بر مصائبشان و منجمله اقامه مجلس عزائشان و منجمله لباس عزا پوشیدن در ایام مصیبتشان و منجمله تذکر عطف آنظلوم و در آنکه تمام موجبات سرور و شادی از برای آنحضرت موجب غم و حزن بود	۹۰۶

خاتمة الخاتمة

۹۱۲ در ذکر اعلا فضیلت آنحضرت و بیان آن

۹۱۴ در ذکر بعضی از مرانی که بزرگان از علماء اعلام فرموده‌اند

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد

وآله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

فایل تصویر این صفحه وجود ندارد

مقدمه

کتاب منتخب التواریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله سادات الخلاق اجمعين
ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

و بعد این مختصریست در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از تواریخ متعلقه چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که احقر عبادت محمد هاشم بن محمد علی الفراسانی الشهدی عنایت تالی آنها از کتاب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده ام و در آنچه موضوع حکمی از احکام شرعی باشد اشاره بحدیث هم میشود و چون غالباً در تاریخ ولادت و وفات اختلاف است لذا خیر اختصار نمودم بذکر اشهر واضح اقوال و بالله التوفیق و علیه التکلان و نامیدم او را به منتخب التواریخ و در این مختصر یک مقدمه و چهارده باب است (۱)

اما مقدمه - در اسامی شریفه آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین است تا بجناب عدنان که جد یستم حضرت پیغمبر (ص) است چون تا بجناب عدنان در اسامی شریفه شان اختلافی نیست

و اما از عدنان تا بحضرت آدم اختلاف بسیار است

و در بکار از حضرت پیغمبر (ص) روایت شده که فرمودند: اذابلع نسبی الی عدنان فامسکوا

و ایضاً روایت شده که فرمودند: کلب النسابون و در حاشیه باب حادثیتر از فخر الدین

طریعی نقل شده:

فالفه گفته شده پدرهای پیغمبر (ص) از آدم (ع) تا بجناب عده بن عبدالمطلب پنجاه

و یک پدرند بعد در کمات ناز بومیه از فرانس و نوافل که هفده نفر از انبیا بودند بعد فرض

بومیه و هفده نفر از اوصیاء انبیا بودند و هفده نفر از ملوک و سلاطین بودند و همه اینها بذهب حق

و موحد و ساجد لله بودند بدلیل قوله تعالی «الذی براك حین تقوم و تقلب فی الساجدین» انتهى

و علامه مجلسی در مرآة العقول میفرماید حضرات امامیه اتفاق کرده اند بر اسلامو ایسان

جناب ابوطالب و جناب آمنه بنتوهب و جناب عده بن عبدالمطلب و سایر اجداد پیغمبر (ص) تا

بحضرت آدم (ع)

۱- معلوم باد که رمز (ج) که در حواشی این کتاب نوشته میشود اشاره است باحقر علی اکبر

مروج الاسلام عنی عنه - حساب الامر خود حضرت مستطاب مؤلف آنچه بنظر رسید در حاشیه ثبت گردید.

العمر عند کرام الناس مقبول (ج)

ومرحوم امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن بن فضل الطبرسی در ذیل آیه شریفه «و اذ قال ابراهیم لایه آزر» میفرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم یاعوی حضرت ابراهیم بوده نام پدر آن بزرگوار تاریخ است چون اجماع طایفه امامیه است که آباء یغبر تا حضرت آدم کلشان موحد بوده اند

و شیخ صدوق معدن علی بن بابویه القمی رحمه الله در رساله اعتقادات میفرماید اعتقاد ما طایفه شیعه آنست که پدران حضرت یغبر (ص) تا حضرت آدم تماما مسلم بوده اند

و روایت شده که جناب عبدالطلب حبه الهی بوده و جناب ابوطالب وصی او بوده انتهى و اسماہ مقدسه آباء کرام حضرت یغبر خاتم (ص) تا بجناب عدنان از اینقرار است : (معدن بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدکره بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدن بن عدنان سلام الله علیهم اجمعین) وبقیه اسماہ خریفه آباء کرام حضرت یغبر (ص) چنانچه علامه مجلسی (ره) در جلاء فرموده از اینقرار است : (عدنان بن ادد بن یسع بن سلامان بن نبت بن چل بن قیداد بن اسمعیل بن ابراهیم الغلیل بن تاریخ بن ناحور بن شروخ بن ارغو وهو هود النبی بن فالغ بن هابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلح بن اخوخ و هو اددیس النبی بن بارش بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث وهو هبه الله بن آدم (ع)

بنا بر این نقل تمام آباء کرام حضرت یغبر (ص) از جناب عبدالله تا حضرت آدم چهل و نه نفر میشوند و از هر یک از آباء کرام حضرت خاتم النبیین (ص) رسته‌هایی از اشراف و بزرگان منفصل میشوند بفر جناب عبدالله بن عبدالمطلب والد ماجد حضرت یغبر (ص) و آن بزرگوار استمراد باحد الذیعیین که حضرت یغبر (ص) فرمودند «انا ابن الذیعیین»

در عیون الاخبار از حسن بن فضال روایت کرده که از حضرت رضا (ع) سؤال کرد از مضای قول یغبر (ص) که فرمود انا ابن الذیعیین حضرت رضا فرمود بنی اسمعیل بن ابراهیم الغلیل علیهما السلام و عبدالله بن عبدالمطلب و اسمعیل بن ابراهیم و قتیکه بعد رشد رسید حضرت ابراهیم فرمود «یابنی انی اری فی المنام انی اذبعک»

حضرت اسمعیل عرض کرد «یابنت افضل ما تؤمر» و نگفت یابنت افضل ما رأیت «ستجدنی انشاء الله من الصابریین»

پس چون حضرت ابراهیم عازم شد بدیع حضرت اسمعیل خداوند قوی از آسمان فرستاد که املح بود میخورد در سیاهی و میآشامید در سیاهی و بول و بشکل میانداخت در سیاهی و چهل سال در باغهای بهشتی چرا میکرد و از رحم اثنی خارج نشده بود بلکه با مرکن موجود شده بود و او فدا شد از برای حضرت اسمعیل پس هرچه در منی قربانی میشود فدای حضرت اسمعیل است تا روز قیامت.

ذیبح دیگر جناب عبدالله بن عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بقلعه در کعبه آویخت و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر باو مرحمت کرد یک پسرش را در راه خدا ذبح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند گفت خداوند وفا کرد مقصود مرا، منم وفا میکنم از برای خداوند عزوجل، پس پسرهایش را داخل کعبه کرد و بین آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت یغبر (ص) در آمد و او محبوبترین اولادش بود بسوی او دوبرتبه و سه مرتبه قرعه زد بازهم باسم عبدالله بیرون شد

پس جناب عبدالطلب جناب عبدالله را خوابانید بروی زمین که ذبح کند قریش جمع شدند و مانع شدند تا او را زندهای جناب عبدالطلب همه صبحه زنان و گریه کنان آمدند خدمت جناب عبدالطلب تا آنکه دختر حضرت عبدالطلب عرض کرد یا ابنا عنبر یاور نزد خداوند از قتل سرت فرمود چگونه عنبر آوردم عرض کردین شترهایی که در حرم داری و بین جناب عبدالله قرعه بزن پس شترها را حاضر کرد و بین ده شتر و جناب عبدالله قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله آمد ده ده زیاد کرد تا قرعه بین صد شتر و بین عبدالله زد قرعه باسم صد شتر درآمد پس قریش از شغف چنان تکبیری گفتند که کوه‌های مکه بلرزه در آمد عبدالطلب فرمود سه مرتبه قرعه میزنم اگر هر سه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد آنها را ذبح میکنم عوض عبدالله پس هر سه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد

پس جناب زبیر و ابوطالب برادر های ابوبنی جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر پاهای پدر کشیدند قسمی که پوست صورت جناب عبدالله که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها آن بزرگوار را بلند کردند و بوسیدند و خاک از صورت و بدن و لباسهای او پاک نمودند

الحاصل اولاد امجاد عبدالله و جناب آمنه بنت وهب منحصر بود بحضرت خاتم النبیین (ص) و والده جناب عبدالله بن عبدالطلب فاطمه بنت عمرو بن هانم المخزومی بود و حضرت یغمبر (ص) برادر و خواهر نسبی نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چون آن بزرگوار دو مرضه داشتند علی المشهور اول **ثویبه** کنیز **ابولهب** بود و او یک سر نسبی داشت مسی به هسروح و چند روزی جناب یغمبر را شیر داد و قبل از آن بزرگوار جناب حمزه عموی یغمبر (ص) را شیر داده بود چنانچه در تاریخ گزیده است پس جناب حمزه برادر رضاعی حضرت یغمبر (ص) است

وثقة الاسلام قهی در منتهی الامال روایت فرموده که حضرت امیر المؤمنین (ع) بحضرت یغمبر (ص) عرض کرد که آنحضرت دختر حمزه را تزویج نمایند یغمبر (ص) فرمود مگر نیدانی که او دختر رضاعی من است و جناب حمزه چهار سال قبل از حضرت یغمبر (ص) متولد شده بود و در اصابه است که **ثویبه** بعد از حضرت رسول (ص) جناب ابی سلمه بن عبدالاسد را شیر داد و او شوهر جناب ام‌السله بود، در خیرات حسان معبد حسن خان اعتماد السلطنه فرمود که جناب ثویبه ابی سلمه و عبدالله ابن حبش را شیر داد

دوم از دو مرضه حضرت رسول (ص) **حلیمه سعیدی** بنت **ابی ذؤیب** و **زوجه حارث**

ابن عبدالعزی بود .

و در **درالمسلوک** است که آن مخدره سه اولاد نسبی داشت یک پسر و دو دختر عبدالله و **انسه و جذامه**

و در اصابه است که این مخدره جناب ابوسفیان بن حارث بن عبدالطلب را هم شیر داده بود و در **فاسخ التواریخ** است که جناب عثمان بن مظعون هم برادر رضاعی حضرت یغمبر (ص) بود و ظاهراً حضرت آمنه او را شیر نداده و حضرت هم از مادر او شیر نخورده و مادر رضاعی دیگری هم حضرت یغمبر (ص) نداشته پس جناب عثمان بن مظعون یا از **ثویبه** شیر خورده یا از **حلیمه** پس معلوم شد که **هسروح و عبدالله و انسه و جذامه** اولاد نسبی این دو مرضه حضرت یغمبر (ص) بودند و جناب حمزه و ابوسفیان بن حارث بن عبدالطلب و ابوسلمه و عبدالله بن حبش و عثمان بن مظعون اولاد رضاعی دو مرضه حضرت یغمبر (ص) بودند و جد اول حضرت رسول (ص) جناب عبدالطلب بن هاشم بود الملقب بشیبة العبد و سید البطحاء المکنی بابو حارث و مسادر جناب

عبدالمطلب سلمی بنت عمر و الخزرجیه است و چاه زمزم بر آن بزرگوار حفر فرمود
 و در مصباح المتجهدين است که جناب عبدالمطلب در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود
 در دهم ربيع الاول سال هشتم ولادت حضرت رسول (ص) و قبر شریف ایشان و جناب عبدمناف
 جدشان و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در حیونست که معروفست بقبرستان ابوطالب و از
 جناب عبدالمطلب منفصل میشود حضرت ایطالب و اولاد امجادش
 و ایضاً از جناب عبدالمطلب منفصل میشود جناب عباس و اولادش و از اولاد جناب عباس
 است ابراهیم امام و عبدالله سفاخ و منصور دوانیقی ابنا محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب
 عبدالله سفاخ اول از خلفاء بنی العباس است که در دوازدهم ربيع الاول سنه صد و سی و دو با او
 بغلات بیعت نمودند و دولت بنی امیه منقرض شد و خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت
 خلافت آنها تقریباً بانصد و بیست و چهار سال بود چنانچه در درالمملوک فرموده و آخر آنها
 المستنصر بالله عباسی بود که او را هلاکوخان بن تولى خان بن چنگیزخان بقتل رسانید بهمراهی
 جناب خواجه نصیر طوسی در سنه ششصد و پنجاه و شش و دولت بنی العباس را منقرض بود
 ماده تاریخش کله خونت و سهدی میگوید :

در آن وقتیکه مارا عمر خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود .

و اسماء خلفاء بنی العباس و حالات هر يك درخاتمه باب هفتم اجبالا ذکر خواهد شد

و در اسدالغابه است که جناب عباس دوسال از حضرت یسفیر (ص) بزرگتر بود و در جنگ
 بدر با مشرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (ص) رسید
 اظهار اسلام نمود و گفت کرهاً با مشرکین آمده ام و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب
 سی و دودر مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سال هشتاد و هفت و در بقیع شریف دفن شد انسی

و جناب عبدالله بن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه و در اواخر عمرش
 او را عبدالله بن زبیر از مکه اخراج نمود بطائف و در طائف از دنیا رفت و آنجا دفن شد در سن
 هفتاد و یک یادر سن هشتاد سالگی و جناب محمد حنفیه بر جنازه او نماز خواند و جناب علی بن عبدالله بن
 عباس در هفدهم رمضان سنه اربعین هجری متولد شد که حضرت امیر المؤمنین (ع) در نوزدهم همان
 ماه و همان سال ضربت بفرق ناز نیشینان وارد شد لذا اسسش را علی گنیدارند و کنیه اش را ابوالحسن
 و در حبیب الصیر است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجل آنها
 بود و جدی جسیم و لعی طویل و پاهای بزرگ داشت و طول قامتش بمرتبه بود که هرگاه طواف
 میکرد گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و علی با طول قامتش تا منکب و شانه پدرش
 عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تا منکب پدرش جناب عبدالمطلب بود انسی
 و جناب محمد بن علی بن عبدالله بن عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاخ و منصور دوانیقی

در سنه صدو بست و چهار از دنیا رفت

و چند ۵۰۰ حضرت یسفیر (ص) جناب هاشم بن عبد مناف است والده ماجده جناب هاشم
 عاتکه بنت مره سلیمیه است و او با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند و انگشت
 احدیما چسبیده بود به پیشانی دیگری در وقت جدا کردن خون جاری شد و گفته شد بین اولاد این
 دو برادر همیشه خونریزی خواهد بود
 و در عمده الطالب است که جناب هاشم در غزه از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش هم
 در آنجا است

و غزه بالین و الزواء مجتین از اراضی شام است و از آنجا تا عسقلان دو فرسخ است
و از جناب هاشم منفصل میشود مغدیه مکرمه فاطمه بنت اسد والده حضرت علی (ع) پس
جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد پسر هو و دختر هوی بلافاصله یکدیگر بودند

جد سوم حضرت یغبر (س) جناب عبد مناف بن قسی بن کلاب است و اسم او هفیره بود
و لقبش قمر بود بجهت حسن و جالش و والده ماجده اش جوی بنت حلیل بود بالهمله الضومه
و فتح الام

و از جناب عبد مناف منفصل میشود عثمان بن عفان بن ایی العاص بن امیه بن عبد الشس بن
عبد مناف خلیفه ثالث و اهل تنس او را از عشره مشرّه میدانند و مادر عثمان اروی بنت کربزین
ریحیه بن حبیب بن عبد الشس بن عبد مناف است

و مادری یضاه است المکناة بام الحکیم بنت جناب عبدالمطلب

پس مادر عثمان عمزاده حضرت رسول است و ولیدین عقبه بن ایی میطبن ابان بن ایی
عسرو بن امیه بن عبد الشس بن عبد مناف برادر مادری عثمان بن عفان است و اوست مراد از فاسق در
آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبأ فبینوا و عثمان در سنه ششم از عام الفیل
متولد شد و در روز هجدهم ذیحجه العرام سنه سی و پنج هجری از دنیا رحلت نمود و عسوی عثمان
حکیم بن ایی العاص پدر مروان را یغبر (س) سب فرمود و او را از مدینه طیه اخراج فرمود حکم
رفت بطائف همین قسم رانده شده یغبر (س) بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان او را بدیده آورد
و در سنه سی و یک هجری حکم بن ایی العاص بجهنم و اصل شد

و همچنین عسوی دیگر عثمان بن عفان بن ایی العاص که مغیره بن ایی العاص باشد یغبر (س)
خونش را مباح فرمود و تفصیلش در فصل پنجم از باب اول ذکر خواهد شد انشاء الله

و ایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشوند خلفاء بنی امیه و آنها بغیر عثمان بن عفان چهارده
نفر بودند اول آنها معاویه بن ایی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد الشس بن عبد مناف و معاویه
در دهم ربیع المولود سنه چهل و یک بغلافت نشست

و در مصباح است که در دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو مردم با ابوالعباس سفاح
ابن مصعب بن عبدالله بن عباس بغلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه و بنی مروان منقرض شد بدست
ابو مسلم خراسانی جمعا مدت دولت بنی امیه میشود نود و یکسال و دوزوز که مطابق میشود با هزار
و نود و دو ماه و دو روز و بعد از بدو رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت
و شش هجری باشد عبد الله بن زبیر مدعی خلافت شد و در سوم ماه رجب همان سال بغلافت مستقر شو اهل
مکه معظمه و مدینه طیه و یمن و عراق با وی بیعت نمودند تا نیه جنادی الثانیه هفتاد و سه هجری
که او را در مکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید

س مدت خلافت ابن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از ایسام خلافت
بنی امیه و بنی مروان هشتاد و چهار سال و بیست روز که مطابق با هزار و هشت ماه و بیست و دو روز میشود
در شرح صحیفه از تفسیر کبیر فخر رازی از قاسم بن فضل از عیسی بن بارزیه روایت
کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (ع) با معاویه عرض کرد « یا مسود وجوه المؤمنین » آخر با
معاویه صلح فرمودی ؟

حضرت فرمود جدیم یغبر (س) در خواب دید که بنی امیه مثل بوزینه یک یک بنیر او بسالا

میروند، این مطلب خیلی بر آنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد و سوره مبارکه قدر را آورد
 «انا انزلناه فی لیلۃ القدر وما ادریک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر» یعنی شب
 قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی امیه که بدون شب قدر باشد
 پس قاسم گفت حساب کردیم ملک بنی امیه را دیدیم هزار ماه است بدون زیاده و قصیه و
 اسماء خلفه بنی امیه و احوالات هریک اجمالا در خانه باب هفتم ذکر میشود انشاءالله ولابد است
 در مقام از تنبیه بردوامر :

امر اول

بدانکه در بعضی از زیارات ماثوره مثل زیارت عاشوراء معروف لمن فرموده اند بر بنی امیه
 قاطبه لکن درباره بعضی از بنی امیه در اخبار شریف مدح وارد شده .
 منجمله جناب سعد الخیر بن عبد الملك بن عبدالعزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم بن
 ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بن عدنان
 در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر برادر
 زاده عمر بن عبدالعزیز بر حضرت باقر (ع) و آن بزرگوار او را سعد الخیر نامیده بود در حالتیکه
 گریه میکرد
 حضرت فرمود یا سعد چرا گریه میکنی ؟
 عرض کرد چگونه گریه نکنم حال آنکه از شجره مملونه هستم که خداوند در قرآن مجید
 یاد فرموده است

حضرت فرمود تو از آنها نیستی «اموی مناهل البیت» آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را
 که میفرماید **ومن تبعنی فانه منی**

و منجمله محمد بن ابی حذیفه بن عتبّه بن ربیعّه بن عبد الشمس بن عبد مناف که عتبه جدش
 بآن شقاوت بود که در جنگ بدر کبری علمدار مشرکین بود و بشمشیر امیر المؤمنین (ع) خودش و
 برادرش شیبّه و پسرش ولید بدرک واصل شدند و عهش هندی جگر خوار بنت عتبّه و زوجه
 ابوسفیان و مادر معاویه بآن شقاوت ممدک جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبّه از جمله شیعیان
 حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و عامل آنحضرت بود در مصر و معاویه بر عهش خیلی تکلیف نمود
 او را بسبب حضرت امیر المؤمنین (ع) و برات از آنحضرت محمد بن ابی حذیفه حاضر نشد

و در اصحابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات حضرت یمنبر (ص) در طلمن بر
 عثمان اهل مصر بیعت نمودند با محمد بن ابی حذیفه بامارت مصر بنبر جماعتی که از آنها بود
 معاویه بن خدیج ملون قاتل جناب محمد بن ابی بکر وقتیکه معاویه رفت بنزوه صفین اول آمد
 بصر و بنده جناب محمد بن ابی حذیفه را با جمعی گرفت و مجوس نمودند و بعد او را
 بقتل رسانید .

و منجمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند
 بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) برخلاف ما ضین و از ایشان است خالد بن سعد بن ابی العاص بن امیه بن
 عبد الشمس بن عدنان و عمر بن عبدالعزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم

امر دوم

در نهج البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین (ع) مکتوبی نوشت در جواب کاغذ معاویه
 «ومن قرأته: واما قولک اتم بنو عدنان فکذلک نحن ولكن لیس امیه کما هم ولا حرب کعبه المطلب

ولا ابوسفیان کایطالب ولا المهاجر کالطریق ولا الصریح کالصیق ولا الحق کالبطل ولا المؤمن کالدخل الی آخره»

از این فرمایش معلوم میشود که نسب بنی امیه بعد مناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را بیدعناف چسبانیده اند

وایضاً در کتاب دیگری که حضرت امیر المؤمنین (ع) بعاویه نوشت «من شقراة: انا صنایع ربنا والناس بدمنا مع لنا»

تا آنکه میفرماید «و منا النبی و منکم السکنب و منا اسد الله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صیبة النار و منا خیرة نساء العالمین و منکم حالة العطب الی آخره ۴۰»

بیان: در شرح ابن ابی الحدید میفرماید ما حاصله «قوله انا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا هذا کلام عظیم عال علی الکلام و معناه عال علی المعانی یقول لیس لاحد من البشر علینا نعمة بل الله تالی هو الذی انعم علینا فلیس ینتا و بینا الله واسطة و الناس باسراهم صنایعنا فنحن الواسطة بینهم و بین الله وهذا مقام جلیل ظاهره ماسمتو باطنه انهم عبید الله وان الناس عبیدهم»

و مراد از مکذب ابوسفیان بن حربست که مکذب یضغیر (ص) بود و مراد از اسد الاحلاف عتبه بن ربیع است پدر هند جگر خوار اصل حلف بمعنای معاهده و معاهده است بر تعاضد و مساعد قوله و منکم صیبة النار:

این کلمه است که یضغیر (ص) بقیة بن ابی معیط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف پدر ولید فاسق فرموده هنگامیکه او را بقتل رسانیدند گفت من للعبیة یا رسول الله یعنی چه های مرا که کفالت کند حضرت فرمود کفیل آنها آتش جهنم است قوله ع و منکم حالة العطب مراد ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان و زوجه ابولهب است

و در کامل بهالی است که امیه نه از قریش بود و نه از عرب بلکه غلام رومی بود که عبد الشمس او را تینی نمود پس بنی امیه رومی هستند

و در بحداد از الزام النواصب نقل میکند که امیه از صلب عبد الشمس نبود بلکه از رومیان بود و عبد الشمس او را استخلاق کرد

و در شرح ابن ابی الحدید است مناکحانی که بین بنی هاشم و بین عبد الشمس واقع شد در چند مورد بود:

منها تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بسود صیبة مکرمه محترمه خود زینب را به ابی العاص بن ربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف سلام الله علیه قبل از بخت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خود را بکفار

و **منها** تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بود دو دختر مکرمین محترمتین خود رقیه و ام کلثوم را سلام الله علیهما به عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف

و **منها** تزویج ابی لهب بود ام جمیل دختر حرب بن امیه را در جاهلیت

و **منها** تزویج یضغیر (ص) بود ام حبیبه دختر ابوسفیان را

و **منها** تزویج عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان بسود فاطمه دختر حسین بن علی بن

ایطالب را انتهى ما حاصل کلامه

و در تهنیپ از حضرت باقر (ع) روایت کرده که به جابر جعفی فرمود «اذا انعرفت من صلوة مكتوبة فلا تتعرف الا بانصراف لمن بنى امیه»

معنی فاعلد بعضی از بنی امیه ثابت قدم بودند یا حضرت امیر المؤمنین (ع) و از مؤمنین و نیکان بودند مثل جناب خالد بن سعد بن عاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و دو برادرش ابان و عمرو که از بیعت با ابی بکر امتناع نمودند

و در مجالس المؤمنین است که خالد گفت یا امیر المؤمنین انکم لطوال الشجر و طيبة الثمر و نحن متبع لکم، و بعد از مدتی که بنی هاشم کراً با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کراً بیعت کردند انتهى

و جناب خالد از اجلاء و کلین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دوازده نفریست که رفتند بسجد برای انکار کردن با ابی بکر و با وی معاجه نمودند چنانچه در بحار است و مثل جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبة بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف که مادر او دختر ابی سفیان بود او خود از خواص دوستان امیر المؤمنین (ع) بود

و در شفاء الصدور است که سالها در زندان معویه که خالش بود بماند و با او مخالفت نمود

و ایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشود جناب عبیده بن الحارث بن مطلب بن عبد مناف که ده سال از حضرت رسول (ص) بزرگتر بود و در غزوه بدر کبری شهید شد

و ایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشود محمد بن ادریس بن شافع بن سائب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف الشهیر بالامام الشافعی فوت او روز جمعه آخر ماه رجب سنه دوست و چهار هجری بود در مصر و قبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبد مناف در مکه معظمه است در قبرستان معلی

و جد چهارم حضرت یغمبر (ص) جناب قسی بن کلاب است و قسی مصری است و قسی او زید بود و والده اش فاطمه بنت سعد بود و جناب قسی لقب است بجمع چون قوم و قبیله خود را از شغب و جبال و اوده جمع کرد بسکه معظمه و قبر او در مکه نزدیک قبر عبد مناف و عبد المطلب و ابوطالب است

و از جناب قسی قبیله بنی شیبه جدا میشود چون بنی الشیبه از اولاد عبد الدار بن قسی میباشد و کلید کعبه معظمه در دست آنها بود

و ایضاً از جناب قسی منفصل میشود مخدره مکرمه خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قسی و قبر جناب خدیجه نیز در قبرستان ابوطالب معروفست

و ایضاً از جناب قسی منفصل میشود برادر زاده حضرت خدیجه کبری زبیر بن عوام بن خویلد و اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند

و زبیر خالوزاده حضرت فاطمه زهرا و عمه زاده حضرت یغمبر (ص) و حضرت امیر المؤمنین ع است چون والده زبیر صفیه بنت جناب عبد المطلب است و زبیر داماد ابی بکر است چون اسماء ذوالنطاقین دختر ابی بکر زوجة زبیر بود و عبدالله بن زبیر از اسماء بنت ابوبکر است و اسما به عبدالله حامله بود که از مکه بدین هجرت نمود و او در سنه هفتاد و سه هجری چند روز بعد از فوت پسرش عبدالله از دنیا رفت در سن صدسالگی و زبیر در جنگ جبل سنه سی و شش هجری در بصره کشته شد و عمو زاده های خدیجه و رقیه بن

نوفل بن اسد بن عبد المزی بن قسی و عدی بن نوفل و صفوان بن نوفل همه از جناب قسی منصل شده اند و جد پنجم حضرت خاتم النبیین (ص) جناب کلاب بن مره است و مادر او هند بنت صریح است و از جناب کلاب جمعی از اشراف جدا میشوند.

منها مضمره مکرمه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب والدۀ ماجدۀ حضرت رسول (ص) و برادر زادۀ حضرت آمنه سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب که اهل تنسین او را از عشرۀ مبشره میدانند و سعد وقاص سنۀ پنجاه و پنج هجری در سن هفتاد و چهار یا در سن هشتاد سالگی ازدنیا رفت. و او آخر کسی بود که از عشرۀ مبشره ازدنیا رفت و او بنای شهر کوفه را گذاشت و عمر بن سعد وقاص قاتل حضرت سیدالشهداء (ع) است

و برادر زادۀ سعد وقاص جناب هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص است اللقب به هرقال که در جنگ صفین در کاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شهید شد و منها عبدالرحمن بن عوف بن عبد العارض بن زهرة بن کلاب است که اهل تنسین او را از عشرۀ مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عبۀ بن ابی معیط و خواهر امی عثمان بن عفان و خواهر ابوبنی ولید بن عبیه بود و عبدالرحمن بن فاروق الامۀ ملقب بود و حضرت رسول (ص) یین او و یین عثمان عقد اخوت بست و ده سال از حضرت یغبر (ص) کوچکتر بود

و در کلمۀ طیبہ مرحوم لفظ الاسلام نوری از کتاب اسد الغابہ نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر و صد اسب و سه هزار گوسفند متخلف شد و آتقدیر طلا از او باقی ماند که آنرا با تیر قطع کردند بصحیحیکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار و هشتاد و هشتاد عبدالرحمن بن عوف که هاله نام بود زوجه جناب عبدالطلب بود و از آن مضمره متولد شد جناب حمزۀ بن عبدالمطلب

و جماعتی از اصحاب یغبر (ص) گفتند ما بر عبدالرحمن میترسیم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید کعب کرده یا کیزگی و خرج کرده یا کیزگی پس ابن کلام به ابوذر رحمة الله علیه رسید خشناک بطلب کعب بیرون شد و استخوان چانۀ شتری بدست گرفت و در جستجوی کعب برآمد پس بکعب گفتند که ابوذر ترا میطلبند

کعب فرار کرد و بچشان پناه برد و قصه را بجهت او نقل کرد پس ابوذر سراغ او رفت تا بغانۀ عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت دور شو ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست بآنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد تا آنکه بیرون شد و جد ششم حضرت رسول (ص) جناب مره بن کعب است و مادر او معشبه بنت شیبانمت و

برادر او عدی جد عمر بن الخطاب است و از جناب مره دو قبیله بزرگ منصل میشود یکی قبیله بنی مخزوم و دیگر قبیله تمیم و از قبیله بنی مخزوم است جناب ام سلمه بنت امیة بن مفره بن عبده بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره زوجه محترمه حضرت رسول (ص) و دو پسر هم این مضمره بکسی ابو جهل بن هشام بن

مغیره و دبگری خالد بن ولید بن مغیره بودند

و از قبیله بنی تمیم است ابو بکر بن عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره

و ایضاً از این قبیله است مادر ابا بکر سلمی الکناة بام الغیر بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم که نسب ابا بکر ابا و اما در جناب مره با نسب جناب یغمبر خاتم (ص) متعده میشود و اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند

و در مصباح المجتهدین است که ابا بکر روز یست و هفتم جمادی الاخره سنه سیزده هجری از دنیا رفت انتهی

و نیز از این قبیله است طلحه بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند

پس طلحه پس هم بواسطه ابا بکر میشود و یغمبر (ص) بین او و بین کعب بن مالک عقد اخوت بست و زوجة طلحه حبیبه بنت جعش دختر امیه هه یغمبر (ص) و خواهر حبیبه زینب بنت جعش زوجة حضرت یغمبر (ص) بود کذا فی تاریخ گزیده

و در جامع الطلیف فی فضل مکه و البیت الشریف است که طلحه و زبیر روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر سنه سی و شش هجری در بصره در جنگ جمل هردو از اصحاب عایشه بوده اند و کشته شدند .

و جد هفتم یغمبر (ص) جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضایه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که بانصد و یست سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل میشوند :

منهم جناب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جع بن عمرو بن مصعب بن کعب و او برادر رضاعی حضرت یغمبر (ص) بود چنانچه در ناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یک ازدو مادر رضاعی یغمبر (ص) شیر خورده از توییه یا از حلیبه سمدیه چون ولد نسبی این دو مخدیره نبوده و والده ماجده اش سخیله نام بوده و عثمان بن مظعون اول کسی هست از مهاجرین که با مر آنجناب در بیع دفن شد در سال اول هجرت و ایشان از بزرگان صحابه بود و در اصحابه است و قتیکه لبید بن ربیع این مصرع شعر را انشاد کرد :

«الاکل شیئی ما خلا الله باطل»

عثمان بن مظعون گفت صدقت پس لبید گفت : و کل نیم لامعالة زائل. فرمود کذبت چون نعت بهشت زوال ندارد

منهم عمر بن خطاب بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ربیع بن عبدالله بن قرطبن ذراح بن عدی بن کعب که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند

و علامه مجلسی (ره) میفرماید علی الشهور در یوم یست و ششم ذی الحجه الحرام سنه یست و سه هجری خنجر بشکم عمر زدند در روز یست و نهم بعد از سه روز از دنیا رفت و مادر عمر حنتمه بنت هاشم بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مغزوم بن یفظة بن مره است که نسب عمر از جانب پدر با نسب یغمبر (ص) در جناب کعب متعده میشود و از جانب مادر با نسب آنجناب (ص) در جناب مره متعده میشود

و قتل عمر بن الخطاب بدست ابولولؤ السسی به فیروز غلام مغیره بن شعبه واقع

شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاءالله

و منهم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن رباح بن عبدالله بن قرط
رزاح بن عدی بن کعب که اهل تنس او را از عشره مبشره میدانند

بس سعید بن زید نوۀ عموی عمر بن خطاب بن نفیل میشود چنانچه طلحه نوۀ عموی
ابابکر میشود و فوت او در سنۀ پنجاهم از هجرت بود در وادی عقیق و جنازه اش را حمل نمودند
بدینۀ طیبه و او شوهر خواهر عمر بن خطاب بود و اسم زوجه اش فاطمه بود

و منهم عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن مصعب بن کعب و
فوت عمرو عاص در سنۀ چهل و سه هجری در مصر بود و مادر عمرو عاص نایفه بود معروفه بزنا پس
عجیبی نیست که اینقدر دشمن خانواده نبوت باشد

و جد هشتم یغمبر (س) جناب لوی بن غالب بود و لوی تصغیر الای وهو النور و مادر لوی
عاتکه بنت نجد بن نضر بوده و از او جمعی از اشراف منفصل میشود :

منهم مکرمه سوده بنت زمه زوجه حضرت رسول (ص)

و منهم عمرو بن عبود که او را فارس لیلی میگفتند و در غزوة احزاب بدست حضرت
امیر المؤمنین (ع) کشته شد

و جد نهم یغمبر (م) غالب بن فہراست و مادر اولیٰ بنت العرث بود و از او قبیلۀ بی‌الادرم
منفصل میشوند

و جد دهم یغمبر (م) جناب فہر بن مالک است بکسر الفاء و مادر او چندلہ بنت عامر
الجرهمیہ بوده و از او منفصل میشود امی عبیدہ بن عبدالله بن جراح بن ہلال بن اہب بن ضبہ بن
حارث بن فہر بن مالک

و اسم ابو عبیدہ عامر است و اهل تنس او را امین ہذہ الامۃ و بعضی از ہشره مبشره میدانند
و بعضی بوض او عبدالله بن مسعود را از عشره مبشره میدانند

و امی عبیدہ در سنۀ ہجدهم ہجری در بلدہ حمص برض و با از دنیا رحلت کرد و معاذ بن
جبل پسرش عبدالرحمن بن معاذ نیز در همان سنہ در بلدہ مزبورہ برض و با از دنیا رفت

و جد یازدهم یغمبر (س) جناب مالک بن نضر است والدہ او عاتکہ بنت عدوان است و
از مالک اولادی غیر جناب فہر مشہور نیست چنانچه از برای نضربن کنانہ کہ جد دوازدهم آن
جناب است و ملقب است بقریش اولادی غیر جناب مالک مشہور نیست

و لنعم ما قیل قریش خیار بنی آدم ☽ و خیر قریش بنی ہاشم ☽ و خیر بنی ہاشم کلہم ☽ سراج
الوجود ابو القاسم ☽ نبی الالہ رسول الہدی ☽ و واسطۃ الخلق للعالم
و گفتہ شدہ کہ اسم نضر قریش است و بجمہ نضارہ و جہش او را نضر نامیدند والدہ او برہ
بنت مر بن اد بن طابخہ است

و جد سیزدهم آنحضرت جناب کنانہ بن خزیمہ است و مادر او عوانہ بنت سعد است و از
جناب کنانہ قبیلہ بنی اللیث و قبیلہ بنی عامر منفصل میشود
و ایضاً از جناب کنانہ رھط جناب امی ذرغزاری جناب بن جنادہ منفصل میشود

و در اسد الغابۃ نسب چندین جنادہ را منتهی کردہ بجناب کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس
و ایضاً از کنانہ منفصل میشود ابو فراس شاعر

و جد چہاردهم آن بزرگوار جناب خزیمہ بن مدرکہ است تصغیر خزیمہ و مادر او سلمی

بنت اسلم است و از خزیمه قبیله بنی اسد منفصل میشوند

و **ایضاً** مکرمه زینب بنت جحش زوجۀ آنحضرت و برادرش عبدالله بن جحش منفصل میشوند و والدۀ مکرمه زینب و جناب عبدالله امیه بنت جناب عبدالطلب است که این دو اولاد عه حضرت رسول (ص) میشوند

و **جد پانزدهم** حضرت رسول (ص) جناب مدرکه بن الیاس است و مادر او خندف است و بنو خندف منسوبت بآن و اینستمراد بزیید بن معاویه در این شعر که میگوید:

لست من خلف ان لم اتقم من بنی هاشم ماکان فضل

و از جناب مدرکه جناب عبدالله بن مسعود منفصل میشود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ایی عبیده جراح از عشره مبشره میدانند و حضرت رسول (ص) بین او و بین زبیر بن عوام هفده برادری است

و جناب عبدالله در قرابت قرآن کم نظیر بوده و از ششیر او در غزوه بدر کبری ابوجهل بدرک واصل شد

و اخبار واردۀ در مدح عبدالله بن مسعود زیاد است و اصرح تمام روایات واردۀ در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود: «خلفت الارض لیسۀ بهم برزقون و بهم یطرون و بهم یبصرون! بوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود قال علی (ع)» و اناسامهم و هم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمة (ع)»

لکن بعضی از اخبار در قدح او نقل شده

در **تفسیر صافی** از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا مؤذنین از قرآنت ؟

فرمود بلی .

آن شخص عرض کرد در قرابت این مسعود این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف این

مسعود هم نیست

حضرت فرمود این مسعود خطا کرده یا فرمود دروغ گفته این دو سوره در قرآن است و در کتاب **حق الباقین** است که دومرتبه عثمان او را آزرده کرد یکی آنکه چون بجنازه جناب اباذر نماز کرد چهل تازیانه بر او زد و مرتبه دیگر چون مصحف را از او طلبید که با مصحف خود موافق کند او نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز بعد رحلت فرمود در سنۀ سی و دو هجری

و **جد شانزدهم** آن بزرگوار جناب الیاس بن مضر است و مادر الیاس رباست و زوجه جناب الیاس مضره خندف است که بزید بن معاویه در اشارش میگوید: (لست من خندفان لم تنقم - من بنی هاشم ماکان فضل) الی آخر و در حیوة العیوان است و تنبیه که جناب الیاس از دنیا رفت زوجه او خندف خیلی مهیوم و متأسف شد و بر خود حرام کرد رجال و بوی خوش را و نذر کرد در آن بلدی که جناب الیاس از دنیا رفته نماند و میان خانه سکنی نکند و چون جناب الیاس روز پنجشنبه از دنیا رفته بود جناب خندف نذر کرد که هر پنجشنبه از صبح تا شام بشوهر گریه کند - انتهى

و در **در السلوک** است که قبیله بنی تمیم و قبیله بنی ضبه از او منفصل میشوند و از بنی الضبه

است **شمر بن ذی الجوشن الضبایی**

و در تاریخ ابن خلکان است که از جناب الیاس منفصل میشود لقبان بن سعید بن مسروق النوری و این الیاس غیر از الیاس یغبر است که خداوند در قرآن فرموده **وان الیاس لمن المرسلین** چون الیاس یغبر پسر الیاذار بن هرون است که نواده برادر حضرت موسی کلیم الله بوده باشد و جد هفدهم جناب رسول خدا (ص) جناب مضر بن نزار است بضم الیم و فتح الضاد و مادر مضر سوده بنت عک است و از او قبیله بنو ذبیان و بنی هلال و قبیله بنی قنیف منفصل میشوند و از قبیله بنو ذبیان است نایفه ذبیانی شاعر و از قبیله بنی هلال است سلیم بن قیس الهلالی و از قبیله بنی قنیف است مختار بن ابی عبیده ثقفی و حجاج بن یوسف ثقفی و جد هجدهم آن بزرگوار جناب نزار بن معد است بکسر النون من النزادای القلیل و امه ممانه بنت حوشم .

و دو قبیله بزرگ عرب از ایشان منفصل میشوند یکی قبیله ربهه دیگری قبیله مضر که ربهه و مضر پسران جناب نزار بودند

و ایضاً قبیله بجهله از جناب نزار منفصل میشود و از آن قبیله است جریر بن عبدالله الجلی که او از صحابه بود

و ایضاً از جناب نزار منفصل میشود قبیله بکر بن وائل و از این قبیله است قیس بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است و او اول کسی است که در مکه معظه اظهار توحید نمود با ورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل چنانچه از جوهری نقل شده
ایضاً و از این قبیله است مهیله الکذاب

و جد نوزدهم خانم النیین (ص) جناب معد بن عدنان است معد بتشدید الدال علی وزن مرد و والده او مهدیه بود و از او نعمان بن منذر که آخر ملوک حیره است و جود و سخاوت مشهور است منفصل میشود

و جد بیستم حضرت خانم النیین (ص) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیله هستند از ولد اسمعیل بن ابراهیم (ع) و عرب عدنانیه منسوب بایشان هستند

خاتمه

بدانکه حضرات اهل تسنن میگویند ده نفر از صحابه را یغبر خاتم (ص) بشارت بیست داده و اسم آنها را عشره مبشره گفتند و بتربیتی که آنها شماره میکنند

اول ابابکر بن ابی قحافه است دوم عمر بن خطاب سوم عثمان بن عفان چهارم علی بن ابیطالب (ع) پنجم طلحه بن عبدالله ششم زبیر بن عوآف هفتم سعد بن وقاص هشتم سعید بن زید نهم عبدالرحمن بن عوف دهم ابوعبیده بن جراح

و بعضی بعوض ابوعبیده جناب عبدالله بن مسعود را میشارند و نسب هر يك سابقاً معلوم شد و دانستی که همه از قریش منفصل میشوند مگر جناب عبدالله مسعود که از فوق قریش منفصل میشود و سعد و قاس آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و نزد طائفه شیمه این حدیث مقبول نیست . بلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) خود قسیم الجنة و النار است

و در بعضار از احتجاج از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که چون در جنگ جمل

امیرالمؤمنین (ع) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر باطلحه آمدند حضرت فرمود
 والله شما میدانید که اصحاب جبل مملوئند بلسان یغمبر (ص)

زبیر عرض کرد چگونه ما مملوئیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم

حضرت فرمود اگر من شمارا اهل بهشت میدانستم مقاتله باشمارا حلال میدانستم

زبیر عرض کرد آیا نشنیده اید حدیث سعید بن عمرو بن لفلل را که از یغمبر شنید که ده
 نفر از قریش از اهل بهشتند ؟

حضرت فرمود بلی شنیدم که سعید این حدیث را در خلافت عثمان جهت او نقل کرده .
 زبیر گفت آیا دروغ گفته ؟

حضرت فرمود من چیزی نخواهم گفت تا اسم آنها را نبری

پس زبیر اسم نه نفر را برد

حضرت فرمود دهم آنها کیست ؟

زبیر عرض کرد شما هستید

حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشم و اما آنچه تو ادعا کردی از برای
 خود و برای اصحاب من منکرم

زبیر گفت آیا گمان کردی که سعد دروغ گفته به یغمبر (ص)

حضرت فرمود از من گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است والله که بعضی از

اینها در تابوتی هستند در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و بر سر آنچاه سنگی هست که وقتی که

خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی جهنم بردارد این مطلب را از

یغمبر (ص) شنیدم

پس زبیر برگشت دو حالتیکه گریه میکرد

باب اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ و ولادت و وفات

حضرت خاتم النبیین (ص)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین آنحضرت و در بعضی از تواریخ متعلقه

بآن بزرگوار و در ذکر قبور متبرکة واقعه درمکه معظمه و اطراف آن

و در این باب دوازده فصل و یک خانمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار محمد (ص) است و اشهر القاب شریفه اش (مصطفی و خاتم النبیین) است و اشهر کنای آنحضرت ابوالقاسم است و والد ماجدش جناب عبداللہ بن عبدالمطلب است و این بزرگوار قبل از ولادت حضرت ییغمبر (ص) در مدینة طیبہ از دنیا رحلت فرمود در سن بیست و پنجسالگی یا بیست و هشت سالگی و در مدینة طیبہ در دار النابغه جمعی دفن شد و والده جناب عبدالله و جناب ابيطالب و جناب زبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عامر بن عبد بن عمران بن مخزوم بن یقطه بن مرة بن کعب است و والده حضرت ییغمبر (ص) آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است که جدشتم آنجناب است

و والده جناب آمنه مرة بنت عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن کلاب است و در مقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (ص) برادر و خواهر نسبی نداشتند چنانچه خال و خاله نسبی هم نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد و کسیکه حضانت نمود وجود مقدس ییغمبر (ص) را جناب ام ایمن بر کنه ثلثه بود. و در اصحابه از حضرت ییغمبر (ص) روایت کرده که فرمود ام ایمن امی بعدامی و جناب ام ایمن کنیز عبدالله پدر آنحضرت یا آمنه بنت وهب و والده آنحضرت بود و بوراوت ییغمبر (ص) رسید و بعد از تزویج خدیجه او را آزاد فرمود و تزویج فرمود او را ببید بن زید الجبشیه پس متولد شد از او ایمن و در غزوة خیبر ایمن شهید شد و بعد از هبید جبشیه و بعد از بخت تزویج شد به زید بن حارثه که غلام خدیجه کبری بود و او را بخشیده بود بجناب ییغمبر (ص) آنحضرت او را آزاد کرد بعد ام ایمن را باو تزویج فرمود پس متولد شد از او اسامه بن زید

و در اسدالغابه است که بعد از حضرت ییغمبر (ص) بمصالحه پنج ماه ام ایمن از دنیا

فصل دوم

در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن از ایام هفته

و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه

و در تعیین سال ولادت و در آن سه امر است

امر اول

در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت از ایام هفته

علامه مجلسی (ره) میفرماید مشهور بین علمای امامیه و مدلول اخبار آنستکه که آنجناب

بعد از طلوع فجر روز جمعه متولد شد و مشهور بین مخالفین آنستکه بعد از طلوع فجر روز دوشنبه

متولد شد.

و گلینی فرموده وقت زوال روز جمعه در شب ایطالاب (ع) در خانه محمد بن یوسف ثقفی

متولد شد.

امر دوم

در تعیین ماه ولادت با سعادت و روز آن از ایام ماه

در بحار الانوار فرموده اتفاق نموده اند امامیه الاثنی عشری از آنها که ولادت با سعادت خاتم

انبیاء (ص) در هفدهم ربیع الاول بوده و اکثر مخالفین در دوازدهم آن ماه گفته اند

و در اصول کافی این قول را اختیار فرموده و محتمل است تقیه باشد نه اختیاراً و حامله

شد والده ماجده اش بآن بزرگوار در ایام تشریق در نزد جمره وسطی انتهی

و بعضی اشکال فرموده اند که اگر حمل در ایام تشریق باشد و ولادت در هفدهم ربیع الاول

باید مدت حمل سه ماه و چند روز باشد یا یکسال و سه ماه و چند روز با آنکه اتفاق نموده اند که مدت حمل

از شش ماه کمتر و از یکسال زیادتیر نباشد و جواب از این اشکال چنانستکه مرحوم امین الاسلام

طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «انما النسیء زیاده فی الکفر» از مجاهد نقل

فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه حج میکردند تا آنکه اتفاق شد سال حجة الوداع

در ماه ذیعبه الحرام انتهی

بس ممکن است حج در سنه ولادت در ماه جمادی الاخره واقع شده باشد

و شاهد بر این فرمایش مرحوم مجلسی (ره) در تحفة الزائرین استکه جناب آهنه

در ۱۹ جمادی الاخره بعضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله حامله شد بنا بر این مدت حمل نه ماه

الا دوروز میشود.

و مخفی نماناد که خانه محمد بن یوسف مال حضرت رسول (ص) بود آن بزرگوار مرحمت

فرمود به عقیل بن ایطالاب بعد اولاد جناب عقیل او را فروختند بمحمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج

و مشهور شد بخانه محمد بن یوسف و در زمان هرون الرشید مادرش خیزدان او را گرفت و مسجد

کرد والان معروفوز بارتگاه است.

امر سوم

در سال ولادت آن بزرگوار

در کافی و بعضی کتب معتبره دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار در عام الفیل چهل سال

قبل از بعثت شریف بوده

و در بحار استکه باتفاق امامیه بعثت شریف در بیست و هفتم ماه رجب بوده انتهى
و ظاهراً بعثت شریف در بین سال چهل و یکم از ولادت بوده پس بنا بر این اگر مراد
سال قمری باشد نه سال شمسی از روز ولادت تا بوم بعثت چهل سال و چهار ماه و ده روز می شود
و این تفاوتش از چهل سال تقریباً چهار ماه و قدری میشود و اگر گفته شود در بین سال چهل بوده
از روز ولادت تا روز بعثت سی و نه سال و چهار ماه و ده روز میشود و تفاوتش تقریباً هشتاد
میشود پس احتمال اول اقرب‌بجاست از احتمال دوم
و در بحار استکه ولادت آنحضرت در عهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعد از
گذشتن چهل و پنجاه سال از سلطنت او و بعد از گذشتن پنجاه و پنج روز یا چهل روز از قتل اصحاب
الفیل انتهى

**مخفی نماناد که عام الفیل سالی بود که نجاشی سلطان حبشه وزیر خود امرهه بن
صبحاح را بالشکر زیادی و چهارصد فیل روانه نمود بجناب مکه مظهره که آنجا را خراب کنند و
احجار آنجا را بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بهجاریه از سجیل آنها را معذب فرمود
و در سوره مبارکه فیل اشاره باین قصه فرموده و در این قصه بود که جناب عبدالمطلب فرمود
> انا رب الابل وان للیت رباً <.**

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء (ص) و یوم آن از ایام هفته

و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه

و در تعیین سال رحلت آن بزرگوار و در علت رحلت آنحضرت

و در این چهار امر است

امر اول

در تعیین ساعت رحلت و یوم آن از ایام هفته

اما ساعت رحلت در بحار از مناقب نقل فرموده و قبض قبل ان تیب الشمس و اما بوم

رحلت: مرحوم مجلسی میفرماید اشهر بین علمای خاصه و عامه آنستکه روز دوشنبه بوده

امر دوم

در تعیین ماه رحلت پیغمبر (ص) و روز آن از ایام

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنستکه رحلت آن

بزرگوار روز بیست و هشتم ماه صفر بوده و اکثر علمای عامه دوازدهم ربیع الاول گفته اند

و گلینی از خاصه باین قول قائل است و قول اول اصح و اشهر است انتهى

و در بحار از امالی شیخ طوسی (ره) نقل کرده و بومی رسول الله (ص) فی اتنی عشر

مضت من ربیع الاول بوم الاتین و دفن لیلۃ الاربعاء انتهى

و معتدل است فرمایش گلینی و شیخ طوسی علیهماالرحمة تیه باشد نه اخباراً

امر سوم

در تعیین سال رحلت آنحضرت

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون میفرماید خلافتی نیست که وقت رحلت از سن شریفش شصت و سه سال گذشته بود.

و در اصول کافی و بعضی از کتب معتبره رحلت را در سال دهم از هجرت فرموده اند

و در تهذیب و بعضی کتب معتبره دیگر سال یازدهم از هجرت فرموده اند

و ممکن است که گفته شود اختلاف بین سن ده و یازده لفظی و صوری باشد نه واقعی چون اگر سن هجرت از زمان هجرت که غره ریح المولود است اعتبار شود رحلت در سن دهم میشود و اگر از اول محرم سال هجرت اعتبار شود رحلت در سن یازدهم میشود

و در اصول کافی است که ولادت شریف چهل سال قبل البعثة بوده و بعد از بشت سیزده سال در مکه مظنه اقامت فرموده و ده سال در مدینه طیبه اتمی

و در بحار نقل فرموده اتفاق امامیه را بر آنکه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه مبارک رجب بود و سابقاً گفته شد که ظاهراً مبعث شریف در ماه رجب بین سال چهل و یک بوده پس از روز ولادت تا روز بشت چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود و ظاهراً هجرت در غره ریح المولود بین سال سیزدهم از بشت واقع شده بهمان علتی که در امر سوم از فصل دوم گفته شد که اقرب مجازاً باشد پس از روز بشت تا روز هجرت دوازده سال و هفت ماه و سه روز میشود تقریباً که از سیزده سال چهار ماه و بیست و هفت روز کمتر میشود و اگر گفته شود بین سال چهاردهم بوده از زمان بشت تا هجرت سیزده سال و هفت ماه و سه روز میشود پس احتمال اول اقربست سیزده تمام از دم و ظاهراً رحلت نیز در بین سال دهم از هجرت واقع شده بهمان علت که گفته شد که از روز هجرت تا روز رحلت بنا بر مختار ده سال الا سه روز میشود تقریباً پس از روز ولادت تا روز رحلت بنا بر مختار شصت و دو سال و یازده ماه و ده روز میشود تقریباً

امر چهارم

در علت رحلت حضرت خاتم انبیاء (ع)

شیخ الطایفه در تهذیب میفرماید «قبض مسوماً»

و در بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق (ع) روایت می کند فرمود زن یهودیه آنحضرت را مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آن جناب ذراع و شانه ذبیحه را دوست میداشت و کراهت میداشت گوشت سرین ذبیحه را چون نزدیک است بحمل بول حیوان و چون حاضر نمود آن زن یهودیه ذراع مسموم را پیغمبر (ص) قدری میل فرمود

پس آن ذراع بسخن آمد عرض کرد یا رسول الله من مسموم میباشم آنحضرت واگذار آنرا و آن زهر در وجود معده آن بزرگوار اثر کرد آنحضرت از دنیا رحلت فرمود **و در ناسخ التواریخ** است که آن زن یهودیه دختر حارث یهودی خیبری و برادر زاده مرحب خیبری بود که هر دو را امیر المؤمنین (ع) کشت حاضر را بگوشت و سه برغاله مسموم نمود.

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمت آن بزرگوار
و در این دو امر است

امر اول

در ذکر اسماء زوجاتی که قبل از حضرت پیغمبر (ص) ازدنیا رفتند

و آنها دو نفر بودند

الاولی مغدیره مکرمه جناب خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قسی بود که نسبش بایغمبر (ص) در قسی متحد میشود و اول زوجه که پیغمبر (ص) تزویج فرمود آن معتر بود و تا آن مغدیره در دنیا بود آنحضرت زوجه دیگری اختیار نفرمود چنانکه تا صدیقه کبری سلام الله علیها در دنیا بود حضرت امیر المؤمنین (ع) زوجه دیگری اختیار نفرمود

و جناب خدیجه افضل زوجات آنحضرت بود و تمام اولادهای حضرت رسول (ص) از آن مغدیره بود غیر جناب ابراهیم که از کنیزی بود مسما به هاریه قبطیه
و در مصباح المتعجلین است که تزویج آن مغدیره در دهم ربیع الاول بود و در آنحال از من شریف حضرت پیغمبر (ص) بیست و پنج سال گذشته بود

و احمد (محمد حفظ) بن الحسن الحر العاملی (ره) در درالسلوک فرموده که در آنحال از

من شریف جناب خدیجه چهل سال گذشته بود انتهى

و در کالی است که آن مغدیره یکسال قبل الهجرة ازدنیا رحلت فرمود

و مجلسی (ره) در مرآة العقول فرموده که اشهر آنستکه رحلت آن مغدیره سه سال

قبل الهجرة بوده که سال دهم از بعثت باشد

چنانچه سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار و جزیری در اسد الغابه فرموده اند که

وفات حضرت ایطالب در اول ذیقعد در سال دهم از بعثت بوده

و در اخبار خامه استکه وفات خدیجه کبری سه روز بعد از وفات حضرت ایطالب بوده

پس بنابراین روز رحلت آن مغدیره در چهارم ذیقعد الحرام خواهد بود در سن شصت و پنج سالگی

و در مصباح شیخ استکه وفات جناب ایطالب در بیست و ششم ماه رجب بود پس رحلت

آن مغدیره در بیست و نهم ماه رجب خواهد بود و از زوجات حضرت پیغمبر (ص) همین مکرمه در

مکه معظمه رحلت فرمودند و در قبرستان مطی دفن شدند و قبل از حضرت رسول این مغدیره دو

شوهر اختیار کرده بود چنانچه در اصحابه است: شوهر اولش ابی هاله بن زراره بود و شوهر

دومش عقیق بن عاثم بود بعد از ایندو پیغمبر این مغدیره را تزویج فرمود

الثانیه زینب بنت خزیمه المکناة بام الساکین بود که حضرت پیغمبر (ص) او را در سال

سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجه عبد الله جهشی بود بعد که عبدالله در

غزوه احد شهید شد حضرت پیغمبر (ص) او را تزویج فرمود و آن مغدیره بعد از چند ماه ازدنیا رحلت

کرد و در بقیع دفن شد .

امر دوم

در ذکر زوجاتی که بعد از پیغمبر (ص) ازدنیا رفتند
معروف و مشهور آنستکه آنها نه نفر بودند

الاولی سوده دختر زمهه بود و این مخدره را حضرت رسول (ص) یکسال بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از هجرت تزویج فرمود و سابقاً گفتیم نسب جناب سوده منتهی میشود بجناب لوی بن غالب جد هشتم حضرت خاتم انبیاء و این مخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت و خلافت عمر بن الخطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول این مخدره زوجهٔ سکران بن عمرو بود و سکران در حبشه ازدنیا رفت

الثانیه عایشه دختر ابابکر بود و مادر عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر ام رومان بنت عامر بن عیر بود و پیغمبر (ص) در مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از تزویج سوده در ماه شوال او را تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت در مدینه طیبه واقع شد در حالیکه عایشه ده ساله بود پیغمبر (ص) پنجاه و سه ساله بودند و در میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن باکره بود و باقی تیره بودند که زوجهٔ آنحضرت شدند و عایشه در سن پنجاه و هفت هجری در مدینه ازدنیافت و در بقیع دفن شد

الثالثه حفصه دختر عمر بن الخطاب بوده مادر حفصه و عبدالله بن عمر و عبد الرحمن بن عمر زینب بنت مظعون خواهر جناب عثمان بن مظعون بود پیغمبر (ص) او را در سال سوم از هجرت در مدینه تزویج فرمود و قبل از حضرت رسول (ص) حفصه زوجهٔ خنیس بن عبدالله بن السهمی بود و حفصه در سنهٔ چهل و پنج هجری در مدینه طیبه ازدنیافت

الرابعه مخدره محترمه ام السله دختر امیه حذیفه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقطه بن مرة جد ششم حضرت رسول (ص) بود والده ماجده آن محترمه هانکه است و در **اعلام الوری** است که مخدره هانکه بنت عبدالمطلب بوده

و بعضی گفته اند بنت عامر بن ربیع بن مالک بوده و این مخدره بعد از خدیجه کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود و اول آن مخدره زوجهٔ پسر عیش ابوسله بن عبد الاسد بن مغیره بن عبدالله بود . پس جناب ابوسله و امسله پسر عم و دختر عموی یکدیگر بودند

و از **اعلام الوری** معلوم میشود که پسر خاله و دختر خالهٔ یکدیگر هم نیز میباشد چون میفرماید مادر ابوسله بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را بسال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و در سنهٔ شصت و یک هجری در مدینه طیبه از دنیا رفته و در بقیع دفن شد و گفته شد که این مخدره آخرین زوجات آنحضرت بود که ازدنیارحلت فرمود

الخامسه زینب دختر جعش بن رباب السکناء بام الحکم بود و والده ماجده آن مخدره امیه بنت جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهر ابونبی عبدالله بن جعش است پیغمبر (ص) آن محترمه را در سال پنجم از هجرت تزویج فرمود و قبل از حضرت پیغمبر (ص) جناب زینب زوجهٔ زید بن حارثه بود و در **بحار استکه** پیغمبر (ص) او را خطبه نمود از برای غلامش زید بن حارثه آن مخدره حاضر نشد

و گفت من دختر عمه تو باشم و زوجهٔ غلام باشم

برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیه شریفه نازل شد « وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم الى ان قال تعالى فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها لكيلا يكون على المؤمنين حرج في ازواج ادهياتهم »

چون زيد را مردم پسر یغمبر میخواندند و جناب زینب بنت جحش در سال بیستم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد

السادسه جویریة دختر حارث بن ابی ضراة است که در سنه پنجم از هجرت نیز او را تزویج فرمود و در سنه پنجاه و شش هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود و قبل از آنحضرت زوجه **مالک بن صفوان** بود.

السابعة رملة الکنانة بام حبیبه بنت ابی سفیان و خواهر معاویه است و بعضی اسم او را **هند** گفته اند و او اول زوجه **عبدالله بن جحش بن وباب** بود و در سال هفتم از هجرت آن جناب او را تزویج فرمود و در سال چهل و چهارم هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود

الثامنة صفیه دختر **حیی بن اخطب** که از سبایای خیبر و از اسباط لادوی بن یعقوب و از ذراری جناب هارون برادر حضرت موسی است و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول (ص) او را تزویج فرمود و قبل از آنحضرت زوجه سلام بن مسلم بود و بعد زوجه کنانة بن ربیع شد بعد زوجه حضرت یغمبر (ص) و در سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد

التاسه مکرمه میسونه بنت حارث بن جون بود و قبل از حضرت رسول زوجه **عمر بن عمرو الثقفی** بود بعد زوجه **ابی زید بن عبدالعاهری** شد بعد زوجه حضرت رسول (ص) شد و این مخدومه دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابة الکبری زوجه عباس بن عبد المطلب و مادر فضل و عبدالله و عییداه و قثم و معبد و عبدالرحمن است که تمام اینها اولادهای عباس و لبابة الکبری میباشند و کنیه لبابه ام الفضل است و دیگر لبابة الصغری است که زوجه **ولید بن مفریة بن عبدالله بن مخزوم** و **والدة خالد بن ولید** است

وایضاً این مکرمه سه خواهر امی داشتند یکی جناب اسما و جناب سلمی و جناب سلامه که بنات حبیب بودند و اسما اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب (ع) و عبدالله بن جعفر از او متولد شد بعد زوجه ابابکر و معبد بن ابابکر از او متولد شد. و بعد زوجه حضرت امیر المؤمنین (ع) شد و بعضی بن علی از او متولد شد

وسلمی بنت عیسی زوجه جناب حمزة بن عبد المطلب است

وسلامه زوجه جناب عبدالله بن کعب است و والدة این شش مخدومه هند بنت عوف بن زهر بن حرب بود که درباره او یغمبر (ص) فرمود «انها اکرم الناس اصهاراً»

الحاصل جناب میسونه بعد از خدیجه کبری و جناب ام السله افضل زوجات یغمبر (ص) بود و در سنه هفتم هجری تزویج شد به یغمبر (ص) و در سنه پنجاه و یک هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در اراض سرف است که از نواحی مکه است

و زوجات دیگر هم از برای حضرت یغمبر گفته اند

پس معلوم شد که این زوجات حضرت در مدینه طیبه تزویج شدند بغیر خدیجه و عایشه و سوده که این هر سه در مکه معظمه تزویج شدند

و ایضاً معلوم شد که زوجات آن بزرگوار بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب زینب بنت خزیبه

و ایضاً معلوم شد که زوجات آنحضرت در مدینه از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب میون که جناب خدیجه در مکه و جناب میون در سرف از دنیا رحلت فرمودند و همانجا دفن شدند
و در اصول کافی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که صدق پیغمبر (ص) زوجاتش را دوازده اوقه و نیم بوده و اوقه چهل درهم است که مجموع پانصد درهم میشود و اما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیزی آن حضرت بود که صاحب اسکندریه موقوفس آن مخدره را با بنه شهباء و اشیاء دیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار فرستاد و جناب ابراهیم از آن مکرمه متولد شد و آن محترمه در سال هجدهم هجری از دنیا رحلت فرمود و قبرش در بقیع است

فصل پنجم

در ذکر اولاد امجاد آنحضرت

از **اصول کافی** مستفاد میشود که آن بزرگوار از خدیجه کبری سه پسر داشت و چهار دختر جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم که قبل از بعثت متولد شدند و جناب الطیب و الطاهر و فاطمه زهرا (س) که بعد از بعثت متولد شدند

و از مناقب ابن شهر آشوب مستفاد میشود که حضرت پیغمبر (ص) از خدیجه کبری دو پسر داشت و چهار دختر قاسم و عبدالله و هما الطاهر و الطیب و از این عبارت معلوم میشود که الطاهر لقب جناب قاسم است و الطیب لقب جناب عبدالله

و در بحار از منتقی گازرانی نقل فرموده که الطاهر و الطیب هر دو لقب جناب عبدالله است و از سایر زوجات آنحضرت ابدأ اولادی نداشت و جناب ابراهیم از ماریه قبطیه بود پس آن حضرت چهار دختر داشتند و اما سه با چهار پسر داشتند
و بدانکه تمام اولاد های پیغمبر (ص) در مکه متولد شدند مگر جناب ابراهیم که در مدینه متولد شد

و ایضاً تمام اولاد های آنحضرت قبل از آنجناب از دنیا رفتند غیر از فاطمه زهرا (س) که چندی بعد از آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود
اما جناب قاسم قبل از بعثت در مکه متولد شد و قبل از بعثت هم از دنیا رحلت فرمود با بعد از هفت شب یا بعد از دو سال از ولادتش
و در اصابه است که قاسم اول مولودی بود که از آن مخدره متولد شد و بواسطه او مکنی شد آن بزرگوار به ابوالقاسم

و اما جناب عبدالله در مکه متولد شد و در کودکی از دنیا رفت
و اما جناب ابراهیم در سال هشتم هجری متولد شد
و در مصباح المتهددین است که جناب ابراهیم در هجدهم ماه رجب از دنیا رحلت فرمود
و در اسد الغابه از واقدی نقل کرده که جناب ابراهیم هجده ماهه بود که از دنیا رحلت فرمود و قبر شریف آنجناب در بقیع معروفست
و اما مکرمه زینب در سال پنجم از تزویج جناب خدیجه کبری به پیغمبر (ص) متولد شد و

در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن سی و یکساله و این مکرمه زوجه ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف بود که از جناب عبدمناف رسته او با یغمبر خاتم منفصل میشود و تزویج آن مخدومه بای العاص قبل از بخت و قبل از حرام شدن دختران بکفار بود .

و نقل شده که ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و زینب قلابه که حضرت خدیجه کبری باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود چون حضرت نظرش بقلابه افتاد یاد کرد خدیجه کبری را و رقت فرمود و از صحابه طلب فرمود که فدای او را بیخشند و او را بدون فدا آزاد کنند اصحاب چنین کردند حضرت بای العاص شرط کرد چون بسکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد و بشرط خود وفا نمود و زینب را فرستاد و بعد خود بدینه آمد و اسلام اختیار نمود و چندی بعد از رحلت جناب زینب شوهرش ابوالعاص از دنیا رفت

و مادر ابوالعاص هاله بنت خویلد است که ابوالعاص و جناب زینب دختر خاله و پسر خاله بودند و از آنها دختری مظلف شد مسماة بامامه که حضرت فاطمه زهراء (س) حضرت امیرالمؤمنین (ع) وصیت فرمود که بعد از وفات من امامه دختر خواهرم را تزویج فرما و جناب امامه در سن پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود

و اما رقیه (س) بعد از ولادت حضرت زینب متولد شد و در سال سوم هجری در مدینه شهید شد در سن بیستوسه سالگی

و علت شهادتش این بود که این مخدومه زوجه عثمان بن عفان بن ابی العاص بود و یغمبرس خون مغیره بن ابی العاص عموی عثمان را مباح فرمود

عثمان مغیره را در خانه خود پنهان نمود و عی نازل شد که مغیره در خانه عثمان است حضرت یغمبر (س) حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند شمشیر بردار برو بغانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و او را بخدمت حضرت یغمبر (س) آورد و سه روز مهلت گرفت که از مدینه خارج شود.

بعد که عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول (ص) فرمود « اللهم المن مغیره بن ابی العاص والمن من یؤوبه والمن من یعلمه والمن من یطعمه والمن من یسقیه والمن من یجیزه والمن من یعطیه سقاء او حذاء او رشاء او رعاء » و یکنفر از مناقین مرتکب تمام آن اموری که مورد لعن آن بزرگوار شده بود گردید و مغیره را برد در منزل خود جای داد و غذا و آب داد و اسباب سفر برای مغیره فراهم کرد و روز چهارم او را از شهر مدینه خارج کرد

پس وحی نازل شد حضرت رسول (ص) حضرت امیرالمؤمنین (ع) و عصار یا سر را فرستادند و مغیره را بقتل رسانیدند

عثمان بتمت اینکه جناب رقیه یدر بزرگوارش خبر داده بسکان مغیره آن مخدومه را بسیار زد و آن مخدومه یدر بزرگوارش خبر داد

یغمبر (س) فرمود « ما قبح بالمرءة ذات حسب و دین فی کل یوم تشکو زوجها »

الحاصل چهار مرتبه عثمان آن مخدومه را صدمه زد در مرتبه چهارم یغمبر (س) حضرت امیر (ع) را فرستادند و فرمودند شمشیر بردار و برو بغانه عثمان و دختر عم خود را گرفته بیاور و اگر عثمان مانع شود او را بقتل برسان

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بغایت عثمان تشریف آورده و جناب رقیه را آورد خدمت پیغمبر آن مضروه مظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر (ص) بپیراحتیای پشت آن مضروه افتاد فرمود: «تلك قتله الله» و روز چهارم جناب رقیه از دار دنیا رحلت فرمود

و در روایت است که حضرت پیغمبر (ص) برسر قبر رقیه ایستاد و دعا کرد و فرمود: «الغنی بلفنا عثمان بن مظعون» پس فرمود من دانستم ضعف و ناتوانی او را و از خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید

و در اعلام الوری است که این مضروه اول زوجه عتبه بن ابی لهب بود و او خیلی ایسن مضروه را ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر (ص) فرمود: «اللهم سلط علی عتبه کلبا من کلابك فتناوله الاسد» و بعد عثمان آن مضروه را تزویج کرد و از او عبدالله بن عثمان متولد شد و در صغیری از دنیا رفت چون خروسی بچشم آن طفل متفاز زد پس مریض شد و از دنیا رفت

و رحلت این مضروه در سال دوم هجرت بود چون در اصابه است و تنبیه زیدبن حارثه آمد و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که جنگ بدر در سال دوم هجرت بود

و اما مضروه مکرمه ام کلثوم اسم شریفش آمده بود و بعد از جناب رقیه بثمان تزویج شد لذا عثمان را ذوالنورین میگویند

و جناب ام کلثوم در شعبان سال هفتم یا سال نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود و در اصابه است که ام کلثوم با همشیره مکرمه اش فاطمه زهراء (ع) و خیر او از عیالات پیغمبر (ص) وارد مدینه شدند و بعد از شهادت همشیره مکرمه اش رقیه عثمان او را تزویج نمود در سال سوم از هجرت و در شعبان سنه نهم از هجرت در مدینه از دنیا رحلت فرمود و اولادی نیاورد در خانه عثمان

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمات حضرت خاتم النبیین (ص) و بعضی از حالات اولاد آنها مجعلاً

بدانکه آن بزرگوار برادر و خواهر نسبی نداشتند نه ابوینی نه امی و نه برادر و خواهر رضاعی داشتند یعنی برادر و خواهری که اولاد نسبی مرضه آنحضرت بوده مثل هسروح که از ثویبه بود مثل عبدالله و انسه و جذامه که از حلیمه سعدیه بودند و این چهار نفر اولادهای نسبی ثویبه و حلیمه سعدیه مرضه آن جناب بودند و برادر و خواهری که اولاد رضاعی مرضه آن بزرگوار بودند مثل جناب اباسله زوج اول ام السله که او را بعد از حضرت رسول شیر داده و مثل حضرت حمزه عوی آنجناب و مثل عبدالله بن جحش که این سه اولاد رضاعی ثویبه بودند که کنیز ابی لهب و مرضه حضرت پیغمبر (ص) بود و مثل ابوسفیان بن حارث بن عبدالطلب که اولاد رضاعی حلیمه سعدیه بود و مثل جناب عثمان بن مظعون چنانچه سابقاً در مقدمه گفته شد

و ایضاً آنحضرت خال وخاله نداشتند نه نسبی و نه رضاعی و اما اعمام و عمات متعدد داشتند چون حضرت عبدالطلب ده پسر داشت و شش دختر اما پسران عبدالطلب:

اول حارث یا حارث است دوم زبیر سوم جبل چهارم ضرار پنجم مقوم ششم ابولهب

هفتم جناب عبدالله هفتم جناب ابوطالب نهم جناب حمزه دهم جناب عباس و بعضی دوازده سر گفتند و بعضی سیزده

و اما دختران عبدالمطلب شش نفر بودند و زیادتر گفته نشده
الاولی امیه الثانیه بره الثالثه عاتکه الرابعه صفیه الخامسه اروی السادسه ام العکم
الملقبه به یضاه

و از پسرهای عبدالمطلب از شش نفرشان اولاد عقب افتاد
اول از حارث یاحرث که بزرگترین فرزندان جناب عبدالمطلب بود و بآن سبب آنحضرت را **ابوالحارث** میگفتند و او پنج پسر داشت

منجمله ابوسفیان بن حارث بود که برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) و از شعراء معروف بود و در سنه بیستم از هجرت در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

و **منجمله** جناب عبیده بن حارث که در غزوه بدر کبری شهید شد
دوم از زیر در کتاب **اسعاف الراغبین** که در حاشیه نورالابصار شبلنجی طبع شده نوشته
« و اما الزیر فولده عبدالله و ضباه و ام العکم »

و در مجالس المؤمنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاه روم شربت شهادت چشید
دخترش ضباه زوجه جناب مقداد بن اسود الکندی بود

و در کافی است که پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضباه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بجناب مقداد تا مردم تأسی بنمایند و بدانند که اکرم خلق در نزد خداوند متعین میباشدند

و در عمده الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب متفرض شدند

سوم از جناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آن بزرگوار متولد شد

چهارم از جناب ابوطالب که چهار پسر داشت طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و مابین هریک از این چهار پسر ده سال فاصله بود و دو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته بود که زوجه ای وهب هبیره بن عمرو بن عاتق بن عمران بن مخزوم القریشی بود و دیگر جمانه که زوجه ای سفیان بن حارث بن عبدالمطلب و والده عبدالله بن ای سفیان حارث بن بود و تمام اینها از جناب فاطمه بنت اسد بودند

پنجم از ابولهب و او سه پسر داشت عتبه و عتیبه و مهتبه و مادر اینها ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که خداوند در سوره مبارکه تبت او را توصیف بحاله العظم فرمود

و در مجالس المؤمنین است که فضل بن عباس بن عتبه بن ای لهب شاعر معروفی بود و او است صاحب قصیده معروفه در حق امیر المؤمنین (ع) که مطلع آن اینست: « ما کنت احسب هذا الامر منصرفاً »
عن هاشم ثم منها عن ای الحسن: « ایس اول من صلی قبلتهم » و اعلم الناس بالایات و السنن: و آخر الناس عهداً بالنبی و من: « جریل عون له فی النسل و الکفن » و بعضی گفته که این اشعار از حسان بن ثابت است بعد میفرماید واضح آنست که این اشعار از زویعه بنت حارث بن عبدالمطلب است انتهى
ششم از جناب عباس که مکنی بود به ای الفضل و او نه پسر داشت و سه دختر:

و اول از پسرهای جناب عباس فضل بن عباس بود و بواسطه او عباس مکنی شد به ابالفضل و در حجة الوداع با پیغمبر (ص) بود هنگام غسل آنحضرت امیر المؤمنین (ع) را امداد نمود و در غزوه فتح مکه و در غزوه حنین با پیغمبر (ص) بود و در سنه بیست و دو سالگی از دنیا رحلت کرد و سه شاهدان:

دوم از پسرهای جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود (۱) و روز فوتش معبد بن الحنفیه فرمود: «الیوم مات ربانی هذه الامة»

و تاریخ رحلت و مدفن ایشان در مقدمه گذشت که در طائف رحلت فرمود و در آنجا دفن شد و قبرش در طائف معلوم است

و در مدح عباس و عبدالله بن عباس روایات زیادی وارد شده و بعضی از روایات هم در قدح ایشان وارد شده

منجمله در ششم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین (ع) رسید عرض کرد ابن عباس گمان می کند که هر آیه که در قرآن مجید نازل شده میدانند که در چه روز نازل شده و درباره که نازل شده

پس پدر بزرگوارم باو فرمود که باین عباس بگو که آیه > «ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى و اضل سبيلا» در باره که نازل شده و همچنین آیه > «ولا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم ان كان الله يريد ان يغويكم» و همچنین آیه > «يا ايها الذين آمنوا صبروا و اصبروا و رابطوا».

پس آن شخص آمد نزد ابن عباس و سؤال کرد از او این آیات را ابن عباس گفت آن کسی که بتو امر کرده می خواهم مرابا او مقابل نمائی تا از او سؤال نمایم که عرش را خداوند از چه خلق فرموده و طول و عرض او چقدر است و او چگونه است؟ پس آن مرد خدمت پدر بزرگوارم رسید فرمود آبا جواب داد؟

عرض کرد

فرمود لکن من جواب میدهم بلم و بنور اما قوله تعالى > «ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى و اضل سبيلا» در باره ابن عباس و پدرش نازل شده و اما قوله تعالى > «ولا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم» در باره پدرش نازل شده الی آخر الروایه

و منجمله احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی در جلد سوم عقد الفرید نوشته و تئیکه ابن عباس والی بصره بود امیر المؤمنین (ع) کاغذ عتاب آمیزی نوشت باو و او در جواب کاغذ جووانه نوشت بحضرت امیر المؤمنین (ع) و از فقراتش اینست > «وایم الله لئن القی الله بنا فی بطن هذه الارض من عقابنا و مغیبتها و بما علی ظهرها من طلاعها ذهباً احب الی من القی الله و قد سفکت دماء هذه الامة لانال بذلك الملك و الامرة و ابعت الی عطلک من احببت فانی ظاعن و الالام» فی منتهی الارب عقیان بالکسر زرخالی که در زمین پیدا گردد و خبایه بنهان کرده

و منجمله در کامل بهائی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) در زمانی که خلافت در دست دیگران بود دائماً می فرمود > «والله لو كان حمزة و جعفر حین ما طمع فینا ابو بکر و لکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل و عباس»

و در منتهی الامال از شیخ صدوق روایت کرده که روزی جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شد و قبای سیاهی پوشیده بود و کمر بندی بروی آن بسته بود و خنجر می بر آن زده بود

حضرت فرمود جبرئیل این چه زی است

عرض کرد این زی فرزندان عم تو عباس است با محمد و ای بر فرزندان تو از فرزندان عم تو عباس

۱- و كان يسمى البحر لسة عليه و يسمى حبر الامة ، و در استیعاب است که حضرت پیغمبر (ص) در حق او فرمود اللهم عليه العكمة و تأويل القرآن. و در اسد الغابه است از ابن عباس روایت کرده که برای جبرئیل مرتین

بس حضرت یغمبر (ص) از خانه بیرون آمد و ببیاس فرمود ای هم وای بر فرزندان من از فرزندان تو
عباس هر ضرکد یار رسول الله اگر رخصت میدهی آلت مردی خود را قطع میکنم
حضرت فرمود قلم جاری شده در آنچه واقع خواهد شد

سوم از اولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عیدالله بن عباس است و او یکسال از عبدالله بن عباس کوچکتر بود
و در بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده و حاصلش آنستکه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع)
معبوه متوجه تسخیر عراق گردید بحضرت امام حسن مجتبی (ع) خبر رسید در کوفه تشریف برد بنبر
و خطبه خواند و مردم را ترغیب فرمود که خارج شوند به نخیله تا تکلیف مین شود احدی جواب بآنحضرت نداد
جناب عدی بن حاتم ایستاد و گفت من پس رحاتم طائی هستم سبحان الله چقدر قبیح است که امام شما
را بخواند و شما جواب ندهید و کلماتی گفت در نپیچ مردم
حضرت متوجه او شد و در باره او دعا فرمود

بعد قیس بن سعد بن عباده با بعضی دیگر حرکت نمودند و مثل کلمات عدی بن حاتم عرض کردند
حضرت درباره آنها دعا فرمود

پس آنبزرگوار از کوفه بیرون شد و ببجانب نخیله روانه شد مغیره بن نوفل بن حرث را بجای
خود در کوفه نشانید و در نخیله سه روز اقامت نمود تا آنکه جمعیت زیادی از مسلمین در نخیله جمع شدند
بعد حضرت امام حسن مجتبی (ع) عیدالله بن عباس را امیر بر لشکر قرار داد و او را بادوا زده هزار نفر
روانه فرمود بجهت جلوگیری از لشکر معبوه و فرمود اگر او را حادثه روی دهد امیر بر لشکر جناب قیس بن
سعد بن عباده باشد

پس عیدالله بن عباس رسید بلشکر معبوه و چون فردای آنروز شد معبوه کسی را فرستاد
نزد عیدالله بن عباس و گفت حضرت امام حسن (ع) فرستاده نزد من و حاضر شده بجهت صلح و تسلیم
امرا بن پس اگر توهم اطاعت نمائی از من تو متبوع خواهی بود و الا داخل خواهی شد در حالتی که
تابع باشی و اگر داخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آنرا قداً میدهم نصف دیگر را وقتیکه
داخل کوفه شدم

عیدالله بن عباس بآن فریفته شد و شبانه ملحق شد بسکر معبوه

پس چون صبح شد و مسلمین منتظر بودند که عیدالله بن عباس حاضر شود و باو نماز گذارند خبر شدند
که او ملحق شده بلشکر معبوه

پس قیس بن سعد بن عباده با مسلمین نماز خواند و بعد از نماز خطبه خواند و مسلمین را امر به بر
و تثبیت نمود مسلمین اطاعت نمودند و جمعاً حرکت نمودند ببجانب لشکر معبوه

پس بصر بن ارقطه ملعون از لشکر معاویه خارج شد و صیحه زد وای بر شما ای اهل عراق چرا مفاصله
می کنید و حال آنکه امیر شما معاویه بیعت نموده و امام شما صلح نموده و معاویه کاغذی نوشت ببجانب قیس
و او را ببجانب خود دعوت کرد در جواب نوشت لا والله مرا ملاقات نخواهی کرد مگر با نیزه

چون ممویه مأیوس شد از متابعت قیس نوشت:

اما بعد «فانك يهودى بن يهودى تشقى نفسك وقتلها» آخره»

جناب قیس در جوابش نوشت:

اما بعد «فانك وثن بن وثن دخلت في الاسلام كرهاً واقت فيه فرقاً وخرجت منه طوعاً الى آخره.»

چهارم از اولادهای عباس جناب قثم بن عباس بود

در اصابه است که لبابة الكبرى الملقبة بام الفضل زوجه عباس بن عبدالطلب به یغمبر (ص)

عرض کرد من در خواب دیدم گو یا عضوی از اعضاء شاد در خانه من است

حضرت رسول (ص) فرمود متولد میشود از دخترتم فاطمه پسری که تو او را شیر میدهی به

فرزندت قثم پس متولد شد حضرت مجتبی (ع) و عبدالله بن عباس گفت که او آخر العهد به حضرت یغمبر (ص)

بود چون او آخر کسی بود که از قبر یغمبر بیرون آمد

و در زمان ممویه جناب قثم بن عباس با سعد بن عثمان بن عفان بجانب سمرقند رفت و در

آنجا شهید شد

و قبر جناب قثم در سمرقند معروف است

و اما بقیه اولادهای عباس که مسبوعه الرحمن و کثیر و صبیح و سمیر و تمام باشند حالاتشان را

حقیر در جای ندیدم

و در اصابه است که تمام بن عباس خوردترین اولاد عباس و اشد قریش بود در بطش و شجاعت

و جناب عباس میفرمود تو ابتمام فصار و اعشرة و مادر تمام ام ولد بود انتهی

و از پنج نفر عات یغمبر (ص) که دخترهای حضرت عبدالطلب باشند اولاد متغلف شد

اول امیه که زوجه جعش بن رباب بود و از آن مخدره متولد شد جناب عبدالله که در بدر واحد حاضر بود

و ایضاً از امیه متولد شد زینب بنت جعش زوجه حضرت رسول (ص)

دوم بره که زوجه عبدالاسد بن هلال المخزومی بود و از آن مخدره متولد شد ابوسلمه بن عبدالاسد

که قبل از جناب یغمبر (ص) زوج جناب ام السله بود

سوم عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره المخزومی بود و از او متولد شد ام السله علی نقل

و در اسد الفابه است که از آن مخدره متولد شد زهیر و عبدالله ابنی ابی امیه که این دو برادران ابی

ام السله زوجه یغمبر (ص) بودند

مخفی نعمان که از اسد الفابه و کتاب الاصابه چنین معلوم میشود که والده جناب ام السله

عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره بود و نوشته اند که والده عاتکه عامر بن ربیعہ بوده

و ایضاً نوشته اند که عاتکه بنت عبدالطلب عمه یغمبر (ص) زوجه ابی امیه بن مغیره والد جناب

ام السله زوجه یغمبر (ص) بوده

بس بنا بر نقل ابن دمی و مورخ بصیر ابی امیه بن مغیره دو زوجه اش مسما بعاتکه بوده و یکی از این دو

عاتکه دختر عامر بن ربیعہ بوده و از او متولد شده ام السله و دیگری دختر عبدالطلب بود و از او

متولد شد عبدالله و زهیر

چهارم صفیه زوجه عوام بن خولد و از آن مخدره متولد شد زیر بن عوام

پنجم ام حکیمه که زوجه کریز بن ربیعہ بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است و ام حکیم

مادر اروی بنت کریم مذکور است و اروی مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است

و اما از اروی بنت عبدالطلب اولادی نشد که مانده باشد

و مخفی نماند که از اعمام یغبر (س) کسانی که مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب (ع)

وحزیه و عباس بود و از همت آن جناب هم صفیواروی و عاتکه بود چنانچه از مناقب این شهر آشوب مستفاد میشود .

و ایضاً استفاده میشود که اصغر اعمام آنحضرت سنا جناب عباس بود و آخر کسیکه از اعمام یغبر (س)

از دنیا رفت جناب عباس بود و آخر کسیکه از همت آن بزرگوار از دنیا رفت محمد بن صفیه و والده زبیر بن هوام بوده

و ایضاً استفاده میشود که جناب عبدالله و جناب ابوطالب و جناب زبیر و والده این سه بزرگوار

فاطمه بنت عمرو بن عائد بوده

و در کالی از حضرت صادق (ع) روایت فرموده دو کزن زبیر بن عبدالطلب اخاهما ابی طالب (ع)

لایبها و امها >

و در مناقب است که حضرت رسول (ص) سه ریه داشتند هندی ابی هاله الاسدی که والده اش

جناب خدیجه بود و عمرو بن ابوسلمه و زینب که این دو از جناب ام السله بودند

فصل هفتم

در ذکر حواریین و حالات بعضی از اصحاب و شعراء و مادحین آنحضرت

و در این سه امر است

امر اول در ذکر حواریین حضرت رسول (ص) و آنها سلمان و ابی ذر و نه دادند

و در ثامن بحار الانوار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (ع)

روایت کرده که فرمودند : اذا كان يوم القیة نادی مناد این حواری محمد بن عبدالله رسول الله (ص)

الذین لم یقتضوا العهد و مضوا علیه فقوم سلمان و المقداد بن اسود و ابوذر قال ثم ینادی این حواری

علی بن ابی طالب و صی رسول الله (ص) فقوم عمرو بن الحنق الغزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن

یحیی التمار مولا بنی اسد و ابی سقری قال ثم ینادی السنادی این حواری حسن بن علی و ابن فاطمه

بنت محمد رسول الله (ص) فقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و حذیفه بن اسید الثقفاری قال ثم ینادی

این حواری الحسین بن علی (ع) فقوم کل من استشهد معی و لم یتخلف عنی ثم ینادی این حواری علی

بن الحسین (ع) فقوم جبرین مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابوخاله الکابلی و سعید بن المسیب ثم

ینادی این حواری محمد بن علی (ع) و حواری جعفر بن محمد (ع) فقوم عبدالله بن شریک العامری

و زراره بن اعین و برید بن معویة الجلیلی و محمد بن مسلم الثقفی و لیث بن البغتری الرادی و عبدالله

بن ابی یعقوب و عامر بن عبدالله بن خزاعه و حمر بن زائد و حمران بن اعین ثم ینادی سائر الشیعه مع

سائر الاممه بوم القیة فهؤلاء اول الشیعة الذین یدخلون الفردوس و هؤلاء اول السابقین و اول القرین و اول

المحبوبین التابعین

و در عیون الاخبار الرضا (ع) از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده فرمودند :

خلعت الارض لبعثة بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه

و عبدالله بن مسعود قال علی (ع) و انا امرهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه علیها السلام

بدانکه جناب سلمان افضل همه صحابه و حواریون آن بزرگوار میباشد

و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده للایمان عشر درجات فالقنادر فی الثامنه و ابودر فی الثامنه و اللسان فی العاشرة
و از رجال کشی روایت کرده که خدمت حضرت باقر (ع) ذکر جناب سلمان شد فرمودند

ذاک سلمان الجندی ان سلمان منا اهل البیت

و از شیخ صدوق روایت کرده که اسم جناب سلمان روز به بن حیثوزان بود و او وصی وصی حضرت عیسی (ع) بود

و از اختصاصی از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود سلمان بحر لاینزف و کنز لاینفد سلمان منا اهل البیت سلسل ینح الحکمة و یؤتی البرهان

یعنی سلمان در بایست تمام شدن ندارد و گنجی است که قطع شدن وفنا ندارد سلمان از ما اهل بیت است و آب شیرینی است که عطا میکند حکمت را و میآورد حجت را

و شاید از این عبارت استفاده شود که جناب سلمان مشمول آیه تطهیر است و شاید نظیر این عبارت باشد آنچه در بحار در زیارت حضرت سلمان نقل فرمود که یکی از فقراتش اینست:

« السلام علیک یا من خلط ایمانه باهل البیت الطاهرین »

و در زیارت دیگر میفرماید « السلام علیک یا من تیز من اهل الایمان »

بعد مجلسی میفرماید در بعضی از نسخ مصححه است « یا من لم یتیز من اهل الایمان »

پس مراد از اهل ایمان اهل البیت علیهم السلام اند

و لکنهم ما قیل لمرک ما الانسان الا بدینه ❖ فلان ترک التقوی اتکالا علی النسب ❖ لقد رفع الاسلام سلمان فارس ❖ و قد وضع الشکر القریب ابالهب ❖ اذا النمن لم ینسوا وان کان شعبة ❖ من الثمرات اعتده الناس فی الحطب

و بفارسی گفته :

قطع نظر کنید ز فرزند ناخلف عضوی که فاسد است علاجش بریدنست

و در اسد الغابه است که وفات سلمان در آخر خلافت عثمان سنه سی و پنج هجری بوده

و مجلسی در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ است که اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شده است دوست و پنجاه سال است و اکثر سیصد و پنجاه سالت و قبر شریف آن جناب در مدائن است که از آنجا تا بغداد تقریباً هشت فرسخ است

و در نزدیکی قبر آنجناب قبر حذیفه بن یمان است اول که از بغداد میروند زیارت حضرت سلمان مشرف میشوند بعد بمفاصله ربع فرسخ تقریباً بطاق کسری میرسد بعد بمفاصله ربع فرسخ تقریباً قبر جناب حذیفه بن الیمانست

و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده « ما من اهل البیت الاوفیهم نجیب و اوجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر » قال رسول الله (ص) حذیفه بن الیمان من اصغیاء الرحمن و ابصر کم بالجلال و العرام و عارین یاسر من السابقین و القنادر بن الاسود من المجتهدین و لکل شیئی فارس و فارس القرآن عبدالله بن عباس (ره)

و مخفی هماناد که اسم جناب یمان حمل یا حسیل است که در غزوه احد شهید شد و دو پسرش جناب صفوان بن حمل و جناب سعید بن حمل که دو برادر حذیفه بودند و در غزوه صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (ع) شهید شدند

و جناب حذیفه از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء (ص) وساکن کوفه بودند
و در بهار است که جناب حذیفه چهل روز بعد از بیعت مردم بحضرت امیر المؤمنین (ع) هر
مدائی از دنیا رفت

و در اسد الغابہ است که رحلتشان بعد از شهادتشان بود بچهل شب درسئسی و شش هجری
و ظاهراً بعد از جناب سلمان افضل صحابه و حواریین حضرت رسول (ص) جناب ابی ذر
غفاری باشد .

و در بحار ار مجالسی مفید (ره) از حضرت زینبیر (ص) روایت میکنند که فرمودند :
« ما اظلت الخضراء ولا اقلت النبراء علی ذی لجة اصدق من ابی ذر بیئس وحده و بیوت وحده
و بیعت وحده و یدخل الجنة وحده »

یعنی سابه یتنداخت آسمان سبز و بر نداشت زمین غبار آلود سخنگومی را که راستگوتر باشد
از ابی ذر غفاری (ره)

و قال رسول الله (ص) « من اراد ان ینظر الی زهد فلینظر الی ابی ذر »
و از کشف الیقین سید بن طاووس (ره) از معویة بن ثعلبة روایت شده گفت رفتم بمیادت
ابی ذر در مرض فوتش گفتیم وصیت بنا
فرمود وصیت کرده ام با امیر المؤمنین (ع)
گفتیم به عثمان

گفت نه بلکه با امیر المؤمنین (ع) بحق « و الله انه لمری الارض و انه لربانی هذه الامة و لوفد
قد نوه لانکرتم الارض و من علیها »

یعنی امیر المؤمنین (ع) بهار زمین است و زمین باو آباد است و او عالم ربانی است در این
امت و اگر او از میان شما برود کارهای قبیح و منکر در زمین بسیار خواهد دید
و در بحار میفرماید در اکثر روایات است « انه لزر الارض بالزاع المسکوره المجهه ثم الراء
الشدة المسئلة و فی النهایه و درها الذی تسکن الیه ای قوامها »

و در قصیر علی بن ابراهیم از دختر ابان نقل کرده که من شبی در نزد قبر پدرم اباذر
خواهیید بودم در خواب شنیدم که پدرم تهجد میکند بقرآن چنانچه در حیوتش تهجد میکرد
عرض کردم پدر جان خداوند با شما چه معامله کرد ؟

فرمود دخترک من وارد شدم بیروردگسار کریم رضی غنی و رضیت عنه و اگر منی و حیسانی
فاعلی ولا تختری

و در اسد الغابة است که جناب ابی ذر درسئسی و دو در ربنده از دنیا رحلت فرمود و جناب
عبدالله بن مسعود بیچاره اش نماز کرد و در همان موضع دفن شد در ربنده و ربنده بین یتبوع و مدینه طیبه است
و معلوم است که بعد از جناب سلمان و ابی ذر در میان صحابه احدی جلال قدر مقداد بن
اسود الکندی نبیرسد

چنانچه مرحوم مجلسی (ره) در بحار از اختصاص مفید از حضرت صادق (ع) روایت
کرده که فرمود « انما منزلة المقداد بن اسود فی هذه الامة کمنزلة الالف فی القرآن لایلزم بها شیء »
یعنی منزلت مقداد در این امت مانند منرک الف است در قرآن که حرف دیگر باو نیچسبید

و دیگران در کمال باو نمیرسند و هیچ آلابشی ندارد

و از رجال گشی روایت کرده «ماهی احد الا وقد جال جولة الالقداد بن الاسود فسان قلبه كان مثل زبر العدید»

بنی هیچک از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر (ص) قلبش حرکتی کرد مگر مقداد بن الاسود که او در صلب در حق مثل باره آهن بود

و از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمودند «ارتد الناس الا ثلاثة سلمان و ابوذر و مقداد قال قلت لعمار قال قد كان حاص حصة ثم رجع والنی لم یسكولم بدخله شیئی فالقداد. قوله (ع) حاص حصة:

بنی میل کرد یکنوع میل کردنی و بعد برگشت و پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضیاعه بنت زبیر بن عبدالطلب را بقداد برای آنکه مرد مدد کفویت در عایت حسبها و نسبها نکنند و بهر که مؤمن است دختر بدهند

و در اسد الغابه است که جناب مقداد پسر عمرو بن ثعلبه بن مالک البهرانی است و اینکه معروف شده است بقداد بن اسود این اسود ابن عبد یفوث زهری است که اسود بن عبد یفوث او را

تنبی نمود پس نسبت داده شد باو

و در اصابه ابن حجر عسقلانی است «اتفقوا علی انه مات سنة ثلاث و ثلثین فی خلافة عثمان و هو ابن سبعین سنة»

و در بحار از جامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنه سی و سه هجری در جرف که یک فرسخی مدینه ضیاعه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازه آنجناب را

بر روی دوشها آوردند بدینه طیبه و در بقیع دفن کردند

امر دوم

در علوهمت و مواسات بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول (ص)

منجمله در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده و حدیث مفصل است و محل شاهد آنست که عمرو بن جموح رضی الله عنه با ابی جهل در غزوه بدر کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابوجهل زد و ابوجهل هم ضربتی بدست عمرو بن جموح زد که دست او بازو قطع شد و پیوست آویخته شد. پس عمرو دست بریده اش را بر پای خود گذارد و قوت نمود و دسترا جدا کرد باز مشغول جنگ شد

و منجمله ایضاً در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حنظله بن ابی عامر دختر عبدالله بن ابی سلول را تزویج نمود در لیله که صبحش غزوه احد بود و از حضرت پیغمبر (ص) اجازت خواست که شب را نزد عیالش بر سر برد این آیه نازل شد «انا المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله فاذا استاذنوك لبعث شأنهم فانذرن من شئت منهم»

پس پیغمبر (ص) انذداد او را و رفت نزد زوجه اش و با او مواضع نمود صبح دو حال جنابت بیرون شد و حاضر مگر که قمار گردید و شید شد و قمار از خروجهش سحر که قتال زوجه اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار و شاهد گرفت آنها را بسواخته نمودن شوهرش

ناو گفتند چرا چنین کردی»

گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد و حنظلرفت بآسمان دو مرتبه آسمان بهم آمد دانستم که حنظل شهبید خواهد شد و ترسیدم که مبادا حامله شده باشم و شامدی نداشته باشم و اورا ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بشیل الللائکه و پدرش ابی عامر فاسق بود و به اتفاق قریش در احد بجنک پیغمبر (ص) آمده بود

و منجمله در مجمع البیان دذیل آیه شریفه « ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » فرموده و گفته شده این آیه شریفه نازل شده درباره هفت نفر که در غزوه احد تشنه بودند. پس آبی آوردند که کفایت یک نفر از آنها را میکرد

پس نزدیکی از آنها بردند گفت بده بفلان نزد او بردند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتام هفت نفر دور زد و همه از تشنگی مردند چون آب را ایشار کردند و هیچیک نیاشامیدند .

و گفته شده قبری آمد خدمت پیغمبر (ص) عرض کرد یا رسول الله « اطمننی فانی جامع »

پیغمبر (ص) فرستاد نزد زوجاتش بخانه هیچیک غذایی یافت نشد فرمود آیا کسی هست که این مرد را امشب مهسان کند

پس مردی از انصار او را مهسان نمود و برد بمنزل خود و حال آنکه در منزلش بغیر قوت اطفاش چیزی یافت نیشد همان غذا را حاضر کرد بجهت آن مهسان و چراغ خانه خود را خاموش کرد و زوجه اش اطفالرا مشغول نمود تا آنها را خواب بود و مرد وزن دهان خود را طعم میکردند که مهسان گمان کند که اینها غذا میخورند تا وقتیکه مهسان سیر شد و مرد وزن گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد هر دو آمدند خدمت حضرت پیغمبر (ص) آن بزرگوار نظر فرمود بآنها و تبسم فرمود و این آیه را تلاوت کرد :

« ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » انتهى

و در کلمه طیبیه از مشکوٰۃ الانوار بسط شیخ طبرسی روایت کرده که نزد کسی کله گوسفند بریان کرده بود آورد نزدیکی از صحابه آن صحابی گفت برادر من با عیالش احوج از من هستند پس هدیه را برد نزد آن دیگری و هکذا برد نزد هفت نفر یانه نفر از صحابه پس آیه نازل شد

مخفی هماناد که ظاهراً این تفاسیر از اهل سنت باشد چون مسلم است نزد شیعه که آیه شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین (ع) نازل شده

و منجمله در الوار نعمانی از ابی قدامه شامی روایت کرده که گفت من امیر جیش بودم در بعضی از غزوات پس رفتم شهری و مردم را ترغیب نمودم بجهاد و ذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا را و اسب خود را سوار شدم و آمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی آمد و فریاد زد یا ابا قدامه پس من اعتنائی بنده آن زن نکردم گفت « ما هکذا افعال الصالحین »

پس من توقف کردم آن زن آمد نزد من و روقه بآستین داد بن و با چشم گریان برگشت من آن کاغذ را باز کردم دیدم نوشته : ای ابی قدامه تودعوت نمودی مرد مرا بجهاد و ثواب آنرا بجهت مردم بیان نمودی و من قدرت بر جهاد ندارم لکن دو گیسوی خود را قطع نمودم و فرستادم که آنها را بقید اسب خود قرار دهی شاید خداوند باینجهت که من گیسوانم را بند اسب مجاهد فی سبیل الله قرار دادم مرا ایامرزد

پس چون صیحه روز قتل شد دیدم جوان خردسالی بدون زرمو خود و سپر پیاده مبارزت منسک
من نزد اورفته و گفتم ای جوان خوف آنستکه اسبها ناخستوناز نایند و ترا با اسب کتند بر گرد
بسل خود پس آن جوان گفت آیا بسن میگوئی بر گرد ده حال آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده «یا ایها الذین
آمنوا اذا القیتن الذین کفروا زحفاً فلاتولوهن الا دیار»

پس گفت ای ای قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ای جوان حال وقت قرض دادنست ؟

پس التماس زیادی کرد گفتم من بقرض تو میدهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتوشهات
را مراد و زیامت شفاعت نائی قبول کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگری رها کرد کافر
دیگری کشت بعد رو کرد بسن گفت السلام علیک سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به یشانی آن جوان زد
جوان سرش را بفریوس زین گذارد من رفتم نزد او گفتم ای جوان و عده که بسن کردی فراموش نکنی

گفت بلی ومن بتوحاحتی دارم و قتیکه بشهر وارد شوی خورچین مرا بسادرم بده و مادر من همان
زنی هست که گیسویش را بتوداد که قید اسب خود بنائی اینرا گفت و از دنیارت

پس من قبری حفر نمودم او را دفن کردم ناگاه زمین او را بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید
این بی ازین مادر آمده بجهد

پس من دور کعت نماز خواندم و دعا کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت «یا ابا قدامه اترک ولی الله»
الی آخر الروایه

و منجمله در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «لقد ناب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار
الذین اتبعوه فی ساعه المصرة من بعد ما کاد یرزق قلوب فریق منهم الخ»

فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوک و در آن غزوه ده هر از مسلین بودند که
یک شتر داشتند و هر ساعتی یک نفر سوار میشد و نه نفر دیگر پیاده بودند و غذای آنها جو سوس
نگرفته بود و خرمای گرم خورده بود و هر گاه گرسنگی بر یکی از آنها شدت میکرد یک خرما بدهان
میگذازد و میسکید باندازه که طعم خرما را میچشید و برفیقش میداد و هکذا او هم میچشید و برفیقش
میداد تا آخرشان در آخر هفتاش باقی میماند

و منجمله در روضة الانوار محقق سبزواری از حدیثه بن یمان روایت کرده که در غزوه
تبوک بسیار کس از تشنگی شهید شدند من آبی بدست آوردم و بسرم عم خود را طلبیدم که آب بیاشامد
و نفس آخرین او بود از تشنگی گفت آبرایده بهشام نزدیک هشام رفتم او نیز حواله بدیگری کرد نزدیک
سومی رفتم دیدم او از تشنگی هلاک شده بود نزدیک هشام رفتم دیدم او نیز از تشنگی هلاک شده بود نزدیک
پسر عم رفتم دیدم او هم هلاک شده بود هر سه از تشنگی مردند و آبرایثار کردند

امر سوم

در ذکر ای اشعراء و مادحین حضرت رسول (ص)

بدانکه اشعراء آنها حسان بن ثابت بن نذر بنی حزام الانصاری بود و حضرت بشمیر (ص)
در باره اش فرمود «لازلت مؤیداً بروح القدس ما کن شمرک فنا اهل البیت»
و گفته شده اصقیت قاله العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله (ص)

وما حلت من ناقة فوق كورها
ابر واوفي ذمة من معد (ص)

و نظیر این بیت است شعر دیگر حسان که در مدح آن بزرگوار گفته :

وما قد الماضون مثل معد (ص) وما مثله حسی القیمة یفقد

چنانچه گفته شد اصمق کلمة قالها لیبید : الاکل شیئی ما خلاه باطله وکل نعیم لامعالة ذائل
و در روایات از شیخ مفید نقل کرده که حسان بعد از حضرت رسول (ص) انصراف زیادی نمود از
حضرت امیر المؤمنین (ع) و مردم را دعوت میکرد بیاری نمودن از معاویه
و از بعضی تألیفات اصحاب نقل کرده «ان حسان من الهجج الرطاع الذین کانوا یبیلون مع کل ریح و ان
عناده لملی (ع) ظاهر »

و از تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات حسان بن ثابت سنه پنجاه و چهار بود و او معاصر بود با

نابغه داعنی

فصل هشتم

در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت خاتم الانبیاء (ص)

از زمان ولادت تا زمان بعثت

اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان

در کافی است که آنحضرت دوماهه بود که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب از دنیا

رحلت فرمود در مدینه طیبه

و قطب راوندی و بعضی دیگر از بزرگان فرمودند که آن بزرگوار در حمل بود که جناب عبدالله رحلت فرمود

و در بحار از منتقی گازرانی نقل کرده که جناب عبدالله در سن هفده سالگی تزویج فرمود

جناب آمنه را و در سن بیست و پنج سالگی آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود در حالتیکه حضرت یغبر (ص)
در حمل بود

و قبر شریف جناب عبدالله در میان شهر مدینه طیبه در دار النابغه است

و اما وقایع مهمه سال چهارم از سن شریف آن بزرگوار

در کافی است و والده ماجده آن بزرگوار آمنه بنت وهب از دنیا رحلت فرمود در حالتی که

حضرت یغبر (ص) چهار ساله بود

و قبر شریفش در ابواء است و آن موضعی است بین مکه و مدینه و بعضی گفته اند جنازه شریفش

را حمل کردند بسکه معظه

و در بحار میفرماید صواب قول اول است

و در سال هشتم از سن شریفش بود چنانچه در اصول کافی است که جناب عبدالمطلب از دنیا رحلت فرموده

و در مرآت العقول از محمد بن اسحاق روایت کرده که هشت سال و دو ماه و ده روز از سن شریف

سفیر (ص) گذشته بود که جناب عبدالمطلب جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود

و مخفی نماناد که اگر مراد سال قمری باشد روز رحلت حضرت عبدالمطلب روز بیست و هفتم

جمادی الاول میشود

و اگر مراد سال شمسی باشد نه قمری تقریباً بیست و هفت ماه شعبان میشود
 و در مصباح المتجهدين است که حضرت عبدالطلب دردم ربيع المولود از دنیا رحلت
 فرمود این منافی است با روایت محمد بن اسحاق بنا بر هر دو احتمال
 و در فاسخ استکه در سنه وفات جناب عبد الطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله که
 در حدود سقا ضرب المثل بود
 و در جلاء العیون استکه نه سال از سن شریف یغمبر (ص) گذشته بود که انوشیروان عادل از دنیا رفت
 و در روایت استکه یغمبر (ص) فرمود ولت فی زمن الملك العادل انوشیروان انتهى
 و بیست و پنج سال از سن شریف یغمبر (ص) گذشت علی مافی الصباح که جناب خدیجه کبری
 را تزویج فرمود دردم ربيع المولود
 و در بحار ازمنتقی گزارانی نقل فرموده که در آنحال جناب خدیجه کبری چهل ساله
 بودند و قبل از حضرت رسول (ص) این مخدیره دوشوهر کرده بود اول ابو هاله یعنی بود دوم
 عتیق بن خالد مخزومی یا بالکس
 و بیست و هشتال یاسی سال از سن شریفش گذشته بود که حضرت امیر المؤمنین (ع) متولد شد
 تنبیه - در بعضی از قصص و شواهد بر عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی چون آنجا
 ذکرى از آنها شد و ذکر میشود در ضمن دو امر :

امر اول

در شواهد بر عدالت انوشیروان

منجمله در کتاب خریده العجائب استکه سلطان روم رسولی فرستاد بجهانب سلطان
 عجم انوشیروان چون چشمش بر عظمت سلطان عجم و بزرگی طاق کسری افتاد دید سلطان به سریر
 سلطنت نشسته و ملوک در خدمتش حاضرند و دید در یکی از اطراف ایوان اعوجاجی است سبب پرسید
 گفتند این اعوجاج خانه عبوزی بود که راضی نشد بفروشش انوشیروان هم راضی نشد باجبار او
 و خانه آن عبوز باعث اعوجاج این ایوان شد.
 پس آن سفیر قسم یاد کرد که « هذا الاعوجاج احسن من الاستقامة » و این عمل سلطان را نه در گذشته
 کسی دیده و نه در آینده کسی خواهد دید
 جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکتد بارگاه کسری را
 و منجمله محقق سبزواری در روضة الانوار روایت کرده که مأمون در زمان خلافت خود
 روزی به هدائق رفت و در اطراف ایوان کسری گردش میکرد و بنظر اعتبار بآن عمارت های عالی نظر
 میکرد یکی از علماء در مجلس او روایتی از حضرت یغمبر (ص) نقل کرد که فرموده بدن سلطان عادل در قبر نبیوسد
 مأمون گفت اگر چه در صدق این روایت نبوی شبهه و شک نیست لکن میخواهم حال انوشیروان را بدانم
 پس تفحص نمودند نا قبر او را بافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل تر و تازه
 در میان قبر مثل کسی استکه میان قبر خوابیده باشد

مأمون تعجب کرد روی او را بوسید و در انگشتان او چند انگشتر دید و بر نگین هر يك از آنها پندی نوشته بود:

بريك نگین نوشته بود بادوست و دشمن مدارا كنيد

و بر نگین ديگري نوشته بود در كارها مشورت كنيد تا مقصود حاصل شود

و بر نگین ديگري نوشته بود قناعت كنيد تا عيش خرم يابيد

پس مأمون امر كرد كه آن خاك را با عطر ييالوندند و سرفيرا بوشانيدند

و منجمه در در المصلوك نوشته است كه روزي كسري انوشيروان رفت بكان مرتقى چشمش

بزخوش صورتى افتاد پرسيد شوهر اين زن كيست ؟

گفتند زن بعضى از خدمه خودتان هست كافذى بآن خادم داد او را روانه يكي از قراه اطراف نمود

كسري رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسطغان افتاد از جاي خود حرکت نمود و زمين را بوسيد پس

كسري آن زن را بسوى خود دعوت نمود

زن امتناع نموده گفت اى سلطان اگر من اين عمل را بجهت خود پسندم بجهت شما نخواهم پسنديد

چون شما سلطان السلاطين هستيد و فعل قبيح لا ىق ب مقام سلطنت نيست آيا نشنيده ايد قول شاعرا

و اذكر كثرة الورد فيه

سائر ك ما تمك من غير ورد

رفت بدى و نفسى تشتهيه

اذا وقع الذباب على طعام

اذا كان الكلاب و لفن فيه

و تجتنب الاسود و ورود ماء

ولا يرضى مواكلة السفه

و يرجع الكريم خبيس بطن

باز هم كسري اصرار كرد زن اين شعر را خواند

قد يأكل الليث فضلة الذئب

تالله ما قال قائل ابداً

پس كسري از منزل آتزن خارج شد بعد شوهر آتزن آمد و وارد منزل شد آتزن ورود كسري

را در منزل ديد زن را بمنزل پدرش فرستاد

پدر زن داماد خود را برد نزد كسري و گفت اى سلطان اين مرد از من بوستانى خريده و آن را

تصرف نموده و از ميوه آن خورده او را بوئيده حال بدون علت و سببى بين بر گردانيد

داماد عرض كرد سلطان من در اين بوستان اثر باي شير را ديدم لذا باور بر گردانيدم كه مبادا مرا هلاك كند

كسري مطلب را فهميد فرمود بلى شير داخل بستان توشد لکن استفاده نكرده ما يوسانه برگشت پس

آتزن در آن زن را بمنزل خود برد و محبتش بآن زن زياد شد

و منجمه در مجموعه ورام است كه روزي كسري انوشيروان بقصد شكار اسب دو انيد پس از

غلامان خود دو را افتاد بكوخى رسيد ديد زنى دم آن كوخ نشسته زن كسري را تكليف كرد كسري پياده

شد و داخل كوخ شد بعد از لعه دختر آتزن از بيابان آمد و با او گاوى بود

آتزن برخاست و گاوردوشيد شير بسيارى از پستان او آمد و كسري نظر ميكرد در قلب خيال كرد

كه از براى هر گاوى خراجى بسته شود چون شير زيادى از آنها دوشيده ميشود

چون قدرى از شب گذشت آتزن بدختر خود گفت گاورا بدوش

دختر مشغول دوشيدن شد ديد پستان گاو شير ندارد فرياد زد مادر والله سلطان نيت ظلم

کرده چون پستان گاو شیر ندارد

کسری نزد خود تعجب نمود که ایندختر نیداند من کسری هستم و نیت ظلم کرده ام و الله چنین ظلمی

نخواهم کرد

پس قدری گنجهت مادر فریاد زد دختر خود را که بر خیز گاورا بدوش دختر مشغول دوشیدن پستان

گاو شد شیر فراوانی داد دختر فریاد زد مادر را گفت و الله نیت سلطان برگشت

چون صبح شد غلامان آمدند به راغ کسری و او را بردند بقصر خود کسری امر کرد آزن ربا

دخترش حاضر کردند و با آنها احسان زیادی نمود بعد بدختر فرمود از کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده بود؟

آزن گفت من مدتی است در اینکاهن هستم هر وقت سلطان قصد عدالت می کند بیابانها سبز و

تیش ما زیاد میشود و هر وقت نیت ظلم می کند بیابانهای ما خشک و معیشت باضیق میشود و مواد نفع

از ما قطع میشود

و نظیر این در حیات العیران از ابن خلکان در ترجمه جلاء الموله ملکشاه سلجوقی حکایت کرده

که و اعطی داخل شد بر او و از جمله مواعظش گفت بکنفر از اکاسره در مقام فرج از عا کرش جدا شد

رسید بدربلخی داخل شد بدی دختر کی آنجا هست از او آب طلبید که بیاشامد دختر آب شکر می باغچه

سلطان حاضر نمود سلطان آشامید خوشش آمد گفت این شکر را از کجا آوردی دختر گفت در این

باغ نی بصل می آید آن نی هارافشان می دهیم و از آنها این آب شکر فشرده میشود سلطان گفت برو بفشان

به بینم دختر سلطان را نیشناخت رفت آن نی هارا فشار داد از او آب شکر جاری شد سلطان گفت خوب است

ما عوض این باغ ملک دیگری باینها بدهیم و این باغ را برای خود نگهداریم بعد از ساهتی دید دختر گریه

کنان بر میگرد گفت نیت سلطان تغییر کرده سلطان گفت از کجا دانستی دختر گفت ما از این نیا آنچه

میخواستیم آب شکر می فشاردیم بدون زحمت و الا ان هر چه کردیم آب شکر نیامد سلطان نیش را بر گردانید

گفت حال برو نظر کن چون دفت فشرده آنچه خواست از آنها آب شکر فشرده خوشحال برگشت نزد سلطان

و منجمله دوزینه المجالسی است که بادشاهی از عالی سؤال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود؟

آن هالم فرمود که انوشیروان گفت مرا بکنظر اعتبار متنبه کرد:

روزی در هفتون جوانی بشکار رفته بودم و سواران بهر طرف می تاختند ناگاه یاده سنگی

پسای سگی زد پای آن سگ بشکست چند قدم آن یاده رفت اسبی لگد بوی زد پای آن یاده بشکست

چند قدم آن اسب رفت پایش بسوراخی فرو رفت پای آن اسب بشکست من بخود آمدم و گفتم دیدی

که چه کردند و چه دیدند

مخفی نماناد که از بعضی آیات و اخبار استفاده میشود که ظلم بیباد از معاصی است که

مجازانش دودار دنیا بشخص میرسد و روایات و حکایات در این باب زیاد است و حقیر بعضی از آنها

را در کتاب غایة الامال فی موجبات حسن خواتیم الاعمال ذکر کرده ام و در اینجا قناعت نمیکنم بذکر یک حکایت

در کلمه طیبیه از کتاب عشریه نقل کرده که مردی با عیالش مشغول غذا خوردن بود و غذایشان

مرغ بریانی بود و از آن میخوردند پس سائلی در خانه اظهار جوع و گرسنگی کرد پس آن مرد بان سائل

صیحه زد و او را از در خانه اش دور کرد زمانی نگذشت که آن مرد قهیر شد و نمت از او سلب شد و از

پیشانی زوجه خود را طلاق داد

پس آزن زوجه دیگری شد و روزی باشوهر دومی مشغول غذا خوردن بود و ناگهان غذای ایشان مرغ

بریانی بود ناگاه سائلی در خانه اظهار جوع و گرسنگی نمود مرد بزوجه اش گفت قدری نان با قدری از

آن مرغ بریان شده بدست آنسائل بدهد
چون زن در ب منزل با آنسائل نظر کرد بدسائل شوهر اولی او است گریه کنان آمد نزد شوهر
دومی از سبب گریه سؤال نمود
زن گفت این سائل شوهر اول من بود و قصه خود را که باشوهر اول غذا میخورده و سائل را رد کرده
از برای شوهر دومش نقل کرد
پس شوهرش گفت و اینه من بودم آنسائل اولی که آمدم در منزل و سؤالی نمودم و شوهرت صیغه بروی من زد

امر دوم

در شواهد بر سخاوت حاتم بن عبدالله بن سعد طائی

منجمله در مواعظ المتلین است که روایت شده است جیاهتی حله آوردند به **حاطفه طی**
پس حاتم سوار بر اسب شد و نیزه در دست گرفت با قبیله طی رفت بجانب آنها و دشمن را منتهزم نمود پس
بزرگ آنها گفت ای حاتم نیزه ات را بده بن نیزه اش را داد بوی
طایفه طی گفتند چرا خود را بعرض هلاکت در آوردی و هر گاه دشمن روی آورد نیزه در دست نداری
ترا بقتل میرساند
گفت میدانم و لکن چه بگویم در جوابش وقتی که گفت بمن بیخش بغیر آنکه باو بدهم
و **منجمله** روایت شده و قتیکه حاتم از دنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت صیبات
که تو جانشین او بشوی و الله مقدر فرزند است بین خلقت شاد و غم و قتیکه حاتم بدنی آمد هفت روز شیر نخورد تا
و قتیکه طفل دیگری که در هسایگی ما بود یک پستان مر ابدهان گرفت آنوقت حاتم دهان پستان دیگر من گذارد
اما تو قتیکه بدنی آمدی یک پستان مر ابدهان گرفتی و پستان دیگر مر ابدست چگو نه می توانی تو بجای او بنشینی
و **منجمله در مواعظ المتلین** است که در حدیث است بحسن فی النار من اثار انوشیروان بعد از حاتم بسفاهه
و **در کلمه طیبه** از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) به عدی بن حاتم فرمود که
خداوند برداشت از پدر تو عذاب سخت را بسغاوت نفس او
و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد یغمبر (ص) آوردند حال پدر خود را عرض کرد پس
حضرت رسول (ص) بوی احسان و اکرام نمود و خلعت و راحله بخشید و او نزد برادرش عدی که بشام فرار
نموده بود رفت و او را ترغیب نمود که خدمت یغمبر (ص) مشرف شود
چون عدی خدمت آنحضرت رسید حضرت در دای مبارکتر از دوش نازنین برداشت و بر ای عدی پهن کرد و
خود بروی زمین نشست و جناب عدی بن حاتم در رکاب حضرت امیر المؤمنین (ع) خدمت را کرد و اینها از نتایج جود
پدر بود - انتهى

فصل نهم

در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه به حضرت یغمبر (ص) از زمان بعثتشان

تازمان هجر نشان از مکه معظمه بمدینه منوره

بدانکه در اصول کالی و مصباح شیخ است که آنبزرگوار روز بیست و هفتم ماه رجب بمبعوث به نبوت شد
و در بکار از مناقب این شهر آشوب نقل میکند که خداوند بمبعوث فرمود یغمبر (ص) را بعد از چهل
سال از عمر شریفش و نازل شد «یا ایها المدثر قم فاندر»
و از این عباس روایت شده که خداوند دعالم و حی فرستاد با و روز دوشنبه بیست و هفتم رجب در حالتیکه
از سن شریفش چهل سال گذشته بود
و فرموده که افاق امامیه است که آنحضرت در بیست و هفتم رجب بمبعوث به نبوت و رسالت

گردید و سابقاً گفتیم که ظاهراً بمشتریف در بین سال چهل و چهل و يك واقع شده پس از روز ولادت تا روز بمبت اگر مراد سال قمری باشد کما هو الظاهر چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود بهمان بیانی که مکرراً گفته شده و لابد است در این مقام از ذکر دو امر

امر اول

در بحار از مناقب نقل میکنند و حاصلش آنستکه از برای بشت یغمبر (ص) درجات و مراتبی است.

منها منامات ساده که آنبزرگوار میدید

و شاهد بر این در اصول کافی است که چون آنحضرت سی و هفت سال از عمر شریفش گذشت در خواب میدید که گویا کسی نزد او میآید و میگفت یا رسول الله در حالتی که در آنحال شبانی میکرد پس آنبزرگوار نظرمیفرمود بسوی آنکس میفرمود تو کیستی؟ عرض میکرد من جبرئیلم که خداوند عالم مرا فرستاده بسوی تو که ترا یغمبر خود گرداند

و منها جبرئیل تا سه سال خدمت آنحضرت میرسید و صدای جبرئیل را میشنید و تعلیم میکرد باو يك يك از احکام خداوند عالم را و لکن خود جبرئیل را نمیدید و قرآن هم نازل نشده بود و در اینصورت یغمبر بمش بود لکن مبعوث نشده بود

و در روایت است که یغمبر (ص) خلوت در غاری کرده بود پس شنید که منادی فریادمی کند یا محمد یا محمد یغمبر (ص) غش کرد و روز دوم هم همین ندا را شنید تشریف آورد بنازل خدیجه کبری فرمود «زملونی زملونی فوالله لقد خشیت علی عقی» پس خدیجه کبری آنحضرت را دلداری داد.

و منها در حین نزول قرآن با او امر و نواهی آنبزرگوار مبعوث گردید به یغمبری و نازل شد یا ایها المدثر و لکن مأمور نشد با چهار و اعلان نبوت خود و در آنوقت اسلام آوردند حضرت علی بن ابی طالب (ع) و خدیجه کبری و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب

و منها بعد از سه سال از بشت مأمور شد بمعموم انداز و ا چهار نبوت و نازل شد «فاصدع سائر و اعرض عن الشریکین» و نزول قوله تعالی «وانذر عشیرتک الاقربین»

و منها عبادات مشروع نشد در مدت اقامت آنحضرت در مکه معظمه بغير طهارت و نماز که برخود یغمبر (ص) فرض و بر امت سنت شد

و در سنه نهم از بشت بعد از مراجع نماز بر امت واجب شد و بعد از تشریف آوردن بدینه صیه يك يك از احکام الهی فرض شد بر ایشان

و مراد از بشت در سن چهل سالگی همان مرتبه از بشت است که قرآن و اوامر و نواهی نازل شد و خطاب شد یا ایها المدثر قم فاند

امر دوم

باتفاق فریقین اول کسی که از مردان ایمان با آنحضرت آورد حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و اول کسی که از زنان اسنان با آنبزرگوار آورد خدیجه کبری بود

و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین (ع) در آنوقت دوازده سال ناده سال گذشته بود

و از سن شریف خدیجه کبری پنجاه و پنج سال گذشته بود

و در مرآت العقول در باب مولد امیر المؤمنین (ع) از فصول شیخ مفید نقل فرموده

که اجماع نموده اند امت بر آنکه امیرالمؤمنین (ع) اول مردی بود که تصدیق و اجابت کرد پیغمبر (ص) را و اختلاف نیکرده در این احدی از اهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند در ایمان آن حضرت و گفتند بواسطه صفر سن و عدم بلوغ بعد تکلیف ایسان او از روی معرفت نبوده بلکه از روی تلقین و تقلید بوده

و اما ایسان ابا بکر و عمر در حال کمال عقل و از روی یقین و معرفت بوده و ایسان عن تقلید مساوی نیست با ایسان عن معرفه بجهت آنکه امیرالمؤمنین در روز بشت پیغمبر (ص) هفتساله بود و کسیکه باین سن باشد کامل العقل نخواهد بود

و بعد شیخ مفید (ره) جواب داده اولاً بقتضای اخبار کثیره سن شریف حضرت امیرالمؤمنین ع در وقت بشت یازده سال بوده یادآورده ساله چون در بعضی از اخبار است که حضرت پیغمبر (ص) بیست و هشتساله بود که علی بن ابیطالب (ع) متولد شد

و در بعضی از اخبار است که سی و سه سال از عمر شریفشان گذشته بود و لذا اختلاف است که امیرالمؤمنین در وقت شهادت شصت و پنجساله بود یا شصت و سه ساله چون مسلم است که در سنه چهارم از هجرت رحلت فرموده و این اختلاف بجهت اختلاف در وقت ولادتشان هست

و ثانیاً بلوغ بعد تکلیف معتبر است در احکام شرعیه نه در احکام عقلیه و منافاتی ندارد صفر سن با کمال چنانچه در قصهٔ یحیی فرموده «وآتیناه العکم صبیاً»

و در قصهٔ عیسی (ع) فرموده «فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً»

و مفسرین فرموده اند فی قوله تعالی «و شهد شاهد من اهلها» که آن شاهد طفلی بود در مهد که شهادت داد بر برات یوسف و همستر از او زائل نمود و گفته نشود که معلوم نیست ایسان علی (ع) از روی معرفت باشد بلکه محتمل است که از روی تلقین و تقلید باشد چون در جواب میگوئیم که ایسان تلقینی و تقلیدی قابل نیست که مورد فخریه و مدح باشد نزد دوست و دشمن و احتیاج بشود باو نزد دشمن و از مناقب جلیله و فضایل عظیمه شمرده شود چنانچه بیغمبر (ص) بفاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود «اما رضین انی زوجتک اقدمهم اسلاماً»

و ایضاً بیغمبر (ص) فرمود «لقدصلت اللانکه علی و علی علی (ع) سبع سنین وذلک انه لم یکن احد یصلی من الرجال غیری و غیر علی»

و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مواقع عدیده بسبب در ایسان فخریه کرد و منجمله قوله (ع) «اللهم انی لا اعرف من هذه الامة عبداً عبدک قلبی»

و منجمله قوله (ع) «انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم» و منجمله قوله (ع) «لما نانا خیر منک و منها عبدت الله قبلها و عبدت الله بعدها»

و منجمله قوله (ع) «سبقتکم الی الاسلام طراً علی من کان من فہمی و علی» الحاصل اگر ایسان نقلیدی باشد صدق دین و ایسان و اسلام بخراهد کرد و صدق عبادت نمیکند و در مقام محاجه و مخاصمه گفته نخواهد شد انتهى حاصل ما نقل عن القند رفع الله مقامه

و چیل و شخ سال از سن شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که اشاره فرمود یحیی از مؤمنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه

جمعی از مؤمنین مثل بلال بن ریاح و جناب عمار بن یاسر وارد ساختند و جناب یاسر پدر عمار را اینقدر زدند که از دنیا رحلت کرد

و والده جناب عمار جناب سمیه از طمن حربیه ابو جهل بن هشام شهید شد و آنسکرمه و شوهرش جناب یاسر اول شهید و شهیده در اسلام بودند بعد بامر پیغمبر (ص) جمعی از مؤمنین رفتند بجسته، نجاشی سلطان حبشه آنها را خیلی اکرام کرد و این هجرت در ماه رجب سنه پنجم بشتوابع شد و این هجرت اولی است

و هجرت ثانیه هجرت بزرگی بود که جناب رسول خدا (ص) با اصحاب بسوی مدینه طیبه کوچ فرمودند و مهاجرین حبشه را هشتاد و سه مرد سردند علاوه بر زنان و اطفال و از مهاجرین حبشه بود عثمان بن عفان بازو جاش جناب رقیه بنت خاتم النبیین (ص) و جناب جعفر بن ابیطالب بازو جاش اسامه بنت عیسی و در او مرض حبشه از او پرسی آورد مسی بیداده و جناب عبدالله جعش بازو جاش ام حبیبه دخترای سفیان، و از آن جمله بود ابوسله بازو جاش ام اللله و جناب عبدالله بن مظعون و جمعی دیگر از مسلمین و در کاتبی است که پنج سال بعد البعثه صدیقه طاهره (ع) متولد شد انتهى

و ولادت آن مغدیره در یستم جمادی الثانیه بوده چنانچه در باب سوم ذکر خواهد شد انشاء الله و ظاهراً از روز بخت تاروز ولادت مغدیره چهار سال و ده ماه و بیست و سه روز بوده بهمان جهت که مکرر گفته شد

و پنجاه سال از سن شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت بود که جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود چنانچه در **مرآت العقول** است که اشهر آنست که خدیجه کبری سه سال قبل از هجرت از دنیا رحلت فرمود انتهى

بنابر این سن جناب خدیجه کبری در وقت رحلت شصت و پنج سال بود چون سابقاً گفتیم که وقت تزویج پیغمبر (ص) این مغدیره را آن بزرگوار بیست و پنج ساله بود و جناب خدیجه کبری چهل ساله بود و **ایضاً** پنجاه سال از سن شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که جناب ابوطالب از دنیا رحلت فرمود و در **بحار از منتقى کاروانی** نقل فرموده که سه سال قبل از هجرت جناب ابوطالب از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش زیاده بر هشتاد سال بود و در همان سال هم جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنج سالگی

و از **کتاب المعرفة** نقل فرموده که وفات خدیجه کبری سه روز بعد از رحلت حضرت ابوطالب (ع) بود و اغلب فاصله رحلت این دو بزرگوار راسی و پنج روز نوشته اند انتهى و در **اصول کافی** است که یکسال قبل از هجرت جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود انتهى و مرمایش مرحوم کلینی مخالف است ما آنچه از کتب تواریح نقل شده

و در **مصباح المتهددین** است که روز بیست و هشتم ماه رجب جناب ابوطالب از دنیا رحلت فرمود و در **اسد الغابه** است که در اول ذی قعدة سال دهم از بخت جناب ابوطالب از دنیا رحلت کرد و گفته شده در سنه شوال از آن سال بود و سه روز بعد جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود

الحاصل یغمبر(ص) از فوت ایندو بزرگوار خیلی معزون شد لذا آن سال را عام الحزن نامیدند و قبر شریف جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در مکه معظمه در قبرستان معلی معروفست و بنجاه و دو سال از سن شریف حضرت یغمبر (ص) گذشته بود که بمعراج تشریف بردند قبل الهجرة و در بحار از تفسیر واقعی نقل کرده که در شب شنبه هفدهم ماه رمضان ششماه قبل از هجرت آن حضرت بمعراج تشریف بردند

و در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «سبعان الی اسری بیده لیل من المسجد الحرام» فرموده «قالوا کان ذلك اللیل قبل الهجرة سنة»
و نعم ما قیل

سبعان من خص بالاسراء رتب	بقره حیث لا کیف و تشیل
بالجسم اسری و ان الروح خادمه	له من الله تعظیم و تبجیل
و در مدح براقش بفارسی گفته شده	
براقی شاننده مانند برق	سنانش چو خورشید در نور غرق
و دیگری بفارسی گفته	

برق رفتار بر بران نشست	تازیش زیرو تازیانه بدست
هر چه را دید زیر گام کشید	شب لگم خورد و مه لگام کشید
و جامی میگوید	

کلی بردند ز آن دهلیزه بست	بان درگاه بالادست بردست
قدم نیک حدیث از جان اوشست	و جوب آرایش امکان اوشست

و در اصول کافی است که راوی از حضرت صادق(ع) سؤال کرد که چند مرتبه یغمبر (ص)

بمعراج تشریف بردند؟

فرمودند دو مرتبه

و صدوق در خصال از حضرت صادق(ع) روایت کرده که فرمود «هرج بالنبی الی السماء مائة و عشرين مرة و ما من مرة الا وقد اوحی الله عز و جل فیها النبی بالولاية لعلی(ع) و الائمة(ع) اکثر ما اوصاه بالفرائض» انتهى

و ممکن است گفته شود منافاتی بین ایندو روایت نیست بآنکه معراج یغمبر(ص) دو مرتبه با جسد شریف بود و بقیه باروح شریف بود یا گفته شود دو مرتبه در مکه معظمه بمعراج تشریف بردند و بقیه را در مدینه طیبه با گفته شود دو مرتبه ناعرض عروج فرمودند و بقیه را تا آسمان

و مرحوم مجلسی میفرماید توجیه اول اظهر است و از این بیان ظاهر میشود مراد از عبارات دعاء ندبه بنابر بعضی از نسخ دعا که میفرماید و هر جت بروحه الی سمانک

فصل دهم

در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت یغمبر(ص) از زمان هجرت

از مکه معظمه بمدینه طیبه تا زمان رحلتشان

در فتوول المهمه ابن صباغ مالکی نوشته بعد از آنکه در مکه معظمه جمعیه یغمبر(ص)

ایمان آوردند مشرکین مکه بانها اظهار عداوت میکردند مسلمانان صاف نیاوردند از یغمبر(ص) اسبندان نمودند در هجرت نمودن بدینه

حضرت اذن داد و مسلمان خفاء تك تك هجرت نمودند بدین طیه و اولشان علی ماقبل اوسمه بن عبدالاسد الخزومی بوده شوهر جناب ام السله و قبل مصعب بن عمیر بوده و بعد از ورود مسلمان بدین طیه انصار آنها را بمنزل خود میبردند یاری میکردند و با آنها مواساة می نمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمان هجرت نموده اند بدین طیه رؤساء قریش جمع شدند به دارالندوه که محل مشورتشان بود که باینصبر چه باید کرد و آنها ده نفر بودند که از آنها بودشبه و عتبہ ابنی ریمه و ابی و امیة انی خلف و ابو جهل بن هشام و عقبه بن ابی معط و هر یک رای دادند مقبول نیفتاد مگر رای ابو جهل که گفت از هر یک از قبایل قریش بکنفر انتخاب شود و باشی بدست یکمرتبه هجوم آورند به یغمبر (ص) و هر کدام ششیری بآنحضرت بزنند که خوش دو میان قبائل عرب متفرق شود و بنی هاشم نمیتواند با همه قریش طرفیت کنند و راضی میشوند بدیه گرفتن این رای را سائرین پسندیدند

پس جبرئیل آمد خدمت یغمبر (ص) و آنحضرت را خبردار نمود از عزم قریش و عرض کرد امشب بکان خود نغواید و علی (ع) را بجای خود بخواهید

پس یغمبر (ص) علی را خبردار کرد و مشی خاک برداشت و دعائی خواند و آن خاک را باشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین از دیدن یغمبر (ص) کور شد و یغمبر (ص) از مکة معظمه خارج شد و رفت بفار ثور و ابوبکر هم ملحق شد بآنحضرت و هر دو داخل غار شدند عنکبوتها آمدند دم غار را تاز زدند و دو کبوتر هم آمدند دم غار و آنها تخم گذاردند و روی تخم نشستند چون شب شد علی (ع) بجای یغمبر (ص) خوابید مشرکین باششیرهای برهنه بقصد کشتن یغمبر آمدند دیدند علی (ع) بجای یغمبر (ص) خوابیده

پس بیرون شدند بطلب یغمبر (ص) و در شنب و جبال مکه هر قدر نغمس کردند یغمبر (ص) را ندیدند حتی آنکه دم غار هم آمدند دیدند عنکبوتها تار زده اند و کبوترها تخم گذارده اند عقبه بن ربیعة گفت اگر یغمبر (ص) اینجا میرفت تار عنکبوت سالم نیماند و کبوترهای وحشی میبردند در آن حین ابا بکر رسید و مضطرب شد یغمبر (ص) فرمود لا تحزن ان الله معنا

و در روایت است که در شبی که امیر المؤمنین (ع) بجای یغمبر (ص) خوابید خطاب رسید بجبرئیل و میکائیل که من بین شما دو نفر اخوت قراردادام و عمر یک کدام از شما را بیشتر قراردادام از عمر دیگری آیا کدام یک ابشار میکند عمر طولانی را به برادران

پس هر یک اختیار نمودند عمر طولانی را

خطاب رسید نظر نمائید بسوی زمین بوی بیند چگونه علی (ع) حیوة خود را ابشار نموده برادرش یغمبر (ص) و بجای او خوابیده و جان خود را فدای جان یغمبر (ص) نموده بروید بسوی زمین و حفظ کنید او را از دشمنان

پس آمدند بسوی زمین و جبرئیل بالای سر امیر المؤمنین (ع) نشست و میکائیل ست باهی آنحضرت و ندا میکرد بخ من ملک یا بن ابی طالب خداوند مباحات فرمود تو در مجمع ملانکه پس نازل فرمود این آیه شریفه را > ومن الناس من بشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد > الحاصل یغمبر (ص) سه شبانه روز میان غار بود تا مشرکین مأیوس شدند از آنحضرت و در این سه شب اسماء ذوات النطاقین دختر ابی بکر و زوجه زبیر بن عوام از برای آنحضرت آب و نان در غار حاضر میکرد بعد از سه شبانه روز یغمبر (ص) بتوسط اسماء پیغام داد بامیر المؤمنین (ع)

که امشب سه شتر در فلان موضع حاضر باشد

بس امیر المؤمنین (ع) سه شتر با ابراهیم بن عبدالله اللیثی بآب موضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت یغبر (ص) و ابابکر سوار شده آمدند بجانب مدینه طیبه در مصباح المتعجلین و بعضی از کتب معتبره فرموده اند که آن بزرگوار در شب پنجشنبه غره ماه ربیع الاولی سنه سیزدهم از بشت از مکه معظمه تشریف برد بخار نور و امیر المؤمنین (ع) بفراش یغبر (ص) خوابید و جانش را فدای جان آن حضرت فرمود و در شب چهارم همان ماه از غار نور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه و روز دوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام زوال وارد شد بحلّه قبا و در آنجا پنج شبانه روز توقف نمود و فرمود که تا برادر مدعی (ع) بن ملحق نشود وارد مدینه نشوم و سابقاً گفته شد ظاهراً هجرت آن حضرت در ربیع الاول سال سیزدهم از بشت بود که از بیت مقدس تاهجرت از سن شریف حضرت یغبر (ص) دوازده سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً بنا بر این در وقت هجرت از سن شریف حضرت یغبر پنجاه و دو سال و یازده ماه و سیزده روز گشته بود و در ناسخ التواریخ است که در سنه هجرت از هبوط حضرت آدم (ع) شش هزار و دو بیت و شانزده سال شمسی گذشته بود و هرسی و دو سال شمسی سی و سه سال قمری میشود چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی میشود تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز میشود تقریباً پس سال قمری از هبوط تاهجرت مقدس شش هزار و چهارصد و ده سال قمری و سه ماه میشود تقریباً الحاصل چند روز بعد از ورود حضرت رسول (ص) بحلّه قبا حضرت امیر المؤمنین (ع) و حضرت فاطمه زهراء (ع) و جناب ام کلثوم بنت رسول الله (ص) و جناب فاطمه بنت اسد و جناب سوده بنت زوجه آن حضرت و ام ایمن مادر اسامه بن زید بن حارثه از مکه معظمه وارد شدند بر یغبر (ص) آنوقت همه باهم وارد مدینه طیبه شدند و مسلم است که حضرت رسول (ص) بعد الهجرة تقریباً ده سال در مدینه طیبه تشریف داشتند

و اما وقایع مهمه که در این ده سال واقع شده

در سال اول تشریح شد جمعه و زیاد شد عدد رکعات نماز و روز دوازدهم (۱) ماه ربیع الاول سال اول از هجرت مستقر شد فرض نماز حضری و سفری و مسجد قباد را بن سال بنا نهاده شد و ایضاً در این سال عقد مواخات بین مهاجر و انصار بست شد و ایضاً در این سال جناب عثمان بن مظنون و جناب اسمدین زراره از دنیا رحلت فرمودند و در قبچ دفن شدند

و گفته شده اول کسی که از مهاجرین در قبچ دفن شد عثمان بن مظنون بود و اول کسی که از انصار در قبچ دفن شد اسمدین زراره بود رحمة الله علیها و در حیوة القلوب است که در ذیحجه سال دوم عثمان بن مظنون که از زهاد و ریب حضرت رسول (ص) بود از دنیا رحلت فرمود

و مخفی نماناد که معنی ریب درست معلوم نیست شاید که مراد تربیت شده باشد چون دیده نشده در نقلی که مادر جناب عثمان بن مظنون زوجه حضرت یغبر (ص) باشد و گلینی از حضرت صادق (ع) روا بنکرده که زوجه عثمان بن مظنون خدمت حضرت رسول (ص) آمد گفت یا رسول الله عثمان روزها روزه میدارد و شبها مشغول عبادت میشود و بنزدیک من نمی آید

(۱) در انوار نصابه و تقویم الحسنین و اختیارات دهم ۲۴ رکعتی و شیخ مفید و صاحب جنات در ۱۲۰۲ و در حساب المخلوقات در ۱۴۶ ذکر نموده اند و در اینجا شاید کاتب اشتباه کرده باشد (ج)

حضرت رسول (ص) خضنتك از خانه بیرون آمد و تلین خود را بدست گرفته بود تا بغایت عشان آمد و او را در نماز دید عشان چون از نماز فارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باو فرمود که ای عثمان حق تعالی مرا برهائیت فرستاده است بلکه مرا بشریت سهل و آسانی فرستاده و روزه میدارم و نماز میکنم و بازان خود نزدیک میکنم پس هر که فطرت و دین مرا خواهد باید بستن و طریقت من باشد و از ستمت نکاح

و ایضاً در سال اول واقع شد زفاف عایشه به پیغمبر (ص)

و ایضاً در این سال عبدالله بن زبیر بن عوام از مادر خود اسماء ذوالنطاقین بنت ابابکر متولد شد.

و در مصباح المتعجلین است که عبدالله بن زبیر در نیمة جمادی الاخر سنة هفتاد و سه هجری

مکه معظمه متولد شد

و ایضاً در این سال زیاد بن ابیه از مادرش متولد شد و مادرش سیه است که معروف بود بزنا و

پدر زیاد مجهول بود لذا او را نسبت بسادر میدادند و زیاد بن سیه مینامیدند

و ایضاً در این سال ولید بن مغیره بن مخزوم بن یقطه بن مره بن کعب بجهنم و اصل شد و ابن ولید پدر

خالد بن ولید است که از شجریان قریش بود و ولید بن مغیره عوی ابوجهل بن هشام بن مغیره است

و ایضاً عوی جناب ام السله بنت امیه بن مغیره است و زوجه او که مادر خالد بن ولید باشد لبابه الصغری

دختر حارث بن جوست و لبابه خواهر ابوبنی میسونه بنت حارث زوجه حضرت رسول (ص) است

در این سال اخوت قرارداد بین مهاجرین و انصار

و اما وقایع سال دوم از هجرت مقدسه

و در این سال فرض شد روزه و جهاد با کفار

و در اصابة ابن حجر و خلاصة الوفا است که در این سال رقیه دختر پیغمبر (ص) از دنیا رحلت

فرمود و وقتی که زبید بن حارثه آمد خدمت حضرت رسول (ص) و بشارت داد بوقه بدو عثمان بر قبر رقیه بود

که او را دفن میکردند

و ایضاً در این سال جناب زینب (ع) دختر پیغمبر (ص) از مکه ببدینة طیبه وارد شد

و در این سال در ماه شعبان روزه واجب شد و پیغمبر (ص) امر فرمود بزکوة فطره

و در این سال غزوه بدر کبری واقع شد با کفار قریش

بدانکه در روایتی وارد شده که هر گاه کسی نذر کند که در ماه کثیره تمدق کند باید هشتاد درهم

تمدق کند زیرا که حتمالی فرمود «ولقد نصرکم فی مواطن کثیرة» و مواطن کثیره که پیغمبر (ص) جهاد

کرد و خدا او را یاری نمود هشتاد وطن بود

و در مجمع البیان فرموده غزواتیکه خود پیغمبر (ص) بنفس نفیس تشریف بردند سی و شش غزوه

بود و در نه غزوه از این سی و شش غزوه آن بزرگوار خود جهاد فرمود

اول غزوه بدر کبری دوم غزوه احد سوم غزوه خندق چهارم غزوه بنی قریظه پنجم غزوه

بنی المصطلق ششم غزوه خیبر هفتم غزوه فتح مکه هشتم غزوه حنین نهم غزوه طائف، و غزوه بدر کبری،

اعظم فتوحات اسلام بود و این جنگ با کفار قریش بود

و در تفسیر فخر رازی است که در این غزوه عده مسلمین ثلث عده کفار بودند چون عده

مسئله سیمد و سیزده نفر بودند موافق عدد اصحاب طالوت که بر جالوت غالب شدند و علم اسلام بدست امیر المؤمنین (ع) بود و عده کفار قریب هزار نفر بودند

پس خداوند پاری کرد مسئله را بلائکه و در آن غزوه نه نفر از مسئله شهبید شدند

منهم جناب عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و آن بزرگوار ده سال از حضرت پیغمبر (ص) سنأ بزرگتر بود و از کفار قریش جمعی بدرک و اصل شدند از آنها بود عتبه بن ربیعة بن عبدالمطلب بن عبدمناف، و عتبه پدر هندی مادر معاویه است و ولید بن عتبه و برادرش شیبه بن ربیعہ که هر سه بشمشیر حضرت امیر المؤمنین بدرک و اصل شدند

چنانچه در روایت علی بن ابراهیم است که وقتیکه عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید بیدان آمدند از اینطرف هم علی بن ابیطالب و حمزة بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب هم بیدان رفتند پس عبیده بر عتبه حمله کرد و ضربتی بر سر عتبه زد که سرش بدونیم شد و عتبه ضربتی بپاهای عبیده زد که هر دو پایش قطع شد و هر دو بزمین افتادند و حمزه و شیبه چندان حمله بیکدیگر کردند که شمشیرهایشان کند شد و امیر المؤمنین ضربتی بدوش راست و لید زد که از زیر پلش بیرون آمد حضرت فرمود که ولید بدست چپ دست بریده را چنان بر سر من زد که گمان کردم آسمان بر سر من وارد آمد و گریخت بجناب پدرش عتبه

پس حضرت از عقب او رفت و ضربت دیگر بر او زد و او را انداخت بر زمین مسلمانان فریاد زدند یا علی بین چگونگی شیبه بجزعه چسبیده امیر المؤمنین (ع) متوجه او شد و چون حمزه بلندتر بود از شیبه فرمود باعم طامأ راسك حمزه سر خود را میان سینه شیبه برد امیر المؤمنین (ع) ضربتی بر سر شیبه زد که نصف سرش را براند

پس آمد نزد عتبه و هنوز رمقی از او باقی بود و او را بقتل رسانید

پس حمزه و امیر المؤمنین (ع) عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر (ص) و بهمان ضربت عتبه

جناب عبیده بدرجه شهادت رسید

و عتبه بن ربیعہ ملعون سبطی داشت مسی بسعد بن ابی حذیفه بن ربیعہ و از موالیان و شیعیان حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و عامل آن بزرگوار بود در مصر و معویه پسر عمه محمد بود او را تکلیف نمود که حضرت امیر را دشنام دهد و او بیزاری جوید محمد امتناع نمود آخر معویه او را ایذاء بسیار نمود مجبوس ساخت تا شاید بدشنام امام اقدام نماید مؤثر نیفتاد

و منهم حظلة بن ابوسفیان بن حرب بود برادر معویه

و منهم ابو جهل بن هشام بن مغیره بود و در سادس بحار است که جناب عمرو بن جوح ضربتی بر

را نشزد و او ضربتی بدست عمرو زد که دستش از بازو جدا شد و بیوست آویخته شد

پس عمرو دست بریده را بزیر پا گذاشت و قوت کرد و دست را جدا کرد باز مشغول جنگ شد آخر الامر

ابو جهل ملعون بشمشیر جناب عبدالله بن مسعود کشته شد و جناب عمرو بن جوح در غزوة احد شهید شد

و منهم نوفل بن خولد بود که بشمشیر حضرت امیر المؤمنین (ع) بدرک و اصل شد

و منهم عامر بن امة بن عدس بن عد مناف بود که ایضاً بشمشیر امیر المؤمنین (ع)

و در انوار العلویه از واقعه‌ی قتل کرده که شیطان بشکل سراقین چشم مدلیجی بر آمد و تحریص میکرد کفار را بر قتل و خیرداد غلبه آنها را بسلیخین
 پس بشارت داد بیغیر (ص) مؤمنین را بجنودی از ملائکه که جبرئیل در بین آن چند بود و میکائیل در یسار و اسرافیل در قلب آنها پس ابلیس ندا داد «انی بری، منکم انی اری مالا ترون»
الحاصل مجلسی (ره) در حیوة القلوب میفرماید مقتولین از کفار در جنگ بدر هفتاد نفر بودند که نصف از آنها بششیر امیر المؤمنین (ع) کشته شدند و نصف دیگر بتیغ ملائکه و بششیر سایر صحابه هلاک شدند و هفتاد نفر از کفار را هلاک کردند
و منهم نضر بن حارث بن عبدالمطلب
و منهم عقبه بن ابی معط

و منهم ولید بن مغیره که عبدالله بن جعش او را اسیر کرد و آن ملعون استکه در مکه جسارت نمود و آب دهن بصورت نازنین بیغیر انداخت و بعد از غزوه بدر با مر بیغیر (ص) این دو نفر را بدرک واصل نمودند و بعد از مراجعت کفار از غزوه بدر بسکه معظمه جناب ام الفضل زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتی به او بولپ زد که مبتلی بمرض شد و بآن مرض از دنیا رفت
و بدر اسم موضعی است در بین مکه و مدینه طیه

و در مصباح المتجهدين است که روز هفدهم ماه رمضان روز فتح بدر است
و در انوار العلویه است که غزوه بدر کبری هیجده ماه بعد از ورود حضرت رسول (ص) بدینه طیه بود

و در بحار از منتقی گازرانی نقل کرده که در سال دوم از هجرت تحویل شد قبله مسلمانین از بیت المقدس بکعبه معظمه و در روز سه شنبه نیه شعبان (۱) بیغیر (ص) در مسجد قبلتین که مسجد قبا میگویند نماز ظهر بجای می آوردند در رکوع رکعت دوم بودند که مأمور شد استقبال نماید بکعبه پس منحرف شد بجانب کعبه معظمه لذا آنرا مسجد القبلتین نامیدند بعد مؤمنین بیغیر (ص) عرض کردند یا رسول الله آیا نمازهای ما تا بحال ضایع بوده آیه نازل شد و ما کان الله لیضیح ایمانکم و در سال سوم از هجرت جناب فاطمه زهراء (ع) تزویج شد با امیر المؤمنین (ع) و اصح اینستکه این مطلب در شب پنجشنبه بیستویکم محرم الحرام واقع شده چنانچه در **جلاء العیون علامه مجلسی (ره) از شیخ مفید (ره) و ابن طائوس** و اکثر اعظام علماء نقل فرموده اند پس سن آن مخدیره در وقت زفاف نه سال و هفت ماه و یک روز بوده تقریباً

و مرحوم شیخ در مصباح و ابن شهر آشوب در مناقب فرموده اند که روز اول ذیحجه الحرام بیغیر (ص) تزویج نمود فاطمه زهراء (ع) را با امیر المؤمنین (ع)
و از کافی و دروس و تهذیب استفاده میشود که زفاف حضرت زهراء (ع) قبل از سال سوم از هجرت بود چون ولادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) را در نیه رمضان سال دوم از هجرت نوشته اند

و مخفی **نما ناد** استبعاد این قول چون در **کافی و دروس و ولادت** مخدیره را در سال پنجم از بعثت فرموده اند بنا بر این باید در بین هشت سال یا نه سال مخدیره تزویج شده باشد
و ایضاً در این سال تزویج شد حفصه دختر عمر بن الخطاب بحضرت رسول (ص)

۱- هر چند در منظم ناصری نیه شعبان ذکر کرده و احتمال می رود که اشتباه شده باشد چه آنکه کفصی و ناسخ و غیرها در نیه رجب نقل کرده اند و در عجائب المغلوقات ۱۶ شعبان گفته (ج)

وایضاً تزویج شد زینب بنت خزیمه بعامت انبیاء(ص)
وایضاً در این سال نازل شد آیه نسیم

و ایضاً در این سال واقع شد غزوه احد با کفار قریش و ظاهراً غزوه احد اصحاب از تمام غزوات بود بر آن بزرگوار: در تفسیر فخر رازی است که عده مسلمین حاضر غزوه احد هزار نفر بودند و عده کفار سه هزار نفر بودند و رئیس مشرکین در غزوه احد ابوسفیان بن حرب بود و در بحار از اعلام الوری شیخ طبرسی نقل فرموده که عده مسلمین در این غزوه هفتصد نفر بودند و عده کفار دوهزار نفر بودند علی ای حال در غزوه احد مثل غزوه بدر عده مسلمین ثلث عده کفار بودند تقریباً

و در ارشاد مفید است که لواء مسلمین در آن غزوه بدست مصعب بن عمیر بود که شهید شد و لواء کفار بدست طلحه بن ابی طلحه بن عبدالعزی بن عبدالدار بن قسی بن کلاب بود که او را گیش الکعبیه مینامیدند آن ملعون آمد میان میدان، امیر المؤمنین (ع) مقابلش آمد فرمود تو کیستی گفتن طلحه بن ابی طلحه هستم شما کیستید فرمود من علی بن ابیطالب هستم پس آن حضرت یک ضربت آن ملعون را بجهنم فرستاد

پس علم را برادرش مصعب برداشت آمد میان میدان جناب عاصم بن ثابت تیری بجانب او روانه کرد و او را بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب که خیلی شجاع و دلدار بود برداشت و آمد بیدان هر دو دستش از ششیر امیر المؤمنین (ع) قطع شد و علم را بدو بازوی خود چسباند امیر المؤمنین (ع) ضربتی بفرق آن ملعون زد و او را بجهنم فرستاد

پس لشکر کفار منتهزم شدند و مسلمین مشغول جمع نمودن غنیمت شدند و امیر المؤمنین (ع) و بعضی از خواص صحابه در اطراف یغمبر (ص) بودند و اصحاب شمش که ریشان جناب عبداللّه بن عمرو بن حزام پدر جناب جابر بود گفتند ما هم میخواهیم غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع میکنند جناب عدها فرمود که یغمبر (ص) بن امر کرده که از مکان خود حرکت نکنم سخن او را گوش نکردند و مشغول شدند بجمع غنیمت و جناب عدها را تنها گذاردند

پس خالد بن ولید بآن جناب حمله کرد و او را شهید نمود بعد خالد بن ولید روی کرد بکفار و اشاره نمود به یغمبر (ص) و گفت ایست آنکسی که شما میخواهید یک مرتبه بکفار حمله آوردند یغمبر (ص) با ششیر و تیر و نیزه و سنگ اصحاب هم دست از غنیمت جمع نمودن کشیدند و مشغول جنگ شدند تا هفتاد نفر از اصحاب کشته شدند و اصحاب روی بفرار گذاردند بفرزاد امیر المؤمنین (ع) که متصل ششیر میزد و کفار را از یغمبر دور میکرد و جناب ابودجانه انصاری و جناب سهل بن حنیف نیز که این دو نفر هم ششیر بدست گرفته بالای سر یغمبر (ص) ایستاده بودند بغیر مغدوره نسبه جراحة الکناة بای عماره بنت کعبه مازنی، و امیر المؤمنین (ع) اینقدر جنگ کرد که ششیرش شکست، آمد خدمت یغمبر (ص) آن حضرت ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از یغمبر (ص) شدند، ندای از آسان رسید «لا سیف الا ذوالفقار و لا ختی الا علی (ع)» و در آن غزوه نودجراحت بیین امیر المؤمنین (ع) وارد شد

و این شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شازده ضربت عظیم بیین مبارک حضرت امیر وارد شد و در هر ضربتی بزمین می افتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند میکرد و در این غزوه مفیره بن عاص کافر سنگی به پیشانی و سنگی بدست نازنین یغمبر (ص) زد و هتیه بن ابی وقاص کافر برادر سهیل بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان نازنین حضرت یغمبر (ص) زد و

گفته شد که دندان رباهی آنحضرت از طرف زیرین شکست

و خطاب رسید با رسول الله یاد کن علی را باین کلمات « ناد علیاً مظهر العجايب تجده هوناً لك في النوائب كلهم وغم سينجلي بولائتك يا هلي يا هلي يا هلي » و شیطان ملعون در مدینه صیحه زد قتل محمد (ص) و جناب ابودجانه انصاری ایقدر جنک کرد و جراحت بر بدن او وارد شد که جراحتها بدن او را ضعیف نمود و شجاعت و جلالت قدر او معروف و معلوم است و در جنک بیامه شهید شد.

ویروایتی زنده بود و در صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر شد و اسم ابودجانه ساکن بن خرشه است و از قبیلۀ خزرج بوده و در آن غزوه جمعی از مسلمین شهید شدند.

منجمله جناب حمزه بن عبدالمطلب و او برادر رضای حضرت یغمبر (ص) بود که از نوبیة الاسلیه که مرضه یغمبر (ص) بود شیر خورده بود و سن چهار سال از حضرت یغمبر (ص) بزرگتر بود بنا بر این جناب حمزه در غزوه احد تقریباً شصت ساله بوده والده ماجده اش **هاله بنت اهییب بن عبدمناف بن زهره بنت کلاب بن مره** بود که دختر عم جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بنت کلاب بود.

و قاتل جناب حمزه وحشی غلام جیبر بن مطعم بود به تطلیع هند جگر خوار بنت عتبۀ بن ریمه مادر مویبۀ بن امی سفیان چون عتبۀ پدر هند و ولید برادرش و شیبه عشی در غزوه بدر کبری بدوک واصل شدند از شمشیر حضرت امیر و جناب حمزه بن عبدالمطلب و بعد از شهادت جناب حمزه وحشی شکم آن بزرگوار را بشکافت و جگرش را بیرون آورد و برد نزدیک هند.

آن ملعونه او را گرفت و بسکید و بینداخت و گوشواره و گردن بند و دست بند خود را بوحشی داد و وحشی هند را بر سر نش جناب حمزه آورد هند کارد کشید گوش و بینی و بعضی از اعضاء دیگر جناب حمزه را برید و آن بزرگوار را مثله نموده و آن اعضاء را باخود برد و وقتی که یغمبر (ص) آمد بیالین حمزه و چشمش بجسد عیش افتاد و دید او را مثله کرده اند فرمود « **وا لله ما وقتت موقفاً اغیظ علی من هذا المكان لان مکنتی الله من قریش لامثلن سبعین رجلاً منهم** »

بس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد « **فان عاقبتهم ضاقوا بئس ما هو قتیتم به و لئن صبرتم فهو خیر للصابرین** » پس یغمبر (ص) فرمود من صبر میکنم

و چه خوب گفته در این مقام **حکیم سنائی غزنی**

داستان پسر هند مگر نشیدی	که از اوسه کس او پیسبر چه رسید
بدر اول بودندان پیسبر بشکست	پسر او سر فرزند پیسبر بیرید
او بناحق حق داماد پیسبر بستاد	مادر او جگر هم پیسبر بسکید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد	لن الله یزیداً و علی آل یزید

و در اصحابه است و قتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ایسان آورد و توبه کرد حضرت یغمبر (ص) فرمود « **غیب و جهک هنی یا وحشی لا اراک** »

و در روایت است که وحشی غلام جیبر گفت من در جاهلیت بهترین مردم را کشتم که جناب حمزه باشد و در حال مسلمانی بدترین خلق خدا را کشتم که مسیله کذاب باشد که مدعی نبوت شد و از جمله شهداء احد بود جناب عبدالله بن جحش بن رباب پسر امیه بنت عبدالمطلب و برادر ابوسنی

و منهم مصعب بن عمیر بن ہاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصی بن کلاب

و منهم عمرو بن الجحوم کہ دستش در غزوة بدر قطع شد

و منهم بیان پدر حذیفہ کہ یکی از مسلمین بکمان آنکہ از مشرکین است در اثنای گرمی جنگ اورا شهید کرد

و منهم عبداللہ بن عمرو بن حزام انصاری پدر جناب جابر

و منهم عمرو بن ثابت کہ در همان اوقات مسلمان شد و شهید شد کہ فرمودند او یک رکعت

نماز نکرده است و داخل بہشت میشود

و منهم خارجہ بن زید

و منهم حنظلہ بن ابی عامر کہ نملایکہ اورا غسل دادند و غسل اللایکہ او را لقب نهادند

و منهم سعد بن ربیع کہ پیغمبر (ص) فرمودند از سعد بن ربیع کہ خبر دارد؟ چون من دیدم

در فلان موضع دوازده نفر نیز مدار اطرافش را گرفته اند

یکی از اصحاب رفت و دید در میان قتلی افتاده ندا کرد او را جواب نداد گفت پیغمبر (ص) از تو

سؤال کرده پس مثل جوجہ از جای جستن کرد گفت آیا پیغمبر (ص) هست؟

آن صحابی گفت بلی پیغمبر در حیوة است

گفت اللہم! بعد کہ سلام مرا بقوم از انصار برسان و بگو بآنها واللہ! شما نزد خداوند

عذری ندارید اگر بہ بینید یک خاری بیدن پیغمبر ص بخلد و حال آنکہ شما زنده باشید بعد نفسی

کشید و از دنیا رفت

پس آن صحابی آمد خدمت پیغمبر آنچه دیدہ بود عرض کرد پیغمبر (ص) فرمود «رحم اللہ سعداً

نصرنا حیاً و اوصی بنامیناً»

و در حیوة القلوب مجملی میفرماید کہ حضرت پیغمبر (ص) در روز جمعہ چہاردم شوال

در احد نزول اجلال فرمود و در شبہ پانزدم قتال واقع شد و شہادت جناب حمزہ را بعضی از

معتدین در ہفدم شوال نوشته اند و قبر جناب حمزہ و سایر شہداء در احد است کہ یک فرصی مدینہ

طیبہ باشد .

و در سال چہارم از ہجرت خمر حرام شد بحکم آیہ شریفہ « یسئلونک عن الخمر والیسر

قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما کبیر من نفعہما» بعد از نزول آیہ «ومن ثمرات التخیل

والاعتاب تتغنون منہ سکرأ ووزقا حسناً»

و ایضاً در این سال فاطمہ بنت اسد والدة ماجدہ جناب امیر المؤمنین (ع) و جناب زینب

بنت خزیمہ زوجہ حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریف ہر دو در بقیع است

و ایضاً در این سال حضرت پیغمبر ص جناب ام السلہ را تزویج فرمودند

و در بحار از منتقلی گازرانی نقل کردہ کہ در سوم شعبان سال چہارم متولد شد حضرت

سید الشہداء و در اول ذیقعدہ الحرام ہین سال واقع شد غزوه بدر صرصری

و در سال پنجم از ہجرت مقدسہ آن بزرگوار زینب بنت جحش بن رباب عہ زادہ خود را

تزویج نمودند کہ ہمیشہ جناب عبداللہ بن جحش باشد

و در آن سال آیہ شریفہ حجاب نازل شد

و در آن سال غزوهٔ خندق واقع شد که او را غزوهٔ احزاب هم می‌گفتند و این جنگ با کفار قریش و جهودان بنو نضیر و بنو قریظه و قبیلهٔ بنی غطفان بود و عدهٔ مسلمین سه هزار نفر بودند و عده کفار ده هزار و تقریباً عدهٔ مسلمین ثلث عده کفار بود مثل جنگ بدر واحد از مسلمین در آن غزوه شش نفر شهید شدند

منهم جناب سمدین معاذ بن نعمان که کافری در غزوهٔ خندق تیری برک اکحل او زد و در غزوهٔ بنی قریظه زخم او منفجر شد اینقدر خون آمد که بدحال شد و بعد بهمان صدمه از دنیا رحلت فرمود و یغیبر (ص) بجزاوهٔ او نماز خواند و او را بغاک سپرد و بواسطهٔ سوء خلقتش باهلش بیغیبر ص فرمودند قبر بدن سمدرا فشاری داد و از مشرکین هم جمعی کشته شدند

منهم عمرو بن عبود که او را فارس بلبل می‌گفتند و با هزار سوار مقابلی میکرد و اسب خود را بجولان آورد و آمد میان میدان و این اشعار را انشاء کرد:

ولقد بحتت من النداء بجممکم هل من مبارز
و وقت اذ جین الشجاع موقف البطل المناجز
انی کذلک لم ازل متسرعاً نحو الهزاهز
ان الشجاعة والساحة فی الفتی خیر الفرائز
امیر المؤمنین بعد از استیذان از خاتم النبیین ص آمد میان میدان و در جواب عمرو فرمود

لا تمجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز
لا تمجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز
انی لارجو ان اقیم علیک نائمة الجنائز
انی لارجو ان اقیم علیک نائمة الجنائز
ولقد دعوت الی البرازفتی یغیب الی المبارز
ولقد دعوت الی البرازفتی یغیب الی المبارز

و در این وقت یغیبر (ص) فرمود برزای ایمان کله الی الشریک کله

و در ارشاد و غیر اوست که در هر مرتبه که عمرو مبارز میطلبید امیر المؤمنین علیه السلام از جای خود حرکت میکرد بجهت مبارزت یغیبر (ص) میفرمود بنشین با انتظار آنکه دیگری حرکت کند باقی مسلمین همه ساکت کان علی رؤسهم الطیر از خوف عمرو بن عبود

پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود و آن اشعار خواند یغیبر (ص) علی را طلبید و عمامه از سر خود برداشت و بسر علی پیچید و شمشیر خود بکمر علی بست و دربارهٔ او دعا فرمود

امیر المؤمنین (ع) آمد مقابل عمرو آن اشعار را انشاد کرد و فرمود ای عمرو تو در جاهلیت میگفتی هر که از من سه حاجت بخواهد من یک حاجت او را بر آورده میکنم حاجت اول من آنست که شهادت دهی بوحدهانیت خدا و بر سالت حضرت خاتم النبیین (ص) عمرو گفت از این حاجت بگذر

حضرت فرمود حاجت دوم من آنست که برگردی بجای خود و با مسلمین جنگ نکنی

عمرو گفت نخواهد شد که ز نهی قریش بنشینند و بایکدی بگرحدت بنمایند

حضرت فرمود حاجت سوم من آنست که تو هم مثل من بیاده شوی و بامن مقاله نمائی

عمرو خنده کرد و گفت من گمان نمی‌کردم که احدی از عرب این تکلیف را بن من بنماید و من

میل ندارم که با شخص کربسی مثل تو مقاله کنم و حال آنکه بدر تو بامن رفیق بوده

حضرت امیر (ع) فرمود من میل دارم با تو مقاله نمایم

پس عمرو از اسب بیاده شد و شمشیرش را مثل شعله آتشی کشید و غضبناک رو کرد با امیر المؤمنین (ع)

آن حضرت سپر حایل کرد آن ملعون شمشیر وارد نمود که سپر را دو نیم کرد و سر نازنین آن حضرت

راهم مجروح نمود

و در افوار العلویه استکه حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود ای عمرو تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی بامن که استمانت جسته و از برای خود کسک خواسته پس عمرو نظر پیشت سرخود نمود امیر المؤمنین (ع) در کمال سرعت باششیر آبدار هر دو پای او را قطع نمود عمرو افتاد بر روی زمین امیر المؤمنین (ع) نشست بالای سینه اش یکدست محاسنش را گرفت و بدست دیگر سرش را جدا کرد و سرش را آورد خدمت یغمبر (ص) فرمود یا علی مکرته قال نم یارسول الله (ص) الحرب خدیمه و یغمبر (ص) فرمود «ضربة علی يوم الضنق افضل من عبادة التقلین یا افضل من اعمال امتی الی یوم القیة»

و در ارشاد هفید و غیر اوست که چون عمرو کشته شد و خبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سرنش عمرو دید زره و خودش را از بدنش بیرون نیاورده اند گفت «کانت منیته علی ید کفو کریم» بعد انشاه کرد:

لوکلن قاتل عمرو غیر قاتله لکننت ابکی علیه آخرالابد
لکن قاتل عمرو لا یطاب به من کلن یدهی قدیباً بیضة البلد

و غزوه احزاب در هفدهم شوال واقع شد و مدت محصور بودن مسلمان را بعضی یست روز و بعضی زیاده نوشته اند

و این غزوه در نزدیکی مدینه طیبه در طرف مسجد فتح واقع شد و ایضاً در این سال و بعد از غزوه خندق غزوه بنی قریظه واقع شد که در آن غزوه مسلمان با یهودان بنی قریظه مقاتله نمودند

و این قتال و جنگ نیز در ماه شوال سنه پنجم هجرت واقع شد و در این غزوه ابی لبابه بن عبدالنذر الانصاری بواسطه خیانت به یغمبر (ص) پانزده شبانه روز خود را بستون مسجد یغمبر (ص) بست تا آنکه آنحضرت او را بشارت بقبول توبه داد و او را از ستون مسجد باز نمود

و در این غزوه بنی قریظه، مسلمان مردان بنی قریظه را اسیر نمودند و بحکم یغمبر (ص) با دست بسته وارد مدینه کردند آنگاه خنق حفر نمودند و ایشان را که نهم نفر بودند حضرت امیر المؤمنین (ع) و ذییر بن عوام بر لب خنق سر بریدند

و از جمله آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود و وحی بن اخطب پدر صفیه زوجه حضرت رسول (ص) که امیر المؤمنین (ع) هر دو را باششیر گردن زدند و در سال ششم از هجرت مقدسه فرض شد حج بیت الله الحرام و آیه کریمه «و اتوا الحج والمعرة لله» نازل شد

و ایضاً در این سال حضرت رسول (ص) با جمعی کثیری تشریف بردند بجانب مکه معظمه کفار قریش جداً مانع شدند آنحضرت را از ورود بسک پس آنجناب چند نفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنگ است بلکه مقصود ورود بجهت طواف و تشریف بخانه کعبه است

رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد

یغمبر (س) هشان بن هشان را باده نر دیگرزوانه فرمودند بعد از مدتی خبر آوردند که کفار هشان و آنده نفر را بقتل رسانیدند

آن بزرگوار فرمود از این جانروم تا سزای قریش را ندهم و در آنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آن درخت با آن حضرت بیعت نمودند و آن بیعت وایمه الرضوان نامیدند

و اشاره بهمین بیعت فرموده در قرآن مجید « لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة النخ »

و در این مباحثه هزار و پانصد نفر از مسلمانین حاضر بودند آخر الامر قضیه با اهل مکه بمصالحه انجامید

و ایضاً در این سال یغمبر (س) نامه نوشت بغسرو پرویز کسری پادشاه عجم که او بدین مجوس بود و او را دعوت بدین اسلام فرمودند

این نامه مبارکه بکسری رسید در خشم شد و از غرور سلطنت نامه مبارکه آن حضرت را پاره کرد و این خبر به یغمبر (س) رسید فرمودند مزق کتابی مزق الله ملکه

و ایضاً آن حضرت نامه نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه و او را بدین اسلام دعوت فرمودند و آن شاه با سعادت نامه آن جناب را بر سر و چشم نهاد و مشرف بدین اسلام شد

و ایضاً نامه قبصر روم که هر قل نام بود نوشتند و او را بدین اسلام دعوت فرمودند قیصر در آنوقت به بیت المقدس بود چون نامه را برای او خواندند بعد از تحقیق حقانیت یغمبر (س) معلومش گردید لکن جرئت نکرد اسلامش را ظاهر کند

و ایضاً نامه نوشتند به مقوقس والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و او را بدین اسلام دعوت فرمودند

او هم نامه شریفه را تلاوت نمود و عریضه بان بزرگوار عرض کرد و دو کنیز که یکی ماریه نام داشت و دیگری شیرین و هر دو خواهر بودند با یک استر سفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت یغمبر (س) روانه نمود

آن حضرت هم ماریه را بعد از تشریف بدین اسلام تصرف فرمود و از او پسری عطا شد مسی بابراهیم و شیرین را عطا فرمود بحسان بن ثابت

و بدانکه در حیوة القلوب استکه تمام سلاطین روم لقبشان قیصر است و تمام سلاطین فارس لقبشان کسری است و تمام سلاطین ترک لقبشان خاقان است و تمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون است و تمام سلاطین یمن لقبشان قبع است و تمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی است

و در سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج فرمود آن حضرت ام حبیبه دختر ابوسفیان را که اول زوجه عبدالله بن جعش بود

و ایضاً در این سال جناب میسونه بنت حارث را تزویج فرمود و ایضاً در این سال غزوه خیبر واقع شد بعد از غزوه بنی المصطلق و غزوه حدیبیه و علم

یغمبر (س) در دست امیر المؤمنین (ع) بود و آن بزرگوار دارد چشمی عارض شد و مسلمانان از بیرون قلمه با یهودان معاربه میگردند و یهودان خندقی بردور قلمه خود کردند که مشکل بود گرفتن قلمه

بکروز مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشکر زیادی از قلمه بیرون آمدند و متعرض جنگ شد

پس حضرت رسول (ص) علم را بدست ابا بکر دادند و با گروه مهاجر و انصار او را بیعت فرستادند اورفت و شکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند او هم قدری راه رفت گریخت و برگشت حضرت فرمودند اینها صاحب علم نیستند

فرمود لاعطین الراية غداً رجلاً کراً غیر فرار بجهان الله و رسوله و بجهان الله و رسوله و علم را بامیرالمؤمنین (ع) سپردند و اول کسی که از یهودان خیبر بیدان جنگ امیرالمؤمنین (ع) آمد حادث جهود برادر مرحب بود حضرت امیرالمؤمنین (ع) او را بیک ضربت بدک فرستاد چون مرحب برادر خود را کشته دید مانند دیوی بیدان آمده در حالتی که دو زره پوشیده بود و دو عصاه بسر گذارده و سنگی مانند سنگ آسیا سوراخ کرده و او را سپر خود قرار داده بود مانند اژدهائی آمد و این رجز را میخواند

انا اللی ستنی امی مرحب
شاکمی السلاح بطل معرب - الخ
پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

انا اللی ستنی امی حیدرة
ضرغام آجام ولیث قسورة - الخ

پس آن بزرگوار با ذوالفقار چنان ضربتی بفرق او زدند که خود آهنین و سنگ آسیا که سپر خود قرار داده بود بدن نحش را دوباره کردند و مانند درصوامح ملکوت فریاد زدند:

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار الخ

پس مسلمین حمله آوردند و از جهودان بسیار کشتند بعد عتتر خیبری و یاسر بیدان آمدند حضرت امیرالمؤمنین مثل شیر بر آنها حمله فرمود آنها را از دم شمشیر آبدار بدک روانه فرمود پس آنحضرت خود را بکنار خندق رسانید و با نظرف خندق جستن فرمود و درب قلعه خیبر را که از آهن بود بدست مبارک گرفت و بقوت بداللی هر کتی داد که تمام آن قلعه بلرزه در آمد و از آن لرزه صغیه دختر حبی بن اخطب از روی تخت خود بزیر افتاد و در صورتش جراحی واقع شد

پس امیرالمؤمنین (ع) آن دروب آهنرا کند و بر روی خندق پل قرار داد و چون قد آن از پهنای خندق کوتاه تر بود آنحضرت آن دروا روی دست نازنین گرفت و بطرف خندق می آورد جمعیت که گنجایش داشت بر روی آن در قرار میگرفتند امیرالمؤمنین آنها را با نظرف خندق میرساند و خود آنحضرت در بوم شوری فرمودند

قد انشدکم بالله هل فیکم احد احتمال باب خیبر حین فتحتها فمشی به مائة ذراع ثم عالجه بعهه اربعون رجلاً فلم یطیقوه غیری قالوا لا. ابن ابی العدید در یکی از قصایدش چه خوب گفت
(یا قالمع الباب الی عن هزها
عجزت اکف اربعون واربع)

و در ارشاد مفید است که اصحاب و اهل تواریخ نوشتند که چون مسلمین از خیبر مراجعت نمودند

هفتاد نفر جمع شدند تا توانستند در خیبر راحت نمایند

و در مصباح المتهدجین است که فتح خیبر و قتل مرحب در یوم بیست و چهارم ماه رجب بود و در روز فتح خیبر جناب جعفر بن ابی طالب با زوجه اش اسماء بنت عمیس از حبشه مراجعت فرمود بجناب مدینه منوره و بیغیر (ص) فرمود ما ادری بایهنا اننا شد فرحاً بفتح خیبر ام بقدم جعفر و در غزوة خیبر بوده که زینب بنت حارث خیبری برادر زاده مرحب که پدر و عمویش شمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند حضرت بیغیر را مسموم نمود و گفتند که از اثر زهر بوده که آنحضرت شهید شد

و از جمله اسراء خبیر بود صفیه دختر حم بن اخطب و او را پیغمبر (ص) از برای خود اختیار فرمود و او سیده قوم بنی نضیر و قبیلۀ بنی قریظه بود

و از ذراری لایوی بن یقوب و از اسباط هرون برادر حضرت موسی بن عمران بود

و در سنه هشتم هجری بود که پیغمبر (ص) تزویج فرمود میسونه بنت حرث را در سرف و او آخر زوجه بود که تزویج فرمود کما فی البحار

و در سال هشتم از هجرت مقدسه جناب ابراهیم بن رسول خدا (ص) از مادر خود ماریه قطیبه متولد شد

و در این سال منبر جبهه حضرت رسول (ص) ساختند و ستون خانه که سابقاً تکیه گاه پیغمبر بود از مفارقت آنحضرت ناله کردند که همه اصحاب ناله او را شنیدند

و در سادس بحار از چار روایت کرده که پیغمبر (ص) وقت خطبه خواندن بدرخت خرمائی تکیه میکرد پس زنی از انصار عرض کرد یا رسول الله غلامی دارم که نجار است اذن میدهی بگویم منبری بسازد که بر روی آن خطبه بخوانی پیغمبر (ص) اذن داد

پس منبر سه پایه ساختند و آن بزرگوار روز جمعه خطبه را بالای منبر خواند

و در این سال زینب بنت رسول الله (ص) از دنیا رحلت فرمود

و در این سال عرو بن عاص و خالد بن ولید بدینۀ طیبه وارد شدند و اظهار ایمان نمودند

و ایضاً در این سال غزوه مکه واقع شد و مکه از اراضی شام است و از آنجا تا بیت المقدس دو منزل مسافت است و در این غزوه جنگ مسلمین با هرقل سلطان روم و شرحبیل بن عمرو غسانی بود

و علتش این بود که حضرت پیغمبر (ص) در سنه هشت هجری کاغذی فرستاد نزد ملک روم قیصر بدعت حادث بن امیر الازدی چون حادث بارض مکه رسید شرحبیل بن عمرو غسانی او را ملاقات نموده سؤال نمود کجا میروی گفت میروم بشام گفت تو قاصد محمدی گفت بلی امر کرده که دستهای او را بستند و گردنش را زدند خبر به حضرت پیغمبر (ص) رسید خیلی بر آن بزرگوار ناگوار آمد و بمسلمین خبر قتل حادث را دادند پس مسلمین بهیجان آمدند و رفتند بجانب شام در ماه جمادی الثانیه

و در این غزوه حضرت رسول (ص) خودشان تشریف نبردند بلکه تا ثانیۀ الوداع که نزدیک

مدینه است لشکر مسلمین را متابعت فرمودند و بعد برگشتند بدینۀ حضرت امیرالمومنین (ع) هم در آن غزوه تشریف نداشت و ظاهراً بعد از غزوه احد تمام غزوات بر وجود نازنین پیغمبر (ص)

و سایر مسلمین این غزوه مکه بود و آن بزرگوار در ارض جرف که لشکر اسلام را تعداد فرمود سه هزار نفر بودند و عده لشکر کفار که سردارشان شرحبیل بود و از بزرگان دجال قیصر روم بود

علاوه بر صد هزار نفر بودند و در آن غزوه امیر لشکر جناب جعفر را قرارداد و فرمود که اگر او کشته شود امیر زید بن حارثه باشد و اگر او هم کشته شود امیر عبدالله بن رواحه باشد و در آن غزوه

هر سه بزرگوار شهید شدند

اما جناب جعفر پس از قطع نمودن دو دست نازنینش او را شهید کردند در حالی که ده

سال از حضرت امیر (ع) اسن بودند و جناب جعفر پنجاه یا نود جراحت بر بدن نازنینش وارد شده بود

در مجالس المؤمنین است هینکه جعفر در مرکه قتال یفتاد هبچیک از کنار بواسطه هیت و سطوتیکه از او در میدان مشاهده کرده بودند گرد او نتوانسته گشت تا سر مبارک او را بریدند همه لشکر دشمن حمله کردند و او را بنیزه اذمین درو بودند و در آن هنگام یغمبر (ص) در مدینه بر منبر بود و رفع حجاب شد آن مرکه را مشاهده کرد هینکه جعفر را اذمین رو بدند یغمبر (ص) روی مبارک با آسان کرد عرض کرد الهی پر عزم را رسوا ساز در آن ساعت حقتالی او را دو بال بخشید تا از سر نیزه ها پرواز نمود و بروضه فردوس برید و از اینجهت او را ذوالجناحین و طیار گفتمند که امیر المؤمنین (ع) در مقام فخریه میفرماید !

و حمزة سید الشهداء عمی

بطایر مع الملائكة ابن امی

مشوب لهما بدمی و لعمری الخ

محمد النبی اخی و صهری

و جعفر الذی یصیح ویسی

و بنت محمد سکنی و عرسی

و در روایتی است که خداوند دو بال از زمرد بوی کرامت فرموده که با ملائکه در بهشت

طیران میکند

و در وقت شهادت جعفر سن مبارکش چهل و یکسال بود تقریباً و ایشان شوهر اسما بنت همیس بودند و جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین (ع) از او متولد شد و اما زید بن حارثه غلام خدیجه کبری بوده و او را به یغمبر (ص) بخشید و حضرت او را آزاد فرمود و جناب ام ایمن را باو تزویج فرمود و اسم آن مخدومه بر که است او اول آن مخدومه زوجه عبیدجشی بود و از او این متولد شد و ایمن در غزوه حنین شهید شد و بعد از عبیدجشی ام ایمن زوجه زید بن حارثه شد و از او اسامه متولد شد و در روایت است وقتیکه خبر قتل جناب جعفر بن ابیطالب و جناب زید بن حارثه بن شراحیل بیغمبر (ص) بد آن بزرگوار گریه کرد فرمود اخوای و موسای و معدنای و خداوند در قرآن مجید اسم هبچیک از اصحاب حضرت خاتم النبیین و سایر انبیارا نبرده بغیر اسم جناب زید را که فرموده (فلا تفضی زید منها و طراً الخ)

و در حبیب العیر است که جناب زید در وقت شهادت پنجاه و پنجساله بود

و اما عبدالله بن رواحه وقتیکه روانه شد بجانب موه زید بن ارقم را که طفل یتیمی بود و

عبدالله بن رواحه او را در حجر خود ترتیب داده بود روی شتر ردیف خود سوار کرده بود در ضمن چند شمری خبر مرگ خود را بزید بن ارقم گفت زید گریه کرد و قبر جناب جعفر طیار و زید بن

حارثه و عبدالله بن رواحه در موه است

و در عمدة الطالب است که هر سه بزرگوار در يك قبر دفن شدند و وقتیکه خبر شهادت جعفر

و زید بن حارثه را به یغمبر (ص) دادند آن بزرگوار گریه کرد و فرمود اخوای و موسای و معدنای

و در بحار از شعبی روایت کرده که جناب عبدالله بن جعفر فرمود که هرگاه از عم

امیر المؤمنین (ع) چیزی میخواستم و از من منع میکرد او را بحق پدرم جعفر قسم میدادم بن مرحمت

میفرمود وقتی که یغمبر (ص) خبر قتل جعفر را شنید و آمد بمنزل جعفر بزوجه آن اسما فرمود کجا

هستند اولاد های جعفر آنها را حاضر کرد پس یغمبر (ص) آنها را بوید و از چشمهای ناز نیشان اشک

جاری شد اسما عرض کرد یا رسول الله (ص) مگر خبری از جعفر (ع) بشما رسیده فرمود بلی

بس اسما مشغول صیحه و ناله شد بعد بیغمبر (ص) آمد بمنزل فاطمه زهرا علیها السلام آن

مخدومه هم خبر مرگ جعفر را شنید فریاد زد و اعصاب بیغمبر (ص) فرمود علی مثل جعفر (ع) فلتبک الباکية

و امر کرد که از برای اولاد جعفر طعامی مهیا نماید چون آنها مشغول عزاداری هستند و فکر

غذائی برای خودنیستند

و ایضاً در بیستم رمضان سال هشتم فتح مکه معظمه واقع شد که خداوند در قرآن مجید فرموده :

لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمنین معلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون

پس پیشبر خاتم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) بادوازده هزار نفر از مسلمانان روانه شدند بجانب مکه و ابوسفیان بن حرب آمد بجانب مدینه طیبه بتوسط عباس بن عبدالمطلب خودرا خدمت پیشبر(ص) رسانید و اظهار ایمان نمود پس مراجعت نمود بکعبه معظمه و قریش را تهدید بکثرت لشکر اسلام نمود پس جناب رسول خدا (ص) با مسلمانان آمدند تا بنی طوی رسیدند آنگاه خالد بن ولید با جمعی از ابطال را مأمور فرمود که بروید بجانب مکه و لواها و علمهای اسلام را بپشتنهای عمارات مکه نصب نماید حکمته بن ابی جهل باجمعی از قریش آمدند و سر راه برخالد و مسلمانان گرفتند خالد هفتاد نفر از کفار را بقتل رسانید

پس ابوسفیان و حکیم بن حزام فریاد زدند که ای معشر قریش بیهوده خویش را عرضه بشیر نکنید پس بعضی گریختند و بعضی بغانه خود پنهان شدند پیشبر(ص) با مسلمانان وارد مکه معظمه شدند و بغانه امهانی هشیره امیرالمؤمنین(ع) نزول اجلال فرمودند

بعد از صرف طعام تشریف برد بجانب مسجد الحرام درحالتیکه سوره مبارکه «انافتحا» را تلاوت میفرمود از نافه بزیر آمد و قصد تخریب اصنام و اوثان را فرموده در آن هنگام سید و شمت بت در اطراف خانه کعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعیکه دسترس نبود و آنها را فرود آوردند و بزک تمام بتان جهل نام داشت آن بزرگوار بهر یک از بتان که میرسد با چوبی که در دست داشت اشاره میفرمود و میخواندند «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً» و آن بتان بیک اشاره برو میافتادند و چند بت بزک را در دیوارخانه کعبه نصب نموده بودند امیرالمؤمنین سلام الله علیه عرض کرد یا رسول الله (ص) پای مبارک بردوش من بگذارید و بتان را بزیر افکنید پیشبر فرمودند تو پای برکت من بگذار پس علی(ع) پای برکت آن جناب گذارد و بتان را بزیر انداخت.

و لنعم ما قیل:

مدحه یغد ناراً موقده	قیل لی قل لملی (ع) مدحاً
ضل ذو اللب الی ان عبده	قلت لا اقدم فی مدح امره
لیلة المراج لسا صده	والنبی المصطفی قال لنا
فاحس القلب ان قد برده	وضع الله بظهری یده
فی محل وضع الله یده	و علی واضع اقدامه

بعد پیشبر(ص) بیلابن ربیع فرمود بروید بام خانه کعبه معظمه و اذان بگویید

و در هزار بحار در مقام ذکر ایام زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرموده

و یوم صعوده علی کتف النبی لحظه الاضنام و هو العشرون من شهر رمضان

و ایضاً در این سال بعد از فتح مکه معظمه غزوه حنین واقع شد و در این غزوه مسلمانان با قبیله کفار هوازن جنگ کردند و خداوند یاری فرمود مسلمانان را بقبیله ازملانکه

مسلمین ابابکر عجب نبود و لذا مسلمین شکست خوردند و گریختند و باقی نماند بایغمبر (ص) مگر ده نفر که نه نفر از بنی هاشم بودند عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان و نوفل و ریمه بنو حوث بن عبدالمطلب و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتب و معتب ابی لهب بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین (ع) هم در مقابل یغمبر (ص) شمشیر میزد و یکفرهم از غیر بنی هاشم باقی ماند که امین پسر امین باشد و او در آن غزوه شهید شد بشمشیر مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن و این آیه شریفه نازل شد

«لقد نصرکم الله فی موطن کثیره و یوم حنین اذا جعلتکم کثر تکم الی آخر الایه»

پس حضرت رسول (ص) شمشیر کشید و یکفار حمله کرد و میفرمود:

انا النبی لا کذب انا بن عبدالمطلب

و بجانب عباس بن عبدالمطلب فرمود ندا کند یا معشر الانصار یا اصحاب یعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة پس اصحاب از دور و نزدیک عرض کردند لبیک لبیک یا رسول الله (ص) و در اطراف آن حضرت جمع شدند حضرت امیر المؤمنین (ع) جمعی از کفار طایفه هوازن و قبیله را بقتل رسانیدند

منجمله چهار نفر از شجاعان را بقتل رسانید که هر یک را بدونیم فرمود حتی ذکر و بیضتین شان را بدونیم فرمود و چهار هزار نفر از کفار و دوازده هزار شتر و غنیمت زیادی از کفار بدست مسلمین آمد و بقیه کفار فرار نمودند و غزوه حنین در آخر ماه رمضان یا اول شوال سنه هفتم هجری بوده و حنین اسم وادی میباشد بین مکه و طائف

و در سال نهم از هجرت غزوه تبوک واقع شد و در این غزوه مسلمین رفتند ببنک لشکر روم و عده مسلمین بیست و پنج هزار نفر بودند و یغمبر (ص) در ماه رجب متوجه جنگ تبوک شد و در ماه شعبان به تبوک رسید و بقیه از شعبان را با چند روز از ماه رمضان در تبوک توقف فرمود و در آن غزوه امیر المؤمنین (ع) را در مدینه گذاردند و دشمنان گفتند علی را نبرد چون بردن او را شوم دانست امیر المؤمنین (ع) شمشیر و سلاح خود را برداشت و روانه شد در جرف خدمت یغمبر (ص) رسید فرمودند یا علی چرا آمدی حضرت (ع) سخن مناقیقین را عرض کرد فرمودند

«یا علی الا ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابی بدی و انت خلیفتی فی امتی و اخی فی الدنیا و الاخرة» مناقیقین که در مدینه مانده بودند قصد کردند که علی را بقتل رسانند لذا حضرت کاندند طولانی درین راه مدینه و روی او را بحصیری پوشانیدند که وقتیکه علی سلام الله علیه از خدمت حضرت رسول (ص) مراجعت فرماید میان آن حفره بیفتد و بر سرش بریزند او را هلاک نمایند پس در مراجعت اسب آن حضرت و اصحاب گرامش از روی حصیر عبور نمودند کید مناقیقین فاسد و ضایع گردید یغمبر (ص) با عسکر اسلام تشریف بردند به تبوک و فوایدی در آن سفر از برای مسلمین حاصل شد

اولا نخبه بن رویه که پادشاه ابله بود قبول جزیه نمود و حضرت رسول (ص) نامه و رقم امان

برای او نوشت

ثانیاً خالد بن ولید با جمعی از مسلمین مأمور شدند بگرفتن دومه الجندل و اکیدر پادشاه آنجا را گرفتند و داخل در دومه الجندل شدند اکیدر التماس نمود که او را رها کردند و غنیمت زیادی خدمت

پیغمبر (ص) فرستاد و خواهش صلح نمود

ثالثاً چون خبر ورود آن حضرت به تبوک به هرقل سلطان روم رسید و معلومش گردید که صفاتی که باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقوم خود ایمن و اسلام را عرضه نمود ابا و امتناع نمودند و خود او در باطن ایمن و اسلام آورد و چون از سلطنت خود می‌ترسید اظهار ایمن و اسلام خود را نکرد و پیغمبر « ص » مأمور جنگ آنها نشد و معاودت بدین فرمود

رابعاً چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر (ص) بودند عزم نمودند و فتنه شتر آئیزرگوار بالای عقبه برسد کبوها پراز یک‌نابند و بزیر دست و پای شتر آن جناب بر بزندانم کند و پیغمبر (ص) بزیر افتد و صدمه بر وجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناچه آن حضرت قدم از قدم برداشت و مکر منافقین فاسد گردید و خداوند حافظ آن وجود مبارک بود و تبوک موضعی است درین شام و مدینه و از آنجا تا مدینه چهارده منزل است و تا شام با نزه منزل

و در این سال حضرت پیغمبر (ص) عالی مبین فرمود برای اخذ زکوة و ایضاً در این سال مأمور شد ابابکر با چهل نفر که برود بسکه و آیات سوره برآورد و ایضاً در این سال مأمور شد بر پیغمبر (ص) و سلام خداوند رحمن را بر آن حضرت عرض کرد بارسول الله لا یؤدبها عنک الا انک اورجل منک پس آن بزرگوار امیر المؤمنین (ع) را روانه فرمود که آیات برآورد و از ابابکر بگیرد و بر اهل مکه بخواند

و در هزار بحار از ایام زیارتی حضرت امیر «ع» فرموده و یوم نصبه لتبلیغ آیات برآورد و عزل ابی بکر عنه و هو اول ذبیحۃ الحرام، و گویا در آخر همین سال قسه مباحله حضرت پیغمبر (ص) بانصاری نجران واقع شد

چون وارد شد که این امر در ماه ذیحجه بعد از فتح مکه مظهره واقف شد لایب در ذیحجه حجة الوداع که سال دهم است نبوده که حکایت غدیر خم واقع شده پس در ذیحجه سال قبلش بوده که سید و عاقب و حارثه و جمعی از نصاری نجران حاضر شدند که با پیغمبر (ص) مباحله نمایند و پیغمبر (ص) هم با امیر المؤمنین «ع» و فاطمه زهرا، و حسنین علیهم السلام بعد از آن چهار مجلس که مباحله نمودند با اهل نجران و فرمایشات پیغمبر «ص» را قبول نکردند حاضر شدند بجهة مباحله نمودن و ایشان یکدیگر را منع نمودند از مباحله نمودن با پیغمبر (ص) و آیه شریفه در این باب نازل شد

«قل تعالوا ندع ابا نمانا و ابنا نکم و نسا ننا و نسا نکم و انما ننا و انما نکم الی آخره» و از این آیه استفاده می‌شود که علی نفس پیغمبر است و حسنین فرزندان حضرت رسولند و ایضاً در این سال ام کلثوم بنت رسول الله « ص » زوجة عثمان بن عفان از دنیا رحلت فرمود

و در سال دهم از هجرت مقدسه نبوی (ص) در هیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم پسر پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش هیجده ماه بود و قبر شریفش در بقیع معلوم است و آن سه را حجة الوداع نامیدند که پیغمبر (ص) بحجة الوداع تشریف فرما شدند و در مراجعت از مکه آن حضرت با جمعی زیادی بنفیر خم رسیدند در هیجدهم شهر ذیحجه الحرام و آن موضعی است در نزدیکی جحفه

پس در آن منزل جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (ص) و این آیه مبارکه را آورد
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله بصیر
 من الناس

پس آنحضرت امر فرمود منبری ترتیب دادند از سنگ و از جهاز شتر و تشریف بردند بسالای
 آن و خطبه طولانی انشاء فرمودند در حضور هفتاد هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر از مسلمین و
 امیر المؤمنین سلام الله علیه را روی منبر بسالای دست بلند فرمودند و او را منصور فرمود از جانب
 شمالی به ... و صبر و جانشین خود قرارداد

دوباره جبرئیل ... رس شد بر آن بزرگوار و از جانب خداوند این آیه شریفه را آورد
 و الیوم یش الذین کفروا من دینکم فلا تعشوم و اخشون الیوم اکلت لکم دینکم واتب ...
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا»

پیغمبر (ص) فرمود الحمد لله علی کمال الدین و تمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية
 لعلی من بعدی، و جبرئیل فرمود:

« و الله ما رأیت کالیوم قط ما اشد و ما اكد لابن عمه انه یفقدہ عقداً لا یصله الا کافر بالله
 العظيم و رسوله الکریم و یل طویل لمن حل عقده - عمر بن الخطاب گفت: بیخ لک یا بن ابيطالب اصبحت
 مولای - مولا کل مؤمن و مؤمنه

و در کتبخانه الفوائد از هناد بن سری نقل کرده گفت امیر المؤمنین را در خواب دیدم فرمود
 بخوان اشعار کسیت را این اشعار خواندم:

و یوم الدوح یوم غدیر خم صالی آخره
 حضرت فرمودند

و لم ارمثل ذاک الیوم يوماً و لم ارمثله حقاً اضیعا
 و عمرو عاص بفرمان پیغمبر (ص) بیعت کرد با امیر المؤمنین (ع) و این اشعار را
 انشاء کرد

و فی ایاتهم نزل الکتاب	بآل محمد عرف الصواب
بهم و بجدهم لا یستراب	و هم حجج الاله علی البرابا
له فی الحرب مرتبة نهاب	ولا سیما ابو حسن علی
و فیض دم الرقاب له شراب	طعام سیوفه مهج الاعادی
و باقی الناس کلهم تراب	علی الدر و الذهب الصفی
هو الضحاک اذا اشتد الضراب	هو البکاء فی المحراب لیل
و باب الله و انقطع الخطاب	هو النباء العظيم و فلک نوح

و حسان بن ثابت این اشعار را انشاء کرد:

ینادیه یوم النذیر نبیهم
 و قال فمن مولاکم و ولیکم

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر (ص) فرمود لا تزال باحسان مؤیداً بروح القدس
 ما نصرتنا بلسانک، حارث بن نعمان فهری ملعون سینه اش تنگ شد و تعرضاتی پیغمبر (ص) کرد آن گه:
 سر بسوی آسمان نمود و گفت:

« اللهم ان کان ما قال محمد حقاً فاطمر علینا حجاباً من السماء یکو قته فی اولنا و آیه فی آخرنا
 ... ما نکله ما قال محمد کذبا فانه اینه تضنک

پس سنگی بر سرش آمد و از درش خارج شد و بدرک واصل شد جبرئیل نازل شد و این آیات را آورد «سأل سائل بعد ما بواقع» الی آخرها

بعد که از غدیر خم یغمبر (ص) حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه در بین راه مناقبین اتفاق نمودند که یغمبر (ص) را بقتل برسانند و آنها بروایت حدیقه بن یمان چهارده نفر بودند طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد و ابی عبیده بن جراح که اینها باعتقاد اهل تنس از عشیره مبشره هستند و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص که اینها از قریش بودند و ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و این پنج نفر از غیر قریش بودند و بعضی دیگر از مناقبین در بین راه بقصود خود نرسیدند

پس وارد مدینه طیبه شدند و در منزل یکی از اینها چهارده نفر جمع شدند و صحیفه میثومه نوشتند که خلافت امیر المؤمنین (ع) را برهم زنند و باطل نمایند و این صحیفه میثومه بخط سعد بن عاص بود و جمعی هم که آنجا حاضر بودند شاهد بر صحیفه شدند

منجمله ابوسفیان بن حرب بود و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و جمعی دیگر از مناقبین و این صحیفه در محرم سنه یازدهم از هجرت مقدسه نوشته شد و او را بدست ابوعبیده بن جراح که ملقب بامین قریش بود سپردند و اثر و نتیجه این صحیفه میثومه همان ظلمها و بدبتهایی بود که در دین یغمبر (ص) گذاردند

و ایضاً در این سال ذوالکلاع که از اسباط حسان بن تبع بود و ادعای خدای داشت بتوسط جبرئیل عبدالله البجلی اسلام آورد

و ایضاً در این سال مسیله کذاب این کثیرین حبیب بن حارث بن عبد العارث مدعی نبوت شد و قریب صدهزار نفر در اطراف او جمع شدند و در زمان مسیله دو نفر دیگر هم مدعی نبوت شدند یکی سجاح دختر حارث بن سوید بود که در کتب بوی مثل زنته فیقال اکذب من سجاح و شیث بن ربهی ملعون مؤذن او بود و مسیله کذاب سجاح را بزوجیت اختیار نمود و دیگر اسود بن کمب عنسی که ملقب بنی الحمار بود، اما مسیله در زمان خلافت ابی بکر خالد بن ولید بایست هزار نفر از مسلمین مأمور شد بدفع او مسلمین ثبات قدم نمودند و مسیله با اصحابش رو بفرار گذاردند و وحشی که قاتل حضرت حمزه بود حربیه بسبیله زد و او را بدرک فرستاد لذا از وحشی نقل شده که گفت قلت فی الکفر خیر الناس و فی الاسلام شر الناس

و اما سجاح گفته شده که در زمان معویه اسلام اختیار کرد و اما اسود بن کمب در آخر امر با ابوموسی اشعری بحضورت گریختند و فیروز دیلمی که خواهرزاده نجاشی بود باجمعی از اهل صنعا او را بقتل رسانیدند

و در سال یازدهم از هجرت مقدسه چون حضرت یغمبر (ص) نزدیک رحلتش بود اراده فرمود که مناقبین را از مدینه بیرون فرستد چون خلافت امیر المؤمنین (ع) بر آنها خیلی ناگوار بود

پس در ماه صفر که ماه آخر عمر شریف آن بزرگوار بود امر فرمود که مسلمین آماده جنگ بالشکر دروم شوند و با سامه بن زید بن حارثه امارت لشکر داد و فرمود چهزوا جیش اسامه لمن اثم من تخلف هن جیش اسامه

پس آن بزرگوار بشتت مریض شد و اسامه هم باجمعی از لشکر از مدینه بیرون شدند بعضی

از مناقین باسامة گفتند که جامیروم اینک پیغمبر (ص) از دنیا میروود و اگر مدینه را خالی بگذاریم خلافت امیرالمؤمنین (ع) مستقر خواهد شد

بس کسی نزد عایشه فرستادند و از حال پیغمبر (ص) استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد که پیغمبر را از این مرض بهبودی نخواهد بود مناقین که این پیغام را شنیدند بدینہ مراجعت نمودند خیر بآن بزرگوار دادند فرمود آگاه باشید که من از این مردم و از اینقوم برایم میجویم و در بیست و هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود چنانچه در فصل سوم ذکر شد

فصل یازدهم

در تاریخ ولادت باسعادت خاتم الانبیاء (ص) نسبت بتواریخ ولادت بعضی از انبیاء عظام و بعضی از بزرگمان اهل عالم چنانچه از بعضی کتب تواریخ معتبره مستفاد میشود

بدانکه ولادت باسعادت آن بزرگوار شش هزار و صد و شصت و سه سال بعد از هبوط حضرت آدم (ع) بوده بنه شمس

و اما بنه قمری تقریباً شش هزار و سیصد و پنجاه و پنج سال قمری و هفت ماه میشود چون هر سی و دو سال شمسی تقریباً سی و سه سال قمری می شود و حضرت آدم (ع) نهصد و سی سال در دنیا زندگانی کرد

و در در المملوک است که مدفن آن بزرگوار در مسجد خیف است و گفته می شود در جبل ابوقیس است

و از اخبار معتبره استفاده می شود که در نجف اشرف است و حضرت حواء بعد از فوت حضرت آدم (ع) فوت شد و قبرش ایضا در جبل ابوقیس است

و ولادت حضرت پیغمبر (ص) پنجهزار و هشتصد و هشتاد و سه سال بعد از ولادت شیث هبة الله بن آدم بود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال در دنیا زندگانی کرد و قبر جناب شیث در خارج شهر موصل است چنانچه قبر جرجیس پیغمبر (ص) در خود شهر مزبور است و قبر جناب دانیال پیغمبر (ص) در شوش است و شوش از توابع شوشتر است و پنجهزار و سیصد و سی و سه سال بعد از ولادت حضرت ادریس (ع) بود

و اسم شریف ادریس اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صغی الله بود که بین حضرت ادریس و حضرت آدم (ع) شش بدر فاصله بود و جناب ادریس (ع) مسی بود بنسبت چون هم پیغمبر بود و هم سلطان و هم حکیم و او اول کسی بود که استخراج کرد علم حکمت و علم نجوم و علم ریاضیات و حکمت طبیعی و الهی را و او اول کسی بود که بقله خط نوشت و معروف است که اول کسی بود که خیاطی کرد

و جناب ادریس در سن سیصد و پنجاه سالگی با آسمان عروج فرمود و چهار هزار و پانصد و یک سال بعد از ولادت حضرت نوح نجی الله بن ملک بن ادریس بود که بین حضرت نوح (ع) و ادریس (ع) هشت بدر بود که ذی الناسخ

و در کتاب سہالک الذهب است که اجماع علماء هست که خداوند فرمود: بعد طو - (ع) (۴ج)

جسبع خلقتش را از صلب حضرت نوح و عمر آن جناب را مختلف فرموده اند

و در در المملوک از ابن عباس (ده) روایت کرده که عمر آن جناب هزار و چهارصد سال بوده و دوست و پنجاه سال قبل از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد البئنة و قبل الطوفان و دوست سال بعد از طوفان و قبر جناب نوح در نجف اشرف است و دوهزار و هشتصد و چهل سال بعد از ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) بود

و عمر شریف حضرت ابراهیم صد و هشتاد سال بود و قبر شریف آن بزرگوار و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و جناب ساره خاتون زوجه ابراهیم در شهر الخلیل است که نزدیکی بیت المقدس معروف است و از شهر مزبور تا کنعان قریب نیم فرسخ است

و حضرت ابراهیم پسر تارح بود بالقاء المهلله و قبل بالمعجه و تارح بن شارح بن ارغو بن فالغ بن عامر بن شایخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود که بین حضرت ابراهیم و حضرت نوح نه بدر فاصله بود کذا فی الناسخ

پس بین حضرت ابراهیم و حضرت آدم ابوالبشر هیجده بدر فاصله بود

و در فقه و غیر اوست که قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والده اش حضرت هاجر و جمعی از انبیاء در میان حجر اسمعیل است در مکه معظمه و در نزدیکی زنجاست قبریکه منسوبست با بوالعرب قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم و دوهزار و ششصد سال بعد از ولادت حضرت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بود و عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال بود و قبر حضرت یعقوب و حضرت یوسف بن یعقوب نیز در شهر الخلیل معلوم است

و دو هزار و پانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت حضرت شعیب پیغمبر ابوالزوجه حضرت موسی بوده و عمر شعیب پیغمبر دوست و بیست سال و قبر شریف آن بزرگوار در بیت المقدس است و بلمم باعور برادرزاده شعیب بود

و دوهزار و چهارصد و پانزده سال بعد از ولادت موسی کلیم الله (ع) بود و حضرت موسی و برادرش هرون پسران عمران بن مضر بن ناهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله بودند **و در مجمع البیان** است که حضرت موسی (ع) شش ماه از هرون کوچکتر بود و عمر شریف حضرت موسی صد و بیست سال بود و قبر شریفش در شش فرسخی بیت المقدس است و عوج بن عنق بدست موسی بدرک رسید

و دو هزار و سیصد و نود سال بعد از ولادت حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (ع) و خواهرزاده حضرت موسی بود و عمر شریف یوشع صد و بیست سال بود و قبر شریف آن جناب در کفر حارس است که دهی است از شام و در خارج کاظمین قبله مسجد براتا نیز قبر بیست منسوب به یوشع و هزار و هشتصد و سی سال بعد از ولادت حضرت داود پیغمبر (ع) بود و عمر شریف حضرت داود هفتاد سال بود

و هزار و هفتصد و هفتاد و دو سال بعد از ولادت حضرت سلیمان پیغمبر (ع) بود و عمر شریف آن بزرگوار پنجاه و یکسال بود و قبر شریف حضرت داود و سلیمان (ع) در بیت المقدس است و هزار و هفتصد و نود سال بعد از ظهور حضرت لقمان بود و مدت عمر شریفش دوست سال بود و قبر شریفش در ایله است که شهری است در کنار دریای قزم و گفته شده که اواخر حجاز و اول شام است و او شهر یهودیانست و از اعمال فلسطين است

و در روضات که قبر حضرت لقمان در طبریه است که سه منزلی شام باشد

و ایضاً در روضات که از تلامذه لقمانست جاماسب برادر گشتاسب و جاماسب در علم

نجوم ماهر بود و در فارس مدفونست

و ایضاً از تلامذه لقمانست فیثاغورث و در علم موسیقی او بسیار ماهر بود و بقراط حکیم

شاگرد جاماسب است و سقراط حکیم تلیذ بقراطست و افلاطون حکیم تلیذ سقراطست و ارسطو تلیذ افلاطونست و بلیناس حکیم تلیذ ارسطو است و جالینوس حکیم تلیذ بلیناس و بطلمیوس حکیم تلیذ جالینوس است۔ انتهى

و هزار و چم صد و پنجاه سال بعد از ظهور یونس بن متی بوده ومتی اسم مادر حضرت

یونس (ع) بود و احدی از انبیاء مشهور باسم مادرشان نبود مگر جناب یونس و حضرت عیسی بن

مریم کذا فی درالسلوک و تاریخ گزیده لکن در نسخ نوشته که هنی اسم پدر یونس است

و شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که داود عرض کرد پروردگارا خبر بده

مرا از فرین و رفیق در بهشت وحی رسید که فرین تو در بهشت متی پدر یونس است داود «ع» اذن گرفت که بدین کنه او را بس داود «ع» با سلیمان فرزندش رفتند سراغ متی دیدند منزلش از سفر خراماست سؤال کردند از وی گفتند باز از هیزم فروشان است آمدند دیدند جمعی حاضر و منتظرند سؤال کردند از متی آن جماعت گفتند ماهم منتظر ایشان میباشیم نشستند تا وقتیکه جناب متی آمد و بالای سرش پشتۀ هیزمی بود فریاد زد که کیست بخرد از من جنس طیبم را به پول طیب بعضی از آن جماعت او را خریداری نمودند.

بعد حضرت داود و حضرت سلیمان بوی سلام کردند جناب متی این دو بزرگوار را برد بسزل

خود و در بینراه قدری طعام خرید و برد بسزل و آورد کرد و نان پخت و بجهت این دو بزرگوار حاضر نمود با قدری نك و يك مطهره آبی و خود هم نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد در هر لقمه وقت برداشتن بسم الله می گفت و بعد از فرو بردن الصد هه می گفت بعد عرض کرد برو دگارا بکه نعمت داده بشلی که بن نعمت کرامت فرمودی چشم و گوش و قوت دادی تا آنکه رفتم بسوی گیاهی که من نکشته بودم و محافظت نکرده بودم او را آوردم فروختم و از تن او نانیکه من نه زراعت او را کرده بودم و نه زحمت او را کشیده بودم او را غذای من فرمودی و بسبیل و شهوت آن غذا را خودم این را گفت و گریه کرد حضرت داود بسلیمان گفت ای پسر بر خیز برویم که من بنده شاکر ترا از این ندیده ام سزاوار است که منزلت بلندی در بهشت داشته باشد، و قبر جناب یونس معلوم نیست چون در شریعه کوفه قه ایست منسوب باشان، و این طاوس در ضمن آداب کوفه زیارتی برای ایشان ذکر کرده و در شرقی دجله کنار شهر موصل در بالای تپه صحن و مسجد و قبه و قبر و ضریحی است منسوب باشان و در تهمینه اثر ائمه حاجی نوری نورالله مضجه میفرماید مظنون همین است و در بیت المقدس نیز قبه و قبری است منسوب باشان :

و هزار و سیصد و چهل و دو سال بعد از ظهوره آن بن ادد بن هبسع بن نبت بن حبل بن قیدار

بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل بود که بین جناب همدان و حضرت ابراهیم هفت پدر واسطه بود کذا فی الناسخ

و همدان جد یستم حضرت یغبر است و بین همدان و حضرت آدم بیست و شش پدر فاصله بوده و هزار و صد و چهل

سال بعد از ظهور زردشت حکیم بود که مجوسیان او را یغبر میدانند و بعضی گفتند که اصل زردشت از

آذربایجان بوده و در علم نجوم مهارت تامی داشت و مدتی از آنجا مسافرت اختیار نمود با حکما هند و روم و مصر صحبت نمود و از ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و در زمان گشتاسب ادعای پیشبری کرد کتاب نوشتدستان نام نهاد که هیچکس آن را نیفهمد و مدعی آن بود که سخن خدا را کسی نیفهمد بجز رسول خدا و بعد او را تفسیر نمود مسمی بزند دومرتبه او را تفسیری نمود مسمی به بازنده و در سال سوم از سلطنت گشتاسب ظاهر شد

و نهمد و هشتاد و چهار سال بعد از ظهور افلاطون حکیم بود و عمر افلاطون هشتاد و یک سال بود و در ماکدونیه که از بلدان یونانست مدفونست و او استاد ارسطو است که ارسطوطالیس نامند و او را معلم اول گویند و عمر ارسطو شصت و هشت سال بود قبرش در اصطلاح غیر است که از اراضی یونانست

و هشتصد و هشتاد و یکسال بعد از ظهور نضر بن کنانه جد دوازدهم یغبر (ص) اللقب بالقریش بود و پانصد و هشتاد و شش سال بعد از ظهور حضرت زکریای یغبر «ع» بود و قبر زکریا در شهر حلب معروف است چنانچه قبرش بعضی بن زکریا در بیروت است.

و پانصد و هفتاد و هشت سال بعد از ولادت حضرت عیسی بن مریم روح الله (ع) بود و مریم دختر عمران بن ماتان بود و ماتان به بیست و هفت پدر میرسد به یهود بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن و بین عمران پدر مریم و عمران پدر موسی کلیم الله هزار و هشت سال فاصله بود کذافی تفسیر الصافی

و پانصد و چهل و هفت سال بعد از عروج حضرت عیسی بن مریم بود باسان و قبر حضرت مریم در بیت المقدس معروف است چنانچه محراب مریم و محراب حضرت زکریا و کرسی حضرت سلیمان که در آنجا خدا را یاد میکردند در بیت المقدس است و در دوفرسخی بیت المقدس دهی است که او را ناصرة الجلیل می نامند ولادت حضرت عیسی (ع) آنجا بود و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند ،

و پانصد و نوزده سال بعد از وفات حضرت کمب بن اوی جد حضرت یغبر (ص) بود. و سیصد و بیست و دو سال بعد از ظهور اصحاب کهف بود.

و سیصد و شانزده سال بعد از جلوس شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بود که اردشیر اول سلطان از طبقه چهارم از سلاطین عجم است که آنها را ساسانیان گویند

و چهل و یک سال بعد از ظهور مزدک بود و او در زمان سلطنت قباد دعوی پیشبری نمود و مال و زن همه را مشترک گردانید. کذافی تاریخ گزیده و انوشیروان بن قباد او را بقتل رسانید و چهل و پنج سال بعد از جلوس انوشیروان عادل بن قباد بود و بلاش و جاماسب هر سه پسران فیروزند فیروز و هرمز پسران یزدجرد بن بهرام گور این یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف میباشد

و مخفی نهادند که جمیع این سنوات سه شمس است نه سه قمری و سه شمس عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و پنجاه و یک ثانیه که از شش ساعت، یازده دقیقه و نه ثانیه کمتر است و سه قمری غالباً سیصد و پنجاه و چهار روز است چون غالباً سه قمری شش ماه سلخ دارد و شش ماه سلخ ندارد و ممکن است چهار ماه متوالی سلخ داشته باشد و زیاده بر این دیده نشده و نیز ممکن است سه ماه متوالی سلخ نداشته باشد و زیاده بر این دیده نشده

پس هر سی و سه سال قمری سی و دو سال شمسی میشود تقریباً

فصل دوازدهم

در ذکر قبور شریفه معصومین و بزرگان از علماء که در مکه و طائف موجود است

بدانکه از سعادت عظیمه است دفن در حرم الله و مکه معظمه، شرافت مکه معظمه بر همه مسلمین معلوم است چون مکه منسوب است بذات مقدس احدیت و حرم الله است و از اول مرکز شیعه بوده. ابن حجر مکی در اوایل کتاب صواعق می گوید در ماه رمضان سنة نهصد و پنجاه در مکه معظمه شیخان و راضیه زیاد بودند. و در بعضی از مجامع است ان الشرفاء كانوا من قدیم الايام فی الحرمین الشریفین وما بینهما من الشیعة الامامية ولم یوجد من غیرهم الا الشاذ النادر

در هزار یحار از محاسن برفی روایت کرده از عبدالله بن هرون بن خارجه گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود من دفن فی الحرم امن من الفزع الاکبر یوم القیة قلت من برالناس و فاجرهم قال (ع) من برالناس و فاجرهم

و ایضاً از محاسن از حضرت صادق (ع) روایت کرده قال (ع) من مات بین الحرمین بشه الله فی الاثنین یوم القیة اما ان عبدالرحمن بن حجاج و اباعبیده منہم (اقول) عبدالرحمن بن حجاج ظاهر اهدالله الرحمن بن حجاج البجلي الکوفی است

و در رجال کبیر استخوان قه نبتاً و جیها و کن و کیلا لابی عبدالله الصادق (ع) و کن ابو عبدالله (ع) یقول یابدالرحمن کلم اهل الدینة فانی احب ان یری فی رجال الشیعة مثلك

و در دارالسلام نقل کرده که جناب علام فهم شیخ مهدی ملا کتاب که از ساریف و بزرگان علماء نجف اشرف و صاحب کرامات و خوارق عادات بود عزم زیارت بیت الله العرام نمود شخصی از بزرگان علماء با ایشان عرض کرد اگر روز هرهه زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) مشرف شوید ثواب حج و زیارت رادوک خواهید فرمود

جناب شیخ مهدی در جواب فرمود مرا و ادار نکرد بر این عزم مگردوامر

اول اشتیاق بیاغ بهشتی که در اخبار وارد است که آن باغ بهشتی مختص است بکسی که در راه مکه از دنیا برود و شاید من در ذهاب یا ایاب از دنیا بروم و آن قصر بهشتی فائز شوم، دوم اشتیاق فائز شدن بلاقات حضرت بقیه الله فی الارضین حضرت حجة بن الحسن (ع) و مجتمع شدن با آن حضرت در مکه و احد در عرفات چون در اخبار وارد است که آن بزرگوار هه ساله حاضر می شود در عرفات الی آخر و انصافاً بزرگتر از هه فیضهای حج در مکه در عرفات است هم مجلس شدن با حضرت حجة الله (ع) را و بدانکه روایت بسیار غریبی در باب و قوف در عرفات وارد شده

و در فروع کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که شخصی از پدر بزرگوارم سؤال کرد در حالتیکه از عرفات مراجعت میکرد عرض کرد یابن رسول الله (ص) آیا خداوند دهای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدر بزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمی کند مگر آنکه خداوند او را بیامرزد ام از آنکه مؤمن باشد یا کافر و آنها سه درجه هستند مؤمنی هست که خداوند گناهان گنشته و آینده او را بیامرزد و او را از آتش جهنم آزاد فرماید و این است قوله تعالی ربنا آتانی الدنيا حسنة و فی الاخرة حسنة و قناعذاب النار اولك لهم نصیب ما کسبوا و الله سریع الحساب و مؤمنی هست که خداوند گناهان گنشته او را بیامرزد و گفته شود باو که در مابقی از عمرت عمل بیکوی بجای آور و اینست قوله تعالی «من تجمل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقى» الی ان قال (ع) «و کافری هست که باین موقف توقف بنماید بجهت طلب زینت دنیا اگر توبه

کنند از شرک خداوند گناهان او را بیامزد و اگر توبه نکند از شرک خداوند اجر او را خواهد داد در دنیا و او را محروم از اجر و وقوف در این موقف نخواهد فرمود و این است قوله تعالی من کان یرید العیوة الدنیا و زینتها نوف البیوم وهم فیها لایبضون اولک لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما كانوا یعملون

اما قبور بزرگانی که در مکه معظمه و حوالی و اطراف آنست

منها قبر جناب اسمعیل بن ابراهیم خلیل است و قبر والده ماجده اش جناب هاجر که قبر هر دو در مسجد الحرام میان حجر اسمعیل است و اولاً هاجر در میان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسمعیل نزد مادرش مدفون شد

و منها قبور شریفه هفتاد نفر از انبیاء بین رکن یسانی و رکن عرفی است که رکن حجر الاسود باشد چنانچه در هدیه الزائرین است « و فی ثلثی الاخبار عن ایمی عبدالله (ع) قال دفن ما بین الرکن الیسانی و الحجر الاسود سبعون نبیاً امامتهم الله جوعاً »

و در فاسخ است که قبر جناب صالح ینبیر (ع) در مکه معظمه بین رکن و مقام است

و منها قبور شریفه جناب عبدمناف و جناب عبدالمطلب و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری و قبور مقدسه این چهار بزرگوار در مکه معظمه در قبرستان معلی است که معروف است به قبرستان ابوطالب و معلوم و معین است

و در مصباح المتجهدین است که حضرت عبدالمطلب در روز دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و جناب ابوطالب در روز بیستوششم رجب المرجب از دنیا رحلت فرموده انتمی

و در اخبار خاصه است که وفات جناب خدیجه کبری سه روز بعد از وفات جناب ابوطالب است پس وفات مخدیره در روز بیستونهم رجب المرجب بوده سه سال یا یکسال قبل از هجرت

و بدانکه فرقه حقه شیعه اتفاق فرموده اند بر طهارت این بزرگواران از نجاست شرک و کفر و خدمات جناب ابوطالب و جناب عبدالمطلب و جناب خدیجه کبری بوجود مقدس ینبیر (ص) معلوم و کوششهای ایشان در ترویج دین اسلام بر همه کس واضح است

و بدانکه در نزدیک مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی و مقبره و ضریعی است که اهل مکه او را نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت ینبیر (ص) ولیکن معلوم نیست که قبر آن مخدیره در آن موضع باشد بلکه ظاهراً در ابواء است که بین مکه و مدینه است

و علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار میفرماید مدفن جناب عبدالله و آمنه ابوبن حضرت ینبیر (ص) معلوم نیست در این ازمنه و ما مطلع تشدیم بر مدفن این دو بزرگوار

و منها قبر الشیخ المعظم الشیخ محمد مصنف شرح استبصار ابن الحنفی الشیخ حسن صاحب العالم ابن شیخ زین الدین الشهید الثانی و ولادتشان در سنه نهصد و هشتاد بود و رحلتشان شب دو شنبه دهم ذیقعد الحرام سنه هزار و سی و هفت بوده و در قبرستان معلی دفن شد نزدیک قبر خدیجه کبری (ع)

و در مستدرک است که از زوجه اش نقل شده که در لیله رحلت از جنازه شان صوت قرآن تا صبح میشنیدند و فرمود سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت و ایشان را از مکه طلب کرد که برود عراق در کمال لطف و نواضع مخارج بجهت راه معین کرد که بایشان بدهند و ایشان اباه فرمودند بعضی از اصحابشان عرض کردند اگر نیروید افلا جواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذ بدون دعا بنویسم لایق بشأن او نیست و اگر دعا بنویسم نهی داریم از دعا کردن بامثال او جد که خیلی الصاح و التماس کردند جوابی بنویسند بعد التأمیل فرمود حدیثی وارد شده که جائز است دعا نمودن از برای این اشخاص بطلب هدایت کردن و کاغذی در جواب سلطان نوشت و از برای او طلب هدایت فرمود

و منها قبر جناب شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشیبه الثانی و در مستدرک است که ایشان سنه هزار و نه متولد شد و در سنه هزار و هفتاد و سه در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و در نزدیکی قبر والد ماجدش در قبرستان معلی دفن شد و ایشان برادر شیخ علی بن شیخ محمد است صاحب حاشیه بر شرح لعمه که از تلامذه مرحوم شیخ بهائی است

و در **روضات** در ضمن ترجمه شیخ زین الدین فرموده «کان عالماً فاضلاً متبراً تقة صالحاً هابطاً و رعباً شامراً»
و تلمذ او خدمت پدرش محمد و خدمت مولی محمد امین استرآبادی بوده و تصنیفی ابداً نوشته از شدت احتیاط و از خوف شهرت

و **مخطی** **نمالاد** که جناب شیخ حسن صاحب معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین الدین شهید ثانی است هم و خال گرام جناب آقا سید محمد صاحب مدارکست چون پدر صاحب مدارک السید الزاهد العابد علی الصینی. السوسی دختر شهید ثانی را تزویج کرد و از آن مقدسه متولد شد سید محمد صاحب مدارک و شهید ثانی والده آقا سید علی را مرحوم شهید ثانی تزویج فرمود و از او متولد شد جناب شیخ حسن و این دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملا هادی بودی تلمذ نمودند و جناب شیخ حسن در قره جیب که محل تولدش بود در اول محرم سنه هزار و سیازده هجری از دنیا رفت در سن پنجاه و دو سالگی و هاتجا دفن شد

و جیب از قراه جبل عامل است و این دو بزرگوار بزیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که مبادا مکلف شوند بدین شاه عباس اول و حال آنکه اهل سلاطین شیعه بود

و اما شیخ زین الدین شهید ثانی را در سلکت قسطنطنیه یا در طریق قسطنطنیه بجهت عناد مذهبی شهید نمودند در سنه نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار سالگی و بعضی از متعبدین نوشتند که شهید ثانی را در مکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفته در بنجم

ربیع الاول سنه شصت و ستین و تسع مائة و چهل روز او را در مکه معظمه حبس نمودند بعد از راه دریا بردند بقسطنطنیه و در میان دریا او را کشتند و سه روز بدتش اضافه بود بدین شریفش را میان دریا انداختند و بدانکه در بیت شهید ثانی سه نفر مسی به شیخ زین الدین بودند و سه نفر مسی به

شیخ علی الکبیر و الاوسط و الصغیر و تماشان از مبرزین علماء و فضلا بودند
اما شیخ زین الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانیست و شیخ زین الدین اوسط شیخ زین الدین محمد بن الحسن بن الشیخ زین الدین الشهد بود مدفون مع ایه فی السکه المعظمه و شیخ زین الدین الصغیر شیخ زین الدین بن شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهد برادر شیخ محمد بن شیخ حسن

بود و شیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین الشهد بود صاحب مصنفات کثیره مثل کتاب در المنظوم و در المنثور و حاشیه بر شرح لعمه و ایشان در اصفهان از دنیا رفته در سن نود سالگی در سنه هزار و صد و سه

و شیخ علی صغیر شیخ علی بن زین الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهد

الثانی رحمة الله علیهم

و منها قبر العالم المتبحر آقا میرزا محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی صاحب رجال کبیر السی بنهج المقال و رجال متوسط و رجال صغیر و صاحب آیات الاحکام و مرحوم استاد اکبر آقای بهبهانی تلیقه بر رجال کبیرشان نوشته رحلتش در سیزدهم

ذی قعدة سنه هزار و بیست و هشت بود و در قبرستان معلی دفن شد

و در مستدرک از مرحوم مجلسی در اول بحار و از مرحوم آقای بهبهانی در

تلیقه شان بکتاب منهج المقال و جمعی دیگر نقل میکنند که از ایشان تعبیر بسید کرده اند

و از شیخ سلیمان بحرانی نقل کرده قال هو مولانا خاتم المحدثین میرزا محمد بن علی استرآبادی

الحسینی قدس سره

و مجلسی در سیزدهم بحار نقل می کند که جماعتی از سید سند آقا میرزا محمد استرآبادی

نقل کرده اند که گفت شبی من مشغول طواف بیت الله بودم ناگهان جوان خوش سیما و صبیح النظری آمد و مشغول طواف شد پس چون نزدیک شد بمن دست گل قرمزی درغیر او انش بمن لطف کرد من گرفتم و بوییدم عرض کردم این دست گل از کجاست ای سید و مولای من؟ فرمود از خرابات است بعد غایب شد آقا از من و او را من ندیدم

و بعضی اسناد این واقعه را بشیخ محمد سبط شهید ثانی میدهند که سابقاً ذکر شد و شاید

از برای هردو این واقعه واقع شده باشد

و منهم محمد امین بن محمد شریف الاخباری الاسترآبادی صاحب کتاب فوائد الدنیه شاگرد

جناب آقا میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر و صاحب مدارک و صاحب معالم بود و در سنه هزار و سی و

شش در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و در قبرستان معلی دفن شد

و صاحب روضات از ایشان تعبیر خوبی نمی کند لکن علامه نوری بر تعبیر سید صاحب روضات

ایراد میکند

و منهم السید الجلیل النبیل المحدث الامین محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترآبادی

الشهید الجاور بکة المعظه صاحب کتاب الرجعة

و در اهل الاهل است که ایشان عالم و فاضل و محقق و قوی و محدث بودند و شهید شدند و

صاکن مکه بودند

و در فیض القدسی است که ایشان داماد محدث خبیر محمد امین استرآبادی بودند و از

سادات عقلیه هستند و شهادتشان در سنه هزار و هشتاد و هشت بود در مکه معظمه بدست اعداء دین و

ایشان استاد علامه مجلسی (ره) بودند و علت شهادتشان این بود که در آن سالی که شیخ حر

عاملی هم مشرف بود بکة معظمه جماعتی از اترک خیلی از اعاجم شیعه را کشتند بجهة اتهامشان

العیاذ بالله بتلویت بیت الله الحرام

و اجمالش آنست که بعضی از خدمه بیت الله الحرام ملتفت شد بتلویت بیت الله الحرام پس اطلاع داد

باهل مکه بخواس اهل مکه و سرفایشان جمع شدند و گفتند این جسارت از احدی صادر نشده مگر از روضه

و بایکدیگر عهد کردند که هر که معروف است به تشیع او را بکشند پس اترک و بعضی از اهل مکه

جمع شدند در مسجد الحرام و در مسجد آنوقت پنج نفر از معارف شیعه بودند که از آنها بودید
معد مؤمن استرآبادی تمام آن پنج نفر را بقتل رسانیدند و شیخ حر عاملی بتوسل بعضی از شرفاء
مکه نجات یافت

و در مصدق است که سید مصلح من شمس من متبذ مترمه بود

و منهم السید الشهدا بای اهل السنة آقا میرزا زین العابدین بن نورالدین الحمینی الکاشانی
و این سید قتیبه و معدت و از جمله تلامذة علامه محمد امین استرآبادی بود و در مکه معظه جلت
تشیخ او را شهید کردند

و او را در قبری که در حال حیوة خود مهیا کرده بود در قبرستان مطلی دز نزد قبر آقا میرزا
معد الاسترآبادی و مولا معد الاسترآبادی دفن کردند و ایشان مؤسس بیتاؤه الحرام بودند
بعد از انهدام

و خلاصه این واقعه چنانچه در مصدق است آنست که روز چهارشنبه نهم شعبان سنه
هزار و سی و نه میل عطیسی در مکه معظه داخل شد و آن سبیل داخل حوف کعبه معظه شد و بقدر
یکقامت و یکوجوب و دو انگشت مضمومه آب دو خانه کعبه ایستاد و بواسطه آن سبیل در مکه معظه چهار
هزار و دویست مردند

از آنجمله بود مسلمی و سی طفل که در میان مسجد بودند و همه هلاک شدند و در فریاد آن که
روز پنجشنبه بود اطراف خانه کعبه منهدم شد

و مرحوم آقا میرزا زین العابدین گفت من متفکر بودم که هرگاه مخالفون اساس بیتاؤه را
بنهتند هر آینه افتخار شیعه از بین می رود چون اساس اولاد از حضرت خلیل الله بود بعد از خانم النبیین (س)
بعد از حضرت زین العابدین (ع) در زمان حجاج چنانچه در حجاج کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه
الهی که مرحوم فرماید اهل ایمان را از این سعادت پس در آن ایام شخصی در خواب دیده که جنازه حضرت
سیدالشهدا (ع) را در مقابل کعبه گذارده اند و حضرت یغبر (س) بجزاؤه آن بزرگوار نماز میخواند
با جمیع انبیاء و من هم خدمت حضرت یغبر (س) حاضر بودم یغبر (س) رو کرد بمن و فرمود جنازه مرا
بردار و در حوف کعبه معظه دفن کن این خواب را که برای من نقل کرد فهمیدم امام را دفن نیکند مگر
امام و منصب دفن امام حسین (ع) حق امام زین العابدین است

و این اشاده است که وضع اساس بیتاؤه که از مناصب آن بزرگوارانست تفویض بمن شده
و قلبم مطمئن شد و در روز سه شنبه سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع کردند بخراب کردن تنه
بناء و از حجاب الطلاف الاهی بمن این شد که وکیل و مباشرینی که سلطان روم فرستاده بود مرید
من شدند که هر چه من می گفتم از اطاعت من خارج نبودند و تمام اطراف خانه کعبه را خراب نمودند مگر
رکنی که در او حجر الاسود است و در شب یکشنبه یستودوم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و ایشان قرار
گرفت که اساس بیتاؤه دو صیبه آن بنیاد نمایند

پس تضرع نمودم و از پروردگار سوال نمودم که مرا موفق نماید و موسس خانه خود بنساید و من
متفکر بودم که با حضور شریف مکه و شیخ حرم و قاضی و وکیل و علماء مکه و خدام بیت چگونگی من موفق
خواهم شد و قفسر غسل نمود و داخل مسجد الحرام شد و چون وقت نماز صبح شد یک نفر از آنها با من
الهی حاضر نشدند مگر مباشر بعضی از عملجات

پس چون مباشر مرا دید گفت یاسید زین العابدین « اقرء الفاتحه قرأتها و دعوت جندها بدعاء الموسوم بدعاء سریع الاجابة الروی فی الکافی اوله اللهم انی اسئلك باسک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المغزون السکون الخ و دعوت السلطان ظاهراً و نوبت به الحیة جبرائله فرجه واخذت الحجر الباریک للرکن القریب و ناولنی مصدحین الابرقونی وهو من المصلحاء اول طاس فیه الساروج نظرحتہ فی زاویة الرکن القریب و انتشرته و قلت بسم الله الرحمن الرحیم و وضعت الحجر علی فی موضع اساس ابراهیم (ع) و قد باشرت بنفسی مقدار ثلثة اذرع من جهة الارتفاع من تسام الارض الالی فی الیزاب و العصفه الی آخر ما ذکره من کیفیة البناء»

و از مدفونین در قبرستان مطی است **عبدالله بن عمر بن الخطاب** « وهو من الجبادله العسة الطلحة عند اهل السنن » و هم **عبدالله بن عمر** و **عبدالله بن زبیر** و **عبدالله بن عباس** و **عبدالله بن مسعود** و **عبدالله بن جعفر**

واما مدفونین در حوالی مکه معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث بن جون زوجه حضرت یغبر (س) که در قبرستان سرفی است و آن در دوفرسخی مکه معظمه است

و منهم جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت یغبر (س) و قبر ایشان در ابواء است و آن موضعی است بین مکه و مدینه

و حضرت یغبر (س) چهارساله بود که اینضدره از دنیا رفت

و منهم جناب **عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** قبر ایشان در طائف است و **عبدالله بن زبیر** او را از مکه اخراج کرد رفت بطائف و در سنه هشتاد و هفت هجری از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد سالگی

و منهم جناب **عبدالله بن اسمعیل بن بزیر** که از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) و موسی بن جعفر (ع) و حضرت امام رضا (ع) بود و قبر ایشان در فیل است و فیل قریه است در نزدیکی مکه

و در جامع اللطیف فی فضل مکه و البیت الشریف از زهیر نقل کرده که قبر جناب حواء و شیث بن آدم در کوه ابوقیس است و نقل شده که اینکوه افضل جبال مکه است و اقرب جبال است بسکه و در کتاب عجائب المخلوقات است که از خواص کوه ابوقیس آنست که کسیکه در آن سر بریان شده ذبیحه بخورد از ددرسر این گردد

و بعد از جبل ابوقیس افضل جبل حراء است که کوه ثور بوده باشد و در آن جبل ویغبر (س)

مبعوث شد بنبوت و رسالت

و بعد از آن افضل غار ثور است که یغبر (س) با ابابکر در آن پنهان شدند سه شبانه روز از کید کفار قریش و از غار ثور تا مکه معظمه دو میل راه است

و در ارض فنج که اسم چاهی است در بک فرسخی مکه معظمه تقریباً کشته شد جناب حسین

بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب (ع)

و این بزرگوار بعد از موت مهدی بن منصور دوانیقی فرمود در مدینه طیبه در ذیقعد سنه صد و شصت هجری

و در مقاتل الطالبیین است که سبب خروج حسین بن علی صاحب فنج این بود که خلیفه هادی

بن مهدی شخصی را والی مدینه کرد و او جانشینی داشت از اولاد عمر بن الخطاب و آن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب (ع) اسامه و بدی کرد و حکم کرد که همه روزه حاضر شوند در مسجد جامع و با خلیفه نماز بخوانند

پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخر و آن بزرگوار خروج فرمود و مدینه را تصرف نمود باجمعی از سادات علوی و جمعی از اهل یتیمشود. بقصد مکه معظمه خارج شد . و در این سال بعضی از عباسیین با لشکر و جیش زیادی بقصد حج کردن خارج شده بودند پس چون بارش فخر رسیدند جیش عباسیین با آنها تلافی نمودند و وقت نماز صبح روز تروبه سال صدوشصت و نه هجری مشغول معاربه شدند

پس لشکر عباسیین حمله نمودند بلشکر حسین بن علی صاحب الفخر و در آن حمله اکثر اصحاب آن بزرگوار را بقتل رسانیدند و بعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تا آن بزرگوار را نیز شهید نمودند با جمعی و سرهای نازنیشان را از بدن جدا کردند و سرها را آوردند نزد موسی بن عیسی و عباس بن محمد العباسیین در حالتی که جمعی از اولادهای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) حاضر بودند و حضرت موسی بن جعفر (ع) در آن مجلس تشریف داشتند

پس موسی بن عیسی از آنحضرت سؤال نمود که این سر حسین بن علی است ؟

فرمود بلی « انا لله و انا الیه راجعون مضمی و الله مسلماً صالحاً صواماً آمراً بالعرف ناهياً عن المنکر ما کان فی اهل بیته مثله »

و در عمدة الطالب از حضرت جواد (ع) روایت کرده که فرمود « لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخر »

و از تاریخ بیهقی نقل شده که در وقت فخر جناب حسین بن علی صاحب فخر با صد نفر از اصحابش کشته شد

و دعبیل خزاعی در قصیده طولانی خود اشاره بهمین قضیه میکند

قبور بکوفان و اخری بطبیه

و در بعار از حضرت باقر (ع) روایت میکند که یغمبر (ص) در زمین فخر نازل شدند و نماز

خواندند و در رکعت دوم گریان شدند اصحاب هم گریان شدند

چون یغمبر (ص) از نماز فارغ شد فرمود بعد از رکعت اول جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد

ان رجلا من ولدک یقتل فی هذا المكان و اجر الشهید معه اجر شهیدین

ایضاً در روایت است که حضرت یغمبر (ص) باین مقام که رسید نماز خواند و فرمود « بقتل

هیئنا رجل من اهل بیتی فی عصاة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة »

الحاصل ظاهر آنست که شریف تمام مقتولین در فخر در همان زمین فخر باشد

خاتمه

در مستدرک از جامع الاصول ابن اثیر نقل میکند از حضرت یغمبر (ص) که فرمودند

« ان الله بیعت لهذه الامة فی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها »

شاید مراد آنست که در هر صدسالی از برای تجدید و ترویج دین محمدی یکنفر از علماء

و از سلاطین برانگیخته می شود و لابد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول

در مجد دین در رأس هر ماه از علما اعلام

اما مجد مائة اولی حضرت امام محمد باقر (ع) بودند و رحلت ایشان علی الاصح روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجه سنه صد و چهارده هجری بود

و مجد مائه ثانیه حضرت امام رضا (ع) بودند و رحلت ایشان سلخ ماه صفر سنه دوست و سه و یادوست و در بود و احوالات ایندو بزرگوار در ابواب آتیه ذکر خواهد شد انشاء الله

و مجد مائه ثانیه جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی بود و آن جناب اخبار و احادیث اصول اربع مائه و غیره را مرتب نمود و از اول کتاب طهارت تا آخر دیات هر حدیثی را در جای خود ذکر فرمود و احادیث اصول را نیز در ابوابی جدا ذکر فرمود و دومت بیست سال کتاب کافی را جمع آوری فرمود و آن کتاب اضبط و اتقن کتب شمه شد و ایشان در زمان سلاطین آل بویه بوده اند که سلطنت عمادالدوله باشد و او اول سلاطین آل بویه بود

و در مستدرک از نجاشی نقل فرموده که رحلت جناب کلینی در بنداد سنه سیمد و بیست و نه بود سنه تناثر نجوم و مقبره شریفه شان در بنداد دور نزدیک جسر معروفست

و در روایات است که رحلت ایشان در ماه شعبان سنه مذکور بود

و در این سال جناب علی بن محمد الصری که آخر نواب خاصه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بود از دنیا رحلت فرمود

و ایضاً در این سال علی بن بابویه القمی پدر شیخ صدوق از دنیا رحلت فرمود

و مجد مائة رابعة جناب علم الهدی السید المرتضی السی به علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) بوده و ولادت ایشان در سنه سیمد و پنجاه و پنج بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع المولود سنه چهارصد و سی و شش بود و محل دفنشان گفته خواهد شد و در شرح ابن ابی الحدید است که شیخ مفید در خواب دیده که صدیقه طاهره وارد شده بر او و با آن مخدره بود و دنور دیده اش حسنین (ع) و تسلیم کرد ایندو فرزندش را بشیخ مفید و فرمود علیهما الفقه

از خواب متعجباً بیدار شد چون صبیحه روز بعد شد داخل شد بر او در مسجد فاطمه بنت الناصر و کتیزان در اطرافش جمع بودند بادو پسرش محمد رضی و علی مرتضی

بس شیخ مفید از جای خود حرکت کرد و بسخدره سلام کرد

مخدره فرمود یا شیخ « هذان ولدان قد احضرتهما الیک لتعلمهما الفقه »

بس شیخ گریه کرد و خواب خود را بجهت مخدره نقل کرد و تعلیم داد این دو آقا زاده را

و مفتوح شد برایشان از انواع علوم و فضایل آنچه مشهور است در آفاق دنیا.

مرحوم ثقة الاسلام ثوری میفرماید والده ماجده ابن دو آقا فاطمه بنت الحسن بن احمد بن

حسن الناصر الاصح صاحب دیلم ابن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ایطالاب (ع)

بوده و این سه بیت را در روح و روحان از سید مرتضی نقل کرده :

اکابد هأ بؤسه ليس ينجلي
حرام عليه العيش غير محلل
بسم عنادی حین طلقنی علی (ع)

حبت علی الدنیا قلت الی متی
اکل شریف قد علی بجدوده
قالت نعم یا بن العین رمیتکم

و بعضی از علماء نوشته اند که مجدداً رأس مائة رابه شیخ مفید المکنی به ابی عبدالله
والسبی بمحمد بن محمد بن نعمان استکه حضرت امام زمان (ع) دویا سه توفیق شریف از برای
او ارسال فرمودند
و در عنوان یک توفیق نوشته بود « للاح السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله
معدین معدین نعمان ادام الله اعزاه »

و کتیبکه این بزرگوار تألیف فرمودند و مناظر ایشان با علماء اهل خلاف در کتب رجال
مستور است

و در روضات استکه تولدشان در یازدهم ذیقعدة الحرام سنه سیمد وسی و شش یا سی و هشت
بوده و رحلتشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و سید مرتضی بینازه شان
نماز خواند و در رواق مطهر کاظمین دفن شد

و جناب سید مرتضی و شیخ مفید نیز در زمان سلطنت عضدالدوله دیلمی ابن رکن الدوله
ابن عماد الدوله بود که از سلاطین آل بویه بوده اند

و مجدد مانه خامه امین الاسلام ابی علی فضل بن الحسن الطبرسی بود صاحب کتاب
مستطاب مجمع البیان فی تفسیر القرآن المجید

و ایشان در عصر سلاطین سلجوقیه بودند مثل الب ارسلان و طغرل یک و نحو آنها
رحلتشان در شب عید قربان سنه بانصد و چهل و هشت بوده در سن نود سالگی و مدفنتان در میان قتلگاہ
مشهد مقدس معلوم است

و فی الروضات نقله دفن فی منمنال الرضا و جهت تسبیہ آن محل بتلگاہ آستکه در او اخر
دولت مغویه باشاره عبدالله خان الفغان آنجا قتل عام واقع شد لذا آن محل را قتلگاہ نامیدند و
پسر ایشان رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق است سبط ایشان ابو الفضل
علی بن حسن بن فضل صاحب کتاب مشکوة الانوار است

و مجدد مانه سادسه سلطان المحققین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی المعروف به
خواجہ نصیر الطوسی بود که وزیر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بود و چنگیز خان
اول سلاطین مغولیان بود که اینها بعد از سلاطین خوارزم شاه در ایران سلطنت کردند و ترویج
نکرده احدی از علماء اعلام مذهب حقه امامیه را بتل مثل مرحوم خواجہ نصیر تولدشان در شبته
یازدهم جادی الاولی سنه بانصد و نود و هفت بود و رحلتشان در آخر روز دوشنبه یوم القدر سنه
ششم و هفتاد و دو بود و قبرشان در رواق بالاسر حرم کاظمین معلومت

و مجدد مانه سابعه العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی بود الملقب به
آیه الله العلامة

و از مستدرک استفادہ میشود که علامه هشیره زاده مرحوم محقق اول بوده
و ایضاً در علم اصول و فقه تلمیذ محقق بوده و در علم حکمت و کلام تلمذ نزد مرحوم
خواجہ نمود

و مرحوم علامه سبب شد از برای تشیع سلطان محمد الملقب به شاه خدا بنده این

غازان خان ابن ابا قحان ابن هلاکوخان ابن تولی خان ابن چنگیز خان و از ریاض العلماء نقل شده که جناب آیه الله از تمام مردم ازهد و اتقی بود

و بداتکه ولادت علامه حلی در شهر حله یست و دو ماه رمضان سنه ششم و چهل و هشت بود و رحلتان در شب یازدهم محرم الحرام سنه هفتصد و شش بود و قبرشان در نجف اشرف معلومست و مجدد ماهه ثامن الشیخ الشهد السید محمد بن جمال الدین المعروف به الشهد الاول بوده که تلبیذ فخر المحققین بر علامه حلی بوده در اوایل امرش و شهادتشان در نهم جمادی الاولی سنه هفتصد و هشتاد و شش بود او در عصر سلطنت امیر تیمور خان بود که اول سلاطین تیموریان است و مجدد ماهه تاسعه الشیخ علی بن عبدالعالم الکرکی العالمی بود شارح قواعد الاحکام المدعو بروج الذهب الامامیه

و بعضی از اهل تسنن او را مخترع مذهب شیعه میدانند و در حقش گفته شده که بعد از مرحوم خواجه نصیر طوسی (ره) احدی مثل محقق ثانی اعلاء اعلام مذهب جعفری را نکرد و حکایت شده که در عهد شاه طهماسب بن شاه اسمعیل یکروز مرحوم محقق با سفیر روم که سنی بسیار متعصبی بود در مجلس سلطان حاضر بودند سفیر بمحقق عرض کرد تاریخ اختراعی مذهب شیعه مذهب ناهق است که سنه نهصد و شش میشود که در آن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود سلطنت نشست که نسبش بعصرت امام موسی کاظم (ع) میرسد

و مقصود سفیر روم این بود که اختراع مذهب شیعه از زمان سلاطین صفویه بود و مرحوم محقق بدهاتاً در جواب فرمود ما عرب هستیم و لسان ما بر لنت عرب جاریست نه بر لنت عجم و در لنت عرب باید مذهب را اضافه کرد بضمیر متکلم و باید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناهق که عجمی شود و در روضات الجنات از تاریخ جهان آرا نقل کرده که جناب محقق ثانی در نجف اشرف در روز غدیر سنه نهصد و چهل از دنیا رفته در زمان شاه طهماسب و تاریخ رحلتان مقتدای شیعه است و ظاهراً قبرشان در نجف اشرف است و محلش معلوم نیست و پسرشان شیخ عبدالله کرکی تاریخ رحلتان سنه نهصد و نود و سه بوده و تاریخ آن ابن مقتدای شیعه است

و در روضات است که محل دفنشان در مشهد مقدس در میان دارالسیاده مبارک است و مجدد ماهه عاشره شیخ الاسلام و السلین بهاء الملة والدین محمد بن الحسین العالمی الشهیر بالشیخ البهائی بود و ولادتش در بعلبک روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه نهصد و پنجاه و سه بود و رحلتان دوازدهم شوال سنه هزار و سی و یک بوده و قبر شریفش در مشهد مقدس معروف است

و ایشان وزیر مرحوم شاه عباس اول ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود

و مجدد ماهه حادی عشر البحر الواج مولانا محمد بن باقر بن محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی الشهیر بالمجلسی بود

و ابن بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان کمتر از ترویج

خواجہ نصیرالدین طوسی و محقق ثانی بوده

و در مستدرک از تحفه عبدالحق ناصبی نقل کرده که گفت «لوسی دین الشیبه بدین المجلسی لکان فی معمل»

و در دار السلام از مرحوم صاحب جواهر نقل کرده که فرمود مجلس بسیار بزرگی را در خواب دیدم که در آن جماعتی از علماء حاضر بودند و بردوب او جمعی از اصحاب ایستاده بودند من اذن گرفتم و داخل شدم ناگاه دیدم جمعی از علماء متقدمین و متأخرین در آن مجلس حاضرند و در صدر مجلس علامه مجلسی است تعجب کردم سؤال نمودم از بواب چرا علامه مجلسی از همه مقدم تر نشسته ؟

جواب دادند چون در نزد ائمه معروف است به باب الاله

و جهت آنکه باین منزلت رسیده آنستکه در میان شیعه سنت نبود چاوش را از برای زوار و از آقا احمد بن آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی در کتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی از بلاد کفر که خالی باشد از تصانیف مرحوم مجلسی

و نقل کرده یکوقتی جمعی میان کشتی نشسته بودند که کشتی شان طوفانی شد پس اهل کشتی خود را بنصب زیادی بجزیره از جزایر کفار رسانیدند که در آن جزیره ابدانری از آثار اسلام نبود پس شخصی آنها را مهمان کرد و مظلوم شد که این مرد مسلمانان گفتند جمیع اهل بلد کفارند چه شد شما مسلمان شدید ؟

آورد رفت میان خانه اش و کتاب حق الیقین را آورد و گفت من و اهل یتیم بیرکت این کتاب مسلمان شدیم

ولادتشان سنه هزار و سی و هفت موافق جامع کتاب بهار الانوار و رحلتشان روز بیست و هفتم ماه رمضان سنه هزار و صد و یازده بود موافق باین مصراع:

ماہ رمضان که بیست و هفتش کم شد
و قبر شریفش در اصفهان معروف است

و ایشان در عهد شاه سلطان حسین بود که آخر سلاطین صفویه است

و مجدد ماهه ثانی عشر معلم الفقهاء و المجتهدین مولانا آقا محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی بود تولدش در اصفهان در سنه هزار و صد و هفده یا هیجده بود و رحلت در سنه ۱۰۰۰ کلا؛ ۴۰۰ مملی سنه هزار و دو بیست و هشت بود و مرقد و شریفش در وراق مطهر حضرت سید الشهداء (ع) است باین نام مقدس شهداء معلوم است

و ایشان در عصر سلطان محمد خان قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار بود

و مجدد ماهه ثالث عشر آیه الله الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ابن میرزا محمود الحسینی بود و رحلتشان در سنه ۱۲۰۰ در شب چهارشنبه بیست و چهارم ماه شعبان سنه هزار و سیصد و دوازده بود

و قبر شریفشان در نجف اشرف جنب باب طوسی معروف است

و ایشان در عصر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ابن محمد شاه ابن عباس بن ابی زینب ابن فتحعلی ابن حسین علی خان ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار بود

امر دوم

در مجدد و مروج دين اسلام در رأس هر ماه از سلاطين

بدانکه در کتاب تیمور نامه از میر سید شریف که در عصر امیر تیمور بود مکتوبی نقل نموده که اتفاق علماء خلف بر اینست که در هر مدسالی بعد از حضرت ختمی مرتبت (ص) از برای رواج دین محمدی (ص) مجددی میانگیزد

در سرمانه اولی مجدد دین محمدی (ص) عمر بن عبدالعزیز بود که چون دین اسلام بواسطه لمن وطن خوارج بامیر المؤمنین (ع) ضعیف شده بود او بر طرف کرد و تجدید دین نمود و در سرمانه ثانیه مجدد دین محمدی (ص) مأمون الرشید بود که هفتاد و دو مذهب باطل را بر طرف و منسوخ نمود و حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) را بخراسان طلبید و ویرا ولیمهد خود قرار داد و باذن او در مملکت تصرف نمود

و در سرمانه ثالثه مجدد دین محمدی (ص) مقتدر بالله عباسی بود چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بسکه معظمه مستولی شدند و سی هزار محرم را در روز عرفه بقتل رسانیدند و حجر الاسود را از رکن خانه کعبه برکنندند و بلاد اسلام را خراب نموده قتل و غارت نمودند بانجهت دین اسلام ضعیف شد مقتدر بالله عباسی ششیر کشید و ایشان را برانداخت و دین اسلام را رواج داد

و در سرمانه رابعه مجدد دین محمدی (ص) عضد الدوله دیلمی این رکن الدوله این عماد الدوله بود که بواسطه فسق و فجور مطیع لامر الله عباسی و ظلمهای وی و اتباعش دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و منہیات شیوع یافته بود عضد الدوله او را معزول نمود و بسر وی الطایع بالله را ولیمهد خود گردانید عضد الدوله خود مرج دین شد و رفع بدع را نمود

و در سرمانه خامسه مجدد دین محمدی (ص) سلطان سنجر بن ملکشاه بود که شیخ احمد جامی و حکیم سنائی معاصر وی بودند و سلطان مرید آنها بود و در آن ایام ملاحظه دین اسلام را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع و قتل آنها مبادرت نمود و در اطاعت و متابعت دین اسلام میبانه نمود

و در سرمانه سادسه مجدد دین محمدی (ص) هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیز خان بود و او در سنه ششم و پنجاه و سه دولت اسمعیلیه را منقرض نمود بعد از آن تسخیر بغداد شد و بهیچامی مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه عداوتی که با خلفای عباسی داشت بدستاری محمد بن علی غلمی که وزیر مستعصم عباسی بود با هلاکوخان همدست شدند و هلاکوخان بغداد را تصرف نمود و مستعصم بالله خلیفه را ششم ماه صفر سنه ششم و پنجاه و شش که مطابق است با هندسه لفظ خون بقتل رسانید و سلطنت بنی العباس را منقرض نمود و دین محمدی (ص) را ترویج کرد و بدعت را از بین زایل نمود

و در سرمانه سابعه مجدد دین محمدی (ص) سلطان محمد بن ارغون خان ابن ابغاخان ابن هلاکوخان ابن تولی خان ابن چنگیز خان الملقب به خدا پنده بود که در اول شوال سنه هفتصد و نوزده از دنیا رفت (۱)

و چون بگوشش رسید که دین محمدی (ص) بر تبه ضعیف شده که در نماز بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد نفرستند بسجد جامع سلطانیه رفت و حکم کرد باحضار علماء اسلام

(۱) در ۷۱۶ بوده چنانکه در منتظم ناصری و غیره است و شاعر گفته: (از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از تاج و کلاه و سروری شاه گذشت) (ح)

و از فضایل صلوات بر محمد و آل محمد سؤال کرد

علماء باتفاق گفتند بحکم خدای تعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد

و جمعی از علماء گفتند که امام شافعی ناظرًا بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد میدانند

و جمعی گفتند که امام اعظم بدون صلوات مکروه میدانند آنوقت از علماء سوال کرد که چرا

بر آل سائر انبیاء صلوات نفرستند و بر آل خاتم النبیین باید صلوات فرستاد علماء از جواب عاجز شدند

سلطان گفت مرا دو جواب بنظر میرسد

اولاً چون دشمنان گفتند که پیغمبر (ص) ابراست خداوند خود آنها را ابرتر فرمود که نسل ایشان

منقطع شد و اگر هم باشد کسی ایشان را نیشناسد و نام ایشان را نبرد

و اما ذریه پیغمبر (ص) ابقدر شدند که تعداد ایشان را جز خداوند کسی نداند و در صلوات بر

ایشان بتناجوت پیغمبر (ص) اثبات وجود ذریه ایشان است

ثانیاً چون ادیان همه انبیاء در معرض نسخ و تبدیل بود بخلاف دین محمدی (ص) که تا قیامت

تغییر و تبدیل در آن نیست پس بر متابعان آن حضرت لازم است که در صلوات بر آن حضرت اولاد او را

نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان دین محمد و محافظان شریعتش و وارثان علوم انبیاء ایشانند

که متابعت و حرمت ایشان را لازم دانند

چون سلطان این کلمات فرمود همه زبان بصلوات بر پیغمبر (ص) و آل او گشودند

آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علی است و آخر ایشان محمد مهدی موعود است

پس ما را استکه در ملک محمد (ص) بدون اذن اولادش تصرف نکنیم و اگر کنیم غاصبیم پس علماء

اذعان نمودند

پس سلطان محمد امر کرد که باید خطبه بنام اهل بیت بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند

و در سرمانه نامه مجدد دین محمدی (ص) امر کیمور صاحبقران است که در اوصاف و اقطار

عالم شریعت را رواج داد و سادات و علماء را اعزاز و احترام نمود و باذن او ذریه آل رسول در مملکت

تصرف کردند انتهى القول

و در ماه تاسمه مجدد دین محمدی (ص) شاه اسمعیل الصفوی الموسوی است که اول

سلاطین صفویه باشد و در سنه نهصد و شش که مطابق با هندسه منبناحق خروج سیف فرمود

و مرحوم محقق ثانی شیخ علی گرگی ببد این سلطان دین محمدی را تزویج نمود

و در ماه عاشره مجدد دین محمدی (ص) شاه عباس الصفوی الموسوی این سلطان

محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود که شر از بکیه را که عبدالله خان از بک و پسرش

عبدالمؤمن خان از بک و اتباعشان باشد دفع نمود.

و ببدد دو وزیر عالم زاهد متقی مرحوم میر داماد و مرحوم شیخ بهائی دین محمدی (ص)

را تزویج نمودند

و این سلطان در سنه نهصد و هشتاد و نه سلطنت نشست

و بعضی گفتند تاریخ جلوش ظل الله است که نهصد و نود و هفت باشد و در سنه هزار و سی و هشت

درمازندران از دنیا رحلت فرمود

و در ماه حادی عشر مجدد دین محمدی (ص) نادر شاه افشار بود که در سنه هزار و صد

وچهل و سه نادرشاه کلات را فتح نمود و در یازدهم جمادی الاخر سنه هزار و صد و شصت و یک (۱) در فتح آباد قوچان مقتول شد و جنازه اش را در مشهد مقدس دفن کردند و او بسیار دین را ترویج نمود و اسباب روسفیدی مسلمین و ایرانیان شد حتی هندوستان و ترکستان را فتح نمود و بسیاری از تشریفات بقاع مطهره را نادرشاه نمود و در ماه ثانی عشر مجددین معدی (س) فتحعلی شاه قاجار ابن حسینعلی خان ابن محمد حسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود که بعد از عیش محمدشاه اخته بتخت سلطنت نشست و گفتند تصرفاتش در امور سلطنتی با اجازه مرحوم میرزای قمی بود و در سنه هزار و دوویست و یازده سلطنت نشست و در سنه هزار و دوویست و پنجاه در سفر اصفهان از دنیا رحلت نمود و مدفنش در قم معلوم است و یادگاریهای زیادی در مشهد مشرفه دارد خصوص در مشهد مقدس



(۱) سال کشته شدن نادر مسلم است که شصت بوده چنانکه در کتب تواریخ مضبوط است و در نینه شهر ج ۲ بوده و در روضه الصفا که ۱۱ ذکر شده ظاهراً اشتباه از کاتب است (ج)

باب دوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ و ولادت

حضرت فاطمه زهراء (ع)

و در علت و لغات و محل دفن مخدیره و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ متعلقه

بآن مخدیره و در بعضی از قبور متبرکه واقع در مدینه طیبه و حوالی آن

و در این باب نه فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن مخدیره

بدانکه اسم شریفشان فاطمه است و اشهر القابشان زهراء است و اشهر کنای آن مخدیره

ام‌الائمة النجباء القبا و ام‌ایها میباشد والد ماجدشان حضرت خاتم‌النبین (ص) بود و والده ماجده‌شان

جناب خدیجه کبری ام‌المؤمنین بنت خویلد بن اسد بن عبد‌الغزی بن قسی و جانب قسی جد حضرت

پیغمبر (ص) است

و والده خدیجه کبری فاطمه بنت زاتمه بن اسم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن

لوی بن غالب بن فهر است و جناب خدیجه کبری خواهر ابوبنی عوام پدر زبیر است که اهل تنس بن زبیر

را از عشره مبشره میدانند

و جناب صفیه بنت عبد‌المطلب زوجة عوام و مادر زبیر بود که زبیر هم‌راة جناب پیغمبر (ص)

و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و خالوزاده حضرت فاطمه زهراء (ع) است

و جناب خدیجه کبری اول‌زوجة عتیق بن عامر مغزومی بود و دختری آورد جاریه نام‌داشته بود

از آن تزویج شد به ابوهاله بن منذر الاسدی و از او هم پسری آورد هند نام و بعد از این دو شوهر

زوجة حضرت پیغمبر (ص) شد و مسلماً از پیغمبر (ص) چهار دختر آورد

و اما پسرای آن مخدیره از بعضی از اخبار مستفاد میشود که سه پسر آورده

و از بعضی از روایات دو پسر و شرح حالات آن بزرگواران در باب اول مذکور شد فراجع

و جناب ورقه بن نوفل بن اسد بن نوفل بن اسد بنی‌هم جناب خدیجه کبری بودند و مادر ورقه

و عدی بن نوفل آینه دختر جابر بن سفیان و خواهر تابط شرأ میباشد و عدی بن نوفل از جناب عمر

و هشام حاکم حضر موت بود

و در کتاب اصحابه از عایشه روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر (ص) از خانه بیرون نیشد مگر آنکه توصیف میکرد خدیجه کبری را،
یکروز غیرت مرا وادار کرد عرض کردم یا رسول الله (ص) خدیجه دن پیری بود خداوند او را از تو گرفت و تبدیل فرمود بزنجوان بهتر از او
. پیغمبر (ص) غضبناک شد فرمود « لا والله ما بدلتی الله خیراً منها آمنت از کفر الناس و صدقتی از کذب الناس و واستنی بما لها از حرمی الناس و رزقتی منها الولد دون غیرها من النساء »
عایشه گفت نزد خود عهد کردم ابدأ با داذ آن مخدره نزد پیغمبر (ص) نکنم

فصل دوم

در تعیین یوم ولادت باسعادت آن مخدره از ایام هفته

و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه
و در تعیین سال ولادت و در این دو امر است
امر اول

در یوم ولادت از ایام هفته و ماه ولادت آن از ایام ماه

ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که آن مخدره در مکه معظمه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانیه متولد شده بلی در هزار بحار فرموده « و يستحب زیارتها فی الاوقات الشریفة مثل یوم ولادتها و هو یوم العشرین من جمادی الاخرة او العاشر منه علی قول

امر دوم

در سال ولادت باسعادت این مخدره

مرحوم کلینی (ره) در کافی و علی بن شهر آشوب در مناقب و شهید در دروس و طبری در دلائل الامامة و بعضی دیگر از علماء فرموده اند آن مخدره پنجسال بعد البعثة متولد شد که چهل و پنجسال از سن شریف حضرت پیغمبر (ص) گذشته بود
و در بحار از شیخ مفید در حدائق الریاض و از شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین نقل فرموده که دو سال بعد البعثة آن مخدره متولد شد که از سن شریف حضرت پیغمبر (ص) چهل و دو سال گذشته بود

و از همام روایت شده که ولادت آن مخدره پنجسال قبل البعثة بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سی و پنجساله بود

و علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اصح و اشهر قول اول است

و سابقاً گفتیم که بعثت شریف روز بیست و هفتم ماه رجب بوده و ظاهر آنستکه ولادت مخدره در جمادی الثانیه اواخر سال چهارم از بعثت بوده نه جمادی اواخر سال پنجم چون اول اقرب است به پنجسال تمام از یوم بعثت از دوام

بنابر این روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز بعد از یوم بعثت بوده تقریباً و سابقاً گفته شد از بعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دوازده سال و هفت ماه و سه روز . تقریباً پس سن مخدره در روز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً

فصل سوم

در تاریخ رحلت مخدومه مکره مظاهراً مسلم است نزد علماء و مورخین
و ایضاً مسلم از اخبار است که رحلت مخدومه در سال رحلت حضرت یغمبر (ص) بود و سابقاً
گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت یغمبر (ص) در سنه یازدهم از هجرت مقدسه بود پس رحلت
مخدومه هم یازدهم از هجرت بوده
و ایضاً ظاهراً خلاف متدبه نباشد که رحلت مخدومه روز سه شنبه بوده چنانچه در روایت طبرسی
ذکر خواهد شد

و اما ماه وفات و یوم آن از ایام ماه بین خاصه و عامه اختلاف بسیار است
ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده از هشت ماه زیاد گفته نشده و از چهل روز
کتر گفته نشده و اقتضای سبب که در چهار قول که اصح از باقی اقوال است
اول - شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین و سیدین طاوس در اقبال و حاجی نوری
در تحفة الزائرین و جمع کثیری از متأخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدومه در سوم جمادی
الثانیه بوده و بعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده
منجمله در بیچار از کتاب دلائل الامامة لمحمد بن جریر الطبری الامامی از ابو بصیر از حضرت
صادق (ع) روایت فرموده « قال (ع) قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة
احدی عشر من الهجرة »
دوم - مرحوم گلینی (ره) در کافی میفرماید آن مخدومه بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج
روز زندگانی کرد

و باین مضمون روایت هم وارد شده و بنا بر مختار گلینی که رحلت حضرت یغمبر (ص) را دوازدهم
ربیع الاول میدانند و رحلت حضرت زهرا (ع) را هفتاد و پنج روز بعد از رحلت حضرت یغمبر (ص) میدانند باید
رحلت مخدومه را در او اخر ماه جمادی الاولی بدانند نه در او اسط آن
و همین هم استفاده میشود از روایتی که از اختصاص نقل شده که حضرت صادق (ع) میفرماید
بعد از ذکر قضیه گرفتن نامه فدک را از صدیقه طاهره (ص) درین راه و پاره کردن نامه را میفرماید
« فرضت و مکتب خسته و سبین بوماً مریضة لما ضربها فلان ثم قبضت »

سوم - شهید در دروس میفرماید « قبضت (ع) بعد اییها (ص) بنحو اماتة یوم »
چهارم - ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میفرماید « الا ان الثبت فی ذلك ما روی
عن ابی جعفر محمد بن علی (ع) انها توفیت بعده بثلاثة اشهر » و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی
بتمرض آنها نیست و ظاهراً اصح اقوال قول اول باشد و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را
هم بر این قول

اما قول دوم که قول گلینی باشد از بعضی از بزرگان نقل شده که در زمان سابق رسم الکتابة
سبعین و تسعین بر نهج واحده نوشته میشد پس محتمل است که اصلاً نسخه خمس و تسعین بوده که
تقریباً مطابق میشود با سوم جمادی الاخره

اما قول سوم و چهارم هم تقریباً مطابق با همین قول باینکه گفته شود بنا بر قول سوم متعرض نفس چند روز نشده‌اند و بنا بر قول چهارم متعرض چندروز زیاده نشده‌اند پس اقوی این شده که آن مخدیره روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الآخره سنه یازدهم هجری از دنیا رحلت فرموده و در وقت رحلت از سن شریف مخدیره بنا بر مختار هفده سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته بود تقریباً

و اما ساعت رحلت مخدیره

در کشف‌الغمه روایتی نقل میفرماید و در آخر آن روایت است « و ماتت علیها السلام بعدالمصر »

و در بحار از حضرت صادق (ع) روایت میکند « قال (ع) ماتت فاطمة (ع) مابین المغرب والعشاء » پس بنا بر مختار در بساب ولادت و رحلت مخدیره سن شریفشان در وقت رحلت هفده سال و یازده ماه و سیزده روز بوده

فصل چهارم

در علت وفات و وصیتهای مخدیره و محل دفنشان

اما علت وفات مخدیره را علمای اعلام مفصلاً و مشروحاً نوشته‌اند و حقیر علمر می‌خواهم از ذکر آنها

و اما وصیتهای آن مخدیره

در بحار از روضة‌الواعظین روایت کرده که بامیرالمؤمنین (ع) وصیت کرد که بعد از او امامه دختر خواهرش زینب را تزویج کند و از برای او نشی ترتیب دهد و آنکه حاضر نشوند بجنائز او کسیکه با او ظلم کرده‌اند و حش را غصب کرده‌اند و نماز نخواند بر جنازه او احدی از آنها و از اتباعشان و او را در شب دفن کند و قتیکه هم چشمها بخواب برود

و در انوار البهیة ثقة الاسلام محدث قمی از مصباح الانوار از حضرت صادق (ع) روایت کرده که صدیقه طاهره (س) بامیرالمؤمنین (ع) وصیت کرد که قتیکه من از دنیا بروم خردت مرا غسل بده و کفن کن و نماز بخوان و وارد میان قبر بنما و خاک بروی من بریز و نزد سر من بنشین مقابل صورت من و زیاده قرآن تلاوت بنما و دعا کن بجهت آنکه آنساعت ساهتی است که میت محتاج است بانس گرفتن با زنده ها و وصیت میکنم در باره اولادمخیر را، بعد مخدیره ام کلثوم را بخود چسباید فرمود و قتیکه بالغ بشود اثاثیه منزل را امیرالمؤمنین (ع) باو بدهد بعد خداوند کفیل او خواهد بود

و در روایت است که در وقت ارتحال صدیقه طاهره (س) امیرالمؤمنین (ع) و حسنین در منزل نبودند حسنین که وارد شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده حضرت سیدالشهداء (ع) مادر را حرکت داد دید از دنیا رفته رو کرد بپدرش حضرت امام حسن (ع) فرمود « یا ابا آجرك الله فی الوالده » بعد از منزل بیرون شدند پدر بزرگوارشان را خیردار نمودند

حضرت امیر (ع) بعضی ششین غش کرد آب بصورت ناز نیش پاشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دید کافندی بالای سر مبارک صدیقه طاهره است نوشته بود

« بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله (ص) اوصت وهی تشهد

ان لا اله الا الله وان محمد اعبده ورسوله و ان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبت من في القبور باعلى انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجني الله منك لا يكون لك في الدنيا والاخرة انت اولي بي من غيري حطني وغسلني وكفني بالليل وصل علي و ادفني بالليل ولا تعلم احد اذ استودعك الله و اقره علي و لدى السلام الي يوم القيمة»

و در ضمن و محض بحار از اختصاص از عبدالله بن سنان روايت کرده « لما حضرتها الوفاة دعت علياً (ع) اما ان تضمن والا اوصيت الي ابن الزبير فقال علي (ع) انا اضمن وصيتك يا بنت محمد (ص) قال سئلتك بحق رسول الله (ص) اذا نامت ان لا يشهداني ولا يصليا علي الي آخره»

اقول محتمل است که مراد پسر زبير بن عوام باشد و محتمل است که مراد پسر زبير بن عبدالعطلب عسوی حضرت زينب (ص) باشد و هو الاثر.

و اما محل دفن آن مخدومه

مرحوم علامه مجلسي در مزار بحار مي فرمايد اصح آنستکه آن مخدومه در خانه خود مدفونست

و در اصول کافی از محمد بن محمد بن ابي نصر روايت ميکند «قال سئلت ابا الحسن (ع) عن قبر فاطمة (ع) فقال دفنت في بيتها فلما زادت بني امية في المسجد صارت في المسجد»

مخفي نفاذ که بيت مخدومه که موضع قبر اوست همان موضعي که فعلا پشت سر قبر حضرت رسول (ص) است و ضريحي دارد که منسوبت بقبر شريف آن مخدومه»

و در عاشر بحار از کشف الفقه نقل ميکند که فرمود الظاهر والشهود ما نقله الناس و ارباب التواريخ والسير انها دفنت في البقيع

و شاهد بر اين روايتي است که در بحار در باب دفن حضرت مجتبي (ع) روايت فرموده که حضرت سيد الشهداء (ع) بيني هاشم فرمود «الله الله لا تضيموا وصية اخي واعدلوا به الي البقيع فانه اقسم علي ان انا منت من دفنه مع جده ان لا اخاصم فيه احداً وان ادفنه بالبقيع مع امه»

و بعضي گفته اند که مدفن آن مخدومه در روضة مقدسه ميان قبر و منبر است

الحاصل چون آن مخدومه را بنا بر وصيت خودشان شب غسل داد کسانیکه با او ظلم کردند در پای جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش را تشييع نکنند

و بعضي از موثقين روايتي نقل کرده اند که از جمله وصايات اين مخدومه بود که قبر شريفش را مساوي با زمين قرار دهد

و در بعضي از روايات است که حضرت امير المؤمنين (ع) چهل صورت قبر تر تسيه داد باين جهت کسی مطلع بر محل دفن آن مخدومه نشد

مفاد اکثر اخبار و منهب اکثر علماء شمه آنستکه مدفن شريفشان در خانه شان ميباشد که واقع است ميان روضة مطهره

و بيده نيست که اين قبری که در حرم مطهر امه بقيع است منسوب به فاطمة زهراء (ع) قبر فاطمه بنت اسد (ع) باشد و آن بقعه که در آخر بقيع است منسوب به فاطمه بنت اسد است

قبر سعد بن معاذ باشد چنانچه در کتاب خلاصة الوفا في اخبار دارالمطفي مبن را اختيار نموده،

فصل پنجم

در کیفیت تزویج فاطمه زهراء (س) بامیرالمؤمنین (ع)

و ذکر میشود اجمالاً در ضمن هفت امر :

امر اول

بدانکه زوج حضرت فاطمه (ع) در دنیا و آخرت منحصر است بامیرالمؤمنین (ع) چنانکه آنقا نقل شد که فرمود « یا علی انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجنی الله منك لا کون لك فی الدنیا و الاخرة الی آخره »

و خداوند در قرآن مجید فرموده « هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و کان ربك قدیراً »

و در بحار از کنز کراچی از ابن عباس روایت کرده « قال ص نزلت الایة فی النبی (ص) حیث زوج علیاً ابنته و هو ابن عمه فكان له نسباً و صهراً »

و در عیون اخبار باسناد خود از یغمبر (ص) روایت کرده که فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (ص) خداوند میفرماید « لولم اخلق علیاً (ع) لما کان لفاطمة ابنتک کنو علی وجه الارض آدم فن دونه »

و در بحار باین مضمون و قریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده و از این روایات استفاده میشود افضلیت این مخدیره بر تمام انبیاء و مرسلین و اولوالعزم از آنها

و ایضاً در بحار از امالی شیخ صدوق از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که یکرز یغمبر نسته بود که ملکی داخل شد که بیست و چهار سرداشت یغمبر (ص) فرمود یا جبرئیل من هرگز ترا باینصورت ندیده ام

عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمود ملک هستم خداوند مرا فرستاد سوی شما که تزویج کنی نور را بنور فرمود که را به که ؟

عرض کرد فاطمه را به علی ع

ملک که مراجعت کرد یغمبر (ص) دید بین کفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه

فرمود از چه وقت بین کفین تو این نوشته شده ؟

عرض کرد قبل از خلقت آدم به بیست و چهار هزار سال

امر دوم

در خطبیکه در تزویج این مخدیره خوانده شده

منها خطبة حضرت احدیت العبد ردائی و العظة کبریائی و الخلق کلهم عبیدی و امانی زوجت

فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی

و منها خطبه راحیل در آسان

در بحار از مناقب از ام سلمه از حضرت یغمبر (ص) روایت کرده اند که خداوند امر

فرمود بهشت و حوربان را زینت کنند و بدرخت طویلی امر فرمود که حلی و حلال بخود بردارد و

بلائکه امر فرمود که در آسان چهارم در بیت المومور جمع شوند و بروضان خازن بهشت امر فرمود که منبر کرامت را در بیت المومور نصب کند و براحیل که احسن منطقاً و اعلیٰ لغةً از تمام ملائکه‌ها بود امر فرمود که بالای منبر برود و خطبه بخواند پس رفت بالای منبر و در مجمع ملائکه هفت آسان این خطبه را خواند :

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین الی آخره

ومنها خطبة حضرت خاتم النبیین (ص) در حضور جمعی از اصحاب : « الحمد لله المجدولتم المجدود بقدرته الطماع بسلطانه المرموب من عذابه المرموب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و ساه الی آخره »

بعد فرمود من شاهد میگرم شما را که تزویج کردم فاطمه را با جلی چهار صد متقال قره اگر علی (ع) راضی بشود

و در آنوقت علی (ع) حاضر نبود در مجلس بعد که تشریف آورد پیغمبر (ص) فرمود من مأمور شده‌ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم چهار صد متقال قره آیا تو هم راضی شدی؟ هرگز راضی شدم یا رسول الله (ص) پس پیغمبر (ص) بسجده افتاد فرمود بجملة الله فیکم الغیر الكثير الطیب وبارک فیکما

ومنها خطبة خود حضرت امیر المؤمنین (ع)

ایضاً در مناقب است که پیغمبر (ص) با امیر المؤمنین (ع) فرمود با علی خطبة بخوان ؟ پس این خطبه را خواند :

« الحمد لله الذی قرب من حامدیه ودنی من ساعیه و وعد بالجنة من تقیه و انذر بالنار من یعصیه الی ان قال و النکاح ما امر الله به و یرضیه و اجتاحتها ما قدره الله و اذن فی هذا رسول الله (ص) زوجنی ابنته فاطمه علی خمس مائة درهم و قد وضیت فاستلوه و اشهدوا

امر سوم

در صدق زهراء (ع)

از خطبة حضرت رسول (ص) استفاده شد که صدق فاطمه زهراء چهار صد متقال قره بوده است و چهار صد متقال شرعی هجده نفودی سیصد متقال صیرفی بیست و چهار نفودی میشود و بقران بیست و چهار نفودی سی تومان میشود

و از خطبة حضرت امیر المؤمنین (ع) و بعضی روایات دیگر استفاده میشود که صدق آن معذره بانصد درهم بوده و درهم شرعی دوازده نفود و سه خمس نفود است پس هر چهل درمی بیست و یک متقال صیرفی میشود که بانصد درهم شرعی دویست و شصت و دو متقال و نیم متقال صیرفی میشود و بقران بیست و چهار نفودی بیست و شش تومان و دو قران و نیم میشود

و از بعضی روایات استفاده میشود که صدق معذره خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از نهرهای دنیا است.

در بحار از مناقب از حضرت باقر (ع) روایت کرده که جبرئیل به پیغمبر (ص) هرگز کرد و جعلت نعلتها من علی (ع) خمس دنیا و ثلث الجنة و جعلتها فی الارض اربعة انهار الفرات و نیل مصر و نهران و نهر بلخ و زوجها انت یا محمد (ص) بخمس مائة درهم تكون سنة لامتك و در بحار از مصباح الانوار از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود یا علی خداوند

ترویج فرمود فاطمه را بتو قرارداد صداقت را تمام زمین پس هر کس راه برود بروی زمین ودشن
تو باشد راه رفتش حرام است

و دز بجار از امالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود خداوند مهر
قرار داد از برای فاطمه ربع دنیا را و مهر قرارداد بهشت و جهنم را که دشمنانش را داخل جهنم
کند و دوستانش را داخل بهشت کند بعد فرمود « و هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دامت
القرون الاولی »

و مخفی نماناد که از آخر این روایت بعضی از شئون این مخدیره فی الجمله معلوم میشود
و ممکنست گفته شود تمام اینها مهریه آنخدیره بوده و در هر روایتی يك جزء از آن گفته شده
و از مناقب نقل فرموده که اصح آنستکه مهریه مخدیره علی الظاهر بانصد درهم بوده

امر چهارم

در بعضی از کیفیات لیله زفاف مخدیره

در بحار از امالی شیخ طوسی از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت چون شب زفاف
صدیقه طاهره (س) شد پیغمبر (ص) ناله شبها را آورد و بر روی آن قطیقه کشید بفاطمه زهراء
(ع) فرمود سوار شو و بسلمان فرمود مهار ناله را بگیرد و پیغمبر (ص) هم در پای ناله راه میرفت در
بین راه دید جبرئیل با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار ملک آمدند بسوی زمین پیغمبر ص
فرمود بجهت چه آمده اید؟

عرض کردند بجهت زفاف فاطمه زهراء پس جبرائیل و میکائیل و سائر ملائکه تکبیر گفتند و از
آتش تکبیر در عروسیها سنت شده
و در روایت کشف الغممه استکه جبرئیل مهار ناله را گرفت و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل
ناله را میراند

و در مناقب استکه پیغمبر (ص) فرمود دختران عبدالطلب و زهای مهاجر و انصار با فاطمه
(ع) همراهی کنند در رفتن بغانه ابر المؤمنین (ع) و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر
بگویند و آنخدیره را بنانه یا بنله شبها سوار کرد و خود حضرت پیغمبر (ص) و حمزه و عقیل و
جعفر و اهل بیت با ششیرهای برهنه از پشت سر میرفتند و زوجات پیغمبر (ص) از پیش روی نانه
رجز میخواندند

چنانچه مسلمه میگفت :

و اشکرته فی کل حالات
من کشف مکروه و آفات
انشنا رب السموات
تفدی بصات و خالات
بالوحي منه و الرسالات

سرن بعون الله یا جارات
واذکرن ما انعم رب العلی
قد هدانا بعد کفر وقد
وسرن مع غیر نساء الوری
یا بنت من فضله ذوالعلی

بعد عایشه گفت :

واذکرن ما بعین فی المعاضر
بدینه مع کل عبد شاکر
و الشکر لله العزیز القادر
و خصها منه بطهر طاهر

یا نسوة استرن بالمعاجر
واذکرن رب الناس اذ قد خصنا
والحمد لله علی افضاله
سرن بها فانه اعلی ذکرها

بعد حلقه گفت:

فاطمة خير نساء البشر	ومن لها وجه كوجه القمر
فضلك الله على كل الوری	بفضل من خص باى الزبر
زوجك الله فتى فاضلا	اعنى علياً خير من فى الحضر

و در كشف الغمه از اسماء روايت کرده که گفت وقت رحلت خديجه كبرى من حاضر بودم ديدم آن مخدرة گريه ميكند عرض كردم چرا گريه ميكنى و حال آنكه مثل يفيبر خاتم(ص) شوهرى دارى كه ترا بشارت بپهشت داده ؟

فرمود گريه من بجهت آنستكه در شب زفاف دختر بايد يك زنى همراهش باشد كه اسرار و دردهاى دل خود را باو بگويد و حوايجش را بر آورد و دختر من تازه سن است و ميترسم كسى نباشد در شب زفاف با او همراهى كند

عرض كردم باسيدتى اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد ميكنم كه در عوض شما اين كار را تحمل نمايم

چون شب زفاف مخدرة شد يفيبر(ص) امر فرمود كه زنها بيرون شوند همه بيرون شدند بغير اذن، يفيبر(ص) مراد يدم فرمود تو كيستى؟

عرض كردم اسآء

فرمود نشيدى كه گفتم زنها بيرون روند

عرض كردم چرا لکن من خواستم بهدى كه باجناب خديجه كبرى کرده ام وفا كنم بس قصه را نقل كردم يفيبر(ص) گريستند

و مجلسى ميفرمايد اسماء بنت عميس در وقت زفاف صديقه طاهره در حوشه بوده و در روز فتح خيبر وارد مدينه شده و اين اسماء كه حاضر بوده وقت زفاف صديقه طاهره اسماء بنت يزيد انصارى بوده انتهى

مخفى نماياد كه اسماء بنت عميس در وقت رحلت خديجه كبرى هم در مدينه نبوده و ممكن است گفته شود كه جناب اسماء بنت عميس در وقت رحلت خديجه كبرى و اوقات زفاف صديقه طاهره مشرف شده بدينه از حبشه و بعد در مرتبه مراجعت كرده بعثه و باشوهرش در روز فتح خيبر آمده باشد بدينه طيبه چون در بعضى از اخبار تصريح شده باسآء بنت عميس

و اما اسماء بنت يزيد الانصاريه در خيرات حسان استكه دختر يزيد الاشهلى است و پدرش از صحابه و خود نيز صحابه بوده و بصفات بيان موصوف است

روى از طرف سائر زنان صحابه خدمت حضرت رسالت پناهى(ص) مشرف شد عرض كرد بايى انت وامى يا رسول الله(ص) انا و ائمة النساء اليك ان الله عز و جل يملك الى الرجال و النساء كافة فآمتنا بك و باهلك و انا معاشر النساء محصورات قواعد بيوتكم و مقضى شهواتكم و حاملات اولادكم و انكم معشر الرجال فظنتم علينا بالجمع و الجمعات و عبادة المرضى و شهود الجنائز و العج بعد العج و افضل من ذلك الجهاد فى سبيل الله عز و جل و ان الرجل منكم اذا خرج حاجاً و معتزلاً او مجاهداً حفظنا لكم اموالكم و عزلنا اتوابكم و رينا لكم اولادكم افلا تشاركونكم فى هذا الاجر و الخير ؟ پس حضرت رسول (ص) روى باصحاب كرد فرمود مقاله در اين خصوص بهتر از آنكه اين زن بيان نموده شنیده ايد؟

عرض كردند گمان نيكينم هيچ زنى باين حسن معاشره رسیده باشد

بعد یمنبر (س) فرمود ای خاتون بدان و بزنهاى ديگر برسان که اگر نسوان با ازواج خود خوشرفتارى کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها باتمام اصال خيریه که گفتی معادل میباشد

امر پنجم

در جهازیه فاطمه زهراء (ع)

در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایت کرده از جدش امیرالمؤمنین (ع) که فرمود حضرت رسول (ص) بن فرمود باهلی برخیز و زره خود را بفروش و قیمت آن را بیاور پس برخاستم و زره خود را فروختم و قیمت آنرا آوردم خدمت حضرت رسول (ص) پس يك كف از آن دراهم را به بلال داد و گفت از برای فاطمه بوی خوش خریداری کن و دو كف از آن دراهم را داد به ابو بکر که برو بیازار و از برای فاطمه بگیر آنچه را باو محتاج است از جامه و اثاث البیت و عمار بن یاسر و بعضی از صحابه را از بی او فرستاد پس همگی رفتند بیازار و هر يك از ایشان آنچه را اختیار میکردند به امی بگر نشان میدادند و بمصلحت او میفریدند

پس پیراهنی خریدند به هفت درهم و مقنعه خریدند بچهار درهم و قلیفه خیبریه و سربری گرفتند که میانش از لیف خرما بود و دو فراش از جامه های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار متکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از حلف اندخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حمیر هجری و دست آسیامی و بادیه مسی و ظرفی برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر و مشک آبی و مطهره بقیرانوده و سبوی سبزی و کوزه هایی از سفال پس آوردند خدمت حضرت رسول (ص) حضرت اینها را بدست می گرفت و ملاحظه مینمود و میفرمود خداوند ا مبارک گردان اینرا بر اهلیت من

و بروایتی آب از دیدگان شریفش ریخت و سر بجانب آسان بلند کرد و فرمود خداوند ا برکت ده بگروهی که بیشتر ظرفهای ایشان سفالت و در روایت است که ام ایمن عرض کرد یا رسول الله (ص) اگر خدیجه میبود هر آینه دیده او روشن میشد بزفاف فاطمه زهراء (ع)

امر ششم

در تفار لیله زفات فاطمه زهراء (ع)

در بحار از امالی روایت کرده که ام ایمن به یمنبر عرض کرد یا رسول الله (ص) فاطمه را تزویج کردی و چیزی بسراوتار نکردی فرمود ای ام ایمن وقتیکه فاطمه تزویج شد بامیرالمؤمنین (ع) خداوند امر فرمود باشجاد بهشتی که تار نایند از حلی و حلل و باقوت و زمرد و استبرق بهشتی و سپید حمیری فرمود:

فی ظل طویی من متون ذر برد

و کفی بهم و بر بهم من شهد

و زمرداً متجاً لم یخذ

نصب الجلیل لجبرئیل منبرا

شهد الملائکه الکرام و بهم

و تانترت طویی علیهم لؤلؤاً

و شیخ بهائی در کشکول از والدش شیخ حسین عاملی نقل کرده که در مسجد کوفه در

قرمزی دیدم که بر او نوشته بود

انا در من النساء ثرونی
 کنت اصغی من اللجن بیاضاً

یوم تزویج والد البطنین
 صببتی دماء نحر العین

و در بحار از مناقب روایت کرده که خداوند وحی فرمود بدخست طویلی که نثار نماید در
 و با تو در این حواله مبادرت مینمودند بجمع کردن آنها و فخریه میکردند که هذا تحفة خیر النساء

امر هفتم

در تاریخ تزویج و زفاف فاطمه زهراء (ع)

بدانکه اول و اشرف تمام زوجات حضرت امیر المؤمنین (ع) صدیقه طاهره (س) بود
 و در بحار از خزانه روایت کرده که پیغمبر (ص) در حیوة خدیجه کبری زوجه دیگر اختیار
 نکرد نه حره و نه کنیز و همین قسم بود امیر المؤمنین (ع) در حیوة فاطمه زهراء (س)
 و در تهذیب از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که خداوند حرام فرمود زنها را
 بامیر المؤمنین (ع) مادامی که فاطمه زهراء در حیوة بود

ابو بصیر عرض کرد چگونه ؟ فرمود چون فاطمه زهراء (ع) طاهره بود و حیض نمیدادنتهی
 چون فاطمه زهراء عذری نداشتکه علی زوجه دیگر اختیار کند یا مراد این باشد که فاطمه
 زهراء (ع) ممتاز بود در جلالت قدر و عظمت شأن از تمام زنها برتر بود و لذا سزاوار نبود که زنی
 هسری با او بنیاید

و در مصباح المتهدجین است که روز اول ذبیحۃ الحرام پیغمبر (ص) تزویج فرمود فاطمه
 را بحضورت امیر المؤمنین (ع)

و علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و ابن طاووس و اکثر اعظام
 علماء ذکر کرده اند که این مزاجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم
 از هجرت واقع شد و منافات ندارد که تزویج مخدیره در اول ذی الحجه باشد و زفاف در بیست و یکم
 محرم باشد

و گفته شد ولادت مخدیره در جمادی الاخره پنج سال بعد البعثة و ظاهراً در آخر سال چهارم
 بشت بوده که از روز بشت تا روز ولادت مخدیره چهار سال و ده ماه و بیست و سه روز گذشته پس
 سن مخدیره در وقت هجرت هفتسال و هشتماه و ده روز بوده چون گفته شد که از روز بشت تا روز
 هجرت بنا بر مختار دوازده سال و هشتماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدیره بنا بر مختار نه سال
 و هفتماه و یک روز میشود

و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین (ع) چنانچه گفته خواهد شد بیست و پنجسال و ششماه
 و هشتروز گذشته بود تقریباً

و در اصول کافی و تهذیب و دروس ولادت مخدیره را در سال پنجم از بشت نوشته و
 ولادت حضرت معینی (ع) را در نهم ماه رمضان سال دوم از بشت نوشته اند بر این غایه مایسکن باید
 وقت زفاف مخدیره هشت سال و هفت ماه داشته باشد و این بید است

فصل ششم

در ذکر مجملی از حالات اولاد امجاد این مخدیره

بدانکه اولاد این مخدیره منحصر است بحضورت امام حسن معینی و حضرت امام حسین

علیها السلام و بجناب محسن سقط شده و بحضور زینب کبری و بحضور ام کلثوم کبری سلام الله علیهم اجمعین

اما احوالات حضرت امام حسن و حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما در باب چهارم و پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
و اما جناب محسن شهید شد و قاتل آن مظلوم را در اخبار مفصلاً نوشته اند که از ذکر آنها عذر میخوانم.

و در کتاب احتجاج روایت مفصلی نقل فرموده و از فقرات آن روایت است که حضرت مجتبی (ع) به مغیره بن شعبه فرمود « و اما انت یامغیره فانک لله عدو و لکنابه نابد و لنبیه مکنذب و انت الزانی و قد وجب علیک الارجم الی ان قال ع و انت ضربت فاطمة بنت رسول الله ص حتی ادمیتها و اوقت مافی بطنها الخ »

و در سیزدهم بحار از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت مفصلی نقل کرده و در آن روایت است که روز قیامت خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صحبه زنان وارد معشر میشوند و فاطمه زهراء میگوید « هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ماصلت من خیر محضراً و ما علت من سوء تودلو ان بینها و بینه امد ابعیداً »

بعد حضرت صادق ایستاد گریه کرد که معاسن شریفش ترشد و فرمود روشن مباد چشی که این مصیبت را بشنود و گریان نشود

مفضل عرض کرد چه میفرمائی در قوله تعالی « و اذا الیوذة سلئت بای ذنب قتلت » فرمود بامضل موذیه و الله محسن است و کسیکه غیر این بگوید او را تکذیب کنید

و اما جناب زینب الکبری بسیار مجله و مکرمه بود و اینسخدیره ملقبه بود بقبله بنی هاشم چنانچه ابوالفرج در مقاتل الطالبین درباره عون بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب میفرماید « و اما زینب القیله بنت علی بن ایطالب و امها فاطمة بنت رسول الله ص الی ان قال و القیله هی التی روی ابن عباس عنها فقال حدثتني عقيلتنا زینب بنت علی ع »

بعد نقل میکند از آن مخدیره خطبه حضرت فاطمه زهراء ع را در امر فدک و عجب است که آن مخدیره در آن زمانیکه صدیقه کبری خطبه فدک را خواند با صغر سن شریفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده

و در احتجاج طبرسی از حزام اسدی روایت کرده که وقتیکه اهلبیت را وارد کوفه نمودند اومات زینب بنت علی بن ایطالب (ع) الناس بالسکوت قال حزام الاسدی لم ارواها خفرة قط انطق منها کانتها تنطق و تفرغ علی لسان امیر المؤمنین (ع) و قد اشارت الی الناس بان انتصوا فارتدت الانفاس و سکت الاجراس

پس خطبه غرامی خواند تا آنکه بعد از فراغ از خطبه حضرت امام زین العابدین ع درباره اش فرمود « انت بعد الله عالیة غیر معلمة و فهیة غیر مفهومة »

از این خطبه شریفه و فرمایش حضرت زین العابدین ع جنبه ولایت و علییت و جلالت قدر و رخصت شأن و کمال عقل و دانش و علو منزلت و طلاق لسان و فصاحت بیان حضرت زینب ع معلوم میشود و همین از خطبه که در مجلس یزید اینسخدیره انشاء فرمود

و در ابیات الوصیه مسعودی نقل میکند از خدیجه بنت محمد بن علی الرضاع ان العیون ع اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی الظاهر فکان ماخرج من علی بن العیون فی زمانه من علم ینسب

الی زینب بنت علی ع ستر اعلی علی بن الحنین ع و تبه و اتقا علیه اتھی و هذا فضيلة عظيمة للمخدرة
سلام الله علیها

و از مناقب عظیمه ابن مخدرة آنستکه علی الظاهر چهار مرتبه حفظ وجود مبارک امام را نمود
چنانکه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و اینمخدرة تزویج شد به سر عمش جناب عبدالله بن
جعفر الطیار

و در بحار از خزاز قی نقل فرموده که از پیغمبر ص روایت کرده که نظر فرمود بولاد
علی و جعفر طیار و فرمود «بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا»

و جناب زینب از جناب عبدالله چهار بر داشت و یک دختر علی و عون و عباس و
محمد و ام کلثوم

و در مناقب ابوالفرج استکه عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که والده ماجدة او
زینب الکبری علیه بنی هاشم بود در کربلا شهید شد در رکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء ع
و در کامل بهائی استکه در کربلا دو بر از حضرت زینب شهید شد جناب عون و
جناب محمد ابنی عبدالله بن جعفر الطیار و مسلما حضرت زینب (ع) در وقعة طف تشریف
داشتند و باسیری بشام تشریف بردند

و در کتب معتبره تاریخ ولادت و رحلت و محل دفن اینمخدرة دیده نشده بجز اینکه معلوم است
در حیوة حضرت رسول ص متولد شد

و از اخبار مستفاد میشود که حضرت زینب بعد از حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شده و جناب
ام کلثوم بعد از حضرت زینب و ظاهراً قبر حضرت زینب در شام است و معروفست به زینبیه و
زیارتگاه عامه مسلمین است

و در هدیه الزائرین از علامه فوری ره نقل فرموده که در مدینه طیبه قطعی و غلا شد
جناب عبدالله بن جعفر با مخدرة جناب زینب خاتون تشریف بردند بشام بجهت فرار از قطعی
و در همان موضعی که فلا مزار و مرقدشان هست و معروفست بزینبیه توقف فرمودند پس مخدرة مریضه
شد و از دنیا رحلت فرمود و در همان موضعی که منزلشان بود دفن شد

و اما آنکه دو مرتبه اسیر شده باشد چنانچه بعضی گفته اند معلوم نیست

و در قناطر الصبا مصر مزاری است معروف بزار حضرت زینب خاتون و میسکت که
مزار مصر محل دفن یکی از بنات اینمخدرة یا محل دفن یکی از اسباط امه اطهار ع بوده باشد که
مسی بوده باین اسم و قریب بهمین مضامین در خیرات حسان است

و از ابن بطوطه نقل فرموده که در یک فرسخی دمشق مشهد ام کلثوم بنت امیر المؤمنین (ع)
است و اسم اینمخدرة زینب بود و پیغمبر ص او را مکنی فرمود به ام کلثوم بجهت شباهتش بخاله اش
ام کلثوم دختر حضرت پیغمبر ص اتھی

و معلوم استکه در حیوة حضرت پیغمبر (ص) دختری زینب نام از حضرت امیر (ع) بنیر عقبه
بنی هاشم نبوده

و در کامل بهائی استکه مخدرة ام کلثوم خواهر حضرت سید الشهداء علیه السلام وفات
نمود در مدینه

و اما جناب ام کلثوم بنت فاطمه (ع) اینمخدرة اسم شریفش رقیة الکبری بود چنانچه در

عمدة الطالب است و او نیز خیلی جلال قدر داشت و زوجه عمر بن الخطاب بود

و در بحار از سیدین طاوس در طر الفی و ابی بکرده از حضرت صادق ع چون خواستگاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر ع عنر آورد که او چه است عمر آمد نزد عباس بن عبدالمطلب گفت آیا در من عیبی هست؟

عباس گفت مگر چه شده گفت خواستگاری نموده ام نزد پسر برادرت و او مرارد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه میکنم انه سرق ولا ظمن بینه پس عباس آمد خدمت حضرت امیر ع و او را خبر داد بگفته عمر و استدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیر المؤمنین ع امر مخدرة را واگذار بباس فرمود و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجة العادة مینویسد زمانی که اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملک روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و از چه قبیله اند؟

یزید گفت از قبیله بنی هاشم و نام صاحب این سر حمین بن علی است
گفت کدام علی؟

یزید گفت داماد پیغمبر ص

سفیر گفت یکی از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود؟

یزید گفت مگر تو زوجه عمر دختر علی بن ابیطالب را میشناسی؟

سفیر گفت آری آنوقت این مخدرة را من دیدم از زوجه امیر اطور باشان تر بود الخ

و این مخدرة در وقعه طف حاضر نبود چنانچه در همین کتاب حجة العادة میفرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده اند که جناب ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع و فاطمه زهراء ع والدة زید بن عمر و رقیه بنت عمر در حویة حضرت مجتبی ع در مدینه طیه از دنیا رحلت فرمود و رحلت او و فرزندش زید در یکروز اتفاق افتاد و تقدم و تأخر موت احدی معلوم نشد الی ان قال و ام کلثوم بنت علی که نام شریفش در وقعه طف در همه جا مذکور میشود و خطب و اشعار باو منسوب میگردد ام کلثوم دیگرست از سایر زوجات امیر المؤمنین علیه السلام چون علی القول الصبیح امیر المؤمنین ع را از بسات دو زینب بود و دو ام کلثوم زینب کبری زوجه عبدالله بن جعفر بود و ام کلثوم کبری زوجه عمر بن الخطاب بود و هر دو از صدیقه طاهره بودند و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری از سایر امهات بوجود آمدند

و شیخ حررر و مسائل الشیعه از عمار یاسر روایت کرده اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن والحین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضوا جنازة الغلام مایلی الامام والرمة ورائه و قالوا هذا هو السنة

پس معلوم شد که جناب ام کلثوم بنت فاطمه در وقعه طف اصلا در دنیا نبوده و مستفاد از روایت مذکوره آنکه جناب ام کلثوم کبری در مدینه طیه از دنیا رفت و ظاهراً قبر شریفشان هم در مدینه طیه باشد

و اما تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست هیتقدر معلوم شد که این مخدرة در حویة حضرت رسول ص بدنیا آمد و در حویة حضرت مجتبی ع از دنیا رفت

فصل هفتم

در ذکر خدمت گزاران صدیقه طاهره (س)

منجمله جناب ام ایمن بود و اسم او برکه اعلیه است و اینصدره حبشه بود و حاضنه حضرت رسول (ص) بود
 و در اصابه است که پیغمبر (ص) فرمود ام ایمن امی بعد امی و بقول (ص) لام ایمن یا امه و هروقت باو نظر میکرد میفرمود او بقیه اهل بیت من است
 و روایت کرده که در یکی از اسفارش ام ایمن تشنه شد درحالتیکه صامه بود و آب هم نداشت و عطش او شدت کرد

بس ناگاه از آسمان دلو سفیدی نازل شد ام ایمن او را گرفت و آشامید و میفرمود بعد از آن هرگز من تشنگی ندیدم حتی روز های بلند روزه می گرفتیم و ابدأ تشنه نشیم
 و گفته: ام ایمن در خلافت عثمان از دنیا رفت و بعضی گفتند پنجاه بعد از پیغمبر (ص) از دنیا رفت بعد در مقام جمع بین دو قول میفرماید بدانکه آنکه پنجاه بعد از پیغمبر (ص) از دنیا رفت ام ایمن حاضنه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و آنکه در خلافت عثمان از دنیا رفت او کنیز ام حبیبه بود چون اسم هردو برکه و کینه هردو ام ایمن بود و هردو حبشیه بودند انتهی

آنصدره اول زوجه عبید حبشی بود و ایمن از او متولد شد بعد از او زوجه زیدین حارثه شد و از او اسامه بن زیدین حارثه متولد شد و ام ایمن کنیز حضرت عبدالله پدر حضرت رسول (ص) بود با کنیز آمنه والده حضرت پیغمبر (ص) و علی ای حال ام ایمن به پیغمبر منتقل شد و زوج او زیدین حارثه در جاهلیت اسیر شد و حکیم بن حزام او را در بازار عکاظان خرید و برای جناب خدیجه آورد و خدیجه او را به رسول خدا (ص) بخشید و مردم او را زیدین محمد میخواندند و آیه شریفه و ما جعل ادعیاتکم ابناکم ذلکم قولکم بافوا حکم الخ در بساره او نازل شد
 و جناب زید در جنگ موته شهید شد و اسامه بن زید از کسانی بود که از امیر المؤمنین (ع) عزت جست و از جهاد با آنحضرت تامل ورزید و در روز رحلت حضرت پیغمبر (ص) ام ایمن خیلی گریه میکرد از سبب گریه اش سؤال کردند گفت پیغمبر (ص) که از دنیا رفت من میدانستم ارتحال پیغمبر را و گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بغانه ما نازل میشد کذافی کتاب الاصابه و کتاب خیرات حسان

و بدانکه در روز وفات حضرت پیغمبر (ص) اسامه بیست ساله بود
 و در مجالس المؤمنین از علامه حلی روایت نموده از حضرت باقر (ع) که آن حضرت فرمود اسامه آخر امر رجوع بحق نمود پس نگویید درباره او مگر خیر انتهی

بعد میفرماید و روایت نموده اند که عمر بن خطاب بجهت اسامه بن زید پنجاه دینار از بیت المال مقرر کرده و از برای سر خود عبدالله دوهزار دینار
 عبدالله گفت اسامه را بر من ترجیح دادی و حال آنکه من از غزوات حضرت پیغمبر (ص) دیده ام آنچه را که او ندیده

هرگفت بجهت آنکه پیغمبر (ص) او را از پدر تو بیشتر دوست میداشت (ج ۶)

مؤلف گوید که خلیفه جهت تفضیل دادن او را فرموده جهتش این بود که اسامه را بسیم وزرو و عده امارت منصرف نماید از متابعت بنی هاشم و بعد از وفات رسول خدا (ص) اسامه در دار القری سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت مویبه در ارض جرف از دنیا رفت .

و منجمله جناب فضه نوبیه کنیز آنخدره بود

در مصباح کفعمی است که **فضه** باب فاطمه (س) بود و **از اصول کافی** استفاده میشود **فضه** روز عاشورا در کربلا بود و وقتی که لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بنانند **فضه خاتون** از حضرت زینب استیذان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود ببدکاری بخواهد رفت و فضه بان شیر گفت و آشیر آمد بقتلگاه این سعد گفت فتنه لاشیروها انصرفوا

و جناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنی

در عاشور بحار از مناقب روایت کرده از **ابوالقاسم قمری** گفت در بیابان از قافله دور افتادم چشم بزنی افتاد گفتم تو کیستی این آیه را تلاوت کرد و قل سلام فسوف یملنون پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من بپدی الله فلا مضل له گفتم از جنی یا از انس این آیه را تلاوت کرد :

یابنی آدم خنوازی بتکم عند کل مسجد . گفتم از کجا میآی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بید گفتم قصد کجا داری این آیه را تلاوت کرد و لله علی الناس حج البیت گفتم چند وقت است از قافله دور افتاده گفت ولقد خلقنا السوات والارض فی ستة ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت وما جعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام

پس باو طعام خورانیدم گفتم تمجیل کن در رفتن گفت لا یكلف الله نفساً الا وسمها گفتم ترا بردیف خود سوار کنم گفت لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا

پس من بیاده شدم و آن زن را سوار کردم گفت الحمد لله الذی سخر لنا هذا

پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کسی را دارید گفت یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض وما محمد الا رسول یابیی خذ الکتاب بقوة یاموسی انی انا الله پس من آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آن زن گفتم ای زن اینها کیانند گفت المال والبنتون زینة العیوة الدنیا

پس چون رسیدند بان زن گفت یا اب استأجره ان خیر من استأجرت القوى الامین پس آن جوانها بن احسان نمودند گفت والله بضاع لمن یشاه

پس زیاده احسان کردند پس از آنها سؤال کردم این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضه کنیز حضرت زهرا (ع) است و مدت بیست سالست که تکلمی نمی کند مگر بآیات قرآنی

و اعجاب از این آنستکه سبط آن مخدره مستجاب الدعوة بوده

در مناقب از مالک دینار روایت کرده گفت در بیابان مکه زن ضعیف دیدم که بر دابۀ لاغری سوار است

پس چون بوسط راه رسیدیم دابۀ آن زن از راه رفتن بازماند دیدم آن زن سر به آسان بلند کرد و عرض کرد الهی لانی بیتی ترکنتی ولا الی یتک حملتی فوهزتک وجلالک لوفضل بی هذا

فیرک لیا شکوته الا الیک

پس ناگاه دیدم شخصی را که از یابان آمد نافه دودست گرفته گفت سوار شو
پس آن زن سوار شد و آن نافه مثل برق حرکت کرد پس چون بطوافگاہ رسید دیدم آن زن
طواف میکنند

پس قسم دادم او را که تو کیستی گفت انا شهره بنت مسکه بنت فضه خادمه الزهراء
و در روایت است که ام ایمن و فضه بعد از صدیقه طاهره نتوانستند در مدینه طیبه توقف نمایند
و رفتند بسکه مظهر

و جناب اسماء بنت عمیس هم خدمت زیادی کرد بآنخدره مکرمه مخصوصاً در حال زفاف
مخدره و در سر جنازه آنخدره شق جیب کرد و گریه کرد و بعضی از خصوصیات جناب اسماء در ضمن
حالات میبونه زوجه حضرت یغمبر (س) گفته شد

و در مناقب است که در هنگام وصیت صدیقه طاهره اسماء و ام ایمن حاضر بودند و حضرت
صدیقه فاطمه زهراء باسما وصیت فرمود که اگر از دنیا بروی غسل ندهد او را مگر اسماء و امیر المؤمنین
علیه السلام و حضرت صدیقه باسما فرمودند که من قبیح میدانم بدن زنی را بنوعی حمل کنند که مردم او
را بر روی سر بر بینند اسماء عرض کرد من در ارض حبشه دیده ام کیفیت سر بر و تابوت را از برای
مخدره تابوتی بهمان نحو ساختند :

فصل هشتم

در بعضی از تواریخ و وقایع متعلقه بصدیقه طاهره (س)

واقعه اولی در سال اول هجرت چون یغمبر (س) وارد مدینه طیبه شدند نامه نوشتند
بامیر المؤمنین (ع) در مکه مظهر که حرکت فرماید بجانهمدینه و نامه را دادند به ابواقده اللیثی چون
نامه بآن بزرگوار رسید امیر المؤمنین (ع) باجمعی مضمیانه از مکه بیرون شدند و فاطمه زهراء و
فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب را با خود از مکه حرکت دادند و از برای این
فواطم هودجی ترتیب داد و ابواقده و امین پسر ام ایمن را بر شتر فواطم گذاشت و فواطم را سرعت
سوق مینمودند بجانب مدینه طیبه امیر المؤمنین (ع) فرمود ارفق بالنسوة ابواقده انهن من الضعائف
و اینخدرات اول المهاجرات بودند از مکه مظهر بصدیقه طیبه .

و در فاسخ التواریخ است که چون رسول خدا (ص) بصدیقه طیبه اقامت فرمود بانصد دهم
و دو شتر دادند بابو ارفح و زید بن حارثه که بروند بسکه مظهر و حضرت فاطمه زهراء (ع)
و جناب ام کلثوم بنتی رسول الله (ص) و جناب سوده بنت زمه زوجه رسول الله (ص) و جناب ام ایمن و
اسامه بن زید بن حارثه را حرکت دهند و بیاورند بصدیقه طیبه چون وارد مکه مظهر شدند عبدالله بن
ایمیر هم مادر خود ابرومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء ذوالنطاقین زوجه زبیر را در
حالتیکه حامله بود بعهد الله بن زبیر کوچ داد و بساقان طلحة بن عبدالله و جمعی
دیگر وارد مدینه طیبه شدند و بعد از ورود بقبا اسماء ابوبکر عبدالله زبیر را
وضع حمل نمود :

واقعه ثانیه در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد تزویج

امیر المؤمنین وفاطمة زهراء علیهما السلام چنانچه سابقاً گفته شد.

واقعه نائنه در عداد الفرید است که بعد از آنکه بابابکر یمت کرده امیر المؤمنین «ع» و عباس وزیر در خانه فاطمه نشستند ابابکر هر را فرستاد که اینها را از خانه بیرون آورد که بابابکر یمت کنند و گفت اگر حاضر نشدند آنها را بقتل برسان عر آتش حاضر کرد که خانها بر سر آنها بوزاند پس صدیقه طاهره فرمود یابن خطاب اجنت لتعرق دارنا هر گفت بلی یاداخل شوید در یمت ابابکر الی آخر الروایة

و تفضیلش را علماء شیعه سنی در کتب خود نوشته اند

و در بعضی از اخبار است که **خالد بن ولید** ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگوار را بزند آن بزرگوار حمله کرد بان ملعون آن ملعون آقارا قسم داد و دست از او برداشت **جناب مقداد و سلمان و ابوذر و عمار یاسر و زید بن حبیب اسلمی** داخل خانه شدند که بسیاری کنند امیر المؤمنین «ع» را نزدیک بود فتنه بزرگ شود فرمودند **دهوم و ابای فان الله امرنی الاجاهدم فی هذا الوقت**

پس ریسائی بگردن آن بزرگوار انداختند تا بسجده بیروند حضرت فاطمه زهراء (س) حامل شدین علی ع و آن جماعت که بعضی از مصائب و آلام بر آن مغدوره وارد شد و حضرت صادق ع فرمودند و ماتت حین ماتت وان فی عضدها مثل الدمج الخ.

واقعه رابعه چند روز بعد از واقعه سابقه آدم فرستادند بسوی **فدک** که وکیل مغدوره را بیرون کنند و فدک را تصرف کنند

پس مغدوره آمد نزد آنها و فرمود چرا میراث مرا از پدرم منع کردید و وکیل مرا از فدک خارج نمودید گفتند شهود خود را که شهادت بدهند که فدک مال تو هست حاضر کن

مغدوره گفت شهود من شوهر من امیر المؤمنین «ع» است و دو فرزندم حسین ع و ام ایمن و اسماء بنت عبیس که در آن وقت زوجه ابابکر بود

پس آن بزرگواران شهادت دادند بفرموده مغدوره

گفتند اما علی ع فزوجها و فی روایة قال اما علی ع فبجر النار الی قرصه و اما الحسن و الحسین ابناها و فی روایة قال انها صغیران

و اما ام ایمن فولاتها و فی روایة قال انت امرأة و لا تجیز شهادة مرأة و حدها و فی روایة قال لا تقبل شهادة عجبیة لا تصح

و اما اسماء بنت عبیس کانت تحت جفیر بن ایطال ففی تشهد لبنی هاشم و قد کانت تخدم فاطمة و کل هؤلاء یجرون الی انفسهم. صدیقه طاهره مهیوماً مراجعت نمود و بعد مکرر مغدوره رفت نزد آنها آخر الامر روایت است که کافعی نوشته دادند ب مغدوره که فدک را بوی و دنیا بید الخ.

مخفی همانا فدک موضعی است بخبیر بین او و مدینه دو منزل است و تاخیر کمتر از یک منزلست و فدک را که غصب کردند در دست غاصبین بود و در زمان خلافت عثمان بن عفان عثمان او را طبول داد پسر عیش مروان بن حکم و در دست آل مروان بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم پس عمر بن عبدالعزیز اقرار نمود بحقیقت مغدوره و فدک را رد کرد ب حضرت امام محمد باقر (ع) تا وقتیکه عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت باز فدک را

یزید بن عبد الملك غصب نمود تا زمان سفاوح سفاوح فدک را رد کرد بحسن بن حسن بن علی بن ایطالع (ع) باز منصور فدک را غصب کرد مهدی عباسی او را رد کرد به بنی فاطمه باز هادی بن مهدی او را غصب کرد بعد مأمون او را رد کرد با ولادهای فاطمه زهراء ع و تا زمان متوکل دست اولاد های آن مخدیره بود و آنها در آن زمان مستفی بودند زمان متوکل که شد باز او غصب نمود و در مناقب ابن شهر آشوب استکه هرون بحضرت موسی بن جعفر ع گفت حدود فدک را بر ما تامن رد کنم بسوی شما فرمودند يك حد او عدتست حد دوم سمرقند است حد سوم افریقیه است حد چهارم سیف البحر است هرون گفت پس از برای ما چیزی باقی نمی ماند یعنی ای هرون تمام مملکتی که در دست تو میباشد در حکم فدک است و غصب است و حق ما خاندان است.

الحاصل بعد امیر المؤمنین ع در حضور اصحاب اتمام حجت فرمود و حقانیت خود و مخدیره مکرمه فاطمه زهرا را بر ابابکر و عمر و سایرین از صحابه ثابت فرمود بعضی گفتند دیدی علی باما چه کرد اگر یکمرتبه دیگر چنین احتجاج بفرماید امر ما فاسد خواهد شد تکلیف چیست؟ گفتند تکلیف آنستکه او داریم بقتل امیر المؤمنین گفتند بکه این تکلیف را بنسائیم؟ گفتند بخالد بن ولید

پس فرستادند خالد بن ولید را حاضر نمودند گفتند ما تکلیف بزرگی بتو داریم خالد گفت آنچه امر کنید اطاعت میکنم ولو بقتل علی بن ایطالع

گفتند مطلب همین است برو بسجده وقت نماز صبح بپهلوی او بایست چون سلام نماز داده شد گردن امیر المؤمنین را بزن

در احتجاج طبرسی استکه جناب اسماء بنت عبیس که زوجة ابابکر بود این سخن را شنید و خادمه اش را فرستاد بغضه امیر المؤمنین ع و گفت ان الملاء یا تملون بك لیقتلوك پس جاریه آمد و این آیه را خواند امیر المؤمنین ع فرمود

رحمها الله قولى لولياتك فمن يقتل الناكثين والقاسطين والمرقين آتت من مسجد بعثت اداء نمودن نماز صبح در حال تشهد پشیمان شد و قبل از سلام دادن سه مرتبه گفت یا خالد لا تفعل ما امرتك السلام علیکم ورحمة الله وبركاته

امیر المؤمنین (ع) ملتفت شد بخالد بن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا می کشتی گفت ای والله لوضعه فسی اکثرک شعراً حضرت فرمودند کذبت لا ام لك من یفعله اضیق حلقة است منك .

و در روایت ابی ذر غفاری است که امیر المؤمنین ع بانگشت سبابه و وسطی خالد را چنان فشار داد که خالد جامه اش را نجس کرد و صیحه کشید و پاهای زمین میزد

پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبد المطلب که شفاعت بنماید و خالد را از بد امیر المؤمنین ع نجات دهد

عباس آمد خدمت امیر المؤمنین ع و قسم داد بحق القبر و من فیه و بحق دونور دیده اش و فاطمه زهراء «ع» که دست از خالد بر دارد و بیشانی آن بزرگوار را بوسید امیر المؤمنین دست از خالد برداشت

بیان لوضعه فی اکثرک شعراً یعنی شمشیر را بر سر تو مینهدام چون سرازه همه اعضای بدن مویش بیشتر است و است بکسر همزه یعنی کسب که شمشیر بر سر من بزند حلقة دبرش از دبر تو تنگتر است و کفی بهذا ذلوا و ذمنا

فصل نهم

در ذکر بعضی از قبور متبرکه و بقاع شریفه واقعه در مدینه طیه و اطراف آنست بدانکه میتوان گفت در مدینه طیه و اطراف آن زمینی نیست مگر آنکه معصومی قدم بر آن زمین گذارده و هوامی نیست مگر آنکه معصومی در آن هوا تنفس فرموده و این ادعا را در باره غیر این زمین مقدس نمیتوان نمود و اغلب معصوم زادگان و اصحاب کرام در آن زمین مقدس مدفونند و در مزار بحار از کامل الزیارة روایت کرده که ینبیر من فرمود من مات فی احد الحرمين مکه و المدینه لم یرض الی الحساب و مات مهاجرأ الی الله و حشر یوم القیة مع اصحاب بدر و در خلاصه الوفاء فی اخبار دارالمصطفی از ینبیر من روایت کرده که فرمود المدینه مهاجرى فیها مضجعی و منها معبى حقیق علی امتی حفظ جیرانی ما اجتنبوا الکبائر و من حفظهم کنت له شفیعاً او شهیداً یوم القیة و من لم یحفظهم سقى من طینة العبال قیل للزنی و ما طینة العبال قال عسارة اهل النار

و در آن کتاب اخبار زیادی نقل کرده در فضیلت دفن در مدینه طیه و بقیع و از مالک روایت نموده که در مدینه طیه ده هزار نفر از صحابه کرام مدفونند لکن قبور شریفه اغلب معلوم و معین نیست چون در سابق رسم نبوده بنا ساختن و بقیه قرار دادن بر قبور و لوح بر روی قبر گذاشتن لذا با این طول زمان فعلا قبر اغلب مخفی مانده و بعضی از قبور شریفه ضالما معلوم است و از برای آنها بقیه و بنامی ساخته شده و لابد است در مقام از ذکر دو امر :

امر اول

در قبور شریفه که در مدینه و در بقیع است

منها قبور شریفه شش نفر معصومی که در مدینه طیه مدفونند :

قبر مقدس حضرت رسول من و قبر مقدس صدیقه طاهره و قبو مقدس حضرت امام حسن مجتبی و قبر مقدس حضرت امام زین العابدین و قبر مقدس حضرت امام محمد باقر و قبر مقدس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین و موضع قبر مقدسشان معلوم و معین است مگر موضع قبر حضرت صدیقه طاهره س که در چند جا معتدل است و ظاهر واضح آنست که قبر مقدس ایشان در میان حرم مقدس حضرت ینبیر است که ضریح مطهرشان خلف ضریح حضرت ینبیر من واقع میشود

در روح و ریحان است که بقیه مطهره ائمه بقیع را جناب مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی اردستانی بنا نمود و ایشان مستوفی سلطنت بر کیار بن ملک شاه بن اب اسلان بن طغرل پیک بن میگائل سلجوقی بود و مجد الملک در چهارصد و نود و دو بدست لشکر بر کیار قتل شد که لشکریان بدنش را پاره پاره کردند چنانچه در مجالس المؤمنین است فرموده و او شیعه خالص بود و آثار خیریه او زیاد است

منجمله بقمه مبارکه ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین

و در بعضی از تواریخ است که اصل آن بقمه را الناصر لدین الله عباسی بسر المستضی بالله بنا نمود در حدود سنه پانصد و شصت و متحمل است که بنا الناصر بالله بعد از تخریب بنا مجد الملک بوده باشد

و منجمله بنای چهار طاق جناب عثمان بن مظعون در بقیع و اهل تنن گمان میکنند

که آن مقام عثمان بن عفان است

و منجمله بناه حرم و رواق مطهر کاتبین (ع) و گویا آن آثار تا زمان سلاطین صفویه بوده
بعد بفرمان شاه عباس صفوی دو گنبد مطهر را بنا نمودند و طلای دور گنبد شریف را مرحوم
آقا محمد شاه شهید نمود و بعضی از تمیرات آن بقعه مبارکه را مرحوم شیخ عبدالحمین
شیخ العراقین بامر مرحوم ناصرالدین شاه نمود

و منجمله بناه قبه حضرت عبدالعظیم چنانچه در مجالس المؤمنین است که از آثار
مجدد الملک مشهد سید عبدالعظیم است در ری

و منها قبر شریف عبدالله بن عبدالعظیم که در میان شهر مدینه معروف است و حضرت
رسول ص دوماه بود که والدشان از دنیا رحلت فرمود

و در بحار میفرماید مدفن جناب عبدالله و جناب آمنه معلوم نیست در این ازمه و ما
مطلع نشدیم بر مدفن این دو بزرگوار انتهى

و منها قبر جناب ابراهیم بن رسول الله ص که در بقیع معلوم است و یوم وفاتشان
هیجدهم ماه رجب سنه دهم از هجرت بوده

و منها قبور شریفه بنات رسول الله (ص) که جناب زینب و جناب ام کلثوم و جناب
رقیه باشد و قبر شریفشان در بقیع معلوم است

و در کتاب خلاصه الوفاء سید علی سمهودی نقل کرده که این خدوات در بقعه عثمان بن
مظعون مدفونند *

و منها قبور شریفه زوجات یغمبر (ص) در بقیع معروف است و در آن قبه است قبر مالک بن
انس بن مالک که از ائمه اربعه اهل تسنن است

و منها قبر فاطمه بنت اسد والده ماجده حضرت امیر (ع) و اقرب آنستکه قبر شریف ایشان
در حرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد و رحلتشان سال چهارم هجرت بوده و سن شریفشان
در حدود هفتاد بوده

و منها قبر جناب عباس بن عبدالعظیم که روز جمعه دوازدهم ماه رجب سنه سی و دو
هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر جناب عباس متصل است بقبور ائمه بقیع و یک ضریح محیط به
است و قبر ایشان در بین کسی است که میان حرم مطهر روی بقبله بایستد و قبور مطهره ائمه اطهار
در یسار است

و منها قبر جناب صفیه بنت جناب عبدالعظیم والده زیرین عوام که در بقیع نزدیک
بیاب بقیع معروف است

و منها قبر جناب حلیمه سعديه مرضه حضرت رسول ص که در بقیع معروف است
و منها قبر جناب عقیل بن ایطالب در بقیع معروف است و در سنه پنجاه هجری در سن
نود و شش سالگی از دنیا رحلت فرمود و بعضی گفتند قبر جناب عقیل در شام است و در آنجا وفات یافته
و منها در بقعه منسوب بجناب عقیل است قبر جناب عبدالله بن جعفر شوهر جناب زینب
خاتون بنت امیر المؤمنین ع که در جود مشهور آفاق بوده و در سال هشتاد هجری وفات یافت در
سن نود سالگی

و در عمده الطالب است که عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب را

ابومسلم مروزی در هرات مجوس کرد تا از دنیا رفت و قبر ایشان در هرات معروف است
ومنها قبر محمد بن الحنفیه که در بقیع نوشته اند در سنه هشتاد و سه هجری از دنیا رحلت فرمود
 و در بقیع دفن شد کافی مجالس المؤمنین
و در وفیات الاعیان است که گفته شده که آن بزرگوار از ترس **عبدالله بن زبیر** گریخت به
 طائف و آنجا از دنیا رحلت فرمود و گفته شده در ایله از دنیا رفته و ایله آخر خاک حجاز و اول
 خاک شام است

ومنها قبر مخدره جناب زینب بنت علی ع زوجه جناب **عبدالله بن جعفر** و بعضی قبر ایشان
 را در زینبیه شام نوشته اند و مرحوم حاجی نوری ره همین را ترجیح داده

ومنها قبر جناب حسن بن حسن المجتبی (ع) شوهر جناب **فاطمه بنت الحسین (ع)**
 که در مدینه طیبه از دنیا رفت در سن سی و پنج سالگی و قبرش در بقیع است

ومنها قبر جناب اسمعیل بن جعفر الصادق (ع) که مرقد شریفشان در سور بلد مقابل قبور
 ائمه بقیع است و طریقتش از میان مدینه طیبه است و جماعت اسمعیلیه قائلند بامامت این بزرگوار و در
 حیوة پدر بزرگوارشان از دنیا رحلت فرمود

ومنها قبر جناب عبدالله بن محمد بن یوسف بن موسی بن عبدالله المحض بن الحسن بن
الحسن بن المجتبی (ع) که در بقیع است

ومنها قبر جناب مقداد بن اسود و سابقاً گفتم که این بزرگوار در سنه سی و سه هجری در
 سن هفتاد سالگی در جرف که یکفرسخی مدینه است از دنیا رحلت فرمود و جنازه اش را بر روی دستها
 بدینه طیبه آوردند و در بقیع دفن نمودند

و در شہروان قبری است که معروف است بقبر **مقداد** و شاید او قبر بعضی از مشایخ عرب باشد
 و احتمال میرود که قبر شیخ جلیل فاضل **مقداد بن عبدالله الحلی** صاحب شرح باب حادی عشر باشد
 چون در روایات و وفات ایشان را در شہروان احتمال داده

ومنها قبر جناب جابر بن عبدالله الانصاری که در سنه هفتاد و چهار یا هفتاد و هفت هجری
 در مدینه از دنیا رحلت فرمود و بعضی گفته اند جناب جابر آخر صحابه است که از دنیا رحلت فرمود و این
 سخن صواب نیست چون **عمر و بن حرث قرشی** که در کوفه ساکن بود در سال هشتاد و پنج هجری از
 دنیا رحلت نمود در سن و هفتاد سالگی و همچنین **سهل بن سعد ساعدی انصاری** در سنه هشتاد و هشت
 هجری وفات نمود در سن نود و شش سالگی

و در اسد الفابه است که او آخر کسی بود که از اصحاب حضرت رسول در مدینه باقی مانده بود خودش
 گفت لومت لم تسمعوا من احد یقول قال رسول الله (ص) و انسی بن مالک خادم حضرت رسول (ص) در
 سنه هجرت ده ساله بود و در سنه نود و یک هجری در دوفرسخی بصره از دنیا رفت و همان جا دفن
 شد و او آخر کسی بود از صحابه که در بصره از دنیا رفت کدافی اسد الفابه همچنین ابو طفیل عامر بن
وائله در عام احد متولد شد و در سنه صد هجری در مکه معظمه از دنیا رفت و در اسد الفابه است
 که او آخر کسی بود از صحابه که پیغمبر (ص) را دیده بود و از دنیا رفت چنانچه خود گفت ما علی وجه
 الارض الیوم رجل رأی النبی غیره.

و در عاشر بحار است که روز عاشوراء حضرت سید الشهدا (ع) بشکر مخالف خود را
 معرفی میفرمود

فرمود و ان کذبونی فسان متکم من ان سلتنوه عن ذلک اخبر کم اسئلوا جابر بن عبد الله

الانصاری و ابوسعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک یغبر و کم انهم سمعوا من رسول الله (ص) هذه القالة لی ولأخی

و مخفی نما ناد که زید بن ارقم در کره سنه شصت و هشت و فوات نمود و یتیمی بود در حجر عبدالله بن رواحه و با او بود در غزوه مونه که ذافی اسد الفابه .

و منها قبر جنه ب مالک اشتر در مجالس المؤمنین است که آن بزرگوار در حوالی قنزم بعل مسموم شهید شد و جنازه شان را حمل نمودند و در مدینه طیبه دفن نمودند
و منها قبر جناب عثمان بن مظعون و او اول کسی است از مهاجرین که در بقیع دفن شد

و منها قبر جناب اسعد بن زراره که در شوال سال اول هجرت از دنیا رحلت فرمود و او اول کسی است از انصار که در بقیع دفن شده و قبر شریف این دو بزرگوار در روحاء است و او مقبره ایست در وسط بقیع

و منها قبر جناب سعد بن معاذ که در اقصاء بقیع است و گفتند قبر شریف سعد در همان قبه ایست که منسوب بجناب فاطمه بنت اسد است
و منها قبر جناب عبدالله بن مسعود که در سنه سی و دو هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد.

و منها قبر جناب شیخ احمد بن زین الدین الاحمائی البحرانی است که در سنه هزار و دوست و چهل و سه هجری از دنیا رفت در منزل حدیه که سه منزلی مدینه است و سنش قریب به نود سال بود

و منها قبر ابابکر و عمر بن الخطاب در مدینه طیبه معلوم است و قبر عثمان بن عفان در بقیع است

و قبر سعد بن وقاص که او بنیاد کوفه را نمود در سنه پنجاه و پنج هجری در سن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر سعد بن زید که پسر عم بن خطاب بود و خواهرش عاتکه که زوجه عمر بود و خواهر عمر فاطمه زوجه سعید بود و در سال پنجاه و یک هجری در سن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر عبدالرحمن بن عوف هم در بقیع است

و این شش نفر را اهل تسنن از عشره مبشره میدانند و نسبت اینها در مقدمه گفته شد و تاریخ فوت آنها هم فی الجمله در مقدمه گفته شد که این روایت را شیعه قبول ندارند و در باب سوم هم انشاء الله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلاً ذکر خواهیم نمود و در مدینه طیبه قبر بسیاری از امام زادگان عظام است

امر دوم

در قبور شریفه که در حوالی و اطراف مدینه طیبه است

منها قبور شریفه که در احد یکفرسخی مدینه طیبه است مثل قبر جناب حمزه بن عبدالمطلب و جناب عبدالله بن جحش خواهرزاده جناب حمزه و این دو در یک قبر و یک بقعه هستند که او را والده ناصر الدین الله العباسی بناه نموده در سنه پانصد و هشتاد و این عبدالله جحش برادر زینب بنت جحش زوجه حضرت یغبر بر سر بود

و ایضاً در احد است مدفن جمعی از شهداء احد که سابقاً در وقایع سنه سوم از هجرت گفته شد .

و ایضاً گفته شد که جناب حمزه روز هفدهم شوال سنه سوم هجری شهید شد

و منها قبر جناب حسن امیر بن زید بن الحسن المجتبی (ع) جد حضرت عبدالعظیم بن عبداللہ بن علی الشدید ابن حسن امیر و قبر حسن امیر در جاخر است و آن موضعی است بین مکہ و مدینه و معتدل است قبر جناب زید پدر حسن امیر در جاخر باشد و معتدل است که در بقیع باشد و سن جناب حسن امیر هشتاد و پنجاه بود و سن جناب زید بن الحسن المجتبی زیاده بر نود سال بود

و منها قبر جناب محمد بن ابراهیم بن حسن بن امیر بن زید بن الحسن المجتبی و قبر شریف ایشان در صفا است که از محال مدینه است

و منها قبر جناب شریف محمد ذی النفس الزکیة بن عبداللہ المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن ایطالب (ع) که با مر منصور دو انقی آن بزرگوار را در نیمة رمضان سنه صد و چهل و پنج هجری شهید نمودند و مرقد شریفش در مسجد کبیر است در طرف شرقی جبل سلع و آن جبل معروف است در مدینه طیبه

و در عمدة الطالب است که بر جناب محمد جناب عبداللہ بن محمد در کابل شهید شد .

و منها قبر جناب علی اصغر بن علی بن الحسن الشہید بن علی بن ایطالب (ع) و قبر جناب احمد بن عون بن محمد الحنفیة بن علی بن ایطالب که قبر شریف این دو بزرگوار در ینبوع شش منزلی مدینه کنار دریاست

و منها قبر شریف جناب علی بن جعفر الصادق (ع) اللقب به عریضی که در عریض بکفرسخی مدینه طیبه معروف است و در خارج شهر قم مقبره است منسوب بایشان و همچنین در خارج شهر سمنان لکن اصح و اشهر اولست چنانچه مختار علامه نوروست در خانه مستورک و آن بزرگوار را برادرشان موسی بن جعفر (ع) تربیت کرد و از برای ایشان تصانیف کثیره است و ادراک خدمت چهار امام با پنج امام را فرمود

و منها قبر جناب ابوذر غفاری که در ربذه است و آن موضعت بین ینبوع و مدینه طیبه

و منها قبر جناب عبیده بن حارث بن عبدالطلب که در ربذه نزدیک قبر جناب ابوذر است و آن بزرگوار بود که در غزوة بدر کبری عتبه بن ربیعہ بن عبدالشمس بن عبدمناف را بجهنم داخل نمود که در سابق گفته شد

و در حوایة العیوان است که در ربذه قبر یحیی بن اکثم قاضی القضاة و فیه ایضا و روی از رجلا قال لیحیی ابها القاضی کم اکل فقال فوق الجوع و دون الشبع قال فکم اضحک قال حتی یسرف وجهک ولا یملو صوتک قال فکم ابکی قال لا تل من البکا، من خشية الله قال فکم اخفی علی قال ما استطعت قال فکم اظہر منه قال ما یقتدی بک البر و یؤمن عنک قول الناس

و منها قبر جناب محمد بن اسمعیل بن بزیع که در فید است بالدال البهله و او منزلی است بین مکہ و مدینه

و در رجال کبیر است که او و احمد بن حمزه در عداد وزراء بودند و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) بود و گویند که با زمان حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد امدم درک کرده است

خاتمه

لذا که زنها را که خداوند در قرآن مجید صراحتاً یا کتائناً مدح فرموده یا زده زن است،

الاولی - جناب حوامادر آدمیان است قال تالی « فی سورة البقرة خطاباً لادم یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة »

الثانیه - جناب ساره زوجه حضرت ابراهیم قال الله تالی « فی سورة الذاریات قالوا لانتضف انا رسل ربك و بشره بسلام علمم فاقبلت امراته فی صرة فصكت وجهها و قالت عبوز حیم »
یعنی وقتیکه ابراهیم را بشارت دادند باسحق ساره زوجه ابراهیم روی آورد بیجااعت پس لطمه زد صورتش را از روی تعجب و گفت من یری هستم که اولاد نیزایم و این مخدعه سیه الخلق بود .

چنانچه در **جواهر النیه** از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که حضرت ابراهیم شکایت نمود بسوی پروردگار خود از سوء خلق زوجه اش جناب ساره

پس وحی رسید بابراهیم که مثل زن مثل ضلع و استخوان پهلو که کج است اگر بخواهی اورا راست نسائی میکشند و اگر بحال خود بگذاری بهره مند میشوی صبر کن بسوء خلق ساره

الثالثه جناب امام کلثوم زوجه حضرت زکریا قال تالی « کیهی ذکر رحمة ربك عبده زکریا از نادى ربه نداء خفياً قال رب انى وهن العظم منى واشتمل الرأس شیئاً ولم اکن بدعا لك رب شقياً و انى خفت السوالى من ورائى و كانت امرأتى عاقراً فهبلى من لدنك ولیاً یرتنى و یرث من آل یعقوب و اجله رب رضياً »

الرابعه - جناب بلقیس زوجه حضرت سلیمان قال الله تالی فی سورة « النمل انى وجدت امرأة تلکمهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم »

الخامسه - رحمة بنت مزاحم بن یوسف بن یعقوب زوجه حضرت ایوب قال الله تالی فی سورة ص: « و هیناله امله و مثلهم معمم رحمة منا و ذکرى لاولى الالیاب »

السادسه - صفوراء زوجه حضرت موسی بن عمران قال الله تالی « فی سورة القصص قال انى اردبان انکحک احدى بنتى هاتین على ان تأجرننى ثمانى حجج فان اتمت عسراً فمن عندک »

السابعة - زلیخا زوجه حضرت یوسف قال الله تالی « فی سورة یوسف و قال الذى اشتراه من مصر لامرأته اکرمى متواصی ان ینفضا او تنفضه ولدأ و قال الله تالی حکایة عن لسانها الان حصص العنق انار اودته من نفسه »

در جلد پنجم بحار از علل الشرایع از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود زلیخا استیذان نمود که داخل بشود بحضرت یوسف غلامان گفتند بزلیخا که ما میترسیم ترا بیریم نزد یوسف گفت من نیت رسم از کسی که از خدا میترسد

پس چون داخل شد یوسف فرمود میبینم ترا که رنگت تغییر کرده ؟

زلیخا گفت « العبد لله الذى جعل اللولک بمعصیتهم عبیداً و جعل العیب بدعا لهم ملوکاً »

یوسف فرمود ترا چه او ادا از نمود که با من چنین کردی؟

عرض کرد « حسن و جهک »

فرمود چه خواهی کرد اگر ببینی یغیبر آخر الزمان را که اسسش معده (ص) است و جمالش از من بهتر است و اخلاش از من نیکوتر و سخاوت و جودش از من زیادتر؟
زلیخا گفت راست میگویم

فرمود از کجادانستی که من راست میگویم؟

گفت همچنانکه اسم شریفش را بردی معبش در قلب من جای گرفت

وحی الهی رسیده ای یوسف زلیخا راست میگوید و من زلیخا را دوست میدارم چون او معمد (ص) را دوست میدارد پس خدا امر فرمود یوسف که زلیخا را تزویج کن

الثامن- جناب آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون قال الله تعالی « فی سورة القصص و قالت امرأت فرعون قرة عین لی و لك لا تتلوه عسی ان ینفضا او یتخذہ ولدأ و هم لا یشرؤن و قال تعالی فی سورة التحريم ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت لب ابن لی عندك بیتا فی الجنة و نجی من فرعون و هله و نجی من القوم الظالمین »

و در خصال از یغبر (ص) روایت کرده که فرمود سه نفر کافر شدند بعداوند بقدر طرفة العینی مؤمن آل بسن و علی بن ایطال (ع) و آسیه زوجه فرعون

و در عاشر بحار از ابن بابویه از یغبر (ص) روایت کرده فرمود بهشت مشتاق است چهار زن مریم بنت عمران آسیه زوجه فرعون و هی زوجه النبی (ص) فی الجنة و خدیجه بنت خویلد زوجه یغبر (ص) دودنیا و آخرت و فاطمه بنت معمد (ص)

الثاسعة مریم بنت عمران و الدة حضرت عیسی (ع) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید از این مخدرة یاد فرموده و اصرح آیات شریفه در مدح اینخدره قوله تعالی « فی سورة آل عمران و اذ قالت الملائكة یا مریم ان الله اصطفاك و طهرک و اصطفاك علی نساء العالمین یا مریم اقتتی لربك و اسجدی و ارکعی مع الراکعین » و بالصرحه در قرآن مجید اسم زنی برده نشده بغیر حضرت مریم

و فی البحار عن الطبرسی قال ابو جعفر (ع) معنی الایة اصطفاك من ذیة الانبیاء و طهرک من السفاح و اصطفاك لولادة عیسی من غیر فعل و خرج بهذا من ان تكون تکراراً

العاشر- خدیجه بنت خویلد زوجه خاتم النبیین (ص) قال تعالی « فی سورة اضحی و وجدك عائلا فاغنی فی معانی الاخبار عن ابن عباس وجدك عائلا یعنی فقیراً عند قومك بقولون لا مال لك فاغناك الله ببال خدیجه » و اینخدره اول کسی هست از زنان که ایمان آورد به یغبر (ص)

در اهالی طوسی از یغبر (ص) روایت کرده که فرمود اول کسیکه ایمان آورد بیغبری من از مردان علی بن ایطال (ع) بود و از زنان خدیجه گبری بود

و در بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر (ع) از یغبر (ص) روایت کرده که فرمود در شب مراجع و تنبیکه خواستم از آسمانها بسوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبریل آیا تو بزمن حاجتی داری گفت حاجت من آنستکه سلام خداوند و سلام مرا بخدیجه برسان

الحادی عشر- فاطمة بنت رسول (ص) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید مدح فرموده این مخدرة مکرره را

منها سورة مبارکه هل اتی در عاشر بحار از مناقب نقل کرده که از حضرت موسی بن جعفر (ع) سؤال کردند که خداوند سورة مبارکه هل اتی را نازل فرمود در شان اهل بیت و تمام نصتهای بهشتی را در او یاد کرده بغیر حوالعین فرمود این بجهت اجلال اطمة زهرا (ع) است

و منها تأویل لیلۃ القدر باین مخدرة شده

چنانچه در عاشر بحار از تفسیر فرائد بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود « انا انزلناه فی لیلۃ القدر اللیلۃ فاطمه و القدر الله فن عرف فاطمة حق معرفتها قد ادرك لیلۃ القدر » و شاید استفاده شود از این روایت شریفه که مثل فاطمة زهراء مثل لیلۃ القدر است

و چنانچه کسی لیلۃ القدر را نیداند چه شب است همچنین کسی فاطمه زهراء (ع) را نیداند چه مغذره مکرمه است .

ومنها تأویل شده لیلۃ مبارکه باین مغذره

در یازدهم بحار است که یهودی سئوال کرد از حضرت موسی بن جعفر (ع) چه چیز است تفسیر باطنی حم والکتاب البین انا انزلنا فی لیلۃ مبارکه الخ ؟

فرمود اما حم معد است که حروفش ناقص شده و اما کتاب مبین امیرالمؤمنین است و اما لیلۃ مبارکه فاطمه زهراء است و اما قوله تعالی « و فیها یفرق کل امر حکیم ای یخرج منها غیر کثیر فرجل حکیم رجل حکیم ورجل حکیم »

ومنها تفسیر فرموده از این مغذره بشکوة و بزجاجة

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود « الله نور السوات والارض مثل نوره کشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن (ع) المصباح الحسین (ع) فی زجاجة الزجاجة کاتها کوکب دری فاطمة کاتها کوکب دری بین نساء اهل الدنیا یوقه من شجرة مبارکه توقد من ابراهیم (ع) لاشرقية ولا غریة ولا یهودية ولا نصرانية یکاد زیتها یضی . یکاد العلم ینفیر منها ولولم تسه نار نور علی نور امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشآء یهدی الله بالائمة من یشآء »

ومنها تفسیر فرموده از مغذره باحدی الکبیر

در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر (ع) روایت کرده فی قوله تعالی انها لاحدی الکبیر نذیراً للبشر قال ع یعنی فاطمه

ومنها تفسیر فرموده از مغذره به بحر

در یازدهم بحار از مناقب از ابن عباس روایت کرده که فاطمه از گرسنگی و برهنگی گریه میکرد پیغمبر فرمودند فاطمه قناعت کن بشوهرت بغداد قسم که علی سید است در دنیا و آخرت پس پیغمبر اصلاح فرمود بین علی و فاطمه خداوند این آیه را نازل فرمود « مرج البحرين یلتقیان بقول انالله ارسلت البحرين علی بن ایطالاب ع بحر العلم و فاطمة بحر النبوة یلتقیان یتصلان انا الله او قمت الوصلة بینهما ثم قال بینهما برزخ مانع ینسج علی بن ایطالاب ان یعزن لاجل الدنیا و ینسج فاطمة ان تغاصم بعلمها لاجل الدنیا فبای آلاء ربکما با معشر الجن والانس تکذبان بولاية امیرالمؤمنین ع اوحب فاطمة الزهراء واللؤلؤ الحسن والرجان الحسین لان اللؤلؤ الکبار والرجان الصغار

ومنها تفسیر فرموده از آن مغذره به نساتنا در آیه مباحله

در بحار از طبرسی نقل کرده در قوله تعالی و نساتنا فرموده اتفاق کردند که مراد بنساتنا فاطمه زهراء است بجهت آنکه حاضر نبود در قضیه مباحله از زنها بنیر آن مغذره و فرموده در ضمن قوله تعالی واغنا که احدی ادعا نکرده که در مباحله بنیر علی و فاطمه و دو پسرش (ص) حاضر بوده اند و لابد داعی غیر مدعو است

پس مراد باغنا امیرالمؤمنین است که غس پیغمبر است

و سه زن را هم خداوند در قرآن مجید مذمت فرموده یکی زوجة فوح پیغمبر دوم زوجة لوط پیغمبر قال الله تعالی فی سودة النعیم ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح و امرأة لوط کانتا

تحت عیدین من عبادنا صالحین فخانتاهما

در تفسیر مجمع است که زوجة نوح کافره بود بر مردم میگفت که نوح مجنون است و اگر

کس نوح اسان مسأورد غیر مصادد بحار از قوم نوح و زوجة لوط غیر مصادد قد لوط . . .

های او این بود خیانت این دو والا زوجه هیچ پیغمبری هرگز نبه نیشود گفته شده که اسم زوجه نوح واغله واسم زوجه لوط و اهله بود

سوم زوجه ابولهب قال تعالی تبت بدا ای لهب و تنها غنی عنه ماله و ما کسب سیملی ناراً ذات لهب و امراته حمالة العطب فی جیدها جبل من مسد واسم او ام جمیل بود خواهر ابوسفیان بن حرب و مادر عتبه و معتب و ولابد است در مقام از ذکر مطلب مهی و آنستکه از سعادت عظیمه است زوجه عقیقه صالحه

چنانچه در فروع کافی از حضرت پیغمبر (س) روایت کرده که خداوند در حدیث قدسی فرموده که اگر بخوایم از برای بنده مسلم خیر دنیا و آخرت راجع کنیم فرامیدهم از برای او قلبی خاشع و لسانی ذاکر و بدنی در بلا سابر و زوجه صالحه که مسرور نماید او را و وقتیکه نظر نماید با او حفظ نماید جان و مال او را و وقتیکه غائب شود از او

و بدانکه عفاف و صلاحیت زوجه درجات و مراتبی دارد و اعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه و عارفه و عقیقه باشد و این نعمت عظمی از برای بعضی بزرگان موجود شده در حالتیکه آن زوجه از غیر اهلیت عصمت و طهارت بوده چون آنها عفاف و صلاحیتشان معلوم است

منجمله زوجه مولی الدالم الفاضل ملامقصود علی السنخلس بالمجلسی والدة مولی محمد تقی المجلسی و جده مولی محمد باقر المجلسی و دختر مولی کمال الدین درویش محمد بن الشیخ حسن العاملی

در کتاب فیض قدسی استکه آن مخدیره عارفه و مقدسه و صالحه بود وقتی از برای شوهرش جناب مولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دو فرزندش جناب ملامحمد تقی و ملامحمد صادق را برد نزد جناب العالم العابد الزاهد مولی عبدالله الشوشتری بجهت تحصیل علم و خواهرش نمود که مواظبت بفرماید در تعلیم این دو فرزندش و رفت بفر نزدیک عیدی شد جناب مولی عبدالله سه تومان داد بمولی محمد تقی المجلسی که در ضرورت ایشان صرف کنند .

ملامحمد تقی عرض کرد من نمیتوانم این وجه را بدون اذن والده صرف کنم بعد که از والده اجازه خواست مخدیره گفت بدر شما از برای مغار جنان معین فرموده روزی چهارده غازی یکی و مدتی است بهین اندازه مغارج کرده اید و اگر این مبلغ را اضافه صرف کنید و حال شما بوسمت بگنجد این مبلغ تمام میشود و شما هم عادت اولیه نان را فراموش خواهید کرد

پس لایدمیشویم برویم نزد مولانا ملامعبدالله و غیره و اظهار قنوق و بریشانی بنائیم و این سزاوار نیست بعد که جناب ملامعبدالله شنید در حقشان دعا فرمود .

منجمله المخدرة المکرمة آمنه یکم زوجه مولانا محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمد تقی المجلسی و هشیره مولانا العلامة المجلسی و والدة آقای محمد هادی مترجم قرآن مجید و صاحب تصنیفات کثیره

در فیض قدسی از بابض العلماء نقل کرده که آن مخدیره فاضله و عالمه و متقیه بود و شوهرش ملامحمد صالح باغایت فضلیکه داشت گاهی حل بعضی از عبارات قواعد را از او سؤال میکرد و فرمود یکروز جناب ملامحمد تقی رفت بسنزل و دخترش الفاضلة المقدسة الجتیده البالغة فی العلوم حد الکمال آمنه یکم را طلبید فرمود من اراده کرده ام ترا تزویج نمایم برسدیکه در غایت قنوق و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف است باذن شما

مخدیره عرض کرد قنوق عیب مرد نیست جناب ملامحمد تقی مجلس عالی ترتیب داد و مخدیره

را تزویج فرمود بمولا محمد صالح

چون شب زفاف شد جناب مولا محمد صالح داخل شد بر مغذره و برقع از صورت مغذره برداشت و جمال مغذره را دید رفت بگوشه حجره و حمد و شکر الهی را بجسای آورد و مشغول مطالعه شد.

اخفاقاً مسئله حلق بر او مشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آن مسئله را حل نماید مغذره آینه یکم بجهن فرستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح رفت بجهت تدریس مغذره مسئله را در کمال خوبی حل نمود و نوشت و گذارد در محل مطالعه زوجهش چون شب شد ملا محمد صالح نشست بجهت مطالعه دید کاهلی آنجا افتاده برداشت دید مغذره مسئله را در کمال خوبی حل فرموده سجده شکر بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت شد بشکرانه این موهبت کبری جناب المولی محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسند شما نیست غیر او را بشما تزویج کنم

عرض کرد مطلب این نیست که شما گمان کرده اید بلکه من در مقام شکر الهی باین موهبت عظمی و چنین زوجه عالی صالحه هر قدر خود را شایسته اندازم در عبادت نمیتوانم يك ذره از این عنایت الهی را شکر گذاری نمایم

مخفی نماناد که در این حکایت از این مغذره بجهتده تعبیر شده

ومن جعله زینت اهل الفضل والاخلاص و شیفة الشیعة فاطمة المدعوة بست الشایخ چنانچه در **روضات الجنان** تعبیر فرموده معنی ست الشایخ یعنی سیده رواء اخبار و ریسه خلة الایثار و کنبه این مغذره **۱۴ الحسن** بود بنت الشیخ الشیهد السید ابو عبد الله محمد بن شیخ جمال الدین المکی الدهوی بالشیهد الاول

و در روضات که این مغذره عالی و فاضله و قبیله و عابده بود و خدمت والد ماجدش جناب شهید اول تلذذ نموده بود و والدش از او مدح میکرد و امر میفرمود مردم را رجوع نمودن باین مغذره در مسائل حیض و احکام نماز

و در مستدرکست که سید تاج الدین بن معیه استاد شهید اول اجازه داد باین مغذره و بوالد ماجد و به برادرش محمد و علی

و هکذا فاسد بودن زوجه نیز درجات و مراتبی دارد و اعلی درجات و مراتب فساد زوجه آنست که جاهله و بد اخلاق و غیر عقیقه باشد

چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود اغلب اعداء المؤمن زوجه السوء

در تفسیر علی بن ابراهیم است که **هود** یغیبر زارع بود و زراعتش را آبیاری میکرد قومهش آمده در خانه ۱۰۰۰۰ باب کردند میالشان آمد پشت در گفت شما کیستید ؟ گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعت های ما خشک شده آمده ایم که حضرت هود دعا کند و خداوند باران رحمت بر ما نازل فرماید

زن هود گفت اگر او مستجاب الدعوه میبود درباره خود دعا میکرد که زراعتش از خشکی نوزد گفتند هود کجا است ؟

گفت در فلان موضع آن جماعت آمدند خدمت حضرت هود عرض کردند یا نبی الله زراعتهای ما از بی آبی خشک شده از خدا بخواه که باران رحمت بر ما نازل فرماید

حضرت هود دورکت نماز کرد و دعا کرد و فرمود بروید بسنزلتان که باران بر شما نازل شود عرض کردند یا نبی الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد و با چنین و چنان گفت فرمود او عیال مست و من از خدا خواسته ام که خداوند او را باقی بدارد عرض کردند چرا چنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مؤمنی را خلق نکرده مگر آنکه از برای او عدوی است که او را اذیت میکند و اگر دشمن من کسی باشد که من مالک او باشم بهتر است که دشمنی باشد که او مالک من باشد .

و در ثانی الاخبار است که جمعی رفتند درب منزل **شیخ ابوالحسن خرقانی** که او را دیدن نمایند چون در الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را میخواهید ؟ گفتند شیخ را میخواهیم که از او دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت بد بود بشیخ داد آنجماعت تعجب کردند گفتند خود شیخ کجا هست ؟ گفت رفته بیابان هیزم جمع کند آنجماعت آمدند به بیابان دیدند شیخ هیزم ها را بار بربک شیری کرده و خودش هم بالای آن هیزم ها نشسته و یک ساری هم در دست گرفته عوض تازیانه . آنجماعت تعجب نمودند از آنچه دیدند و از آنچه زش در باره اش گفته بود مطلب را بشیخ عرض کردند که زت درباره تو چنین و چنان گفت

شیخ فرمود من باین مقام نرسیدم مگر بصبر کردن و تحمل نمودن اذیتهای این عیال .
و در جلد پنجم بحار از کتاب قصص الانبیاء روایت کرده باسانید خود از حضرت باقر (ع) که فرمود در بنی اسرائیل مرد عاقل متولی بود و یک زن غفیفه داشت و از او پسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه بود باو در شکل و شباهت و یک زن غیر غفیفه داشت از او هم دو پسر داشت چون وقت احتضارش رسید گفت اموال من مال یکی از شماها باشد چون از دنیا رفت هر یک از آن سه پسر مدعی شدند که من آن پسر هستم که پدر مالش را برای من داده با یکدیگر مخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی او گفت بروید نزد سه برادری که از آل بنی غانم هستند از آنها سؤال کنید .

رفتند نزد یکی از آنها دیدند پیر مرد افتاده ایست از او سؤال کردند او گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است از او سؤال کنید آمدند نزد برادر وسطی دیدند مرد میانه سالی است گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است و از او سؤال کنید رفتند نزد او دیدند او بنظر کوچکتر از هردو اینها هست تعجب کردند گفتند اولاً از حال خود اینها سؤال کنیم سؤال کردند که شمارا بزرگتر از آن دو برادر دیگر معرفی نمودندو حال آنکه از هردوی آنها کوچکتر بنظر ما هستید

گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید از هردوی ما سنش کمتر است لکن زوجه بد اخلاقی دارد و صبر میکند باخلاق بد او از ترس آنکه مبدا مبتلا بیلای اعظمی بشود که نتواند صبر بر آن بکند و سوء اخلاق زوجه اش او را این قسم پیر کرده و اما برادر وسطی زوجه ای دارد که گاهی او را اذیت میکند و گاهی او را مسرور میکند و اما من زوجه دارم که همه اوقات مرا مسرور میکند و ابداً مکروهی از او بن نرسیده لذا شیب و جوانی من محفوظ مانده الخ
والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

باب سوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت

با سعادت و رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متطه با آن
بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه و واقعه در کوفه و نجف اشرف و حوالی و اطراف آن
و در این باب مقدمه و دوازده فصل و یکخاتمه است

اما مقدمه

بدانکه اوصیاء حضرت یغبر (ص) دوازده نفر بودند که اول آنها حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ایطال (ع) است و آخر آنها حضرت حجة بن الحسن (ع) است و علماء از برای انصار عدد
انه بدوازده مناسبانی بیان کرده اند .

منجمله آنکه این عدد مطابق است با حروف لاله الا الله و با عدد حروف محمدرسول الله ص
و با عدد حروف امیرالمؤمنین (ع) و با عدد حروف علی بن ایطال (ع) و با عدد حروف بعضی
از اسماء الحسنی و با عدد حروف مجبم فی الجنة و با عدد حروف عدوم فی النار
و منجمله آنکه این عدد مطابقت با عدد قباء بنی اسرائیل که در سورة مائده میفرماید
« ولقد اخذنا ميثاق بنی اسرائیل و بنأ منهم اثني عشر نقيبا »

و در مجمع البیان فرموده قیب قوم مثل کفیل و ضبین است که مشکافد اسرار را و از این
قبیل است قاب الرثة و مناقب که معنی فضائل است

و منجمله آنکه این عدد مطابق است با عدد اسباط بنی اسرائیل که در سورة اعراف میفرماید
« و قطعناهم اثني عشرة اسباطاً امسا و اوحينا الي موسى اذ استسقاء قومه ان اضرب بصاك الحجر
فانجست منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم »

در مجمع البیان فرموده و صحیح آنستکه اسباط در اولاد اسحق بنزله قبائل است در
اولاد اسماعیل یعنی متفرق گردانیدیم اولاد یعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد یعقوب دوازده نفر
بودند و از برای هر یک از آنها اولاد و نسلی بود پس هر فرقه از آنها سبط و امی شدند

و منجمله اینکه این عدد مطابق است با برجهای آسمان و ماههای سال و با عدد ساعات شب و روز
و منجمله آنکه یغبر (ص) فرمود الزلما من قریش و قریش لقب نصرین کنانه است و هر کس
از اولاد نصرین کنانه باشد او قرشی است

پس اول کسیکه متصف شد بصف قرشی بودن جناب مالک بن نصرین کنانه است که چند دوازدهم
یغبر ص است چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد و مرکز دائره شرافت وجود نازنین یغبر ص است
که از او سلسله قرشیه و سلسله امامت متصل مشود و هر یک مانند دو خطند که از مرکز محمدی ص

متصل میشوند هر گاه آخر خط خارج از مرکز بطرف قرشی دوازده باشد لابد از طرف خط امامت هم دوازده خواهد بود چون محال است دو خط خارج از مرکز دایره بطرف معیض متفاوت باشد

فصل اول

در اسم و لقب کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنجناب علی است و اشهر القاب شریفه امیر المؤمنین (ع) است و

اشهر کنیه‌های آنحضرت ابوالحسن است

و در بعضی از روایاتست که چون حضرت امیر المؤمنین ع متولد شد ابوطالب او را بسینه چسباند و دست فاطمه بنت اسد را گرفت و بسوی ابطح آمو نهاد کرد :

یارب یاذا النسق الدجی و القمر البیتلج الضیء

بین لنامن حکمک المقضی ماذا تری فی اسم ذالصبی

ناگاه مثل ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابوطالب آمد ابوطالب او را هم نیز بسینه خود چسباند و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست و در آن نوشته شده :

خصمتا بالولد الزکی والطاهر المتعجب المرضی

فاسه من شامخ علی علی اشتق من العلی

پس ابوطالب اسم نور دیده‌اش را علی نامید و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویخت و

چنان آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک که او را فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد

و والد ماجد آن بزرگوار ابوطالب بن عبدالطلب است و والده ماجده جناب ابوطالب

و جناب عبدالله پدر یغمبر (ص) و جناب زبیر بن عبدالطلب فاطمه بنت عمرو بن عاتقه بن عمران بن

مخزوم بن قیظ بن مرة بن کعب است و اسم جناب ابوطالب عمرانست و سایر اولادهای عبدالطلب با

این‌سه بزرگوار برادر و خواهر ابی بودند نه ابوی

و والده ماجده حضرت امیر (ع) جناب فاطمه بنت اسد بن هشام بن عبد مناف است

و والده ماجده فاطمه بنت اسد فاطمه بنت رواحه بن حجر بن عبدالله بن معیص بن وهب بن

ثلبه بن وائله بن عمرو بن شهاب بن مهاب بن زهیر است

و فاطمه بنت اسد باجناب ابوطالب دختر عم و پسر عم اصلی بودند و اول هاشمیه است که در

خانه هاشمی اولاد آورد و یغمبر (ص) او را مادر خطاب میکرد

در امالی صدوق است و تکیه امیر المؤمنین (ع) خبر فوت والده‌اش را به یغمبر (ص)

عرض کرد یغمبر (ص) فرمود اووالده من بود بعد عامه و جامه‌اش داداد که فاطمه را بآنها کفن

کنند و خود یغمبر (ص) بجنازه‌اش نواز خواند و چهل تکبیر بجنازه‌اش گفت فرمود چون چهل صف

از ملک بجنازه‌اش نواز خواندند و یغمبر (ص) در قبر فاطمه بنت اسد خوابید و او را تلقین فرمود و

در باره اودعا کرد

و در مرآت العقول است که جمیع امامیه اتفاق نموده اند بر اسلام جناب ابوطالب

و شیخ صدوق در رساله اعتقادیه میفرماید و روایت شده که جناب عبدالطلب حجة الهی

بود و جناب ابوطالب وصی ایشان بود

و در تاسع بحار در حق جناب ابوطالب فرموده و قد اجتمعت الشیعة علی اسلامه و انه قد آمن

بالتی فی اول الامر ولم یبعد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم واشتهر اسلامه من مذهب الشیعة حتی ان المغالین کلهم نسبوا ذلك الیهم وتواترت الاخبار من طرق الخاصة والعامه فی ذلك وصف کثیر من علمائنا ومعدتینا کتاباً مفرداً فی ذلك کما لایضی علی من تتبع کتب الرجال»

و این ابی جمهور احسانی در کتاب مجلی در باره حضرت ایطالاب فرموده : والذی ثبت عن ائمة الهدی وعن جیب علماء اهل البیت انه کان مسلماً موحداً مصداقاً بوحدة ائمة ورسالة نبیه چنانچه از اشعار جناب ایطالاب هم معلوم میشود که فرمود :

ولقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دنیا

و در مجالس المؤمنین از جامع الاصول ابن اثیر جزری شافعی نقل کرده که گفت

اجمع اهل البیت علی ایمانه واجماع اهل البیت حجة

و در فصل نهم از باب اول گفته شد که جناب ابوطالب سه سال قبل از هجرت از دنیا رحلت فرمود در مکه معظمه در حالیکه سن شریفش زیاده بر هشتاد سال بود و قبر شریفش در مکه معظمه دو قبرستان معلی معروفست

و این گفته شد که فاطمه بنت اسد در سال چهارم از هجرت در مدینه طیه از دنیا رحلت فرمود لکن سن شریفشان راضط نکرده اند و قبر شریفش علی الاصح در میان حرم امه بقبع است و معروف است

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امیر المؤمنین (ع)

مرحوم مجلی میفرماید مشهور بین محدثین و مورخین خامه و عامه آنست که آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در جوف خانه کعبه متولد شد و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق (ع) روایت کرده که ولادت با سعادت آن بزرگوار روز یکشنبه هفتم ماه شعبان واقع شد و قول اول اشهر است انتهی و در باب اول گفته شد که مختار در تاریخ ولادت حضرت یغمبر (ص) آنست که حضرت در عام الفیل متولد شد

بس بنا بر این هنگام تولد حضرت امیر (ع) از سن شریف حضرت یغمبر (ص) سی سال و سه ماه و بیست و شش روز گذشته بوده تقریباً چون ظاهر آنست که ولادت حضرت امیر المؤمنین (ع) در رجب بعد از سنسی از ولادت حضرت رسول (ص) بوده

و در مصباح المتجهدين از ابن عیاش نقل فرموده که در آنحال حضرت رسول (ص) بیست و هشت ساله بود

و در بحار از مناقب موفق خوارزمی نقل میکند که متولد نشد در جوف خانه کعبه قبل از حضرت امیر (ع) احدی و در آنوقت از سن شریف یغمبر بیست و هشت سال گذشته بود لکن نزد مشهور اصح همان قول اولست

و این فضیلت ولادت در جوف کعبه از خصائص حضرت امیر (ع) است چون اشرف اماکن حرامه است و اشرف بقاع حرم مکه معظمه است و اشرف مواضع مکه معظمه مسجد الحرام است و اشرف مواضع مسجد کعبه است

بس امیر المؤمنین (ع) در سید ایام که روز جمعه باشد در شهر حرام که ماه رجب باشد در

جوف بیت الله الحرام متولد شد و سواى امير المؤمنين (ع) در آن مکان شريف كسى متولد نشده

و نم ماقال حجة الاسلام العجاج سيد اسمعيل الشيرازى (ره) :

وتعالى الله عما يفتنون

ان يكن يجعله البنون

فوليد البيت احرى ان يكون (۱)

لا هزير ولا لالابن مريم

وقال السيد الداماد قدس سره :

از بازوى باب حطه خبير كه گشاد

در كعبه قل تماوا ازامام كه زاد

بردوش شرف پاى گرامى كه نهاد

بر نفاقه لا يوذى الا كه نشت

وله :

در خانه حق زاده بجانش سوگند

در مبرحه على نه چونست و نه چند

شك نيست كه باشدش بهاي فرزند

بى فرزنى كه خانه زادى دارد

وله :

بر خلقت شبه خویش حق متعال

گویند كه نيست قادر از عين كمال

در ذات على صورت اين امر محال

زديك شد آنكه رنگ امكان گيرد

وحكيم سنالى گفته :

در پس برده آنچه بود آمد

اسدالله در وجود آمد

وسيد حميرى فرموده :

والبيت حيث فناه والمسجد

ولدته فى حرم الاله وامه

طابت وطاب وليدها والولد

بيضاء طاهرة الثياب تية

وبدت مع القمر المنير الاسعد

فى ليلة غابت نهوس نجومها

الابن آمنة النبي محمد (ص)

مالف فى خرق القوا بل مثله

فصل سوم

در تاريخ رحلت حضرت امير المؤمنين (ع) و اشاره اجماليه بذكر قاتل آن

بزرگوار و مدفن شريفشان: ولا بد است در اين مقام از ذكر سه امر

امر اول در تاريخ رحلت آن بزرگوار

علامه مجلسى مي فرمايد مشهور بين علماء شيعة آنستكه آن حضرت در شب جمعه نوزدهم ماه

بارك رمضان در وقت طلوع فجر صادق ضربت بفرق ناز نيش خورد از دست عبد الرحمن بن ملجم

مرادى بعاوت وردان بن خالد و شيبه بن بجره و اشعث بن قيس و قطامة بنت اخضر

عليهم لعنة الله و چون نثى از شب بيست و يكم ماه رمضان در گذشت روح مقدسش بر رياض قدس

پرواز نمود

واقوال نادره ديگر هم هست و مشهور آنستكه عمر شريف آن حضرت در وقت رحلت شصت و

سه سال بوده

و از حضرت امام محمد باقر و امام محمد تقى (ع) روايت كرده اند كه عمر شريفشان شصت و

بنجال بود انتهى

مخفى نماناد كه مشهور بلكه شايد متفق عليه باشد كه رحلت حضرت امير المؤمنين (ع)

در ماه مبارک رمضان سنهٔ چهارم از هجرت بود
 پس این اختلاف در سن مبارک آن حضرت منشأش همان اختلاف در تاریخ ولادتست که در فصل
 دوم گفته شد نه آنکه در سنهٔ رحلت اختلافی باشد

پس حاصل آنچه مشهور است در باب ولادت و رحلت حضرت یغمبر (ص) و در باب ولادت و
 رحلت حضرت امیر (ع) آنستکه علی المشهور در حین ولادت حضرت امیر (ع) از سن شریف حضرت
 یغمبر (ص) سی سال و سه ماه و بیست و شش روز گذشته بود تقریباً و در حین بخت حضرت رسول (ص)
 از سن شریف آن حضرت ده سال و چهارده روز گذشته بود و در حین هجرت حضرت یغمبر (ص)
 از سن شریف حضرت امیر (ع) بیست و دو سال و هفت ماه و هفده روز گذشته بود تقریباً و گفته شد
 که از بخت شریف تا هجرت مقدس دوازده سال و هفت ماه و سه روز بوده و در روز رحلت حضرت
 یغمبر (ص) از سن شریف حضرت امیر (ع) سی و دو سال و هفت ماه و چهارده روز گذشته بود
 تقریباً چون گفته شد که از هجرت مقدمه تا روز رحلت حضرت یغمبر ده سال الا سه روز بود تقریباً
 و از روز رحلت یغمبر تا روز رحلت حضرت امیر (ع) بیست و نه سال و شش ماه و بیست و سه روز
 بوده تقریباً چون گفته شد که ظاهراً رحلت حضرت رسول (ص) در بیست و هشتم ماه صفر سنهٔ یازده
 هجری بوده و رحلت حضرت امیر (ع) در بیست و یکم رمضان سنهٔ چهل هجری بود

پس از سن شریف حضرت امیر (ع) در حین رحلت شصت و دو سال و دو ماه و هفت روز میگذرد
 تقریباً و در این مدت که حضرت امیر (ع) بعد از یغمبر (ص) در دنیا بود بیست و چهار سال و نه
 ماه و بیست روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دو سال و چهار ماه ایابکر خلافت نمود
 با آن سه روزیکه از رحلت یغمبر (ص) گذشته بود که خلیفه شد چون در مصباح المتعجلین است
 که روز بیست و هفتم جمادی الاخر سنهٔ سیزده ایابکر از دنیا رحلت کرد و ده سال و شش ماه و دوازده
 عربین الخطاب خلافت نمود.

**و در زاد المعاد است که روز بیست و نهم ذیحجه العرام سنهٔ بیست و سوم هجری عمر ازد دنیا
 رفت و بعد از عمر یازده سال و یازده ماه و هیجده روز عثمان خلافت نمود با آن سه روزیکه بعد از
 عمر عثمان بن عفان خلیفه شد**

**و مرحوم مجلسی از کتاب عددا القویه علی بن یوسف بن مطهر الحلی نقل فرموده که
 در هیجدهم ذی الحجه العرام سنهٔ سی و پنج هجری عثمان کشته شد در سن هشتاد و دو سالگی و او
 را در بیقح دفن کردند الباقی از مدت زندگانی حضرت امیر (ع) بعد از یغمبر (ص) چهار سال و نه
 ماه و سه روز بود تقریباً که حق بر کمر قرار گرفت و خلافت ظاهر به منتقل شد بعصرت علی بن
 ایطاب (ع)**

امردوم در اشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین از مورخین نوشته اند آنستکه عبد الرحمن بن ملجم مرادی
 و برکته بن عبدالله و دادویه ابن سه تن از خوارج بودند و بجنک نهران نرفته بودند و هریک بمهده
 گرفتند که یک نفر را بقتل برسانند عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمهده گرفت قتل امیر المؤمنین (ع)
 را و برکته بن عبدالله بمهده گرفت کشتن معویه بن ابی سفیان را و دادویه غلام عمرو بن بکر تسمی بمهده
 گرفت قتل عمرو بن العاص را و قرار گذاردند وقت نماز صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان هر سه اقدام
 نمایند بر آنچه عهده گرفته اند.

پس برکه بن عبدالله در لیلۀ موعود رفت بسجده شام و شمشیری بجاویۀ بن ابی سفیان زد و قدری از گوشت پایعمویه از استخوان جدا شد بداورا گرفتند و بشکرانهٔ مزدمدادن بقتل امیرالمؤمنین (ع) مویه اورا رها نمود

و دادویه در لیلۀ موعود رفت بسجده مصر و در آنشب بملت مرضی که عارض عمر وهامس شده بود خود بسجده نیامد و خارجه بن ابی حنیفه را که قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد و دادویه اشتهاهاً اورا بقتل رسانید اهل مصر اورا گرفتند و درعوض قاضی کشند

و اما عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنۀ الله علیه در کوفه بنزول قطامۀ مملونۀ بنت اخضر بود و او زنی بود بسیار صبیح النظیر و پدر و برادرش از خوارج بودند و در جنگ نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامۀ مملونه مزاجت خود را باین ملجم مرادی وعده نمود بکاین قتل امیرالمؤمنین (ع)

و این ملجم بامعاشع بن وردان و شبیب بن بعره و اشعث بن قیس که هرچهار نفر از خوارج بودند و درکشتن حضرت امیر (ع) بایسکدیگر مواضع نموده بودند درشب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنۀچهارم از هجرت بسجده کوفه حاضر شدند امیرالمؤمنین (ع) آمد میان مسجد و مشغول نماز شد چون سراز سجدهٔ رکعت اول برداشت شبیب بن بعره فریاد زد یا علی الله العکم لاک و لا لاصحابک پس شمشیرش را فرود آورد بطاق مسجد فرود آمد ناگاه عبدالرحمن ملجم فریاد زد یا علی الله العکم لاک و لا لاصحابک شمشیرش را فرود آورد بفرق نازنین حضرت امیر (ع) وارد شد بهمان موضعی که شمشیر عمرو بن عبیدود وارد شده بود

پس آن زرگوار فرمود فزت برب الکعبة .

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که این ملجم مملون را صبح روز بیست و یکم بامر حضرت امام حسن ع بهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیرالمؤمنین ع وصیت فرمود و اینکه نزد عوام معروفست که روز بیست و هفتم کشته شد اصلی ندارد

و اشعث بن قیس همان مملونست که مخالفت نمود امیرالمؤمنین ع را و نغم کرد ابو موسی اشعری را برای حکمیت بین لشکر حضرت امیر ع و لشکر مویه و باین سبب فتنۀ خوارج بر پا شد

و در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت میکند که اشعث بن قیس شریک شد در قتل حضرت امیر ع و دخترش جده مسوم نمود حضرت مجتبی (ع) را و پسرش محمد شریک شد در قتل حضرت سیدالشهداء (ع) و زوجۀ اشعث ام فروه خواهر ابی بکر بن ابی قعافه بود و اشعث چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر (ع) بدرک واصل شد

امر سوم در اشاره اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت

علامه مجلسی ره در **بهار الانوار** میفرماید اجماع شیعه و متواتر نزد ایشانست خلفا عن سلف تا میرسد به ائمة اطهار (ع) که امیرالمؤمنین ع مدفونست درغری دو همین موضعیکه فعلاً معروفست نزد خواص و عوام لیکن در بعضی از ازمه بین مخالفین فی الجمله اختلافی بوده و سبب این اختلاف مغنی بودن قبر شریف بوده و معروف نبود مگر نزد خاص الخاص از شیعه تا زمان سفاخ که حضرت صادق ع وارد شد بحیره پس ظاهر نمود قبر مقدس را برای شیعیان و از آنروز تا این زمان مزار کافه شیعه است

و مرحوم سید اجل عبدالکریم بن احمد بن طلوس کتابی نوشته در تعیین قبر شریف حضرت

امیرالمؤمنین ع مسی به فرحة النری ودرآن کتاب اخبار متواتره در اینخصوص جمع فرموده انتهى حاصل ما فی البحار

و در کلمه طیبیه از ارشاد القلوب دلیلی از عبدالله بن حازم روایت کرده گفت روزی باهرون از کوفه بیرون شد بم بجانب نهر بین پس آهوایی را دیدیم بازها و سگان شکاری را بجانب آنها روانه کردیم ساتی آهوان را دوانیدیم آهوان پناه بردند به پشته بازها و سگان معلم برگشتند رشید متعجب شد پس آهوان از پشته بیرون آمدند دو دفته بازها و سگان را بسوی آنها مراجعت دادند دفته دیگر نیز آهوان پناه بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسیکه عهش از همه بیشتر است او را حاضر کنید

پس ییمرمردی را از بنی اسد آوردند رشید گفت خبریده مرا که این پشته چیست ییمرمرد گفت خبرداد بمن پدرم از پدرانش که در این پشته قبر حضرت علی بن ابیطالب ع است و خداوند او را حرم قرار داده هیچ چیز باو پناه نمیبرد مگر اینکه در امانست .

و بروایت ابن خلکان ییمرمرد گفت پدرم مرا باین موضع میآورد و زیارت میکرد و میگفت من با حضرت صادق ع زیارت این مکان آمدم و آنجناب میفرمود من با پدرم حضرت باقر (ع) زیارت اینسکان آمدم و پدرم حضرت باقر میفرمود من با پدرم حضرت علی بن العسین ع زیارت اینسکان آمدم و علی بن العسین میفرمود من با پدرم حسین بن علی (ع) زیارت اینسکان آمدم و حسین بن علی میفرمود در اینسکان موضع قبر امیرالمؤمنین ع است

پس هرون فرود آمد از اسب خود و آب طلبید و وضو گرفت و در آن پشته نماز کرد و دعا کرد و گریست و خود را به خاک مالید و امر کرد قبه دو آنجا بنا کنند که چهار در داشته باشد

و محدث قمی نقل کرده که بعضی گفته اند که رشید امر کرد از خشت پخته بنایی بر قبر آنحضرت نهادند و از طین احمر قبه براو زدند و از پس او الناصر لدین الله کرة بعد کرة زیارت قبر مطهر آنحضرت رفت و مستنصر عباسی ضریعی ساخت

و از ابن خلکان نقل کرده که اول اساسی که بر قبر مقدس حضرت امیر (ع) واقع شد بنای رشید بود و امر کرد آنوضع را تعبیر کنند و در ایام دولت سامانیه و بنی حمدان در بنای آن ازدیادی شد و در ایام دیاله و بنی بویه امر آن بالا گرفت و عهد الدوله دلیلی (ره) تعبیر مشهد شریف نمود و خدمت نیکوئی عمل آورد انتهى

و در تاریخ گزیده است که مشهد امیرالمؤمنین ع و حسین ع و باوری مدینه را عهد الدوله دلیلی ساخت و عاقبت برض صرع در گذشت و بشهد امیرالمؤمنین علی دفر شد

و مخفی نماناد که جهت اختفاء قبر مقدس آنحضرت خوف از خوارج و دشمنان بود که مبدا بنش قبر کنند و اهاتی بجسد مطهر بنمایند لکن خوارج تلافی از جسد مطهر فرزندش حضرت سید الشهداء ع نمودند

و در دارالسلام است که چون سلطان مراد که از سلاطین آل عثمانست مشرف شد زیارت نجف اشرف در سر چهار فرسخی که چشمش بقبه شریفه افتاد از اسب پیاده شد امراء دولت از سب پیاده شدند مشرفه سوال کردند گفت چون چشمه به شریفه افتاد اضایم بلرزه آمد بعضی که قدرت سواری نداشتند لذا پیاده شدم گفته راه دور است خوبست خال نمانید بقرآن مجید تغال نمود و قرآن مجید را باز کرد اول

صفحه آمد «فاخلع نملیک انک بالواد المقدس طوی»

پس پیاده بابای برهنه رفت تا مشرف شد بهرم مطهر حضرت امیر ع چون چشمش بوضع دوانگشت مبارک افتاد سؤال کرد از حکایت او بجهش نقل کردند قصهٔ مره بن قیس را پس یکی از دشمنان گفت این از جعلیات روافض است و اصلی ندارد.

پس سلطان مراد گفت از خود حضرت میخواهم ظهور کند و صدق او را چون روز دیگر شد مطلب گویا با او منکشف شد و امر کرد زبان آن مرد را قطع کردند.

قصهٔ مره بن قیس چنانچه در دار السلام از عالم جلیل سید نصرالله حائری نقل کرده آنستکه مره بن قیس مرد کافری بود مال و خد و حشم زیادی داشت یکروز صبحت آباء اجداد طایفه اش شد گفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب «ع» بقتل رسانیده سؤال کرد که قبر علی بن ابیطالب ع کجاست گفتند بنجف اشرف آنملون بادو هزار سوار و چند هزار پیاده آمد. بست نجف اشرف بعد از شش روز که با اهل نجف مجاربه نمود داخل بلد شد و آن خبیث رفت میان روضهٔ مقدسه گفت یا علی تو پدران و اجداد مرا کشتی و قصد کرد که قبر مطهر را بنش کند پس دوانگشت مثل ذوالفقار از میان ضریح مطهر بیرون شد و بکسر آن ملعون زد و او را دو نیم کرد و آن دو نیم همان ساعت سنک سیاه شد اهل نجف آنها را بردند و پشت شهر انداختند که هر کس زیارت نجف میرفت آنها را لگد میکرد و از خواصش این بود که هیچ حیوان بر او نیکدشت مگر آنکه بر او بول میکرد بعد بعضی از جهال او را بردند بسجده کوفه و بر او ایام از بین رفت یکی از علماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة و ابطل هذه المعجزة الباهرة

و گنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلائع و زنجیر طلالا از سقف ایوان آویزان کرد در حدود سنهٔ هزار و صد و پنجاه و نه .

و در انوار العلویه است و قتیکه نادرشاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (ع) بشود جرئت نکرد امر کرد زنجیر طلائی بگردنش بیندازند و او را مثل سگ بکشند و بیرند بدرج صحن مقدس احدی جرئت نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه دیدند شخصی از بیابان آمد و زنجیر طلا را بگردن نادر انداخته او را کشید بدرج صحن مقدس نادرشاه مشرف شد و زیارت کرد و برگشت بعد هر قدر تجسس کردند که آن شخص را بیابند یافت نشد و قتیکه گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق بقهٔ مقدس چه نقش کنند

گفت نقش کنید یدالله فوق ایدیهم

فردای آن روز وزیر نادرشاه گفت سلطان سواد نداشته و این کلام برایش الهام شده و اگر قبول ندادید از او سؤال کنید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم در فوق بقهٔ مقدسه ؟

گفت همان چیزی که دیروز گفتم

بعد گفتند بشارةٔ شریفه چه نقشی کنیم ؟ چهار مرتبه گفت **الله اکبر** و قتیکه میرزا مهدی خان نظر

کرد باعداد این حروف دید مطابقت با تاریخ مناره

و در سنهٔ هزار و دویست و چهار بامر محمدشاه اخته دوطهران ضریح نقره ساختند و تقدیم

آستان مقدس حضرت امیر (ع) نمود

و در سنهٔ هزار و دویست و شش ایضاً محمدشاه امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیده الشهداء ع

را طلالا کردند

در غایة الامال (۱) محدث قمی از کتاب طلاق النجاة عالم جلیل آقا سید مهدی قزوینی

نقل فرموده که گفت شنیدم از مشایخ خود که تہ بودند بکنفس کشیدن نزد امیر المؤمنین (ع) معادلت با عبادت چهار صد سال

و نیز از مزار علام فہام شیخ خضر نقل فرموده کہ از حضرت رضا (ع) روایت شدہ کہ یک روز در جوار امیر المؤمنین (ع) بودن بہتر از عبادت ہفتصد سال تمام و بیتو تہ نزد قبر حضرت امام حسین ع مقابل عبادت ہفتاد سالست انتہی،

فصل چہارم

در ذکر زوجات محترمات حضرت امیر (ع)

بدانکہ مسلم و معلومت کہ مقدم از ہمہ زوجات آنحضرت و افضل و اشرف آنہا صدیقہ طاهرہ فاطمہ زہرا (ع) میباشد و حالات این مضمودہ اجمالا در باب دوم گفتہ شد و در بحار از خزر از قمی روایت کردہ کہ یغیر (ص) در حیوۃ خدیجہ کبری زوجہ دیگر اختیار نرمودہ نہ عمرہ و نہ امہ و ہمین قسم بود امیر المؤمنین (ع) در حیوۃ فاطمہ زہرا (ع) و در تہذیب از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کردہ کہ خداوند حرام فرمود زہارا بامیر (ع) مادامی کہ فاطمہ زہرا در حیوۃ بود

ابو بصیر عرض کرد چگونہ ؟ فرمود چون فاطمہ زہرا طاهرہ بود و حیض ننبیدہ انتہی

الثانیہ جناب امامہ بنت ابی العاص والدہ مکرمہ اش زینب دختر حضرت رسول (ص) بود و جناب زینب خواہر ابوینی حضرت زہرا بود چنانچہ جناب خدیجہ کبری خواہر ابوینی ہالہ مادر ابی العاص بود

پس جناب زینب ہوای العاص دختر خالہ و پسر خالہ یکدیگر بودند و امیر المؤمنین (ع) این مضمودہ را حسب الوصیت فاطمہ زہرا تزویج نمود

و در بحار از کتاب قوت القلوب روایت کردہ کہ حضرت امیر (ع) نہ شب بعد از وفات صدیقہ طاهرہ امامہ را تزویج نمود

و در اصابہ ابن حجر عسقلانی است کہ تزویج امامہ سہ شب بعد از رحلت حضرت صدیقہ طاهرہ علیہا السلام بود

وفی الصحیحین ان النبی کان یصلی و هو حامل امامہ بنت زینب و ابی العاص بن ربیع انتہی

الثالثہ خولہ بنت جعفر بن قیس الشہودۃ بالحنفیۃ و او از اولاد بکر بن وائل است و در خلافت

ابی بکر این مضمودہ اسیر شد

و در تاسع بحار از خراج روایت کردہ کہ حاصل بعضی از فقراتش اینست کہ جابر بن یزید

جعفی از جابر بن عبد اللہ انصاری روایت کردہ کہ گفت وقتیکہ اسراء یمامہ را وارد نمودند بہ ابی بکر

در آنہا بود خولہ حنفیہ چون چشم خولہ بجمیعت افتاد رو کرد بقر مقدس یغیر (ص) و نالہ کرد

و صدا را بگریہ بلند کرد عرض کرد السلام علیک یا رسول اللہ و علی اہلبیتک من بعدک ہؤلا ام تک سبواناسی

النوب والدیلم واقہ ماکن لنا من ذنب الالیل باہل بیتک

آنوقت رو کرد بجمیعت فرمود شناچرا مارا اسیر کردید و حال آنکہ ما اقرار داریم بشہادت

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ (ص)

گفتند چون شما زکوة نمیدیدید فرمود بر فرضی کہ مردہا زکوة نمیدهند ما زہنا چہ تعمیر

داریم از جوابش عاجز شدند

پس طلحه و خالد هر يك جامه انداختند بجانب او

فرمود من برهنه نیستم که جامه بجانب من انداختید گفتند مقصود آنست که هر کدام زیادت

بدهد ترا باو بدهند

فرمود والله کسی مالک من نیستود و کسی مرا بزوجیت اختیار نخواهد کرد مگر کسیکه

خبر بدهد که من در اول ولادت چه سخن گفتم

مردم متعیر شدند و زبانهایشان لال شد ابو بکر گفت چه شد شما را گفتند بجهت مطلبی

که از این زن شنیدیم

ابو بکر گفت چون این زن سیده قوم خود هست و چنین روزی را ندیده لذا مبهوتست و

نفسیده سخن میگوید

جناب حنفیه گفت والله ما قلت الاحقاً و قسم بحق صاحب این قبر که دروغ نگفتم و سکوت کرد

پس طلحه و خالد جامه های خود را برداشتند و جناب حنفیه در گوشه مجلس نشست

پس امیر المؤمنین (ع) وارد شد و قعه را بجهت آن بزرگوار نقل کردند فرمود حنفیه

صادقه است و سخن حنفیه را در وقت ولادتش نقل فرمود و گفت این نوشته است در لوحی که با

خود حنفیه است

پس جناب حنفیه لوح را بیرون آورد دیدند مطلب همانست که امیر المؤمنین (ع) فرموده

بدون کم و زیاد

ابابکر گفت خذها يا ابا الحسن بارك الله لك فيها الى آخر الرواية

و در مقاصد الطلوه است که امیر المؤمنین (ع) فرمودند و قتیکه از مادر زائیده شدی

ندا کردی لاله الا الله محمد رسول الله صا قلیل سیلکنی سید سیکون له ولد منی

پس مادرت همین سخن را در لوحی از رصاص نوشت و او را دفن کرد در همان موضعی که از

مادر زائیده شدی و در آن شبیکه مادرت خواست از دنیا برود وصیت کرد بتو باین امر و چون وقت

اسیری توشد همی نداشتی مگر آنکه همان لوح را دست آوری پس تو آن لوح را گرفتی و بیازوی

راست خود بستی آن لوح را بده که من صاحب آن لوح هستم و من پدر آن پسر هستم که اسمش

محمد است الخ .

الرابعه جناب ام البنین بنت حرام بن خالد بن ربهه که از قبیله بنی الکلاب بود و از این

جبهه بود که در کربلا و قتیکه شمر ملعون که از قبیله بنی الکلاب بود امان خط از این زیاد برای

حضرت ابوالفضل العباس و برادرانش آورد فریاد زد «این بناختی» و مقصودش اولاد ام البنین بود که

اطلاق بناختی کرد

در عمده الطالب است که امیر المؤمنین ع برادرش عقیل فرمود برای من زنی خطبه کن

که برادرش از شجعان عرب باشند که من او را تزویج نمایم و برای من یک پسر شجاعی بزاید چون

جناب عقیل عالم با حساب و انساب عرب بود عرض کرد ام البنین کلایه را تزویج فرمائید که در

میان قبایل عرب کسی شجاع تر از پدران او نیست حضرت امیر (ع) هم آن مخدره را تزویج فرمود

الخامسه اسماء بنت عمیس که اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب بود و از او سه پسر آورد

اول جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت علی (ع) دوم عون سوم محمد

و این سه پسر در حبشه متولد شدند و بعد که جناب جعفر در موته شهید گردید ای بکر بن

ای تصافه اسامی را تزویج نمود و جناب معد بن ابی بکر از او متولد شد و بعد از رحلت ابوبکر حضرت امیر ع اورا تزویج نمود و جناب یحیی متولد شد و نسب جناب اسماء در باب اول در مقام ذکر جناب میمون زوجه حضرت یضیر (س) گفته شد

السادسه لیلی بنتمحمد بن خالد الدارمیة التیمیة .

السابعة ام السید بنت عروة بن مسعود الثقفی همه جناب لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی زوجه حضرت سید الشهداء (ع)

الثامنة معیة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیة و این غیر امرء القیس بن هابس است که از شعراء معروف بود

در اصحابه است که امیر المؤمنین (ع) ملاقات فرمودند **امرء القیس بن عدی** را و فرمود من علی بن ابیطالب برهم یضیر هستم و اینها بران من هستند از دختر یضیر (س) و ما میل کردیم در مزاجت بانو

پس امرء القیس دخترش معیة را تزویج نمود با امیر المؤمنین (ع) و از او دختری آورد که در صغیری از دنیا رفت و دخترش سلمی را تزویج نمود ب حضرت امام حسن (ع) و دخترش و باب را تزویج نمود ب حضرت سید الشهداء (ع)

التاسعة صهباء بنت عباد بن ربیعہ

العاشره ام حبیبہ بنت ربیعہ .

و در منتهی الامال است که از این زوجات مکرمات حضرت امیر (ع) چهار زن بعد از رحلت حضرت امیر (ع) حیوة داشتند جناب امامه و جناب ام البنین و جناب لیلی التیمیة و جناب اسماء و بقیه زوجات و دحیات حضرت امیر المؤمنین (ع) از دنیا رحلت نمودند و بعد از حضرت امیر (ع) این مضدرات شوهری اختیار نکردند

حتی نقل شده که مغیره بن نوفل و ابوالهجاجه بن ابی سفیان بن حارث خواستار تزویج امامه شدند آن مضدده از حضرت امیر المؤمنین (ع) حدیث کرد که فرموده جایز نیست زنان انبیاء و اوصیاء را بعد از ایشان کسی تزویج نماید

فصل پنجم

در ذکر اولاد امجد حضرت امیر المؤمنین (ع)

بدانکه در عهد اولاد آن بزرگوار اختلافست واضح چنانچه در ارشاد شیخ مفید است آنستکه آن بزرگوار بیست و هشت اولاد داشته دوازده پسر و شانزده دختر :

اول از آنها که اکبر اولاد های آن حضرت بود حضرت امام حسن مجتبی (ع) بود

دوم حضرت امام حسین (ع)

سوم حضرت محسن

چهارم حضرت زینب الکبری

پنجم حضرت ام کلثوم الکبری و این پنج بزرگوار از حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (ع) متولد شدند و احوالات حضرت امام حسن (ع) در باب چهارم و احوالات حضرت سید الشهداء در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله و احوالات جناب محسن و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم در باب دوم گفته شد .

ششم جناب محمد بن الحنفیه و والده ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است المکنی بابوالقاسم و این بزرگوار بعد از حضرت امام حسن ع و امام حسین ع اکبر ذکور از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع بودند و در عمده الطالب است که ایشان در ماه ربیع الاول سنه هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود و در سن شصت و پنج سالگی اتھی

بنسب این ولادتشان در سنه شانزده هجری بوده و فرموده لم یجتمع اسم رسول الله و کتبه لاحد غیره و والده ماجده اش خوله است المروفة بالحنفیه و جماعت کیسانیه او را مهدی آخرالزمان میدانند و میگویند آن بزرگوار در کوه رضوی غایب شده و بعضی از کیسانیه اعتقادشان این بود که بعد از محمد حسن و امام حسین ع او خلیفه بود

و این **ابی الحدید** از **جاحظ** نقل میکند قال و اما محمد الحنفیه قد اقر الصادر و الوارد و العاضر و البادی انه کن واحد دهره و رجل عصره و کن اسم الناس تماماً و کلاً اتھی

و از آن بزرگوار در غزوه صفین شجاعتهای نایابی بروز کرد و در **کشف القمعه** است که جناب محمد گفتند که پدر بزرگوار ترا بیدان روانه میکند و بخل میکند در فرستاندن حسن و حسین را بیدان جنگ ، فرمود « هما عیناه و انا یده و الانسان بقی عینه یده »

و مرتبه دیگر ایسن سخن را بوی گفتند فرمود انا ولده و هما ولدا رسول الله (ص) و سابقاً گفته شد که قبر ایشان در بقیع یاد طائف است

هفتم و هشتم و نهم و دهم جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله این چهار بزرگوار از جناب ام البنین بنت حزام بن خالد متولد شدند و هر چهار نفر در کربلا یاری حضرت سیدالشهدا ع شهید شدند و احوالات و والده ماجده شان و کیفیت شهادتشان و بعضی از فضائلشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله

یازدهم جناب یحیی بن علی ع و والده ماجده اش اسماء بنت هبیس بود و در مناقب است که این بزرگوار در حیات حضرت امیر ع از دنیا رفت **دوازدهم و سیزدهم** جناب محمد الاصغر المکنی بابی بکر و جناب عبدالله و والده ماجده این دو بزرگوار لیلی بنت سمود الدارمیة التیمییه است

و در ارشاد است که این دو بزرگوار هم در کربلا یاری حضرت سیدالشهدا ع شهید شدند و کیفیت شهادتشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و در زیارت ناحیه مقدسه از اولادهای حضرت امیرالمؤمنین ع که در کربلا شهید شدند اسم پنج نفر را ذکر میکند جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله و محمد را و اسم عبدالله برده نشده **چهاردهم و پانزدهم** جناب عمر الاطرف و جناب رقیه و این دو توأمین متولد شدند و والده ماجده شان ام حبیبیه بنت ربیع است

اما جناب عمر الاطرف در **تذکره سبط بن جوزی** است که آنجناب هشتاد و پنج سال زندگانی کرد و نصف میراث امیرالمؤمنین (ع) را حیازت نمود شخص فاضلی بود و تزویج کرد اسماء بنت عقیل بن ایطالب را پس متولد شد از او محمد و موسی و ام حبیب و جناب عمر الاطرف از تمام پسرهای امیرالمؤمنین ع کوچکتر بود و بعد از تمام اولادهای آنحضرت از دنیا رفت و فصل حضرت امیرالمؤمنین (ع) در اولاد ذکور از پنج نفر باقی ماند از حضرت مجتبی

و حضرت سیدالشهداء و جناب محمد حنفیہ و حضرت عباس و جناب عمر الاطرف

و از سایر اولاد ذکور آنحضرت نسلی باقی نماند و جهة آنکه آن بزرگوار را عمر الاطرف گفتند در مقابل عمر الاشرف ابن علی بن العسین است چون فضیلت جناب عمر الاطرف از طرف پدر بزرگوارش بود چون از حضرت صدیقه طاهره نبود

و اما عمر بن علی بن العسین هم از نسل امیر المؤمنین ع بود و هم از فاطمه زهرا ع و عمر بن علی بن ایطالاب در ینبوع ازدنی رفت و جناب محمد بن عمر الاطرف آمد خدمت علی بن العسین ع و بزمن افتاد و دست آنحضرت را بوسید حضرت زین العابدین ع دختر خود خدیجه را تزویج با و فرمود

و در عده الطالب است که فرزند او جناب عبیدالله بن محمد بن عمر الاطرف قبرش در بشاد معروفست و صاحب ننواتست

و اما رقیه بنت امیر المؤمنین ع که خواهر ابوبنی عمر الاطرف بود در مناقب است که او زوجه جناب مسلم بن عقیل بود و از او متولد شد جناب عبیدالله بن مسلم و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که جناب عبیدالله بن مسلم و ابی عبیدالله بن مسلم هر دو در کربلا شهید شدند.

شانزدهم و هفدهم ام الحسن و رمله و والده ماجده این دو مغدوره ام سعید بنت عروه بن مسعود الثقفی بود

و در منتهی الامال است که ام الحسن زوجه جدّه بن هبیره پسر عاتش امهانی بود و بعد از او جعفر بن عقیل او را نکاح کرد

و از زیارت ناحیه مقدسه معلوم میشود که جعفر بن عقیل در کربلا شهید شد و در عده الطالب است که رمله زوجه هیاج عبیدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود هیجدهم نسیه در عده الطالب است که کنیه این مغدوره ام کلثوم الصغری بود و این مغدوره زوجه کثیر بن عباس بن عبدالمطلب بود

نوزدهم زینب الصغری در عده الطالب است که این مغدوره زوجه جناب محمد بن عقیل بود یستم رقیه الصغری در اعلام الوری است که این مغدوره زوجه عبدالرحمن بن عقیل است و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالرحمن بن عقیل در کربلا شهید شد یست و یکم امهانی در عده الطالب است که او زوجه عبیدالله بن عقیل بود یست و دوم امامه که زوجه صلت بن عبیدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بود یست و سوم فاطمه در عده الطالب است که او زوجه محمد بن ابی سعید بن عقیل بود و از زیارت ناحیه استفاده میشود که او در کربلا شهید شد

و در بحار از قرب الاسناد از حنیفه العابد روایت کرده که فاطمه دختر امیر المؤمنین ع اینقدر عرش طولانی شد که حضرت صادق ع او را دید

و از امالی شیخ صدوق استفاده میشود که فاطمه بنت امیر المؤمنین ع در کربلا بوده و باسیری بشام رفته روایتش در باب پنجم ذکر میشود

یست و چهارم خدیجه و در عده الطالب است که او زوجه عبدالرحمن بن عقیل بود و در ذخیره الدارین سید عبدالمجید حائری ذکر نموده که فاطمه و خدیجه بنتی

امیر المؤمنین ع هردو در کربلا بودند و از شمت عطش و دهشت روز عاشورا شهید شدند
 بیست و پنجم میبونه در عمده الطالبیست که آن مخدیره زوجه عباد الله الاکبر بن عقیل بود
 بیست و ششم ام الکرامه
 بیست و هفتم جمانه
 بیست و هشتم ام سلمه

و این بازده مخدیره از مادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبایای حضرت امیر المؤمنین ع
 زوجه بنی اہمشان بوده اند
 چنانچه در بحار الانوار از خزاز قفی روایت کرده که یسینبر (س) نظر فرمود با اولاد علی و جعفر
 پس فرمود بناتنا لبیننا و بنونا لبنا تا

و در خرائج راوندی است که امیر المؤمنین ع پسرهای خود را جمع کرد و آنها دوازده پسر
 بودند فرمود خداوند دوست داشته که قرار بگذارد در من سستی را از یحیی و یسینبر ع زیرا که او هم پسرانش
 را جمع کرد و آنها هم دوازده نفر بودند و فرمود من شمارا وصیت میکنم بحضرت یوسف پس بشنوید و از
 او اطاعت کنید و من هم وصیت میکنم شما را بحسن و حسین پس بشنوید از این دو و اطاعت کنید
 این دو را

فصل ششم

در ذکر اجمالی از احوالات اقارب و خویشان حضرت

امیر المؤمنین (ع)

در باب اول اشاره اجمالی به ذکر اہمام و عات آن بزرگوار شد
 بدانکه آن حضرت سه برادر داشت و دو خواهر طالب و عقیل و جعفر و ام هانی که اسمش فاخته
 بود و جمانه

اما طالب اسن از همه و از او اولادی نماند و سه سال قبل الهجرة از دنیا رحلت فرمود در سن پنجاه
 سالگی و ده سال از عقیل بزرگتر بود
 و در عمده الطالبیست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را برفتن بجنک بدر پس آن
 بزرگوار مفقود شد و خبری از او ظاهر نشد و گفته شده که اسب خود را تاخت میان دریا و در
 دریا غرق شد

و اما عقیل ده سال اسن بود از جعفر و از همه مردم اعلم بود بانساب عرب و از مدینه رفت
 بسکه و از مکه رفت بشام و در شام حکایات زیادی دارد بامویہ .

منجمله مویہ امر کرد که برود بالای منبر و برادرش امیر المؤمنین (ع) راسب کند پس عقیل
 رفت بالای منبر فرمود ایہا الناس ان مویہ امرنی ان المن علیاً الا فالنہ
 و منجمله در تاریخ ابن خلکانست که روزی مویہ بجلسا، مجلس خود که عقیل هم تشریف
 داشت گفت آیا میشناسید ای لب را که خداوند در قرآن مجید فرموده تبت یدا ای لب اهل شام
 گفتند. مویہ گفت او هم این مرد است و اشاره کرد بعقیل فوراً عقیل فرمود ای مردم آیا میشناسید
 زن ابولہب را که خداوند در قرآن مجید فرمود و امراته حمالة العطب فی جیدا جبل من مسد گفتند
 نه. گفت او هم این مرد است و اشاره کرد بمویہ چون ام جیلہ که زوجه ای لب بود دختر حرب بن
 امیہ و خواهر ابوسفیان بود بعد گفت ای مویہ وقتیکه با تش جنم در آئی خواهی دید که عم من

ابولهب عه ترا در زیر انداخته پس انصاف خواهی داد که کدامیک بهترند
و در عقدا الفرید استکه روزی معویه گفت دلیل بر حقانیت من آنکه عقیل باماهست عقیل گفت

بلی در غزوة بدرم من باشا بودم

واما جبة آنکه عقیل از مدینه بشا هرفت

در عمدة الطالبت که امیر المؤمنین (ع) هر روز بعقیل بدر قوت خود و میانش جو
مرحمت میکرد جناب عقیل هم چندروز از جویها قدری ذخیره کرد تا اندازه ای که بشود قدری خرما
و قدری روغن و قدری نان میپا کند برای میالاش بعد که آن طعام را ترتیب داد گواراشان نبود آن
طعام تا امیر المؤمنین ع از او میل فرماید

پس حضرت را دعوت نمود آن حضرت تشریف برد

پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را از کجا میپا کردی عرض کرد تفصیلش را. فرمود
آیا بعد از عزل آنچه عزل کردی بقیه شمارا کافی بود عرض کرد بلی فردا که مستری هموروزه اش را
از جو داد همان مقدار که چندروز کم کرده بود تا تهیه این طعام را دیده بود کم کرده و فرمود اگر
این مقدار ترا کافیست حلال نیست که من زیادتر بدهم

جناب عقیل غنبنکاشد پس آنحضرت آهنی را بآتش قرمز کرد و در حالتیکه عقیل غافل
بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بزغ در آمد و آهی کشید فرمود چه شد که تو از این حدیده
محصاة جزع میکنی و مرا در مرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزد کسیکه بسن طلا
خرما بدهد این بود که آمد بشام نزد معاویه .

و در شرح ابن ابی الحدید استکه اولیکه وارد شد بمعویه معویه امر کرد از برای او
کرسی نصب کردند بروی آن کرسی نشست و جلسانش اطرافش نشستند و امر کرد صد هزار درهم
بوی دادند یکروز معویه بعقیل عرض کرد خیر بده بین از لشکر من و لشکر برادرت امیر المؤمنین ع
فرمود گنشم بکسر برادرم امیر المؤمنین شبشان مثل شب یغیر (ص) بود و روزشان مثل روز یغیر ص بود
و من در میان آنها ندیدم مگر ناز گذار و نشنیدم مگر قرات قرآن و بسکرتو گذشتم جمعی از مناقین
دیدم بعد فرمود ای معویه این کیست که بست راست تو نشسته معویه گفت این عمرو عاص است
فرمود اینست آنکسیکه درباره او شش نفر مضامه کردند

پس غالب شد بر آنها جزا فریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاک بن قیس
فهری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر بر ماده خیلی مسلط بود بعد فرمود
این دیگر کیست معویه گفت ابوموسی اشعریست عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی
دزدی میکرد معویه گفت درباره من چه میگوئی خواست در باره او آنچه می داند از بدی بگوید که
غضب جلسا، او فرو بنشیند.

جناب عقیل فرمود مرا معذور بدار معویه گفت باید بگوئی عقیل گفت حمامه را میشناسی
معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست و روانه شد معویه فرستاد نزد زن نسا به و او را حاضر کرد
گفت حمامه کیست زن نسا به گفت در امان هستم گفت در امانی گفت حمامه جده تو مادر ابوسفیانست
که در جاهلیت زانیه و صاحب رایت و علم بود معویه گفت من از شما زیاد شدم غیظ نکنید
غضبناک نباشید.

و بس است در سعادت و فضیلت جناب عقیل آنکه شش نفر از اولاد او در نصرت حضرت
سید الشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد

حضرت امیر المؤمنین (ع) بودند و جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل و امی عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن امی سعید بن عقیل چنانچه در فصل سابق گفته شد و حضرت ایطالب جبلی عقیل را دوست میداشت

ایضا در شرح ابن ابی الحدید است که یکسالی در مدینه قسط و غلا شد حضرت یثیبر (ص) بمش جناب حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما زحمت جناب ابوطالب را کم کنیم در اینزمان قسطی و بعضی از هیالات او را کفالت کنیم آمده نزد جناب ابوطالب (ع) و گفتند خوبست از این اطفال بعضی را بسا بدهید که ما کفالت بکنیم

جناب ایطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید و آن سه نفر را شا کفالت نمانید چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس عباس طالب را کفالت نمود و حمزه جعفر را و حضرت یثیبر (ص) حضرت امیر المؤمنین (ع) را

پس یثیبر (ص) امیر المؤمنین را مریمی و کفیل بود بن شش سالگی و جناب عقیل دو سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود در سن نود و سه سالگی و بعضی فوت و مدفون این بزرگوار را در مدینه می دانند و بعضی در شام،

و در کامل بهالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت امیر در ایامیکه خلافت بدست دیگران بود میفرمود واهه لو کان حمزه و جعفر حین ما طمع فینا ابوبکر و لکن ابنت بجلین جافین عقیل و عباس.

و اما جعفر الطیار ده سال اسن بود از حضرت امیر و در سنه هشتم از هجرت در غزوه موته شهید شد بعد از آنکه هر دو دستش در راه خدا قطع شد و در عوض خداوند دو بال باو مرحمت و کرامت فرمود که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و در وقت شهادت تهریبا سن شریفش چهل و یک سال بود.

و در عمده الطالبیت که جناب جعفر هشت پر داشت و مادر همه اسما بنت عیسی بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب و جناب عبدالله در سنه هشتاد و یازده سنه نود در مدینه یاد را بوا از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

و در انوار العلویه است وقتیکه سید الشهداء خواست برود جانب عراق عبدالله بن جعفر هازم شد با آن بزرگوار بیرون شود سید الشهداء (ع) راضی نشد چون عبدالله مکفوف البصر بود و چشمهایش ناینا بود عرض کرد یاسیدی حال که راضی نبشوی من در خدمت باشم اذن بده دو پر من در رکابت حاضر شوند

حضرت قبول فرمودند و چون خبر شهادت حضرت سید الشهداء بدیده رسید جناب عبدالله بن جعفر و غلامش از وقته که بلا سؤال کردند خبر شهادت دو فرزندش را شنیدند غلامش که مریمی ابن دو طفل بود گفت اینست آنچه از سید الشهداء با رسیده.

عبدالله گفت این سخن را سید الشهداء جسارت کردی خواست عصابسر آن غلام بزند فرار کرد بعد ابدأ او را در منزل خود راه نداد.

و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که دو پر جناب عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند یکی جناب هون بن عبدالله بن جعفر و دیگری محمد بن عبدالله بن جعفر و محتمل است که هر دو از حضرت زینب سلام الله علیها بودند.

و روایت شده که یثیبر (ص) بم عبدالله بن جعفر گذشت و او بادت اطفال چیزی از گل ساخته

بود فرمودند چه میکنی باین عرضکرد میخواهم بفروشم فرمودند پولش را چه میکنی عرض کرد خرما بخرم و بخورم بینمبر (س) فرمود اللهم بارک فی صفة یسینه بعد از این چیزی نخرید مگر اینکه فایده مینموند .

و در عقد الفرید است که جناب عبدالله بن قتیبه مال زیادی داد عرض کردند این زن ترانیشناخت و بطاء قلیل راضی بود فرمود اگر او مرا نیشناخت من خودم را میشناسم و اگر او بطاء کمراضی بود من راضی نبودم مگر بطاء زیاد .

و از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم و از او عطیة طلبید پس او اباء کرد از اعطاء جناب عبدالله بن جعفر فرمود چه مقدار متوقع بودی که مروان بتو بدهد گفت سالی هزار اشرفی؟

فرمود چند سال امید داری که زندگی بنامی گفت چهل سال عبدالله بن سلامش فرمود و کیل مرا حاضر کن او را حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفروزدق بده گرفت و خوشنود مراجعت کرد .

و گفته شده که مردی قدری شکر آورد بدینة طیبه که او را بفروشد کساشد و کسی شکر از او نخرید گفتند اگر بروی نزد عبدالله بن جعفر او خواهد خرید و پول شکرش را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرض کرد جناب عبدالله شکرها را از او گرفت و نثار کرد بقراء چون آن مرد دید که قراء آن شکرها را میبرند عرض کرد فدایت شوم خود منهم بروارم فرمود بردار فرمود پول شکرش چه میشود عرض کرد چهار هزار فرمود باو دادند و دومرتبه آمد مطالبه پول شکرش را کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند سه مرتبه مطالبه کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند بعد فرمود این دوازده هزار:

پس آن مرد متمجبا برگشت و انشاد کرد،

لا خیر فی المجتدی فی الخیر تسلیه فاستنطروا من قریش خیر مضتبع

تعال فیه اذا حاورته بلهأ من جوده وهو وافی العقل والورع

و از اولاد جناب عبدالله بن جعفر طیار است جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر که او را با مر ابومسلم مروزی در هرات حبس نمودند تادرسه صد و هشتاد و سه از دنیا رفت و قبرش در هرات مزار مرویست .

و در مجالس المؤمنین است از استیجاب نقل فرموده که جناب محمد بن جعفر بن ایطالب و جناب عون بن جعفر هر دو در شوشتر شهید شدند و قبر جناب محمد در یکفرسخی دزفول است که از توابع شوشتر است و بنای عالی دارد انتهى .

و در بین ری و قزوین جناب محمد بن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب مع کشته شده و در بالنجہ حبسه است قبر قاسم بن احمد بن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر الطیار .

و اما امهانی بنت ابوطالب زوجة هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی بود و اسم آنخدره فاخته بود و از هبیره چهار سر آورد جمده و هانی و عمرو یوسف و در فصل پنجم ذکر شد که جناب جمده بن هبیره زوج ام الحسن بنا امیر المؤمنین بود و در فصل نهم ذکر خواهد شد که جناب جمده بن هبیره یکی از آن پنج نفر از قریش است که با حضرت امیر (ع) بود .

و در رجال کبیر است که عتبه بن ابی سفیان بجناب جده بن هبیره گفت که این اظهار شجاعتی که در جنگها میکنی از قبل خالویت امیر المؤمنین است جناب جده فرمود اگر خالوی تو مثل خالوی من میبود از بدت فراموش میکردی ، و حضرت امیر المؤمنین جده را امارت خراسان داد
و اما جمانه بنت ابوطالب زوجة جناب ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب برادر رضای حضرت یغمبر (ص) بود و والده جناب عبدالله بن ابی سفیان بود و تمام این چهار پسر و دو دختر که خداوند بجناب ابوطالب داده از جناب فاطمه بنت اسد بودند و امیر المؤمنین (ع) برادر یا خواهر ابی تنها یا امی تنها نداشتند و همچنین اخوه رضای هم نداشتند .
و در مناقب است که خال آن بزرگوار حنین بن اسد بن هاشم بود و خاله آنحضرت خالده بنت اسد بود و ریب آن بزرگوار محمد بن ابی بکر بود .

فصل هفتم

در ذکر حواریین حضرت امیر (ع)

بقتضای بعضی از اخبار معتبره که سابقاً ذکر شد آنجا چهار نفر بودند .

اول جناب عمرو بن حق الغزاعی

فی البحار ان عمرو بن الحق کان صاحب رسول الله ص ثم صاحب امیر المؤمنین (ع)
و فی الانوار العلویة و لما قتل امیر المؤمنین (ع) طلبه معویه لیقته فکسان لا بأوی الکوفة فبیت له معویة الامان و الموائق و اليهود ان لا یتعرض له بسوء فدخله قبض علیه وقتله

و در روایت است انه کان من امیر المؤمنین (ع) بمنزلة سلمان من رسول الله (ص) . و زیاد بن ابیه آن بزرگوار را از کوفه خارج کرد تشریف برد بموصل و در خارج موصل از ترس دشمن میان غازی پنهان شد و ماری او را گزیده و از دنیا رحلت فرمود لشکر از شهر موصل خارج شدند بطلب او و بعد از تفحص میت او را میان غار دیدند سر نازنین او را از بدن جدا کردند و بر نیزه نصب نمودند و بشام برای معویه هدیه بردند و این اول سری بود که در اسلام بنیزه نصب شد و بدن نازنین او را غلامش که زاهر نام داشت در ظهر شهر موصل دفن نمود و قبرشان نزد شیمه مزار معروفیست و زاهر غلام آنجناب همانست که در کربلا در رکاب حضرت امام حسین شهید شد

و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی زاهر مولی عمرو بن الحق الغزاعی

در مجالس المؤمنین است که جناب عمرو بن الحق در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود .

دوم از حواریین آن بزرگوار جناب میثم بن یحیی التمار است که از بزرگان تابعین و خواص اصحاب حضرت امیر ع است و صحبت یغمبر ص را درک نکرد .

و در منهج المقال از رجال کثی روایت میکنند که جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی را که هر دو سواراسب بودند جناب حبیب به میثم فرمود گویا می بینم مردی را که موی پیش سر ندارد و شکمش بر گوشت است و در بازار از کوفه بطبیخ میفروشد و او را بدوستی اهل بیت یغمبر ص بداد زده اند و شکمش بر روی دار شکافته میشود .

پس میثم فرمود منم میثما سم مردی را که رنگش مایل بحمره است و از برای او دو گیسوی بافته شده است و بیرون میشود یاری پسر دختر یغمبر ص و کشته میشود و سرش را در بازارهای کوفه

میگردانند اینرا بیکدیگر خبر دادند و از هم جدا شدند .

پس کسانی که حاضر بودند گفتند مادر و فگوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز آنجا بجاست محترق نشده بودند که جناب رشید هجری از راه عبور فرمود و از آن جاست از حیب و میشم سوال فرمود آن جاست گفتند ما احدی را اکذب از این دو نفر ندیدیم و اینها بیکدیگر چنین و چنان گفتند و رشید گفت خدا رحمت کند میشم را فراموش کرد بگویم صد درهم زیادتز جایزه میدهند بحامل سر حیب بن مظاهر این سخن را فرمود و تشریف برد

آنجا بجاست گفتند والله این شخص از هر دوی آنها کاذبتر بود .

پس نگذشت زمانیکه دیدند جناب میشم بدرب خانهٔ عمرو بن حریت بدار کشیده شد و نگذشت زمانیکه دیدند سر جناب حیب بن مظاهر را بپنجه نصب کردند و او را در رکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید کردند و آنچه را که خبر داده بودند بپشم خود دیدند .

و در اصابه این **هجر** است که حضرت امیر المؤمنین (ع) روزی بیستم تمار فرمود که تو را بهمازمین بگیرند و حربهٔ بتو بزنند چون روز سوم بشود از دماغ و دهان تو خون جاری شود و معاسن تو خون آلود شود و تو را بدرب منزل عمرو بن حریت بدار آویزند و بتو نشان دهم آن نخلهٔ را که تو بشاخهٔ آن بدار آویزان شوی .

پس حضرت امیر (ع) نشان داد باو نخله را و میشم میرفت پای آن نخله و آنجا نماز میخواند و میگفت مبارک باد تو را و ملاقات کرد عمرو بن حریت را و فرمود من مجاور تو هستم پس نیکو مجاورت کن مرا

عمرو بن حریت گفت اراده داری خریداری کنی خانهٔ ابن مسعود را یا خانهٔ ابن حکیم را و او فهمید مقصود میشم را
و جناب میشم در سال اخیر به حج مشرف شد و داخل شد بسام سلمه ام المؤمنین فرمود تو کیستی؟

گفت من میشم تارم فرمود بیغمبر (ص) خیلی وصیت تو را بامیر المؤمنین (ع) میکرد پس عرض کرد حضرت سیدالشهداء (ع) کجا هست فرمود در حائط خود هست عرض کرد من میل داشتم سلام باو برسانم لکن ملاقات من با او نزد پروردگار عرض است انشاء الله
بعد ام سلمه عطر طلبید جناب میشم محاسن خود را معطر نمود ام السله فرمود محتریب این معاسن بخون خضاب میشود بعد آمد بگوفه ابن زیاد او را طلبید گفت امیر المؤمنین بتو چه خبر داده که من با تو معامله میکنم .

جناب میشم گفت بن فرموده که این زیاد تو را بدار آویزان میکند و فرمود تو اول کسی هستی که تو را لجام میکنند .

ابن زیاد گفت من مخالفت میکنم او را و جناب میشم را با معتار محبوس نمود پس میشم بیغترار گفت تو از حبس بیرون میشوی و طلب خون سیدالشهداء (ع) مینمایی و میکشی این کسی را که میخواهد ترا بقتل برساند الخ انتهی ما عن اصابه

و در انوار العلویه از خالد تمار روایت کرده گفت من با میشم تمار در فرات بکشتی نشسته بودم پس بادی وزیدن کرد جناب میشم نظر بیاد نمود فرمود سر کشتی را محکم ببندید این باد عاصف است و الساعة معویه در شام از دنیا رفت هفتهٔ بعد قاصده از شام آمد و خبر مرگ معویه را در شام در همان ساعت آورد .

و در ارشاد مفید است که جناب میشم را بامر عبید زیاد بدار زدند و بالای دار مناقب و فضائل حضرت امیر المؤمنین (ع) را بیان میفرمود با بن زیاد خبر دادند که میشم تو را رسوا کرد پس امر کرد جناب میشم را لجام نمودند و اول کسی را که در اسلام لجام نمودند این مظلوم بود .
و **ایشاً در ارشاد فرمود** که جناب میشم ده روز قبل از ورود حضرت سیدالشهداء (ع) بکربلا

شهید شد بامر عبیدالله بن زیاد بنا بر این قتل جناب میثم در عشره آخر ذی الحجه الحرام سنه شصت هجری بود.

سوم از حواریین حضرت امیرع جناب محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه بوده و مادر جناب محمد اسماء بنت عبیس بود و مادر عایشه و عبدالرحمن و اسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامر بن عبیر بن عبد شمس بود و جناب محمد در سنه حجه الوداع متولد شد و از شیعیان خاص امیرالمؤمنین (ع) بود با مادرش اسماء بنت عبیس در خانه آنحضرت بود و مرگی بتریت آنبزرگوار بود و از پستان تشیع شیر خورده بود و در سروج الذهب است که او را عابد قریش می گفتند.

و در رجال کبیر از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده ان للمعامده تأمی ان یصرافه قلت من المعامده قال محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن امیرالمؤمنین (ع)

و بداتکه در زمانیکه امیرالمؤمنین بزوره صفین تشریف داشت جناب محمد بن ابی بکر در مصر والی بود و جناب مالک اشتر در رکاب حضرت امیر بصفین بود و بعد از اختتام غزوه صفین حضرت امیر (ع) حکومت مصر را بمالک تفویض فرمود و بعد از آنکه جناب مالک اشتر در حوالی قلمر شهید شد امیرالمؤمنین (ع) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمد بن ابی بکر تفویض فرمود و مویه هم بعد از فوت مالک تصمیم نمود بجهت فتح مصر و عمروعاص را با شش هزار نفر از ابطال روانه نمود بجناب مصر چون نزدیک مصر رسیدند معویه بن خدیج با جمعی از عثمانیه که در مصر و حوالی آن بودند ملحق شدند عمروعاص و طلب خون عثمان بن عفان را از جناب محمد نمودند و جناب محمد بن ابی بکر نامه نوشت بکوفه و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) استمداد نمود کافه محمد بن ابی بکر که بعضرت امیر رسید حضرت خطبه خواندند و مردم را ترغیب فرمودند بجهاد و مالک بن کعب را بادو هزار نفر مأمور فرمود بروند بیاری جناب محمد بن ابی بکر و عدد اصحاب جناب محمد بن ابی بکر دوهزار نفر بود و جناب کثانه بن بشر هم بادوهزار نفر از مصر بیرون شدند بیاری جناب محمد و آنها مشغول محاربه بودند بالشکر عمروعاص و جناب محمد بن ابی بکر بادو هزار نفر دیگر بجای ماندند و لشکر عمروعاص و اصحاب معویه بن خدیج بر کثانه بن بشر حمله آوردند و او را بدرجه شهادت رسانیدند و جمیت زیادی از اصحاب او را هم بقتل رسانیدند.

چون خبر شهادت جناب کثانه و اصحاب او بجناب محمد رسید اصحاب جناب محمد از اطراف او متفرق شدند و جناب محمد ماند باجمعت قلیلی پس عمر و عاص و معویه بن خدیج قصد او را نمودند جناب محمد باهمان عده قلیلی که باقی مانده بود بیرون شدند و قتال شهید نمود.

پس اصحاب محمد کشته شدند و آنبزرگوار تنها ماند خود را در میان خرابه انداخت معویه بن خدیج دانت داخل خرابه شد و جناب محمد را با دست بسته جلب نمود و عبدالرحمن بن ابی بکر که در میان لشکر عمروعاص بود فریاد زد لا والله هرگز نیکی ندارم برادرم را باینقسم بقتل آورند هر و عاص بمعویه بن خدیج بیغام داد که محمد را بقتل نرسان معویه بن خدیج اطاعت نکرد و گفت شما پس عم کثانه بن بشر را بقتل برسانید و من دست از محمد بردارم هیئات اکفار کم خیر من اولئکم ام لکم براتة فی الزبر و جناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدام را سیراب نکنند اگر بتو یک قطره آبی بدهم شما عثمان را از آب منع کردید و الله من ترا بقتل میرسانم تا از حیم جهنم بیاشامی آن بزرگوار فرمود یا بن اليهودیه النساجه لیس ذلك الیک اما والله لو کان سیفی یدی ما باقتم منی هذا.

پس آن ظالم نزدیک رفت و سر نازنین محمد را از بدن جدا نمود و جسده نازنین او را در شکم

حارمرده کرد و آتش سوزانید.

و در انوار العلویه است که گفته شده آنبزرگوار را سوزانیدند در حالتی که در او رمقی بود چون خبر شهادت محمد بنواورش عاینه رسید جزع شدیدی کرد و گفت هذا جزاء من قتل اهل

و در شرح ابن ابی الحدید است و تئیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع و اضطراب کرد و در قنوت و تعقیب هر نمازی لمن میکرد معویة بن ابی سفیان و عمرو عاص و معویة بن خدیج را و عیال محمد و اولادش را برد نزد خود و قسم خورد که نازنده است گوشت بریان شده نخورد و وقتی که حجاج بن عویبة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت من هیچوقت اهل شام را سرور ندیدم بمثل آن روزی که خبرقتل محمد بن ابی بکر بشام رسید حضرت فرمود آگاه باش که حزن ما بقتل محمد باندازه سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود و بامیرالمؤمنین عرضکردند که شما خیلی جزع میفرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم و حال آنکه او ریبهن بود و برادر اولاد من بود و منهنم پدر او بودم و او را اولاد خود محسوب مینودم انتهی.

و اما مالک بن کعب را که امیرالمؤمنین با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون پنج منزل از کوفه بیرون شدند خبر قتل و حرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند و چون خبر قتل محمد را بامیرالمؤمنین دادند خطبه خواند و از فقرات آن خطبه است الاوان محمد بن ابی بکر قداستشهد و قتل فندالله نعتبه ثم استعبر باکیاً و قال (ع) رحم الله معداً لقد کان لی باراً فلی مثل محمد نحزن الی آخر

و در روایتی فرمودکن الله عبدالمعاً ولناولداً صالحاً

و از تاریخ طبری استفاده میشود که قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنه در ماه صفر سنه سی و هشت هجری درسن بیست و هشت سالگی بود و در مصر قبریست منسوب بجناب محمد بن ابی بکر و شاید مدفن بعضی از اعضاء او یا محل قتل او باشد و عادت سنیان اینست که چون بقبر جناب محمد میرسند پشت بقبر آنجناب می کنند و فاتحه بجهت پدر او میخوانند و حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره او فرمود محمد ابنی من صلب ابی بکر

و در روایت استکه انجب النجباء من اهلبیت السوء محمد بن ابی بکر
و در مجالس المؤمنین استکه حضرت باقر (ع) فرمودند محمد بن ابی بکر با حضرت امیر بیعت نمود به برائت از شیخین و مؤید اینست اشعار او

خاب من انت ابوه واقضخ
اخرج الدر من الماء الملح
قاله البسوث فیه و شرح

یا ابانا قد وجدنا ماصلح
انما اخرجنی منک الذی
انیت العهد فی خم وما

تا آنکه میگوید

وبکم فی العشر میزانی رجح
لا ابالسی ای کلب قد نبیح

یا بنی الزهراء انتم عدتی
و اذا صح ولائی لکم

عجب است که اهل تشن معاویه را چون برادر ام العجیب زوجه بیغمبر و دختر ابو سفیان و خواهر معاویه بود خال المؤمنین گفتند و محمد بن ابی بکر را که برادر عایشه است خال المؤمنین نگفتند.

و ایضاً شیه را چون منکر خلافت شیخین میباشند کافر و راضی خوانند
اما معاویه را که منکر خلافت حضرت امیر و دشمن او هست مسلمان دانند با آنکه شمشیر بر
روی خلیفه یغشیر کشید و جناب معبد فرزندی داشت مسمی بقاسم و ام فروه والدة حضرت صادق
دختر قاسم بن معبد بن امی بکراست و جناب قاسم بن معبد بن امی بکر از قضاة سبه مدینه طیبه بود و مادر
جناب قاسم دختر یزدجرد و هشیره شهر بانو بود که جناب قاسم با حضرت امام زین العابدین پسر خاله
یکدیگر بودند چنانچه در بحار از هشام کلبی روایت کرده

و در اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود کان سعید بن مسیب و قاسم بن
معبد بن امی بکر و ابو خالدة الکلبی من تقات علی بن العین (ع)

چهارم از حواریین حضرت امیر المؤمنین (ع) جناب او ایس بن انیس القرنی الیمنی بود .
و در مجالس المؤمنین فرموده که حضرت یغشیر (ص) در شان او نفس الرحمن و
خیر التائبین فرمود و فرمود انی لانتق روح الرحمن من طرف الین
و منقولست که سلمان از حضرت یغشیر سؤال نمود که آن شخص کیست حضرت فرمود ان
بالیین شخصاً یقال له او ایس القرنی بعشر یوم القیمة امة واحدة بدخل فی شفاعته مثل ربیعة و مضرا لامن
رآه منکم یقرأه منی السلام

و منقولست که او ایس در بعضی از شبها میگفت هذا لیلۃ الرکوع و در بعضی از شبها میگفت
لیلۃ السجود و تا صبح مشغول رکوع یا سجود بود یکی گفت ای او ایس چون طاققت داری که شبهای
باین درازی بر رکوع یا سجود پیردازی گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی
و به رکوع یا سجود آخر بردمی و در آن ناله های زار زار کردمی
به نیت شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و گریه های درد آلود

و او ایس در بین شتر بانوی کردی و از اجرت شتر بانوی مادر صالحه صادق خود را نفعه دادی
روزی از مادر اجازت خواست تا به مدینه بزبارت حضرت رسول (ص) رود

مادرش گفت برو لکن اگر یغشیر صلی الله علیه و آله در خانه نباشد توقف نکنی چون بزبارت رفت
حضرت یغشیر بغضه نبودند بجناب بن بر گشت چون یغشیر (ص) بغضه آمد نوری در خانه دید که
هرگز ندیده بود فرمود بدر خانه کسی آمده عرض کردند بلی از بین شتر بانوی آمده اسم او او ایس
بود یعنی فرستاد و برگشت حضرت فرمود آری این نور او ایس است که در خانه ماهمه گذاشت و رفته
و در ارشاد است که امیر المؤمنین (ع) وقتیکه میخواستند بنزوه صفین وارد شوند بعضی

که ذی قار مینامیدند نشست بجهت اخذ بیعت از لشکر خود فرمود از جانب کوفه هزار نفر نه
کم و نه زیاد بیایند که با من بیعت کنند بر مردن ابن عباس مضطرب شد که مبادا کم و زیاد شود
پس عده گسائیکه از کوفه آمدند برای بیعت شمرند نهصد و نود و نه نفر بودند

ابن عباس گفت انا لله و انا الیه راجعون چه باعث شد که امیر المؤمنین چنین فرمایشی فرمود
مداین بینها شخصی آمد که قبای صوف در بر داشت با شمشیر و سپر نزدیک شد عرض کرد یا علی
دست را بده بیعت کنم فرمود بچه قسم بیعت میکنی ؟

عرض کرد بسم و طاعت و قتال در مقابل شان تا شهید شوم یا آنکه خداوند فتح بدهد فرمود اسم توجیست؛
عرض کرد او ایس است فرمود تو او ایس قرنی هستی

عرض کرد بلی فرمود الله اکبر شنیدم از پسر عم یغشیر خاتم (ص) فرمود یا علی تودرک میکنی
مردی را از امت من که اسم او او ایس قرنی است که شهادت از دنیا می رود و داخل میشود در شفاعت
او مثل قبیلۃ ربه و مضر

پس ابن عباس گفت چشم من روشن شد و مسرور شدم و جناب او ایس در غزوه صفین در
رکاب امیر المؤمنین شهید شد و در شماره زهاد ثنائیه است و جناب ثقه الاسلام نهانندی در کتاب

بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلاً مرقوم فرموده‌اند و این احقر هم اجمالاً ذکر میکند
بدانکه چهار نفر آنها صاحب زهد و روح و پرهیزکاری و از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بودند
و چهار نفر دیگر از اصحاب معاویه بودند

اما چهار نفر از اصحاب امیرالمؤمنین بودند
اول اویس قرنی بود که فی الجمله ذکر احوالشان شد

دوم جناب ربیع بن خثیم الاسدی الکوفی بود

و در روایات الجنات نقل فرموده که جناب ربیع بن خثیم بیست سال در امور دنیوی تکلم
نفرمود مگر آنکه یکی از تلامذه اش گفت درقریه شش مسجیدی هست عرض کرد بلی فرمود آیا
پدرت زنده است عرض کرد نه فوراً پشیمان شد و بخود گفت ای ربیع صیغه صلت را سیاه کردی
و دیگر ابدال در امور دنیوی تکلم نکرد تاخیر قتل حضرت سیدالشهداء را شنید

پس یکی از لشکریان که درواقع کربلا حاضر فرمود «جتم بها ای برؤس شهداء معلقات
علی اسنة الرماح فوائه لقد قتلتم صفوة لوادرکم رسول الله (ص) لقبیل افواهم واجلسهم فی حجره
ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحكم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون
وبعد از آن ابدال تکلم نکرد تا از دنیا رفت

و از مرحوم شیخ بهائی (ره) در جواب سؤال شاه عباس نقل شده که نوشت سلطان
عصر بخرمیرساند که **خواجه ربیع** علیه‌الرحه از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و در نزد آن
حضرت بسیار مقرب بود و در کشتن عثمان بن عفان هم نیز دخلی داشت و در وقتیکه لشکر اسلام
بخراسان بجهاد کفار میرفتند جناب خواجه همراه بود و در آنجا فوت شد

و از حضرت رضا (ع) منقولست که فرمود ما را از آمدن بخراسان فائده نرسید بجز زیارت
خواجه ربیع

و جناب خواجه ربیع ابن خثیم در حدود سنه شصت و سه هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر
شریفش در یک فرسخی مشهد مقدس معروف است بزار خواجه ربیع انتهى مافی الروضات
و در کتیبه بقعه خواجه بفظ علی رضای عباسی نوشته شده قال الرضا (ع) ما حصل لی من
القدوم بخراسان الا زیارة ربیع بن خثیم

و در مجمع البحرین از ابن ابی الحدید نقل می‌کند «فی شرح خطبه (ع) عند توجههم
الی صفین قال نصر فاجاب علیاً جل من الناس الا ان اصحاب عیداه بن مسعود اتوه و فیهم الربیع بن
خثیم وهم یؤمنذ اربعمائة رجل قالوا بامیرالمؤمنین (ع) انا قد شککتنا فی هذا القتال علی معرفتنا
بفضلك ولا غنائنا ولا بک وبالسلیین عن یقاتلوا العدو فولنا بعض هذه التور نکن تم قاتل من اهل
فوجہ علی (ع) بالربیع بن خثیم علی ثمرالری فکان اول لواء عقدہ علی (ع) بالکوفة لواء ربیع بن
خثیم انتهى» روایتی که در قدح ایشان هست همین روایت است استفاده میشود که ایشان هم الیاذ باه از
مشککین بوده‌اند و جواب مسکت گفته شود اولاً از این روایت معلوم نمیشود که جناب ربیع قاتل
باین کلام یراضی بگفتن اینکلام بود

و ثانیاً از اصحاب خامه امه اطهار که مسلم است مراتب تقوی و دیانتشان از این قبیل کلمات
زیاد دیده شده که در مقام صلاح گفته‌اند نه از دوی تعرض و ایراد و انکار بآن حضرت بوده‌من کلمات
سفیان بن ابی لیلی که از حواریین حضرت مجتبی (ع) بود و کلماتی که بنظر خیلی از ایشان غیر
مناسب بود بعضرت مجتبی (ع) عرض کرد مثل قوله یا مدلل المؤمنین وقوله یا مسود الوجوه ونحو اینها
و مثل کلمات هجر بن عدی که از خواص اصحاب حضرت امیر (ع) بود و هر شکر در املاوه لوددت انک

مت و متناکم ولم نر هذا اليوم چون مسکنت که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد با بظهم خود بعضی معنورات را در صلح و مقاتله دیده باشند لهذا همه اطهار ترتیب آثار کفر و فسق باین کلمات نیدادند .

در تاریخ گزیده است که **ربیع بن خثیم الکوفی** والی قزوین بود از قبل مرتضی علی (ع) و این بزرگوار همی **همام بن عباد بن خثیم** بود که وقتی که از امیر المؤمنین صفات شیعہ را شنید صیحه کشید و متمثلاً علیہ افتاد بر روی زمین او را حرکت دادند دیده از دنیا رفته **سوم** از زهاد ثانیه که از اصحاب امیر المؤمنین (ع) بود **هرم بن حیسان بن قیس** است و در **رجال** است و کان زاهداً قیام علی علیہ السلام

چهارم جناب **عامر بن عبد قیس** است و در **رجال** است **عامر بن عبد القیس** من الزهاد الثانیه کان مع علی (ع) وعن الکشی عن علی بن محمد بن قتیبه قال سئل ابو محمد من الزهاد الثانیه قال ربيع بن خثیم و هرم بن حیسان و اویس القرنی و عامر بن عبد قیس کانوا مع علی (ع) و من اصحابه و کانوا زهاداً اتقاه الخ انتهى مافی الرجال اما آن چهار نفر که از اصحاب و یاران علی (ع) نبودند:

اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس قدویه است که با هر طایفه بقتضای میل او رفتار می کرد و او را وسیله کسب و ریاست خود قرار داده بود و او روز اول ماه رجب سنه صد و ده از دنیا رفت در سن هشتاد و هشت سالگی و گویند مادرش خیره کنیز اهل سلمه بوده و گاهی حسن شیر از پستان ام سلمه آشامیده و از برکت پستان او حکمت و فصاحت لسان نصیب او شده و این سیرین بصری هم که علم تمبیر داشت بعد از او با صله صدر روز از دنیا رفت و قبر هر دو در جیره است مقابل یکدیگر و بس است در نعمت او که در وقت جنگ جبل و جنگ صفین و جنگ نهر و ان یاری نکرد حضرت امیر المؤمنین را و در وقت طف یاری نکرد حضرت سید الشهداء علیہ السلام را بلکه دارد که در وقت طف با قتیبه بن مسلم فراراً رفت بطرف خراسان بجبهه فرار از این بلیه کبری و فتنه عظمی.

در روایات میفرماید که حضرت امیر (ع) حسن بصری را دیده که وضو میسازد و اسراف می کند در آب و وضو حضرت فرمود (لا تصرف فی وضوئک) حسن بصری جرات نمود عرض کرد شما اسراف نکردید که اینقدر خون مسلمان را در وقت جنگ و صفین و نهر و ان ریختید؟

حضرت فرمود گویا تو محزون بر ریختن خون آنها ای شیطان عرض کرد بلی! حضرت نفرینش کرد که همیشه اوقات محزون باشی، این بود که بعد از نفرین حضرت همه وقت محزون بود مثل کسیکه از دفن یک نفر از اقا ریش بر گشته باشد یا مثل کسیکه مرگش را گم کرده باشد.

و از امیر سید حسین سبط معتق کرکی از حال حسن بصری سؤال کردند فرمود «لا شک فی ان هذا السن لیس بحسن و یجب لمن هو اعدا عدو لأمیر المؤمنین (ع) السی علی لسانه بسامری هذه الامة» و حضرات اهل تسنن و قتیبه اسم او را می برند بالام تعظیم اسم میبرند و قتیبه که اسم مقدس حسین علیهما السلام را میبرند بدون لام تعظیم یاد میکنند

دوم **ابا مسلم خولانی** بود که از اصحاب معویه است و مردها را تحریص مینمود بقتال امیر المؤمنین (ع) **سوم** **سروق بن الاجدع** بود که عشار بود از جانب معویه و بسمل عشاری مردود و **صافه** که موضعی است باین واسطه و قبرش هم در **صافه** است **چهارم** **اسود بن یزید النخعی** بود

فصل هشتم

در مختصری از حالات بعضی دیگر از خواص اصحاب امیر المؤمنین (ع)

منجمله جناب عمار بن یاسر بود که از بزرگان صحابه حضرت یغبر (ص) و بدملازم خدمت حضرت امیر (ع) شد و در انوار العلویه است در ایام عمر والی کوفه شد و در کوفه فضایل امیر (ع) را نشر میداد خبر بمربین الخطاب رسید او را عزل نمود چون بدینه آمد عمر گفت آیا معزونی شدی از عزل شدن از کوفه؟

فرمود مسرور نبودم بنصوب بودن از جانب تو چگونه معزونی میشوم بجزل نمودن و جناب عمار در خلافت عثمان در میان بازار با آواز بلند فضایل حضرت امیر (ع) را نقل میکرد پس عثمان او را طلبید و امر کرد او را اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست و مراحات نکرد مصاحبت او را بایغبر (ص) انتهی

و در رجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت یغبر (ص) حاضر بود و دو هجرت کرد یکی بعثه و دیگری بدینه طیبه و در صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (ع) شهبید شد در سن نود و سه یا نود و چهار

و از حمران بن اعین روایت کرده که از حضرت باقر (ع) سؤال کرد چه میفرمایید در باره عمار سه مرتبه فرمود رحم الله عماراً قاتل مع امیر المؤمنین (ع) و قتل شهیداً بعد گفت من نزد خودم گفتم منزلتی اعظم از این نباشد

پس حضرت متوجه بن شد فرمود شاید تو می گویی که عمار مثل سلمان و ابی ذر و مقداد است هیبت هر ضحکردم از کجا دانست که آن روز شهید میشود فرمود چون جنگ صفین شدت کرد آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا علی هو هو یعنی امروز همان روز هو هو است حضرت فرمود برگرد بصف قتال دوه مرتبه عرض کرد همان جواب را شنید مرتبه سوم عرض کرد حضرت فرمود بلی امروز است روز هو هو

عمار بر کشت بصف قتال وهی گفت «الیوم القی الاحیه معهداً و حزبه»

و کینه عمار ابوالیقظان بود و در غزوه صفین ابوالعادیه فزاری باینزه خود زخمی بجناب عمار زد و او را از اسب انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا کرد خبر با امیر المؤمنین (ع) دادند بسیار معزونی شد و آمد بیالین عمار نشست هموماً و مضموماً این اشعار را فرمود :

الایها البوت الذی هو قاصدی

اراحنی فقد اقیبت کل خلیل

اراک بصیراً بالذین احبهم

کانک تنعو نعوهم بدلیل

بعد فرمود انما هو انا الیه راجعون و فرمود هر که بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهره نیست

و پدر جناب عمار یاسر بن عامر را در مکه مظهه بقتل رسانیدند و او اول مردی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و مادر عمار مغدیره سمیه است که در مکه مظهه کفار او را ازیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابو جهل ملعون نیزه بر آن مغدیره زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که در

اسلامدر راه دین شهید شد

و در وقت شهادت شیر بجبهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت بیغمبر (ص) فرموده آخر شرابی که در دنیا میاشامی شیراست

حفظه بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هر یک مدعی بودند که من قاتل عمار عبدالله بن عمر **گفت من شنیدم از بیغمبر (ص) که فرمود تقتله الفتنه الباقیه**

و منجمله جناب مالک بن حرث الاشر النخعی بود و اختصاص او بامیر المؤمنین (ع) اظهر من الشمس است

و در رجال است که امیر المؤمنین (ع) وقتی که مالک شهید شد فرمود: «لقد کان لی کما کنت لرسول الله» و کلماتی فرمود:

منجمله فرمود: «و الله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فنداً ولو کان من حجر لکان صلداً اما واقه لیهدن موتک عالما و لیفرحن عالما علی مثل مالک فلتبک البواکی وهل مرجو کمالک و هل موجود کمالک وهل قامت النساء علی مثل مالک یعنی اجر مالک با خدا باد اگر مالک کوهی بود کوه عظیمی بود و اگر سنگی بود سنک صلب سخت بزرگی بود تا آنکه فرمود اما والله هلاکة قد اعزاهل الغرب و اذل اهل الشرق و قال علیه السلام لا اری مثله بعده ابداً

و این بزرگوار در مقام حلم احلم ناس بود

چنانچه در روایتی که روزی جناب مالک از میان بازار میگذشت در حالتیکه لباسهای فاخر پوشیده بود یک نفر از اهل بازار که جناب مالک را نیشناخت جساتی بوی کرد جناب مالک

ابدأ متعرض نشد و تشریف نبرد آن مرد شناخت که مالک اشتر است بسیار واهمه نکرد و گفت مادر من بزای من بنشیند که او را نیشناختم رفت بطلب جناب مالک که از او عنذر خواهی نایندید که در میان مسجد نماز میخواند بعد از فراغ از نماز رفت که عنذر خواهی نایند جناب مالک فرمود و الله داخل مسجد نشدم مگر بجهت آنکه از برای تو طلب مغفرت نمایم.

و کیفیت شهادت جناب مالک چنانچه در اخبار معتبره است آنستکه بعد از فراغ حضرت امیر ع از غزوه صفین در سنه سی و هشت هجری حکومت مصر را تفویض فرمود بجناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر را از حکومت عزل فرمود و جناب مالک تشریف برد بجانب مصر بشهر قلزم که سه منزلی مصر است رسید **نافع غلام عثمان ابن عفان** سی در میان عمل نمود و بان بزرگوار خوراند و بان سبب شهید شد

معمود بن دحرجه این خبر را بمعاویه فرستاد او از شنیدن این خبر خیلی شاد و خرم گریه پس میان جماعت آمد و فریاد کرد اما بعد فانه کن لملی بن ایطالب (ع) بدان یتیمان قطعت احدما یوم صفین وهو عمار بن یاسر وقد قطعت الاخری الیوم وهو مالک.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرمود اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند تالی در عرب و عجم خلق نکرد مانند مالک اشتر مگر استاد او علی بن ایطالب را گمان ندارم در سوگند خود گناهی کرده باشد و حضرت امیر (ع) درباره او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت بیغمبر (ص) بودم بعد گفته و کن فارساً شجاعاً ربیباً من اکابر الشیعة و عظامئها شدید التحق بولاء امیر المؤمنین (ع)

و گفته شده که حضرت امیر پنج نفر را لمن میکرد **معاویه و عمرو عاص و ابوعور سلمی و حبیب بن مسلمه و یرس بن بصرین** از اطبات را

ومعويه هم پنج نفر را لمن ميگرد آنحضرت و دو نور دیده اش و عبده الله بن عباس و مالک اشتر را

و در مجالس المؤمنین است که جناب مالک اشتر در حوالی قلمر بصل مسموم شهید شد و جنازه شریفش را حمل نمودند بدین طیب و در آنجا دفن کردند و بعد از شهادت مالک باز دو مرتبه حکومت مصر را بمعبدین ایی بکر تفویض فرمود

منجمله بود جناب حجر بن عدی

کلان من ابرار اصحاب امیر المؤمنین و کلان ذا علم و حلم و شجاعت و کرم و وضاحت و کلان من الزهاد و العباد و زهد و عبادت مشهور بود و در شب و روزی هزار رکعت نماز بجای می آورد و حضرت امیر (ع) از کیفیت قتلش باو خبر داده

معهودی در مروج الذهب فرموده که در سنه پنجاه و سه هجری معویه حجر بن عدی کندی را بقتل رسانید و اول کسی است که بقتل صبر در اسلام کشته شد و در هنگام گرفتاری جناب عمر بن حنظل حجر بن عدی در کوفه محبوس بود با امر زیاد بن ابیه و بعد از فوت عمرو بن حنظل زیاد بن ابیه ایشان را بانه نفر از اصحابش از اهل کوفه و چهار نفر از غیر اهل کوفه منگولاً روانه کرد بشام نزد معویه .

پس چون چند میل از کوفه دور شد دختر حجر این اشعار را انشاد کرد :

ترفع ایها القمر المنیر	ملک ان تری حجرأ سیر
یسیرالی معویة بن حرب	لیقتله کذا زعم الامیر
ویصلیه الی بابی دمشق	و تأکل من معاسنه النور
الا یا حجر حیر بنی عدی	تلقتک السلامة و السرور
الا یالیت حجرأ مات موتاً	ولم یحرق کما تحرق البیر
فان تهلك فکل عبید قوم	الی هلك من الدنیای سیر

و چون نزدیک دمشق رسیدند خبر معویه دادند و او مرد اهوو یک چشی را با استقبالشان فرستاد چون نزدیک حجر آمد یک نفر از اصحاب حجر گفت نصف از ما کشته خواهند شو نصف دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب گفتند از کجا میگوئی ؟ گفت نمی بینید که این مرد یک چشم دارد .

پس چون آنرد رسید به حجر و اصحابش گفت معویه مرا امر کرده تو را با اصحاب بقتل برسانم یا رأس الضلال و معدن الکفر و الطغیان مگر اینکه از کفر خود برگردید و طلی را لمن کنید و از او بگویی جناب حجر و نصف اصحابش فرمودند الصبر علی حدالسیف لایسر علینا ما ندعونا الیه ثم القدوم علی الله علی نبیه و وصیه احب الینا من دخول النار

و نصف دیگر براءت جستند از امیر المؤمنین (ع) بعد آن ملعون آمد که جناب حجر را بقتل برساند فرمود بگداور تا دور کت نماز بخوانم بعد از فراغ نماز آن ملعون گفت آیا از کشته شدن میترسی فرمود چگونه میترسم و حال آنکه من قبر معنوری و سیف مشهوری و کفن مشهوری

ندیده ام

پس آن ملعون نزدیک آمد و آن بزرگوار را با کسانیکه با او مواقت کرده بودند از اصحابش بقتل رسانید و بعضی قتل جناب حجر بن عدی را در سنه پنجاه و یک نوشتند و قبر جناب حجر در شام مروفت .

و در اصحابه است و قتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید و آهن را از من بر ندارید و خون بدن مرا نشوید که روز قیامت همین قسم با معاویه

مخاصه بنامیم

و در بعضی از کتب است حجر بن عدی برادر طرمحاح بن عدی است صاحب این اشعار .

یا ناقی لا تزعمی من زجری و شری قبل طلوع الفجر بخیر رکیان و خیر سفر الخ و این اشتباه است چون حجر بن عدی کندی کوفی بود و طرمحاح بن عدی طالمی بود . و منجمله بود رشید هجری بضم الراء در رجال کبیر است که امیر المؤمنین (ع) فرمود ای رشید چگونه است صبر تو اگر دهی بنی امیه ترا بخواهد و هر دو دست و هر دو پا و زبان ترا قطع کند هر ضر کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است ؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود .

راوی گفت و الله چندی نگذشت که عیبه الله زیاد فرستاد و او را دعوت کرد بسوی خود و تکلیف نمود باو برات جستن از امیر المؤمنین را جناب رشید امتناع نمود از برات جستن این زیاد گفت مولای تو بتو خیر داده که بچه قسم کشته خواهی شد ؟ فرمود خلیل من بن خبر داد که تو مرا میطلبی و تکلیف میکنی به برات از مولایم و من اباہ میکنم بس تو دستها و پاها و زبان مرا قطع میکنی

عیبه زیاد گفت و الله من تکلیب میکنم او را

پس امر کرد که دستها و پاها را قطع کردند و زبانش را باقی گذارد

پس مردم اطراف او جمع شدند فرمود بیاورید کافه و دوات تا بگویم برای شما اخبار

آبیه را تا روز قیامت

پس این زیاد حجاج فرستاد و زبان او را قطع نمودند و از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین او را رشید البلیا نامیده بود و باو علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و بکسی که میرسید میگفت تو بردن کذا میبری و بدیگری میگفت تو بقتل کذا میروی و بهمان قسم که میفرمود همان قسم میشد .

و در روایتی که یکروز امیر المؤمنین (ع) با اصحابش تشریف برد بنخلستانی و در زیر نخله نشسته و قدری رطب از آن چیدند و خدمت حضرت گذاردند که میل فرماید رشید هجری عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است فرمودند رشید آگاه باش که ترا بهین درخت آویزان میکنند .

پس رشید روزها میرفت نزد آن درخت و او را آبمیداد تا امیر المؤمنین از دنیا رفت یک روزی رشید رفت در نزد آن درخت دید شاخه آن درخت را بریده اند گفت اجل من نزدیک شده تا اینکه غلام ابن زیاد آمد گفت اجابت کن امیر را رشید تشریف برد نزد ابن زیاد گفت از دروغهای مولایت امیر المؤمنین (ع) بیعت من نقل کن رشید گفت و الله من دروغ نیگویم و مولایم دروغ نفرموده و بین غیر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی کرد این زیاد گفت و الله الان ما او را تکذیب میکنیم

پس امر کرد دستها و پاها را قطع نمایند و اما زبان او را قطع نکنند پس او را با دست و پای قطع شده آوردند میان بازار و از امور عظیمه بردم خبر میداد خبر باین زیاد دادند امر کرد زبان او را قطع کردند و او را بهمان شاخه نخله بدار آویختند و سابقاً قه او با میثم تمار و حبیب بن مظاهر گذشت .

و منجمله کبیر بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود و در سنه هشتاد و سه هجری این بزرگوار را بامر حجاج بقتل رسانیدند در سن نود سالگی

و در ارشاد مفید است و تیکه حجاج والی کوفه شد کبیر بن زیاد را طلبید جناب کبیر

گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کبیل را منع نمود چون کبیل چنین دید گفت من مرد پیری هستم و عمر من گذشت و سزاوار نیست که قوم من از عطایاشان ممنوع شوند بواسطه من پس کبیل خود را بدست خود تسلیم حجاج نمود آنملون کبیل را که دید گفت من خیلی میل داشتم که راهی بتو بیام

کبیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و بعد از قتل حسابست و امیرالمؤمنین سلام الله علیه بمن خیر داده که تو قاتل من خواهی بود .

حجاج گفت بلی تو شریک بوده ای در قتل عثمان بن عفان و امر کرد سر آنظلم را با شمشیر از بدن جدا نمودند و دعای کبیل که در شبهای جمعه و شب نینه شعبان خوانده میشود منسوب بایشانست

وایضاً در امالی صدوق است که امیرالمؤمنین دست کبیل را گرفت و برد بصحرا و آهی کشید و فرمود الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة و هجج رعا ع اتباع کل ناعق یبیلون مع کل ریح لم یستضوا بنور العلم ولم یلجأوا الی رکن وثیق یا کبیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال و المال تنقصها النفقة و العلم یزکوا بالاغناک یا کبیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته و جمیل الاحدوة بعد وفاته یا کبیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان هیبنا و اشار یدیه الی صدره علما جیاً لو اصبت له حمله بل اصیب له لفتناً غیر مامون یتسمل آله الدین فی الدنیا الی آخره

و من جمله بود جناب قنبر مولی امیرالمؤمنین در او شاد مفید است که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت من میل دارم که یکنفر از معین ابو تراب را بیام و تقریباً الی الله خون او را بریزم

اصحابش گفتند ما کسی را که قدیمی تر باشد از قنبر غلامش سراغ نداریم پس فرستاد عقب قنبر و او را آوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنه اتا بودهدان است فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ایطال هستی فرمود بنده خدا هستم و علی و لسی نم من است گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی فرمود تو مرا راهنمایی کن بدینی که افضل از دین علی باشد .

گفت حال که تبری از دین او نیجویی پس هر قسم کشتن را اختیار میکنی بگو تا ترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار باخود تو بهر قسم که تو مرا بقتل برسانی من هم ترا بهمان قسم بقتل میرسانم و بتحقیق که خبر داده بن امیرالمؤمنین (ع) که موت من بدیع است ظلماً پس حجاج امر کرد بدیع او

و از حضرت صادق روایت شده که از برای امیرالمؤمنین ع غلامی بود مسی قنبر و خیلی آن حضرت را دوست میداشت و وقتی که آقا از منزل بیرون می شد قنبر هم باشمشیر پشت سر آنحضرت بیرون می شد یکسب حضرت فرمود قنبر چرا پشت سر من می آید؟

عرض کرد بجهت آنکه مبدا صدمه بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محارست میکنی یا از اهل زمین عرض کرد از اهل زمین فرمود اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه برسانند مگر باذن خداوند عزوجل بر گرد پس قنبر بر گشت .

و در انوار العلویه از بعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود و چون حضرت امیر (ع) شهید گردید قنبر می رفت و هیزم جمع می کرد و می فروخت و از وجه او تحصیل قوتی می کرد .

و در رجال گنبر روایت شده که از او سؤال کردند تو غلام کبستی گفت مولای من کسی

است که ضرب بسفین وطن بر معین و صلی القبلین و باع البیتین و هاجر الهمجرین ولم یکفر بالله طرفه عین انا مولی صالح المؤمنین و وارث النبیین و خیر الوصیین و اکبر المسلمین و یعسوب المؤمنین و نورالجهادین و رئیس البکابین و زین العابدین الخ

و مرحوم نفع الاسلام نوری میفرماید که **نویه تل کوچکی** است بین نصف اشرف و کوفه و جمعی از بزرگان اصحاب حضرت امیر (ع) در او مدفونند مثل جناب کبیل که قبرایشان معلوم است و از ما بقی اثری نیست و فرموده گمان **رشید هجری** که جلالت قدرش خیلی از کبیل بیشتر است قبرش در نویه باشد و همچنین محتمل است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیر (ع) که او را با مر حجاج که حاکم کوفه بود گردن زدند در نویه باشد .

و در مجالس المؤمنین است که قبر قنبر غلام حضرت امیر (ع) در حصص است که بین شام و حلب است .

و منجمله بود جناب **عدی بن حاتم طائی** و جهة اسلام عدی بن حاتم این بود که چون لشکر اسلام زنان قبیله طئی را اسیر نمودند و بدهینه آوردند از جمله اسراء بود دختر حاتم طائی چون او را نزد پیغمبر (ص) آوردند آن زن عرض کرد من دختر حاتم طائی هستم برادر من عدی بن حاتم فراد کرد بر من منت گذار و مرا آزاد کن روز اول پیغمبر با جوابی نفرمود . روز دوم با اشاره امیر المؤمنین (ع) باز این عرض را کرد حضرت او را بخشید و او را بعل خود برگردانید باین سبب عدی بن حاتم رغبت با اسلام نمود و مشرف شد خدمت رسول (ص) حضرت و ساده خود را برای وی گسترد و در روایتی ردا مبارک را برای او پهن کرد و فرمود :

« اذا اتاکم کریم فاکرموه » و در حرب جمل وصفین و نهر و ان ملازم رکاب حضرت امیر (ع) بود و در حرب جمل يك چشم او ضایع شد . در **مروج الذهب** **مسعودی** فرموده که عدی بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولاد راجه کردی گفت آنها در رکاب امیر المؤمنین شهید شدند معویه گفت آیا از انصاف است که اولاد خودش زنده بمانند و اولاد تو کشته شوند

عدی بن حاتم فرمود آیا از انصاف است که علی کشته شود و تو زنده بمانی معویه گفت هنوز از قصاص خون عثمان باقی مانده و او را بر طرف نمیکند مگر خون شریفی از اشراف بمن غرض خون عدی بود

عدی بن حاتم فرمود والله قلبهای ما که مبنفوس دارد ترا در سینه های ما هست و شمشیرهای ما که با تو مقاتله کردیم بشانه های ما هست و بدرستی که قطع حلقوم و رسیدن جان بسینه آسانتر است بر ما از شنیدن سخن سوئی درباره مولایمان امیر المؤمنین (ع) الخ
و در اصابه است که عدی بن حاتم در سنه نهم هجری اسلام اختیار کرد و حاضر شد جنگ جمل و جنگ صفین را با امیر المؤمنین (ع) بعد ساکن کوفه شد و عمرش بعد و بیست رسید و بعد از سنه شصت هجری از دنیا رحلت فرمود بسیار جواد بود و شخصی آمد نزد او و از او صد درهم طلب کرد عدی گفت من بسر حاتم طائی هستم از من صد درهم تنی میکنی والله بتو نخواهم داد .

و منجمله بود **قیس بن سعد بن عباده** و او در جنگ جمل و صفین از امیر المؤمنین (ع) مفارقت نکرده و در جنگ صفین کوششها نمود و بعد از حضرت امیر با امام حین مجتبی (ع) بود و چون معویه عبید الله بن عباس را بغریفت و اورفت نزد معویه جناب **قیس بن سعد** برخاست و خطبه خواند و کوشش زیادی کرد در باری حضرت مجتبی ع بعد که حضرت مجتبی صلح فرمود با معویه جناب قیس رفت بدهینه طیبه و انزواء اختیار نمود تا در سنه شصت از دنیا رحلت فرمود

و از رجال کثی نقل شده که سعد بن عباده ده پسر داشت و هر يك در نصرت پیغمبر (ص)

کوشیدند و طول قامت سعد و هریک از پسرانش ده شبر بود باشبار خودشان و سمداباً و جدآ در جاهلیت و در اسلام بزرگ قوم خود بود.

و در اسد الغابہ است کہ سعد بن عبادہ با ابابکر و عمر بیعت نکرد و چون خلافت بہ عمر رسید سعد بن عبادہ گفت یا بیعت کن یا از مدینہ بیرون شو سعد گفت در شهری کہ تو امیر باشی بودن من در آن شهر حرامست لذا از مدینہ رفت بشام و او را قبیلہ بسیار در اطراف دمشق بود ہر ہفتہ در قریہ میرفت نزدیکہ و خویشان خود دروزی در بینہ راہ تیری بوی زدند و او را شہید نمودند.

و در مجالس المؤمنین است کہ خالد بن ولید تیری بوی زد و او را شہید کرد و از خوف مردم گفتند اجنہ او را کشتند و این شمر را از زبان اجنہ ساختند

قد قلنا سید الخرج سعد بن عبادہ فر میناہ بسہین فلم نخط فؤادہ
و قبر سعد بن عبادہ در غوطہ دمشق مشہور و معروف است.

فصل نہم

در ذکر بعضی از منافقین کہ خیلی عداوت و دشمنی داشتند

باحضرت امیر المؤمنین سلام اللہ علیہ

در رجال کبیر از حضرت صادق (ع) روایت کردہ کہ در زمان حضرت امیر (ع) پنج نفر از قریش ہمراہ حضرت امیر (ع) بودند و سیزدہ قبیلہ ہمراہ معویہ بودند و آن پنج نفر جناب محمد بن ابی بکر و جناب ہاشم ابن عتبہ بن ابی وقاص المرقال و جناب جعدہ بن ابی ہبیرۃ المخزومی ہمشیرہ زادہ حضرت امیر (ع) و محمد بن ابی حذیفہ بن عتبہ بن ربیعہ و ابن ابی العاص بن ربیعہ داماد حضرت یغمر (ص) انتہی

اقول جناب ہاشم ابن عتبہ ابن ابی وقاص بسرعموی عمر سعد ملمون بود بین سعادت و شقاوت چہ می کند کہ ہردو از اصل واحد بودند و جناب ہاشم بآن حد از سعادت بود و عمر سعد بآن حد از شقاوت

و در مجمع البحرین است کہ در غزوہ صفین کہ حضرت امیر (ع) علم را بوی داد سرعت کرد در محاربہ با کفار و ارتقت فی سیرھا ای سرعت لدا و او را مرقال گفتند

و در اصابہ است کہ در جنگ صفین علم امیر المؤمنین (ع) بدست ہاشم مرقال بود و گفتہ چون خبر قتل عثمان بکوفہ رسید جناب ہاشم بہ ابو موسی گفت یا بیعت کن با بہترین این امت علی بن ابی طالب (ع)

ابوموسی گفت تجبیل مکن جناب ہاشم دست خود را بدست دیگر گذارد گفت این دست مال من و این دست مال علی (ع) و این اشعار را انشاد کرد:

ابایع غیر مکتوث علیاً ولاغشی امیراً اشعریا
ابایعہ واعلم ان ساضی بذاک اللہ حقاً والنبیا

و این بزرگوار و جناب عمار یا سر دروادی از او دیہ ہای صفین شہید شدند

و اما جناب محمد بن ابی حذیفہ بن عتبہ بن ربیعہ برادر زادہ ہند زوجہ ابی سفیان و مادر

و این بزرگوار مردمرا تحریص می کرد بخلع عثمان

و در اصابه است که او کافها مینوشت از زبان زوجات حضرت یمنبر (ص) در طمن بر عثمان و اهل مصر بیت نمودند با جناب محمد بامارت مصر بفرجاعتی که از آنها بود معویه بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر و وقتی که معویه میرفت بنزوه صفین اول آمد بمصر و بخدعه جناب محمد بن ابی حذیفه را باجمعی گرفت و او را محبوس نمود و بعد آن بزرگوار را بقتل رسانید

و اما جده این ابی هبیره المخزومی والده ماجده اش امهانی بنت حضرت ابی طالب بود اسم امهانی فاخته بود کذا فی الاسامیه

و اما این ابی العاص در سابق گفته شد که ابوالعاص مادرش هاله بنت خویلد بود خواهر جناب خدیجه گبری و یمنبر (ص) تزویج فرمود دختر بزرگ خود را که زینب باشد بای العاص و از مخدومه دختری آورد امامه که زوجه حضرت امیر (ع) بود و پسر ابی العاص همراه حضرت امیر بود و بدانکه چند نفر از قریش و غیر قریش از مناقبین با حضرت امیر (ع) عداوت زیادی داشتند اول از آنها خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله بود که پسر عم جناب ام السلمه بنت امیه بن مغیره زوجه حضرت یمنبر (ع) بود و مادر خالد لبابه الصفری دختر حارث مود و خالد ملعون بسیار دشمن حضرت امیر (ع) بود و بغاططه زهراء (ع) هم خیلی دشمنی کرد و بسیار مرد شجاعی بود و در سنه بیست و یکم هجری بجهنم واصل شد در شهر حمص و نسب او در مقدمه کتاب گفته شد

دوم از آنها عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن عمر بن هصص بن کعب بن لوی بن غالب

بود که مرد بسیار محلی بود و عمده جنگ جمل و جنگ نهروان و جنگ صفین از حیل او بود و مادر او نابغه بنت حرمله بود و بسیار زناکار بود و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلهه و ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل در طهر واحد با او زنا کردند و بمرو آبتن شد بد که وضع حمل نمود تمام این جماعت مدعی شدند که فرزند ما میباشد بمخود نایه عاص بن وائل را اختیار کرد و حضرت مجتبی ع در مجلس معویه بعد از کفریات و جساراتی را که شنید در جواب عمرو عاص فرمود

« اما انت یا عمرو عاص الشانی اللعین الابتر فانما انت کلب اول امرک امک البئیه وانک ولدت علی فراس مشترک فتعاکت فیک رجال قریش منهم ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن العارث و النصر بن العارث بن کلهه و العاص بن وائل کلهم یزعم انک ابنه فظلمهم علیک من قریش الامهم حسابو اخبثهم نسا و قال العاص بن وائل ان معداً رجل ابتر لا ولد له فلو قدمات اقطع ذکره فانزل الله تعالی ان شاتک هو الابتر الخ »

و عاص بدر عمرو و از جمله مستهزین به یمنبر ص بود و آیه شریفه انا کفیناک المستهزین در

باره این ملعون نازل شد و عمرو عاص در سنه چهل و سوم هجری در مصر بجهنم واصل شد در سن نود سالگی

سوم از آنها زیاد بن ابی سفیان بود که او را زیاد بن ابیه و زیاد بن سعیه و زیاد بن عبید

الثقفی هم میگفتند و مادر او سمیه بود و او را بزرگوار بزرگوار

و لهذا پدرش معلوم نبود آخر الامر از جانب معویه حاکم کوفه بود و حکم کرد که تمام مردم

از حضرت امیر (ع) برائت جویند و آن بزرگوار را العیاذ بالله لمن و سب کنند و هر کس امتناع

می کرد اورا بقتل میرسانید و خانه اش را خراب می کرد همان وقت آن ملعون بمرض طاعون گرفتار شد و روز سه شنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه پنجاه و سه هجری در کوفه بدرک واصل شد و عود او تنهائی که در ضمیر خود داشت و میخواست بعضرت امیر ع اظهار کند بر مملویش عبید زیاد بتورده اش سیدالشهداء اظهار نمود

چهارم مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود بن معتب الثقفی بود که خیلی مکار بود و در اصابه از قبیله روايت کرده که گفت اگر مدینه هشت در داشته باشد و ممکن نباشد بیرون شدن از دري از آن درها مگر بسکر و خدعه هر آینه منیره از تمام آن درها بسکر و خدعه بیرون میشود انتها

و او یکی از چهار نفری است که از مکارین شمرده شده اند معویه بن ابی سفیان و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه (لح)

و حاضر شدن ابابکر و عمر در سقیفه بنی ساعده و اخذ بیعت از مردم بسکر او بود و دو زمان عمر بن الخطاب در کوفه بنسیر رفت و حضرت امیر ع را لمن کرد و منیره حاکم بصره بود و با ام جمیل در سنه هجدهم هجری زنا کرد و بعد با جنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که نواز بگذارد ابو بکره غلام حضرت پیغمبر ص دست بر سینه او زد و او را عقب کشانید خبر بمهر بن خطاب دادند او را عزل کرد و ابو موسی را بحکومت بصره نصب کرد

و حضرت مجتبی ع در مجلس میثوم معویه بنسیره فرمودند « و اما انت یا مغیره بن شعبه فانك لله عسو و لكنكنا نأبذ و لنبینه مكذب و انت الزانی و قد وجب عليك الرجم و شهد عليك المدلول البررة الانبياء الى ان قال ع و انت ضربت فاطمة بنت رسول ص حتى ادميتها و اقلت ماني بطنها استنلالا منك لرسول الله ص و مخالفة منك لامره و انتها كالحرمة »
و در سال پنجاهم هجری از جانب معویه دو مرتبه حاکم کوفه شد و در آن سال در کوفه بدرک واصل شد

پنجم اشعث بن قیس الکنندی بود که سبب فتنه حکمین در صفین و خروج خوارج در جنک مروان آن ملعون شد زوجه آن ملعون **ام فروة** خواهر ابی بکر بود و دخترش **جهدة** بنت اشعث قاتل حضرت مجتبی ع و بر او محمد بن اشعث بجنک حضرت سید الشهداء ع حاضر شد و خود آن ملعون شریک ابن ملجم بود در قتل امیر المؤمنین ع و چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر ع در کوفه بجهنم واصل شد در سن شصت و سه سالگی

و در فتنه بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده کل فسادکن فی خلافة امیر المؤمنین ع و کل اضطراب حدث فاصله الاثمت بن قیس

ششم ولید بن عقبه بن ابی معطین ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و در حال مرض حضرت امام حسن مجتبی (ع) باجمعی بیادش آمدند بعضرت مجتبی مرض کرد اتوب الی الله تعالی مساکن بینی و بین جمیع الناس الا ماکن بینی و بین ایک انی لا اتوب منه

و مادر ولید اروی بنت گریز بن ربهه است

پس ولید با عثمان بن عفان برادر مادری هستند و ولید برادرش خالد بن عقبه در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودند پیغمبر (ص) ولید را قبیلۀ بنی المصطلق فرستاد و بدروغ خبر آورد که ایشان مرتد شده اند این آیه نازل شد: ان جانکم فاسق نبأ فتنیوا

وقصهٔ امارت او در کوفه و شرب خمر او و نماز صبح بجماعت چهار رکعت گذاردن در مسجد کوفه در قضاای سال سی ام هجری گفته میشود انشاء الله
ولذا او بولید فاسق معروف بود و بعد از قتل عثمان بیصره رفت و از آنجا برقه رفت و در رقه بدرک واصل شد .

و حضرت مجتبی در مجلس میثوم معویه بولید فرمودند :

وامانت یاولید بن عقبه فوالله ماألومک ان تبغض علیا وقد جلدک فی الخمر ثمانین جلدة و قتل اباک صبراً ینیده یوم بدر ام کیف تسبه وقد ساء الله مؤمناً فی عشر آیات من القرآن و ساءک فاسقاً و هو قول الله افمن کان مؤمناً کمین کان فاسقاً لایستون و قوله تعالی ان جاءکم فاسق نبأ فنیبوا الخ .

و عقبه بدر ولید بن عقبه بن معط در مکه جسارت کرد و آب دهان نجش را بصورت نازنین پیغمبر انداخت و بعد از غزوه بدر بامر پیغمبر (ص) او را بدرک واصل نمودند .

هفتم مروان بن حکم بن ابی العاص بود و این مملون بر عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بود و وزیر و دبیر و کاتب عثمان بود

و مادر مروان امیه بنت علقمة بن صفوان بن امیه است .

و مروان در سال دوم هجری متولد شد و در ماه رمضان در سنهٔ شصت و پنج هجری بدرک واصل شد و پیغمبر (ص) پدر او حکم بن ابی العاص را از مدینه طیبه اخراج نمود و از آنجا رفت بطائف و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان او را طلب نمود بدین بهانه و مروان را خبط باطل مینامیدند چون بلند قامت و لاغر اندام بود و عداوتهای او و اولادش مثل عبدالملک بن مروان و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان با حضرت امیر (ع) و با اولاد طاهرینش معلومت و حضرت مجتبی ع در آن مجلس میثوم معویه فرمودند :

واما انت یا مروان فلست انا سبتک ولا سببت اباک ولكن الله لعنک و لعن اباک و اهل بیتک و ذریکت و ماخرج من صلب ابیک الی یوم القیمة علی لسان نبیه محمد (ص) الی ان قال ع و صدق الله و صدق رسوله یقول الله تبارک و تعالی و الشجرة الملعونة فی القرآن و تخوفهم فما یریدهم الاطفیاناً کبیراً و انت یا مروان و ذریکت الشجرة الملعونة فی القرآن الخ .

هشتم عبدالله بن زبیر بن عوام بود که بیابای منیر در حق حضرت امیر ع سخن ناشایسته گفت و چهل جمعه صلوات نفرستاد بمنذر آنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکر او بعجب میمانند و تکبیر مینمایند

و این عبدالله بر اسماء ذوالنطاقین بنت ابی بکر است و مادر اسماء ام رومان بود که زوجهٔ ابابکر و مادر اسماء ذوالنطاقین و عایشه و عبدالرحمن بن ابی بکر بود
و از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشاء ابنه عبدالله فافده .

و در جنگ جبل باخاله خود عایشه و پدر خود زبیر با حضرت امیر مقاتله نمود و او مرد شجاعی و فصیحی بود لکن بغیله و بد خو بود و در سال شصت و پنج هجری بعد از بدرک رفتن یزید مردم با او بغلاقت بیعت کردند و بر حجاز و یمن و عراق و خراسان دست یافت و روز شنبه هفدهم جمادی الاولی یا جمادی الاخره در مکه معظمه کشته شد در سنهٔ هفتاد و سه هجری در سن هفتاد و سه سالگی چون تولدش سنهٔ اول هجرت بود

نهم ابو هريرة الدوسي بود و معويه جماعتی از صحابه و تابعین را تکلیف نمود که در توهین امیرالمؤمنین جعل حدیث بنمایند و اصحاب ابوهریره و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قبول این ملامت را نمودند و از تابعین هرزه بن زبیر قبول نمود و ابوهریره مرفوضت بدروغ بستن بر یغبر ص

و از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود الا ان اکتب الناس علی رسول الله ابوهریره الدوسی و بسیار مرد احقنی بود در زمانیکه حاکم مدینه بود میان کوچه راه معرفت خودش میگفت الطريق الطريق قد جاء الامیر و در سال پنجاه و هشت هجری بجهنم واصل شد در سن هفتاد و هشت سالگی و دوس قبیله است در یمن .

دهم شریح بن حارث الکندی بود و عمر بن الخطاب او را بقضاوت کوفه فرستاد و منصوب نمود و هشت سال در کوفه قضاوت کرد مگر سه سال از زمان خلافت عبدالله بن زبیر که او را از قضاوت عزل ننمود بعد از فوت عبدالله بن زبیر تا زمان حجاج بن یوسف الثقفی باز قضاوت کوفه را داشت و حجاج او را از قضاوت عزل نمود و عمر او را بعضی صد سال نوشتند و بعضی زیاده بر صد سال و فوت او را درین سنه هفتاد و هشتاد از هجرت مختلف نوشته اند .

و مخفی نماناد که اعدا عمو آن بزرگوار معویه بن ابوسفیان بود و سه های عداوت او را علماء در کتب خود مبسوطاً و مشروحاً مرقوم فرموده اند که محتاج بذکر آنها نیست خصوصاً اهل مملکت خود را فرمان داد که امیرالمؤمنین (ع) راسب کنند و از او برات جویند .

و در شرح ابن ابی الحدید است که جمعی از بنی امیه بمعویه گفتند یا امیرالمؤمنین تو بقصد خود رسیدی دیگر خوست که ترک کنی لمن و سب آن بزرگوار

معویه گفت نه والله ما ترک حتی یروعلیها الصنیر و یهرم علیها الکبیر و لا یذکر له ذاکر فضلا یعنی قسم بعد از ترک نمیکنم سب آن بزرگوار را تا آنکه اطفال صنیر بعد از آنحضرت بزرگ بشوند و بهین قسم تریت بیابند و بزرگان بعد از آنحضرت پیر شوند و احدی فضلی از برای آن بزرگوار ذکر نکند .

و در روایات است که معویه در قنوتات نمازش سب میکرد امیر المؤمنین (ع) را و در خطبش اظهار میکرد برات از آنحضرت را .

و از ابن ابی الحدید نقل کرده که معویه به صرة بن جندب صد هزار درهم وعده کرد که روایت کند که اینومن الناس من یحبک قول منی العیوة دنیا و بشهد الله علی ما فی قلبی هو والد الخصاص و اذا تولى سعى فی الارض لیفد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد در باره امیرالمؤمنین نازل شده و آیه و من الناس من یشری نفه ابتسأ مرضات الله و الله رؤف بالعباد در باره معویه

سره قبول نکرد تا آنکه چهارصد هزار درهم داد و آن ملعون قبول کرد .

و از ابن اثیر نقل کرده که حریر بن عثمان رحیبی ملعون ناصبی از دشمنان امیرالمؤمنین بود و این ملعون هم روز و شب هفتاد مرتبه سب میکرد حضرت امیر را و فرموده است و کانت بنوا میه اذا سموا بولود آسه علی قتلوه انتهى .

و برادر ملعون معویه عتبه بن ابی سفیان در بنی امیه احدی افصح از او نبود و در مجلس معویه حضرت مجیبی (ع) گفت و ان اباک شر قریش و سخنه ای زشت دیگر هم گفت و حضرت مجیبی ع از او جوابها دادند :

منجمله فرمود انك عندي لست بكفو عبدجملی فاردعليك واعاتبك ولكن الله عزوجل لك ولايك واملكواخيك لبالرصاد.

و انصافا هیچ فضیلتی از این بزرگتر و بالاتر نمی شود که بنی امیه با آن قدرت و سلطنتی که داشتند هشتاد سال از امیرالمؤمنین تبری می جستند و مردم را امر بسب آنبزرگوار مینمودند و امر بجعل احادیث در ذم آن حضرت مینمودند و هر کس از محبین امیرالمؤمنین و شیعیان آنبزرگوار را که میدیدند یا کسی را که بمعیت علی متهم مینمودند کردن میزدند مملک اینقدر فضایل حضرت امیر ع آفاق را بر کرده و رذالت طبع و خیانت نفس و کفر سریره جماعت بنی امیه را بر همه مردم واضح و آشکارا کرده است اینست که شاعر می گوید:

لقد كنوا آثار آل محمد (ص) معيهم خوفا و اعدآهم بغضا
 فابرز من بين الفريقين نبذة بها ملائكة السموات والارض
 و این مضمون کلام و اقدیست که گفت: ما بین الکتمانین قدملاء الغافقین
 و بعضی دیگر از منفضین حضرت امیر (ع) بودند که اعتنائی بذکر آنها نیست

منهم سمرقون جنذب ملون و منهم انس بن مالك و منهم زيد بن ارقم و منهم جریر بن عبد الله الجبلی و منهم كعب الاحبار که عالم جهودان و جبر ایشان بود و در بین بدست حضرت امیر اسلام اختیار کرد ظاهراً در زمان خلافت عمر بن خطاب بدینه آمد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) در حرمش بود آمد نزد معاویه و او را تحریمی نمود بچنگ امیرالمؤمنین (ع)

و منهم حسن بن ابي الحسن البصری بود که در سنه صدوده هجری در سن هشتاد و هشت سالگی از دنیا رفت و باینج نفر از ائمه معصومین (ع) هم عصر بود و در جنگ جبل حاضر نشد یاری حضرت امیر (ع) و همچنین در کربلا هم حاضر نشد دریاری حضرت سیدالشهدا (ع) و این حسن بصری از زهاد ثمانیه است و از آن چهار نفریست که دشمن امیرالمؤمنین (ع) بودند

فصل دهم

در بعضی از وقایع مهمه و تواریخ متعلقه بزمان خلافت واقعی حضرت امیر (ع)

از سنه یازدهم هجری که سمرحلت حضرت پیغمبر (ص) بود

و تا آخر سنه سی و پنج هجری که عثمان بن عفان از دنیا رفت

بدانکه در اوایل سنه یازدهم هجری پیغمبر (ص) مسلمان را بسر داری اسامه بن زید متوجه فرمود بجانب روم و فرمود خدا لعنت کند هر که تخلف کند از جیش اسامه و شاید مقصود آنبزرگوار این بود که چون میدانست رحلتی نزدیک شده خواست منافقین در مدینه طیبه نباشند که مبادا اخلاص در خلافت امیرالمؤمنین (ع) بنمایند

پس بعضی از منافقین ملتفت شدند بشدت مرض پیغمبر ص و آن که اگر آن بزرگوار از دنیا برود و اینها در مدینه نباشند امر خلافت حضرت امیر مستقر و ثابت خواهد شد لذا از جیش اسامه تخلف و رزیدند و همان اوقات پیغمبر از دنیا رحلت فرمود بعد از سه روز از رحلت آنحضرت انصار جمع شدند در سفینه بنی ساعده که خلیفه برای پیغمبر (ص) تعیین نمائید و انصار دو قبیله بودند یکی قبیله خزرج و دیگری قبیله اوس حباب بن منذر بن جموح که از قبیله خزرج و از انصار بود بهاجرین گفت منامیر و منکم امیر بعضی از مهاجرین گفتند نحن المهاجرون اول الناس اسلاما و اگر مهم احبابا و اوسطهم دارا و احسنهم وجوها و اسمهم بر رسول الله ص رحما و اتم اخواننا فی الاسلام

وشرکائنا فی الدین نصرتم وواستیم فجزاکم الله خیراً فتحن الامراء واتم الوزراء

بجئی از انصار سعد بن عباده را که رئیس قبیله خزرج بود تعیین کردند و ابوالنعمان که رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت سعد نشد مغيرة بن شعبه در آن مجلس حاضر بود فوراً این خبر را بای بکر و عمر رسانید پس این دونفر باعبیده بن جراح وارد شدند بقیفه بنی ساعده و در همان روز و همان مجلس بعد از مذاکرات زیادی اول عمر بای بکر بیعت نمود بعد ای عبیده جراح و بعد قبیله اوس و بعد مشهور نمودند که اجماع امت شد بر خلافت ای بکر و پیغمبر فرموده لا تجتمع امتی علی خطاه و حال آنکه اجماع امت نبود چنانچه در بحار از ابان بن قلفب از حضرت صادق روایت کرده که بعد از تفریر امر خلافت بر ابابکر دوازده نفر از صحابه علانیه انکار خلافت ای بکر را نمودند شش نفر از دوازده نفر از مهاجرین بودند و شش نفر از انصار خالد بن سعد بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده بن العصبی الاسلمی و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت الملقب بذی الشهادین و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ایمن بن کمب و ابویوب انصاری

و این دوازده نفر از مهاجر و انصار علانیه انکار نمودند خلافت ای بکر را و بنی هاشم و زبیر بن عوام و عتبه بن ابی لهب و برابن و عازبهم بای بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت امیر ع بودند و همچنین سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بود باجمعی از قبیله خزرج نیز با ای بکر بیعت نکردند و قیس پس سعد بن عباده گفت اگر خلافت حق ابابکر بود چرا باید پیغمبر اسامه ابن زید را بر او و عمر بن خطاب امیر نماید

الحاصل آن دوازده نفر از مهاجر و انصار اراده نمودند بروند مسجد ابابکر را از منبر فرود آورند با او مقاتله نمایند حضرت امیر مانع شد و فرمود بروید میان مسجد و آنچه از پیغمبر شنیده اید بای بکر بگوئید تا تأکید حجتی بشود تاو

پس آن دوازده نفر روز جمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبر ص آمدند میان مسجد و سخنانی که از پیغمبر درباره حضرت امیر ع شنیده بودند بای بکر گفتند و او را موعظه زیادی نمودند ابابکر گفت ولینکم ولست بخیر کم اقولونی اقولونی

و حضرت امیر ع در خطبه ششقیه اشاره بهین میفرماید :

فيا حجباً یناهو یتخلفها فی حیاته اذ حضاها لآخر جدوفاته

پس عمر بن خطاب اقاله ابابکر را از خلافت شنید غضبناک از جای خود برخاست و فریاد زد : انزلنا یالکع (لکع یعنی ناکس و احق) اذاکنت لاقوم بحجج القریش لم اتمت فکک هذا المقام و اوفه لقمصمت ان اخلک و اجملها فی سالم مولا ای حدیقه

پس ابابکر از منبر فرود آمد و رفت بنزل خود و سه روز بمسجد نیامد روز چهارم عمر بن خطاب و خالد بن ولید و معاذ بن جبل و سالم مولا ای حدیقه با سه هزار نفر دیگر شمشیرهای خود را برهنه کردند آمدند درب خانه ای بکر و او را بمسجد بردند و باین اسباب خلافت را از امیر المؤمنین گرفتند

و در سنه دوازدهم هجری ابابکر ابو عبیده بن جراح را بر تمام لشکر سپهسالار نمود و عمرو عاص را سردار لشکر نمود و هرقل سلطان روم لشکر زیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین و سپاه روم قتال واقع شد و جمعی از مسلمین کشته شدند.

و ایضاً در این سال ابابکر لشکر زیادی سرداری خالد بن ولید روانه نمود به یمامه جهت

قتال با مسیلمه کذاب که مدعی نبوت شده بود و جمع کثیری دور او جمع شده بودند و جنگ شدیدی واقع شد و صد و پنجاه نفر از اصحاب یغبرس در آن جنگ شهید شدند و مسیلمه کذاب بدست وحشی قاتل جناب حمزه سید الشهداء بدرک و اصل شد که خود وحشی گفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیة و شرم فی الاسلام مرادش از خیر الناس جناب حمزه بن عبدالمطلب است و از شر الناس مسیلمه کذاب است

وایضاً در این سال ابوالعاص بن ربیع شوهر جناب زینب بنت رسول الله ص که خواهرزاده جناب خدیجه کبری بود از دنیا رحلت فرمود و مادر ابوالعاص هاله بنت خویلد بود

و در سنه سیزدهم هجری ابوبکر تجبیز لشگری نمود بجانب شام بسپهسالاری ابو عبیده بن جراح و در هفتم جمادی الاخر سنه سیزده هجری ابوبکر مریض شد و در آن حال عمر بن الخطاب را جانشین و خلیفه خود نمود و از دنیا رفت و اغلب اهل تسنن وفات ابوبکر را در شب چهارشنبه یست و دوم جمادی الاخر سنه سیزدهم نوشته اند که مدت مرضش پانزده روز طول کشید و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفت.

و در مصباح شیخ طوسی می فرماید روز یست و هفتم جمادی الاخر از دنیا رفت در سنه سیزدهم هجری و بنا بر قول شیخ مدت خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه و یست و هفت روز بوده چون سه روز بعد از رحلت حضرت یغبرس بخلافت نشست و پدر ابوبکر امی قحافة بن عثمان بن عامر بن کمب بن سعد بن تیم بن مره بن کمب است و در مقدمه بعضی از خصوصیات نسبه ابوبکر ذکر شد و در جناب مره بن کمب نسب ابوبکر بانسب خانم انبیاء ص متعددی شود ابواماً

و بعد از فوت ابوبکر بلافاصله هر بسند خلافت نشست بنس ابوبکر و در ابتداء خلافت عمر جنگ مسلین باجم واقع شد و سردار لشکر اسلام ابو عبیده ثقیفی بدر جناب مختار بود که از بزرگان اصحاب حضرت یغبرس بود و در آن جنگ ابو عبیده ثقیفی و جمعی از مسلین و صد هزار نفر از اعاجم کشته شدند و آخر الامر فتح با مسلین شد

و در سنه چهاردهم هجری عتبه بن عروه العازنی با عمر از مدینه آمد براق و شهر بصره را بنا نمود و در این سال ابو عبیده بن جراح فتوحاتی در بلاد روم نمود و شهر شام و حمص را فتح نمود و خالد بن ولید را بر حصار حمص بگذاشت و خود بجانب بعلبک روانه شد و آنجا را هم فتح نمود

وایضاً در این سال عمر بن الخطاب بسر خود را که شراب خورده بود در حضور اصحاب بقانون شرع حد زد

وایضاً در ماه رمضان همین سال عمر نماز تراویح را بدعت نمود و آن چنانست که نمازهای نافله که در لیالی ماه رمضان وارد است و از عهد یغبرس ص مردم آنها را فرادی بجای آوردند عمر گفت خوبست مردم این نماز را بجاعت بخوانند مقرر نمود که هر چهار رکعت را مردم بایک پیش نمازی بعمل آورند از برای راحت آن یشماز از اینجهت نماز تراویح نامیدند

و در سنه پانزدهم هجری هر قل سلطان روم لشکر خود را طلب نمود برای جنگ مسلین و عمر هم لشکر زیادی بسر داری ابو عبیده بن جراح فرستاد و در آن جنگ ماهان کافر عودی بفرق جناب مالک اشتر زد و قدری از چشم مالک چاک خورد و از آن روز مالک ملقب به اشتر شد

و در این سال وقعه قادسیه در عراق واقع شد که مسلین بایزد در مجوس سلطان ایران

جنگ کردند عدهٔ مسلمین که حاضر جنگ شدند هفت هزار نفر بودند و سردارشان سعد بن ابی وقاص بود و عدهٔ مجوسیان هفتاد هزار نفر بودند و رئیس ایشان درستم مجوسی بود مذلک لشکر اسلام غلبه نمودند و دستمرا بقتل رسانیدند باسی هزار از مجوسیان و در آن جنگ جناب عمر و بنی ۴۱ مکتوم مؤذن حضرت رسول ص شهید شد و بعد از فتح نمایان مسلمین و سعد وقاص رفتند بسمت مدائن و داخل ایوان کسری شدند آنچه زینت در آنجا بود بنسبت بردند و یزدجرد پادشاه عجم از آنجا فرار نمود

و در آن سال ابو قحافه پدر ابابکر و سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج از دنیا رفتند و در **عقد الفرید** است که عمر شخصی را فرستاد بشام که دعوت نماید سعد بن عباده را به بیعت نمودن با وی پس آن شخص وارد شد دعوت نمود او را به بیعت با وی سدا ممانع نمود پس او تیری بجانب سعد بن عباده رها کرد و او را بقتل رسانید و بعضی گفتند که میان حمام تیری باو زدند و او را بقتل رسانیدند پس اجنه بر او گریه کردند و گفتند:

نحن قلنا سید الخزرج سعد بن عباده ورمیناه بسهین فلم تخط فؤاده

و در سنه شانزدهم هجری عمر بن الخطاب حکومت مدائن را بجانب سلمان واگذار نمود و **ایضاً در این سال** مسلمین شهر **حلوان** را فتح نمودند و آن شهر آبادی بود که در عراق بعد از کوفه و بصره و بغداد شهری با آبادی او نبود و ضلحالوان مغزوبه است در نزدیک قصر شیرین واقع است و معروفست به **پل ذهاب** و گفته شد که در اوست قبر جناب احمد بن اشعری که از اکابر اصحاب امه اطهار و از وکلای امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود

و در سنه هفدهم هجری سعدوقاص پدر عمر سعد با عمر بن الخطاب بناه شهر کوفه و مسجد آنرا نهاد و در **این سال** بیت المقدس بدست لشکر اسلام فتح شد و کعب الاحبار که در بیت المقدس میان علمای یهود بسیار جبر نامداری بود بدست عمر بن الخطاب اسلام اختیار نمود

و ایضاً در این سال مسلمین بر کردگی **ابو عبیده بن جراح** شهر حلب را فتح نمودند و هرقل از انطاکیه فرار نمود بجانب قسطنطنیه

و در سنه هجدهم هجری ابو عبیده بن جراح در شهر **حصص** برضوبه از دنیا رفت و از اولی نماند و سنش پنجاه و هشت سال بود و **معاذ بن جبل** را نایب خود نمود و امارت لشکر را باو واگذار نمود و جسد ابو عبیده را در شهر اودن بغاک سپردند و اردن ناحیه ایست و در اوست طبریّه و **صو و عکا** و بعد از چند روز **عبدالرحمن بن معاذ بن جبل** نیز برضوبه از دنیا رفت و بمسجد **معاذ** نیز برضوبه و باه از دنیا رفت

و در **اصابه** است که در تمام غزوات معاذ خدمت حضرت یزید (ص) بود و در غزوه بدر کبری در سن بیست و یکساله بود و وقتی که معاذ خواست از دنیا برود عمر و عاصی را نایب خود نمود و عمر و عاصی بر جنازهٔ معاذ نماز خواند

و ایضاً در این سال بلاد جزیره از قبیل **رقه و عین الورد و حران و خابور و قر قیس** و **رأس العین و نصیبین و سنجار و میافار قین و آمد و عمقلان** بدست لشکر اسلام بر کردگی **عباس بن غنم** فتح شد

و ایضاً در این سال عمر بن الخطاب حکومت شام را بمعویقه بن ابوسفیان داد و حکومت بصره را با **بوموسی اشعری** و قضاوت کوفه را بشریح قاضی و **ایضاً** عمر الخطاب در این سال مسجد الحرام را وسیع نمود و در مدینه طیه خانه عباس

ابن عبدالمطلب و خانه مروان بن حکم را خرید و جزء فضاء مسجد پیغمبر (ص) نمود

و ایضاً در این سال عربین الخطاب تاریخ هجری را وضع نمود

و در سنه نوزده هجری اهواز بشیر ابو موسی اشعری فتح شد و اهواز از بلاد خوزستان است که مشهور است بربستان و آن ناحیه بزرگست بین واسط بصره و شیراز پایتخت اهواز بلده شوشتر است

و ایضاً در این سال شهر تکریت و موصل بشیر عبدالله بن منعم فتح شد

و ایضاً در این سال یزید بن ابی سفیان برادر معاویه ازدنیا رفت

و در سنه بیستم هجری شهر شوشتر بدست ابوموسی اشعری فتح شد و شهر مصر و اسکندریه بشیر عمرو عاص فتح شد و مدتی عمرو عاص در مصر حکومت نمود و قسطنطین مصر را عمرو عاص بنا نمود

و ایضاً در این سال عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از حکومت کوفه عزل نمود و

جناب عمار یاسر را حاکم کوفه نمود و سعد و قاص را سپهسالار کل لشکر اسلام نمود

و ایضاً در این سال زینب بنت جحش بن و باب زوجه حضرت رسول ص از دنیا رحلت نمود در مدینه طیبه و قبر او در بقیع است

و در سنه بیست و یکم هجری عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از سپهسالاری لشکر

اسلام عزل نمود این خبر به یزدجرد بن شهریار سلطان عجم رسید و صد و پنجاه هزار مرد دلاور در شهر نهاوند به سپهسالاری یزدجرد حاضر نمود و جناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب را شنید بعمر بن الخطاب خبر رسانید عمر خواست لشکر اسلام را از اشام و مصر و سایر شهرها جمع آوری نماید و بجنک یزدجرد روانه نماید و خودش هم همراه لشکر برود امیر المؤمنین (ع) صلاح ندانست عمار از مدینه حرکت نماید فرمود چون مدینه مرکز مملکت و پایتخت اسلام است حراست او واجب است

و ایضاً صلاح ندانست که لشکر اشام بطلبد و فرمود مملکتی را که بزحمت زیادی گرفته

شده سزاوار نیست که از لشکر خالی بماند مبادا هر قل سلطان روم بفهمد و از کمین بیرون شود و مسلمانان را بقتل برساند و دو مرتبه شام را تصرف نماید عمر عرض کرد یا علی پس رأی چه چیز است؟

فرمود رأی اینست که تو در مدینه بمانی و مرد شجاعی و دلیری را امیر لشکر اسلام کنی

و بجنک اعاجم روانه نمایی که اگر مغلوب شوند تو در جای خود بمانی که دوباره تجهیز لشکر نمایی

و فرمودند از مسلمانان کسیکه لایق امارت لشکر اسلام را دارد نعمان بن مقرن هزنی است

پس عمر بن الخطاب این رأی را پسندید و نامه بنعمان نوشت و او را مأمور نمود که به سپهسالاری لشکر اسلام برود بجنک اعاجم

و او که نامه را خواند باز یازده از سی هزار مرد جنگی روانه شد بجانب نهاوند و پس از

مقاومت زیادی آخر الامر فتح بالشکر اسلام شد

و این جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد

و ایضاً در این سال شهر اصفهان بشیر مسلم بن سرداری ابوموسی اشعری فتح شد

و ایضاً در این سال جناب بلال بن رباح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام

بمرض طاعون در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در باب الصغیر دمشق معروفست

و جناب بلال در غزوة بدر واحد و ساير غزوات حاضر بود در رکاب حضرت یغبر (ص)

و در اصابه است که اسم مادر بلال حمامه بود و حضرت یغبر (ص) بین او و بین ابو عبیده بن جراح اخوت قرار داد و اول غلام اُمیه بن خلف بود او خیلی ظلم میکرد باین بزرگوار و در روزهای بسیار گرم او را در بطحاء مکه به پشت میخوابانید و سنگ بزرگی روی سینش میگذاشت و میگفت یا باید بانحال بیری پاکفر شوی بمحمد (ص) او در اینحال میگفت احد احد پس ابو بکر باو گذشت او را خرید و آزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول (ص) را و در جیب غزوات در رکاب حضرت رسول (ص) مشرف بود

و ایضا در اینسال حسن بصری متولد شد و خالد بن ولید بن مغيرة بن عبدالله مخزومی وفات یافت و قبر او در حمص است

و این خالد بن ولید مادرش لیلة الصغری بنت حارث هشیره ابو بنی جناب میمونه زوجه یغبر (ص) بود و هشیره امی جناب اسماء بنت عمیس بود

و خالد از شجران قریش بود و خیلی از بلدان مسلمین بششیر او فتح شد و خالد بر عم ابو جهل و جناب اسمعه زوجه یغبر است و جد خالد مغيرة بن عبدالله است او غیر مغيرة بن شعبه ملعون است که بسیار معیل و مکار بود و قتل سقیفه بنی ساعده را او برپا نمود و در سنه بیست و دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان و قوس و دامغان و بسطام را مسلمین فتح نمودند بر داری نفیع بن مقرن برادر نعمان

و ایضا در اینسال مسلمین شهر آذربایجان و باب الابواب و بلنجر و خزر را فتح نمودند بر داری بکر بن عبدالله

و ایضا در اینسال ابی بن کعب که کاتب وحی و استاد عبدالله بن عباس بود از دنیا رحلت نمود .

و ایضا در اینسال فارس را که شیراز باشد با توابع آن بر داری ابو موسی اشعری و حکیم بن ابی العاص برادر عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاشع عسوی مختار ثقفی مسلمین فتح نمودند .

و ایضا در اینسال مسلمین خراسان را بر داری احنف بن قیس فتح نمودند .

و در سنه بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را بر داری عبدالله بن ابی و سهل بن عدی فتح نمودند

و ایضا در اینسال مسلمین سجستان را که سیستان باشد تا سرحد قندهار بر داری عمر و عاص و عبدالله بن عمر بن الخطاب فتح نمودند .

و ایضا در اینسال عمر بن الخطاب عزم سفر بیت الله نمود و زوجات مطهرات یغبر ص را نیز با خود برد و عبدالرحمن بن عوف مهاجر پیش روی هودج ایشان بود و عثمان بن عفان پشتر هودج ایشان

و چون عمر بدینه طیه مراجعت نمود مغيرة بن شعبه که حاکم کوفه بود با غلامش ابوالولق السبی به فیروز آمدند بدینه

یکروز ابوالولق از دست مغيرة آمد بشکایت نزد عمر بن الخطاب که مولای من مشیره از من ماهی صدرم میخواهد و تحصیل این وجه بر من گران است فرمان بده تا مشیره بر من تخفیف دهد. عمر گفت صنعت تو چیست ؟

ابولؤلؤ صنایع خود را اظهار کرد و گفت من از همه این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت با این صنایع که داری ماهی صددرهم بر تو گران نیست خواست از نزد او بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی؟

گفت آسیایی بسازم که آوازه آن بنام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت اینفلام مرا تهدید بقتل نمود

روز بعد از مسجد خارج شد و دست جناب عبداللہ بن عباس را گرفت و گفت اجل من گویا نزدیک شده نیدانم این امر خلافت را بکه تفویض نسایم؟

گفت چه میگوئی در حق علی (ع) و حال آنکه قرابت و شجاعت و فضیلت و سبقت در اسلامش معلوم است؟

عمر گفت راست میگوئی لکن در طبع او مزاحی است و خیلی مایل است بخلافت

این عباس گفت چه میگوئی درباره عثمان بن عفان؟

عمر بن الخطاب در جواب ابن عباس گفت اگر او والی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط مینماید و بروایتی گفت و اما تو ای عثمان والله سرکین بهتر است از تو

گفت چه میگوئی درباره طلحه گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله (ص) را آزرده کردی بسبب کلمه که روز نزول آیه حجاب گفتی

این ابی الحدید میگوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان بیضبر (ص) حجاب کنند چون از دنیا برود مازناش رانکاح میکنیم آیه شریفه نازل شد و ماکن لکم ان تؤدوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدآ

گفت چه میگوئی درباره زبیر بن عوام گفت او مرد شجاعی است لکن او بسیار بغیل است از صبح تا شام در بقیع جهت بکماع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بد خو و مفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی

گفت چه میگوئی در باره سعد و قاص؟

عمر گفت او مرد لشکر کنی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر و متمصبی و بکار خلافت نیآمی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهدہ آن بر نیآمی

گفت چه میگوئی درباره عبدالرحمن بن عوف گفت او مرد ضعیف القلبی است

بعد گفت ای ابن عباس اگر معاذ بن جبل یا سالم مولی حدیله یا ابو عبیده بن جراح زنده میبودند لایق و شایسته خلافت بودند

اقول ایها السلیمن ببینه که بیوفائی دنیاوی اعتباری آن چه میکند که امیر المؤمنین (ع) باین فضایل از معاذ بن جبل و سالم و ابو عبیده پست تر شد نزد ایشان

الحاصل بعد از چند روز عمر در مسجد مشغول نماز بود که ابولؤلؤ با کارد دو سره شش زخم خنجر بر او زد و یکی از آن زخمها بر ر ناف عمر واقع شد عمر بر زمین افتاد و این قضیه دریست و ششم ذی الحجة الحرام سنه سیستوسه هجری بود

پس عمر ابو طلحه انصاری را نزد خود طلبید و گفت بعد از فوت من باید تو بانجاء نفر از انصار باشی برهای کشیده شش نفر را در خانه عایشه حاضر کنی علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمن بن عوف را و سه روز آنها را مهلت دهی بعد اگر چهار نفر

یا پنج نفر بطرفی رفتند و دو نفر یا یک نفر بطرفی آن دو نفر یا یک نفر مخالف را بقتل رسانید و اگر سه نفر بطرفی رفتند و سه نفر بطرفی دیگر صواب با آن طرفیست که عبدالرحمن بن عوف در اوست و آن سه نفر دیگر را گردن بزنید و اگر بعد از سه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفر را گردن بزنید و بقتل برسانید

و در روز آخر ذی الحجة الحرام بیست و سه هجری هر از دنیا رفت در سن شصت و سه سالگی و روز اول محرم او را دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال و شش ماه و سه روز بوده تقریباً

مخفی نماناد که ابولؤلؤ نامش **فهر روز** بود و بعضی از بزرگان گفتند که ابو لؤلؤ از اسراء نپاوند بود

و در **روضات** است که **عبدالرحمن المکنسی** **بابن جوزی** گفته ز نهای صبح و قتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل کلمه ابولؤلؤ بوده چون و قتیکه خلیفه را کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد بعد از کثرت استماع لولو شد و نسب عمر اباً و اماً در مقدمه کتاب گفته شد

عجب است که چرا سلمان و اباض و مقداد و عمار را که از بزرگان صحابه و مسلم بین الفریقین بودند داخل مشورت نکرد اگر در جواب گفته شود که چون اینها از قریش نبودند جزء نکرد در مشورت چون روایت شده که **یغمبر (ص)** فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و ایضاً اتفاق کردند **عامه** و **خاصه** علی ان الامة لا تكون الا فی قریش

گفته خواهد شد **اولا** معاذ بن جبل و **سالم** مولا حذیفه هم از قریش نبودند چرا گفت اگر آنها زنده میبودند لایق خلافت بودند

وثانیا چرا **عباس** که هم **یغمبر (ص)** بود و از قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگر گفته شود که این شش نفر که جزء کرد همه از عشره مبشره بودند گفته خواهد شد که سعد بن زید هم از عشره مبشره بود چرا او را جزء و دخیل در مشورت نکرد و حال آنکه در آنوقت حیات داشت و در ارشاد مفید است و قتیکه عمر خلافت را شوری قرار داد میان شش نفر بکفایتی که آنفاً ذکر شد

امیر المؤمنین (ع) دست **عبدالله بن عباس** را گرفت فرمود **بسر عباس** قوم دشمنی ننودند با ما و باشا چنانچه با خود **یغمبر (ص)** در حیاتش دشمنی کردند قسم بخدا اینها را بسوی حق بر نیگراند مگر شمشیر. **ابن عباس** عرض کرد چه شده فرمود مگر نشینمی که هر گفته اگر دوزخ از این شش نفر بیعت کردند یا یک نفر و دو نفر دیگر بیعت کردند یا یکدیگر پس بوده باشید با آن سه نفریکه **عبدالرحمن** میان آنها هست و بکشید آن سه نفری را که **عبدالرحمن** میان آنها نیست

ابن عباس عرض کرد بلی شنیده ام فرمود آیا نیدانی که **عبدالرحمن** **بسر** **عم سعد** و **قاص** است و **عشان** **صهر** **عبدالرحمن** است گفت بلی هر میدانست که **سعد** و **قاص** و **عبدالرحمن** و **عشان** مختلف نیشوندند و رای و اگر هر کدام از اینها با کسی بیعت کردند آن دو نفر دیگر هم با او هستند و مخالفشان را بقتل میرسانند و با کسی ندارند که طلعه و زبیر کشته شوند و قتیکه منم کشته شوم بخدا که اگر هر زنده بماند با او میفهمانم سوء و ایش را قدیباً و حدیباً و اگر ببرد روز قیامت با او مخاصه خواهم کرد

اقول اینکه فرمود **عشان** **صهر** **عبدالرحمن** است چون **عبدالرحمن** شوهر ام کلثوم خواهر

امی عثمان و خواهر ا بونی ولید فاسق بن عقبه بن ابی معط بود
 و بعضی گفتند که خواهر عبدالرحمن هم زوجه عثمان بود
 و بعد از فوت عمر مجلس شورائی ترتیب دادند و اینشش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن
 عوف گفت کیست از شما که حق خود را بدیگری بدل کند طلحه بن عبدالله حق خود را بثمان بخشیدوزیر بن
 عوام حق خود را بامیر المؤمنین (ع) پسر خال خود بخشید
 چون زبیر پسر صقیه بنت عبدالطلب بود و قاص و قاص حق خود را بعد از رحمن بن عوف بخشید
 چون هر دو اولاد زهره بن کلاب بن مره بودند.

پس حق منحصر باین سه نفر شد
 و عبدالرحمن آمد بسجده در مجمع اصحاب بامیر المؤمنین (ع) عرض کرد انا بایک لتعمل بکتاب الله
 و سنة رسوله و سیره ابی بکر و عمر حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود بل علی کتاب الله و سنة رسوله
 (ص) و اجتهاد را می پسند عبدالرحمن این نکلمات را بثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن
 گفت و عثمان قبول کرد مرتبه سوم عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم
 و جمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و جمعی دیگر از بزرگان و هریک در حضور
 مردم سخنها گفتند بثمان و این قضیه سه روز بعد از قتل عمر بن خطاب بود.

و در سنه بیست و چهارم هجری عثمان عمال خود را مأمور شهر هانمود
 و در اینسال مرض رعاف در مدینه طویه شایع شد و سراقه بن مالک بهیمن مرض از دنیا رفت
 و لذا آن سال را سنة الرعاف نامیدند

و در اینسال عثمان بیرونان حکم پسر عیش منصب وزارت داد و فدک را که ملک طلق فاطمه
 زهراء ع بود به مروان واگذار نمود و در دست آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز

و در سنه بیست و پنجم هجری عثمان سعد و قاص را از حکومت کوفه عزل نمود و برادر مادرش
 ولید بن عقبه بن ابی معط را بحکومت کوفه نصب نمود و آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق
 نبیاء در باره ابنسلمون نازل شد و بعد از فوت عثمان مموه را تحریص بقتل حضرت امیر (ع) مینمود
 آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین النهرین است بجهنم واصل شد و عقبه پدر ولید آن ملعونست
 که در مکه معظمه آب دهن بصورت نازنین بیفبرص انداخت و در جنگ بدر با مشرکین بود و بدرک
 واصل شد

و ایضاً در اینسال عثمان بسکه معظمه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجد
 الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند و اجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی را جزء
 مسجد الحرام نمود.

و در سنه بیست و هشتم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر تقفی را مأمور بحکومت
 فارس نمود و این عثمان بن ابی العاص را بیفبرص بحکومت طائف فرستاد و عمر بن الخطاب او را از حکومت
 طائف معزول کرد و حکومت عمان و بحرین را بوی داد

و در سنه بیست و هفتم هجری مسلمین افریقه را فتح نمودند بسررداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح
 که حاکم مصر بود و مملکت اندلس را فتح نمودند بسررداری عثمان بن عبدالله بن نافع و عبدالله بن حصین
 و در سنه بیست و هشتم هجری عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود

و عبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود و عبدالله بن عمر بن الخطاب را از حکومت سجنان عزل نمود و برادرش حاصم بن عمر را بجای او نصب نمود

و ایضا در این سال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود

و ایضا در این سال یزید بن معاویه لع منولشد

چون در مصباح التهجید نیست که روز چهاردهم ربیع الاول سن شصت و شش هجری یزید بن معاویه بدرک و اواصل شد در سن سی و هشت سالگی

در سنه بیست و نهم هجری عثمان مشرف به بیت الله شد و سرابرده سلطنتی دومی نصب کرد و این از آداب جاهلیت بود و نواز عصر را در منی و عرفات چهار رگت بجای آورد و این بر مسلمین خیلی ناگوار آمد

و در سنه سی ام هجری عثمان بن عفان برادر مادریش ولید بن عقبه بن ابی معط را از حکومت کوفه عزل نمود و سعد بن عامر را بحکومت کوفه نصب کرد و جهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بسجده آمد و نواز صبح را چهار رگت بجای آورد اهل کوفه شکایت او را بشنان نمودند عثمان ولید را باد و نافر که شاهد بر نفسش بودند بیدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ما ندیدیم لکن دیدیم که خمر قوی کرد و پیشش آلوده بخر بود؟ پس آن دو شاهد را حد زد و متعرض ولید نشد خبر بامیر المؤمنین ع دادند فرمودند توای عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب بولید زد و او را از حکومت کوفه عزل نمود.

و در مواظب المتقین از انسان العیون حلبی شامی قتل کرده که ولید بن عقبه هر شب تا صبح شرب خمر می کرد در یکشب چون مؤذن اذان صبح را گفت آمد بسجده کوفه و نواز صبح را بجماعت چهار رگت بجای آورد و در رکوع و سجودش می گفت اشرب واسقی بعد در نواز قبل از سلام شراب راقی کرد و سلام داد و گفت زیادتیر بغوانم این مسعود گفت لا یرادک الله خیراً ولا من یرادک الله خیراً

و ایضا در این سال عثمان تمام مصاحف را از امصار و بلدان طلبید و مصحفی را که ابوبکر بجهت خود نوشته بود و بعد آن مصحف بدست عمر بن خطاب رسید و بعد آن مصحف بدست حفصه دختر عمر بود آن مصحف را گرفت و به یزید بن ثابت گفت از روی این مصحف مصحفی بنویسند و باقی مصاحف را امر کرد بآتش سوختند

و در سنه سی و یکم هجری ابوطولحه انصاری در سفر در ایوفات نمود

و ایضا در این سال ابوسفیان بن حرب بدر معاویه که اسمش صخر بود در مدینه طیه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد در سن نود و چهار سالگی چون تولدش ده سال قبل از همام الفیل بوده

و ایضا در این سال حکم بن ابی العاص که پدر مروان و هوی عثمان بن عفان و پسر ام ابوسفیان بود در مدینه طیه بدرک و اواصل شد و پیغمبر (ص) او را سب نمود و از مدینه اخراج کرد و رفت بطائف و همین قسم در آن جا بود تا زمان خلافت عثمان که او را بیدینه آورد

و در این سال یزدجرد که آخر سلاطین فرس و عجم بود هلاک شد و مملکت فرس از اکبر ممالک اسلام شد

و در سنه سی و دوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر «ص» از دنیا

رحلت فرمود در روز جمعه دوازدهم ماه رجب دوسن هشتاد و هفت سالگی
و در مجالس المؤمنین فرموده در ماه رمضان سنه سی و دو از دنیا رحلت فرموده و ولادتش

دو سال قبل از ولادت پیغمبر (ص) بوده و در بقیع دفن شد

و ایضاً در این سال جناب عبدالله بن مسعود از دنیا رحلت فرمود دوسن شصت سالگی

و ایضاً در این سال عبدالرحمن بن عوف از دنیا رحلت کرد دوسن هفتاد و پنج سالگی

و ایضاً در این سال ابوالدرداء که قاضی شهر شام بود در شام وفات نمود

و ایضاً در این سال مسلم بن نیشابور را فتح کردند

و در سنه سی و سوم هجری زبانهای مردم بلخ و طمن و ذکر قبایح اعمال عثمان گشوده شد

و مشغول بیدگونی او شدند

و ایضاً در این سال جناب مقداد بن اسود الکندی در جرف که یکفرسخی مدینه طیبه است

از دنیا رحلت فرمود دوسن هفتاد سالگی و مردم جنازه او را بروی دستها بدینه طیبه آوردند و در

بقیع دفن کردند کذا نقل عن جامع ابن اثیر

و در دارالسلام فرموده است که در این سال عایشه مطالبه نمود از عثمان میرانش را از

پیغمبر (ص) عثمان گفت آبا تو و حنفه و مالک بن اوس شهادت نداده‌اند که پیغمبر (ص) فرمود نحن

معاشر الانبیاء لانورث و بهمین روایت حق فاطمه زهراء دختر پیغمبر را باطل نمودید و حال آمده

مطالبه اوست مینمائی عایشه سخنهاى زشت زیادى گفت بشمان عثمان رفت بالای منبر گفت ان هذه

الزعراء عدو قاتله ضرب الله مثلها و مثل صاحبها حفصه فی الكتاب فقال امرأة نوح وامرأة لوط كانتا

تحت عبدين من عبادنا صالحین نفحاتهما الی قوله و قبل ادخلا النار الداخلین فقالت له یا عدو الله

انما ساءک رسول الله نفل الیهود الذی بالیمن و لاعتنه و لاعتها و حلفت ان لا تسکنه بمصر ابدأ و

خرجت الی مکه و قالت اقتلوا نعلاً قتل الله نعلاً الی آخره

اقول قوله زعراء بروزن حمراء زن کم موو تنک موی نمثل بالناء الثلثه مردیکه بسیار موی

ریش و بدنش باشد - منتهی الارب

و در سنه سی و چهارم هجری اصحاب پیغمبر ص قبایح اعمال عثمان را بر ورقه نوشتند و آن

ورقه را بعمار یاسر دادند که ببرد نزد عثمان عمار آورد و عثمان چند سطر آنرا خواند و بنضب درآمد

و بعلامان خود امر کرد ایقتدر جناب همارا زنده که افتاد بس خود پیش آمد اینقد لگد و کفش

برشکم و اسافل اعضای او زد که علت فتق بهمرسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز

ظهر و عصر و مغرب و عشاء از جناب عمار فوت شد

و ایضاً در این سال عثمان مال زیادی به بنی امیه بدل نمود و بروان بن حکم و زید بن ثابت

زیاده برصد هزار دینار از بیت المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید باواز بلند قراتت میکرد

و الذین یکتزون الذنب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فیشرهم بعباد الیم خیر بشمان دادند بسیار

خشنک شد یکروز عثمان در مجلسی که جمعی حاضر بودند رو کرد بر مردم گفت آیا جائز است که

والی از بیت المال مسلمین چیزی بقرضیه بردارد؟ کمب الاجار گفت لا یأس بذلك جناب ابوذر فرمود

یا بن الیهودیتین اتملنا دیننا و جناب ابوذر غفاری عصائی که ددست داشت چنان بر سر کمب الاجار

زد که سرش شکست عثمان بنضب شده و اباذر را اخراج نمود بشام و در شام بسیار طمن میزد بعبویه

تا اینکه کار بجائی رسید که معویه او را در زندانی حبس کرد و نامه بشمان نوشت و از او تکلیف پرسید

عثمان بعبویه نوشت که اباذر را رواه نماید مدته بایک قاندر شترت که شب و روز او را امان ندهد

پس جناب ابوذر را با تقسیم بدینه آوردند ابوذر که چشمش بشمان افتاد بین ایشان مذاکرات زیادی شد عثمان متغیر شد گفت ای ابازر کداموضع را از همه جا دشمن تر داری گفت بزنده مرا عثمان حکم کرده مروان که ابوذر را با زوجه اش امز بر بده روانه کند و بعد از چند روز جناب ابوذر در بده مریض شد و از دنیا رحلت فرمود

و در سنه سی و پنج هجری قریب بهزار نفر از مصر آمدند بدینه و همچنین از بصره و کوفه و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند و تعرض نمودند بشمان که چرا عم خود حکم بن ابی عاص را که پیغمبر (ص) از بدینه طرد فرمود و خارج نمود بدینه پس آوردی و چرا عبدالله بن ابی سرح را که پیغمبر خودش را هدر کرده بود والی مصر نمودی و دختر خود را بسروان بن حکم تزویج کردی و عبدالله بن عامر را والی بصره نمودی و ولید بن عقبه را والی کوفه نمودی و حال اینکه اینها معلن بفسق و فجور بودند و چرا کتاب خدا را پاره نمودی و او را سوختی و چرا دوستان خدا و پیغمبر را بتفدر زجر و اذیت نمودی و از بدینه اخراج نمودی و در جنگ احد چرا پیغمبر (ص) را تنها گذاردی و گریختی و چرا در جنگ بدر حاضر نشدی و امثال این تعرضات را بسیار نمودند

پس روز جمعه عثمان رفت بنبر مردم شورش کردند و بسر او ریختند پس عثمان مشغلاً علیه افتاد بر زمین و حضرت مجتبی و سعد بن ابی وقاص و زید بن ثابت مردم را از عثمان دفع نمودند و عثمان را بسز لش رسانیدند عثمان در منزل خود محصور شد

بعد از آن رای مسلمین بر آن قرار گرفت که عبدالله بن ابی سرح را از مصر عزل نماید و جناب محمد بن ابی بکر را والی مصر بگرداند عثمان قبول نمود و چنین کرد جناب محمد بن ابی بکر روانه شد با جمعی از مهاجر و انصار بجای مصر در بین راه دیدند قاصدی از بدینه بتجیل میروید بطرف مصر او را تفتیش نمودند دیدند با او کاغذی است بهر عثمان و در او نوشته بود عبدالله بن ابی سرح که در حکومت خود ثابت هستی سخن محمد بن ابی بکر را قبول منما او را غفلتاً بقتل برسان

پس محمد بن ابی بکر با مهاجر و انصاری که همراهش بودند بدینه مراجعت فرمود و صحابه را جمع نمود و کاغذ عثمان را بآنها نشان داد عثمان مغیره بن شعبه و عمر و عاص را نزد آن جماعت فرستاد که نرضیه خاطر آنها را بدست آورد

پس مردم دشنام زیادی به آن دو نفر و بشمان دادند و اهل مصر و مهاجر و انصار جمعیت نمودند و در خانه عثمان را سوختند و آنوقت مروان بن حکم و سعد بن عاص و مغیره بن حارث و عبدالله بن عبدالرحمن و سایر خوبشان و اقارب عثمان با بانصد مرد مشغول قتال با آن جماعت شدند و جمعی کشته شدند و آن بوم را بوم الدار گفتند

پس جناب محمد بن ابی بکر داخل شد وریش عثمان را گرفت و کفایت بن بشر عودی بفرق عثمان زد و سودان بن عمران تیغی بوی زد و جناب عمرو بن حنق بروی سینه عثمان نشست و او را نه طعن زد تا از دنیا رفت در سن هشتاد و دو سالگی

پس یکنفر از زنهای او که ناله نامداشت فریاد کشید و لعنه بصورت میزد و مردم ریختند میان منزل عثمان و خانه او را غارت نمودند

و روز قتل عثمان صبیحه عیداضحی (۱) یا عید غدیر بود سنه سی و پنج هجری

و تا سه روز نشش بروی زمین ماند آخر الامر او را در مقبره جهودان دفن کردند و مدت خلافت عثمان یازده سال و یازده ماه و نه روز یا هفده روز بود غیر آن سه روزی که بین قتل عمر و نصب عثمان فاصله بود و نسب عثمان ابواماً در مقدمه کتاب گفته شد

فصل یازدهم

در بعضی وقایع مهمه که در خلافت ظاهر به حضرت امیر (ع) خلیفه بلا فصل

حضرت پیغمبر (ص) واقع شد از سنه سی و شش هجری

تا سنه چهل هجری که حضرت امیر المؤمنین (ع)

از دنیا رحلت فرمود

بدانکه در روز جمعه یست و پنجم ذی الحجه العرام همان سال مردم میان مسجد پیغمبر ص با حضرت امیر المؤمنین ع بیعت نمودند و در ارشاد مفید است که بعد از قتل عثمان کسانی که در ظاهر از بیعت با امیر المؤمنین «ع» تخلف نمودند عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اسامه بن زید بن حارثه

و در سنه سی و شش هجری مسلمین با ناکثین قتال نمودند و مسمی شد بچنگ جبل

و در ارشاد مفید است که امیر المؤمنین (ع) بعد از بیعت مردم فرمودند امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین و مراد از قتال ناکثین همان چنگ جبل است و مراد از قتال قاسطین چنگ صغیر است و مراد از قتال مارقین چنگ نهر روان است.

و ابتداء قتال ناکثین در سنه سی و شش هجری برد و تقصیلش چنانست که چون امیر المؤمنین ع بیت المال را بین مسلمین بالسویه قسمت فرمودند لذا طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و جمعی از قریش کینه قلبی خود را ظاهر کرده و آعاز مخالفت نمودند عایشه بنت ابوبکر روانه شد بجانب مکه معظمه که مردم را بشوراند بر امیر المؤمنین (ع) بسبب قتل عثمان و این مطلب نه از جهة محبتی بود که بشان داشت چنانچه در وقایع سنه سی و سوم معلوم شد بلکه از جهت عداوتی بود که با امیر المؤمنین (ع) داشت

معهویه از شام کاغذی نوشت به زبیر بن عوام در مدینه طیبه که من از اهل شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو خلیفه باشی و بعد از تو طلحه بن عبدالله و چون بصره و کوفه بشما نزدیکست ایندو شهر را بفرمان خود در آورید و سوق عسکر ننماید و بغونخواهی عثمان مردم را بسوی خود دعوت کنید که علی بر شما سبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معهویه را خواند و مضمونش را بطلحه گفت و بتوان بهانه جوئی از امیر المؤمنین (ع) خواش نمود امارت کوفه را برای خود و امارت بصره را برای طلحه آن بزرگوار بشودت این عباس اباه فرمود در حالتی که اهل بصره و کوفه خبر قتل عثمان را شنیده بودند و با امیر المؤمنین ع بیعت کرده بودند

پس طلحه و زبیر و جمعی دیگر از منافقین از مدینه حرکت کردند بجانب مکه معظمه و بهمراهی عایشه از مکه عازم بصره شدند بجهت فتنه انگیزی و مقاتله با امیر المؤمنین (ع)

و چون آنحضرت آگاه شد از حرکت هاشم و طلحه و زبیر بجانب بصره آنبزرگوار هم باجمعی از مدینه حرکت فرمود و تشریف برد بجانب بصره و سهل بن حنیف برادر جناب عثمان بن حنیف را در مدینه خلیفه خود گردانید

چون طلحه و زبیر خبردار شدند از حرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنهاهم تجبیل نمودند در سیر نمودن چون نزدیک بصره رسیدند جناب عثمان بن حنیف که از جانب امیرالمؤمنین ع حاکم بصره بود مردم بصره را حاضر نمود بجهت مقاتله باطلحه و زبیر آنها هم شیبخون زده وارد دارالاماره بصره شدند و جمعی از مستحفظین را مقتول نمودند و جناب عثمان بن حنیف را هم گرفتند و معاسن و شارب و ابروهای او را تراشیدند و خود او را رها نمودند

امیرالمؤمنین ع وارد شد بکوفه و از آنجا باجمعی از مسلمین تشریف بردند بصره و هر قدر نصیحت فرمود طلحه و زبیر و همراهان آنها را ابداً اثر نکرد آخر الامر روز پنجشنبه نوزده جمادی الاولی سنه سی و شش هجری لشکر امیرالمؤمنین (ع) باناکتین که لشکر طلحه و زبیر و هایشه باشند مشغول مقاتله شدند

و در مناقب است که برمیمنه لشکر امیرالمؤمنین ع مالک اشتر نخعی و سعد بن قیس بود و بر میسره همار یاسر و شریح بن هانی بود و بر قلب لشکر محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم بود و بر جناح زیاد بن کعب و حجر بن عدی بود و بر کین عمرو بن حنق و جنید بن زهیر بود و بر درگاه ابوقناده انصاری بود و علم در دست محمد حنفیه بود

و در مجالس است که در جنگ جبل یک چشم جناب عدی بن حاتم ضایع شد

و زخم شری در ریح الابرار نوشته که معویه کافندی نوشت بعدی بن حاتم و او را بتناجوت خود دعوت نمود پس عدی در جواب ایندعوت را نوشت:

تجادلتی معویه بن صخر
ولیس الی الذی بینی سبیل
یذکرنی اباحسن علیاً
وحظی فی ابی الحسن جلیل

و جناب عدی در جنگ صفین و نهروان هم در کاب حضرت امیر ع بود

و در روایت است وقتی که عدی خدمت پیشبرس آمد و اسلام آورد آن بزرگوار خوشحالی

تمامی فرمود و ردای مبارک خود را جهت او بگسترانید و فرمود اذانا کم کریم فاکرموه

و از مروج الذهب مسعودی نقل شده که در غزوه جبل عمار لشکر امیرالمؤمنین (ع) جناب محمد بن الحنفیه بود امیرالمؤمنین ع فرمود احمل علی القوم پس محمد حمله کرد در حالتی که از لشکر مخالف تیر و نیزه می بارید

پس قدری محمد تأمل فرمود امیرالمؤمنین ع باقافه شمشیر بر بدن محمد زد و فرمود در کله مرق

من امک و علم را از دست محمد گرفت و حمله فرمود بلشکر جبل و اصحاب آنبزرگوار هم حمله آوردند بآنها فداکن القوم الا کرماداشتت به الریح فی یوم هاصف

الحاصل دهه مان روز اول جنگ مروان بن حکم تیری بجانب لشکر امیرالمؤمنین ع رها نمود و خطاه برک اکحل طلحه بن عبدالله و او دشت و طلحه بان سبب از دیارت در سن شصت و چهار سالگی و زبیر هم آنروز از جنگ بجانب وادی السباع گریخت و در آنجا عمرو بن جرموز در حالتی که زبیر در خواب بود چند زخم بوی زد و سر او را جدا نمود و بدن او را در وادی السباع بزرخاک نمود و سر او را آورد در بصره نزد امیرالمؤمنین ع بر زمین گذارد حضرت امیرالمؤمنین ع غمگین شد و فرمود چرا زبیر را کشتی علی شمشیر زبیر را گرفت و جنبش داد و فرمود :

سیف طال ماجلی به الکرب عن وجه رسول الله ص

عروین جرمود عرضکرد یا علی جایزه مرا عطا کن فرمود انی سمعت رسول الله ص یقول
بشر قاتل ابن صفیه بالنار

عروین جرموز از نزد امیر المؤمنین (ع) بیرون شد گفت نیدانم باشا بنی هاشم چگونه
توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی را بکشد بشارت بدو بخورد و اگر
بروی شما تیغ بکشد کافر گردد

الحاصل سن زبیر در آنوقت شصت و هفت سال یا هفتاد و پنجسال بود و زبیر پسر صفیه
عمه پشپدر (ص) بود و برادر زاده خدیجه کبری و داماد ابابکر بود عبدالله و معصم و عاصم
و عروه و منذر اولاد زبیر بودند از اسماء دختر ابابکر و کانت ملقبه بنی النطاقین
و در جامع اللطیف است که طلحه و زبیر هر دو روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر سنسی و
شش هجری کشته شدند و قبر طلحه و زبیر در بصره است

و در مصباح شیخ طوسی است که در نینیه جمادی الاولی فتح شد بصره بدست امیر المؤمنین ع
و بنابر نقلی عروین جرموز قاتل زبیر با جماعتی از خوارج در نهر وان بشمشیر اصحاب
امیر المؤمنین (ع) کشته شدند

الحاصل در جنگ جبل سرداران لشکر امیر المؤمنین (ع) مثل محمد بن الحنفیه و محمد
بن ابی بکر و مالک اشتر نخعی و خزیمه بن ثابت اللقب به ذی الشهادتین و جناب عمار
یاسر و جناب عروین حمق خزاعی و هانی بن عروه کوفی و عدی بن حاتم طائی اسپهبارا
جولان آورده و همت نمودند که علم بصریان را که شتر عایشه باشد دستگیر نمایند
و در آن غزوه از انصار عایشه تقریباً دست نود و هشت نفر که مهار نایه عایشه را گرفته
بودند قطع شد

آخر الامر لشکر امیر المؤمنین (ع) شتر عایشه را هترو نمودند و آن شتر سینه بر زمین نهاد
و عایشه امان آورد

پس امیر المؤمنین (ع) نزدیک هودج عایشه آمد و فرمود : « یا عایشه اهکذا امرک
رسول الله (ص) ان تغلی »

عایشه عرضکرد یا ابوالحسن ظفرت فاحسن و ملک فاسجیع یعنی یا علی حالا که ظفر یافتی
احسان بفرما و حال که مالک شدی جود بفرما

و در روضة الصفا است که در حرب جبل مالک سه مرتبه بر جماعتی که در اطراف شتر
عایشه بودند حمله آورده و در هر مرتبه یکبای شتر عایشه را قطع نمود

و در آن غزوه لشکر امیر المؤمنین (ع) بیست هزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده
و سواره شهید شدند

منجمله جناب زبید بن سوحان عبیدی و سبعمان بن سوحان که هر دو برادر های صمصمه بن
سوحان و از بزرگان لشکر امیر المؤمنین (ع) بودند شهید شدند

و منجمله بود مسلم مجاشعی

و در مجالس المؤمنین است که در روز حرب جبل چون شاه ولایت تصمیم و عزم بر قتال
نمود مصحف مجید را طلبد و بدست مبارک خویش گرفت و فرمود کیست که این مصحف را از من بگیرد و
مردم را بضمون آن دعوت کند ؟

مسلم مجاشعی دست برد که مصحف را بگیرد حضرت فرمود بر من معلوم است که هر کس او را بگیرد دستش را قطع میکنند و بعد باید مصحف را بدست چپ بگیرد او را نیز قطع کنند و بعد باید بینه چسباند آخر الامر سرش را جدا کنند

مسلم بعد از دومی که حضرت امیر (ع) فرمود عرض کرد « لا هلیک یا امیر المؤمنین فهدیا قلیل فی ذات الله » و مصحف را گرفت همان که حضرت امیر (ع) فرموده بود چنان شد و آخر الامر بدرجه شهادت فائز گردید:

واصحاب جمل که لشکر عایشه باشند سی هزار نفر بودند و از آنها سیزده هزار نفر کشته شدند که منجمله بود طلحه و زبیر

بعد عایشه مراجعت نمود بست مدینه طیبه و امیر المؤمنین (ع) عبدالله بن عباس را والی بصره فرمود و خود مراجعت فرمود بجانب کوفه

و ایضا در اینسال جناب سلمان فارسی و جناب حذیفه بن الیمان بقول بعضی در مدائن ازدنیا رحلت فرمودند و قبر شریف هر دو بزرگوار در نزدیکی طاق کسری معروف است و اسم بیان حذیل بن جابر است حبیل بالحاء والین المهملتین و باده لام کذا فی الاصابه

و ایضاً از اواخر ماه ذی القعدة الحرام سنه سی و شش هجری تمامه صفر سنه سی و هشت هجری حضرت امیر (ع) با جمیع کثیری از مسلمین حاضر بودند در صفین بجهت قتال با قاسطین که لشکر معاویه باشند

چون مدت چهارده ماه غزوه صفین طول کشید و عدد لشکر امیر المؤمنین (ع) صدو بیست هزار نفر بودند و عدد لشکر معاویه از سیصد هزار نفر زیادتر بودند

و در این مدت چهارده ماه بین لشکر امیر المؤمنین (ع) و لشکر معاویه صد و ده رزم واقع شد

و در سنه سی و هفتم هجری ماه محرم عسکرین در صفین بودند لکن ترك جنگ کرده بودند و چون روز چهارشنبه غره شهر صفر سنه سی و هشت شد عسکرین مشغول مقاتله شدند و در هر روز از ایام عشر اول این ماه جنگ نایابانی بین عسکرین واقع شد تا روز پنجشنبه نهم صفر قتال شدیدی بین المسکرین واقع شد و جمیع کثیری از جانبین کشته شدند و او را جنگ یوم الغیبس نامیدند

الحاصل جنگ طغیان بطول انجامید

و گاهی خود امیر المؤمنین (ع) میان میدان حمله میکرد و لشکر معاویه از دم شمشیرش مثل تگرگ بغاک میریختند و مثل مور و ملخ فرار میکردند تا کار از شدت مقاتله و محاربه بجائی رسید که معاویه عزم فرار نمود

و در یکی از حملات امیر المؤمنین (ع) چشم عمرو عاص بعلی (ع) افتاد اندامش مرتش شد امیر المؤمنین ع نیزه باو حواله نمود بدامن زره او آمد از پشت اسب بروی زمین افتاد امیر المؤمنین چون شیر خشناک بسر او آمد او را بجهنم واصل کند عمرو عاص مکار بود هر دو پای خود را باز نمود و عورت نجس خود را منکشف کرد

حضرت صورت مبارک خود را بر گردانید آن ملعون برخاست فرار نمود آمد نزد معاویه و قصه را نقل نمود و معاویه گفت عورت خود را تشکرنا که تو آزادشده موبنده عورت خود هستی

ایضاً در یکی از حملات امیر المؤمنین (ع) نیزه حواله کرد به سرین اوطاه که از شجمن لشکر معاویه بود او نیز اقتداء بعمرو عاص نمود و همین جله را بکار برد امیر المؤمنین (ع) صورت

نازنین برگردانید او هم برخاست و فرار نمود

الحاصل عسکرین هین قسم در صفین بودند گاهی جنگ می کردند و گاهی مکاتیب یکدیگر می نوشتند و گاهی وساطتی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تا سه سی و هشت هجری شد ماه محرم عسکرین ترك مقاتله نمودند چون از اشهر حرام بود

و چون ماه صفر سی و هشت هجری شد باز عسکرین صف آرایی کردند بجهت محاربه و مقاتله نمودن

و خانه جنگ صفین جنگ لیلۃ الهریر بود که شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی و هشت باشد که در آن شب سپاه شام از شصت سرما مانند کلب صدا می کردند (چون هریر صدای کلب را می گویند)

و از صبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنگ و محاربه شدند و در شب جمعه محاربه شصت کرد و ساعت ساعت جنگ زیادتر میشد امیر المؤمنین (ع) ذوالفقار در دست گرفت و بر اسب رسول خدا (ص) سوار شد و شمشیر میزد و بهر شمشیری که میزد تکبیر می گفت و شجاعی را جاکسی افکند

و علامه مجلسی می فرماید که مقتولین بدست امیر المؤمنین (ع) در آن شب از پانصد نفر علاوه بودند و تا صبح مشغول جنگ بودند و چند مرتبه ذوالفقار خمیده شد و آن بزرگوار بازانوی عبارک راست می کرد

و در مجالس المؤمنین است که حضرت امیر (ع) در جنگ صفین این اشعار را می خواند :

انا هلی صاحب الصمامة	و صاحب العوض لدى القیة
اخوئی افة ذو العلامة	قد قال اذ عنی العمامة
انت اخي و منین الكرامة	و من له من بهمی الامامة

الحاصل در غزوة صفین از لشکر امیر المؤمنین (ع) جمعی شهید شدند

منجمله جناب عمارین یاسر بوده که ابوالعادیة فزاری باینزه خود زخمی بآن بزرگوار زد و او را از اسب انداخت و آن ملعون سربارکش را از تن جدا نمود خبر بامیر المؤمنین (ع) دادند بسیار محزون شد حضرت آمد بیابان عمار و سر او را برزائو نهاد و بر فوت او بسیار افسرده شد و این اشعار را بیابان عمار انشاء کرد :

الا یها الموت الفی هو قاصدی	ارحنی قد افضیت کل خلیل
اراک بصیراً بالذین احبهم	کانک تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و فرمود هر که برقتل عمار شگین نباشد او را از مسلمانان بهره نیست

و در وقت شهادت عمار سن او را از نود و یکسال کمتر ضبط نکرده اند و پدر جناب عمار جناب یاسر بن عامر است که در مکه معظمه او را مشرکین بقتل رسانیدند و او اول مردی است در اسلام که در راه دین شهید شد

و مادر عمار جناب سیه است که کفار او را در مکه معظمه اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابوجهل ملعون نیزه بران او زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و منجمله از شهدای صفین بود جناب اویس بن انیس لقرنی که سابقاً در ضمن حواریین امیر المؤمنین (ع) اجمالاً از احوالاتشان ذکر شد

و منجمله جناب هاشم بین عتبه بن ابی وقاص بود برادر زاده سعد بن ابی وقاص که ملقب بود برقال و از شجاعان معروف بود و این بزرگوار در صفین مجاهده زیادی کرد حرث بن منذر ملعون بر آن جناب حمله کرد نیزه بآن بزرگوار زد و او را از اسب انداخت درحالتی که شکش شق شده بود در آن حال دید عیدالله بن عمر خطاب که از لشکر معاویه بود کشته شده و افتاد به پهلویش جناب هاشم خود را بروی او انداخت و چنان پستانهای او را بدنان گرفت که اثر دندانهایش در پستان او ظاهر شد بعد هاشم بروی سینه عیدالله از دنیا رحلت فرمود اصحاب حضرت امیر جرجع زیادی نمودند و جمعی از اصحاب قراء در اطراف بدن کشته شده بروی زمین افتادند پس امیر المؤمنین (ع) بآنها عبور کرد چشمش باین شهداء افتاد فرمود (جزی الله خیراً عصبه اسلمیه صباح الوجوه صر و احوال هاشم)

و منجمله پسرش عتبه بن هاشم مرقال بود که بعد از پدرش علم را برگرفت و حمله کرد به اهل شام عاقبت شهید شد

و منجمله بود محمد بن جعفر بن ابی طالب و در هدایت الانام محدث قمی فرموده از حضرت رضا (ع) منقول است که محامده ابادارند از مصیبت خداوند عزوجل و اراده فرمود محمد بن جعفر بن ابی طالب مقتول در صفین را و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه پسر دانی معاویه و مقتول بامر او را و محمد بن امیر - المؤمنین (ع) را

و منجمله خزیمه بن ثابت بن فاکه بن ثعلبه الانصاری بود کتبه او ابو عماره است و لقبش ذوالشهادتین است چون پیغمبر (ص) گواهی او را بنزله دو گواه اعتبار فرمود

و منجمله عیدالله بن بدیل بن ورقاء بود با برادرش عبدالرحمن بن بدیل و این دو برادر از بزرگان اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بودند و قصه شجاعت عیدالله و حمله نمودن او تا خیمه معاویه در صفین معروفست

و منجمله مالک بن التیهان الانصاری بود السکنی بابوالهشیم
و منجمله صفوان بن حذیفه بن یمان و سعید بن حذیفه بن یمان بود که بوصیت پدر بزرگوارشان با حضرت امیر (ع) بیعت نمودند و در جنگ صفین شهید شدند
و از لشکر معاویه هم خیلی بدرک واصل شد

منجمله عیدالله بن عمر بن الخطاب بود و مادر او ملیکه بنت جرول بود و این غیر عیدالله بن عمر است چون مادر عیدالله زینب بنت مضمون خواهر عثمان بن مضمون بود

و منجمله ذوالکلاع بود که از اکابر یمن بود و پسر عم کمب الاحبار است
و منجمله حرث غلام معاویه بود که بشمشیر امیر المؤمنین (ع) بدرک واصل شد
و منجمله حرب غلام دیگر معاویه بود که نیزه قنبر غلام امیر المؤمنین (ع) بدرک واصل شد
و منجمله همام بن قیس بود که بدست عدی بن حاتم طائی بدرک واصل شد

و منجمله مرقع بن منصور بود و در آن غزوه جناب ابو ایوب انصاری شمشیر کشید و خود را بصغوف لشکر زد و جمعی را بدرک فرستاد و خود را بغیبه معاویه زد معاویه ملعون از طرف دیگر بگریخت ابو ایوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع بن منصور آمد بمیدان و جناب ابو ایوب را بیارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت بینشان چند ضربت شمشیر و نیزه زدو بدل شد از یکدیگر جدا شدند لشکریان گمان کردند که این دو سوار از یکدیگر سلامت جدا شدند و مرقع بن منصور سواره از میدان مراجعت نمود چون نزدیک لشکر معاویه رسید

سریکطرف بخاک افتاده و بدن بطرف دیگر امیر المؤمنین (ع) فرمود و الله لانا من نبات رأس الرجل اشد تحببا بنی لضرته وان كان اليها ينتهي وصف الضارب بنی قسم بخدا هر آینه من از سر بریده این مرد بر بدنش تعجب بیشتر است از ضربت دست ابو ایوب اگر چه اینهم از قوت بازوی زنده است . و ابو ایوب انصاری در زمان معویه بجنک روم رفت و در اثناء وصول بآن دیار مریض شد و از دنیا رحلت فرمود و نزدیک سور شهر استنبول او را دفن نمودند و مرقد او محل استسقاء مسلمین و نصاری می باشد کذا فی مجالس المؤمنین

الحاصل در آن عروه مخصوصاً دلیل الیه الهی خود وجود مقدس حضرت امیر المؤمنین (ع) و اصحابشان مخصوصاً مالک اشتر و محمد بن حنفیه خیلی از اصحاب معویه را کشتند

و فردای لیلۃ الهرب که جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی و هفت باشد معاویه عمرو عاص را طلبید و علاج فرو نشستن آتش حرب را از او سؤال نمود عمرو غاص گفت علاج بیشترت در اینکار آنستکه امر کنی بهریک از لشکر شام که قرآنی همراه دارند بر سر نیزهها نصب کنند و بلشکر عراق بگویم که با ما بکتاب خدا رفتار کنند که باینوسیله بین لشکر اسلام مخالفت افتد

معاویه این رأی را پسندید و امر کرد لشکر قرآن هارا بر سر نیزهها نصب کردند و آنچه از مصاحف حاضر بود پانصد قرآن بود و قرآن خط عثمان را بر سر چهار نیزه نصب کردند و قرآنها را مقدم صفوف نگاه داشتند

چون صبح دوازدهم ماه صفر شد لشکر عراق مهبای جنک شدند دیدند لشکر شام چنان تهبیدی کرده اند و فریاد میزدند یا معشر العرب الله الله فی دینکم هذا کتاب الله بیننا و بینکم **امیر المؤمنین (ع)** فرمودند اللهم انک تعلم انهم مالک کتاب بریدون فاحکم بیننا و بینهم پس فرمود ای لشکر مسلمین بدانید که اهل شام خود را مغلوب شما دیدند و بر جان خود نرسیدند و توسلشان بقرآن از مکر و حیله و خدعه است و من همه روزه آنها را بکتاب خدا دعوت میکردم و اجابت نمیکردند و من اولی هستم باجرای احکام قرآن و متابعت آن و معاویه و عمرو عاص مطیع و تابع قرآن نیستند

ناگاه **اشعث بن قیس گندی** با بیست هزار نفر از میان لشکر امیر المؤمنین (ع) حرکت کردند در حالتیکه یشانیهای ایشان از کثرت سجود یسینه بسته بود و بعضی از آنها حافظ قرآن مجید بودند فریاد زدند یا هلی اجابت کن اهل شام را بحکمت خدا و الا ما تورا بقتل میرسانیم هان قسم که عثمان بن عفان را کشتیم بادست بسته تورا تسلیم اهل شام خواهیم نمود

امیر المؤمنین (ع) فرمود وای بر تو ای اشعث اینگونه سخنان مگو و اختلاف کله میان مسلمین میفکن سزاوار نیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند و من اجابت نکنم معاویه و اصحابش قصدشان کتاب خدا نیست بلکه مقصودشان فرار از دست مسلمین است و کتاب خود را بهانه نموده اند و بدانید که هر که اطاعت و متابعت من بنماید اهل بهشت خواهد بود و هر که مخالفت نماید مرا مستحق نیران خواهد بود

الحاصل آنچه نصیحت فرمود بآن قلوب قاسیه انری نکرد

و مقالات و مکاتیب بین لشکر عراق و شام زیاد واقع شد تا آخر الامر قرار بر این شد که هریک از عسکرین حکمی از جانب خود منسوب و معین نماید و آنچه آندو نفر صلاح میداند و حکم کنند طرفین بآن راضی باشند

معاویه و لشکرشام عمرو عاص را بجهت حکمت معین کردند

امیر المؤمنین (ع) فرمود ان کن و لابد اولاً حکم عبدالله بن عباس باشد و اگر راضی بود نیشویه مالک اشتر رضی باشد

اشعث بن قیس کنندی و جماعت قراء لشکر امیر المؤمنین ع که بعد از این از جمله خوارج شدند گفتند ما راضی بحکیت ایندو نفر نیستیم بلکه ما راضی هستیم بحکیت عبدالله بن قیس الکنی به ابوموسی اشعری حضرت امیر المؤمنین ع غضبناک شد و فرمود لا رأی لمن لا یطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیر المؤمنین ع را نکردند

و ابو موسی اشعری با عمرو عاصی در دومة الجندل که قلمه ایست بین مدینه و شام جمع شدند که حکم بنمایند بین السکرین

عمرو عاصی گفت معلوم است که معویه طلیق بن طلیق است و حضرت امیر المؤمنین ع هم قاتل عثمان را در جوار خود پناه داده من موپه را از امارت خلع میکنم و تو هم علی را خلع کن و بعد از خلع ایندو اگر صلاح بود عبدالله بن عمر را نصب بخلافت بنمایم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم

ابوموسی این رأی را پسندید و گفت فردا حاضر شویم و اینسخن را بگوئیم پس عمرو عاصی دوستان خود را خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفتند ابو موسی شاهد باشند

چون فردا جمعیت زیادی در مجلس حاضر شدند ابو موسی بعمر و عاصی گفت تو بر یا بایست و معویه را از امارت خلع کن تا منم علی را خلع کنم عمرو عاصی مکار گفت من هرگز بر تو سبقت نجویم و حال آن که تو مقاسم ابوبکر و عامل عمر بن الخطاب هستی و در ایمان و هجرت از من اسبق هستی عبدالله بن عباس گفت ای ابو موسی این ناچه تورا فریب میدهد

ابو موسی سخن ابن عباس گوش نکرد و گفت ایها الناس انی قد خلمت علیا و معویه فاستقبلوا امرکم و ولوا من رأینم لها اهلا و انگشتر خود را از دست بیرون کرد و گفت من علی را از خلافت خارج کردم و ساکت شد .

بعد عمرو عاصی مکار ملوم گفت ایها الناس شنیدید که ابوموسی چه گفت منم علی را از خلافت خلع نمودم و ثابت نمودم خلافت را برای معویه بن ابی سفیان که او احق است بخلافت از علی و چنانچه ابو موسی انگشتر خود را از دست بیرون کرد در خلع علی (ع) من انگشتر خود را در انگشت میکنم در نصب معویه

پس ابوموسی و عمرو عاصی و دشنام بسیاری یکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیگر شدند و اصحاب امیر المؤمنین (ع) مضطرب شدند و شریح قاضی تازیانه بر سر عمرو عاصی کشید ابو موسی از ترس اصحاب امیر المؤمنین ع و شمات مردم بیرون شد و بر ناقه خود سوار شد و رفت بیکه مظهره و مجاور بیت الله الحرام شد و مخفی لفا ناد که صفین موضعیست کنار شط فرات واقعت بین موصل و حلب و نزدیکت به رقه

و بدانکه معویه دو سال قبل البعث متولد شد و در سنه شصت هجری نیمه ماه رجب از دنیا رفت در سن هفتاد و پنج در شهر شام و عمرو عاصی اول مکار در دنیا بود و نیش در فضل سابق گفته شد و خطایی هم که حضرت

امام حسن ع در مجلس معویه بعرواحس فرمود ذکر شد و در سنهٔ چهل و سه هجری در سن نود و بیستم واصل شد و ابوموسی اشعری اسبش عبدالله بن قیس بن سلیم بود و او در سنهٔ چهل و سه هجری با پنجاه و سه ازدنیارفت در سن شصت و سه یا هفتاد و سه و اختلاف نموده‌اند که در مکه از دنیا رفته یا در کوفه

واشمت بن قیس ملمون در فصل سابق گفته شد که خودش تصمیم قتل امیر المؤمنین ع را نمود و پسرش محمد بن اشمت تصمیم قتل سید الشهداء ع را نمود و دخترش جمده تصمیم قتل حضرت مجتبی ع را نمود و اشمت بن قیس شوهر فروه خواهر ابا بکر بود و این ملمون چهل روز بعد از شهادت امیر المؤمنین ع در کوفه بدرک واصل شد

الحاصل در وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام مشغول جنگ صفین بود جناب محمد بن ابی بکر در مصر حکومت داشت

و در سنهٔ سی و هشت جناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر شهید شدند چنانچه در فصل هفتم و هشتم ذکر شد

و همچنین جناب محمد بن ابی حذیفه بن ریعه بن عبد شمس از دنیا رحلت فرمود چنانچه در تاریخ طبری است و جناب محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه از آن پنج نفر قریبی هستند که از اول امر با حضرت امیر ع بودند چنانچه در اول فصل نهم همین باب ذکر شد

و در سنهٔ سی و نهم هجری امیر المؤمنین بامارقین که خوارج باشند مقاتله فرمودند بدانکه بعد از فراغ حضرت امیر المؤمنین ع از غزوهٔ صفین حرقوص بن زهیر که او را ذوالثدییه میگفتند و رئیس خوارج بود با زرعه بن مالک و اشمت بن قیس کندی مواضع نمودند که اگر فرصت پیدا کنند با امیر المؤمنین (ع) مقاتله نمایند و در آنحال امیر المؤمنین (ع) هزیمش و تجهیز لشکر فرموده که برود بشام و بامعویه مقاتله نماید

پس آن بزرگوار و حسنین و سایر فرزندان آن بزرگوار و بزرگان بنی هاشم و جمعی از مسلمین از کوفه بجانب نخیله (۱) روانه شدند و جمیع لشکر امیر المؤمنین (ع) بیست هزار نفر بودند و عبدالله بن عباس که والی بصره بود با احنف بن قیس و هزار و پانصد نفر از اهل بصره ملحق شدند با امیر المؤمنین (ع)

چون جماعت خوارج شنیدند که علی (ع) با لشکر خود روانه نخیله شدند خوارج هم در حروراء جمع شدند و رأی دادند بامارت و ریاست عبدالله بن وهب که در خوارج بکثرت عبادت و زهد معروف بوده و حرقوص بن زهیر البجلي المروفي بنی الثدییه جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نهر روان که از آنجا بیرونند بدان. امیر المؤمنین (ع) مکتوبی نوشت به عبدالله بن وهب امیر خوارج، به یزید بن حصین و بیروان ایشان و آنها را دعوت فرمود بجنگ با معویه عبدالله بن وهب مکتوب امیر المؤمنین (ع) را خواند و بقاصد امیر المؤمنین (ع) گفت بعلی بگو تو برای خداوند غضب نکردی آنوقت که بر حکمین راضی شدند حال توبه کن نادعوت تورا اجابت نمایم

و خوارج روانه شدند بجانب نهر روان درین راه مسلمین را خیلی اذیت و آزار نمودند منجمله عبدالله بن حباب را که حامل امیر المؤمنین (ع) بود در نهر روان اورا کشتند خبر با امیر المؤمنین (ع) رسید دانست که خیال خوارج آنستکه چون مسلمین کوفه را خالی

(۱) نخیله تمثیر نغله موضع قرب الکوفه علی ست الشام و حروراء، بختین و سکون الواء و راه، اخری و الف صدوة قریه بظاهر الکوفه و قبل موضع علی میلیون منها. مراد

کداند و بجانب شام میروند آنها هم بروند و کوفه را تصرف نمایند
لذا امیر المؤمنین (ع) از رفتن بشام منصرف شدند و روانه شدند بجانب نهر روان

درین راه **اشعث بن قیس** و **عمر بن حرث** و **شیت بن ربیع** و **جریر بن عبدالله البجلی**
و بعضی دیگر از مناقبن از عسکر امیر المؤمنین (ع) تغلف وریدند و با سوساری بیعت کردند
و قیلا امیر المؤمنین (ع) با آنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و شبت بن ربیع و
بعمرو بن حرث فرموده بود که شما با فرزند من حسین (ع) قتال خواهید کرد

و در **بهار** از **تفسیر نجاشی** از مردی از انصار روایت کرده گفت من واشت بن قیس کنی
و جریر بن عبدالله البجلی در بشت شهر کوفه بودیم سوساری بر ما گذشت اشعث و جریر باو گفتند
السلام علیک یا امیر المؤمنین بجهت اظهار نفاق و عداوت با حضرت امیر المؤمنین (ع)

الحاصل چون امیر المؤمنین (ع) نزدیک نهر روان رسید دو فرسخ از خوارج دور تر فرود
آمدند و آن بزرگوار **جناب عبدالله بن عباس** و **جناب صعصعة بن صوحان** و **جناب قنبر**
را فرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیر المؤمنین (ع) تشریف بردند و
احتجاجاتی فرمود اثر نکرد

آخر الامر تصمیم فرمود بر مقاتله و عده خوارجی که حاضر نهر روان بودند دوازده هزار
نفر بودند که اینها از کثرت سجود و عبادت پیشانی هایشان ینه بسته بود و شبها تا بصر عبادت
میکردند و روزها میگریفتند و تلاوت قرآن مینمودند لکن چون بجهالت عبادت میکردند کافر
شدند و بر امام زمان خود خروج کردند

و در هنگام جنگ امیر المؤمنین (ع) رایت امان را داد بدست **جناب ابو ایوب انصاری**
و آن رایت را بگوشه رزمگاه نگاه داشت که هر که بخواهد از خوارج امان آورد

و هشت هزار نفر از خوارج ملحق شدند ب لشکر امیر المؤمنین (ع) و چهار هزار دیگر بشمشیر
امیر المؤمنین (ع) و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند و از لشکر امیر المؤمنین (ع)
همه سالم ماندند مگر نه نفر که شهید شدند و امیر المؤمنین (ع) قیلا باصحاب خود فرموده بودند
تقاتلهم ولا یقتل منا عشرة ولا یسلم منهم عشرة

و **مخفی نماناد** که **نهر روان** ناحیه وسیع است بین **واسط** و **بغداد** و در آن چند بلداست
منها اسکاف که موطن **جناب محمد بن احمد اسکافی** است
و در سنه چهل هجری که سال آخر عمر حضرت امیر (ع) بود سفیان بن عوف باجمعی از
اهل شام بحکم مویبه شهر انبار را غارت نمودند

و **جناب حسان بن حسان** را که از قبل امیر المؤمنین حاکم انبار بود باجمعی دیگر از
معبین امیر المؤمنین (ع) بقتل رسانیدند و گوشواره و دست برنجن و خلخال از گوش و دست و پای
زنان کشیدند

اینخبر با امیر المؤمنین (ع) رسید مضموم شد و **جناب سعید بن قیس همدانی** را با هشت
هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمود سرعت تاقتسرین و ارض صفین رفتند او را نیافتند راجعت
نمودند بکوفه و به امیر المؤمنین (ع) خبر دادند در آنوقت آن بزرگوار بسیار معزون بود چنانچه
قدرت بر قیام نداشت

یکروز در میان مسجد نشست و **سعید بن قیس** را طلب فرمود و امر کرد این خطبه را بر
مردم بخوان خطبه جهادیه را خواند و از فقرات آن خطبه است :

« قوله ع هذا اخو غامد قد وردت خيله الاينار وقد قتل حسان بن حسان البكري و ازال خيلكم عن مسالحتها وقد بلغني ان الرجل منهم كان يدخل على المرأة السلعة و الاخرى العاهدة فينتزع حبلها و قلبها و قلابها و رعانها مانع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا و افرين مانال رجلا منهم كلم ولا اربن له دمظلو ان امره مسلأ مات من بعد هذا اسفاً ما كان به ملوما الخ »
 بيان - انبار شهری بود در کنار شریعة فرات در غربی بغداد که او را شاپور ذوالاکتاف بنامند و ابوالعباس سفاخ در آنجا اقامت نمود تا از دنیا رفت و در او تصور و آیینة ساخت کذا فی مراصد الاطلاع

قوله ع اخو غامد بنی معویه برادر سفیان بن عوف غامدی
 قوله ع و ازال خیلکم عن مسالحتها بنی ذابیل گردانید سواران شادرا از حدیکه سلاحداران نگه میدارند آنرا از تاختن دشمن
 قوله ع حبلها و قلبها ، حبل خلخال است و قلب دست برنجین است و قلابد کردن بند است و رعاث گوشواره

قوله ع مانال رجلا منهم كلم ، كلم یعنی جراحات
 و مخفی نماناد که در ماه مبارک رمضان همان سال چهلیم هجری و در صبح نوزدهم بود که ضربت بفرق نازنین حضرت امیر المؤمنین (ع) زدند و در شب بیست و یکم ماه بود که آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود چنانچه سابقاً گفته شد

فصل دوازدهم

در ذکر قبور متبرکه معصومین و معصوم زادگان و صحابه و تابعین و بزرگان از علماء و سلاطین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی این دو بولد شریف موجود است
 و در این فصل شش امر است : امر اول در فضیلت کوفه و نجف اشرف

در مجالس المؤمنین است که چون سلطنت از بنی امیه به بنی العباس انتقال یافت همه اهل کوفه بواسطه تشیع و محبتشان بغاندهان امیر المؤمنین ع راضی بخلافت اولاد عباس نبودند و در ایامی که منصور دوانیقی کوفه را مقر سلطنت خود قرار داده بود نزدیک شد که کوفیان لشکر او را بر او عاصی نمایند ناچار منصور از آنجا بیرون آمد و طرح بنای بغداد را نمود و آنجا را دارالخلافة خود نمود

و از احتیاج طبری نقل کرده که چون معویه از وفات حضرت امام حسن مجتبی (ع) مطلع شد در مقام انتقام از شیعیان برآمد بهیچکس از او آفتدر بلیه نرسید که باهل کوفه رسید زیرا که اکثر اهل کوفه شیعه بودند و زیاد بن ابیه مملون اهل کوفه را می شناخت
 لذا معویه حکومت عراقین کوفه و بصره را باو داد و آن مملون شیعیان را بدست آورد و دزیر هر سنگ و کلوشی بقتل میرسانید بعضی را گردن میزد و بعضی را دست و پا می برید و بعضی را بدار می کشید و بعضی را چشم می کند و بعضی را از خانسان آواره می ساخت و چنان کرد که در آنجا کسی از شیعیان ظاهر نماند

و از شیخ طوسی در کتاب امالی از عبد الله بن ولید روایت کرده که گفتند زمان بنی مروان خدمت حضرت صادق « ع » رفتیم آنحضرت از من و رفیقانم پرسید که شما چه کسانید ؛ گفتند از اهل کوفه ایم

حضرت فرمود در هیچ بلدی اینقدر دوست نداریم که در کوفه داریم بعد فرمود اینها الصابئة ان الله هديكم بامرجهه الناس فاجبتونا وابغضنا الناس وياضنونا وخالفنا الناس وواقتنونا وكذبنا الناس فاجباكم الله محيانا واماتكم ماتنا الخ- انتهى مافی المجالس
و در ناسخ التواريخ از کتاب فرقة العزى سيد عبد الكريم بن طاوس روايت کرده که حضرت امير المؤمنين (ع) اراضی بين کوفه و نجف را تا بعيره خريد از دهقانان آن حدود چهل هزار درهم و جاهتی را بر آن معامله شاهد گرفت

بعضی از اصحاب عرض کردند چنین زمینی که نه آب دارد و نه گیاه گران اکتیاع فرمودید فرمود شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود «کوفان یعشر من طهرها سبعون الفاً یدخلون الجنة بشر حساب فاشتبهت ان یعشروا فی ملکي»
بدانکه از سعادت عطیه است دفن در نجف اشرف

نقطة الاسلام نوری در کلمة طیبه از کتاب جبل المتین سید شمس الدین رضوی سرکشیک روضه مقدسه رضویه (ع) نقل کرده از جناب مولی محمد تقی خادم روضه علویه که شیخی کلیدار حضرت امیر (ع) آن حضرت را در خواب دید فرمودند جنازه می آورند بر استری که یک چشم آن استر و صاحب جنازه کور است مگدار او را در حریم من دفن کنند صبح که شد کلید دار خواب خود را برای خدام نقل کرد همه بیرون رفتند و منتظر جنازه شدند ناگه جنازه بهمان علامت دیدند او را مانع شدند از دخول در نجف اشرف

کلیدار دفعه دیگر حضرت امیر (ع) را در خواب دید فرمودند آیا منع نکردم تو را عرض کرد مولای من منم منع کردم فرمودند فلان شخص چند درهم شوه گرفت و او را دفن کرد
بروایتی چون صبح شد قبر او را شکافتند دیدند در گذرش زنجیر محکمی است که طرف دیگر او

وصلات بزرگوار مرقه شریف حضرت امیر المؤمنین ع
و در دار السلام از ارشاد دیلمی از جاهتی از صلحاء نجف اشرف نقل کرده که شخص صالحی در خواب دید از هر قبریکه در نجف اشرف است چه در شهر نجف و چه در اطراف و خارج آن دیسانی کشیده شده بقیه مطهره حضرت جبل التین امیر المؤمنین ع پس این اشعار را انشاد کرد:

اذا مت فادنی الی جنب حیدر	ای شبر اکرم به و شبر
فلیس اخاف النار عند جواره	ولا اتقی من منکر و نکیر
فان علی حام العی و هو فی الصی	اذا ضل فی البیضاء عقال جبر

و مخفی نعماناد لطف این شعر اخیر بنی عار و تنک است بر نگهبان و بزرگ يك حوزة و حال آنکه خود او در میان آن حوزة و آن جمعیت باشد پس گم بشود در بیابان زانوبند شتری و این اشعار را در روضات نسبت به شیخ ابراهیم کلمعی داده و حال آنکه عصر او خیلی متأخر بوده از عصر دیلمی

و ایضاً در دار السلام از قاضی همدانی نقل کرده که شخص صالحی گفت شب باران باری من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی در ب حرم جناب مسلم را میکوبند و با آنها جنازه بود او را بردند و در صفا مقابل قبر جناب مسلم گذاردند بعد یکنفر از آن جماعت در خواب دید که گویا شخصی بدیگری می گوید ماصورت این میت را ببینیم که بدانیم حساب او را باید بخواهیم یا نه چون صوتش را باز کردند گفتند بلی قبل از گذشتن از رصافه بجانب نجف اشرف باید حساب او را میخواهیم لکن حال باقی نماند از برای ما حق برسی، از خواب بیدار شد و خوابش را نقل کرد و جنازه را زود حمل نمودند بجانب نجف اشرف

امر دوم در قبور معصومین که در نجف اشرف و کوفه موجود است
الاول قبر مقدس حضرت امیر المؤمنین (ع) که معلوم است رزقنا لله تعالی زیارته
الثانی و الثالث قبرین شریفین حضرت آدم صلی الله و حضرت نوح نجی الله که هر دو
 ضمیمین حضرت امیر المؤمنین ع اند چنانچه در زیارت شریفه است السلام عليك و علی ضجیعك
 آدم و نوح

در ناسخ التواریخ است که حضرت آدم روز هشتم نسیان مطابق یازدهم محرم در مکه
 معظه وفات نمود و حضرت حواء بعد از یکسال در مکه معظه وفات نمود و قبر هر دو در غار
 ابوقبیس است

و در هنگام طوفان نوح جد مبارک حضرت آدم را در سفینه سوار کرد و بعد از فرود آمدن
 از کشتی در نجف اشرف مدفون ساخت

و مدفن حضرت نوح را هم در نجف اشرف نوشته اند مطابق اخبار وارده و زیارات مأتوره
الرابع و **الخامس** جناب **هود و صالح** که در زیارت است: **و علی جاریک هود و**
صالح و قبر شریف این دو بزرگوار در وادی السلام است

ولکن در ناسخ التواریخ است که جناب هود چهار صد و شصت و چهار سال در دنیا زندگانی
 کرد و در غاری از جبل جضرموت یعنی از سنگ مرمر است و جد مبارک حضرت هود را بر
 روی او نهادند

و حضرت **صالح (ع)** بعد از دویست و هشتاد سال زندگانی در مکه معظه از دنیا رحلت
 فرمود و مدفن شریفش میان رکن و مقام است انتهى

و **مرحوم نفع الاسلام نوری در تحفة الزائرین** میفرماید و آنچه در وادی السلام نسبت
 میدهند بایشان سند درستی ندارد

السادس در شریعة کوفه بقعه ایست منسوب بحضرت یونس یغمبر ع و در شرقی دجله در
 مقابل شهر موصل صحن و قبه و ضریح و قبری است منسوب بآنجناب و در بیت المقدس نیز قبه و قبری
 است منسوب بایشان

السابع در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقدی است که معروف است به قبر حضرت
ذی الکفل

امر سوم - در قبور شریفه معصوم زادگانی که در نجف اشرف و کوفه و حوالی

ایندو بلد موجود است

منهم جناب **زید بن علی بن الحسین (ع)** که آنبزرگوار را در روز دو شنبه دوم ماه
 صفر سنه صد و بیست هجری در کوفه بقتل رسانیدند و در کناسه کوفه چهار سال بالای دار بود و در
 روز هفتم از قتل آن بزرگوار اذن الله تعالی فی هلاکت بنی امیه و طایفه زیدیه منسوب بآن
 بزرگوارند .

و در بعضی از اخبار است که آن بدن نازنین را بعد که از دار فرود آوردند سوزانیدند و
 خاکسترش را بر باد دادند بنابر این از برای آنبزرگوار قبری نخواهد بود

و **منهم** جناب **مسلم بن عقیل بن ایطالب** که نائب خاص حضرت سید الشهداء (ع) بود

واذ شهداء درواه آن بزرگوار بود و قبر شریفش در جنب مسجد کوفه معروفست
و منهم جناب آقا سید ابراهیم که قبرشان مقابل قبر میثم تمار است در سمت راست
 کسبیکه از کوفه بنجف اشرف مشرف میشود
 و در هدیه الزائرین است که بعضی احتمال داده اند که این قبر جناب ابراهیم بن عبدالله
 المعض بن حسن بن حسن المجتبی (ع) باشد که او را قتیل باخمری مینامند
واذ شر دعبل خنهای معلوم میشود که قبر جناب ابراهیم مرقوم در خود باخمری میباشد و
 اشاره بهین است که دعبل در قصیده طوله اش میگوید :

واخری بارض الجوز جان محلها و قبر یاخمری لدى القریات
وباخمراء قریه ایست نزدیک کوفه و از آنجا تا کوفه شانزده فرسخ است و محتمل است که
 قبر جناب ابراهیم النمر (۱) بن حسن بن الحسن المجتبی (ع) باشد برادر جناب عبدالله المعض
 و در عدة الطالب در ترجمه ابراهیم النمر میفرماید : و هو صاحب الصندوق بالكوفة یزار
 قبره و محتمل است که این قبر جناب ابراهیم الطباطبای ابن اسمعیل الدیاج ابن ابراهیم النمر بن
 حسن بن حسن المجتبی (ع) باشد .

و منهم جناب حسن مثلک ابن حسن بن حسن المجتبی (ع)

و منهم جناب ابراهیم بن حسن بن حسن المجتبی (ع)

و منهم جناب عبدالله معض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که والد ماجد این هر سه حسن
 متنی بوده و والده شان فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء بود

و منهم جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که پدر جناب حسین صاحب فخ
 باشد و جناب حسین در فخ که دو فرسخی مکه معظمه است با جمعی از سادات شهید شدهند بامر موسی الهادی
 بن محمد مهدی بن ابی جعفر المنصور الدوانیقی

و منهم عیسی بن اسمعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار که
 این پنج نفر با جمعی دیگر از سادات در زندان هاشمیه بظلم منصور دوانیقی از دنیا رحلت نمودند و
 قبرشان هم در همان میان زندان هاشمیه است و هاشمیه شهری بود در حوالی کوفه که منصور دوانیقی
 او را بنا نموده و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه همان مقبره سید ابراهیم باشد که مقابل مقبره
 جناب میثم تمار است

امر چهارم در مقابر صحابه و تابعین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی آنها معلوم میباشد

بدانکه کوفه از اول مقر شیعیان بوده و در ساء و العالم از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت
 کرده فرموده مدینتنا و محلنا و مقر شیعتنا . و از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قریه تجنا
 و نجبا و در خطبه نهج البلاغه است میفرماید وانی لاعلم انه ما اراد بک جبار سوء الا ابتلاه الله بشاعل و
 رما بقاتل

و از شرح نهج البلاغه کیدری نقل شده که فرمود از جمله جباریه که خداوند آنها را مبتلی کرد
 زیاد بن ابیه بود که مبتلا شد بفلج و پسرش عبید زیاد بود که مبتلا شد بجذام و حجاج بن یوسف
 بود که در شکمش تولید مار شد تا هلاک گردید و پسرش یوسف بود که مبتلا شد به برص و یسی . و از

روايات احاديث واخبار اهل البيت زياد مدفونند و موضع قبر اغلب آنها معلوم نيست

و در هديه الزائرين از كتاب صراط المستقيم از تاريخ ابن جوزي نقل کرده که ابو الفانام که از عباد و معدنين اهل سنت است گفت که در کوفه سيمد نفر از صحابه پيشبر (س) از دنيا رفتند و مدفون در کوفه گشتند و قبر هيچک از ايشان معلوم نيست انتهي

در روايات که اول کسيکه از اصحاب حضرت پيغمبر دفن شد در نجف اشرف خياب بن ارب بود که در غزوه بدر هم حاضر بود و در جنگ صفين و نهروان هم با حضرت امير ع حاضر بود و در کوفه از دنيا رفت و امير المؤمنين عليه السلام بجزاه اش نماز خواند و فرمود رحم الله خيابا اسلم راغباً و هاجر طائماً و عاش مجاهداً و ابلى في حبه احوالاً و لن يضيع الله اجر من احسن عملاً و قبر جناب کميل بن زياد النخعي البجلي که از کبار تابعين و از اصحاب سر امير المؤمنين (ع) بود در توبه است و ان تل کوچکي است نزديك مسجد حنانه واقع در بين کوفه و نجف اشرف و در ترحمة الزائرين علامه نوري فرموده گانم آنستکه قبر جناب رشيد هجري که قدو جلالقدرش خيلي از کميل بالاتر است در توبه باشد

و قبر احنف بن قيس که در حرم باو مثل ميزند نيز در توبه است بلکه قبر جبار عنيد زياد بن ابيه پدر عبيد زياد و قبر مغيرة بن شعبه و نيز قبر ابوموسي اشعري لعنة الله عليهم در توبه باشد انتهي و در سابق اجمالي از حالات جناب کميل و جناب رشيد و جناب قنبر گفته شد

هر پنجم در مقابر بزرگان از علماء اعلام که در نجف اشرف مدفونند

الاول رئيس الاعاجم و شيخ الطائفة الصفة على الاطلاق ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسي تولدش در طوس ماه رمضان سنة سيمد و هشتاد و پنج بود و رحلتش شب بيست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت بوده مطابق با کله شفيح

و قبر شريفش در نجف اشرف ميان مسجد طوسي فملا واقع شده و جهة آنکه ايشان را ابو جعفر ثالث گفتند چون شيخ کلبيني ثقة الاسلام و شيخ صدوق رئيس المعدنين و شيخ طوسي شيخ الطائفة اسم هر سه معبد بوده و کتبه هر سه ابو جعفر و شيخ طوسي در سن بيست و سه سالگي از طوس بيخدا رفت و مدتي خدمت شيخ مفيد و سيد مرتضى مشغول تلمذ بود و بعد از رحلت سيد مرتضى در سنه چهارصد و سي و شش مدتي در بخدا زندگاني کرد و مدتي در نجف اشرف تا از دنيا رحلت فرمود

الثاني مجدد فمبها الاماميه على رأس المائة السابعة آية الله العلامة هلى الاطلاق حسن بن يوسف بن مطهر الهلي تولدش در حله نوزدهم ماه رمضان سنه شش صد و چهل و هشت بود و رحلتش ايضاً در حله شب شنبه يازدهم محرم الحرام سنة هفتصد و بيست و شش بود و مدفونان در حجرة ايت ميان ابوان طلاي صحن نجف اشرف در ست راست کسيکه داخل رواق مقدس مطهر ميشود

و در کتاب هداية الائمة در لفظ علم از بعضي از افاضل نقل کرده که يافت پنج صد جلد از مؤلفات علامه بخط خود علامه غير آنچه بخط خودشان نيست از تصنيفاتشان

الثالث المقدس على الاطلاق احمد بن محمد الازدبيلي رحلتش در نجف اشرف سنة نهصد و نود و سه بود و مدفون در حجرة ميان ابوان طلاي صحن مطهر در ست چپ کسيکه داخل رواق مطهر ميشود

الرابع بحر العلوم على الاطلاق السيد مهدي بن سيد مرتضى الطباطبائي البروجردي تولدش در کربلاي معلی شب جمعه از ماه شوال سنة هزار و صد و پنجاه و پنج بود و رحلتش در نجف اشرف

سنه هزار و دویت و دوازده بود مطابق باغریب و مدفنش در نجف اشرف نزدیک مسجد طوسی است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنه هزار و هشتاد (۱) و پنج بود و قبرش در نجف اشرف محله براق معروف است

السادس فیه اهل البیت الشیخ جعفر بن شیخ خضر النجفی رحلتش در نجف اشرف او اخر ماه رجب سنه هزار و دویت و هفت بود و مدفنشان در نجف اشرف معروفست و قبه عالیّه دارد و در

مقبره آن مرحوم است قبر اولادهای ایشان جناب شیخ موسی و شیخ علی و شیخ حسن

السابع فعل الفحول الحاج ملا احمد بن مهدی التراقی استاد الشیخ الاجل خاتم الجتهدین الشیخ مرضی الانصاری رضوان الله علیهما رحلتش در قصبه نراق بود که در فرسخی کلشان است در ماه ربیع الاول سنه هزار و دویت و چهل و چهار برض و با مرحوم شد و جنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف

و در روضات از یکی از فضلاء تلامذہ اش نقل میکند که گفت در یکی از منازل جنازه اش را در مکان زیبایی گذارده بودند و در اطرافش قراء مشغول تلاوت بودند و چون هوا گرم بود و ایشان هم

جسم بودند من خانف بودم که مبادا جزه شریف متفن شده باشد چون نزدیک رستم واستشام کردم دیدم از جنازه بوی خوشی ساطع است نظیر بوی مشک از فرو تاجنازه اش را وارد نجف اشرف نمودند اصلاً بدنش تغییر نکرده بود و در میان صحن مطهر پشت سر مبارک دفن شد و سنک منازیم هم در بالای قبرشان مفروش است

الثامن السید الاجل صاحب المقامات و الکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده سید بحر العلوم رحلتش در لیلۀ عرفه سنه هزار و دویت و چهل و شش است و مزارش در نجف اشرف معروف است و گنبد عالی دارد

التاسع السید الزاهد العابد النقی السید محمد مهدی القزوینی ابن سید حسین بن احمد برادرزاده مرحوم سید محمد باقر سابق الذکر و ایشان چون مهاجرت نمودند بطلموشول هدایة مردم شده اند از برکتها نفس ایشان قریب بعد زار نفر شیعه امامی مغضس شدند رحلتش دوازدهم ربیع الولود سنه هزار و سیصد و مدفنش در نجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر و گنبد عالی دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامة الفهाम فخر الجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنه هزار و دویت و شصت و شش بوده دو سال بعد از سه جلوس مرحوم ناصر الدینشاه بخت سلطنت و مقبره مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفست و گنبد عالی دارد (۱)

الحادی عشر خاتم الفقها و الجتهدین المنتهی الیه ریاسة الامامیه الحاج شیخ مرضی بن المرعوم السید المولی محمد امین الانصاری المنتهی نسبه الشریف الی جابر بن عبدالله الانصاری ولادتش سنه هزار و دویت و چهارده هجری بود مطابق با غدیر و رحلتش شب شنبه هیجدهم ماه جمادی الاخره سنه هزار و دویت هشتاد و یک بود مطابق با فراغ و برادرشان شیخ منصور در تاریخ انصاری گفته غدیر سال ولادت فراغ سال وفات و ایضاً مطابق است با ظهر الفساد و بغاری سی سال عمر شیخ

(۱) هشتاد و پنج بوده چنانکه در فوائد الرضویه و هدیه حجاب (ج)

(۱) مغضی نماند که وفات آنبرگوار در غره شعبان (۱۲۶۶) بوده است چنانکه در نعبه الخلال و فوائد الرضویه و مبرهاسات و در اینجا دو سال کمتر ذکر کرده و در مآثر دو سال زیاد تر ذکر کرده و (۱۲۶۸) نوشته و هر دو اشتباه است (ج)

و تاریخ وفاتش شصت و هفتاد و رحلتش شب شنبه هجدهم ماه جمادی الاخره سنه هزار و دوست و هشتاد و یک بود و قبرشان در باب القبله صحن حضرت امیرالمؤمنین (ع) است طرف چپ کسبکه از بازار داخل صحن مطهر میشود و در جوار عالم زاهد شیخ حسین نجفطاب نراه دفن شد و در مستدرك است که شیخ حسین در زهد و کثرت عبادت ضرب المثل و هم عصر باسید بحر العلوم بوده

الثانی عشر مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائة الرابعة عشر الحاج میرزا محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود العسینی رحلتش در شب بیست و چهارم شعبان سنه هزار و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصرالدینش قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف معلوم است

الثالث عشر السید المحقق التحریر السید صدرالدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والده شان دختر شیخ علی بن معی الدین ابن شیخ علی ابن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهید الثاني بوده و زوجه شان دختر شیخ جعفر کبیر بوده و تصنیفات زیادی دارد و وطنشان در اصفهان بود آخر الامر مشرف شد بنجف اشرف و در شب جمعه چهاردهم محرم العرام سنه هزار و دوست و شصت و دو از دنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارک دفن شد و ایشان والد ماجد حجة الاسلام آقا سید اسماعیل صدرند و در آن مقبره دفن است مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چند روز بعد از وفات سید مرحوم از دنیا رفت

و مخفی نماند که آقا سید صدر الدین الموسوی صاحب عنوان غیر سید صدر الدین رضوی صاحب شرح واقعه است و مقابل مقبره مرحوم شیخ انصاری حجره ایست که مقبره مرحوم حاج سید اسدالله ولد مرحوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که در سنه هزار و دوست و نواد از دنیا رحلت فرمود و او از اجله تلامذه صاحب جواهر بود

الرابع عشر ابن بقیه محمد بن ابی جعفر قاسم بن حسین بن بقیه العسینی العلی صاحب کتاب معرفة الرجال و نهاية الطالب فی نسب آل ایطالب و سید احمد نسابه کتاب عمدة الطالب را از ایشان اخذ کرده و ایشان در هشتم ربیع الثاني سنه هفتصد و هفتاد و شش از دنیا رحلت فرمود در حله و جنازه شان را آوردند بنجف اشرف دفن کردند

الخامس عشر السید الجلیل النبیل عبد الدین عبد المطلب بن سید محمد الدین ابی الفراس محمد بن علی بن الاعرج العسینی العلی المشتهر بعینی و اتنی علیه الشهد الاول کثیرا، شارح تهذیب و هشتیر زاده علامه حلی و از احفاد جناب حسین الاصفهانی بن علی بن الحسین ع بودند تولدشان شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک بود و رحلتش در بغداد سنه هفتصد و پنجاه و چهار بوده و نعش او را از بغداد حمل نمودند و در نجف اشرف دفن کردند

السادس عشر العالم الجلیل مقداد بن عبد الله العلی الاسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التفتیح و شرح باب حادی عشر و شرح نهج السیرتشدین و کان فراغه منه سنه هفت صد و نود و یک

و در روزناست که ایشان مجاور نجف اشرف بودند حیا و مینا و در امر حالات ایشان میفرماید و احتمال قوی میروود که بقعه واقعه در نزدیک نهر روان و بغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد او را در کنار دراه زوار دفن نمایند

السابع عشر مجدد مذهب الامامیه فی رأس مائة التاسعة المحقق الثاني و الشهید الثالث علی بن عبد المال الکرکی که در عهد سلطان طهماسب اول مسموماً شهید شد در نجف اشرف یوم القدر سنه نهصد و چهل تاریخ فوته مقتدای شیعه

القامن عشر السيد محمد باقر الداماد ابن سيد شمس الدين الاسترآبادى رحلتان سنه هزار و چهل و يك بود و بعضى از اجله گفته اند قبرشان در زير عتبة درب رواق مطهر حضرت امير المؤمنين (ع) است وقتى كه از ايوان داخل رواق ميشوند

الثاسع عشر الشيخ الفاضل الجليل مولانا الشيخ ابراهيم بن سليمان القطيفى وايشان از علمای مائتاسمه و از تلامذه مرحوم محقق كر كى بودند

درروضات است المجاور حياً وميتاً بالنرى

و در لؤلؤ است كه حضرت امام زمان سلام الله عليه وارد شد براو بصورت مردى كه ميشناخت اورا آقا فرمودند چه آيه است در قرآن كه المبح واعظم است در موعظه شيخ عرض كرد ان الذين يلعدون فى آياتنا يفضون علينا افمن يلقى فى النار خير ام من ياتى اينا يوم القيامة اعملوا ماشتم انه بما يصلون بصير آجتاب فرمود راست گفتى اى شيخ و بيرون تشرىف برد شيخ از اهليت خود پرسيد كه آيا اين شخص بيرون رفت گفتند ما كسى رانديديم كه و اردشود يا خارج شود

العشرون حسين بن ميرزا رفيعا الملقب بسلطان العلماء مات فى حدود سنه اربع وستين بمده الالف فى بلدة الاشرف ونقل جنازته الى النجف الاشرف

الحادى والعشرون مفخر الشيعه ونجم الائمة رضى الدين محمد بن حسن الاسترآبادى وهو من اعاجيب الزمان الذى به افتخار المعجم على العرب ومباهات الشيعة على سائر فرق الاسلام مات سنه ست وثمانين وست مائه

الثانى والعشرون رضى الدين ابو الحسن على بن جمال الدين احمد بن يحيى الحللى كه از آية الله علامه روايت ميكند وشهيد اول از او روايت ميكند وفاتش غروب روز عرفه سنه هفتصد و پنجاه و هفت وقبرش در نجف اشرف است ومزىدى بطنى است از بنى اسدمرغواز قديم شيه بوده اند

الثالث والعشرون نجيب الدين محمد بن جعفر بن محمد بن نالعللى استاد محقق الاول والشيخ يوسف والدالمامه وايشان صاحب كتاب مثير الا حزانند رحلتش در نجف اشرف بود سنه شش صد و چهل و پنج

الرابع والعشرون درروز بيست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سيصد و سه مرحوم حاج شيخ جعفر شوشترى در كرنه از دنيا رحلت فرمود و در اوائل همان شب تئاتر نجوم شد كه خودم بچشم خود ديدم وقبرش دريكى از حجرات صحن حضرت امير طرف بالاى سر واقع شده و در همان حجره است قبر مرحوم حاجى ميرزا حسن آشتيآنى

الخامس والعشرون السيد اسمعيل البهبهاني الطهراني پدر مرحوم آقا سيد عبدالله شهيد وجد جناب آقا سيد محمد بن عبدالله وفات آقا سيد اسمعيل در شب ششم ماه صفر سنه هزار و دوست و نود و پنج بود در طهران و جنازه شان و احمل نمودند بنجف اشرف و آنجا دفن نمودند و پسرشان جناب آقا سيد عبدالله در طهران مقتول شده سنه هزار و سيصد و بيست و نه

السادس والعشرون مخفى نماناد اين چند نفر از اعلام را كه محل دفنتان معلوم نبود متاخر ذكر نموديم

ويدانكه قبور شريفه بسيارى از اعلام و علماء عصر در نجف اشرف موجود است و چون بناى اين كتاب بر اجتناب بود لذا ذكر نكرديم مثل آية الله الضراسانى محمد كاظم بن شيخ حسين الهروى رحلتان بيستم ذى حجة الحرام هزار و سيصد و بيست و نه بود ومثل آية الله سيد محمد كاظم يزدى و رحلتان بيست و هشتم ماه رجب هزار و سيصد و سى و هفت بود ومثل حجة الاسلام حاجى ميرزا حسين

ابن میرزا محمد تقی نووی ولادتشان در هیجدهم ماه شوال سنه هزار و دوست و پنجاه و چهار بود و رحلتشان هزار و سیصد و بیست و معلول دفشان معلوم است .

و مثل حاجی شیخ محمد علی نجف صاحب کتاب ائمان القال فی احوال الرجال که روز جمعه ۱۷ رمضان در سنه هزار و سیصد و بیست و دو در نجف اشرف برحت الهی بیوست
و مثل آقا شیخ حسن مقانی وفاتش روز بیستم ماه معرم سنه هزار و سیصد و بیست و سه و قبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی سید اسدالله اصفهانی پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام سنه هزار و دوست و نود و قبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی میرزا فتح الله مشهور باقای شریعت اصفهانی وفاتش روز نهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و سی و نه و قبرش در نجف معروف است .

و مثل مرحوم حاجی سید حسین کوهکمری وفاتش بیست و چهارم ماه رجب سنه هزار و دوست و نود و قبرشان در نجف مشهور است .

و مثل مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب تشریح الاصول وفاتش سوم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و دو و قبرشان در نجف معروف است .

و مثل مرحوم آخوند ملا محمد فاضل البزدانی وفاتش روز ششم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و شش و قبرش در نجف اشرف .

و مثل مرحوم آقا شیخ موسی ولد مرحوم آقا شیخ جعفر صاحب کشف النطاء و پدرشان مرحوم شیخ جعفر فرمود لم یزل الفقه علی بکارتی لم یسه احد الا الشهد الاول و انا و ولدی موسی وفاتش در روز یازدهم ماه شعبان سنه هزار و دوست و چهل و یک و قبرشان در نجف معروف است .

و مثل مرحوم حاجی میرزا حبیب الله رشتی رحلتش در نجف اشرف در سنه هزار و سیصد و دوازده و مقبره اش مقابل مقبره مرحوم آخوند ملا محمد کلظم خراسانی است .

و مثل حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل التوفی سنه هزار و سیصد و بیست و شش

امر ششم در سلاطین مدفونین در نجف اشرف

هنگام عهد الدوله ابن رکن الدوله دیلمی او از سلاطین دیاله است و او اول کسی است که ملفب شد بشاهنشاه چنانکه در تاریخ گزیده است و سلاطین دیاله شیعه منصب بودند و عهد الدوله معاصر بود باشیخ مفید و خلیلی از مرحوم شیخ تجلیل میکرد و از آثار خیریه او است تجدید همارت حرم حضرت امیر (ع) و در بنیاد هشتم شوال سنه سیصد و هفتاد دو و پناه از دنیا رحلت فرمود و وصیت کرد که او را در نجف اشرف در روضه مبارکه دفن نمایند

و هفتم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الوسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن شاه اسماعیل سر سلسله سلاطین صفویه و جمعی از بزرگان گفتند که جنازه ایشان را از فرج آباد

مازندران که در آنجا از دنیا رحلت فرموده در سنه ۱۰۳۸ حمل نمودند نجف اشرف و در رواق مطهر حضرت امیر ع تحت عتبه مقدسه درب حرم مطهر ست پائین پای مبارک دفن کردند

و هشتم محمد شاه قاجار الملقب باخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار و محمد شاه اخته اول سلسله سلاطین قاجار به است .

و در سنه ۱۳۰ از دنیا رفت و جنازه اش را حمل نمودند نجف اشرف و در حجره میان روان بالاسر مطهر دفن کردند .

(خاتمه) بدانکه بعضی از شاهپر علماء اهل امام بدرجه تصویب از سعادت فانی گردیدند . بطوریکه ممکن است که گفته شود در حشاش که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام و آنها چند نفر بودند .

الاول السيد الاجل علی بن موسی بن طاوس ، مرحوم تقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده ما اتقت كلمة الاصحاب علی اختلاف مشاربهم و طریقتم علی صدور الکرامات عن احمد ممن تقدموا و تأخره غیره و در موضع دیگر میفرماید یظهر من مواضع من کتبه خصوصاً کتاب کشف الحیجة ان باب لقاء اياه ای العبة صلوات الله علیه کان له مفتوحاً قد ذکرنا بعض کلماته فیها فی رسالتنا جنة البأوی انتهى

و در دارالسلام فرموده قال السيد الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم اننی اعتبرت الذی وبنا ذکرنا بانه مباحات کالاکل و الشرب و لیس الشباب و النوم و عد اشیاء من البیاحات الی ان قال فما وجدت شیئاً من هذه التي یسمونها بمباحة الا وعلیه ادب من الادیب الی ان قال وانا وجدت البیاحة الغالیة من الادیب منتمة بئیر الکفیز من المبادو والنواب و الحیوانات انتهى و معلوم است کسبکه این مقاله را بگوید لابد تارک مباحاتست .

و در عده الطالبت و تکیکه هلاکوخان وارد بغداد شد و متمتع عباسی را بقتل رسانید منصب قیات النقبائی را داد بجناب سید رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصیر طوسی منع فرمود این بود که کره این منصب را قبول کرد تا آنکه فرموده و یقال انه کان یعرف اسم الله الاعظم و بد و پسرش میفرمود که من مکرر استغاره کرده ام که بشما تطییم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده ام و اسم اعظم در کتب من نوشته شده بر شما باد بطلاله آنکتب انتهى و در مستدرک از مجموعه شهید نقل کرده که وفات او صبح دوشنبه پنجم ذیقعدة الحرام سنه ششصد و شصت و چهار بوده و مولد او روز پنجشنبه نیمه محرم سنه پنجم و هشتاد و نه بوده و قبرشان محتمل است در نجف اشرف باشد ولیکن در خارج حله قبه عالیه است منسوب باو و جناب سید علی بن موسی بن طاوس برادر سید احمد بن موسی بن طاوس است و سید احمد پدر سید عبد الکریم و مادر موسی والد سیدین دختر شیخ الطائفة است و والده سید علی و سید احمد بنت شیخ سعید ورام بن ابی فراس است پس سیدین سبط این دو بزرگوارند و ابناء طاوس از احفاد داود بن حسن بن حسن الجنبی (ع) هستند که داود رضیع حضرت صادق (ع) بود و عمل ام داود منسوب باو .

الثانی العالم الجلیل المولی عبدالله التستری الزاهد . در دارالسلام است که پسرش المولی حسن علی در مقام موعظه فرمود یا بنی انی بعدما امرنی مشائخی رضوان الله علیهم بالملل برائی ما ارتکبت مباحاً و لا مندوباً الی الان حتی الاکل و الشرب و النوم و النکاح او قال الجماع و کان بعد ذلك باصابعه و کان لفظ النکاح او لفظ الجماع دایع ما عده باصبعه انتهى .

و هو اصدق من ان یقفوه فی مقاله غیر مخ الحقیقه و در روایات بعد از نقل این قضیه از خط جدش فرموده آنچه در بعضی از مواضع دیده میشود که بعضی از علماء فرموده اند مدت سی سال است که از من صادر نشده از احکام خمس بئیر واجب و مندوب اشاره باین جناب است و در تاریخ عالم امر است که وفات ایشان در اصفهان شب یکشنبه یست و ششم محرم الحرام

سنة هزار و بیست و یک بوده و ایشان از تلامذه مولانا احمد الاردیلی بودند و جنازه‌شان را اولاً دفن نمودند در مقبره جناب اسماعیل بن زید بن الحسن بعد از اصفهان بردند بکربلای معلا و در آن بقعه شریفه دفن کردند

و در دارالسلام از شرح صحیفه سید نعمت‌الله نقل کرده که بعد از فوت مرحوم آخوند ملاعبدالله بعضی از مجتهدین ایشان را در خواب دیدند بهیئت نیکی و ممکن‌بندی پس سؤال کرد از سبب آن فرمود سبب آن آنستکه در دست من یک سیبی بود و از مسجد جامع اصفهان بیرون شدم درین راه بطفلی رسیدم آن سبب را بآن طفل دادم آن طفل خوشحال شد باین واسطه من باین درجه و مقام رسیدم بعد میفرماید بگمانم که فرمود آن طفل یتیم بود

و تفسیر این حکایت در دارالسلام از خزائن نراقی از مرحوم مجلسی نقل کرده که یکی از علماء که شاید امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده نقل میکند که یکسال بعد از فوت مجلسی او را در خواب دیدم و گله کردم که با آنکه شاهد کرده بودی که بغواب من درائی چرا بعد یکسال بغواب من در آمدی گفت ابتلا آتی داشتم والان فی الجملة از آنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا در موقف خطاب الهی و داشتند ندها رسید چه آورده عرض کردم عزم را صرف نمودم در تصنیف و تألیف احادیث و اخبار و تفسیر خطاب رسید بلی مصدر کردی کتب ترا باسم سلاطین و خوشنود بودی که مردم آنها را مدح میکنند مدح مردم و رضاء سلاطین اجر تو خواهد بود از آنها عرض کردم عزم را صرف نمودم در امامت جماعت خطاب رسید بلی لکن خوشحال میشدی و قتیکه جماعت زیاد بودند و بد حال میشدی اگر جماعت کم بودند این عمل هم لایق ما نیست حاصل هر چه عرض کردم رد کردند تا آنکه تمام حسانتانم رد شد پس خطاب رسید که تودر نزد ما یک عمل مقبول داری و آن آنستکه یک روز گلایی در دست بود زنی بر تو گذشت و طفل صغیری پشت سرش چشم آن طفل بان گلایی افتاد با درش گفت من گلایی می‌خواهم پس آن گلایی را بدست آن طفل دادی طلباً لرضاء الله آن طفل خوشحال شد بهین یکمیل خدا از من در گذشت و تجاوز کرد

الثالث الشیخ الشہید الحیدر محمد بن جمال‌الدین المکی العالمی المعروف بالشہید الاول و در روایات الجنات و کان بعد مولانا الحقیق علی الاطلاق اقله جمیع قهواء الافاق بو توحه ایشان در حدود فقه و قواعد احکام مسلم است مثل تفرد شیخنا الصدوق در نقل احادیث اهل بیت کرام و مثل تسلیم شیخ مفید و سید مرتضی در اصول و کلام و شیخ طوسی در سنة دائره و کثرت اساتید و تلامذه .

و مرحوم فقه الاسلام نوری در دارالسلام فرموده قال الشہید رحمة الله علیه فی قواعد و من الخسران صرف الزمان فی السباح وان قل لانه یتقص من الثواب و یخفف من الدرجات و ناهیک خسراناً بان تمعجل ما یبغی و تفسیر زیادة نیم بقی انتہی و معلوم است صدور این کلام از چنین عالم جلیل کاشف است از علو مراتب کاش و آنکه او عمل میکرده بآنچه فرموده

و در روایات است که شهادت ایشان در نهم جمادی الاولی سنة هفص و هشتاد و شش بود و آن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولاً بششیر گشته بعد بدش را بدار زدند بعد سنک بارانش کردند .

و در مستدرکست بعد بدش را سوخته و عدل او بود در جهات فضل و ورع و تقوی و وصول بدرجه شهادت الشیخ زین‌الدین اللقب

بالشهید الثانی

در مستدرک از شیخ علی بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید نقل کرده که جدش شیخ شهید در خواب دید یکجائی را که گویا بهشت است و در آنسکان کرسیها گذارده اند بالای هر کرسی یکی از مشاهیر علماء نشسته اند و پهلوی کرسی شهید کرسی خالی است که بر او کسی نشسته پس سؤال کرد که این کرسی از آن کیست گفتند مهیا شده بجهت شما از آنوقت دانستکه شهید خواهد شد

و در معام شرح بر کتب شهید بر آمد مثل لمة والفیة و نغلیة

و در روضات از تلخیص ایشان شیخ محمد عودی نقل کرده که بعد از ذکر جمله از مدائح او فرموده لم یصرف لغظة من عمره الا فی اکتساب فضیلة و وزع اوقاته فی ما یعودنفة فی الیوم و اللیلة الیه بعد صاحب روضات میفرماید ولم اجد الی هذا الزمان الذی هو من حدود ثلث و ستین و مائین بعد الالف احدا من العلماء الاجله یكون بجلالة قدره و سعة صدره و عظم شانه و ارتفاع مکانه و شهادت شهید ثانی در شهر اسلامبول بود بجهت تشیع شان در سنه نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار و سه روز بدن نازنین او افتاده بود روی زمین بعد از سه روز بدن نازنین او را انداختند میان دریا

و در روضات از کتاب مقامات سید نعمة الله جزائری نقل کرده که بر خطهای خون نازنین او

دیدند رسم شده اللهه پی در خارج شهر بنائی نهادند و نامیدند بقبره میرزا زین الدین و از بعضی از مؤلفات شیخ بهائی نقل کرده که یکروز مرحوم شهید ثانی از مصرع خود با والد شیخ گذشت هینکه چشمش با آنسکان افتاد رنگش برید فرمود در این مکان خون شخص بزرگی ریخته میشود بعد معلوم شد که مراد خودشان هست و در بعضی از مواضع است که دیده شد که در آنشیکه او را بقتل رسانیدند از بندش نوری ساطع است بسمت آسمان و در آن نور رفته دیدید که در یکطرف آن نوشته است رب انسی مغلوب فانتصر و بر طرف دیگر آن رفته نوشته است انکت عبدی فاصطبر

الرابع العالم الربانی المولی احمد بن محمد الاردیلی

در جلد اول بحار مفرماید و المحقق الاردیلی فی الورع و التقوی و الزهد و الفضل بلغ الغابة

القصوی ولم اسع بثلثة فی التقدیمین و التاخرین

و در لؤلؤة البحرین است انه لم یسمع بثلثة فی الزهد و الورع له مقامات و کرامات ذکره

الشیخ المجلسی ره فی البحار فی جملة من رأى القائم صلوات الله علیه

و در روضات میفرماید امره فی الثقة و الجلالة و الفضل و النبالة و الزهد و الدیانة و الورع

الامانة اشهر من ان تؤدی مکانه او تصدی بیان و کیف و قدسیة ذاته و ملکوتیة صفاته ما یضرب

به الامثال فی العالم کالخلق الجمیل من النبی و الشجاعة من الوصی و الساحة من العاتم انتهى

و در کلمة طیبه از سید جزائری نقل کرده که مرحوم مقدس اردبیلی در سال گرانی تقسیم

میکرد با قراء آنچه داشت از اطعمه و میگذارد بجهت خود باندازه یکی از ایشان در یکی از سالهای گرانی چنین کرد عیالش درخشم شد و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی وا گذاشتی که از مردم سؤال کنیم پس رفت بسجده کوفه برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی در خانه آمد و با او بود

چند بار گندم پاک و آرد نرم نیکو و بسیار خوبی
 پس گفت این راضا صاحب منزل فرستاده برای شما او معتکف است در مسجد کوفه چون مقدس
 از احتکاف برگشت زنش گفت طلمابکه فرستادی با اعرابی طلمام نیکومی بود
 پس حد الهی را بجای آورد و او را از آنطعام خبری نبود
 و در مستدرک از سید جزائری نقل کرده ان المولی احمد الاردیلی کان له من العلم رقبة قاصية
 و من الزهد والتقوى والورع درجة اتقى الى ان قال :
 که بعضی از مجتهدین مرحوم مقدس اردبیلی را بعد از فوتشان در خواب دیدند بزی حسنی و
 لباس زیبایی که از حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) خارج شد
 پس سؤال کردند چه عمل شما را باین مرتبه و درجه رسانید تا ما هم مرتکب شویم در جواب
 گفت بازار اعمال کساد است و نفع نبخشید ما را بفر ولایت و محبت صاحب این قبر
 و معلوم است کسیکه شهادت این بزرگان دارای این درجه از مقامات باشد مرتکب محکوم
 بلکه میباح نباشد فضلا از ارتکاب حرام
 و در ثلثی الاخبار است انه لم یسد برجه للنوم فی اربعین سنة ولم یصدر عنه فیها فضل مباح فضلا
 عن الحرام والسكره .

و در انوار نماییه است که از ورعش این بود که حیوانی اجازه میکرد که از نجف برود
 زیارت کاظمین وقت مراجعت بعضی از شیعیان کاغذ می دادند که ببرد بنجف اشرف کاغذ ها را بیجب
 خود میگذارد و پیاده میرفت بنجف اشرف میفرمود از صاحب حیوان اجازه حمل این کاغذ
 را ندارم

و دمیری در حیوة العیوان نقل کرده که عبدالله بن مبارک در شام فلسی عاریه کرد پس سفری برای او
 اتفاق افتاد چون بانطاکیه رسید پادش آمد که قلم عاریه نزد او مانده پس پیاده مراجعت کرد بشام
 و قلم را رد کرد و برگشت

و شیخ بهائی در کشکول نقل کرده که مخلوط شد گو سفند حرامی میان گو سفندان کوفه
 پس یکنفر از اهل ورع که از عباد کوفه بود تا هفت سال اجتناب کرد از خوردن گوشت گو سفند
 چون برسد که گو سفند چند مدت در دنیا میباید گفتند هفت سال

و در کلمه طیه نقل کرده از سید بن طاوس که احتیاط فرموده از خوردن طلمابکه برای
 غیر خدا ترتیب داده شد بجهت نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدا بتعالی کشته شده باشد و نقل
 شده که جناب مقدس اردبیلی در سفر زیارت مخصوص حضرت سیدالشهداء که از نجف اشرف مشرف
 میشد بکربلاى معلی نماز خود را جمع مینمود و میفرمود بترسم سفرم سفر معصیت باشد چون
 طلب علم واجب است و زیارت امام حسین ع مستحب

و از مکارم اخلاق آن جناب نقل شده که در یکی از اسفار او یکنفر از زوارها که آنجناب را
 نیشناخت گفت جامه های مرا بر لب آب آنها را بشور چرکشان را بگیر آن بزرگوار قبول کرد و
 جامه های او را شست و شو داد آورد که تسلیم وی کند آن مرد آنجناب را شناخت و خجالت کشید
 و مردم او را تویخ نمودند آن بزرگوار فرمود چرا او را ملامت میکنید مطلبی نشده حقوق برادران
 مؤمن زیاده از این است

و رحلتشان در نجف اشرف بوده سنة ثلث و تسعمین و تسعمائة و ایشان معاصر بودند با میر داماد
 و با شیخ بهائی و قبر شریفشان در حجره ابوان نجف اشرف است بست دست چپ کسیکه از ابوان

بروان مطهر مشرف میشود و در آن حجره است خزانه حضرت امیر (ع) و اتفاقاً این گوهر گران بها مضبوط شد در خزانه حضرت امیر ع

الغامس بحر العلوم والمامه السید محمد مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی و آن بزرگوار کسی است که کرامات و ملاقاتش حضرت حجة ع را بنو اثبات شده و بعد از مرحوم سید علی بن طاوس احدی در این فضیلت سبقت نگرفته است ایشان را و کافی است در مراتب مقامات ایشان که شیخ فقیه اکبر الشیخ جعفر النجفی صاحب کاشف الغطاء با آن رایت قناعت و زهد و ریاست که داشت خاک کفش سید بحر العلوم را بعتک عامه اش میباید و معلوم است کسیکه باین درجه و مرتبه باشد لابد مجتنب از مکروهات خواهد بود

در دار السلام است که والد ماجد سید در شب ولادت سید در خواب دید که حضرت رضا (ع)

شمی با محمد بن اسمعیل بن بزیع فرستاد در پشت بسام خانه سید روشن کردند

و در کلمه طیبه از مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری ره نقل کرده که حاکم بروجرد

روزی بدین عالم جلیل سید مرتضی سید بحر العلوم رفت بعد از مراجعت چون بصحن خانه رسید بحر العلوم را که در آن وقت بحسب سن در شمار اطفال محسوب میشد ملاقات کرد ایشان را بحاکم شناسانیدند حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت

پس سید بوالدش عرض کرد باید مرا از این شهر بیرون فرستی که میترسم هلاک شوم فرمود چرا گفت بجهت آنکه قلبم را از آن ساعتیکه حاکم اظهار مهربانی کرد مائل باموی بینم و آن بفضیکه باید بحاکم ظالم داشت باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند

پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد اتهمی

و ایضاً در آن کتاب از آخوند ملازمین العابدین سلماسی تلخیص بحر العلوم نقل میکند که: شی فقیه

اجل سید جواد عاملی صاحب **مفتاح الکرامه** فرمود که کسی در خانه را گوید دانستم که خادم بحر العلوم است خود شتابان رفتیم در خانه خادم گفت شام سید را پیش روی او گذارده اند و منتظر شما هستند بتعمیل روانه شدم چون چشم سید بن افتاد فرمود آیا از خداوند نیترسی و حیا نیکنی عرض کردم که چه روی داده

فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود و هیال خود خرماى زاهدی قرض میگرفته و بنیر او متکثر نبود و هفت روز برایشان گذشته که گندم و برنج نچیده اند و بنیر خرماى زاهدی نخورده اند و امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال گفت قرض تو بفلان مبلغ رسیده پس حیا کرد و از او چیز نگرفت و خود و هیالش امشب گرسنه هستند و بی شام بسر میبرند و تو خوش میگذرانی و میخورى و خانه او بخانه تو متصلست و میشناسی او را

پس مرحوم سید جواد گفت و افه مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او شام

میخوردی و التفات باو نمیکردی هر آینه بیهودی بودی و غضب من بنو بجهت تجسس نکردن تست از حال برادران و همسایگان بگیر این مجسوه را و خادم من بر میدارد او را و در خانه بدست میسپارد باو بگو خوش داشتم با تو شام بخورم و این کیسه پول را دزدیر فرش او بگذار و مجسوه را برای او بگذار و برنگردان و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده

بس جناب سید جواد با آن خادم رفتند بخانه آن مؤمن و مجموعه از دست آن خادم گرفت و در را کوبید و وارد شد بر آن شخص و گفت خوش داشتم امشب با تو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت این غذا طبع نفیسی استکه عرب نمی تواند این قسم طبع کند و من نمی خورم تاخیر ندهی مرا بامر او و اصرار کرد از کبیت سید قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد بر قصه من احدی از همسایگان من چه رسد بدورها

معلوم شد که سید بکرامت مطلع شده و اسم آن مؤمن شیخ معمد عاملی بود و آنچه در کبیه بود شصت عدد شوس بود که اسم پولهای آن زمان بود انتهی

و در مستدرک از شیخ ورع شیخ محمد تقی تلخیص سید نقل کرده که سید بحر العلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی و با او بود جماعتی و یک مردی بود که تنها میرفت و هر جا سید فرود می آمد او هم نازل میشد و هینکه سید حرکت میکرد او هم حرکت میکرد در بین راه سید اشاره کرد باو نزدیک آمد و دست سید را بوسید بعد سید احوال چند نفر مرد و چند بچه و چند زن را باسبب از اهل بیت و از همسایه های او قریب بچهل نفر سؤال کرد آن مرد هم یک جواب می داد و آن مرد از اهل عراق نبود و لهجه او هم لهجه اهل عراق نبود

بس ما از سید سؤال کردیم که این مرد کیست؟ فرمود از اهل یمنست عرض کردیم شما چه وقت به یمن تشریف برده اید که ایشان را میشناسید سید فرمود: سبحان الله لوسألنتی من الارض شبراً شبراً لاخبرتك بها

تولد سید بحر العلوم در کربلا در ماه شوال شب جمعه سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوده و رحلتان در سنه هزار و دویست و دوازده بود تاریخش هریک از چهار ققره استکه در این مصراع از شعرا واقفت

یغرب غریب غریب بغری

و جناب سید بحر العلوم علاوه بر فضائلیکه داشت اشعار بسیار ملیحی در مرثی و در ترقه فرموده و دره سید معروفست خیلی میل کردم بعضی از اشعار ملیح دره را نقل کنم

منجمله در باب غسل جمعه بعد از ذکر جواز تقدیش در روز پنجشنبه میفرماید:
وان تسکت اداء فاعد ولو قضاء و قضاء لاتمد

منجمله در احکام جناز میفرماید:

لاتنس ذکر هادم اللذات ان لم تجت فهو جاهات

منجمله در نماز صبح که بکرگشتش در وقت واقع شود میفرماید:

وهی اداء لاداء و قضاء ولا قضی کما ارتضاء المرتضی

منجمله در ذکر سجده میفرماید:

والذکر فیه کالركوع الا ان العظیم مبدل بالاعلی

و بدانکه بسیاری از علماء دارای کرامات باهره بودند و مابعضی از آنها را که قریب بصر ما بودند ذکر میکنیم تیناً

منجمله السید الجلیل صاحب القمات والکرامات السید محمد باقر القزوینی که سابقاً در

مدفونین نجف اشرف تاریخ فوت و محل دفنتان گفته شد

در مستدرک از سید مهدی قزوینی برادرزاده شان نقل کرده که من با هم گرامی و جمعی در

کشتی نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن گرفت که کشتی مان خیلی متلاطم شد و در میان جماعت

مردی بود که خیلی ترسان و هراسان شد و حالش منقلب شد و گریه میکرد و متوسل بای الایمه امیر-

المؤمنین (ع) بود و سید محمد باقر مثل کوهی نشستند ابدأ اضطرابی نداشت

پس چون سید ملتفت باضطراب و جرع او شد فرمود یا فلان چرا مضطرب شدی مگر نبدانی باد و درصوبت همه منقاد و مطیع امر الهی هستند بدطرف هایش را جمع کرد و اشاره کرد بیاد گوئیامگسی بود که برید و بعد فرمود قری هان آن کشتی آرامشد

و گفته شده ایشان در سنه هزار و دوست و چهل و شش از دنیا رفتند و این سید جلیل و برادرزاده اش سید مهدی قزوینی و خال گرامش سید بحر العلوم هر سه از کسانی بودند که مکرر فائز شدند بملاقات حضرت حجة الله ارواحنا فداه و صاحب الله تعالی فرجه الشریف و منجمله العالم المؤید السید الشریف المسجد میرشجاعت علی الموسوی الرضوی النجفی المعروف بالهندی که در عصر سید بحر العلوم و شیخ جعفر کبیر بوده

غلامش گفت من خدمت سید بودم که از هند می آمد پنج اشرف بعضی از اوقات میان کشتی عقی از حبیب بیرون می آورد که در او بود انواع جواهرات ساعتی بآنها نظر میکرد دومرتبه میان حبیب می گذاشت و مسافرها ملتفت نمیشدند لکن ناخدا از بالای کشتی ملتفت شد و آن جواهرات را نشان کرد و سید ملتفت نبود که او ملتفت شده

پس ناخدا خواست حيلة بنماید و آن عقد را از سید بگیرد فریاد زد میان کشتی که بامن عقی بوده از جواهر علامت و نشانیش این و این و دیشب از من سرقت شده بایمن لباسها و اسبابهای شمارا تفتیش نمایم و مشغول تفتیش شد

جناب سید دانست که اگر این عقد از جیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا را خواهند نمود و خواهند گفت سید دزدی کرده این عقد را پس سید آن عقد را انداخته میان دریاهو عرض کرد :

یا امیر المؤمنین این امانت من است نزد شما واحدی مطلع نشد باین عمل سید پس چون ناخدا دیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سید شد چیزی نیافت پس مأیوسانه مراجعت کرد و چون کشتی بجزیره از جزائر رسید اهل کشتی فرود آمدند سید فرمود بن خیلی من میل بساهی دارم رفتم یکساهی بزرگ متعنی در دست کسی دیدم بسید عرض کردم چنین ماهی متعنی من در بازار دیدم فرمود همانرا بخر

پس او را خریدم چون شکش را چاک دادم دیدم آن عقد بهمان علامتها از شکم ماهی بیرون شد آوردم نزد سید و سید شکر الهی را بعمل آورد

و فرزند ارجمندش میرهاشم النجفی هم دارای کرامات زیادی بود که علامفهام شیخ محمود عراقی در دارالسلام نوشته

و منجمله العالم الجلیل و الحق النبیل جناب آقا میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی صاحب قوانین

در دارالسلام عراقی از آنحضرت کرازی نقل کرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم و خدمتگذار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توسع

اجر و عوضی بکروز از او سؤال کردند که چه چیز وادار کرده برابرین خدمت مجانی؟ گفت من از اعزه اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت الله الحرام

وزیارت قبور ائمه انام از بله خود حرکت نمودم و بعد از فراغ از حج و از زیارت قبور مدینه منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم در حین سوار شدن کشتی همیان من افتاد میان دریا آمدن من قطع شد و حیران ماندم که چه کنم بعضی از اثنایه خود را فروختم و گذران کردم تا خودم را بنیض اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) و متوسل بآن بزرگوار شدم در خواب دیدم آن بزرگوار بن فرمود غصه مغرور برو بقم و هیبات را از عالم جلیل هرزرا ابوالقاسم قمی مطالبه کن .

بیدار شدم و تعجب نمودم که همیان من بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد رفتم بقم درب منزل میرزای قمی خادمش گفت آقا در خواب است صبر کن تا از خواب بیدار شود گفتم من مرد غریبی هستم و ارادتم حرکت دارم خادم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه را بزن چون درب را کوبیدم صدای میرزا بلند شد با فلان صبر کن الساعه آمدم و مرا با همیان من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش در را باز کرد و عین همیان سر بسته مرا از زیر عبا بیرون کرد و بن داد و فرمود برو بولایت خود و تا زنده هستم با حدی خبر ندهی پس همیان را گرفتم و دستش را بوسیدم و رفتم بشیروان

یکروز قصه خود را بجهت عیالم نقل کردم تعجب زیادی کرد گفت اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوة ملازم خدمتش میشدی بر گشتم بقم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده بس قصد کردم همیشه ملازم و خادم قبرش باشم

و منجمه رئیس الشیبه و شیخ الطائفة الحنفیة الشیخ مرتضی انصاری ابن معده امین الذوفلی الشوشری

و ایضاً در دار السلام از شیخ معده طه نجفی از شیخ جواد المعروف باین النجف نقل کرده که گفت شنیدم از بعضی از همسایگان که در محله حویش بودند گفت

مردی از رتقاء من یکروز آمد نزد من گفت من خیلی مبتلا بضعیق میشت هستم و از برای شیخ مرتضی انصاری وجوهات زیادی آوردند بامن همراهی کن برویم و حظ و افری از آن مال سرت نائیم ؟

من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من میآیم لکن داخل خانه نیشوم و مباشر سرت خود را نمیکنم آنچه تو برداشتی قسمت میکنیم راضی شد چون نیمه شب رفتم بدرب منزل شیخ من آنجا توقف کردم و رفتم بجمله وارد منزل شد بعد از هفت بر گشتم مضطرباً و انگشتانش را بدنداناش میگریزد گفت امر جیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد

گفتم چه دیدی گفت رفتم بیام بیرونی که از آنجا بروم بیام اندرونی و داخل اندرونی شوم دیدم یک شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده و سرش را بزیر انداخته ترسیدم و مراجعت کردم

رفیقش گفت قوه واهه بر تو غالب شده و من تصدیق نمیکنم تو را مگر آنکه مشاهده کنم بایکدیگر رفتم به پشت بام خارج و آن جا خواستیم برویم به پشت بام داخل دیدیم شیر مهیبی لب بام داخل ایستاده هر دو ترسان و لرزان مراجعت نمودیم

و منجمه العالم الجلیل الشیخ مهدی المروف به ملا کتاب النجفی

مرحوم ثقة الاسلام نوری فرموده نمائند عبادتی از واجبات و مستحبات مگر آنکه بجای آورد آنرا حتی آنکه یکروز ملتفت شد بروزه سه روزی که حضرت امیر (ع) و فاطمه زهرا و حسین

بیجای آوردند و نانشان را به یتیم و مسکین و اسیر دادند و سوره هلاتی در مدحشان نازل شد پس عزم کرد که چنین روزه بگیرد مغباً از اهل و عیالش چون بعد از زوال روز سوم شد حالت غشوه بر ایشان عارض شد و اهل و عیالش گمان کردند که شیخ از دیار فتنه مردم خبر دار شدند و آمدند بجهت تشییع جنازه

پس طبیعی آمد و نبض آن مرحوم را گرفت گفت شیخ زنده است و مرضی ندارد بفریضه کرسنگی تا وقتیکه غذا مهیا کردند و بدان شیخ ریخته اول مغرب شد بحال آمد بکوفتی شیخ جواد عاملی که از تلامذۀ شیخ بود آمد بجلوس درس شیخ در وجانش آثار حزن و اندوه مشاهده کرد فرمود چرا اینقسم معزونی عرض کرد مردی که از من سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازار دید و از من مطالبه کرد بعضی از سخنهاي نالایق بن گفت

شیخ فرمود علی دینک غصه مخور ترا حواله میکنم بصرافحقیقی بعد فرمود با شیخ جواد برخیز ترا حواله کردم بحضرت امیر (ع) و از آنحضرت مطالبه کن

شیخ جواد برخاست و مشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) و حواله شیخ را عرض کرد هنوز سخنتی تمام نشده بود که کبۀ سی شاهی داشت میان مشتش گذاشته شد بر گشت و مجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کبۀ را بشیخ نشان داد ذلك فضلا لله یؤتی من یشاء

و من جمله در قصص العلماء است جناب آخوند ملاحسن یزدی که از معارف و مشاهیر عباد و متقین بود و ایشان در بدو امر ساکن یزد بود و حاکی از جانب فتحعلی شاه آمد یزدو بسیار متمدی و ظالم بود و جناب آخوند بعد از یاس دادرسی سلطان بر عیت امر فرمود که او را باقتضاح از یزد اخراج نمودند

خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوند را از یزد طلبید لسی الورود آخوند سلطان از واقعه یزد سؤال کرد و میل داشت که آخوند این انتساب را از خود سلب کند آخوند فرمود که حاکم ظالم بود و من خواستم شر او را دفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیر شد و امر کرد با آوردن چوب و فلک که آخوند را سیاست کرده باشد پس در حضور سلطان باهای آخوند را بفلک کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقیناً تقصیر ندارد و این کار را رعایا بدون اجازه آخوند کرده اند

مقصود سلطان تلقین جواب بود آخوند، ایشان با آنکه باهاشان بفلک بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم ب مردم و رعایا تقصیری ندارند سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوند را از فلکه باز کردند آخوند رفت بسنزل خود شب شد مرحوم سلطان دو عالم رؤیا رسول خدا (ص) را دید دو انگشت پای مبارکش را بسته اند

عرض کرد باهای مبارک شما را که بسته ، فرمود توبستی

سلطان هرگز کرد من چنین بی ادبی نکرده ام

فرمود حکم نکردی که باهای آخوند ملاحسن را بپند

پس پادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت فاخری فرستاد و اذن داد بر رجوع

ایشان بوطن آخوند بر نکشت و ذت بکر بلای مملی و آنجا بود تا از دنیا رحلت فرمود و فرموده

مرحوم فتعلی شاه خواست که دختر خود ضیاءالسلطنه را تزویج بر آخوند ملا حسن بکنم مرحوم آخوند راضی نشد

و منجمله مرحوم حاجی محمد ابراهیم گلپاسی هسابه داشت مشغول لهو و لعب بود حاجی کسی را فرستاد که موعظه اش کند این قبایح را ترک کند آن شقی در جواب گفت بجای بگو غل بغایه من بگذارد آن شخص همین مضمون را بحاجی عرض کرد حاجی عرض کرد خداوندان منگه نمیتوانم غل بغایه او بگذارم فوراً بیضا آنرد فاسق ورم کرد وهان شب ازدنیا رفت

و منجمله جناب مستطاب آقا سید عبدالله توسلی نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دو الاغ خرید وبا هیال واطفالش پیاده و سواره مشرف شد بکربلای مطلی یعقوبیه که رسید یک الاغ باخورچینش را دزدبرد ومؤنه سفرش هم میان خودچین بود این بیچاره اطفال را یک الاغ سوار کرد وخودش و هیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعد از زیارت حضرت عسکریین علیهماالسلام مشرف شد خدمت مرحوم آیه الله حاجی میرزا حسن شیرازی (ره) درب منزل آخوند ملا عبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت رادزد برده

گفت بلی ورفت خدمت مرحوم میرزا در حالتیکه جمعیت زیادی خدمت آن مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده واو را نزدیک طلید و بیست و پنج قران باو داد و فرمود بسرت بسکه مشرف شده و شنیده که تو با هیال و اطفال مشرف شده بکربلای مطلی جهت مخارج تو صد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکربلای مطلی و میان ایوان حضرت سیده الشهداء (ع) آن شخص خراسانی را ملاقات خواهی کرد و صد تومان را بتو خواهداد و این بیست و پنج قران بجهت مخارجت از اینجا تا کربلا

آن شخص خراسانی متحجبه از خدمت مرحوم میرزا بیرون شد و رفت بکربلای مطلی میان ایوان شخصی را از اهل خراسان دید بعد از مفاصحه باو گفت الان میان حرم مطهر یکی از حاجیهای خراسانی که از مکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف اوتام نشده بود که آن حاجی از حرم مطهر بیرون شد و میان ایوان این شخص را ملاقات کرد و صد تومان را که پسرش فرستاده بود باو داد آن مرد خراسانی نزدیک شد که از کثرت تعبیر دیوانه بشود

منجمله حکایت شیخ محمد حسین اصفهانی که حالاتش در آخر تفسیر سوره بقره نوشته شده و ایشان این شعر را در وقت فوتشان مکرر میکرد :

آنکه دایم هوس سوختن مامیکرد
کاش میبود دم مرگ تو ماشا میگرد
مخفی نماناد که غالب از علماء اعلام (رح) صاحب کرامات و مکاشفات بودند لکن خفیر
در این مختصر کرامات بعضی از متأخرین از علمای اعلام را تبییناً ذکر نمودم
والعبد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

باب چهارم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت

و وفات حضرت مجتبی (ع)

و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار

و در بعضی از قبور متبرکه سادات حسنی (ع)

و در این باب هشت فصل و یک خاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریفش حسن است و اشهر القاب شریفه زکی و مجتبی است و کنیه شریفش

ابومحمد است پدر بزرگوارشان علی بن ابیطالب (ع) است والده ماجده شان فاطمه زهراء

سلام الله علیها میباشد

فصل دوم

در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از آیام هفته و در تعیین ماه ولادت

و یوم آن از آیام ماه و در تعیین سال ولادت

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و شیخ طوسی (ره) و اکثر

اعاضم علماء ذکر کرده اند که ولادت شریف امام حسن (ع) در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان

سال سوم هجرت بود انتهى

و مرحوم کفعمی (ره) در مصباح و کمال الدین بن طلحه در مطالب السنول و

سیطان جوزی در تذکره و ابو اللرج اصفهانی در مقاتل الطالبین تصریح فرموده اند

که ولادت با سعادت آنحضرت در سال سوم هجرت نبوی (ص) بوده

اقول ظاهراً اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (ع) در مدینه طیبه سه شنبه نیمه ماه

رمضان المبارک بوده اما آنکه در شب سه شنبه بوده یا روز سه شنبه محل اختلاف است

در ارشاد و مناقب فرموده اند در شب سه شنبه بوده

و در دروس فرموده که روزه شنبه بوده

و همچنین محل اختلاف است که در چه سال بوده ؟ اکثر فرموده اند که در سال سوم

و در کافی و تهذیب و دروس است که سال دوم هجری بوده
و بلاحظه آنچه گفته شد در تاریخ ولادت و زفاف صدیقه طاهره (ع) معلوم میشود که اصح
قول اولست
و اقوال نادره دیگر هم هست که دامی بر ذکر آنها نیست

فصل سوم

در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی (ع) از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت
و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و سبب آن

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون فرموده اشهر میان علمای امامیه آنستکه شهادت
آنحضرت در آخر ماه صفر واقع شد و عمر شریف آنحضرت در آنوقت بچهل و هفت سال رسیده است
و بدانکه خلائی نیست که وفات آنحضرت روز پنجشنبه بوده
و ایضاً خلاف معتدبه نیست که وفات آن بزرگوار در ماه صفر بوده و لکن اختلاف در دو امر است:
امر اول - آنکه آیا در کدام روز از ایام صفر بوده و در این سه قول است:

اول آنکه در آخر ماه صفر بوده

و مجلسی (ره) فرموده است که این قول اشهر است

و در اصول کافی است و مضی فی شهر صفر فی آخره .

دوم آنکه در هفتم صفر بوده چنانچه در دروس و مصباح کفعمی است و قبض مسوماً

یوم الغیبس سابع صفر

سوم آنکه در شب باخر ماه صفر باقی بوده چنانچه در مناقب ابن شهر آشوب است و

اصح قول اولست

امر دوم - در سنه رحلت حضرت مجتبی (ع) و در آن نیز اقوالی است :

منها آنکه در سال پنجاه رحلت فرمود چنانچه از مجلسی معلوم شد که فرمود عمر شریف

آنحضرت در وقت رحلت بچهل و هفت رسیده بود و اشهر در باب ولادت هم که فرمودند سنه سوم
هجرت بوده پس رحلت سنه پنجاه میشود

و در ارشاد مفید است و مضی لسیله فی شهر صفر سنه خمین من الهجرة

و در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند قبض الحسن بن علی و هو ابن

سبع و اربعین سنه فی عام خمین

و منها آنکه در سال چهل و نهم هجری بوده چنانچه در اصول کافی است و مضی فی شهر

صفر فی آخره من سنه تسع و اربعین و مضی و هو ابن سبع و اربعین سنه و اشهر

و در دروس فرموده و قبض بها مسوماً یوم الغیبس سابع صفر سنه تسع و اربعین

و اقوال نادره دیگر هم هست و اصح قول اولست

پس مختار این شد که ولادت آنحضرت روز سه شنبه نیمی ماه رمضان سال سوم از هجرت بوده و رحلت آنحضرت روز پنجشنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم از هجرت بوده پس بنا بر این سن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل و شش سال و پنجماه و نیم بوده و از سن شریف حضرت صدیقه طاهره (ع) در وقت ولادت حضرت مجتبی (ع) ده سال و دو ماه و بیست و پنج روز گذشته بود تقریباً و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست و پنجسال و دو ماه و دو روز گذشته بود تقریباً و در حین رحلت حضرت یمنبر (ص) سن حضرت مجتبی (ع) هفت سال و پنج ماه و سیزده روز بود . و در حین رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش سی و هفت سال و شش روز بوده پس مدت امامت آنحضرت بنا بر مختار نه سال و پنج ماه و نه روز بوده تقریباً

واما قاتل آن بزرگوار و سبب رحلتش

چنانچه در ارشاد مفید است این بود که چون معویه عزم نمود که از برای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سبی روانه نمود نزد جمده بنت اشعث بن قیس زوجه حضرت مجتبی (ع) با صد هزار درهم و وعده کرد که اگر آن بزرگوار را بقتل برساند او را تزویج نماید بفرزندش یزید پلید پس آن ملعونه آن سم را بحضرت مجتبی (ع) خوراند حضرت چهل روز مریض بود و بعد از دنیا رحلت فرمود

مخفی نماند که جمده بدرش اشعث بن قیس بود و مادرش ۴۱ فروه خواهر ابوبکر بن ابی قحافه بود .

فصل چهارم

در عدد زوجات حضرت مجتبی (ع) و سبب کثرت تزویج آن بزرگوار از این شهر آشوب و بعضی دیگر از محدثین نقل شده که حضرت امام حسن (ع) دو بیست و پنجماه زن تزویج فرموده و گفته شد سیمده زن تزوج فرموده و در بحار از کتاب عدد نقل کرده : تزوج سبعین حرة و ملك مائة وستين امة فی سایر عمره و در محاسن برقی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا امیر المؤمنین (ع) آمده ام بشورت کردن چون امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر خطبه نمودند دختر مرا حضرت فرمود : «الستشار مؤتمن اما الحسن فانه مطلق النساء ولكن زوجها للعین (ع) فانه لا ینتک خیر» و در بحار از مناقب روایت کرده که حضرت امام حسن (ع) خواستگاری فرمود دختر عبدالرحمن بن حارث را

عبدالرحمن سرش را بزیر انداخت گفت والله کسی روی زمین عزیز تر نیست نزد من از شما و شاخلی زن طلاق میدهم میترسم که دختر مرا طلاق بدهد قلبم از شام بر گردد و حال آنکه

شما باره تن یغیر (س) هستید پس اگر شرط فرمائی که دختر مرا طلاق ندهی بشما تزویج می‌کم حضرت سکوت فرمود و برخاست و بیرون شد و فرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند و بگردن من اندازد

و اما سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در **کامل بهائی** استکه مخدره **شهر بانو** هر شبه بکر بودی چون حوران بهشت و یغیر خبر داده بود که در میان حسن و حسین هر کرا زنی افتد که هر شبه بکر بود اتمه از صلب و ذریه او باشند امام حسن ع از این سبب زن بسیار کردی و چون سبب نیافتی طلاق دادی حسین ع روزی به حسن ع گفت ای برادر خاطر مرنجان و آنچه که طلب داری از تو در گذشت و من باقم حسن ع دانسته که اتمه از صلب او نیستند انتهی و ممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که یکشب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود

چنانچه در **اصول کافی** از حضرت صادق ع روایت کرده که حسن بن علی پنجاه زن طلاق داد پس امیر المؤمنین ع در کوفه بیا ایستاد و فرمود « یا معشر اهل الکوفه لا تنکحوا الحسن فانه رجل مطلق » پس شخصی از جای خود برخاست و گفت بلی « والله لئن کتفنه انه ابن رسول الله (س) و این فاطمة فان اعجب امسک وان کره طلق

و مؤید اینست آنچه در مناقب این شهر آشوب روایت کرده که تمام این نهسا پشت سر جنازه حضرت مجتبی (ع) با پای برهنه حاضر شدند و اگر مکره میبودند در طلاق خود این قسم تشییع نمیکردند

و در روایتی که آن بزرگوار دختر مردی را خطبه نمود « قال له انی مزوجک و اعلم انک ملق طلق فلق ولکنک خیر الناس نسباً و ارفهم جداً و اباً »

و مسکنست علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان جواز این امر باشد چون نفوس ایه عالیه در او اهل اسلام ابا، داشتند از طلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امر را داشتند و مسکنست سبب کثرت تزویج آن حضرت این باشد که مأمور بود من الله بکثرت تزویج و

این اکبر و اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عهده اطاعت و انقیاد بنده آنستکه اطاعت بنماید در آنچه مخالف با میل و طبع بنده است و میل اولیه نفوس مقدسه معصومین (س) مخالفت با هوای نفس است و معاشرت بانسوان و کثرت مزاجت در آنها مخالف با هوای نفس است مثلاً باطاعت نمودن بغوردن و آشامیدن شکر و شربت انقیاد بنده معلوم نمیشود و اما باطاعت نمودن در اکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود و از اینستکه عقل کل خاتم النبیین (س) نه زن اختیار فرمود و همچنین بزرگ امتحان عقل امثال قوله تالی بود که فرمود: **ادبر فادبر** آنوقت خطاب رسید: «ماخلقت خلقاً هو احب الی منک بک انیب و بک اعاقب و ایاک آمر و ایاک انهی »

فصل پنجم

در ذکر اولادهای حضرت مجتبی (ع) و اسماء شریفه آنها
بدانکه در ارشاد مفید است که آن حضرت هشت پسر داشت و هفت دختر

اما پسرهای آن حضرت

الاول - زید بن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود و شریف بنی هاشم بود و صدقات حضرت رسول (ص) در دست این بزرگوار بود تا حیوة داشت و در سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود

و در عمدة الطالب است عاشر مائة سنة و مات بین مکه و مدینه بوضع یقال له جامز و صادر ایشان و مادر ام الحسن و ام العین ام بشر بنت ای مسعود انصاری بود و نام ای مسعود عقبه بن عمرو یا عقبه بن ثعلبه خزرجی است و ایشان مدعی امامت نشدند و هیچک از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

الثانی - حسن بن الحسن والدہ ماجده شان خوله بنت منصور الفزاربه است و این بزرگوار بسیار جلیل و فاضل و صاحب ورع بود و گویا حضرت مجتبی ع خیلی علاقه خاطر داشت باین بزرگوار و لذا اسم شریف خود را در حیوش بوی مرحمت فرمود و صدقات حضرت امیر المؤمنین ع در دست این بزرگوار بود و در وقت کربلا حاضر بود و جراحت هم در آن وقت بیدنشان رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاده و بعد که سرهای شهاده را خواستند از بدن جدا کنند سر آن بزرگوار را خواستند جدا کنند اسماء بن خارجه ملعون و ساطت نمود که سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون اسماء بن خارجه نسبتی داشت با والدہ حسن منی بدمه با اهل البیت ایشان را اسیر کردند و اسماء بن خارجه در کوفه او را از لشکر ابن سعد گرفت و زخمهای بدن او را مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد و آن بزرگوار را روانه مدینه طیبه نمود

آخر الامر بعد از چند سال ولید بن عبدالملک بن مروان شخصی از مناقین را نزد آن بزرگوار روانه کرد و آن حضرت را مسموم نمود و در مدینه طیبه درس سی و پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود قبل از برادرش جناب زید و در قیام دفن شد
و در اعلام الوری روایت شده که آن بزرگوار از عشق سیدالشهداء (ع) یکی از دخترانش را خطبه نمود

سیدالشهداء (ع) فرمود من اختیار می نمایم دخترم فاطمه را چون شیبه است ببادرم فاطمه زهراء (ع) و آن بخنده در منزل جناب حسن منی سه پسر آورد:

اول - جناب عبدالله محض دوم - جناب ابراهیم الفرم سوم - حسن مثلث

و در عمدة الطالب است که حسن بن الحسن خواستگاری کرد دختر مسوره بن محزومه را در حالتیکه فاطمه بنت العین (ع) زوجه اش بود عرض کرد هر گاه تو تزویج کنی دختر مرا بیند تلینت هر آینه من قبول تزویج میکنم و لکن پیشتر (ص) فرمود: انما فاطمة بضعة منی برزینی ما رضاهوا و بسخطنی ما سخطها و من میدانم که اگر فاطمه زهراء حیوة میداشت و تو پسر دختر او را تزویج دیگری میکردی موجب سخط آن مخدومه میشد

حاصل آنستکه مسوره گفت من میترسم که اگر دخترم را بشما تزویج کنم وحال آنکه فاطمه بنت‌العین زوجه شما هست موجب سخط و غضب فاطمه زهراء (س) بشود

و جناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست میداشت و وقتیکه جناب حسن مثنی ازدنیا رفت جناب فاطمه بر سر قبر او خیه زد و یکسال بر سر قبر شوهرش مشغول گریه و ناله بود و بعد از یکسال مراجعت نمود بنزل خود ناگاه ندائی شنید که گوینده میگوید هل وجدوا ما فقدوا و دیگری در عقب سر او گفت بل ینسوا فانقلبوا و در تذکره سبط است که بعد از رحلت جناب حسن مثنی جناب عبدالله بن حسن والده ماجده اش فاطمه را بزوجیت داد به عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بفرمان والده آن مضمره پس از او متولد شد جناب محمد دیاج

الثالث - از اولادهای حضرت مجتبی (ع) عمر بن الحسن المجتبی ع
الرابع - قاسم بن الحسن المجتبی ع
الخامس عبدالله بن الحسن المجتبی ع

و در اعلام الوری مرحوم طبرسی فرموده: کان عبدالله بن الحسن قد زوجه العین ابنته سکنه قتل قبل ان ینبیها - و والده ماجده ابنه کنیزی بود ام ولد و هر سه در کربلا شهید شدند چنانکه در ارشاد است

و در لوهوف فرموده که زید بن حسن و عمر بن حسن و حسن بن حسن ع از جمله سیایمی بودند که با اهل بیت اسیراً وارد کوفه شدند و در زیارت ناحیه مقدسه بجای عمر بن الحسن ابو بکر بن حسن الزکی را جزه شهادت فرموده .

السادس - عبد الرحمن بن حسن

فی الارشاد خرج مع عمه العین ع الی الحج فتوفی بالابواء و هو محرم و ابواء منزلی است بین مکه و مدینه و مادر ایشان هم کنیزی بوده اهل

السابع - حسین بن الحسن الملقب بالانرم و جهت آنکه آن بزرگوار را انرم نامیدند چون دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود

الثامن - طلحة بن الحسن که او را طلحة الجواد مینامیدند و مادر جناب حسین بن الحسن و طلحة بن الحسن و فاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله النبی بود کذا فی عمدة الطالب و تقة الاسلام قس

در منتهی الامال فرموده طلعاتیکه معروف بجود بودند شش تن بودند .

اول - طلحة بن عبدالله النبی و او را طلحة الفیاض مینامیدند که باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره است

دوم - طلحة بن عمر بن عبدالله بن معمر النبی و او را طلحة الجود می گفتند

سوم - طلحة بن عبدالله بن خلف و او را طلحة الطلعات می گفتند یعنی اجود از تمام جوادها چون اسم طلحة بواسطه شهرت داشتن مسمی بآن بجود مثل اسم حاتم است و این طلحة الطلعات قبرش در سیتان است که شاعر میگوید

رحم الله اعظما دفنوها بسجستان طلحة الطلعات

چهارم طلحة بن عبدالله بن معروف و او را طلحة الغیر مینامیدند

پنجم طلحة بن عبدالرحمن بن ابی بکر و او معروف بود بطلحة الدراهم

ششم طلحة بن الحسن المجتبی ع و او ملقب بود بطلحة الجواد انتهى

واما بنات آن بزرگوار

ام‌الحسن و ام‌الحسین که ایندو مخدومه خواهر ابوینی جناب زید بن الحسن بودند و فاطمه که ایندو مخدومه خواهر ابوینی جناب حسین اترم وطلحه بن الحسن بود
 و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه هر يك از مادرهای متعدد بودند
 و ام‌الحسن زوجه عبدالله بن زبیر بن عوام بود کذا فی عدة الطالب
 و ام عبدالله بنت الحسن زوجه حضرت زین العابدین ع والده ماجده امام محمد باقر ع
 و حسن و حسین و عبدالله الباهر بود و این مخدومه در صبایای حضرت مجتبی ع بجلالت قدر و بزرگواری
 ممتاز بود

و بعضی گفتند که والده امام محمد باقر ام‌الحسن بنت الحسن المجتبی بوده
 و اما ام سلمه زوجه جناب عمر الاشرف ابن زین العابدین بود
 و اما رقیه بنت الحسن زوجه عمرو بن منذر بن زبیر بن عوام بود چنانچه در عدة الطالب است
 و در ذخیره الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام‌الحسن و ام‌الحسین دختران امام حسن
 مجتبی والده شان ام بشر بنت مسعود الانصاری بود و ایندو مخدومه با عاتکه بنت مسلم بن عقیل
 که هفت ساله بود در کربلا بودند و قتیکه لشکریان بخیمام طاهرات ریختند هر سه در زیر سم
 ستوران هلاک شدند

و در عدة الطالب است که از اولادهای حضرت مجتبی ع از هیچیک عقبی باقی نماند مگر
 ازدو پسر و یکدختر که جناب زید و جناب حسن مثنی و جناب ام عبدالله که والده مکرمه حضرت
 باقر ع باشد چنانچه از اولادهای حضرت سید الشهداء از هیچیک عقبی باقی نماند مگر از يك پسر
 و یکدختر که حضرت امام زین العابدین ع و فاطمه بنت الحسن باشد که زوجه حسن مثنی و والده
 جناب عبدالله محض و ابراهیم و حسن مثلث بود

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفه بیره‌های حضرت امام حسن مجتبی (ع)
 و گفته شده که از پسرهای بلاواسطه آن بزرگوار دو نفر عقب داشتند یکی جناب زید و یکی
 جناب حسن بن حسن المثنی و بقیه پسرهای آنحضرت بلاعقب بودند و لابد است در این مقام از
 ذکر دو مقصد:

مقصد اول

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)
 و در عدة الطالب است که آن بزرگوار يك پسر داشت مسی به حسن امیر و یکدختر
 داشت مسما به نفیسه و مادر حسن امیر و نفیسه لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و
 اول لبابه زوجه جناب عباس بن علی بن ابیطالب ع بود و چون حضرت عباس در کربلا شهید شد جناب زید بن
 حسن او را تزویج فرمود و از او جناب حسن امیر و مخدومه نفیسه متولد شد

و حسن بن زید بن حسن المجتبی (ع) از قبل منصور امیر و حاکم مدینه بود و عقب جناب زید منحصر بود از او و اوبسیار عاقل و بزرگوار بود و بانی العباس کمال خلطه و آمیزش را داشت و بلباس ایشان که جامه سیاه بود ملبس میشد

چون شمار بنی العباس لباس سیاه بود و شمار بنی هاشم لباس سبز و جناب حسن امیر در سنه صد و شصت در سن هفتاد و پنج سالگی در حاجز که نزدیک مدینه طیه است از دنیا رفت و در همان حاجز دفن شد و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دریافت و ایشان با بنی عم خود عبداللهمحض و پسرانش محمود و ابراهیم بینوتی داشت

و قتیکه ابراهیم قتیل باختری را شهید کردند و سرش را میان طشتی گذارده برابر منصور گذاردند حسن امیر حاضر بود منصور گفت صاحب این سر را میشناسی ؟ گفت بلی میشناسم و گریه کرد

و اما مغدوره نقیبه او را ست نقیبه نامند و ست یعنی خانم است و آن مغدوره بسیار زاهد و متقیه بود .

و قبر شریف ست نقیبه در قاهره مصر مزار معروفست و مردم مصر بسیار از آن مغدوره تعظیم میکنند و باو سوگند یاد میکنند و بسیاری از علماء نسابه گفتند : نقیبه دختر جناب حسن امیر ابن زید بن الحسن المجتبی (ع) است

و در خیرات جهان است : ست نقیبه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع که در خاک مصر مدفونست و مزارش زیارتگاه خاص و عامست و به طاهره و کریمه الدارین ملقبه میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره بازهدو عبادت بسر برده با جناب اسحق الدؤقمن پسر حضرت امام جعفر صادق (ع) هم باین بود و از آن صلب پاک يك پسر و یک دختر آورد قاسم و ام کلثوم

پس از آن باشوهر و فرزندان خود بمصر رفته و بعد از ست سال که آنجا بودند ماه رمضان سنه دویست و هشت از دنیا رحلت فرمود پس از ارتحال شوهرش میخواست او را بدینه منوره حمل کند اهل مصر استدعا نمودند که آن نش پاک را بمصر سیارد قبول فرمود بد جناب اسحق با دوفرزندش بدینه طیه مراجعت فرمودند

و آن مغدوره قائم اللیل و صائم النهار بود

و میگویند در ظرف سه شبانه روز یکسره غذا میخورند

و در حال احتضار روزه دار بود و جمعی مسئلت نمودند که روزه را افطار کند گفت سبحان الله سی سال است که مسئلت کرده‌ام که صائم از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست بکشم

و در وقت احتضار این بیت را میخواند :

اصرفوا عنی طیبی و دعونی و حبیبی زادن شوقی الیه و غرامی و نجیبی
و در آنوقت که ست نقیبه در مصر بود امام شافعی ساکن مصر بود و بزیارت ست نقیبه میرفت و از پس برده طلب ادعیه خیریه مینمود

و در آن زمان احمد بن طولون در مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی زیادی مینمود اهالی

مصر حضرت ست نفیسه شاکلی شدند

فرمود چه روز احمد سوار میشود ؟

عرض کردند فلان روز مخدیره در آنروز سر راه احمد آمد چون موکب او رسید او را صدا کرد احمد پیاده شد و بخدمتش شتافت مخدیره صفحۀ بدست وی داد که در آن نوشته بود :

« ملکتکم فاسرفتم و قدرتم قهرتم قد علمتم ان اسهام الاسعار نافذة غیر مضطه لا سیما فی قلوب او جمعوها واجساد امریتوها اعملوا ماشتم فانا صابرون و جوروا فانا مستجیرون و اظلموا فانا الی الله مستظلمون فیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون »

احمد بن طو لون که ابن کاغذ را خواند استفزاز کرد و دست از تمدی و ظلم خود کشید و در دارالسلام از اسعاف الراغبین روایت کرده و تئیکه اهل مصر استدها نمودند که مخدیره را در مصر دفن کنند جناب اسحق مؤتمن راضی نشد پس پیغمبر (ص) را در خواب دید فرمودند :

« یا اسحق لا تمارض اهل مصر فی نفیسه فان الرحمة تنزل علیهم بیرکتها »

و از عبد الوهاب شعرانی از شاذلی روایت کرده که پیغمبر (ص) در عالم رؤیا فرمودند

« اگر ترا حاجتی باشد بسوی خداوند پس نذر کن از برای نفیسه طاهره ولو یکدرهم تا خداوند حاجت ترا بر آورد »

و مخدیره بدست خود قبرش را حفر کرد و همه روزه میرفت میان قبرش و نماز میخواند و میان قبرش شش هزار مرتبه ختم قرآن فرمود

و در وقت احتضار روزه دار بود و قرائت فرمود سوره مبارکه انعام را چون باین آیه شریفه رسید لهم دار السلام عند و بهم از دنیا رحلت فرمود

و جناب حسن امیر هفت پسر داشت

اول - جناب قاسم بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی (ع) و مادرش ام السله دختر

جناب حسین اترم بن الحسن المجتبی بود .

دوم - جناب علی الشدید بن الحسن الامیر سوم - جناب زید بن الحسن الامیر

چهارم - جناب ابراهیم بن حسن الامیر پنجم - جناب عبدالله بن حسن الامیر

ششم - جناب اسحق بن حسن الامیر هفتم - جناب اسماعیل بن حسن الامیر

و احوالات این هفت نفر از اصفاذ حضرت مجتبی (ع) در ضمن هفت مطلب ذکر میشود

مطلب اول - در ذکر اولادهای جناب قاسم بن حسن امیر و او چهار پسر داشت و دو

دختر .

اما پسرهای او :

اول - جناب عبدالرحمن الشجری ابن قاسم بن الحسن الامیر و منسوبست به شجر او و قریه

است از قراء مدینه طیبه و از اولادهای او است جناب علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن الحسن الامیر

که در قریه از قراء ری کشته شد .

و ایضاً از اولادهای او است جناب محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری

که در کجور طبرستان ساکن بود و بوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود .

و ایضاً از اولادهای او است جناب حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری

الملقب به داعی صغیر و او دوشهر آمل شهید شد

وایضاً از اولادهای اوست جناب محمد بن حسن بن عبدالرحمن الشجری که در سامری مدفون است.

و حسن بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن اجمری که در نیشابور در حبس ابن طاهر در سال دو بیست و شصت هجری از دنیا رحلت فرمود:

و اولاد و احفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

دوم - جناب محمد البطحالی ابن قاسم بن الحسن الامیر و بطعاً نام و ادبیت در مدینه

طینه و از اولادهای اوست حسن بن شرفشاه ابن عباد بن محمد بن حسین الاطروش ابن علی بن محمد البطحالی که جناب حسن بن شرفشاه جد سادات گلستانه است که ساکنند در اصفهان

و ایضاً از اولادهای محمد البطحالیست جناب حمزه بن عیسی بن محمد البطحالی که در طبرستان شهیدش نمودند

سوم - جناب حمزه بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی (ع)

چهارم - جناب حسن بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی (ع) و ا مادر دختر او :

یکی خدیجه بود که زوجهٔ پسر عرش جناب عبدالعظیم مدفون در ری است و دیگری عبیده زوجهٔ پسر عم خود طاهر بن زید بن حسن بن الحسن المجتبی است

مطلب دوم - در ذکر حالات اولادهای جناب علی الشدید ابن حسن الامیر که در حبس منصور از دنیا رفت و از احفاد این بزرگوار است جناب عبد العظیم بن عبدالله بن علی الشدید ابن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی المکنی به ابو القاسم المدفون فی الری و احوالاتشان در خاتمه ذکر میشود (انش)

مطلب سوم - در ذکر اولادهای جناب ابو طاهر زید بن حسن الامیر و اولادهای او ساکن در صنعاء بمن هستند چون مادرشان از اهل صنعاء بوده

مطلب چهارم - در ذکر اولادهای جناب ابراهیم بن حسن امیر و از اولادهای اوست جناب محمد بن حسن بن محمد بن زید بن ابراهیم بن حسن الامیر و این بزرگوار در صفر اء که از معال مدینه است از دنیا رحلت فرمود.

مطلب پنجم - در ذکر اولادهای جناب عبدالله بن حسن الامیر و از اولادهای اوست جناب زید بن عبدالله بن حسن الامیر و این امامزاده گریخت با هو از و در آنجا مأخوذ شد و کشته شد به قتل صبر

و ایضاً از احفاد اوست جناب محمد بن عبدالله بن زید بن عبدالله بن حسن الامیر که در نیشابور میان محبس از دنیا رفت

مطلب ششم در ذکر اولادهای جناب اسحق بن حسن الامیر ابن زید بن حسن المجتبی ع و او را پسری بود هرون نام معروف بکوکی و از احفاد اوست جناب محمد بن جعفر بن هرون بن اسحق بن حسن الامیر که در شهر آمل مازندران رافع بن اللیث او را شهید کرد و قبر او در آمل مازندران زیارتگاه معروفست

مطلب هفتم در ذکر اولادهای اسمعیل بن حسن الامیر که او را اسمعیل جالب الحجاره میگفتند و از احفاد اوست جناب احمد بن اسمعیل جالب الحجاره واحد به بخارا سفر کرد و در آنجا

فرزندان آورد و در بخارا کشته شد

و ایضا از احفاد اوست جناب امیر حسن اللقب بالدهی الکبیر بن زید بن محمد بن اسمیل جالب الحجارة ابن حسن الامیر و مادر مکرمه ایشان بنت عبدالله الاعمرج بن حسین الاصغر ابن علی بن الحسین بن علی بن ایطالاب بود و در سنهٔ دوست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد و در سنهٔ دوست و هفتاد وفات نمود و در ایام سلطنتش چند نفر از سادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسمیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالاب ع بود سوم عبدالله بن علی بن حسین بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالاب ع و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان را داشتند و بواسطهٔ تهاجم موسی بن بشا باین دو بلد ایشان بطبرستان گریختند و داعی کبیر هر دو تن را حاضر ساخت و دو بر که آب خرق نمود تا هر دو جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی انداخت و قتیکه یعقوب لیث بطبرستان و داعی در دیلم بود جسد ایشان را از سرداب بیرون آورد و بشاک سپرد و قتل ایندوسید جلیل در سنهٔ دوست و پنجاه و هشت هجری بود سوم از مقتولین داعی کبیر جناب حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالاب بود المعروف بسید حقیقی که او را داعی کبیر دست بگردن بسته حاضر نمود و گردن نازنیش را با ششیر بزد و دیگر جمعی از اهل طبرستان را با خود دشمن دانست قصد کرد که آنها را بقتل برساند پس چندی تمارض نمود و بعد آوازهٔ مرگ خود را منتشر نمود پس او را در جنازه گذاردند و بسجده آوردند تا بوی ناز کنند چون مردم در مسجد جمع شدند آن گاه جمعیکه با آنها مواضعه نموده بود از جای جستند و درهای مسجد را بستند و داعی نیز شاکی السلاح از تابوت بیرون جست و ششیر کشید و جمعی را بقتل رسانیدند و این داعی کبیر اولادی نداشت نه ذکور و نه انات و برادری داشت محمد بن زید الحسنی و او بعد از برادرش ملقب شد بداعی و مدتی بر ملک طبرستان سلطنت نمود آخر الامر محمد بن هرون سرخسی صاحب اسمیل بن احمد سامانی با او مبارزت نمود باغواهی معتضد خلیفهٔ عباسی و جمعی از لشکر بخارا در برابر او آمدند و آنجناب را از پشت زین بزمن انداختند و این قضیه در سنهٔ دوست و هشتاد و هفت در نیم فرسخی استرآباد واقع شد کذا فی حبیب السیر

و در روح وریحان از مجالس نقل میکند که در شرح احوالات سادات گیلان می فرماید که محمد بن زید پس از برادر بحکومت نشست و اوست اول کسیکه قبه بر سر مرقد امیر المؤمنین (ع) ساخت و محمد بن زید برادر حسن بن زید بن محمد بن اسمیل جالب الحجارة ابن حسن امیر است که او در سال دوست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد و بر آن ممالک استیلا یافت و در روز دوشنبه بیست و سوم ماه رجب سنهٔ دوست و هفتاد بجوار مغفرت الهی ییوست و مملکت سلطنتش قریب به بیست سال بود

و ابو مقاتل از شعراء از شعراء زمان او بود که قصیده در مدح او گفته که مطلعش اینست

(الله فردو این زید فرد)

چون داعی اینرا شنید بشاک تعرض افتاد گفت بگو:

(الله فردو این زید عبد)

مقصد دوم

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی (ع) و جناب حسن مثنی بسیار جلیل و فاضل بود و گویا حضرت مجتبی بسیار علاقه خاطر بوی داشت و لذا اسم شریفش را در حیوة خود بآن بزرگوار داد و آن بزرگوار در وقته طف حاضر بود و جراحاتی هم بر بدنش رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء بن خارجه توسط نمود او را نگشتند و در کوفه زخم های بدن او را مداوا نمودند تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بدین طیه
آخر الامر ولید بن عبدالملک بن مروان او را مسموماً شهید نمود در مدینه در سن سی و پنج سالگی و در بقیع دفن شد و آنجناب سه پسر داشت از فاطمه بنت الحسن و دودختر
اول - جناب عبدالله المحض دوم - جناب ابراهیم الفرم سوم - جناب حسن
مثک .

و دودختر؛ یکی زینب بود و دیگری ام کلثوم
و سه پسر و دودختر هم داشتند از غیر فاطمه بنت الصین
اول - داود دوم - جعفر که مادر این دو اولاد بود
سوم محمد و مادر او رمله بنت سعد بن زید بن عمرو بن نوفل عدویست و رقیه
و فاطمه .

اما دخترانشان شرح حالشان معلوم نیست بنیز آنکه زینب عیال عبدالملک بن مروان بود
و فاطمه زوجه مویه بن عبدالله بن جعفر طیار بود

اما پسرهای حسن مثنی

اول جناب عبدالله المحض پسر بزرگ جناب حسن بن حسن المثنی بود .
و از اولادهای حسن مجتبی او اول کیست که از حسین متولد شد که از جناب پدر منتهی میشود
حضرت مجتبی و از جانب مادر منتهی میشود حضرت سیدالشهدا (ع) لذا لقب بعضی شده یعنی
در علوی بودن و فاطمی بودی خالص است
چنانچه حضرت امام معتمد باقر (ع) از اولاد حضرت سیدالشهدا اول کیست که از حسین
متولد شد که از جانب پدر حضرت سیدالشهدا منتهی میشود و از جانب مادر حضرت مجتبی (ع)
چون والده اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی (ع) بود
و جناب عبدالله المحض شیخ بنی هاشم بود واجل و اکرم و واجود و افضل و -م- بود .
وقتی بآن بزرگوار گفتند شما چگونه افضل مردم شدید فرمود لان الناس کلهم تنوا ان یکونوا
منا ولا تنسی ان نکون من احد

و اجمال حالات جناب عبدالله محض آنستکه بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی
از بنی هاشم متفق شدند که با جناب محمد صاحب نفس الزکیه و جناب ابراهیم قاتل باخمری پسرهای
عبدالله محض بیعت بنمایند حضرت صادق باین امر مصلحت ندید
بعد از چندی سفاح بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب که اول خلفاء
بنی العباس بود بغلاقت قرار گرفت

آنوقت جناب عبدالله محض و هردو پسرشان در کوفه تشریف داشتند و سفاح هم در کوفه بود
جناب محمد و جناب ابراهیم از ترس سفاح مخفی شدند و سفاح خیلی جناب عبدالله محض را احترام

میکرد گاهی سؤال میکرد که پسران تو محمد و ابراهیم کجا هستند و جناب عبدالله هم در جواب ظفره میزد تا اینکه سفاخ از دنیا رفت و خلافت بنصور قرار گرفت

هازم شد بر قتل محمد و ابراهیم و جواسی معین نمود تا ایشانرا پیدا کنند

وقتی منصور هازم بیت الله شد در بین راه مشرف شد بدین طبعه روزی جمعی از بزرگان و بنی هاشم و جناب عبدالله را بنام دعوت کرد و گفت پسرهای تو کجا هستند؟ قسم بخدا من ترا رها نکنم تا ایشانرا نزد من حاضر نکنی و حکم کرده که عبدالله و جناب ابراهیم غمروش نفر از فرزندان و برادران آنها را در دخل و زنجیر کشیدند و بر شران نشاندند که آنها را ببرند بکوفه.

جناب عبدالله بنصور گفت ماهکذا فلنا باسیر کم یوم بدر یعنی در آنروز که جدشما عباس اسیر شد یعنیبر (ص) باومهر بانی کرد و فرمود او را مقید نکنید و تو امروز مارا مقید میکنی

منصور ملعون جسارت کرد گفت اخساً یا بن اللغناء

جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلغن افاطمة بنت الحسین (ع) ام فاطمة بنت رسول الله (ص) ام خدیجه بنت خویلد منصور در جواب چیزی نگفت و امر کرد ایشانرا بباناب کوفه کوچ دهند و کسی را

گماشت که جناب عبدالله را منفلول نموده و پسرهای او را دستگیر نمایند

جناب عبدالله فرمود قسم بخدا محنت من از محنت یعقوب زیادتر است چون او را از دوازده پسر یک پسر مفقود شد و از من خواهش میکنند دو پسر خود را تسلیم قاتل نمایم و الله اگر آنها در زیر قدمهای من باشند قدم خویش را بر نهادم

و در روایتی وقتیکه عبدالله و برادرانش را از مدینه منفلولا می بردند از درب منزل حضرت صادق عبور دادند حضرت از شکاف در ایشان نگرست و گریه زیادی کرد و فرمود و الله ما وقت الانصاف لرسول الله (ص) بیعتهم لقد بایموه علی ان یقوا نفس و ولده مما یقون منه نفوسهم و اولادهم و الله لا یفلح قوم تخرج بهؤلاء علی هذه الصورة

و ایشانرا همین قسم منفلولا بردند به ربه در آنجا سلاسل و اغلالشان را زیاد و صعب تر کردند. منصور بجهت آزردن قلب جناب عبدالله برادر مادری او را که محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان باشد امر کرد از میان معسیر یرون آوردند اینقدر تازیانه باو زدند که بدنش کیبود و چشمش معیوب شد و دو مرتبه آوردند پهلوی عبدالله محض حبس کردند

چون جناب فاطمة بنت الحسین بعد از رحلت حسن مثنی تزویج شد بجدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان و از او پسری آورد محمد نام.

الحاصل آن بزرگوار را بهین قسم آوردند تا وارد کوفه نمودند و آنها را در زندان هاشمیه حبس کردند

در خیر است و وقتیکه جناب عبدالله محبوس بود جناب محمد و ابراهیم بلباس عربهای بادیه نشین نزد پدر آمدند عرض کردند: اگر بفرمائی آشکار شویم فرمود: «ان منعکما ابو جعفران تیشا کریبین فلا یمنعکما ان تو تا کریبین»

یعنی اگر مانع است منصور که شما بعزت زندگانی کنید مانع نیست که شما بعزت بییرید

و این بزرگوار سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه محبوس بودند تا وقتیکه محمد و ابراهیم خروج کردند و سر آنها را برای منصور آوردند آن گاه منصور امر کرد که جناب عبدالله را در میان زندان بقتل رسانیدند

ودروایت است که جناب عبدالقادر عید اضحیٰ سنه صد و چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی ازدنیارت و قبر شریفش در زندان هاشمیه یادگرفته است
دوم از اولادهای حسن مثنیٰ جناب ابراهیم النمر ابن العنن بن العنن المجتبی ع که برادر اعیانی جناب عبدالله معض بود و آن بزرگوار هم مدت سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه با برادرانش معبوس بود و در سال صد و چهل و پنج در سن شصت و نه سالگی میان معبوس ازدنیارت

در عمده الطالب است که قبرش در کوفه مزار شیعیان است و صندوقی دارد و شاید قبرشان بقعه است که در طرف راست کسی است که از کوفه بنجف اشرف مشرف میشود مقابل قبر میثم تمار و معروف است بزار و مرقد سید ابراهیم

و جهت مقلب شدنشان بنمرد در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد
سوم جناب حسن بن الحسن بن العنن المجتبی (ع) او نیز برادر اعیانی جناب عبدالله معض و ابراهیم النمر است و در شهر ذیقعد الحرام سنه صد و چهل و پنج در سن شصت و هشت سالگی در میان زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود
 و معتدل است که قبر تمام اینسادات که در زندان هاشمیه از دنیا رفته اند در همان میان زندان هاشمیه باشد

و هاشمیه شهری است که منصور دوانیقی (لم) بنا نمود در نزدیکی شهر انبار و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه مقبره سید ابراهیم است که معاذی مقبره جناب میثم تمار است

چهارم جناب جعفر بن حسن بن حسن المجتبی (ع) او نیز در حبس منصور بود لکن او را رها کردند مراجعت بدین طایفه فرمود و در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود
پنجم جناب داود بن حسن بن حسن المجتبی ع الکنی بای سلیمان او نیز در حبس منصور بود مادرش مشرف شد خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و التماس کرد
 حضرت دعای استفتاح را با او تعلیم فرمود که عمل اهداود باشد
 و مادرش آن عمل را در نیمه رجب بجای آورد جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طایفه در سن شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود

ششم جناب معبد بن حسن بن حسن المجتبی (ع) از او عقبی نقل نشده و عقب از آن پنج نفر دیگر از اولادهای جناب حسن بن حسن المجتبی میباشد
 و لابد است در مقام از ذکر پنج مطلب ؛

المطلب الاول

در ذکرى از حالات و مقابر بعضی از اولادهای جناب عبدالله المحض

بدانکه جناب عبدالله المحض شش پسر داشت :

اول جناب معبد صاحب النفس الزکیه و قاتل احمجار الزیت و جناب معبد در سنه مائه متولد شد بلاخلاف کما فی عمده الطالب و در نیمه رمضان یایست و پنجم رجب سنه صد و چهل و پنج هجری (۱)

(۱) خوبست که ماخذ این هر دو قول ذکر شود چه آنکه در یازدهم جوار هم شرح شافیه ۱۴ شهر صیام

ذکر شده از سال مذکور (ج)

در مدینه طیبه در سن چهل و پنجسالگی مقتول شد و قبر شریفش در نزدیک حصار مدینه طیبه است
ومرورفاست

و جهت آنکه او را صاحب نفس زکیه گفتند آنستکه وقتیکه پسرهم منصور عیسی بن موسی بن
علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب بالشکر زبیدی در پشت مدینه طیبه با اصحاب و لشکر محمد صاحب
نفس زکیه رزم و قتال نمودند و لشکر محمد شکست خورد آن بزرگوار دانستکه دیگر ظفر نمی یابد
وظفر با او نیست داخل خانه شد و دفتر اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند با تئس سوزانید تا کسی
ایشانرا نشناسد از اینجهت ملقب شد بنفس زکیه

و از حضرت پیغمبر (ص) روایت شده که فرمودند بقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه
(و احجار الزیت موضعی است در مدینه که مردم بناز استسقا در آنجا حاضر میشوند و جناب
محدثرا در آنجا بقتل رسانیدند)

و جناب محمد شش پسر داشت:

اول - عبدالله ملقب به اشتر که بعد از قتل پدرش جناب محمد باراضی گابیل تشریف بردودر
شعبه کوهی که مسی بود به علاج مقتول شد و سراورا نزد منصور طلوع آوردند

دوم - علی بن محمد که در زندان هاشمیه اذنیارحلت فرمود

سوم - طاهر بن محمد بن عبدالله المحض

چهارم - ابراهیم بن محمد

پنجم - حسن بن محمد الکنی به ابی الزرف که در یاری حسین بن علی صاحب الفخ او را
دست بگردن بسته سراز بدنش جدا نمودند

ششم - یحیی بن محمد بن عبدالله المحض

و از همچیک از اولادهای محمد صاحب نفس الزکیه عقب و نسلی نماند بنیر از عبدالله اشتر
و از احفاد اوست ابوالملی واسطی ثقیب الکوفه ابن محمد بن حسن الاعور بن محمد الکابلی
ابن عبدالله الاشر ابن محمد صاحب نفس زکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن الجنبی (ع)

دوم - از پسرهای عبدالله المحض ، ابراهیم قتیل باخمیری ابن عبدالله المحض بود

و در کتاب وافی است: باخمیری بالوحده والغاء المعجبه والراء قریه بقرب الکوفه بها قبر
ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی (ع)

و در آن موضع جناب ابراهیم بالشکر منصور رزم نمایانی نمود و جمیع کثیری بسا او بیعت
کرده بودند

منجمله ابوحنیفه امام العنقیون .

آخر الامر جناب ابراهیم بدست لشکر منصور دوانیقی شهید شد و در همان موضع دفن شد
و اشاره بقبر همین ابراهیم نموده دعبل خزاعی در حضور حضرت رضا (ع) که عرض میکند:

واخری بارش الجوزجان محلها و قبر بیاضری لدی الثریات

و سرنانزین ابراهیم رادر طشت نهاده در کوفه نزد منصور ملعون حاضر نمودند شهادتش دریست و
بنجم ذیقده سنه صد و چهل و پنج بود در سن چهل و هشت سالگی

و محتال است قبریکه معاذی قبر میثم تمار و معروفست بقبر سید ابراهیم قتیل باخمیری باشد نه قبر
ابراهیم غمرا ابن الحسن المثنی

واژ اولادهای جناب ابراهیم قتیل باخمی است عبدالله بن ابراهیم قتیل باخمی ابن عبدالله المصضی که در مصروفات نبود
و ایضاً سادات بنی الازرق که در ینبوع هستند از احفاد ابراهیم الازرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قتیل باخمی هستند

سوم از پسرهای عبدالله المصضی موسی الجون بن عبدالله المصضی بود
از ابوالحسن عمری نقل شده که وقتی منصور دوانیقی جناب عبدالله المصضی را در زندان حبس کرده بود گاهی جناب موسی الجون را میطلبید و باو هزار تازیانه میزد و آن بزرگوار را بدینه فرستاد که از برادرانش خبر آورد که کجا هستند

پس موسی از مدینه گریخت بجناب مکه و در آنجا بود تا برادرانش معد و ابراهیم کشته شدند و منصور هم بدرک و احوال شد و نوبت خلافت پسرش مهدی بن منصور رسید
در آن سال مهدی بزیارت بیت‌الله مشرف شد در هنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیک رفت فرمود: ایها الخلیفه مرا امان ده تا ترا بموسی الجون بن عبدالله المصضی دلالت کنم
مهدی گفت: لك الامان ان دللتی علیه

پس موسی الجون فرمود منم موسی الجون بن عبدالله
مهدی گفت ترا که می شناسد و شهادت می دهد بصدق تو :
فرمود حسن بن زید و موسی بن جعفر (ع) و حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب (ع) پس آنها گواهی دادند و مهدی خط امان بوی داد و بود تا زمان هرون الرشید
یکروز بر هرون وارد شد و در بساط رشید پای شریفش لغزید و افتاد روی زمین هرون خنده کرد
موسی فرمود این سستی از ضعف روزه است نه از ضعف پیری
و آن جناب در سویقه مدینه طیبه وفات نمود

و مسعودی در مروج الذهب از مفضل بن عمر روایت میکند که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام نزد هرون الرشید سعادت نمود از جناب موسی الجون هرون جناب موسی الجون را طلبید سخن زبیر را باو گفت فرمود من او را باین سخنش قسم میدهم عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو: قلت الحول والقوة دون حول الله و قوته الی حولی و قوتی ان لم یکن ما حکیته عنک حقا
زبیر همین قسم را یاد نمود

موسی الجون فرمود: الله اکبر فانی سمعت ابی عن جدی امیر المؤمنین (ع) عن رسول الله (ص) قال ما حلف احد هذا لیین کاذباً الا جعل الله تعالی له المقوبة قبل ثلث

و در همان روز عبدالله بن مصعب بمرض جذام از دنیا رفت

و از جناب موسی الجون اولاد و احفاد زیادی متخلف شد :

منجمله عبدالله بن محمد امین بن یوسف الاخر بن ابراهیم بن موسی الجون
و منجمله داود بن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون که این دو در مجلس وفات نمودند و در بقیع دفن شدند و منجمله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف به شهید است و قبرش در بغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی این مقبره را قبر محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق (ع) میدانند
درست نیست

جناب محمد بن صالح مناقب زیادی دارد و شعر بسیار نیکو می گفت و در بغداد از دنیا رحلت

فرمود و از اغقاب او در حجاز زیادند و ایشانرا صالحین میگویند و از این سلسله است آل
ابی الضحاک

و منجمله سیدعلی مهناکه سؤالاتی از مرحوم علامه حلی فرموده از احفاد موسی الجونت
و صاحب کتاب عمده الطالب فی انساب آل ایعطالب از احفاد سید مهنا میباشد و در
هفدهم ماه صفر سنه هفتصد و بیست و هشت در شهر کرمان از دنیا رفت و هوو احمد بن علی بن

حسین بن علی مهنا

و منجمله ابوالبرکات حسن بن جعفر که از احفاد موسی الجونت و بسیار شجاع بود
در عمده الطالب است که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که گندم در عوض باو بدهد پس
در ارم را گرفت آنها را با انگشت خود مالید از قوتی که داشت سکه اش معوشد پس گندم باو داد
و در ارم را رد کرد که اینها میوب است هشیره اش یکشت از گنمههارامیان دستش مالید از قوت
دستش آرد شد گندمها را رد کرد که میبوست

و در بقیع است مزار ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون و مزار جناب عبدالله بن
معد بن یوسف بن موسی الجون

و منجمله غالب شرفاء، مکه مظهره و مدینه طیبه از احفاد موسی الجون میباشد

چهارم از اولادهای عبدالله المحض یعنی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بود
و جهت آنکه ملقب شد بصاحب دیلم آن امامزاده معظم از خوف هرون الرشید
فراری شد بدیار دیلم و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و باو گرویدند از اینجهت معروف شد
صاحب دیلم

پس هرون الرشید فضل بن یحیی بن خالد البرمکی را با جمیعت بسیاری فرستاد برای گرفتن
جناب یحیی چون لشکر بطالقان رسیدند فضل مکانی بوالی طبرستان و سایر ایقان بمنوانی محبت
آمیز نوشت و مکتوبی نیز باو عده امان برای یحیی فرستاد باتحف کثیره و قضاة و رؤساء آن بلد محفّه
نوشتند و او را مهر کردند که هرون صدمه به یحیی نخواهد رساند:

آخر الامر فضل بن یحیی بجناب یحیی بن عبدالله المحض امان خط داد و جناب یحیی بهسراهی
فضل نزد رشید آمد و رشید بعد از ورود یحیی او را بسیار تجلیل کرد و خلعتی باو داد بادویست
هزار دینار و یحیی بآن اموال قروض جناب حسین بن هلی صاحب فخر ادا نمود چون او دویست هزار
دینار مقروض بود

الحاصل رشید مدتی ساکت بود لکن کینه یحیی در قلبش بود لذا گاهی یحیی را حاضر میکرد
و باو عتاباتی میکرد یحیی خط امان را بیرون کرد و هب بن وهب ابوالبختری خط امان را از جناب
یحیی گرفت و او را از جهاتی باطل کرد و امر کرد بر بیختن خون آنظلم
هرون از این امر خیلی خوشنود شد و امر کرد هزار هزار و ششصد هزار درهم باو ابوالبختری دادند
و او را منصب قضاوت داد و امر کرد یحیی را بزندان بردند

و بعد از چندی جناب یحیی را حاضر نمود و قضاة و شهودی طلبید که ببینند باو آسیبی نرسیده یحیی
که حاضر شد هر يك باو سخنی گفتند و آن جناب ساکت بود
گفتند تو چرا سخنی نیگویی اشاره بدهان خود کرد زبان خود را بیرون آورد دیدند از شدت
زهر مثل زغال سیاه شده

پس آن جماعت برخاستند بروند هنوز بوسط خانه نرسیده که آن بزرگوار از شدت زهر بروی در افتاد کدافی مقاتل الطالبین

و بعضی قضیه موسی الجون را با عبدالله بن مصعب که در سابق گفته شد دربارهٔ یحیی صاحب ديلم نوشته اند که جناب یحیی عبدالله را با بنقسم سوگند داد فرمود بگو برمت من حول الله و قوته الی حولی و قوتی انکنت کاذباً

و در روایت است که هنوز کلام زیری تمام نشده بود که هلاک شد

و در مجالس المؤمنین است که رشید امر کرد جناب یحیی را محبوس نمایند و در ایام حبس آن بزرگوار را مسموم نمودند و در آن حال از دنیا رفت

و از تاریخ طبری معلوم میشود که شهادت ایشان در سنهٔ صد و هفتاد و شش بوده

و بعضی گفتند که جناب یحیی در میان محبس بجوع و عطش از دنیا رفت

و بعضی گفتند رشید امر کرد او را زنده خوابانیدند و ستونی از سنگ و ساروج بر روی او بنا کردند تا جان داد و اولادهای آن جناب زیاد بودند

منجمله ابراهیم و معد و صالح و سلیمان ابناء یحیی بن احمد بن معد بن یحیی صاحب ديلم و این چهار امامزاده را بدخان و دود مقتول نمودند و جسدشانرا در قیچ دفن کردند

و این جناب یحیی صاحب ديلم غیر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین است که در جوز جان که جرجان باشد شهید شد و مقصود از شرد عیال هم که میگوید و آخری بارش الجوز جان معلماً همان یحیی بن زید است که صحیفهٔ سجاده را روایت فرموده

پنجم از پسرهای جناب عبدالله المعضی جناب سلیمان بن عبدالله المعضی بود و آن بزرگوار هم از کسانی بود که با حسین بن علی صاحب فخر در سن پنجاه و سه سالگی شهید شد

و از اولادهای اوست جناب معد بن سلیمان بن عبدالله المعضی که آن بزرگوار را با پدرش در جنگ فخر شهید نمودند

ششم از پسرهای جناب عبدالله المعضی جناب ادریس بن عبدالله المعضی بوده ایشان در غزوهٔ فخر با لشکر عباسی قتال نمودند و بعد از قتل حسین بن علی صاحب الفخر و جناب سلیمان بن عبدالله بن المعضی جناب ادریس فرار نمود و از حربگاه با اتفاق راشد غلام خود بشهر فاس و طنجه و مصر گریخت و از آنجا باراضی مغرب سفر کرد و آخر در آنجا بتخت سلطنت نشست

آخر الامر هرون الرشید سلیمان بن جریر را روانه کرد نزد جناب ادریس و آن بزرگوار را مسموماً شهید نمود و خود گریخت راشد خبردار شد و از قنای او بتجلیل روانه شد و او را بدرك واصل کرد

و بعد که ادریس از دنیا رحلت فرمود زنی داشت از بربریه که حامله بود راشد غلام ادریس تاج سلطنت بر شکم او نهاد و بعد از چهار ماه از فوت پدرش آن طفل متولد شد پسر او را مسی نمودند

باسم پدرش ادریس

و از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که فرمودند رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت و شجاعهم والله ماترك فینا مثله

و جناب ادریس بن ادریس در افریقیه بر بروالی بود و مسموماً شهید شد

و اولاد جناب ادریس بن ادریس در بلاد مغرب زیاد شدند مثل جزیرهٔ حضراء و شهر سوس

افسی و شهر فاس و شهر قرطبه و شهر اندلس و شهر قاهره و شهر زیتون
 و از جمله احناف جناب ادیس بن ادیس است جناب علی بن عبدالله الشاهرزی ابن المصعب بن
 محمد بن یحیی بن ادیس بن ادیس

و او از جانب مصر بر سالت رفت بنزین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابود که رسید مردم
 او را بدعوت مذهب گرفتند و بحضور سلطان محمود بودند بنزین علماء و قضاة در مجلس حاضر شدند
 و در مجلس سلطان قتل جناب علی بن عبدالله را واجب دانسته او را بقتل رسانیدند و القادر بالله خلیفه
 عباسی شنید بسیار شاد شد

المطلب الثاني

در ذکرى از حالات و معارف بعضى از اولادهاى جناب ابراهيم القمى بن حسن بن

حسن بن علی بن ایطاب

و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است ابا و اما
 و در عدة الطالبات: و لقب بالفخر لجموده و یکنی بابی اسمعیل و کن سیداً شریفاً روی الحدیث
 و هو صاحب المنون فی الکوفه و یزار قبره و قبض علیه ابو جعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض
 نوفی فی جبهه سنة خمس و اربعین و مائة وله تسع وستون سنة

و عقب او منحصر است از جناب اسمعیل الدبیاج ابن ابراهیم القمى ابن الحسن الثقی
 و عقب اسمعیل از دو پسر بود:

اول - حسن بن اسمعیل الدبیاج و او را هرون الرشید بیست و دو سال در زندان محبوس نمود و بعد که
 نوبت خلافت بمأمون رسید او را رها نمود و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رحلت فرمود و احناف
 او زیاد هستند

منجمله محمد المصری ابن حسن بن اسمعیل الدبیاج و قبر او در مصر مزار مر ویست

و منجمله علی بن محمد المصری

و مادر جناب علی بن محمد معیه انصاریه بود و از اسباط زیدین حارثه بود و اولادهاى او منسوبند
 به معیه مثل عبدالله بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن معیه اللقب بالشمرانی

و مثل تاج الدین محمد بن قاسم بن حسین بن علی بن معیه اللقب بشمرانی

و جناب محمد بن قاسم صاحب تصانیف و تألیفات زیادی بود مثل کتاب هدایة الطالب فی نسب آل
 ابی طالب و کتاب اخبار الامم و کتاب سبائك الذهب و غیر اینها و آل نعیه اعرف است نسبتان
 از غیرشان

دوم - ابراهیم بن اسمعیل الدبیاج بود و جناب ابراهیم ملقب بود بطباطبا

و جهت اینکه ملقب شد باین لقب آنست که پدرش جناب اسمعیل وقتیکه جناب ابراهیم کودک
 بود خواست برای او جامه بدوزد فرمود پیراهن میخوامی یا قبا؟

و بواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بود گفت طباطبا

و بعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه است یعنی سید السادات

و جناب ابراهیم طباطبا بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بود و عقاید خود را بر عرض حضرت

امام رضا (ع) رحانید

و سادات طباطبائی مشوب باین بزرگوارند و اغلب آنها از اولاد و احفاد جناب قاسم بن ابراهیم طباطبائی میباشند و لقب جناب قاسم بن ابراهیم رسی بود و سادات بنی الرسی در مصر و شام و بغداد زیادند

و بعضی از سلسله سادات طباطبائی‌ها از اولاد محمد بن ابراهیم طباطبائی میباشند مثل سید جلیل نبیل بحر العلوم علامه طباطبائی السید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد البروجردی و بعضی از سلسله طباطبائی از اولاد حسن بن ابراهیم طباطبائی است مثل جناب ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبائی العجازی الاصل المصری الدار والوفات کن طاهر آکریمافاضلا کانت ولادته سنة ست و ثمانین و مائتین و توفی فی الرابع من رجب سنة ثمان و اربعین و ثلث مائة و دفن بقرافة مصر المصری و قبره معروف و مشهور باجابه الدهاک کافى تاریخ ابن خلکان

المطلب الثالث

در ذکرى از حالات و مقابله بعضی از اولادهاى جناب حسن بن حسن

بن الحسن المجتبی علیه السلام

منهم علی الزاهد ابن الحسن الثلث بود اللقب بنی الثقات در محبس منصور دوانیقی در سجده رفت چون او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته و وفات او در یست و ششم معرم سنة صد و چهل و شش واقع شد در سن چهل و پنج

و او بر تبه در عبادت حضور قلب داشت که در بین راه مکه مشغول نماز بود افضی داخل جامعه او شد مردم فریاد زدند که افضی داخل جامعه شده آنجناب ابدأ اهتمای نکرده چنان مشغول نماز خود بود تا افضی از جامعه او بیرون شد

روایت شده که منصور ملعون بنی الحسن را در زندانی حبس نمود که از تاویکی شب و روز را تمیز نیدادند وقت نماز را نمیدانستند مگر بشیخ و او را دلی بن الحسن الثلث

و از اولادهاى علی الزاهد است جناب حسین بن علی الزاهد و این بزرگوار باجمعی از سادات علوی و حسنی در زمین فخ شهید شد در حالتیکه بلا عقب بود و کیفیت شهادتشان مجلا در باب نهم ذکر خواهد شد

و جناب حسین بن علی الزاهد صاحب فخر برادری داشت مسی بحسن بن علی اللقب بکفوف و عقب جناب حسن مثلک از او باقی است

المطلب الرابع

در ذکرى از احوالات بعضی از اولادهاى جناب جعفر بن حسن بن حسن بن

علی بن ابی طالب (ع)

و از اولادهاى ایشان در راوندکاشان و همدان و قزوین و مراغه زیادند و از اولادهاى اوست جناب فضل الله بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن محمد السلیق

بن حسن بن جعفر بن الحسن الثنی صاحب کتاب الدعوات

المطلب الخامس

در ذکرى از حالات بعضى از اولادهاى جناب داود بن حسن بن حسن بن

على بن ابيطالب (ع)

و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق و داماد حضرت امام زین العابدین (ع) بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت سجاد (ع) زوجة جناب داود بود

و مراد از رضیع یعنی حضرت صادق (ع) از مادر او شیر خورده دون همکس

چنانچه در بحار از اقبال سید نقل فرموده ان النصور لما حبس عبدالله بن حسن و جماعة من آل ابيطالب و قتل لديه معدوا ابراهيم اخذ داود بن الحسن بن الحسن و هو ابن دابة ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) لان اهداود ارضت الصادق بلبن ولدها داود و حمله مكبلا بالحدید الخ

و در عمدة الطالب است که منصور دوانیقی جناب داود بن حسن را در زندان محبوس نمود حضرت صادق (ع) برادرش دهاء اهداود را که استفناح باشد تعلیم فرمود و در نیه رجب بجای آورد و از برکت آن دعا جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طیبه در سن شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود

و از احفاد جناب داود است جناب ابو الفضائل احمد و برادرش جناب رضی الدین ابنی موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن معد بن معد الطاوس بن اسحق بن حسن بن معد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی (ع)

فصل هفتم

در ذکر حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی (ع)

اما حواریین این بزرگوار دونفر بودند

چنانچه در بحار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده قال اذا كان يوم القیمة نادى مناد این حواری الحسن بن علی (ع) این فاطمة بنت رسول الله (ص) نبقوم

سفیان بن ابی لیل الهمدانی و حذیفة بن اسید النفاری

و جناب سفیان بود که بعضی حضرت مجتبی عرض کرد السلام عليك یا مندل المؤمنین

و بعضی عنبر آوردند از این سخن و گفته اند که این سخن را از روی محبت عرض کرده نه از روی

جسارت و عناد :

و اما حذیفة بن اسید از جمله صحابه حضرت یغبرس بود از کسانی بود که تحت شجره پایغبر

بیمت کرد و در کوفه از دنیا رحلت فرمود .

و اما بواب حضرت مجتبی (ع)

در عاشر بحار از مناقب نقل میکند : و بوابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه و رشید الهجری

و يقال میثم التمار و قیس بن ورقاء اول غلام جناب ام سلمه بود و او را آراه کرده بود و بعد خادم

حضرت یغبر شد و روایت شده که یگروز رسول خدا ص با اصحاب طی مسافرت فرمود متاهیکه با خود حمل داشتند سنگینی کرد یغبر ص باو فرمود: احمل فاننا انت سفینة. از آن روز سفینه نام یافت و احوالات رشید هجری ومیثم شمار درباب دوم ذکر شد فراجم

و در عاشر بهار از مناقب تلمک کرده که از جله اصحاب حضرت مجتبی ع بود: عبدالله بن جعفر الطیار و مسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس و حبابه بن جعفر الوالیبه و حذیقه بن اسید و الجارود بن الخلدرو سفیان بن ابی لیلیا الهمدانی و عمرو بن قیس الشرقی و ابوصالح کیسان بن کلیب و ابومضف لوط بن یحیی الازدی

الی ان قال و اصحابه من خواص ایه حجرین هدی ورشید الهجری و رفاة وکیل و مسیب و قیس و عمرو بن وائله و عمرو بن حنیق و زید بن ارقم و سلیمان بن سرد الغزاهی و جابر بن عبدالله الانصاری و سلیم بن قیس و حبیب بن مظاهر و اصبح بن نیاة و الاعدود و غیرهم من لانحصی کثرة

اقول جناب **عبدالله بن جعفر الطیار** ساجاً گفته شد که والده اش اسماء بنت حبیب بود و زوجه مکرمه اش زینب خانوم بنت امیر المؤمنین (ع) بود و او اول مولودی بود از مسلمین که در ارض حبشه متولد شد و در منتهای کرم وجود بود و او را بحر الوجود میگفتند

و اما جناب **مسلم بن عقیل** در کوفه یاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شد

و جناب **عبدالله بن عباس** از بزرگان اصحاب حضرت یغبر ص و تولید جناب امیر المؤمنین ع بود و افضل اولاد جناب عباس بود تولدش سال قبل الهجرة بود و در سن شصت و هفتاد در طائف ازدنیارحلت فرمود.

و **حبابه بن جعفر الوالیبه** در شرطه الضحی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید گفت چه چیز استعلامت امامت؟ پس آن بزرگوار اشاره فرمود بسنگی و بغاتم شریف باو نقش کرد و فرمود اگر کسی مدعی امامت باشد و چنین علامت از او ببینی بدانکه او امامست و بعد از امیر المؤمنین (ع) آمد خدمت حضرت مجتبی (ع) و همین علامت را از آن بزرگوار دید ایمان آورد و همچنین خدمت حضرت سیدالشهداء (ع) آمد و همین علامت را دید ایمان آورد و خدمت حضرت امام زین العابدین و حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضاع مشرف شد همین معجزه و علامت را از آنها مشاهده نمود و ایمان آورد و بعد از نقش حضرت امام رضاع نه ماه که گذشت حبابه از دنیا رحلت نمود و تمام روایتش در مدینه المعجاز است

و **جارود بن المنذر الکندی** النحاس از اهل کوفه بود و در رجال از حضرت صادق

(ع) روایت کرده: انه ثقة ثقة

و **عمرو بن قیس المشرقی** دورجال است: گفت من و پسر عمم در قصر بنی مقاتل خدمت

سیدالشهداء (ع) رسیدیم در وقتیکه تشریف میبرد بکوفه سلام کردیم بآنحضرت. پسر عمم عرض کرد یا ابا عبدالله این رنگ موی محاسناتن خضاست یا رنگ موی شریفان هست؟ فرمودند خضاست و ما بنی هاشم زود محاسناتن سفید میشود بعد حضرت رو نمود بما فرمود شما آمدهاید بجهت نصرت و یاری من؟ گفتیم من مردی هستم کبیرالسن و کثیر الیال و در دستن اماناتیست از مردم و میترسم امانات مردم ضایع شود پسر عمم نیز همین قسم گفت، فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشنوبید چون هر کس صدای غربت مرا بشنود و مرا یاری نکند بر خدا خست که او را برو بجهنم اندازد

ابو مغنف لوط بن یحیی الازدی در مجالس المؤمنین از شیخ طوسی نقل کرده که پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و او مؤلفات زیادی دارد منجمله مقتل سید الشهداء (ع) و این مقتل که منسوب است بای مغنف و قلاً بطبیح رسیده مقتل ای مغنف لوط بن یحیی نیست

ورفاعه بن شداد و مصعب بن نجبه از اصحاب حضرت امیر (ع) و حضرت مجتبی (ع) بودند و مسیب از بزرگان تابعین و عظامه زهاد بود
و در مناقب نجبه را بفتح نون و فتح باه موحده ضبط نموده
و قیس ظاهراً قیس بن سعد بن عباده است که از اصحاب حضرت رسول (ص) بود خودش و پدرش بابو بکر یمت نکردند

و در ورجالت که او در سنه شصت هجری از دنیا رفت و او موی محاسن نداشت انصار میگفتند ما دوست داریم که از برای قیس لعبة ایتباع کنیم از اموال خودمان و معدک بسیار جلیل بود و انس بن مالک گفت که قیس بن سعد از یفسبر (ص) بسزله صاحب شرطه بود ازوالی و از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده که سعد بن عباده شش اولاد داشت و همه آنها یفسبر (ص) را یاری کردند و جناب قیس و سعد قد هر یک ده وجب بود بوجهای خودشان و وجب هر یک از آنها مثل ذراع یکی از ما بود
و سعد همیشه اوقات سید و آقا بود هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام و پدرش و جدش و جدش همه اوقات صاحب شرف و سیادت بودند

عمرو بن وائله الکنی به ابو الطفیل بضی اورا از کسانیه دانستند که قائلند بامامت جناب معصومین العتبه و در ذیل لوی مختار درآمدند

و زید بن ارقم مدنی خزرجی در حق حضرت امیر (ع) کشتان شهادت نمود و از اینجهت کور شد و صلیمان بن صرد خزاعی از بزرگان اصحاب و تابعین بود و او در روز جنگ جمل از جیش امیرالمؤمنین (ع) تغلف نمود و لکن در طلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء (ع) خروج نمود
و سلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی مرد بسیار بزرگی بود و کتاب سلیم بن قیس که به ابان بن ابی عیاش سپرد معروفست

و اصبع بن لبانه مجاشعی الکوفی از اصحاب شرطه العیسی است و آنها شش هزار نفر بوده هزار نفر بودند که با حضرت امیر (ع) یمت کردند که در راه او یا کشته شوند یا بظفر یابند
و جهت اینکه آنها را شرطه العیسی گفتند احتمال دارد که از شرط بعضی علامت باشد چون آنها علامت مخصوصی داشتند که باو شناخته میشدند و احتمال دارد که این شرط بعضی تپیو باشد چون آنها مهیا بودند جهت دفع خصم و خیس یعنی جیش است و جهت آنکه آنها را خیس نامیدند آنستکه آنها پنج گروه بودند مینه و میسره و مقدم و ساق و قلب

و اعور نام او حادث همدانست که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود

باحار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبل الخ

فصل هشتم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی ع

اما وقایع سال چهارم هجری بعد از فوت و شهادت پدر بزرگوارش

بدانکه روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری پدر بزرگوارش امیر المؤمنین (ع) از

دنیارحلت فرمود و در همان روز مردم با حضرت مجتبی ع بیعت کردند

جناب عبداللہ بن عباس فریاد زد معاشر الناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فیاہوہ

و محمد بن جریر طبری نقل کرده که اول کسیکه با حضرت مجتبی بیعت کرد جناب قیس بن

سعد بن عبادہ بود پس آن حضرت عمال یمن و حجاز و عراق را بر سر عمل خود باقی داشت و همچنین

حکام آذربایجان و خراسان و کرمان را و جناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد و زیاد بن ابیه

که فرمان امیر المؤمنین ع در بعضی از معال شیراز حکومت داشت همچنان مشغول منصوب داشت و دو ماه تمام

بعد از شهادت حضرت امیر ع حضرت مجتبی ع در کوفه اقامت فرمود

معوویه کافر کافنی به زیاد بن ابیه نوشت چون از او یم مغالفت داشت و او را تهدید بقتل نمود

و جاسوسی بصره فرستاد و جاسوسی بکوفه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره را بقتل

رسانید و نامه به حضرت مجتبی ع عرض کرد که با معاویه در مقام مقاتله بر آید و مکاتیبی بین معاویه

و حضرت مجتبی (ع) رد و بدل شد. آخر الامر معاویه آغاز جنگ نمود و شصت هزار نفر لشکر در خارج

شهر شام میان نمود و ضحاک بن قیس فہری را در شام بنیابت خود باز داشت

خبر به حضرت مجتبی ع رسید در مسجد جامع کوفه بشیر تشریف برد و خطبہ خواند و مردم را

بجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند جناب عدی بن حاتم کلماتی گفت و بر اسب خود نشست

و به نغیله که لشکر گاه حضرت مجتبی ع بود با جمعی روانه شدند و او اول کسی بود که حاضر لشکر

گاه شد و حضرت مجتبی هم با جمعی روانه نغیله شدند و مغیرہ بن نوفل بن حارث بن عبدالطلب را

در کوفه جانشین خود فرمود و عده لشکریکه بتوان نصرت آن حضرت در نغیله جمع شدند از سواره

و پیاده چهل هزار نفر بودند و عبید اللہ بن عباس را که برادر کوچک عبدالله بن عباس بود با دوازده

هزار نفر از ابطال مقدمه فرستاد رفتند تا از فرات گذشتند و در اراضی مسکن نزول نمودند

معوویه هم با لشکرش طی مسافت کرد و در اراضی مسکن فرود آمد پس عبید اللہ بن عباس

لشکر خود را تحریص فرمود و روز دیگر از دو جانب آغاز جنگ نمودند جمعی از قتلین مقتول و مجروح

شدند چون شب شد معاویہ ملعون نامہ به عبید اللہ بن عباس نوشت بدین مضمون : ان الحسن قدرا سلفی فی

الصلح وهو مسلم الامرالی فان دخلت الان فی طاعتی کنت معطوباً والادخلت وانت تابع و لک ان اجبتی

لان ان اعطیک الف الف درهم اعجل لک فی هذا الوقت بنصفها و اذا دخلت الکوفۃ النصف الاخر

پس عبید اللہ بن عباس هانشب بجانب معاویہ رفت آن دراهم را گرفت

چون صبح شد مردم بر آن انتظار داشتند که ابن عباس بیرون شود و نماز بگذارد و او را نیافتند ناچار

جناب قیس بن سعد بن عبادہ با لشکریان نماز گذارد و خطبہ خواند و لشکر را امر بصبر درجهاد فرمود

معوویه آنچه کافند نوشت بجانب قیس و وعده داد اثر نکرد و در جواب نامہ آن ملعون نوشت لا و اھہ

لا تلقانی ابدأ الاینی و بینک الرح

بعد مجدداً معاویه بجناب قیس نامه نوشت و مطلقش این بود **اما بعد** فانك یهودی این یهودی جناب قیس هم در جواب نوشت بدین مضمون **اما بعد** فانك و نبن و ن دخلت فی الاسلام کرهأ و اوقت فیہ فرعاً و خرجت منه طوعاً الخ و بزرگان کوفه که از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی با معاویه مراسلاتی داشتند

حضرت مجتبی ع بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار از دیر عبدالرحمن کوچ فرمود بجانمندان و در صبحگاهی در تقریباً سیاباط مدائن فرود آمد و از خاطر شریفش گذشت که در این منزل لشکر را امتحان فرماید چون آن حضرت عرض کرده بودند که معاویه به عمرو بن حرث و شیب بن ربیع و گروهی از معاریف لشکریان امام حسن ع نوشته بود که هر کس حضرت امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دوست هزار درهم بدهد و رئیس لشکر شامش بنساید و دختر خود را بنکاح او در آورد از اینجهت حضرت مجتبی همیشه با درع و زره راه میرفت و خواست لشکر خود را امتحان بفرماید پس مردم را ندا دادند که **الصلوة جامعة** مردم جمع شدند و آن حضرت بر منبر تشریف بردند و خطبه خواندند چون از منبر فرود آمدند مردم روی یکدیگر کردند و گفتند از اینسخنان چه فهمیدید و اراده آن حضرت را چگونه یافتید؟ جماعتی گفتند که اراده دارد خلافت را بمعویه سپارد و با او صلح کند گروهی که در باطن منهب خوارج داشتند گفتند **کفر والله الرجل**

و بروایتی در ابنوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید که لشکر عراق شکست خوردند و قیس بن سعد بن عباده بدست سیاه شام کشته شده پس مردم از غلبه حضرت مجتبی (ع) يك باره مأیوس شدند و بر آن حضرت شوریدند و بسرا پرده آن حضرت ریختند و هر چه یافتند بتاراج بردند و معصلی از زیر پای حضرت کشیدند و ظالمی ردا از دوش نازنین آن حضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آن حضرت لشکریان را دور نمودند و بفرموده آن حضرت اسب حاضر نمودند آن حضرت سوار شد و طریق مدائن را پیش گرفت چون خواست از تاریکی سیاباط مدائن بگذرد **جراح بن صفان** که از قبیله بنی اسد بود از کمین در آمد و لجام اسب آن حضرت را گرفت و گفت **الله اکبر یا حدن اشرك ابوك تم اشرك انت و در دست او معولی بود چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را چاک زد و استخوانرا آزرده نمود پس آن حضرت ششیری حواله آن ملمون کرد و عبدا لله بن حنظله و جمعی از اصحاب آن حضرت جمع شدند و آن ملمون را گرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند که بدوك واصل شد پس آن بزرگوار را بر سر بری نهادند و بداین بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند در آن حال **زید بن وهب جهنی** وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار دردمند یافت عرض کرد یابن رسول الله مردم متحیرند چه صلاح مبینی**

فرمود اری **واغه مو یخبر لی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة ابتوا قتلی و انتهبوا قتلی و اخلوا مالی الخ**

و از آن طرف چون معاویه شوزیدن لشکر را بر امام حسن دانست کاغذی بر آن حضرت نوشت یابن عم لا تقطع الرحم النی بینک و بینی فان الناس قد غدروا بک و بایک من قبلک. و مکاتیب صنادید لشکر عراق را خدمت آن حضرت فرستاد که نوشته بودند بمعویه بجانب ما کوچک نما چون راه بسا نزدیک کنی حصن را دست بگردن بسته نزد تو بفرستیم و اگر بغواهی او را بششیر بقتل برسانیم— و از آن بزرگوار خواهش صلح نمود و بر عهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید پس ناچار و ناگزیر آن حضرت قبول صلح با معاویه نمود بشرائط معلوم و کتاب صلحنامه آن

حضرت نوشت و بیداده بن نوفل بن حارث بن عبدالطلب که مادرش هند دختر ابو سفیان بود سپرد و از جمله شروط مصالحه خط این بود که مردم در قنوت سب علی (ع) را ترک کنند و بجای آن سلام و تحیت بر آنحضرت بفرستند ،

بالجمعه در روز بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یکم هجری امر مصالحه استوار شد بعد از وقوع صلح حضرت مجتبی (ع) از مداین بجانب کوفه طی طریق فرمود و وارد نخیله شد و معویه هم از طرف مسکن کوچ نمود با لشکر خود وارد نخیله شد و امر کرد که مردم حاضر شوند

و معویه بر منبر بالا رفت و خطبۀ خواند منجمله از فقراتش این بود و الله انما قاتلتکم لتصلوا ولا تلصموا ولا لتجهوا ولا لتزکوا انکم لتفعلون ذلك و انا قاتلتکم لاتامر علیکم وقد اعطانی الله ذلك واتم کلارھون الا وان کل شیء اعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لانی به الحاصل در غرۀ ربیع الثانی سال چهل و یکم هجری معویه براریکۀ سلطنت مستقر گردید و ابتداء خلافت بنی امیه از اینوقت بود

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ابتداء بتخت خلافت نشستن معویه در ربیع الاخر یا جدای الاول سنۀ چهل و یک بود و اقتضای دوک بنی امیه بدست امی مسلم خراسانی در ذیحجه سنۀ صد و سی و دو بوده که مروان حمار بن معد بن مروان بن العکم که آخر خلفاء بنی امیه و بنی مروان بود بدرک واصل شد

و گفته شده که تمام خلافت بنی امیه و بنی مروان نود و یکسال و هشت ماه بود تقریباً و از این مدت هشت سال و چهار ماه مدت خلافت عیداده بن زبیر بود الباقی از برای خلافت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهار ماه که تحقیقاً مطابق میشود با هزار ماهی که در قرآن مجید فرموده لیلۃ القدر خیر من الف شهر

و ابتداء خلافت بنی العباس از سنۀ صد و سی و دو بود که با ابوالعباس سفاح عیدالله بن معد بن علی بن عیدالله بن عباس بن عبدالطلب مردم بیعت کردند کما فی کامل ابن اثیر و آخر خلفاء بنی العباس الستمص بالله عباسی بود و در سنۀ ششصد و پنجاه و شش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را و مستصم عباسی را بقتل رسانید خود مالک بغداد و عراقین شد

و مدت خلافت بنی العباس تقریباً بانصد و بیست و چهار سال بود کذا فی تاریخ در السلوک بتابراین مدت خلافت ظاهره حضرت مجتبی (ع) ششماه و چند بوم بود و معویه مدتی در کوفه برمسند حکومت قرار گرفت و مردم کوفه با او بیعت کردند و اینسال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامۀ فیہ علی خلیفۀ واحد - لکن قیس بن سعد بن عبادہ با معویه بیعت نکرد آنچه معویه عطایا بنوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت انی حلفت ان لا القاه الا بینی وینه الرمح والسیف

بجمع معویه از حضرت مجتبی (ع) خواست نمود که حضرت سید الشهداء (ع) با او بیعت کند حضرت مجتبی (ع) فرمود یا معویه لاکرھه فانه لا یباع ابدأ او یقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیتہ وان یقتل اهل بیتہ حتی یقتل اهل الشام مخفی نھاناد که ضرب معمول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنۀ چهل و یک هجری بوده چنانچه در عاشر بهار از گشی روایت میکند و وثب اهل عسکر الحسن ع بالحسن

فی شهر ربیع الاول فاتهبوا فسطاطه واخلوا متاعه وطلعت ابن البشر الاسدی فی خاصرته
 ودر مصباح المتعجلین است و فی الیوم الثالث والعشرین من رجب طمن الحسن بن علی
 علیها السلام

وایضاً در سنه چهل و یک هجری بود که در کوفه مویه صنادید فریض را بیع کرد
 منهم عمرو بن عثمان و عمرو بن ابی العاص و هبة بن ابی سفیان و ولید بن هبة بن ابی معط و مفیره
 بن شبة لعنه الله علیهم اجمعین و حضرت مجتبی ع را هم در آن مجلس حاضر کرده بود
 و هر يك از آن اشقیای سخنانی گفتند که مسلمانان سزاوار نیست بسلامتی چنین سخنانی بگویند
 و آن بزرگوار بهر يك جوابهای شایسته فرمودند

بعد که مهوان بن حکم مملون هم بآن حضرت جسارتی کرد آن حضرت جواب او را فرمود
 در آخر مویه لعنه الله علیه بسادت بزرگی بآن بزرگوار کرد فونب مویه فوضع یده علی فم
 الحسن ع و تمام روایت در احتجاج طبرسی است

وایضاً در سنه چهل و یک هجری حضرت مجتبی ع از کوفه عزم مسافرت مدینه طیبه را
 فرمود با اهل و عشیره خود و بعد از خروج آن بزرگوار از کوفه مویه مملون به ولید بن هبة بن ابی
 معط برادر مادری عثمان گفت یا ابا وهب هل رمت قال نعم و سموت کنایه از آنکه در طلب خون
 عثمان خوب تلافی نمودم و کار را با تها رسانیدم ؛ ولید گفت زیاده از آنچه میخواستیم بجای آوردی
 و چون مویه بر اراضی عراق استیلا یافت و از بزرگان قبائل بیعت گرفت و حضرت مجتبی
 بدینه تشریف برد آن مملون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد

و شاید در اواخر سنه چهل و یک بوده قضیه عصای زهر آلود چنانچه در کامل یهائی
 است و حاصل آنستکه حضرت امام حسن ع از مدینه طیبه عزم موصل فرموده که هوای آنجا
 سرد است مروان بن حکم که حاکم مدینه بود کافزی بمویه نوشت که حضرت مجتبی ع چند مرتبه
 زهر خورده و در او اثری نکرده از کار او غافل میشا

مویه صوفی گوری را طلبید و چند دینار دهم بوی داد و آن مرد کور موصلی با عصائی
 که سنانش زهر آلود بود نزد آنحضرت آمد و دعوی محبت کرد و در خدمت آن بزرگوار تردد مینمود
 پس روزی بزم زیارت آنحضرت آمد و دست نازنین آنحضرت را بوسید و سنان عصارا به پشت پای
 حضرت گذارد بقوت تمام فشار داد مردم جمع شدند خواستند او را بکشند حضرت مانع شدند و
 از آنجا حضرت تشریف برد بجانب شام

و در سنه چهل و دوم هجری عمرو عاص مملون که والی مصر بود در مصر بدرک و اصل
 شد و در در السلوک است که در سنه چهل و سوم هجری بدرک و اصل شد
 وایضاً در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی مملون از مادرش متولد شد
 و در سنه چهل و سوم هجری مستورد بن علقمه خارجی خروج کرد با جمعی از خوارج در
 نزدیکی مدائن مفیره بن شبة که حاکم کوفه بود معقل بن قیس را با سه هزار فرزدان شجاع
 بجبهه دفاع آنها روانه نمود و از آن جنک هیچیک از خوارج جان سلامت نبردند الا عبدالله بن هبة
 که شتابانه بجانب کوفه شتافت

و در سنه چهل و چهارم هجری عبدالله بن قیس الکننی به ابو موسی اشعری بدرک
 و اصل شد و او مردی بود خفیف اللبیه ؛ قصیر الفامة ؛ قلیل الغدعة لذا عمرو عاص مملون او را فریب
 داد و در خلق امیر المؤمنین (ع)

وایضاً در این سال ام حبیبہ بنت ابی سفیان که خواهر معویہ و زوجۀ یغیبر (س) بود از دنیا رفت در مدینہ طیبہ و مروان بن حکم که حاکم مدینہ بود بر او ناساز خواند
وایضاً در سنہ چہل و چہارم ہجری کابل فتح شد
وایضاً در این سال معویہ زبید بن ابیہ را ملحق یدرش ابو سفیان نمود
و در سنہ چہل و پنجم ہجری خضہ دختر عمر بن العاص زوجہ یغیبر (س) از دنیا رفت و مادر او و عہدہ بن عمر زینب بنت مظلومت

و نیز در این سال زبید بن ثابت انصاری در مدینہ طیبہ در سن پنجاہ و شش سالگی از دنیا رفت و همچنین در این سال عبدالرحمن بن خالد بن ولید در حصہ از دنیا رفت
وایضاً جناب عثمان بن حنیف برادر سعد در این سال از دنیا رحلت فرمود

و در سنہ چہل و شش ہجری ہرم بن حیان از دی وفات نمود کہ یکی از عمال عمر بن خطاب و از جنلہ قتہاء بصرہ و در شمارہ زہاد نمانہ است
و نیز در این سال عہدہ بن ابی اوفی برادر زبید بن ابی اوفی در کوفہ وفات نمود
و در این سال قثم بن عباس بن عبدالطلب در سمرقند شہید شد

و در سنہ چہل و ہفت ہجری معویہ بن ابی سفیان عہدہ پسر عمرو عاص را از حکومت مصر معزول کرد و حکومت آنجا را بمعویہ بن خدیج مملون قاتل جناب محمد بن ابی بکر سپرد
یک وقتی معویہ بن خدیج برخوردار شد بہ عبدالرحمن بن ابی بکر کہ از اسکندریہ مراجعت میکرد
عبدالرحمن بوی گفت معویہ حق ترا مراعات نمود در کشتن برادر مومع و ایالت مصر را بتو واگذار نمود معویہ بن خدیج گفت من بطمع ایالت مصر برادرت را نکشتم بلکہ او را بخون عثمان کشتم

و در سنہ چہل و ہشت ہجری مالک بن ہبیرہ بالشکر قابلی از جانب معویہ مأمور شد
بجنگ کردن با سپاہ روم و جنگ صبی نمود و عقبہ بن ہامر الجہنی بالشکر زیادی بفتح جزائر مأمور شد و غنائم فراوانی بدست آورد

و در سنہ چہل و ہشت ہجری مفریہ بن شعبہ مملون کہ حاکم کوفہ بود بدرک واصل گردید
در سن ہفتاد سالگی بعد از وفات مفریہ معویہ حکومت کوفہ را با انضمام حکومت بصرہ بزبید بن ابیہ واگذار نمود پس زیاد بن ابیہ سمرہ بن جندب را کہ از دشمنان حضرت امیر المؤمنین (ع) بود در بصرہ بنیابت گذارد و خودش بکوفہ آمد

وایضاً در این سال حضرت مجتبی (ع) ہند دختر سہیل بن عمرو را تزویج فرمود چون معویہ بہ ابو ہریرہ نوشت کہ ہند را از برای یزید نکاح کند ابو ہریرہ رفت بطرف منزل ہند در بین اہراہ
بحضرت مجتبی (ع) رسید فرمودند کہچا میروی عرض کرد بغانہ ہند دختر سہیل کہ او را برای یزید تزویج کنم آن بزرگوار فرمودند مرا ہم نزد او تذکار نسا کہ ہر کہ را خواہد زوجہ او شود ابو ہریرہ نزد ہند آمد از جانب یزید بن معویہ خواستگاری نمود او را و فرمایش حضرت مجتبی (ع) را گفت ہند گفت ابو ہریرہ چہ صلاح میدانی برای من ؟ ابو ہریرہ گفت من حضرت مجتبی (ع) را اختیار میکنم ، پس ہند خود را بحضرت مجتبی تزویج نمود

و در ایضا در این سال معویہ مروان بن حکم را از حکمرانی مدینہ طیبہ معزول نمود بعد از

و در سنه پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبی (ع) از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفر در سن چهل و هفت سالگی

خاتمه

در قبور متبرکه بعضی از انبیاء عظام و امام زادگان ذوی العز و الاحترام

بدانکه احترام و تکریم و تنظیم قبور متبرکه ایشان عقلاً و شرعاً لازمست

و علماء تصریح فرموده اند باستجاب زیارت قبور شریفه و لابد است در مقام اذکر دو امر

امراول - در قبور متبرکه بعضی از انبیاء عظام

بدانکه از سابق معلوم شد که قبر مقدس حضرت آدم و حضرت نوح در نجف اشرفست

و در وادی السلام قبه بقعه ایست منسوب بجناب هود و صالح و ثقه الاسلام نوری فرمود .

سند درستی ندارد

و در شریفه کوفه بقعه و قبه ایست منسوب بحضرت یونس (ع)

و در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است

و در بیت المقدس است قبر شریف حضرت داود و حضرت سلیمان

و ایضاً در بیت المقدس است قبر حضرت مریم مادر عیسی و قبر جناب آسیه زوجه فرعون

و در نزدیک بیت المقدس است قبر حضرت هزیر و جناب راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت المقدس دهیست که اورا ناصرة الغلیل نامند و در او بود ولادت حضرت

عیسی (ع) و ترسایان را از اینجهت نصرانی نامند

در یک منزلی بیت المقدس است شهر قدس الجلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم خلیل و قبر

حضرت اسحق بن ابراهیم و قبر حضرت یعقوب بن اسحق و قبر حضرت یوسف بن یعقوب و قبر جناب ساره

زوجه حضرت ابراهیم که این قبور متبرکه که در قدس الغلیل در مغاره ایست زیر زمین و از قدس الغلیل

تا کنعان نیم فرسخ است

و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی کلیم الله

و در مجمع البیان است از سمید بن جبیر روایت کرده که جنازه حضرت یعقوب را از مصر

حمل نمودند به بیت المقدس در میان تابوتی از چوب ساج و از اینجهت بهودیان امواتشان را نقل

میدهند به بیت المقدس و بعد از فراغ از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف بر گشت بمصر و بعد از پدر

بزرگوارش بیست و سه سال زندگانی کرد ، و قتیکه از دنیا رفت وصیت کرد که او را نزد قبور

پدراناش دفن کنند

و بعضی گفته اند که آنحضرت دفن شد در مصر بعد حضرت موسی (ع) استخوانهای او را

بیرون کرد و برد در بیت المقدس نزد پدرش دفن کرد

و بدانکه اکثر انبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم

منتشر گردید .

و در شهر حلب است قبر حضرت زکریا

و در دو منزلی بیت المقدس است موهه و در اوست قبر جناب جعفر بن ابی طالب و جناب زید بن

حارثه و قبر جناب عبدالله بن رواحه

و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع و صی حضرت موسی

و در قبلی مسجد برائنا است قبر جناب یوشع ع

و در بیروت است قبر حضرت یحیی

و در شام مسجدی است معروف بسجد یحیی و در آن مسجد قبری است با ضریح معتبری

منسوب بآن حضرت

و در شهر موصل است قبر حضرت جرجیس یغیبر

و در بیرون شهر موصل است قبر شیث هبة الله

و در شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال یغیبر است و بارگاه عظیمی دارد

و در دوفرسخی شوشتر مزاریست منسوب ب حضرت شعیب (ع)

و در خارج حله قبریست منسوب بایوب نبی

و در مسجد العرام میان حیر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والده ناجده اش هاجر

باجمی از یغیبران دیگر

و از حضرت باقر ع منقولست که مابین رکن و مقام ملو است از قبور یغیبران

و از حضرت صادق (ع) مرویست که ما بین رکن یسانی و حجر الاسود هفتاد یغیبر مدفونند

و در اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء بنظر نرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که

در باب زیارت حضرت امیر (ع) زیارت ایندو بزرگوار هم ذکر شده

امر دوم - در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان محترم

بدانکه تمام امامزادگان محترم لازم التعظیم اند و تعظیم آنها تعظیم آباء کرام و اجداد

عظامشان هست و رعیت حق ندارند سخن ناروایی در باره آنها بگویند باید از تمام آنها تجلیل و

احترام نمود

و در قاسع بعار است که سید مهنا از علامه حلی سئوال نمود که چگونه جناب محمد

حنفیه و جناب عبدالله بن جعفر و امثال ایشان از نصرت حضرت سید الشهداء (ع) تغلف و ورزیدند

علامه در جواب فرمود که ارکان ایمان توحید و عدالت و نبوت و امامت و معاد است و این

بزرگواران اجل قدراً و اعظم شأناً هستند که معتقد بر خلاف حق باشند

و مسکنست علت تغلف ایشان این بوده که علم به بلیات و ادره بر آن بزرگوار نداشتند و

با کافدها و نوشنجات اهل کوفه احتیال غدر و مکر در باره آنها ندادند

و شاید بعضی از آنها علت تغلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء (ع)

مریض بودند چنانچه در باره جناب محمد حنفیه نقل شده

و در بعار از تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سئوال کردند از حضرت

صادق (ع) از قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موت

حضرت صادق (ع) فرمود هذه نزلت فینا خاصة ان لیس رجل من ولد فاطمه (ع) بیوت ولا

یخرج عن الدنیا حتی یتر لامامه بامامته کما اترو له یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد آتک الله علینا

و مسکنست که از این روایت استفاده شود که جمیع سادات باایمان و عقاید حقه از دنیا میروند

و فی العیون من الرضا (ع) قال النظر الی ذریتنا جادة قیل له یابن رسول الله (ص) النظر الی الامة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی (ص) فقال بل النظر الی جمیع ذریة النبی عبادة مالم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی و تلان الدین یؤمنون الله ورسوله لهنم افغنی الدنیا والاخرة واهدلهم هداً بالیا

و مسکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقیحوا شد تأثیراً هست از معاصی صادره از غیر ایشان چون روحشان الطف است و نفوسشان اشرفست و بدنشان اطیب است و لذادر قرآن مجید میفرماید یا نساء النبی لستن کلمه من النساء و قال تعالی و من یأت منکن بفاحة مبینة یضاهف لها العذاب ضعیفین و در معانی الاخبار از حضرت زین العابدین ع روایت کرده که فرمود لحننا کفلائن من الاجر و لسیبنا ضحان من العذاب چون هر چیز که خیلی لطیفست زود متأثر میشود چنانچه رنگ سفید از تمام الوان زودتر متأثر میشود چون الطف الوان است و همچنین آب چون لطیف است زود کدر میشود و بتجره معلومت که عداوت نمودن سادات هم زود اثر میکند

در اوائل شرح صحیفه از زید بن علی بن الحسین ع از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده فرمود شنیدم از یغبر ص فرمود: نحن بنوا عبدالمطلب ما عا دانا بیت الاوقه خرب و لاها دانا کلب الاوقه جرب و من لم یصنق فلیجرب

بدانکه در غالب بلاد مسلمین قبر امامزادگان محترم موجود است که بلا واسطه یا بیک واسطه بمصوم میرسد و قبورشان محل نزول رحمت و برکات و ملاذ درماندگانست و مکرر از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات مشاهده میشود چون در زمان خلفاء بنی امیه مخصوصاً زمان معاویه و زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف ثقفی و همچنین زمان خلفای بنی العباس مخصوصاً زمان منصور و هرون الرشید بسیاری از امامزادهها راشدید کردند

چنانچه در روایت شیخ صدوقست از حمید بن قسطله دوسی که گفت او قاتیکه هرون الرشید در طوس بود نصف شبی هفتب من فرستاد و من حاضر شدم گفت کیف طاعتک لایمیر المؤمنین تا آنکه در مرتبه سوم گفتم بالنفس و المال و الاهل و الولد و الدین آنلمون خنده کرد و در همان نصف شب امر کرد که شصت نفر از ذریة فاطمه و هلی را بقتل رسانیدم و بسیاری از امامزادگان محترمشرا میان دیوار بگج و آجر گرفتند

چنانچه در عیون روایت کرده که چون منصور دوانقی بشاد را بنا نمود سادات را طلب میکرد و بهر یک که میرسید او را در جوف دیوار میگذاشت و بگور میزد سید حسن الوجهی از اولاد امام حسن مجتبی ع را آوردند و به بنه امر کرد که او را جوف دیوار بگذارد بنه دلش بحال آن جوان سوخت و در دیوار فرجه گذارد و عرض کرد همه مخور نصف شب خودم میآیم و تو را از جوف دیوار خارج میکنم چون نصف شب شد بنه رفت و آن سید جلیل را از جوف دیوار خارج کرد و گفت من ترسیدم که روز قیامت جد تو یغبر (ص) خصم من باشد موهای سر او را با آلت گنجکاری قطع نمود و گفت خون من را حفظ کن و در این شهر نمان آقا زاده فرمود پس خبر مرا بدارم بده و موهای مرا نشانه ببر که مادرم بداند من نجات یافته ام و خیلی جزع و اضطراب نکنند منزل مادرم را نشان داد و آن جوان رفت معلوم نشد کجا رفت بعد بنه گفت من رفتم بمنزل مادرم بهسان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه و گریه مثل زنبور غسل بگوشم خورد دانستم که این صدای گریه مادر این جوان است خبر سلامتی جواش را باو دادم و موهای او را هم دادم و برگشتم و بسیاری از امام

زادههای محترم جلاه وطن نمودند و مختفی بودند تا از دنیا رفتند

چنانچه از کتاب مناقب الطالین نقل شده که محمد بن محمد بن زید بن علی بن العین ع پدرش گفت من دوست دارم که صومیم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمود میروی بکوفه و بغلان محل میشنی شخصی گندم گون از آنجا میگردد که پیشانیش آثار سجود است و شتری دارد که دوشک آب بر او حمل کرده و قدمی بر نیندازد مگر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس میکند همان شخص صومی تو عیسی هست

جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه و در همان موضع نشستم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف از راه عبور کرد پس بر خاستم دست و پای او را بوسیدم صومیم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد هستم پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشست و از احوال و اقارب و دوستانش که در مدینه بودند سؤال نمود بعد از من وداع کرد و فرمود دوبرته

نیایی نزد من که میترسم مشهور بشوم و مردم عارف به نسب من بشوند و از شیخ تاج الدین نقل کرده که عیسی بن زید در اوقاتی که مستر بود در کوفه عیالی گرفت و خداوند دختری باو مرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی سقاها آب کشی میکرد و آن سقا پسر جوانی داشت خیال کرد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالتیکه نیدانست جناب عیسی را از چه قبیله است و نسبش بیکه منتهی میشود مادر آن جوان رفت بغواستکاری منزل جناب عیسی زوجه جناب عیسی که فهمید بسیار خشنود شد که نزدیک بود هفتلش از شوخ و شفق پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آن جناب متعیر شد که چه جواب بگوید

چون آن زن نسب شوهرش را نیدانست پس جناب عیسی رها کرد که آن دختر ببرد و دهایش مستجاب شد و آن دختر از دنیا رفت گریه جناب عیسی شدت کرد و خیلی جزع میکرد از موت دختر خود بعد یکی از اصحاب و اصدقاء جناب عیسی گفت اگر از من سؤال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از تو تجاوز نیکرم و تو از فوت دخترت چنین جزع و اضطراب میکنی عیسی فرمود والله جزع و اضطراب من نه از فوت دختر است بلکه بجهت آنست که این دختر مرد و ندانست که بضمه و پاره تن یغمبر (ص) است

و در شرح صعیفه سید جلیل سید علی خان است که جناب عیسی در کوفه از دنیا رفت در سن شصت سالگی و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مستور و پنهان بود

الحاصل و تئیکه سادات ذوی المزم و الاحترام شنیدند که حضرت رضا ع تشریف برد بخراسان و مأمون آنحضرت را و ولیمه خود نمود سادات روی آوردند بجانب هجم بقصد تشریف خدمت حضرت رضا (ع) که شاید امنیت و رفاهیتی بر ایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرت رادر خراسان شهید کردند آقا زادهها هر کدام بهر کجا که بودند واقف شدند تا از دنیا رحلت فرمودند

بنابر این محتمل است که غالب این بقاع و قبور شریفه منتسب بآن بزرگان صحیح باشد لکن چون مردم در مقام ضبط اسامی آن بزرگواران و ضبط نسبشان نبودند و رسم هم نبوده در سابق که سنک لوحی روی قبر بگذارند لذا غالب آن بزرگواران اسم شریفشان و موضع دفنشان بر ما مخفی مانده

و بدانکه امامزادگان عظام طبقات و اصنافی هستند

صنف اول

امامزاده‌هاییکه علاوه بر شرافت نسیبه شأن و جلالت قدرشان معلومت و محل دفشان هم معلومت و استجاب زیارتشان هم بالخصوص از ائمه اطهار مأثور است و زیارت مخصوص هم جهت ایشان وارد شده مثل حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمؤمنین و مثل : حضرت علی اکبر بن الحسین و مثل : سیده جلیله حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) که در قم مدفونست و مشهور است بحضرت معصومه زیارت مخصوصی هم برای ایشان از ائمه معصومین رسیده

و مرحوم مجلسی ره در مزار بعبار میفرماید مطلع نشدم بروایتی که در زیارت امامزاده گان عظام ناز زیارت وارد شده باشد و علماء در زیارت حضرت عباس بن علی (ع) ناز زیارت نوشته‌اند لکن بروایتی دیده نشده و بعضی از علماء منع فرموده‌اند از ناز در زیارت غیر معصوم‌مگر بقصد اهداء ثواب انتهی

و نیز در تحفة الزائرین فرموده که معتدل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد و از تألیف علماء بوده بلی یکنفر از غیر معصومین هم جلالت قدرش معلومت هم محل دفنش و هم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد و آنجناب حمزه بن عبدالمطلب است که در احد یک فرسخی مدینه طیبه مدفونست و امتیاز مخصوص ایشان آنستکه در زیارت ایشان ناز زیارت هم وارد است

و در تحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرموده که در وقت زیارت پشت بقبله و روی به معصوم بایستد

و اما در زیارت غیر معصوم جمعی گفته‌اند که روی بقبله در عقب خریج بایستد انتهی

و در بعبار است که حضرت معصومه در سال دویست و یک هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش از مدینه بجناب خراسان آمد چون آن مخدیره بساوه رسید مریضه شد سؤال فرمود که تا قم چه مقدار مسافتت عرض کردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببری چون بست قم آمد طایفه اشعریین باستقبال آنحضرت آمدند و موسی بن خزوج بن سعد که بزرگ آنها بود از همه سبقت گرفت و مهار ناقه آنمخدیره را بدوش خود کشید و وارد ساخت بمنزل خود در قم و بعد از هفده روز از ورودش بقم مخدیره از دنیا رحلت فرمود و او را دو بابلان دفن کردند

و در هدیه الزائرین از تاریخ قم از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود از برای حتمالی حریمت که مکه باشد و برای حضرت یغیبر (ص) حریمت که مدینه باشد و برای حضرت امیر (ع) حریمت که کوفه باشد و از برای ما اهل البیت حریمت که بلد قم باشد و بعد از این دفن میشود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده میشود بفاطمه هر که او را زیارت کند بهشت از برای او واجب است

و بدانکه در قبۀ حضرت فاطمه جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویه مدفونند مثل جمله از دختران حضرت جواد (ع) و از دختران موسی مبرقع مثل ام‌معد و خواهرش میمونه دختران حضرت جواد (ع) و بریبه دختر موسی مبرقع .

صنف دوم

امامزاده‌هاییکه جلالت قدر و محل دفشان معلومت و استجاب زیارتشان هم بالخصوص مأثور است لکن زیارت مخصوصی از ائمه اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب عبدالمعظیم

ابن عبادنه بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطال (ع) که در ری مدفونست و از اکابر محدثین و علماء و زهاد و عباد و از اصحاب حضرت جواد الائمة و حضرت هادی بوده و در تحفة الزائرین از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده که مردی از اهل ری خدمت حضرت امام علی النقی (ع) مشرف شد حضرت از او پرسید کجا بودی؟ عرض کرد زیارت حضرت امام حسین (ع) فرمود. اگر زیارت میکردی حضرت عبدالمعظم را هر آینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین (ع) را کرده باشد.

و در مزار بهار از نجاشی از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبدالمعظم دارد ری شد دو حالتیکه گریخته بود از سلطان و در خانه یکی از شیعیان در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت خدا را میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستترا میرفت زیارت قبریکه مقابل قبر شریف خودش هست و میفرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن جعفر است ظاهراً مراد قبر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر باشد و برور ایام خبر شیعیان ری رسید تا آنکه اکثر آن بزرگوار را شناختند.

پس یکی از شیعیان پنجم رادر خواب دید و فرمود مردی از اولاد من جنازه اش از سکه الموالی حمل میشود و دفن میشود در نزدیکی درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب پس از خواب بیدار شد رفت نزد عبدالجبار که آن درخت و آن مکان را بخرد عبدالجبار گفت بجهت چه میخواهی؟ خواش را نقل کرد عبدالجبار گفت منم آن خواب را دیده ام و من آن درخت و آن باغ را وقف کرده ام بر حضرت عبدالمعظم و بر شیعیان که اینجا دفن بشوند پس حضرت عبدالمعظم مریض شد و از دنیا رفت و قتیکه برهنه شان کردند که غسل بدهند در جیش کافندی دیدند و در آن نسب خود را نوشته بود

«انا ابوالقاسم عبدالمعظم بن عبادنه بن علی بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی ع ابن علی بن ایطال ع»

و از منتخب طریقی نقل شده که گفته شده از کسانی که از طالبین زنده دفن شده جناب عبدالمعظم حسنی است درری «ظاهراً مراد اینست که یعنی باجل خودش مرد او را نکشته اند نه اینست که واقعاً زنده دفن کرده باشند و الله اعلم»

و مرحوم تقة الاسلام نوری در خانه مستدرک رساله صاحب عبادرا که در احوالات حضرت عبدالمعظم نوشته نقل فرموده و در اوست که ایشان پسری داشتند مسی بعده که بزهدت و کثرت عبادت معروف بود

و از کتاب منتقله نقل شده که ایشان منتقل شدند باسمری و در اراضی بلد و دجیل وفات نمود

و مرحوم علام آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی از نقل ایقضیه از منتقله احتمال میداند که قبر منسوب بامامزاده سید محمد در نزدیک بلد منسوب باشد بجناب محمد بن عبدالمعظم لکن مشهور آنستکه او قبر سید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی در معجم البلدان فرموده که جناب سید عبد الکریم بن احمد بن طائوس میفرماید در بلد است قبر جناب محمد بن علی الهادی و اوست که بجهت فوتش حضرت گریبان نچاک زد و در روح و ربیعانست که باید رحلت حضرت عبدالمعظم در اوائل سنه دویست و پنجاه باشد چهار سال قبل از رحلت حضرت هادی و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم که در هشت فرسخی چله مدفونست

مرحوم قه الاسلام نوری در حجة الزائرین فرموده حدیثی در السنه معروفه قریب باین
مضمون که حضرت رضا ع فرمود هر کس قادر بزیرات من نیست زیارت کند قاسم برادر مرا
بعد فرموده این روایت جامی دیده نشده و تاکنون کسی از اصل آن نشان نداده و لکن جلالت قدر
و علو مرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل دفنشان در هشت فرسخی حله معلومست
قه الاسلام کلینی در اصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت
کرده که آنحضرت در راه مکه بود فرمود خبردم ترا ای اباعاصه بیرون آمدم از منزل پس وصی قرار
دادم پسرم حضرت رضا (ع) را و شریک گردانیدم با او پسران خود را در دوزخ هر و وصیت کردم باو در
باطن و اگر مراجع بین بود هر آینه قرار میدادم امامت را در پسرم قاسم بیجهت محبت من او را و لکن
این امر راجع بشما و نداشت قرار میدادم او را هر کجا که میخواهد الخ

صنف سوم

امامزاده هائیکه جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است لکن استجاب زیارتشان بالخصوص
وارد نشده

منهم جناب اسمعیل بن جعفر الصادق ع که جلالت قدر و محل دفنشان در مدینه طیبه معلومست
در اکنال الدین است که چون جناب اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جزع
زیادی کرد بعد که چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت در حالیکه بجای تازه پوشیده و امر و
نهی میکرد اصحاب هر ضحک کردند باین رسول الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان
نداشتیم تا مدتی از شما منتفع شویم حضرت صادق فرمود انا اهل بیت نزع عالم تنزل المصیبه
فاذا نزل صبرنا

و در شرح صحیفه است که ولادت ایشان سنه صد و سی و سه بوده

و منهم جناب احمد بن موسی الکفلام المعروف بشاه چراغ

و در ارشاد است: و کان احمد بن موسی رجلاً کریماً جلیلاً ورعاً و کلن ابوالحسن موسی ع
یعبه و یقدمه و وهب له ضیعة المروفة بالیسيرة و یقال ان احمد بن موسی احتق الف مملوک
و منهم جناب محمد بن موسی الکاظم

و در ارشاد است و کان محمد بن موسی من اهل الفضل و الصلاح و کان لیک کلمات مؤثراً و یصلی
و این دو بزرگوار برادر ابوینی بودند و جلالت قدر و محل دفنشان در شیراز معلومست و از برای
هریک قبه رفیمه عالی است

و منهم جناب سید محمد بن علی الهادی (ع) و قبر شریف ایشان در نزدیکی بلد است یک-
منزلی سامری و ایشان بجلالت و قدر بروز کرامات معروفند و صورت کتیبه ضریح ضریح ایشان
هذا مرقد السید الجلیل ای جعفر محمد بن الامام ای الحسن علی الهادی ع عظیم الشان
جلیل القدر و كانت الشیعة تزعم انه الامام بعدایه ع فلما توفی نس ابوه علی اخیه ای محمد الزکی
و قال له احثت لله شکرأ فقد احثت فیک امرأ خلفه ابوه فی الدینة طفلاً و قد علم علیه فی سامری مشتداً
و نهض الرجوع الی الحجاز لما بلغ بلد علی تسعة فراسخ مرض و توفی و مشهده هناك لولما توفی شق

ابو محمد ع توبه و قال فی جواب من سأله علیه قد شق موسی علی اخیه هرون

و رحلت آن امامزاده معظم در حدود سنه دو و سیست و پنجاه و دو بود

و منهم مشهده مکرمه حکیمه خاتون بنت الامام محمد بن علی الجواد ع و هشیره حضرت

هادی و همة حضرت عسکری ع و این مغدوره بزرگ خدمت چهار امام را نمود و حضرت هادی مکرمه معترمه نرجس خاتون والده ما جده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را بنویسم و بعد از وفات حضرت عسکری منصب سفارت داشت از جانب حضرت حجة و آن مغدوره اول کسی است که پیشش بجمال حضرت حجة روشن شد و آن بزرگوار را بوسید و باغوش گرفت

و قبرش ریض در پایین بای قبر حضرت عسکری بین معلومت و ضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیه خاتون مینامند اشتباه و غلط است.
و قبرملیکه آفاق مغدوره نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجت در میان ضریح مطهر حضرت عسکریین پشت سر قبر مقدس امامین همایین است.

وفقة الاسلام قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروفست در نزد قبر عسکریین قبور جملة از سادات عظام که از جملة آنهاست جناب حسین پسر امام علی تقی (ع) و فرمود من یرحال او مطلع نشدم لکن آنچه بنظر میرسد آنستکه سیدی جلیل القدر و عظیم الشان بوده زیرا که از بعضی روایات استفاده کردم که از حضرت امام حسن عسکری (ع) و برادرش جناب حسین بن علی تعبیر بسطین میکردند و تشبیه میکردند این دو برادر را بدو سبط پیشبر امام حسن و امام حسین (ع)

و در روایت ابو العلیپ است که صدای حضرت حجت (ع) شبیه بود صدای حسین (ع)
و در شجرة الاولیاء تألیف سید بقیه محدث سید احمد اردگانی در ذکر اولاد حضرت امام علی تقی است که حسین فرزند آن حضرت از زهاد و عباد بود و امامت برادر خود اعتراف داشت انتهى
و من جملة جناب محسن بن ابی عبدالله لعین (ع)

در معجم البلدان حموی است که بوشی کوهیست در غربی حلب که معدن مس بوده و لیکن حال باطل شده از زمانیکه عبور دادند اسراء اهل البیت حضرت سید الشهداء (ع) را و یکنفر از زوجات آن حضرت حامله بود و در آنجا غفلت را سقط نمود و هر قدر مغدوره طلب آب و نان فرمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آن مغدوره نفرین فرمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد رنج و منفعتی نبرد

و در قبلة آن کوه مقبره ایست معروف بشهد السقط و سقط نام محسن بن حسین (ع) است انتهى.

و در آن کوهست مقبره ابن شهر آشوب صاحب مناقی

و من جملة جناب محمد بن جعفر الطیار

در کتاب تحفة العالم سید جلیل و عالم نبیل سید عبداللطیف بن ابوطالب الموسوی الشوشتری که او از دودمان جلیل سید نعمت الله جزائری است فرموده:

در معاربه شوستر که خلیفه ثانی لشکر فرستاد بجهت تسخیر ملک عجمو تسلط ایشان بر شوستر و معاربه ایشان با هر زمان محمد بن جعفر طیار زخمهای متکر برداشت در مراجعت بد زفول داعی حق را لیبیک گفت و در خارج شهر دزفول دفن شد

و من جملة عبدالله بن الحسن الدکة ابن العسین الاصغر ابن زین العابدین (ع)

ایضاً در کتاب تعة العالم استکه قبر ایشان در قبة شهر شوشتر واقع است و عارت عالی دارد که اورا مستتر عباسی بنانوده وقاضی نورالله در مجالس المؤمنین احوالات ابن بزرگوار را اجمالاً ذکر فرموده

و منهم جناب ابی حمزه امیر علی بن حمزه بن موسی الکاظم (ع)

در عده الطالب استکه قبر ایشان در شیراز خارج باب استخر است
و منهم جناب سید علی بن الامام محمد الباقر (ع) که قبرشان در خارج شهر کاشانست و معروف است بامامزاده مشهد

و در روایات اورا از قبور معلوم الانتساب فرموده

و منهم جناب احمد بن علی الامام محمد الباقر (ع) و قبرشرف ایشان در باغات مصفیان رجاة معله خواجو است

و منهم جناب ابو عبدالله الحسین بن علی بن داود بن عبدالله بن محمد الریس بن علی الزیسی ابن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار
در عده الطالب استکه قبر ایشان در قزوین است

و منجمله جناب عبدالله بن مویة بن عبدالله بن جعفر الطیار

در عده الطالب استکه ایشان سنه صد و بیست و پنج در زمان خلافت مروان حمار که آخر خلفاء بنی امیه بود ظهور فرموده و امرش بالا گرفت و جمیعت اوزیاد شد تا در سنه صد و بیست و نه ابومسلم مروزی ایشانرا گرفت و برد بهرات و در آنجا محبوس بود و همان قسم محبوس در زندان بود تا در سنه صد و هشتاد و سه در میان محبس ازدنیا رفت و قبرش در هرات مزار معروفست
و در حبیب السیر استکه مالک بن هشیم خزاعی که والی هرات بود بامر ابومسلم امر کرد فرشی بدهان اونهادند تا نقش قطع شد

و منجمله جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) والده ماجده اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد العنقبه (ع) بود

در شرح صحیفه استکه چون جناب زید را شید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود « بلدة لم ترفع فیها لعلی (ع) رایة لاجابة لی فی المقام بها »

و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششاه در سرخس ماند تا هاشم بن عبدالله الملك از دنیا رفت و ولید بن عبدالله الملك بغلالت نشست نوشت بنصرین سیار والی خراسان که در طلب او برآید نصرین سیار اورا در بلخ گرفت و مقید و محبوس نمود ولید نوشت بنصرین سیار که اورا رهانماید

پس جناب یحیی آمد بجوزجان و جمعی از اهل جوزجان و اهل طالقان باو ملحق شدند نصرین سیار سالم بن احوور را فرستاد و سه روز با آن بزرگوار مشغول مقاتله بود تا آنکه عصر روز جمعه سنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هجده سالگی و سر نازنین اورا فرستادند نزد ولید بن یزید آن ملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد مادری یحیی ربطه بدین تعلیه آن سر را در آغوش

مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد گفت شردتوه عنی طویلا و اهدیتوه الی قتیلا ملواته علیه بکرة واصیلا انتهى

و در بعضی از کتب تواریخ استکه بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی دار بود تا ابو مسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن نازنین را فرود آورد و بر آن بدن شریف ناسز خواند و دفن کرد

و اشاره بقبر شریف یحیی است شعر دهیل خزای

و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر ییاخری لسی القربات

و صحیفه سجاده که زبور آل محمد (ص) و انجیل اهلبیت است از ایشان نقل شده

و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی کنبه قابوس بین استراباد و بجنورد واقع است .

و منجمله جناب حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) اللقب بنی الدمه

در شرح صحیفه استکه در صفر سن پندر بزرگوارش جناب زید را شهید نمودند و حضرت صادق (ع) او را تربیت کرد و تعلیم نمود و در سنه صدوسی و پنچ یاسنه صد و چهل از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله سیفه مزار مشهور است

و منجمله صاحب روضات میفرماید از جمله قبور معلومه است قبر جناب ابو الحسن اللقب بنی العابدین علی بن احمد بن عیسی اللقب بالرومی ابن معد بن علی المریدی ابن جعفر الصادق و مرقد شریفشان در اصفهان قبه عالیه و سخن وسیعی دارد

و منجمله حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالاب صاحب فخر که ایشان با جمعی از سادات در فخر که یکفرسخی مکة معظمه است شهید شدند و در همان زمین فخر هم دفن شدند و در باب نهم تفصیلش ذکر خواهد شد انشاء الله و جناب علی پدر حسین لقب بود علی عابد و در منتهی الامال روایت کرده که منصور بنی الحسن را در زندانی حبس کرده که از تاریکی شب و روز را تمیز نمیدادند

و گاهی جناب عبدالله المعضی به برادر زاده اش جناب علی عابد میفرمود مبینی ابتلا و گرفتاری ما را آیا از خدا نیخواهی که ما را از این زندان نجات دهد ؟

علی گفت ای هم همانا برای مادر بهشت درجه استکه نیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه با چیزی که اعظم از این بلیه باشد و نیز از برای منصور در جهنم مرتبه ایست که نیرسد بآن مگر آنکه بجای آورد آنچه بامیبینی از بلیه پس صبر میکنیم بر این شدائد و باین زودی راحت میشویم چه مرگنازدیک شده پس سه روز پیش نگفتست که در میان زندان از دنیا رفتند و علی بن الحسن العابد در سجده از دنیا رحلت فرمود

عبدالله عویش بگمان آنکه در خواب است گفت فرزند برادر مرا بیدار کنید چون او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته

و وفات او در بیست و هشتم محرم سال صد و چهل و شش واقع شد و عمر شریفش چهل و پنج

سال بود

صنف چهارم

امامزاده‌هاییکه جلالت قدرشان معلومت و اما محل دفنشان معلوم نیست

مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق (ع)

در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت شده که گفت من در خدمت جناب علی بن

جعفر نشسته بودم در مسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن علی الجواد ع داخل مسجد شد پس علی بن جعفر

بدون ردا از جا جستن کرد و دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد

حضرت جواد فرمود اجلس یا هم رحمة الله فقال یاسیدی کیف اجلس وانت قائم

پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش او را سرزنش میکردند و گفتند تو عوی

پدر آنحضرت هستی ممدك اینقسم اظهار کوچکی میکنی

گفت سکوت کنید و دست بمعاسن خود گرفت و فرمود و قتیکه خداوند قابل ندانست این پیرو مردا

و این جوانرا اهل دانسته و امامت را دراو قرار داده پس من منکر شوم فضل او را نمود باقیه مسا

تقولون بل اناله عبد

و در رجال کبیر است و کان علی بن جعفر راوۃ للحديث سدید الطریق شدید الورع کثیر

الفضل ولزم اخاه موسی (ع)

و اما محل دفنشان در سه موضع قبو بقیه است منسوب بایشان

اول - در عربی که یکفرسخی مدینه طیبه است و قبو بارگامی دارد

دوم - در خارج بلده قم که ایضاً قبو و صحن و سیم و بارگام مرتعی دارد

سوم - در خارج شهر سمنان که ایضاً قبو و صحن و بارگامی دارد

و مرحوم ثقه الاسلام نوری در خانه مستدرک تصریح فرموده که قبر ایشان در عربی

است و ایشان اصلاً بجسم نرفته اند و محتمل است که قبری که در قم و در سمنان است قبر بعضی از احفاد

ایشان باشد

و مثل جناب حمزه بن الامام موسی بن جعفر الکاظم ع و ایشان برادر ابوبنی جناب احمد بن الامام

موسی الکاظم ع و جناب معصداست المدفونین فی الشیراز و جلالت قدر ایشان معلومت

و اما محل دفنشان در چهار موضع محتمل است:

اول - در نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم قبو و صحن و بارگام و ضریح نقره دارد

و در روایتی که مادامی که حضرت عبدالعظیم در ری بود بیوسته زیارت میکرد قبری را که

در مقابل قبر اوست و ظاهراً همین قبر جناب حمزه باشد

دوم - در وسط شهر قم قبو بقیه است معروف بقبر جناب حمزه بن موسی الکاظم ع

سوم - در تاریخ عالم آراست که امامزاده حمزه بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفونست و قبو

و صحن و مرقد شریفی دارد (و سوسفید در خارج دروازه ترشیز است و ترشیز از جمله ولایات

خراسان است)

چهارم - در جزیره که در جنوب حله است بین دجله و فرات قبری است مشهور بقبر حمزه بن

موسی الکاظم ع

و ثقه الاسلام نوری در تحفۃ الزائرین فرموده این شهرت بی اصلست و قبر جناب حمزه

بن موسی الکاظم همانست که در ری هست نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم و اینکه در خارج حله است
 قبر جناب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ایطالب است
 ومثل جناب محمد بن الامام جعفر الصادق الملقب بدبیاج که جلالت قدرش معلومست
 واما محل دفنش در چهار موضع محتملست :

اول - در چهارده بین چشمه علی دامغان و هزار جریب مازندران و در آنجا قبه و بارگاه
 بسیار مرتفعی دارد که بامر شاهرخ ساخته شده

دوم - در بسطام دو قبله بقعه بایزید بقعه ایست منسوب بایشان

سوم - در جرجانست چنانچه در کامل ابن اثیر است

چهارم - در سرخس است چنانچه در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده
 ودر ارشاد است که ایشان در خراسان از دنیا رفتند

و در مطلع الشمس میفرماید مدفن محمد بن جعفر از روی یقین در چهارده است
و مخفی نماند که از جمله قبور معلومه است قبر جناب موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضا (ع)
 و جناب احمد بن محمد بن موسی المبرقع که قبر شریفشان در قم است و بقعه و صحن عالی دارند



باب پنجم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و ولادت و شهادت

حضرت خامس آل عبا ارواحنا فداه

در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار

در قبور متبرکه بعضی از بزرگان که در کربلا عملی و حوالی آن واقعت

و در این باب دوازده فصل و یکخاتمه است.

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت حسین است ، اشهر القابشان سید الشهداء، علیه السلام است و اشهر کنای آن بزرگوار ابی عبدالله است و والد ماجدشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و والده ماجدهشان صدیقه کبری فاطمه زهراء است سلام الله علیهم اجمعین . بدانکه احدی از انبیاء و مرسلین و اوصیاء مقررین شرافت و فخر نسبی شان بحضرت سید الشهداء نیرسد . چون شرافت در نسب یا بشرافتجد و جده است یا بشرافت پدر و مادر یا بشرافت اولاد یا بشرافت برادر و خواهر یا بشرافت عومه و خثوله و جمیع این اسباب شرافت در حضرت سیدالشهداء جمع بود دون سائرین . جد ابی شان حضرت ایطالب است که شیخ صدوق در رساله اعتقادشان روایت میفرماید که جناب عبدالمطلب حجت الهی بوده جناب ایطالب وصی پدر بزرگوار خود بود و جده ابی شان فاطمه بنت اسد بود که مجلسی درمرآت العقول میفرماید جمیع امت اتفاق نمودند براسلام اینمخدره و حضرت یغبر ص فرمود او مادر من است .

و جد امی شان حضرت سیدالانبیاء و المرسلین و خاتم النبیین ص اشرف کل مخلوقات بود و جده امی شان جناب خدیجه کبری ام المؤمنین بود و والد ماجده شان سیدالاصیاء القریین بود و والده ماجده شان سیده نساء العالمین بود برادر بزرگوارش حضرت امام حسن سید اسباط الانبیاء بود و خواهر مکرمه اش زینب کبری بود که حضرت زین العابدین ع در باره اش فرمودند انت بعدالله عاله غیر معلمه و فهمة غیر مفهمة . عم گرامش حضرت جعفر بن ایطالب و حضرت حزه سید الشهداء بود خال مکرمش جناب ابراهیم بن رسول الله (ص) بود تا باینکه از شرافت نسبه باحضرت مجتبی شریک بودند لکن مزیت حضرت سید الشهداء (ع) آنستکه والایه من ذریته و حضرت مجتبی (ع) اولادش با بشرافت نبودند

و چه بسیار خوب فرموده سید بحر العلوم

سبط النبی ابوالاطهار والده السکرار مولا اقام الدین صاره

صنوا الزکی حی قلب البتول له
اقومة لیس فیها من یقاسه
و دیگری گفته :

الام فاطمة و الاب الکرار
وقال آخر: نسب کان علیه من شمس الضعی

و باین تقریب که گفته شد میتوان گفت که اشرف جمیع نساء عالمیان حبیباً و نبأ حضرت زینب سلام الله علیها میباشد و در عده الطالب است و ارضت ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب بلین قسم بن عباس

و در بعضی از اخبار است که آن بزرگوار از بستان هیچ زنی شیر نخورد گاهی از زبان جدش یغیبر میسکد گاهی از ابهامش چنانچه در کافی از حضرت رضا ع روایت کرده قال ان النبی ص کان یؤتی به الحین (ع) فیلقه لسانه فیمنه فتجری ولم یرضع من اشی

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود قال (ع) لم یرضع الحین (ع) من فاطمة ولا من اشی یؤتی به النبی (ص) فیضع ابهامه فی فیه فیمن منها ما یکفیه الیومین و الثلث ثبت لحم الحین (ع) من لحم رسول الله و دمه من دمه و لم یولد لسة اشهر الا یسی بن مریم (ع) و الحین بن علی (ع) و سید بحر العلوم میفرماید .
فه مرتضع لم یرضع ابدأ
من ثدی اشی و من طه مرضاه

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت سید الشهداء (ع)

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اشهر میان علماء امامیه آنستکه ولادت آنحضرت در مدینه مشرفه در سوّمه ماه شعبان سال چهارم از هجرت واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند و شیخ طوسی در تهذیب فرموده که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الاول بوده و در سال سوّم هجرت و این خلاف مشهور است انتهى و شیخ شهید در دروس فرموده: یولد ع بالمدینه آخر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة انتهى

و جهت اختیار مرحوم شیخ الطایفه و مرحوم شهید آخر ربیع الاول سنة سوم هجری را آنستکه مغتار نزد ایشان و جمعی دیگر از بزرگان اینست که ولادت حضرت مجتبی در نیه رمضان سال دوم هجری بوده

و در روایت معتبر هم وارد شده که بین ولادت حضرت مجتبی (ع) و حامله شدن بحضرت حین (ع) یک طهر که ده روز باشد فاصله بوده و مدت حمل سید الشهداء (ع) بقتضی روایت معتبره شش ماه بوده پس موافق میشود باواخر ربیع الاول سنة سوم هجری

پس معلوم شد که مغتار مرحوم مجلسی آنست ولادت باسعادت آن بزرگوار روز پنجشنبه سوم ماه شعبان سنة چهارم هجری بوده و همین هم اصحست و بنا بر آنچه اختیار شده آنحضرت در وقت رحلت حضرت یغیبر (ص) شش سال و ششماه و بیست و پنج روزه بوده و در وقت رحلت حضرت صدیقه طاهره (س) شش سال و دو ماهه بوده و در وقت رحلت حضرت امیر المؤمنین (ع) سی و شش سال و چهارم و هشت روزه بوده و در رحلت حضرت مجتبی ع چهل و پنج سال و ششماه و بیست و هفت روزه بوده

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت سید الشهداء (ع) و یوم آن از ایام هفته
و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت
و در تعیین قاتل آن بزرگوار و در عده لشکر ابن سعد و مدفن
شریف حضرت سید الشهداء (ع)

و در این چهار مطلب است :

مطلب اول

بدانکه خلاف معنسی بعیده نشده که شهادت آن بزرگوار در عاشر محرم الحرام سنة
شصت و یک هجری بوده چنانچه در کافی وارشاد و تهذیب و لهوف و سایر کتب معتبره تصریح
فرموده اند

بنابر این سن حضرت سیدالشهداء در وقت شهادت پنجاه و شش سال و پنجاه و هفت روز
بوده و مدت امامت آن بزرگوار بنا بر مختار ده سال و ده ماه و ده روز بوده
و مرحوم فرهاد میرزا در تقیما فرموده ، خلافتی نیست که روز عاشورا شمس در بیست و یکم
برج میزان بود و از منجین عهد مرحوم فتعلی شاه نقل کرده که استخراج این مطلب را از زیج
محمد شاه هندی نموده اند

و ایضاً میفرماید ابتدای جنگ از دو ساعت از روز گذشته بود و انتهای قتال هشت ساعت و نیم
از روز رفته بوده بنابر این دو ساعت و چهل و هشت دقیقه بزروب مانده خاک مصیبت بر سر اهل
عالم ریخته شد و این موافق است با روایتی که در مصباح التهجیدین از عبدالله بن سنان نقل میکند
که گفت : داخل شدم بر حضرت صادق در روز عاشورا الی ان قال و قلت یا سیدی فما قولک فی
صومه فقال صه من غیر تبییت و افطره من غیر تمشیت ولا تجعله یوم صوم کمال و لیکن افطارک
بعد صلوة العصر ساعة علی شربة من ماء فانه فی مثل ذلك الوقت من ذلك الیوم تجلت الہیجاء من
آل الرسول و انکشف اللحمة عنهم و فی الارض منهم ثلثون صریحاً من موالیهم و لو کان رسول الله
فی الدنیا حیا لکان صلوات الله علیه هو المعزی بهم قال و یکی ابو عبدالله حتی اخضلت لعینته بد موعه
یعنی راوی عرض کرد یا سیدی چه میفرمایید در روزه روز عاشورا ؟ حضرت فرمود روزه
بگیر بدون آنکه شب نیت روزه بکنی و افطار بنا روزهات را بدون آنکه شاد باشی از افطار
نمودن و تمام روز را روزه بگیر و بوده باشد افطارت یکساعت بعد از نماز عصر بشرت آبی که در
مثل اینوقت از روز عاشورا برداشته شد قتال از آل پیغمبر من و بر طرف شد و عظیمه از ایشان الخ
در تذکره سبط ابن جوزی است : و کان مقتله یوم الجمعة مابین الظهر و العصر لانه صلی
صلوة الضوف باصباحه

و اما روز شهادت آن بزرگوار از ایام هفته در این چهار قول است

قول اول آنکه روز عاشورا روز جمعه بود

چنانچه در ارشاد است تم نزل ع یوم الثانی من محرم الحرام سنة احدی و ستین

و در جای دیگر میفرماید : نهضت عمر بن سعد الی العین حثیة یوم الفیس لسمع مضین من المحرم

و در مقتل ابوالفرج مینویسد: تولد آن بزرگوار پنجم شعبان سنه چهارم از هجرت بود و شهادتشان روز جمعه دهم ماه محرم سنه شصت و یک هجری بود

و مرحوم اعتضاد السلطنه در حاشیه مقتل ابوالفرج از مقتل عوالم نقل میکند. و کان اول محرم الذی قتل فیہ یوم الاربعاء اخر جنا ذلك بالحساب الهندی من سائر الزیجات

و در مقام از استیعاب ابن عبدالبر و از تاریخ یافعی نقل میکند که آن بزرگوار در روز جمعه شهید کردند و سید مؤمن شیلنجی در نور الابصار گفته و کان یوم الذی قتل فیہ الحسین رضی الله عنه یوم الجمعه

عاشر محرم سنه احدى وستین و اصح مهمین قول است

قول دوم - آنکه روز عاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه در مصباح التهجیدین از عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده در ضمن حدیثی که بعضی از آن در اوایل همین مطلب ذکر شد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذكره لما خلق النور خلقه یوم الجمعه فی تقدیره فی اول یوم من شهر رمضان و خلق الظلمة فی یوم الاربعاء یوم عاشوراء

و مؤید اینست آنچه مرحوم اعتضاد السلطنه در حاشیه مقاتل فرموده که اگر قابل شدید که شهادت حضرت ابی عبدالله در سنه شصت و یک هجری بوده محل شبیه نخواهد بود از هر زیجی که استخراج نمایم روز عاشوراء چهارشنبه بوده

قول سوم آنکه روز عاشوراء شنبه بوده

چنانچه در ببحار از مناقب نقل کرده: و مضی قتیلا یوم عاشوراء وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال و در لهوف از کتاب مولد النبی ص و مولد الاوصیاء شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل میفرماید و در آن روایت است و تیکه حضرت سید الشهداء ع از مکه حرکت فرمود افواجی از مؤمنین جن آمدند خدمت آنحضرت عرض کردند یا مولانا ما از شیعیان و انصار شما هستیم اگر امر بفرمایید بقتل دشمنان مامم آنها را بقتل میرسانیم - حضرت فرمود نخوانده این آیه شریفه را قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فاذا اقمتم فی مکانی فیما یتحن هذا الغلق التمسوس و بماذا یضربون و من ذایکون ساکن خفرتی و قد اختاره الله لی یوم دحی الارض الی ان قال (ع) ولكن تعضرون یوم السبت و هو یوم العاشوراء الخ - قوله التمسوس التمس بالتواوالمین و السین المهملتین الهلاک

قول چهارم - آنکه عاشوراء روز دوشنبه بوده

چنانچه در اصول کافی است: و قبضع فی شهر محرم من سنه احدى و ستین من الهجرة و له سبع و خنین سنه و اشهر. قتله عبده الله بن زیاد لعنه الله بکربلا فی یوم اتین لشر خلون من المحرم و محتمل است که این قول تقیه باشد نه معتاداً چون حضرات عامه شهادت حضرت سید الشهداء را روز دوشنبه میدانند

و در مقاتل ابوالفرج است: و اما ما نقله العامة انه قتل یوم الاتین فباطل قالوا بلا رواة

مخفی همانا که آنچه از اصول کافی نقل شده که سن شریف آن حضرت در وقت شهادت پنجاه و هفتسال و چند ماه بوده منافی نیست با آنچه سابقاً اختیار شد در سن شریف آنحضرت چون معتاد تة الاسلام کلینی ولادت آنحضرت در سال سوم هجری بوده و معتاد علامه مجلسی و جمعی در سال چهارم هجری بوده و گفته شد که اصح همین است بس سن شریف در وقت شهادت پنجاه و شش سال و قدری میشود

و بدانکه در شب و روز عاشورا از سنه شهادت تا باین تاریخ عجایب و معجزات زیادی واقع شده لکن بعضی از آنها همه ساله دیده میشود :

منجمله محدث خبیر و فاضل کم نظیر آقای نهاوندی در کتاب راحة الروح از ریاض الشهادة نقل فرموده که در یکی از بلاد روم از سنک صورت شیری ساخته شده چرن روز عاشورا میشود از چشم های آن شیر تابش خون جاری میشود و اهل آن بلد چندان گریه و ناله میکنند که نزدیک باشد خود را هلاک کنند .

منجمله بتواتر شنیده شده که در زراباد قزوین درختی است که بن سال و همه ساله ظهر روز عاشورا ناله از آن درخت شنیده میشود و از یکشاخه از شاخه های آن درخت خون می جوشد و مردم در اطراف آن درخت مشغول عزاداری و گریه و زاری هستند .

منجمله در بنی در اسرار الشهادة میفرماید که اکثر اهل چین بت پرستند و قریب ب چهار صد خانه سنی هستند و قریب بسی یا چهل خانه شیعه امامی هستند و این جمیع شیعه از اول معرم تا روز هفتم در میدان وسیعی هیزم جمع میکنند و روز هفتم آنها را آتش میزند و تا روز دهم آن هیزمها مانند کوره آهنگری میسوزد و روز عاشورا مانند دریا آتش موج میزند و مؤمنین جمع میشوند در مسجدیکه قریب بآن میدان واقع است بآب بدن و پای برهنه که بغیر ستری ندارند پس حلقه حلقه میزند و نوحه میکنند و بسر و سینه میزند تا آنکه برای ایشان حالت عجیبی روی میدهد و بآن حال میروند میان آتش بعضی تا کمر میان آتش فرو میروند و بعضی تا زانو و میان آتش راه میروند .

و ایضاً نقل فرموده که در دکن که از توابع حیدرآباد هند است گودال عمودی بزرگی حفر میکنند که عمق آن تقریباً صد ذرع است . پس درختهای بسیار بزرگ تهرندی که آتش آن بنایت سوزنده است از ریشه قطع میکنند و میان آن گودال میاندازند و آنها را از شب هفتم تا شب عاشورا میسوزانند تا آنکه آن گودال مانند دریای آتش شعله و موج میزند چون نیه شب عاشورا بشود اهل آن شهر از پیر و جوان و طفل و میز از منزلهای خود بیرون میشوند و از آب چاهیکه نزدیک آن مکان است غسل میکنند و برهنه میشوند و لنگی بجهت ستر عورت بکمر میبندند پس هر یان و پابرهنه و صیحه زن و نوحه خوان و شاه حسین گویان و علمهارا جلو آنها میکشند و بجانب میدان آتش روانه میشوند در حالتیکه در اطراف چاه جمعی ایستاده اند و آتش را بدمیزند که خاکستر آن برود پس اول بزرگ ایشان بانیزه بلندی که در دست دارد داخل آتش میشود و دیگران شاه حسین گویان و سینه زن متابعت او را میکنند و همه در میان آتش مانند روی زمین راه میروند . و گویا در بیستی هم این دأب مرسوم باشد .

و منجمله در کتاب ریاض الشهادة است که در بلاد هندوستان تمامی هند و بت پرستان در دهه عاشورا بوضعی تزیینداری و ماتم سرامی میکنند که اگر مسلمانان به بینند از عزاداری خود شرمند میشوند و در دهه عاشورا نه آب میخورند و نه نان و نه باز نان خود معاشرت میکنند و میان خاکستر می نشینند و غالب آنها بدین خود را بایتخ و غیر آن پاره میکنند .

و در نواحی شاه جهان آباد ملکی هست که طایفه از هندو آنجا توقف دارند و ایشان اطفال خود را بسر کوهی میبرند و نام حسین را بر زبان جاری نموده از سر کوه برتاب میکنند و چون از کوه پایین میآیند اطفال خود را سالم مییابند و نواحی چند در آن سرزمین میباشد که کوردها و اولکها از مال خود صرف تزیینت میبندند و **منجمله** حکایت سابد و کوه الوند که در امرسوم از فصل هشتم از باب دوازدهم ذکر خواهد شد

مطلب دوم در تعیین قائل آنحضرت

معلومستکه یزید بن معاویه بن ابی سفیان که مدعی خلافت بود امر نمود بوالی کوفه عبیدالله بن زیاد بن ابیه که اعدا دلشکر نموده روانه نماید بجنک حسین بن علی ع آنملمون هم لشکری فراهم نمود و بسر کردگی عمر سعد روانه نموده گر بلا بجنک آن بزرگوار
و اما مباشر قتل آنمظلوم اصحاب و اشهر آنستکه شمر بن ذی الجوشن الضبایی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و بعضی دیگر از بزرگان همینوا اختیار فرموده اند

و از شیخ صدوق در امالی رسیدن طاوس در لهوف و ابوالفرج در مقاتل و ابن حجر در صواعق استفاده میشود که مباشر قتل سان بن انس نحسی بوده و در تاریخ طبری از هشام کلبی و او از ابومخنف نقل کرده : قاتله سان بن انس النحسی لعنه الله و در عده الطالبست و الصبیح انه سان بن انس و از محدثین طلع شامی در مطالب السنول و علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمّه استفاده میشود که خولی بن یزید اصبعی بوده و از تذکره سبط ابن جوزی نقل شده : ان حصین بن نیررماه بهم تم نزل فذبحه و علق رأسه فی عنق فرسه و يتقرب به الی ابن زیاد لعنه الله علیهم اجمعین

فذلک قدر حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهداء :

یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن لعنه الله علیهم

اما یزید بن معاویه

در مصباح التهجیدین استکه روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بن معاویه بدمک و اصل شد در سن سی و هشت سالگی و در شفاء الصدور فرموده . در تاریخ انتقال یزید خلافتی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت و چهارم بوده و در قمام نقل کرده که از ابوالفرج از حال یزید سؤال کردند گفت سه سال خلافت کرد . سال اول سیدالشهداء را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود و سال سوم مکه را محاصره نمود و خانه کعبه را بصدمه منجنیق خراب کرد. و مادر یزید میسون نام بود و بسیار فصیح و بلیغ بود و اشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست .

لبس حیاته و حر عینی
احب الی من لبس الشفوف

و اما عبیدالله بن زیاد

در شفاء الصدور استکه عبیدالله بن زیاد در سنه بیست و هشت با بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصت و هفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالک اشتر بدمک و اصل شد پس سن نحسی آنملمون ازل و ابد در رومه طف سی و نه سال یاسی و هشت سال بوده تقریباً و پدر ملموش زیاد بن ابیه و زیاد بن سیه در سن پنجاه و سه از هجرت بدمک و اصل شد کما فی حجه السعاده و سابقاً گفته شد که در سال اول هجرت بدنیآ آمد پس سن نحسی زیاد بن ابیه ملمون پنجاه و سه سال بوده

و مادر زیاد بن ابیه سمیه نام استکه معروف بود بزنا و از ذوات الاعلام بود چنانچه مادر عبیدالله

زیاد هم که مرجانه باشد از ذوات الاعلام و مشهوره بزنا بود

و مخفی نماناد که ظاهرأ ابن زیاد از یزید و از ابن سعد و شراخیت واردل بوده و شاهد بر

منجمله در تاریخ طبری است که این زیاد نوشت باین سعد که بعد از آنکه حسین واصحابش را شهید کردی مثل بهم فاهم لذلك مستحقون وان قلت حسينا فلو طئى العیال صدءه و ظهره فانه عاق قاطع ظلم

و منجمله آنکه آن ملعون راضی شد که اهل البیت بآن حالت وارد مجلس بشوند در حالتیکه اذن عام داده بود بر دم چنانچه در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر است بستی زینب ع ابنة فاطمة (ع) اذ دل ثیابها و تنکرت و خفت بها اماتها و قریب باین شیخ مفید فرموده در ارشاد و منجمله شیخ صدوق در امالی فرمود- لما جرىء براس الحسین (ع) امر فوضح بین یدیه فی طشت من ذهب و جل يضرب بقضیب فی یدیه علی ثنایاه و یقول لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله و منجمله قصد نمود که در مجلس عام بزینب سلام الله علیها اهانت و جسارت بنماید و مضد مرءا بقتل برساند

و منجمله امر نمودن بقتل حضرت زین العابدین (ع)

و منجمله آن جسارتهایکه آن ملعون در حضور اهل بیت اظهار نمود در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی نقل میکند که ابن زیاد در مجلس بحضورت زینب گفت : الحمد لله الذى ضحككم و ملككم و اكنب احدوئكم الخ

واز ابن ابی الدنیاه نقل کرده که ابن زیاد جح کرد مردم را در مسجد و خطبه خواند و گفت الحمد لله الذى قتل الکذاب بن الکذاب الحسین و شبته تمام الیه عبدالله بن ضیف الازدی الخ

و منجمله در کامل بهائی است آن لعین چون چشم بر حسین انداخت از خرمی بغنبدید قضیبی در دست داشت بر ثنایای امام میزد زید بن لوقم حاضر بود و او از مشایخ کبار و اصحاب حضرت رسول (ص) بود گفت ارفع قضیبک من هاتین الشفتین فواءه الذى لاله الا هو لقد رایت شفتی رسول الله (ص) مالا احب به بر شفا الخ- و لکن بزید ملعون باین اندازه از قداوت قلب نبود

ابن اثیر جوزی در کامل نوشته : و قتیکه ابن زیاد زجر بن قیس و جاهش را بارئوس مقدسه روانه کرد بنزد یزید و زجر بن قیس بشارت داد او را بقتل حضرت سید الشهداء (ع) قال فدمعت هینا یزید و قال کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین (ع) لمن الله ابن سبه اما والله لو انى صاحبته لعفوت عنه فرحم الله الحسین (ع) ولم یصله بشئ- و قریب منه فی حیوة العیوان للدمیری الا آنکه دمیری در عوض زجر بن قیس شمر بن ذی الجوشن را نوشته

و در ارشاد شیخ مفید است که یزید ملعون زنان و اطفال را در مجلس خود طلبید فرأى هیئة قبیعة فقال قبح الله ابن مرجانه لو کانت ینکم وینه قرابة ورحم ماضل هذا بکم ولا بحث بکم علی هذه الحالة .

و در مجلس ابن زیاد ابدارت و اخلاصی از آن ملعون در اخبار و تواریخ دیده نشده و همچنین قساوت قلب ابن زیاد از عمر سعد هم بیشتر بود

در تاریخ طبری است که وقتیکه حضرت سید الشهداء (ع) روی زمین افتاده بود خواهر مکرمه اش حضرت زینب از خیمه ها بیرون شد در حالتیکه گوشواره در گوش نازینش حرکت میکرد فرمود : یا هر بن سعد ایقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه ای راوی گفت دیدم اشک چشم هر بن سعد بصورت و محاسن نحش جارست و آن ملعون صورت از آن مضد مرءه برگردانید

واما عمر بن سعد

در اربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روز قتل عثمان بن عفان متولد شد .
 و مؤید اینست روایتی که از امالی شیخ صدوق از اصبح بن نباته نقل شده در زمانیکه امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشتند بکرور خطبه خوانند و فرمود سلونی قبل ان تقفونی ، سعد و قاص سئوال کرد آن بزرگوار جوابی فرمود و فرمودو ان فی بیتک لسخلا بقتل العسین ابنی و عمر بن سعدیومئذ بدرج بینیدیه

یعنی عمر سعد در آنروز افتاده حرکت میکرد جلوی روی پدرش

و در شفاء الصدور از قریب این حجر نقل شده که بعضی گمان کرده اند که او از صحابه است و این غلط است

و یحیی بن معین جزماً اخبار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمر بن خطاب بوده و شاید فی الجمله مؤید این بوده باشد تسبیح او بسر انتهی واضح این قولست چون روایتی که از اصبح بن نباته نقل شده بنایه ضعیف است جهت قدح در سندش و قرائن برخلافش چون سعد از قدماء و مهاجرین و طرف تردید خلافت بود و بسیار محترم بود و مقتضی این نوع تشدد در جواب آن نبود پس بنا بر مختار عمر سعد در وقت طف سی و شش ساله بوده و بنا بر مختار صاحب اربعین بیست و پنجساله بوده تقریباً

و در ارشاد شیخ مفید است که عمر سعد سیدالشهداء ع گفت جماعتی از سفهاء گمان میکنند که من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها سفهاء نیستند بلکه علماء هسته آگاه باش از گندم ری نخواهی خورد مگر قلبی

در تاریخ طبری است که این زیاد کافری نوشت و ایالت ری را به ابن سعد واگذار نمود و تکلیف نمود او را که برود بجنک حضرت سیدالشهداء ع ابن سعد تنای عضو نمود این زیاد گفت بس کاغد امارت ری را رد کن ابن سعد گفت بن مهلت بده تا فکر کنم

عمر سعد با هریک از اصحیحین خود که مشورت کرد او را نهی کردند از رفتن بکر بلاه مشیره زاده اش حمزه بن مغیره بن شعبه گفت ای خال مبادا بجنک حسین ع بروی و رحمت را قطع کنی و اگر سلطنت زمین از تو باشد دست از او برداری بهتر است از آنکه خدارا ملاقات کنی بخون آبی - عبدالله ع آخر الامر ملعون اولین و آخرین واقع شد و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که در روز سوم محرم الحرام عمر سعد وارد کربلا شد

مخفی نماند که سعد پدر عمر فی الجمله اذعان داشت بفضایل امیرالمؤمنین ع

چنانچه در مروج الذهب از محمد بن جریر الطبری نقل کرده که سعد در نزد معویه قسم یاد کرد که اگر برای من یک خصلت از خصال علی بود دوست تر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده .

اول او داماد یغبر ص است دوم فرزندانی که خدا بوی کرامت فرموده

سوم یغبر (ص) در روز فتح خیبر در حقش فرمود لا عظیمین ال رایة رجال یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح الله علی بدیه چهارم آنکه در غزوة تبوک بعلی فرمود الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانیب جدی

ومحدث قسی دام ظلّه در نفس السهوم فرموده که عمر سعد را با سر جناب مختار بن ابی -
 عبیده تقی بدرک واصل نمودند در سنّه شصت و شش هجری و قاتل او ابو عمره کیسان التمار بود
 و بعد که آنلمرزا بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمر را نیز با سر جناب مختار بجهنم واصل
 نمودند انتهى

و گویا ابن سعد بعد نادم شد از قبح عمل خود
 در تذکره سبط است که بعد از آنکه ابن زیاد امر کرد بقتل عبداللّه بن عقیف قام عمر
 بن سعد من عند ابن زیاد برید منزله الی اهلّه وهو بقول فی طریقہ مارجم احد مثل ما رجعت اطمت
 الفاسق ابن زیاد الظالم الفاجر وعصیت العاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجرت الناس وکان
 کلما مر علی ملاء من الناس امرضوا عنه وکلما دخل المسجد خرج الناس منه وکل من راه قدسبه فلزم
 بیته الی ان قتل

واما شمر بن ذی الجوشن

اسم ذی الجوشن شرحبیل بن قرط الضبائی الصحابی بود
 و در شرح قاموس است که ذی الجوشن گفتند او را بجهت آنکه اول عربی است که پوشیده است
 زره را با آنکه پادشاه کسری او را جوشن داده بود
 و مادر شمر مروه بود بزنا و بدنائت فطرت و خبیث ذات

در ذخیره الدارین از هشام کلبی روایت کرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود از
 مکان خود بکافران دیگر در بین راه تشنه شد از شبانی آب طلب کرد گفت آبت نیدهم تا مقصود مرا
 حاصل کنی

پس آرزو نمکن نمود آن شبان با او موافقه نمود زن ذی الجوشن حامله شد بشراتی
 از اینجهت است که وقتیکه این ملعون روز عاشوراء نداء کرد باواز بلند : یا حسین اتجملت
 بالنار قبل یوم القیة

حضرت فرمود کیست این نداکننده گویا شمر بن ذی الجوشن است؟ گفت بلی ، فرمودند : یابن
 راهی الحزبی انت اولی بها صلیا ، کذا فی تاریخ الطبری

و ایضاً در موضع دیگر مینویسد که بعد از آنکه جناب زهیر بن اللّین لشکر بانرا موعظه
 کامل فرمود بشمر بن ذی الجوشن تیری بجانب او رها کرد و گفت : اسکت اسکت الله فامتک ابرمتنا
 بکثرت کلامک فقال له زهیر یابن البوال علی عقبیه ما ایاک اخطب اناننت بهیمة واهه ما اظنک تحکم
 من کتاب الله آیتین فابشر بالخزیه یوم القیة والطاب الالیم الخ
 و این ملعون شمر پسی بوده

چنانچه ذمیری در حیوة الحیوان از ابن عبدالبر روایت کرده که بعضرت صادق (ع) عرض کردند
 که آیا تمبیر خواب تأخیر میافتد ؟

فرمود بلی پنجاه سال . چون یغمبر (س) در خواب دید سک پسی میخورد خون آنیز رگوار پس
 تمبیر فرمود که مرد پسی حسین بن علی پسر دختر مرا بقتل میرساند
 پسر شمر بن ذی الجوشن قاتل حضرت سید الشهداء (ع) شد و او پسی بود ، پس تأخیر افتاد تمبیرش
 بعد از پنجاه سال

و در مناقب ابن شهر آشوب است که در وقت سحر شب عاشوراء حضرت سید الشهداء (ع)

خواش در بود بعد ییدار شد فرمود الساعه در خواب دیدم گویا چند سگ بر من حمله کردند که بدندان بگزند مرا و در میان آنها سگ یسی بود که او از همه بن بیشتر حمله میکرد و گمان میکنم قاتل من مرد یسی است از میان اینقوم

و ظاهراً شر از یزید و ابن زیاد و از عمر بن سعد سن نحش زیادتر بوده چون شر در غزوه صفین جزو عسکر امیر المؤمنین بود و در میان جنگ مبارز طلب میکرد

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده

و در شفاء الصدور از کامل بهائی نقل میفرماید در سنه شصت و شش شر مملون را بامر جناب مختار بقتل رسانیدند

و ابن حجر مکی در صواعق نوشته و شمس شر قاتل العین بیزید نکال و او طوا الخیل صدره و ظهره لانه فعل ذلك بالعین ع

مطلب سوم در عدد لشکر ابن سعد که در کربلا حاضر بودند

و عده آنها را در روایات مختلف نقل کرده اند و لکن اصح و مستفاد از اخبار معتبره آنست که سی هزار نفر بودند

چنانچه در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که سید الشهداء (ع) روزی داخل شد بر حضرت مجتبی (ع) چون نظر فرمود بر ادرش گریه کرد.

حضرت مجتبی (ع) فرمود چه چیز ترا بگریه در آورد عرض کرد از آن ظلمها و ستمهاییکه نسبت بشما نموده اند

حضرت مجتبی (ع) فرمود زهر خورائیدند و مرا بقتل رسانیدند لکن روزی مثل روز تو نخواهد بود یا ابا عبد الله الحسین (ع) که سپهزاد نفر اطراف تو جمع میشود و همه ادعا میکنند که از امت جدمان پیغمبر (ص) میباشند تو را و اولاد و برادران را بقتل میرسانند

و ایضا در امالی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که زین العابدین (ع) نظر فرمود بجناب هدا بن عباس بن علی بن ایطال و گریه کرد و فرمود روزی بر پیغمبر (ص) سخت تر نگذشت از روز احد که حمزه بن عبدالمطلب شهید شد و بعد یوم موته که جناب جعفر بن ایطال (ع) شهید شد بعد فرمود ولا یوم کیوم العین که جمع شدند سی هزار نفر و گمان میکردند که از ابن امت هستند و همه تقرب میجستند بسوی خدا بر ریختن خون شریفش و آن بزرگوار آنها را بخدا متذکر میکرد و آنها متعظ نمیشدند تا آنکه آن مظلوم را شهید کردند بظلم و عدوان

و سید بن طاووس در لهوف میفرماید و لقد کان ع جعل فیهم وقد تکلموا ثلاثین ألفاً

و بعضی عده لشکر ابن سعد لعین را کمتر گفته اند حتی سیطابن جوزی در تذکره مینویسد چهار هزار و بانصد سواره و پیاده بودند و شاید عذر مقلین رعایت خوف از بنی امیه باشد یا طمع ایشان یا نخواستند در تواریخ نوشته شود که سی هزار نفر از امت جمع شدند و اقدام نمودند بر ریختن خون ذریه پیغمبر خود

و از بعضی خیلی زیاد از سپهزار استفاده میشود

و در بحار از محمد بن ایطال روایت میکند و تقدم العین ع حتی وقف بازاء القوم فجعل یظن الی صفوفهم کانهم السیل و نظر الی ابن سعد واقفاً فی صنادید الکوفه فقال (ع) الحمد لله

اللى خلق الدنيا فبعلها دار فناء و زوال الخ

واز اشعار و جزیه آنحضرت است که میفرماید :

و ابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف اباطلین

فی مجمع البحرین : الضوة القهر والقلب و وكف البيت بالطر و العین بالمع سال قليلا
وماطل باران ییوست و ییای بارنده

واز کامل بهائی منقولست : و جعل عمرین سعد علی مینة عمروین الحجاج الزییدی و علی
میسرته شر بن ذی الجوشن و علی الخلیل عروة بن قیس الاخسی و علی الرجال شبت بن ربیع البریومی
التبسی و اعطی الراية دریداً مولاه

مطلب چهارم در مدفن آن بزرگوار

اما جسد مطهر بالضروره در کربلای معلی در تحت قبۀ منوره مدفونست .

و در کشکول شیخ بهائی است که روایت شده حضرت سید الشهداء ع اطراف قبر
مقدس خود را چهار میل در چهار میل از اهل نینوا و غاضریه خریدند بشصت هزار درهم و بعد این
زمین را تصدق فرموده بر اهل نینوا و غاضریه و شرط فرمود بر آنها که زوار قبرش را راهنمایی
نمایند بر سر قبرش و زوارش را سه شحیمان بنمایند

پس این زمین بر اولاد و دوستان حضرت سید الشهداء ع حلالست و برد ششان آنها حرام
است و بر این زمین است برکت

وسید جلیل رضی اللدین بن طاووس فرموده جهت آنکه بعد از صدقه دادن آن زمین را
بر اهل نینوا و غاضریه حلال شده بر اولاد و دوستان آن بزرگوار آنستکه آنها وفاء بشرط ننمودند

و عدم وفاء بشرط را روایت نموده محمد بن داود در باب نوادر زیارات انتهى مافی الکشکول

و در کامل بهائی است که امام حسین ع را تنها دفن کردند و علی بن العسین را در پائین
پای آن بزرگوار و عباس بن علی ع را بر کناره فرات آنجا که شهید شده بود دفن کردند و باقی
را قبری کنند و جملۀ شهداء را در آن قبر نهادند

و حرین یزید را اقربای او در جاییکه شهید شده بود دفن کردند

و در نفس المهموم است « و یظهر من رواة الشیخ الطوسی (ره) : ان بنی اسد جاؤا
بیاربة جدیدة و فرشوا بها تحت العسین ع فانه قد روی عن الدیرج قال ایت فی خامة غلانی قط فانی
نبت فوجدت باربة جدیدة و علیها بن العسین بن علی ع و وجدت راحة السک فترکت الباربة
علی حالها و بن العسین ع علی الباربة و امرت بطرح التراب علیها و اطلقت علیها الماء »

و اما مدفن بزرگوار آن بزرگوار ، در آن احتمالاتی است

احتمال اول :

اصح و اظهر آنستکه حضرت سید سجاده ع آن سر مقدس را از شام بکربلا آوردند و با
بدن مطهر دفن نمودند

چنانچه مجلسی (ره) در عاشر بحار میفرماید ؛ و المشهور بین علمائنا الامامیه انه دفن راسه
مع جسده و لده علی بن العسین ع

احتمال دوم :

در بعمار میفرماید اخبار زیادی دلالت دارد که در نجف مدفونست
 و در کامل الزیارة از حضرت صادق روایت کرده و قال ع انك اذا اتيت القرى رابت
 قبرين قبراً كبيراً وقبراً صغيراً فاما الكبير فقبر امير المؤمنين ع واما الصغير فراس العسین بن علی ع

احتمال سوم :

در حج جواهر الکلام از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق (ع) گذشتند بر قائم مائل
 در طریق نجف اشرف پس دور کمت نماز خواندند عرض کردند این چه نماز بود که بجای آوردید؟
 فرمود هداموضع رأس جدی الحسین (ع) وضوءهنا، بعد مرحوم شیخ میفرماید، و ممکن است که این
 ممکن موضع دفن سر مقدس بوده باشد و اشاره فرمود بصیبت عظیمه که ممکن نیست تفوه بآن
 مخفی نماند جهت نامیدن آن بنا را بقائم معلوم نشد و اما جهت آنکه مائل گفتند :
 در تبعه الزائرین علامه نوری فرموده : در شبی که جنازه حضرت امیر را حرکت دادند و
 بردند که در نجف اشرف دفن کنند عبور جنازه مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام و تعظیم آنحضرت
 چون رکوع کننده خم شد پس آنرا مائل و حنانه نامیدند

احتمال چهارم :

در بعضی از اخبار است که : یزید ملعون سر نازنین را فرستاد بدینه طیبه نزد
 عمرو بن سعید بن عاص والی مدینه و عمرو امر کرد سر نازنین را در بقیع نزد مادرش فاطمه زهراء
 دفن نمودند

احتمال پنجم :

در بعضی از کتب نقل شده که : آنسر مقدس مطهر را سه روز در دمشق مصلوب نمودند بعد در
 خزینه بنی امیه گذاردند تا زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان پس به پنج دیباج پوشانید و با
 جمعی از اصحاب خود بآن سر نازنین نماز خواند و آن سر مقدس را در مقابر مسلمین دفن نمودند
 و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز امر کرد آن موضع را نبش نمودند و سر مقدس را
 از آنجا برداشتند بعد ندارد که چه کرد لکن ظاهر از طریق او آنستکه فرستاده باشد و با جسد مطهر
 دفن نموده باشد

احتمال ششم :

از جماعتی از اهل مصر نقل شده که مدفن سر نازنین در مصر است و آن موضع را مشهد -
 الکریم مینامند

واز مجزه و از کرامت آنسر مقدس آنکه با اینهمه صدمات بیپسوجه کهنه و مندرس نشد و
 تروتازه بود و کیفیت دیر راهب و معجزه معرفی نمودن خود را بکلمه چندی که فرمود : انا الغریب
 انا المظلوم انا الشهد و قرائت قرآن نمودن آنسر مقدس که در روایات معتبره وارد شده
 شاهد بر این مطلب است

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات حضرت سیدالشهداء (ع)

بدانکه عده زوجات آنحضرتا حقیر بتفصیل درجائی ندیده ام بلی مسلم ومستفاد از اخبار

از برای آنحضرت چند نفر از زوجاتست

منها مخدره مکرمه شهر بانویه بنت یزدجرد آخر سلاطین فرس و اینخدره والده بی

حضرت زین العابدین ع است که در فصل چهارم از باب چهارم ذکر ای از این مخدره شد

و از کامل بهائی نقل شده که اینخدره هر شبه بگریود مثل حوربان بهشتی و در باب ششم
احوال ایشان اجمالاً ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها مخدره مکرمه لیلا بنت ابی هريرة بن عروة بن مسعود بن معتب الثقفی بود والده ماح

حضرت علی اکبر المقتول فی یوم الطف و عروة بن مسعود عوی شعبة بن ابی عامر بن مسه

الثقفی بود پدر مفیره بن شعبة و او یکی ازدو مرد بزرگی است که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده

از لسان کفار قریش چنانچه ابی ائیر در اسد الغابه از قتاده نقل کرده فی قوله تعالی: لولا انزل

هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم: اینکلام را ولید بن مفیره السخومی گفت ، لوکان ما یقول

محدثاً انزل القرآن علی اوعلی عروة بن مسعود الثقفی قال و القریتان مکه والطائف و کان عروة یسبه

بالسیح فی صورته انتهى

و ایضاً در ترجمه بشر بن هلال گفته سادات در اسلام چهار نفرند: بشر بن الهلال العبیدی و عدی بن العاتم

الطائی و سراقه بن مالک المدلبی و عروة بن مسعود الثقفی

و در اسباب ابن حجر از حضرت بیغبر (ص) نقل کرده: قال مثل عروة مثل صاحب یسین دعی

قومه الی الله یقتلوه

و از جابر از حضرت بیغبر ص روایت کرده که فرمود: عرض علی الانبیاء قال روایت عیسی فاذا قرب

من رأیت به شیهاً عروة بن مسعود

و منها مخدره مکرمه رباب بنت امرء القیس بن هدی الکلبی و اینخدره والده ماجدة

جناب عبدالله بن الحسین و مخدره سکینه خاتون بوده و این امرء القیس غیر امرء القیس بن

عابس الکندیتست که از شعراء معروف و صاحب قصیده معروفه «قائبک» است که از سبعة

معلقة است

و در مقام از هشام کلبی نقل کرده: قال و کانت الی باب من خیاب النساء و اضلهن

و جناب امرء القیس بدر رباب از اشراف و از خاندان بزرگ عرب بود و مخدره رباب خیلی مودد

توجه حضرت سیدالشهداء ع بود

و در اغای است که چون مخدره رباب بدین ارحام خود میرفت دخترش جناب سکینه را

همراه خود میبرد و مفارقت این دو مخدره باعث کسر خاطر شریف حضرت سیدالشهداء می شد و این

شعر را میفرمود:

کان اللیل موصول بایل

اذا زارت سکینه و الی رباب

و در تذکرة صیط ابن جوزی این شعر را نسبت به حضرت سیدالشهداء داده

لمرکات اتنی لاحب داراً

تکون بها سکینه و الی رباب

ولست لهم وان عابوا مطيماً
حيوتى او يبينى التراب

و در اصابعه همان شمار اول را نسبت بآن حضرت داده

و در کامل این اثر تزل می کند که جناب رباب در کربلا بود و با اهل البیت به اسیری یشام رفت و بعد از مراجعت بیدینه طیبه اشراف قریش او را خواستگاری نمودند و قبول نکرد گفت: ما کنت لا تخذ بعد رسول الله حواً یعنی بعد از پیغمبر (ص) پدر شوهری اختیار نمیکنم و یکسال بعد زنده بود و ابداً از میان آفتاب بسایه وزیر سقف نرفت تا بنصه و غم از دنیا رحلت فرمود:

و گفته شده آن مخدومه یکسال سر قبر حضرت سید الشهداء (ع) اقامت فرمود بعد رفت بیدینه و بنمود انبوه از دنیا رحلت فرمود

واز ابو الفرج نقل شده که این ابیات را در باب در مرتبه حضرت سید الشهداء (ع) گفته:

ان النبی کلن نوراً یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحه	عنا و جنبت خسران الموازین
قد کنت لی جلاصیاً الوذیه	قد کنت تصحبنا بالرحم والذین
من اللیتامی و من للسائلین و من	یعنی و یاوی الیه کل مسکین
والله لا ابتی صهراً بصر کم	حتى الهیب بین الرمل والظین

و در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده: چون حضرت سید الشهداء (ع) شهید شد زوجه کلویه آن حضرت ماتم آنحضرت را برپا نمود و آن قدر آن مخدومه و کنیزانش گریه کردند که اشک چشمان خشک شد بغیر از یک نفر از کنیزان که اشک چشمش خشک نشد و جاری بود او را طلبید فرمود چه کردی که اشکت خشک نشده؟ عرض کرد من سوئق میآشام: پس مخدومه امر کرد که سوئق طبخ کند تا قوت بیاید بگریه کردن و اهدی الی الکلبیه جونا لتستعین بها علی ماتم العسین، فلما رات العیون قالت ماهذه قالوا هدیة اهدیها فلان لتستعین بها علی ماتم العسین قالت لسا فی عرس فما نضع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحص بها حس کاننا طرن بین السماء والارض ولم یرهن بعد خروجهن من الدار اثر

در منتهی الارباب استکه سوئق آورد گندم و جو است که بریان شده و تف داده شده باشد باعث

تقویت مزاج میشود

و منها مخدومه ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التیبیه است والده مکرمه فاطمه بنت الحسن و طلعه باعتقاد اهل سنن از عشره مبشره است و ام اسحق اول زوجه حضرت مجتبی (ع) بود و جناب حسین بن حسن و طلعه بن الحسن المجتبی از این مخدومه متولد شدند

و در مقام از ابو الفرج اصفهانی نقل کرده که وقتی که حضرت مجتبی خواست از دنیا رحلت فرماید برادرش حضرت سید الشهداء (ع) را طلبید فرمود: برادر من از این زن راضی هستم نگذارید که او از خانه های شما خارج شود

و منها مخدومه قضاچه والده ماجده جناب جعفر بن العسین

و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و اولادی

از او باقی نماند

فصل پنجم

در اولاد امجاد حضرت سیدالشهداء ع و اسماء شریفه آقا

شیخ مفید ره در ارشاد و امین الاسلام طبرسی در اعلام الوری و احمد بن مهنی در عمدة الطالب و بعضی دیگر از علماء اعلام فرموده اند که آنحضرت شش اولاد داشته چهار پسر و دو دختر جناب علی بن الحسین الاکبر که کنیاش ابو محمد بوده - علی بن الحسین الاصغر که کنیاش ابوالحسن بوده و در کربلا شهید شده - و جعفر بن الحسین - و عبدالله بن الحسین و مضد ره فاطمه خاتون و مکرمه سکینه خاتون بنتی الحسین .

لکن پسرى که از آن بزرگوار بعد از خودشان باقی ماند و صاحب نسل و اولاد شد منحصر است جناب علی بن الحسین زین العابدین ع چنانچه در عمدة الطالبت اینست که شاعر میگوید:

و علی السجاد معراب الدعاء آدم الال علی بن الحسین

و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده میفرماید . یزید بن معاویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین ع در وقت شهادت خود يك پسر بیش نداشت معذالك در تمام اقطار عالم عدد ایشان از ستاره ها بیشتر است و از فرزندان یزید باقی نیست

و اما جناب علی بن الحسین زین العابدین ع تفصیل حالاتشان در باب ششم ذکر خواهد

شد انشاء الله

و اما جناب ابوالحسن علی بن الحسین علی الاکبر و جناب عبدالله بن الحسین احوالاتشان

در ضلول بعد نیز ذکر خواهد شد انشاء الله

و اما جعفر بن الحسین والدۀ ماجده اش از قبیلۀ قضایه بود

و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات حضرت سید الشهداء ع از دنیا رحلت فرمود و

اولادی از او باقی نماند

و اما جناب فاطمه بنت الحسین والدۀ ماجده این مضد ره ۱۱ اسحق بنت طلحة بن عبدالله

التیبه است و جناب فاطمه را حضرت سیدالشهداء (ع) به برادر زاده اش جناب حسن بن الحسین تزویج فرمود و آن مضد ره از جناب حسن هشتی سه پسر آورد ؛

اول عبدالله الحسین بن حسن بن حسن الجنبی ع ۵۰۰ ابراهیم النمر سوم حسن الثالث

و حسن منی دوسن سی و پنج سالگی در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

در ارشاد است که جناب فاطمه یکسال تمام روی مرقد وی خیمه زد و بر سر قبر وی نشست

روزها روزه میگرفت و شبها را بعبادت بسر میرد و بعد امر فرمود که خیمه را برچیند و در آن حین

شنید هاتنی میگفت ؛ هل وجدوا ما قعدوا و دیگری میگفت : بل یشوا فاقبلوا ، انتهى

بعد بفرمان والدۀ اش تزویج شد به عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان چنانچه سابقاً از

تذکرۀ سبط ابن جوزی نقل شد

و در ناسخ است که فاطمه را از کمال و جمال بعورالمن تشبیه میکردند

و در خبر است کدر ایامیکه فاطمه زوجۀ حسن منی بود جناب حسن خواست تا دختر مسور

بن مغز مه را تزویج کند

قال له السور واه یا بن رسول الله لو خطبت ابنتی بشع نملک لزوجتک و لکن رسول الله

قال انا فاطمة بضعة مني يرضيني ما رزاهها و بسخطني ما اسخطها و انا اعلم انها لو كانت حية لتزوجت على ابنتها اسخطها ذلك

یعنی اگر خطبه نامی دختر مرا به بند گفشت من تزویج میکنم او را بتو لکن یغیبر فرموده فاطمه بارهٔ تن منست مرا خوشنود میکند آنچه که فاطمه را خوشنود کند و مرا بغضب یاورد آنچه که فاطمه را بغضب آورد - و من میدانم اگر فاطمه حیوة میداشت و من دخترم را بسر دختر او تزویج میکردم موجب سخط و غضب آن مضدیه میگردد

و در وسائل از شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود لانه للاحل لاحدان یجمع بین تنین من ولد فاطمه ان ذلك یلینها فیسحق علیها قلت یلینها فیسحق علیها قال اموأه

و از جهت این روایت بعضی حکم کرده اند بکراهت جنم بین دو فاطمیه و بعضی بحرمت آن و کافلی است در فضیلت این مضدیه که حضرت سید الشهداء (ع) وصیت خطش را باین

مضدیه سپرد .

چنانچه در اصول کافلی از حضرت محمد باقر (ع) روایت کرده که چون هنگام شهادت حضرت سید الشهداء (ع) رسید دختر بزرگ خود جناب فاطمه را طلبید نامۀ پیچیده و وصیت خط ظاهره خود را باو داد چون حضرت زین العابدین (ع) مرض اسهال داشت و مردم گمان نمیدادند که از آن مرض صحتی یابد و بعد از صحت جناب فاطمه وصیت نامۀ او بوی تسلیم کرد و اکنون آن وصیت خط نزد ما موجود است

راوی عرض کرد فدایت شوم در آن وصیت نامه چه نوشته بود ؟

فرمود در او میباشد واه آنچه محتاج است اولاد آدم باو از زمان خلقت آدم تا زمانی که دنیا فانی شود واه در آن هست حدود حتی زرش خدش

و ضبط این جوزی در تذکره میگوید جناب فاطمه در سال صد و هفده که جناب سکینه از دنیا رحلت فرمود این مضدیه نیز در مدینه طیبیه از دنیا رحلت فرمود

و در کتاب حبیب السیر است که مضدیه فاطمه بنت الحسین در سنۀ صد و ده از دنیا رحلت فرمود در خلافت هشام بن یزید بن عبدالملک بن مروان

و مضدیه جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبر است چنانچه جوزی در کامل میگوید ؛ قالت فاطمة بنت الحسین و كانت اکبر من سکینه ابنت رسول الله سبا یا یزید

و اما جناب سکینه خاتون بنت الحسین مشهور بین العوام بفتح سین و کسر کافست

و در قاموس بنم سین و فتح کاف ضبط کرده و میگوید : سکینه بروزن چهینه دختر حسین بن علی است و اسم این مضدیه آمنه یا امینه بوده و والده ماجده این مضدیه و جناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امره القیس بود و علاقهٔ حضرت سید الشهداء (ع) با این مضدیه و والدهاش از اشماری که سابقاً گفته شد معلوم میشود

و از این قضیه در بارهٔ جناب سکینه نقل شده که فرمود ؛ و لها البصرة العجيلة و الکرم

الوافر و العقل التام

و در حبیب السیر است که او را عقیدهٔ قریش میگفتند و آن مضدیه از ملکه فصاحت

و بلاغت حظ عظیمی داشت

و دهمری در حیوة الحيوان از فالق نقل کرده که ، سکینه بنت الحسین (ع) آمد نزد

مادرش رباب در حالت حفر و او گریه میکرد رباب گفت چرا گریه میکنی؟
سکینه گفت: «مرت بی دیره فلسعتی بایره ارادت تصغیر دیره وهی النعلة سمیت بذک لتدیرها
فی عمل الصل» انتهى

و ابوالفرج در اغانی نقل کرده که مخدره سکینه مزاحه بود پس او را زنبوری گزید مادرش
جناب رباب بخدره گفت یاسیدتی چه شده ترا؛ خنده کرد و فرمود «لستنی دیره مثل الایره
اوجعتی قطیره»

بنی مرا گزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن و کمی مرا بوجع در آورد
و کافی است در فضائل اینخدره که سیدالشهداء (ع) بآن مخدره یا خیرة النسوان خطاب
فرمود چنانچه در منتخب نقل کرده «فاقبلت سکینه وهی صارخة وکان یبعها حباً شدیداً ففضها الی
صدره و مسح دموعها بکمه «قالع» :

سیطول بدی یاسکینه فاعلی	منک البکاء اذ العمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمک حسرة	مادام منی الروح فی جنسانی
واذا قلت فان تاوولی بالنی	تأینته یا خیرة النسوان

و مرحوم طبرسی در اعلام الوری میفرماید و کان عبدالله بن الحسن (ع) قد زوجه العسین ابنته
سکینه قتل قبل ان یبنی بها

و از اغانی ابوالفرج نقل شد که شوهر اول سکینه جناب عبدالله بن الحسن المعجی (ع)
بود قال قتل عنها ولم یدله و بعد از آنکه آن بزرگوار روز عاشورا شهید شد مصعب بن زبیر بن
عوام آن مخدره را تزویج نمود

و در حقیب السیر است که بعد از مصعب زوجه عبدالله بن عثمان بن عفان شد
و از تاریخ ابن خلکان نقل شده که وفات جناب سکینه در مدینه طیه روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع-
الاولد سه صد و هفده هجری واقع شد

و اما سن آن مخدره معلوم نیست و گویا در وقت طف در سن نسوان بود چنانچه در شمر منسوب
بحضرت سیدالشهداء، (ع) تعبیر بغیره النسوان فرموده

و شاهد بر این آنستکه آن مخدره در وقت طف مزوجه بوده بیسر عرش عبدالله بن حسن ع
که در کربلا شهید شد چنانچه از اعلام الوری و اغانی نقل شد آنآ و محتسب که در صفر سن
ولایة عقد شده باشد

و بدانکه از اخبار متبیره و از فرمایشات بعضی از علماء از برای حضرت سیدالشهداء (ع)
دو پسر دیگر نیز بوده

اول - جناب محمد بن الحسین (ع) که بنقل محمد بن طلحة و ابن الخشاب و عبدالله بن
مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة ایشان جزه شهداء یوم الطف بوده اند

و در کتاب عقد الفرید نقل کرده و اسرانی عشر غلاماً من بنی هاشم و فیهم محمد بن الحسین (ع)
و علی بن العسین ع

و در موضع دیگر نقل میکند از محمد بن الحسین ع بن علی بن ایطالب ع قال اتمی بنا زید بن
معویه بعد ما قتل العسین ونحن اننی عشر غلاماً و کان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین ع فادخلنا علیه و
کان کل واحد منا مغلوله یده الی عنقه الخ

دوم- جناب محسن بن حسین (ع)

در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل میکند که جو شن کوهی است در غربی حلب که او مدفن مس قرمز است و او باطل شد زمانیکه عبور دادند باو اسراء اهل بیت را و یکی از زوجات حضرت سید الشهداء (ع) حامله بود و طفلشرا سقط نمود و هر قدر آن مضدیه طلب آب و نان کرد در هوش دشنام بخسوده دادند آن مضدیه نخرین کرد از آن وقت هر که در آن کوه کافر بکند ربی نبیند و در قبله آن کوه مزارى است که معروف است به مشهد السقط و اسم سقط محسن بن الحسین است انتهى

در نقشه المصدور میفرماید و اهل حلب تبریر میکنند بزار شیخ محسن بفتح حاء و تشدید سین مهمله و در آن کوه قبر جمعی از بزرگان شیعیه است

منها مقبرة قطب الحدیث ابن شهر آشوب صاحب مناقب
و منها مقبرة سید اجل ابی المکارم بن زهرة الحسینی الحلبی

و منها قبر احمد بن منیر العاملی انتهى

و در مقام فرموده که محدثین و مورخین برهای حضرت سید الشهداء (ع) را از شن تن علاوه نوشته اند

و این اثر در کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته و در سابق گفته شد که نسل باقی مانده از حضرت سید الشهداء (ع) منحصر است ب حضرت امام زین العابدین (ع) و از یک دختر که جناب فاطمه بنت العسین زوجه جناب حسن منی بوده باشد و عبدالله معض بن الحسن الشیبی ابن الحسن المجتبی (ع) و ابراهیم و حسن مثلک از این مضدیه متولد شدند چنانچه اولاد باقی مانده از حضرت امام حسن مجتبی (ع) از دو پسر است که زید بن الحسن و حسن بن الحسن باشند و از یک دختر است که ام عبدالله زوجه حضرت علی بن الحسین و مادر امام معتمد باقر (ع) است

فصل ششم

در عده حواریین حضرت سید الشهداء (ع) و ذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

در باب اول در ضمن حواریین حضرت پیغمبر (ص) گفته شد که روز قیامت منادی ندا میکند این حواری العسین بن علی بن ابیطالب (ع) فیقوم کل من استشهدمه

اما در عده حواریین و اصحاب حضرت سید الشهداء (ع) که روز عاشوراء در رکاب مقدس آن آقا بدرجه رفیقه شهادت رسیدند بین علماء و مورخین اختلاف است اصح و اشهر آنستکه شهداء بوم الطف بفر حضرت سید الشهداء هفتاد و دو نفر بودند

چنانچه شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و این اثر در کامل و اغلب مورخین فرموده اند که سی و دو نفر آنها در شب عاشوراء از عسکرا بن سعد ملمون بآن حضرت ملحق شدند و هفده نفر از بنی هاشم بودند الباقی بیست و سه نفر بقیه اصحاب بودند

و در تاریخ طبری از امی مختلف نقل کرده قال و عبأ الحسین (ع) اصحابه و صلی بهم صلوة الفداة

و کفن همه اتان و نثون فارساً و اربعون راجلاً

و بعضی از اخبار دلالت دارد بر آنکه آنها هفتاد و هشت نفر بودند

چنانچه ذمیری در حویة الحیوان نقل کرده که این زیاد ملمون حضرت امام زین العابدین (ع)

ومضدرات را با شربین ذی الجوشن وجماعتی روانه کرد نزد یزید بن معاویه بعد از ورودشان بشام دخلوا علی یزید بن معاویه معهم رأس الحسین فرمی به یزید بنی یزید ثم تکلم شربین ذی الجوشن لع یا امیر المؤمنین وردعلینا هذا فی ثانیة عشر رجلا من اهل بیته وستین رجلا من شیخه الخ
و در زیارت ناحیه مقدسه هشتاد و دو نفر اسم بر فرموده هفده نفر از بنی هاشم و شصت و پنج نفر از غیر بنی هاشم

و مورخ تقی معتد علی بن الحسین بن علی الهدلی الامالی المعروف بالسعودی در مروج الذهب فرموده فضل الی کربلا وهو فی مقدار خمسائة فارس من اهل بیته واصحابه و نحوماً راجل الی ان قال و کسانی که در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند هشتاد و یکتن بودند تا آنکه میفرماید و کشته شد با آن بزرگوار از انصار چهار نفر و باقی مقتولین و شهداء از سایر حرب بودند و سید بن طاووس در لهوف میفرماید روی عن الباقر (ع) انهم كانوا خمسة و اربعین فارساً و مائة راجل و مسکن است وقت ورودشان بزمین کربلا همراهان حضرت سیدالشهداء (ع) علاوه بر هزار بوده باشند لکن کسانی که در رکاب مقدس شهید شده اند همان هفتاد و دو نفر بوده اند و شاهد بر این روایتی است که در دمه الساکبه از نورالعین از حضرت سبینه نقل میکند بعد از آنکه حضرت سیدالشهداء (ع) در شب عاشوراء خطبه خوانند فرمود هر که کراهت دارد یاری مارا در این شب برود

سبینه خاتون فرمود و الله ماتم کلامه الا تفرق القوم من نحو عشرة و عشرين فلم یبق معه الا ما بقص من ثمانین و یزید من سبعین

و مخفی لماناد که این عده از حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشوراء در راه حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند مثل جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و قیس بن مصهر الصیداوی با عبدالله بن یقظر که برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء (ع) بود و او غیر عبدالله بن عقیف است که بعد از یوم الطف شهید شد و غیر مجرد جنینی هستند که شهید نشده اند مثل حسن بن حسن المتنی

و اما بعضی از فضائل حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) عموماً

الاولی - آنکه حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) از خداوند خوشنود بودند و خداوند هم

از آنها خوشنود بود

چنانچه در عاشر بحار از گنز گراچکی از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قرائت کتیبه سوره و الفجر رادر نمازهای فریضه و نافله تان که او سوره حسین بن علی است ابوابه عرض کرد چگونه سوره آن بزرگوار است

فرمود آیا نشنیده ای که در آخر سوره میفرماید: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و ارضیه مرضیه

مقصود از نفس مطمئنه حسین بن علی (ع) است و او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است و اصحاب او از آل محمد راضون هستند از خداوند روز قیامت و خدام از آنها راضی است الخ

الثانیه - حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) با وفاترین و بهترین اصحاب انبیاء و ائمه اطهار (ع) بودند

چنانچه در ارشاد مفید از حضرت امام زین العابدین (ع) روایت کرده که تزجک مغرب

روز تاسوما حضرت سیدالشهداء (ع) اصحاب خود را جمع آوری نمود و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی و لاهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیتی فجزا کم الله خیراً

و در زیارت ناحیه مقدسه است « السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم با صبرتم
نتم عقبی الدار »

مخفی نعماناد که از این روایت شریفه استفاده میشود فضیلت اصحاب آن بزرگوار بر اصحاب همه انبیاء و اوصیاء حتی بر اصحاب خاتم النبیین (ص) و اصحاب امیر المؤمنین (ع) و جهت فضیلت ایشان بر همه اصحاب انبیاء و ائمه اطهار اینست که نوعاً هر وقت اصحاب انبیاء و بعضی از ائمه اطهار بزور میرفتند عده شان باندازه عده دشمن بوده یا نصف یا ثلث آنها بودند و احتمال خلاصی خود و مولایشان را میدادند بلکه احتمال ظفر و نصرت و بدست آوردن اموال و غنیمت میدادند و بر فرض علسان شهادت خود احتمال خلاصی و نجات بنیه شریفه مولایشان را میدادند

و اما اصحاب و حواریین حضرت سید الشهداء (ع) عده شان اولاً هزار یک عده دشمن بود و ثانیاً علم داشتند که ظفر و نصرت نخواهند داشت

ثالثاً علم داشتند که اگر یاری سید الشهداء را بنمایند خودشان و مولایشان شهید خواهند و اگر یاری نکنند مولایشان شهید خواهند شد بمقتضای فرمایشاتی که مکرراً از خود حضرت سید الشهداء (ع) شنیده بودند و لکن خودشان نجات مییابند مذلک اقدام ننمودند به نصرت و یاری آن بزرگوار و با این فرض فائده و ترشهادتشان و برداشتن دست از جان و مال و حیثیاتشان این بود که بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی بنیه مقدس امام زمان و حجت عصر نگهداری شد و شهادت آقا قدری بتأخیر افتاد

و لنعم ما قیل فی حلقهم :

و ذی الروة والوفاء انصاره	لهم علی الجیش اللهم زفر
طهرت نفوسهم لطیب اصولها	فناصر طابت لهم و حجور
فتثلت لهم القصور وما بهم	لولا تثلت القصور قصور
ما اشتاقهم للموت الا دعوة	الرحمن لا ولدانها والعور

الثالثه - اسما شریفه حواریین حضرت سید الشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه یک نفر کم میشد و نه یک نفر زیاد میشد و در بحار از مناقب این شهر آشوب نقل کرده قال علف ابن عباس علی ترکه العسین قال ان اصحاب العسین ع لم یقتصرو رجلا ولم یزیدوا رجلا نرفهم باسماهم من قبل شهودهم. و محدث قسی دام ظلّه در نفس السیوم فرموده: و قال محد بن العنقیه و ان اصحابه

عندنا لکتوبون باسماهم و اسما آباهم

الرابعه - حواریین حضرت سید الشهداء کسانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرین هم بمقامات شامعه آنها نرسند چنانچه در تهذیب از حضرت صادق ع روایت فرموده که حضرت امیر المؤمنین ع گذارش بکربلا افتاد فرمود مناخ رکاب و مصارع شهداء لایسبقم من قبلهم و لایلحقم من کان بعدهم

و در ناسع بحار از خرائج راوندی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود مناخ

رکاب و مصارع عشاق شهداء لایسبقم من کان قبلهم و لایلحقم من بعدهم

و مخفی نعماناد که در اخبار معتبره تعبیر بمشق خیلی کم دیده شده و در کافی شریف از حضرت طارون (ع) روایت کرده انه قال قال رسول الله (ص) افضل الناس من عشق العبادة فاضاهوا و احبها قبله و باشرها بجد و تفرغ لها فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنيا هلی عسراً و یتر

و نغمه ما قبل :

السابقون الى الكرام والعلی

والعائزون غداً حياض الكوثر

لولا صوامعهم ووقع نبالهم

لم یسع الاذان صوت مكبر

الخامسة - حواریین حضرت سید الشهداء درجه شان از تمام شهداء بلندتر است

چنانچه درعاشر از امامی از جمله مکیه روایت کرده که میثم تمار فرمود با جمله اعلی ان الحسین بن علی

سید الشهداء یوم القیة ولاصحابه علی سائر الشهداء درجه

السادسة - حواریین حضرت سید الشهداء از زهاد و عباد بودند چنانچه سید در لہوف فرموده

وبات الحسین (ع) و اصحابه تلك الليلة و لهم دوی كدوی النحل ما بین راکع و قائم و قاعده

ضبر علیهم فی تلك الیلة من عسکر هربین سمد اثنان و ثلثون رجلا و كذا كانت سببة الحسین فی

كثرة صلواته و كمال صفاته . و ذكر ابن عیدریه فی الجزء الرابع من كتاب العقد قال قیل لملی بن

الحسین (ع) ما اقل ولدا یك قال ع العجب کیف ولدت له كان یصلی فی الیوم واللیلة الف ركعة فنتی

كان یفرغ للنساء انتهی

وفي الارشاد فقام ع اللیل كله یصلی ویستغفر ویدعوا ویترضع وقام اصحابه كذلك یصلون

ویدعون ویستغفرون انتهی و نغمه ما قبل :

الله قوم اذا ما اللیل جنهم

قاموا من الفرش للرحمن عبادا

و یركبون مطایبا لا تلهم

اذا هم بنسناد الصبح قد نادى

هم اذا ما بیاض الصبح لاح لهم

قالوا من الشوق لیت اللیل قدهادا

هم الطیعمون فی الدنیا لیسهم

و فی القیة سادوا كل من سادا

الارض تبکی علیهم حین تقدمهم

لانهم جعلوا للارض او تادا

واقوی شاهد برمراتب تقوی وزهد حواریین آن بزرگوار آنتسکه آنها با مراتب مودت

و محبتیکه بآن حضرت داشتند و بچشم خود دیدند و حجت و غربت و مظلومیت سید و مولایشان را و

با مراتب اشتیاقی که شهادت داشتند معذک بیدان نیز رفتند تا از جمید و مولایشان اذن می گرفتند

با حکم عقل بعضی بلکه بوجود جهاد در کاب مقدس امام زمان چون حجة بالفه الهیه حاضر بود بدون

اذن بیدان نرفتند و این از مناقب سامیه ایشان بود چنانچه وقتیکه مناقیق آمدند در خانه امیر

المؤمنین ع بعضی از بنی هاشم و خواص از اصحاب حاضر بودند و به چشم خود دیدند ظلمهای نگفتی

که بآن بزرگوار و بزرگو معترمه اش فاطمة زهراء ع وارد کردند و خون در بدنهایشان میجوشید

و اگر دست بقائمه شمشیر میزدند تمام مناقیق را بجهنم واصل میکردند معذک چشمشان بود بلبهای

نازنین امیر المؤمنین ع که بیک اشاره آنها را تباہ کنند لکن چون مأذون نشدند تمام این

ظلمهارا دیدند و خون دل خوردند و بدون اجاره امامشان دست بشمیر نکردند و این اهلی فضیلتی

بود از برای اصحاب امیر المؤمنین ع

السادسة - حواریین حضرت سید الشهداء (ع) علو همتشان باندازة بود که باقلت همدشان و

اشتغالشان بعبات معذک در شب عاشوراء خندقی در اطراف حیة طاهرات حفر کردند و چون آب

نداشتند چوب ونی در او ریختند که فردا آنها را آتش بدهند از خوف آنکه مبادا فردا و قتیکه با

دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خود را بخیم طاهرات برساند

در امامی شیخ صدوق از حضرت زین العابدین ع روایت کرده فرمود ثم ان الحسین امر

بعضیة حضرت حول عسکره شبه الخندق و امر فحشیت حطباً و صبیح عاشوراء که حضرت مهیای

چنگ شد امر فرمود که آن هیزمها و نی‌ها را آتش بزنند که مبادا لشکر خود را بخیسه‌ها برساند
الثامنه - حواریین حضرت سیدالشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا ببلو همت
 آنها واقع شد

مسعودی در مروج الذهب فرموده که خداوند دین خود را نصرت فرمود بهزار مرد سبید و
 سیزده نفر از اصحاب طالوت پیغمبر بودند و سبید و سبزه نفر از اصحاب حضرت رسول خاتم بود
 در غزوة بدر کبری و سبید و سبزه نفر اصحاب قائم ع اندالباقی شصت و یک نفر که روز عاشورا
 در رکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند

ثقة الاسلام نوری ره فرموده که آنچه مسعودی فرموده در عهد اصحاب حضرت سید
 الشهداء ع خلاف مشهور بین اصحاب سیر و تواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت را که در
 کربلا شهید شدند از هفتاد و دو تن کمتر ندیده‌ام و احتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب از غیر بنی
 هاشم باشد و گفته شد که بنی هاشم را بجهت غلبه شرافتشان و انعادشان با وجود مقدس حضرت
 سیدالشهداء ع در عهد اصحاب ذکر می‌آید از آنها فرموده انتهی
 پس عهد از اصحاب غیر بنی هاشم تقریباً مطابق میشود با آنچه سابقاً از حیات الحیوان دمیری

قل شده **ولنعم ما قبل فی حلقهم**
 لهنی لر کب صر عوا فی کربلا

کانت بها آجالهم متدانیة

نالوا بنصرتهم مراتب سامیه

نصروا ابن بنت نبیهم طوی لیم

التاسعه حواریین حضرت سیدالشهداء دوستان واقعی هستند

در تهذیب از حضرت باقر ع روایت کرده قال مرعلی ع بکربلا فی اثنتین من اصحابه فلما مر
 بها تفرقت عیناه للبقاء ثم قال ع هذا مناخ رکابهم وهذا ملقی رحالهم و هیئنا مهراق دماهم
 طوی لک من تربة علیک تراق دماء الاحبة

العاشره - حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا
 خداوند باو اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سیدالشهداء (ع) و حواریین آن بزرگوار
 قرار داد

چنانچه در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود وقتیکه قطعه‌های
 زمین بعضی بیضی تخاخر نمودند زمین کربلا گفت انا ارض الله القسمة البارة الشفاء فی تربتی و مانی
 ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولا فخر علی من دونی بل شکر الله فا کرّمها الله و زادها
 بتواضعها شکر الله بالحسین ع و اصحابه **ولنعم ما قبل فی حلقها**

فما لکة معنی مثل معنا

دانت و طأطا اعلاما لادانها

ما کان ذلك لا والله لولاها

فی الله ای نفوس کان زکاهها

هی الطوفون نطف سبماً بغناها

ارض ولكننا السبع التدادلها

و کیف لاد هی ارض ضمنت جثنا

فیها الحسین و قتیان له بذلوا

الحادی عشر - حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) کسانی هستند که سلمان بانها اطلاق

اخوانی فرمود

چنانچه در نفس الرحمن از رجال کشی از مسیب بن نجبة الغزازی روایت کرده : قال لنا
 اتانا سلمان الفارسی قاما تلقیناه فین تلقاه فصار الی کربلا فقال هذه مصارع اخوانی هذا موضع
 رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دماهم یقتل بها ابن خیر النبیین و یقتل بها خیر الاخرین

الثانی عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) سادات شهداء هستند و ز قیامت

در نفس المہوم از شیخ بن نما از حضرت یغمبری روایت کرده قال (ص) بوذکرت ما یصنع بهذا ولدی الحسین ع کانی به وقد استجار بعمری وقبری فلا یجار فیرتعل الی ارض مقلته ومصرعه ارض کربو بلاه تنصره مصابة من السلبین اولک سادات شهداء امتی یوم القيمة دو تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء است اتم سادات الشهداء فی الدنیا والاخرة و اتم السابقون والمهاجرون والانصار ولنعم ما قبل

فلم تر من ملثم فی زمانهم
اشدقراعا بالیوف لسی الوفی
ولا قبلهم فی الناس اذا انا یافم
الاکل من یحسی الدمار مقارع

فی مجمع البحرین ایض الفلام اذا اشارف الاحتلام ولم یعلم

الثالث عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء قتله نبیین و آل نبیین هستند

در عاشر بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده قال کان الحسین بن علی ع یضع قتله بعضهم علی بعض ثم یقول قتلانا قتله النبیین و آل النبیین

و در بحار از کامل الزیارة از کسب الاحبار روایت کرده . یقول اول من لمن قاتل الحسین بن علی (ع) ابراهیم الخلیل و امر ولده بذلك و اخذ علیهم المهد والیناق ثم لنه موسی بن عمران و امر امته بذلك ثم لنه داود و امر بنی اسرائیل بذلك ثم لنه عسی و اکثر قال ع یابنی اسرائیل العنوا قتله وان ادركتم ايامه فلا تجلسوا عنه فان الشہید مع الشہید مع الانبیاء مقبل غیر مدبر

الرابع عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء با مولایشان در زمان رجعت رجوع میکنند در حالتی که بر سر آنها خود منهد باشد

فی نغمة الصدور و روی فی قوله تعالى : ثم رددنا لكم الكرة علیهم خروج الحسین (ع) فی سبعین من اصحابه علیهم البیض اللذبة لكل بیضة و جهان المؤدودن الی الناس ان هذا الحسین (ع) قد خرج لابنک المؤمنون فیہ ولنعم ما قبل

بیض الوجوه کریمه احابهم
یشون حتی ماتهر کلابهم
شتم الانوف من الطراز الاول
لا یسلون عن السواد القبل

الخامس عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) اولیاء الله و اوصیاء الله و اوداءه و مظاهره

و مهدیون و ابرار هستند

در تحفة الزائر از حضرت صادق ع روایت کرده که بصغوان جمال فرمود ثم توجه الی الشہداء و قل السلام علیکم یا اولیاء الله و اجابه السلام علیکم یا اصفیاء الله و اودآه الی قوله ع طیبتم و طابت الارض التي فیها دفنتم و فرتم و الله فوزاً عظیماً

و ایضاً در زیارت روزار بین از جابر بن عبد الله الانصاری حکایت شده ثم توجه الی زیارة الشهداء و قال السلام علی الارواح النیفة بقر ایبعده الله (ع) السلام علیکم یا شیعة الله و شیعة رسوله و شیعة امیر المؤمنین (ع) و الحسن و الحسین السلام علیکم یا طاهرهون السلام علیکم یا مهدیون السلام علیکم یا ابرار

السادس عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره های آسمانی نزد اهل زمین معروفند

در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده قال کان الحسین مع امه تحمله فاخذته النبی ص و قال لناه فانتک و لناه سالبک و لناه المتوازرین علیک و حکم

الله بینی و بین من اهلن علیه قالت فاطمة الزهراء ع باب ای شیء قول قال بابتها ذکرت ما یبیبه
بندی و بدک من الاذى والظلم والفتور والبني وهو يؤمذ فی صبة کانهم نجوم السماء يتهدون الی القتل
وکانی انظر الی مسکرهم والی موضع رحالهم وترتیم

فی منتهی الارب (تهادی یکدیگر را هدیه دادند و پیشرو شدن و سبقت گرفتن) و نعم ما قیل

قوم اذا اتعم العجاج را یتیم

و اذا المریخ دعاهم لملء

بدلوا النفوس و فارقوا الایصارا

الصابع عشر - حواریین حضرت سید الشهداء (ع) جماعتی بودند که اگر حضرت ینبیر آنها

را میدید دهانشان را میبوسید و آنها را در کنار خود میشانید

در عاشر بعمار از تفسیر تعلیمی روایت کرده قال ربيع بن خثیم لبعض من شهد قتل العین ع جتم

بها ای برؤس الشهداء ع مطلقات علی اسنة الرماح فوافه لقد قتلتم صفة لو ادرکم رسول الله (ص)

لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم التیب والشهادة انت تحکم

بین جادک فیما کابوا فیه یختلفون

الثامن عشر - حواریین حضرت سید الشهداء ع از کثرت اشتیاقیکه بشهادت در رکاب مقدس

سید و مولایشان داشتند الم نیزه و تیرو شمشیر را احساس نیک کردند

چنانچه در عاشر بعمار از خراج داوودی از حضرت باقر ع روایت کرده که حضرت سید الشهداء

(ع) باصحاب خود فرمود ان رسول الله ص قال یا بنی انک ستاق الی العراق وهی ارض قد التقی بها

التیون ع و اوصیاء النبیین وهی ارض تدمی هورا وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من اصحابک

لا یجیدون الم مس العدید وتلی قلنا یا ناکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم یكون العرب برداً و سلاماً

علیک و علیهم

و در رجال کبیر از کشی روایت کرده و کان جیب من السبعین الرجال الالین نصروا العین

ولقوا جبال العدید و استقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم و هم یرض علیهم الامان و

الاموال فیأبون ویقولون لا عذر لنا عند رسول الله (ص) ان قتل العین (ع) و مناعین نظرت حتی قتلوا

حوله انتهى

یعنی : جیب از آن هفتاد نفر مردانی بود که بسیاری کردند سید الشهداء (ع) را و ملاقات

کردند کوههای آهن را و استقبال نمودند تیر هارا. بسینه هایشان و شمشیر هارا بصورت هایشان و عرض

داده میشد بآنها امان و اموال پس اباء مینمودند از قبول آن میگفتند ما عذری نداریم فردای قیامت

در حضور ینبیر مس هرگاه سید الشهداء ع شهید بشود و چشمهای ما باز باشد و ببینیم تا آنکه همه

در اطراف آقا شهید شدند

و ابن ابی العدید در شرح نهج البلاغه میفرماید ان سید اهل الاباء الذی علم الناس

العیة والموت تحت ظلال السیوف اختیاراً علی الدینة ابو عبدالله العین عرض علیه الامان او بنسلم

فانف من الذل»

چنانچه در اشعار رجیه اش میفرماید :

والمار اولی من دخول النار

الموت غیر من رکوب المار

و حواریین این سید اهل الاباء هم مرئی بتربت آن بزرگوار و دارای نفوس ایه بودند و راضی

بدنات نمیشدند و نعم ما قیل

بنفسی و آبائی نفوس ائیه
وهم خیر من تحت السماء باسره
یجرعها كأس النبی مترف
واکر من فوق السماء واشرف

التاسع عشر - حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانئ بودند که حضرت احدیت جلّت آلاءه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنها گردید و ملائکه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدسه آنها را بقاء العیوان بهشتی غسل دادند و بطیب بهشتی حنوط نمودند و بطلل بهشتی کفن کردند و چند صف از ملائکه بر آنها نماز خواندند

چنانچه در عاشر بچار از کامل الزیارة از حضرت زین العابدین (ع) از زینب کبری (س) از امامین از یغیبر (ص) از جبرئیل روایت کرده «وفیه فاذا برزت تلك العصابة الي مضاجعها تولى الله عز وجل قبض ارواحها بيده وهبط الى الارض ملائكة من السماء السابعة معهم آتية من الياقوت والزمرد مملوءة من ماء العیوة وحلل من حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فقتلوا جثثهم بذلك الماء والبوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب وصلى الملائكة صفاصفا عليهم

العشرون - حواریین حضرت سید الشهداء (ع) در دنیا منازل بهشتی خود را باعجاز حسینی دیدند در عمل الشراعی از عماره از حضرت صادق روایت کرده گفت عرض کردم خبرده بن از اصحاب حضرت سید الشهداء ع و از اقدامشان بر بدن

حضرت فرمود «انهم كشف لهم النطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر الى العوراء ليماتها والى مكانه من الجنة»

و در نفس المهموم از قطب راوندی از ابو حمزة ثمالی از حضرت امام زین العابدین (ع) روایت کرده فرمود من در شب عاشوراء با پدر بزرگوارم بودم پدرم باصحابشان فرمودند « هذا الليل فانخذوه جنة فان القوم انما يريدوننى ولو قتلونى لم يلتفتوا اليكم و انتم فى حل و سعة فقالوا لواءه لا يكون هذا ابدأ فقال انكم تقتلون غدا كلکم ولا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذى شرفنا بالقتل ممك ثم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسكم و انظروا فجعلوا ينظرون الى مواضعهم و منازلهم من الجنة و هو يقول لهم هذا منزلک يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح و السیوف بيده و وجهه ليمس الى منزله من الجنة»

و در زیارت ناحیه مقدسه است لقد كشف الله لهم النطاء و نعم ما قيل:

قوم اذا نودوا للدفع ملية
والتخيل بين مدعس و مكر دس
لبسوا القلوب على الدروع و اقبلوا
يتهاونون الى ذهاب الانفس

الحادى والعشرون - حواریین حضرت سید الشهداء (ع) بعض شهادت داخل در بهشت می شوند و معاقه با حورالین میکنند

در امامی از سالم روایت کرده «قال سمعت كعب الاحبار يقول ان فى كتابنا ان رجلا من ولد محمد رسول الله (ص) يقتل ولا يجف عرق دواب اصعابه حتى يدخلون الجنة فيعانتون العور العين فربنا العين قتله هو هذا قال نعم»

و ايضاً در امامی از هرثمة بن مسلم روایت کرده قال غزونا مع على بن ابي طالب صفين فلما انضرفنا نزل بكر بلا و صلى بها النداة ثم رفع اليه من تربتها فشمها ثم قال (ع) واهالك ابنتها التربة ليعثرن منك اقوام يدخلون الجنة بغير حساب

و مصداق متیقن از نظامه حواریین حضرت سیدالشهداء هستند
الثانی والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشورا از دست یغمبر (س)
 و علی ع آب آشامیدند

در دارالسلام از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او بر روی گفتم تو قطران میفروشی
 گفتنه والله من قطرانرا ندیده‌ام الا آنکه من روغن فروش بودم در لشکر ابن سعد در کربلا پس در خواب
 دیدم که یغمبرس و امیرالمؤمنین ع آب می دهند بشهد

من از حضرت امیر طلب آب کردم آب بس نداد از یغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بن گفت
 تو نبودی که در کربلا اعانت کردی دشمنان ما را پس فرمود او را از قطران بنوشانید پس یکسرت از
 قطران بن آشامانیدند از خواب بیدار شدم و تاسه روز قطران بول میکردم و هنوز عفونت قطران با
 من باقیست

در مجمع البحرین است که قطران چیزیست که میماند بین شتر کرک پس از تندی و حرارتش
 کرکی او میسوزد و نعم ما قیل :

و لله اقوام فذته نفوسهم
 تفو اعطاشاً بالمرآء کانا
 فکان لهم عز علی الدهر خاله
 لهم بالنایا فی الطوفوف مواعد

الثالث والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا یغمبر (س) خون
 شریفشانرا ضبط فرمود در میان شیشه

در کامل ابن اثیر و در تذکره سبط ابن جوزی است از ابن عباس روایت کرده گفت دیدم
 یغمبر (س) را در شبی که حسین را در روز آن شهید کردند و بدست یغمبر شیشه بود که میان آن
 خون جمع فرموده بود عرض کردم یا رسول الله این چه خونت؟ فرمود خون نازنین حسین و اصحاب اوست
 او را میبرم نزد خداوند تعالی جلت عظمته

پس ابن عباس صبح مرد را خبردار کرد از قتل حضرت سیدالشهداء ع و خوابش را نقل کرد بعد
 معلوم شد که در همان روز سیدالشهداء ع در کربلا شهید شده

الرابع والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) حضرت یغمبر (س) خود مباشر حفر
 قبر و دفن آن ها گردید

در عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود یکروز ۴۱ صلعه صبح
 کرد در حالتیکه گریبان بود گفتند چرا گریه میکنی؟

امسله فرمود فرزندم حمین را بقتل رسانیدند فرمود از وقتیکه یغمبر (س) از دنیا رحلت فرموده
 بود او را در خواب ندیده بودم و شب گذشته دیدم یغمبر (س) را که معز و متغیر الحال است عرض کردم
 جهت حزن و تغیر حال شما چه چیز است؟ فرمود دیشب از برای حمین و اصحابش قبر حفر مینمودم
و ایضاً از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من در منزل خوابیده بودم
 ناگهان از خانۀ امسله صدای عظیمی بلند شد و شنیدم که میگفت ای دختران **عبدالمطلب** مرا باری کنید و
 بامن گریه کنید که سید و مولای شما حسین را شهید کردند گفتند از کجادانستی ؟

فرمود یغمبرس را الساقه در خواب دیدم غبار آلوده و پریشان پس علتش را سؤال کردم فرمود
 فرزندم حسین و اهل بیت و اصحابش را کشتند و من آن ها را دفن کردم

فرمود پس من نظر کردم بآن خاکی که از جبرئیل از کربلا آورده بود بجهت یغبر ص و گفته بود هر زمانی که اینضاک مبدل بظون شد حسین را شهید کنند پس یغبر ص (ص) آن خاک را بن داد و فرمود او را در شیشه بگذار و تکیه نظر کردم بآن قاروره و آن خاک دیدم خون از شیشه جوشش میزند

خیلی مناسب است که به یغبر ص این اشعار عرض شود شاعر عرب به بنتی نزار که جد اهلاى حضرت یغبر ص است خطاب میکند :

انزار ضوا برود التهان	فصین علی البسطة هار
طاطاؤ الرؤس ان رأس حسین	رضوه فوق القنا العطار
لا تمدواکم عن الشمس ظلا	ان فی الشمس مهجة السختار
حق الا تکنوا علویا	بمد ما کفن الحین بوار
لا تشقوا لآل نهر قبورا	و این طه ملقی بلا اقبار
هتکوا من نساکم کل خدر	هذه زینب علی الا کوار

و نظیر این مرثیه است مرثیه شیخ علی بن شیخ جعفر :

الا من مبلغ عنی قریشا	ییطحاء المشاعر والحرام
فلاحلت هوا حکم سیوفا	ورأس البط فوق الرمح سامی
ولا رکت فوادسکم خیولا	وجدر البسط مرضوض العظام
ولا حجت کرامسکم خیاما	ورحل البسط منسوب العظام
ولا قع التلیل لکم روآء	و نجل معد فی الطف ظامی
ولا بلغ العظام لکم صبی	و یدبح طفله قیل الفویام

الخامس والعشرون - حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی بودند که مولا پشان آنها را

بشارت داد بچنان واسه و نیم دامه

در چهار از معالی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده « لما اشته الامر

بالحسین بن علی بن ابیطالب (ع) نظر الیه من کان معه فاذا هو یغلانهم لانهم کما اشته الامر تغیرت الوانهم و ارتفعت فراسهم و جعلت قلوبهم و کان الحسین (ع) و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدی جوادهم و تسکن نفوسهم قال بعضهم لبعض انظروا لایالی بالوت قال لهم الحسین ع صبرا بنی الکرام فسالوا الموت الا قنطرة یمر بکم عن البؤس والضرع الی الجنان الواسه والنیم الدامه فایکم یکره ان ینقل من سجن الی قسروما هولاء عدائکم الا کم ینقله من قسر الی سجن و عذاب ان ای حدثنی عن رسول الله (ص) ان الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر والموت جسر هولاء الی جنانهم و جسر هولاء الی جحیمهم ما کذبوا کذبت »

السادس والعشرون حواریین حضرت سید الشهداء (ع) کسانی بودند که دشمن آنها را

مدح و ستایش نمود

در شرح شافیه ابی فراس روایت کرده « قیل لرجل شهد یوم الطف مع عمر بن سعد و یحک اقلت ذریة رسول الله (ص) قال غضبت بالجنید انک لوشهدت ماشدنا لفضلت ماضلنا نارت علینا عصاة ایدیها فی مقابش سیوفها کالاسود الضاربه تعظم الفرسان بیئنا و شالا و تلقی انفسها علی الموت لاقبل الامان ولا ترغب فی المال ولا یحول حاصل بینها و بین الورد علی حیاض النبه و الاستبلاء

على الملك فلو كفتنا عنهم رويدا لات هلى نفوس المسكر بعداً فیره فماذا كنا فاعلين لاملك»
یعنی یکی از کسانی که در کربلا با لشکر پسر سعد بود گفتند وای بر تو آیا تو ذریهٔ یغیبر

را بقتل رسانیدی

آن شخص گفت سنک بر دهان تو اگر میدیدی آنچه ما دیدیم توهم همین کار ما را میکردی
برانگیزته شدند بسوی ماجماعتی که دستهای آنها بقبضه‌های ششیرشان بود مانند شیران درهم
شکسته از بین و شمال خود را بنهان مرگ میزدند و امان قبول نیکردند و رغبتی هم در مال دنیا
دردل نداشتند و هیچ چیز بین ایشان و مرگ حائل نبود که یا باید استیلا بر ملک بیابند یا وارد
بر حیاض مرگ بشوند اگر با آنها رزم و قتال نیکردیم تمام ما را از دم ششیرشان هلاک میکردند
مادر نباشد ترا چگونگی ما از قتال خود داری می‌کردیم و انهم ما قیل :

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم
والجود بالنفس اقصی غایة الجود

و قال آخر :

ابن العمارة حماة آل محمد
بالطف ایسن شبابهم و کبول

سرعی بلا غسل علی وجه الثری
رضتہم بالعافرات شیول

الحاصل حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) از کثرت علاقه و محبتی که بپولایشان داشتند البته

راضی بودند تیر بچشم آنها بعبود و خاری بیای سید و مولایشان نخلد و چقدر خوب گفته شاعر
زبان حال آنها را

جان بزیر قدمت خاک توان دید ولی
کرد بر گوشتی نطین تو نتوان دیدن

گر باین چاه ز نغدان توره بردی خضر
بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیوان دیدن

با وجود قتل بالای تو کوه نظریست
در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

فصل هفتم

در ذکر بعضی از فضایل شهداء از بنی هاشم که در یوم الطف در کاب

حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند

بدانکه در عدد شهداء از بنی هاشم در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (ع)

اقوالی است

منها آنکه آنها هفده نفر بودند

در امامی از ابن عباس روایت کرده که امیر المؤمنین (ع) هنگامی که بصفین تشریف میبرد
وارد زمین کربلا شد فرمود « هذه ارض کربو بلاه یدفن فیها العسین (ع) و سبعة عشر رجلاً من ولدی
و ولد فاطمة »

اقول - مسلماً همه آنها از اولاد علی و فاطمه زهرا نبودند

پس محتملست من باب تالیف باشد و محتملست که مراد این باشد که بعضی از اولاد من

هستند و بعضی از اولاد فاطمه بنت اسد

چنانچه در مقام از ابن نساقل کرده قال الروات کنا اذا ذکرنا عند معدن علی الباقع

قتل العسین قال ع قتلوا سبعة عشر انساناً کلام ارتکضوا فی بطن فاطمة بنت اسد ام علی ع

و در زیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی هاشم بنبر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع جناب عباس ۴ و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد و سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) جناب قاسم و عبدالله و ابوبکر و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء ع حضرت علی اکبر و عبدالله رضیع السی بلی اصغر و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ایطالب جناب عون و محمد

و دو نفر از اولاد جناب عقیل بن ایطالب جناب جعفر و عبدالرحمن

و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبدالله

و یکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد

و منها - آنکه شهداء از بنی هاشم بنبر وجود حضرت سیدالشهداء هیچده نفر بودند

در امالی شیخ صدوق از ریاض بن شیبب از حضرت رضا (ع) روایت کرده فرمود یابن شیبب

ان كنت باکیا لشیبب فابک العسین بن علی بن ابی طالب ع وانه ذبح کما بذبح الکبش و قتل منه من اهل

بیته ثمانیه عشر رجلا مالهم فی الارض شیببون

و در ارشاد مفید است که عبدالله بن ریمه حبیری گفت من در دمشق نزد یزید بن معاویه بودم

که زجر بن قیس داخل شد یزید گفت: ای بر تو چه خبر داری!

گفت بشارت باد ترا ای امیر بفتح و نصرت بر ما وارد شد حسین باهیجده نفر از اهل بیتشان و شصت

نفر از شیعیان و ما عرضه داشتیم بر آنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبدالله بن زیاد شدن یا قتل

نمودن را پس اختیار نمودند قتال را پس ما بر آنها از تمام جوانب احاطه کردیم تا آنها را

بقتل رسانیدیم

و در حیات العیوان دمیرست قال و دخلوا علی یزید بن معاویه و معهم رأس العسین فرمی به

بین بدی یزید تم تکلم شمر بن ذی الجوشن فقال یا امیر المؤمنین ورد علینا هذا یعنی العسین فی ثمانیه عشر

رجلا من اهل بیته و ستین رجلا من شیعه فرسنا الیهم الخ.

و منها - آنکه شهداء بنی هاشم بنبر وجود مقدس سیدالشهداء بیست نفر بودند چنانچه ابوالفرج

در مقاتل گفته واقوال نادره دیگر هم هست و ما در این مختصر ذکر می کنیم اسما مقدسه شهداء از

بنی هاشم و اسما قاتلین آنها را در ضمن پنج مقصد

مقصد اول

در ذکر ایام اولادهای امیرالمؤمنین (ع) که در کربلا

حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند

منهم حضرت ابا الفضل العباس بن امیرالمؤمنین (ع) و ولاد است

در مقام از ذکر هفت امر

امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت ابی الفضل

در امالی شیخ صدوق از ابو حمزه ثمانی از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که آن

بزرگوار نظر فرمود بجناب عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب و گریان شد و فرمود روزی

شدیدتر نگذشت بر پیغمبر ص از روز احد که کشته شد در او جناب حمزه اسدالله و اسد الرسول و بعد

از آنروز روز موته که کشته شد در او جناب جعفر بن ایطالب ع بعد فرمود نیست روزی مثل روزی

حسین (ع) که جمع شدند سی هزار نفر و گمان می کردند که از امت یغیرند و همه تهرب میبستند بسوی خدا بر بیعتن خون آن مظلوم و آن بزرگوار خدا را بیاد آنها می آورد و آنها متعظ نشدند تا آنکه او را بظلم و عدوان بقتل رسانیدند بعد فرمود خداوند رحمت کنده عهوبیم عباس را پس بتحقیق جان خود را ایثار نمود و امتحان کرده شد و جانش را بقربان برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع نمودند

پس خداوند در عوض دو بال بوی مرحمت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران می کند چنانچه بجهنمین ابیطالب دو بال عطا فرمودوان للمباس عده الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء يوم القيمة انتهى

مخفی نانا که از این کلام اخیری مقاماتی از برای حضرت امی الفضل استفاده میشود و ممکنست گفته شود مقام او شامخ تر و رفیع تر است از مقام و درجات تمام شهداء در رکاب حضرت خاتم النبیین (ص) و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام و بقیة شهدائی که در یاری حضرت سید الشهداء (ع) بدرجۀ رفیعة شهادت رسیدند . و اینکه فرمود رحمه الله عی (۱) العباس شاید از غیر امام شایسته نباشد که در بارۀ مثل حضرت امی الفضل رحمه الله بگوید چنانچه محدث قمی از سید مرتضی علم الهدی در بارۀ حضرت علی اکبر ع زیارتی نقل می کنند از فقرات آن زیارتست یا کریم الاب یا کریم النفس یا کریم الجسد الی ان یتناهی لقد رضکم الله من ان یقال رضکم الله و افتقر الی ذلك غیر کم من کل من خلق الله

و در عده الطالب از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت کرده قال کن هنا العباس بن علی ناقد البصیرة صلیب الایمان جاهداً مع ابی عبدالله ع و ابلی بلاه حسناً و مضی شهیداً و دم العباس فی بنی حنیفه و قتل وله اربع و ثلاثون سنة

و در مقاتل الطالبین از حریری بن ابی العلی روایت کرده ان ولد العباس بن علی بسونه السقاء و یکنونه اباقره و فی العباس بن علی بقول الشاعر

احق الناس ان یتکی علیه
فتی ابکی العین بکربلا
اخوه و ابن والده علی (ع)
ابوالفضل المخرج بالدماء
و من و اساء لایشینه شیئی
و جادله علی عطش بباء

الی ان قال و کان العباس رجلاً و سبیا جمیلاً بر کب الفرس البطهم و رجلاًه تخطان فی الارض و کان یقال له قمر بنی هاشم و کان لواء الحسین بن علی ع معه یوم قتل

امردوم - در وفاه و فتوت و مواسات حضرت امی الفضل ع

واقوی شاهد بر این آنستکه دو مرتبه عرض امان بر آن حضرت ع و برادرانش نمودند معذک دست از نصرت و یاری حضرت سید الشهداء علیه السلام برنداشتند

در تاریخ طبری از امی مخنف روایت کرده که عبدالله بن ابی المحل بن حزام برادر زاده جناب ام البنین بنت حزام با بن زیاد گفت . صلح الله الامیران بنی اختتامع الحسین ع فان رأیت ان تکتب لهم اماناً فقلت و نعمت عین فامر کاتبه فکتب لهم اماناً فیث به عبدالله بن ابی محل مع مولی له یقال له کره ان فلما قدم علیهم دعاهم فقال هذا امان بث به خالکم قتال له الفته اقره خالنا السلام و قتل له ان لاحاجة لنا فی انکم امان الله خیر من امان ابن سبیه

و ایضا نقل فرموده و جاه شر حتى وقف علی اصحاب الحسین علیه السلام فقال این بنواختنا فخرج الیه العباس و جعفر و عبدالله و عثمان بنو علی بن ابیطالب علیه السلام قالوا ما ترید فقال اتم (۱) لفظ عی العافی است چه آنکه در روایت که در امالی و خصال شیخ صوفی است لفظمی ندارد (ج)

بابی اختی آمنتون قتالت له الفضة لملك الله ولن امانك اتؤمننا وابن رسول الله من لآمان له
وفي رواية فتادته العباس بن علي عليه السلام تبت يداك وبس ماجتتا به من امانك يا عدو
 الله تأمر ان ترك اخانا وسيدنا الحسين عليه السلام وندخل في طاعة اللعناء واولاد اللعناء
 بدالكه رسم عربست كه دختران قبیله خود را خواهر میگویند و جناب ام البنین چون از قبیله
 بنی الكلاب بود و شمر ملعون هم از همان قبیله بود لذا تعبیر به بنواختی کرد
 و در ارشاد مفید است كه عصر تاسوها كه حضرت سید الشهداء خطبه خواند بعد فرمود هذا
 اللیل قد فشيكم فاتخذوه جلا ثم لیاخذ كل رجل منكم يد رجل من اهل بيتي ثم تفرقوا في سواد
 كم وملاتكم فان القوم انما يطلبونني قال له اخوته وابناءه وبنواخيه وابنا جعفر لم نفضل ذلك لتبني
 بعدك لا ارانا الله ذلك ابدأ بهم بهذا القول العباس بن علي عليه السلام واتبه الجماعة عليه فتكلموا
 بثلثه ونصوه - قوله فاتخذوه جلا يعني تمام شب راسر كنید - و كافيست در وفاء ومواسات حضرت
 ابي الفضل همین مطلب كه در بحار از تألیفات بعضی از اصحاب قتل فرموده حتی دخل العباس الماء
 فلما اراد ان يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين عليه السلام واهل بيته فرمى الماء وملاعا قربة
 الخ و نعم ما قبل

بذلت ايا عباس نضاً فيه	لنصر حسين عز بالجهد عن مثل
ايت التذاذ الماء قبل التذاذ	فصن فالسره فرع على الاصل
فانت اخو السبطين في يوم مضى	وفي يوم بذل الماء انت ابو الفضل

امرسوم در بیان شجاعت حضرت ابوالفضل

عبدالله بن مسلم بن قتيبه در كتاب الامامة والسياسة و ابراهيم بن محمد يهتي در كتاب
 معاصر ومساوي روايت کرده اند كه حضرت سید الشهداء و اصحابش خواستند آب بیاورند لشكر
 ابن سعد حائل شدند بين اصحاب آنحضرت و بين آب فرات - شمر ملعون فریاد زد لا تشرّبون
 ابدأ حتى تشرّبون من الحميم پس جناب ابوالفضل به برادرش عرض کرد آيا ما برحق نیتیم
 فرمود چرا ما برحقیم - پس ابوالفضل حله نمود بر آنصصاعت و آنها را از کنار آب فرات دور کرد
 اصحاب وارد شریه شدند و آب آشامیدند و بجهت اطفال ومخدرات هم آب آوردند و كافيست
 در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء كه هیچكس از شهداء خود را بشریه فرات نرسانیدند
 بغير حضرت ابوالفضل و برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ع

در بحار است چون روز عاشوراء حضرت ابي الفضل فریاد العطش اطفال را شنید سوار
 شد و نیزه بدست و مشك بشانه انداخت و روانه شد بجانب فرات چهار هزار نفر كه موكل آب
 فرات بودند اطرافش را گرفتند و آن مظلوم را قهر پاران کردند حضرت هم ابدأ اعتناء
 نکرد هشتاد نفر از آنها را بجهنم فرستاد و خود را بشریه فرات رسانید

و چه خوب میفرماید شيخ علی بن شيخ جعفر رحيم الله
 اذا ركع الهندي يوماً بكفه
 لدى الحرب فالها مات منه سواد

و چیزی كه مانع شد آن بزرگوار را كه شجاعت خود را ظاهر نماید این بود كه آنحضرت
 عده هم و مقدمش این بود كه مشك آبی بخیسه باطفال اهل حرم برساند این بود كه سمش رسیدن
 بخیسه بود گویا آقا مورد با از میان نخلستان خواست خود را بخیسه گاه برساند از طریق متعارف لشكریان
 هم بخیش آمدند ناگاه نوفل بن اذرق و پروایتی زید بن ورقاء از پشت نخله بیرون آمد و دستراست

آن حضرت را قطع نمود جناب ابوالفضل بجلدی و چابکی مشک بدوش چه انداخت و شمشیر بدست چه گرفت می گفت

و الله ان قطعتموا بيني

اني احامي ابدأ عن ديني

و عن امام صادق اليقين

نجل النبي الطاهر الامين

و بادست چه چنگ ميكرد ناگاه حكيم بن طفيل شمشیری بدست چه ناز نیش زد و دست

چیش را قطع نمود ابوالفضل ع مشک بدنندان گرفت و میگفت

ياض لا تخشى من الكفار

و ابشری برحمة الجبار

مع النبي السيد المختار

قد قطعوا بينهم يساری

فاصلهم يارب حر النار

چون هر دو دست ناز نیش را از بدن جدا نمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا

عباس بن علی ذخیره پدرش ابراهیم المؤمنین (ع) بود بجهت روز عاشورا که حسین را باری بنماید .

چنانچه در عمدة الطالبست که امیر المؤمنین ع به برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود

که يك زني از برای من اختيار كن كه از اولاد شيمان باشد من او را تزويج نمايم و يك پسر شجاعي

بزايه عقيل عرض كرد ام البنين كلايه را تزويج فرما كه درميان عرب کسی اشجع از پدران او نیست

امر چهارم - در كثرت علاقه و محبت حضرت صهبا الشهداء حضرت أبي الفضل

در تاریخ طبری است که روز تاسوما شر کاغذی آورد از عبید زیاد بجهت برسد

و در آن کاغذ نوشته بود :

« اگر حسین و اصحابش داخل در حکم من شدند آنها را سالمأ نزد من روانه

کن والا با آنها مقاتله کن تا همه را بقتل برسانی و بعد از شهادت آنها را مثله کن که

مستحق همین عتوبت هستند فاذا قتلت حسينا فاطمینی الخيل صدره و ظهره فانه عاقی

قاطع ظلوم ، پس اگر اطاعت بنمائی ما جزای مطیعین جو میدهیم و اگر اطاعت نمیکنی

سرگردگی لشکر را و اگذار بنما بشمر »

و تیکه این سعد کاغذ را خواند فریاد زد : یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری

پس لشکر ابن سعد روی آوردند بغیام طاهرات ابوالفضل خدمت برادر مشرف شد

مرضکرد یا خی اتاک القوم

حضرت فرمود یا عباس ارکب بنفسی انت یا خی و از لشکریان يك امشی را مهلت بگیر

پس مهلت گرفت بعد از آنکه لشکر یکدیگر را ملامت نمودند دو مهلت ندان انتهی

مخفی نما ناد بزرگی قوله (ع) بنفسی انت یا خی

و در بحار میفرماید ارباب مقاتل گفتند که چون ابی الفضل شهید شد حضرت فرمود

«الآن انکر ظهري وقت حيلتي »

گویا از آثار مرگ برادر آنست که پشت شخص میشوند

در خامس بحار از طبرسی از عبد الله بن دینار روایت کرده که حضرت لقمان بسفری

رفته بود چون از سفر مراجعت کرد غلامش راددین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه شد ؟

غلام گفت از دنیا رفت لقمان گفت « من هالك امر خود شدم » فرمود عیالم چه شد ؟

گفت از دنیا رفت - فرمود «فراشم تجدیدشده» پرسید خواهرم چه شد؟ گفت از دنیا رفت-تقصان فرمود « هورت من مستور شد » فرمود برادر من چه شد؟ هرزکرد از دنیا رفت - فرمود پشت من شکست »

حاجی معتمدضای ازری خوب نوحه سرایی کرده ازلسان حضرت سیدالشهداء ع یابین حضرت

ای الفضل وما بعضی از اشعارش را ذکر میکنیم

والشمس من کدر العجاج لثامها	یوم ابوالفضل استجار به الهدی
بفتی له الاشراف طاطاً هامها	فن العزى السبط سبط معص
حيث السراة کبا بها اقدامها	واخ کریم لم یغنه بشهد
اليوم بان عن اليبين حمامها	وهوى عليه ماهالك قاتلا
اليوم غاب عن الهداة امامها	اليوم سارهن الكتاب كبشها
اليوم حل عن البنود نظامها	اليوم آل الى التفرق جمعنا
اليوم غب عن البلاد غمامها	اليوم خر عن الهداية بدرها
و تسهرت اخرى فخر منامها	اليوم نامت امين بك لم تنم

معصت جلیل حاجی ملاملی تبریزی از سیدفاضلی از علماء حرب نقل میکنند که ازری این مصراع

راگفت «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»

یعنی « روز هاشوراء روزی بود که سیدالشهداء (ع) پناه برد برادرش حضرت ابوالفضل » خیال کرد شاید این مصراع مقبول حضرت سیدالشهداء ع نباشد لدامصراع دیگر را نگفت - پس حضرت سیدالشهداء ع را در خواب دید فرمود

«صحیح است آنچه گفته روز هاشوراء من پناه بردم به برادرم ابوالفضل» و مصراع دوم را

حضرت فرمود «والشمس من کدر العجاج لثامها»

یعنی آنوقت که من پناه ببیاس بردم آفتاب از تیرگی غبار مرکه کربلا تقاضای پیدا کرده بود (۱)

اهر پنجم

بدانکه اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابوالفضل وقتی بود که تیر به مشک آب ابوالفضل رسید و امید آنست که هین نامید و دلشکستگی بنسب باب الحوائجی فایز گردید .

و اعظم مصائب بدن مقدس حضرت ابوالفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیر مثل مرغ پر بر آورده بود با فرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب به زمین واقع شد دستى هم که نداشته تیرها را از بدن بکشد آیا سرتیرها با اعضاء باطنیه آنستولم چه کرد ؟

مسلماً ظاهر بدن و اعضاء باطنیه از ششیر و نیزه و نوك تیرها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی اکبر قطعه قطعه شد و اما این بدن نازنین هم قطعانی شده که دست های نازنین را جدا کردند و هم ریزه شد چون دست نداشته که فی الجمله جلوگیری کند و وقتی که از اسب بیفتند ستون بدن قرار دهد

و اعظم مصائب سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه بر همدوی که بفرق شریفش وارد شد

(۱) شبه نیست که آنروز گوار باب الحوائج و فاضل العاجات است و هم شبه نیست که در دست و انواء دوستان خود آنحضرت مشهور است و مطلب است بیاب الحوائج و لكن از انقلاب آن سر و در بشمار یابند (ع)

همان است که در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلیبی از قاسم بن اصبح مجاشعی روایت کرده گفت وقتیکه سرهای شهاده را وارد کوفه می کردند سواری را دیدم که سر جوان امرد و بی معاسنی را بگردن اسبش آویخته و صورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بود وقتیکه اسب سرش را بزیر میرسد آن سر نازنین بر زمین میرسید

از آن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته ای؟ گفت سر عباس بن علی، گفتم تو سواره کیستی؟ گفت حرمله بن کاهل الاسدی
قاسم گفت چند روزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبیه - در نسخ التواریخ است که بعضی از علماء نوشته اند که عباس بن علی ع در شب عاشورا شهید شد و بیشتر از اهل سیر خبر شهادت آنحضرت را در روز عاشورا نگاشته اند چون از پسرهای امیرالمؤمنین ع دو تن عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگری را عباس الاصفر مینامیدند تواند شد که عباس الاصفردر شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا و عباس الاصفردر شب عاشورا بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت انتهى

و در عمده الطالب است که جناب عباس الاصفر ابن امیرالمؤمنین ع و عمر بن علی ع و رقیه بنت امیرالمؤمنین ع مادرشان صبهاء الثلبیه بوده و عباس الاکبر ابن امیرالمؤمنین و عثمان و جعفر و عبدالله مادرشان ام البنین بود

و محدث جلیل جناب ملا علی دین و قایع الایام گو یا حقیت میفرماید همین احتمال ناسخ التواریخ را و میفرماید ما حاصله که حضرت ابی الفضل از برادرش بزرگتر بوده و گفته شده که در تنبیه طفل سی و چهار ساله بوده و بعد است شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره نمیر بفلام کرده و غلام جوان نودسدا می گویند

پس محتمل است که دو نفر عباس نام از اولاد امیرالمؤمنین ع در کربلا شهید شده باشد جناب عباس الاصفر روز تاسوعا شهید شده باشد و آن بزرگوار باشد که در دروازه کوفه سر ناز نیشان بگردن اسب آویخته بوده و غلام امرد بوده - و جناب عباس الاکبر که ابوالفضل و باب الحوائج است روز عاشورا شهید شده باشد

امر ششم

بدانکه اسم شریف حضرت ابوالفضل عباس است و عدد او بحساب هندسه صد و سی و سه است و مطابق است با باب حسین

و از ختم مجربه است که اگر کسی در مجلس واحد صدوسی و سه مرتبه بگوید یا کاشف الكرب عن وجه الحسین (ع) اکشف کربی بعق اخیک الحسین بعد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را برآورده خواهد فرمود

و اما لقب شریف آقا قمر بنی هاشم و باب الحوائج و سقا است

گویا هر کس که تشنه هر چه باشد متوسل به ابی الفضل بشود سیراب خواهد شد اعم از آنکه تشنه آب باشد یا تشنه علم باشد یا تشنه اولاد باشد یا تشنه حج و زیارت باشد ، و بنابراین دو لقب متعدد الضمون می باشد

و اما کنیه شریفش ابوالفضل و ابوالقربه است

و اما سن شریف در وقت شهادت سی و چهار سال بود چنانچه سابقاً از عمده الطالب

نقل شد .

و اما غائل آن بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است زید بن ورقاء و حکیم بن

الطفیل الطالی بود

امر هفتم در ذکر می از اولاد واحفاد حضرت ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین (ع)

در عمده الطالب است که آن بزرگوار دو پسر داشت : عبیدالله و فضل

و مادر این دو لبابه بنت عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود

و جناب عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) از علماء و دانشندان بود و عقب حضرت

ابی الفضل از عبیدالله است چون فضل بلاهق بود

و جناب عبیدالله دو پسر داشت : یکی عبدالله و دیگری حسن

و عقب جناب عبیدالله بن عباس از حسن بن عبیدالله است چون عبیدالله بن عبیدالله بلاهق بود

و مادر حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین ع دختر عبیدالله بن محمد بن عباس بن عبدالمطلب بود

و بسیاری از اولاد واحفاد جناب حسن بن عبیدالله بن عباس از اهل علم و ادب و حدیث و

اخبار بودند :

منهم جناب عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع)

در عمده الطالب است و هو اکبر ولد ایه و کان سیداً جلیلاً قال البخاری ما رأی هاشمی

اضرب لسانه

و در چهار از تاریخ بغداد نقل کرده که ایشان آمدند ببغداد در ایام هرون الرشید و او

خیلی از ایشان اکرام و احترام میکرد و بعد از هرون مأمون هم خیلی بایشان اکرام میکرد

و جناب عباس بن حسن فاضل و شاعر و ضحیح اللسان بود

و بعضی گمان کرده اند که از اشعر اولاد ابیطالب است

و منهم جناب جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) و ملقب است

بغریب و قبرش در شیراز است و مشهور است بسید حاجی غریب

و منهم عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین ع که از

علماء و دانشندان عصر خود بود و تمام شهرها و بلدها را گردش کرد و کتابی جمع کرده بود در فقه

اهل البیت موسی بیضویه و در سنه سیصد و دوازده در مصر وفات فرمود

و منهم جناب ابراهیم بن محمد بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع)

که در قزوین کشته شد و ظاهراً قبرش هم در قزوین است

و منهم حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین ع که

قبرشان نزدیک حله سیفه است

چنانچه ثقة الاسلام نوری در تحفیه الزائرین فرموده و بعضی اشتباه میگویند که او قبر

حمزه بن موسی الکظم است و حال آنکه قبر ایشان ظاهراً در حضرت عبدالمعظم باشد

الثانی - از شهداء از اولاد امیر المؤمنین (ع) جناب عبدالله بن امیر المؤمنین ع بود

و در مقاتل الطالبین است که سن شریف آنحضرت در وقت شهادت بیست و پنجسال بود

و قاتل او هانی بن ژیث الحضرمی (لع) بود

الثالث جناب جعفر بن امیر المؤمنین ع

در مقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود و قاتل او خولی بن یزید الاصبحی لعن الله علیه بود

الرابع - جناب عثمان بن امیر المؤمنین (ع)

در مقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست و یکسال بود و قاتل او مردی بود از بنی دارم (لع)

و والده ماجده این چهار نفر ام البنین بنت حزام بن ربیعہ بود و حزام پدر امی المعمل بود که بسرش عبدالله بن امی المعمل امان خط از این زیاد بجهت این چهار پسر عه خود گرفته بود و روایتش سابقاً گفته شد

و ایضاً حزام برادر لبید شاعر ابن ربیعہ بود

در مقاتل الطالیین است که ام البنین خارج میشد بقرستان بقیع و بر پسرانش ندبه میکرد باسوز و حرقة شدیدی و اهل مدینه جمع میشدند و میشنیدند گریه آن مغدوره را و مروان بن حکم حاکم مدینه هم میآمد و گریه آن مغدوره را میشنید و گریه میکرد

وثقة الاسلام قمي در فتنه المصدور چند شعری از مرانی آنخندره را نقل فرموده

لا تدعونی ویک ام البنین

تذکرینی بلیوث الرین

والیوم اصبعت ولا من بین

قدواصلوا الموت بقطع الوئین

بان عباسا قطع الیین

کانت بنون لی ادعی بهم

اربعه مثل سور الرجسی

بالیث شعری اکما اخرجوا

و ایضاً از مرانی آن مغدوره است

یا من رای العباس کر علی جواهر القدد

انبت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منک احد

الخامس - از اولاد های امیر المؤمنین (ع) که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیر المؤمنین (ع) بود

و در مقاتل است که والده ماجده او ام ولد بود و قاتل او مردی بود از قبیلۀ ابان بن دارم (لع)

این پنج نفر شهده از اولاد امیر المؤمنین م را در زیارت ناحیه مقدسه اسم برده اند

و در مقاتل الطالیین فرموده روز عاشورا شش نفر از اولاد امیر المؤمنین (ع) در رکاب

حضرت سیدالشهداه (ع) شهید شدند و ششمی میفرماید امی بکر بن علی بن ابیطالب است و مادر او

لیلی بنت مسعود بود و قاتل او مردی بود از قبیلۀ همدان

و از مداینی نقل کرده انه وجد فی سافیه مقتولا لایدری من قتله

و در ارشاد میفرماید ششمی جناب عیدالله بن امیر المؤمنین ع بود که باجناب محمد الامضر

از یک مادر بودند و والده هردو لیلی بنت مسعود الدارمیه بود و فرموده ابو بکر کتبه جناب محمد

الاضر بوده که در کربلا شهید شده

و در عقدا فرید ایندو شعر را نسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرثیۀ حضرت

سید الشهداء ع گفته

ستة کلهم لصلب علی (ع) قد اصیبوا و غسمة لقیل

مقصد دوم

در ذکر سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) که روز عاشورا شهید شدند

اول - در بعضی از فضایل و مناقب حضرت قاسم بن الحسن ع

ولابد است در مقام از ذکر چهار امر

امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت قاسم

در مدینه المعجزه از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی بن العسین ع روایت کرده که در شب عاشورا حضرت سیدالشهداء ع افارب و اصحابش را جمع آوری کرد فرمودای قوم من فردا کشته میشوم و هر یک از شما که بامن باشید کشته خواهید شد و احدی از شما باقی نخواهد ماند اصحاب عرض کردند العده الذی اکرمنا ینصرک و شرفنا بالقتل معک اولاً ترضی ان نکون معک فی درجتک یا بن رسول الله (ص)

حضرت فرمود جزا کم الله خیراً و از برای آنها دعای خیر فرمود

جناب قاسم عرض کرد منم کشته میشوم؟

حضرت فرمود یا بنی مرک نزد تو چگونه است؟

عرض کرد هو مرک در کام من از غسل شیرین تر است

فرمود بلی والله عیوبت قریانت بشود توهم کشته میشوی بعد از آنکه بیلا عظیمی مبتلا شوی

و پسر عبدالله رضیع هم کشته میشود و تمام روایت در مقصد ثالث ذکر خواهد شد

بیان قوله یا عم الموت هندی احملی من السل ، این سخن حضرت قاسم نظیر سخن علی اکبر

است در منزل تملیه که پیدر بزرگوارش عرض کرد اذاً لا نیالی بالموت و کاشف است از کمال معرفت

و قوت ایمان این دو آقا زاده

قوله بدان تلوا بیلا عظیم - معتدل است که بلا عظیم حضرت قاسم همان نیزه باشد که

یشت نازنین حضرت قاسم زدند

در منتخب طریحی است که شبیه بین سعد شامی نیزه یشت نازنین حضرت قاسم زد که سر

نیزه از سینه اش بیرون شد پس قاسم از روی اسباب افتاد بر روی زمین و میان خونش دست و پامیزد در آن حالت

فریاد زد یا عماء ادر کنی

و این حالت و مصیبتش نظیر حالت و مصیبت پسر عیش حضرت علی اکبر است که در روایتست

«کلن ینقلب فی دمه و نادى یا ابتاه علیک منی السلام» چنانچه در مقصد ثالث ذکر خواهد شد (انش)

و معتدل است که بلا عظیم حضرت قاسم بن حسن این باشد که هنوز روح در بدن ناز نیش بود که بدن

مقدسش پایمال سم ستوران شد

چنانچه در ارشاد است وقتی که حضرت سیدالشهداء آمد بیالین حضرت قاسم دید عمر بن

صهید ازدی میبخواهد سر نازنین حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آن

ملعون کرد دستش را سپر نمود دست نحش از مرفق جدا شد صیحه زد لشکر این سعد حمله نمودند

که آن ملعون را از دست حضرت نجات دهند پس آن ملعون پایمال سم ستوران شد تا بجهنم اصل شد

بعد که غبار بر طرف شد دیدند سیدالشهدا ع بیالین قاسم ایستاده و قاسم مشغول جان دادن است و باهرا بزمین می‌ساید الخ
و معلوم است لشکری که بجهت اغاذ بدن عربین سید آمده بودند مذلک بدنش پایمال شد تا بجهنم واصل شد ، لابد بدن نازنین حضرت قاسم هم روی زمین افتاده بوده . بدن آنظلوم هم در حال حیوة پایمال سم ستوران شد

امردوم - در صباحتوجه و شجاعت حضرت قاسم

در لُهوری میفرماید «وخرج غلام کان وجهه شقة القمر»

و شاید همینجهت بود که حضرت سیدالشهدا ع امامه نازنین آقازاده را دونیم کرد و بصورت نارینش انداخت که این طلعت نورانی از انتظار دشمنان پوشیده باشد
و در منتخب است که حضرت قاسم شجاعتی را که مقابل با هزار سوار بود بجهنم واصل نمود و در ارشاد فرموده اذخرج علینا غلام کان وجهه شقة القمر فی یده سیف و علیه قمیص وازار و نملان قداقطع شح احدما الخ
ممکنست استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی بجمیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و بند نملین قطع شده روی بصف قتال نمود

امر سوم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهدا ع (ع) بحضرت قاسم

و شواهد بر این زیاد است

منجمله حضرت سیدالشهدا ع (ع) در وداع هیچ يك از شهاده غش نکرد مگر در وداع حضرت قاسم

در عاشر بحار از محمد بن ایطالپ و غیر او روایت فرموده ثم خرج عبدالله بن الحسن بن علی و فی اکثر الروایات انه القاسم بن الحسن ع وهو غلام ضمیر لم یبلغ العلم فلما نظر الحسن الیه اهتفه وجملاً بیکیان حتی غشی علیها

و منجمله حضرت سیدالشهدا ع در اول امر اذن نداد که آقازاده بیدان برود مگر بعد از الحاح و التماس و بوسیدن دست و پای هم بزرگوارش

در بحار از محمد بن ایطالپ روایت کرده ثم استأذن الحسن ع فی المبارزة فابی ان یأذن له فلم یزل الفلام یقبل یدیه ورجلیه حتی اذنله

و منجمله و تئیکه حضرت سیدالشهدا ع ناله حضرت قاسم را شنید بتجلیل آمد بیالین حضرت قاسم و بیالین سائر شهاده ندارد که باین جمله آمده باشد

در ارشاد است فقال باعماه فجلی الحسن ع کما یجلی العتر

و منجمله آنکه حضرت سیدالشهدا ع با این آقازاده معاملاتی فرمود که با جوان هیجده ساله علی اکبر فرموده بود:

اولا - آنکه بحضرت قاسم خطاب باین فرمود چنانچه در امر اول گفته شد

و ثانیاً - وقتی که بیالین قاسم آمد لشکر را نفرین کرد

و در ارشاد است والحسن ع یقول بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیة فیک جدک

چنانچه در البین حضرت علی اکبر لشکر راهبوماً نفرین کرد و ابن سمدرا خصوصاً
و ثالثاً چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد بیالین حضرت قاسم که آمد سینه اش را
بینه قاسم چسباند

در تاریخ طبری است وقد وضع الحسین ع صدره علی صدره قال الراوی قلت فی نفسی
ما یمنع به فجاء به حتی التاه مع ابنه علی بن الحسین ع
الحاصل از آنچه گفته شد معلوم میشود که حضرت سیدالشهداء ب حضرت علی اکبر و ب حضرت
قاسم یک نهمیعت داشت و یک چشم نظرمیفرمود و هر دو را مثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت
غیبر صحنین را یک چشم نظرمیفرمود و یک نحو تربیت فرمود
و حضرت قاسم هم علاقه و محبتش جم گرامش زیاد بود
در عاشر یحار است و قتیکه جناب قاسم آمد بیدان گریه میکرد و زجر میخواند
ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن
هذا حسین کالا سیر المرتین بین اناس لاسقوا ثوب الزن
گویا در اول امر لشکر نهیدند سر گریه قاسم را که بجهت یتیمش گریه میکند یا بجهت
عطش وقتی که گفت: « هذا حسین کالا سیر المرتین » جهت گریه اش معلوم شد که غربت عم
بزرگوارش هست

امر چهارم در سن شریف ابن آقا زاده محترم و قائل او

در کتب معتده سن شریف آقا زاده را معین فرموده غیر آنکه در تاریخ طبری تبیر
بنام کرده و غلام کودک را میگویند و بعضی گفتند و هو غلام صغیر لم یبلغ العلم
و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علیک من حبیب لم یقض من الدنیا وطراً ولم یشف من
اعداء الله صدمراً حتی عاجله الاجل

و در مقتل منسوب بای مغن است که جناب قاسم چهارده ساله بوده

اما قائل آن بزرگوار :

در زیارت ناحیه مقدسه است لمن الله قانتک عمر بن سعید بن نفیل الازدی
الثانی از سه نفر آقا زاده حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن
الحسن المجتبی بود
و در ارشاد شیخ مفید است فرموده فخرج عبدالله بن الحسن بن علی و هو غلام لم یراهن
من عند النساء فتد حتی وقف الی جنبه ع الحسین فلقته زینب بنت علی لتجسه فقال لها الحسین ع
احبیه یا اختی و امتنع علیها امتناعاً شديداً و قال والله لا افارق عی و اهوی ابحرین کعب الی الحسین
بالسيف فقال له النلام و بلك باين العیبة احتل عی قضر به اجر بالسيف فاقامها النلام بیده و اطنها
الی الجلفاذا بده مملقة و نادى باعها فاخذها الحسین فضمه الیه و قال باين اخي اصبر علی ما نزل بك
و احتسب فی ذلك الصبر فان الله بلضك با بآتمك الصالحین
و قال السيد فرماه حرملة بن كامل بسهم فذبحه و هو فی حجره ع الحسین ع
الثالث از سه نفر آقا زاده های حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب ابوبکر بن
الحسن المجتبی بود

وقتل او عبداللہ بن عبّہ الغنوی بود (لح)

و والدہ ہر سہ آقا زادہ کنیز ام ولد بودہ

و در کامل بہائی است کہ جناب قاسم و جناب عبد اللہ بعد بلوغ نرسیدہ بودند

مقصد سوم

در ذکر دو نفر از اولادہای حضرت سید الشہداء (ع) کہ در کربلا شہید شدند

الاول - در بعضی از فضایل و مناقب حضرت ابوالحسن علی اکبر (س)

و لابد است در مقام از ذکر ہفت امر

امراول در رفعت شأن و علو مرتبہ و مقامات حضرت علی اکبر

بدانکہ این آقا زادہ در حیر عشق حضرت مجتبی ع و بدوش حضرت سید الشہداء ع تربیت

یافتہ البتہ در حد قصوی از معرفت و کمال خواهد بود

در کالی و فقیہ و تہذیب از حضرت صادق ع روایت کردہ قال ثم تقوم فتأتی ابنہ علیاً ع

و هو عند رجلیہ فتقول السلام علیک یا بن رسول اللہ السلام علیک یا بن امیر المؤمنین السلام علیک

یا بن الحسن والحسین

و گفتہ شود کہ حضرت مجتبی ع مرئی و معلم حضرت علی اکبر بودہ کہ فرمودند انما الایاء

ثلثہ من ولدک ومن ہلکک ومن زوجک

و سید در لہوف فرمودہ کہ حضرت سید الشہداء (ع) وقت ظہر وارد شد بمنزل تطبیہ و

آنجا بطواب رفت چون بیدار شد فرمود شنیدم کہ ہاضی میگوید اتم ترعون و النایا تسرع

بکم الی الجنة

بس نور دیدہ اش علی ع عرض کرد یا ابتاہ افلسنا علی الحق

حضرت فرمود بلی یا بنی و اللہ الذی الیہ مرجع الیہ المباد قال یا ابہ اذا لا نبالی بالوت قال

الحسین ع جزاک اللہ یا بنی خیر ماجزی ولدأ عن والدہ

و در جلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدین ع نقل کردہ و تصریح فرمودہ

کہ این سخن را حضرت علی اکبر بدوش عرض کرد

و ایضاً در لہوف فرمود و خرج علی بن الحسین وکان من اصبح الناس وجہاً واحسنہم

خلقا فاستأذن اباہ فی القتال فاذن له ثم نظر الیہ نظر آیس منہ و ارخی ع عینہ و بکی ثم قال اللهم

اشہد علی هؤلاء القوم قد برز الیہم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک و کنا اذا

اشتقنا الی نبيک نظرنا الیہ فصاح ع و قال یا بن سمد قطع اللہ رحمک کما قطعت رحمی

و در بحار از ارباب مقاتل روایت کردہ قالوا و رفع الحسین ع شیبہ نحو السماء و قال

اللهم اشہد علی هؤلاء القوم قد برز الیہم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک و کنا اذا

اشتقنا الی رسولک نظرنا الی وجہہ اللهم امنہم برکات الارض و فرقمہم تفریقاً و مزقمہم تفریقاً و اجلمہم

طرائق قدأ و لا ترش الولاية عنہم ابدأ فانہم دعونا لنبصرونا ثم دعوا علينا یقاتلوننا صاح الحسین

بصر بن سمد مالک قطع اللہ رحمک و لا بارک اللہ لک فی امرک و سلط اللہ علیک من یدبعک بمنی علی

فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول اللہ من ثم الحسین رفع صوتہ و تلا ان اللہ اصطفی

آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریهٔ جنها من جن و الله سبحانه علی
 بیانات - قوله ثم نظر نظر آری - معلومت که نظر نمودن پدر بولاد انعامی دارد گاهی از روی
 محبت و سرور است و گاهی از روی حسرت و اندوه است و گاهی از روی یأس و ناامیدی است و از این
 قبیل بود نظر نمودن حضرت سیدالشهداء فرزندش علی اکبر وقتی که روانه میدان شد
قوله : و رفع شیتة نحو السماء - گانه این يك نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء (ع)

بدرگاه الهی

قوله اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ - گویا حضرت سیدالشهداء باین قمره ثابت نمود
 از برای جوانش جمیع صفات حمیده و کمالات صوریه و منویه را بلکه از این قمره استفاده میشود
 که در آنروز علی اکبر در اخلاق حمیده و در حسن و جمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته بلکه
 استفاده میشود افضلیت حضرت علی اکبر از جمیع حواریین حضرت یغیبر ص و حضرت امیرالمؤمنین
 و حضرت مجتبی ع و حضرت سیدالشهداء ع علاوه آنکه تا یکدیگر نمود این تشبیه را بقوله . و کنا اذا
 اشتقنا الی نیک نظرنا الی وجهه چون روز عاشورا چهار نفر از خسه طاهره حاضر نبودند که
 آنمظلومرا یاری نمایند لکن اشبه مظلوقات بیغیبر ص حاضر بود که علی اکبر باشد چنانچه معلوم
 شد و همچنین امیرالمؤمنین حاضر نبود لکن اشبه مظلوقات به امیرالمؤمنین حاضر بود که ابی الفضل
 العباس باشد مثل آنکه امیرالمؤمنین با یغیبر ص (ص) مواسات نمود و جانش را در مقام مواسات در
 مرض فدای جان بیهوده بر آورد عباس هم دوز عاشورا جانش را فدای برادر کرد و چنانچه امیر
 المؤمنین ع سقا و علسار لشکر بیغیبر بود عباس هم روز عاشورا سقا و علسار لشکر برادر بود و چنانچه
 امیرالمؤمنین با فرق شکافه ازدنیارت عباس هم با فرق شکافه ازدنیارت

و هكذا فاطمة زهر حاضر نبود لکن اشبه زنان بآن مضدده حاضر بود که صدیقهٔ صفری و زینب
 کبری باشد و همچنین حضرت مجتبی ع حاضر نبود که برادرش را نصرت کند لکن اشبه خلق ب حضرت
 مجتبی حاضر بود که حضرت قاسم باشد

قوله - وتلی ان الله اصطفی آدم و نوحاً الخ - و مناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء ع این
 آیه شریفه را عقب جوانش آنستکه چون این آیه شریفه ازادله عصمت انبیاء و ائمه اطهار است گویا
 آقا اشعار فرمود از تلاوت این آیه بر اینکه این آقا زاده هم درجه و هم شأن با انبیاء و اوصیاء مییابد
قوله - اللهم امنهم برکت الارض الخ - از این تفرین حضرت ایبده الله لشکر را عموماً
 و این سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء در مفارقت جوانش فی الجمله
 معلوم میشود که بآن حد از صبریکه در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء بود که امام زمان هم عرض میکند
 ولقد عجبت من صبرکم لملکة السموات مع ذلك هو یا صبرش با آخر رسید که لشکر را عموماً
 و این سعد را خصوصاً تفرین فرمود

قوله باین سعد قطع الله رحمت الخ - چون سعد و قاصی برادرزادهٔ جناب آمنه و والده ماجده
 حضرت پیغمبر ص بودند و حضرت سیدالشهداء و عمر سعد در جناب کلاب بن مرة متحدم میشوند
 چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد

امر دوم در شجاعت این آقا زاده محترم

در بعمار میفرماید تم حبل علی بن الحسین علی القوم وهو یقول

انا علی بن الحسین بن علی ع نحن و بیاتاه اولی بالنبی ص
 اضربکم بالیف حتی یشی ضرب غلام هاشمی علوی

ولا ازال الیوم احسی عنابی و شد علی الناس مراراً حتی زوج الناس من کثرت من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة و عشرين رجلاً ثم رجع الی ایه و مد اصابعه جراحات کثیره فقال یا ابا العطش قد قتلنی و قتل العیدید اجدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء

فبکی الحسین ع و قال یابنی یمز علی محمد و علی بن علی بن ایطالب ع و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستخث بهم فلا ینشوک یابنی هات لسانک فاخذ بلسانه فضعه و دفع الیه خاتنه و قال امسکه فی فیک و ارجع الی قتال عدوک فانی ارجوانک لانسی حتی یسقیک جدک بکاسه الافرشی شربة لاتنظام بنهما بدأ فرجع الی القتال وهو یقول

الحرب قد بانت لها العقائق و ظهرت من بعدها مصادق
والله رب العرش لا تفارق حوهمک او تمرد البوارق

فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام الساتین ثم ضربه منقذین مرة العبدی لع علی مفرق رأسه ضربة صرخته و ضربه الناس باسیافهم ثم اعتنق فرسه فاحتله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اریاً اریاً

بیانات- قوله ثم رجع الی ایه و قد اصابعه جراحات کثیره - آیا یدر مظلومش چه گذشت که میوه دلش را باینحالت دید؟

قوله یا ابا العطش قد قتلنی الخ . سراینکه از پدر آب طلبید با آنکه میدانست پدر آب ندارد شاید خواست باین بهانه بشود که از دهان پدر چشمه های علم و معرفت بجشد با آنکه از پدر آب طلبید بطریق اعجاز چون نظیرش را دیده بود

در مدینه المعجز از عبدالله بن محمد روایت کرده قال شهدت الحسین بن علی وقد اشتهی علیه انه علی الاکبر عنابی غیر اوانه و ضرب ع یده الی ساریة المسجد فاخرج له عنبا و موزاً فقال علیه السلام ما عندک لاولیایه اکثر

قوله یابنی هات لسانک - شاید غرض آقا این بود که باین بهانه لبهای جوانش را بیوسد **قوله:** و دفع الیه خاتنه - محتسبست که نگین انگشتر از جواهراتی بوده که خاصیتش اطفاء نامة

عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیت را در لعل بدخشان فرموده اند

قوله : فانی ارجوانک لا تسی الخ - معلومت تا شخص عزیزش را مشرف بهلاکت نبیند و مایوس از زندگی او نباشد هرگز چنین تمنائی نمیکند که تا شام نکشد مگر از دست جدش سیراب شود

قوله - فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام الساتین - گویا بعد از حضرت ابیمهدی ع و جناب ابی الفضل شجاعیتکه از این آقا زاده بروز کرد از احدی بروز نکرد روزها شوراء با آن حد از عطش که فرمود العطش قد قتلنی دویت نفر را بقتل رسانید

قوله - ثم ضربه منقذین مرة العبدی علی مفرق رأسه و ضربه الناس ثم اعتنق فرسه فاحتله فرمود دون حمله شاید نکته اش این باشد که چون مرکب آقا زاده از اسب های خاصه حضرت یغمبر بوده و گویا از آن شمشیری که بفرق نازنین آقا زاده وارد شده بود طلاق سواری نداشت و اسب هم میخواست بدن مجروح بزمین نیفتد لذا بهر طرفیکه بدن نازنین میل میکرد اسب هم به همان طرف میل می کرد که نگهداشتن اسب بدن نازنین را بر پشت خود بنشست بود لذا تعبیری به احتمال فرمود

امر سوم - در محبت این آقا زاده پیدر بزرگوارش و محبت حضرت

ابی عبدالله الحسین بحضرت علی اکبر

در چهار از حنی از کتب مقاتل نقل کرده : فلما بلغت الروح التراقي قال راضاً صوته يا ابتاه هذا جدی رسول الله ص قدسانی بکامه الاوفی شربة لا طماء بعدها ابدأ وهو يقول العجل العجل فان لك كاسا ملخورة حتى تشربها الساعة فصاح الحسين ع وقال قتل الله قوما تلتوك يا بني ما جرهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بمدك الضی و ابو الفرج در مقاتل الطالبین گفت : و جل بکر کرة بعد کرة حتى رمى بسهم فوقه في حلقه فضرعته و اقبل يقبل في دمه ثم نادى يا ابتاه ع هذا جدی رسول الله ص يقرئك السلام ويقول عجل القدم البناو شهن شهقه و فارق الدنيا

و فی اللهوف فبناه الحسين حتى وقف عليه ووضع خده على خده

و فی الارشاد و انهلعت عيناه بالدموع ثم قال ع على الدنيا بمدك الضی و خرجت زينب ع اخت الحسين ع مسرعة تنادى يا اخيها و ابن اخيها و جاءت حتى اكبت عليه فأخذ الحسين ع رأسها فردما الى القسطاط و امر فتبانه فقال احملوا احكامم فعملوه حتى وضعوه بين يدي القسطاط الذي كانوا يقاتلون امامه

یایافته کثرت محبت حضرت علی اکبر پیدر بزرگوارش از اینجام معلوم میشود چون وقتیکه سواره بود و لشکر بدن شریفش را قطعه قطعه کردند پیدر بزرگوار را یاری خود نطلبید که مبدا حرقت قلب ناز نیش زیاد شود

و همچنین وقت افتادن از اسبهم نطلبید و حال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال بیالین خود تنها کردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون خود دست و پا میزد آنوقت با پیدر خدا حافظی کرد و پیدرا بشارت داد که غم تشنگی مرا مغفور که جدم مرا سیراب کرد بلکه در نفس آخرین که روح ناز نیش بترقوه رسید و از سائر بدن روح خارج شد آنوقت پیدر بزرگوارش را خبردار نمود اشکال در اینست که این صدا چگونه بگوش پیدر بزرگوارش رسید خصوصاً با آن نیری که بگلوی ناز نیش وارد شده بود

و در روضة الصفا است که حضرت بیالین علی اکبر صدا را بگریه بلند کرد و تا آن زمان صدای

گریه حضرت سیدالشهدا را نشنیده بودند انتهی

معلومست که نفوس گریه آیه هرگز در مقابل بی هزار لشکر دشمن گریه بلند نمی کنند مگر آنکه جانش بلب برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفا نکرد و علاوه صورت بصورت جوانش گذارد و انصافاً هیچکس بغیر ذات الهی از غمهای دل آیی عیدافه در سر نش جوانش خبردار نیست در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابن ابی لیلای روایت کرده که بعضرت صادق مرض کردند ای شیخی احمی ما خلق الله عز وجل فقال ع الولد الشاب فقال فای شیخی امر ما خلق الله فقال قدده فقال اشهد انکم صحیح الله علی خلقه و در کتاب اتنی عشریه است که حضرت یغبر ص از جبریل سؤال کرد که آیا ملائکه میبندند و می گریزند؟ مرض کرد بلی ، در سه وقت میبندند و در سه وقت میگریزند

اما سه وقتیکه از روی تعجب میبندند!

اول - مردیکه روزها بکار لغو مشغولست و شب که نماز عشاء میکند باز مشغول لغو میشود

ملائکه میبندند و می گویند : > سیر نشدی در این درازی روز ای غافل آیا در این يك

ساعت سیری میثوی؟!؟

دوم - دهقان که حد مشترک میان زمین خود و دیگری را میزند و چنین وانمود میکند که سهم خود را تعبیر میکنم و غرض آنست که از زمین پهلوئی زمین خود قدری بگیرد مالاکنه میخندند و میگویند سیر نشدی بگریب زمین خود آیا باینستدار سیر میثوی؟!؟

سوم - زن بی حجابی که ببیرد و قبر او را بیوشانند برای آنکه کسی مطلع بر حجم بدن او نشود پس ملائکه میخندند و میگویند: وقتیکه مرغوب بود بدن او را بیوشانیدید حال که متفرغ شده او را مییوشانید؟! اما سه وقتیکه ملائکه میگریند

اول - غریبی که از خانه خود بیرون میشود بطلب علم پس مرگ او را برسد

دوم - مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزند بکنند خداوند بایشان فرزند روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند و گویند که او خادم ماهست در آخر عمر ما و مشایخت کننده جنازه ما است، پس مرگ او برسد در حیوة پدر و مادر - ملائکه میگریند بعد از گریه پدر و مادر بر اولادشان

سوم - یتیم که از خواب بیدار شود و گریه کند که مادرش بشتابد بسوی او و از خواطرش برود مردن مادر چون دایه بشنود فریاد بزند صدای مہیبی که چرا گریه میکنی؟ چون یتیم صدای او را بشنود متذکر مرگ والده اش میشود پس به ناامیدی ساکت میشود در آنوقت ملائکه بحال آن طفل گریان میشوند و مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری میفرماید روز هاشوراء ایام الله ع موتی داشت و قتلی موتش وقتی بود که بیالین علی اکبر آمد و چشش بقدر عنای جوانش افتاد

قوله (ع) علی الدنيا بدمك العفی غالب کمورات و تغییرات واقعه در دنیا شاید از اثر همین نفرین سیدالشهداء باشد
قوله و خرجت زینب الخ - شاید جهت آمدن مضد ره بیالین علی اکبر این بود که کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء را بجوانش میدانست آمد که برادرش را از سر تنش علی حرکت بدهد از خوف آنکه مبادا سر تنش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند.

امر چهارم

بدانکه معلوم نیست والدۀ مکرمة حضرت علی اکبر لیلی در کربلا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در وقتۀ

طلب مضد ره حیوة داشته

و از عبارت زیارت ناحیة مقدسه که دارد: و جعلنا الله من ملائیک و مراقبیک و مراقبیک جدک و اییک و همک و اخییک و امک المظلومة - معلوم نمیشود که مضد ره حیات داشته یا در کربلا حاضر بوده و بعضی از بزرگان فرموده اند که اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر میبود جرئت نمیکردند باینقسم اهل بیت را اسیر و دستگیر نمایند از ترس مؤاخذه یزید چون والدۀ مضد ره لیلی میسونه بنت ابی سفیان بن حرب است که خواهر معویه باشد پس مضد ره لیلی از پدر منسوب بود به بنی تقیف و از مادر به بنی امیه و لذا ابوالفرج اصفهانی در مقاتل نوشته قال معویه من احق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوا انت قال لا اولی الناس بهذا الامر علی بن العسین بن علی جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم و سخاء

بنی امیه و زهو بنی تقیف

پس مضد ره لیلی عه زاده یزید بود و اگر در کربلا میبود هرگز جرئت نمیکردند که این

قسم ظلم بکنند

امر پنجم

از زیارت ناحیة مقدسه معلوم میشود که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت اطهار بسود

که میفرماید السلام علی اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل
وهین مختار طهری وابن اثیر وشیخ مفید وسید بن طاوس است

و محتمل است که مراد اولیت در شأن و مرتبه باشد
چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است و بعضی گفتند که اول شهید ازاهل البیت
جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل بوده

امر ششم - در سن شریف حضرت علی اکبر

علامه مجلسی در جلاء از محمد بن ایطالپ نقل فرموده که آنبرگوار در وقعه طف
هیجده ساله بود که پنجمسال از حضرت زین العابدین کوچکتر بود و میفرماید اصح همین است
و در ارشاد است میفرماید نوزده ساله بوده
و شهید در دردرس و کفمی فرمودند که بیست و پنجساله بوده که دو سال از حضرت زین العابدین
بزرگتر بوده

و محتمل است که این قول اقوی باشد

اولا - بجهت آنکه جمهور محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت
زین العابدین ع را علی اصغر
وثائقا - در مقاتل فرموده که حضرت زین العابدین در مجلس یزید فرموده : وکان لی اخ
اکبر منی سبی علیاً قتلوه
وثالثا - ایضا در سرائر و در مقاتل در احوالات حضرت علی اکبر فرموده اند : ولد علی بن -
الحسین ع فی خلافة عثمان و قد روی عن جده علی بن ایطالپ ع و کفمی و شهید اول در دروس اختیار
همین را فرموده اند

امر هفتم

بدانکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که حضرت علی اکبر در یوم الطف مسزوجه و
صاحب اولاد بوده
چنانچه در کافی است که راوی از حضرت رضا (ع) سؤال کرد که آیا میشود مردی تزویج
نماید زنی را و ام ولد پدر آن زن را ؟
فرمود بلی پس عرض کرد : با خبر رسیده که حضرت زین العابدین ع تزویج فرمود دختر
حضرت امام حسن مجتبی ع و کنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه حضرت
زین العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن ع و کنیز ام ولد علی اکبر را که در کربلا شهید شد انتهی
و در زیارت مأثورہ از ثمالی از حضرت صادق ع روایت کرده که در زیارت علی بن الحسین ع
المقتول بالطف بگویند

صلی الله علیک وعلی عترتک واهل بیتک و آبائک و ابنائک

الثانی از دو نفر از اولاد های حضرت سیدالشهداء ع که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله

بن الحسین ع بود

ولابد است در مقام اذ ذکر پنج امر

امر سوم - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین (ع)

سید در لهوب میفرماید: ولما رأى الحسین ع مصارع فتيانه واجته هزم على القوم بسجته و نادى هل من ذات يذب عن حرم رسول الله ص هل من موحد يخاف الله فيناهل من منيته يرجو الله باغائتنا هل من ممين يرجو ما عند الله فى اعانتنا فارفعت اصوات النساء بالمويل فتقدم الى باب النسيه وقال لزينب ع ناولينى ولدى الصغير حتى اودعه فاخذته واومى اليه ليقبله فرماه حرمله بن كاهل الاسدى لع بسهم فوقع فى نحره فذبحه فقال لزينب خذيه ثم تلقى الدم بكتفيه فلما امتلاء تأرمى بالدم نحو السماء ثم قال عليه السلام هون على ما نزل بى انه بين الله

و سبط ابن جوزى نقل فرموده: فتودى عن الهوى دعه يا حسين ع فان له مرضا فى الجنة و محمد بن طلحه در مطالب السؤل فرموده: انه كان له ولد صغير فجاهه سهم فقتله فرمله و حفر له بيهف و صلى عليه و دفن

بیانات - قوله؛ قد بعه - معلومت که شأن تیر سوراخ کردندست و شأن شمشیر و کارد ذبح کردن گویا سرب تیر مثل شمشیر و کارد بیهن بوده و رگهای گردن آن طفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند

قوله - فقال لزينب خذيه - معلوم میشود که این طفل در ب خیمه ها شهید شده مقابل چشم مادر و عهها و خواهرها بخلاف سایر شهدها که بیدان رفتند و شهید شدند پس خدا میداند که در وقت شهادت این طفل بچه اندازه بود حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء ع و منحدوه و رباب والده ماجده این طفل و خواهرها و عههای این طفل و معلوم نیست که این تیر بگلوی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیر خودش افتاد بزمین یا سیدالشهداء ع آن تیر را از گلوی آن طفل بیرون کشید ؟

در این فرض خدا میداند وقت بیرون کشیدن تیر بر آن طفل چه گذشته اگر حیوة داشته و بر پدر بزرگوارش چه گذشته باشد

قوله - رمى بالدم نحو السماء: در زیارت ناحیه مقدسه است السلام على عبدالله الرضيع المرعى الصريح المتشطح دما المصعد دمه نحو السماء

شاید سر انداختن خون آن مظلوم را با آسمان این باشد که مراتب عبودیت و فناء حسینی را اهل آسمان ببینند و همت عالی او معلوم شود که در راه حق طفل رضیع خود را سپردن جانش قرار داد

یا سرش اینست که خواست قطره از خون گلوی این طفل رضیع بزمین نرسد که مبادا زمین منخسف شود یا حبه از زمین نرود

باینست که آسمان را مشرف نمود و او را گنجینه خون این طفل رضیع قرار داد و در لهوف از حضرت باقر روایت کرده که فرمود از آن خون قطره بر نگشت بسوی زمین

قوله فرمله و حفر له بيهف و صلى عليه و دفن

و شاید سر مالیدن خون آقا زاده بپدش این باشد که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده را شفیع امتان جانش قرار دهد

و شاید سر نماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که شهادت این طفل رضیع بزرگ

امتحان حبیبی بود که باعث تعجب انبیاء و اولیاء و ملائکه ملاه اعلاء و مقربین و کروبین بود که تمام از او تعجب نمودند گویا بنساز اداء، شکر الهی را بر توفیق یافتن باین ثنوت و معیبت عقلی نمود چون اعلا ارمان حبیبی است

و بعضی از بزرگان تعبیر کردند از این طفل بقرآن بنلی حضرت امی عبدالله ع
و شاید سر دفن نمودن این طفل رضیع این بود که حفظ دین جیش را فرمود که مبادا لشکریان سر نازنین این طفل را جدا نمایند و بسر نیزه نصب کنند و بشهرها و بیابانها بگردانند و باعث اعراض مردم بشود از دین اسلام چون در تمام ملل و نحل طفل رضیع مورد ترحم و رقت است

و محتملست سر دفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود بقتگاه دیدن این طفل مظلوم افتد و رقت و حرقت قلب شریفشان زیاد شود یا مبادا لشکریان بدن نازنین این طفل را پایمال سم ستوران بنمایند - یا مبادا این بدن نازنین سه روز میان آفتاب گرم بماند

قوله ع هون علی مانزل بی انه بعین الله: از این عبارت استفاده میشود شدت حرقت و سوزش قلب شریف حضرت سیدالشهداء ع چون در وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب واصحابش که حضرت را تسلیم بدهد لذا خودش را باین کلمه تسلیم داد
قوله فتودی عن الهوی دهه یا حسین ع فان له مرضعا فی الجنة گویا باین کلمه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیم فرمود .

امر دوم

بدانکه مصداق محقق از مظلوم نزد جمیع مذاهب و ملل و عالم طفل رضیعت بلکه شاید مظلوم بقول مطلق منصرف باین آقا زاده باشد

امر سوم

بدانکه در قضیه طف سرهای همه شهداء را از بدن جدا نمودند بخر سر دو نفر یکی همین طفل رضیع را و دیگر سر جناب حرین بزید الریاحی را که قبیله اش جسد او را از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین او را از بدن جدا نمایند یا بدن نازنین او را پایمال سم ستوران بنمایند
ایگاش قبیله بنی هاشم هم بودند و چنین میگردند که بدن نازنین حضرت سید الشهداء ع و جوانانش پایمال سم ستوران نمیشد
و در انوار نمائست که چون شاه اسمعیل صفوی مالک شد بنداد را مشرف شد بکربلا و امر فرمود که قبر جناب حررا شکافتند و بدند عصابه که حضرت سیدالشهداء (ع) بر سر حر بسته هنوز باقیست

امر چهارم

از زیارت ناحیه مقدسه و از روایت مدینه المعجز که سابقا نقل شد که فرمود حتی یقتل عبدالله و هو رضیع و از خطاب آسانی که فرمود: دهه فان له مرضعة فی الجنة استفاده میشود که این آقا زاده رضیع و شیر خوار بود و وظاهرأ در شهداء طف طفل رضیعی سواى جناب عبدالله الرضیع نبوده و از بعضی از اخبار استفاده میشود که اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه در یکی از زیارات

روز عاشورا است و علی ولدك علی الاصغر الذی فجمت به و در جلاء المیون است که بعضی او را علی اصغر مینامند

امر پنجم در تعیین سن شریف این آقا زاده

در کتب متعدده و معتبره سن شریف آقا زاده معین نشده و در مقتل منسوب بابی مخفف است که وله من العمر ستة اشهر ودر ذخیره الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده : قال ولد للحسین (ع) فی العرب واهم ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیة زوجة الحسین (ع) فاتی به و هو قاعد فاخذة فی حجره ولباه برفقه و سماه عبدالله فبینا هو كذلك اذماه عبدالله بن عقبه الضوی و قیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره الخ

مقصد چهارم

در ذکر ایزد و نذر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ایطالب

الاول جناب عون بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب

و در مقتل ابوالفرج است که والده ماجدة او حضرت زینب الكبرى عقيلة بنی هاشم بنت امیر المؤمنین و فاطمة زهراء بود و قاتل آن بزرگوار عبدالله بن قطیبة التیهانی بود و در بحار از مناقب نقل کرده : انه برز قائلا (ان تنکرونی فانا بن جعفر) (شهید صدق فی الجنان اذهر) (یطیر فیها بیجناح اخضر) (کفی بهذا شرفاً فی المحشر)
الثانی جناب محمد بن عبدالله بن جعفر الطیار بود والده او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود و آن مخدرة از طایفه بکر بن وائل است و قاتل آن بزرگوار عامر بن نهشل التیمی بود و در کامل بهائی است که محمدر و عون هر دو از بطن مخدرة زینبخوانون دختر حضرت امیر ع و فاطمة زهراء هستند

و جزری در کامل نوشته وقتی که خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دو پسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا مالقینا من الحسین ع فحفذه ابن جعفر بنعله وقال یابن اللختاء للحسین تقول هذا والله لو شهدته لا حبت ان لا افارقه حتی اقتل معه

و در مقاتل ابوالفرج است که سه نغرا از اولاد عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب بود و والده ایشان خوصاء بود و این شهر آشوب در مناقب میفرماید که معویه نوشت بروان بن حکم که عامل او بود در مدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر را از برای یزید مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت امر او بدست خالش سید الشهداء ع هست چون ام کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود

پس عبدالله خبر داد بحضرت سید الشهداء ع حضرت فرمودند از خداوند طلب خیر میکنم اللهم وفق لهذه الجارية رضاك من آل محمد ص تا آنکه فرمود انی قد زوجت ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بنت زینب الكبرى بنت فاطمة بنت رسول الله ص من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهماً وقد نعلتها ضیعتنا بالمدینة الخ و در کتاب ذخیره الدارین از ارباب مقاتل نقل میکند که روز عاشورا جناب قاسم بن محمد بن جعفر بن ایطالب هم در رکاب حضرت سید الشهداء ع شهید شد

مقصد پنجم

در ذکر ای از پنج نفر شهداء یوم الطف که از اولاد جناب عقیل بن ایبطالب بودند

الاول جناب جعفر بن عقیل است و والده ایشان خوصاء بنت عمر است که معروف بود بشرف

عمر و قاتل او بشر بن سوط الهمدانی لعنة الله علیه بود

الثانی جناب عبد الرحمن بن عقیل بن ایبطالب است و والده اوام ولد است و قاتل او عمر بن

خالد بن اسد الجهنی بود لعنة الله علیه

و در مقاتل است که سه نفر از اولاد بلا واسطه عقیل در کربلا شهید شدند

عبدالله الاکبر بن عقیل و عبدالله الاصغر بن عقیل و مادر این دوام ولد بوده و جعفر بن عقیل و

از سابق معلوم شد که هر سه اینها داماد حضرت امیر المؤمنین ع بودند

الثالث جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل است

در تاریخ طبری و مقاتل ابوالفرج است که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیر المؤمنین (ع)

است و ظاهراً کنیه جناب رقیه ام کلثوم الضمری بوده چون در عده الطالب است که زینب الضمری

زوجه جناب محمد بن عقیل بود و ام کلثوم الضمری زوجه جناب مسلم بن عقیل بود

و قاتل جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل عامر بن صعصعه بود

و در بحار از محمد بن ایبطالب نقل کرده قال اول من برز من اهل بیت العین ع عبدالله بن

مسلم بن عقیل وهو يرتجزو يقول اليوم القی مسلماً وهو ابی وفتیه بادواعی دین النبی ص الخ

وفی الارشاد ثم رمی رجل من اصحاب عمر بن سعد یقال له عمرو بن صبیح عبدالله بن مسلم بن

عقیل بسهم فوضع یدیه علی جبهته یتقیه فاصاب السهم کفه ونفذ الی جبهته فسرهما به فلم یستطع تحریکها

ثم اتحنی علیه اخر برمه فظمنه فی قلبه فقلته

و در کامل ابن اثیر است که جناب مختار فرستاد عقب زید بن رقاد و آن ملعون حاضر شد گفت

من تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خود را به پیشانی گذارد که خود

را از الم آن حفظ کند و قتیکه آن تیر به پیشانی آن جوان نشست گفت اللهم انهم استقلونا واستدلونا

پس اینها را بقتل برسان چنانچه ما را بقتل رسانیدند بعد تیر دیگری بجانب او رها کردم بسینه

ناز نیش آمد خود را بآن جوان رسانیدم که از دنیا رفته بود پس من آن تیر را که بسینه اش نشسته

بود کشیدم خواستم تیر پیشانی را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد و یکان به پیشانی ماند

الی آخره

الرابع جناب ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل است و مادرشان کنیزی بوده ام ولد و قاتل او نیز

عمرو بن صبیح الصیداوی لعنة الله علیه بود

الخامس جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل است و والده او نیز ام ولد بوده و قاتل او لقیط بن

باسر الجهنی بود لعنة الله علیه

در ابصار العین است قال اهل السیر تقلاً من حید بن مسلم الازدی انه قال لما صرع العین

خرج غلام مذخور یلغف بیننا و شمالاً فشد علیه فارس فصر به فسألت عن الغلام فقیل محمد بن ابی سعید

و عن الفارس قبل لقیط بن ابیاس الجهنی

و فرموده استکه روز عاشوراه پنج طفل صغیر در رکاب حضرت سید الشهداء شهید شدند جناب

محمد بن ابی سعید بن عقیل و جناب قاسم بن حسن و جناب عبدالله بن حسن و حضرت علی اصغر بن العین

و شاپ قتل ابو ه فی المعرکه

و در بحار از فضل خوارزمی نقل کرده و خرج غلام من تلك الابنية وفي اذنيه درتان و هو مذکور فیصل بملتت بیننا و شمالا و قرطاه یندبذبان فضل علیه هانی بن نبیت لمتالله قتله و صارت شهر بانویه تنظر الیه ولا تتکلم کالمدحوشة

و در تاریخ طبری از هشام کلبی روایت کرده اذخرج غلام من آل حسین ع وهو مسک بود من تلك الابنية علیه ازار و قیس وهو مذکور بملتت بیننا و شمالا فکانی انظر الی درتین فی اذنیه تذبذبان کلما التفت اذ اقبل رجل یرکض حتی اذادنی منه مال عن فرسه ثم اقمصد الغلام قطعه بالسيف پس معلوم شد که از ابناء عقیل در کربلا پنج تن شهید شدند بخیر جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهید شد این بود که وقتی که خبر قتل حضرت سیدالشهداء بدین رسید

چنانچه در کامل بهایی است و خرجت ابنة عقیل بن ابي طالب و معانساتها حاسرة تلوی ثوبها و هی تقول

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم	ماذا فلتمن واتمن آخر الامم
بترتی و باهلی عند مفتدی	منهم اسادی و قتلی ضر جوادیم
ماکن هذا جزائی اذ نصحت لكم	ان تغلفونی بسوه فی ذوی رحمی

فصل هشتم

در ذکری از فضائل بعضی از شهداء از غیر بنی هاشم که در یوم الطف شهید شدند و ما ذکر میکنیم در این مختصر اسم بیست و سه نفر از آنها را که حقیر از برای آنها علاوه بر شهادتشان فضائل خاصی در کتب معتبره دیده ام در ضمن بیست و سه امر که جمعا از بنی هاشم و غیر بنی هاشم اسم چهل نفر از شهداء بتفصیل برده شده باشد

امر اول در ذکری از جناب ابوالقاسم حبیب بن مظاهر الاسدی الصحابی

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله فرموده است که حبیب بن مظاهر مرد باکمال و جمال بوده و در واقعه کربلا کهن سال بوده است قرآن مجید را من اوله الی آخره حفظ داشته در هر شی یک ختم قرآن مجید تلاوت میکرد و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مشرف گشته و از ایشان احادیث شنیده و بلازم حضرت مرتضی علی ع مدتها معزز و محترم بوده

و در ابصار العین میفرماید کان صحابياً رأى النبی ص ذکره ابن الکلبی و قال اهل السیران حبیباً نزل الکوفه و صحب علیا ع فی حروبه کلها و کان من خاصته و حمله علومه قالوا و لنا ورد مسلمه بن عقیل الی الکوفه و نزل دار المعتار و اخنت الشيعة تغتلف الیه قائمهم جماعة من الخطباء تقدمهم هابس الشاکری و تناه حبیب الخ

و ملاحظن بزدی (۱) در روضة الشهداء میفرماید که حبیب بن مظاهر کهن سال بود و بخدمت پیغمبر (ص) رسید و از ایشان احادیث شنیده و در نفس الرحمن از معبد بن قیس روایت کرده قال لما قتل حبیب بن مظاهر هذک حسینا (ع) و قال عند ذلك احتسب نفسی و حاة اصحابی

پیان در منتهی الارب هد سخت و بران کردندست

و در فصل ششم از باب سوم گذشت که جناب حبیب بامیثم تبار ملاقات نمودند و یکدیگر اخبار از منیبات دادند

(۱) منصفی نماند که مرحوم آخوند ملا حسن صاحب مبیح و مؤلف روضة الشهداء، ملاحظین کاشفی است (ج)

و در رجال میرزا محمد از رجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روز عاشورا قال ولقد مزح حبیب بن مظاهر الاسدی قال له بریر بن خبیر الهمدانی وکن یقال انه سید القراء یا اخی لیس هذه ساعة ضحك قال فای موضع احق من هذا بالسرور والله ما هذا الا ان تبیل علینا هذه الطغاة سیوفهم فماتق العورالمین

و در عاشر بهار الانوار روایت شده که یغبر خاتم ص روزی با جماعتی از اصحابش مرور کرد در طریقی دیدند چند نفر بچه با یکدیگر بازی می کنند پس یغبر ص نزدیک یکی از آن اطفال نشست و پیشانی او را بوسید و با او ملاطفت کرد و او را پهلوی خود نشاند و بسیار میبوسید او را پس سؤال کردند از علتش فرمود روزی دیدم این طفل را که با حسینم بازی میکند و دیدم که این طفل خاک زیر قدم حسین را برداشته بصورت و چشمهایش میکشد پس منم او را دوست میدارم چون او فرزند مرا دوست میدارد و خبرداد جبرئیل که این طفل از انصار حسینم خواهد بود در واقعه کربلا و در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر ستیری احتمال داده که آن طفل حبیب بن مظاهر بوده و جناب حبیب صاحب میسرّه اصحاب حضرت سیدالشهداء ع بوده روز عاشورا و او از کسانی بود که کاغذ بعضرت سیدالشهداء ع نوشت و او را دعوت نمود بآمدن بکوفه

و در ابصار العین است که اهل تاریخ گفتند که حبیب و مسلم در کوفه از برای حضرت سید الشهداء اخذ بیعت میکردند و وقتیکه حضرت سید الشهداء ع وارد کربلا شدند حبیب و مسلم مخفی آمدند بکربلا شبها راه میرفتند و روزها پنهان میشدند و در وقتیکه حضرت سیدالشهداء استیذان فرمود بجهت نماز ظهر حسین بن تیم گفت آنها لا تقبل منک جناب حبیب فرمود گمان کردی که نماز پس یغبر ص قبول نیست و نماز تو قبول است ای حماد پس حسین بن نمیر حمله کرد بحیب جناب حبیب ششیر بصورت اسب آن ملعون زد از اسب بزمین افتاد اصحاب حسین حمله آوردند بحیب آنجناب هم ششیر میزد و رجز میخواند (انا حبیبوای مظهر فارسیجهاد و حرب تسم) الی آخره نا آنکه جمع کبری از آنجماعت را بقتل رسانید پس بدیل بن صریم حمله کرد بحیب و ششیر بآنمظلوم زد و ظالمی نیزه زد پس جناب حبیب افتاد بروی زمین حسین بن تیم ملعون ششیری بسر نازنین او زد و ملعونی سرش را از بدن جدا نمود پس حسین ملعون سر او را بگردن اسبش آویخت و میان لشکر جلوه داد الی آخره

امر دوم در ذکری از جناب جابر بن هروة النضاری، الصحابی بدر شرح قصیده امی فراس نقل میفرماید نه برز جابر بن هروة النضاری وکن شیخاً کبیراً و قد شهد مع رسول الله بدراً و حنیناً فنبیل یشد وسطه بصامة ثم شد حاجبه بصابة حتی رفضا عن حینه و العین عن یبظر الیه وهو یقول شکر الله سحک یا شیخ ففعل ولم یزل یقاتل حتی قتل ستین رجلا و استشهد رضی الله عنه

امر سوم در ذکری از جناب عبد الرحمن بن عبد الرب الانضاری الصحابی - در اصابه از ابن هفده در کتاب موالات نقل کرد که ایشان از کسانی هستند که روایت کرده حدیث من کنت مولاة فلی مولاة را از حضرت یغبر ص

و در اصهار العین از حدائق الوردیة نقل کرده که امیر المؤمنین (ع) تعلیم فرمود با قرآن را و تربیت کرد او را

و عبد الرحمن با حضرت سیدالشهداء (ع) بود از مکه تا کربلا و مقابل آنحضرت شهید شد در

حمله اولی و قال السروی انه قاتل و قتل رضی الله عنه انتهى

ارم چهارم در ذکری از جناب مالک بن انس الکاملی الصحابی مدد نفس المہوم احتمال قوی داده است کہ مالک بن انس الکاملی انس بن حارث الکاملی الصحابی باشد
ودر اسد الغابہ از انس بن حارث نقل کرده کہ از ینغیر من شنیدم کہ میفرمود ان ابني هذا يقتل بارض من ارض العراق فمن ادر که فلینصره قتل مع العسین رضی اللہ عنہ وقریب منہ ما قاله المقلانی فی الاصاہ

وفی اسد الغابۃ وجاہ الی العسین (ع) عند نزوله کربلا والتھی منہ لیلان فین ادر کتہ السعادی
 وفی ابعاد العین وروی اهل السیرانہ لاجات نوبتہ استأذن العسین (ع) فی القتال فانن له وکن شیخاً کبیراً فبرز الخ

ارم پنجم در ذکری از جناب مسلم بن عوسجۃ الاسدی الصحابی الکنی بابی حبل در اسد الغابۃ از عوسجۃ بن مسلم از پدرش مسلم روایت کرده قال رأیت رسول اللہ بال ثم توحا، ومسح علی خفیہ سوا بن حجر مقلانی در اصاہ گفته مسلم والد عوسجۃ قال ابن حبان له صعبۃ

ومعلوم شد کہ جناب مسلم بن عوسجۃ ہم اسم پدرش عوسجۃ بوده و ہم اسم پدرش **ودر ابعاد العین** میفرماید قال ابن سعد فی طبقاتہ وکن صحابياً من رای رسول اللہ (ص) وروی عنہ الشمی وکن فارساً شجاعاً لذكر فی السغازی والفتوح الاسلامیہ
 اقول مراد با بن سعد صاحب کتاب طبقات محمد بن سعد البصری است کہ کاتب واقعی بود و در سنۃ دوست و سوس از دنیا رفت

در زیارت ناحیہ مقدسه است السلام علی مسلم بن عوسجۃ الاسدی القاتل للحسین و قد اذن له فی الانصراف نحن نغلی عنک وبم نختار الی اللہ من اداء حنک ولا والله حتی اکفر فی صدورهم رمعی واضربهم ببغیۃ ما تبنت قائمہ فی یدی ولا افارقک ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقد فتنهم بالحجارة ثم لا افارقک حتی اموت ملک و کنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء اللہ قضی نجبہ ففرت ورب الکعبۃ وشکرا اللہ لك استقدامک ومواساتک امامک اذ مشی الیک وانت صریح قتال یرحک اللہ یا مسلم بن عوسجۃ وقرمه فتم من قضی نجبہ ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبديلاً الخ
ودر ارشاد است بعد قوله لقد فتنهم بالحجارة قال والله لا تخليک حتی یعلم اللہ اننا قد حفظنا غیبۃ رسولہ فیک اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرقت ثم احیی ثم ازری یفعل ذلك بی سبعین مرۃ ما فارقک حتی التی حمامی دونک وکیف لا افضل ذلك وانما هی قتله واحده تم هی الکرامۃ التی لا اقتضاء لها ابدأ انتهى

ودر نفس المہوم است کہ مسلم بن عوسجۃ رحمه اللہ وکیل جناب مسلم بن عقیل بود در قبض اموال و بیع اسلحه و اخذ نمودن بیعت انتهى
ودر ارشاد مفید است کہ وقتیکہ حضرت سید الشهداء ع امر فرمود آتش بخنق دور خیسگاه یندازند شمر بن ذی الجوشن مملون فریاد زد یا حسین تعجلت بالنار قبل یوم القیۃ حضرت فرمود یا بن راعیۃ العزیز انت اولی بها صلیاً

پس مسلم بن عوسجۃ قصد کرد تیری بجانب او رها کند حضرت او را منع کرد مسلم عرض کرد این فاسق از دشمنان خدا و از بزرگان جبارین است حضرت فرمود من دوست ندارم کہ ابتداء نمایم بقتال
ودر تاریخ طبری است کہ بعد حضرت مرکه خود را سوار شد و با آواز بلند فریاد زد یاها الناس

بشنوید قول مراتعجل نکنید تا موعظه نمایم آنچه سزاوارست که بشابگویم پس اگر قبول کردید و قول مراتعجل کردید و انصاف دادید که باعث سعادت شما خواهد بود و اگر قبول نکردید و انصاف ندادید فاجعوا امرکم و شرکائکم ثم لایکن امرکم هلیکم غة الی آخر الایة هینکه مضدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند و صدا را بگریه بلند کردند حضرت برادرش ابوالفضل و نور دیده اش علی را روانه فرمود که مضدرات را ساکت کنند و فرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مضدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لایبعد ابن عباس راوی میگوید ما چنین گمان کردیم و قتیکه آقا گریه زنها را شنید یاد کرد از عبدالله بن عباس چون او حضرت را منع کرد که زن در این سفر همراه ببرد بعد که زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الی آخر

الحاصل در ارشاد فرموده و قتیکه مسام بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء (ع) با جناب حبیب بن مظاهر بیالین او آمدند جناب حبیب گفت عزعلی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولاً ضعيفاً بشرک الله بخیر فقال له حبیب لولا انی اعلم انی فی اثرک من ساعتی هذه لاجبت ان توصینی بكل ما همتک قال بل اوصیک بهذا رحمک الله و اهو ییده الی الحین (ع) ان توت دونه قال افضل رب الکعبة

و در تاریخ طبری است فنادی اصحاب عمرو بن العجاج قلنا مسلم بن عوسجة الاسدی قال شئت بن دمی لبعض من حوله من اصحابه یکتکتکم امهاتکم انما تقتلون انفسکم بایدیکم و تدللون انفسکم لئیرکم تفرحون ان یقتل مسلم بن عوسجة اما و الفی اسلمت له الرب موقف له قدرایته فی السلیین کریم لقد رایته یوم سلق اذ ریجان قتل ستة من المشرکین قبل تمام خیول السلیین اقیقتل منکم مثله و تفرحون

و در ابصار العین است و قتیکه مسلم بن عوسجة شهید شد جاریه داشت صیحه میزد و میگفت و اسیده یابن عوسجته

و مخفی نفاذ بعضی گفتند جناب مسلم در جنگ مغلوبه صبح عاشورا شهید شد بعضی گفتند بیدان آمد و مبارز هم طلبید و شهید شد

امر ششم

در بعضی از فضایل جناب بریر بن خضیر الهمدانی التابی

در ابصار العین است کان بریر شیخاً تابعياً ناسکاً قارباً للقرآن من شیوخ القره

و فی العاشر ثم برز بریر بن خضیر الهمدانی بعد الحروکان من عباد الله الصالحین الی ان قال و کان بریر اقره اهل زمانه و جناب حاجی میرزا محمد قمی در اربعین میفرماید قبل از شروع بقتال سید الشهداء بریر بن خضیر را امر فرمود که نزد آن قوم برود و ایشان را موعظه کند و بریر را اهل کوفه سید القراء مینامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بموعظه نمود لشکر مشغول خنده کردن شدند و او را تیرباران نمودند حضرت سید الشهداء چون چنین دید نزدیک آنجماعت آمد و خواست تکلم فرماید لشکر مخالفین شروع نمودند بهلهله و اصوات منکره

و در لهور است بعد از آنکه حضرت سید الشهداء ع در غزیب الهجانات خطبه خواند قام

بر برین خضیر فقال والله یا بن رسول الله (ص) لقد من الله بك علينا ان تقاتل بین یدیک و تقطع فیک
اعضائنا ثم یكون جدك شفیعاً یوم القیمة

و در موضع دیگر میفرماید که چون صبح عاشوراء شد سیدالشهداء (ع) امر فرمود خیمه زدند
فامر بعضة فیها مسك كثير وجعل عندها نورة تم دخل لیطلى فرومی ان بر برین خضیر یضاحك عبد الرحمن
فقال له عبد الرحمن یا بریر اضحك ما هذه ساعة ضحك و لا باطل فقال بریر لقد علم قومی اننی ما
احببت الباطل كهلا ولا شاباً و انما افضل ذلك استبشاراً بما نصیر الیه فوالله ما هو الا ان تلقى هؤلاء القوم
بأسائنا فمالجهم به ساعة ثم ضائق العود العین

و ایضاً میفرماید و خرج بر برین خضیر الهمدانی و كان زاهدا عابدا

و در مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی است که در کربلا بر بریر بر عمر سعد داخل شد و باو
سلام نکرد عمر سعد گفت سلام شمار اسلام است بریر گفت اگر شامسلمان بودید اقدام بر ریختن خون
پسر یثیمبر ص نیک کردید فهذا ماء الفرات یشرب منه کلاب السواد و خنازیرها و هذا الحسین بن علی
واخوته و نسائه و اهل یتة بیوتون عطشا قد حلت بینهم و بین ماء الفرات و عترت یثیمبر ص در ابن
یبابان نزدیک شده از تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات سیرانند

پس عمر سعد سر بزیر انداخت و اشعاری انشاء کرد و از آن اشعار است

فوالله ما ادری و انی لواقف علی خطر لا ارتضیه و مینی

واترك ملك الری والرئ منینی ام ارجع مطلوباً یقتل حسین

و فی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملك الری قره عین

و در ابصار العین است که چون جناب حرکالر دابر حضرت سیدالشهداء علیه السلام تنگ گرفت

آقا صاحب را جمع فرمود و خطبه خواند که اولش اینست

اما بعد فان الدنيا قد تیرت الی آخره جناب بریر از جای خود حرکت نمود و بر خواست و گفت
والله یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله لقد من الله بك علينا ان تقاتل بین یدیک تقطع فیک اعضائنا حتی
یكون جدك یوم القیمة بین ایدینا شفیعاً لنا فلا افلح قوم ضیعوا ابن بنت نبیهم و ویل لهم ماذا یلقون
به الله و اف لهم یوم ینادون بالویل و الثبور فی نار جهنم

و در زیارت ناحیه مقدسه اسم بر بریر را ندارد و شاید مراد از یزید بن حصین الهمدانی المشرقی

القاری جناب بریر باشد

و در ابصار العین فرموده فی ضبط هذا الاسم و فی ضبط اسم امه خلاف فقد کتب فی کتب الرجال

یزید بن حصین انتهى

امر هفتم در ذکر ری از جناب نافع بن هلال الجملی التابعی ره

در لهوف است که وقتیکه در عذیب الهجانان حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند قام نافع بن
هلال الجملی فقال والله ما کرهنا لقاء ربنا فانا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاك و نصادی
من عداك

در دمه الساکبه از مؤلفات بعضی از معاصرین خود از شیخ مفید روایت کرده قال لما نزل الحسین

(ع) فی کربلا کان اخس اصحابه به و اکثرهم ملازمة له نافع بن هلال سیمافی مظان الاقیاد لانه کان
حازماً بصیراً بالسیاسة

در نفس المهموم از طبری نقل کرده قال و کان نافع بن هلال البجلی قد کتب اسمہ علی افواق

نبه فجبل یرمی بهامسومه

و در ناسخ از صاحب روضة الاحباب تکرده نافع بن هلال الجعفی جوانی بود بدیع جمال و نیکو اندام تا آنکه میگوید هفتاد تیر در خدنگ داشت بامر تیری فارسی را بشاک ملامک انداخت و در تاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بهذیب الهجانات رسید چهار نفر از کوفه سواره آمدند بیاری آنحضرت جناب نافع بن هلال الجعفی بود و مجمع بن عبدالله المائنی بود باپسرش و جناده بن حرث السمانی بود و دلیلشان طرماح بن عدی بود که بر اسب خود سوار بود و این اشعار را میخواند

باناقتی لائزهری من زجرى	و شمرى قبل طلوع الفجر
بخیر ركبان و خیر سفر	حتى تعلى بکريم الفجر
الماجد الحر رحیب الصدر	اتى به الله لخير امر

نت ابقاه بقاء الدهر

وایضاً در تاریخ طبرست که چون جناب عمرو بن قرطه الانصاری شهید شد برادرش علی در لشکر ابن سعد بود از میان جمعیت لشکر ابن سعد بیرون شد و فریاد زد یا حسین یا کذاب اهرت اخی وقتله حضرت فرمود انی لم اغر اخاک ولكن هداه الله و اضلک علی گفت قتلنی الله ان لم اقتلک او اموت دونک بعد ملعون حمله کرد بر حضرت سیدالشهداء ع جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزین افتاد لشکر ابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد و رجز میخواند

ان تنکرونی قانا بن الجعفی

دینی علی دین حسین بن علی ع

و در بحار است قتل ثلثة عشر رجلا فکسروا عضدیه و اخذوا اسیراً ققام الیه شمر ضربتقه و در ابصار العین است که ضبط قدمای هلال بن نافع غلط است و صحیح نافع بن هلال است و جعلی منسوبست بجعل که بطنی است از قبیله مذحج و در کتب جعلی ضبط کرده اند و او غلط واضح است

اگر هشتم در ذکری از جناب ابی ثامه عمرو بن عبدالله الصائدی او الصیدای التابی

در ابصار العین است کان ابونامه تابعیا و کان من فرسان العرب و وجوه الشیعة و من اصحاب امیر المؤمنین ع الذین شهدوا معه مشاهده ثم صحب الحسن ع بعده و بقى فی الکوفة فلما توفى معاوية کاتب العسین ع و لما جاء مسلم بن عقیل الی الکوفة قام معه و صار یقبض الاموال عن الشیعة بامر مسلم فیشتري بها السلاح و کان بصیراً بذلك الی آخره

و در تاریخ طبری است که چون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده کثیر آمد بجانب حضرت ابونامه چون آن ملعون را دید گفت اصلحک الله یا ابا عبدالله قد جانتک شر اهل الارض و اجراء علی دم و افتکک یعنی آمد بسوی تو شر برترین اهل زمین و جری ترین آنها ریختن خون و دلیر ترین آنها و رفت ابونامه جلوان ملعون گفت شمشیرت را بگذار خدمت حضرت مشرف بشو کثیر گفت لا والله من یغامی دارم بشنود میگویم و الا بر میگردد ابونامه فرمود پس من قبضه شمشیرت را میگیرم آنوقت خدمت حضرت برو یغامت را بگو راضی نشد ابونامه گفت پس یغامت را بن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری هستی نیکگذارم باین حال بر حضرت وارد شوی کثیر ابا کرد و برگشت نزد عمر سعد آنوقت عمر سعد قره بن قیس تیبی را خدمت حضرت روانه کرد که یغام بدهد

در بحار است که ابوشامه سیدالشهداء عرض کرد یا اباعبدالله بنفسی لك الفداء انی اری هؤلاء قدامتربوا منك ولا والله لا تقتل حتى اقتل دونك انشاءالله و احب ان التی ربی وقد صلیت هذه الصلوة التی قدنی وفتها قال فرجع الحسین ع رأسه ثم قال ذكرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین نم هذا اول وفتها قال سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال لهم العسین بن تسیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر لا تقبل رعت الصلوة من آل رسول الله و یقتلک منك یا حمار الخ

مخفی نما ناد که حواریین اباعبدالله الحسین در تمام افضال و اعمال و کردارشان مقتدی بودند سید و مولای خود ابی عبدالله الحسین (ع) نه آنکه اختصاص بنماشان داشته باشد

امر نهم در ذکری از جناب عابس بن شیبب الشاکری در نسخ او را از تابعین و اصحاب امیر المؤمنین (ع) نوشته

و در نفس المهموم از تاریخ طبری نقل کرده و تکیه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابیعبیده ثقی نازل شد و جمعی از شیعیان و معجبین حضرت سیدالشهداء ع خدمتش شرفیاب شدند جناب مسلم کاغذ حضرت سید الشهداء ع را برای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند قدام عابس بن شیبب الشاکری فعدالله و اتنی علیه فقال اما بعد فانی لا اخبیرک عن الناس ولا اعلم مافی انفسهم وما اغرک منهم ولكن والله اخبیرک بما انا موطن نفسی علیه والله لا جیبکم اذا دعوته ولا قاتلن ممکم عدوکم ولا ضربین بسفی دونکم حتی التی الله لا ارید بذلك الا ما عند الله

و در نقتة المصدور است انه كان من رجال الشيعة رئيساً شجاعاً خطيباً ناسكاً متجعداً و كان بنوشاكر و هو بطن من همدان من الخلفين بولاه امير المؤمنين ع و كانوا من شجعان العرب و حمايتهم و كانوا يلقبون فتيان الصباح و في زيارت الناحية المقدسة السلام عليك يا عابس بن ابي شيبب الشاکری اشهد انک مضیت علی ماضی علیه البدریون و المجاهدون فی سبیل الله

و در بحار از معبدین ابیطالب نقل کرده قال فتقدم عابس فلم علی الحسین و قال یا اباعبدالله اما والله ما امسى علی وجه الارض قریب ولا یبید اعز علی و لا احب الی منك و لو قدرت علی ان ارفع عنک العزیم او القتل بشیئی اعز علی من نفسی و دمی لفعلت السلام علیک یا اباعبدالله اشهد انی علی هدایک و هدی ایتیک ثم مضی بالسیف نحوهم قال ریح بن تیم فلما رايت عرفته و قد كنت شاهده فی المغازی و كان اشجع الناس قلت ایها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شیبب لا یخرجن الیه احد منکم فاخذ عابس ینادی الا رجل فلم یتمت الیه احد فتادی عمر بن سعد و یلکم ارضعوه بالحجارة فرموا بالحجارة من کل جانب فلما رأى ذلك التی درعه و منفره ثم شد علی الناس قال فوالله لقد رايت یطرد اکثر من ماتین من الناس ثم انهم تعطفوا علیه من کل جانب قتلوه و اجتروا رأسه فرایت راسه فی ابیدی رجال ذوی عدة هذا یقول و الاخر یقول انا قتلته فاتوا عمر بن سعد فقال لا تختصموا هذا لم یقتله انسان واحد

و فی الابصار العین ثم رمی به لنحو الحسین ع

امر دهم در ذکری از جناب شوذب بن عبدالله الهمدانی التابعی مولی شاکر - تقة الاسلام حاجی نوری نورالله مرقدہ میفرماید و شاید مقام شوذب اعلا از مقام عابس باشد چون در حق شوذب گفتند و کان ابی شوذب متقدما فی الشيعة انتهی

و در ابصار العین است و کان شوذب من رجال الشيعة و وجوها و من الفرسان المعدودین و کان حافظا للحديث حامله من امیر المؤمنین (ع) و قال صاحب العداائق الوردیه و کان شوذب یجلس للشيعة

فیاتونه للحدیث وکان وجهها فیهم
و ایضا در نفس المهموم است که جناب عابس بجناب شوذب گفت امروز چه اراده داری
شوذب گفت خیال من آنستکه بهر اھی تو مقابل پسر ینمبر ص جنک کنم تا کشته شوم عابس گفت
گمان منم در باره تو همین بود فتقدم بین یدی ایعبده الله ع حتی یحتسبک کما احتسب فیرک من
اصحابه و حتی احتسبک انا فانه لو کان معی الساعة احدانا اولی به منی بک لسنی ان یقدم بین یدی
حتی احتسبه فان هذا یوم ینبئ لنا ان نطلب الاجر فیه بكل ما تقدر علیه فانه لا عمل بعد الیوم وانا
هو العاصب فتقدم فسلم علی الحسین علیه السلام ثم مضت فقاتل حتی قتل رحمة الله علیه

و در لؤلؤ و مرجان تفة الاسلام حاجی نوری میفرماید که شاکر قبیله ایست در بین از طایفه همدان
و عابس از آن قبیله بوده است و مولی را که اضافه بقبیله مینمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که
شخصی از قبیله بجهت تقویت خود نزدیک قبیله میرود با آنها هم قسم میشود
پس آن قبیله در شدت و سختی او را یاری میکنند بنحویکه در قبال عرب مرسوم است یا مولی
بمعنی نزیل است یعنی از قبیله خود بجهت بعضی از اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت
میکند و در قبیله دیگر نازل میشود و بقواعد آنها رفتار میکند و شوذب حلیف قبیله شاکر یا نزیل
آنها بود نه آنکه غلام و تابع آنها بوده چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلامها نسبت بطایفه و قبیله
نمیدهند

پس معلوم شد که چهار نفر اول از اینده نفر از شهداء از صحابه حضرت ینمبر (ص) بودند
و شش نفر دیگر از تابعین بودند و درک صحبت حضرت امیر المؤمنین را کرده بودند

امر یازدهم

در ذکری از جناب زهیر بن قین البجلی القائل للحسین ع کافی زیارت الناحیه القدسه و قد
اذن له فی الانصراف لا والله لا ینکون ذلك ابداً اترك ابن رسول الله (ص) اسیرا فی بدالاه عداً و انجوا
انالارانی الله ذلك الیوم

و در ارشاد مفید است که بعد از آنکه آقا خطبه عصر روز عاشورا را خواند که از فقرات او است
اما بعد فانی ل اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی و لاهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیتی
فبما کم الله عنی خیرا الا وانی لا اظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جیما فی
حل لیس علیکم حرج منی و لا ذمام هذا اللیل قد غشیکم فانخنوه جلا۔ پس جمعی اظهار جان
فشانی نمودند

منجمله جناب زهیر بن قین عرض کرد و الله لو ددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل هکذا الف
مره و ان الله یدفع بذک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الغنیا من اهل بیتک . و سید بن طاوس در
لهوف فرموده در عذیب الهجانات که در نزدیکی کوفه است بعد از آنکه حر ملاقات نمود حضرت
سید الشهداء ع را و آقا خطبه خواند فقام زهیر بن القین فقال قد سمعنا هداک الله یا بن رسول الله ص
مقاتلک و لو کانت الدنیا لنا باقیه و کنا فیها مغلدین لآثر نالنهوض معک علی الاقامه فیها
و در تاریخ طبرست که روز عاشورا و قتیکه جناب زهیر بن قین لشکر ابن سعد را موعظه کرد
شمر ملعون گفت اسکت اسکت الله فامتک ابرمتنا بکثرة کلامک

بس زهیر در جواب فرمود باین البوال علی عقیه ما لیاک ایاط انسانت ببیهه والله ما اظنک تحکم من کتاب الله آیتین و ابشر بالغری یوم القیة والمذاب الالیم فقال له شمر ان الله قاتلک و صاحبک من ساعة قال اقبال الموت تخوفنی فواهه للموت معه احب الی من الغلغل معکم الخ

ومخفی نفا لاد که از این عبارت که جناب زهیر بشر فرمود باین البوال علی عقیه و روایت ارشاد که حضرت سید الشهداء ع باو فرمود باین راجعة الحزى استفادة میشود دنانت و خیانت نسب شراباً و اما که پدرش مثل شتر بقب بول میکرد و مادرش هم گو سفند چران بوده

و در تذکره سبط ابن جوزی است و کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین (ع) و قالت امراته لفلان له و اذنب فکفن مولاک فذهب فرای الحسین (ع) مجرداً قال اکفن مولای و ادع الحسین ع لواءه فکفته ثم کفن مولاه فی کفن آخر

و در ارشاد مفید است فجعيل زهير بن القين في ميمنة اصحابه و حبيب بن مظاهر في ميسرة اصحابه و اعطى رايته الباس اياه

و در ابصار العين فرموده کان زهیر رجلاً شریفاً فی قومه نازلاً فیهم بالکوفة شجاعاً له فی الخازی مواقف مشهورة و مواطن مشهودة و کان اولاً عشائناً فخرج سنة ستین فی اهلته عاد فوافق الصیغع فی الطریق فهداه الله و انتقل علویاً و فرموده چون حضرت نماز خوف را خواند زهیر مشغول مقاتله شد قتالیکه مثلش دیده نشده و شبیهش شنیده نشده و رجز میخواند

انا زهیر و انا بن القین	اذودکم بالسيف عن حسین
ان حسینا احد البسطین	من حتره البر التقی الزین
ذاک رسول الله غیر مین	اضربکم ولا اری من شین

یا لیت نفس قسمت قسین

بعد برگشت آمد مقابل حضرت سیدالشهداء (ع) ایستاد گفت

فدتک نفسی هادیا مهدیا	البوم اقی جدک النبیا
وحسنا و الرضی علیا	و ذو الجناحین الفتی الکبیا

و اسد الله الشهد العبا

و با حضرت وداع کرد رفت بیدان مشغول قتال شد کثیر بن عبدالله شمی و مهاجر بن اوس تبیی اورا شهید کردند

امر دوازدهم

دو ذکری از جناب سعد بن عبدالله الحنفی در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی سعد بن عبدالله الحنفی القائل للحسین وقد اثن له فی الا انصراف لا والله لا تخلیک حتی یطمع الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله فیک والله لو اعلم انی اقتل ثم احی ثم احرقت ثم ازری و یفعل ذلك بی سبعین مرة ما فارقتک حتی التقی حسامی دونک و کیف لا افضل ذلك و انما هی موة او قتلة واحدة تم هی الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا الخ

و در کتاب لهوف است و حضرت صلوة الظهر فامر الحسین (ع) زهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی ان یقدما امامه بنصف من تخلف معه ثم صلی بهم صلوة الخوف فوصل الی الحسین سهم فتقدم سعید بن عبدالله الحنفی و وقف بقیه بنفہ فمال و لا تخطی حتی سقط الی الارض وهو یقول اللهم العنهم لمن عاد و نمود اللهم بلغ نبیک عنی السلام و بلغه ما لقیته من الم الجراح فانی اردت توابعک

فی نصره ذریة نبيک ثم قضی نعبه رضوان الله علیه
 قوله ولا تعطی یعنی کام بر نداشت تا وقتیکه افتاد بر زمین
 ودر ابصارالین ازای مضغن روایت کرده که چون سید الشهداء (ع) نماز ظهر را بجای آورد
 بطریق خوف لشکر نزدیک شدند و آقا را تیر باران کردند جناب سعید پیش روی آقا بدن خود را
 هدف تیرها گردانید گاهی صورتش را جلوی تیر میداد گاهی سینه اش را گاهی دستش را گاهی
 پهلویش را و نیک گذاشت تیرها بر بدن سیدالشهداء (ع) وارد شود تا وقتیکه افتاد بر روی زمین عرض
 کرد اللهم العنهم لمن عاد و ثمود تا آنکه نگاه کرد بجانب آقا عرض کرد اوفیت یا بن رسول الله (ص)
 قال نعم انت امامی فی الجنة ثم فاضت نفسه النفیة

امر سیزدهم

در ذکرى از جناب محمد بن بشر الحضرى
 فی اللهوف وقيل لمحمد بن بشر الحضرى فی تلك الحال قد اسر ابنك بشر الرى قال عنده
 احتب و نفسی ما كنت احب ان يؤسروا نا ابقی بعده نسف العسین ع قوله قال رحك الله انت فی حل
 من یعتی فاعمل فی فکاک ابنك فقال اکلتنی السباع حیا ان فارتك قال فاعط ابنك هذه الاتواب البرود
 یستین بها فی فدا، اخیه فاعطاه خمسة اتواب قیمتها الف دینار

قوله بشر الرى یعنی سرحد برود جمع برد
 و جناب شیخ محمد ساوی در ابصار العین میفرماید کان بشر من حضرموت و کان تابعا الی ان قال
 انه قتل فی الحملة الاولی

و در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید السلام علی بشر بن عمر الحضرى شکر الله لك قولك للعسین
 علیه السلام و قد اذن لك فی الانصراف اکلتنی اذ السباع حیا اذ افارتك و اسئل منک الرکیان و اخذك
 مع قلة الاعوان لا یكون هذا ابدا

و مخفی نماناد که ظاهراً يك شخصی است که در اسم شریفش اختلاف واقع شده
 در لهوف محمد بن بشر الحضرى فرموده و در زیارت ناحیه مقدسه بشر بن عمر الحضرى فرموده

امر چهاردهم

در ذکرى از جناب حربن یزید الریاحی
 در تاریخ طبرست ما حاصله وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع از منزل اشراف حرکت فرمودند
 بجانب کوفه در بین راه حربن یزید الریاحی بامقدار هزار نفر سواره آمدند سر راه حضرت سید
 الشهداء (ع) حضرت آثار تشنگی در لشکر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که آنها را آب دادند
 علی بن طمان معاری در آخر لشکر حر بود آقا دانستند که خودش و اسبش تشنه است او را و اسبش
 را بدست مبارک نازنین خود آب داد وقت نماز شد بججاج بن مسروق فرمود اذ ان بگوید بعد آقا خطبه
 خواند و بیؤذن فرمود اقامه بگوید

پس بهر فرمود میخواستی تو با اصحاب خود نماز بخوان جناب حر عرض کرد شانماز بخوانید تاما
 هم با نماز شما نماز بخوانیم نماز ظهر را بجای آوردند وقت عصر نماز عصر را هم خواندند بعد حضرت
 سیدالشهداء (ع) خطبه خواند و در آخر خطبه فرمود اگر شما کراهت دارید از ورود ما بکوفه و رای
 شما از آنچه بمانوشناید و بیغام داده اید برگشته

پس من بر میگردد حر عرض کرد ما از این کاغذها و بیغامها اطلاعی نداریم سیدالشهداء (ع)
 بقیة بن سمان فرمود اخرج الخرجین الذین فیها کتبهم الی

پس دوخزینکه ملو از کاغذ بود ریخت یش روی حضرت سیدالشهداء (ع) حر عرض کرد ما بنسبتیم از کسانیکه بشما کاغذ نوشته اند وما مأمور هستیم تا شمارا وارد بر هیبدالله زیاد در کوفه نکنیم از شما جدا نشویم سیدالشهداء (ع) فرمود الموت ادنی الیک من ذلک یعنی مرگ بتو نزدیکتر است از آنکه بتوانی مرا وارد کوفه بنمایی سیدالشهداء (ع) باصحاب فرمود بر خیزید و سوار شوید اصحاب سوار شدند و مغدرات راهم سوار کردند در محل ها خواستند برگردند حر مانع شد آقا فرمودند نکلتک امک چه اراده داری حر عرض کرد اگر غیر تو از حرب کسی اسم مادر مرا میرسد من جواب او را میدادم لکن واژه من نمیتوانم اسم مادر شمارا ببرم مگر بوجه احسن

و در تذکره سبط ابن جوزی است بعد از آنکه روز عاشورا سیدالشهداء (ع) ندا فرمود شبت بن ربی و قیس بن اشعث و زید بن حرث را و فرمود شهاها بین کاغذ ننوشید گفتند ما خبر از آن کاغذها نداریم آنوقت حر بن یزید که از بزرگان اهل کوفه بود گفت بلی واژه قد کاتبناک و نحن الذین اقدمناک فایمدها الباطل و اهله واژه لا اختار الدنيا علی الاخرة ثم ضرب راس فرسه و دخل فی عسکر الحسین ع فقال له الحسین ع سهلا و اهلا انت و الله العرفی الدنيا و الاخرة و در بحار ار ابن نما نقل کرده که حر بسیدالشهداء ع عرض کرد و تیکه ابن زیاد مرا فرستاد بچنگ شما از عقب سر آوازی شنیدم اشر باحر بخیر پس من ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم واژه نیست این بشارت و حال آنکه من بچنگ سیدالشهداء میروم و در نفس خود خیال نیک کردم که یاری شمارا خواهم کرد حضرت فرمود لقد اصابت اجراً و خیراً

و در لہوف است قال فضی العرو و قف موقظان اصحابه و اخذه مثل الافکل فقال له المہاجر بن اوس واژه ان امرک لربیب و لو قبل لی من اشجع اهل الکوفه لما عدوتک فسا هذا النی اری منک قال واژه انی اخیر نفسی بین الجنة و النار فواژه لا اختار علی الجنة شیئاً و لو قطعت و احرقت ثم ضرب فرسه قاصداً الی الحسین ع و یدہ علی رأسه و هو یقول اللهم الیک انتبت قلبی قد ارجعت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک و قال للحسین ع جلعت فداک انا صاحبک الذی حبسک عن الرجوع و ججعک بک و ما ظننت ان القوم یبلغون منک ما ادری و اناتائب الی الله تالی فهل تری لی من توبۃ قال الحسین ع نم یتوب الله علیک الی ان قال ثم استشهد ففعل الی الحسین ع فجعل یسبح التراب عن وجهه و یقول انت العرکما سمتک امک حر فی الدنيا و الاخرة سحر که آمد ببیدان ابن رجز را انشاد کرد

انی انا العر و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالنیف

عن خیر من حل بارض الغیف اضربکم و لا اری من حیف

و در در السلوک است که منتهی میشود نسب شیخ معبدین الحسن العر العالمی صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمد بن حسن صاحب در السلوک بجناب حر بن یزید الریاحی و فی کامل البهائی و دفن الحر بن یزید فی موضعه الذی قتل فیہ دفنه اقاربه

و اما مدفن جناب حر در همین موضعیکه فعلا بقمه و قبرشان موجود است مدركوا ضعی غیر سیره مستمره ندارد و شیخ شهید هم در دوس فرموده و هر گاه زیارت کرد حضرت سیدالشهداء ع را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و زیارت کند شهدا و برادش عباس را و حر بن یزید را الخ و این صریح است که قبر جناب حر در آن زمان در همین موضع معروف بوده لکن در ارشاد فرموده فاما اصحاب الحسین ع رحمة الله علیهم الذین قتلوا معہ فانهم دفنوا حوله و لسانهصل لهم اجدانا علی التحقیق الا انالاشک ان العائر محبظ بهم رضی الله عنهم

و در کامل بهائی است که دفن شد حر بن یزید در موضعیکه کشته شد در آنوضع دفن کردند

او را اقارب او

از لہوف نقلشده کہ سیدالشہداء (ع) در بالین او خاکہا را از صورت حر پاک میکرد و میفرمود انت الحر کما سنک امک حر فی الدنیا والاخرۃ از این روایت مستند میشود کہ مدفن جناب حر اینوضع و این قدر دور باشد والله العالم

امر پانزدہم در ذکرری از جناب وهب بن عبداللہ الکلبی۔ قال السید فی اللہوف وخرج وهب بن جناح الکلبی فاحسن فی الجہاد و بالغ فی الجہاد و کان مع امراته و والدته فرجع الیہما و قال یاامۃ ارضیت ام لاقتالت الام ما رضیت حتی تقتل بین یدی۔ العین (ع) و قالت امراته بالله علیک لا تمجننی بنفسک قتالت له امه یابنی اعزب عن قولها و ارجع فقاتلت بین یدی ابن بنت نبیک تمل شفاعۃ جدہ یوم القیۃ فرجع فلم یزل یقاتل حتی قطعت یداه فاخذت امہ صوداً فاقبلت نحوه و ہی تقول فداک امی و امی قاتل دون الطیبین حرم رسول اللہ ص فاقبل کئی بردها الی النساء فاخذت بجانب توبہ و قالت لن اعود دون ان اموت مکن فقال العین (ع) حزینم من اهل بیتی خیراً ارجعی الی النساء رحمک الله فانصرفت الیہن ولم یزل الکلبی یقاتل حتی قتل رضوان الله علیہ و فی نفس المہوم فذهب امراته تسح الدم عن وجہہ فبصر بها شرف فامر غلاماً له فضربها بسود کان معہ فتدخها و قتلها و ہی اول امراتہ قتلت فی عسکر العین ع

و فی البحار و رمی برأسه الی عسکر العین فاخذت امه الرأس قبلتہ ثم رمت بالرأس الی عسکر ابن سعد فاصابت بہ رجلاً فقتلته ثم شدت بعسود الفسطاط فقتلت رجلین فقال لها العین ارجعی یا اہوب انت و ابنک مع رسول اللہ ص فان الجہاد مرفوع عن النساء

و در امالی شیخ صدوق است کہ وهب بن عبداللہ نصرانی بود خودش و مادرش بدست حضرت سیدالشہداء ع اسلام آوردند

و بدایتکہ روز عاشورا، بکزن در رکاب حضرت سیدالشہداء (ع) شهید شد کہ زوجہ جناب وهب بود و غلام شمر او را بقتل رسانید

و در ابصار العین است کہ اسم آن ملعون رستم بوده و دو زن مقاتله کردند لکن شهید نشدند یکی مادر جناب وهب بود و دیگری مادر جناب عمرو بن جنادہ کہ بعد ذکر خواهد شد و رجز خواندہ: انا عبوز فی النساء ضعیفۃ

و در زیارات ناحیہ مقدسہ جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبداللہ بن عبیر کلبی را برده و ظاہراً هر دو یک موضوع باشد
و در ابصار العین ہم عبداللہ بن عبیر فرمودہ کہ مادرش و زوجہ اش در کربلا بودند و زوجہ اش اہوب شہید شد

الحاصل معلوم نیست کہ: قتول فی یوم الطف بدر بوده یا بر و اسم جد اعلاشانہم معلوم نیست کہ جنابت

چنانچہ در ابصار العین فرمودہ یا جناح است چنانچہ در لہوف فرمودہ

امر شانزدہم در ذکرری از فضائل جناب حنظلہ بن اسد الشیامی

در نفس المہوم است کہ حنظلہ در مقابل حضرت سیدالشہداء ع ایستاد و هر چه تیر و نیزہ و ششیر میآمد صورت و گلوی و سینہ خود را بر میگرد و فریاد میزد یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تونون مدبرین مالکم من الله من عاصم و من یضلل الله فما له من هاد یا قوم لا تخلوا

العین فیحکمکم بغداب وقد خاب من اترى الى ان قال فاستقم وقاتل قتال الابطال و صبر على احتمال الاموال حتى قتل رحمة الله عليه
 بیان فی ابصار العین الشبامی بالشین المجبة والباء، الفردة والالف والیم والیا، منسوب الی
 شبام واوموضی است بشام

امر هلدھم

در ذکری از فضائل جناب سوید بن عمرو بن ابی الطاع الغنمی
 در لہوف است وکن شریفاً کثیر الصلوة قاتل قتال الاسد الباسل وبالغ فی الصبر علی الخطب
 النازل حتی سقط بین القتلی
 ودر کامل ابن اثیر نقل کرده که آخر کبکے از اصحاب حضرت سیدالشہداء ع باقی ماند جناب
 سوید بن عمرو بود کہ باہن مجروح میان کشتہای شہداء ع افتاد پس شنید کہ لشکریان میگویند
 کشتہ شد حسین ع ودر خود افاقہ دید وکاردی با او بود با آن کارد ساحتی مقاتلہ کرد تا شہید شد
 رحمة الله عليه

امر ہیجدھم

در ذکری از جناب عمرو بن قرطۃ الانصاری
 در لہوف است کہ بعد از شہادت جناب مسلم بن عوسجہ جناب عمرو بن قرطۃ الانصاری بیرون
 شد از حضرت سید الشہداء ع اذن گرفت حصرت اذن داد و او در پیش روی حضرت مثل مشتاقین
 بشہادت مقاتلہ کرد وکوشش نمود در خدمت سلطان السوات پس جمع کثیری از لشکریان زیاد
 را بجهنم فرستاد و جمع کرد بین درستی و جہاد و ہر تیر و ششیریکہ بطرف حضرت میامد دستو
 بدنش را سپرمیکرد وراضی نمیشد کہ آسیبی بدین مقدس حضرت وارد شود تا وقتیکہ بدن نازنینش
 پراز جراحت شد پس توجہ نمود بجانب حضرت سیدالشہداء (ع) ہر ضرکرد یا بن رسول الله (ص) هل
 رضیت فرمود بلی تو در بہشت جلو روی من خواهی بود پس بچہم یضہر (ص) سلام مرا برسان
 وبگو حسین ہم از عقب میاید

امر نوزدھم

در ذکری از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع
 در تاریخ طبری است کہ این دو پسر عم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند روز ہاشوراء
 آمدند خدمت حضرت امی عبد الله (ع) وگریہ میکردند حضرت فرمود ای دو برادرزادہ من چرا گریہ
 میکنید والله من گمان میکنم کہ شما همین ساعت چشمهایتان روشن شود ہر ضرکردند فدایت شویم
 والله ما بجهت خودمان گریہ نمیکنیم بلکہ گریہ ما بجهت غربت شما است کہ دور شما را احاطہ
 کردہ اند وما قدرت نداریم دفع دشمن از شما بکنیم حضرت فرمود خداوند بشما بہترین جزای
 متقین را بدهد کہ شما با من بجانتان مواسات میکنید پس با حضرت وداع کردند و رفتند و مقاتلہ
 نمودند تا کشتہ شدند رحمة الله علیہما

امر یحتم

در ذکری از جناب زاہر بن عمر الکنندی کہ صاحب جناب عمرو بن العلق است کہ از حواریین
 حضرت امیر المؤمنین (ع) بود

ودر ابعاد العین از شیخ طوسی و غیر او نقل کرده که از احفاد جناب زاهر است محمد بن
سنان زاهری که از زواة حضرت رضا و حضرت جواد سلام الله علیهما است

امر بیست و یکم

در ذکری از فضائل آن جوانیکه پدرش در مصر که شهید شده بود رحمة الله علیه
در بعار از محمد بن ایطالب روایت کرده که مادر این جوان همراهش بود در زمین کربلا
مادرش گفت اخرج یابنی و قاتل بین بدی این رسول الله فرج قتال الحسین (ع) هذا شاب قتل ابوه
ولعل امه تکره خروجہ قتال الشاب امی امرتني بذلك فبرزو هو یقول

سرور فؤاد البشیر النذیر	امیری حسین و نعم الامیر
فهل تطمئنون له من نظیر	علی و فاطمة والداه
له خرة مثل بدر منیر	له طلمة مثل شمس الضحی

و قاتل حتی قتل رضوان الله علیه و حز رأسه و رمی به انی هسکر الحسین (ع) فحلت امه راسه
و قال احسنت یابنی یاسرور قلبی و یاقرة عینی ثم رمت برأس ابنها رجلا قتلته و اخذت هود خیمة و

حلت علیهم و هی تقول: انا عجوز فی النساء ضعیفة خاویة بالیة نعیفة
اضربکم بضربة عنیفة دون بتی فاطمة الشریفة

و ضربت رجلین قتلتهما فامر الحسین بمصر فها و دعالها

و در نفس المہوم است انی احتمال ان یکون هذا الفتی ابن مسلم بن عوسجة الاسدی لما نسکحی
عن روضة الاحباب قریباً من ذلك لابن مسلم بن عوسجه بعد ان ذکر قتل والده رضوان الله علیهما و
مثله فی روضة الشهداء و یحتمل ان یکون هو ابن مسعود بن حجاج التیمی فی الزیارة الناحیة المقدسه
السلام علی مسعود بن حجاج و ابه و در ذخیره الدارین در شرح ابن قره از زیارت ناحیه مقدسه
السلام علی جنادة بن الحکم بن حرث الانصاری الغزرجی وابنه عمرو بن جنادة از حدائق الوردیه نقل
میکند که پسر جناده عمرو غلام صغیری بود غیر مراهق نه سال از سن شریفش گذشته بود و در روایتی
یازده سال پس بعد از شهادت جناده در مصر که مادرش گفت نور دیده بیرون شو و یاری کن حسین را الی
آخر ما نقلنا عن البعار قریباً

و بدالکة اطفال غیر بالثیکه روزها شوراء شهید شدند پنجنفر بودند

اول جناب قاسم بن حسن (ع)

دوم جناب عبدالله بن حسن (ع)

سوم جناب عبدالله الرضیع ابن الحسین (ع)

چهارم جناب محمد بن امی سعید بن عقیل

پنجم از غیر بنی هاشم بود جناب عمرو بن جنادة الانصاری

و ایضا بدانکه روز عاشوراء سه سر از سرهای شهداء در بجانب حضرت سید الشهداء (ع) انداختند

یکی سر همین جوان را و دیگر سر وهب بن عبدالله را و دیگری سر جناب عابس بن شیبشاکر را

امر بیست و دوم

در ذکری از جناب جون بن امی مالک مولی امی ذر النضاری یعنی آزاد شده امی ذر نضاری بوده
در لهوف است و کفن عیداً اسودا قتال له الحسین انت فی اذن منی فاننا تبعتنا طلباً للفاویة فلا
تبتل بطریقنا قتال یابن رسول الله انا فی الرخا الحس تصاعکم و فی الشدة اخذ لکم والله ان ربی

لستن وان حسبی للثیم ولونی لاسود تنفس علی بالجنة قطب ریحی و یشرف حسبی و یشرف وجهی
لاداه لا تافارقکم حتی یغسلط هذا الدم الاسود مع دماکم آمد بیدان و رجز خواند

کب تری الفجار ضرب الاسود
بالشرفی و القنا السدد
یلب عن آل النبی احمد

تم قاتل حتی قتل رضوان الله علیه
وفي العاشر من محرمین ایطالب فوقف علیه الحسین (ع) و قال اللهم یشرف وجهه و طیب
ریسه واحشره ممالا براد و عرف ینه و ینه محمداً آل محمد علیهم السلام
و روی عن ابانر (ع) عن علی بن الحسین (ع) ان الناس كانوا یحضرون الحركة و یدفنون
القتلی فوجدوا جونا بد عشرة ايام یخوحن راحه السک رضوان الله علیه
و دو حاشیه نفس المهوم صحت جلیل حاج شیخ عباس قسی میفرماید و گفتم اندکان ای جون
بصیراً بمعالجة آلات الحرب و اصلاح السلاح

امریست و سوم

در ذکری از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد
هو عاشر از صدین ایطالب روایت کرده تم خرج غلام ترکی کان للحسین (ع) و کان قاریا
للقران فقبل یقاتل و یرتجز قتل جماعة تم سقط صریما فجاه الحسین فبکی و وضع شده ففتح عینه
فراى الحسین (ع) فبسم تم حمار الی ربه
وفي اجارالمنی للحدث التثی الشیخ محمد السلووی قال کان واضح غلاما ترکیا شجاعا قاریا
و کان للحدث السلطانی فجاه مع جناده بن حرث للحسین (ع) كما ذكره صاحب العداق الوردیه
و محتسنت که این غلام ترکی اسلم بن عمرو باشد
در ابصار العین است کان اسلم من موالی الحسین (ع) و کان ابوه ترکیا و از بعضی از اهل
سیر و مقاتل قتل کرده که رفت بیدان و مقاتله کرد تا کشته شد و کتیکه افتاد بر زمین سیدالشهدا ع
رفت بیالینش در حالتیکه در او رمقی بود پس آن بزرگوار او را در آغوش گرفت و صورت بصورت
او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت کبیت مثل من و حال آنکه پسر یضیر ص صورت بصورت من نهاد
بدروح از بدش مفارقت نمود
کتبیه بدانکه کسانیکه مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهدا (ع) زیاده بر اینها بودند
و ما قناعت و اقتصار نمودیم بدگری از همین بزرگواران از شهدا
و از مناقب این شهر آشوب استفاده میشود که تقریباً چهل نفر از اصحاب سیدالشهدا (ع)
در حمله اولی که جنگ منلوبه و اقمش و تمام لشکر این سید بر لشکر سیدالشهدا (ع) حمله آوردند
شهید شدند و اسم شریف آنها مضبوط است
و دو آن حمله اول از لشکر این سید خیلی بیجهنم و اصل شدند لکن چون عدد آنها زیاد بودند
مقتولین آنها بنظر نمی آمد
و اما لشکر سیدالشهدا (ع) چون عددشان کم بود یکنفر از آنها که شهید میشد بنظر میامد
و بعضی نوشتند که جنگ منلوبه بین سکر ایسان و کفر در روز هاشوراء سه مرتبه واقفند و در
هر مرتبه جمعی از لشکر حضرت سیدالشهدا ع شهید شدند

فصل نهم

در ذکری از شهدائی که قبل از عاشورا یا بعد آن بیاری حضرت ابی عبدالله ع در کوفه شهید شدند بامر عیدالله بن زیاد

الاول جناب مسلم بن عقیل بن ابی طالب ع بود و لابد است در مقام اذکرش امر

امر اول

در رفتن شان و علو مرتبه - مقامات جناب مسلم
من جمله در امالی شیخ صدوق ره از ابن عباس روایت کرده قال علی لرسول الله ص انک لتحب عقیلا قال امواؤه انی لاجه حبین حباله و جالعب ایطالب لعوان ولده لقتول فی محبة و لدک فدمع علیه عیون المؤمنین و تصلی علیه اللامئکة القریون ثم بکی رسول الله (ص) حتی جرت دموعه علی صدره ثم قال الی الله اشکوا ما تلقی عبرتی من بعدی

و من جمله در ارشاد آست که حضرت سیدالشهداء (ع) کاغذی نوشتند باهل کوفه و از قرائش آنتست که نوشت و انا باعت البکم اغی و ابن عسی و قتی من اهلبیتی مسلم بن عقیل ع

امر دوم

در ذکری از شجاعت حضرت مسلم در بحار از محمد بن ایطالب روایت کرده بعد از آنکه جناب مسلم جمعی از لشکریان را بقتل رسانید محمد بن اشعث از ابن زیاد مدد طلبید این زیاد گفت ترا بقتال بچنگ یک نفر فرستادیم و اینقدر از لشکر ترا بقتل رسانید پس چه خواهی کرد اگر ترا روانه کنیم یا حدین بن علی (ع) محمد بن اشعث گفت ایها الامیر اتغن انک بقتنی الی یقال من معالی الکوفه او الی جرمقانی من جرماقة العبرة اولم تعلم ایها الامیر انک بقتنی الی اسد ضرغام و سیف حسام فی کف بطل همام من آل خیر الانام

و در بحار از کتب مناقب نقل کرده ان مسلم بن عقیل کان مثل الاسد و کان من قوته انه باخذ الرجل یدیه فیرمی به فوق البیت

و در ناسخ التواریخ است که آن بزرگوار با آنکه غریب و بیگانه بود و میان کوچه پیاده چنگ میکرد مع ذلك یکصد و هشتاد نفر از آنجا هفتاد نفر از آنجا هفتاد نفر را بجهنم روانه فرمود

امر سوم

در محبت حضرت سیدالشهداء (ع) بعضی از ارشادات است که در بین راه کوفه جناب عیدالله بن سلیمان و مندرین مشتمل از بکر بن شعبة الاسدی شنیدند که گفت لم اخرج من الکوفة حتی قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و رأیتهما یجران بارجلهما فی السوق این دو نفر این خبر را بحضرت سیدالشهداء (ع) عرض کردند آقا مکرر فرمود ان الله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما برود ذلك مراداً الی ان قال لآخر فی العیش بعد هؤلاء الفتنه الخ

و این فقره اخیره فی الجملة شبیه است بفرمایش آن بزرگوار بیالین حضرت علی اکبر (ع) که فرمود علی الدنيا ببدک الضی

و هم چنین حضرت مسلم هم خیلی محبت داشت بحضرت سیدالشهداء ع
در ارشاد میفرماید بعد از آنکه حضرت مسلم را در کوفه دستگیر نمودند گریه میکرد شخصی عرض کرد ان من یطلبه مثل الذی یتطلب اذا نزل به مثل الذی نزل به لم ینک فرمود والله من جهة

خودم گریه نمیکنم ولكن گریه من بجهت کسانی است که روی میاورند بجهت پر عم حسین و اولاد او است بعد بحمدین اشعث فرمود یا عبدالله من میدانم که تو نمیتوانی مرا امان بدهی اما میتوانی کسی را روانه کنی از زبان من نزد پر عم ایسده الله (ع) که با اهلبیتش از مکه معظمه بجانب کوفه خارج شده یا خارج میشود و باو عرض کند که مسلم مرا فرستاده نزد شما و خود او بدستدشمن اسیر است و گمان ندارد تا شام زنده بماند و عرض میکند پدر و مادرم بقریان تو باد برگرد و مفروود نگرداند تورا و عدهای اهل کوفه

و **ایضاً** در ارشاد است که از جمله وصایای که جناب مسلم به پر عم فرمود این بود و ابث الی العین من برده

امر چهارم

در مصائب خاصه جناب مسلم بن عقیل

اولاً غربت این مظلوم بود بلکه میتوان گفت جناب مسلم از خود حضرت سیدالشهداء (ع) هم غریب تر بود

ثانیاً در ارشاد است که از پشت بام دستهای منی را اهل کوفه آتش میزدند و بر سر این مظلوم میریختند و حضرت سیدالشهداء (ع) همه قسم مصیبت داشت لکن مصیبت آتش را نداشت

ثالثاً در ارشاد مفید است و قتیکه مسلم وارد شد باین زیاد یشان مکالماتی شد فاقیل این زیاد بشته و یشتم الصین (ع) و علیا و حقیلا و اخذ مسلم لایکنه و این نحو مصیبت را سائر شهداء نداشته **رابعاً** در ارشاد است که این زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره به برند و سر

نازنینش را از زمین جدا کنند و بدنش را از بالای قصر بیابین قصر اندازند جناب مسلم فرمود لو کان بینی و ینک قرأة ما قلنتی کتابه از آنکه تواضعش نیستی

خامساً این مظلوم را باریسمان بیای مبارک میان بلزار کوفه میکشیدند چنانچه در ارشاد است **و سادساً** بن نازنین این مظلوم را بعد از شهادت به آرزوند چنانچه سعودی در مروج الذهب میفرماید ثم امر این زیاد بجهت مسلم فصلبت و حمل راسه الی دمشق

امر پنجم

در اسم شریف والده جناب مسلم و زوجه آن مظلوم این قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة میگوید که والده جناب مسلم کنیزی بود ام الولد و اسم شریفش علیه بود و زوجه آن بزرگوار رقیه بنت امیر المؤمنین (ع) بود

و در انوار العلوویه از کتابیکه غزالی از برای خوارزمشاه تألیف کرده نقل میکند که جناب عقیل وارد شد بمعویه معویه صد هزار درهم باو داد از منزل معویه که بر میگشت در بین راه چشمش بکنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود برگشت نزد معویه و اظهار نمود که آن کنیز را معویه برای او ابتیاع نماید معویه گفت این کنیز را چه میکنی عقیل گفت پسری بیاورم که اگر بتوغضبتانک شود کردن ترا بششیر بزند معویه امر کرد آن کنیز را بجهت او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبد صالح مسلم بن عقیل و جناب مسلم رفت بشام و بیعت معویه خبر بعضرت سیدالشهداء (ص) رسید بمعویه نوشتند که من اجازه نمیکنم معامله جناب مسلم را معویه فرستاد نزد مسلم کاغذ حضرت سیدالشهداء را (ع) و گفت وجهیکه گرفتی رد کن جناب مسلم در جواب فرمود نیست از تو نزد من بفر آنکه گردنتوا بششیر بزنم پس معویه خندید گفت والله بدرت همین تهدید را بن کرد

قبل از آنکه مادرت را بگرد ووجه را بجانب مسلم واگذار نمود

امر ششم

در جنس از تواریخ متعلقه بجانب مسلم بن حذیل

بدانکه در قتمام از ابن ابی الحدید نقل کرده که چون حذیل از دنیا رحلت فرمود مسلم هیچده ساله بود و گفتیم سائماکه جناب حذیل در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلمان وقت شهادت که سنه شصت بود بیستوه: شصتساله بوده

و در هروج الذهب مسعودی میفرماید ضرع مسلم من مکه فی النصف من شهر رمضان حتی قدم الکوفه لعس خلون من شوال والامیر علیها نمان بن بشیر الاضاری وقاتل جناب مسلم بکرین حران احمری بود

و در ارشاد است و کان خروج مسلم بن حذیل بالکوفه يوم الثلثالثان مضین من ذی الحجة سنة ستین و قتل رحمة الله علیه يوم الاربعاء لتسع خلون منه يوم هرفة وکان خروج الحسین (ع) من مکه الی الرماح فی يوم خروج مسلم بالکوفه وهو يوم الترویة

و در تذکره سبط از هشام کلبی نقل میکند که خروج حضرت سیدالشهداء (ع) از مدینه طیه بسکه معظه دوشب مانده بآخر ماه رجب سنه شصت هجری بوده و داخل مکه شد روز جمعه سوم ماه شعبان و بیرون شد از مکه روز سه شنبه هشتم ماه ذیحجه سنه مزبوره روز خروج مسلم بن حذیل بکوفه انتهی

الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود که باجناب مسلم در کوفه شهید شد و فضائل ایشان زیاد است

و در حیب السیر نقل کرده بروایتی که آن پیر هرگز هشتاد و نه سال از عمرش نگشته بود و بشرف صحبت حضرت رسالت (ص) مشرف گشته بود انتهی

و مسعودی در مروج الذهب نقل فرموده که جناب هانی ببید بر زیاد فرمود ان لزیاد اینک عندی بلاه حسنا و انا احب مکافاتہ به فهل لك فی خیر قال ابن زیاد وما هو قال تشخصی الی اهل الشام انت و اهل یتک سالیین باموالکم فانه قد جاء حق من هو احق من حاک و حق صاحبک فقال ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه فضرب وجهه یضیب کلن فی یدہ حتی کسر انفه شق حاجبه و شر لحم و جتہ و کسر التضیب علی وجهه و راسه الی آخر

و ایضا مسعودی نقل کرده که جناب هانی شیخ قبیلہ مراد و زهیم آنها بود و تکیه سوار میشد چهار هزار زره پوشیده و هشت هزار پیاده در رکاش حاضر بودند

و صفلانی در اصابه گفته و کان یعنی هانی من خواص علی و از طبقات این سده نقل کرده که جناب هانی علاوه بر نود سال سن شریفش بوده بعد میگوید بنا بر این جناب هانی زیاده بر چهل سال درک نموده حیوة یشیر ص را

و در ارشاد است بعد که جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی را از میان مجلس بادیست بته آوردند میان بازار گوسفند فروشان که او را هم بقتل آوردند فریاد زد و املحجابه و لامسحج لی الیوم و املحجابه و این مدحج پس چون دید کسی یاری ادرا نیکند فریاد زد آیا هسانی با کاردی باسکی یا استخوانی نیست که باواز خود محافظت نمایم پس غلامان این زیاده او را محکم گرفتند

گفته گردن خود را بلند کن فرمود من بجان خود سعی نیستم و امانت نیکنم شمارا در قتل خود پس رشید غلام ترکی این زیاد آنظلوم را بقتل رسانید

و در منتصب است و تکیه مسلم وهانی را بقتل رسانیدند قبیله ملحج سوار بر اسبها شدند مسلم وهانی را ازدست گسان این زیاد گرفتند و آنها را غسل دادند و دفن کردند

و در نفس السهوم است وورد انه قد ادرك النبي ص و تشراف بصحبه و كان يوم قتل ابن تميم و نائين سنة

و در ابعاد العین است کنهانی صحابیا کایه هروء و کان معمراً و کان هو ابو من وجوه الشیبه و حضراع امیر المؤمنین علیه السلام حروبه الثلثه

و لکن ثمة الاسلام نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده حال هانی تا کنون دوست مشکوف نشده و نزد علماء هنوز جسدناقت نرسیده سید اجل بحر العلوم در رجال خود زحمانی کشیده تاملی برای او پیدا کرده اما نه بانجا که در قطار شهداء کربلا آید انتهی

الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی در ارشاد است ما حاصله که چون حضرت سیدالشهداء (ع) بنزل جاجر از یطین الرمه رسید کافعی بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی کوفه و گفته شده بتوسط عبدالله بن قطر برادر رضای آن بزرگوار و علی الظاهر خبری از شهادت جناب مسلم بن عقیل نداشت و در آن کاغذ بود که من روز سه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویج از مکه معطله حرکت کردم و همین روزها وارد می شوم برشا و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته جناب قیس بن مصهر کاغذ حضرت سیدالشهداء (ع) را بر داشته روانه شد بجانب کوفه بغدادیه که رسید حسین بن نیر او را گرفته برد نزد عبید زیاد

و در روایت است که چون بُردیک کوفه رسید حسین بن نیر ملعون او را خواست نختیش کنه جناب قیس کاغذ حضرت سیدالشهداء را بیرون کرد و جوید حسین بن نیر او را برد نزد عبید زیاد چون مقابل عبید زیاد آمد پرسید تو کیستی فرمود من مردی هستم از شیعیان امیر المؤمنین (ع) و پسرش حسین بن علی این زیاد گفت چرا کاغذ را جویدی فرمود بجهت آنکه تو نفیسی چه نوشته شده این زیاد گفت از که بود بسوی که فرمود از حسین بن علی (ع) بود بسوی اهل کوفه که اسم آنها را نیدانم این زیاد لعین غضب شد گفت عهده دست از تو بر ندارم تا مرا خیر دهی باسما آن جناب و یا بروی بنیر و لمن کنی حسین بن علی ع و پدر و برادرش را و الا ترا پاره پاره میکنم پس قیس رفت بنیر و بعد از حمدو ثنای الهی و صلوة بر پیغمبر ص خیلی ترحم فرمود بر علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و لمن فرمود عبید زیاد و پدرش و مادرش و طفلة بنی امیه را بعد فرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شما و او را در فلان موضع گذاردم اجابت کنید او را پس این زیاد امر کرد او را از منبر بزیر آوردند و از بالای قصر با دست بسته بزیر انداختند استخوانهای بدنش در دم شکست لکن وقتی داشت ظالمی آمد و سرش را از بدن جدا نمود

یقات بطن الرمه سر دوراهی است از برای کسانی که از مدینه میبایند بکراه بکوفه میروند و بکراه بیصر میروند

و در ابعاد العین است که عبدالله بن قطر العمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء (ع) را مینودند آنکه مرضه او بود چنانچه قیس بن ذریح حضانت حضرت مجتبی را نمود چون در خبر صحیح وارد شده که سیدالشهداء ع شیر نخورد از غیر پستان فاطمة زهراء انتهی

بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که از پستان هیچ زنی شیر نخورد نه از بستان مادرش و نه از زن دیگر بلکه از ابهام و زبان جد بررگوارش شیر میسکند کما قال السید بحر العلوم (ره)
 فهُ مَرْتَضِعٌ لَمْ يَرْضِعْ أَبَدًا مِنْ نُدَىِ امْتِنَانٍ وَمِنْ طَمَعِ مَرَضِهِ
 و در ابعاد البین از اصحاب عقلانی نقل کرده که عبدالله بن یقطر صحابی بوده لانه لده العین ع
 یعنی او هم سن بوده با حضرت سیدالشهداء (ع)

و از کتاب **توتو و مرجان ثقه الاسلام نوری** استفاده میشود که جناب قیس بن مصهر الصیداوی و جناب عبدالله بن یقطر هر دو رسول حضرت سید الشهداء ع بودند بجهت اهل کوفه و هر دو را ابن زیاد بقتل رسانید چنانچه ابوذر بن سلیمان غلام یا آزاد کرده و رسول آنجناب بود بسوی اهل بصره و شهادت او هم بدست رجس غدار ابن زیاد بود

الخامس - جناب عبدالله بن عقیل از دی بود

در لوهوف است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون رفت بنبر گفت
 « العمدته اللی اظهر الحق و اهله و نصر امیر المؤمنین و اتباعه و قتل الکذاب بن کذاب »
 ناگاه جناب عبدالله بن عقیل از جای خود حرکت کرد و او از خیار شیمه و از زهاد بود و چشم چپش در جنگ جنز کور شده بود و چشم راستش در جنگ صفین همیشه ملازم مسجد اعظم بود و روز تاشام نماز میخواند فرمود یابن مرجانه ان الکذاب ابن کذاب انت و ابوک و من استملک و ابوه یا هدوا ف اتقلون ابناء النبیین و تتکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین
راوی گفت ابن زیاد متعجب شد گفت کیست این متکلم ؟

عبدالله گفت انا التکلم یا هدوا ف اتقل النبریه الطاهره التي قد اذهب الله عنها الرجس و تز هم انک علی دین الاسلام و اغوتاه این اولاد المهاجرین و الانصار لا ینتقمون من طایفتک اللمین بن اللمین علی لسان محمد رسول رب العالمین

راوی گفت غضب ابن زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عقیل را نزدیک بیاورید پس آدمهای ابن زیاد او را گرفتند که بپرند اشراف از قبیله اذ اتفاق نمودند او را از دست آدمهای ابن زیاد گرفتند و از مسجد خارج کردند
 ابن زیاد گفت بروید و اینکورا بیاورید نزد من

بس خبر بقبیله اذ رسید جمع شدند و مقاتله شدیدی واقع شد و جمعی کشته شدند تا وارد شدند اصحاب ابن زیاد بسزل عبدالله عقیل او را گرفتند آوردند نزد ابن زیاد مکالمات زیادی ایشان واقع شد تا اینکه ابن زیاد امر کرد گردن او را زدند و بدن او را بدار کشیدند

السادس و السابع طفلان صغیر جناب مسلم بن عقیل

شیخ صدوق در اهالی روایت میکند که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (ع) این دو طفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانبان را طلیبد این دو طفل یکسال میان زندان محبوس بودند بعد با امر آنظالم شهید شدند

فصل دهم

در ذکر اسامی اسرائیکه از اهل البیت یوم العطف در کربلا حاضر

بودند و اسیر شدند

وما ذکر میکنیم اسامی مقدسه آنچه را که مطلع شده ایم از ایشان در ضمن دو امر :

امراول در ذکر مردان اسیر شده

اول - حضرت امام زین العابدین (ع) بود

در نفس المهوم از ابن نما نقل کرده قال علی بن العسین (ع) ادخلنا علی یزید و

نحن اثني عشر رجلا مفلولون

و در عقدا الفرید است که بین حضرت علی بن العسین و یزید مکالماتی شد بعد یزید گفت

ماترون یا اهل الشام فی هؤلاء فقال له رجل منهم لا تتخذ من کلب سوء جروا لئن الله علیه و علی کلامه

دوم - حضرت امام محمد باقر (ع) بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن محمد الطبری که معاصر محقق و علامه بوده در کتاب کامل

بهائی که تألیف کرد او را از برای بهاء الدین جوینی و بسیار کتاب معتبرست فرموده :

عمر سعد مملون روز عاشورا و روز یازدهم تا بوقت زوال کربلا بود و پیران و معتقدان

راموکل بر امام زین العابدین (ع) و دختران امیر المؤمنین (ع) و دیگر زنان اهلیت گردانید و جمله

یست زن بودند و امام زین العابدین (ع) آنروز یستو دوساله بوده و امام محمد باقر ع چهارساله

بوده و هر دو در کربلا بودند حتمالی ایشان را مضموظ داشت

و در کتاب اثبات الوصیة است و قتیکه وارد شدند اهل بیت به یزید بن معاویه حضرت باقر ع

دوسال و چند ماه از سن شریفش گذشته بود

یزید با اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت زین العابدین ع پس اشاره کردند

بقتل آن بزرگوار و سخن بسیار زشتی گفتند که سزاوار نیست تکرار شود

پس حضرت باقر حمد و ثنای الهی را بجای آوردند و یزید لعن الله فرمودند : جلساء تو چنین

اشاره نمودند بنو بخلاف آنچه جلساء فرعون بطو اشاره کردند گفتند : « اوجه و اخاه » بنی

تأخیر بینداز از او و برادش و اینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت یزید گفت :

سببش چه بود ؟

فرمودند : جالسین فرعون حلال زاده بودند جالسین تو ولد الزنا هستی چون انبیاء و اولاد

انبیاء را نیکشده مگر حرامزاده

پس یزید سر بر زیر انداخت و امر کرد که اهل بیت را از مجلس بیرون بردند

سوم جناب محمد بن العسین (ع)

در عقدا الفرید ابن عبد ربه اندلسی از جناب محمد بن العسین روایت کرده قال اتی بنا یزید بن

معاویه بعد ما قتل العسین (ع) و نحن اثني عشر غلاما و كان اکبرنا یومئذ علی بن العسین (ع) فادخلنا

علیه و كان کل واحد منا منفلوطة ینده الی عتقه - و عهد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة

مینویسد و ذکر او را ابامشعر قال حدثنی محمد بن العسین بن علی ع قال دخلنا علی یزید

اثنی عشر غلاماً مظلمین فی العدید وعلینا قیس

تا آنکه میگوید یزید با اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ما ترون فی هؤلاء قال النعمان بن بشیر یا امیر المؤمنین اصنع بهم ما کان صنع بهم رسول الله ص لودایهم بهذه الحال قالت فاطمة بنت العسین یا یزید بنات رسول الله ص یا یا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تخیض وبکی اهل الشام حتی علت اصواتهم الخ

چهارم جناب عمر بن الحسین

در لهوف است ودهایزید علیه لعان الله بعلی بن الحسین ع و عمر بن العسین و کان عمر صغیراً یقال ان عمره احدی عشر سنة قال له اتصارع هذا یعنی ابه خالداً قال عمر لا ولكن اعطنی سکینتا ثم اقاتله قال یزید شتتة اهرقها من اعزهم هل تلد العیة الالیه

و در تاریخ طبری این حکایت را درباره عمر بن الحسن بن علی (ع) نقل کرده

پنجم - جناب حسن بن الحسین

در کامل ابن اثیر است و استصغر الحسن بن حسن بن علی و امه خوله بنت منصور بن ربان

النضاری

ششم جناب زید بن الحسن المجتبی (ع)

هفتم جناب عمر بن الحسن المجتبی (ع)

در لهوف است و روی مصنف کتاب الصایح ان الحسن بن الحسن الشلی قتل بین یدی عمه - العسین فی ذلك الیوم سبعة عشر نفساً و اصابه ثمانية عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجة فحمله الی الکوفة و داواه حتی بره و حمل الی المدینة و کان معهم ایضاً زیدو عمر ولد الحسن السبط علیهم السلام انتهى

هشتم جناب محمد بن عمر بن الحسن المجتبی

در هشتم بحار از تحریب العارف ابوالصلاح نقل کرده فرمود روایت کرده اند از عهده ابن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب ع که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن را و هو الذی کان مع العسین ع بکربلا کانت الشیمة تنزله بسزلة ای جعفر یرفون نحو فضله الخ

و این نهایت تعجیب است که شیعه او را نازل منزل حضرت باقر (ع) میدانستند و همان قسم حش و فضلس را می شناختند با حضور پدر بزرگوارش جناب عمر

الحاصل اسماء شریفه بقیه از مردان اسیر شده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقل شده از ابن نوا و از عهد الفرید آنستکه مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بر یزید بن معاویه

امردوم در اسامی مقدمه مخدرات اسیر شده

الاولی - حضرت زینب کبری الثانیة - جناب ام کلثوم الثالثة - جناب فاطمه الرابعة

جناب صفیه الخامسة - جناب رقیة السادسة - جناب امهانی

که این شش نفر مخدرات دختران حضرت امیر المؤمنین ع بودند حضرت زینب از فاطمة زهرآه (س) بود و پنج دختر دیگر از سایر زوجات حضرت امیر بودند

و در منتخب طریعی است و قتیبه عبالله را داخل نمودند بر یزید بن معاویه آن لعین نظر

کرد بر آنها و از یکیک سؤال نمود در حالتیکه آنها بست شده بودند بر پستان بلندی پس گفت شد این ام کلثوم کبری است و این ام کلثوم صغری است و این صغیر است و این امهانی است و این رقیه دختران امیرالمؤمنین (ع) هستند

و در امالی شیخ صدوق از فاطمه دختر امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده تم ان یزید علیه لعن الله امر بنساء الحسین (ع) فجلس مع علی بن الحسین (ع) فی مجلس لایکنهم من حر ولا برد حتی تفرقت وجوههم

السابعه جناب فاطمه بنت الحسین (ع) و بایشان مصائب زیادی وارد شد منجمله - در ارشاد است قالت فاطمة بنت الحسین ولما جلسنا بین یدی یزید رقی لنا قام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال لیا امیرالمؤمنین هبالی هذه الجارية بیئنی و کنت جارية و ضیبة فارعدت و ظننت ان ذلك جائز لهم فاخذت بشیاب حتی الخ

و شیخ صدوق در امالی و طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسین (ع) فاطمه بنت امیرالمؤمنین (ع) فرموده **الثامن** - جناب سکنه بنت الحسین (ع) و مصائب اینقدره زیاد است

در فضول المبهه است لما ادخل نساء الحسین و الرأس بین یدی یزید لعن الله علیه فجلت فاطمه و سکنه تطاولان لتنظرا الی الرأس و جعل یزید یستره منهما فلما رأینهم و اعلن بالبکاء فبکت لباکهن نساء یزید و بنات معاویه فولولن و اعلن اصواتهن الی آخره

الثاسعه - آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صباپیای خود حضرت سیدالشهداء (ع) بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوبست بایشانند و معروف است بزار سترقیه

و در کامل بهامی روایت کرده که زنان اهلیت در حال اسیری معضی میداشتند بر اطفال شهادت پدوشان را و میگفتند پدران شما بفلان سفر رفته و باز میآیند و قتیکه ایشان را داخل خانه یزید نمودند یکمختر چهارساله از سیدالشهداء (ع) شی از خواب برخاست

و گفت پدرم حسین (ع) چه شد؟ و بکجا رفت؟ الساعه او را در خواب دیدم جمله زنان و کودکانش دست بگریه در آمدند و فغان و شورشی از ایشان برخاست یزید کافر خوانیده بود از خواب بیدار شد گفت چه خبر است؟ پس واقعه را تحقیق نمودند و قضیه را یزید گفتند آن ملعون امر کرد سر نازنین پدر او سیدالشهداء را ببرند جهت آن طفل پس سر نازنین را در میان طبقی نزد آن طفل گذاردند

برسید این چه چیز است؟ باو گفتند سر پدر بزرگوارت میباشد آن طفل برترسید و صحبه بلندی زد و رنجور شد و در آنروز جان بجان آخرین تسلیم نمود و در بعضی از تألیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی و در آخر آن روایت مینویسد که: آن مظلومه سر نازنین پدر و شناخت لبها را بر لب مبارک پدر گذاشت و گریه زیادی کرد تا غش نمود چون حرکتش دادند دیدند آن طفل از دنیا رفته

العاشره - جناب و باب بنت امراء القیس زوجه مکرمه حضرت سیدالشهداء (ع) و والده مکرمه حضرت سکنه خاتون و حضرت عبدالله رضیع

در نفس المهموم از اخبار العول معتمد بن جریر الطبری الامامی نقل کرده که جناب و باب با حضرت سیدالشهداء بود در سفر کربلا و جزو اسراء اهلیت بود در سفر شام بعد که مراجعت کردند

سدینه اشراف و بزرگان قریش اورا خواستگاری کردند گفت ما کنت لاتخذ حوا بعد رسول الله ص یعنی بعد از یسئیر ص پدر شوهری اختیار نخواهم کرد و یکسال بعد زنده بود و ابدأ در زیر سقف نرفت تا از غمه و غم از دنیا رفت.

الحادی عشر - جناب شاه زنان بنت کسری که ایضا زوجة مکرمه حضرت سیدالشهداء ع بود و در منتخب طریعی از شعی روایت کرده که در شاهخواهر یزید گفت اینکن سکینه بنت العسین (ع) و بین این دو مذاکراتی شد بعد عاتکه دختر یزید گفت اینکس شاه زنان ابنة کسری انوشیروان پس فرمود ها نا بنت الملك و انازوجة ابن رسول الله المقتول ظلما - الضیر.

الثانی عشر والدة ماجدة جناب محسن بن العسین ع و نفس المسموم از معجم البلدان حموی نقل کرده که جوشن کوهی است در غربی حلب که معدن مس بود و لکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند بر او اسراء اهل بیت حضرت سیدالشهداء (ع) و یکتفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا طفش راست نمود و هر قدر آنمخدره طلب نان و آب نمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آن مخدره نفرین نمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد ریح و منفعتی نبرد و در قبله آن کوه مقبره ایست معروف بشهد السقوط و سقط نام محسن بن العسین است انتهی:

و در آن کوه است مقبره ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب و محتفل است که والدة جناب محسن جناب باب یا جناب شاه زنان بوده باشد

الثالث عشر - دختر جناب مسلم بن عقیل، در منتخب طریعی است بعد از آنکه حضرت در بین راه خیر مسلم بن عقیل و هانی را شنیدند و قیل و کان لسلم بنت عمرها احدی عشر سنة مع عیال العسین فلما قام من مجلسه جاء الی البتوقربها من منزلة فحست التت بالشر و کان العسین مسح علی رأسها و ناصيتها كما یفعل بالایتام فقال البنت یاعم ما رأیتک قبل هذا الیوم تغفل بی مثل ذلك اظن انه قد استشهد و الدی فلم یتماک العسین من البكاء و قال لها یا بنیة انا ابوک و بناتی اخواتک فصاحت و نادت بالویل و البیوت انتهی

و ظاهراً این مخدره خواهرزاده حضرت سیدالشهداء بوده که در این سن حضرت اورا روی زانو نشانیده و اظهار ملاحظت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیه الکنی بام کلثوم العسری بنت حضرت امیرالمؤمنین زوجة جناب مسلم بن عقیل بوده

الرابع عشر - جناب فضه در اصول کافست لما قتل العسین (ع) اراد القوم ان یوطلوا الخیل فقالت فضة لزیب یاسیدی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی جزیرة فاذا هو باسد، الی ان قالت و الاسد را بس فی ناحية فدعینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون عدا الخ :

یان - فضه همان جاریه حضرت فاطمة زهراء هست که فضه نوبیه باشد و سفینة لقب غلام حضرت یسئیر است که اسس قیس بانجران بادرمان بامهران بوده:

الخامس عشر - آنجاریه که در کربلا حاضر بود.

در لهوف است لما قتل العسین ع جانت جاریه من ناحية خیم العسین ع فقال لها رجل یا امه الله ان سیدک قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیداتی و انا اصیح فقمن النساء فی وجهی و صحن

السادس عشر - مادر جناب وهب بن عبدالله الکلبی

السابع عشر - مادر آنجوانیکه پدرش در مصر که شهید شده بود

مخفی نماناد که این پنج مخدره اخیراً اگرچه تصریحی ندارد که بشام رفته باشند لکن ظاهراً با مخدرات بوده اند و اسیر شده اند و حقیر اسامی شریفه باقی مخدرات را که در کربلا بوده اند و اسیر شده اند از کتب معتبره معتدیه بدست نیاورده ام لکن معلوم است که از کنیزان جمعی خدمت مخدرات بوده اند

چنانچه در **کامل ابن اثیر** و در **تاریخ طبری** است فلما ادخلوهم علی ابن زیاد بست زینب از دل تباها و تنکرت و هفت بها اماها

و در بعضی از کتب معتبره و دیگر هم وارد است این مضمون پس استفاده شد که حضرت زینب کنیزهای متعدده داشته اند و لابد باقی مخدرات هم کنیز داشتند

و **بدانکه** در بعضی از زیارات مؤلفه است السلام علی عاتکه و صفیه در سابق معلوم شد که جناب صفیه اسم دختر امیرالمؤمنین ع است و در کربلا هم حاضر بوده

و در **معجم البلدان** از **یاقوت حموی** نقل کرده که عاتکه بنت زید بن عمر و بن نفیل بود و از جمله زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) بود و ندارد که در کربلا هم بوده بانه و اینمخدره مرثیه کرد زوج مکرم خود را

واحسیناه فلانیت حسیناً

غادروه کربلاه صریحاً

اقصدته اسنة الاعداء

لا سقی النیت بعده کربلاه

و در **ناسخ** است که **عاتکه** دختر زید بن عمر و بن نفیل و خواهر سعید بن زید بود که

باعتماد اهل تسنن از عشره مبشره بوده

و **بدانکه** افضل تمام اینمخدرات حضرت زینب خاتون (س) بود که در باب دوم بعضی از فضائل

اینمخدره مکرمه ذکر شد لکن بزرگتر فضائل اینمخدره دو فضیلت است

اول آنکه اینمخدره علی الظاهر و صی حضرت سیدالشهداء (ع) بود چنانچه در **نفیس المهموم**

از اثبات الوصیه ممدودی ره از مخدره مکرمه خدیجه بنت محمد بن علی الرضا (ع) نقل میکند

انه ای العسین (ع) اوصی الی اخته زینب بنت علی (ع) سترأ علی بن الحسین ع و تقیة و اتقاء علیه

و این منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گفته شد که حضرت وصیت خطش را بدخترش فاطمه سپرده

باشد کمالاً بختی

فضیلت دوم اینست که اینمخدره چند مرتبه حفظ بنه مقدسه حضرت زین العابدین ع

را فرمود

اول - در روز عاشوراء و قتیکه لشکر ابن سعد ریختند بغیهاها برای نهب و غارت نمودن

در **نفیس المهموم** از **اخبار الدول** نقل کرده و هم شرح علیه مابستحقه قتل علی الاصفرو هو

مریض فخرجت زینب بنت علی بن ایطالب ع و قالت لا والله لا یقتل حتی اقتل فمکف عنه

دوم - در روز یازدهم عاشوراء و قتیکه اهل بیت وارد قتلگاه شدند

در **کامل الزیارة ابن قولویه** از **قدامة بن زائدة** از پدرش روایت کرده از حضرت علی

بن الحسین ع و در آن روایت است که فرمود لما اصابتنا بالطف ما اصابتنا و قتل ابی ع و قتل من کان

معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حرمة و نسائه علی الاقتاب براد بنا الکوفة و جمعت انظر

الیهم صرعی و لم یواروا فظم ذلك فی صدري و یشتد لمارای منهم قلقی فکادت نفسی تخرج و تبیت

ذلك منی عتی زینب بنت علی الکبری قتالت مالی اراک تجود بنفسک با بقیة جدی و ابی و اخوتی

قلت و كيف لاجزع و املح و قداری سیدی و اخوتی و صومتی و ولدی و اهلی مصرعین بدمانهم مرملین
 بالمرء مسلبن لا یکنون ولا یوارون ولا یرج علیهم احدولا یربهم کانهم اهلیت من الدیلم
 بد صدیقه صغراء امام را تسلیم میدهد و حدیث ام امین را میخواند
 سوم در مجلس ابن زیاد ملعون و تنبکه بین حضرت علی بن الحسین ع و ابن زیاد ملعون
 مکالماتی رد و بدل شد

در ارشاد است غضب ابن زیاد و قال و بك جرة لجوابی و فیک بقية للرد علی اذهبوا به
 فاضربوا عنقه فتعلقت به زینب عته و قالت یابن زیاد حبك من دماننا و اعتنقه و قالت و الله لا افارقه
 فان قتله فاقتلنی مه فظفر ابن زیاد الیها و الیه ساعة ثم قال عجباً للرحم و الله انی لانتهاودت انی
 تلتها مه دعوه فانی اراه لابه

و در لهوف است فسمعت به عته زینب (ع) فقالت یابن زیاد انك لم تق لنا احداً غیر هذا
 الصبی فان كنت عزمت علی قتله فاقتلنی مه قال علی (ع) لمته اسکتی یا عته حتی اكلمه الخ
 چهارم - در مجلس یزید ملعون

چنانچه در دعة الساکبه از بعضی از نسخ ابی مخنف نقل میکند و تنبکه در مجلس یزید بن
 معاویه زین العابدین (ع) آیه شریفه را تلاوت فرمود « ما اصاب من مصیبة فی الارض الی قوله و الله
 لا یجب کل مغتال فنجور » غضب یزید و قال خلوه و اضربوا عنقه فقالت ام کلثوم و یلك یا یزید ما
 کفاک ما ضلت بنا و قد ارویت الارض من دم اهل البیت ع و قد بقی هذا الطفل اثر یدان قطع نسل
 رسول الله - قال الراوی فابکت کل من کان حاضراً فقال له: « الله بعض جلساته سلتک بالله یا یزید
 الاما ضوت عه فانه صغیر السن و لا یجب علیه القتل فامر العین بتغلیته

فصل یازدهم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سیدالشهدا، ع

اما وقایع سال پنجاهم هجری بعد از شهادت حضرت مجتبی (ع)
 بدانکه در ماه شعبان سال پنجاه هجری مفیره بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرک
 و اصل شد در سن هفتاد سالگی و بعد از موت منیره معاویه زیاد بن ابیه را که حاکم بصره بود حاکم
 کوفه هم نیز نمود خود زیاد آمد بکوفه و سمره بن جندب ملعون را در بصره بجای خود گذارد
 و در این سال معاویه معاویه بن خدیج را از حکومت مصر عزل نمود و سلسله بن مغلذ را
 والی مصر نمود

و در این سال جناب عقیل بن ابیطالب ع از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سال پنجاه و یک:

منجمله آنکه معاویه بنام حکام بلدان نوشت انظروا من اقامت علیه البینه انه یحب علیاً

و اهل بیه فامروه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه

چون این حکم بحال رسید دست بقتل و لغارت شیمان گشودند و بسیاری از مردم را به تهمت

تشیع بقتل آوردند

و منجمله در این سال جناب عمرو بن حنق و جناب حجر بن عدی که هر دو از خواص شیطان امیر- المؤمنین ع بودند از دنیا رحلت فرمودند و تفصیلش در باب سوم ذکر شد

و منجمله در این سال ممویه ابن ابی سفیان فرزند خود بزید را بالشکر زیادی مأمور نمود بفتح قسطنطنیه و در آنجنگ جناب ابویوب انصاری که اسس خالدين زید بود از دنیا در گذشت و جسد او را در کنار سور قسطنطنیه بقتل سپردند و مردم روم برای قبر او بنای عالی ساختند و قنادیلی آویختند و در آنجا استنفا میجستند

واما وقایع سال پنجاه ودو:

منجمله در این سال جناب میمونه بنت حارثه زوجهٔ یغبر (ص) ازدنیارحلت فرمود

و منجمله در این سال ابوموسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بود از دنیا رفت

و منجمله در این سال جریر بن عبدالله الجلی ازدنیارحلت نمود

و منجمله در این سال حسان بن ثابت انصاری که شاعر بی بدلی بود در سن صد و بیست سالگی ازدنیارحلت نمود

و منجمله بعضی نوشتند که در این سال بود شهادت جناب حجر بن عدی که در جنگ صفین امیر مینه لشکر علی بن ابیطالب ع بود و در جنگ نهروان امیر میسره و زیاد بن ابیه که امیر عراق بود در باره او سعایت کرد نزد ممویه و ممویه او را طلبید بشام و در نزدیکی شام سراو وسی و پنج تن از اصحاب او را بریدند و بنزد ممویه بردند

اما وقایع سال پنجاه و سه :

منجمله در این سال در چهارم ماه رمضان زیاد بن ابیه بدرک واصل شد برض طاعون و در تاریخ ابن اثیر است که زیاد بممویه نوشت که من امور عراق را بدست چه اداره نمودم و دست راستم فارغ است امور حجاز را باو و گذار کن ممویه عهد حجاز را باو نوشت اهل حجاز چون شنیدند جمع شدند و باو نفرین کردند طاعون بانگشت راستش زد و هلاک شد و قبرش در ثوبه است نزدیک قبر جناب کمیل و مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری و احنف بن قیس کدافی کامل ابن اثیر

و منجمله ربیع بن زیاد العارثی که حاکم خراسان بود در این سال از دنیا رفت

و منجمله و در آن غلام عمرو عاص مملون در این سال از دنیا رفت

اما وقایع سال پنجاه و چهار :

و منجمله در این سال اسامه بن زید و حکیم بن حزام و ابوقناده ازدنیارفتند

و منجمله در این سال سوده بنت زعمهٔ یغبر ص ازدنیارحلت فرمود

و منجمله در این سال ثوبان غلام حضرت رسول در حرم از دنیا رحلت کرد

و منجمله در این سال ممویه سعد بن عاص را از حکومت مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را حاکم مدینه گردانید

و منجمله در این سال ممویه عبید بن یادر حاکم خراسان نمود

واما وقایع سال پنجاه و پنج :

منجمله سعد بن ابی وقاص که بقول اهل تسنن از عشره مبشره بود از دنیا رفت در سن هشتاد و دو سالگی و او آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و در قبور دفن شد

و منجمله در این سال سحبان و امل وفات کرد و او در بلاغت و فصاحت نظیر نداشته و ضرب -

السل است

و منجمله در این سال کمب بن عمرو الانصاری و ارقم بن ارقم از دنیا رفتند

و اما وقایع سال پنجاه و شش:

منجمله معویه ملعون پسرش برید ملعون را بولایت عهد خود منسوب نمود و از مردم بیعت گرفت و حضرت سیدالشهداء (ع) و جناب عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمودند فرمان معاویه را

و ایضاً در این سال معویه عبدالله بن زیاد ملعون را از حکومت خراسان عزل نمود و سعید بن عثمان بن عفان را به حکومت خراسان نصب نمود

و در حقیقت الحیر است که سعید بعد از ضبط حدود خراسان لشکر با او راه انهر بقصد تسخیر بخارا کشید و بعد از فیصل دادن و گرفتن بخارا لشکر قصد تسخیر سررقتد کشید و در آنجا معاربان سخت اتفاق افتاد و جناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد

و منجمله در این سال جویریة بنت حارث زوجه حضرت یغبر ص از دنیا رحلت فرمود و او در مدینه بیگانه شدند

و اما وقایع سال پنجاه و هفت:

منجمله در این سال معویه مروان بن حکم را از حکومت مدینه عزل نمود و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را به حکومت نصب نمود

و ایضاً در این سال معویه حکومت کوفه را بضعاک بن قیس داد و حکومت بصره و ایران و خراسان را به عبدالله بن زیاد بن ابیه داد

و ایضاً در این سال شداد بن اوس که از عباد و زهاد بود در بیت المقدس از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

و ایضاً در این سال بقول بعضی عبدالرحمن بن ابی بکر که برادری و امی هایش بود در نزدیکی مکه معظمه از دنیا رفت و مادرش امرومان بود

و ایضاً در این سال هایشه زوجه یغبر ص از دنیا رحلت کرد در شب سه شنبه هفتم ماه رمضان در سن شصت و هفت سالگی و ابوهریره بروی نماز خواند و او را در بقیع دفن کردند

و در کامل بهائی است که معویه به کوفت که از برای بزیید بیعت بگیرد هایشه تهدید فرستاد برای وی که برادرش محمد را کشتی و برای بزیید بیعت میگیری عمرو عاص بمعویه گفت اگر هایشه بتو تشییع زند خلق بر تو خروج کنند معویه ابوهریره و قوسریل را با هدایای بسیار نزد وی فرستاد که با وی صلح کند و برادر او عبدالرحمن را و لایب دهد و امثال اینها - روزی پیام فرستاد که توقع است ام المؤمنین ما را بشرف خود مشرف سازد و چاهی کند و بآهک بر کرد و فرس گر انما به آنجا پهن کرد و کرسی بر سر او نهاد و وقت نماز خفتن او را خواند و گفت چندین هزار درهم نثار خواهم کرد

هایشه با غلام هندی بیرون آمد و بر خر مصری سوار شد و معویه او را از کرد و بدان کرسی اشاره

کرد که بنشیند چون نشست فرو شد بان چاه در حال معویه گفت غلامم خورا بکشند و در میان آن چاه انداختند و خالکریختند مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند هایشه بدینه رفت بعضی گفتند به بسن رفت، و حضرت سیدالشهداء (ع) و جماعت خاصان معویه حال را میدانستند لذا حضرت سیدالشهداء ع ترکه

او را بوارثان او داد

و ایضا در اینسال بروایت بعضی ابوهریره عبدالرحمن الدوسی وفات نمود چنانچه در حبيب السیر است

واما وقایع سال پنجاه وهشت

در اینسال عقبه بن عامر جهنی در مصروفات نمود و در فسطاط مصر مدفون گشت

و ایضا در اینسال جبیر بن مطعم بن نوفل از دنیا رحلت کرد

و ایضا در اینسال سمره بن جندب ملعون از دنیا رفت

واما وقایع سال پنجاه ونه

در اینسال معویه خواهر زاده خود عبد الرحمن بن ام العکرم را از کوفه عزل نمود و نعمان

بن بشیر را بحکومت کوفه نصب کرد

و ایضا در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت و در

خراسان بود تا حضرت سیدالشهداء (ع) ارواحنا له الفداء در کربلا شهید گردید

و ایضاً در اینسال اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رحلت کرد علی نقل

و ایضاً در اینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و بعضی از مراتب

شجاعت و فضایل او در سابق گفته شد

و ایضا در اینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود از دنیا رحلت کرد

و ایضاً در اینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید از دنیا رفت

و ایضا در اینسال عبدالله بن عامر بن کریر در مکه از دیارت و در عرفات دفن شد

واما وقایع سنه شصت هجری

در اینسال معویه بن ابی سفیان ملعون در شام از دنیا رفت در غره ماه رجب یا نیمه آن یا

بیست و دوم آن در سن هفتاد و پنجسالگی و بعد از فوت معویه یزید کاغذی نوشت به پسر عمش ولید بن

عقبه بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود که بیعت بگیرد از حسین بن علی (ع) و از عبدالله بن زبیر و از

عبدالله بن عمر، هر دو عبدالله که شنیدند از مدینه فرار نمودند بسکه معظه حضرت سیدالشهداء هم

امتناع فرمود از بیعت نمودن تا آنکه حضرت در شب یکشنبه دوشب مانده از ماه رجب از مدینه طیبه

بیرون شد بقصد مکه معظه با اهل بیت و جمع کثیری از بنی هاشم و آن بزرگوار تلاوت میفرمود این

آیه شریفه را « فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين » و روز سوم شعبان

وارد مکه معظه شدو تلاوت میفرمود: ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربى ان يهدىنى سوآء

السبيل- و چون اهل کوفه شنیدند هلاکت معویه را و خروج حضرت سیدالشهداء (ع) را بجانب مکه

معظه شعیبان جمع شدند بخانه سلیمان بن صرد الخزاعی و کاغذی نوشتند بحضرت سیدالشهداء که

تشریف بیاورید بجانب کوفه و آن کاغذها را بتوسط عبدالله بن مسعم و عبدالله بن وال فرستادند

خدمت حضرت بعد فاصله دوروز باز کاغذهایی نوشتند بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی و عبدالرحمن

بن عبدالله الارحبی خدمت حضرت فرستادند بعد فاصله چندروز کاغذها نوشتند و بتوسط هانی بن هانی

السبعی و سعید بن عبدالله الحنفی روانه کردند

الحاصل تا آنکه عده کل کاغذها بدوازده هزار رسیده بود در تمام آنها بشارت بود بهلاکت

معویه و توهمین یزید و استدعاه تشریف آوردنشان را بکوفه و تمام آن کاغذها از معاریف اهل کوفه

بود نظیر جناب حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن سرد و شبت بن ربیع و رفاعة بن شداد و مسیب بن نجبه و حجاج بن ابره و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و امثال اینها و شیمان بصره هم جمع شدند بخانه ماریه بنت منقر العبدی که از شیعیان بود و آنها هم کافتها نوشتند و طلب کردند قدوم شریف حضرت را بصره این بود که حضرت برعش جناب مسلم را بجانب کوفه فرستاد چنانچه سابقاً گفته شد و خود آن بزرگوار هم در هشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم الترویة بود از مکه معظمه خارج شد و روز دوم محرم سنه شصت و یک هجری بکربلائی معلی رسید

فصل دوازدهم

در بعضی از فضایل زمین کربلا و بعضی از مقابر شریفه بزرگمانی که

در کربلائی معلی مدفونند

و لابد است در مقام اذ ذکر دوامر :

امراول در بعضی از فضائل زمین کربلا

مخفی نماند که فضائل آن زمین مقدس زیاد است و ما ذکر میکنیم بعضی از آنها را تیناً

الاول - آنکه زمین کربلا افضل و اشرف است از زمین مکه

اولاً : بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکه معظمه است

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد

و گفت « کدام زمینست مثل من و حال آنکه خانه خدا به پشت من واقع شده و مردم میبایند بجانب

من از هر شقه و راه دور و من قرار داده شده ام حرم و محل امن الهی » پس خداوند وحی فرمود

بسوی او که بس کن و آرام بگیر نیست فضیلتی که بتو داده شده در مقابل آن فضیلتی که بزمن

کربلا داده ام مگر بمنزله سوزنی که فرو برود در آبدریا پس از آب دریا برآورد و اگر نباشد زمین کربلا

من بتو فضیلت نیدادم و اگر نبی بود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد من ترا خلق نیک کردم

و خلق نیک کردم این خانه را که باو فخریه میکنی پس آرام بگیر و مستقر باش و بوده باش عقب و متواضع

و ذلیل و خوار و الا غضب میکنم بتو ترا میبرم بآتش جهنم

و ثانیاً ؛ بجهت آنکه زمین کربلا بیست و چهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی

واقع شد

در بحار از کامل الزیارة از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده فرمود خداوند اخذ

کرد زمین کربلا را حرم امن و مبارک خود قبل از آنکه زمین کعبه را خلق کند و او را حرم خود قرار

دهد به بیست و چهار هزار سال و چون روز قیامت میشود این زمین گساهی با تربت نورانی اش بلند

میشود و نهاده میشود در افضل باغی از باغهای بهشتی که ساکن نمیشود او را مگر یغمبران و مرسلین

یا فرمود اولوالعزم از رسل و آن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغهای بهشتی چنانچه روشنائی

میدهد ستاره دری در بین ستارهها از برای اهل زمین که نورش خیره میکند چشمهای اهل بهشت را

و فریاد میزند انا ارض الله القدسة الطيبة المباركة التي تضمنت سيد الشهداء (ع) و سيد شباب اهل الجنة

الثانية - این زمین کربلا بقعه مبارکه است که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده در تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود شاطیء الواد الاین الذی ذکره الله فی القرآن هو الفرات و البقعة المباركة هي کربلاء بلدة طيبة

الثالث - این زمین مقدس اطهر بقاع روى زمین و اعظمها حرمة هست

در بحار از کامل الزیارة از امامین از حضرت یغمبر (ص) روایت کرده که فرمود جبرئیل آمد نزد من و اشاره نمود بسید الشهداء (ع) و گفت «سبطك هذا مقتول فی عصابة من ذريتك و اهل بيتك و اخيار من امتك بصفة الفرات بارض تدعى کربلاء من اجلها نکثر الکرب و البلاء علی اعدائك و اعداء ذريتك فی اليوم الذی لا ینقضی کربه و لا تقضى حرته و هي اطهر بقاع و اعظمها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة

الرابعة - این زمین مقدس يك باغيست از باغهای بهشتی

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قبر حضرت سید الشهداء (ع) بیست ذراع در بیست ذراع باغيست از باغهای بهشت و از این زمین است معراج بآسمان و نیست ملک مقرب و پیغمبر مسلی مگر آنکه از خداوند سؤال میکنند که زیارت نمایند این زمین را فوجی هبوط مینمایند و فوجی صعود میکنند

الخامسة - حورالعین از ملائکه نازل از آسمان تنی میکنند هدی آورده این تربت مقدس را در بعوا از مزار کبیر روایت میکنند که حورالعین وقتیکه ببیند یکنفر از ملائکه را که هبوط میکنند بسوی زمین طلب هدی میکنند از او تسبیح و ترتب را از خاک قبر حضرت سید الشهداء ع

السادسة - مستحب است نهادن تربت با میت میان قبر و مخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس

در غیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله بن جعفر حمیری بحضرت حجت (ع) و سؤال کرد آیا جایز است در قبر میت از خاک تربت بگذارند یا نه؟ فرمود بلی میگذارند و مخلوط میکنند بحنوط میت انشاء الله

و در خصائص است که روایت شده زن زانیة اولادش را بدست خود میسوزانید چون از دنیا رفت و اورادش کردند زمین اورا دور انداخت مکرر پس بتلمیم یکنفر از امه (ع) قدری از تربت حضرت سید الشهداء با او دفن کردند بعد زمین اورا دور نینداخت

السابعة - مستحب است سجده نمودن باین تربت مقدس

در مصباح التهجیدین از معویة بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادق (ع) خریطة زردی داشت که در او تربت حضرت سید الشهداء (ع) بود وقت نماز که میشد همان تربت را در موضع سجودش میریخت و سجده براو میکرد و میفرمود سجده بر تربت حضرت سید الشهداء (ع) باره میکند حجب سبع را

الثامنة - آنکه خداوند شفا در این تربت مبارکه قرارداد.

در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم روایت کرده گفت شنیدم از حضرت باقر و از حضرت

صادق (ع) که فرمودند ان الله عوض الحسين (ع) من قتله ان جعل الامامة من ذريته والشفاء في تربته و اجابة الدعاء عند قبره ولا تعدايم زائره جائيا وراجعا من عمره
در مزار بحار از کامل الزياره از ابيهاشم جعفری روايت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادی

(ع) در حالتیکه آن بزرگوار تهنات و علیل بود فرمود يا اباهاشم بفرست مردی را از دوستان ما که برود بحائر و دعا کند بجهت شفاء من گفت من بیرون شدم از خدمت آنحضرت و مقابل شدم باهلی بن بلال باو گفتم آنچه مولايم بمن فرموده بود واز او خواهش کردم برود بحائر بجهت دهاه نمودن برای آن حضرت گفت سمعا و طاعة ولكن من ميگويم که حضرت هادی افضل است از حائر و دعای خودشان از برای خود افضل است از دعای من برای ایشان در حائر ابيهاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی بن بلال گفت فرمود بلی بن بلال بگو که يئسبیر (ص) افضل بود از خانه کعبه و از حجر الاسود مفذک دور خانه طواف میکرد و استلام حجر مینمود واز برای خداوند بقمه هائست که دوست میدارد در آن بقمهها دعا بشود و اجابت بفرماید و حائر از آن بقمهها است

الثاسعه - مباحات نمودن این زمین مقدس بر سایر زمینها

در بحار از کامل الزياره از صفوان جمال از حضرت صادق (ص) روايت کرده فرمود وان كربلاء و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارك و تعالی و بارك عليها فقال لها تكلمی بسا فضلك الله قالت انسا ارض الله القدسة المباركة الشفاء في تربتي و مائي ولا فخر بل خاضعة ذليلة لمن فعل بي ذلك ولا فخر علی من دوني بل شكر الله فاکرمها و زادها بتواضعها و شكر الله بالحسين (ع) و اصحابه

العاشره - جميع ملائكة این خاک مقدس را استنشام نمودند

در بحار از کامل الزياره روايت کرده که ملكی که آمد خدمت يئسبیر (ص) و خبر قتل حضرت سيدالشهداء را داد ملكی بود که نازل شد بدريا و بالش را پهن کرد بدريا و صبيحة زد و گفت يا اهل البعار البسوا انواب العزن فان فرخ الرسول مذبوح بعد تربت مقدس را بيالش بر داشت و عروج کرد باسان و باقی نماند ملكی در آسان مگر آنکه آن تربت مقدس را بويتد و اثری از آن تربت در او ماند و بر قاتلین آن بزرگوار لعن کرد و در روايت ديگر فرمود و هو يفوح كالسك

و در روايتی از حضرت زين العابدين ع نقل کرده که فرمود من زيارت کردم قبر پدر بزرگوارم را پس بوی سيب از قبر شريفش استنشام نمودم پس اگر از شيعيان و زائرین قبر مقدس بخواهد بفهمد در وقت سحر مشرف بشود تا يابد بوی سيب را اگر از روی اخلاص باشد
و بدانکه از اعظم سعادات است دفن در كربلاء معلی و ما ذکر ميکنيم در اين مقام سه

حكايت مختصر

الاول - در کلمة طيبة ثقة الاسلام نوری از جناب ملا کاسظم هزار جریبی تليذ علامه

بهیپانی در کتاب تحفة المعاور نقل کرده از سيد جليل جناب آقا مير سيد علی صاحب رياض فرمود در عصر پنجشنبه عادت داشتم بر رفتن بزيارت قبوری که در نزديکی خيگاه است پس شبي در خواب دیدم که رتم بآن مقابر پس دیدم بلدا که خالی از عمارتست و بجای همه عمارات قبر است پس متفکر و متوحش شدم و شنيدم که هاتقی ميگويد خوشا حال کسیکه در اين ارض مقدس مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قيامت سلامت در رود و هيبات که کسی در اینجا مدفون نشود از هول قيامت سلامت در رود

الثانی - نیز در کله طیه از علامه بهبهانی نقل فرموده گفت در خواب دیدم حضرت سید الشهداء (ع) را عرض کردم سیدمولای من آیا سؤال میکنند از کسیکه دفن شده باشد در جوارشا فرمود کدام ملک است که او را این جرمت باشد که از او سؤال کند

الثالث - در دارالسلام از مرحوم میرزا محمد شهرستانی که از اجله علماء بوده نقل کرده که من مجاور بودم در کربلائی معلی و حاجی حسینعلی نام خواتون آبادی که از اهل صلاح بود مجاور نجف اشرف بود و او مرا ترفیب میکند بجاورت نجف اشرف و میگفت مجاورت کربلائی معلی موجب قنات قلب میشود پس شبی در خواب دیدم که در رواق بالای سر مطهر حضرت امیرمقابل شبانک هستم و حاجی حسینعلی هم آنجا هست و بر عادت خود باز منکر مجاورت در کربلا گردید پس دیدم که مولایم حضرت صاحب الزمان هم آنجا تشریف دارند حاجی به حضرت عرض کرد شما اینجا تشریف دارید و مردم میروند بسامره بزیارت شما فرمودند من در آنجا هم نیز هستم بعد فرمود احدی را از کربلا بسوی جهنم نیبرند دو مرتبه اشاره فرمود بقبر مقدس حضرت امیر (ع) فرمود بحق امیر المؤمنین (ع) احدی را از کربلا بسوی جهنم نیبرند پس بغاطرم گذشت که قسم مصوم بجهت انکار حاجی حسینعلی هست مجاورت کربلا را بعد فرمود بشرط آنکه یکشب در آنجا بیتوته کند من چنین فهمیدم که مقصود حضرت از بیتوته قیام بعبادت است عرض کردم مامیخواهیم در شبها تا طلوع شمس - حضرت فرمود اگر چه بغواید تا طلوع شمس و همین خواب سبب شد که من اختیار نمودم مجاورت کربلائی معلی را تا زنده باشم

اوردوم در بعضی از مقابر شریفه امامزادگان و علمائیکه در کربلائی معلی

وحله وحوالی این دو بلند مدفونند

امامقابر بعضی از بزرگان که در کربلائی معلی مدفونند

عمده قبور شریفه شهادت است که در رکاب ظفر انتساب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند چنانچه در هدیه الزائرین از مزار مرحوم سیدمهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که در راه حضرت امام حسین (ع) شهید شده اند چه آنها که در حائر نزد آنحضرت مدفونند و چه آنان که بیرون از حائرند مثل : حضرت عباس و جناب حبیب بن مظاهر و جناب حرین یزید الریاحی و جناب مسلم بن عقیل و جناب هانی بن عروه و جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار انتهی .

و شهید در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و زیارت کند شهداء را و برادرش حضرت عباس و حر بن یزید را انتهی .

و بدانکه اشخاصی که در راه حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشورا شهید شدند غالباً قبر مقدشان در بای قبر مقدس حضرت علی اکبر است مگر قبر مقدس حضرت امی الفضل العباس که مسلماً در همین موضعی است که مزار مؤمنین است و قبر جناب حبیب بن مظاهر که در میان رواق مطهر است و قبر شریف جناب حرین یزید الریاحی که در یکفرسخی کربلائی معلی است و قبر جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که در دو فرسخی کربلائی معلی است و بعضی از متعبدین گفتند که جناب حرود میدان جنگ کشته شد و حضرت سید الشهداء (ع) بیابانش آمد لکن وقتی که طایفه بنی الریاح شنیدند که لشکریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را

بردند در بکفرسخی دفن کردند که بابال سم ستوران نشود لکن ثقه الاسلام نوری این قتل را تکذیب مینماید
و جناب عون هم تعاقب از لشکریان فرمود تا اینموضع دور آنجا لشکریان هجوم آوردند و او را شهید نمودند و همان موضع هم دفن کردند و صحت اینهم معلوم نیست اگرچه در این موارد سیره کانیست و مسلما سیره قطعیه است که در این اماکن شریفه مؤمنین از سابق بنامین مذکوره زیارت میکردند و شاید قبر جناب جون مولی ای ذرم در حفیره نباشد که سایر شهداء را دفن کردند.

چون در بحار از حضرت زین العابدین روایت کرده جیاهی که حاضر شدند بجهت دفن شهاده جون را بعد ازده روز دیدند که بوی مشک از او ساطع است و سزاوار است که مؤمنین زیارت کنند قبر شریف طفلان مسلم را که در نزدیک مسیب مرفوست و بقعه و بارگاهی دارند و بعضی استیما دانوده اند بودن قبر طفلان مسلم را در این موضع چون بقتضای خبر امالی شیخ صدوق آنها را در کوفه در کنار شط فرات شهید کردند و سرشان را بردند نزد این زیاد و جسدشان را در آب انداختند و نهر فرات از مسیب میآید بکوفه و از مسیب تا کوفه شاید زیاده بر پانزده فرسخ باشد و معقول نیست که آب آنها را سر بالا باینموضع آورده باشد و بعید است که جنازه آنها را از آب گرفته باشند و باین محل بعید دفن کرده باشند

و بعضی از بزرگان از علماء گفته اند که در سابق نهری از کوفه جاری بوده باراضی زیر شط تا بسیب چون آن اراضی از شط گودتر است و آن اراضی را زراعت میکردند و از آن نهر آب میدادند و گفته فلانم هلاکتی از آن نهر موجود است و جسد طفلان را میان آن نهر انداخته بودند نه میان شط بزرگ و آب که جسدشان را باینموضع رسانید از آب گرفتند دفن کردند و سیره مستمره هم هست که مؤمنین متوجه باینسکان بودند بنام زیارت ایندو طفل

و اما سایر قبور متبرکه که در آن زمین مقدس است از مشاهیر امامزادگان

عظام و علمای ذوی الهز و الاحترام

الاول حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمد العابدین الامام موسی بن جعفر الکاظم (ع) و قبر شریفش در آخر روان بالای سر مبارک است و ضریح برنجی هم دارد
الثانی - سید المنعم ابو احمد حمین بن محمد الاعرج بن موسی ابی الصبحة بن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم (ع) والد سیدین السنین السید المرتضی و السید الرضی در عدة الطالب است او در سنه چهارصد در بغداد رحلت فرموده و در خانه خود دفن شد بعد او را نقل کردند بکربلائی معلی

و در تاریخ ابن اثیر است که ولادت والد ماجد سیدین در سنه سیصد و چهار بوده

الثالث السید المعظم علم الهدی ذوالثانین مجدد المذهب الامامیه فی رأس المائة الرابعه ابو القاسم علی بن العنین السابق ذکروه الملقب بالسید المرتضی

ولادت آن بزرگوار در سنه سیصد و پنجاه و پنج بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع المولود

سنه چهار صدوسی و شش بود

الرابع - السيد الزاهد العابد محمد بن الحسين الملقب بالسید الرضی برادر ابوی سید مرتضی تولدش سنه سیمه و پنجاه ونه بود و رحلتشان روز یکشنبه ششم محرم سنه چهارصد و شش بود. و این دوسید جلیل را در کاظمین دفن نمودند هر یک را در خانه خودشان در موضعی که الحال صورت قبرشان موجود است و بعد مثل والد ماجدشان رحمت را حمل نمودند به کربلای معلی و در جوار جدشان دفن شدند و حجة الاسلام آقا سید حسن صدر کاظمینی دامت برکاته شفهاً فرمودند که قبر شریف این دو امامزاده و قبر والد ماجدشان پشت سر واقع است که از قبر مقدس تا قبر این سه بزرگوار تقریباً پنج ذراع فاصله است و فرمودند بعضی از ثقات که میان سرداب مقدس مشرف شده اند صورت قبر این سه آقا زاده را میان سرداب دیده اند

و در حاشیه عمده الطالب خوش خط قدیمی بخط ملاحین کتابدار نجفی نوشته بود که قبر شریف ابوحامد الحسین و قبر الرضی و المرتضی پشت سر قبر مطهر است بفاصلهٔ دو ذراع و شبری و از برای هر یک از قبور ایشان سکوی بلند از سنگ مرمر است و در هر سکوی هم بایست که بسجده جامع پشت سر مطهر باز میشود بعد میگویند و هی معروفه مشهوره يعرفها کل احد قدس الله ارواحهم.

الخامس - السيد الجلیل النبیل السید علی بن محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض خواهر - زادهٔ علامه بهبهانی و زوج ابنته تولدشان در ربیع الاول سنه هزار و صد و شصت و یک بود و رحلتشان در سنه هزار و دویست و پانزده بود (۱) و قبر شریفش در رواق مطهر قریب بقبره علامهٔ بهبهانی است پایین پای قبور مقدسهٔ شهداء

السادس - قبر السید المفخم آقا سید محمد ابن سید علی صاحب الریاض الملقب بالمجاهد صاحب کتاب مفاتیح و مناهل که نوادهٔ دختری مرحوم علامهٔ بهبهانی و داماد مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم بود

تولدشان در سنه هزار و صد و هشتاد بود و رحلتشان در کربلای معلی سنه هزار و دویست و چهل و دو بود و قبر شریفش در اواسط بازار بین الحرمین است و جهت آنکه ایشان را سید مجاهد میگویند آنستکه مرحوم فتحعلی شاه قاجار شنید که حضرات روسه خیلی تندی میکنند ببلاد اسلامیه عازم شده که با آنها دفاع کند و استدعا نمود از مرحوم سید که بامو کب سلطنت تیناً حاضر شود که باشعهٔ انوارش مستنیر شوند سلطان هم با سایر ملازمین در نهایت احترام تجلیل و اکرام زیادی از ایشان کرد.

بعد بواسطهٔ رشوه گرفتن بعضی از رؤسای عسکر منهزم شدند و بمرحوم سید در مراجعت عساکر خیلی اذیت و آزار میکردند بعضی سخریه میکردند و بعضی سب میکردند مقابل رویش بیعت آنکه نفهیدند علت منهزم شدنشان چه بود و می گفتند علت عدم اهلیت سید بود از برای مطاعبت عسکر اسلامی

تا آنکه در مراجعت رسیدند بقزوین و مرحوم سید در قزوین اقامت فرمودند تا از شر

(۱) بلکه وفات آن بزرگوار در ۳۱ - ۱ بوده است چنانکه در ترجمهٔ او در معش ذکر شده و صاحب نعبه

المقال در تاریخ فوتش فرموده (صاحب الریاض قدس جل - ۱۲۳۱) (ج)

عسکریان آسوده شد لکن بهین غم بود تا نگذشت زمانیکه سید بیستر مرض افتاد و بهین غم از دنیا رفت و بعد از فراغ از تجهیز جنازه ایشان را با سرعت وقت حمل نمودند بکربلاه معلی و در مدخل مزبور دفن کردند رحمة الله علیه کذافی الروضات

السابع - السيد الاجل آقا سید ابراهیم ابن سید محمد باقر القزوینی صاحب ضوابط الاموال

رحلتان در حدود سنه هزار و دوویست و چهل و شش بوده و قبر شریفشان در حجره درب صحن کوچک حضرت سیدالشهداء (ع) است درست راست کسبکه میروید بیازار حضرت ابوالفضل و در همان مقبره دفن است جناب فاضل نهریر ملا محمد حسین الوردگانی الیزدی و رحلت ایشان در حدود سنه هزار و سیصد بوده .

الثامن - صاحب القامات العالیة فی العلم والعمل جمال الدین احمد بن محمد بن فهد العلوی صاحب

عدة الداعی و غیر آن

رحلتان در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و قبر شریفشان در کربلا معلی جنب خیمه گاه معروفست

و گنبد عالی دارد و سید صاحب ریاض تیرک میبجست بزار شریف ایشان

التاسع - العالم المؤید المسد الشیخ ابراهیم ابن علی بن الحسن العاملی الکفعمی صاحب

کتاب بلد الامین والمصباح و غیرها و تاریخ ولادت و رحلتان معلوم نیست الا آنکه تاریخ تصنیف

کتاب مصباح در سنه هشتصد و نود و پنج بوده و معتدل است قبر شریفشان در کربلا معلی باشد و

اشعاری در مقام وصیتش فرموده

و از آن اشعار است :

و یمنه من ان ینال بضیر

فانی رأیت العرب یحیی نزیلها

یجاوره ناول بغیر نصیر

فکف بسبب المصطفی ان یزودمن

اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

و عار علی حام الحی و هو فی الحی

و مخفی نفاذ که این شعر اخیر خیلی مناسب است که در میان بقاع مطهره معصومین (ع)

خوانده شود

و در روضات الجنات در ذیل ترجمه کفعمی دارد که یکی از ثقات اهل علم جبل عامل نقل کرده

که فرموده در این نزدیکها زارعین زمینی را در دیار جبل عامل شیار میکرد سرجوق بند شد بسنگی

آنسنگرا از جای خود حرکت داد پس تابوتی از سنگ نمایان شد و شخصی میان آن تابوت بود فوراً

از میان حرکت کرد و گفت هل قامت القیامه دوباره در میان تابوت خواهید آمد زارع از دیدن

این قضیه هراسان شده مراجعت بقلعه نمود و واقعه را نقل کرد مردم قلعه رفتند بآنسکان و آن تابوت

را ملاحظه نمودند دیدند بر سنگ تابوت کنده شده هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی معلوم شد که

آقبر شیخ ابراهیم کفعمی صاحب مصباح است

العاشر - العالم الزاهد الورع التقی المولی عبدالله التستری تلمیذ مولانا الوردیلی و ایشان

روزیست و ششم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک در اصفهان از دنیا رحلت فرمود و ایشان را

در مقبره امامزاده سید اسمعیل بامانت سپردند بعد نقل کردند بشهد شریف سیدالشهداء (ع) و در تحت

قبره آن بزرگوار دفن کردند و موضع قبرشان غیر معلومست و ایشان غیر مولانا عبدالله التستری الشهید

فی البخارا هستند و ظاهراً هر دو در یک عصر بودند

الحادی عشر - الشیخ الجلیل یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب العدائق

تولدشان سنه هزار و صد و هفت بوده و رحلتشان ماه ربیع الاولود سنه هزار و صد و هشتاد و شش بوده و مدفنشان در نزدیک شباکمی هست که مقابل قبور شهداء مفتوح است

الثانی عشر - الولی الملامه المحقق محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی
تولدشان در کربلا معلی سنه هزار و صد و هیجده بوده و رحلتشان ایضاً در کربلا معلی در سنه هزار و دو بیست و هشت بوده و والده آقای بهبهانی دختر آقا نورالدین بن محمد صالح مازندرانی شارح اصولی کافی بوده و والده شیخ نورالدین آمنه خاتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی بوده چون آخوند ملا محمد صالح داماد مجلسی اول بود

لذا ایشان از مجلسی اول بجد و از مجلسی دوم بغال تعبیر میفرماید

الثالث عشر - العالم الفقیه جناب آخوند ملا حسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان و این مرحوم از علماء عصر مرحوم فتح‌لیشاه بود و آخر الامر مجاور کربلا معلی شد و آنجا دفن شد و محل دفنشان راحتر معلوم نیست

الرابع عشر - استاد الفقهاء فی عصره محمد شریف بن ملاحسن علی مازندرانی الملقب بشریف العلماء که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند و در کربلا معلی سنه هزار و دو بیست و چهل و پنج از دنیا رحلت فرمود و سنش بین سی و چهل بود و در سرداب میان منزل خود دفن شد و مقبره شان در نزدیک در قبله صحن مطهر حضرت سید الشهداء (ع) معروف است

الخامس عشر - العالم الکامل العامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیله و قبر ایشان در نزدیک قبرستان وادی است در دروازه توبریج

السادس عشر - المحقق النحریر الشیخ محمد حسین بن شیخ عبدالرحیم الطهرانی از قریه ایوان کیف بوده و صاحب فصول و برادر شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم بود و وفاتش در حدود سنه هزار و دو بیست و شصت و یک بوده و مقبره شان مقبره صاحب ضوابط است و بقبر صاحب فصول در درب صحن کوچک طرف راست کسبیه از بازار بین الحدیث داخل صحن حضرت سید الشهداء (ع) میشود و در مقبره شیخ محمد حسین صاحب فصول است قبر جناب آخوند ملا آقای در بندی صاحب کتاب اسرار الشهداء رحلتشان در سنه هزار و دو بیست و هشتاد و شش بود (۱)

السابع عشر العالم الجلیل مرحوم شیخ عبدالعسین بن شیخ علی الطهرانی شیخ العراقرین و رحلتشان در بیست و دوم رمضان سنه هزار و دو بیست و هشتاد و شش بوده و قبرشان در مقبره جنب باغ سلطانی معروف است

الثامن عشر الفقیه النبی حاج شیخ زین العابدین بن کربلائی مسلم المازندرانی العائری که در پانزدهم ذیقعدة الحرام سنه هزار و سیصد و نه از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در جنب باب قاضی العالجات معروف است و ولد ایشان جناب آقا شیخ حسین که از اجله علماء بود در روز صبح چهارشنبه دوازدهم ماه شوال المکرم سنه سیصد و سی و نه بود و در مقبره والدشان دفن شد

(۱) وفات آئین زرگوار در سنه هزار و دو بیست و هشتاد و شش بوده است چنانکه در مآثر و هدیه الاحباب و فوائد الرضویه است و نظر باده تاریخی که صاحب فصوص البیوایت فرموده ۱۲۸۵ بوده و آن تاریخ این است و مذا تانا نبیه ارخته و ندرار و روحه الی مرش الملی (ج)

التاسع عشر آية الله آقا ميرزا محمد تقی الشيرازی که در سوم ذی الحجة الحرام سنه هزار و سیصد و سی و هشت مرحوم شده و قبر شریفشان در صحن مقدس حضرت سید الشهداء (ع) در زاویه جنوبی نزدیک تکیه بکتاشها معروف است

العشرون الزاهد الورع التقی مرحوم آقا سید مرتضی الکتبیری که در حدود سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حجره هندیها نزدیک درب زینیه معروف است و در آن مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحمیده آخوند ملا حسین قلی همدانی که در حدود سنه هزار و سیصد و ده بوده

الحادی والعشرون المولی عبدالصمد الهمدانی المتوطن بالعائر المقدسه حیا ومیتا وایشان از تلامذه آقای بهبانی بودند و روز عید غدیر هزار و دویست و شانزده بدست حضرات وهابیه شهید شد و رئیس طائفه وهابیه سعود بود که مالک حرمین شریفین شد و مقابر شریفه ائمه بقیع را خراب نمود و تصرفاتی در دین خدا نمود و جمع کثیری از ساکنین کربلائی معلی را بقتل رسانید و در کربلائی معلی هتاکی زیاد نمودند و اسبهایشان را در میان صحن مطهر بستند و آنچه نفایس در میان حرم مطهر بود هم را بردند و ضریح مقدس را کنند و صندوق مقدس را شکستند و هاون قهوه شان را بالای سر مطهر میان حرم گذاردند و کوبیدند و زهر دل خود کردند و باشقیاء و فجار خورانیدند و در اواخر سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت نیز بحکم مجید پاشا والی بغداد در کربلائی معلی قتل عام واقع شد و در این قضیه هم جسم کثیری ادعلاء و سادات و زوار و مجاورین کشته شدند و در روایات است که قریب بده هزار نفر از رجال و اطفال کشته شدند و اموال زیادی هم بظارت بردند

و در ماه صفر سنه هشتصد و شصت طائفه از مشتمه غالبین که رئیسشان علی بن محمد فلاح حاکم جزائر و بصره بود جمعی از کربلا و نجف اشرف را بقتل رسانیده و بقیه را هم اسیر کرده

الثانی والعشرون محمد بن اسماعیل المکنی بابو علی الرجالی صاحب کتاب منتهی المقال فی علم الرجال که از تلامذه صاحب ریاض بود و در سنه هزار و دویست و پانزده در کربلا معلی از دنیا رحلت فرمود و موضع قبرش بر حقیر معلوم نیست

الثالث والعشرون جناب محمد علی ابن محمد البلاغی النجفی شارح اصول کافی سبطایشان جناب حسن بن عباس بن محمد علی

در کتاب تنقیح المقال فرموده کان جدی محمد علی البلاغی وجه من وجوه علمائنا المجتهدین المتأخرین قهین صحیح الحدیث واضح الطریقه جید التصانیف منها شرح اصول الکافی ومنها شرح الإرشاد للامامة رحلتش در کربلا معلی بود و در حرم مطهر حضرت سید الشهداء (ع) دفن شد در ماه شوال سنه هزار هجری

الرابع والعشرون جناب حاجی میرزا علی الفتی ابن سید حسن ابن الامامه السید الجهاد السید محمد ابن الامامه السید علی الطباطبائی العائری صاحب ریاض و فائشان ششم ماه صفر سنه هزار و دویست و هشتاد و نه بود و مرقدش در بین الحرمین معروف است

الخامس والعشرون جناب علام فهام ملا محمد صالح بن ملا محمد البرغانی برادر ملا محمد

تقی شهید ثالث و این دو برادر از تلامذه سید مجاهد و والدشان صاحب ریاض بودند و ایشان تصنیفات زیادی دارند در فقه و احادیث صاحب معدن البکاء و مخزن البکاء و غیرها و او در آخر عمرش ساکن کربلاي معلی شد و همانجا از دیار حلت فرمود و قره العین فرزند ایشان بود مصداق بیخرج البیت من العی السادس و العشرون جناب الملام آخوند ملا حسین الاردکانی که بهر زاخری بود استاد حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی داماد میر سید علی حائری یزدی رحلتش سنه هزار و سیصد و پنچ بود در کربلاي معلی و قبرشان در آنجا معلوم است و در کربلاي معلی است قبور بعضی از سلاطین شیعه امامیه مثل مظفر الدین شاه ابن ناصر الدین شاه ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار و مثل محمد علی شاه ابن مظفر الدین شاه و قبر این دو سلطان در کربلاي معلی در حجره بین مسجد پشت سر مطهر و رواق شریفه است و معروف است و انصافاً مدفن این دو سلطان مقبوض همه مسلمین واقع شده

و اما قبور متبرکه امامزادگان عظام و بزرگان از علمائیکه در حله سیفیه که اسم غیر معروفش بابل است مدفونند

الاول حضرت قاسم بن موسی الکاظم سلام الله علیه که ایشان از جمله امامزادگانی هستند که هم جلالة قدوشان معلوم است و هم محل دفشان

الثانی حضرت حسین بن علی بن العسین بن علی بن ایطال الملقب بنی الدمه و ذی العبره و وجهه ملاقب شدن ایشان باین لقب آنستکه ایشان در نماز شب بسیار گریه میکردند و اورا حضرت صادق (ع) تربیت فرموده و علم و افری باو عنایت فرموده و بسیار عابد و زاهد بودند و در عمده القالب است که در سنه صد و پنچ از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله معروف است

الثالث حضرت حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ایطال (ع) الکنی بابوعلی و قبر شریفش در جنوب حله در جزیره بین دجله و فرات واقع است و از نجاشی در باره ایشان نقل شده که فرمود ثقة جلیل القدر و مشهور آنستکه این قبر حمزه بن موسی الکاظم است

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحفه الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبر حمزه بن موسی الکاظم همانست که درری جنب قبر شریف حضرت عبد العظیم است و این قبریکه در حله است قبر جناب حمزه بن قاسم است که گفته شد از احفاد حضرت ابالفصل العباس است و میفرماید تصریح باین فرمود حضرت حجة عصر صلوات الله و سلامه علیه در حکایت تشرف سید العلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت آنحضرت و حکایتش را در تحفه و دارالسلام نقل فرموده

الرابع السید الاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الملقب بالطاوس لحن جماله و وجهه و ملقب شدنشان باین لقب جهت این بود که جمالشان بسیار نیکو بود و دو قدمش مناسب حسن و جمالش نبود و محمد طاوس ابن اسحق بود و جناب اسحق شبو روزی هزار رکعت نماز میخواند بانصد رکعت برای خودش و بانصد رکعت برای والد ماجدش چنانچه از مجموعه شیخ شهید نقل شده و والد اسحق حسن

بن محمد بن سلیمان بن داود بود و جناب داود رضیع حضرت صادق بود و عمل امداود منسوب بایشان است این حسن بن حسن بن علی بن ایطالب علیه السلام و والده ماجده سید رضی بنت شیخ زاهد ورام بن ابی فراس صاحب مجموعه ورام بوده و والده والد شان جناب موسی (کننا) بنت شیخ الطائفه الشیخ ابو جعفر الطوسی بوده و در نامه دانش وراثت که شیخ طوسی بهر دو دخترش جده ابن طاوس و مادر ابن ادریس اجازه داد تا از مؤلفات وی و از کتب اصحاب روایت کنند و این معنی کاشف از جلالت این دو خواهر است پس معلوم میشود که مادر ابن ادریس هم دختر شیخ الطائفه بوده و هر گاه در کتب ادعیه و زیارات و ذکر زاهدین و من تشریف بقاء العجبة اطلاق این طاوس بنمایند مراد جناب علی بن طاوس است با عدم قرینه برخلاف

و در مستدرک از مجموعه شهید اول نقل فرموده که تولد جناب علی بن طاوس روز پنج شنبه نیه محرم سنه بانصد و هشتاد و نه بوده و رحلتشان صبح دوشنبه پنجم ذی قعدة سنه ششصد و شصت و چهار بوده پس عمر شریفشان هفتاد و پنج سال بوده و در بستان خارج شهر حله قبر و بقعه عالی است منسوب باین زرگوار که مردم زیارت میکنند و تبرک میجویند با و بعضی نقل کردند که فوت مرحوم سید در بغداد بوده بنا بر این بعید است که فوت در بغداد باشد و مدفن در حله بلکه مدفن در بغداد یا کاظمین خواهد بود و محتمل است قبر ایشان در نجف اشرف باشد بر حسب وصیتی که فرموده چنانچه در مستدرک صورت وصیت را ذکر فرموده

الخامس السید الامجد جمال الدین احمد بن موسی بن جعفر اخ السید علی بن طاوس رحمه الله ابا و اما و صاحب کتاب بشری فی الفقه و غیر او از کتب معتبره و هر گاه در کتب فقهیه و رجال اطلاق این طاوس بنمایند مراد ایشانند با عدم قرینه برخلاف

و در روایات که رحلتشان در حدود سنه ششصد و هفتاد و سه بوده و قبرشان در حله سیفیه مزاری است که مردم تبرک میجویند با و

السادس الفخیم المکرّم غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس صاحب کتاب فرحة الغری و غیر او و ذکر والد ماجد و عم گرامشان آنفاً کردید و قوه حافظه و ذکوت این سید جلیل ضرب المثل است بین العلماء و در روایات از رجال حسن بن داود نقل فرموده که جناب سید عبدالکریم در چهار سالگی مستفتی شد از معلم و استعمادی ندارد چنانچه نقل شده که فاضل هندی صاحب کاشف اللثام فرمود فرغت من المعقول و المنقول و لن اكمل ثلاث عشر سنة و شرعت فی التصنيف و لن اكمل اثنتی عشر سنة و نسبت به علامه حلی نقل شده که در صغر سن بدرجه و فیه اجتهاد رسید و مردم جهت تقلید شان انتظار بلوغشان را داشتند هر گاه در کتب احادیث و اخبار اطلاق سید بن طاوس بشود مراد جناب عبد کریم بن احمد بن طاوس است و مرحوم سید عبدالکریم در ماه شعبان سنه ششصد و چهل و هشت متولد شد و در سوال سنه ششصد و نود و سه از دنیا رحلت فرمود و در حله مزار معروفی است منسوب بایشان

و از رجال حسن بن داود نقل شد که در ترجمه سید عبدالکریم میفرماید حائری المولد حلی المنشأ کاظمی الخاتمة و بعید است که فوت سید در بلده طیبه کاظمین باشد و قبرش بستان حله **الصابع** نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن ابی زکریا العلی الملقب بالمحقق علی الاطلاق

صاحب الشرايم گفته شده ولادتشان در کوفه سنه ششصد و يك بوده و در مستدرکست که رحلتش در ربيع الاخر سنه ششصد و هفتاد و شش بوده و قبر شريفش در حله مزار معروفی است و قبّه عالیّه و خدایم دارد که ابا عنجد و راتّه خدمت میکنند

الثامن - جناب ابو عبدالله محمد بن احمد بن ادریس العلی صاحب کتاب سرائر و تاریخ ولادتشان را بعضی گفته اند که در سنه پنجمه و پنجاه و هشت بعد بلوغ رسید و در مستدرک است که وفاتشان در سنه پنجمه و نود و هشت بوده بنابراین سن شريفشان پنجاه و بنجال بوده

و در هدایة الانام است که رحلت ایشان در هجدهم شوال بوده و در روضات مدفنشان را معین نکرده و ظاهراً مدفنشان در حله بوده بدانکه مرحوم ابن ادریس قائل است بدم حبیبت اخبار آحاد و ایضاً قائل است بنجاست کسی که متدین بذهب شیعه نباشد و ایضاً در وضوء قائل است بجواز غسل از اسفل باعلی و در این سه فتوی موافق است با مرحوم سید مرتضی علم الهدی و ایضاً قائل است بنجاست ولد الزنا و لوظاهراً اتنی عشری باشد

الثاسع جناب ورام بن ابی فراس بن ادریس که از احفاد ابراهیم بن مالک الاشتهر النخعی بوده صاحب کتاب مجموعه ورام و سابقاً گفته شد که ایشان جد امی والده والد جناب علی بن طاوس و احمد بن طاوس العلی بوده

و در روضات تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و محتمل است که مدفن شريفشان در حله باشد

و در هدایة الانام است که رحلت ایشان روز دوم ماه شوال سنه ششصد و پنج بوده

العاشر جناب یوسف بن علی بن مطهر العلی والد ماجد مرحوم علامه حلّی و در روضات ایضاً تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و ظاهراً در حله مدفون باشند

الحادی عشر جناب ابوطالب معبدین العلامة العلی اللقب بفخر المحققین که گفته شده در ده سالگی بمرتبه اجتهاد رسیده تولدشان در شب دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه ششصد و هشتاد و دو بوده و رحلتشان شب جمعه (۱) پانزدهم جمادی الاخر سنه هفتصد و هفتاد و يك بوده

و در روضات ایضاً مدفنشان را ذکر نکرده و ظاهراً آنستکه در حله باشد

الثانی عشر جناب یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق العلی صاحب کتاب عمده و غیر آن ایضاً

و در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نفرموده غیر آنکه فرموده که او روایت میکند از عماد الدین طبری و او روایت میکند از شیخ ابوعلی ولد جناب شیخ الطایفه الشیخ الطوسی رحمه الله علیه و محتمل است که مدفن ایشان هم در حله باشد

الثالث عشر ابن سعید العلی ابو کریم یحیی بن احمد بن یحیی بن الحسن بن سعید الهدلی المعروف بالشیخ نجیب الدین الهدلی پسر عم محقق حلّی و سبط صاحب سرائر و از مصنفات او است جامع الشرائع

وزمه ولادتش سنه شش صد و شصت و يك بود و رحلتش شب عرفه سنه ششصد و هشتاد نو بود و قبر شریفش در حله است

الرابع عشر سید حیدر حلّی شاعر معروف و گفتند بیکوتی و باه شدید در عراق پدیدار شد مرحوم سید خطاب کرد بحضرت حجة (ع) عرض کرد (یا بن الامام السکری بمن شرفه الله و بنوره انتجبه) (غضب الاله وانت رحمته یا رحمة الله اطفئی غضبه) رحلت ایشان در سال هزار و سیصد و چهار بوده در حله و ظاهراً قبرشانهم در حله است
خاتمه بدانکه جمعی از علماء شیعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بدرجه شهادت فائز گردیدند و از این جهت اقتداء نمودند بسید الشهداء سلام الله علیه

الاول افقه الفقهاء الملقب بالشهید الاول الشیخ محمد بن الشیخ جمال الدین السکی ابن الشیخ شمس الدین محمد البیطی العاملی الجزینی تولد ایشان در سنه هفتصد و سی و چهار بوده و در مستدرک الوسائل است که آن بزرگوار یکسال در دمشق محبوس بود و بعد بفتوای قاضی عیاد بن جماعة ملعون و امام مالکی بتعصب مذهبی آن بزرگوار را در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سنه هفتصد و هشتاد و شش در دمشق بقتل رسانیدند و بدن نازنیشرا بدار زدند بعد سنک باران کردند و بعد او را سوختند لعنة الله علیهم اجمعین

الثانی افضل المتأخرین الملقب بالشهید الثانی الشیخ زین الدین بن الشیخ علی الجعفی العاملی ولادتشان در سیزدهم ماه شوال سنه نهصد و یازده بود

در مستدرکست که قاضی صیداء نوشت سلطان سلیمان رستم پاشا که شخصی در این بلاد پیدا شده است مبدع و خارج از مذاهب اربعه سلطان امر کرد با حضار ایشان در حالتیکه ایشان مشرف شده بودند ببعج بیتالله الحرام پس آن بزرگوار را گرفتند و بردند بیلا روم و او را در کنار دریا بقتل رسانیدند و در آنجا جماعتی از ترکهایه بردند و دیدند که در آتش نور از آسمان هبوط میکند و صعود مینماید پس او را در آنجا دفن کردند و قبه بر قبر او بنا نمودند و سر نازنین او را بردند نزد سلطان روم در سنه نهصد و شصت و پنج

و در روایتی است که آن بزرگوار را در مسجد الحرام گرفتند و در یکی از خانهای مکه چهل روز حبس کردند بعد ایشانرا بردند بقسطنطنیه و در آنجا بقتل رسانیدند و بعد از سه روز که بدن روی زمین افتاده بود بطن نازنیش را بدریا انداختند و بدانکه این لقب شریف شهید منحصراً است در نزد جمیع علماء باین دو و گویا این لقب از برای این دو لقب سادوی و تشریف الهی است

الثالث الشیخ الامام مروج الاحکام الشیخ علی ابن حسین بن عبدالعالم الکرکی المشهور بالمحقق الثانی و ایشان در نجف اشرف در یوم غدیر سنه نهصد و چهل که مطابق است با مقتدای شیعه شهید شدند

و در مستدرک از شیخ حسین بن عبدالصمد العارنی والد شیخ بهائی نقل فرموده که ایشان تصریح فرموده که مرحوم شیخ محقق قد قتل شهیداً و الظاهر انه قتل بالسم انتهى و اذقیه عصر خود صاحب جواهر نقل کرده که فرمود کسیکه جامع المقاصد و وسائل و جواهر داشته باشد بی نیاز است در مقام استنباط احکام شرعیه از کتاب دیگر و فرموده ایشان مدتی در شام تحصیل فرمودند و مدتی در مصر بعد مسافرت فرمود بمراق حرب و مدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد مسافرت فرمود بیلا عجم در زمان سلطنت شاه اسمعیل الصفوی متصل مشغول ترویج و اعلاء اعلام مذهب جعفریه را مینمود و بعضی از اهل تنس او را ملقب کرده بودند بختراع مذهب الشیعه

و در روایات است که در عصر ایشان سفیری از جانب سلطان روم آمد خدمت شاه اسماعیل و تئیکه مرحوم محقق در مجلس سلطان تشریف داشت چون سفیر جناب محقق را شناخت باب مباحثه و گفتگو را باز نمود و گفت یاشیخ تاریخ اختراع مذهب شیعه امامیه مذهب ناهق است که نهصد و شش باشد که ابتداء سلطنت صفویه باشد فوراً محقق ملهم شد و در جوابش فرمود ما عرییم و زبان ما بلفت عرب جاریست و باید اضافه کرد مذهب را بضیر متکلم و گفت مذهبنا حق نه مذهب ناهق که عجبی بشود فهبت الذی کفر

الرابع المولی الجلیل شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید الشوشتری ثم المشهدی النخراسانی المعروف بالقاب

در مستدرکست که ایشان مدتی در مشهد مشغول تدریس و هدایت و ارشاد بودند و اوقاتیکه شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصل او را نصیحت و موعظه میفرمود تا آنکه در سنه نهصد و نود و هفت که طائفه از بکیه غالب شدند و مشهد را تصرف نمودند ایشانرا گرفتند و بردند نزد رئیسشان عبدالؤمن خان ملمون و گفتند این شخص رئیس رافضه است عبدالؤمن خان ایشانرا فرستاد بیخاری نزد پدر ملموش عبدالله خان از بک

و در بخاری با علماء اهل سنت مباحثه کرد و بر تمام آنها غالب شد بعد علماء بخاری بعدالله خان گفتند که تو شکی در حقیقت مذهب خود نداری چرا راضی میشوی بمباحثه با این رافضی را که باعث اختلال اذهان عوام میشود و لادعات کسبیکه مبتدع و مخالف با مذهب ما هست کشته شود پس عبدالله خان امر کرد او را با خنجر الماس شهید نمودند و بعد جسد شریفش را در میدان بخاری با آتش سوختند انتهى

الخامس - السيد المؤید والعالم السيد قاضی نورالله ابن شریف الدین العینی الشوشتری مصنف مجالس المؤمنین و احقاق الحق در مقام قضی بر ابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در ردد براحق الحق علامه حلی نوشته و مصنف کتاب صوارم المهرقه که در ردصواعق ابن حبر مکی نوشته

در مستدرکست که ایشان رفتند با کبرآباد هند و مذهب خود را مخفی میداشت و از مخالفین تقیه میکرد و مسائل فقیهیه را بندهای اربعه میدانستند و سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مطلع بر علم و فضل او شد ایشان را قاضی القضاة نمود و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در هر موردی حکم کند بر طبق یکی از مذاهب اربعه بهر قسمیکه اجتهادش اقتضا کند پس سلطان شرطش را قبول کرد و در هر مسئله فتوای میداد بر وفق مذهب کسبیکه فتوای او مطابق باشد با مذهب امامیه و درخفاه مشغول تصنیف و تألیف بود تا اینکه سلطان اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر شاه بجای او نشست و بعضی از علماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان و ادله اقامه نمودند بر تشیع او سلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمیشود تا آنکه يك نفر از مخالفین اظهار تشیع کرد و مدتی ملازم ایشان شد و مطلع شد بکتاب مجالس المؤمنین و بعد از الحاح زیادی این کتاب را گرفت و استنساخ کرد و بآن وسیله تشیع سید ثابت شد و سلطان گفتند در کتابش چنین و چنان نوشته و باید بر او احد جاری شود و فلان عدد دره باو زده شود پس چنین کردند

تا اینکه شهید شد

وبعضی گفتند نواصب او را درین راه گرفتند و برهناش کردند و باجوبهای خاردار اینقدر زدند که اعضایش قطعه قطعه شد و قبر شریفش در اکبرآباد هند معروف است مردم زیارت میکنند و تبرک میجویند و سنش قریب بهفتاد سال بود و تاریخ وفاتش درسنهٔ نهم عشر بعدالالف بود این شعر از آثار فکراوست (ده)

وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است
گوئی که مگر صبح قیامت سحر اوست

المادس السيد تاج الدین محمد بن مجدالدین جد سد رضی آوی صدیق علی بن طلوس در مستدرکست که سید تاج الدین واعظ بود و سلطان محمد شاه خدابنده خیلی اعتقاد داشت بایشان و ایشانرا تقیب النقباء تمام ممالک فرمود وزیر سلطان باجمعی از امراء دولت سلطان باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنها را ابطال فرموده بود پس چون سلطان محمد از دنیا رفت جناب سید تاج الدین را با دو پسرش شمس الدین حسین و شرف الدین علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنها را بردکنار شرط بغداد

واول دو پسر سید را بقتل رسانیدند بعد عوام بغداد و حنابله ریختند بر جناب تاج الدین و او را قطعه قطعه نمودند و گوشتش را از عداوت خوردند و معاشش را کندند و هر طاقه موی معاشش را یک اشرفی میفروختند و قتل ایشان در ذیقعد سنهٔ هفتصد و یازده بود در بغداد

الصابع المحدث العلامة السيد محمد مؤمن بن دوست محمد العسینی الاسترآبادی صاحب کتاب الرجعه و داماد محدث خیر محمد امین استرآبادی و کیفیت شهادتشان چنانچه در مستدرک از شیخ حر عاملی نقل میکند اینستکه فرمود من در سنهٔ هزار و هشتاد و هشت مشرف شدم بیکه معظمو در آنسال اترک اهل تسنن در مکه معظه جمعی از اعاجم را کشتند باتهام آنها را العیاذ بالله بتلویث بیت شریف و قتیکه بعضی از خدمهٔ بیت الله مطلع شدند بتلویث بیت شریف خیرمنترشد خواص اهل مکه و شریف برکات و قاضی جزم نمودند که این تجری از رفضه است پس عازم شدند که هر یک از رفضه را که مشهور است برفض او را بقتل برسانند و حال آنکه احدی که شه از عقل و اسلام داشته باشد چنین جرمتی نمیکند پس اترک و بعضی از اهل مکه داخل مسجد الحرام شدند و پنج نفر از شیعیان را در آنجا دیدند و بقتل رسانیدند که از جملهٔ آن پنج نفر بود جناب آقا سید محمد مؤمن و ایشان مرد متعبد منسی بودند و معروف بودند بتشیع پس شیعیان مخفی شدند و از آنها بود جناب شیخ حر عاملی رحمه الله علیه

الثامن العالم الفاضل الشهید بایدی اهل السنهٔ امیر زین العابدین ابن نور الدین مراد العسینی الکاشی نزیل مکه العظمهٔ و ایشان از اجله تلامذ ملام محمد امین الاسترآبادی بودند و بجهت تشیستان در مکه معظه شهید شدند و در قبریکه خودشان در حال حیوة در قبرستان ابوطالب مهیا کرده بود دفن شد نزدیک قبر میرزا محمد الاسترآبادی صاحب رجال و مولا محمد امین استرآبادی صاحب فوائد المدینه و شیخ محمد سبط شهید ثانی و ابن سید جلیل مؤسس بیت الله الحرام بود که در نهم ماه شعبان سنهٔ هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل مسجد الحرام شد و داخل جوف خانه کعبه شد و بقدر یک قامت شبیری آب بالا آمد و چهار هزار و ده نفر بسبب این سیل تلف شدند

منجمله معلمی بود با سی طفل که همه هلاک شدند و طفلی از خانه کعبه معظه عمر رسول الله

و بقیه خانه را هم خراب کردند و در وقت تعمیر اخلاق چنین افتاد که حجرالاسود بدست ابن سید جلیل نصب شد کذا فی المستدرک

التاسع العالم المؤید الشیخ الشہید حسن بن محمد بن ابی بکر الہدائی الدمشقی کہ ایشان و پدرشان از اکابر علماء شعبه بودند

در مستدرکست کہ پدرشان آقا شیخ محمد رضی نیکرود و آقا شیخ حسن پسرشان غلوداشت در رضی و نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رضی او را و آنکہ او تکفیر کرده شیخین را پس قاضی حکم کرد کہ گردن او را بزنند پس ایشانرا بردند بسوق الخیل در یازدهم جمادی الاولی سنہ ہفتصد و چہل و چہار و گردن زدند

العاشر الشیخ الثقة الغضال ابوعلی محمد بن احمد بن علی العافظ الواحظ الفارسی النیسابوری الملقب بقتال مصنف کتاب روضۃ الواعظین

و در روضات از رجال ابن داود نقل میکنند کہ ایشانرا عبدالرزاق الملقب بشہاب الاسلام رئیس نیشابور شہید نمود و گویا ایشان از تلامذہ شیخ طوسی بودند

الحادی عشر السيد العلامة آقا میرزا محمد مهدی بن میرزا ہدایت اللہ الموسوی الاصبہانی المجاور فی الشہد الرضوی و ایشان را نادر میرزا سبط نادرشاه بقتل رسانید در سنہ ہزار و دوویست و ہفده و در میان حرم مطہر حضرت رضا (ع) در میان صفہ شاہ طہاسب مدفونست و ایشان از تلامذہ مرحوم آقا باقر بہبہانی هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم و مرحوم میرزا محمد مهدی شہرستانی و مرحوم ملامہدی نراقی

الثانی عشر العالم الفقیہ الحاج ملا محمد تقی ابن محمد البرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی و ایشان در سنہ ہزار و دوویست و چہار کہ سنہ رحلہ مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر بود (۱)

و ایضاً سنہ جلوس مرحوم ناصر الدین شاہ بود در میان محراب بظلم حضرات بایہ خذلہم اللہ شہید شدند در قزوین و قبرشان مزار معروفی است

الثالث عشر مولانا الشیخ فضل اللہ نوری کہ ایشان را در اوائل مشروطیت دولت ایران در سیزدهم ماہ رجب سنہ ہزار و سیصد و بیست و ہفت در دار الغلخانہ طهران بدار کشیدند و ایشان از اجلہ تلامذہ مرحوم آیۃ اللہ حاج میرزا حسن الشیرازی بودند و داماد مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحمۃ اللہ علیہ بودند

و جبۃ سلب ایشان این شد کہ ایشان اصرار داشتند کہ باید مقید باشد مشروطہ ایران بشروطہ مشرووعہ باین جبۃ خیلی از بزرگان علماء کشته شد مثل جناب آقا سید عبد اللہ ابن سید اسمعیل البہبہانی قتل فی الطہران سنہ ہزار و سیصد و بیست و نہ و مثل مرحوم ملاقر بانملی زنجانی کہ ایشانم در کلظین مسموما شہید شدند بجهۃ فتنہ مشروطہ ایران و مثل مرحوم حاجی میرزا خوئی صاحب شرح نہج البلاغہ

و غیرها و مثل مرحوم حاجی شیخ محمد باقر اصطهباناتی که اینها از اجله علماء بودند در فتنه مشروطه ایران شهید شدند که در صفت و مجلات نوشته شده

الرابع عشر مولانا الشيخ عبدالصمد الهمدانی صاحب تصانیف عديده و ایشان از تلامذه آقای بهبهانی بودند و ایشان بدست حضرات و هابیه شهید شدند در کربلا. معلى در چهارشنبه هیجدهم ذیحجه الحرام سنه هزار و دوست و شانزده و رئیس این طائفه سعود ملعون بود که حرمین شریفین را مالک شد و مقابر شریفه امه بقیع را خراب کرد و مذهبش مذهب حنبلی بود و قضیه اش مفصلاً در امر سیزدهم از فصل ششم از باب دهم ذکر خواهد شد انشاء الله

و مخفی نماند که بعضی دیگر از کبار علماء اعلام هستند که بعمادت شهادت نائل شدند لکن حقیر مطلع بکفایت شهادت آنها نشدم و بعضی از علماء بمرحوم محقق کرکی اطلاق شهید ثالث میکنند و بعضی بمرحوم المولی عبدالله التستری و بعضی بمرحوم قاضی نورالله التستری و بعضی بمرحوم حاجی ملا محمد تقی برغانی و لامشاحه فی الاصطلاح الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین المحصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

تتهیم

مناسب دیدم که در خاتمه این باب بعضی از مراثی را ذکر کنم

در ضمن اموری :

امر اول در مراثی حضرت سیدالشهداء (ع)

دوازده بند محتم کاشی رحمة الله علیه

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
این صبح نیره باز دمید از کجا کز او
گویا طلوع میکند از منسرب آفتاب
کز خوانش قیامت کبری بیید نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
این صبح نیره باز دمید از کجا کز او
گویا طلوع میکند از منسرب آفتاب
کز خوانش قیامت کبری بیید نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
این صبح نیره باز دمید از کجا کز او
گویا طلوع میکند از منسرب آفتاب
کز خوانش قیامت کبری بیید نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

بند ۲

اول صلا بسلسله انبیاء زدند
زان ضربتی که بر سرشیر خدا زدند
اهل ستم یپهلوی خیر النساء زدند
افروختند و بر حسن معجبتی زدند
بس نعلها ز کُلشن آل عبا زدند
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
فریاد بردر حرم کبریاه زدند

بر خوان غم چو هالیان را صلا زدند
نوبت بر اولیام چو رسید آسمان طیبید
آندر که جبرئیل امین بود خادمش
پس اخگری ز آتش الساس ریزها
وز تیشه ستیزه در آندشت کوفیان
پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید
اهل حرم در دیده گریبان گشاده مو

بند ۳

وین خرگه بلند ستون بی ستونشدی
سیل سه که روی زمین قبر گوشدی
یک شمله برق خرمن گردون دونشدی
سیماب وار روی زمین بی سکونشدی
جان جهانیان همه از تن برون شدی
عالم تسام غرقه دویای خون شدی

کاش آن زمان سراق گردون نگونشدی
کاش آن زمان بر آمدی از کوه تا بکوه
کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست

این انتقام گرنه فتادی بروز حشر
 آل نبی چه دست نظلم در آورند
 با این عمل معامله دهر چون شدی
 ارکان عرش را بتزلزل در آورند

بند ۴

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
 گر چشم روزگار بر اوفاش میگریست
 در خاک و خون طییده بیدان کربلا
 نگرفته دست دهر کلایمی بغیر اشک
 خون میچکید از سر ایوان کربلا
 از آنکل که شد شگفته بیستان کربلا
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 خاتم ز قعص آب سلیمان کربلا
 فریاد العطش ز یسا بان کربلا
 کردند رو بضیبه سلطان کربلا
 آه ازدمی که لشکر اعداء نکرده شرم

بند ۵

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید
 نزدیک شد که خانه ایسان شود خراب
 جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
 نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
 از بس شکستها که بارکان دین رسید
 باد آن غبار چون بزار نبی رساند
 طوفان بر آسمان زغبار زمین رسید
 یکباره جامه در خم گردون بپیل زد
 گرد از مدینه بر فلک هفتین رسید
 چون این خبر بیسی گردون نشین رسید
 از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
 تا دامن جلال جهان آفرین رسید
 پر شد زمین ز غلظت چون نوبت غروش
 کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار

بند ۶

ترسم جزای قاتل لو چون رقم زنند
 دست عتاب حق بدر آید ز آستین
 چون اهلیت دست بر اهل ستم زنند
 آه ازدمی که با کفن خونچکان بغض
 آل نبی چه شعله آتش علم زنند
 فریاد از آنزمان که جوانان اهلیت
 گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
 جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا
 در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
 از صاحب حرم چه توقع کنند باز
 آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند
 ترسم کزین گناه شفیقان روز حشر
 دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
 پس برستان کنند سری را که جبرئیل
 شوید غبار گیویش از آب سلسبیل

بند ۷

روزی که شد بنیزه سر آن بز و گوار
 خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
 موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
 ابری بیارش آمد و بگریست زار زار
 گفتی تمام زلزله شد خاک مطمن
 گفتی فتاد از حرکت چرخ بقرار
 عرش آنچنان بلرزدمر آمد که چرخ بپیر
 افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
 آن خبیثه که گیسوی حورش طناب بود
 شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار
 جمعی که پاس معلمان داشت جبرئیل
 گشتند بی عاری و محلل شتر سوار
 تا آنکه سر زد این عمل از امت نبی
 روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
 وانگه ز کوفه خیل حرمرو بشام کرد
 نوهی که عقل گفت قیامت قیام کرد

۸ بند

شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم گریه بر ملايك هفت آسمان فتاد
هر جا که بود طابری از آشیان فتاد
چون چشم اهلبيت بر آن کشتگان فتاد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
بر بیکر شريف امام زمان فتاد
سر زد چنانکه آتش ازاد در جهان فتاد
رو در مدینه کرد که با ابها الرسول

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله درفش جهت فکند
هر جا که بود آهومی از دشت پاکشید
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت
هر چند بر تن شهداء چشم کار کرد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان
بی اختیار نمره هذا حسین از او
بس بازبان بر گله آن بضعة بتول

۹ بند

وین صید دست و بازده در خون حسین تست
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
کز خون اوزمین شده جیوهون حسین تست
از موج خون او شده گلگون حسین تست
خرگاه از اینجهان زده بیرون حسین تست
شاه شهید نا شده مدفون حسین تست
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
این فرقة معیط شهادت که روی دشت
این شاه کم سپاه که باخیل اشک وآه
این قالب طیان که چنین مانده بر زمین
بس روی دو بقیع بزهره خطاب کرد

۱۰ بند

ما را فریب و بی کس و بی اقربا بین
در ورطه عقوبت اهل دغا بین
واندر جهان مصائب ما بر ملا بین
طوفان سیل فتنه و موج بلا بین
سرهای سروران همه بر نیزها بین
غلطان بضاک مرکه کربلا بین
کو خاک اهلبيت رسالت بیاد داد

کای مونس شکسته دلان حال ما بین
اولاد خویش را که شفیمان معشرند
در خلد بر حجاب دوکون آستین نشان
نهی درا چو ابر خروشان بکربلا
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
آن تن که بود پرورش دو کنار تو
یا بضعة الرسول ز ابرن زیاد داد

۱۱ بند

و ز کین چها باین ستم آباد کرده
بنگر کرا بقتل که دلشاد کرده
بیداد کرد خصم و تو امداد کرده
نرود این هل که تو شداد کرده
در باغ دین چه با گل و ششاد کرده
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده
آزوده اش ز خنجر فولاد کرده
از آتش تو دود بعشر در آورند

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده
کام بزید داده از کشتن حسین (ع)
در ظلمت این بس است که باعترت رسول
ای زاده زیاد نکرده است هیچکه
بهر خسی که بار درخت شقاوت است
با دشمنان دین توان کرد آنچه تو
حلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام
میسم تو رادمی که بعشر در آورند

بند ۱۴

خاموش محنتم که دل سنک آب شد بنیاد صبر و خانه طاق خراب شد
 خاموش محنتم که از این شمر جانگداز مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
 تا چرخ سفته بود خطای چنین نکرد
 با هیچ آفریده جفای چنین نکرد

وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چه دید یگیری اندر میان خون
 بیعد جراحی توان گفتش که چند
 خنجر در آن نشسته چه شهر که درها
 گفت این بگون طیده نباشد حسین
 یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من
 گر این حسین قامت او از چه بر زمین
 گر این حسین من سراو از چه بر سان
 یا خواب بوده ام من و گم گشته استعرا
 میگفت و میگریست که جانسوز ناله

کای حد لب گلشن جان آمدی؟ یا

ره گم نگشته خوش نشان آمدی یا

و ۴

آمد بگوش دختر زهرا چه این خطاب
 چون خاک جسم باک برادر بیر گرفت
 گفت ای گلو بریده سر انور کجاست
 ای میر کاروان که آرام نیست خیز
 من یکتن ضمیم و یک کاروان اسیر
 از آفتاب پوششان یاز چشم خلق؟
 زین العباد را زد و آتش کباب بین
 گر دل بفرقت تو نهم کوشکیب و صبر
 دستم چهاره کوتاه و راه دواز پیش
 لغتی چو برادر خود شرح راز کرد
 کای گوهر یکم چون تو نپرو رده نه صدف
 داری خبر که نور دو چشم تو شد شهید؟
 توسالی بهشتی و کوثر بدست تست
 این اهل بیت تست بدینگونه دستگیر

و ۵

لباس کهنه پوشید زیر پیرهنش
 مگر که بر نکند خصم بد منش زتنش
 لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
 تنی نبود که پوشند جامه با کنش

لباس کی بود او را که پاره شد بدنش
 کز آن توان پیدر برد بوی پیرهش
 تو در قضان که چه شد ارغوان ویاسنش
 از او خبر نرسیدی بر دم وطنش
 مگر که روح قدس ساخت حرفی از دهنش
 بغیر خانی آنهم بدست اهرمش

که گفت از تن او خصم بر کشید لباس
 نه جسم قامت زهرا چنان لگد کویست
 زمانه خاک چمن را بیاد عدوان داد
 عیالش اونه بهره در این سفر بودی
 دهان کجا که نساید تلاوت قرآن
 ز دستگاه سلیمان فلک نشان نگذاشت

جوادی خراسانی (ره) فرموده

زینب غمزده را شاه شهبان طلبید
 يك زمانی بشیند بر مای خواهر من
 تا بگویم بتو من واقعه فردا را
 زد ندا گفت زنان را که فدا گفتم من
 خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی
 پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول
 بر تو مهر فلک برقع روی تو بسود
 من شوم کشته و گردی تو بعد ظلم اسیر
 که تواند بتو با چشم حقارت نگرند
 او بلند از نظر مردم کوتاه بین است
 با همه درد رضا از دل و از جان باشی
 این شب آخر هر من و یاران منست
 شب قتل من و ایام گرفتاری تست
 دست بر سینه زنی بر کشی از قلب قضان
 باید از گریه تو خاموش کنی لیلارا
 نگذاری که بر آرد ز جگر بانگ رباب
 نگذاری که هروش شود از خیمه بیرون
 خواهرش را نگذاری که نماید شیون
 در اشک تو مبادا شود از دیده رها
 نغزاشی رخ و از خیمه نیامی بیرون
 نکنی ناله و افغان ز دل زار و حزین
 بستان شد سر هفتاد و دو خورشید تقا
 گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن

دو شب قتل چه بینای طفلان را دید
 گفت ای خواهر غمخیزه ای یاور من
 خالی از اشک کن این دیده چون در بارا
 مگر نیست به خاطر که چمنی ذوالن
 عهد با حق چو یستیم تو با ما بودی
 تو مهین دختر زهرانی و ناموس رسول
 باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود
 اندین دشت چه از کینه این قوم شریر
 این میند از سویت کس بشقاوت نبرد
 سوی خورشید اگردیده صد مسکینست
 حال باید که تو اندر سر پیمان باشی
 باش آگه که اجل دست گریبان منست
 آخر هر من و اول بی یاری تست
 این مبادا که تو فردا ز میاهوی خان
 غرق خون گرنگری اکبر مه سیمارا
 حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب
 جسم داماد چه فردا شود آشته بهون
 دست عباس جوانم چو یفته از تن
 سر اطفال تو از تن چو نمایند جدا
 اندر آندم که مرا بنگری آشته بهون
 سینه من شکند چون ز جفا شمر لبین
 غرض ای غمزده فردا که در این دشت بلا
 جمع در دور خود اطفال بریشانم کن

که پس از من به بسی درد گرفتار شوی
 سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی

وله

هرم تسام گشته اجل بر سر آمده
 شمر لبین گرفته بکف خنجر آمده
 کلمم دگر ز فیض شهادت بر آمده

خواهر برو بغیبه که جانم بر آمده
 خواهر برو بغیبه که از بهر کشتنم
 خواهر برو که نولستان ساخت کار من

زین تر و نیزه که بر این بیکر آمده
قد خمیده حضرت یغمبر آمده
بابم علی به تعزیت اکبر آمده
زهرآ گشوده موی و چشم تر آمده
یادم ز تیر خلق علی اصغر آمده
زینب بقلنگه سر بی معبر آمده
جوادی چه شد که نام تو سردتر آمده

وله

خواهر برو که صبح امید تو شام شد
بس نونک نیزه بر جگرم کلرگر شده
خواهر برو که نونکستان ساخت کارمن
چشم بزیر تیغ سوی نیش اکبر است
دیگر بغیبه آمدن من تمام شد
خواهر برو نباید دشمن شاتم
کز ضرب چکمه شمشیر شکسته است سینام
برگرد تا که تنگری اینگونه تنهام

وله

سایه از معبر نیلی کنم اضافیش را
سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را
برود سوی سفر خیر و سلامت باشد
چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید
دگر از زندگی من بنا قطع امید
آخر هر من و اول بی یاری تست
گریه بر حال خود ایخواهر نالانم کن
جمع در دور خود اطفال پریشانم کن
سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
بفغان آمد و نومید ز جهان شد زینب
بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب

دید جن و ملک و ارض و سما میگرید

بسر نی سر شاه شهاده میگرید

وله

از سوی تو هازم بسوی شام خرابم
این قوم چقا پیشه بزنجیر و طنابم
فریاد که هر لحظه ز قومی بنفام
از چیست که اکنون ندھی هیچ جوابم
بردند ز سر معبر و از چهره تقابم
در سوز من دلشده تا روز حسابم

خواهر برو که حالت جاندا دم رسید
خواهر برو بغیبه که بهر عبادتم
خواهر برو بغیبه که با خیل اولیاء
خواهر بغیبه رو که بی چشم بستم
خواهر برو که ناله ام از زخم تیر نیست
این غیرتم کشد که بگویند کوفیان
کردند منشیان بسی این شرح را رقم

خواهر برو که کار حسینت تمام شد
خواهر برو که طایر روحم ز سر شده
خواهر برو مدار دگر انتظار من
خواهر برو که دیده ام از خون دل تراست
خواهر برو که زندگی من حرام شد
خواهر برو میش نک بر جراحتم
رو در حرم که تنگری ای یفرینام
بر گرد تا نظر نکنی زیر دشنام

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را
ترکنم ز اشک روان لعل گهر سایش را
که دگر وعده دیدار قیامت باشد
زیر خنجر چو حسین ناله زینب بشنید
گفت با او که مرا هر باخر برسید
رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست
رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن
ناله بر درد دل هابید بیسارم کن
که پس از من بیسی دود گرفتار شوی
بس بناچار سوی خیمه روان شد زینب
دید چون شام سیه روز جهان شد زینب

بابا بنگر سوز دل و چشم بر آبم
نگذشته ز قتل تو زمانی که بیستند
این یک زندم کمب نی آن سیلی بیداد
بابا ز تو هر لحظه مرا بود ستوالی
بردار سر از خاک که این قوم چجاجو
اینترخم که بر جسم تو بیرون ز حسابست

وله

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها
 قربان شوم این رسم ماند از تو بدورانها
 دست و تن قربانی افتد به بیابانها
 قصاب نزد ساطور بر بیکر قربانها
 این سر گلستان کرد سیرم ز گلستانها
 برد از دل مایکسر یاد گل وویحانها
 بردار سرو بنگر این ییسرو سامانها
 باها همه در زنجیر سرها بگریبانها

ایرفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها
 ای کرده بکوی دوست هفتاد و دو قربانی
 قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم
 اینگونه تنت از تیغ کردند دو صد باره
 از خون گلوی تو ایندهشت گلستان شد
 و بیجان خط اکبر بر گرد رخ انور
 ما جمع پریشانیم هم بی سر و سامانیم
 اطفال حزین یکسر بی چادر وی معجز

وله

آدمم با تو و بالشکر عدوان رستم
 من سوی شام بهمراه اسیران رستم
 فرق بی معجزو کیسوی پریشان رستم
 آب نوش آب که من بالب عطشان رستم
 با بیتیان بسوی کوفه ویران رستم
 تو وفا کردی و من بر سر پیمان رفته
 سینه را چاک زدم همچو گریبان رستم
 جسم صد چاک فکندم به بیابان رستم
 با سر پاک تو ای مهر درخشان رستم
 که زهوش از اثر ناله و افغان رستم

آخر از کوی تو بادیده گریان رستم
 گرتو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی
 خاطر جسم و دل آسوده نومیباش که من
 ایشه تشنه جگر این تو و این شط فرات
 بعد از این بانگ عطش نشوی ای شاه که من
 عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب
 چاک پهلوی تو دیدم من و از پنجه غم
 خاک بر فرق من و خواهری من که ترا
 بسر نش تو نگذاشت بنام چون شمر
 جو دیا شرح غم غمزدگان کن کوتاه

وله

که از عطش بفلک ناله بیتیان بود
 که تاسه روز تشنه روی خاک حیران بود
 عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
 سر ادقی که در او جبرئیل دربان بود
 چه موی خویشتن آشفته و پریشان بود
 بخلق خشک علی اصغر آب یسکان بود
 سکنینه تشنه آب و گرسنه نان بود
 پیاده عابد بیمار زار و نالان بود
 ز شام تا بصر زینب اندر افغان بود
 سربیکه مهر رخسار رشک باغ رضوان بود
 بر آن رخ که لبش به ز آب حیوان بود
 چه گشت کنج خرابه مقام و منزل ما

مگر بگریلا آب قیمت جان بود
 کفن در بیخ مگر بود بهر شاه شهید
 بزر سایه چتر زر این سعد لعین
 ز کینه فرقه بی آبرو زدند آتش
 بروی نمش علی اکبر جوان لبل
 گلوی جمله ترا ز آب خوشگوار فرات
 ز آب و نان همه سیر و ز کربلا ناشام
 سوار شام سراسر سوار بر مرکب
 بشام جمله خلائق بخواب خوش همه شب
 نهاد خولی بی دین بروی خاکستر
 فغان که بویت یزیدش را بخوار شراب
 نه آب بود و نه نانی نه شمی و نه چراهی

وله

زینب اسیر شمر و حسین سرزتن جداست
رخسار ماه و چهرهٔ خودشید بیضیات
آن يك سر برهنه و آن يك برهنه باست
یکرا چو دهنه ناله و یکرا چه نی نواست
اکبر هزار باره ز ششیر اشقیبا است
عباس را جدا ز بدن دست از جفاست
داماد را ز خون گلو دست و پا خاست
از سینۀ وباب ز غم ناله بر سا است
نیسی چه ماه تیلی و نیسی چه کهر باست
هریان بروی خاک تن بسط مصطفی است
از بند بهر بند دودست حسین جداست
جسم حسین بر بر سم اسب توتیا است

وله

یازینب زار در فغان است
یا رأس حسین بر سنان است
یا چارده ماه آسمان است
در ماتم اکبر جوان است
یا سنبل تر بگلستان است
یا چشم سکینه خونچکانست

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است
از خیمه های سوخته بس دود بر فلک
اطفال بی پدر و به ییابان در آفتاب
شصت و چهار زن همه بسته بریسمان
لیلا بآه و ناله چو مجنون بگرمه دشت
بیرون نکون و مملکت نهی سینه پر زخم
گوش هروس زار پر از خون ز گوشوار
گهواره مانده خالی و اصغر بمهد خاک
مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی
بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل
در دست ساربان سنگر شکسته تیغ
اینظلم جو دیا بکه گویم که بعد قتل

وله

این بانک درای کاروانست
در شب شده آفتاب طالع
بر نیزه سر چو ماه عباس
رهد است بنااله یا که لیلا
گیسوی هروس و خون داماد
از ابر بهار ژاله ریزد

چرا برخاک و بر خاکستری دیشب کجا بودی ؟
مگر درد ترا اینگونه دارومی دوا بودی ؟
بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی ؟
تو در دست که ای سر تاسحر که مبتلا بودی
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی
تو آخر روزی ای سر زینت هرش خدا بودی
هانا از ازل ایسر سوا بیت خلاصی بودی
خدا یا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

وله

صعب صعب که ترا یاد بی کسان آمد
چه شد که از همه یکباره شد فراموش

چرا از هرهان دوش ای سر خونین جدا بودی ؟
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر ؟
به مهبانی چرا در خانهٔ بیگانگان رفتی ؟
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
ترا چون بود سر در کوفه تن در کربلا جانا
یکی گوید ترا جا بود در کنج تنور ای سر
نه در خود تو بود ای کنج شایان کنج مطبخها
بس از کشتن سری در ماسوی کی شد بدین خوار
هماندم دست جوادی کاین معصیت دارم کردی

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد
کدام جلوه ز سر برده طایر هوست

گهی تسلی احوال غم نصیبان کن
 که قاتل تو بود روز و شب مقابل من
 ییاده از عقب تپای من پر آبله شد
 زیاده تر تو ندیدی زمن مشقت راه
 ییاده آمده ام من چرا تو خسته شدی
 نخورده آب لب من لب تو از چه کیود
 اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

گهی ز مهر نگاهی با اسیران کن
 ننگ بس استهین بر جراحت دل من
 مرتو گر بستان ییشرو بقافله شد
 در این سفر شمی آزرده گرزمنت راه
 ز ره رسیدی و بهر چه دلشکسته شمی
 شکسته فرق من از چه رخ تو خون آلود
 کیودی لب ت ای گوشوار عرش مجید

وله

چه شهرها که نگشتم چه کوچها که ندیدم
 که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
 بتن ز بنجه غم جامه هر زمان بدویدم
 هلال وار ز بار مصیبت تو خیدم
 بنوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم
 دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
 سر از خجالت نامحرمان بجنب کشیدم
 هزار مرتبه مرگ خدای خدا طلبیدم
 برای شام ز بس از جفا ییاده دویدم
 که تقد جان بجهان دادم و غم تو خریدم

بس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم
 بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
 برون نمود دو آن دم چو شمر پیرهنه را
 چه ماه چهارده دیدم سر ترا بر نی
 زدم بچوبه محفل سر آن زمان که سر نی
 ز تازبانه و طمن سناک و طمن دشمن
 میان کوچک و بازار شام پای برهنه
 شدم چو وارد بزم یزید بیازوی بسته
 هنوز بر کف پایم نشان آبله ییاده است
 ولی باین همه هم شاد از آنم ایته خوبان

وله

مرا اندر مشام جان در آید
 که بوی مشک ناب و عنبر آید
 در این صحرا صدای احضر آید
 که استقبال لایلا اکبر آید
 دم راه هروس مضطر آید
 قبول خاطر زارت گر آید
 ترا از گریه کلام دل بر آید
 دوباره شمر دون باختر آید

شیم جانغزای کوی بایم
 گمانم کربلا شده نزدیک
 بگوشم عه از گهواره گور
 مهار ناقه را یک دم نگهدار
 مران ایسار بن یکدم که داماد
 ولی ای عه دارم التماسی
 که چون اندر سر قبر شهیدان
 در این صحرا مکن منزل که ترسم

همای شیرازی (ره) فرموده

در جهان تاکی هر یزان خدا را خوار داری
 اهل بیت احد مختار را بردی بخواری
 در غل و زنجیر بردی چون غلامان تтары
 فخرها میکرد جبریل امین در برده داری
 سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری
 ای هجبت تو کشته و من زنده با صد گونه خواری

ای فلک تاکی بآل مصطفی ناسازگاری
 چون اسیران فرنک و روم اندر شاهم کوفه
 چارمین شمع هدایت را ولایت در ولایت
 از ستمی برده کردی بانومی کاند حریش
 گفت زینب با سر سلطان دین کلای جان خواهر
 کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم

هست چون شده؛ حیات کو؛ کجا آن بردباری
با چنین حالت بدست ناکامم چون سپاری
یک نفس دیگر ندارم طاقت بسیار داری
کز می امر شفاعت تاج بر سر میگذاری

ای برادر چون بسندی در کف نامحرمان
سر برهنه، پا برهنه، دیده گریان مو بریشان
نالۀ بسیار هر دم میزند آتش بجانم
ای شهنشاه دو عالم از همما یاد آور آندم

وله

لاله سان سوختن ذراغ هلی اکبر جگر
تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت
نه طبیعی بکنار و نه انیسی بیست
کس نیامد بجز از ناوک یکسان بیست
با وجودی که بندی ساقی کوتر بدت
گر لب خشک ترا بنگرد و چشم توت
دید سر زینب دلسوخته در طشت زوت
که بغا کستر و گاهی بسناست سرت
بسر تربت زهرا، اگر افتد گلوت
غرقه در لجه خون بین تن شمس وقوت
دختران همه لب تشنه و می سر پست
مگر از حالت بسیار نباشد خیرت

ای شبندی که لب تشنه بریدند سرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
تشنه و بی کس و دلغسته و بی بار و غریب
کس بیهلوی تو نشست بجز خنجر و تیر
بر لب خشک تو آبی برسد ز ریخت
نالۀ فاطمه خشک و تر عالم سوزد
واژگون چون نشد این طشت که در بزم یزید
گاه در شام بطشت ز رو گاهی در دیر
نامه تشنه لبان را برای باد صبا
بگوای بانوی چنت سری از غرقه بر آر
تو دل آسوده از چشمه کوتر سیراب
روزی آخر خبری اذ دل بسیار پیرس

حجۀ الاسلام تبریزی هفت ماهیاد

از دل کشید ناله بصد درد سوزناک
احوال ما بین و سپس خواب نازکن
بر کشتگان می گفتن خود نماز کن
دستی بدستگیری ایشان دراز کن
ما را سوار بر شتر می جهاز کن
بار دگر روانه بسوی جهاز کن

زینب چو دید یکر آتش بروی خاک
کای خفته خوش بیستر خون دیده باز کن
ای وارث سر بر امامت بیسای خیز
طفلان خود بو طوطی بحر بلا نگر
بر خیز صبح شام شد ای میر کاروان
با دست ما بگیر و از ایندشت بره اس

وله

می تو عالم همه ماتسکده تا نفضۀ صور
ای سرت سر انا الله و سنان نفضۀ طور
آه اگر طمنه بقرآن زند انجیل و زبور
میزبان خفته بکاخ اندر و مهبان بشنود
یا که دیده است بشکافۀ تنور آیه نور
در تخ ماریه از یاد بشد شور نشود
حوریان دست بگیسوی و پریشان ز قصور
دست حسرت بدل از صبر تو ایوب صبور
آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
شمر سر شار تنها و تو سر گرم حضور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور
ز نشاشای تجلای تو مدعوش کلیم
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
تا جهان باشد و بوده است که دادست نشان
سر بیتن که شنیدست بلب سوره کسف
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
قدسیان سر بگریبان بحیاب ملکوت
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز
انبیاء معو نشاش و ملایک مبهوت

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

رفت تا گیرد برادر را عنان
دود آتش کرد حیران شاه را
بانگ مهلا مهلاش بر آسمان
جان من لغتی سبکتر زن رکاب
تا بیوم آن شکنج سوی تو
گوشه چشمی با سو کرد باز
بر فلک دستی و دستی بر عنان
زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
زن مگو دست خدا در آستین
تارخش بوسد الف را دال کرد
این سخن آهسته در گوشش کشید
یا که آه درد مندان در شبی
با صدا بهرم عزا داری مکن
راه عشق است این عنانگیری مکن
تو یا این راه کوی من بسر
با زنان در هرهی مردانه باش
آفتاب و ماه را رسوا مکن

خواهرش بر سینه و بر سر زنان
سیل اشکش بست بر شه راه را
در قفای شاه رفتی هر زمان
کایسواد سرگران کم کن شتاب
تا بیوسم آن رخ دلجوی تو
شه سرا با گرم شوق و مست ناز
دید مشکین موئی از جنس زنان
زن مگو مرد آفرین روزگار
زن مگو خاک درش نقش جبین
پس ز جان برخواهر استقبال کرد
همچو جان خود در آغوشی کشید
کای عنان گیر من آیا زینبی؟
جان خواهر در غم زاری مکن
پیش پای شوق زنجیری مکن
با تو هستم جان خواهر همسفر
خانه سوزان راتو صاحبخانه باش
معبر از سر پرده از رخ و امکان

حجۃ الاسلام نهاوندی فرموده

دین بی بناه ماند چو آن دین بناه رفت
وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت
با خیل اشک و آه بس وقت شاه رفت
زد شعله ز ناله که تا مهرو ماه رفت
ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت
لب تشنه ز بر تیغ حسین بیگناه رفت

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت
ز افلاکیان شرارفتان تا زمین رسید
آه از دمیکه عصمت کبری بقتلگاه
افتاده دید جسم برادر بخون و خاک
بر سر نهاد دست و بدامان فشانده اشک
کای سنگدل ترحمی آخر ببین ز جور

مقبل (ره) فرموده

بخون طیبیده کرب و بلا امام حسین
نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
عزیز فاطمه از اسهسر نگون گردید
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

در یگانه دویای مجمع البحرين
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
هوا ز جور مخالف چو قیرگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

لا آخر

وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

ای اشک ماتمت برخ ملت آبرو
اسلام زنده کردی و خود کشته گشته

آوردی آب رفته اسلام را بجو
لیکن نمودی پرده اسلام را رفو
آندم که گشت هابدین تو زنجیر در گلو
زینب چو با یزید لعین کرد گفتگو
یاد بر آر آنچه بدل دارم آرزو

گر آبرا بروی تو بستند کوفیان
بی پرده اهل بیت تو گشته شتر سوار
شد کردن تمام جهان بسته پیش تو
در رتبه امامت تو گفتگو نماند
جانم همیشه جانبحمرای کربلاست

لاخر

بنیاد کن حدیث غم این رساله را
ساقی بیا لبالب خون کن پیاله را
خون در دست دایم اذایتم غزاله را
کوفی بغط جور نوشت این رساله را
لبریز کن ز باده عشرت پیاله را
کردیم بر سنان سر چندین سلاله را
گفتیم کز جگر نکشند آه وناله را
خوش میسرود ناله کنان این مقاله را
ای داغ بر دل از غم خال تولاله را
بنشین دمی که شانه زخم اینکلاله را
خوش میفشانند عارض گلبرگ هاله را
بای پیاده دخترکان سه ساله را
زینت دهد بهر قبول این مقاله را

ایدل بیا و ساز کن اسباب ناله را
خون عزیز ساقی کوثر بفاک ریخت
کشتند آهوان حرم را بزیبدیان
چون دودمان ختم رسالت بیاد رفت
بر والی دمشق که . **یاایها الامیر**
کز دودمان فاطمه کشتیم هر که بود
بردیم اهل بیت نبی را بقتلگاه
لیلا بروی نش علی اکبر جوان
کای نور دیده از غم خال تو سوختم
حیفست این کلاله مشکین بفاک و خون
دادیم از طباچه سزای سکنه را
میاوریم نزد تو اینک دوان دوان
واصل خوشست صاحب ماشاید از کرم

ناصرالدین شاه قاجار فرموده

آویزه عرش بر زمین افتاده
از خاتم انبیاء نکین افتاده

بکنا گهری ز صدر زین افتاده
افسوس که در واقعه کربلا

میرزای صوری ملک الشعراء خراسانی فرموده

مدارا کن بآل الله و شرم از روی زهرا کن
دو کودک از میانگشده بگردا بچرخو پیدا کن
تو هم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
مهبای عقوبت خویش را از بهر فردا کن

فلک با عترت خیر البشر لغتی مدارا کن
فلک آن شب که خرگاهولایت را زدی آتش
بصحرا ام کلثوم استوزینب هر دو در گردش
اگر پیدا نکشتند این دو طفل بی پدر امشب

وله

مهبیا آب و نان بایست شمیر و سنان کردی
هلاک از تشنه کامی بر لب آب روان کردی
گرفتار دهنده گرگهای کوفیان کردن
نمودی از وطن آورده و بی خانمان کردی

فلک در کربلا آل علی را میهمان کردی
حریم مصطفی را از حرم تا کربلا خواندی
غزالان حرم را تاختی از یسرب و بطحا
فلک بی خانسان کردی تو اولاد یسیر را

امر دوم مرانی حضرت ابی الفضل العباس ع
سید جعفر حلی فرموده

جست وجوه القوم خوف الموت	والعباس فیهم ضاحک متبسم
قلب الیین علی الشمال وغاص	فی الاوساط یجصد للروس ویحطم
وتنی ابوالفضل الفوارس نکما	فراوا شد نیا تمم ان بهز موا
بطل تورث من ایه شجاعة	فیها انوف بنی الضلالة ترغم
ما کرذو بأس له متقدما	الا و فر و رأسه التقدّم
قساً بصارمه الصقیل و اتنی	فی غیر ساعة الساء لاقم
لولا القضاء لعی الوجود بسینه	وافه یفرضی ما یشاء و یحکم
قد ایهم بان یصول فلم یطق	کاللیک اذا اظفارة تنقلم
فشی لصرعه الحسین و طرفه	بین الخیام و ینه منقم
فآکب منحنیا علیه و دمه	صبع البیسط کانما هو عندم
قد رام یلثه فلم یرموضا	لم یدمه عن السلاح فیلثم
نادی و قدملاء البوادى صیحة	صم الصخور لهولها تالم
هأخی من یحیی بنات محمد	ان صرن یسرحن من لا یرحم
هذا حسامک من ینذل به المدی	و لواءک هذا من به یتقدم

لاخر

فلما رآه البسط ملقی علی الثری	یعالج کرب الموت و الدمع اهلا
فجاء الیه و الفؤاد مفرح	و نادى قلبه بالهوسوم قد ابتلا
اخی کنت هونی فی الامور جمیها	ابالفضل یا من کان للنفس با ذلا
یمز علینا ان تراءک علی الثری	طریحا و منک الوجه اضحی مرعلا

شیخ کاظم ازری فرموده

فمن المزی البسط سبط محمد	بشئ له الاشراف حاطاً هامها
و هو ی علیه ما هنالك قاللا	البوم بان عن الیین حسامها
البوم سار عن الکتائب کبشها	البوم غاب عن الهداء امامها
البوم آل الی التفرق جیمنا	البوم حل عن البنود نظامها
البوم خر عن الهدایة بدرها	البوم غب عن البلاد غمامها
البوم نامت امین بک لم تنم	و تسهدت اخری فز متامها

حجة الاحلام تبریزی در شهادت حضرت ابوالفضل (ع) فرموده

حیدرانه آن سلیل ذوالفقار	خویش را زد یکنته بر صد هزار
تیغ آتشبار زاد بو تراب	کردد صحرا روان خون جای آب
نا گهان کافر نهادی از کین	کرد بایش جدادت از بین

برفکنند دست دیگر می درین
مشک با دندان گرفت آن با وفا
هلویان از دیده باریدند اشک
کز فراز زین نگویند بیکرش
از هود آهنین باید شفت
زد بر در آسان روح الامین
رو بخیه کرد کای سلطان کل
هین تو دستم گیر ای دست خدا
دید در خون گشته غلطان بیکرش

از کین ناگه سیه دستی به تیغ
هر دو دست او چو گشت از تن جدا
ناگهان تیری فرود آمد بشک
و ه چه گویم من چه آمد بر سرش
من نیارم شرح آن را باز گفت
چون نگون از مرکب آمد بر زمین
زاد حیدر با هزاران عجز و ذل
دست من کرد از تو خصم دون جدا
شاه دین از خیه آمد بر سرش

میرزا عمان سامانی فرموده

مشک بردوش آمد از شط چون برون
تیر باران بلا را شد سپر
مشک شد بر حالت او اشک ریز
تا که چشم مشک خالی شد ز اشک
میخورند از رشحه آتشک آب
وز تین بر سر او خاک ریخت

روز عاشورا بچشم بر ز خون
شد بسوی تشنه کامان ره سپر
پس فرو بارید بر وی تیر تیز
اشک چندان ریخت بروی چشم مشک
تا قیامت تشنه کامان ثواب
بر زمین آب تعلق پاک ریخت

محرزون زشتی فرموده

بیالین وی دیده نیسی رمق
مسبک پریشان چو مغز سرس
بده گوش جانانوا می مرا
امیدم بدی گشته ام نا امید
شده منخسف ای مرا مهر و ماه
نبودش مگر خوف روز جزا

رسانید خود را چو شهباز حق
تنی دیدمانند جان در برش
برادر چه کردی لوای مرا
توسقا و لب تشنه گشتی شهید
مرا می جمال تو عالم سیاه
که بنموده دست تو از تن جدا

جوادی خراسانی علیه الرحمة فرموده

نظر بگشا و بنگر بکزمان برسوز آه من
ز جا خیز ای که در هر غم بدی بشت و پناه من
که دورت کوفیان از چهارسو بستند راه من
گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من
سناده منتظر آن طفل زار بی گناه من
اگر نه روز شب میشد ز آه صبحگاه من
بر بر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

بعون غلطان چرانی ای علمدار سیاه من
ز پشت زین چه افتادی شکست از بارغم بستم
بیالین تو گر دبر آمدم اینک مرنج از من
بچشم روز روشن تیره شد چون شب داغ تو
بهر عضو که آرهد دست ز آن عضو جدا باشد
ز بهر جرعه آبی سکنیه بر در خیه
خوشم از آنکه بکشپ زندگی بعد از تو ام نبود
من آن طاقت ندارم کز جنالت دیده بردارم

امر سوم در مرانی حضرت علی اکبر (ع)
ابوالحسن تهامی فرموده

ما هذه الدنيا بدار قرار
و المره بینها خیال سار
و کذا تکنون کواکب الاسمار
فضشاه قبل مظنة الاسبهار
یبدوا ضئیل الشخص للنظار
لتری صفاراً وهی غیر صفار
وقت حین ترکت الام دار
و اذا سکت فانت فی مضاری

حکم النية فی البرية جاری
فالیش نوم و النية بظنة
یا کوکباً ماکان اقصر عمره
عجل الصوف الیه قبل اوانه
ان تحترق صفرا قرب مضمغ
ان الکواکب فی محل علوها
ابکیه نم اقول مندرأ له
فاذا نطفت فانت اول منطقی

و بعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته اند

غروب کردی از نظر، اجل بشد دچار تو
سکوت اگر کنم دمی، دلست داغدار تو
چه چشم خونفشان کنم، زروی گلنظار تو
چسان باوبگوییش، که شد خزان بهار تو

چه زود بود ایسر! که هچه کوکب سحر
اگر کنم تکلی، کلام اولم تومی
چسان بچیسه رو کنم، چه ناله و فغان کنم
سکینه من از عطش، فتاده و نموده غش

شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

بکف بگرفت آن نیکو معاسن
سوی میدان کین شد اکبر من
بداین نورسته همچون شاه مختار
سند افکنند سوی شاه بی یار
عیان شق القصر از فرق آتشاء
ندانستم کرا برد و کجا رفت
مقطع گشت چون آیات قرآن
روان شد از پی گم گشته فرزند
علی افتاده زین از هم گسته
چنانان بست جان و زخود بریده
گرفت آن بیکرخونین در آغوش
برون از خیه آمد دخت حیدر
بدنیالش زنان داغ دیده
که عقل ماسوی گردید مجنون

شہ عشاق خلاق معاسن
بآه و ناله گفت ای داور من
بخلق و خلق و از رفتار و گفتار
بنا که منفذ آن غدار خونخوار
شد از ششیر آن مردود گمراه
سوی لشکرگه دشمن شدی تفت
هیدانم که جسم و جان جانان
چه رفت از دست شاه عشق دلیند
عقابی دید ناگه بر شکسته
سری بی افسر و فرقی دریده
توانامی شدش از تن زسرهوش
چو آوردند تمثال یسیر (س)
دوان شد سوی نش بر گزیده
چنان زد صیحه لیلای جگرخون

حجة الاسلام تبریزی فرموده

گفت کای بالیده سرو سرفراز

سر نهادش بر سر زانوی ناز

ای بدرخشان اختر برج شرف
 ای بطرف دیده خالی جای تو
 بیش از این بابا دلسراخونسکن
 ای نگارین آهوی مشکین من
 خیزتایرون از این صحرا رویم
 رفتی و بردی ز چشم باب خواب
 تو سفر کردی و آسودی زغم

معزون رشتی فرموده

گل ارغوانیش پژمرده دید
 چنان گشت از خویش بی اختیار
 جوانا تو بودی هلال پدر
 که زد تیغ بر فرق زیبای تو ؟
 تو صد پاره و من زغمها هلاک
 در آغوش بگرفت آن پاره تن

قد سرو او را چه افسرده دید
 که رفت از کفش صبر و تاب و قرار
 بهر ورطه بودی جلال پدر
 که افکنده این قد رهنای تو ؟
 من از عمر سیرو تومی چاکچاک
 که گویا دو روحند در یک بدن

وله

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها
 لیلی شده در دشت بلا یکسره معجون
 یعقوب فراموش نمود از غم یوسف
 تاریک شد اندر نظرش عالم فانی
 بگرفت تن یوسف خودتک در آغوش
 کای تازه جوان منکه ندیدم ز تو کامی

افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
 وقتیکه باو مردن اکبر خیر آمد
 آندم که حسین بر سر نش پسر آمد
 بی تاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد
 یعقوب صفت ناله اش از سینه بر آمد
 عمر پدر از بعد تو دیگر بر آمد

میرزا حسین کرمانی متخلص بغاکی فرموده

چو لیلی مانده ز آب دیده معجون واربا در گل
 الا ای نوجوان رحمی بن در حالت پیری
 من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم
 ترا ای نو جوان شهباه بهسد ناز پروردم

عنان توسن اکبر گرفت و گفت راز دل
 ز دنبال تو می آیم من ایفرزند تأخیری
 بگردن همچو معجون ازخم زلف تو زنجیری
 بامیدی که امروزم بگیری دست در پیری

وله

چو اندر بحر خون افکنند لنگر شبه پیغمبر
 بچولانگاه آمد شهبواری ماه رخساری
 خدیوی کز وجودش آسمان سائر زمین ثابت
 خدیو خاقین یعنی حسین آن شاه کونینی
 نظر میکرد در مقتل بنش شبه پیغمبر
 بصحرای بلا شد آشکارا شورش معشر
 سوار مرکب دلدادل وقاری ورفرف آتاری
 شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری
 که از خون شهیدان ریخت عفتش طرح گلزاری
 بگردون میکشید از بی کسی آه شرر باری

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

نونهال من بیا تا همچو گل بویت کنم
 همچو نورا ز دیده ام ای نورچشمانم مرو
 سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا
 پیش رویم بکزمان بخرام ای سرو روان
 کعبه ام روی تو بود و قبله ام ابروی تو
 وای بر من کز جفا باید ز کوفه تا بشام
 ای درینا شمر نگذارد دمی در قتلگه
 رأس تو در رو برویم تا چهل منزل درینغ

وله

برگی نچیده گشت خزان نوبهار من
 دست اجل گرفت ز کف اختیار من
 دحمی نکرد بر مؤذ اشکبار من
 بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
 لایلا بگو دگر نکشد انتظار من
 بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من
 بابا ز یا فنادم و جانم بلب رسید
 قاتل مرا ز خنجر کین باره باره کرد
 تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا
 از تیغ ظلم رشته عرم زهم گسیخت

وله ایضاً

نور بخشیده رخس مهر جهان آرا را
 کرده مجنون ز غم فرقت خود لایلا را
 وه چو اکبر قدش افکنده ز باطوبی را
 گیسویش کرده سیه پوش شب یلدا را

از فروغ رخ او دیده منور میگردد
 لب لعلش بسخن قعقه کونتر میگردد
 هر که یاد از مه رخسار پیسبر میگردد
 زلف بر عارض او عود به معجز میگردد

وه چه اکبر که برخ شبه پیسبر باشد
 تشنگان را چه غم او ساقی کونتر باشد
 وه چه اکبر که بیازوی چه حیدر باشد
 شافع امت جدش صف معشر باشد

بی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین
 خادم بارگه خاص تو جبریل امین
 گفت ای داده شرف فرش تو بر عرش برین
 ناله اصغر بی شیر ز جان سپرم کرد
 المعطش زاری اطفال زمین گیرم کرد
 حکم تقدیر عجب بردم شمشیرم کرد
 غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد

در گلستان جهان تازه نهالی دارم
 شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم
 شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم
 روز را همچو تو خورشید مثالی دارم

خانه صبر من از داغ تو گشته است خراب
 نوجوان اکبر من هست ترا وقت شباب
 دل لایلا ز غم مرگ تو گردید خراب
 از چه بر کشته شدن میکنی ای بقدر شتاب

بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم
خاطر زار خود از قید هم آزاد کنم
ابدینا زحمت زهر الم نوشیدم
حجله عیش ترا بنم و داماد کنم
دل خود شاد از آن قد چو ششاد کنم
عوض خلعت شادی گفت پوشیدم

ای قنوت سرو خرامان ورخت ماه تمام
پیش رویم دمی ایرو خرامان بفرام
حیف از این سرو خرامان که زبا می افتد
مهر بنسوده فروغ از مه رخسار تو وام
او بره می شد و میگفت حسین در هر گام
آه کاین مرغ خوش العان ز نوا می افتد

عندلیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی اکبر، الا ای طرهات هر تار زنجیری
نشای منای کربلا داری بقریبانی
زبس هوشت ز سر برده تنای بهشت و حور
بیالنت نخواهید چه شبها بادو صد زحمت
زدستم میروی اکنون نماند بر من دلخون
باین مجنون سر گشته از آن زنجیر تدبیری
نمی آید ندا، مادر مکن تحجیل، تاخیری
نیگونی که خود دارم بحالم مادر پیری
بامیدی که در پیری بحالم دست من گیری
بجز يك جان برحسرت بغیر آه شبگیری

امر چهارم - در هرائی حضرت علی اصغر

سید بحر العلوم فرموده

هل من منیت بینت الال من ظما
هل راحم برحم الطفل الرضیع قد
هل من نصیر محام او اخی حسب
تلك الرزایا لوان القلب من حیر
بشربة من نصیر مالها خطر
جف الرضاع وما للطفل مصطبر
برحمی فسا حاموا ولا نصروا
اصم کن لا دنا هن ینفطر

حجة الاسلام تبریزی میفرماید

شاه گرفت آن طفل مهد اندر کنار
آری آری مه که شد دورش تمام
برد آن مه را بسوی رزمگاه
گفت کهی کافر دلان بد سگال
شاه در گنار و کودک گرم خواب
در کمان بنهاد تیری هرمله
رست چون تیر از کمان شوم او
چون دود بد آن حلق تیر جانگداز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را
شاه کشید آن تیرو گفت ای داووم
نیست این نو باوه یغیبرت
یافت دری در دل دریا قرار
در کنار خور بود او را مقام
کرد رو با شامیان رو سیاه
که برویم بسته اید آب زلال
که ز نوك ناوکش دادند آب
اوتساد اندر ملایک غلفه
پر زنان بنشست بر حلقوم او
سر ز بازوی یدالله کرد باز
کس ندیده دو نشان يك تیر را
داوری خواه از گروه کافر
از فضیل نانه کمتر در برت

میرزا عمان سامانی اصلهائی فرموده

وه چه طفلی مسکات اورا طفیل
شمة خلد از رخ زینده اش
اشرف اولاد آدم را بر
از علی اکبر بصورت اصغر است
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود
یافت کاندر بزم آن سلطان ناز
دست یکسر کاینات او را بدیل
آبتی کوتر ز شکر خنده اش
لیکن اندر رتبه آدم را پدر
لیک در معنی علی اکبر است
باطناً سرچشمه هر آب بود
نیست لایقتر از اینگوهر نیاز

معززون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ بر
که ای طفل معصوم مظلوم من
چرا زرد شد روی گلنار تو
چرا لب فرو بسته از نوا
پنه رو بیستان من راز کن
که دارد نشان صید اندر قضا
فدای تو ای اصغر مهوشم
شدی فارغ ای اصغر شیرخوار
در آغوش روح القدس راحتی

روان کرد سیلاب اشک از بصر
ز یکان تیرت که داده لب
چسان بنگرم حلق خونبار تو
ز یاقوت لبها نما تنه ها
گشا لب دمی دیده را باز کن
شود ذبح صیاد اندر نشاط
ز مزگان بزنی آب بر آتشم
من و رنج و غمهای اینروزگار
نداری ببادر دگر حاجتی

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغرا گر ز عطش تشنه و بیتاب شدی
شمر رحمی نه اگر بر دل بیتاب کرد
گفت ییکان چه بگوش تو که مدهوش شدی
طایر هوش ز سر رفت ز مد هوشی تو
نور چشما بگشا دیده زهم خواب بست
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی
هوسم بسود هم آواز ببادر باشی
گر دلم سوخت پس از مرگ عزیزان دگر
زانکه اندر دم جان دادنت ای دل خسته
سینه بگداخت از اینتم که تو با بتدل ریش

بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی
نوک تیر ستم حرمه سیرابت کرد
چه شنیدی که بیکر تبه خاموش شدی
نالۀ من بفلک رفت ز خاموشی تو
بردم طاق از ایندل بیتاب پس است
بزبان آمی و همصفت اطفال شوی
نقل مجلس شب دامادی اکبر باشی
سوخت داغ غم تو جان من ای جان بر
دستهای تو بدی خسته و پایت بسته
دست و بانی نزدی دردم جان دادن خویش

وله

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو
بکجا رفتی و اینک ز کجا آمده
با قنق رفتی و خاموش چرا آمده
همره باب گرامی بکجا رفتی تو ؟
از چه ای بلبل من لب زنوا بستی تو

چشم بگشا و بین دیده گریبان مرا بر ز افلاك نگر ناله و افغان مرا
آتش از نو مزین این سینۀ سوزان مرا بنجۀ آور و بخراش تو پستان مرا

شیراگر نیست مرا شیرۀ جان میدهت

ز سرشک موگان آبروان میدهت

هوسم بود که تو لب بسخن بگشایی هر زمان عقده هم از دل من بگشایی
غنچۀ لب به تکلم بچمن بگشایی نیست را هست نمانی و دهن بگشایی

تو گشایی لب و من سیرمکم غنچت تو

تو سخن گوئی و من بوسه ز نم بر لب تو

اندر ایندشت که لرزان جگر شیرشود قالب شیر دلان صورت تصویر شود
نام آب آنکه برد طعمۀ شمشیر شود تو چه گفتی که گلویت هدف تیرشود

وای بر جان من و آه ز مظلومی تو

حیفای نور دل و دیده ز محرومی تو

طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد عوض شیر بکامش همه شکر باشد
چشم او باز همی جانب مادر باشد دل زار تو ز من از چه مکدر باشد

امر پنجم در مرثی حضرت قاسم ع

حجة الاسلام نهاولدی فرموده

شد چویی یار و معین سبط رسول مدنی تیغ بگرفت ز ماه نوو آراست بپوش
با دوصد ناله ز بود شه اورنگ دنا شیرسان هزم خنا کرده و آتوم شدند
مادرش گرم فغان کردند و او گرم جدال تا که یارید بر او سنک قضا امر قدر
گشت شق القمر آندم که شد آن در بیتیتم تیشه ظلم هسو کرد ز بیداد سپهر
شد نگونسار چو از باد سیه لاله سرخ خواندم خود وشه آمد و دیده از ره کین
بر کشید از دل پردرد چنین ناله که کرد صلۀ شمر تو آنست تجلی که بعشر

مرحوم ناصرالدین شاه در مصیبت حضرت قاسم فرموده

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتو افکن شد در آنوادی فلک گفتا خوشا حال زمین را که مهی در پیرهن دارد
لبش بزمردمه همچون گل ز سوز تشنگی اما تو گوئی چشمۀ کوثر در اینشیرین دهن دارد

بشوق نوگلی کو در میان آن چمن دارد
 تو گوئی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد
 پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد
 چه جای نیزه و خنجر در آن سبیل بدن دارد
 بمید شاهبازی جله کو زاغ و زغن دارد
 بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد
 بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد
 که مرغ روح شوق دیدن بام حسن دارد

چو بلبل شود انگیزد در آواز دجز خوانی
 کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هبجا
 چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خون نریزی
 چه بی انصاف بودی آن جفا جوین سنگیندل
 زهر سولشگر عدوان هجوم آورد چون ظلمت
 فکندند از سریر زین سلیمان وار آتشی را
 چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد
 مرا دریاب یا عا ز روی مرحمت اکنون

حجّه الاسلام تبریزی فرموده

گوهر شاداب دریسای سخن
 برده ماه چهارده شب را بسال
 در شجاعت حیدر لشکر شکن
 خواستار عزم قربانگاه شد
 دو تو در باغ جوانی خوش بچم
 نیست کس را از آن امید باز گشت
 گردد از سم ستوران پایمال
 غلطد اندر خون بیدان نبرد
 ای توملک عشق را مالک رقاب
 لیک دست از کاهرانی شسته ام
 خون بجای شیر مادر خورده ام
 باز باشد شهادت مام من
 بر غلامان می شهنشه زندگی
 کاهرانی را جگر صد چاک باد

قاسم آن نوباوه باغ حسن
 چهارده ساله جوان نونهای
 در حیا فرزانه فرزند حسن
 با زبان لایه نزد شاه شد
 گفت شه کای رشک بستان ارم
 بوی خون میآید از دامان دشت
 کی روا باشد که این رعنا نهال
 کی روا باشد که این روی چو ورد
 گفت قاسم کای خدیو مستطاب
 گر چه خود من کودک نورسته ام
 من بسهد عاشقی پرورده ام
 کرده در روز ولادت کام من
 ننگ باشد در طریق بندگی
 زندگی را می تو بر سر خاک باد

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

بر آمد تا که گردد کشته عشق
 بکلك عشق با بش دومین شاه
 یتیم آسا بصد شیرین زبانی
 بگفت ای از تو پیدا هرش دادار
 مرا درد یتیمی برده از یاد
 همه اهل حرم را کرد بدرود

یکی در یتیم از رشته عشق
 بچرخ دلبری بد اولین ماه
 بمجز و لایه و نیکو بیانی
 بخاک پای آتشی سود رخسار
 غم بی یاریت ای داوود داد
 چو شد آتشی باذن جنک خوشنود

جوادی علیه الرحمه فرموده

عمو فدای تو کردم بدار دست از جنک
 مکن مقاتله شاهها دمی نمای درنگ

تو چنگ میکنی وجان برفه ز اضمایم
 بیا بیا که رسیده است وقت مردن من
 هو چشم بینی بن نگاه مکن
 بگو که حمله گورم سپاه پوش کنند
 ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم
 میان اهل حرم مادرم غریب بود
 کند چو از غم من آه و ناله وزاری
 از این بلیه رها چون شوی بغا طرشاد
 سر مزار مرا هم دمی چراغان کن
 شکست زیر سم اسب استخوانهایم
 بیا بیا که بود وقت جان سپردن من
 بساتم بهرم منع اشک و آه مکن
 ز ناله تازه هروس مرا خوش کنند
 برس بدهاد من بیثوا یتیم منم
 ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود
 بگویی تا بپهنش ز مهر دلداری
 در آن شبی که هلی اکبرت شود داماد
 ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن

امر ششم - درهرائی جناب عبدالله بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا
 حسنی وجه و حسین خلق و یببر سیا
 یوسف یثرب و بطعنا و هزبر ذرها
 بسته از شادی قاسم بر پنجه حنا
 رخ او مصحف و گیسوی سپه بسم الله
 هر کوتاه ولی نام نسکو عبدالله
 مایل دین سلطان شهیدان گردید
 چرخ از کجروی خویش پشیمان گردید
 شود معشر بصف ماریه گردید پدید
 همه دروازه و شور و نشور افتادند
 حوربان هم بتأسف ز قصور افتادند
 همه بر سایه آن لعمه نور افتادند
 مددش خنچه بستان بر دست نهاد
 گفت این شیر که خوردی تو گوارایت باد
 رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد
 مرو از دیده و بر هم مشکن اضمایم
 ورنه من از عقب سینه زنان می آیم
 زینش گفت که ای شمع سرابرده ناز
 بود امیدم که تو ما را برسانی بحجاز
 رشته هر تو کوتاه شد و امید دراز
 گفت شهزاده حسین هم حریم تنهات
 گل گلزار نبی خار بچشم اهداست
 او بغون من برابرده نشینم نه رواست
 خاک عالم بر سرم اینچه حیا و چه وفاست
 الغرض اهل حرم را بهرم بر گرداند
 خویشتن را بحضور شاه لب تشنه رساند
 شه دین دوبرش آورد و در اشک فشانند
 سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشانند

گفت ای جان گرامی بکجا آمده ؟ تیر میبارد از این قوم چرا آمده ؟

گفت شهزاده که از راه وفا آمده ام

جان هو بسلام شهزاده آمده ام

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد زخرگاه	سوی شهزادان چون قطعه ماه
هوای دیدن شه داشت بر سر	بدی شهزاده قاسم را برادر
در آن دم خواهر انرا گفت آتشاه	که این کودک برون ناید زخرگاه
ندارند اینجاست رحم بر ما	نه بر کودک نه بر پیر و نه بر نا
گریزان از حرم گردید آناه	دوان تا رفت دو آغوش آتشاه
شش بگرفت همچون جان شیرین	بگفت ای یادگار یار دیرین
چرا بیرون شدی از خرگه ایجان	نی یینی مگر بیکن بران
بناگه کافری ز آن قوم گمراه	حوالت کرد تینی بر سر شاه
ز بهر حفظ شه کودک حذر کرد	بر آن تیغ دست خود سپر کرد
جدا گردید دست کودک از تن	بشه گفتا بین چون کرد با من
چو دیدش حرم له آن کفر بدبخت	بزد بر سینه اش تیری چنان سخت
که کودک جان بداد و یسعابا	پرید از دست شه تا نزد بابا

امر هفتم در مدح جون مولی ای در

شیخ علی پسر شیخ العراقي فرموده

شش فرمود کای عهد وفا دار	تو آزادی از این میدان بیگار
تو تابع آمدی مارا براحت	میکن خوش رادرونج و زحمت
غین شد جان جون سخت بیسان	بشه گفت این سخن با چشم گریان
یبروردم تنی بیرنج و زحمت	ز باقی مانده از خوان نعمت
نک نشناسی ایشه از بیسی است	فدا گشتن جزای کاسه لیبسی است
نسب باشد لیم و چهره ام تار	تم بی قدر و خونم همچو مردار
بن منت نه ای دادار گردون	که کرد در شک مشک نانه ام خون
اجازت یافت چون آن باسعادت	روان شد سوی میدان شهادت
بگفت ای قوم بد کیش سه روز	غلامی هستم از این شاه فیروز
سه رنگی نباشد از تصورم	جو خالی بر رخ زیبای حورم

در شهادت جون مولی ای در علیه الرحمه

یکی ماه رخسار با فرو جاه	تفر نمود از غلام سیاه
غلام سه چهره شد تنگدل	بگفتا بدو کای بت سنگدل
که ماجمله ناریک و کر روشیم	مه هندلیان یک گلشنیم
ترا آنکه رخسار چون بدر داد	مرا صورت لیلۃ القدر داد
اگر قطره از سیاهی من	بروی تو افتد بوجه حسن

از آن خال حسنت یکی صدمشود
وگر از بیاض تو برعکس کار
گرفتار حسن تو بیعتد شود
برویم شود قطعه آشکار
مرا خلق مبروس خوانند و شوم
گریزند از من بهر مرزوبوم
مرا می سزد کز تو گیرم کنار
ترا می نی زبید ازمن فراد

در شهادت حر بن یزید

پسر شیخ العراقین فرموده

روانند سوی جیش رحمت حق	بگفت ایته منم آن عهد گمراه
دل آزادگان عشق یزدان	خطابیم بخش ای شاه عدو بند
یم هغو ازل شد در تلاطم	ز خوشنودی نیکنجید در پوست
چو بخشیدش خطا شاه خطابش	بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد
امیری بر گزیدم در دو عالم	بود حق آشکارا از ضمیرش
بعق پیوست و با حق گشت ملحق	
که بگرفتم سر راحت به اکراه	
شکستم من بنادانی وطنیان	
گنه از بنده و هغو از خداوند	
گنه گردیده از آن نامور گم	
که گشتم قابل قربانی دوست	
روانند سوی میدان فارس رخس	
همان حرم و لکن گشتم آزاد	
که باشد بهترین فرزند آدم	
نسی پیدا ز سبای منیرش	



باب ششم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار

و در تعیین بعضی از قبور متبرکه بعضی از بزرگان و امامزادگان عظام که در مصر

و شام و حلب و بعضی از بلاد دیگر عثمانیه است

و در این باب هفت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت علی است و اشهر القاب آن بزرگوار زین العابدین (ع) و اشهر

کنایشان ابوالحسن

والد ماجدشان حضرت سید الشهداء (ع)

والده ماجدهشان جناب شهربانو بنت یزدجرد سلطان الاحامم و آخر ملوک الفرس ابن

شهربار بن برویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گودین

یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بوده

و مشهور آنستکه اسم آنمغیره شهربانویه بوده و خلاف است که آن مغیره در زمان

خلافت عمر اسیر شده یاد زمان خلافت عثمان یاد زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

در اصول کافی از حضرت باقر (ع) روایت کرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب

مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مغیره مسجد

روشن شد، عمر بآن مغیره نظر کرد آنکرمه صورتش را گرفت و فرمود « ای بیروج بادا

هرمز » یعنی روز هرمز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مغیره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند توحق ندادی که باو الم و آزاری برسانی خود مغیره بر خیزد و بیک نفر

از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آنمغیره بر خاست و دست بر سر نازنین سیدالشهداء ع گذارد - بعد امیرالمؤمنین (ع)

بسید الشهداء ع فرمود هر آینه زاییده میشود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد

شد علی بن الحسین (ع)

و گفته میشد به علی بن الحسین ابن العبرین ضعیف‌تر از آنست که از عرب هاشم و من العجم فارس روى ان ابا الاسود الدملى قال فيه شعراً :

وان غلاماً بين كسرى وهاشم
لاكرم من نيطت عليه التمام
ودر مناقب است که امیر المؤمنین ع بصر فرمودند : ان النبي ع قال اکرموا کریم کل قوم
وان خالفو کم وهؤلاء الفرس کرما قد القوا الینا السلام
ومخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیر المؤمنین (ع) متولد شد
وازیبندده متولد نشد مگر علی بن الحسین ع

ودر بحار از عیون اخبار الرضا از حضرت رضا (ع) روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریر
چون خراسان را فتح نمود دودختر یزدجرد بن شهریار را فرستاد نزد عثمان بن عفان او یکی را
بخشید بامام حسن و دیگری را بامام حسین و هر دو در حال نفاس از دنیا رحلت کردند
ودر بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بجید نیست که هر دو روایت اول تصحیف
عثمان باشد

ودر ارشاد مفید است که حضرت امیر المؤمنین ع حرث بن جابر الجعفی را مباشرتاً
بعضی از بلاد مشرق نمود پس دودختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المؤمنین ع فرستاد بدین
طیبه پس آنحضرت هم یکدختر را بحضرت سید الشهداء ع عطا فرمود که از او متولد شد حضرت
علی بن الحسین ع و یکدختر را تزویج نمود بجناب معبد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم
بن معبد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین ع دوپسر خاله یکدیگر میشوند
مخفی نماناد که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده
حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی
از روایات استفاده میشود که شهربانویه در یوم العطف بوده
چنانچه در روایت این شهر آشوب است و جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها اقلت
نفسها فی الفرات

ومحتل است که شهربانویه نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والدۀ ماجده
حضرت زین العابدین ع بوده باشد والله العالم

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین ع

بدانکه اختلاف کردند در روز و ماه و سال ولادت آن بزرگوار

اما یوم ولادت با سعادت

پس در دوسوم و مصباح کفمی است که روز یکشنبه بوده

و در مناقب و فضول السبه است که روز پنجشنبه بوده و در اعلام الوری طبری است که

روز جمعه بوده و اصح اولست

و اما ماه ولادت

شیخ مفید و شیخ طوسی و سیدین طاوس میفرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن

الحسین ع در نیمه جمادی الاولی بوده، و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود واضح قول اول است

و اما سال ولادت

پس در کافی و ارشاد و دروس و مناقب و اعلام الوری و مصباح کفمی و فصول المهمه است که در سنه سی و هشت هجری بوده

و در مصباح شیخ طوسی است که در سنه سی و شش هجری بوده واضح قول اول است پس معلوم شد که اصح در ولادت این بزرگوار آنستکه روز یکشنبه پانزدهم ماه جمادی الاولی سنه سی و هشت هجری بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت و تعیین قاتل آن بزرگوار

و ظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روز شنبه از دنیا رحلت فرمود و ایضاً خلافی معتدبه نیست که رحلتشان در ماه محرم بوده

و اما یوم آن از ماه :

پس در مصباح شیخ و مصباح کفمی و کتاب تاریخ مفید است که در بیست و پنجم ماه محرم بوده، و در اعلام الوری و روضة الواعظین و كشف الغمه است که در هیجدهم ماه محرم بوده و در دروس است که در دوازدهم محرم بوده واضح قول اول است

و اما سال رحلت

پس در اصول کافی و ارشاد مفید و دروس است که در سنه نود و پنج هجری بوده و در مصباح شیخ و کامل ابن اثیر است که در سنه نود و چهار بوده، و صاحب تذکرة الخواص سبط ابن جوزی این قول را اختیار کرده و گفته است لانها تسمى سنة الفقهاء لكثرة من مات فيها من العلماء وكان علي بن الحسين سيد الفقهاء مات في اولها ثم مات في هذه السنة سعيد بن المسيب وسعيد بن جبیر و عروة بن زبير و عامة فقهاء المدينة

لكن اصح قول اول است

پس معلوم شد که مختار در رحلت آن بزرگوار روز شنبه بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و پنج بوده پس عمر شریفشان بنا بر مختار پنجاه و شش سال و هشت ماه و ده روز بوده که در وقت رحلت حضرت امیر المؤمنین دوسال و چهار ماه و شش روز از سن شریفشان گذشته بود و در حین رحلت حضرت امام حسن مجتبی ع از سن شریف حضرت ذین العابدین (ع) یازده سال و نه ماه و پانزده روز گذشته بود و در حین رحلت حضرت سید الشهداء ع از سن شریف آنحضرت بیست و دو سال و هفت ماه و بیست و پنج روز گذشته بود

پس مدت امامت آن بزرگوار سی و چهار سال و پانزده روز بوده

و اما قاتل آن بزرگوار

در مناقب این شهر آشوب است توفی فی ملک و لید بن عبد الملک بن مروان بن حکم

در اقبالست وضاعف المذاب علی من قتلہ وهو الولید ، و از ابن طلحه نقل شده سه الولید بن عبدالملک و در مصباح کفمی است سه هشام بن عبدالملک و کلان فی ملک ولید بن عبدالملک بن مروان بن حکم ، و ابن بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود و در قبة جناب عباس بن عبدالطلب در بقیع دفن شد
و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار می نویسد و دفن فی القبر الذی دفن فیہ سه الحسن بن علی بن ابیطالب (ع)

فصل چهارم

در اسماء شریفه زوجات و اولادهای حضرت امام زین العابدین (ع) اما زوجات آنحضرت

بقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار يك زوجة نکاحی بیش نداشت که فاطمه بنت حضرت امام حسن بود المکنی به ام عبدالله و این مغیره والده ماجده حضرت امام محمد باقر (ع) بود بقیة زوجات محترمات آن بزرگوار کثیر و ام الولد بودند

اما اولادهای حضرت امام زین العابدین (ع)

از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت زین العابدین (ع) یازده پسر داشته و چهار دختر

اما پسرهای آن بزرگوار

اول محمد الباقر (ع) که والده ماجده شان ذکر شد دوم عبدالله الباهر سوم الحسن چهارم - الحسین الاکبر و این سه از یک مادرند و مادرشان ام ولد بود پنجم زید الشهید ششم عمر اشرف مادر این دو هم ام ولد بوده هفتم - الحسین الاصغر هشتم - عبدالرحمن نهم سلیمان و مادد این سه هم ام ولد بوده دهم - محمد الاصغر یازدهم - علی که اصغر اولادهای آن حضرت بوده و مادرشان ام ولد بوده

و اما دخترها

اول خدیجه که مادر این مغیره هم ام ولد بوده **دوم** - فاطمه سوم **علیه** - چهارم **ام کلثوم** و

مادر این سه دختر هم ام ولد بوده

و در کتاب عمدة الطالب است که نسل حضرت زین العابدین (ع) از هفت نفر از پسرانشان باقی است **اول** امام محمد باقر (ع) و نسل شریف آن بزرگوار را در باب هفتم ذکر خواهیم کرد

انشاء الله

دوم - جناب عبدالله باهر بن زین العابدین (ع) و جهت ملقب شدنشان بیاهر حسن جمالش بود

و در عمدة الطالب است که والده ایشان و حضرت امام محمد باقر (ع) ام عبدالله بنت الحسن

المجتبی (ع) است و نسل او منحصر است از جناب محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین و

جهت ملقب شدنش بارتق این بود که مجدود بود و در بحار از قرب الاسناد از فضل بن قیس روایت کرده قال ابوالحسن الاول (ع) و هو یحلف ان لایکلم محمد بن عبدالله الا رقط ابدأ قلت فی نفسی هذا یأمر بالبر والصله و یحلف ان لایکلم ابن عمه ابدأ قال قتال (ع) هذا من بری به هو لا یبصر ان ینکرنی و یعیبنی فاذا علم الناس انی لا اکلهم لم یقبلوا منه و اسک عن ذکر یری فکان خیرأله. و نسل محمد ارتق منحصر است از جناب اسماعیل بن محمد الارتق و در بحار است که مادر اسمعیل بن الارتق اسمله خواهر حضرت امام جعفر صادق (ع) بود و در اصول کافی از جناب اسمعیل بن محمد الارتق روایت کرده که گفت من در ماه رمضان مریض شدم مرض شدیدی بنی هاشم حاضر شدند بجهت حمل جنازه من بس مادرم مضطرب شد

حضرت صادق (ع) خالوی من فرمود ببادر من که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان دور کت نماز بخواند بعد از سلام بگوید اللهم انک وهبت لی ولم یتک شیتا اللهم و انی استوهبک مبتدأ فاعر ینه بس مادر اسماعیل چنین کرد فوراً اسماعیل شفا یافت و نشت و نسل اسماعیل بن محمد الارتق منحصر است از دو پسریکی حسین الملقب بالبنفج و دیگری محمد و اولاد و احفاد ایشان زیاد بودند در مصر و شیراز و قم و طهران و سایر بلدان و پسر دیگری داشت محمد ارتق که اسمش قاسم بود

در کتاب زینت المجالس از اصمعی روایت کرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی باک سفاکی بود در ایام خلافت خود قاسم بن محمد بن عبدالله بن زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) که از کبار سادات بود و بزور علم و عمل و حلیه و ورع و تقوی آراسته بود نزد خود طلبید گفت تو کیستی گفت من قاسم بن محمد از اولاد رسول الله ص هادی مادراورا دشنامداد و گفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان نکشته باشند قاسم فرمود آنچه نسبت ببادر من گفتی ببادر تو انب است چون او دفزن و رقاص بود و بدرت اورا از بیت المال مسلمانان و حقوق مؤمنان خریده و اما آنکه گفتی «ترا بکشم» مرا از کشتن مترسان که من از اهلیبیتی هستم که قتل عادت ایشان است و شهادت را شرف خود میدانند پس آن ظالم فرمان داد که تمام اعضاء او را بقراض قطع کردند و او بخود نیچید و آهی نکشید و بعد از مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

و ایضاً در زینة المجالس است که قاسم بن محمد ارتق بسری داشت محمد بن قاسم که در جوزجان خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود معتم بن هرون عباسی عبدالله بن طاهر ذوالبیین را بمعاره و فرستاد - عبدالله بعد از معاره زیادی او را اسیر کرد و در زندان حبس نمود و از سرما بیم آن بود که هلاک شود عبدالله طاهر فرمود تا او را از زندان بیرون آورند الی آخر قضیه

سوم - جناب حسن بن علی بن الحسین بن زین العابدین

و از اولادهای اوست مغدیره مکرمه والده سیدین سندن السید المرتضی و السید الرضی

فی دارالسلام ان امها فاطمة بنت الحسین بن احمد بن الحسن الناصر الامم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن الحسین زین العابدین (ع) التي تشكل فی رؤیا شیخنا المفید بشکل طلة الزهراء (م)

چهارم - جناب زید الشهدا بن زین العابدین المکنی بانی الحسین
و در عمده الطالب است و گفته می شود باو حلیف القرآن

و در ارشاد است و کان زید بن علی بن الحسین (ع) عین اخوته بعد ای جعفر (ع) و افضلهم و کان عابداً و رماً قتیلاً سبغاً شجاعاً و ظهر بالسیف بأمر بالمصروف و بنهی عن المنکر و یطلب بشارات الحسین

و روایت شده که جناب زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک بشام آمد و داخل شد به هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم ، هشام گفت تو امید خلافت داری و ترا چه با خلافت و حال آنکه مادر تو کنیزی بوده

جناب زید فرمود احدی اعظم منزله عنده از یغیبر مبعوث شده نیست و او سر کنیزی بوده که مادر اسمعیل بن ابراهیم باشد و از تو کمتر نیست مردی که پدرش رسول الله (ص) و امیر المؤمنین است پس هشام از جای خود جستن نمود و میر غضبش را طلبید و گفت امشب زید باید در میان عسکر من نماند زید خارج شد و فرمود : « لم یسکره قوم قط حر السیوف الاذلوا » و این کلمه را بهشام رساندند دانستکه جناب زید خروج میکند هشام گفت گمان میکنید که این خاندان برجیده شده اند بجان خودم قسم است مرجیده نمی شود خاندانی که مثل زید خلف آنها باشد و جناب زید روانه شد بجان مکه معظمه

هشام بن عبدالملک فرستاد او را از مکه گرفتند با جناب داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) و محمد بن عمر بن امیر المؤمنین (ع) و روانه کرد بکوفه نزد یوسف بن عمرو و التقی جهت طی شدن دهوائی که خالد قمری با آنها داشت بعد از طی آن دهوی یوسف بن عمرو آنها را رها کرد پس شیمان کوفه با جناب زید بیعت نمودند هر که ثابت ماند او را زید پدیه نمایند و هر که تخلف نمود او را رخصه

و آن بزرگوار در سنه صد و بیست و یک خروج کرد و یوسف بن عمرو و التقی و جماعت کثیری با وی مقاتله نمودند پس راشد غلام یوسف بن عمرو و التقی تیری پیشانی او زد تیر را که بیرون آوردند جان بجان آفرین تسلیم کرد و او را در ساقیه آبی دفن کردند خبر یوسف بن عمرو و التقی رسید آن ملعون امر کرد جسد نازنین او را بیرون آوردند و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد هشام بن عبدالملک و بدن نازنین او را در کتاسه کوفه بدار زدند چهار سال آن بدن نازنین بروی دار بود و در در السلوک از ابن عیاش نقل کرده که جناب زید بنجسال در کوفه بالای دار بود عریاناً و احدی هورت او را ندید و در شرح صحیفه است که عنکبوت بمورت او تار تنیده بود و هورتش را ستر کرده بود و همین قسم آن بدن نازنین بالای دار بود تا سنه صد و بیست و پنج که هشام بن عبدالملک بدارک واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملک الملقب بجبار عنید بجای او بغلاف نشست و حکم کرد جناب یحیی بن زید را در جوزجان شهید کردند و سر نازنین او را بجهت ولید بشام هدیه فرستادند ولید نوشت یوسف بن عمرو و التقی غنیمت اهل العراق فانه من جنده و احرقه بالنار ثم انسه بالیم نسا پس یوسف بن عمرو امر کرد آن بدن نازنین را از دار فرود آوردند و با آتش سوختند و خاکسترش را در میان گشتی نمودند و بآب فرات ریختند انتهی

و در ارشاد مفید است که شهادت آن بزرگوار روز دو شنبه دوم ماه صفر سنه صدویست بود و سن نازنینش در وقت شهادت چهل و دو سال بود

و در بشار از عیون الاخبار روایت کرده که جناب زید در چهارشنبه فرم صفر در کوفه خروج کرد و روز جمعه سوم صفر شهید شد و در تاریخ طبری از واقعه نقل کرده که شهادت ایشان سنه صدویست و یک بوده

و از هشام کلیبی از ابی مخنف روایت کرده که در سنه صدویست و دو بوده انتهى و در شرح صحیفه از جناب یحیی روایت مفصلی نقل میفرماید و در آن روایت است، ان ابی کان اعتل من ان یدعی ما لیس له بحق انما قال ادعواکم الی الرضا من آل محمد (ص) عنی بذلك این عی جعفر الخ

و ایضاً در شرح صحیفه است و قتیکه خبر قتل جناب زید را بحضرت صادق (ع) دادند فرمود: **«انالله وانا الیه راجعون انه کان تم البعد ان عی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا مضی والله عی شهیداً کشته شده استشهدوا مع رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین (ع)»**

و از جریر بن ابی حازم روایت کرده قال رأیت النبی (ص) فی المنام منذاً الی خبثه زید بن علی (ع) وهو یقول هكذا یضلون بولدی. و از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرموده مضی والله عی زید شهیداً مثل ماضی علیه علی بن ایطالب و اصحابه انتهى

و در ارشاد شیخ مفید است که خیلی از شیعه اعتقاد ننودند در او امامت را و جهت اعتقادشان این بود که آن بزرگوار خروج فرمود و میخواند مردم را بسوی پسندیده شده از آل محمد و مردم گمان میکردند که مرادش خودش باشد و حال آنکه مراد خودش نبود چون میدانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود و آن بزرگوار هم در وقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق (ع)

و مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه فرموده که خداوند این داد در هلاکت بنی امیه بعد از قتل زید بن علی بن الحسین (ع) بهت روز

الحاصل کسانیکه قائمند بامامت جناب زید بعد از حضرت باقر (ع) آنها را زیدیه میگویند و در مروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند و اکثر آنها فرقه جارودیه هستند که از اصحاب ابن جارود و زیاد بن منذر میباشند و این چند شمر از جناب زید بن علی بن الحسین (ع) نقل شده

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا نحن الانوار الی من قبل کون العلق کنا

نحن منّا المصطفی المختار و المهدی منّا فینما قد عرف الحق و بالحق اقنا

سوف یصلاہ سیر من تولی الیوم هنا

و در اول شرح صحیفه مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمد بن زید الشهدید روایت فرموده از پدرش از برادرش حضرت باقر ع از پدرش حضرت زین العابدین ع از پدرش حضرت سیدالشهداء (ع) از پدرش حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت یغیبر ص و ما تیناً آن پنج حدیث شریف را ذکر میکنیم

حدیث اول

بالسند السلسل قال علی سمعت رسول الله (ص) يقول وقد سئل بأی لفة خاطبك ربك ليلة المراج قال خاطبتني بلسان علی فالهمني ان قلت بارب خاطبتني ام علی (ع) فقال يا احمد انا شیئی لیس کلا شیء لا اتاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری و خلقت علیاً من نورک اطلمت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك احب من علی بن ابيطالب فخطبتك بلسانه کيما يطش قلبك
پیان - بلسان علی (ع) ای بلهجه والشبهات الامثال

حدیث دوم

بالاسناد المتقدم قال علی قال رسول الله (ص) ان علیاً لا یخین فی ذات الله
پیان اخین علی وزن أفضل وتصغیرش بیعت دلالت بر تعظیم است مثل قوله دو بیهة تصغر فیها الانامل واخین مصغرافل التفضیل است یعنی علی (ع) کثیر العشوة است فی ذات الله و شدید التصلب والتشدد است فی الامور الالهیه وذات الله عبارتست عما یضاف الیه من الاحکام والحدود و الاوامر

حدیث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول الله (ص) ان علیاً مسوس فی ذات الله
پیان - وکان شبه تشده و تصلب فی الامور الالهیه وعدم ملاحظه لومة لام بالجنون الذي لا یالی بما یقال فیہ من لوم او منمة

حدیث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان علیاً قال کان لرسول الله (ص) سرقنا همر علی
پیان - همدادلیل علی اطلاع علی (ع) علیه دون غیره و الا فلکل احد سر قلنا همر علیه ولو لاطلامه علیه لما علم ولا اخبر بان له سرأ .

حدیث پنجم

بالاسناد المتقدم عن علی بن ابيطالب (ع) يقول سمعت رسول الله يقول نحن بنو عبدالمطلب ما عا دانا بیت الا وقد خرب ولاها وانا کلب الا وقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب
پیان بیت ای اهلیت مثل قوله تعالی واسئل القرية ای اهل القرية
و در عمدة الطالب است که اولاد جناب زید منحصر بود بجهار سر
اول - جناب یحیی بن زید بود والده ماجده اش ربطه بنت امی هاشم عبدالله بن محمد العنفة رضی الله عنه بوده

و در شرح صحیفه است که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بمدها بن یوسف بن عمرو التقی فرستاد در طلب او از آنجا رفت ببری و از ری رفت بنیشابور استدها نمودند که آنجا بماند فرمود بلدة لم ترض فیها لعلی (ع) وآله رایة لاحاجة لی فی المقام بها و از آنجا تشریف برد بر سرخس و شمشاد در سرخس نزد یزید بن هرو تیبی ماند تا آنکه هشام بن عبدالملک بدک واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملک بغلافت نشست نوشت بنصر بن سبار والی خراسان که در

طلب او بر آید نصر بن سیار او را در بلخ گرفت و مقید و مجبوس نمود و نوشت یوسف بن عمرو القنی والی کوفه و او هم نوشت بولید بن یزید ولید هم نوشت بنصر بن سیار که او را رها ناید پس جناب یحیی آمد بجوزجان و در آنجا جمعی از اهل جوزجان و اهل طالقان باو ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد و سه روز با جناب یحیی مشغول مقاتله شد تا آن که عصر روز جمعه سَنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هیجده سالگی و سرنازین او را فرستادند بشام نزد ولید بن یزید و آن ملعون هم سرنازین را فرستاد نزد جناب مادر یحیی و یطه و در آغوش مادر گذاردند مادرش نظر کرد گفت: شرد تموه عنی طویلا و اهدیتوه الی قتلا صلوات الله علیه بکرة و اعیلا و آنکسی که سرنازین یحیی را از بدن جدا کرد **سورة بن العهر** بود و کسی که بدنش را برهنه کرد هبری بود و هردو را **ابومسلم هروری** گرفت و دست و پایشان را قطع کرده بدار آویخت و از برای یحیی بن زید عتی نبود (ره) **اتهی در کتب تواریخ** است که بدن نازین یحیی را بدار آویخته و همین قسم روی دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن را فرود آورد و بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد و اشاره بقبر یحیی است شمر دعبل خزاعی و اخری بارش الجوزجان مطها و قبریاخری لدى القریات

و صحیفه سجاده که زبور آل محمد (ص) و انجیل اهل البیت باشد از ایشان نقل شده و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس می باشد و گنبد قابوس بین استرآباد و بجمود است

و بقعه جناب یحیی را هلا الدوله در زمان مرحوم ناصرالدین شاه بنا نمود چون سابقاً معروف بود که در آن قبز زیارت گاهی است ایسان که آنجا رفتند امر فرمودند بخر قبر آن بزرگوار سه ذرم تقریباً که حفر نمودند رسیدند بجسد آن بزرگوار دیدند بالای سنگ لحد خشت کاشی است نیم ذرع در نیم ذرع که بیک طرف بخط کوفی **سورة یس** نوشته بطرف دیگر نوشته بود بخط کوفی جلی « هذا قبر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) » بعد مرحوم هلا الدوله امر کرد بتعمیر آن قبر مطهر و آن خشت را بالای قبر گذارد

همین قسم بود تا زمان ورود و روسها بگنبد قابوس آن خشت را از بالای سر قبر مقدس بردیدند و بردند و در مقدمه کتاب قابوسنامه مجلسی از نسب قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب بنصر العالی بدینگونه نوشته قابوس معرب کلاس است و نام جد او کلاس بن و شکیر بن مرداویج بن زیاد دیلمی است و این طبقه را دایله آل زیار خوانند و آل قابوس در گرگان و گیلان و دارالرز در مدت یکصد و شصت سال حکمرانی داشته اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده اند و قابوس از جانب خلیفه عباسی نصر العالی لقب داشته و جدش شمس العالی و امیر منوچهر پسرش فلک العالی و نوشیروان بن منوچهر شرف العالی لقب داشتند و نصر العالی کتاب قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلان شاه نوشته و خود در چهارصد و شصت و دو درگذشت و بیست و یک سال حکمرانی کرده

الحاصل گنبد قابوس منسوب بایشانست و از کتاب قابوسنامه معلوم می شود که مرد حکیمه الهی بوده

دوم از اولادهای جناب زید جناب حسین بن زید بود اللقب بنی الدیمه و ذی العبره

بجهت کثرت بکاشان

در شرح صحیفه است که در سن سن بود که پدرش جناب زید را شهید کردند و حضرت صادق (ع) تربیت کرد او را و تعلیم نمود

و در سن صد و سی و پنج یا صد و چهل از دنیا رحلت فرمود و سابقاً گفته شد که قبر شریف ایشان در حله سیفیه مزار مشهور است و از احفاد او است سید محمد گیسو دراز ابن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزه بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین بن حمزه بن محمد بن سید محمد گیسو دراز در کلبه که موضعیست از نواحی عمان مدفونست

و ایضا از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع) که قبرشان در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم است و بقعه و گنبد عالی دارند

سوم از اولادهای جناب زید عیسی بن زید است

و در شرح صحیفه است که تولدش در محرم سن صد و نه بوده و رحلتش در کوفه سن صد و شصت و نه بوده و نصف هجرش را از خوف بنی العباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم بن عبدالله المحض قتل باخبری خروج کرد و او همدار جناب ابراهیم بود و ابراهیم امر او بد از خود با او قرار داده بود بعد که ابراهیم را شهید کردند آن برادر گوار پنهان شد تا از دنیا رفت و اورا مومن الاشبال مینامیدند چون وقتی شیرین را که صاحب چند اولاد بود بقتل رسانید

و در خانه باب چهارم از عده الطالب نقل شده کیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) هاشم عیسی بن زید را در بصره

چهارم از اولادهای جناب زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای جناب زید بود و در

نهایت فضل و صلاح بود

و در شرح صحیفه حکایت فرموده که روزی در مکه مظه منصور دوانی دانه جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید و آن جناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملک است و بن خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود و از اولاد هشام غیر او کسی باقی نمانده و فعلا محمد بن هشام در مکه مظه است منصور از آن عداوتی که با هشام داشت به ریح حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آورند تمام درهای مسجد را ببند غیر یک در و هر که میخواهد از مسجد خارج شود او را بشناس و از آن یکدر خارج شود پس ریح چنین کرد محمد بن هشام فهید مطلوب جلب و اخذ او میباشد پس متعیر شد که چه بکنند؟ محمد بن زید او را دید متعیر است و او را نیشناخت فرمود تو کیستی و چرا متعیری؟ محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم در امان هستم؟ فرمود در امانی و خلاصی تو بر ذمه منست گفت: من محمد بن هشام بن عبدالملک هستم شما کیستید؟ فرمود من محمد بن زید هستم محمد بن هشام که شناخت و فهید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرگ شد

جناب محمد بن زید فرمود: بتو باسی نیست تو که قاتل پدر من نبوده آسوه باش و لکن مرا معلوم بدار اگر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکروهی از من بتو رسد محمد بن هشام

گفت مختارید پس جناب محمد بن زید ردها، پسر هشام را بسرو روی او انداخته او را کشید آورد نزد ربیع حاجب و چند سیلی بصورت پسر هشام زد و فرمود ربیع که این خبیث از کوفه بن شتر کرایه داده ذهابا و ابا با و حال شترها را بکرایه داده بجمعی از اهل خراسان دو نفر حارس با من همراه کن که این جمال از دست من نگریزد پس دو نفر حارس با محمد بن هشام و محمد بن زید رفتند چون از مسجد دور رفتند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بن کرایه دادی بن خواهی داد عرض کرد بلی - جناب محمد بن زید بان دو حارس فرمود مراجعت کنید بحد که آن دو حارس مراجعت کردند محمد بن هشام گفت بای انت وامی الله اعلم حیث یصل رسالت و بکدانه جواهر نفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرض کرد تشریفی قبول هذا

فرمود انا اهل بیت لا تقبل علی العروف نناً و من اعظم این را بتو واگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تا منصور از مکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد در گرفتن تو انتهی

و جناب سید علیخان شارح صحیفه کامله از احقاد جناب محمد بن زید الشهید است
و در عمده الطالب است جناب محمد بن محمد بن زید الشهید را در سنه دوست و دو مأمون
 ملعون در مرو مسموم نمود بظلم

و بدانکه در نیم فرسخی نیشابور بقعه ایست معروف بامامزاده محروق و در دور صندوق قبر
 شریفش نوشته وهو محمد بن محمد بن زید بن سجاد و هو علی بن العین بن علی بن ایطالاب (ع) و بارگاه و حرم و کاشیهای مرقق و صحن بسیار عالی دارد
و در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول و محروق نمودند

پنجم - از اولادهای حضرت امام زین العابدین که صاحب احقاد بودند جناب هیر الاشرف
 بن زین العابدین (ع) بود

و در عمده الطالب است که ایشان برادر ابوبنی زید شهید بودند و جهت اینکه ایشان را
 هیر الاشرف نامیدند بالنسبه بجناب هیر الاطرف بن علی بن ایطالاب (ع) است چون هیر الاشرف نامل بود بفضیلت ولادت از امیر المؤمنین (ع) و فاسه زهراء لهذا اشرف بود از همه پدرش که فضیلت او از یکطرف بود که امیر المؤمنین (ع) باشد لذا این بزرگوار را اشرف گفتند و او را اطرف نامیدند و نسل جناب هیر الاشرف منحصر بود از جناب علی اصغر النعمان و از ایشان اولاد و احقاد زیادی باقی ماند و از اولاد های اوست جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی اصغر بن هیر الاشرف بن زین العابدین (ع) و او در سلك اتباع محمد بن زید بن اسمعیل جالب العجابه ابن حسن الامیر ابن زید بن حسن المجتبی (ع) بود که در نیم فرسخی استراباد لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت کرد و جمع کثیری با آنجناب بیعت کردند و ناصر الحق در آمل مازندران سنه سیصد و چهار از دنیا رحلت فرمود

و در جیب السیر است که ناصر کبیر دو پسر داشت یکی ابو الحسن احمد که در آمل از دنیا رفت در اواخر ماه رجب سنه سیصد و یازده

و دیگر ابوالقاسم جعفر که در کیلان از دنیا رفت سنهٔ سیصد و دوازده
ششم - از اولادهای حضرت زین العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغر
بن زین العابدین (ع) بود

و از مستدرک استفاده میشود که این زرگوارد برادر ابو بنی حضرت امام محمد باقر (ع)
بود چون فرموده الراوی عن ایه السجاد (ع) و عن اخیه لایه و امه امی جعفر الباقر و عن عیته
فاطمه و کان الصادق (ع) یقول عی العین من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاماً

و در ارشاد است و کان حدین بن علی بن العسین فاضلاً ورعاً و روی حدیثاً کثیراً عن ایه علی
بن العسین (ع) و عتہ فاطمه بنت العسین (ع) و اخیه امی جعفر
و روی احمد بن عیسی قال حدیثاً امی قال کنت اری الحسن بن علی بن العسین (ع) یدعوا

فکنت اقول لایضع یدہ حتی یتجاب له فی الطلق جیباً
و روی حرب الطعان قال حدیثی سید صاحب العسین بن صالح قال لم ارا احداً اخوف من
العسین بن صالح حتی قدمت المدینة فرایت العسین بن علی بن العسین فلم اراشد خوفاً منه کانا داخل
النار ثم اخرج منها لشدة خوفاً انتهى ما عن الارشاد و معلوم نیست که مراد حسین بن علی بن
العسین الاکبر است یا حسین بن علی بن العسین الاصغر است

و در مناقب است که والدهٔ جناب اسمعیل بن جعفر الصادق و عبادتهٔ الافطح فاطمه بنت
العسین الاصغر بن زین العابدین است و جناب حسین الاصغر بن علی بن العسین در سنهٔ صد و پنجاه
و هفتاد از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

و اولاد جناب حسین الاصغر سه نفر از آنها را حقیر صاحب اعقاب دیدم
اول عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر که ابو العباس سفاح بوی ضیمهٔ داد که هر سالی
هشتاد هزار دینار حاصل او بود و او را صرف محتاجین از سادات و علویات مینمود بغراسان تشریف
برد ابو مسلم مروزی بابت از او تعظیم و احترام ننود و سادات کوفه که در نجف اشرفتند از احفاد
عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن العسین (ع) اند

و ایضا از احفاد عبدالله اعرج است جناب امی الحسن علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله
الاعرج

در دارالسلام است و کان سیداً جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة حسن الشامیل جم
الفضایل عالماً عاملاً فاضلاً قیماً صاحب العین الرضا (ع) الی طریق خراسان و روی عنه الحدیث
وله مصنفات عدیده جلیلة فی کثیر من العلوم انتهى

دوم - حسن بن حسین الاصغر بن زین العابدین (ع) و از احفاد اوست علی مرعشی بن عبدالله
بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصغر و سادات مرعشی منسوبند باو. اولاً آنها آمدند بپاز ندران
و از آنجا بعضی رفتند بشوشتر و از آن اولاد است جناب قاضی نورالله الشوشتری صاحب کتاب مجالس
المؤمنین و کتاب احقاق الحق و غیر این دو و بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی از آنها
رفتند بقزوین

سوم - علی بن حسین الاصغر بن زین العابدین (ع) و از احفاد اوست جناب ابوالقاسم علی بن

محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصفهانی زین العابدین ع و این بزرگوار در آن که از قرای شیرانات طهران است مدفون است و معروف است به امامزاده قاضی صابر

هفتم - از اولادهای جناب زین العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصغر بن زین العابدین (ع) بود آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین العابدین (ع) بود و نسل جناب علی اصغر از فرزندش جناب حسن افطس است و از ایشان اولاد و احفاد زیادی بجای ماند و از احفاد اوست جناب عبدالله الایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهدا ابن حسن الافطس ابن علی الاصغر ابن زین العابدین (ع) و قبرشان در یکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است و جناب عبدالله الشهدا ابن حسن الافطس را هرون طلبید و در میان زندان حبس نمود آخر الامر روز نوروزی جعفر پرمکی کردن او را زد و سر نازنیش را شست و شو داد و هدیه فرستاد بجهت هرون الرشید و پسر جناب عبدالله الشهدا محمد مادرش زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین (ع) بود

و جناب محمد را متعصم عباسی مسموم نمود و همانست از دنیا رفت و ایضاً از احفاد اوست جناب احمد بن قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن زین العابدین در مقابل است که او را در سه منزلی ری صماليك و دزدها بقتل رسانیدند و آن بزرگوار متوجه نساء و اہی ورد بود

فصل پنجم

در ذکر ای از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین (ع)

و در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی ذکر شد که روز قیامت منادی ندا کند: «این حواری علی بن الحسین (ع) بایستند جبرین مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن مسیب و ایضاً در بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ارتدائنا بسد الحسین (ع) الائمة ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبرین مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا و در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری و سعید بن مسیب بن حزن و چند نفر از تابعین را از اصحاب آن حضرت میشارد منجمله ابو حمزة ثمالی و ابان بن قلوب و فرزندی شاعر را میفرماید و کنن بابه یحیی بن ام الطویل

اقول اما یحیی بن ام الطویل

در رجال است کنن یحیی بن ام الطویل بدخل مسجد رسول الله (ص) و یقول کفرنا بکم و بدنا بیننا و بینکم المداوة و البیضاء و من ای جعفر قال اما یحیی بن ام الطویل فکان یظهر الفتوة و کان اذا مشی فی الطريق وضع الغلوق علی رأسه و یضع اللبان و یطول ذیله فطلبه العجاج و قال تلحن ابا تراب و امر بقطع یدیه و رجله و قتله

و اما ابو خالد الکابلی است و در آن و لقبش کنکر بود

و در رجال کبیر است که ابو خالد خدمت میکرد جناب محمد حنیفه را مدتی وشک نداشت که او امامست تا آنکه یگروز آمد خدمت محمد حنیفه عرض کرد ترا قسم میدهم بعمرت پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و بعمرت نناز که بمن خبرده که تو امام مفترض الطاعة هستی فرمود یا ابا خالد تو مرا قسم دادی امام بر من و جمیع مسلمین علی بن الحسین (ع) است

پس آمد خدمت امام زین العابدین (ع) و اذن دخول خواست حضرت فرمود: مرحباً بك یا كُنُكِر ما كنت لنا بزاز ما بدالك فينا پس ابا خالد بسجده شکر افتاد و گفت الحمد لله الذي لم يمتي حتى عرفت امامي

حضرت فرمود چگونه امام خود را شناختی؟ عرض کرد تو مرا باسی خواندی که مادرم در حین ولادت مرا بآن اسم خوانده و بآن اسم مسمی نموده بود محمد حنیفه مرا دلالت کرده بود و حال فهمیدم که تو امام مفترض الطاعة هستی

و اما سعید بن مسیب :

در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله من الصحابة جابر بن عبدالله الانصاری و عامر بن وائلة الكناني و سعید بن مسیب بن حزن کنز و بابه امیرالمؤمنین و قال زین العابدین (ع) سعید بن مسیب اهل الناس بما تقدم من الآثار. و سعید بن مسیب از جمله فقهاء سبیه است که بعد از صحابه بودند و قه عامه منتهی بآنها میشود و تمامشان در مدینه در يك عصر بودند و افضل فقهاء سبیه سعید بن مسیب بود و تولدش سال دوم خلافت عمر بود و رحلتش سنه نود و چهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود اللقب بدیاج جدامی حضرت صادق (ع) و در روایات از قرب الاستاد روایت کرده انه ذکر عند الرضا (ع) القاسم بن محمد و سعید بن مسیب و قال كان اعلى هذا الامر و در کافی از حضرت صادق روایت کرده كان سعید بن السبیب و القاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الكابلي من تحت علي بن الحسين (ع)

سوم ابو ایوب سلیمان بن یسار برادر غطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر (ص) رحلتش سنه صد و هفت بوده .

چهارم هبده بن عبدالله بن عبدالله عقبه که از سادات تابعین بوده و یکسال قبل از حضرت زین العابدین از دنیا رفت

پنجم هروه بن زبیر بن هوام که در سنه نود و چهار از دنیا رفت

ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشی برادر زاده ابی جهل بن هشام بود رحلتش سنه نود و چهار بوده و آن سال را سنه الفقهاء نامیدند

هفتم - خارجه بن زید بن ثابت الانصاری مات سنه تسع و تسعين وقد جمعهم بعض العلماء فی بیتین:

قسمته ضيزي من الحق خارجه

الا ان من لا يقتدى بامة

سعید سلیمان ابوبکر خارجه

فغنم هبده هروه قاسم

و يقال ان من خواصها انها تويل الصداع من الرأس اذا اعلقت عليه كما ذكر في بعض التواريخ

المعتبرة من الجمهور كذا في الروايات

واما سعید بن جبیر :

مولا بنی اسد نزیل مکه و ککن بسی جهیدالعلماء و یقره القرآن فی رکعتین قبل و ما علی وجه الارض احدالا وهو محتاج الی علمه و در بهار ازروضة الواظنین از حضرت صادق(ع) روایت کرده که سعید بن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن الحسین (ع) و آنزبرگوار هم مدح و ثنا میکرد اودا و نبود سبب قتل حجاج جناب سعید بن جبیر مگر بجهت همین امر و ذکر شده که چون داخل شد سعید بن جبیر بر حجاج بن یوسف الثقفی حجاج گفت : انت شفی بن کسیر؟ جناب سعید فرمود مادرم بهتر میدانسته که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت : چه میگوئی در باره ابا بکر و هر دو بهشتند یا جهنم ؟

سعید فرمود ! اگر من داخل بهشت یا جهنم رفتم و اهل آنهارا دیدم میدانم اینم دو در بهشتند یا در جهنم گفت : چه میگوئی در باره خلفاء گفت من وکیل آنها نیستم حجاج گفت کدام يك از خلفاء را بیشتر دوست میداری ؟ فرمود هر کس خالق من از او خوشنود تر باشد حجاج گفت : خالق تو از کدام خوشنود تر است ؟ فرمود علم ذلك عند النبی یلم سرهم و نجوبهم حجاج گفت اباه کردی که مرا تصدیق نمائی : فرمود من دوست نداشتم که ترا تکذیب بشنایم

واما ابو حمزة ثمالی : اسس ثابت بن دینار بود

و در رجال کبیر کشی از فضل بن شاذان روایت کرده که حضرت رضا ع فرمودند ابو حمزة ثمالی در زمان خود مثل سلمان فارسی بود در زمان خود بجهت آنکه او خدمت کرد چهار نفر از ما را حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر الصادق (ع) و هم مقداری از زمان موسی بن جعفر (ع) را

و فی روایة ابو حمزة فی زمانه کلمان فی زمانه و ذلك انه خدم اربعة منا و یونس فی زمانه کلمان الفارسی فی زمانه انتهى

و رحلتش سنة صدو پنجاه بود و در منهج الدعوات از ابو حمزة ثمالی روایت کرده که گفت روزی مشرف شدم خدمت حضرت باقر (ع) دیدم ابهای مبارک حضرت حرکت میکند چون نظرش بمن افتاد فرمود از دیدن این حال در فکر افتاده ای که من چه کلمات بر زبانم جاری است ؟ عرض کردم بلی فدایت کردم ! فرمود قسم بخدا من تکلم نمودم بکلماتی که احدی بآن کلمات تکلم نیکند مگر آنکه خداوند منمهمات دنیا و آخرت او را کفایت میکند

ابو حمزه گفت عرض کردم چه شود که آن کلمات را بمن تعلیم نمائی فرمود ای ابو حمزه هر کس از من مہمی از خانه بیرون شود و این کلمات را بر زبان آورد البته مہمش بر آورده شود و آن کلمات این است

بسم الله الرحمن الرحيم حسبی الله توكلت على الله اللهم انى استلك خير امورى كلها و اعود بك من خزي الدنيا و عذاب الاخرة

اما ابان بن تلاب بن رياح

فی کتاب الرجال انه ثقة جليل القدر عظيم المنزلة فى اصحابنا لقي ابا محمد على بن

الحسین (ع) و ابا جعفر و ابا عبدالله (ع) و قال ابو جعفر الباقر اجلس فی مسجد النبی (ص) و اوقات الناس فانی احب ان یری فی شیعتی منک و قال ابو عبدالله (ع) لئاناه نبيه اما والله لقد اوجع قلبی موت ابان مات سنة احدى واربعمین و مائة فی حیوة ابی عبدالله (ع)

و اما فرزندق الشاعر المکنی بای فراس : اسم شریفش همام بود

و در مروج الذهب است که کبیت شاعر برادر زاده فرزندق بود و در تشیع و معبت آل رسول از اقران خود ممتاز بود و در کتاب رجال کبیر است که هشام بن عبد الملك مروان مشرف شد بزیارت بیت الله مشغول طواف بود خواست استلام حجر نماید از کثرت جمعیت ممکن نشده ناگاه حضرت علی بن الحسین (ع) تشریف آورد مشغول طواف شد چون بحجر الاسود میرسید مردم کوچه میدادند که استلام بفرماید

پس هشام در غضب شد مرد شامی بهشام گفت : یا امیر المؤمنین کیست این جوان ؟ گفت نیشناسم (که مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار) آنگاه فرزندق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم شامی گفت کیست او یا ابا فراس ؟ پس بالبدیهه قصیده انشاد کرد که بعضی از اشعار او اینست

هذالذی تعرف الطعاه و طأته	والبیت یرفه و العل رالحرم
ما قال لاقط الا فی تشده	لولا التشهد کانت لاه تم
ینضی حیاء و ینضی من مهابته	فما یکلم الا حین یتبسم
من معشر حبهیم دین و ینضهم	کفرو قربهم منجا و متبسم
مقدم بعد ذکر الله ذکر هم	فی کل فرص و معنوم به الکلم

محدث قمی از محقق بهبهانی از جد خود قتی مجلسی نقل کرده که عبدالرحمن جامی در سلسله الذهب این قصیده را بفارسی نظم کرده و گفته زنی از اهل کوفه فرزندق را بعد از مرگ در خواب دید پرسید که خداوند با توجه کرد فرزندق گفت خداوند تعالی مرا آمرزید بسبب این قصیده که در مدح حضرت علی بن الحسین (ع) گفتم .

جامی گفته سزاوار است خداوند تمام اهل عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده

مخفی نماناد که این ابی فراس فرزندق غیر ابی فراس حمدانی صاحب قصیده شافیه است که

در ظلم بنی عباس و مظلومیت اهل بیت طاهره گفته

نقل است که چون ابی فراس در بی قصیده شافیه را در زمان تسلط بنی العباس و خلافت آنها گفت امر کرد لشکر را که شمشیرها را از غلاف بکشند پانصد شمشیر از غلاف دریاری او کشیده شد آن وقت در میان لشکر ابستاد شروع کرد بخواندن قصیده که مطلعش این است :

الحق میتبم و الدین مغترم و فیء آل رسول الله مقتم - الخ

و این قصیده را جناب آقا سید محمد الملقب بامیر الحاج شرح کرده و بطبع رسیده و این ابی الفراس پسر عم سیف الدوله حمدان ملک حلب است و رحلت این ابی فراس هشتم ربیع الثانی سنه سیصد و پنجاه و هفت بوده .

و در روایات از تاریخ این عساکر نقل کرده وقتی که فرزدق از دنیا رفت جریر شاهر گریه کرد گفتند چرا گریه میکنی و حال آنکه فرزدق چهل سالست که ترا هجو میکند گفت از من دور شوید فوائده ما تساب و جلان ولا تناطح کبشان فمات احدما الاتمه الاخر من قریب فمات جریر بعده باریین یوماً

فصل ششم

در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهداء ع که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع واقع شد

واقعه اول

که در سال شصت و یکم واقع شد واقعه اسیری اهل بیت عصمت و طهارت بود در ارشاد است که عبر سعد سر نازنین حضرت سید الشهداء (ع) را همانروز عاشوراء با خولی بن یزید اصبعی و حمید بن مسلم از دی روانه کرد نزد عبیدالله بن زیاد و امر کرد که باقی رؤس شهداء را هم قطع کردند باشر و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج روانه کوفه نمود و خود ابن سعد بقیه روز عاشوراء و روز یازدهم را تازوال ماند بعد با اهل بیت و حضرت زین العابدین ع روانه شد بکوفه

از این روایت استفاده میشود که تمام رؤس مقدسه را روز عاشوراء از بدن جدا نمودند و روانه کوفه نمودند و بعد از رفتن ابن سعد جمعی از بنی اسد آمدند و بر اجساد مقدسه شهداء نماز خواندند و آنها را دفن کردند و او برای سایر شهداء از اهل البیت و اصحاب حفرة در پائین پای قبر مقدس حضرت علی اکبر حفر نمودند و همه اجساد مقدسه شهداء را در آن حفیره دفن کردند و حضرت عباس (س) را در موضعی که الان قبر مقدسش هست دفن نمودند

و در رجال کشی از حضرت صادق (ع) روایت شده که از آنبزرگوار سؤال کردند که آیا که متولی تجهیز حضرت سید الشهداء ع گردید فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین (ع) عرض کردند کجا بود آنبزرگوار؟ فرمود در کوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود

و در امالی شیخ صدوق است به: از بیرون شدن اهل بیت از مجلس ابن زیاد ملعون . ثم امر بطلی بن الحسین ع قتل وحمل مع النسوة والسبايا الى السجن فحبسوا فی السجن و ضیق باب السجن علیهم .

و در لهورف است ثم امر ابن زیاد لعنه الله بطلی بن الحسین ع و اهله و حملوا الى دار الی جنب المسجد الاعظم فقال: ذین بنت علی غ لا تدخلن علينا عریة الا ام ولد او مملوكة فهن سبین کاسینا و در ارشاد شیخ مفید است ولما اصبح ابن زیاد بعث برأس الحسین ع فدیبر به فی سلك

الکوفه کلها و قبائلها

وایضاً از ارشاد شیخ هفید استفاده می‌شود که اهلیت روز دوازدهم محرم وارد کوفه شدند، میفرماید: و لواصل رأس الحسین (ع) و وصل ابن سعد من غدیوم وصوله و معه بنات الحسین ع و اهله الخ

و مستفاد از روایات و تواریخ معتبره آنستکه خولی ملعون حامل رأس شریف شد از حرمی که به جایزه این‌زیاد داشت عصر عاشوراء که از کربلا سرنازنین را حمل نمود نیمه شب یازدهم سر مقدس را بکوفه رسانید چون در تاریخ طبری گفته: «اقبل خولی بن یزید برأس الحسین (ع) واراد القصر فوجد باب القصر مفلقا فاتی منزله فوضعه تحت اجانة فی منزله الخ»

و از لهورف استفاده میشود که اهلیت اظهار در کوفه ماندند تا وقتیکه این‌زیاد کافذ نوشت یزید و خبرداد او را بقتل حسین (ع) و خبر اهلیت او را یزید داد یزید جواب نوشت و امر کرد عبیدزیاد را که سرنازنین سیدالشهدا را با سرهای مبارک اصحاب آن بزرگوار با عیال الله روانه شام نماید، ولابد فرستادن نامه این‌زیاد بشام و برگشتن جواب از یزید ملعون یکماه طول میکشد و در ابنت اهلیت ظاهراً میان زندان محبوس بودند

چنانچه از روایت طبری استفاده میشود: «فنه عن هشام عن عوانة بن حکم الکلبی قال لما قتل الحسین ع وجیهه بالاقفال والاساری حتی وردوا بهم الکوفه الی عبیدالله بن زیاد فبینما القوم مجتمعون اذ وقع حجر فی السجن معه کتاب مربوط وفی الکتاب خرج البرید بامر کم فی یوم کذا و کذا الی یزید بن معاویه وهو سائر فی کذا کذبوما وراجع فی کذا و کذا فان ستمم التکبیر فایقنوا بالقتل وان لم تسعوا تکبیراً فهو الامن انشاء الله قال فلما کان قبل قدوم البرید یومین او ثلاثة اذا حجر قد القی فی السجن معه کتاب مربوط فی الکتاب اوصوا و اهدوا فانما ینتظر البرید یوم کذا و کذا فجاء البرید ولم یسع التکبیر وجاء کتاب بان سرح الاساری قال فدعی عبیدالله بن زیاد معضربن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن لنتهم الله فقال انطلقوا بالقتل والرأس الی امیر المؤمنین یزید بن معاویه لسنه الله قال فخرجوا حتی قدموا علی یزید و لما وصلوا الی دمشق نادى معضربن ثعلبه علی باب یزید جئنا برأس احق الناس و الامهم قال یزید ما ولدت ام معضرب الام و احق منه ولكن قاطع ظالم الخ»

و از این روایت استفاده شد که سرهای نازنین را با اهل البیت یک مرتبه از کوفه حرکت دادند

و در کاهل بهائی است که سرنازنین را روز اول ماه صفر داخل شهر دمشق نمودند و در نفس المهموم از کفعمی و از شیخ بهائی و از محدث کاشانی همین قسم نقل فرموده و مسلماً در همان سنه شهادت بوده

و اما تاریخ ورود اهل البیت به شام در جایی دیده نشده مگر در کامل بهائی که میفرماید روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول اهلیت بشام وارد شدند اما توقفشان در شام معلوم نیست چند مدت بوده

و در امالی شیخ صدوق است نم یزید لسنه الله امر بنساء الحسین (ع) فحسب مع علی بن

العین فی مجلس لایکنهم من حر ولا برد حتی تشرت وجوههم
 ودر لهُوف است ثم امر بهم الی منزل لایکنهم من حر ولا برد فاقاموا به حتی تشرت وجوههم
 ودر کامل یهائی است ثم ان یزید امر برأس العین وسانترالرؤس من اهلینة واصحابه
 ان یصلب علی ابواب البلد: وفيه ایضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعین یوماً وسانترالرؤس
 علی ابواب الساجد و ابواب البلد و یوماً علی باب دار یزید
 و از این روایت ممکنست استفاده شود که وقوف اهلیت در مجلس شام زیاده بر چهل
 روز بوده .

و در نفس المہوم از بماتر الدرجات از حضرت صادق (ع) روایت کرده و تئیکه حضرت زین -
 العابدین با اهلیت وارد شدند بر یزید آن ظالم آنها را در منزل مغرور به جای داد که بعضی بیضی
 گفتند یزید ما را با این خرابه منزل داده جهت اینکه این منزل بر سر ما خراب شود و ما هلاک شویم پس
 زندان آنها بر زبان رومی گفتند این جماعت اسراء میترسند که منزل برشان خراب شود و فردا همه را
 از این خرابه بیرون بیاورند و بقتل برسانند .

و از این اخبار استفاده میشود که مضدرات اهلیت را در مدتی که میان مجلس کوفه باشام بودند
 تهدید بقتل مینمودند و در نفس المہوم از علامه مجلسی و از محدث نوری قدس سرها از دعوات تراوندی
 روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین (ع) را بسوی یزید آن ملعون قصد کرد آن مظلوم را گردن
 بزند پس آن بزرگوار را در مقابل خود نگه داشت و تکلم میکرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید
 که موجب تلش بشود آن بزرگوار جواب او را میداد و در دست مبارکش تبیی بود و او را میگردانید
 و با یزید هم سخنی میفرمود یزید گفت من باشما سخن میگویم و شما جواب مرا میدید و تبیح
 میگردانید؟ حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند و فارغ شوند با احدی
 تکلم نکنند تا تبیح بدست بگیرند و بگویند

اللهم انی اصبحت اصبحک واحمدک و اهلک و اکبرک و امجدهک بعدد ما ادیر به سبحتی
 و تبیح را دور بدهد و آنچه بخواند تکلم بکند بدون آنکه تبیی بگوید ثواب تبیح برای او
 نوشته میشود و این حرز است از برای اوتا شب که برود میان فراش خوابش و چون شب میان فراش
 خود رفت باز همین ذکر را بگوید و تبیح را زیر سر بگذارد از برای او ثواب نوشته میشود تا صبح
 یزید گفت من با احدی از شما خانواده صعبتی نیکنم مگر آنکه مرا جواب میدید به آنچه خیر
 و صلاح من میباشد و از آن حضرت هفو نمود و امر نمود به رها نمودن آن بزرگوار

و در نفس المہومست بعد که یزید اظهار ندامت و معذرت نمود و ان داد که اهلیت اطہار
 از برای شهدآء، هزاداری نمایند تمام هاشیات و قرشیات که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و
 سه روز یا هفت روز بر شهدآء کربلا گریه میکردند و هزاداری مینمودند
الحاصل از مجموع این احادیث و تواریخ معلوم میشود که اهلیت اطہار مسلماً دو ماه در شام
 توقفشان طول کشید بعد روانه مدینه طیبه شدند

و در لهُوفت و لراجع نساء العین (ع) و هیاله من الشام و بلفوا العراق قالوا للدلیل مرینا
 علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری رحمة الله و

جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله ص قد وردوا لزيارة قبر الحسين فوافوا فی وقت واحد الخ

و ثقة الاسلام نوری در لؤلؤ و مرجان از جعفر بن نما نقل کرده در کتاب مثير الاحزان و این کتاب بیست و چهار سال بعد از وفات سید بن طاوس تألیف شده و حاصل ترجمه آنکه آل الله چون در مراجعت از شام عراق رسیدند بدلیل راه فرمودند مارا از راه کربلا ببر چون بسر قبر مطهر رسیدند جابر بن عبدالله را با جاهاتی از مردان بنی هاشم که بزیارت آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت بانجا رسیدند مشغول نوحه و زاری شدند و بنای تمزیه داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آنطرف بودند جمع شدند و چند روز در آنجا باین شغل مشغول بودند

و مخفی نماناد که اینقول مستبعد است چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده

اولا - بجهت آنکه خود سید در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر میفرماید ورود اهل بیت در کربلا در اربعین بعید است زیرا که عبید زیاد نوشت بیزید واقعه را و اذن خواست در حمل اهل بیت بشام و بعد که جواب رسید ایشان را حمل کرد بشام و ایرفتن قاصد بشام و برگشتن از شام اقلا بیست روز طول میکشد

و در روایت است که در شام یکماه ایشان را در جای منزل دادند که ایشان را از سرما و گرما نگاه نینداشت

و ثالیا - آنکه احدی از اجلاء فن اشاره باین قضیه نکرده اند مثل ارشاد و تا ریخ طبری

و تاریخ کامل در هیچیک ذکرى از سفر عراق نشده

و در مصباح شیخ طوسی (ره) است و فی یوم العشرین من صفر کلن رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله (ع) من الشام الی مدینة الرسول ص و هو الیوم النبی ورد فیہ جابر بن عبدالله بن حزام الانصاری صاحب رسول الله ص من المدینة الی کربلاء لزيارة قبر ابی عبدالله ع و ظاهر عبارت آنستکه روز اربعین از شام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یکماه سیر قافله متعارف نشود

و ثالثا - تفصیل ورود جابر بکربلاء در کتب معتبره موجود است و ابدأ ذکرى از ورود اهل بیت و ملاقات ایشان جابر را ندارد چنانچه عماد الدین طبری شیخ ابوالقاسم که از تلامذه ابو علی سر شیخ طوسی است در کتاب بشارت المصطفی روایت کرده از اعش که از بزرگان معدنیست و او از عطیة بن سعد بن جنادة عوفی و کوفی که او نیز از رواات امامیه است روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء ع آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا و اجامش آنستکه جابر غسل کرد و خود را شبیه ببحرمان نمود و بسعد خوشبو کرد و چون ناینباد عطیه دست او را بقر مطهر رسانید پس بیهوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل سخنان جگر سوز بعضرت عرض کرد آنگاه بر شهاده سلام کرد و در آخر کلامش گفت ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید بنی مقاتله و نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام و شهادت ع عطیه گفت: ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این جماعت از بدن جدا و زنانمان بیوه و

فرزندانشان یتیم شدند چگونه دراجر با ایشان شریکیم ؟
در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر کرد که هر کس دوست دارد عمل قومی را
با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد الخ
از این روایت معلوم میشود که اهلیت را ملاقات نکردند و الا چگونه میشود عطیه ذکر
نکرده باشد انتهى حاصل مافی اللؤلؤ والرمان

و در حقیقت الصیر است که یزید مأمون سرهای شهداء را تسلیم نمود بحضرت زین العابدین
و آن بزرگوار هم سرهارا ملحق بابدان طیبه نمود در روز بیستم از صفر بعد توجه فرمود بجناب
مدینه طیبه و این اصح اقوالست انتهى

و مخفی نماناد که بقتضای آنچه در سابق ذکر شد بید است که اهلیت تا ربیعین سال بعد در
شام توقف فرموده باشند و بعد از این آنستکه بعضی گفته اند که اهلیت اربعمین سال اول وارد کربلا
شدند و دیدند جناب جابر بن عبدالله را با بعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء (ع)
مشرف شده اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره و فرمایشات علماء و مورخین ممکن نیست مگر آنکه
گفته شود آن مخدرات و قتیکه از کوفه بشام میرفتند روز اربعمین وارد کربلا شدند و دیدند جناب
جابر برای زیارت مشرف است و روز اربعمین سال بعد جابر نیز زیارت مشرف شده بود و
حضرت زین العابدین با اهل بیت هم مشرف شده باشند بکربلا و سر نازنین را ملحق نموده باشند
بیدن مقدس

واقعه دوم

خروج جناب سلیمان بن صرد شیخ الشیعه با جماعت توأین بجهت مطالبه خون

سید الشهداء (ع)

و حاصل آن چنانچه از تاریخ طبری و کامل استفاده میشود آنستکه بعد از شهادت حضرت سید
الشهداء شیعیان کوفه جمع شدند بغایت جناب سلیمان بن صرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان
کوفه بود و در کوفه بود صحبت حضرت خاتم الانبیا (ص) را

و ایشان با چند نفر رؤسای شیعه مثل مسیب بن نجبه الفزاری که از اصحاب امیر المؤمنین
بود و مثل رفاعه بن شداد البجلی و عبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و عبدالله بن والالتیبی و
شیعیان را تحریص نمودند بقتل قتل حضرت سید الشهداء (ع) و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد خطبه
خواندند و ریاست شیعه را واگذار نمودند بسلیمان بن صرد خزاعی و سلیمان کاغذی نوشت بدانش
به سعد بن حذیفه یمانی و دعوت نمودند او را و سایر شیعیان مدائنا بساعت خود پس سعد
خواند بجهت شیعیان مدائن و اجابت نمودند ایشانرا

ویک کاغذی هم سلیمان به مثنی بن مغربه العبیدی نوشت بیصره او و شیعیان بصره را نیز
بساعت خویش خواند آنها هم اجابت نمودند و مشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودن آلات

حرب و مردم را دعوت نمودند بطلب خون سید الشهداء و شیعیان دست دست با ایشان بیعت میکردند
تا در چهارم ربیع الاول سنه شصت و چهار یزید مملون بدک واصل شد و در آن هنگام امارت

عراق از جانب یزید با عیبه‌الله بن زیاد بود و آن ملعون عمرو بن حریث مغزومی را از جانب خود به حکومت واداشت و بعد از هلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند و گفتند اگر فرماندهی عمرو بن حریث بتازیم و مردم را بیاری اهلیت اظهار دعوت نمایم و از قتل حضرت سیدالشهداء انتقام بکشیم

پس سلیمان گفت تعجیل در این امر نشاید چون قتل آن بزرگوار از اشراف کوفه و فرسان عرب هستند و این عده شا کافی آنها نیستند بهتر آنستکه شما دایمان خود را بفرستید و مردم را بیاری و نصرت خود بخواهید پس جماعت تو این فرمان سلیمان قیام نمودند و گروهی ایشان را اجابت نمودند.

و مختار بن ابوعبیده هم بعد از ششماه که از قتل یزید گذشت در روز جمعه نهم ماه رمضان سنه شصت و چهارم هجری بکوفه وارد شد

وهشت روز بآخر ماه رمضان همان سال روز جمعه عیبه‌الله بن یزید انصاری از جانب عیبه‌الله بن زبیر بامارت کوفه مأمور شد با ابراهیم بن معد بن طلحه که او امیر بود بهراج کوفه

و ظاهراً از زمان و رود مسلم بن عقیل بکوفه تا شهادت حضرت سیدالشهداء ابن زیاد ملعون جماعتی از شیعیان را حبس نموده بود و بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ابن زیاد ایشان را رها کرد و شیعیان که یکدیگر میرسیدند یکدیگر را ملامت میکردند و اظهار ندامت و خطا میکردند که آن مظلوم را خود خواندند و او را یاری نکردند پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج مینمود سلیمان متعذر بود بقتل عدویشان

مختار مأیوس شد و بغضه خویش شیعیان را طلبید و گفت: سلیمان مرد پست یر و خرفت شده و او را در معاربه بصیرتی نیست من از جانب محمد حنفیه که مهدی این امت آمده‌ام کاشف می‌هم از محمد حنفیه اظهار نمود که نوشته بود «ای مختار تو از مکه بکوفه برو و شیعیان را ترغیب بر خروج بشما در طلب خون سیدالشهداء (ع) مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود و بسوی خود دعوت مینمود

در این وقت عمر بن سعد و شیبث بن ربعی لع ب مردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتر است از مختار و بسختار بتازید و او را مفلول نموده بزنداناش افکنید پس مردم اطراف خانه مختار را گرفته و قاطر او را حاضر نمودند و او را سوار کرده بزندانش بردند

الفصله بعد که مختار را حبس نمودند سلیمان با چهار هزار از اهل کوفه از جماعت تو این روانه شدند بجانب نخیله و از آنجا دو نفر را جناب سلیمان فرستاد که بروند بسجده جامع کوفه و فریاد بزنند بالثارات الحسین (ع) و جناب سلیمان رأیش این بود که بروند بشام و عیبه‌الله بن زیاد را که رفته بود بشام بقتل برسانند

و بعضی رأیشان این بود که برگردند بکوفه چون عده قتل حضرت سیدالشهداء در کوفه بودند مثل عمر سعد و شمر ذی الجوشن و غیر این دو آخر الامر روانه شدند بجانب شام و از شام هم عیبه‌الله زیاد با سی هزار نفر از سپاه شامیان روانه شدند و در عین الورد مسکین یکدیگر تلاقی

نمودند و مشغول مقاتله شدند

چون روز هشتم از قاتلان شد که بیست و دوم جمادی الاولی سنه شصت و پنجم بود جناب سلیمان گفت اگر من کشته شدم امیرشام مسیب بن نجبه است و اگر او کشته شود امارت با عبدالله بن سعد بن نضیل است و اگر او هم کشته شود امارت با عبدالله بن وال است و اگر او هم کشته شود امارت با رفاعه بن شداد است و در آن روز از دو طرف صف آرائی کردند و حصین بن نضیر در قلب لشکر شام بود و جناب سلیمان در قلب لشکر کوفه بود پس حصین بن نضیر سلیمان را بگوشه برد و باو گفت مروان بن حکم از دنیا رفت و مردم با پسرش عبدالملک بیعت کردند و امر سلطنت او در شام مستقر شد و شما خود را بیهوده بکشتن ندهید و بر گردید بجانب کوفه سلیمان فرمود: این زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت عبدالملک را هم از گردن ما بردارید و با ما اتفاق کنید که این امر را یکی از اهلیت پیغمبر و اگذار کنیم پس دو طرف سخن یکدیگر را قبول نکردند و مشغول محاربه شدند و جمع کثیری از سپاه شام مقتول و مجروح گردیدند **حصین بن نضیر ملعون** امر کرد که اطراف شیمان و تواین را گرفته تیرباران نمایند ناگاه تیری بر حنک جناب سلیمان وارد شد و افتاد بروی زمین و از دنیا رحلت نمود پس لشکر تن برك دادند و **مصیب بن نجبه** قدم پیش نهاد و او را هم شهید کردند بعد **عبدالله بن سعد نوفلی** شهید شد بعد **عبدالله بن وال** شهید شد چون آن روز شام شد **رفاعة بن شداد** نظر باصحاب خود نمود و امر کرد مجروحین را سوار نمودند در همان دل شب **رفاعة بن شداد** بکوفه رسید **مختار بن ابی عبیده** در کوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامه از میان زندان به **رفاعة بن شداد** و سایر شیمان نوشت بجهت شهادت جناب سلیمان و شیعیانی که در عین **الورد** شهید شدند

و در استیطاق است که سر جناب سلیمان بن سرد و جناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملک بن مروان بن حکم

و در مقام است که عمر سلیمان بن سرد در عین شهادت نود و سه سال بود

واقعه سوم

خروج مختار بن ابوعبیده ثقفی برای خونخواهی از قتل حضرت سیدالشهداء ع
و این در سنه شصت و شش هجری بود و لقب جناب مختار گیسان بود و تولد او در عام الهجرة بود پدرش **ابوعبیده ثقفی** از نیکان بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب ابوعبیده سپهسالار لشکر اسلام بود و خواهر مختار **صفیه** زوجه عبدالله بن عمر بن الخطاب بود
و در تاریخ طبری است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (ع) **عبیدالله بن زیاد جناب مختار** را طلبید و گفت: تو بودی که در مقام نصرت مسلم بن عقیل بر آمدی؟ و چوب خود را چنان بصورت مختار زد که چشمش میموب شد بعد امر کرد آن جناب را میان زندان حبس کردند و بعد از مدتی از میان زندان نامه به **عبدالله بن عمر بن الخطاب** شوهر خواهر خود نوشت که مرا بستم و ظلم حبس نمودند سفارشی بنما در باره من **بعبیدالله بن زیاد** که مرا رها کند
و السلام»

چون نامه بیدالله بن عمر رسید خواهر مختار صفیه خبر شد گریه و جزع نمود شوهرش عبدالله عمر کاغذی نوشت باین زیادوی راه‌نایابد لذا او را رهانود لکن سه روز مهلت داد که از کوفه خارج شود

جناب مختار رفت بسکه معظمه و همدتی در مکه بود و بعد مراجعت نمود بجانب کوفه ثانیاً عبدالله بن یزید انصاری و ابی کوفه جناب مختار را حبس کرد تا وقتی که عبدالله بن یزید انصاری را از کوفه عزل نمود و عبدالله بن مطیع را حاکم کوفه گردانید جناب مختار ایضاً نامه نوشت بیدالله بن عمر شوهر خواهرش از میان زندان و بتوسط او از زندان خارج شد و بسنزل خود رفت متدرجاً شیعیان دور او جمع شدند مناقین بیدالله مطیع گفتند اگر میخواهی امارت تو استقامت پیدا کند باید مختار را حاضر کنی و او را بزندان یفکنی عبدالله بن مطیع زامده بن قدامه را عقب مختار روانه نمود که او را نزد خود احضار نماید

جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد و تسامح نمود خبر بیدالله مطیع دادند که مریض است و از آمدن ممنوع است

جناب مختار یاوران خود را طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمایم و خون پسر یغمبر را طلب کنیم در این حال عبدالرحمن بن شریح وارد کوفه شو بزرگان اهل کوفه را دید و گفت میخواهد مختار خروج نماید و خون پسر یغمبر را طلب کند و میگوید جناب محمد حنفیه مرا مأمور نموده باین امر نیدانم در دعوی خود صادق و راستگوست یا خیر؟ برویم بدینه و از جناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر اجازت فرمود در متابعت وی اطاعت کنیم و اگر نهی فرمود دوری کنیم .

این رأی را پسندیدند و مختار گفتند چند روز ما را مهلت بده تا ما هم اسلحه خود را فراهم و بتابعت تو خروج نمایم پس جمعی از بزرگان شیعیان رفتند بدینه خدمت جناب محمد و مطلب را بآنجانب عرض کردند

فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) که امام من و شما هست و آنچه فرمود اطاعت کنید آمدند خدمت حضرت امام زین العابدین (ع) و بر عرض آنحضرت رسانیدند

فرمود یا عم لوان عبداً زنجباً تصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته و قد ولیتک یا عم هذا الامر فاضع ما شئت پس جناب محمد فرمود بغداد قسم من دوست میدزم که خداوند داد ما را از دشمنان ما بگیرد

چون این چند نفر اینسخنان را از حضرت امام زین العابدین (ع) و محمد حنفیه شنیدند معاودت بکوفه نمودند و ببرد خبر دادند امر خروج مختار قوت گرفت و جمعیت زیادی دور او جمع شدند و بعضی گفتند جناب ابراهیم بن مالک اشتر چون پدر بزرگوارش در شجاعت و جلالت مشهور است و صاحب قوم و عشیره است اگر او با ما موافقت نماید امید است بر دشمنان ظفر یابیم و غلبه جویم و فتح و نصرت باما باشد

..... از دید و او را دعوت نماید اگر اجابت نمود فیها و الا خود

بنزول او میروم و از او استعفا میبایم پس جمعی از بزرگان بنزل وی رفتند و از او همراهی و مساعدت خواهش نمودند

فرمود قبول میکنم بشرط آنکه زمام امر ونهی و امارت با من باشد آنجا که سکوت نمودند و مراجمت نمودند خدمت جناب مختار و باو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را در این اثنا کاغذی آمد از جناب محمد حنفیه و در آن کاغذ تهریس فرموده بود بقتال با قتل حضرت سیدالشهداء (ع) و مخصوصا ابراهیم بن مالک را امر فرموده بود که مساعدت و همراهی بنساید با شیعیان و با جناب مختار. جناب مختار باجمعی از وجوه اصحابش رفتند بنزل ابراهیم و کاغذ جناب محمد حنفیه را باو نشان دادند - خواند کاغذ را و در همان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود با جناب مختار و بشیره خود خبر داد که بیایند و با مختار بیعت کنند و رأی ایشان بر این تعلق گرفت که شب پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول سنه شصت و شش خروج نمایند

و از آنطرف عبدالله مطیع که والی کوفه بود شبت بن ربهی مملون را با سه هزار کس و راشد بن ایاس را با چهار هزار کس مأمور نمود که از دو جانب روی مختار نهند جناب مختار هم جناب ابراهیم را با هفتصد نفر بقتاله راشد روانه کرد و نعیم بن هبیره را با سیصد و شصت نفر بقتال شبت بن ربهی روانه کرد لشکری که با جناب ابراهیم بودند بالشکر راشد مشغول مقاتله شدند و جمع کثیری را از لشکر راشد بقتل رسانیدند و خود راشد رئیسشان بششیر خرمیه بن نصر مغلول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعد از غالبیت مغلوب شدند و نعیم هم مقتول شد - جناب ابراهیم حمله فرمود با اصحاب شبت بن ربهی آنها فراوان نمودند و در خانه های کوفه مخفی شدند عبدالله بن مطیع عمرو بن حجاج را با دوهزار نفر و شعر بن ذی الجوشن را با دو هزار نفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم و خود این مطیع هم با جمع کثیری بیرون شد در کناسه کوفه جناب ابراهیم حمله فرمود باین مطیع و جماعتی که در اطراف او بودند پراکنده شدند و این مطیع و اشراف غیر از عمرو بن حرث مملون در قصر متحصن شدند ابراهیم قصر را سه روز محاصره نمود آخر الامر کار بر آنها سخت شد و بصلاح دید شبت بن ربهی عبدالله مطیع امان خواست ابراهیم آنها را امان داد از قصر بیرون شدند

مختار بقصر دارالاماره رفت و نشست و بزرگان قبایل در خدمتش حاضر شدند و همه با او بیعت نمودند - این مطیع باجمعی شبانه بجانب بصره رفتند پس مختار شروع بتعیین حکام و امر آنها بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد و قبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیر بود در موصل و بعد از انزال آمد بکوفه با مختار بیعت نمود و در اثنا جناب مختار خبردار شد که عبدالله بن زیاد مملون بموصل وارد شده

پس مختار بویزد بن انس اسدی را با سه هزار نفر بجنک او فرستاد

این زیاد هم دیمه بن مغارق الفتوی را با سه هزار کس و عبدالله بن جله الغنمی را با سه هزار کس بجنک یزید بن انس روانه کرد

در روز عرفه شصت و ششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهنز

شدند و ربيعة بن مخارق گفته شد پس لشکر ابن زیاد با خود آن ملعون روی بشام نهاده و فرار کردند و لشکر مختار روی بکوفه نمودند در اینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل شیب بن ربهی جمع شدند شکایتهای زیاد از مختار نمودند و ایشان برقتال با مختار شد چون مختار قصد ایشانرا دانست از دارالاماره بیرون شد و جناب ابراهیم اشتر و تابعینشان اطراف مختار جمع شدند از آنطرف شمر بن ذی الجوشن و محمد بن اشعث و عمر بن سعد بن ابی وقاص و سائر منافقین و شیب بن ربهی اجتناع نموده و مشغول قتال و جنگ شدند آخر الامر تابعین جناب مختار مخصوصاً جناب ابراهیم بن اشتر قتل حضرت سیدالشهدا (ع) را تماماً بقتل رسانیدند و تفصیل و کیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مطبوعه است

و قتل عمر بن سعد و بر سرش حفص و شمر و خولی بن یزید و عمر و بن حجاج و حکیم بن طفیل و مره بن مندق و سنان ابن انس و حرمله بن کاهل و بجدل بن سلیم و سایر ملاحینان گویا در اواخر سنه شصت و شش هجری واقع شد در کوفه

و ثانیاً مختار ابراهیم بن مالک را بجنک عبیدالله بن زیاد فرستاد در بیست و دوم ذیحجه سنه شصت و شش با هفت هزار نفر چنانچه در صواعق است یا هشت هزار نفر چنانچه از یاقعی نقل شده روانه شدند بجانب موصل و از شام هم ابن زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنک نمایانی نمود با لشکر ابن زیاد و جمعی کثیری از لشکر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمله حصین بن نمیر ملعون که بشمشیر شریک بن حزیم بجهنم واصل شد

جناب ابراهیم فریاد زد الایا شیعة الحق الایا انصارالدین، اینک مطلوب شما عبیدالله زیاد قاتل حسین بن علی است مبدا ازمهر که جان سلامت بیرون برد حاصل جنک طول کشید تا آنسکه در روز هاشوואه سنه شصت و هفت ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد و جثه پلیدش را سوختند و سر نحش را با سر حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و جمعی از رؤسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عددگشتمان از شامیان بقول ابن ناسهفتاد هزار نفر بودند بعد مختار سرهای ملعونه را فرستاد بکه نزد محمد حنفیه و او هم فرستاد نزد حضرت سیدالسااجدین آن برگواد بسجده افتاد و فرمود:

« الحمد لله الذی ادرك لی ثاری من عدوی و جزى الله المختار خیرا »
و در روایت امالی شیخ طوسی است که سر ابن زیاد را بر نی زدند و فرستادند نزد عبدالله بن زبیر بادی و زبید گرفت و آن سر نحس از فراز نی افتاد و ماری پدید آمد رفت میان بینی آن ملعون

الحاصل این وقعه مشهور است به وقعه الخازر چون جنک کنار نهر خازر واقع شد

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین ع

بغیر آنچه در فصل سابق ذکر شد

اما وقایع سنه شصت و یک هجری :

منجمله در این سال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را والی خراسان و سجستان نمود و سلم بن زیاد برادر خود یزید بن زیاد را عامل سجستان نمود و طلحة بن عبدالله الخزاعی را که طلحة الطلحات باشد عامل کابل نمود بعد اهل کابل قرض عهد وی نمودند آنوقت سلم بن زیاد طلحة بن عبدالله الخزاعی را طلبید و او را والی سجستان نمود و او در سجستان از دنیا رفت

و منجمله در این سال یزید بن معاویه عمرو بن سعید را از امارت مدینه عزل نمود و ولید بن عتبة بن ابی سفیان را والی مدینه نمود

و منجمله در اینسال بروایت یاقعی جناب ام السله زوجه حضرت رسول (ص) و جناب میمونه زوجه دیگر آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند

اما وقایع سنه شصت و دو هجری:

منجمله در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که بدر سفاخ و منصور دواتی

است بروایت ابن اثیر متولد گردید

و منجمله در اینسال بریده بن غضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب حبیب السیر است و مینوسید مرقش در مرو زیارتگاه معروفی است و بریده اسلمی از بزرگان اصحاب حضرت رسول (ص) بود

و منجمله در اینسال مسروق بن اجدع در مصر وفات نمود و نیز ابومسلم عبدالله الخولانی که از اجله تابعین و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود از دنیا رحلت کرد

و منجمله در اینسال عبدالله بن زبیر کاعفی نوشت یزید و شکایت نمود از والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان پس یزید پسر هم خود ولید بن عتبة را عزل نمود و پسر هم دیگر خود عثمان بن معد بن ابی سفیان را والی مدینه گردانید و او جوانی بود مغرور و تجربه نکرده پس جماعشی از اشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آنها بود عبدالله بن حنظله غیل اللایمکه و عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره المخزومی و منذر بن زبیر پس وارد شدند بر یزید آنها را اکرام نمود و جایزه زیادی بآنها داد چون مراجعت کردند بدینه مشغول شدند بدشنام دادن یزید و گفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد و شراب میخورد و سگ بازی میکند و شاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم و بیعت نمودند با عبدالله بن حنظله بن ابی هانم بر خلع یزید بن معاویه و عامل یزید عثمان بن معد بن ابی سفیان را با بنی امیه و دوستانشان که نزدیک هزار مرد میشدند محاصره نمودند در خانه مروان بن حکم و آن محصورین کافله نوشتند یزید « که ما درخاله مروان محصور شده ایم فیاغوثاه یا غوثاه »

و کاعفرا دادند ببدالملک بن مروان رفت در تبتة الوداع کاعفرا داد به حبیب بن کوا و

گفت دوازده شبه میروی بشام و دوازده شبه بر میگرددی شب بیست و چهارم در همین مکان خود منتظر جراب هستم

کافله را برد بشام در حالیکه یزید بواسطه مرض تقرسی که در پایش بود باهایش را در میان طشت آب گذارده بود کافله را گرفت خوانده فرستاد نزد مسلم بن عقبه السری و او را با دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه و گفت حصین بن نبیر سکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنها را مهلت بده اگر اجابت کردند ترا فیها و الا با آنها مقاتله نما پس اگر بآنها ظفر یافتی سه روز مباح گردان از برای لشکر اموال و دواب اهل مدینه را و از راه حره داخل مدینه شو دست از حضرت علی بن الحسین باز دار و با او نیکی نما و تجلیل و تکریم زیادی از وی بنا چون او با مردم مدینه موافقت نکرد و او را بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود و چون اصرار مردم زیاد شد از مدینه خارج شد یکی از ضیاع خود رفته و در آنجا مشغول عبادت میباشد

الحاصل خبر مسلم و لشکر شام که باهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد و بحاصره بنی امیه کوشیدند و گفتند قسم بخدا که ما دست از شما بر نداریم تا شما را بکشیم یا عهد بنامید و قسم یاد نماید که با مردم شام همراهی نکنید پس بنی امیه چنین عهد و قسم یاد نمودند و آنها را از مدینه خارج نمودند تا در وادی القریه مسلم و لشکر شام را ملاقات نمودند مسلم بن عقبه اول هر دو بن عثمان بن عفان را طیبید و از حالات مدینه سؤال نمود گفت با اهل مدینه عهد نموده ام و قسم یاد کرده ام که باشا معین و همراه نباشم

مسلم بن عقبه او را از نزد خود راند و گفت قسم بخدا اگر نه پسر عثمان بودی ترا بقتل میآوردم و سایر بنی امیه هم گفتند از ما عهد گرفته اند که باشا همراهی نکنیم و ما تقضی هم نمودیم لکن عبدالملک بن مروان داخل معاهدین نبوده از او سؤال کن مسلم او را طیبید از او سؤال نموده دستور العمل خواست عبدالملک گفت چون نزدیک مدینه رسیدی لشکر خود را در نخیله فرود آور که آنها از تعب راحت شوند و از طرف حره (که نام موضعیت در شرقی مدینه) روی بقتال گذار و چنین باشد که از صبح تا بظهر مقاتله طول نکشد که آفتاب از پشت لشکر تو باشو و روبروی اهل مدینه و برق ششیر و نیزه های شا چشم آنها را خیره کند و از آنها چشم لشکرش را خیره نکند

بالجملة مسلم بدستور عبدالملک بن مروان رفتار نمود و بعد از آن بن مطیع عدوی و بعد از آن بن حنظله قبیل الملائکه که ایندو رهبری و سردار مردم مدینه بودند پیغام فرستاد که شما طریق مسالمت را یشه دارید تا باشا یکی بشویم و روی بسکه معظمه نهیم و در قلع و قمع این زیر پیردازیم اهل مدینه قبول نکردند از مسلم تا آنکه مشغول محاربه شدند جناب عبدالله بن حنظله با شحصان اهل مدینه اول مرتبه روی نهاد سپاه شام و آنها را فراوی نمودند لکن بعد مسلم را بت خود را بحرکت درآورد و مردم شام را ترغیب بقتال نمود لشکر شام بجنبش در آمدند تا آنکه جمعی از بزرگان مدینه را بقتل رسانیدند

منجمله جناب عبدالله بن حنظله را با ستم از پسرانش

و منجمله زیر بن عبدالرحمن بن عوف و فضل بن عباس بن ریمه بن حارث بن

عبدالمطلب و حمزة بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عبدمنی
ابی لهب بن عبدالمطلب و محمد بن ثابت بن قیس برادر مادری عبدالله بن حنظله و عبدالله بن
زید بن عاصم و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و جمع کثیری از سایر قریش و از انصار
و چهار هزار تن از سایرین مقتول شدند

الحاصل اینکه مسلم و لشکر شام از اهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان
کوچه های مدینه جاری شد آنوقت بشکر اذن داد که مدینه را نهی غارت نمایند و گفت امیرشما
بحکم امیرالمؤمنین یزید خون و مال مردم مدینه را بر شما مباح گردانید

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که عده مقتولین در وقت حمله از قریش و انصار سیصد
و شصت نفر بودند انتهی و عده مقتولین از غیر قریش و انصار از زنها و اطفال را نوشته است
و ایضا در تاریخ الخلفاء نوشته قتل فیها خلق من الصحابة و من غیرهم و نهبت المدينة و اقتض فیها
الف هنرآء فان الله و انالیه راجعون و تا سه روز مردم شام مشغول نهب و غارت و خون ریختن از
ضخاء و بیچارگان بودند و هر کس از اهل مدینه توانست بجانی گریخت منجمله ابو سعید خدری
درغار کوهی پنهان شد

الحاصل بعد از سه روز منادی از جانب مسلم ندا داد و لشکریان را از غارت و نهب باز
خواند و گفت هر کس سر بیعت با یزید دارد در امانت پس هر کس با او بیعت نکرد او را بقتل
رسانید مثل عبدالله بن ریمه سبط ام السله زوجة یزید (ص) و مثل ابوالجهم بن حذیفة المدوی و مثل
مقل بن سنان الاشجعی و جمع دیگر و هر وین هشان بن هفان را طلیح و موی سر و ریش او را بیک
کند و شفاعت عبدالملک مروان از ریختن خون او درگذشت لکن بعضرت علی بن الحسین (ع)
صدمه نرساند بواسطه سفارشی که یزید کرده بود و الاشقاوت و قساوت مسلم بن عقبه از شرم و امتثال
او کمتر نبود لذا بعد از وقت حمله را مسلم را مسرف مینامیدند از کثرت ریختن خون مسلمین
و در کاهل این اثر است که وقت حمله که وقت کشتن مسلم اهل مدینه را باشد دوشب مانده
باخر مامنی جبهه شصت و سه هجری بوده

و در منتهی الارب است که حرمه موضعی است بظاهر مدینه زیر اقامت و بها کانت و قة العرة
ایام یزید (لم) و ایضا در سال شصت و سه جناب ربیع بن خثیم الکوفی که از جمله زهادتنامه بود
در خراسان از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بیک فرسخی مشهد مقدس معروفست

و اما وقایع منة شصت و چهار از هجرت

در اینسال مسلم بن عقبه معاشره نمود عبدالله بن زبیر را چون یزید بسلم بن عقبه (لم) نوشت
بود که هر وقت از مدینه فارغ شدی بجانب مکه معظمه برو و بقلع و قمع ابن زبیر بپرداز لهذا
مسلم که از قتل و نهب اهل مدینه فارغ شد شرح واقعه را بیزید نوشت و خود خبیه بیرون زد بزم
مکه معظمه و قتل عبدالله بن زبیر و خراب نمودن خانه خدا را در بین راه آثار مرگ و هلاکت در
خود مشاهده نمود حسین بن نبیر مملون را بسوی خود خواند و سرداری لشکر را بوصیت یرید باو
واگذار نمود و گفت ملاحظه نکنی که اینخانه خانه خداست و احترامش لازمست چون حرمت اطاعت
امیرالمؤمنین یزید از او بالاتر است و گفت منجیق هارا نصب کن و از خرابی خانه خدا و قتل اقرار

و خویشان یغمبر (ص) برهیز مکن این کلمات را گفت و بدرک واصل شد در بیست و سوم محرم سنه شصت و چهارم
بعد از وفات مسلم حصین بن نیر با لشکر شام وارد مکه شدند در بیست و ششم ماه محرم سنه شصت و چهار آن ملعون حکم کرد بکوه ابوقیس و اطراف مکه منجنیقها را نصب نمودند که خانه خدا را خراب کنند

در اینوقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه و جماعتی که از اهل مدینه در وقت حرم فرار کرده بودند و سایر کسانی که با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بودند و اطراف او جمع شده بودند از مکه بیرون شدند و مشغول مقاتله شدند و بقیه ماه محرم و تمام صفر تا سوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند تا آنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند و جمعی از آنها کشته شدند منجمه مصعب بن عبدالرحمن بن عوف و مسود بن مخزومه بن نوفل صحابی و غیر ایشان و اصحاب حصین بن نیر آتش و سنک از منجنیقها می انداختند و خانه خدا را ویران کردند

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که آن آتش پیرده خانه خدا رسیده برده و سقف خانه و در خانه و آن دوشاخ کبشیکه در فدیه حضرت اسمعیل (ع) جبرئیل آورده بود و در سقف خانه کعبه جای داده بودند سوخت و در آن حال ابن زبیر و مختار بن ابو عبیده و جمعی دیگر پناهنده بخانه خدا بودند لذا خود را ابن زبیر العاصد بالیت نامید و در آن سنک بارانی اغلب خانه های مکه خراب شد و خیلی از مردم مکه هلاک شدند

و در تاریخ طبری است که ابن فضله خرابی خانه کعبه در سوم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بود همین قسم عبدالله بن زبیر را در معاصره داشتند تا غره ربیع الاخر سنه شصت و چهار خبر مرگ یزید ملعون بآنها رسید که در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بدرک واصل شدند و در حواریین که از قرای حمص و از اراضی شام است

و در عقد الفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه در یکطرف حجر نشسته بود و اهل شام هم تیر و سنک بانها میزدند پس تیری مقابل ابن زبیر بزمین افتاد ابن زبیر گفت در این یک خبری هست پس او را برداشت دید نوشته است « یزید بن معاویه روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول از دنیا رفت

پس ابن زبیر فریاد زد یا اهل الشام یا اعداء الله و معرفی بیت الله علام تقا تلون و قد مات طاغیتکم الی آخره، اهل شام تصدیق نکردند تا آنکه خبر بمصین بن نیر رسید عبدالله بن زبیر پیغام داد که در ابطح یکدیگر را ملاقات کنیم و در ابطح یکدیگر را ملاقات کردند درین مذاکره اسب حصین نیر روئ انداخت کبوتر های حرم آن روئ هارا می پالیدند و حصین بن نیر اسب خود را از یکطرف کشید که مبادا اسب کبوتر حرم را لگد کند ابن زبیر گفت تتعززون من هداواتم قتلون المسلمین فی العرم بعد ابن نیر به ابن زبیر تکلیف خلافت را کرد و گفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه با ما بیائی بشام

ابن زبیر امتناع کرد ابن نیر با اصحابش از طریق مدینه روانه شام شدند با جمعی از بنی امیه که در مدینه بودند

و از وقایع سنه مزبور این بود که بعد از فوت یزید در ایشال پسر او معاویه بن یزید بجای پدر بر تخت خلافت نشست و چهل روزیاسه ماه خلافت نمود بعد از دنیا رفت

وبعد از فوت معویه بن یزید اهل شام بامروان بن حکم بیعت کردند و او را خلیفه شناختند. حسین بن نیر وارد شام شد و خبر عبدالله بن زبیر را باو رسانید مروان رأیش این بود که برود با این زبیر بیعت کند بخلاف آنکه ابن زیاد ملعون از عراق وارد شد و از اراده مروان مطلع شد و بسروان گفت تو کبیر قریش و سید آنها هستی و من حیا میکنم تو با این زبیر بیعت نمایی پس مروان را از بیعت با این زبیر منصرف گردانید

وایضا در این سال ضحاک بن قیس و نمان بن بشیر و جمعی دیگر بدست لشکر مروان کشته شدند که رئیس آنها عبیدالله بن زیاد بود و جهت مقاتله مروان با آنها این بود که آنها تا میل داشتند بیعت با این زبیر

وایضا در این سال شداد بن اوس بن ثابت برادر زاده حسان بن ثابت و مسور بن مخزومه و ابو برزه اشعلی و ولید بن عتبة بن ابی سفیان و بعضی دیگر از دنیا رفتند

واما وقایع سنه شصت و پنج هجری

علاوه برواقعات سابقه از شهادت جناب سلیمان بن سرد و اصحابش در روز بیست و چهارم ماه رمضان همین خیط باطل وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعون موت مروان بن حکم در این سال بدرک واصل شد در سن شصت و سه سالگی در شهر دمشق چون تولد مروان در سال دوم از هجرت بود و در در المملوک است زوجه مروان مادر خالد بن یزید بن معویه بود که اول زوجه یزید بوده .

واما وقایع سنه شصت و شش هجری

علاوه بر قتل جناب مختار و جناب ابراهیم بن مالک اشتر قتل حضرت سید الشهداء ع را در این سال این بود که عبد الملک بن مروان بجای پدر بخلافت نشست در سوم رمضان سنه شصت و شش هجری

وایضا در این سال عبدالله بن زبیر محمد بن الحنفیه را با کسانیکه با او بودند و هفده نفر از بزرگان کوفه در مکه مطه حبس نمود در زمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت این زبیر را و آنها را تهدید بقتل و سوختن نمود در وقت معلومی اگر نصرت و بیعت نکنند با وی و جناب محمد حنفیه کافندی بمختار نوشت و از او استنصار و یاری جست

و جناب مختار جیش زیادی از کوفه روانه کرد بسر داری عبدالله الجدلی و بعضی دیگر پس اینها داخل در مسجد الحرام شدند و فریاد میزدند « یا کسرات العین » تا رفتند در زمزم را شکستند و داخل شدند بمحمد حنفیه و از او استیذان حاصل نمودند که با این زبیر نزاع و قتال نمایند آنن نداد و فرمود من حیا میکنم و قتال در حرم را حلال نیدانم جناب محمد و همراهانش را رها نمودند و با جنبدی که مختار روانه کرده بود آمدند بدینه طیه

و در مصباح شیخ است که در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بدرک واصل شد و نیز در این سال زید بن ارقم انصاری از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سه شصت و هفت :

علاوه بر بدرک رفتن ابن زیاد و حصین بن نمیر و جمعی از اهل شام بهست والای جناب ابراهیم ابن مالک در این سال عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیع را از امارت بصره عزل نمود و برادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود و جماعتی از اهل کوفه مثل شیبث بن ربیع ملعون و محمد بن اشعث گندی ملعون از کوفه آمدند بصره نزد مصعب بن زبیر و فریاد و اغواگاه کشیدند و شکایت نمودند که مختار عبید و غلامان ما را بر ما مسلط گردانیده و از او خواهش نمودند که برود بقتال با مختار پس مصعب بن زبیر با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه

جناب مختار دانست محمد بن اشعث رفته بجانب مصعب امر نمود خانه او را خراب کردند و همچنین خانه بعضی دیگر از کسانی که با محمد بن اشعث رفته بودند بصره بشکایت نمودن نزد مصعب بن زبیر و اموال آنها را هم غارت نمودند و اصحاب مختار که دانستند مصعب با جمع کثیری از جانب بصره می آید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختار خطبه خواند و مردم را ترغیب نمود بقاتله با مصعب پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند و فتنین صف آرایی نمودند در آن مرکه از همراهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله محمد بن اشعث گندی ملعون بود آخر الامر اصحاب مصعب جناب مختار را بقتل رسانیدند و سرش را در دارالاماره کوفه نزد مصعب حاضر نمودند و قبر جناب مختار در زاویه مسجد جامع کوفه مرفوست و در این جنگ جناب ابراهیم در کوفه حاضر نبود چون بعد از قتل ابن زیاد جناب ابراهیم در موصل توقف فرمود و قتل جناب مختار در چهاردهم رمضان سه شصت و هفت هجری بود و سن جناب مختار در وقت شهادت شصت و هفت سال بود

و ایضاً در این سال بعد از قتل مختار و اصحابش مصعب بن زبیر جناب عبدالرحمن و عبدالرب پسران جناب حجر بن عدی را بقتل رسانید

و ایضاً عمران بن حدیفه بن الیمان را بقتل رسانید

و ایضاً در این سال جناب جناده بن امیه که از اصحاب حضرت پیغمبر (ص) بود درک نموده بود زمان جاهلیت را از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سه شصت و هشت هجری:

در این سال عبیدالله بن العر الجعفی کشته شد و او از بزرگان و فضلاء و خیار قوم خود بود و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) عبیدالله بن العر الجعفی مضمی بود و بعد از قتل آن جناب ابن زیاد او را طلبید گفت کجا بودی؟ گفت مریض بودم و بعد از مذاکراتی از نزد ابن زیاد خارج شد و سوار بر اسب خود شد و رفت بسنزل خود در شاطی الفرات تا آنکه یزید بجهنم واصل شد بعد عبیدالله العر رفت بدائن و آنچه اموال و خراج جهت سلطان میبردند قسمتی برای خود و اصحابش میگرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد تا آنکه مختار ظاهر شد و شنید ظنیان او را پس زوجه عبیدالله حر را گرفت و حبس نمود

عبیدالله حر شنید خود و اصحابش وارد کوفه شدند در ب زندان را شکستند زوجه اش را با سایر زنهای که در محبس بودند بیرون آوردند و با مختار در ستیزه بود تا آنکه مختار کشته شد

و بعضی گفتند با مختار بیعت کرد و با جناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد با او بقتال ابن زیاد (لع) و تماشای نمود بعد با سیمندر وارد انبار شد و آنچه از بیت‌المال که در انبار بود همه را غارت نمود و مختار امر کرد خانه‌اش را خراب کردند و زوجه‌اش را حبس نمودند و عبیدالله بن حرآمد بکوفه و کرد آنچه که گفته شد تا آنکه مختار کشته شد آن وقت نزد مصعب سعادت نمودند و بین مصعب و عبیدالله بن حر عداوت واقع شد عبیدالله حر با عساکر مصعب جنگها و رزمها نمود و آخر الامر خود را در آب فرات انداخت و هلاک شد

وایضا در این سال جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در طائف از دنیا رحلت فرمود و قبرش در طائف مشهور است در سن هفتاد و یک سالگی **وایضا** در اینسال عدی بن حاتم طائی از دنیا رحلت نمود در سن صد و بیست سالگی **وایضا** در اینسال ابوقندلیس از دنیا رفت **وایضا** در شب هفدهم ماه رمضان همین سال عایشه از دنیا رفت.

و در کامل بهائی است که او را بتدبیر معاویه میان چاه آهکی انداختند چون او منکر بود اخذ بیعت معاویه را برای یزید ملعون

اما وقایع سنه شصت و نه :

در این سال ابوالاسود دلمی در بصره از دنیا رفت در سن هشتاد و پنج سالگی **وایضا** در اینسال بامر عبدالملک بن مروان عمرو بن سعد بن عاص را که مدتها حاکم مدینه بود بقتل رسانیدند **وایضا** در اینسال بفرمان عبدالملک بن مروان صخره قدس را بنیان کردند **و اما وقایع سنه هفتاد:**

در اینسال عاصم بن عمر بن خطاب جد امی عمر بن عبدالعزیز بن مروان از دنیا رفت **وایضا** در اینسال عمرو بن حباب بن جمده السلسی مقتول شد

اما وقایع سنه هفتاد و یک هجری :

در اینسال عبدالملک بن مروان از شام قصد عراق کرد که مصعب بن زبیر را بقتل برساند و آن بلاد را تصرف کند و مصعب در این وقت در بصره بود و از آنجا آمد بکوفه و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل و نصیبین بود طلبید و او را مقدمه الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن و آنجا را لشکرگاه خود نمودند و خود مصعب هم روانه شد از آن طرف عبدالملک با برادرش محمد روانه شدند تا به فرسنگی لشکرگاه مصعب فرود آمدند عبدالملک نامه‌ها نوشت بر رؤسای عراق و آنها را بسوی خود خواند تمام نفاق نمودند و بمبدالملک ملحق شدند بنیر جناب ابراهیم اشتر که از آن فتوت و غیرتی که داشت اعتنائی بنامه او نکرد تا آن که آهاز مقاتله نمودند عبدالملک برادرش محمد بن مروان را بپیدان فرستاد تنور قتال گرم شد و محمد بن مروان بششیر جناب ابراهیم بپاک هلاک افتاد جنگ شدت نمود آخر الامر اصحاب ابراهیم از دور او پاشیدند او یک تنه حمله کرد لشکر شام از هر جانب بسوی او تاختند و او را بقتل رسانیدند و سر او را از بدن جدا نمودند بردند نزد عبدالملک و جسد او را سوختند، بعد لشکرشام جرئت یافته حمله نمودند باصحاب مصعب مصعب خود بیکه و تنها حمله آورد هر چند او را امان دادند قبول نکرد تا آن که بششیر زامه بن قدامه سرهم مفتار کشته شد و سر او را نزد عبدالملک حاضر نمودند عبدالملک بشکرانه این امر بسجده درآمد آن گاه روی بکوفه نمود و انتظام امور کوفه و تمیین حکام و عمال خود نمود و قتل مصعب بن زبیر و اشتر در سیزدهم جمادی الاولی سنه هفتاد و دو بود

و ایضا در این سال براه بن اعزاز مکنی بای عساره که از مشاهیر صحابه بود وفات نمود وصاحب استیجاب گوید که او درحرب جمل وصفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین (ع) حاضر بود و بعد از آن در کوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت در اینسال عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

وایضا در اینسال عیبه سلمانی که از جمله تلامذۀ واصحاب امیرالمؤمنین ع بود و از فقهاء و تابعین بود از دنیا رفت و چون با جناب سلمان بسیار مصاحبت داشت او را سلمانی گفتند و نسبت دادند بسلمان

وایضا در اینسال عبدالملک بن مروان مأمور کرد حجاج بن یوسف الثقفی را که برود بسکه بمعاره عبدالله بن زبیر با دو یا سه هزار سوار حجاج با لشکر آمدند بطائف لشکر حجاج بجانب هرات رفتند و ابن زبیر جماعتی را بحرفات فرستاد که با لشکر حجاج مقاتله نمایند و همه روزه لشکر حجاج غالبولشکر ابن زبیر مغلوب میشدند تا آنکه ضعف ابن زبیر بر حجاج معلوم شد حجاج نامه بمبدالملک نوشت اگر عده از لشکر بمن برسانی بزودی مکه معظمه را فتح نمایم عبدالملک طارق را با پنجهزار نفر روانه کرد و در اواخر ذی الحجه سنۀ هفتاد و سه در مکه بحجاج پیوست و اما حجاج در ماه ذیقعدۀ احرام حج بسته بسکه وارد شد لکن طواف خانه و سعی و صفا و مروه نکرده چون ابن زبیر او را مانع بود و ابن زبیر هم در اینسال بسنی و هرات از ترس لشکر حجاج نرفت و قربانی خود را در مکه معظمه ننمود و حجاج بکوه ابو قبیس و جبل قبیقان که هر دو مشرف بسکه بودند استیلا یافت و در آن دو کوه مناجیح نصب کرد و سنک و آتش بسکۀ معظمه افکند و از آن آتش پرده کعبه بسوخت و در خانه را نیز آسیب رسانید عبدالله بن عمر باو پیغام داد که از خدا ترس چه تو در راه حرام و در بلد حرامی و از تمام نقاط مردم بجمع مشرفند اسبجار و آتش انداختن را موقوف کن تا مردم باطمینان حج خود را بعمل آورند حجاج دمت بر داشت تا مردم از اعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هر کس از هر کجا آمده است بسکان خود بر گردد و چنان سنک با منجنیق هایمانداختند که سنک بصلائی ابن زبیر رسید مردم از اطراف ابن زبیر پراکنده شدند و غالب آنها به لشکر حجاج ملحق شدند ، ابن زبیر چون اینحال را دید نزد مادرش اسماء ذوالنطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود کرد مادرش در جواب گفت اگر میدانی بر حتی ودعوی بر حق میکنی از بی حق برو و باک از شهادت نداشته باش و اگر برحق نیستی چرا خود و مردم را بکشتن میدهی گفت مادر از آن ترسم که مرا مثله کنند و بدار آویزند

قالت یا بنی ان الشاة لاتألم بالسلیخ

الحاصل آن شهرا ابن زبیر بمبادت بسر برد صبح خود را مکمل و مسلح نمود با لشکر شام مشغول معاربه گردید چند نفر از لشکر شامیان بشمشیر ابن زبیر کشته شدند چون لشکر شام این شجاعت را از او مشاهده کردند بکمرته بر وی حمله ور شدند ابن زبیر صفوف رادرهم شکست چندان که آن جماعت را بحیون رسانید چون حجاج نگران گردید که آنجماعت با آن کثرت تاب مقاومت ابن زبیر راندانند سخت آشفته خاطر و غمگین گردید و از مرکب پیاده شد و مردم را بحرب او برانگیخت پس مردم شام بکمرته حمله آوردند علمدار ابن زبیر را بقتل رسانیدند و علم واصحاب حجاج در دست گرفتند و ابن زبیر با دوغلامش حمله کردند بر آنها ناگاه سنگی بر روی او افکندند که پیشانیش شکست و خون بصورتش جاری شد چون اهل شام چهره خونین او را دیدند براوحله

کردند و خود و دوغلامش را بقتل رسانیدند در روز سه شنبه دهم ماه جمادی الاخر سنه هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یا در نیمه جمادی الثانیه سنه هفتاد و سه چنانچه در معباح شیخ فرموده بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند و آن سر و سر عبدالله بن صفوان و سر عماره بن عمرو بن حزام را فرستاد نزد عبدالملک بن مروان و جسد او را حکم کرد منکوساً بدار آویخته و بعد از چندی واگذار ببادرش اسامه نمودند او هم تفضیل و تکفین نمود و در حجوت که قبرستان مکه معظمه است دفن کرد و بعد از هفت روز از دفن عبدالله مادرش نیز از دنیا رحلت کرد

و در در المثلوک است از هشام بن عروه بن زبیر روایت میکند که عثمان بن عفان در یوم الدار عبدالله بن زبیر را خلیفه نمود و باینجهت ادعای خلافت کرد

و تئیکه او را بدار آویخته بودند عبدالله بن عمر شبی میخواست برود بسجده الحرام ناگاه چشمش بجهت ابن زبیر افتاد که او را منکوساً بدار زده اند گفت لان هلاك رجلاک لطلالما وقت علیهما فی مصلاک

و بعد از سه ماه از قتل عبدالله زبیر عبدالله عمر از دنیا رفت انتهی و عبدالله زبیر در حین شهادت هفتاد و دو ساله بود چون در سال اول هجرت اول مولودی که از مهاجرین بدینا آمد در مدینه طیبه او بود و در وقت قتل عبدالله بن زبیر حجاج ملعون بیست و سه ساله بوده چون تولدش در سه چهل و یک بوده و ایضاً در اینسال بعد از کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملک بن مروان امارت مدینه طیبه را بوی تفویض کرد و ایضاً در اینسال ابو سعید خدری از دنیا رفت و اسم او سعد بن مالک الخزرجی است

و ایضاً در مرآت العقول از شهید ثانی نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری در مدینه سنه هفتاد و سه از دنیا رحلت فرمود در سن نود و چهار سالگی

و در کتاب اسبابه است که جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزم بن ثعلبه الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهی و جابر در آخر عمر چشمش نابینا شد و او مفتخر شد از جانب رسول خدا ص بتبلیغ سلام بحضرت باقر و در روایت است که حضرت باقر (ع) تشریف برد بیادت او و احوال او را بر سرید عرض کرد حالی دارم که موت را از حیات و فقر را از غنی و مرض را از صحت بهتر می خواهم حضرت فرمودند: ما چنین نیستیم آنچه خدا بخواهد ما او را دوست میداریم اهم از موت و حیات و فقر و غنی و مرض و صحت

و از مناقب او است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود و او آخر کسی است از اصحاب که در مدینه از دنیا رفته و ایضاً در اینسال عوف بن مالک اشجعی و رافع بن خدیج انصاری و مالک بن مسیح ابو غدان بکری و معویه بن خدیج قاتل محمد بن ابی بکر از دنیا رفتند

و ایضاً در اینسال معبد بن خالد الجبلی در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت

و ایضاً عبدالرحمن بن عثمان بن عبدالله از دنیا رفت و او برادر زاده طلحه بن عبدالله است و ایضاً محمد بن خاطر در اینسال از دنیا رفت و او اول کسی است بعد از یغیر مسی شد به معبد و ایضاً در اینسال عاصم بن حمزه سلوکی و مالک بن ابی عامر اصبحی جد امام مالک از دنیا رفت

اما وقایع سنه هفتاد و چهار

در اینسال حجاج بنا، کعبه را که عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب کرد و به بناه اول بنا نمود و ایضاً در اینسال عبدالملک بن مروان بکربن وشاح را از امارت خراسان عزل نمود و امارت آن صوب را به امیه بن عبدالله بن خالد بن اسیل واگذار نمود :

اما وقایع سنه هفتاد و پنج هجری:

در اینسال عبدالملک حجاج را از مدینه طیبه عزل نمود و او را والی عراق گردانید و یحیی بن حکم بن ابی العاص را والی مدینه قرار داد

و ایضاً در اینسال حجاج از کوفه رفت ببصره و هروره بن مفره بن شعبه را خلیفه خود در کوفه قرار داد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن جارود و هذیل بن عمران و عبدالله بن حکم و زیاد المباشمی با جمعی از اهل بصره آغاز مخالفت نمودند و با یکدیگر عهد نمودند که حجاج را از عراق بیرون کنند پس ریختند بغیة حجاج و آنچه دستشان رسید از اموال او بغارت بردند پس بین قتلین جنگ و قتال شدیدی واقع شد و علی الظاهر ظفر با عبدالله بن جارود بود ناگاه تیری از عسکر حجاج ببدالله رسید و از دنیا رفت و در آن جنگ عبدالله بن انس بن مالک الانصاری که از اصحاب ابن جارود بود با جمعی دیگر کشته شدند و در آنوقت پدرش انس زنده بود و وارد شد بر حجاج و گفت : « لامر حاکم و لا اهلک یا بن النبیة شیخ ضلالة جوال فی الفتن مرة مع ابی تراب و مرة مع ابن الزبیر و مرة مع ابن جارود »

و چند سخن زشت بوی گفت و از مجلس خارج شد و شکایتی نوشت بعبدالملک بن مروان و او کافندی بعجاج نوشت و در آن کافند خیلی عتاب بوی کرد نوشت : اما تذکر حال آباءک فی العاطف حیث کانوا ینقلون الحجارة علی ظهورهم و یعتفرون الابرار بایدبیم الی آخره پس حجاج رفت نزد انس و از او خیلی عذرخواهی کرد

اما وقایع سنه هفتاد و هفت :

در اینسال شیبب بن عتاب بن ورقاء و زهره بن حوبه با حجاج مقاتله نمودند لشگری بسرداری عبدالرحمن روانه کرد و هر دو را بقتل رسانیدند

اما وقایع سنه هفتاد و هشت:

در اینسال شریح بن حارث قاضی در کوفه وفات نمود در سن صد و بیست سالگی و در اینسال شریح بن هانی منجمی که در خدمت امیر المؤمنین (ع) مصاحبت داشت از دنیا رحلت فرمود در غزوه سجستان و ایضاً در اینسال عبدالملک بن مروان امیه بن عبدالله بن خالد را از حکومت خراسان و سیستان مزول نمود و این دو شهر را جزو ایالت عراق و در تحت تصرف حجاج قرار داد و حجاج ملمون مہلب بن ابی صفره را بامارت خراسان منصوب نمود

اما وقایع سنه هفتاد و نه هجری

در اینسال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه هشتاد هجری

در اینسال مہلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود و با مردم ماوراء النہر

معاربه نمود

و ایضاً در اینسال ابوحنیفه متولد شد
و ایضاً در اینسال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت و او آخر کسی است از اصحاب که در
کوفه از دنیا رفت و ایضاً در اینسال سوید بن غنله از دنیا رفت
و ایضاً در اینسال جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد و دو
سالگی و بعضی زیاده گفته اند تا سنه نود و او آخر کسی است از بنی هاشم که بیضبر (س) رادیده باشد
وجود و ساحت و جلالت قدرش مشهور آفاقست و این بزرگوار شوهر حضرت زینب دختر حضرت
زهرآه (س) است

و ایضاً در اینسال به نقل جزیری در کامل جناب محمد بن امیر المؤمنین (ع) سیدالتابعین از
دنیا رحلت فرمود در مدینه طیبه در اول محرم و بقولی در ماه ربیع الاول و والده اش خوله بنت جعفر
بن قیس بود و جماعت کیسانه بعد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) او را امام و مهدی آخرالزمان میدانند
و میگویند در جبال رضوی که کوهستان بین است و بکوهستان عمان و ظل میشود منزل فرموده و زنده
است تا آنکه خروج کند و بعضی مختار بن ابی عبیده تقی را از اینجماعت می شمارند و جناب سید
اسمعیل حمیری را نیز از اینجماعت می شمارند و میگویند در بدایت امر کیسانی بوده و بنذهب جعفری از
دنیا رفت و این شعر را گفت

وایقت ان الله یضفو و یضفر

تجعفرت باسم الله و الله اکبر

اما وقایع سال هشتاد و یک

در اینسال عبدالرحمن بن محمد بن اشعث با حجاج بن یوسف التقی آغاز مخالفت ورزید و جنگ
خیلی شدیدی کرد

اما وقایع سال هشتاد و دو:

در اینسال مهلب بن ابی صفزه والی خراسان در قریه زاغول که از قراه مرو بود از دنیا رفت و
پسرش مفیره بن مهلب نایب الایالت خراسان در خراسان وفات نمود و پسر دیگرش یزید بن مهلب والی
خراسان شد

و ایضاً در اینسال ابوامامه باهلی که سید بن عجلان نام داشت درمکه معظمه از دنیا رفت
در حبیب الصحر است که او در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و او آخر
کسیست از صحابه حضرت رسول (ص) که درمکه وفات نمود و عمر او را صدو شصت و شش سال نوشته اند
و بعضی وفات او را سنه نود و یک نوشته اند و ایضاً در اینسال خالد بن یزید بن معاویه
از دنیا رفت

اما وقایع سال هشتاد و سه

در اینسال جناب کبیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد و عمر شریفش نود سال بود و ایشان
از اصحاب سر حضرت امیر المؤمنین (ع) بودند
و در اینسال حجاج شهر واسط را بنیاد کرد

و ایضا در اینسال واطله بن الاسقع که از اصحاب صفه بود و متمتع بفضل و شجاعت بود در

شام از دنیا رفت در سن صد و پنجاه سالگی و او آخر کسیست از صحابه که در دمشق از دنیا رفت

واما وقایع سنه هشتاد و چهار

در اینسال محمد بن مروان در ارمیه جنگ نمود و بسیاری از کیشها را سوخت از اینجهت اینسال را سنه العربین نامیدند

واما وقایع سنه هشتاد و پنج

در اینسال عبدالرحمن بن محمد اشعث که جنگهای نمایان با حجاج کرد آخر الامر در اراضی کابل مقتول شد سرش را جدا نمودند و نزد حجاج فرستادند
و ایضا در اینسال حجاج یزید بن مهلب را از حکومت خراسان معزول نمود و مفضل بن مهلب را بامارت منصوب نمود

و ایضا در اینسال موسی بن عبدالله بن حازم در ترمذ مقتول شد و ایضا عبد العزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و ایضا در اینسال مردم با ولید بن عبدالملک بیعت نمودند بولایت عهد و ایضا در اینسال عمرو بن حریت مغزومی که در ایام هجرت متولد شده بود از دنیا رحلت کرد و ایضا در اینسال بامر محمد بن مروان شهر اردبیل را بنیاد نمودند

واما وقایع سنه هشتاد و شش

در اینسال خلیفه عبدالملک بن مروان در شام از دنیا رفت روز چهار شبه چهاردهم شوال در تاریخ الخلفاء سوطی است که ولادتش در سال بیست و ششم هجری بوده بنا بر این عمرش شصت سال بوده و بعد از دفن عبدالملک پسرش ولید بن عبدالملک بجای پدر بغلافت نشست و ایضا در اینسال قتیبه بن مسلم از جانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد
و ایضا در اینسال سلمه بن ام السلمه که رییس حضرت رسول (ع) بود از دنیا رحلت نمود
و ایضا در اینسال عبدالله بن حارث زبیدی در مصر از دنیا رفت و او آخر کسی است از صحابه که در مصر وفات نمود و ایضا بقول یاقعی در اینسال سید بن جعلان باهلی مکنی بای امایه در مکه معظه از دنیا رفت و او آخر کسیست از صحابه که در سن صد و شصت و شش سالگی در مکه از دنیا رفت

و ایضا در اینسال عبدالله بن ابی اوفی اسلمی از دنیا رفت و بقول بعضی او آخر کسیست از صحابه یمنبر (ص) که در کوفه وفات کرد

و ایضا او آخر کسیست که در یمه الرضوان حاضر گشت

واما وقایع سال هشتاد و هفت

در اینسال ولید بن عبدالملک بن مروان هشام بن اسمعیل را از حکومت مدینه طیه عزل نمود و پسر عیش عمر بن عبدالعزیز بن مروان را حاکم مدینه نمود
و ایضا در اینسال عبدالله بن عباس بن عبدالطلب در مدینه و بقولی در بین از دنیا رحلت نمود و ایضا در اینسال بسر بن ابی اوطاة بدرک و اصل شد و او قاتل عبدالرحمن و قثم پسران عبدالله بن عباس بن عبدالطلب است

و ایضا در اینسال ولید بن عبدالملک در ماه ربیع الاول بعمر بن عبدالعزیز نوشت که حجرات زوجات حضرت رسول ص را جزو مسجد بناهد و از نواحی اطراف آن بقدری اتباع کند که مسجد

دوستان ذراع در دوستان، ذراع بشود عمر بن عبدالعزیز چنین کرد

واما وقایع سنه هشتاد و هشت

در اینسال سهل بن سعد بن ساعدی در سن صد سالگی از دنیا رفت و بعضی گفتند که او آخر

کسی است از صحابه که از دنیا رفت

واما وقایع سال هشتاد و نه

در اینسال ولید بن عبدالملک خالد بن عبدالله القسری را والی مکه معظمه گردانید

واما وقایع سنه نود

در اینسال بغارا و طالقان بدست مسام بن قتیبه والی خراسان فتح شد

و ایضا در اینسال انس بن مالک انصاری خادم حضرت پیغمبر ص وفات کرد و در سنه وفات و در

تاریخ هر او اختلاف زیادی کرده اند

واما وقایع سال نود و یک

در اینسال ولید بن عبدالملک خالد بن عبدالله را امارت مکه داد

واما وقایع سال نود و دو

در اینسال سلمه بن عبدالملک در اراضی روم جنگ کرد و شهر اندلس را فتح نمود

واما وقایع سال نود و سه

در اینسال قتیبه بن مسلم والی خراسان شهر سمرقند را فتح کرد

و در اینسال ولید بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز را از امارت حجاز عزل نمود

واما وقایع سال نود و چهار

در اینسال حجاج بن یوسف سعید بن جبیر را شهید نمود برای خروج او با عبدالرحمن بن

محمد بن اشعث، و مرحوم مجلسی (ره) در جلاء مینویسد یاضی که از علماء سنت است میگوید حجاج

بعد از شهادت سعید بیست روز زنده بود و حجاج ملعون جمعی از موالیان و شیعیان علی ع را بقتل رسانید

منجمله کبیل بن زیاد و سعید بن جبیر و جناب قنبر علام حضرت امیر المؤمنین ع را که حکم

کرد سران زین، او را مثل گوسفند از بدنش جدا کردند و نیز در اینسال عروه بن زبیر از دنیا رفت و

سابقاً گفته شد که حضرت زین العابدین ع را در بیست و پنجم ماه معرم سنه نود و پنج شهید کردند

در مدینه طیبه و تاریخ قتل و تعیین قاتل آن بزرگوار سابقاً گفته شد فراموش

مخفی نماناد در کمال ابن جوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنه نود و پنج بدرک

واصل شد در سن پنجاه و چهار سالگی و مدت بیست سال آن ملعون والی عراق بود و در این مدت

این ملعون خیلی ظلم کرد و خیلی از بزرگان را بقتل رسانیدند و گویا اخبث و اذذل و اشقی از او در

عالم کم دیده شده باشد

و در معجم البلدان است که کوثر قریه است در طائف و حجاج در آن قریه معلمی اطفال را

میکرد و در کتاب وفيات الاعیان است که حجاج و بدوش در طائف معلم اطفال بودند بدحجاج

خادم روح بن زیناع و ذریع عبدالملک شد

و در زینة المجالس است که روزی شعبی حجاج را از ظلم و تعدی منع مینمود
حجاج دیناری طلبید و وزن و عیار او را ملاحظه کرد و گفت این را بیز بیازار و از جمع
صرافان استفسار بنما؛
شعبی رفت بیازار نزد صرافان - آنها با احتمال آن که دینار را بآنها بدهد بعضی گفتند
دینار سبک است

و بعضی گفتند کم عیار است سخن هریک برخلاف دیگر بود .
شعبی دینار را برگردانید و سخنهای صرافان را گفت حجاج گفت بیز نزد فلان صراف باو- نشان
ده شعبی رفت نزد او و دینار را نشان داد آن مرد گفت این دینار در وزن و عیار تمام است اگر
خواهی در عوض درهم نقره بندهم ؟ شعبی گفت از حجاج ظلمی بتو رسیده ؛ جوابداد که من ازدولت
او آسوده‌ام و او ظلم دیگران را از من باز دارد ، شعبی تعجب کرد آمد نزد حجاج و قصه را نقل کرد
حجاج گفت چون اهل زمانه در حق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بابشان ظلم کند
و هرکس که بدیگری ستم نکند کسی هم باو ستم نکند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از قبور متبرکه و واقعه در معظم بلاد عربستان

و ذکر میشود آنها در ضمن اموری

و بدانکه ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد و لکن حقیر مقید هستم که در ضمن هر بابی
قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که باد و تذکر خیری از آنها شده باشد
امر اول - در قبور شریفه و واقعه در بیت المقدس

در خصال از حضرت یغبر (س) روایت کرده اند که خداوند اختیار فرمود از بلدان چهار بلد
را و فرمود « والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین »
التین المدینه و الزیتون بیت المقدس و طور سینین الکوفه و هذا البلد الامین مکه

المعظمه

و در عهد الفرید است که بیت المقدس محل بستن براق است که در شب معراج یغبر (س)
سوار بر آن شد ، و در مسجد بیت المقدس است باب داود یغبر و باب سلیمان و باب حطه که خداوند
در قرآن مجید فرموده « و قولوا حطه » و باب محمد و باب التوبه و باب الرحه و ابواب الاسباط
و باب الفضر و باب السکینه ، و در اوستمهراب مریم بنت عمران و مهراب زکریا الذی بشرته
فیه الملائکه یحیی و هو قائم یصلی فی المحراب و مهراب یعقوب و کرسی سلیمان ، و در مسجد اقصی
است مهراب حضرت عیسی (ع) و موضع قدم شریفشان

و در وسط صحن مسجد اقصی است قبة المعصرة که یک پارچه سنک سرخ مسطح بزرگی در
فضاء قبه معلق ایستاده بود

و در بستان السیاحه است شب معراج که یغبر (س) از مسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم

هنگامی که زن حامله زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شد که صخره در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس بامر **مهی الدین اعرابی** دوستون و پایه از سنگ در زیر صخره زدند که زنان و اطفال ترسند از رفتن بر زیر صخره ! و سابقاً گفته شد که در بیت المقدس است قبر حضرت داود (ع) و حضرت سلیمان ع و قبر حضرت مریم ع مادر عیسی ع و قبر جناب آسیه زوجه فرعون و در نزدیکی بیت المقدس است قبر جناب عزیز و قبر راحیل مادر حضرت یوسف و در دو فرسخی بیت المقدس است ناصرة الغلیل و در او بود ولادت حضرت عیسی و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند، و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی ع و در یک منزلی بیت المقدس است شهر قدس الغلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و یعقوب بن اسحق و یوسف بن یعقوب و ساره زوجه حضرت ابراهیم و تمام این قبور شریفه در مفارقه است زیر زمین و از شهر قدس الغلیل تا کنعان نیم فرسخ است و قبر شریف جناب جعفر بن ایطالب و جناب زید بن حارثه و جناب عبدالله بن رواحه در موه است که دو منزلی بیت المقدس است، و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی (ع)

امر دوم - در قبور شریفه واقعه در شام

در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود خوب زمینی است زمین شام و بدطایفه هستند اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسه التي كتبنا لك - یعنی الشام و در روایات از ابو بکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات الدنیا اربع غوطه دمشق و مند سرقند و شب بوان و ابلة البصره و افضلها غوطه دمشق، و از عجبان دمشق است مسجد جامع که او را ولید بن عبدالملک بنا نمود و خراج هفت سال ملک را خرج کرد در آن مسجد و بیاد مسجد عالی هست، و جبل ربوه در یک فرسخی دمشق است که خداوند در قرآن مجید فرموده « و آوینا هما الی ربوة ذات قرار و مین »

و اکثر انبیاء از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر شد

و اما قبور متبرکه واقعه در شام و حوالی آن

منها قبر حضرت زینب بنت حضرت امیر المؤمنین ع (۱) و فاطمه زهراء ع که در یک فرسخی شهر شام معروفست و منها قبر حضرت سکینه بنت العیین (ع) (۲) و حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین (ع) از غیر صدیقه طاهره

۱- مسلم نیست که قبر آن مضره در آنجا باشد هر چند معتدل مشهور است و بعضی تصریح نموده که مدفن آن مکرمه در مدینه میباشد بالجمله در این مقام گفتگو بسیار است که سزاوار نیست بطور قطع نوشت که قبر میمی در آنجا است (ج)

۲- بودن این دو قبر از این دو مکرمه غیر معلومست و بیابانست ماخذ این دونیست ذکر شود و لفظ بر شهرت اکفا نشود چه آنکه (رب مشهور لا اصل له) بلکه بعض مورخین بزرگ ذکر نموده که وفات جناب سکینه در مدینه بوده (ج)

ومنها مرقد مظفرآس العین (ع) (۱)

ومنها قبر جناب رقیه بنت‌الحین ع که درخرابه شام مدفونست

و عالم جلیل شیخ محمدعلی شامی که ازجمله علماء و محصلین نجف اشرفست بقدر فرمود که جد امی بلاواسطه من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نبش منتهی میشود به سید مرتضی علم‌الهدی و سن شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند شی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت‌الحین ع را که فرمود

« پیدرت بگو بوالی بگوید آب افتاده میان قبر ولحدمن و بدن من در اذیت است بگو بیاید و قبر ولحد مرا تعمیر کند »

دخترش بسید عرضکرد سید از ترس حضرات اهل‌تسن بخواب اثری مترتب ننمود

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید باز پیدر گفت ترتیب اثری نداد

شب سوم دختر صغری سید همین خواب را دید و پیدر گفت ایضاً ترتیب اثری نداد

شب چهارم خود سید مغدوه رقیه را در خواب دید که بطریق عتاب فرمودند که « چرا

والی را خبردار نکردی ؟ »

سید بیدار شد صبح را رفت نزد والی شام و خواش را بوالی شام نقل کرد

والی امر کرد علماء و صلحاء شام ازسنی و شیعه برونند و غسل کنند و لباسهای نظیف در

برکنند بدست هر کس قفل درب حرم مقدسه باز شد همان کس برود و قبر مقدسه او را نبش کند

و جسد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند بزرگان و صلحاء از شیعه و سنی در کمال

آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند قفل بدست هیچک باز نشد مگر بدست مرحوم

سید بد که مشرف میان حرم شدند معول هیچک بزمین اثر نکرد مگر معول سید ابراهیم =

بعد حرم را خلوت کردند و لحدرا شکافتند دیدند بدن نازنین مغدوه میان لحد و کفن آن مغدوه

مکرمه صحیح و سالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده پس سید بدن شریف مغدوه را

از میان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگاه داشت

و متصل گریه میکرد تا آنکه لحد مغدوه را از بنیاد تعمیر کردند اوقات نماز که میشد سید بدن

مغدوه را بر بالای شیئی نظیفی میگذاشت بعد از فراغ باز برمیداشت و بر زانو مینهاد تا آنکه

از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند سید بدن مغدوه را دفن کرد و از معجزه این مغدوه در این سه روز

سیدنه محتاج بفاشده و نه محتاج بآب و نه محتاج بتجدید وضو بعد که خواست مغدوه را دفن کند سید

دها کرد خداوند پیری باو مرحمت نماید - دعای سید مستجاب شد و در این سن پیری خداوند باو

پیری مرحمت فرمود مسی به سید مصطفی

بعد والی تفصیل را بسلطان عبدالعبید نوشت او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد

شریف ام کلثوم و سکینه را باو واگذار نمود و فعلاً هم آقای حاجی سید عباس پسر آقا سید

مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق‌الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است انتهای

و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده

(۱) - در اینجا بیانی لازم است و شاید محل سر شریف باشد مرقد (ج)

ومنها قبر جناب قتیل بن ایطالب که بعضی مورخین در شام نوشته اند و بعضی در مدینه طیه

ومنها قبر شریف جناب هاشم بن عبد مناف جد امجد حضرت یغمبر ص که در غزه است که از معال

شام در دوفرسخی عقلان است

ومنها قبر جناب حجر بن عدیو اصحابش که بامر معویه او و اصحابش را بقتل رسانیدند و در

شام قبر شریفشان معلوم است

و در اصابه است و قتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر - آن بزرگوار وصیت کرد که

قید و آهن را از من بر نندارید و خون بدن مرا نشوئید که در قیامت بامعویه همین قسم بخاصه مینمایم

و قتل او در سه پنجاه و سه هجری بود و مدفون او در جنب مسجد الاقصی است

ومنها قبر جناب بلال بن رباح حبشی مؤذن حضرت یغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض

طاعون سنه هجده هجری و مدفنش در باب الصغیر شامست و در حاشیه رجال کبیر از بعضی کتبه اصحاب

از عبدالله الحنفی روایت کرده که بلال بیعت نکند با ابا بکر عمر بن خطاب گریانش را گرفت گفت

جزای ابا بکر که ترا آزاد کرد این بود که با او بیعت نکندی بلال گفت اگر مراد را مبخدا آزاد

کرده جزای او با خدا خواهد بود و من بیعت میکنم با کسی که یغمبر او را خلیفه قرار نداده و آن

کسی که خلیفه یغمبر هست بیعت او در گردن ما هست تا روز قیامت عمر گفت بلال امان برای توییست

و در مدینه نمان برو بشام

و در روایت است و قتیکه بلال از بلاد حبشه مشرف شد خدمت حضرت یغمبر (ص) این شعر را

بلسان حبشه انشاد کرد

اره بره کنکره کری کری مندوه

حضرت یغمبر (ص) بحسان بن ثابت فرمود مضمون این شعر را بهری نظم کن گفت :

اذالکلام فی اناتنا ذکر فانابک فینا یضرب المثل

و در حیره القلوب است در فتح مکه که چون وقت نماز ظهر شد یغمبر (ص) بلال را امر کرد

برود پیام کعبه و اذان بگوید هینکه صدای بلال باذان بلند شد عکرمه پسر ابو جهل گفت مرا بد

میآید که این مرد مانند خری بر بام کعبه فریاد میکند ! و خالد بن اسید گفت العمده که پدر من

زنده نیست که این صدا را بشنود !

ومنها قبر ابوالدردا و ام الدردا و اسم ابوالدردا عویر بن عامر بود

و در اصابه است که معاویه قضاوت دمشق را در زمان خلافت عمر باوداد و دو سال از خلافت

عشان مانده بود که ابوالدردا از دنیا رفت

ومنها قبر سعد بن عباده انصاری سید قبیله خزرج در قریه حوین از غوطه دمشقست

و در کتاب اسد الغابه است که سعد بن عباده با ابا بکر و عمر بیعت نکرد چون خلافت بمر رسید

روزی میان بازار بسمه بن عباده رسید گفت ای سعد بیعت کن یا از این شهر بیرون شو سعد فرمودد

شهری که تو امیر باشی مانند من در آن شهر حرامست - لهذا از مدینه رفت بشام و او را قبیله بسیاری

در اطراف دمشق بود هر هفته در قریه میرفت نزد خویشانش ، روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از

باخی که در رهگذار بود تیری بوی زدند و او را شهید کردند

و در مجالس المومنین است که خالد بن ولید تیری بویزد و او را شهید نمود از خوف
عامه گفتند که آنچه او را کشته اند و این شعر را بزبان اجنه گفتند

قد قتلنا سید العزرج سعد بن هباده . فرمیتاه بسهین فلم نخط فؤاده

و در اصابه است که رحلت جناب سعد در سنه پانزده هجری بود

و از رجال کثی نقل شده که سعد بن هباده ده پسر داشت و هر یک در نصرت حضرت رسول
کوشیدند و طول قامت سعد و پسرانش هر یک ده فبر بود باشبار خودشان و شبر ایشان باندازه ذراع
دست ما بوده و جناب سعد ابا و جدأ در جاهلیت و اسلام بزرگ قوم بود و جناب قیس بن سعد دو چنگ
جمل و صفین از حضرت امیر (ع) مفارقت نکرد و در چنگ صفین کوششها نمود و بعد از حضرت امیر ع
با حضرت مجتبی (ع) بود و چون معاویه عبیدالله بن عباس را بفریفت و او ملحق شد بمعاویه جناب قیس
خطبه خواند و کوشش میکرد در یاری حضرت مجتبی (ع) بعد که حضرت با معاویه صلح فرمود جناب
قیس رفت بدمین و انزو را اختیار فرمود و مشغول عبادت بود تا از دنیا رحلت نمود در سنه شصت هجری

و منها در معرة نمان است که از بلاد شام است قبر ادیب کامل ابوالعلاء احمد بن عبده الله المعروف
بأبي الملا العری و ایشان از سه سالگی بر رخ آبله هر دو چشمان کور شد و اشعار ایشان بسیار
ممتاز است

و از اشعار ایشان است :

مسح الرسول جبینه فله بريق في الحدود
دو بچار است که عبده السلام قزوینی تم البغدادی بآبی الملاء گفت آیا تودر مصیبت اهل البیت
شمری گفته ای مثل بعضی از شعراء قزوینی ؟

معمری گفت شعراء قزوینی چه شعر گفته اند عبده السلام گفت میگویند :

رأس ابن بنت محمد ووصیه
للسلین علی قناة یرفع

و المسلمون بنظر و بسع
لا جازع منهم ولا متوجع

بعد معمری آن شعر سابق را گفت :

و معروف است که یکروز معمری ایراد گرفت بسید علم الهدی گفت :

ید بخصس مأین عسجدا و دبت
ما بالها قطعت فی ربع دینار

سید مرتضی در جواب فرمود :

هز الامانة الغلاما وارخصها
ذل الخيانة فافهم حكمة الباری

دیگری از اهل مجلس در جواب معمری گفت :

هناك مظلومة تحالبت بیعتنا
وهنا ظلمت هانت علی الباری

و دیگری گفت :

فلما كانت امينة كانت تينة فلما خانت هانت

ولادت ابوالعلاء در ممره بود روز بیست و هفتم ربیع الاول سنه سیصد و شصت و سه و رحلتش

ایضا در ممره بود سنه چهارصد و نه

و بدانکه در مدینه طیه دو قبیله بود از انصار حضرت رسول ص یکی قبیله اوس بود که

رئیس آن قبیله چند نفر بودند

منهم جناب خزیمه بن ثابت نواالشهادتین بود که در صفین شهید شد در رکاب حضرت امیر ع
و منهم جناب حنظله بن ابی عامر بود المعروف بغیل الملائکه که در غزوه احد

شهید شد

و منهم جناب سعد بن معاذ بود که در غزوه کفار تیری بوی زدند و جداز یکساعت از دنیا رفت
در سنه پنجم هجری و در اصابه است که اوسیدالاسر بود

قبیله دوم قبیله خزرج بود و رئیس آن قبیله نیز چند نفر بودند منهم جناب سعد بن
عیاده بود

و منهم جناب معاذ بن جبل بود که در سنه هفدهم هجری در شام بر سر طاعون از دنیا رفت
در سن سی و چهار سالگی و منهم جناب ابی بن کعب بود که در سنه سی از هجرت در خلافت عثمان از دنیا
رحلت فرمود و منها قبر جناب محمد بن ابراهیم النعمانی که از تلامذه کلینی بود مصنف کتاب غیبت
و کتاب نثر اللثالی و تفسیر نعمانی و غیر اینها

و منها قبر جناب قطب الدین محمد بن محمد الرازی الرواسینی البویهی که منسوب بود
بآل بویه و بلاطین دیاله صاحب شرح حسیه و شرح مطالع
و گفته شده که شهید اول و محقق ثانی شهادت دادند بعبادت ایشان

و ثقه الاسلام نوری در مستدرک میفرماید اقوی آنستکه ایشان شیعه بودند و از تلامذه
علامه حلی بودند و در ذیقعد سنه هفتمصد و شصت و شش در دمشق از دنیا رفت و در صالحیه دمشق
دفن شد

و منها قبر محمد بن علی بن محمد المغربي الاندلسی السکی الشامی الملقب بحسبی الدین
ارابی مصنف کتاب فتوحات مکی و بعضی از او تعبیر میکنند بحسبی الدین او و مسائل و معاصر بود
با شیخ عبدالقادر جیلانی رحلتش در ربیع الاول سنه ششصد و سی و هشت بود و قبرش در صالحیه
دمشق مرورست

و منها العلم الثانی محمد بن طرخان السکنی بابی نصر الفارابی الترکی
ابن خلکان مینویسد که او بزرگترین فلاسفه مسلمین بود و شیخ ابوعلی سینا از تصنیفات او
منتفع میشد و ایشان از فاراب رفتند بیفداد و از آنجا بصر و از آنجا بدمشق و وارد شد بسیف الدوله
والی دمشق بری اترک و در مجلس جمعی از فضلاء نشسته بودند بسیف الدوله گفت بنشین فارابی
رفت تا مستسیف الدوله و او را عقب نموده برمسند وی نشست بسیف الدوله با بعضی از وزراء بزبان
مخصوصی که کسی آن لسان را نینداخت گفت این شیخ چقدر بر ادب است من از او مسائلی سؤال
میکتم اگر جواب نداد امر میکنم او را از مجلس بیرون برند فارابی بهمان زبان گفت امیر صبر کن
و عواقب امر را ملاحظه کن

سیف الدوله تعجب کرد گفت: آیا تو این زبانرا میدانی؟ فرمود من زیاده از هفتاد زبان را
میدانم، و با علماء در هفتی صحبت کرد که بر همه آنها فایق شد بعد از میان خریطه اش چیزی
بیرون آورد و او را کوک نمود بقسی نواخت که تمام اهل مجلس بخنده افتادند و دو مرتبه قسم
دیگر کوک کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بگریه افتادند مرتبه سوم بقسی کوک کرد و نواخت
که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی بواب هم خوابیدند فارابی هم از مجلس بیرون شد کلافی
روضات الجنات

و او در سه سیمونه در دمشق از دنیا رفت و در ظاهر دمشق دفن شد و در روضه الصفاست که او را شهید نمودند

و منها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سه صدو شصت و یک در شام از دنیا رفت و در خارج بیت المقدس هم قبریست منسوب باو و در مجالس المؤمنین فرموده که ابراهیم ادهم سلطان زاده بود دست کشید و جلای وطن نمود و آمد بشام و سببش این شد که روزی سر از دربیچه قصر خود بیرون کرد دید مرد قبری در سایه قصر او نشسته نان میخورد بعد که غلایش تمام شد آبی آشامید و در کمال راحت و آسودگی خوابید ابراهیم با خود گفت دنیا و سلطنت را چه میکنم و حال آنکه نفس بدین مقدار قانست آنگاه از قصر خود فرود آمد و پشت پا بسلطنت و ریاست دنیا زد و از بلخ کوچ نمود و طریق سیاحت را پیش گرفت

و در روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم در اول امر از ملوک بلخ بود و بعضی سبب توبه اش را این گفتند که: یکروز با لشکرش رفت بشکار چون وقت غذا خوردن شد بره بریانی در سفره حاضر کردند ناگاه طایری آمد و همان بریان شده را با متقارش برداشت و پرواز کرد ابراهیم گفت باید در این حکمت و سری باشد. امر کرد بخاموشی که بروند و منزل این طایر را بشناسند و حقیقت حال را بدست آورند پس جماعتی از لشکریان بر اسبها سوار شدند عقب آن طایر رفتند دیدند داخل مغاره کوهی شد لشکریان هم رفتند میان آن غار دیدند شخصی با دست و پای بسته برو افتاده و آن طایر آن گوشت را با متقارش ریز میکند و بدان آن شخص میگذازد پس لشکریان دست و پای آن شخص را باز نمودند و او را آوردند نزد ابراهیم ادهم

عرض کرد من تاجری بودم از این وادی با مال التجاره ام میگذاختم جماعتی از دزدان بر من ریختند و مال التجاره مرا گرفتند و دست و پای مرا بستند و در میان این مغاره انداختند و الان هفت روز میشود که من اینجا افتاده ام و همین طایر از برای من طعام می آورد و وقتی که تشنه میشوم به متقارش برای من آب می آورد و مرا سیراب میکند ابراهیم بکمرته متنبه شد و گریه کرد و گفت وقتی که خداوند کرم ضامن روزی بندگانش هست و آنها را بهر قسمی که هست روزی میمهد پس چرا شخص خود را بتمب بجهت روزی خود بیندازد و اینقدر وزر و وبال خلاق را تحمل نماید پس خود را از سلطنت خلع نمود و هرچه داشت از حطام دنیا همه را واگذار نمود و زهد را پیش خود قرار داد

و نقل کرده که ابراهیم ادهم بعد از آنکه توبه کرد و جلا و وطن نمود در یکی از شهرهای باغیانی میکرد یکروز شخصی آمد دم باغ و از او میوه خواست - ابراهیم اباه کرد آن ظالم تازیانه بر سر او زد ابراهیم سرش را بزیر انداخت و گفت: اضرب رأسا طال ما عصی الله آن مرد ابراهیم را شناخت و مشغول غنم خواهی شد ابراهیم گفت الرأس النبی یلیق بالاعتقاد ترکته بیلخ

و منها قبر ابوالحسن التهامی الشامی علی بن محمد بن الحسن صاحب قصیده مرفوعه:

حکم النبیة فی البریة جار ما هذه الدنيا بدار قرار

و از این قصیده است این شعر: (یا کوکبا ما کن اقص عمره الخ) و او در نهم جلدی الاولی سه چهار صد و شانزده از دنیا رحلت کرد و ظاهرأ او را بقتل رسانیدند . گویند بعد از فوتش کسی او را در خواب دید از او پرسید که خدا با توجه کرد؟ گفت

حتمالی مرا آمرزید بسبب شعری که در مرثیه فرزند صغیرم گفتم:

جاورت اهدائی و جاور ربه شان بین جاواره و جاوری

ومنها قبر ابی العلاء المرعی احمد بن عبدالله التنوخی که از تلامذه زمخشری بود و از اعاجیب دنیا بود در سنه سیصد و شصت و سه متولد شد و در سال سوم ولادت یا چهارم از مرض آبله کور شد و نزد پدرش تحصیل میکرد و در عمره و چون صیت فضائل و کمالات سید علم الهدی راشیده مشرف شد بمجلس سید مرتضی و چون کور بود مردم را لگد کوب کرد و رفت خدمت سید بکنفر گفت من هذا الکلب؟

مرعی گفت سگ کسی است که هفتاد اسم برای سگ نداند؛ سید چون شنید دانست که او ابوالعلاء مرعی است و او را احترام کرد، بعد از مدتی برگشت بعمره و عزت اختیار کرد.

چه خوب گفته ضیاء الدین کاشی:

از اهل زمانه با کشیدن خوش تر در گوشه عزت آرمیدن خوشتر
ز نهار ضیاء علاج چشت نکنند اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

امر سوم در قبور شریفه واقع در جبل عامل

بدانکه اهل شام و جبل عامل اقدمند در تشیع از سائرین در اهل الامل شیخ حر آملی ره فرموده هنگامی که پیغمبر (ص) از دنیا رفت شیعه خالص نبود مگر چهار نفر: سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بعد چند نفری متابعت نمودند آنها را و آنها دوازده نفر بودند بعد بتدریج زیاد شدند تا بهزار و زیادیه رسیدند تا در زمان عثمان که جناب ابانور را فرستاد بشام و جمع کثیری را در شام شیعه کرد بعد بمویبه از آن عداوتی که داشت آن بزرگوار را از شام بیرون کرد بقرای جبل عامل و از برکت ایشان اهل جبل عامل تشیع را اختیار نمودند بعد که عثمان از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین از مدینه تشریف آورد بکوفه اکثر اهالی کوفه و اطرافش از برکت حضرت امیر شیعه شدند و چون حال حضرت امیر (ع) باطراف منتشر شدند هر یک که داخل هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن بلد شیعه میشدند ببرکت او تا آنکه حضرت رضا (ع) از مدینه تشریف آورد بخراسان ببرکت حضرت رضا (ع) قراء و بلدان بین راه و اهل خراسان شیعه شدند بس معلوم شد که سبقت نگرفته اهل شام و جبل عامل را در تشیع مگر جمع قلیل مصوری انتهی

و در مجالس المؤمنین است که قریه از قریه های جبل عامل نیست مگر آنکه از او جمعی از علماء امامیه بیرون شدند

و نقل شده که در عصر شهید ثانی در تشیع جنازه ای در قریه از قراء جبل عامل هفتاد

مجتهد حاضر بودند

و در لؤلؤ البعیرین فرموده که عدد علماء جبل عامل قریب بغس عده علماء هستند و هم مؤلفاتشان خمس مؤلفات سایر علماء هست تحریماً و حال آنکه قرائ جبل عامل کمتر از صد یک سایر بلدان شیعه است

و معارف از علماء جبل عامل شهید اول و شهید ثانی و شیخ علی کرکی و شیخ بهائی و شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک و شیخ حر عاملی رحمه الله هستند

و اما قبور شریفه واقع در جبل عامل

منها قبر شریف جناب سید محمد بن علی الموسوی الجبلی صاحب کتاب مدارک که در سنه نهصد و چهل و شش متولد شد و در شب هجدهم ربیع الاول سنه هزار و نه از دنیا رحلت فرمود در قریه جبج و در آنجا هم دفن شد و منها قبر الشیخ الجلیل الشیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید الثانی

صاحب‌معالم تولدشان در قریه جبع بود سنهٔ نهمصد پنجاه و نه و در همان قریه جبع از دنیا رحلت فرمود در اول محرم سنهٔ هزار و یازده و همانجا دفن شد و از آثار طبع شریف اوست این اشعار:

البلة العشر لابل لابل عاشور
انفضة الصور لابل نخت مصدر
لیل به خفت بدر الهدی اسفا
واصبح الدین فیه کاسف النور الخ
و بدانکه جناب شهید تانی مادر جناب آقا سید علی بدر جناب آقا سید محمد صاحب مدارک را تزویج فرمود و از آن مخدومه جناب آقا شیخ حسن صاحب‌معالم متولد شد و دختر خود را شهید تانی تزویج فرمود بر سبب خود جناب آقا سید علی و از آن مخدومه صاحب مدارک متولد شد پس جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم هم هموی مادری صاحب مدارکست و هم خالوی پدری او

و محتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفمی نیز در جبل عامل باشد و در روضات از بعضی از قعات نواحی جبل عامل نقل میکنند قریب باین مضمون که: وقتی در جبل عامل زارعی زمین را با گاو شخم میکرد برای زراعت کردن ناگاه سرجوق بسنگ بزرگی برخورد و آنرا از زمین کند مرده را با کفن دید در زیر آن سنگ که مثل شخص متعجب متوحشی سر از خاک برداشته و بطرف راست و چپ نظر میکرد آنگاه گفت «آیا قیامت برپا شده؟» اینرا گفت و بیفتاد آن شخص زارع نیز افتاد روی زمین و غش کرد چون بهوش آمد و تفتیش از حقیقت امر کردند بدیدند روی سنگ قبر نوشته: **هذا قبر ابراهیم بن علی الکفمی اتسی**

امر چهارم در قبور شریفه و واقعه در مصر

بدانکه در مصر از امامزادگان جمع کثیری مدفونند

منجمله جناب عبده بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبده بن امیر المؤمنین
و منجمله در قاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (ع) که در
باب چهارم گفته شد

و منجمله ابو محمد عبده بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبائی ابن اسمعیل بن ابراهیم
بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) العجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته بنه
ست و ثمانین و ماتین و رحلته سنهٔ شان و اربعین و ثلاث مائة و دفن بقرافة مصر و قبره معروف و مشهور
باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان

و اما از علماء شیعه: جناب ابو حنیفه شیعه، نمان بن ابی عبده بن محمد بن منصور مصنف جوامع الکلم
و دعائم الاسلام و غیر ایندو و او اول مالکی مذهب بود و بعد شیعه شد و در مصر در سنهٔ سیصد و شصت
و سه از دنیا رحلت فرمود

و در مصر است قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بلی النون مصری که در ذیقده سنهٔ دوست
و چهل و پنج از دنیا رفت و در قرافه صفری دفن شد و بقعه و مشهد عظیمی دارد و محمد بن ادریس
امام شافیه هم در مصر مدفونست که از امه اربعه اهل تسنن است میگویند نبش منتهی میشود بحضور
عبده بن جده اعلائی حضرت یغیبر (ص) و بعضی از تواریخ متعلقه باین ادریس در باب هشتم ذکر
خواهد شد انشاء الله

و ایضاً در مصر است قبر دیریری محمد بن موسی المصری الشافعی صاحب حیوة العیوان و فاتش در
قاهره مصر بود سنهٔ هشتصد و هشت و دمیعه قریه بزرگی است بمصر و در مصر است قبر هیر و بن
عاص بن وائل بن هشام بن سعید بن سهم بن هیر و بن مصعب بن کعب بن لوی که در عید فطر سنهٔ پنجاه
و یک در سن نود و سه سالگی در مصر بدرک واصل شد

این اشعار منسوب است باو :

بأل احمد عرف الصواب
و هم حجج الاله علی البرایا
و لا سببا ابو حسن علی (ع)
طمام سیوفه نهج الاعادی
و ضربته کبیخته بضم
علی الدر و الذهب المصفی
هو البکاء و فی المعراب لیلا
هو النیما العظیم و فلك نوح

و فی آیاتهم نزل الکتاب
بهم و بجدهم لا یستراب
له فی الحرب مرتبة قهسب
و فیض دم الرقاب لها نراب
معاقدھا من القوم الرقاب
و باقی الناس کلهم قراب
هو الضحاک اذا اشتد الضراب
و باب الله و اعطح الخطاب

وسید مؤمن شیلنجی در نور الابصار از شعرانی نقل کرده که مضرده سکینه و فاطمه دختران حضرت سید الشهداء (ع) در قاهره مصر مدفونند و مخدره محترمه زینب بنت امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهراء (ع) نیز در مصر مدفونست در قناطر السباع انتهى

و بعضی این آیات را نسبت داده اند باین الفاراض شاعر مشهور و جمعی تصریح بشیخ او نموده اند و این فارض هم در قاهره مصر وفات نمود سه ششصد و سی و دو کذا فی هدیة الاحباب للمحدث قسی

و در ذیل حالات حضرت زینب مطالبی ذکر میکند که منجمله از آنها آنستکه آیاجازب است کسانی که از مادر منسوب اند بیغیر (ص) لباس سبز که علامت سیادت هست بیوشند بانه ؟ در جواب فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی در کتاب و سنت ندارد و در زمان قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه دوستی هفتصد و هفتاد و سه سلطان مصر ملک اشرف این را علامت از برای سیادت قرار داده

و در سنه هزار و چهار سید محمد شریف متولی باشی مصر امر کرد اشراف را که جلوارواه روند و بر سرشان عمامه سبز بگذارند و جهت آنکه اختیار شد لباس سبز از برای اشراف این بود لباس سیاه شعار بنی المباس بود و لباس زرد شعار یهود بود و لباس کبود شعار نصاری بود، لذا لباس سبز را شعار اشراف و سادات قراردادند و در این مقام جابر بن عبدالله اندلسی اعمی گفته :

جلولوا لابناء الرسول علامة
نور النبوة فی وسیم وجوههم

ان العلامة شان من لم یشهر
یفنی الشریف عن الطراز الاخضر

و ظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه و سکینه در مدینه طیبه باشد و مدفن شریف حضرت زینب (ع) در شام باشد

بدانکه در سابق ملکتی اعظم از مملکت مصر نبوده و خداوند درسی موضع از قرآن مجید صراحة و کتابة یاد از او کرده و فرعون که ادعای الوهیت کرد گفت «ایلی لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی افلا تبصرون» و بسیاری از حکماء در مصر اقامت داشتند مثل : افلاطون و بطلمیوس و سقراط و ارسطاطالیس و جالینوس - و درازمنه سابقه ارباب علوم و حکماء بصر میرفتند برای تحصیل علوم و حکم - و بسیاری از انبیاء در مصر متولد شدند مثل : حضرت موسی (ع) و برادرش حضرت هرون و یوشع بن نون - و بسیاری از انبیاء داخل مصر شدند مثل : حضرت ابراهیم خلیل (ع) و یحوقب (ع) و یوسف (ع) و اسباط و ارمیا و دانیال و لقمان حکیم و از اهل مصر بود مؤمن آل فرعون که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده و همچنین آسیه بنت مزاحم زوجة فرعون و سحره فرعون و اول

کسی که ساکن مصر شد شیث بن آدم (ع) بود - وقاهره مصر را که مصر جدید باشد جوهر علام مزالدین علوی احداث نمود

و از اینیه عصبیه او اهرام مصر است و آن عبارت است از گنبدهای بزرگ که حکماء سلف ساخته اند و بعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادویس پیغمبر است و آن گنبدها در دوفرسخ مسافت تمیز یافته و کوچکترین آن گنبدها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتر است - از آن جمله سه گنبد بزرگست باز از آن سه گنبد دو گنبد بزرگتر است و آنها را هرمان گویند و هر یک از آن دو گنبد چهار صد در چهار صد گز است و ارتفاعش نیز چهار صد گز است - و گنبد هابیکه از آنها کوچکتر است سیصد در سیصد گز است و صید مصر ناحیه ایست بمصر در جنوب فسطاط و در صحرائ صید مصر مفارهایست که مردگان در آن افتاده اند و ادویه بان مردهها زدماند که بدنشان تغییر نکند و بعضی گفتند که مومیایی مصری از مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیایی هاست و عین الشمس از حدود مصر است و بقولی تختگاه فرعون بوده و درختی که روغن بلسان از او حاصل شود در عین الشمس است

امر پنجم در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص

اما بزرگانی که در حلب مدفونند

منههم الشیخ الفقیه ابو الصلاح حمی الدین عبداللّه العلیی مصنف کتاب کافی در فقه که از قبل استادش سید مرتضی علم الهدی در بلاد حلب منصوب شده بود برای امور دینی اهل حلب و در روضات الجنات تاریخ ولادت و رحلت مدفونشان را ذکر نکرده و ظاهر آدر حلب باشد

و منههم السید الجلیل الفقیه ابوالکلام حمزة بن علی بن زهره بن حسن بن زهره بن

علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحق بن جعفر الصادق (ع) السرف بالسید بن زهره العلیی صاحب کتاب غنیه در فقه و نسب شریفش بنوازده واسطه بحضرت صادق ع منتهی میشود خودشان و پدرشان و جدشان و برادر و برادر زاده شان از اکابر علماء بودند و بنوزهره خاندان مروفی هستند در حلب - ولادتشان در ماه رمضان سنه بانصد و یازده بوده و رحلتشان پانصد و هشتاد و پنج بود و در روضات مدقش را معین فرموده و محدث قبی فرموده که قبر ایشان در حلب است در صفحه جبل جوشن در نزد مقبره جناب محسن بن حسین بن علی بن ایطالب (ع)

و منههم محمد بن علی بن شهر آشوب السروی البازندرانی که از تلامذۀ احمد بن علی الطبرسی صاحب کتاب احتجاج بوده و وفاتش شب جمعه بیست و دوم ماه شعبان سنه پانصد و هشتاد و هشت بوده و در سن نود و نه سال و مدفنش در صفحه کوهیست در ظاهر حلب در نزدیکی قبر جناب محسن بن سیدالشهداء (ع) و اسم آن کوه کوه جوشن است و در آنجا قبر جمعی از علماء و بزرگان شیعه است مثل جناب احمد بن منیر

و در تاریخ ابن خلکان است که تولد احمد بن منیر سنه چهار صد و هفتاد و سه بود در

طرابلس و رحلتش در جمادی الاخره سنه بانصد و چهل و هشت بود بعلب و دفن شد بجبل جوشن نزدیک مزاری که آنجا هست و بلوح قبرش نوشته است .

من زار قبری فلین موقنا
ان الذی القاه یلقاه
فیرحم الله امره زارنی
وقال لی یرحمک الله اتیبی

و در بین موصل و حلبست ارض صفین و در اوست قبر شهداء صفین مثل جناب عمار و مثل جناب

اویس و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و غیر اینها و صفین در نزدیکی رقه واقعت

و منهم ابوالعلاء احمد بن عبدالشوخى المعری الادیب الشاهر المعروف بفساد العقیده تولدش

در مصر بود و او قصبه ایست در نواحی حلب در بیست و هفتم ربیع الاول سنه سیصد و شصت و سه هجری و هر دو چشمش در کوچکی نابینا شده و در دوازده سالگی شاعر ماهری شد و مدتی در حلب تحصیل کرد بعد آمد ببنگداد و در محضر شریف سید مرتضی حاضر میشد

و در نامه دانشورانست که روزی با شریف سید مرتضی در حد شرعی سارق معارضه کرد و

این شعر را انشاد کرد .

ید بخشس مأین عجباً ودیت
ما بالها قطلعت فی ربیع دینار
تناقض مالنا الا السکوت له
و ان نلوذ ببولانا من النار
سید فوراً فرمود :

عز الامانة اغلاها و ارخصها
ذل الخيانة فافهم حکمة الباری
و ابوالعلاء در مرثیه حضرت خامس آل عبا (ع) این شعر را گفته

مسح الرسول جبینة فله بريق فی الضلوع
ابواه من علیا قریش جده خیر الجود

الحاصل ایشان در سال چهارصد و چهل و نه هجری در معری وفات نمود و آنجا دفن شد و

حسب الوصیت این شعر را بر قبرش نوشتند

هذا جنات امی علی
وما جنیت علی احد

و این شعر دلالت دارد بر آنکه این مرد بلا عقب بوده و اولادی نداشته و بدانکه حلب شهر

بزرگیت بارض شام و حضرت خلیل الرحمن ع گوسفندانش را میدوشید و شیرش را روزهای جمعه تصدق میداد لذا او را حلب نامیدند و در حمص که در میان حلب و دمشق واقعت قبری از مشاهیر علماء

بنظرم نیامده بغیر آنکه در مجالس المؤمنین است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیرع و قبور اولاد

جعفر بن ایطاب رضی الله عنهم در آنجاست ، و در طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل و موجز است در فقه و ایشان قاضی بودند در طرابلس و از تلامذه سید مرتضی و شیخ

طوسی است و ولادتش در مصر بود و در آنجا نشو و نما کرد و ایشان خلیفه شیخ طوسی بودند در بلاد شام و در طرابلس شب جمعه نهم شعبان سنه چهار صد و هشتاد و یک از دنیا رفت و سن شریفش زیاده

بر هشتاد بود

امر ششم در ذکر بزرگانی که در بحرین مدفونند

منهم الشیخ میثم بن علی بن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه که سه شرح دارد کبیر و متوسط

وصفیه وفاتش در سنه ششصد و هفتاد و نه بود و قبر شریفش در بلاد بحرین در قریه هلنات که از قراه ثلاثه ماحوز است و قبرش مزار مؤمنین میباشد
 و ایشان شرح نهج البلاغه را باسم خواجه عطا ملک جوینی حاکم خطه بندا نوشت و فوت مرحوم خواجه جوینی شیعی روز چهارم ذی قعدة الحرام سنه ششصد و هشتاد و یک بود
 و منهم الشیخ حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین الجعفی الماملی العارثیست والد شیخ بهائی و نسبش منتهی میشود بعادت همدانی که از خواص حضرت امیر (ع) بود و حضرت امیر باو فرمودند (یا حار همدان من بستی برنی من مؤمن او منافق قبلا) الخ تولد مرحوم شیخ حسین در اول محرم سنه نهصد و هجده بود و رحلتش در هشتم ربیع الاول سنه نهصد و هشتاد و چهار بود در بحرین در بلد حجر دفن شد و ایشان شیخ الاسلام قزوینی بودند و مدت هفت سال در آنجا ترویج میکردند بعد بامر شاه طهماسب رفتند بهرات و هشت سال در آنجا ترویج کردند بعد رفتند بیلاذ بحرین و در آنجا از دنیا رفتند

و مرحوم شیخ بهائی در مرثیه والدش این دو شعر را فرموده :

اقتت یا بحر بالبحرین فاجتمعت ثلاثة کسن امثالا و اشباها

حویت من دررالعلیا ما حویبا لکسن درک اعلاها و اغلاها

و منهم السید هاشم بن سلیمان بن اسمعیل العسینی البهرانی التوبلی صاحب تفسیر برهان

و معالم الزلفی و مدینه المعاجر و غیر اینها

و در جواهر در مبحث عدالت میفرماید عدالت حسن ظاهر است نه ملکه و الافلاکین الحکم ببدالة شخص ابدأ الا فی مثل المقدس الادریدی و السید هاشم علی ما ینقل من احوالهما و رحلتان سنه هزار و هفت و دود در قریه توبل که از قرای بحرینست و آنجا هم دفن شد و قبرش مزار معروفست و بعضی فرموده اند که مراد صاحب جواهر سید هاشم نجفست که از جمله زهاد و عباد بوده

و در روضاتمت که مرحوم شیخ جعفر کبیر در مقام تجید والد ماجدش شیخ خضر

میفرماید :

«وکان الفضلاء و الصلحاء یتزاحمون علی الصلوة خلفه ای خلف الشیخ خضر و السید السند

الواحد الا واحد واحد عصره و فرید دهره العابد الزاهد و الراجع الساجد العالم العامل و الفاضل

الکامل المرحوم البرور مولانا السید هاشم النجفی رحمه الله تعالی قال فی حقه من اراد ان ینظر الی

وجه من ووجه اهل الجنة فلینظر الی وجه الشیخ خضر و لما حضرت السید الوفاة اوصی ان یقف

الشیخ خضر علی غسله الی آخره »

و منهم الشیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم صاحب شرح نهج البلاغه که از اجله علماء عصر

خود بوده و قبر شریفش در قریه از قراه ماحوز است و ماحوز از اعمال بحرینست و منهم علامه الزمان

ابوالحسن سلیمان بن عبدالله بن علی البهرانی صاحب مصنفات کثیره کان عالماً فی جمیع العلوم علامه

فی جمیع الفنون و ایشان از تلامذة مرحوم مجلسی و سید هاشم بحرینی صاحب تفسیر برهان بوده

و لادش در نیه ماه رمضان سنه هزار و هفتاد و پنج بود و رحلتش هفدهم ماه رجب سنه هزار و صد

ویست و چهار بوده و قبرش در مقبره شیخ میثم جد ابن میثم شارح نهج البلاغه است و منهم العبر النبیل ملا عبدالله بن نورالله البحرانی صاحب کتاب عوالم کبیر که در او جمع کرده اخبار اهل بیت را در چند مجلد و ایشان از تلامذۀ مجلسی مرحوم است محدث و متبحر و ماهر در اخبار بوده و از کسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تألیف بحار مثل محدث جلیل سید نعمت الله جزائری و در روضات مدفونش را معلوم نکرده شاید مدفون در بحرین بوده باشد

و منهم احمد بن عبدالله بن سعید البحرانی المعروف بابن التوج صاحب تصانیف عدیده و او از مشایخ احمد بن فهد حلی است و در بارۀ حافظه شان گفته اند انه حافظن شیئاً قنیه و قبل فی حقه فی بعض الاجازات خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العاملین شیخ مشایخ الاسلام و قدوة اهل النفض والابرار

و در فواید الرضویه از بعضی مجامع نقل کرده که قبر شریفش معروفست در جزیرۀ اکل و آن جزیرۀ صالح یفسر است و میگویند از جمله بلاد بحرین است

و بدانکه بحرین از بلاد قدیم است که شیعه نشین بوده و اهلس متصلب در دین بوده اند و از امثال مشهور است خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب شود که اهلس بروند بنا بر بلاد و آنها را تریت کنند ، و بحرین ناحیه ایست بین بصره و عمان و در کنار دریا واقع است و حاکم نشین آن دیار هجرات بضم هاء و از او است رشید هجری که هم شأن با میثم تمار بود .

اثر هفتم

در ذکر بزرگانیکه در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یا شقی شیعه باشند یاسنی منهم الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی اللغوی العروسی و ایشان علم عروض را استنباط نمودند و پانزده بحر در آوردند و در روضات و کان فاضلاً صالحاً عالماً عابداً زاهداً عاملاً حکیماً و کان افضل الناس فی الادب و قوله حجة فیہ و اخترع علم العروض و فضله اشهر من ان یذکر و کان امامی النصب کما ذکره العلامة فی القسم الاول من الخلاصة و هو استاد سیبویه و در مجالس المؤمنین است که سلیمان والی اهواز کاغذی بغلیل نوشتو التماس نمود که برود باهواز بجهت تأدیب و تعلیم اولادش خلیل چون کاغذ را خواند نمان خشکی را بیرون آورد گفت نزد من غیر این نان نیست و مادامی که آن هست احتیاج بسلیمان ندارم قاصد گفت چقدر جواب والی بگویم خلیل ایاتی در جواب گفت که مطلق اینست

ابلیغ سلیمان انی منک فی سعة
در تاریخ ابن خلکانست که چون آن قطعه بسلیمان رسید راتبه که سابقاً بغلیل میداد قطع نمود خلیل اینشمر را بجهت او نوشت .

لی الرزق حتی یتوفانی الخ

ان الذی شق فی ضامن

از نضر بن شمیم منقول است که خلیل قدرت بر دوفلس نداشت و تلامذۀ او بعلم او کسب اموال مینمودند و از ذکات او آنستکه نزد کسی دوامی بود از برای رفع تاریکی چشم که مردم بسیار منتفع میشدند و چون آن مرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد و اظهار تأسف نمود ب فوت آن طبیب

و احتیاج خود را اظهار نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دوا هست؟ آن شخص گفت نه خلیل گفت ظریفی که آن دارو را در آن میساخته موجود است گفت بلی آنظرف را نزد او آوردند استمنا نمود و بقوة شاه هر یک از اجزاء آن دارو را دانست و آن دارو را ساخته بر دم داد و از او منتفع شدند بعد نسخه آن دارو را در کتب آن طبیب دیدند که اجزاء آن شانزده بود پانزده آن همان اجزایی بود که خلیل فرموده بود و در روایت است که خلیل موعظه میکرد مردم را جاهلی از راه گذشت این شعر را انشاد کرد

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی
بس خلیل در جواب او گفت :

اعلم بعلی ولا تنظر الی علی
بنفک علمی ولا یضرک تقصیری
و در رجالت که خلیل بن احمد اول کیست که حروف معجم را در این یک بیت جمع کرد
صف خلق! جود کشل الشس اذ بزغت
یعنی وصف کن خلق جودی را که مثل خورشید است زمانیکه تابان شود که رها نیده میشود
همخواه بسبب آن خلق و یک درخت خرما را چهل اوقیه از طلا میکند و خلیل در سنه صد متر ولد شد و در سنه صد و هفتاد و پنج در بصره از دنیا رفت

و منهم صدرالدین محمد بن ابراهیم المشهور بملا صدیقی صاحب کتاب تفسیر و شرح اصول و کتاب اسفار و غیر اینها و او از تلامذه میر داماد و شیخ بهائی بود و پدر زن مرحوم ملا حسن فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی الملقب بقیاض بزد و در سنه هزار و پنجاه در طریق حج در بصره از دنیا رحلت فرمود

و گفتند در وقت رحلتش این شعر را میخواند :

آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد
کاش میآمد و از دور تماشا میکرد

و منهم سفیان بن سعد بن مسروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری و ولدت سنه نود و پنج بود و رحلتش در بصره سنه صد و شصت و یک بود

و در روایات است که سفیان اخبار زیادی از حضرت صادق (ع) نقل کرده

و من جمله فرمود یا سفیان دو خصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت میشود
عرض کرد آن دو خصلت چه چیز است؟ فرمود احتمال ماتکره اذا احب الله و ترک ما تعبه اذا ابغض الله
و من جمله فرمود؟ یا سفیان، حق با الله ان كنت مؤمناً و ارض بما قسم الله لك تكن غنياً و احسن مجاورة من جاورك تكن مسلماً و لا تصعب الفاجر فیلعلک من فجوره و شاور فی امرک الذین یخشون الله عزوجل قلت یابن رسول الله زنی فقال یا سفیان من اراد عزا بلا عسرة و غنی بلا مال و هیبة بلا سلطان فلینتقل من ذل مصیبة الله الی عز طاعة قلت یابن رسول الله زنی فقال یا سفیان امرنی و والدی بثلک و نهانی عن ثلک و کفنی فیما قال یا بنی من یصحب صاحب السوء لایسلم و من یدخل مداخل السوء یتهم و من لایسلک لسانه یندم ثم انشدنی (عود لسانک قول الحق تحفظ به ان اللسان لما عودت تتاد)

و نیز روایت شده که سفیان ثوری گفت در بعضی از سنین بعج مشرف شدم در بین راه رفتم بدین طبعه و از حضرت صادق ع سؤال کردم مرا راهنمایی نموده رفتم خدمتش در بخانه آن حضرت را گویدم فرمود کیست؟ گفتم سفیان ثوری در را باز کرد فرمود مرحبا یا سفیان - عرض کرد یابن رسول الله چرا از مردم عزلت و دوری فرموده فرمودند: یا سفیان، فسد الزمان و تفریق الاخوان

وتحلبت الایمان فرأیت الانفراد اسکن للفؤادامک هیئ تکتب فی قلت نم قال اکب
لا تجزعن لوحدة و تفرد و من التفرد فی زمانک فازدد
ذعب الاخاء فلیس نم اخوة الا التملق باللسان و بالید
فاذا نظرت جیب مابلو بهم ابصرت سم قبیح نم الاسود - الخ

و در حیوة الحیوانست که از سفیان ثوری سؤال کردند از عثمان و علی (ع) گفت اهل بصره
قائلند بتفضیل عثمان و اهل کوفه قائلند بتفضیل علی (ع) گفتند تو چه میگوئی؟ گفت من کوفی
هستم یعنی من قائلم بتفضیل علی (ع) رحلت سفیان در سنه صد و شصت و یک بود در سن شصت و
چهار سالگی

و منهم حسن بن امی الحسن البصری که از زهاد ثمانیه بود و از آن چهار نفری بود که
نه با معاویه بودند نه با امیر المؤمنین (ع) و در فصل هفتم از باب سوم تفصیل حالش ذکر شد و او غره رجب
سنه صد و ده در سن هشتاد و هشت در بصره از دنیا رفت و قبرش در بصره معروفست

و در روضات الجنات است که حسن بصری گفت امورات دنیا بر پانزده وجه است، پنج
امر از عادات است، اکل و شرب و مثنی و نوم و نکاح - و پنج امر بتعلیم است: ادب و کتابت
و تیر اندازی و فصاحت و صناعت - و پنج امر بتقدیر الهی است حسن و قبح و فقر و
غنی و عمر

و ایضا از کلمات اوست: یا من یطلب من الدنیا مالا یلغفه اترجوان نلحق من الاخرة
مالا تطلبه یعنی ای کسی که طلب میکنی دنیا را و نیرسی بآن آیا آرزوداری که برسی به آخرتی که
طلب نینکینی

و از کتاب منتظم امی الفرج ابن الجوزی البغدادی از حسن بصری نقل کرده گفت روزی
من در کعبه معظمه بودم دیدم جوانی را که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه و تضرع میکند
و این اشعار را میخواند

الا ایها السامول فی کل حاجة	شکوت الیک الضر فارحم شکایتی
الایارجالی انت کاشف کربتی	فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی
ایتت بافصال قباح رذیة	فما فی الوری خلق جنی کجینایتی
فزادی قلیل لا اراه مبلغی	اللزاد ابکی ام لیسعد مسافتی
اتحرقتی بالنار یا غایة النی	فاین رجائی نم این مغافتی

حسن گفت نزدیک رقت دیدم حضرت زین العابدین است مرض کردم یا سألته النیوة ماهداه النجات

و البکاء وانک من اهل بیت قال عزوجل فی خهم: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیراً - حضرت فرمود بگذار این سخنها را « خلقت الجنة لمن اطاعة و لوکان عبداً
حشیباً و خلقت النار لمن عصاه و لوکان حراً قرشیاً (در اکثر نسخها بجای حراً سیداً است) و قال (ص)
ایتونی باصالحکم لا باناسبکم

و منهم مالک بن دینار البصری - در روضات است که او با ابراهیم ادهم از غلامان حضرت
صادق (ع) بود رحلتش در بصره سنه صد و بیست و یک بود و قبرش بازاه قبر حسن بصری معلوم است
و سبب توبه مالک دینار را مختلف گفته اند

در روضات است که مالک بن دینار گفت من دو اول امر منهنک در معصیت و در شرب خمر

بود کمیزی خریدم و خداوند از او بن دختری مرحمت فرمود و من مشغوف بودم به آن دختر پس چون براه رفتن افتاد محبتش در قلب من زیاد شد و با او انس گرفتم و او هم با من انس گرفت و وقتی شراب حاضر میکردم که ییاشام دامن مرا میگرفت و میکشید که شرابها بالای جامه من میریخت چون آن دختر دوساله شد از دنیا رفت پس من خیلی غمگین شدم از فوت آن دختر چون شب نیه شیمان شد و آنشب شبعه بود شراب زیادی آشامیدم و آن شب نماز عشاء را خوانده بخواب رفتم در عالم خواب دیدم قیامت برپا شده و خلائق مشغور شده اند

من هم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چون نظر کردم پشت سر خود دیدم اژدهای بسیار بزرگی در پشت سرمست و دهان باز کرده بجهت من پس گریختم و پیرمرد نیکولبسی را دیدم گفتم مرا پناه بده گفت من عاجزم که بتوانم برو بالای این کوه که در اوست ودائع مسلمین اگر ودیعه در آنجا داشته باشی ترا یاری میکنند پس رفته بالای آن کوه و آن اژدها هم پشت سر من آمد پس ملکی فریاد زد برده از پیش چشم این شخص بردارید چون برده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان مثل ماه شب چهارده بود آنجا حاضرند اژدها آمد نزدیک من که مرا هلاک نماید ناگاه یکی از اطفال فریاد زد با اطفال دیگر، وای بر شما بروید و او را از دست دشمن نجات دهید، دیدم اطفال فوج فوج آمدند بجانب من ناگاه دیدم دختر صغیره منم آمد با اطفال چون مرا دید گریه کرد و گفت واهه این پدر منست پس دستش را بجانب آن اژدها حرکتی داد و گریخت بعد آمد و بالای زانوی من نشست و گفت : یا ابه، الهم یأن للذین آمنوا ان تتعشق قلوبهم للذکر الله پس من گریه کردم و گفتم ای دخترک من آیا شما قرآن را میخوانید؟ گفت ما از شما بهتر میدانیم قرآن را و معانی خبی و نکات دقیقه او را بهتر میفهمیم از شما گفتم ای دختر خبریده بن که این اژدها چه بود؟ گفت احوال سیئه نبود - گفتم شماها در اینکوه چه میکنید؟ گفت ما اطفال مسلمین در اینجا منتظر شماها هستیم تا روز قیامت که شما را شفاعت کنیم - مالک گفت من از خواب بیدار شدم و شرابها را ریختم بر زمین و از عطاسی خود توبه کردم

و روایت شده که مالک بن دینار گفت من عابدی را که زاهد دردنیا بود ملاقات کردم گفتم مرا وصیتی بنا - گفت ان استطعت ان یکون بینک و بین اهل الدنیا حاطط من حدیده فاضل قال زدنی قال اقلل من معرفه الناس قال زدنی و یحک قال اقطع طمک من المخلوقین تسکن ملکوت السماء

یعنی اگر بتوانی بین خود و بین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن - گفتم زیادتیر وصیت کن گفت آشنایان خود را کم کن - گفتم زیادتیر وصیت کن گفت طمعت را از مخلوقین قطع کن تا ساکن شوی ملکوت سوات را

و همنهم معدن سیرین البصری و اوصد روز بعد از حسن بصری از دنیا رفت در روز نهم شوال سنه صد و ده هجری و سی نفر اولاد آورد از یک زن نوزده پسر و یازده دختر و این از عجاب است که از بکزن اینقدر متولد شود و ضدیت او با حسن بصری زیاد بود بعیثی که در امثال گفته شده جالس اما الحسن و اما ابن سیرین علی سبیل منع الجص لاهلی منع الخلو - و شاید همین باعث تقارب اجلسان شد چنانچه در حکایت جریر و فرزدق آنفا ذکر خواهد شد - و در تعبیر رؤیا بسیار نظر صائبی داشت شخصی از او سؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ گفت بسکه میروی، دیگری از او همین خواب را سؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ باین شخص بر خلاف

اولی جوابداد باین معنی که گفت دست برقت قطع میشود

سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه « فاذن فی الناس بالهجج » و در دومی هبت بد دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه « فاذن مؤمن ایها العیر انکم لعارفون » و کسی دیگر در خواب دید بنبر خطبه میخواند ، این سیرین تعبیر کرد بغلات و سلطنت - و دیگری هین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود بیالای دار رفتن یا بیرون و میان تابوت خوابیدن و زنی در خواب دید که ماری را مبدوهد از این سیرین تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوا پرستی با تو مقاربت میکند و دیگری در خواب دید چشم راستش از پشت بیرون شده و داخل شده در چشم چپ تعبیر از این سیرین برسید فرمود تو دو سر داری؟ گفت بلی، فرمود بر سر زرت با سر کوچک ظهور میکند

و در چهاردهم بحار الانوار است که تعبیر رؤیا گاهی بناسبت آیات شریفه و اخبار مصومین میشود و گاهی بناسبت اسماء تعبیر میکنند و گاهی ضد آنچه در خواب دیده شده تعبیر میشود و از قبیل تعبیر از آیات آنکه « کشتی » را به « نجات از مهلکه » تعبیر میکنند لقوله تعالی: « فانجیناه واصحاب السفینة » و « مرض » را به « نفاق » لقوله تعالی: « فی قلوبهم مرض » و « لباس » را به « زن وشوهر » لقوله تعالی: « هن لباس لکم وانتم لباس لهن »

و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه « غراب » را تعبیر به « رجل فاسق » میکنند لان النبی (ص) « سماه فاسقا » و « فاره » را به « مرأه فاسقه » لانه « سماه فوسقه » و « ضلع » را به « مرأه » لقوله (ص) . « انها خلقت من ضلع اعوج » و « کندن حنجره » را به « مکروخده » لقولهم . « من حفره حفیره لآخیه و وقع فیها »

و از قبیل تعبیر به اسماء است آنکه از « راشد » تعبیر به « رشد » میکنند و از « سالم » به « سلامت » و از « سفرجل » به « سفر » و از « سوسن » به « سوء »

و از قبیل تعبیر به ضد است آنکه از « خوف » تعبیر به « امن » میکنند لقوله تعالی . « ولتبدلنهم من بعد خوفهم امناً » و از « خوف » و از « بگاہ » به « فرح » اگر گریه بدون میعه باشد و الا تعبیر بنضیبت میشود و از « ضحك » به « حزن » « اگر تبسم نباشد » والا تعبیر برور می شود انتهى

محدث فسی نقل فرموده که مهدی عباسی در خواب دید که صورتش سیاه شده از معبرین تعبیر خواش را سؤال کرد عاجز ماندند مگر ابراهیم کرمانی گفت از تو دختری بدنیامی آید! گفت از کجا دانستی؟

گفت لقوله تعالی: « و اذا بشر احدكم بالاشی ظل وجهه مسوداً وهو كظیم »

و فرموده این سیرین مؤبد اولاد حجاج بود و حکایات تعبیرات او معروف است و این علم تعبیر که روزی او شد برای آن بود که تشبیه پیدا کرد بحضرت یوسف (ع) چون علم تعبیر در حضرت یوسف بروز و ظهور داشت لذا نسبی هم باین سیرین و زید و جهة تشبیهش بحضرت یوسف این بود که چنانچه آنحضرت مبتلا شد بیکه زوجة عزیز مصر و خود را پاکیزه نگه داشت این سیرین نیز مبتلا شد بیکه زنی و خود را مبتلا نکرد از آنجهت بعضی گفتند در تعبیر باین مرتبه رسید و حکایتش چنین است که این سیرین کسب برزای داشت و او را جمال زیبایی بود زنی عاشق او شد گفت اجناس برزای بسزل او ببرد که او بقیمت خوب بخرد چون این سیرین وارد خانه او شد آن زن گم خود را

از ابن سیرین خواست؛ و هر قدر او مذمت از زنا کرد فایده نبخشید بلکه آتش او تیزتر گردید؛ لاجرم ابن سیرین بیهانه از نزد او بیرون شد و بدن خود را بنجاست آلوده نمود و بزین وارد شد؛ چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او تفرجست و او را از نزد خود بیرون کرد، ابن سیرین این را غیبت دانسته و از اجناس خود چشم پوشید و از خانه بیرون شد. انتهى **و منهم العریری ابو محمد قاسم بن علی بصری صاحب مقامات حریری وفاتش در بصره بود سنه پانصد و شانزده**

و منهم فرزندق الشاعر همام بن غالب المجاشعی السکنی به ای فراس که اشعار زیادی در مدح حضرت علی بن الحسین (ع) گفته است و در سابق گفته شد که این ای فراس غیر ای فراس حادث بن سعید حدانست صاحب قصیده مبییه که مطلقش اینست.

الحق مهتمم والدين مهترم
وفی آل رسول الله (ص) مقتمم

که این قصیده اش در مظلومیت اهل بیت اطهار و ظلم بنی العباس بود نقل کردند و قتیکه ای فراس این قصیده را گفت زمان استیلاء خلفاء بنی العباس بود امر کرد که لشکرش ششیرها را از غلاف کشیدند پانصد ششیر کشیده شد آنوقت میان لشکر شروع نمود بخوانن این قصیده مبییه - و ابن ای فراس در سنه سیمصد پنجاه و هفت کشته شد و وقتی که خبر قتلش را بادش دادند از شدت جزع چشمهای خود را کند

و منهم جریر بن عطیه شاعر و او با فرزندق بسیار ضدیت و معانیت داشت و قتیکه خبر فوت فرزندق را بجزیر دادند گریه کرد گفتند آیا گریه میکنی از فوت کسیکه چهل سالنت او ترا هجو میکند و تو او را هجو میکنی؟ گفت دور شوید فوائده ما تساب رجلان ولا تناطح کبشان فسات احدهما الا تبه الاخر عنقریب و موت این دو شاعر در سنه صد و ده بوده و قبر هر دو در قبرستان بصره است
و منهم عبدالملک بن قریب اللنوی البصری اللقب بالاصمعی صاحب خبرهای مضحکه و قصه های غریبه، منجمه اصمعی گفت بولی نزد زنی امانت گذاردم وقتی که مطالبه کردم آن زن منکر شد زنا کردم نودپنکی از مشابه او را قسم دادم و قسم خورد شیخ گفت من یقین کردم که این صافه است اصمعی گفت گویا شنیده این آیه را

« ولا تقبل لساوة بیننا
ولو حلفت برب العالمینا »

شیخ گفت راست گفتی و آتزن را تهدید نمود زن اقرار کرد و امانت مرا داد - شیخ گفت: در چه سوره است این آیه
اصمعی گفت دسوره:

« الاهی بمحک فاصبحینا
ولا تبلی خود الاندرینا »

شیخ گفت سبحان الله من بگمانم دسوره « انافتنکالک فتحاً مبیناً » است و نظیر اینست آنچه در روایات از سیوطی نقل کرده که در ذیل ترجمه عبدالله بن رواحه انصاری فرموده که او کنیزی داشت پنهان از عیالش - بکروز زوجه اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز خوابیده و مشغول است پس آن زن کارد بزرگی برداشت آمد بجانب شوهرش، گفت ای زن چه شده ترا گفت اگر آن مکانی که ترا دیدم همان مکان میبودی این کارد را بتو فرود می آوردم - گفت مگر مرا کجا دیدی گفت بالای سینه جاریه - گفت من نبودم، گفت تو بودی و اگر راست میگوئی چند آیه

از قرآن بخوان چون یغمبر (ص) نهی فرموده که جنب قرآن بخواند ، پس عبدالله خواند این اشعار را
 شهت بان وعده حق
 وان التارموی الکافرینا
 گفت زیادتیر بخوان - گفت:

وان العرش فوق الماء طاف
 و تحمله ملائكة کرام
 و فوق العرش رب العالمینا
 ملائكة الاله مقربینا

پس آرزو گفت آمنت باه و چشمش را تکذیب میکنم. پس این رواحه بجهت یغمبر (ص) نقل کرد
 یغمبر (ص) خنده کردند بقسمی که نواجد شریفش نودارشد

و در بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیزخوش صورتی را دید که در صورتش خالی بود و
 در باهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست گفت کعبه گفت این خال بر صورت چیست :
 گفت حجر الاسود اصمعی گفت اذن بده که حجر الاسود را بیوسم - گفت لاتالها الا بشق الانس
 پس گفت من یک کبسه از درهم بوی دادم گفت الان میل داری طواف کن میل داری تقبیل حجر الاسود
 کن و میل داری که داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنه مجاهد دیدم اهرابی با عیالش در
 میان کوچه نشسته و میگوبد

یا رب انی جالس کساتری و زوجتی قاهده کساتری
 و البطن منا جامع کساتری فما تری فین تری فینا تری

اصمعی گفت داخل شدم بر آن اهرابی و او نشسته بود روی حصیر صغیری بین اشاره کرد بشین
 گفتم جای برشا تنک میشود گفت

الدنیا باسرها لاتسع متباغضین و شبرا فی شبر یسم متعابین

و منجمله اصمعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از
 کجا میآئی گفتم از موضبیکه تلاوت قرآن میکنند - گفت بخوان از برای من بعضی از آیات قرآنی
 را من شروع نمودم بخواندن سوره و الفاریات تا رسیدم بقوله تالی و فی السماء رزقکم و ما
 توعدون گفت بس است پس ناقه اش را نحر کرد و گوشش را بردم قسمت کرد و ششیر و تیرو
 کانش را شکست و رفت بی کاش ؛ بعد اصمعی گفت من با هرون مشرف شدم بسکه مظنه در حین
 طواف دیدم کسی بعدای ضیف مرا میخواند نظر کردم دیدم همان مرد اهرایت که لاغر شده و
 رنگش زرد شده بود - گفت بخوان همان سوره مبارکه را ؛ خواندم تا رسیدم به آیه و فی السماء
 رزقکم و ما توعدون صیحه کشید و گفت قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا بعد خواندم فورب
 السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون عرب صیحه کشید و گفت یا سبحان الله من
 الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصدقوه بوله حتی الجاه الی الیمین ابن را سه مرتبه
 گفت و روح از بدش مفارقت کرد

و در خزائن نراقی از اصمعی روایت کرده که مردی آمد نزد جادیه امره القیس و سؤال کرد
 صاحب تو چه شده جادیه گفت:

ذهب الی الفیفاء لیفتی الفئی فاذا فاه الفئی یفتی

یعنی: صاحب من رفته است بضررا بجهت آنکه برگردد قافله پس هرگاه برگردد سایه خورشید
 صاحب منم بر میگردد.

و منجمله اسمی گفت من در بصره مرد خوش صورت و خوش لباسی را دیدم که مشغول دخل و خرج خود است خواستم هفتش را اختیار کنم گفتم سیدنا کنیه شما چه چیز است گفت :

عبدالرحمن الرحيم مالك يوم الدين ! اسمی گفت من خنده کردم دانستم هفتش کم است مخفی نماناد که دانستن کسی عقل این مرد از حدیث حضرت صادق (ع) معلوم میشود که فرمود

تبر عقل الرجل فی ثلاث: فی طول لعینة و فی نقش خاتمه و فی کنیه

و همنهم شیخ عبدالسلام بصری در انوار نعمالی است که سلاطین بیبرقهای خود مینوشند « لا اله الا الله محمد رسول الله الشیخ عبدالسلام ولی الله » یکروز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت « کعب کعب » چون از نماز فارغ شد مریدان گفتند چرا دو نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل مسجد الحرام شد رفت تا نزدیک باب کعبه من او را دور کردم مریدها از این مکاشفه تعجب کردند یکی از مریدها آمد نزد هایشال که شیعه بود کرامت شیخ را نقل کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت دعوت کن پس آن مرد شیخ را دعوت کرد و به آن زن گفت از برای شیخ و اصحابش طعامی ترتیب بده چون شیخ و اصحابش وارد شدند و سفره طعام و سینیها را گذاردند بالای هرسینی یک مرغ بریانی بود و مرغ سینی شیخ را در زیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه کرد متغیر و غضبناک شد و دست بطعام بلند نکرد که چرا در سینی من مرغ نگذارید ؟ بگمتر به آن زن شیعه داخل شد و مرغ را از زیر طعام بیرون کشید و فرمود : یا شیخ تواز بصره سک را میان مسجد الحرام دیدی و نمازت را قطع کردی چگونه مرغ بریان را زیر لقمه طعام ندیدی - پس شیخ گفت هذه الرافضة خبیثه و بیرون شد و شوهر آن زن شیعه شد

و بدانکه از جمله مدفونین در بصره است طلحة بن عباد که قبرش میان بصره است و زیر بن هوام که قبرش خارج بصره است و این دو با اعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند و ایضاً انس بن مالک که خادم حضرت یشعرب (ص) بود قبرش در وادی السباعث که شش فرسخی بصره و ایضاً حلیبه سمدیه مادر رضاعی حضرت رسول (ص) در بصره از دنیا رفت

خاتمه

چون والده ماجده امام زین العابدین (ع) مغدوره شهر بانویه بود بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف و در فصل هشتم از باب اول بیعضی از شواهد بر عدالت انوشیروان اشاره شد مناسب دیدم بعدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اعلا ره کنم

منجمله جناب عباد بن طاهر ذوالبیتین ابن الحسن که اعدل سلاطین طاهره بود علامه سبزواری ملامحمد باقر در روضه الانوار مینویسد که روزی زنی آمد دو خراسان نزد عباد بن طاهر و تظلم و شکایت نمود از برادر زاده عباد بن طاهر که والی هرات بود و گفت من منزلی داشتم که از پدر نام بین ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل خانه من میدانی ساخته و منزل را از من به بها خواست ندادم و بدون رضایت و اجازه من منزل مرا ویران کرد و داخل میدان نمود حال آمده ام که داد مرا بگیری عباد بن طاهر فوراً سوار شد و رفت بهرات و یکی از خواص خود حکم کرد هودت را براهت و آسایش ببرد بهرات امیر عباد بن طاهر شد و برادر زاده اش را طلبید و گفت من ترا بر سر خلائق

از بهر آن واداشتم که ظلم نکنی و خانهٔ مردم را خراب نکنی، چرا باین زن ظلم کردی؟ عرض کرد من ظلم نکرده‌ام و بهاء آن را نزد امینی سپرده‌ام. سلطان عادل گفت من تو از ظلم تو بیشتر است شنیده‌ام که فرمود لایعقل مال امره، علی امره، الا بطیب نفسه پس امر کرد که خانهٔ او را بسازند و همه روزه خود و برادر زاده‌اش را امر کرد برود و عسکری بنیاید و او هم چنین کرد

و منجمله لیث صفار بدر یقوب بن لیث که سرسلطهٔ سلاطین صفاریه و اعدل آنها بود در حبیب‌السیر است که لیث صفار بدر یقوب در سیستان شیبی قصب زد بغزانه والی حاکم سیستان زر و جواهر واقفه و اتمهٔ بسیار سرعت کرد وقتی که خواست از خزانه بیرون شود پایش بچیز شفاف صلیبی خورد، او را جواهر بنداشت بجهت امتحان بزبان زد دید نکست اموالی را که جمع کرده بود بجهت رعایت حق نیک بغزانه گذارد و بیرون شد رفت بنزل خود صبح خزانه‌دار دید درب خزانه باز است داخل شد چشمش باموال جمع شده افتاد متعجب شد - رفت نزد حاکم سیستان صاحب خزانه کیفیت را عرض کرد حاکم تعجب کرد و امر کرد منادی فریاد کند که هر کس این حرکت را کرده در امانت بستاند نزد حاکم لیث صفار رفت نزد حاکم - سؤال کرد: بچه سبب متعجب شدی؟ عرض کردی از این اموال و جواهرات عرض کرد بجهت آنکه رعایت حق نیک را نمودم و قضیه‌ها نقل کرد از آنروز لیث صفار ترقی کرد تا آنکه خود او و اولاد و احفادش بدرجهٔ سلطنت رسیدند

و منجمله اسمعیل سامانی که سرسلطهٔ سلاطین سامانیه و اعدل آنها بود

در زینة المجالس است که امیر اسمعیل سامانی در روزهای برف و سرما سوار میشد و گردش میکرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد باو عرض کند و در محلات میرفت و مردم را صدقه میداد - باو گفتند سلاطین در این روزها از خانه بیرون نمیروند فرمود در این روزها غریبان و ستم رسیدگان پریشانتر میباشد و چون مهم ایشان ساخته شود دعای با اثری میکنند

و در تاریخ کامل ابن اثیر است که محمد بن عبدالله بلعی گفت از امیر اسمعیل شنیدم که فرمود در سرتند روزی با برادرم اسحق نشسته بودیم محمد بن نصر قتیبه وارد شد جهت اجلال علم او برخاستم چون آن قتیبه رفت برادرم اسحق بن گفت تو امیری هرگاه بجهت زعینی بر خیزی مهابت تو میرود و گفت در همان شب یغیبر (ص) را در خواب دیدم بازوی مرا گرفت و فرمود یا اسمعیل ثابت میماند ملک تو و ملک فرزندان تو بسبب اجلایکه به آن عالم کردی، پس حضرت خطاب فرمود برادرم اسحق و فرمود رفت ملک تو و فرزندان تو بسبب استغفانی که به آن عالم کردی

و در روضة الانوار است که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان روزی هالی آمد نزد وی، او را تعظیم بسیار نمود چون رفت او را هفت قدم مشایعت کرد - شب حضرت رسول (ص) را در خواب دید فرمود ای اسمعیل یکی از علماء امت مرا عزیز داشتی من از حضرت حق خواستم که ترا در دنیا عزیز دارد و هفت قدم او را مشایعت کردی دعا کردم که هفت تن از نسل تو پادشاهی کنند،

و منجمله احمد معز الدوله دیلمی برادر حسن رکن الدوله و علی صاد الدوله دیلمی

بدانکه سلاطین آل بویه که سلاطین دیاله باشند تماماً شیعهٔ خالصی و معصب امه اطهار بودند مخصوصاً احمد معز الدوله که میتوان گفت اعدل سلاطین دیاله بود و قتیبه که سلطنت نشست حکم کرد در بنیاد بدر بهای مسجد کنند: لعن الله مویه بن ابی سفیان و لعن الله من غصب فاطمة فدکا و لعن الله من منع ان یدفن الحسن (ع) عند قبر جده و من نفی اباذر القناری و من اخرج العباس عن الشوری

و بشیمان بغداد افزودند که بجهت حضرت سیدالشهداء (ع) هزاداری بنایند و در آن سال روزها خود را شیمان هزاداری کاملی نمودند و دکاکین خود را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه‌های خود را دریدند و موکنان و موپه‌کنان در میان بازارها نوحه میکردند و عید غدیر آن سال را عید مفضل بسیار با شکوهی گرفتند

وفات مزالدوله در هفتم ریح الثانی سنه سیصد و پنجاه و شش بود و سرسلطه سلاطین آل بویه عادل‌الدوله بود و عده آنها پانزده نفر بود و مدت سلطنتشان صد و بیست و شش سال بود و بویه که پدر عادل‌الدوله باشد از اهل دیلم بود و مردی قبیله و صیاد ماهی بود و امیر المؤمنین (ع) از ایشان خبر داده بقوله: ویفرج من دیلمان بنو الصیاد الی ان قال تم یستوی امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخلفوا الخلفاء قال قائل یا امیر المؤمنین فکم مدتهم فقال (ع) مائة او تزيد قليلا کذا فی هداية الامام للمحدث القسی

و منجمله سبکتکین پدر سلطان محمود که سرسلطه سلاطین غزنویه است

در روضة الانوار است وقتی امیر عادل سبکتکین در نیشابور از عالی شنید که حضرت رسول (ص) فرمود از جانب حق بن فرمان رسیده که بدینا اطمینان مکن که ترا برای او نیافریم و بنماز مواظبت کن که نصرت مؤمنان در آنست و از مظلوقات هیچ طمع مدار که بدست ایشان چیزی نیست و بین تو گل کن که بازگشت بنست. سبکتکین بگوش گرفت و بناگدارد که ناز شب بخواند فرزندش سلطان محمود که بزرگ شد او را هم بنماز وادار کرد. تا روزیکه سلطان محمود اراده کرد که با خاقان ترکستان در بلخ مصاف نماید نیم شب برخاست و به آب غسل کرد و مشغول ناز شب شد و آنشب برف می‌بارید، گفتند: امیر امشب کار با من است و فردا کار با خداست: و بعد از صبح روی به آسمان نمود عرض کرد: خداوند! از ما دو نفر هر کدام برای بندگی اصلحیم او را نصرت ده چون از دها فارغ شد بمرکب اقبال سوار شد و فتح عظیمی نمود.

و در زینة المجالس از طبقات ناصری نقل کرده که در اوائل سبکتکین غلام البتکین

امیرالامراء خراسان بود و زیاده بربک اسب دز طولیه نداشت وقتی از نیشابور بزم شکار بیرون شد ماده آهوئی دید با بره خود چرا میکند سبکتکین اسب‌راند و آن بره آهو را شکار کرد چون چند قدم رفت بقب سرش نظر کرد دید ماده آهو می‌آید و اضطراب میکند سبکتکین را بر او رحم آمد و بره آهو را رها کرد دید ماده آهو بره را جلوانداخت و بشف تمام رواه شد و هر لحظه روی به آسمان میکرد و بسبکتکین مینگریست آنشب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت یغبر (ص) را در خواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و مهربانی که بناده آهو کردی تو پادشاه بزرگی خواهی شد با بندگان خدا بشفقت و مهربانی رفتار کن

و منجمله سلطان محمود سبکتکین که اعدل سلاطین غزنویه بود

در هداية الامام محدث قمی فرموده که ایشان در اول حنفی مذهب بودند و چون عبدالله بن احمد الملقب بقفال الروزی الشافعی نماز خواند با پوست سگ دباغی شده که ربیع آن بنجاست آلوده بود و وضو با آب نیید گرفت و بخاری تکبیر گفت و عوض سوره دوبرک سبگفت و بدون رکوع دو دفعه سر بر زمین زد بدون فصلی و تشهد خواند و در آخر شرطه داد سلطان دانست که این مذهب ابوحنیفه

صعیح نیست لذا از مذهب ابوحنیفه اعراض کرد و بذهب شافعی داخل شد و در ماه صفر سنه چهارم و بیست و یک در غزنین از دنیا رحلت کرد.

در زینة المجالس است که شی سلطان محمود در مهد ناز راحت نوده بود دیدخواش نیبرد فهمید آه مظلومی بشت سر دارد ششیر بکمر بسته از قصر بیرون شد بسجده رسید آواز ناله بگوشش رسید وارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده و میگوید: « یا من لا تأخذه سنة ولا نوم » معبود در بروی مظلومان بسته سلطان گفت چه نم داری؟ گفت: یکی از خواص سلطان در بدنامی حرم من میکوشد سلطان گفت منم معبود هر وقت آمد مرا خبرده و بسلامان در بار هم سپرد که هر وقت این شخص بدربار آید سلطان را خبر دار کنند شب بعد آن مرد رفت بدربار سلطان معبود را خیر دادند سلطان ششیر بکمر بست و با آن مرد روانه شد چون وارد خانه شد دید حرف آن مرد صدقت فوراً چراغ را خاموش کرد و سر آن مرد خائن را از تن جدا کرد و بعد چراغ را روشن کرد و سلطان بسجده افتاد و غذا طلبید صاحبخانه قدری نان خشک آورد سلطان میل فرمود بعد سؤال نمود که چرا چراغ را خاموش کردید؟ سلطان فرمود گمان نیکردم غیر اولاد من کسی جرئت این عمل شنیع را بنساید چراغ را خاموش کردم که روی او را نبینم مبدا معیت پدری مرا از قتل او مانع شود بعد فهمیدم که او نبوده سجده شکر گذاردم

و در تاریخ گزیده است که همیشه سلطان محمود مردد بود در حدیث العلماء و رة الانبیاء و در حنیت قیامت و در صحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه: شی از میان بازار میگذشت و علامش شمدان طنلامی در دست داشت جلو سلطان معبود میبرد سلطان دید طلبه در دب مدرسه کتاب در دست دارد در وقت اشکال هجراتی میرفت در دکان بقالی و کتاب را باز میکرد و اشکالش را حل میکرد و بر میگشت بدوب مدرسه همچنین مکرر دید سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع و شمدان طلا بوی بغتید همان شب جمال مبارک حضرت یغبر (س) را در خواب دید فرمود: یا بن سبکتکین اعزک الله فی الدارین کما اعزت و ارثی - هر سه مشکل سلطان باین فرمایش حضرت یغبر (س) حل شد

و در روضة الافوار است که در ایام بیماری سلطان معبود اسباب نفاسیکه در دنیا تحصیل کرده بود از نظر او میگنزدانیدند بآنها نظر حسرت میکرد و بارچه دودست گرفته و زو از امریکریست و منجمله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل یک بن میکابل بن سلجوق که از جمله سلاطین سلجوقیه بود

در زینة المجالس است که سلطان ملکشاه در اصفهان بشکار رفت در قریه نزول اجلال فرمود جمعی از خواص و غلامان او دیدند گاو ماده ییصاحبی میان یابان است او را گرفته کشتند و کیاب نمودند و خوردند اتفاقاً آن ماده گاو مال زن ییوة بود که سه طفل یتیم داشت که بشراو نمیش میکردند چون پیرزن خبر شد آمد بسر بل زاینده رود و در وقتیکه سلطان میخواست از آنجا عبور کند پیرزن گفت ای پسر الب ارسلان اگر سر بل زاینده رود داد خواهی مرا نکنی بجلال ذوالجلال که ترا سر بل صراطنگه میدارم سلطان پیاده شد گفت این سر بل را اختیار میکنم پیر

زن تفصیل گاو و غلامان را برض سلطان رسانید سلطان امر کرد هفتاد گاو بآن زن دادند و غلامان را هم ادب کرد بعد از وفات ملکشاه پیرزن خود را بغناک میباید و میگفت خداوندا پسر الب ارسلان بالثبی خود بن چنین احسان کرد و تو اکرم الاکرمینی اگر باو نفضل کنی چه میشود و در آن ایام یکی از زهاد سلطان را در خواب دید از حالش پرسید جواب داد که اگر شفاعت آن پیر زن نبود کسی هر پل زاینده رود بدادش رسیدم وای برمن بودی

و سلطان ملکشاه روز دهم سن چهار صد و پنجاه و پنج کشته شد در اصفهان و در آنجا دفن شد

و منجمه سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل یک ابن میگالین

سلجوقی و مسکنت گشته بود که او عادل سلاطین سلجوقیه بود

و علامه سبزواری در روضة الانوار فرموده که سلطان سنجر بکوتسی میرفت به طالقان کودکی از اهل طالقان بر دیوار منزلشان نشسته بود و نظاره میکرد سلطان از دور نظر کرد بگمانش مرغیست آنجا نشسته گمان کشید و تیری انداخت بسینه کودک خورد و از بام افتاد و هلاک شد سلطان فرمود بروند و آن صید را حاضر کنند بیینده چه مرغیست غلامان بناخت رفتند و آن کودک را بر سریری نهاده خدمت سلطان آوردند چون سلطان کودک را با نعال دید گریه زیادی کرد و امر کرد که آنجا خیه بزنند و اولیای آن طفل را حاضر کنند پدر آن طفل فقیر پیر مردی بود چون او را حاضر کردند امر کرد طشتی را بر آواز طلا نودند و شمشیری بر روی او نهادند و نزد پدر آن طفل گذاردند سلطان فرمود اینست تیغ و سر و اینست طشت و زهر هر یک را که میخواهی اختیار کن که مرا طاعت عقاب در قیامت نیست آن مرد زمین را بوسید و سلطان را هجو کرد سلطان آن طشت زرد را بوی داد بارقم حکومت طالقان و آن مرد از ارباب ثروت گردید و صاحب مکتب شد

و در حبیب السیر است که در سنه بانصد و پانزده والده سلطان سنجر فوت شد اعظم علماء و اکابر فضا له بجهت اداء نواز بجزاؤه مهد علیا حاضر شدند سلطان با نجاهاست فرمود که باید از شما کسی پیش نازی کند که مدت العمر عمداً فریضه قضا نکرده باشد تمام آن جماعت توقف نمودند سلطان سنجر بنفس نفیس خود پیش ایستاد و سایرین بآن سعادتند اقتدا کردند و نواز گذاردند و سلطان سنجر دو ماه صغر سنه بانصد و پنجاه و دو از دنیا رحلت کرد

و منجمه سلطان الجایتو محمد بن ارغونخان بن ابقا خان ابن هلاکوخان الخولی الملقب

بشاه خدا بنده که افضل و عادل سلاطین مغول بود و شیعه کامل شد بمرتکب علامه حلی

و در مجالس المؤمنین از تاریخ حافظ ابروی متصحب نقل کرده که سلطان شامخدا بنده در خاطرش گنشت حجت منمبشیه امامیه و لذا امر کرد که علماء فریقین را در مجلس حاضر کردند و در میان آنها بود از علماء امامیه علامه حلی (ره) پس سلطان امر کرد که شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی که افضل علماء شامیه بود با علامه در مسئله امامت بحث کند پس علامه بیراهین قاطمه بر او غالب شد و خلافت حضرت امیر المؤمنین و فساد ادعا خلائف و لاثه را لایب نمود بچشکه از برای احدی شبه نماند چون نظام الدین این اندازه علم را دید مبهوت شمشروع نمود بتحصین و ذکر معامد علامه و گفت قوت ادله علامه در غایت ظم و راست الا آنکه سلف طریقی را اهل کردند و خلف هم بجهت آنکه حق عسای مسلین نشود بهما: طریق مشی نمودند

و مجلسی اول در شرح فقیه از جماعتی از اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدا بنده یکوقت بزرگوارش غضبناک شد پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پیشان شد علماء اهل سنت را جمع کرد و سؤال نمود همه گفتند این زن سه طلاقه شده محتاج بجلل است سلطان گفت آباد این مسئله خلا نیست ؟ گفتند نه - پس یک نفر از وزراء سلطان گفت عالیست در حله او و اقال است بیطلان این طلاق سلطان کاغذی نوشت بلامه او و راحضر نمود اهل تسنن سلطان گفتند که این مرد منصب باطلی دارد و راضی است و ضعیف العقل است سلطان فرمود بیاید تا دیده شود که چه میگوید و فرستاد عقب علماء مذاهب اربعه و چون علامه داخل شد خود را بدست گرفت و داخل مجلس شد و گفت السلام علیکم و بهلوی سلطان نشست علماء مذاهب سلطان گفتند ما نکتیم این شخص ضعیف العقل است سلطان فرمود سرش را از خود او سؤال کنید مخالفین بلامه گفتند چرا بجهت سلطان بچاک نیفتادی و سجده نکردی و ترک آداب نمودی فرمود یغبر (ص) سلطان حقیقی بود و تبت و درود باو سلام بود و خداوند هم در قرآن فرموده (فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة) و خلافی نیست بین شیعه و سنی که سجده از برای غیر خدا جایز نیست بعد گفتند چرا بهلوی سلطان نشستی فرمود مکانی غیر اینجانب بود (و آنچه علامه میفرمود بر می مترجم بجهت سلطان فارسی میکرد) گفتند چرا کشت را بدست گرفتی و این سزاوار مجلس سلطان نبود فرمود ترسیدم که حنیفه او را بدزدند چنانچه ابو حنیفه کفش یغبر ص را دزدید علماء حنفی فریاد زدند حاشا و کلا کی ابو حنیفه زمان یغبر بود و حال آنکه نشو و نما ی او و بیست سال بعد یغبر بود فرمود فراموش کردم شاید این ادیس شافی کفش یغبر را دزدیده علماء شافی گفتند تولد شافی هم در روز وفات ابو حنیفه بوده فرمود شاید مالک بن انس دزدیده علماء مالکیه دادشان بلند شده کی مالک زمان یغبر بود

فرمود شاید احمد حنبل دزدیده داد علماء حنبلی بلند شده کی احمد زمان یغبر بوده پس علامه رو کرد سلطان فرمود اینها رؤسای مذاهب اربعه بوده اند که هیچیک در زمان یغبر (ص) وصحابه نبوده اند و اگر در میان اینها افضل تری یافت شود که بر خلاف فتوای این چهار نفر فتوی بدهد جایز نبیند آنها را قبول آنکسی را که افضل است و ما طایفه شیعه متابعت میکنیم علی بن ایطالع را که نفس یغبر ص و برادر او پسر عم او ووصی اوست بعد فرمود علی ای حال طلاق که سلطان بزرگوارش را داده باطل است چون شرط طلاق حضور عدلین است و در حالتیکه سلطان طلاق گفته عدلین حاضر نبودند بدشروع نمود در بیعت با علماء مذاهب همه را ملزم فرمود پس سلطان محمد در همان مجلس شیعه شوم فرستاد بشام بلدان و اقالیم که مخطوبه باسم دوازده امام بخوانند و سکه باسم آن بزرگواران بزنند و فرمود در اطراف مساجد و مشاهد اسما مقدسه آنها را نقش کنند و چقدر ترویج فرمود مذهب شیعه را و این سلطان عادل در شب میدنظر سنه هفتصد و شانزده هجری در شهر سلطانیه که در نزدیک قزوینست و بنای خود او اوست از دنیا رحلت فرمود و همانجا هم دفن شد (ره)

و مناسب دیدم که در مقام کرامتی از مرحوم علامه نقل کنم در مجالس المؤمنین است و در بعضی از کتاب معتبره دیگر که یکی از علماء اهل سنت کتابی در رد مذهب شیعه امامیه نوشته بود مردم را باو گمراه میکرد و از ترس آنکه مبدا بدست

یکی از علمای شیعه برسد و او را رد بنویسند بکسی عاریه نینداد **جناب علامه حلی** بتدائیری آن کتاب را یکشبه عاریه گرفت که هر قدر بتوندازو بنویسد تا نصف شب قدری از کتاب را نوشت که خواب بر او غالب شد **حضرت حجة** ارواحنا له الفداء ظاهر شده فرمود یاشیخ کتاب را بن واگذار کن و خود بخواب چون مرحوم علامه آخر شب که از خواب بیدار شد دید تمام آن کتاب از کرامت حضرت حجة (ع) نوشته شده

و علامه نوری این حکایت را نقل کرده با تفاوتی فرمود چون قدری از آن کتاب را نوشت او را کسالت عارض شد پس دیدمردی بصف اهل حجاز از در داخل شد و سلام کرد و نشست آنگاه فرمود یاشیخ تو مسطر بکش از برای من و من مینویسم پس شیخ مسطر میکشید و آن شخص مینوشت و از سرعت کتابت مسطر باو نرسید، چون صبح شد کتاب هم تمام شد و فرموده: استنساخ آن کتاب نیشد مگر در یکسال یا زیاده

و منجمله امیر تیمور **گورگان** این **امیر توغان** که سر سلسله سلاطین تیموریه است و نسب امیر تیمور بانسب چنگیز خاندان در قومه خان که پدر چهارم چنگیز و پدر نهم امیر تیمور است متحد میشود در کله طیه است که معبد بن الحسن بن خالد المکی از بعضی از قرآء که بسر قبر تیمور لنگ قرائت میکرد نقل کرده گفت من هر وقت بر سر قبر امیر تیمور قرائت میکردم چون خلوت میشد میخواندم «**خذوه فلولوه ثم الجحیم صلوه**» و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا آنکه شبی در خواب دیدم که یغمبر (ص) نشسته و تیمور لنگ در پهلوی آنحضرت نشسته - گفتم ای دشمن خدا تو باین مقام رسیده که پهلوی یغمبر (ص) بشینی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم از پهلوی یغمبر (ص) حضرت فرمود بگذار او را چون ذریه مرادوست میداشت پس ترسان بر خاستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم

و منجمله شاه اسماعیل صفوی که جداعلی آنها شیخ صفی بود و شیخ صفی روز دوازدهم معرم الحرام سنة هفتصدوسی پنج از دنیا رحلت فرمود و قبرش در اودبیل است که سر سلسله سلاطین صفویه است و ابتدا، سلطنت مبارکه او نهصد و شش بوده که مطابقت بامذهبنا حق و بدارسی باششیر ائمه

و در روضات است که یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب حقه محقق کسری گفت دلائل بر سلطان مذهبها آنستکه ترویج آن از ابتدا، سلطنت صفویه شده که سنة نهصدوشش باشد و آن مطابق میشود با عدد مذهب ناسق شیخ در جواب فرمود که زبان ما عربی است بربی بگو تا مطابق با مذهبنا حق بشود

و در فوائد الرضویه از صاحب ریاض العلماء نقل میکند که فرموده جداعلی سید علی خان حویزای سید محمد بن فلاح از شاگردان ابن فهد بوده و ابن فهد برای او رساله تألیف کرده و ذکر فرموده در او وصیتهای چندی منجمله دره آن رساله خبر داده از ظهور شاه اسماعیل ماضی و گفته که حضرت امیر المؤمنین (ع) در جنگ صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده ییازه از ملام و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسماعیل ماضی و در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی شوی در حویزه و درک کنند زمان شاه اسماعیل ماضی را که اطاعت کنند او را بجهت ظهور حقیقت او و بروز غلبه او و ملازگر کردیم بشرح این روایت و این وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب نامه طالبان تفصیل بانجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه میفرماید وقتیکه

شیخ ابن فهد این خبر را ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمعیل ماضی اول در آن وقت متولد نشده بود چون وفات ابن فهد در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و ولادت شاه اسمعیل ماضی در سنه هشتصد و دو بود و رحلتش در نوزدهم رجب سنه نهمصد و سی بود و در کتاب معاضل المؤمنین که از مؤلفات معتمد شفیح حسینی است از کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یبلا الجبال والسهل والوعور خوفاً و مهابه و یسرع الناس الی طاعته البروالفاجر ویؤیده الله الدین و ایضا از حضرت پیغمبر ص روایت کرده انه قال من یخرج بقزوين ورجله اسمه اسم النبی یسرع الناس الی طاعته المشرك والکافر یبلا الجبال خوفاً انتهى

و دیلم محله ایست از معلات قزوین و وعور کوهیست و اسم شاه اسمعیل اسم حضرت اسمعیل پیغمبر ابن ابراهیم است

و منجمله شاه طهماسب بن شاه اسماعیل جد شاه عباس الصفوی

در انوار نعمانی است مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تنظیم کاغذ مرحوم مقدس از جای خود حرکت کرد و چون خواند دید جناب مقدس فرموده باو برادر فرمود گفتش را حاضر کردند و آن رقیبه شریفه را میان کنن خود گذارد و وصیت فرمود که چون مرا دفن کردند کاغذ را زیر سر من گذارید که بانگیزین احتیاج کنم که من کسی هستم که ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب کرده

و منجمله شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد مکشوف ابن شاه طهماسب

ابن شاه اسماعیل

در انوار نعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس از ترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده شد بحضرت امیر المؤمنین (ع) و از مرحوم ملا احمد اردبیلی استدعا نمود که کاغذی برای شاه عباس بنویسد که از تقصیر او بگذرد و مرحوم مقدس کاغذی نوشت باین عبارت « بانی ملک عاربت عباس بدانند اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی باره از تنصیرات ترا بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی » سلطان جواب نوشت « بعرض میرساند عباس که خدمتایتکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این معصوم را از دعای خیر فراموس نکنید - کتبه کلب آستان علی، عباس بموفات شاه عباس کبیر جمعه آخر ماه جمادی الاولی سنه هزار و چهل و هشت بود

مخفی نماناد که در میان سلاطین نادر شاه افشار معروف بود بظلم و سفک دماء معذ لك دارد وقتی که خواست مشرف شود بنجف اشرف امر کرد زنجیر طلائی بگردن او بستند و گفت همین قسم سر زنجیر را گرفته بریدی بصحن مقدس حضرت امیر (ع) هیچیک از اتباع او جرئت نکردند که چنین اهانت نسبت بوی بنمایند ناگاه شخصی که کسی او را نیستناخت ظاهر شد و سر زنجیر را گرفته او را داخل صحن مطهر نمود بدهر قدر گردش کردند او را نیافتند

و در دار السلام محدث نوری از حاجی ملا ابو الحسن مازندرانی نقل فرموده که هر وقت اسم سلطان محمد خان قاجار الملقب باخته نزد او ذکر میشد او راسب و لمن میکرد بجهت اعان شیبه که از او صادر شده بود از قتل مسلمین و اسیری زنان و غارت اموالشان پس شبی در

خواب دیده که از دلب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) شد خواست از کفش داری داخل ایوان طلا بشود دیدم مرد بی موی که دندانهای بلندی داشت او را مانع شد از دخول و دست او را گرفته برد مقابل بعضی از حجراتیکه نزدیک بود بیاب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین و در آخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آن مرد بی موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسی را که از من بدتر بود او را آمرزیده که نادرشاه باشد و اشاره کرد بهمان مرد کوتاه قامت آخر مجلس و گفت چرا مرا سهولت می کنی پس نادر شاه سرش را از حجره بیرون کرده گفت آقا محمد خان تا کی دست از مزاج خود بر نینداری بگذار آخوند برود بی کارش او شقاوت و اعمال شنیعه ما را دیده اما سه رحمت و وسعت عطا وقت و مهر بانی حضرت امیرالمؤمنین ع را ندیده آخوند ملا ابوالحسن گفت من بدمر وقت در نجف اشرف از نزدیک محمدخان میگذشتم بجهت او طلب مغفرت میکردم

و حالات بعضی از سلاطین سابقاً ذکر شد و بعضی هم بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله
الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



باب هفتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ و ولادت و شهادت

حضرت امام محمد باقر (ع)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقرار بوجوارین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار
و در تعیین بعضی از قبور متبرکه امامزادگان و علماء اعلام که در ممالک هندوستان و
افغانستان و ترکستان واقعت
و در این هفت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنحضرت محمد است و اشهر القابشأن باقر است که حضرت یضبر ص
آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرمود در ارشاد شیخ مفید از جابر بن عبدالله الانصاری روایت
فرموده که یضبر (ص) بوی فرمودند بوشک ان تیقی حتی تلقی ولدأ لی من العین (ع) بقالره
محمد یقر علمالدین بقرا فاذا لقیته فاقراه منی السلام - و کتبت آن بزرگوار ابو جعفر است والد
ماجدشان حضرت امام زین العابدین (ع) و والده ماجدهشان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ایطالب (ع)
بود السکنة به ام الحسن و قیل ام عبدالله پس حضرت باقر (ع) علویست از علویین و فاطمی است از
فاطمیین و من ولدالحسین است

و در اصول کافی از حضرت باقر (ع) روایت کرده فرموده مادر من پای دیواری نشسته بود
پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدایم بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود
لاوحق المصطفی ماذن الله لك فی السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی (ص) که خداوند
افن نداده ترا در ساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار گشت آنوقت
دیوار فرود آمد و پدرم صد اشرفی تصدق داد و حضرت صادق درباره اینسخده فرمود گانتصدیقه
و لم تدرك فی آل الحسن امرأة مثلها و مضره ام الحسن یا ام عبدالله والده ماجده حضرت امام
محمد باقر (ع) و جناب عبدالله الباهر است

فصل دوم

در تاریخ و ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر ع

بدانکه شیخ الطایفه در معباح و امین الاسلام طبری در اعلام الودی و ابن شهر آشوب در

مناقبه علامه مجلسی در جلامیفرماید ولادت آن بزرگوار روز جمعه غره ماه رجب سنه پنجاه و هفت هجری بوده و شهید اول در دروس فرموده روز دو شنبه سوم شهر صفر سنه پنجاه و هفت بوده و در اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتب معتبره دیگر تصریح فرموده اند که ولادت آن بزرگوار در سنه پنجاه و هفت بود اما تعیین روز و ماه آن را نکرده اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگر هم باشد معنی به نیست و اما در ماه ولادت و روز آن اختلاف است و واضح قول اول است که روز جمعه غره ماه رجب بوده

فصل نسوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت را کلبی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الوری و جزیری در کامل فرموده اند که در سنه صد و چهارده بوده (۱) و بعضی سنه صد و پانزده گفته اند و اشهر قول اول است

و اما ماه رحلت و یوم آن شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند روز دوشنبه هفتم ذیحجه الحرام بوده و در اعلام الوری و روضة الواعظین است که در ذیحجه بوده بدون تعیین یوم آن پس معلوم شد که سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه و هفت سال و پنج ماه و هفت روز بوده که سه سال و شش ماه و ده روز با جدش حضرت سید الشهداء (ع) بوده و بعد از رحلت جد بزرگوارش سی و چهار سال و پانزده روز با پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین ع بوده و نوزده سال و دو ماه و دوازده روز بعد از پدر بزرگوارش مدت امامتش بوده و قاتل آن بزرگوار ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک است چنانچه در اقبال سید بن طاووس در زیارت آنحضرت میفرماید وضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن ولید و ابن بابویه میفرماید قتل مسوماً بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک لع و در مصباح کفعمی است سه هاشم بن عبدالملک و مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق (ق) روایت میکند که عبدالملک بن مروان زین مسومی فرستاد بدین طایفه که حضرت باقر ع بر روی آن سوار شود پس آن زین را بر اسب زدند حضرت بر روی آن سوار شد و بدن نازنین آن بزرگوار از شدت زهر ورم گرد و آثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیتهای خود را بفرزندش فرمود و از دنیا رحلت کرد و مخفی ماناد که این روایت شریفه منقوله از راوندی ظاهراً ناقص است چون خواهد آمد انشاء الله که عبدالملک بن مروان بن حکم در سنه هشتاد و شش از دیارفت و حضرت باقر ع در سنه صد و چهارده بیست و هشت سال بعد پس باید هاشم بن عبدالملک بن مروان باشد که در خلافت هاشم بن عبدالملک و بامر او ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک آن بزرگوار را مسموم نمود و قبرش در بقیع است در قبه جناب عباس بن عبدالملک در جنب قبر پدر بزرگوار و هم بزرگوارش امام حسن

مجتبی (ع)

(۱) حقه در تاریخ و نفی آنحضرت عرض نموده ام (سال فوت محمد بن علی بک محمد بود و عشره علی)

فصل چهارم

در تعیین زوجات و اولادهای حضرت امام محمد باقر (ع)

اما زوجه آنحضرت آنچه در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجه داشته : **اول ام فروه** بنت جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که والده ماجده حضرت امام جعفر صادق (ع) و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق (ع) جمیع قبیله بنی هاشم و قبیله بنی تیم که قبیله ابی بکر باشد زوجه دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسد بن مغیره الثقیفه بود که والده ماجده جناب ابراهیم و جناب عبیدالله بود و مادر بقیه اولادهای حضرت باقر کنیز ام الولد بودند

و اما اولادهای حضرت باقر - در اعلام آلوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار

پنج پسر داشت و دو دختر

اول - حضرت امام جعفر صادق ع دوم جناب عبدالله سوم جناب ابراهیم چهارم جناب عبیدالله پنجم جناب علی ششم زینب و مادر این دو کنیزی بوده ام ولد هفتم ام سلمه و مادر ایشان هم ام ولد بوده ، و در مناقب ، ابن شهر آشوب میفرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه قبل از حضرت باقر (ع) از دنیا رفتند غیر حضرت امام جعفر صادق ع

و در ارشاد مفید است که جناب عبدالله برادر ابو بنی حضرت صادق ع بود و مشارالیه بود بفضل و صلاح و روایت شده که عبدالله بن محمد داخل شد بر شخصی از بنی امیه آن ملعون اراده کرد که آنجناب را بقتل برساند فرمود لا تقتلنی اکن لله علیک عوناً و اترکتی اکن لك علی الله عوناً یعنی من شفاعت میکنم از تو نزد خداوند و شفاعت من قبول میشود ، پس آن ملعون قبول نکرد و آن بزرگوار را بسم مقتول نمود

و در روایات از جمله قبور مملومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر ع را شمرده که واقع است در خارج بلده کاشان و مشهور است بامامزاده مشهد و قبر پیرش را جناب احمد بن علی الباقر که در بلده اصفهان واقع است در معله که جاده خواجواست و احوالات بقیه اولاد های حضرت باقر ع را در جایی ندیدم

و در عده الطالب است که عقبی از حضرت باقر ع باقی نماند جز از حضرت صادق (ع) باجماع علماء نسب و کسیکه خود را نسب دهد بحضرت باقر ع از غیر فرزندش حضرت صادق ع نیست خلافتی در گذش چنانچه از پسرهای حضرت سیدالشهداء ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی بن الحسین ع و هم از حضرت رضاع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جواد الائمه ع و از حضرت امام حسن عسکری ع عقبی نماند جز از حضرت حجة بن الحسن ع

فصل پنجم

در ذکر حالات بعضی از اصحاب و حواریین حضرت امام محمد باقر ع

در باب اول از اختصاص نقل شده که از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که روز قیامت

منادی ندا کند { این حواری محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد (ع) ۹ } پس بایستند عبدالله بن شریک العامری و زرارة بن اعین و برید بن معویة العجلی و محمد بن مسلم الثقفی الطائفی و لیث بن البختری المرادی المکنی به ابو بصیر و عبدالله بن ابی یغفور و عامر بن عبدالله بن خداعه و حجر بن زائده و حمران بن اعین

و فی البحار عن الناقب بابه جابر بن یزید الجعفی واجتمعت العصابة علی ان اققه الاولین سنة و هم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ع زرارة بن اعین و معروف بن خربوذالسکی و ابوبصیر الاسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معویة العجلی

اما عبدالله بن شریک : مکنی بود به ابی السجیل و در کتاب منهج المقال از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود کانی بیداعه بن شریک العامری علیه عامه سوداء و ذواتها بین کتفه مصدا فی کف الجبل بین یدی قائما اهل البیت فی اربعة الف مکبرون و بکرون و در این کلام اشاره برجست است که از اصول عقاید ائمه دین است

و اما زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی : در رجال ابن ابی داود است که او از روایت حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم بود و اصدق اهل زمان خود و افضل ایشان بود و حضرت امام صادق (ع) در بارة او فرمود لولا زرارة لظننت ان احادیث ابی (ع) لذهب

و ایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود ما احد احیا ذکرنا و احادیث ابی الا زرارة و ابوبصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی و لولا هؤلاء ما کان احد استنبط هؤلاء حفاظ الدین و امانه ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخرة .

و ایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احیاء و امواتا اربعة برید بن معویة العجلی و زرارة و محمد بن مسلم و الاحول و هم احب الناس الی احیاء و امواتا و در رجال از جبیل بن دراج روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود او تاد الارض و اعلام الدین اربعة محمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و زرارة بن اعین

و در فوائد الرضویه است که زرارة مردی وسیم و جسم و ایض اللون بود و در جدل و مغاصه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب سازد الا آنکه کثرت عبادت او را از کلام و اداشته بود متکلمین شیعه در سلك تلامیذ او بودند و هفتاد سال عمر کرد و زرارة در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرمود

و اما برید بن معویة العجلی ، در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه نقل کرده که او وجهی است از وجوه و از بزرگان اصحاب و تهنوقیه بود و صاحب محل و منزلت بود نزد ائمه ع و ابو عمرو کثی فرموده هومن اتقت العصابة علی تصدیقه و ممن اتقادوا له بالفقہ

و اما محمد بن مسلم بن ریاح الثقفی الکوفی و اومردی صاحب مال و بسیار عالیقدر بود و کثی از عبدالله بن ابی یغفور روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق ع عرض کردم که همه

وقت خدمت شما نمیتوانه رسید و گاهی میشود مسئله از من سؤال میکنند و از جواب او عاجزم حضرت فرمود چرا از محدثین مسلم سؤال نمیکنی که او مسائل دین را از پدرم شنیده و نزد او وجیه و صاحب قدر بود

و در مجالس المؤمنین از کثیری روایت کرده که اجماع طائفة امامیه است بر تصدیق محدثین مسلم و اتقیداز برای او در حق

و از زراره نقل شده که محدث بن مسلم و ابو کریمه رفتند نزد شریک قاضی و شهادت دادند در امری پس شریک گفت : فاطمیان جعفریان - چون محدث بن مسلم و ابو کریمه شنیدند بگریه افتادند شریک گفت چرا گریه میکنید گفتند چون تو ما را نسبت بگروهی دادی که راضی نیستند که ما از شیعیان ایشان باشیم بجهت نقصانی که در ماهست و اگر فضل کنند و ما را ببندگی قبول کنند منت بر ما نهاده اند ، پس شریک تبسم نمود و گواهی ایشان را قبول کرد

و در بحار از اختصاص از ابن ابی عمیر روایت کرده گفت شنیدم از عبدالرحمن بن حجاج و حسان بن عثمان که میگفتند ما کن احد من الشيعة ائمة من محدثین مسلم

و از جناب محمد بن مسلم منقولست که گفت سی هزار حدیث از حضرت باقر (ع) اخذ نمودم و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ نمودم ، در رجال کثیری نقل کرده اند من اجتمعت الصابة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله و الاتقیاء له بالغة ، و او را کتابی است در ابواب حلال و حرام و ایشان در سنه یکصد و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

و اما لیث بن بختری السکنی به ابی بصیر و به ابی محدث و او از هر دو چشم نابینا بود **در منهج العقال** از جمیل بن دراج روایت کرده قال سمعت ابا عبدالله یقول بشر البختین بالجنة برید بن معاویه العجلی و ابا بصیر لیث بن البختری المرادی و محدث بن مسلم و وزارة اربعة نجباء امتنا الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء اقطعت آثار النبوة و اندرست

و ایضا در منهج العقال در ضمن حالات ابو بصیر لیث بن البختری روایت کرده گفت داخل شدم بر حضرت باقر ع عرض کردم آیا شما قادر هستید بر آنکه مرده زنده کنید و آنگاه و ابرص شفا بدهید فرمود باندن الله - بعد فرمود نزدیک یا ، نزدیک رفتم ؛ دست مبارک را بصورت و چشمهای من کشید پس چشم بینا شد و آسمان و زمین و خانه را دیدم فرمودند آیا دوست داری که چشم بینا باشد و از برای تو باشد آنچه بر سایر مردم است روز قیامت از حساب و ثواب و عتاب یا هود نامی بحال اول و از برای تو باشد بهشت خالص ؛ عرض کردم میل دارم مثل حال اول عاجز باشم پس دستی بصورت من کشید و چشم مثل اول نابینا شد

و بدانکه در اصحاب باقر ع دو نفر مکفوف و نابینا بودند و هر دو مکنی بودند بای بصیر

یکی لیث بن البختری المرادی و دیگر عبدالله بن محمد الاسدی

و در منهج العقال از کثیری روایت کرده ان ابا بصیر الاسدی احد من اجتمعت الصابة علی تصدیقه و الاقرار له بالغة ، و ابو بصیر یحیی بن القسم العلاء المكفوف از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام رضا (ع) بوده پس سه نفر از روات ظاهراً مکنی بودند بای بصیر و معروف از این سه ابو بصیر و افضل آنها لیث بن البختری المرادیست

واما عبدالله بن ابی یغفور مکنی بوده به ابو محمد
 ودر رجال از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ما وجبت احداً یقبل وصیتی ویطیع
 امری الا عبدالله بن ابی یغفور
 وایضا از زید بن ابی اسامه روایت کرده فرمود داخل شدم بر حضرت صادق (ع) جهت
 تودیع با آنحضرت فرمود یا زید مالکم و الناس قد حملتم الناس علی ابی واهه ما وجبت احداً
 یطیعنی ویاخذ بقولی الا رجلاً واحداً رحمه الله علیه عبدالله بن ابی یغفور فانی امرته و اوصیه فاتبع امری
 و اخذ بقولی انتهى

و اما عامر بن عبدالله بن خداعه: در باره ایشان اخبار مدح و اخبار ذم هر دو وارد شده
 لذا حال ایشان مجهولست

واما حجر بن زاکلده: فی الرجال عن النجاشی حجر بن زانده الحضرمی روی عن ابی جعفر و
 ابی عبدالله ثقه صحیح النسب صالح من هذه الطائفة انتهى

واما حمران بن اعین الشیبانی برادر جناب زراره بن اعین بود ، و در رجال کبیر از
 رجال کثی از حمران بن اعین روایت کرده که بحضور صادق ع عرض کرد ما اقلنا لو اجتمنا
 علی شاة ما اقتیناها قال فقال (ع) الا انخبرکم باصعب من ذلك قال قلت بلی قال المهاجرون
 و الانصار ذهبوا و اشار یدیه الا ثلثة و در این فرمایش اشاره است بآن که حمران از خواص شیعه
 بوده مثل سلمان و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود ، و علی بن یقطین از مشایخ نقل کرده که
 حمران و زراره و عبدالملک و بکر و عبدالرحمن این پنج نفر اولاد امین بودند و همه در دیشان
 مستقیم بودند و چهار نفر از اینها در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفتند و باقی ماند زراره بن
 اعین تا عهد حضرت امام رضا (ع)

وایضاً حمران بن اعین روایت کرده که بحضور صادق ع عرض کردم من با خدا عهد کرده ام
 که از مدینه خارج نشوم تا مرا خبر بدی از آنچه از شما سؤال کنم - فرمود سؤال کن عرض کردم
 آیا من از شیعیان شما هستم ؟ فرمود بلی ، در دنیا و آخرت

و از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود حمران بن اعین مؤمن لایرتد واهه ابداً
 وایضاً از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ما وجبت احداً یخذ بقولی و اطاع امری و حدا
 حلو اصحابی غیر رجلین رحبما الله تعالی عبدالله بن ابی یغفور و حمران بن اعین اما اینها مؤمنان خالصان
 من شیعتنا اسماهما عندنا فی کتاب اصحاب البیت الذی اعطی الله محمداً (ص)

واما جابر بن یزید الجعفی، فی منهج المقال عن عبدالعزیز بن ابی العلاء قال دخلت المسجد
 حین قتل الولید فاذا الناس مجتمعون فاتیتهم فاذا جابر الجعفی علیه عمامة خر حمراء و اذا هو یقول حدثنی
 وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء محمد بن علی (ع) قال قال الناس جن جابر بن جابر

و فیہ ایضاً عن جابر بن یزید الجعفی قال حدثنی ابو جعفر سبعین الف حدیث لم احدث بها
 احداً قط و لا احدث بها احداً ابداً قال جابر قلت لابی جعفر (ع) جعلت خذک انک قد حملتنی و قرأ عظیمیا
 بسا حذتنی به من ذکرکم اللی لا احدث به احداً فربما جاش فی صدی حتی یاخذنی من شبه الجنون
 قال یا جابر فاذا کن كذلك فاخرج الی البیانة و احضر حفیرة و دل رأسک فیها ثم قل حدثنی محمد بن
 علی بکذا و کذا

و فيه عن النجاشي ان جابر بن يزيد الجعفي لقي ابا جعفر و ابا عبداه (ع) و مات في ايامه سنة ثمانى و عشرين و مائه

و اما معروف بن خربوذ بالغناء المعجزة المفتوحة و الرأء الشددة و الذال المعجزة بعد الواو باء الموحدة في الرجال عن فضل بن شاذان قال دخلت على محمد بن ابي عمير و هو ساجد فاطال السجود فلما رفع رأسه ذكرت له طول سجوده فقال كيف ولو رأيت جبيل بن دراج ثم حدثنا انه دنن على جبيل بن دراج فوجده ساجداً فاطال السجود فلما رفع رأسه قال له محمد بن ابي عمير اطلت السجود فقال له كيف لو رأيت معروف بن خربوذ

و اما فضيل بن يسار، در رجال است كان ابو عبداه اذا نظر الى الفضيل بن يسار مقبلاً قال بشر الغبطين وكان يقول ان فضيلاً من اصحاب ابي و انى لاحب الرجل ان يحب اصحاب ابيه و قال الكشي انه ممن اجتمعت الصابة هلى تصديقه و الاقرار له بالفقه وعن ابراهيم بن عبداه قال كان ابو عبداه اذا رأى الفضيل بن يسار مقبلاً قال بشر الغبطين من اردان ينظر الى رجل من اهل الجنة فلينظر الى هذا وقال غاسل فضيل بن يسار انى لا غسل ابن يسار وان يده لتسبغنى الى عورته فضبرت بذلك ابا عبداه (ع) فقال رحم الله الفضيل بن يسار وهو منا اهل البيت

فصل ششم

در بعضی از تواریخ متعلقه بر زمان امامت حضرت باقر(ع)

اما وقایع بقیه سنه نود و پنج هجرى در این سال سعید بن جبیر بن هشام الاسدى الكوفى که از بزرگان تابعین بود نامر حجاج بن يوسف الثقفى ملمون او را شهید نمودند و گفته شد که او در شبان سنه نود و پنج شهید شد و او در علم خنیر شاگرد عبداه بن عباس بود. در حبیب السیر است که ایشان در بکر کمت نماز در مسجد العرام يك ختم قرآن مینمودند و از احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت در زمانی که تمام روی زمین محتاج بلم او بودند

در مجالس المومنین است که حجاج ملمون بعد از شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیادتر زنده نبود و در شب سیزدهم ماه رمضان همان سنه نود و پنج بجهنم اصل شد و گفته شد که اگر هر امتی خبیث خود را بیرون آورد و در مقابل آنها حجاج را بیرون آوریم خبت او بر همه غلب کند و او خیلی از شیعیان را بقتل رسانید

منجمله جناب کبیل و قنبر و عبد الرحمن بن ایمی لیلی و یحیی بن ام الطویل و آخر کنی را که کشت سعید بن جبیر بود و عدد مقتولین او صد و بیست هزار بودند . و در مرض مرگش بارها بیهوش میشد و باز بیهوش می آمد و میگفت چه میخواهد از من سعید بن جبیر؟ و سن سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط است

و در رجال امی علی است که سب عداوت و کینه حجاج با وی و قتل او شدت اتعاش بود حضرت زین العابدین (ع) و فرموده وقتی که وارد کردند سعید بن جبیر را به حجاج گفت انت شقی بن کبیر

فرمود مادری بهتر میشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابابکر و عمر در بهشتند یا جهنم فرمود اگر داخل جهنم یا در بهشت بشوم میدانم که در بهشتند یا در جهنم حجاج گفت چه اعتقاد داری در باره این دو فرمود من وکیل آنها نیستم - گفت کدام يك معيوب تر نزد تو فرمود هر کدام خداوند از او راضی تر است گفت خداوند از که راضی تر است فرمود علیل نزد خداوند است الذی یعلم سرهم و نجویهم - گفت میل نداری مرا تصدیق بنامی فرمود میل ندارم ترا تکذیب کنم و نیز در اینسال صحید بن حصیب که از قهای سبمه مدینه بود بعد از شهادت حضرت زین العابدین (ع) از دنیا رحلت کرد.

و در کتاب رجال از حضرت باقر (ع) روایت کرده قال ان سعید بن مسیب رضی الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الاثار و انهم فی زمانه و فی نه عاش تسح - و سبمن و فی حاشیة الرجال عن اسحق بن جریر قال قال ابو عبدالله (ع) کان سعید بن السیب و قاسم بن معن بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن العسین (ع)

و نیز در اینسال ابو بکر بن حارث بن هشام بن مغیره که از قهای سبمه مدینه و از سادات مدینه و برادرزاده ای جهل بود از دنیا رحلت کرد و نیز در اینسال هروة بن زبیر بن هوام از دنیا رفت و ایشان هم از قهای سبمه مدینه طیبه است .

و بدانکه قهای سبمه کسانی هستند که بعد از صحابه بودند و علم را از صحابه اخذ نمودند و قه عامه منتهی بآنها شد و بعد از صحابه فتوی از آنها اخذ میکردند، اول خارجه بن زبید بن ثابت الانصاری بود، دوم ابو ایوب سلیمان بن یسار بود که ملوک میسونه زوجة یغمبر بود، سوم قاسم بن معن بن ابی بکر الصدیق بود جد امی حضرت صادق (ع)، چهارم عبیدالله بن عتبه، پنجم سعید بن مسیب و او افضل قهای سبمه بود، ششم ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث، هفتم هروة بن زبیر بن هوام.

و نیز در اینسال عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس الملقب به منصور دواتی از مادر متولد شد و نیز در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی علیه اللعنه بدرک واصل شد و او بسیار خبیث النفس و سیئ الفطرة و قس القلب بود معهودی در هروج الذهب میفرماید پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان حجاج معبوس بودند و از آن جمله شانزده هزار تن برهنه و هریان بودند از یکی از زندانیان پرسیدند که چند سالت معبوسی گفت دوازده سال

و در تفسیر نیشابوری است در ذیل قوله تعالی «ولاتلذوا انفسکم بالالاقاب» که حجاج ملعون صد و بیست هزار مرد را بقتل صبر مقبول نمود و وقتیکه جهنم واصل شد میان زندانش سی و سه هزار معبوس بودند که آنها بی تصویر بودند و از معاضرات راهب نقل شده که روزی حجاج رفت بسجده جامع صدای ضجه شدیدی شنید پرسید چه صدا هست گفتند اهل زندان از شدت گرما ضجه میکنند گفت بگوئید بآنها «اخشوا فیها و لاتتکلون» و در معبوس صد و چهار هزار مرد و بیست هزار زن معبوس بودند که بعضی از آنها برهنه از لباس بودند و این ملعون خیلی حریص بود بقتل اختیار خصوص سادات و تأسف میفرورد که چرا حاضر نبوده در وقته طف که معین برقتل حضرت سیدالشهداء (ع) بشود

و در روایات است که این ملعون سه هزار از قبور نجف اشرف را نبش کرد در طلب جبه امیر المؤمنین (ع) بس ظفر نیافت بر آن

و در تاریخ کامل است که پنج روز بآخر ماه مبارک رمضان سال نود و پنج حجاج ملعون در

شهر واسط بدرک واصل شد در سن پنجاه سالگی وگورش مستور است و این ملمون بیست و دو سال در هراقین حکومت نمود، و در در المصلوک است که حجاج در سن هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجر الاسود را از خانه خارج نمود بعد حضرت علی بن الحسین (ع) او را در محل خودش نصب فرمود و فرموده که حجاج در زمان خلافتش یکروز رفت بالای منبر گفت خداوند مرا مسلط کرد بر شما با اعمال سینه که مرتکب هستید و اگر من بپریم شما از ظلم خلاصی نخواهید داشت با این اعمال سینه که دارید و اگر من نباشم به بدر از من مبتلا خواهید شد بعد این شررا خواند:

وما من یدالا یداه فوقها ولا ظالم الا سیلی بظالم

یعنی دستی نیست مگر آنکه دست خداوند فوق آن دست است کما قال تعالی یدالله فوق ایدبهم و ظالمی ظلم نمیکنند مگر آنکه مبتلا میشود بظالم دیگری و امر کرد حجاج که هر کس را حراس ببینند که در شب بعد از ناهماه میان بازاریها راه میروند گردنش را بزنند یکشب دیدند که چهار نفر مست شراب میان بازار راه میروند حراس اطراف آنها را گرفتند گفتند شما کیستید که مخالفت کرده اید حکم امیر را و شب راه میروید یکی از آن چهار نفر این رباعی را خواند

انا بن من دانت الرقاب له ما بین مغزومها و هاشمها
تایه بالرغم و هی صافرة بأخذ من مالها و من دمها

یعنی من پر کسی هستم که تمام مردم ذلیل و پستند از برای او از بنی مغزوم و بنی هاشم و همه می آیند نزد او برغم انف و حال آن که آنها خوار و پستند و میگیرد آن کس مال آنها را و میریزد خون آنها را

حراس خیال کردند که این شخصی از اقارب خلیفه است دست از قتل او برداشتند

بعد از دومی سؤال کردند تو کیستی این رباعی را خواند

انا بن النبی لایزل المهرقده وان نزلک يوماً صوف تود
تری الناس افواجا الی ضوء ناره قیام له من حوله و ضوء

یعنی من پر کسی هستم که روزگار قدر و جاه او را پست نمیکنند و اگر وقتی پست کند باز بلند میکند و می بینی مردم را که بروشنایی او فوج فوج میروند بعضی در اطراف ایستاده بعضی نشسته باشند حراس گمان کردند که این شخصی پسر اشرف قبیله هربست دست از قتل او برداشتند بعد از سومی سؤال کردند این رباعی را خواند.

انا بن اللی یطوا الرقاب بیفه و یضرب اهناق الرجال القشاعم
و ما ذاک من دخل ولا هو تایر و لکنه حاوی التنا و المکارم

یعنی من پر کسی هستم که گردن دوستانش بلنم میبندد بواسطه ششیر او میزند گردن کسانی را که با او گردن فرازی و گردن بلندی میکنند و نیست این از علت و هیب و نه از قبیل مداومت کنندگان بر کفری بعد از فتور و سستی در آن و لکن او حاوی و جامع است لغنا و مکالم اخلاق را حراس گمان کردند که او پسر حاکم هرب است دست از قتل او برداشتند

بعد از چهارمی سؤال کردند این رباعی را خواند .

انا بن اللی خاش العغوف بزومه و قومها بالسیف حتی استقامت
و کاباه لا تنفک رجلاه منها اذ الخیل فی یوم الکربه ملت

یعنی من پسر کسی هستم که میبباید صفوف لشکرا بزم و بقصد خود و نگهداری میکند صفوف لشکرا بشمشیر خود تا آنکه مستقیم بشوند و دو پای او از رکاب منگ نیشود زمانیکه اسبها در روز جنگ سخت بشدت حرکت داده شوند

حراس گمان کردند که او پسر اشجع عربست و دست از قتل او برداشتند چون صبح شد حراس این چهار نفر را بردند نزد حجاج و تفصیل را نقل کردند معلوم شد که اولی پسر حجاج است و دومی پسر فال بن است و سومی پسر میر غضب است و چهارمی پسر حاکم و پانزدهم است پسر حجاج از فصاحت و بلاغت اینها تعجب کرد با این پستی نسبشان و آنها را رد کرد پس بجالسین گفت: «با اولادتان ادب تعلیم کنید و الله اگر ادب اینها نبود الان حکم میکردم که گردن اینها را میزدند» بعد این رباهی را خواند

کن ابن من شئت و اکتسب ادبا یکفیک مضمونه عن النسب

ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی پسر هر کسی که میخواهی باش و کسب ادب بشنا کفایت میکند ترا ادب داشتن از نسب بلند داشتن و جوانمرد کسی است که بگوید من دارای این صفت محموده هستم نه کسی که بگوید پدرم دارای این صفت بوده

و نقل شده که پسر و زحجاج داخل شد بزوجه اش هند دختر نمان بن بشیر انصاری دید زوجه اش به آینه نظر میکند و میخواند

و ما هند الا مهرة هریة سلیلة افراس تحلها بئل

فان ولدت فضلا فله درها وان ولدت بئلا فجاه به البئل

یعنی نیست هند مگر زن روشن روی هریه از نسل مردمان شجاع دلاور که او را قاطری بخود حلال کرده بود پس اگر اولاد فضل نری بزاید جزای او باخدا خواهد بود و اگر اولاد جاهل نا قابلی بزاید از آنستکه پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار در غضب شد و او را طلاق داد و چند هزار درهم بدست یکی از اصحابش بجهت او فرستاد از بابت صداقیه اش پس آن شخص آمد نزد هندو خیر داد او را که حجاج او را طلاق داده و دراهم را بجهت صداقیه اش داده هند گفت این دراهم از آن تو بزرده بشارتی که بمن دادی که من از دست این سگ بنی تقیف خلاص شدم پس خیر بعبدالمک بن مروان رسید از هند خواستگاری کرد هند در جواب گفت من بکظرفی هستم که سگ دراو ولوغ کرده باشد عبدالمک نوشت تطهیر ظرفی که سگ دراو ولوغ کرده سهل است و جدیت کرد در طلب او ، هند شرط کرد که من زوجه تو میشوم بشرط آنکه حجاج زمام نانه مرا بدست گرفته پیاده و با پای برهنه از مره که مرکز هند بود بشام بکشاند پس عبدالمک فرستاد نزد حجاج و او را امر کرد که باید پیاده با پای برهنه زمام نانه هند را گرفته از مره بیاورد بشام حجاج حاضر شد و چنین کرد

اما وقایع سنه نود و شش هجری :

در ایسال جبار حید و لید بن عبدالمک بن مروان قاتل حضرت امام زین العابدین (ع) بجهنم واصل شد در نیه جبادی الاخره و جسد نعش را در باب الصنیر دمشق دفن نمودند و نیز

در اینسال قتیبة بن مسلم باهلی که امیر خراسان بود مقتول شد و در تاریخ وفیات الاحیان است که قتل قتیبة در ماه ذیحجه سال نود و شش در فرغانه واقع شد (و فرغانه مدینه واسه ایست در ماوراء النهر بین او و سمرقند پنجاه فرسخ است) و بعد او یزید بن مهلب بن ابی صفره قریب ده سال در خراسان حکومت نمود و کاشغر و سمرقند و بخارا و خوارزم را یزید بن مهلب فتح نمود و از خاقان چین باج و هدیه گرفت

و نیز در اینسال محمد بن اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رفت

و اما وقایع سنه نود و هشت هجری در اینسال موسی بن نصیر که از جمله تابعین بود و موصوف بود بکمال عقل و فضل و تقوی و ظهور شجاعت و دیانت در راه مکه مظهر ازدینا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه نود و هفت هجری در اینسال یزید بن مهلب مملکت جرجان و

طبرستان را فتح نمود

و نیز در اینسال ابوهاشم عبدالله بن محمد بن العنقیة بن علی بن ایطالاب (ع) را سلیمان بن عبدالملک بن مروان بزرگنا شهید نمود والدۀ ابوهاشم نافله بود و ابوهاشم وصی پدرش محمد بن العنقیة بود در حبیه ازدینا رفت و همانجا هم مدفون گردید (و حبیه از اهل عمان است و در طریق شام واقع است)

و اما وقایع سنه نود و نه هجری :

در روضۀ الانوار نقل کرده که جعفر بر مکی پدر خالد بر مکی در اینسال آمد بدمشق و او اول بدین مجوس بود و در نوبهار بلخ که آتشکده بود بیاد ت اصنام و پرستش آتش میگردانید تا آنکه نور اسلام در دلش تأیید و مسلمان شد بکروزی سلیمان بن عبدالملک درانجمن وزراء و امرآه گفت اگر مملکت و پادشاهی من از سلیمان بن داود زیاد تر نباشد کمتر نیست الا آنکه باد و دیو و وحوش و طيور در فرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست - یکتا ازدانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکند و زیری است که دانا و عاقل باشد و آن جعفر بر مکی است و در بلخ است و پدرانش همی بوزارت موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس در خود وزارت تو نیست بجز جعفر بر مکی - سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستد و آنچه بخواهد از اوضاع بپرسد پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

و ایضا در اینسال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف از جانب سلیمان بن عبدالملک و لیمه بد گردید و کتبت عمر بن عبدالعزیز ابوحنس است و مادرش ام عاصه دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش در سال شصت و یک هجری در قریه از قرای مصر بود و در آنوقت پدرش والی مصر بود

و ایضا در اینسال سلیمان بن عبد الملک بن مروان در قریه راین از دنیا رفت و در همان قریه دفن شد و در راین تا حلب چهار فرسخ است و بعد که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بجای او خلافت نشست

و اما وقایع سنه صد هجری :

در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب داعیان خود را باطراف روانه کرد و مردم را بسوی خود دعوت نمود و محمد بن علی از جمله جناد و زهاد بود و دو پسر داشت یکی عبدالله سفاح و دیگر عبدالله منصور دواتی و سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعد از حضرت سید الشهداء (ع) امامت منتقل شد بمحمد حنفیه و اینجماعت را کسانیه مینامند و بعد از محمد حنفیه میگویند امامت منتقل شد پسرش عبدالله بن محمد بن حنفیه المکنی بابوهاشم و چون ابوهاشم رفت بدربار سلیمان بن عبدالملک بن مروان در بین راه رسید بارش حبیبه که از اعمال شام است و در آنجا ملاقات نمود محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را و بین ایندو مصاحبت و مراقبت کاملی حاصل شد بعد ابوهاشم نزد سلیمان بن عبدالملک رفت او علم و فصاحت و فضایل او را دید از وی خوفناک شد و قتیکه ابوهاشم از نزد خلیفه بیرون شد خلیفه کسی را گماشت که در بینراه شیرمسموم بوی بخوراند و ابوهاشم احساس سم در خود نمود آهنگ حبیبه نمود که محمد بن علی در آنجا جای داشت و چون ابوهاشم را فرزند نی نمود خلافت را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس واگذار کرد و ابوهاشم وفات نمود و شعیبان اوجیح شدند و بامحمد بن علی بیعت نمودند و حبیبه قریه است که از علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او بفرزندان وی رسید و سفاح و منصور هر دو در آن قریه متولد شدند و در آن قریه نشو و نما یافتند و از آنجا منتقل شدند بکوفه

و نیز در اینسال ابوالطفیل عامر بن وائله در مکه مظهه وفات نمود و او آخر کیست آن

ازصحابه وفات یافته

و نیز در اینسال مسلم بن یسار قتیبه از دنیا رفت و او در شمار عباد بصره و قهسای که

سامان بود

و نیز در اینسال ابو امامه اسعد بن سهل بن حنیف از دنیا رحلت کرد و او در عهد رسول خدا (ص) متولد شده بود و پیغمبر او را بنام و کنیه جد مادربش ابو امامه اسعد بن زراره ناموکنیه نهاد و ابو امامه جد مادربش قبل از وفه بدر وفات نمود و او اول کسی بود از انصار که در بیع دفن شد

و نیز در اینسال محمد بن جبیر بن مطعم وفات نمود

و اما وقایع سال صدویکم هجری:

در بیست و پنجم ماه رجب اینسال عمر بن عبدالمزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و نیز

در اینسال محمد بن مرزان بن حکم بجهنم واصل شد

و نیز در اینسال یزید بن مهلب بصره آمد و یزید بن عبدالملک بن مروان را از خلافت خلع نمود

و اهل بصره با او بغلافت بیعت نمودند

و اما وقایع سال یکصد و دو هجری:

در اینسال یزید بن عبدالملک بن مروان برادرش مسلمة بن عبدالملک را باجم

کثیری از سپاه شام بجنک یزید بن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب هم با یکصد و بیست هزار

جمعیت حاضر شد در حدود انبار بجهت مقاتله با لشکر شام جنک منلوه شد و مدتی بطول

انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود و مردم را باهانت برادرش یزید بن مهلب تعریض

میکرد و حسن بصری مردم را باز میداشت از محاربه با لشکر شام بالجمله در روز چهاردهم ماه صفر سنه صدو دو لشکریان از طرفین هازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود یزید بن مهلب با جمعی از سپاه بصره دست بششیر نموده حمله بر شامیان نمودند کرد و غبار بسیار حرکت کرد چون گرد و غبار فرو نشست و از جنک باز ایستادند یزید بن مهلب را دیدند مقتول گردیده

مخطی نعماناد یزید پسر مهلب بن ابی صفره بود کتبه مهلب ابو سعید بود و در سال هشتاد هجری در قریه زاغول من قری مروالرود از دنیا رفت و اینوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش در سن سی سالگی بجای پدر نشست بعد بسعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملک بن مروان او را مزول ساخت

ودر نامخ التواریخ است که علماء تاریخ اتفاق کرده اند که در دولت بنی امیه از آل مهلب کریم تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس هیچ طایفه وجود و کرم آل برمک نبود

واما وقایع سنه صدو سه هجری :

در اینسال امی عمر و عامر بن شراحیل شعبی کوفی تابی از دنیا رفت ، زهری گوید علماء چهار تن باشند این مسیب است در مدینه شعبی است در کوفه حسن است در بصره

مکحول است در شام

واما وقایع سنه صدو چهار هجری :

در اینسال امی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس متولد شد درماه ربیع الاخره

ولقب امی العباس سفاح است

و نیز در اینسال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت ، و نیز موسی بن طلحة بن عبدالله از دنیا رفت

اما وقایع سنه صدو پنج هجری :

در اینسال در بیست و پنجم ماه شعبان یزید بن عبدالملک بن مروان بجهنم واصل شد و نیز در اینسال بعد از موت یزید بن عبدالملک بن مروان برادرش هشام بن عبدالملک بغلات و سلطنت نشست

و نیز در اینسال عکرمه بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود و او اصلش از بربر مغرب زمین بود و عکرمه در شمار علماء بزرگ روزگار بود و نیز در اینسال ضحاک بن مزاحم از دنیا رفت

و نیز در اینسال دو پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب از دنیا رفتند که یکی عبیده بن عبدالله بن عمر بود و مادرش صفیه دختر عبیده ثقفی خواهر مضار بن ابو عبیده بود و دیگر عبدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش ام ولد بود ، و نیز در اینسال ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

و نیز در اینسال عماره بن خزیمه بن ثابت انصاری از دنیا رفت

و نیز در اینسال کثیر بن عبدالرحمن خراهی شاعر هاشق مره از دنیا رفت

واما وقایع سنه صدو شش هجری : در اینسال حضرت امام محمد باقر (ع) و حضرت امام

جعفر صادق (ع) بامر هشام بن عبدالملک تشریف بردند بشام و کیفیتش چنانچه سید بن طاووس در کتاب امان الاخطار از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده آنستکه هشام بجمع مشرف شد فرمود من هم باید در حضرت باقر (ع) بیجم رفته بودیم پس روزی حضرت صادق ع در مجمع مردم فرمود *والله لعلنی انی بجمع مع اباالحق نبیا واکرمنا به فنحن صفوة الله علی خلقه وخیرته من عباده و خلفائه فالسید من اتبعنا والشی من عادانا وخالفنا*

پس سلمة بن عبدالملک این خبر را برادرش هشام داد فرمود در مکه مظنه هشام مترجمانند چون بدمشق رسیدو ما بدینه برگشتیم هشام قاصدی فرستاد نزد حاکم مدینه که پدر بزرگوارم مرا بدمشق روانه کند ماحرکت کردیم چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را از آن ندادند که بر او وارد شویم روز چهارم شدمارا بجلس خود طلبید - چون وارد شدیم آن مملون بالای تخت سلطنت نشسته بودو لشکر خود را مکمل و مسلح دو صف مقابل خود باز داشته بود و بزرگان قومش در حضور او مشغول تیر اندازی بودند

چون چشم هشام پدید بزرگوارم افتاد گفت با بزرگان قوم تیر اندازی بنسا - پدرم فرمود اکنون من پیر شده ام و از تیر اندازی بر نمی آید - آن مملون قسم یاد کرد که تراماف نیدارم و یکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که گمان و تیر خود را پدرم بدهم پدرم گمان را از آن مرد گرفت تیری بچله گمان گذارد و بیان نشان زد تیر دوم بالای تیر اول آمد و او را بدو نیم کرد و میان نشان محکم نشست چند تیر همین قسم انداخت رنگ نفس هشام متغیر شد و در تیر نهم بیتاب شد گفت *لیک افداختی ای ابو جعفر و تو ماهر ترین عرب و عجم هستی در تیر اندازی و عازم قتل پدرم شد و سر بزیر انداخت و تفکر میکرد و من پدرم در مقابل او ایستاده بودیم و ایستادن ما بطلول انجامید پدرم درخشم شد و نظر باسان میکرد و آثار غضب از جبین ناز نیش ظاهر گردید*

چون هشام این حالت را در پدرم مشاهده نمود از غضب آن حضرت ترسید و او را بالای تخت خود طلبید و بالای دست خود نشانید گفت آیا نسبت ما و شما که همه از فرزندان عبدمنافیم یکی نیست پدرم فرمودند چنین است ولیکن خداوند ما را مخصوص گردانید بسکون سر خود و با آنچه دیگران را بآن مخصوص نگردانیده و در آن مجلس هشام سؤالات زیادی نمود آن حضرت جواب دادند پس ساعتی هشام سر بزیر انداخت بدسر بلند کرد و گفت هرجا که داری از من بخواه پدرم فرمود اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند مرا رخصت ده که مراجعت نمایم هشام گفت رخصت دادم که همین روز مراجعت نماید پس پدرم با او وداع نمود و منم وداع کردم و چون از منزل هشام بیرون شدیم دیدیم بسترهای میدان جهات زیادی نشسته اند پدرم پرسید اینها کیستند ؟ گفتند قبیسان و رهبانان نصاری هستند و در اینکوه عالی دارند که اهل علمه ایشانست و هر سالی یکمرتبه نزاد میآیند و مسائل خود را سؤال میکنند و امروز برای آن جمع شده اند

پس پدرم نزد ایشان رفت و منم رفتم پدرم سر خود را بجامه خود پوشید که او را نشانند و با آن گروه نصاری بآن کوه بالا رفت و چون نصاری نشستند پدرم نیز نشست و ترسایان منمها برای عالم خود انداخته بودند عالمها از عبادت خانه بیرون آوردند و بر روی آن منمها نشانیدند و آن عالم بسیار مغمور بود بعضی از حواریین حضرت عیسی را دریافته بود و از پیروی ابروهای او پیروی چشش افتاده بود پس ابروهای خود را بحریر زردی بر سر بست و چشمهای خود را آن عالم نصرانی مثل چشمهای اضی بحرکت در آورد و بجا حاضران نظر کرد چون خبر بهشام رسید از محارم خود کسی

را فرستاد که ببینند بین پدرم و آن عالم چه گفتگو میشود چون نظر آن عالم پیدم افتاد، عرض کرد تو از مائی یا از امت مرحومه ؟

پدرم فرمود از امت مرحومه پرسید از علماء ایشان هستی یا از جهالشان؟ فرمود از جهال ایشان نیستم عرض کرد آیا من سؤال کنم یا شما سؤال میکنید؟ فرمود تو سؤال کن - عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت معد بن میگویی تو از من سؤال کن که سزاوار است مسائل چندی از او سؤال کنم ؟

عرض کرد خبرده مرا از ساعتی که نه از شب است و نه از روز؟ پدرم فرمود ساعت مابین الطلوعین است گفت پس او چه ساعت است فرمود او از ساعات بهشت است و در این ساعت پیامان بهوش می آیند و دردها ساکن میشود و کسیکه شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب می رود نصرانی گفت راست فرمودی مرا خبرده از آنکه شما ادعا میکنید که اهل بهشت میخورند و می آشامند و از آنها بول و غایطی جدا نمیشود نظیر آن در دنیا چیست ؟

فرمود طفل در شکم مادر میخورد از آنچه مادر میخورد و چیزی هم از او جدا نمیشود نصرانی گفت تو نگفتی که من از علماءی ایشان نیستم ؟ حضرت فرمود من گفتم از جهال آنها نیستم نصرانی گفت مرا خبرده از آنچه دعوای میکنند که میوه های بهشتی هر چه تناول کنند چیزی از آنها کم نمیشود باز بهال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد؟ فرمود نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمیشود نصرانی گفت مسئله از تو سؤال کنم از جواب او عاجز شوی حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبرده مرا از مردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدو پسر حامله شد و در یکساعت متولد شدند و در یکساعت مردند و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمرش گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال

حضرت فرمود آن دو عزیز و عزیز بودند که مادرشان در یکساعت به آنها حامله شد و در یکساعت آنها را متولد نمود و سی سال با یکدیگر بودند و احتمالی عزیز را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هر دو در یکساعت فوت شدند پس نصرانی از جای خود حرکت نمود و گفت از من داناتری را آورده اید که مرا رسوا کنید بخدا قسم تا این مرد در شام است من با شما سخن نخواهم گفت هر چه میخواهید از او سؤال کنید

بروایتی چون شب شد آن عالم بزد آنحضرت آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد چون این خبر به شام رسید و خیر مباحثه حضرت باقر (ع) با نصرانی در شام منتشر شد و باهل شام علم و کمال او ظاهر شد آن مملعون جایزه برای پدرم فرستاد و ما را بزودی روانه مدینه کرد و قبل از ما قاصدی بسرت فرستاد که در شهرهای بین راه ندا کند که دو پسر جادوگر ابوتراب معد بن علی و جعفر بن بن معد که من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده و دین ایشان را اختیار کردند پس هر که با ایشان چیزی بخروشد یا با ایشان سلام کند یا ماضی کند خوشن هدر است

چون قاصد بشهر مدین رسید بعد از آن ما وارد شدیم به آن شهر، اهل مدین درها را بروی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا جلی بن ایطالاب (ع) گفتند: هر قدر همراهان ما مبالغه کردند در ب را نیکشوند و آذوقه ما نیدادند چون ما نزدیک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان به دارا سخن گفت

فرمود از خدا بترسید ما چنان نستیم که بشا گفته اند و اگر چنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکیند چرا از معامله با ما امتناع دارد بدگفتند شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه میدهند و شما جزیه نیدهید هر قدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند در را نینگشایم تا شما و چهار پادشاه شما هلاک شوید چون حضرت امیر آن اشارت را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آنحضرت بکوه برآمد و رو بجهانبشهر کرد و آباتی را که خداوند در قبه شیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که میفرماید **بِقِیَةِ اللَّهِ خَیْرَ لَکُمْ اَنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ** ، پس فرمود ما یم بغداد بقیه الله در زمین ، پس باد سیاه تیره برانگیخته شد و صدای آنحضرت را بگوش اهل مدین رسانید و ایشان را دهشت عظیمی عارض شد و بر بامها بر آمدند و بجانب حضرت نظر کردند پس مرد بیری که پدرم را به آنجا مشاهده کرد صدای بلند ندا کرد از خدا بترسید ای اهل مدین که این مرد در موضعی ایستاده که وقتیکه شیب قوم خود را نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بغداد قسم که اگر در را ننگشاید مثل آن عذاب بر شما نازل میشود، پس در را گشودند و ما را میان شهروا دادند و ما طعام دادند و ما روز دیگر از آنجا بیرون شدیم

پس والی مدینه آن قضیه را بهشام نوشت آن ملعون نوشت که آن مرد ریرا بقتل برسانند و بروایت دیگر آن مرد ریرا طلبید و پیش از رفتن نزد هشام برحمت الهی واصل شد

وایضاً در این سال طائوس بن کيسان الغولانی الهمدانی که از بزرگان تابعین بود از دنیا رفت و در در السلوک است که منصور از عبدالله پسر طائوس است دعا کرد که از بدت برای ما حدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده ان اشد الناس عذاباً یوم القیة رجلا شرکه الله فی سلطانه فادخل علیه الجور فی حکمه ، منصور ساهتی سکوت نمود بفسیحه خوف این شد که عبدالله را بقتل برساند بعد سر بلند کرد عبدالله گفت قلم و دوات مرا بده ، عبدالله بداد منصور گفت چرا اطاعت نکردی گفت ترسیدم مصیبتی بنویسی و من شریک بشوم ترا در مصیبت الخ

و اما وقایع سال یکصد و هفت هجری در این سال خالد برمکی مأمور شد از جانب هشام بتبصر مدینه بلغ

و اما وقایع سنه یکصد و هشت هجری در این سال قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق که از قهات سبعة مدینه طیه بود از دنیا رحلت کرد و مادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است و با حضرت امام زین العابدین (ع) پسر خاله بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر پدر ام فروه والده ماجده حضرت امام جعفر صادق (ع) است

و اما وقایع سنه صد و نه هجری در این سال ابو العارث بن اسود الدلی البصری از دنیا رفت

و اما وقایع سنه صد و ده هجری در این سال حسن بن ابی الحسن البصری از دنیا رفت و او از زهاد ثابته و از بزرگان تابعین بود و مادرش خیره کنیز ام سلمه زوجه حضرت رسول (ص) بود و گاهی که مادر حسن از وی دور میشد جناب ام السله پستان خشک خود را بدهان او مینهاد و بکرامت آن منهدمه شیر بعلق حسن جاری میشد و گویند این حکمت و فصاحت از برکت آنست؛ و ابو عمرو بن العلی میگفت از حسن بصری و حجاج بن یوسف الثقفی فصیح تر نیافتم گفتند از این دو تن کدام یک گفت حسن بصری

این خلگان میگوید وفات حسن بصری در نیمه ماه رجب سنه صدوده هجری بوده
و مسعودی در مروج الذهب میفرماید ابو سعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد و نه
سال داشت

و نیز در اینسال ابن سیرین ابوبکر محمد از دنیا رفت در سن هشتاد سالگی
و نیز در اینسال ای فراس هم بن غالب معروف به فرزدق از دنیا رفت
و نیز در اینسال جریر بن عطیه شاعر از دنیا رفت بعد از فوت فرزدق بچهل روز یا ششماه
و چون جریر فوت فرزدق را شنید گریه کرد و گفت زندگی منم با آخر رسید چون کم اخلاق افتد که
ضدی یا صدیقی ببرد و صاحبش از هفتش زود و در سابق گفته شد که اسم فرزدق هم بن غالبست
و کنیه اش ابوفراس صاحب قصیده «هذالذی تعرف البطحاء و طائانه الخ» در مدح حضرت علی بن
العسین ع و این غیر ای فراس حارث بن سعید بن حدان است صاحب قصیده مبییه «الحق مهتضم
والدین محترم» که در مدح آل رسول (ص) و ذم بنی المباس است و سعید محمد امیر حاج او را
شرح فرموده و کتاب شرح قصیده ابوفراس طبع شده و این ای فراس در سنه سیصد و پنجاه و هفتاز
دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه صد و یازده: در اینسال عتبه بن سعد کوفی از دنیا رفت و از تاریخ
یاضی نقل شده که حجاج عتبه را چهارصد تازیانه زد که سب حضرت امیر ع بنشاید عتبه تحمل کرد
و ناسزا نکفت

و اما وقایع سنه صد و دوازده در اینسال مفتی شام ابو عبدالله مکحول وفات نمود
و از تاریخ یاضی نقل شده که مکحول فتوی ننیداد مگر اینکه میگفت لا حول ولا قوة
الا بالله هذا رائی و رائی یخطی و یصیب

و اما وقایع سنه صد و سیزده در اینسال فقیه حجاز عطاء ابن ابی رباح از دنیا رحلت کرد
در سن هشتاد و هشت و در حبیب السیر است که در اینسال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس
وفات یافت و او در هفتم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر ع در نوزدهم همان ماه
و همان سال از ششبر ابن ملجم (لح) ضربت بفرق نازنینش وارد شد - و کنیه علی بن عبدالله
ابو الحسن بود و عبد الملك بن مروان بسبب عداوتی که با امیر المؤمنین ع داشت روزی بوی
گفت نامبوکنیه خود را تغییرده که من نمیخواهم کسی باین اسم و باین کنیه باشد لذا علی کنیه اش
را بای محمد تغییر داد از خوف او و گفته است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود
و اجمل ترین آنها بود و جسدی چسبم و لعیه طویل و پاهای بزرگ داشت و طول قامتش بمرتبه بود
که هرگاه طواف میکرد چنین گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و گفتنی که گنجایش پای
او را داشته باشد یافت نشد و علی با طول قامتش نامنکب و شانه پدرش عبدالله بود و عبدالله نامنکب
پدرش عباس بود و عباس نامنکب پدرش جناب عبدالمطلب بود

و جناب علی بن عبدالله بن عباس نزد اهالی حرم معزز و محترم بود اما ولید بن
عبد الملك بن مروان دومرتبه آنجناب را تازیانه زد اول بجهت آنکه لبابه بنت عبدالله بن
جعفر بن ابیطالب را بجهال خویش در آورد و لبابه قبل از آن زوجه عبد الملك بن مروان بود
روزی عبد الملك سببی دندان زد نزد لبابه انداخت لبابه با کارد موضع دندان او را قطع کرد و بقیه

راخورد عبدالملک سبب پرسید ؟
گفت بجهت آنکه از گندهان تو اذیت نیایم ، عبدالملک در غضب شد و او را طلاق داد ،
بعد علی بن عبدالله او را تزویج نمود
مرتبه دوم ولید امر کرد او را تازیانه زوند و بر شتری واژگون نشانیدند و گرد بازارها
گردانیدند و ندا کردند که **علی بن عبدالله** بن عباس کذابست چون بولید رسانیده بودند که
علی بن عبدالله گفته امر خلافت باولاد من انتقال خواهد یافت انتهی مانی حبیب السیر
و در سابق گفته شد که حضرت امام محمد باقر ع در هفتم ذیحجه سنه صد و چهارده بزم
جفا شهید شد.

فصل هفتم

در مقابر شریفه بعضی از امامزادگان و از علماء اعلام که در هندوستان

و افغانستان و ترکستان واقع است

ولابد است در مقام اذکر سه امر :

امر اول در قبور شریفه واقعه در هندوستان

منجمله در اکبر آباد هند است قبر سید جلیل نبیل القاضی نورالله بن سید شریف الدین
المرعشی الشوشتری صاحب کتاب **مجالس المؤمنین** و کتاب **احقاق الحق** که در رد کتاب
ابطال الباطل فضل بن روز بهان نوشته شده و کتاب **ابطال الباطل** در رد کتاب **نهج الحق**
علامه حلی نوشته شده

و ایضا ابن سید جلیل مصنف کتاب **صوارم المحرقه** فی رد کتاب **صواعق المحرقه**
این حجر مکی است و این قبر ابن حجر عسقلانی مصنف کتاب **اصابه فی احوال الصحابه**
است چون ابن حجر عسقلانی از علماء مائه ثمانه بوده و خیلی متمصب و عنود بوده و امام ابن حجر مکی
از علماء مائه عشره بوده و بسیار متمصب و عنود بوده و معاصر بوده بامرحوم شیخ بهائی ره
الحاصل ایشانرا در هندوستان بسبب تألیف کتاب **احقاق الحق** شهید نمودند و گفتند که
نواصب او را در بینهاء گرفته و برهنه کردند و بدنش را باچوب خار دار اینقدر زدند که اعضایش
از یکدیگر منفصل شد

و در **فوائد الرضویه** از تذکره مولی الفاضل الکامل شیخ علی ملقب بحزین که از علماء
هند است و معاصر بوده بامرحوم مجلسی نقل میفرماید که سید قاضی نورالله شوشتری ره از مخالفین
تقیه میکرد و منعش را از سنیان مفضی میداشت و در مسائل فقهیه مذاهب ائمه اربعه اهل تسنن بسیار
ماهر بود و لذا سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان
مراتب علم و فضل او را فهمید او را متمصب قاضی القضاة داد و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در موارد
حکم کند برونق یکی از مذاهب اربعه بهر قسم که اجتهاد خودش مقتضی بشود و فرمود چون خودم
مجتهدم مقید نیشوم بذهب یکی معین از مذاهب اربعه از هر چهار مذهب حکم خارج نخواهد بود
سلطان شرطش را قبول کرد و در موارد حکم میکرد برونق مذهب امامیه و اگر در موردی اعتراض

بایشان می‌کردند الزام می‌فرمود آنها را که بروفق یکی از مذاهب اربعه است و در خفا مشغول بود بصنیفات و تألیفات خود تا آنکه سلطان اکبر شاه فوت کرد و پسرش سلطان جهانگیر شاه بجای او سلطنت نشست و بعضی از علماء مخالفین فہمیدند کہ ایشان بمنہب شیعه امامیه هستند پس شہادت دادند نزد سلطان بتشیع او و آنکہ ایشان ملتزمند کہ در احکام بروفق مذهب امامیه فتوی بدهند نہ بروفق مذهب ائمہ اربعه سلطان گفت در اول کہ قبول قضاوت را نمود این شرط را کرده و باین ثابت نیشود شیعه بودن او

پس علماء اہل تسنن جیلہا کردند کہ تشیع او را بر سلطان معلوم کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند پس بکنفر را وعدہ زیادی دادند کہ برود نزد ایشان تلمذ کند و اظهار تشیع بنماید و یکی از تصانیف ایشان را کہ دلالت بر تشیعشان بکنند بدست آورد، پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد و مدتی اظهار تشیع نمود تا آن کہ ایشان مطمئن شدند و کتاب مجالس المؤمنین بنظر آن خبیث رسید العاح زیادی نموده او را گرفت و استنساخ نمود و بنظر سلطان و علماء عامہ رسانید و شیعه بودن ایشان ثابت شد و بسطان گفتند کہ قاضی در کتابش چنین و چنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود .

سلطان گفت حدش چه چیز است گفتند حدش آنست کہ فلانہ عدد تازیانہ بر او بزنند ، سلطان گفت امر با شاست پس آن منافقین اینقدر تازیانہ بوی زدند کہ شہید شد و قبر شریفش در اکبر آباد ہند زیارتگاہ است و فضلا مشہور است با کرہ و عمر شریفش در وقت شہادت ہفتاد سال بود و والد بزرگوارش نیز از اہل علم و حدیث بودہ انتہی

و رحلتش در سنہ نہصد و نود بود (۱) و تاریخ رحلتشان بفارسی گنہ شدہ : «سید نور اللہ شہید شد» و منجملہ در بنارس ہند است قبر محمد بن ایطالاب الشہربہ علی بن ایطالاب بن عبداللہ الجیلانی صاحب دیوان کبیر و رسائل کثیرہ تولدش در اصفہان بود سنہ ہزار و صد و سہ و رحلتش در بنارس ہند بود سنہ ہزار و صد و ہشتاد و یک و مرقش مزار معروفست و او محمد بن ایطالاب شارح جفریہ است و غیر محمد بن ایطالاب الحائری است صاحب مقتل معروف

و منجملہ در حیدر آباد ہند است قبر جناب الشیخ حسین بن شہاب الدین بن حسین الکرکی مصنف شرح نہج البلاغہ و کتاب ہدایۃ الابرار و او اشعار بسیار نیکو دارد خصوصاً در مدح اہل البیت و در مواعظ و نصایح و از اشعار اوست کہ در قصیدہ اش میگوید :

فضاض امیر المؤمنین بسیفہ
لظاہا و املاک السماء لہ جند
وصاح علیہم صیحة ہاشیة
تکاد لہا شم الشوامخ تنہد الخ

و ایضاً از اشعار اوست

ولقد تأملت الزمان و اہلہ
فتن تجوش و دولة قد حازہا
فرايت نار الفضل فیہم خامدہ
قلوبہم مثل الحدید صلابہ
اہل الرذالۃ و العقول الفاسدہ
واکھم مثل الصغور الجامدہ

۱ - اشتہا شدہ است بلکہ ہزار و ہزار بودہ چنانکہ در نجوم السماء است و شاہد دیگر تاریخ

فرايت ان الاعتزال سلامة

وجملت نفسى واوعمر والزائده

رجلستان در حیدرآباد بود سنه هزار و هفتاد و شش درس شصت و هفت سالگی
و ایضاً در حیدرآباد هند وفات نمود فاضل کامل جعفر بن کمال الدین البحرانی که ایشان
مدتی در شیراز بودند بعد مسافرت فرمود بیلاهد هند و خدمت سلطان عبدالله قطب شاه رسید و در
حیدرآباد متوطن شد و مرجع ملت و دولت گردید - **ولنعم ما قیل:**

ما احسن الدین و الدنيا اذا اجتمعا

واقبح الکفر و الافلاس بالرجل

و در سنه هزار و هشتاد و هشت در حیدرآباد وفات فرمود

و منجمله در کنناهور است قبر محمد قلی بن محمد حسین بن حامد حسین بن
زین العابدین الموسوی النیشابوری الهندی والد جناب اجل میرحامد حسین هندی و نسب
شریفش منتهی میشود به میرسید شریف الدین که در حدائنه هلاکو خان از نیشابور بجانب هندوستان
هجرت فرمود و ولادتش روز دوشنبه پنجم ذیحجه الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود و در
خدمت سید دلدار علی تحصیل علم فرمود و استاد سید محمد بن دلدار علی بود و در اکثر علوم مشهور
آفاق شد و جناب میرمحمد قلی تصنیفات زیادی دارد و بررد هریک از ابواب تعفه اثنی عشره شاه
عبدالعزیز دهلی سنی کتابی نوشته

و منها کتاب تشیید الطاعن و کشف الضمائم و منها کتاب سیف ناصری و منها کتاب تغلیب

الکائد و منها کتاب برهان السعادات و منها کتاب معارج الانهام و منها کتاب تقرب الانهام و
کتاب دیگر که در فوائد الرضویه ذکر فرموده

رحلت آن بزرگوار در نهم محرم الحرام سنه هزار و دویست و شصت و هشت بود در بلده لکنهور
و در حسینیه خود دفن شد و ایشان سه پسر داشتند یکی جناب سید اعجاز حسین بود صاحب تصنیفات کثیره رحلت
ایشان در هفدهم شوال سنه هزار و دویست و هشتاد و شش بود و دیگری سید سراج العسین بود برادر
صاحب عقبات الانوار صاحب تصنیفات عدیده رحلت ایشان بیست و هفتم ربیع الاول سنه هزار و
دویست و هفتاد و دو بود

فرزند سومی ایشان حضرت حجة الاسلام والسلمین سید میر حامد حسین صاحب عقبات الانوار
است و گویا از صدر اسلام تا کنون کسی بدین موال تصنیفی نکرده در اثبات امامت و گفته شده که در
کتابخانه ایشان قریب سی هزار مجلد کتاب بود از کوچک و بزرگ و در هیجدهم ماه صفر سنه
هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرمود و در بلده لکنهور نزدیک قبر پدرشان دفن شدند و قبر شریف
ایشان و پدر بزرگوارشان زیارتگاه مسلمین است

و بدانکه عقبات کتب متعدده است در تحقیق و بیان سند و شرح بعضی از احادیث مسلمیه بین
شیمه و سنی، منجمله دو کتاب آن در بیان سند و شرح حدیث غدیر خم است، منجمله در سند و شرح
حدیث طبر مشوی، و منجمله در سند و شرح حدیث منزلت، و منجمله در سند و شرح حدیث انا مدینه العلم
و علی بابها و ایشان معاصر ثقة الاسلام حاجی نوری بودند، و ولد ارجمند ایشان جناب سید ناصر
حسین ادام الله تعالی برکات وجوده در جمیع علوم و کمالات وارث پدر و جد خود میباشد و چه خوب
گفته شاعر:

زنده است کسیکه در دیارش باشد خلفی بسادگارش

و منجمله در لکنپور است قبر جناب عالم تحریر سید دلدار علی بن السید محمد معین القوی الهندی صاحب تصانیف عدیده استاد جناب سید محمد قلی پدر میر حامد حسین وفاتشان در نوزدهم رجب سنه هزار و دوست و سی و پنج بود و دفن شد در لکنپور در حسینیه که خود بنا نموده بود
و منجمله سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی که از افضل صر خود و صاحب تصنیفات کثیره است تولدش سنه هزار و دوست و یازده بود و رحلتش سنه هزار و دوست و هفتاد و سه بود و در لکنپور در حسینیه نزد مقبره پدرش دفن شد

و منجمله السید الجلیل سید محمد تقی ابن سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی که از اجله علماء و صاحب تصنیفات کثیره است رحلتش در لکنپور بود در چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و دوست و هشتاد و سه و در لکنپور در حسینیه خودش دفن شد

و منجمله العالم النبیل العاج سید محمد ابراهیم بن سید محمد تقی بن سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی الهندی صاحب تصانیف کثیره رحلتش در بیستم جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و هفت بود

و منجمله العالم الجلیل السید علی محمد بن سید محمد سلطان العلماء ابن سید دلدار علی صاحب تصانیف کثیره و ولادتش چهارم شوال سنه هزار و دوست و شصت بود و رحلتش در چهارم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و دوازده بود و در لکنپور میان حسینیه دفن شد

و ایضاً در لکنپور استخبر جناب علام فہام احمد بن نصر اللہ الدیلمی القوی السندی (ره) در مجالس المؤمنین است که پدر ایشان قاضی تنه و رئیس سند بود و از تابعان ابوحنیفه و هواخواهان او بود لکن پسرش جناب احمد در عنفوان جوانی توفیق رفیق او شده از ظلمات منصب خود هدایت بنور تشیع جست و بیرکت حضرت امیر (ع) شیمه شد و تصفیلش را در کتابہ مجالس نقل فرموده و از جمله لطائف ترمیضات او آنکه در پشت بعضی از کتب خود نوشته بود قال ابوحنیفه یجوز النکاح بفرولی خلافاً للنبی حیث قال لانکاح بفرولی وقال الشافعی یجوز الاکل لکل متروک النسبہ عامداً خلافاً فی تعالی حیث قال ولا تاکلوا مما ملأ الله علیہ وانه لفسق

و مؤید اینست آنکه زہمشری در ربیع الابرار از یوسف بن اسباط که او نیز از رجال مخالفان است نقل نموده که میگفت: رد ابوحنیفه علی رسول الله (ص) اربع مائت حدیث او اکثر قیل له ما ذاق قال رسول الله (ص) للفرس سہمان وللرجل سہم واحد و قال ابوحنیفه لا اجمل سہم بہیئۃ اکثر من سہم المؤمن و اشهر رسول الله (ص) البدن و قال ابوحنیفه الاشعار مثله و قال (ص) البیان بالخیار مال یمتد و قال ابوحنیفه اذا وجب البیع فلاخیار و کان (ص) یقرع بین نساہ اذا اراد سفرأ و اقرع اصحابہ و قال ابوحنیفه الفرعة قمار

و جناب احمد بن نصر اللہ تألیفاتی دارند: منجمله رساله تریاق فاروق و از دلائل حسن عقیده او آنکه آخر بحسن خانه نیز فاتر گردید و در دارالعلانہ لاهور بدرجہ شہادت رسید و در حظیرہ میر حبیب اللہ مدفون شد رحمۃ اللہ علیہ

و منجمله در آثمیر است قبر جناب یوزاسف حکیم در آخر قصه یوزاسف و بلوهر در عین الحیوة مبرماید: یوزاسف از شهر سولابطه که مملکت پدرش بود حرکت کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تا آنکه آخر الامر بشهر کشمیر آمد پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام آن ولایت را هدایت و ارشاد نمود و در آنجا ماند تا اجلش رسید یکی از شاگردانش فرمود که برای مدفن او همداتی بسازد و سر خود را بفرغ گذارد و پای خود را بشرق و از دنیا رحلت فرمود و فلا قبرش در کشمیر مزار معروفی است

امر دوم - در قبور شریفه واقعه در افغانستان

اما در کابل و قندهار و غزنین حفیر فبری سراغ ندارم بلی در غزنین قبر سلطان محمود غزنینی این سبکتکین است که در سنه چهار صد و بیست و یک در غزنین از دنیا رفت و آنجا دفن شد .

و محنت است که قبر حکیم سنالی غزنینی در آنجا باشد، و در مجالس المؤمنین حکیم سنالی

را در عداد حکماء شیعه امامیه میشارد و این رباعی از ایشان است:

ای سنالی بقوت ایمان مدح حیدر بگوبس از عثمان

با مدیبتش مدافع مطلق زحق الباطل است و جاء الحق

رحلتش سنه باصعد و بیست و پنج بود و گویا قبرش در دیار غزنین است

و اما قبور شریفه واقعه در هرات - منجمله قبر شریف جناب عبدالله بن معویة بن

عبدالله بن جعفر الطیار، در عمدة الطالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در آخر خلفاء،

بنی مروان خروج فرمود بخلیفه عباسی و امرش بزرگ شد و جمیعت او زیاد شد و در سنه صد و بیست

و نه ابومسلم مروزی ایشان را گرفت و برد بهرات و آنجا معبوس نمود همین قسم در حبس بود

تا سنه صد و هشتاد و سه که در زندان از دنیا رفت و قبرشان در هرات مزار معروفی است و قبرش

معروف است بزار سادات، و در حبیب السیر است که مالک بن هیثم خزاعی که والی

هرات بود بامر ابومسلم او را بقتل رسانید باین قسم که امر کرد فرس در دهانش کردند تا نفس

قطع شد

و منجمله امیر رحمنی مصنف زاد السافرین و نزهة الارواح و غیر اینها در شانزدهم شوال

سنه هفتصد و هجده در هرات رحلت فرمود و در بیرون گنبد مقبره جناب عبدالله بن معویة بن

عبدالله بن جعفر الطیار دفن شد

و منجمله قبر جناب خواجه عبدالله انصاری ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری

در حبیب السیر است که ایشان از احفاد ابویوب انصاری هستند و ابویوب از صحابه

کبار است و قبرش در قسطنطنیه است - ولادت جناب خواجه عبدالله در سنه سیصد و نود و شش

بود و رحلتش در حدود سنه چهار صد و هشتاد و یک بود و قبر شریفش در بقعه کازران هرات است

و در فوائد الرضویه از ایشان نقل کرده که گفت سیصد هزار حدیث بهزار هزار سنه

حفظ کردم، و مناجات خواجه عبدالله انصاری معروف است و ما بعضی از فقراتش را تیناً

ذکر میکنیم :

عرض میکند : الهی بکنائی و بیهمتائی و قیوم و توانائی و بر همه چیز دانائی و در همه حال بینائی و از عیب مصفائی و از شریک میرائی اصل هر دوائی شاهنشاه و فرمانروائی معزز بتاج کبریائی مستند نشین استغنائی - الهی چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم - الهی اگر چه بسی طاعت ندادم اما جز تو کسی را ندادم ای دیر خشم زود آختی - الهی من غلام آن مصیبتم که مرا بجنر آورد و از آن طاعت بیزارم که مرا بجبب آورد - الهی اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم کرم تو از جرم من بیش است - الهی همچنان بید بغود میلرزم که مباد آخر بجوی نیزم - الهی عاجز و سرگردانم و در مانده و حیرانم - الهی اگر دوستی نکردم دشمنی هم نکردم اگر چه بر گناه مصرم اما بر یگانگی تو مفرم - الهی دست گیر که دست آویز نداریم بپذیر که پای گیریز نداریم

بکشای دری که در گشایند توئی
بنای دهی که ره نایند توئی
من دست بهیچ دستگیری ندم
کایشان همه فانی اند و پاینده توئی

الهی از مصیبت ما، دوست تو محمد مصطفی (ص) اندوهگین میشود و دشمن تو ابلیس شاد اگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین شود و دشمن تو شاد - الهی دو شادی بدشمن روا مدار و دو اندوه بردوست مگذار

ای لطف عیم تو خطا پوش همه
وی حلقه بندگیت بر گوش همه
بردار خدا یا ز کرم بارگناه
در روز فروماندگی از دوش همه

الهی هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی - الهی اگر کاسی تلخ است از بوستان است و اگر عباده مجرم است از دوستان است

من بنده عاصم رضای تو کجاست؟
تاریک دلم نوروضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
آنزد بود لطف و عطای تو کجاست

الهی هر که ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت
آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی چون در تو نگریم از جمله ناجدارانم و تاج بر سر و چون بر خود نگریم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر - الهی هر خود بر باد کردم بر تن خود بیداد کردم - الهی مگوچه آورده که رسوا شوم و مبرس چه کرده که روسیاه شوم - الهی ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب و سینه مان پر آتش و چشمان پر آب گاهی در آتش بینم میسوزیم و گاهی در آب چشم خرقاب

یوسته دلم دم از هوای تو زند
جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاک من گیاهی روید
از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عباده خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بودی
دی آمدم و ز من نیامد کاری
امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری

الهی توانگران بزرگ و سیم نازند و درویشان با « نحن قسنا » سازند - الهی دیگران مست

شراب و من مست ساقی مستی ایشان فانی و مستی من باقی

مست توام از باده و جام آزادم صید توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از خانه و بتخانه تویی ورنه من از این هر دو مقام آزادم

الهی اگر مجرم مسلمانم و اگر گناهکارم پشیمانم - الهی چون حاضری ترا چه جویم و چون نظری ترا چه گویم و در تاریخ گزیده است از سخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهوا روی مگر باش و اگر بآب روی خس باش و اگر درآمی در باز است و اگر نیای حق بی نیاز است. هر که را این ده خصلت نیست مرگش بهتر است از زندگی با حق بدست با خلق بانصاف با نفس بهتر با بزرگان بحرمت با کودکان بشقت با: دوستان نصیحت با دشمنان بعلم با دوستان بیذل با جاهلان بعت با عالمان بتواضع؛ سرمایه همه گناهان جهل است امید رحمتها صبر است دلیل همه نیکیها عمل است داروی همه گناهان توبه است زوال همه نعمتها ناشکری است

و منجمله فیر مولانا حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری و ایشان تصنیفات زیادی دارند: تفسیر کبیر جواهر التفسیر و تاجرو بنجم زیادت نوشته نشده

و منجمله تفسیر دیگری مسمی بختصر الجواهر و او تا آخر قرآن است و منجمله کتاب روضة الشهداء و گویا او اول کتابی بود که دهراتی بفارسی نظماً و نثرأ نوشته شده و آقاپان مرتبه خوانها ایدهم الله تعالی اورا تلقی قبول نموده اند لذا این سلسله جلیله را روضه خوان نامیدند و او درمبادی امر بهرات رفت و ملازم امیر علی شیر سلطان هرات شد و تزویج کرد خواهر ملا عبدالرحمن جامی صوفی سنی را و باینجهت نزد اهل سبزواری متهم شد چون آنها خیلی متصب در تشبیه اند و شاهد بر این شعر ملای رومی است که میگوید:

سبزواری است این جهان کجدار ما چه بوبکریم در وی خوار و زار

گفتند که مولانا حسین کاشفی سبزواری بجهت بعضی از مصالح بهرات رفت و مدتی صحبت امیر علی شیر گرفتار شد و بدامهم دامادی ملای جامی پای بند شد مردم سبزواری باو بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بسبزواری مراجعت کرد مردم خواستند او را امتحان نمانند تا آنکه روزی جناب مولانا مشغول موعظه بود در طی موعظه گفت دوازده هزار مرتبه جبرئیل برینمیر (ص) نازل شد، پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند مرتبه بر امیر المؤمنین (ع) نازل شد مولانا متعجب ماند که اگر گوید نازل شد دروغ است و اگر بگوید نازل نشد مردم سبزواری باو بدگمان می شوند، تا آخر الامر گفت بیست و چهار هزار مرتبه

پیرمرد گفت بجهت دلیل فرمود بدلیل آن که یزید بر امیر المؤمنین (ع) نازل شده باشد که مدینه علم است باید بیست و چهار هزار در رفتن و آمدن بامیر المؤمنین (ع) نازل شده باشد، و از جمله شواهد شیمه بودن این ایشان اینست بیت است:

ذریبی سؤال خلیل خدا بخوان وز لایزال عهد جواش بکن ادا

گرد در تراهیان که امامت نه لایقت آترا که بوده بیشتر عمر در خطا

و ایشان در هرات فوت کرد در حدود سنه نهصد و ده و همانجا هم دفن شد

و منجمله قبر جناب احمد بن حسین المدائنی المعروف به بدیع الزمان صاحب مقامات و مبدع آن، در فوائد الرضویه است که او از اعاجیب زمان بود و درسه سیمدو نود و هفت مسوماً دهرات فوت کرد، و حکایت شده که او سکنه کرد گمان کردند مرده است تجلیل کردند در دفن او. چون قبرش را پوشانیدند در میان قبر بهوش آمد در وقت شب صدای او را شنیدند قبرش را شکافتند یافتند او را که دست خود را بر پیش گرفته و از هول قبر وفات کرده **ومن اشعاره :**

همدان لی بلد اقول بفضلہ

لکنه من اقبیح البلدان

سبیلنه فی القبح مثل شیوخه

وشیوننه فی القل کالمبیین

و در مدح شخصی بداهتاً گفت

حضرتہ الذی می کبۃ المحتاج لا کبۃ الحاج و مشر الکریم لا مشر العرم و منی الضیف
لا منی العیف و قبلۃ الصلات لا قبلۃ الصلوۃ و من مقالاته الرائقه بنقل صاحب الوفیات قوله

الماء اذا طال مکنه ظهر خبثه و کذا الضیف یسبح لقاہ اذا طال بقاءه

بنی میهمان زشت میشود ملاقات کردن او هر گاه طول بکشد اقامت او و قریب باینست

قول شاعر :

میهمان گرچه عزیز است ولی همچون نفس

تک میگردد اگر آید و بیرون نشود

و قبرش هم دهرات است

و منجمله قبر عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن محمد الدشتی الفارسی الحنفی

الاشعری اللقب به المولی الجاهلی و از قصاید مشهوره اوست قصیده که مطلعش اینست

اصبحت زائرأ لك يا شحنة النجف

بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

و در روضات از سید امیر محمد حسین خواتون آبادی سبط مرحوم مجلسی ادله بر

تشیع ایشان نقل فرموده منجمله این شعرش که در کتاب صیحة الانوار است

بیخه و رکن اسداللهی را

بیخ بر کن دو سه رو باهی را

بعد فرموده بن خیرداد جدم علامه مجلسی از جدش مولی درویش محمد بن الحسن النطنزی از

شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی که فرمود من مسافر بودم با فاضل جامی در سفر زیارت نجف اشرف

و من از او تبقیه میگردم و اظهار تشیع نیکتردم تا رسیدیم ببنهاد یکروز رفته بکنار دجله بجهت

تنزه پس درویشی آمد و قصیده غزالی در مدح حضرت امیر (ع) خواند چون فاضل جامی شنید گریه

کرد و بسجده افتاد و در سجده گریه کرد بعد سر از سجده برداشت و مداح را طلبید و جایزه قابلی

بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریه و سجود من سؤال نکردی گفتم جهش معلوم است

چون خلیفه چهارم را مدح کرد لذا شاکراً و تعظیماً بسجده افتادید و گریه کردید

ملای جامی گفت حضرت امیر ع خلیفه اول بودند نه خلیفه چهارم و من الان تبقیه را برداشتم

بجهت خلوس مودتی که بین من و شما هست و بدانکه من شیعه امامی هستم لکن چون تبقیه واجبست

لذا من منجم را بنهان میدارم و این قصیده را که درویش خواند من گفتم اما و لکن تخلص خود را در

آخرش ذکر نکرده ام تبقیتاً و من مسرور شدم که قصیده من منتشر شده و مرضی طبایع گردیده یعنی

که اورا مداحان میخوانند ومن از شوق گریه کردم و سجده شکر بجای آوردم

و نقل فرموده از بعضی از اصحاب و خدمه فاضل جامی که تمام کسانیکه در منزل او بودند از خدام و هیالات و عشیره او همه شیعه امامی بودند و نقل کردند که او خیلی اصرار داشت در وصیت باعمال تشیه بالخصوص در سفر پس شکی نماند در شیعه بودن ایشان - بعد میفرماید ایشان خیلی ظریف و خوش محضر بودند یکروز در حضور اصحابش خواند

بسکه در جان فکار و چشم بیدارم تویی هر که پیدا میشود از دور بندارم تویی
یکی از اصحابش گفت بلکه خری از دور پیدا شود ؛ ملا گفت « باز بندارم تویی » و لایحقی مافیہ من اللطف - و این رباعی از ایشان است :

فارقت ولا حیب لی الا انت
اجاب چنین کنند احسن احسن
ظن میبردم که در فراقم بکشی
وا لله لقد ضلت ما کنت ظننت
اتهی مافی الروضات .

و این عبدالرحمن جامی است شارح کافیه و این رباعی هم نیز از او است :

ای منبجه دهریده جام میم
کامدز نزاع سنی و شیعه قیم
گویند که جامیاچه منهداری
مدشکر که سگ سنی و خر شیعه نیم
و در مرآة البلدان این اشعار را نیز نسبت باوداده
سلام علی آل طه و یس
سلام علی روضة حل فیها
امام بیهای به الملك والدين - الخ

و ایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند :

نفحات و ملک او قدت جمرات شوق فی العشاء
ز همت سینام آتشی که برد زبانه کاتاشاه
مه اهل مسجد و صومعه بی ورد صبح و دعای شب
من و ذکر طرة طلعت تو من النداة الی العشاء
و فرموده رحلتش سنه هشتصد و نود و سه هجری بوده در سن هشتاد و یک سالگی

و منجمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری الرازی المشهور به امام فخر
الرازی الاشمزی الناضی ، و اهل تشن ایشانرا رئیس رأس ماه ساده مینامند چنانچه عمر بن
عبدالعزیز را رئیس رأس ماه اولی و محمد بن ادریس شافعی را رئیس رأس ماه ثانی و
احمد بن شریح را رئیس رأس ماه ثالث و ابو بکر باقلازی را رئیس رأس ماه رابع میدانند
و ابو حامد غزالی را رئیس رأس ماه خامه میدانند

ولادت امام فخر رازی در نیمه رمضان سنه بانصد و چهل و چهار بوده در ارض ری و
رحلت ایشان در عید فطر سنه ششمه و هشتاد و هفت بوده بهرات و قبرش در هرات معروفست
و این رباعی منسوب است باو :

درویشی جو و روی در شاه مکن
وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو
در چاه بزی و طلب جاه مکن
و منجمله در قصبه تایباد که از دهات بوشنج است در ده فرسخی هرات قبر شیخ رکن الدین
ابوبکر تایبادی که در سنه هشتصد و نود و یک بوده

و این اشعار از اوست :

گر منزل افلاک شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سمیای بیعاصل تو

و در هرات است قبر شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور سوم عالی که در بیست و پنجم ذیحجه العرام سنه هشتصد و پنجاه در طبرک که نزدیک طهران است از دنیا رحلت نمود و جسدش راحل نمودند بهرات و در مدرسه زوجه مکرماهش مهعلیا گوهر شاد آغا دفن شد

و ایضا در همین موضعت قبر مخدومه گوهر شاد آغا زوجه شاهرخ میرزا و بانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است .

و ایضا در همین موضعت قبر جناب بایسنقر بن شاهرخ پسر گوهر شاد آغا که در هرات صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هشتصد و سی و هفت از دنیا رحلت نمود و غسل در کتیبه ابوان مقصوده مسجد گوهر شاد از نقایس دنیا محسوبت

و ایضا در هرات است قبر سلطان حسین باقر که در شب یازدهم ذیحجه العرام سنه نهمصد و یازده در هرات از دنیا رفت و در گنبد مدرسه که برای همین مصلحت بنا نموده دفن شد

و ایضا در هرات است قبر وزیر او امیر علی شیر بانی ابوان قلی صحن عتیق مشهد مقدس و در سنه نهمصد و پنج در هرات از دنیا رفت و در گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

امر سوم در قبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا و سمرقند و بلخ است

و اما در بخارا قبر جناب شیخ ابوالعالی باخزری است الملقب بسیف الدین که در سنه ششصد و پنجاه و هشت از دنیا رفت و مرقدش در بخارا است - روزی بر جنازه حاضر شد گفتند شیخنا این میت را تلقین فرما پیش روی آن میت ایستاد و این رباهی را خواند

گر من گنه جله جهان کردم لطف تو امید است که گیرد دستم

گفتی که بوقت حیز دستم گیری عاجز تر از این خواه کاکنون هستم

و ایضا در بخارا جناب خاتم المجتهدین مولانا آخوند ملا عبده بن محمود النستری ثم الشهدی الغراسانی را بقتل رسانیدند و بدنش را در میدان بخارا سوختند و قتلش در حدود سنه هزار بود و کیفیت شهادتش اجالا در خانه باب پنجم در مقام ذکر شهداء از علماء گفته شد

و اما در سمرقند است قبر شریف جناب قثم بن عباس بن عبد المطلب

و در ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بود که بعد از دفن حضرت یوسف (ص) از میان قبر شریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد و حضرت امیر (ع) در زمان خلافت ظاهر به خود حکومت مکه مظهر را با او گذار فرمود و او بالشکر اسلام بسمرقند آمد و در آنجا شهید شد و قبرش در سمرقند است

و در بین جیحون و سمرقند است قبر ابوالعباس جعفر بن محمد بن ابی بکر السمرقندی المستفزی صاحب کتاب طبالنبی و دلائل النبوة و غیرها و خواجه نصیر الدین در آداب المتعلمین امر فرموده رجوع بآن را و فرموده ولایه ان یتعلم

شیخاً من الطب ویتبرک بالانار الواردة فی الطب الذی جمعه الشیخ الامام ابو العباس السمرقندی فی کتاب طب النبی - ابن عیارت فی الجمله شهادت میدهد بشیعه بوذن او وفاتش در سنه چهار صد و سی و دو بود و قبرش بنسف است و او شهری است بین جیحون و سمرقند

و در سمرقند است قبر امیر تیمور سورسانی که اول پادشاه سلاطین گورکانیه است و در شب هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت در سمرقند از دنیا رفت و در مقبره که در حیات خود ساخته بود دفن شد و از علماء اهل تسنن **قبر محمد بن اسماعیل المعروف** البخاری در سمرقند است مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل سنت و باعتقاد علماء جمہور اثنی و اقدم معدن است خلا و علماء ورتبنا و جهت اشتہار صحیح بخاری چنانچه بعضی از علماء فرموده اند اینست که او تظاهر نمود بعبادت اهل البیت و لذا خبر غدیر خم و حدیث سد ابواب و حدیث طائر مشوی را در کتاب خود نقل نکرده و ورود آیه تطہیر را در شان اهل بیت انکار نموده با اجماع مفسرین که در شان اهل بیت نازل شده و همچنین حدیث برات را هم نقل نکرده بلکه گفته از برای خواندن سوره برات را بر اهل مکه یغیبر (ص) کسی رامین نکرده و ولد بخاری سنه صد و نود و چهار بوده و رحلتش شب عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش بود در قریه خرتنک که از قرای سمرقند است و از آن قریه تا سمرقند سه فرسخ است

و مخفی نماند که شیخ اجل ابو محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش المرافی الکوفی السمرقندی صاحب تفسیر عیاشی ظاهراً اصلاً از اهل سمرقند بوده و او از علماء شیعه بوده و عمرش در حدود عصر کلینی بوده و شیخ کشی صاحب رجال معروف از تلامذہ او بوده لکن تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست .

و هم چنین نجاشی ابو العباس احمد بن العباس صاحب کتاب رجال معروف هم که جمیع علماء ما اعتماد باو دارند در همین عصر بوده تقریباً و ولادتش سنه سیصد و هفتاد و دو بود و رحلتش در قریه مطر آباد که دمی است در نواحی ساوه واقع شد سنه چهار صد و پنجاه و ایشان هم شیعه امامی بودند **و اما در بلخ ختیر** قبر کسی را از بزرگان سراغ ندارم مگر اوحد الدین انوری و اشماری نسبت باو میدهند که دلالت بر تشیع او میکند و وفاتش در بلخ بود سنه پانصد و چهل و هفت

و بدانکه در بلخ مقبره ای است که مشهور است بزار شریف و بعضی از اهالی بلخ اعتقادشان آنستکه آن قبر مقدس حضرت امیر المؤمنین است و این اشتباه بسیار است و مدوک اشتباه چنانچه جناب آقاسید محمد نائب کلیددار نجف اشرف پسر مرحوم آقاسید حمید رفیعی از برای ختیر نقل کرد آنستکه فرمود در نجف اشرف کتابی دیدم در دست یک نفر از علماء و در آن نوشته بود که بکنفر از امرای بلخ مبتلا شد بمرض وجع المغاسل و هر قدر نزد اطباء معالجه نمود علاج نشد تا آنکه بالاخره متوسل شد بحضرت رسول (ص) شب آنحضرت را در عالم رؤیادید فرمود دوی مرض تو مالیدن روغن لاولا است .

از خواب بیدار شد اطباء را طلبید و گفت روغن لاولا چه روغن است ؟ همه گفتند ننیدانیم بعد علماء اهل تسنن را طلبید و از آنها سؤالی نمود آنها هم گفتند ما ننیدانیم بعد بوزیرش گفت آیادر اطراف مملکت عالی هست که ما از او سؤال نکرده باشیم ؟ وزیر قصص کرد عرض کرد بلی در بلخ عالی هست رافضی امیر حکم کرد که او را حاضر کنید چون حاضر شد از او سؤال کردند ؟

آن عالم راضی گفت روغن لاولاروغن زیتون است . گفت بجه دلیل ؟ گفت بدلیل آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده :

« الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح كانهما كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية »

امیر روغن زیت رامالید جمع مفاصلش خوب شد این بود که امیر بآن عالم راضی خیلی محبت والطف نمود علماء اهل تسنن خیلی از این مطلب دلگیر شدند بکروز بامیر گفتند این عالم راضی سب و لمن میکند معویه را

امیر بآن عالم شیعه اعتراض نمود گفت آیا این حرف راست است ؟
گفت بلی ! امیر گفت چرا ؟ عالم گفت او سهل است بلکه من بان کسبکه او را والی دمشق نمود سب و لمن میکنم !

علماء اهل تسنن و امیر خلقتان بدترتک شد !

عالم شیعه گفت بلکه عثمان هم سهل است من سب میکنم عمر را چون عثمان سینه ای است از سینات عمر !

امیر و علماء اهل تسنن رگهای بدنشان حرکت کرد !

عالم شیعه گفت لمن عمر هم سهل است من سب میکنم ابابکر را چون عمر سینه ای است از سینات ابابکر !

علماء اهل تسنن خواستند در مجلس او را بقتل برسانند امیر جلوگیری کرد از آنها و گفت جواز سب ابابکر چه چیز است ؟

عالم شیعه بامیر گفت از خود انصاف میفروم و قتیکه دختر عسی بن حاتم را اسیر کردند حضرت رسول بوی احسان و اکرام نمود و خلعت و راحله بخشید ، و وقتی که برادرش عسی بن حاتم خدمت حضرت پیغمبر (ص) آمد حضرت رداء مبارک را از دوش نازنین بر داشت و روی زمین بجهت عسی بن حاتم فرش کرد و خود روی زمین نشستند و حال آنکه در آنوقت هنوز آنها ایسان نیاورده بودند ، عیال پیغمبر با پسر و دختر حاتم کجا و معامله ابابکر و عمر با دختر پیغمبر (ص) در مسئله فدک کجا ؟ !

الحاصل اینرا که گفت امیر بلخ تصدیق کرد او را و شیشه شد و آن عالم اسمش علی بود و اسم پدرش ابو طالب چون از دنیا رفت او را در همین موضع دفن کردند امیر بلخ بجهت قبر او بقعه و بارگاه ساخت و موقوفاتی قرار داد و معروف شد بقبر علی بن ابیطالب لکن در حبیب السیر کیفیت این مزار بلخ را بقسم دیگر نوشته (فراجع) لیکن خیلی از عرفاء و بعضی از علماء نجوم از بلخ بوده اند .

منهم ابراهیم بن ادهم البلخی و در خاتمه باب ششم گفته شد که قبر او در شام است و بعضی گفتند قبر او در حضر موت است که از بلاد بین باشد

و منهم محمد الشهور بالمولوی المعنوی صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان علماء دیار بلخ بود و در زمان سلطنت سلطان خوارزم شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الله الحرام و بعد از

مروزش بیلا در روم افتاد رفت بقعبه قونیه و بقیه عرش را در آنجا ساکن شد تا از دنیا رفت از اینجهت مشهور شد به **ملای رومی**

و در روضات الجنات است که وفاتش درخامس جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و ایشان از تلامذه شیخ عطار بودند و مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و مدتی شمس الدین تبریزی را درک نموده و در مجالس المؤمنین میفرماید او از شیعیان خلص بوده و شاهد بر تشیع او این اشعار است

تو بتاریکی علی را دیدم
و در جای دیگر میگوید :

رومی نشد از سر علی کس آگاه
زیرا که نشد کس آگاه از سراله

یک ممکن و اینهمه صفات واجب
لا حول ولا قوه الا بالله

و از کتاب عجائب البلدان نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده و در سلك عرفاء بوده و وقتیکه شرمیگفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاتر شان مینوشتند و گفته شده که سعدی شیرازی در زمان سیاحتش رسید بیلد ملای رومی و در محلی منزل کرد که آنجا تا محل ملای رومی مسافتی بود یکروز قصد کرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید پس این مصراع را گفت (سرمست اگر در آئی عالم بهم بر آید) مصراع دومش را نتوانست بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول سخنی که ملا با او گفت این بود :

سرمست اگر در آئی عالم بهم بر آید
خاک وجود ما را گرد از عدم بر آید

الی تمام العزل المروف - پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومی را

و در روضات از علاء الدین سنائی نقل کرده که آنچه مرا بجنب آورده از حال ایشان آن است که گاهی از خادمان سؤال میکردند آیا در خانه چیزی یافت میشود که غذا بخوریم ؟ اگر خادم میگفت نه ، بسیار فرحناک و خوشنود میشد و میگفت الصدقه اللی جعل فی منزلنا شهباً من منازل اهل البیت - و اگر خادم میگفت نم در خانه از طعام مطبوع و غیر مطبوع یافت میشود میگفت امروز از منزل مارا تاعه منزل فرعون استنمام میشود

و منهم شتیق بن ابراهیم البلیخی المروف در روضات از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شتیق از تلامذه حضرت موسی بن جعفر (ع) بود و از آن بزرگوار هم روایت کرده و او جامع بود علوم رسبه شرعیه را و معارف کشفیه ذوقیه را و استاد حاتم اسم بود و رفیق ابراهیم ادهم و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند سنه هشتاد و چهار با تهاجم رضی و قبرش در ناحیه ختلان است کذا فی مجالس المؤمنین (و در مرصده است که ختلان قریب بمرقند است)
و در روضات است که او بید نیست که شیعه بوده نظر بنایت معرفتش و عدم ظهور چیزی که منافی با تشیع باشد بوجهی از وجوه علاوه آنکه ابن خلکان متعصب ناصبی که بتائیش بر ذکر و قیات اعیان است ذکری از شتیق نکرده و این نیست مگر بجهت آنکه ایشان شیعه خالص بودند و نصب او مانع از ذکر ایشان شده - و سبب تو به شتیق این شد که او از ابناء تجار و متولین بود رفت بتجارت بیغضی از بلاد ترکیه در حدائق سن و داخل شد به بتخانه دید خادم آنجا معاشش را تراشیده ، شتیق به آن خادم گفت : بدانکه تو صانعی داری حی و عالم او را عبادت کن نه

این بهائی را که نفع و ضرر ندارند - خادم گفت اگر اعتقاد تو اینست پس خداوند قادر بود که رزق ترا در شهر خودت بدهد چرا زحمت بخود قرار داده و باینجا آمده بجهت تجارت ؟ شقیق متنبه شد و طریق زهد را پیشه گرفت

و در روضات است که حضرت صادق (ع) از شقیق سؤال فرمود که حال فتوت و جوانمردی و صبر شما بچه اندازه است عرضکرد حال ما اینست که اگر خداوند بنا چیزی بدهد شکر میکنیم و اگر ندهد صبر میکنیم - حضرت فرمود سگهای مدینه همین حال را دارند - شقیق عرض کرد باین رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند بنا چیزی عطا فرماید ایثار میکنیم و اگر چیزی بماند شکر میکنیم

و در زینة المجالس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید ، گفت تومی شقیق زاهد جواب داد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد تومی چون من ترک دنیا کرده ام و نیم آخرت را اختیار کرده ام و هنوز داد « هل من مزید » میزنم چگونه زاهد هستم زاهد تومی که بدنای بسقداز قناعت کرده و بهشت مغلده را ترک کرده - هرون گفت بمن نصیحت کن - شقیق گفت خداوند خانه دارد که جهنم باشد و ترا دربان آن سرا کرده و بیت المال و شعیر و تازیانه بتو کرامت فرموده که باین سه چیز مردم را از جهنم باز داری هر که خلاف فرمان حق کند تازیانه تأدیب کنی و هر که کسی را جراحی بزند یا بکشد بشعیر قصاص کنی و هر که محتاج شود او را از بیت المال کفایت بنمایی و اگر خلاف فرمان الهی بنمایی ییشرو جهنمیان باشی

و منهم حاتم بن عنوان البلخی اللقب بالاصم

و در روضات از امیر علی دقان نقل کرده که زنی از او مسئله سؤال کرد ، در بین از آن زن بادی کنده شد خجالت کشید ، حاتم گفت ضعیفه بلند تر بگو که گوشم نمیشود - ضعیفه خوشنود شد که حاتم کر است - از آن وقت ملقب شده اصم

و ایضا نقل کرده که از مواضع حاتم است که گفت مفرور نباید شد با ما کن صالحه چون هیچ مکانی اصم از بهشت نیست ممدک حضرت آدم (ع) در بهشت دید آنچه دید مفرور نباید شد بحسن و جمال چون حضرت یوسف (ع) بحسن و جمالش دید آنچه دید و مفرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعد از طول عبادت دید آنچه دید و مفرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم باغور بکثرت علم و دارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید و مفرور نباید شد بصاحبت نیکان چون بعضی از صحابه و قریش با مصاحبتشان اشرف مخلوقات را منتفع نشده اند از مصاحبت آن بزرگوار و از کلمات حاتم اصم است ، العجلة من الشیطان الا فی خمس: اطعام الطعام اذا حضر ضیفه - و تجهیز البیت - و ترویج البکر اذا ادركت - و قضاء الدین - و التوبة من الذنب . و تمام اینها مأخوذ است از شرع مقدس و رحلت حاتم در خراسان بود در حدود سنه دوست و سی و هفت .

و منهم جعفر بن محمد بن عمر البلخی النجم المشهور از بعضی از کتب نقل شده که یکی از بزرگان دولت سلطان مقرر شد سلطان خواست او را عتاب و عقاب بنماید پس او بنهان شد و فهمید که اگر سلطان از جعفر بن محمد بخواهد که مکان او را معین کند یعنی از طرفی که خفیات را معین میکند میتواند معین کند فکری کرد که از حدس جعفر بن محمد خارج باشد و نتواند مغلطرا

تسبیب کند پس طشتی را بر خون کرد و در میان آن طشت خون هاون طلائی گذارد و بالای آن هاون چند روزی نشست بعد که سلطان مأبوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد را طلبید گفت باید موضع این شخص را بجبهت من معین کنی پس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متعیرانه زمانی سکوت نمود سلطان گفت چرا متعیر هستی؟ گفت چیز عجیبی من دیدم و آن آنستکه میبینم این شخص بالای کوه طلائی نشسته و دریائی از خون محیط است بان کوه طلا و اطراف آن دریای خون حصاربست از مس و چین قصبه در عالم وجود ندارد سلطان گفت دومرتبه استخراج شما دو مرتبه هم گفت مطلب همین است که گفتم بعد که سلطان از او مأبوس شد امر کرد منادی میان شهر ندا کند که شخص مقصر در امان است هر جا که هست ظاهر شود بعد که مقصر مطمئن شد آمد نزد سلطان و از او سؤال کرد کجا بودی مکانش را گفت - سلطان تعجب کرد از حسن حیل و از کیفیت استخراج جعفر بن محمد و رحلت جعفر بن محمد سنه دو بیست و هفتاد و دو و شاید مدفنش در بلخ باشد

و اما در فاراب قبر احدی از بزرگان را نپیدانم که در آنجا باشد لکن از فاراب است ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی صاحب کتاب صحاح اللغة او از اذکیاء عالم و اعیویوبه های دهر بود و بسیار خط خوبی داشت بلکه بعضی گفته اند که خط او با خط ابن مقبله امتیازی نداشت آخر الامر عقلش مختل شد و دو بال بخود بست که میخواست پرواز کند و از پشت بام منزلش افتاد و هلاک شد در نیشابور در حدود سنه سیصد (و فاراب از بلاد ترکیه است و نزدیک تاجکن است)

و ایضا از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابی الملقب بالمعلم الثانی که در باب ششم اشاره اجمالی بحالات ایشان شد

تتمیم چون گفته شد که اول کسیکه از علماء فلاسفه اسلام اختیار کرد. فارابی بود مناسب است که بعضی از اولیات را ذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات از سیوطی و غیر او نقل کرده

اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتانه قال ما اكتب قال اكتب ما هو كائن الي يوم القيمة اول ما كتب القلم انا التواب اتوب على من تاب وفي رواية اول ما كتب على اللوح انا الله لاله الا انا من رضى عنه والداه انا عنه راض ومن سخط عليه والده فانا عليه ساخط اول آية نزلت بسم الله الرحمن الرحيم اول نصيحتي که پیغمبر (ص) بامانتش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بنده اش آنستکه بنده مشغول بشود بامورات بی فایده و مردی که یکساعت از عمرش در غیر عبادت الهی فوت شود سزاوار است که حشرش زیاد شود. اول ذنب عصی الله به العبد. اول من قاس امر الدين براه ابليس. اول من تكلم بالمرية هود (ع) وقيل يعرب بن قحطان اول من وضع النحو على بن ابيطالب (ع) اول من وضع الصرف معاذ الهراء. اول من وضع اللغة على الحروف خليل بن احمد ، و هو اول من وضع علم العروض. اول من صنف في البديع عبدالله بن المعتز اول من صنف في المعاني والبيان عبد القاهر الجرجاني. اول من اخرج علم المنطق ارسطاطاليس من اهل استخر في عهد اردشير بن داریا. اول من وضع الطب بقراط. اول من تكلم في الرياضيات اقليدس اول من تكلم في هيات الفلك واخرج علم الهندسه بطليموس الحكيم

اول کسیکه خط نوشت و خیاطی کرد حضرت ادریس بود و او اول کسی بود که تأثیر کواکب را کشف نمود و نظر فرمود در علم حساب و نجوم اول کسیکه علم کیبیا را اخذ کرد قارون بود اول

کسی که شعر فارسی گفت بهرام گور بود که گفت

منم آن بیل دمان و منم آن شیر بله نام من بهرام گور و کنتم بوجله

اول کسی که شعر عربی گفت حضرت آدم (ع) بود که در مرتبه بر سر هابیل گفت :

تخیرت البلاد و من علیها فکل الارض منبر قبیح

اول ذاتی که بر اعراب وارد شد از قتل حضرت سید الشهداء (ع) بود اول سری که در

اسلام از شهری شهری بردند سر محمد بن ابی بکر بود

و در احادیث شیعیه است که سر عمر و بن حنظل بود اول کسیکه قبا پوشید سلیمان بن

داود (ع) بود اول کسیکه عمامه بر سر نهاد اسکندر ذوالعزین بود اول کسیکه عمامه سبز راهلامت

سیادت قرار داد ملک اشرف سلطان مصر بود در سنه هفتصد و هفتاد و سه و چقدر خوب گفته جابر بن

عباده الاندلسی الاعمی

جعلوا لابناء الرسول علامة ان العلامة شأن من لم یشهر

نور النبوة فی و سیم وجوههم یعنی الشریف من الطراز الاخضر

اول قریه که بعد طوفان بنا شد قریه ثمانین بود که او را حضرت نوح بنا نمود باسم هشتاد

نفری که میان کشتی بودند و از غرق شدن نجات یافتند مسی نمود (و ثمانین بالای شهر

موصل است)

اول شهری که بنا نمود حضرت نوح بعد از هبوط از کشتی شهر حران بود بعد شهر شام

اول کسیکه خط نسخ را اختراع نمود بعد از آنکه مدار بغط کوفی بود محمد بن علی

بن مقله الوزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستحسی او را تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میر علی استاد میر عماد بود در عصر شاه

عباس ثانی

اول کسیکه خط شکست را اختراع نمود شیخام عجمی بود بعد درویش که از متأخرین بود

او را تکمیل نمود اول کسی که اختراع کرد نودوز را جشید جم بود و او هم اختراع کرد

حمام را

اول کسیکه نوره را احدث نمود سلیمان پهلیمبر (ع) بود اول زمینی که خداوند آن عبادت

کرده شد نجف اشرف بود اول کسیکه دفن شد در نجف اشرف خباب بن الارب بود که از اصحاب

حضرت پیغمبر (ص) بود و در جنگ بدر و سایر غزوات حاضر بود و در جنگ صفین و نهروان هم در

خدمت حضرت امیر (ع) حاضر بود آخر الامر آمد بکوفه و در کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنا نمود نظام الملک طوسی بود اول مدرسه که بنا نمود در بخارا بود

اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمر بن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدم بدر

سنه سی و دو بود و ابتداء وضع تاریخ جلالی در سنه چهارصد و شصت و هفت بوده و ابتداء شرب توتون

و تنباکو سنه هزار و دوازده بوده

اول چپر بیکه از این امت برداشته میشود حیا و امانت است

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن میشود کسی است که قرض داری را مهلت بدهد

اول چیزی که در نامه هل گذارده میشود خلق حسن است اول چیزی که از آنها سؤال میشود

روز قیامت از نمازشان هست و از شوهر داریشان

اول جزئی از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب میفرماید هذا امانتی عندك فلا تضمها الا فی حقها - انتهى

منفی نما ناد اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارند عمر بن خطاب بود چنانچه علامه در تذکره میفرماید وقتی که اسراء عجم را که مجوس و کفر بودند آوردند نزد عمر مقابل اودست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا چنین کرده اید ؟ گفتند مادر مقام خضوع و تواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم - عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند هم در حال نماز چنین بایستند و غافل شد که تشبیه بجوس در احکام شرعیه قبیح است - و آداب تشریف خدمتعلوک را نینداند مگر امانه و وزای او و ملاحسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی در شرح الیقین میفرماید از بدع عمر بن خطاب است دست بستن در حال نماز که از افعال بیبود و نصاری است

خطابه

در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفای بنی امیه

که از تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن سیوطی و حیوة الحیوان معد بن موسی الدمیری و مروج الذهب علی بن الحین السمودی و در السلوک معد بن الحسن العر العالمی و بعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده و در مقدمه کتاب گفته شد که خلفاء بنی امیه چهارده نفر بودند که بعد از خلافت حضرت امیر (ع) منصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفاء از یوسف بن سعد روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه شخصی بآن بزرگوار عرض کرد سودت وجوه المؤمنین - حضرت فرمود مرا ملات مکن جدم یغمبر ص در خواب دید که بنی امیه بسبر او جستن میکنند مثل جستن قرده و میسون پس یغمبر غضبناک شد این آیه نازل شد:

« انا انزلناه فی لیلۃ القدر وما ادریک مالیلۃ القدر خیر من الف شهر ینلکها بعدک بنو امیه یا معد ص »

و در روایتی بعد از این خواب یغمبر تا زنده بود خندان نشد آیه شریفه نازل شد «وما جعلنا البرؤیا التي ادریک للناس » و ترتیب خلفاء بنی امیه اینست:

اول - معویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بود

و مادر معویه هند جگر خوار بنت عتبۃ بن ربیعۃ بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و قتیقه ابابکر سوق عسکر نمود بجانب شام معویه با لشکر مسلمین که رئیسشان یزید بن ابی سفیان بود روانه شد بشام یزید بن ابی سفیان در شام از دنیا رفت ابابکر ایالت شامات را بمعویه واگذار نمود همین قسم بایات شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنه ۴۱ چهل و یک که حضرت مجتبی (ع) با او صلح نمود و معویه غضباً دارای منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه ۴۳ هجری که معویه از دنیا رفت - این بود که گفته شد اقام معویه امیراً عشرين سنة و خلیفه عشرين سنة و غالب اهل شام در روز تحکیم با معویه بیعت کردند و معویه بسیار آکول بود

و در شرح ابن ابی الحدید است که یغمبر (ص) معویه را خواند دید غذا میخورد دو مرتبه خواند باز دید غذا میخورد فرمود: « اللهم لا تشبع بطنه »

شاعر عرب میگوید:

وصاحب لی بطنه کالهاویه
 کلن فی امعانه معویه
 ایضاً فرمود که معویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار نمود بوضع احادیث در مدنت
 حضرت امیر(ع)

و در سنهٔ چهل و پنج معویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت - و او اول کسی بود که از برای پسرش اخذ بیعت نمود و کاغذی نوشت بحاکم مدینه مروان بن العکم بن ابی العاص بن امیه که از اهل مدینه بیعت بگیرد از برای یزید بسنت ابابکر و عمر - پس عبدالرحمن بن ابی بکر گفت بلکه بسنت کسری و قیصر.

و در روایتی مروان غلبه خواند و تبلیغ نمود ولایت عهد یزید را ، عبدالرحمن بن ابی بکر سخنانی بوی گفت - مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در بارهٔ تو فرموده : و النبی قال لوالدیه اف لکما ؛ عبدالرحمن گفت آیا تو نیستی آن لبتی که پیشبر (ص) بدردت را لمن کرده ؛ و عایشه گفت دووغ گفت مروان این آیه در بارهٔ برادر من نازل نشده لکن پیشبر (ص) لمن فرمود حکم پدر مروان را در حالتی که مروان در صلب او بود و مروان بعضی بود از آن کسی که پیشبر (ص) لمن فرموده

و در تاریخ گزیده است که معویه در هنگام فوتش یکی از خواص خود گفت سه گناه بزرگ برخود میدانم: اول آنکه در امر خلافت که حق حضرت امیر(ع) بود طمع کردم و بتسلط مملکت را از او گرفتم: دوم آنکه زوجهٔ حضرت امام حسن (ع) را بخریتم تا او را بزره جفا شهید کردم سوم آنکه یزید را ولیمهد خود گردانیدم و در حبیب المهر از تاریخ حافظ ابرو نقل کرده که میگوید عجب است که بعضی از مسلمین میگوید مقاتله و مخالفت معویه با حضرت امیر المؤمنین (ع) موجب لمن وطن معویه نیست چون او مجتهد بود و بر مجتهد یعنی نیست و این معنی از غایت تعافل و نهایت تجاهل است - و چه خوب میگوید سنائی شاعر،

داستان پسر هند مگر نشیندی	که از او و سه کس او ییسبر چه رسیده
پدر اول و دندان ییسبر بشکست	مادر او جگر هم ییسبر بشکیده
او بناحق حق داماد ییسبر بگرفت	پسر او سر فرزند ییسبر بیرید
بر چنین شخص کسی لعنت و نفرین نکند؛	لن افه یزیداً و علی آل یزید

و در تاریخ الخلفاء، از شعیب روایت کرده که گفت قضاة چهار نفر بودند عمر و علی و ابن مسعود

و زید بن ثابت - و فطنها و زیر کها نیز چهار نفر بودند، معاویه و عمرو عاص و مغیره و زیاد بن ابیه و سن معویه در حال فوت هشتاد سال بود تقریباً و مدت خلافتش نوزده سال و چهار ماه و پنج روز بوده و قبرش در باب الصغیر شام است و در حیات العیوان است چون معویه آثار مرگ در خود دیده چشمش را سرمه کشید و سرش را روغن مالید و بسند خود تکیه نمود و ببردم اذن دخول داد و این شعر را انشا کرد

و تجلیدی للثامین اراهم
 مردی از علویین حاضر بود فرمود

و اذا النیة انشبت اظفارها
 الفیت کل نیمة لا تنضم
 و کسانیکه از اعلام در خلافت معویه از دنیا رفتند ضمه و امحیبه وصفیه و میسونه و سوده و جویریة و عایشه زوجات حضرت پیشبر (ص) و قثم بن عباس و عبیدالله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت و کمب بن مالک و جریر بن عبدالله البجلی و ابویوب الانصاری و سعد بن ابی وقاص و

سید بن زید و عبدالرحمن بن ابی بکر واسامه بن زید و ابو هریره و ابوموسی الاشعری و حسان بن ثابت و ولید شاعر و بعضی دیگر از اعلام بودند.

دوم - یزید بن معاویه بود و مادر یزید، میمون بنت مجدل الکلبی است

و ولادتش از مصباح استفاده میشود که سنه بیست و هشت هجری بود و بعد از پدرش معاویه بغلات

نشست و در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری چنانچه در مصباح شیخ است یزید بدرك واصل شد در سن سی و هشت سالگی و در حواریین شام دفن شد پس مدت خلافتش پنج سال و هشت ماه الا یکروز بود و در غالب کتب تواریخ است که بدرك رفتن یزید در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و چهار هجری بوده و در این مدت قلیله سه فتنه بسیار بزرگ از او در عالم صادر شد:

فتنه اول که اعظم مصائب و بلیات واقعه در عالم بود قتل حضرت سیدالشهدا (ع) و اهلیت و اصحابش بود و کیفیت اسیری مخدرات عصمت و طهارت بود که مثلش در عالم دیده نشده و نخواهد شد.

فتنه دوم - وقعه حره و قتل اهل مدینه بود و جهش این شد که چون یزید متنهک در معصیت بود حتی آنکه در تاریخ الخلفاء از واقعی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غیبی البلاکه گفت واقعه ماخرنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالصجارة من السماء لانه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوان و یشرب الخمر و یدع الصلوة، لذا اهل مدینه او را از خلافت خلع نمودند خبر یزید رسید آن مملون جیش زیادی برداری مسلم بن عقبه روانه نمود بقائله با اهل مدینه و فرموده در آن قضیه از قریش و انصار سیصدو شش نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت کردند و دفع بکارت هزار دختر بکر را نمودند.

فتنه سوم بعد که جیش یزید از قتل و نهب مدینه فارغ شدند رفتند بسکه معظه بجهت قتل ما عبدالله بن زبیر و مسلم بن عقبه العری امیر لشکر شام نرسیده بسکه معظه بجهت واصل شدند و سوم محرم الحرام سنه شصت و چهار و حصین بن نمیر سکونی را خلیفه نمود نمود و بهره قضیه در باب پنجم و ششم اجمالاً اشاره شد.

و ایضاً در تاریخ الخلفاء است که شخصی نزد عمر بن عبدالعزیز نام یزید را برد گفت قال امیر المؤمنین یزید بن معاویه - عمر بن عبدالعزیز گفت چرا یزید امیر المؤمنین گفتی و امر کرد او را بیست و پنج تازیانه زدند و از حسن بصری نقل کرده که گفت امر این مردم را دو نفر فاسد کردند:

اول عمرو عاصی که در خزوه سفین گفت لشکر معاویه قرآنها را - سرتزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتعکیم شدند و مفسده این تعکیم تا روز قیامت باقیست

دوم مغیره بن شعبه که عامل معاویه بود در کوفه معاویه او را مزول نمود و طلبید بشام مغیره تأخیر انداخت حرکت خود را - معاویه گفت چرا دیر آمدی گفت من از برای پسر یزید از مردم اخذ بیعت نمودم که بعد از تو خلیفه باشد - معاویه گفت مردم کوفه بیعت کردند بر خلافت یزید گفت بلی معاویه بشکرانه این مطلب دوم مرتبه او را بحکومت کوفه منصوب نمود و این باعث شد که این مملون با دعوی خلافت این نحو از اهل سیمه از او صادر شد که موجب تمییر و ننگ مسلمین شد و در خلافت یزید جناب ام السله ام المؤمنین از دنیا رحلت فرمود

سوم از خلفاء بنی امیه معاویة بن یزید بن معاویة بود

و در حیات بزرگ مردم با او بیعت کردند و بعد از بزرگ رفتن یزید دو مرتبه مردم با او بیعت کردند چند روزی که گذشت مردم را جمع نمود و رفت بالای منبر و گفت ایها الناس مرا صلاحیت منصب خلافت نیست و از عهد این امر برنی آیم اکنون بتکلیف خود دانانترید هر که را خواهید بجهت خلافت معین کنید. اکابر و اعیان شام گفتند هر که را تو خلیفه بنامی ما متابعت او را خواهیم نمود.

گفت من لذتی از خلافت نجشیدم تا بیعت تعیین خلیفه بعد را بنمایم

و در هدایة الانام از شیخ بهائی نقل کرده که بجهت خوف از خدا و دانستن آنکه او شایسته خلافت

نیست خود را خلع کرد و فرموده که روایت است که چون خود را خلع نمود مادرش بوی گفت کاش خون حیض می شدی و بوجود نمی آمدی! گفت کاش چنین بودم و نیدانستم که خدا را بهشت و جهنمی هست و بعضی از مورخین گفته اند که قوله تعالی «یخرج العی من البیت» شامل این جوان است و او چهل روز خلافت نمود در سن بیست و یکسالگی از دنیا رفت و قبر معاویة بن یزید هم در شامست

چهارم از خلفاء بنی امیه بقول غالب اهل تواریخ که بزرگ رفتن یزید را در سن شصت و

چهار گفته اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالمطلب بن عبدمناف بود و او پسر عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است و او در سال دوم هجرت متولد شد و در جنگ جمل مروان خطا تیری بطلمع بن عبده زد و او را باقتل رسانید و بعد از معاویة بن یزید بعضی از اهل شام با وی بیعت نمودند و غالب اهل مکه و مدینه و بعضی از اهل عراق با عبده بن زبیر بیعت کردند و پدر مروان حکم بن ابی العاص را یغیبرس لمن کردند

در اصحابه است که اصحاب داخل شدند بر حضرت رسول (ص) و آن حضرت حکم بن ابی العاص را لمن میکردند یغیبرس من معطم از پدرش نقل کرده گفت من با یغیبرس (ص) بودم که حکم بن ابی العاص گذشت یغیبرس فرمود ویل لامتی صافی صلب هذا - و یغیبرس او را از مدینه اخراج نمود بطائف و با برسر مروان رفت بطائف و در آنجا رانده شده بود تا وقتی که برادرزاده اش عثمان بن عفان بغلافت نشست و اذن داد او را که برگردد بدینه

و در مجلس مشوم معاویة که سنادید بنی امیه حاضر بودند و هر یک از آنها حضرت مجتبی (ع) توهینی کردند و حضرت جواب هر یک را داد من جمله بروان فرمود: «و اما انت یا مروان فلت انا سبتک و لاسبت اباک و لکن الله عزوجل لئک و لمن اباک و اهل بیتک و ذریکت و ما خرج من صلب ابیک الی یوم القیمة علی لسان نبی محمد صلی الله علیه آله صدق الله و صدق رسوله بقول الله تبارک و تعالی و الشجرة الملعونة فی القرآن و نفوفهم فما یریدهم الا طغیاناً کبیراً» انت یا مروان و ذریکت الشجرة الملعونة فی القرآن

و در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الغیر ابن عبدالمطلب

بن عبدالعزیز بن عبدالملک بن مروان برادرزاده عمر بن عبدالعزیز حضرت باقر (ع) و آن بزرگوار او را سعد الغیر نامیده بودند در حالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یا سعد چرا گریه میکنی؟ گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجرة ملعونه هستم که در قرآن مجید یاد فرموده - حضرت فرمود تو از آنها نیستی، اموی منا اهل البیت آیا نشنیدی قول خدا بتعالی را که حکایت ابراهیم را میفرماید و من تبغی فانه منی

و در حیوة الحیوان است و قتیکه مروان متولد شد او را بردند خدمت حضرت یغمبر (ص) آن حضرت فرمود ائذنواله علیه و علی من ینخرج من صلبه لعنة الله الا المؤمن منهم وقلیل ما هم - این قول اخیرى باید اشاره باشد بحکایت سعد الخیر ابن مروان بن حکم - و حکم بن ابی العاص در سنه سی و دو هجرى بجهنم واصل شد و عبوی مروان مغیره بن ابی العاص، یغمبر (ص) خون او را مباح فرمود، عثمان او را در خانه خود پنهان کرد و وحی رسید که مغیره در خانه برادرزاده اش عثمان است یغمبر (ص) بامیرالمؤمنین (ع) فرمود شمشیر بردار و برو بغانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و مغیره را آورد بخدمت حضرت یغمبر (ص) و سه روز مهلت گرفت که او را از مدینه خارج نماید بعدا که عثمان از خدمت یغمبر (ص) خارج شد یغمبر فرمود اللهم المن من یؤوبه و المن من یصله و المن من یطعمه و المن من یتقیه و المن من یجهزه و المن من یعطیه سقاء او حذاء او رشاء او رعاء و یکنفر مرتکب تمام آن امور شد پس وحی نازل شد، یغمبر (ص) امیرالمؤمنین (ع) و عمار یاسر را فرستاد مغیره را بقتل رسانیدند

و در عقد الفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه دو سال بعد از هجرت بود و بدرك رفتش در شام سوم ماه رمضان سنه شصت و پنج هجرى بود و سبب بدرك رفتش این شد که مروان عاتکه بنت هاشم بن عتبة بن ربه را که زوجه یزید بن معاویه و مادر خالد بن یزید بود تزویج نمود یکوقتى مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود را که بمروان عاریه داده بود مطالبه کرد مروان نداد خالد اصرار کرد مروان متغیر شد بخالد گفت یابن رطبه الاست کتابه از آنکه بدرت مفعول بوده

خالد گریه کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنى بتو نخواهد گفت، مروان داخل منزل شد و قتیکه خوابید عاتکه امر کرد کنیزان فرشى بالای صورت او انداختند و او را خفه کردند بعد از خانه بیرون شدند فریاد زدند: یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین پسر مروان عبدالملک خیر شد آمد به عاتکه گفت اگر نبود که مردم میگفتند يك زنى بدتر از بقتل رسانیده هر آینه من ترا قاصاً بقتل میرسانیدم؛ اما چکنم از حرف مردم میترسم .

پنجم از خلفاء بنی امیه عبدالملک بن مروان بود

ولادت عبدالملک سنه بیست و شش هجرى بود و فوتش در شوال سنه هشتاد و شش و شش بود در **در السلوک** است که در مرض موت عبدالملک بن مروان باو گفتند چگونه می بینی حال خود را یا امیرالمؤمنین؟ گفت قال الله حالى و لقد جئتمونافرادى کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ماخولناکم وراه ظهورکم ثم قال تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقین - و قال عند موته لیتنى کنت غسلاً آکل بکسب یدى بوماً فیوماً و لم آل من امر الناس شیئاً

یعنی: ای کاش من لباس شوی میبودم و از لباس شوی امرم میگذشت و والی مردم نیستم
فبلغ ذلك ابا حازم المدني فقال الحمد لله الذى جعلهم اذا حضرهم الموت يتنون ما نحن فيه ولا تمنى عند الموت ما هم فيه
و در تاریخ خلفاء سیوطى است اگر نبود عیبى در عبدالملک مگر آنکه حجاج بن یوسف و والی برمسلین نمود در شقاروت و ملعت او همین کافی بود چون حجاج بیست و دو سال در عراقین حکومت نمود و جمعی از صحابه و تابعین را بقتل رسانید و چقدر از مسلمین را محبوس نمود و بعضی از

مسای حالات او در فصل ششم از باب سابق ذکر شد فراجع

و بدانکه از زمان بدرک رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش باشد کمافی الصباح تا نینبۀ جمادی الثانیه هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه کشته شد که شش سال و یازده ماه و دوازده روز باشد خلافت بنی امیه غیر مستحکم و متزلزل بود در ایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی از اعلام از دنیا رفتند مثل عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عدی بن حاتم الطائی و سلیمان بن سرد الخزاعی و نمنان بن بشیر و زبید بن ارقم و در بقیه ایام خلافت عبدالملک بن مروان هم جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل جناب محمد بن العنقبه که در سنه هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود

و جناب عبدالله بن جعفر الطیار که در سنه هشتاد از دنیا رحلت فرمود و اسماء بنت ابابکر مادر عبدالله بن زبیر و سوبید بن خلفه و شریح قاضی و عمرو بن حرث **ششم از خلفاء بنی امیه ولید بن عبدالملک بن مروان بود**

والده او هانکه دختر یزید بن معاویه بود و این ملعون شقاوت را از دو طرف ارث برد و ولادتش سنه چهل و پنج هجری بود و در نینبۀ جمادی الاخره سنه نود و شش در شام بجنهم واصل شد **و در تاریخ الخلفاء** است که ولید جباراً ظالماً و از عمر بن العزیز روایت کرده و کان الولید بالشام و العجاج بالمرق و عثمان بن جناده بالعجاز و قره بن شریک بصران ملک الارض و الله جورا - و این ملعون قاتل حضرت زین العابدین (ع) بود و ولید ملک هند و اندلس و خوارزم و سمرقند و کابل و فرغانه را فتح نمود و مسجد حضرت رسول (ص) را و سمت داد و بقیه صخره بیت المقدس را او بنا نمود و مسجد جامع دمشق را که جامع بنی امیه گویند او بنا نمود و گفتند خراج هفت ساله شام در او خرج شد

و در حیوة الحیوان است که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی بود مصادف او شد و گویا این شعر درباره او گفته شده:

سحتک بنی مسجداً من خیانة
وانت به عبدالله غیر موفق
کشفقة الایتام من کسب جها
لک الویل لانزنی ولا تصدق

و ولید مسجد حضرت رسول ص را و سمت داد در مدینه و مسجد اقصی را عمارت نمود و وضع منارات از مغترعات ولید بن عبدالملک است و ولید بجهت هر شخص زمین گیری خادمی معین کرد و بجهت هر کوری عساکشی معین کرد ، و در ایام خلافت ولید جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل انس بن مالک و سهل بن سعد ساعدی و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر که حجاج او را قتل رسانید

هفتم از خلفاء بنی امیه سلیمان بن عبدالملک بن مروان بود

و در تاریخ الخلفاء است که او عمر بن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرارداد او امر او را امتثال میکرد و عمال حجاج ملعون را عزل نمود و کسانی را که در زندان حجاج محبوس بودند رها کرد و نواز در اول وقت را احیا نمود بعد از آنکه بنی امیه نماز را از اول وقت بتأخیر انداخته بودند **و از ابن سیرین** نقل کرده گفت رحمه الله سلیمان انتح خلافت با حیا به الصلوة لوقایتها و احتشبا

باستغلاف همر بن عبدالعزیز ولادت سلیمان سنه شصت هجری بود و رحلتش روز جمعه دهم ماه صفر سنه نود و هشت یا نود و نه هجری بود و قبرش در آبق است که از اعمال جبل قسریست و او شهری بوده در دوزمزی حلب

و در در المملوک است که بعد از اینکه سلیمان بن عبد الملك جعفر برمکی را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که در فصل ششم از باب سابق گفته شد و تئیکه جعفر برمکی وارد شد سلیمان خوشنود شد و از جای خود حرکت کرد و او را اذن جلوس داد قدری نگذشت که صورت سلیمان درهم کشیده شد و گفت لاحول ولا قوة الا بالله و بجعفر برمکی گفت بر غیز از نزد من حاجب آمد و جعفر را از جای خود حرکت داده خارج نمود و هیچکس جهش را نفهید چون مجلس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرض کرد شما جعفر را از بلخ طلبیدید بعد که حاضر شد او را از خود دور کردی سلیمان گفت اگر از راه دور نیامده بود امر میکردم گردش را بزنده چون با اوسم قاتل بود

آن مرد رفت نزد جعفر و تفصیل را باو گفت و سؤال نمود که بانو سم قاتل بود ؟ گفت بلسی والان هم آن سم بامن هست در زیر نگیں انگشتر من چون سلاطین از پدرانم طلب اموال میکردند و آنرا راهذاب میکردند و من ترسیدم که خلیفه بن چنین تکلیفی بکنند لهذا سمی با خود بر داشتم که خود را با این سم هلاک بنمایم و مبتلا بذلت و اهانت نشوم

پس آن مرد آمد نزد سلیمان و او را خبردار نمود از قصد جعفر - سلیمان تعجب کرد و جعفر را مخلص نمود و پهلوی خود نشانید بعد جعفر از سلیمان سؤال کرد که از کجا دانستید که با من سم قاتل است سلیمان گفت با من دو خرز و دو مهره است که از خواص آنها ایست که اگر در مکانی حاضر باشد و سمی هم حاضر بشود این دو مهره حرکت میکنند و وقتیکه تو وارد شدی این دو مهره حرکت نمودند و وقتیکه خارج شدی این دو مهره ساکن شدند فهمیدم که بانو سم است بعد از آن دو مهره را باز کرد و نشان داد مثل دو جزع یسانی بود

و در حیات الحیوان است که روز جمعه سلیمان بن عبد الملك از حمام بیرون شد حله سبزی پوشید و حمامه سبزی گذاشت و بر فراش سبزی نشست و اطرافش سبزه چید و بآئینه نظر کرد و گفت بیضمیر ما رسول بود و ابابکر صدیق و عمر فاروق و عثمان صاحب حیا بود و علی شجاع بود و معویه حلیم بود و یزید صبور بود و عبد الملك سانس بود و لید جبار بود و من پادشاه جوان هستم بعد بیرون شد که برود بنماز جمعه زنی میان صحن منزل این رباعی را خواند

انت نم التناح لو كنت حیا
غیر ان لا بقاء للانسان
لیس فیما بدالنا منك عیب
عابه الناس غیر انك فان

بعد از فراغ از نماز مراجعت نمود بمنزل سؤال نمود از آن که چه گفتی و تئیکه من از منزل خارج شدم گفت من بشما چیزی نگفتم و شمارانیدم - سلیمان گفت انا لله و انا الیه راجعون خبر مرگ من رسید و جمعه دیگر از دنیا رفت

و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که سلیمان بن عبد الملك معروف بود بکثرت اکل گویند هر روزی صدرطل عراقی طعام میخورد که زیاده از یازده من و نیم تبریز باشد انتهی **هشتم از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم** بود که بعد از پسر

عش سلیمان بخلافت نشست والده او ۴۱ عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است و زوجه اش فاطمه بنت عبدالملک بن مروان بود وشاعر درحق او گفت

بنت الخلیفة والخلیفة جدا
اخت الخلیفة و الخلیفة بطلا

ولادتش در حلوان بود که قریه ایست از قراء مصر شب هاشوراء سنه شصت و یک هجری و در دهم ماه رجب سنه صدوده دردبر سمان که ازاعمال حمص است مسوماً ازدنیا رحلت نمود

و در حیات الحیوان است اولی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست داخل مسجد شد و رفت بالای منبر گفت : « ایها الناس ، مبتلاشم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم وبدون آنکه مسلمین صلاح بدانند ومن خودرا از خلافت خلع نمودم و بیعتم را از گردن شما بر داشتم پس شما اختیار کنید از برای خلافت غیر مرا » - یکسر بنمسلمین صحبه کشیدند انا قداخترناک ورضیناک امیرنا بالین والبرکه

و چون ساکت شدند عمر خطبه خواند و در آخر خطبه گفت « ایها الناس من اطاع الله وجبت طاعته ومن عصی الله فلا طاعة له اطمینونی ما اطعت الله فانصتته فلا طاعة لی علیکم» بعد از منبر فرود آمد ودخل دارالخلافه شد و امر کرد پرده ها راکنندند وفرشها را جمع نمودند و امر کرده ام آنها را فروختند و ثمن آنها را داخل درایت المال مسلمین نمودند

و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز جامه ها و عمامه ها و پیراهن و قبا و ردا و کفش او را قیمت نمودند وقیمت تمام آنها مساوی با دوازده درهم شد

و در هروج الذهب است که عمر بن عبدالعزیز در جوانیش از غلامش خیانتی دیدخواست او را انتقام نایدغلام گفت آیا توخیانت بولای خود نکرده گفت چرا گفت آیا مولای تودرمجازات توشتاب کرد عمر فروراً متنبه شنواورا آزاد کرد واینسوجه توبه اوشد

و پروایتی غلام بمرگت بیاد آورد شی را که صبحش روز قیامت است سو دروقت مناجات بسیار میگفت یا حلیباً لا یجعل علی من صاه

و در مجموعه ورام است که از کلمات عمر بن عبدالعزیز است و ان امره لبس ینویین آدم اب حی لیریق فی الموتی

و در تاریخ الخلفاء از حضرت باقر روایت کرده قال (ع) عمر بن عبد العزیز نجیب بنی امیه وانه بیعت یوم القیمة امة وحده

و از قیس روایت کرده قال مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون. وموسی بن اعبین گفت در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند و گریک در یک مکان میچریدند و گرگها ابدأ متعرض گوسفندها نیشدند یکشب دیدم گرگها متعرض گوسفندها شدند گفتم لابد مرد صالح عمر بن عبد العزیز هلاک شده بد که خبر رسید معلوم شد عمر همان شهلاک شده

ومسلمة بن عبدالملک گفت رفتن بیادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چرکینی است بزوجه اش فاطمه دختر عبدالملک بن مروان گفتم چرا جامه اش را تنظیف نیکنی گفت والله جامه دیگر ندارد که عوض کند

و در روایت است که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه اش فاطمه یک جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملک باو داده بود که مثل و مانند نداشت شوهرش گفت یا راضی شو که داخل در

بیت‌المال مسلمین بشود پاراضی شو که ترا طلاق بدهم من راضی نیشوم باتو و ایندانه جواهر در یک خانه باشم فاطمه عرض کرد من ترا اختیار میکنم و آن دانه جواهر را داخل بیت‌المال مسلمین نمود بعد که عمر ازدنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملک بسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آندانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من زنی نیستم که در حیات شوهرم اطاعت وی کنم و بعد از فوتش حصیان وی بنایم و فاطمه گفت از وقتیکه عمر بن عبدالعزیز بخلاف نشست ابداً غسل نکرد نه از جنابت و نه از احتلام چون روزها مشغول قضای حوائج مسلمین ورد مظالم عباد بودو شبها مشغول عبادت بود

و در خیرات حسان است که مادر فاطمه زوجه عمر بن عبدالعزیز عاتکه بنت یزید بن معاویه بود

و در روضه الانوار معفق سبزواری فرموده بعد از فوت عمر بن عبدالعزیز او را در خواب دیدند و از حال او سؤال کردند گفت یکسال مرا در برده حجاب نگهداشتهند بجهت آنکه سوراخی در پلبی بود و پای گوسفندی در آن فرو رفت و مجروح شد بن عتاب کردند که چون مصالح عباد با تو بود چرا در امور تهاون کردی که اینصیوان صدمه بخورد

و در در الملوک است که طائوس کیسان خولانی نوشت بعمر بن عبد العزیز: ان اردت ان یکون عملک خیراً فاستمل اهل البیت - قال عمر کفی بها موعظة یعنی نوشت که اگر بخواهی تمامی کارهای تو خوب باشد کارهایت را بسؤمین که اهل بهشتند واگذار کن عمر گفت همین موعظه مرا کافیست

و حکایت شده که عمر بن عبدالعزیز غلامی دانت که او را خازن بیت المال مسلمین نموده و عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها آمدند نزد پدرشان و گفتند زنها و دخترهای رعیت ما را ملامت میکنند که شما دخترهای خلیفه هستید و شما یک پیراهن نوندارید که امروز در بر کنید عمر بن عبدالعزیز از گفته دخترها خیلی محزون شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض بردار سرمایه که شد از مشاهده خود قرض را اداء میکنم که بجهت این دخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیر المؤمنین شما اطمینان دارید که سر ماه زنده خواهید بود که دیتان را ادا کنید عمر فرمود نه والله بکنفس بخود امید زندگی ندارم بعد بسخرانش فرمود شما شہوتان را فرو نشانید چون داخل بهشت نی شود مگر کسیکه شہوتش را فرو نشانند

و در تاریخ الخلفاء از عمرو بن مہاجر نقل کرده که نفعه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو درهم بود

و در جنۃ العالیہ از بعضی از تفاسیر نقل فرموده که روز عید عمر بن عبدالعزیز از برای نماز عید بمصلی رفت بعد از فراغ از نماز عرض کرد خداوندا مرا مشغول رحمت خود گردان چون خودت فرموده‌ای (ان رحمۃ اللہ قریب من المحسنین) و اگر من از معسین نیستم از صائبین هستم که فرموده‌ای: .:

(والصالحین والصالمت اعداللہ لہم مغفرۃ و اجرآ عظیما)

و اگر از صائبین بشمار بنایم امید که از مؤمنین محسوب گردم که فرموده‌ای (و کان بالمؤمنین رحباً) و اگر از مؤمنین نباشیم داخل در اشیاء هستم که «رحمتی وسعت کل شیء» و اگر

چنین هم نباشم پس من از مصیبت زدگان باشم زیرا که مصیبتی بالاتر از معرومی از رحمت توست و در باره مصیبت زدگان فرموده ای ،

«والذین اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات

من ربهم ورحمة و اولئك هم المهددون» پس بواسطه مصیبت زدگی من بر من رحم فرما و در روضة الصفاء است که یکنفر از اطباء اهل کتاب در مصلی که اعیان و اشراف بنی امیه حاضر بودند بتعلیم عمر بن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت نشود چون ما مسلمانیم و شما کافرید طیب گفت پس چگونه یغیبر (ص) دختر بطی بن ایطالبع داد عمر گفت او یکنفر از بزرگان مؤمنین بود طیب گفت پس چرا لمن او را جایز میدانید عمر حاضرین گفت چرا جواب او را نیدید همه ساکت نشستند و سر بریزر انداختند آنوقت عمر قدغن کرد که کسی آنحضرت را سب نکند و در خطبه بعضی سب این آیه را تلاوت نمود :

«انالله یا امر بالعدل والاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن اللغشاء والمنکر والبی یعضکم لبعضکم یدکرون»

و از آنستکه سید جلیل رضی طاب ثراه میفرماید

باین عبد العزیز لوبکت العین فتی من امیه لبکتک

انت زهنتامن السهو الفف فلوا ممکن الجزء لجزبتک

و بدانکه در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنه زیادی دارد

من جمله آنکه نبی کرد مردم را از سب حضرت امیر (ع) و حال آنکه اتباع معویه و بنی امیه از سب چهل و یک که ابتداء خلافت معویه بود تا سه نود و نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آن بزرگوار در او خطبه منابر سب میکردند که شاعر میگوید

و علی المنابر تلنون بسب و بسیفه نصیت لکم اعوادها

و من جمله عمر بن عبد العزیز فذک و منافع او را رد کرد حضرت امام محمد باقر (ع) و

منسویین حضرت امیر ع را محبت و احسان مینمود بخلاف اقربا خویشرا و در روضة الصفا از حضرت باقر روایت کرده که فرمود در میان هر قومی مرد صالح و نیکوکاری میباشد و از بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است

و از فاطمه بنت الحسین سید الشهداء ع روایت شده که همیشه عمر بن عبدالعزیز را مدح و ثنا

میکرد و میفرمود که اگر او زنده بودی ما را بهیچکس حاجت نبود که انتهی

و من جمله عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی فاطمه را بر بنی امیه - در مناقب از حضرت باقر ع

روایت کرده فرمود لماولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة و دخل علیہ اخوته قالوا ان بنی

امیه لا یرضون منک بان تتفضل بنی فاطمه قال افضلهم لانی سمت حتی لا ابالی الا اسمع رسول الله

کان یقول ان فاطمة شحنة منی (کدام) یسرنی ما اسرها ویسوتنی ما اسأتها فانما اتبع سرور رسول الله

و اخی مات

و منجمله عمر بن عبد العزیز قائل بود بفضیلت حضرت امیر (ع) بر سایر خلفاء چنانچه ابن ابی الحدید در نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت حضرت امیر (ع) بر خلفاء ماضین و از ایشان است خالد بن ابی العاص و عمر بن عبدالعزیز و حکایاتی همدرد این خصوص نقل میکنند و قصه سعد العنبر ابن عبدالملک بن مروان گذشت

نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود

و او بعد از سرعش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در یست و پنجم ماه شعبان سنه صد و پنج از دنیا رفت در سن سی و هفت سالگی
در حیات الحیوان است که وفاتش در اربل بود و او را بروی دوشها آوردند بدمشق و بین باب حبیایه و باب الصنیر دفن کردند

و در حبیب السیر است که یزید بن عبدالملک بن مروان در آخر عمرش بولایت اردن با کنیزی که محبوبه او بود در بوستانی صحبت میداشت و یزید دانه های انگور را بجانب او میافکند و او بدنند میگرد ناگاه دانه انگوری بعلق جاربه جسته بسیار بسلفیه تا از دنیا رفت یزید پلید یکپفته آن میت را نگهداشت و چند مرتبه باوی مباشرت کرد آخر الامر بنا بر ملامت یکی از مقربان آن جاربه را دفن کرد و اندوهناک از سرمقبره او بازگشت و مدت هفت روز با کسی صحبت نکرد و در همان ایام بیچشم و اصل شد انشد کم باقه ببینه چه اشخاص دنیا پرست و نفس پرستی مدعی خلافت حضرت خاتم النبیین (ص) شدند

دهم از خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک بن مروان بود

و او در ششم ربیع الاخر سنه صد و بیست و پنج از دنیا رفت در سن پنجاه و سه و مدت خلافتش نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود و قبرش در رصافه شامست (درصافه موضعیت در نزدیکی شام در قریب رقه که خود هشام او را بنا نموده بود) در حیات الحیوان است که عبدالملک بن مروان در خواب دید که در معراب چهار مرتبه بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد او بخلافت مینشینند و همچنین هم شد اول ولید بن عبدالملک بود دوم سلیمان بن عبدالملک سوم یزید بن عبدالملک چهارم هشام بن عبدالملک

و او بسیار صاحب سیاست بود و اموال زیادی جمع کرده بود و موصوف بود بیغل و حرص و گفته شده بقدریکه اموال جمع کرد هیچک از خلفاء اینقدر مال جمع نکردند
و در مروج الذهب است ان السواس من بنی امیه ثلاثة معویه و عبدالملک و هشام و در در المملوک نقل کرده و قتیبه هشام بعج مشرف شد لباسهای او را بششمد شتر حمل نمودند و قتیبه از دنیا رفت گفت نداشت و اینقدر بدش روی زمین باقی ماند تا متخن شد چون برادر زاده اش ولید بن یزید بن عبدالملک دشمن هشام بود و بعد از فوتش جمیع اموالش را ضبط کرد حتی کفنی از برای او نگذاشت و در ناسخ التواریخ است و قتیبه هشام از دنیا رفت یازده سپر داشت و بهر پرسی دو کرور دینار ارث رسید و عمر بن عبدالعزیز هم که از دنیا رفت یازده سپر داشت و بهر پرسی یکدینار و نیم ارث رسید اولاد عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند که یک تن از ایشان صد هزار سوار را برصد هزار اسب درجهاد فی سبیل الله تجهیز مینمود و اما اولاد هشام بن عبدالملک چنان فقیر شدند که بعضی از ایشان بتافتن تون حمام رزق خود را تحصیل مینمودند

وحکایت محمد بن هشام بن عبدالملک و محمد بن زید بن علی بن الحسین در فضل
 چهارم از باب ششم گفته شد **و در حبیب السیر** از شیخ احمد بن اعثم نقل کرده که روزی هشام بن
 عبدالملک بن مروان با جمعی از ملازمان خود رفت در ناحیه‌ای از نواحی شام بشکار ناگاه گرد و غبار
 بسیاری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی با تجارت بسته از
 شام می‌رود بکوفه و بزیرک آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا و انوار معرفت از بشره او لامع بود۔
 هشام بآن پیر سلام کرد گفت ای پیرمرد تو از چه قبیله هستی و حسب و نسب تو چیست؟ پیرمرد گفت

تو حسب و نسب مرا چه میخواهی و افاغ کس من عزیزترین قبایل عرب باشم تو سودی ندارد و اگر
 ذلیلترین قبایل باشم تو زبانی ندارد هشام خنده کرد گفت ظاهراً شرم میکنی که حسب و نسب
 خود را بیان کنی؟
 پیرمرد گفت این تصور بر خلاف واقع است بلکه چون کراهت چهره و قباحت هیئت ترا دیدم
 دانستم دنات حسب و نسب ترا شکر الهی را بجا آوردم از علو خاندان و سو دودمان خود هشام گفت
 مگر تو از چه قبیله هستی؟ پیرمرد گفت از قبیله بنی الحکم
 هشام گفت حسب قبیله تک‌آورد ناپسندی داری، خوب میکنی که از مردم پنهان داری پیرمرد
 گفت چرا می‌سب از اکابر و اشراف عرب هیچی نمی‌کنی مگر حسب و نسب تو چیست؟ هشام گفت
 من از قریبم پیرمرد گفت در میان قبیله قریش اشراف عالی مرتبه و ازاذل بی معرفت هر دو بافت
 می‌شود، تو از کدام طایفه هستی؟

هشام گفت من از بنی امیه هستم پیرمرد خندید گفت الحق عزیز قوم و شریف قبیله! شرمت بیاید
 از این نسب، عارت بیاید از این حسب؛ مگر نیندانی که بنی امیه در جاهلیت سود پول می‌غورده‌اند و در
 اسلام با عزت طاهره حضرت خیرالانام چه عداوت‌ها ورزیدند، رئیس شما خسار بود در غزواتی که
 بجهت مسلمین افتخار افتاد و شما حاضر بودید روی بهزیمت و فرار گذاردید و بقتضای اخبار صحیحه
 شما از اهل جهنمید و حسب است که از قبایح اعمال خود شرم نداری یکی از بزرگان قبیله شما عثمان
 پدر عثمان است و او برض ابنه مبتلا بود و ابن اشعاری را که همان در مفارقت مشوق خود گفته
 دلیل واضح و شاهد صدقی است برای این مطلب، میگوید:

یا جوار العی عذیه یا جوار لایبینه کیف لا اقل القار قد حببوا هنی مولا مینه
 کم تلمو مونی علی رجل بوسفانی تم ساعیه (کذا)

و دیگر از بزرگان قبیله شما عبثه بن ربیع بن عبدالشمس بن عبدمناف بود پدر هندجگر خوان
 که در فزوه بدر کبری علم مشرکین بدست او بود

و دیگر از بزرگان شما بوسفیان صخر بن حرب بود که هم خسار بود و هم بی‌طارت او در جاهلیت
 کفار را بچنگ با سید ابرار ترغیب و تحریص میکرد و سدهم که بحسب ضرورت اظهار اسلام کرد همه
 اوقات بطریق عنبر و نفاق سلوک می‌نمود و دیگر معمولی بن ابی سفیان است که خبت و سوء عقیده بنشانه بود
 که با ولی خدا و وصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود و زیاد بن ابیه پلید را پیدر خود ابوسفیان ملحق
 نمود۔ و حدیث صحیح الولد للفراش و للماهر العبر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولد للماهر و
 للفراش الحبر۔ و پسر بد اختر خود را و لیمهد خود نمود و بر اهلیت بیخبر (ص) مسلط کرد

و دیگر از بزرگان شما عبثه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف
 است که از جهودان صفوریه بود و حضرت بیخبر (ص) او را از قریش نفی کرد شما نسب او را

بعود ملحق گردید آخر الامر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بامر یغیبر (ص) یک ضربت سر او را از بدن جدا کرد

و دیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبه است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثمان بن عفان که دائم الضرب بود و وقتی که امارت کوفه را داشت صبحی مستمیان محراب ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت بجا آورد و گفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر بگذارم و این قضیه بر عثمان ثابت شد او را حد زد - و خداوند آیه شریفه « ان جاکم فاسق نبأ » را در باره او نازل فرمود

و دیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش منیره بن ابی العاص و پسرش مروان است که رسول خدا (ص) بر هر سه لعنت فرموده و دیگر از بزرگان شما عبدالملک بن مروان است که اشراف و صالحین را خواند و اشرار و فجار را بصرت بر گزیده و مقربترین مردم نزد او حجاج بود که فسق و ضلالت او برجیع مسلمین واضح و معلوم است و قضیه منجیق نهادن بخانه کعبه معلوم و مشهور است و ظلمهاییکه آن ملعون بر اهل بیت یغیبر (ص) و بر اولیاء و صحابه و تاجین نمود بتواتر ثابت و معقن است و یکی از نوان شما هند ملعونه است دختر عقبه بن عبد شمس بن عبد مناف که حلی و زیور خویش را بجهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد چکر آن بزرگوار را بیرون کشیده بود بر دزدند آن ملعونه او را مکید از هداوتیکه با آن حضرت داشت

و دیگر از نوان شما ام حبیبه خواهر ابوسفیان زوجه ابی لهب است که آیه حمله العطب در شان او نازل شده و ایضاً شجره ملعونه در قرآن مجید بالاخان کنایه از بنی امیه است الحاصل از بیانات فصیحة بلیغة این پیر مرد هشام و غلامش رفیع مبیوت و منموش شدند بد که بخود آمدند فرستاد عقب آن مرد که او را بقتل رساند؛ پیر از غایت فراست هشام را شناخته بود و بلباس مبدل که کسی او را نبیند و شناسد مجلس شده و بی راهه رفت تا رسید بکوفه و در ایام خلافت هشام جمعی از اعلام از دنیا رفتند

مثل قاسم بن محمد بن ابی بکر جده امی حضرت صادق (ع) و ابوطیفیل عامر بن وائله الصعابی و مخدره فاطمه و سکینه بنتی الحسین و گویا بامر هشام بن عبدالملک بن مروان ابراهیم بن دلید بن عبدالملک بن مروان که خلیفه سیزدهم از خلفاء بنی امیه است حضرت امام محمد باقر (ع) را مسوم نمود یازدهم از خلفاء بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بود و او مشهور بود بولید فاسق که قرآن را پاره کرد و با منکوحه های پدرش وطی کرد و برکه از شراب درست کرده بود و خود را در آن می افکند و چندان می آشامید که اثر تقص در بر که ظاهر می شد و بجهت استظهارش بسنکرات و تظاهراتش بکفر و به زندقه اهل شام اجماع نمودند بخلع او و او را بقتل رسانیدند

در حیوة الحیوان است لم یکن فی بنی امیه اکثر ادمانا للشرب و اشد تهتکاً و استخفافاً بامر الامة من ولید بن یزید
یکروز تخال نمود بقرآن مجید آیه شریفه آمد « فاستفتحوا و خاب کل جبار عنید » پس مصحف را دردم جوید و انشاد کرد

اتوعدنی ببچار عنید فها انا ذاک جبار عنید
اذا ما جئت ربک یوم حشر قتل یارب مزقنی الولید

چند روزی نگذشت که بیدترین اقسام قتل کشته شد و سرش را در شهر گردش دادند و بعد بیاب قصر آویختند پس ییلندتر موضعی از سور بلد آویختند و بعضی گفته که آن بلیدنست بحضرت ختمی مرتبت این شعر را گفت

ایلبب بالخلافة هاشمی بلاحق اتاه ولا کتاب
قتل لله ینتفی طعمای و قل لله ینتفی شرابی

و در حدیث وارد شده که فرمودند لیکنون فی هذه الامة رجل يقال له الولید و هو شرمن فرعون پس علماء تأویل کرده اند بولید بن یزید و در تاریخ الخلفاء است که تولد ولید در سنه نود بود و قتلش در جمادی سنه صدویست و شش بود

دوازدهم از خلفای بنی امیه یزید بن ولید بن عبدالملک بود او اول خلیفه بود که مادرش کنیز بود و ملقب بود بیزید ناقص چون عطیات مردم را ناقص و کم کرد و او بسیره عمر بن عبدالعزیز مشی میکرد و اهل عبادت و صاحب ورع بود و پسر عیش ولید بن یزید را او بقتل رسانید و خود او فجائاً فوت نمود در جمادی الاخره یا هفدهم ذیحجه سنه صدویست و شش در بعرا که قرره ایست از قراه دمشق و در همانجا دفن شد و در وقت فوت سنش چهل سال بود

سیزدهم از خلفای بنی امیه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بود که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت نشست و در هفدهم صفر سنه صدویست و هفت مروان الحمار خروج نمود و ابراهیم را از خلافت خلع نمود و ابراهیم با مروان الحمار ابن محمد بن مروان بن حکم که چهاردهم از خلفای بنی امیه بود بیعت کرد و مروان الحمار بخلافت نشست تا دوازدهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو چنانچه در مصباح شیخ است که دولت بنی مروان منقرض شد و در ذیحجه الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطبع عموی سفاک مروان الحمار را در قره از فرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابومسلم مروزی

و در حبیبیه العیر از حمزه اصفهانی نقل کرده که ابومسلم در سنه مائة هجری در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و برادر سفاک و منصور رسید و او چون در ناصیه ابومسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صدویست و هشت او را با مارت خراسان فرستاد و او در خراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت می نمود جمع کثیری دست بیعت بوی دادند و ابراهیم امام مکتوبی با ابومسلم نوشت که در آخر ماه رمضان سنه صدویست و نه خروج نماید بر مروانین - این بود که عید رمضان همان سال ابومسلم امر کرد سلیمان کثیر را که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند - بعد ابومسلم کاغذی نوشت بنصر سیار که قبل از ابومسلم از جانب بنی امیه والی خراسان بود و او را دعوت نمود به بیعت نمودن با عباسیان نصر متعیر ماند که چه کند - بعد از هشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار بمعاره ابومسلم روانه کرد بعد از معارباتی یزید و اصحاب نصر سیار شکست خوده مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان با ابومسلم ملحق شدند

ابومسلم عزم نمود مبارزت با نصر سیار را ، نصر دانست که تاب مقاومت با ابومسلم را ندارد

لهذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریخی شد او را بعضه نشانیده بردند بساوه و در ساوه

از دنیا رفت

و ابو مسلم بعد از فرار نصرسیار تمام ممالک خراسان را متصرف شد و در مرو رایت اقتدار بر افراشت و هریک از اصحاب نصرسیار و مروانیه را که میدید بقتل میرسانید و بقیه تفاهلیش در خانه باب هشتم ذکر خواهد شد انشاء الله

و خروج جناب عبدالله بن ممویه بن عبدالله بن جعفر طیار و شهادت آن جناب و خروج ضحاک بن قیس و انتقال دولت بنی امیه به بنی المباس در ایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس معلوم شد که از ابتداء خلافت ممویه بن ابی سفیان که دهم ربیع الاول سنهٔ چهل و یک باشد تا انتهای خلافت بنی المروان که دوازدهم ربیع الاول سنهٔ صد و سی و دو باشد نود و یکسال و دو روز که مطابق می شود با هزار و نود و دو ماه و دو روز تقریباً - و در سوم ماه رجب سنهٔ شصت و شش هجری عبدالله بن زبیر در مکه معظمه بخلافت نشست و اهل مکه با وی بخلافت بیعت کردند تا نیمهٔ ماه جمادی الاخره سنهٔ هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه معظمه کشته شد بجنسی که عبدالملک بن مروان سرداری حجاج بن یوسف الثقفی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از خلافت بنی امیه هشتاد و چهار سال و بیست روز می شود که مطابق با هزار و هشت ماه و بیست روز بوده باشد

و در تفسیر آیهٔ شریفه «ليلة القدر خیر من الف شهر» تفسیر بهزار ماهی شده که مدت سلطنت بنی امیه بوده تقریباً

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً



باب هشتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

حضرت مبین الحقایق والدقایق امام
جعفر صادق علیه السلام

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت
آن بزرگوار و در قبور متبرکه و واقع در بلده طیه قم
و در آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن حضرت جعفر است و اشهر القاب آن بزرگوار صادق است و اشهر کنای
آن بزرگوار ابو عبدالله است و در بحار از مناقب از معاصن برقی روایت کرده که حضرت صادق (ع)
بضریس کنائی فرمودند چرا پدرت ترا ضریس نامید عرض کرد پدر شما چرا شما را جعفر نامید؟
حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا ضریس نامیده چون ضریس اسم یکی از اولادهای شیطان
است، و اما پدر بزرگوار من بلم و معرفت اسم مرا جعفر نامیده؛ چون جعفر اسم نهریست در بهشت
و شیخ صدوق (ره) در کتاب علل الشرایع از ینمیر (ص) روایت کرده که فرمود هر گاه متولد شود
پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) پس نام بگذارید او را
صادق چون از اولاد او شخصی ظاهر شود اسم او جعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی و او
را کذاب میگویند انتهى (مراد جعفر بن علی الهادیست)

و اما نسب شریف آن بزرگوار: والد ماجدشان حضرت امام محمد باقر (ع) و والد
ماجدشان در اصول کافی و غیر آن از کتب معتبره است که ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق بود و والد ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بود و در عمده الطالب است که
حضرت صادق (ع) فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین و یقاله عود الشرف

و ایضا در اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده که سعید بن محیب و قاسم بن محمد
بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقات حضرت علی بن الحسین (ع) بودند بعد فرمود: و کانت امی
من آمنبت و اتقت و احسنت و الله یحب المحسنین قال و قال امی (ع) یا ام فروه انی لا دعواتی لذنبی
شیعتنا فی الیوم و اللیلة الف مرة لاننا نحن فیما یثوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم
یسرون علی ما لا یعلمون - بیان النوب نزول الامر و مسعودی در اثبات الوصیه فرموده و کان

ابوها القاسم من تقات اصحاب علی بن الحسین (ع) و کانتمن اتقی نساء زمانها و روت عن علی بن الحسین (ع) احادیث منها قوله (ع) لها یا ام فروه انی لادعولدنئی شیعتنا فی الیوم و اللیل الف مره لاننا نصبر علی ما نعلم وهم یصبرون علی ما لا یعلمون و هذه الروایة نظیر ما فی الکافی باسناده عن ابی عبد الله (ع) قال (ع) اناصبرو شیعتنا اصبرنا قلت جلست فذاك کیف ساروا شیعتکم اصبر منکم قال لاننا نصبر علی ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون

و محدث قمی در انوار البیہ میفرماید مخدره ام فروه والده حضرت صادق (ع) خواهری داشت امحکیم که جلال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و آن مخدره از اسحق پسرى آورد مسی بقاسم و او بسیار جلیل القدر بود و امیر بین بود و قاسم پسرى آورد مسی بداود السکنی بابی هاشم الجعفری البغدادی السعالمه الورع الثقة الجلیل و جناب ابی هاشم درک کرد حضرت رضا و بقیه ائمه اطهار را و از کلاهی ناحیه مقدسه بود و در آل ابی طالب کسی مثل او نبود در علونب در زمانش چون به بدر منتهی می شود بجناب جعفر بن ابی طالب قاسم و اسحق و عبد الله و در جمادی الاول سنه دوست و شصت يك در بغداد از دنیا رفت و قبرش مزار مشهوری است چنانچه مسعودی تصریح فرموده انتهى

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابو عبد الله سنة ثلث و ثمانین و قال ابن شهر آشوب ولد ع بالمدينة يوم الجمعة عند طلوع الفجر و يقال يوم الاثنين لثلاث عشر ليلة بقيت من شهر ربيع الاول سنة ثلث و ثمانین من الهجرة و كذا فی روضة الواعظین و اعلام الوری و قال الشهيد فی الدروس ولد بالمدينة فی يوم الاثنين سابع عشر شهر ربيع الاول سنة ثلاث و ثمانین بس معلوم شد که ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربيع الاول سال هشتاد و سه بوده ولی در روز آن از آن هفته خلاف است که آیا روز جمعه بوده یا روز دوشنبه ؟

فصل سوم

در تاریخ رحلت و شهادت آن بزرگوار

در اصول کافی و ارشاد مفید و روضة الواعظین است و مضی فی شوال سنة ثمان و اربعین و مائة و لخمس و ستون سنة و فی الدروس و قبض ع فی شوال و قيل فی منتصف رجب يوم الاثنين سنة ثمان و اربعین و مائة بس معلوم شد که اصح در باب شهادت آن بزرگوار آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده چنانچه مجلسی در جلاء العیون فرموده خلافتی نیست که رحلت آن بزرگوار در سال صد و چهل و هشت واقع شد و اشهر آنستکه در ماه شوال بوده و بعضی دو شنبه یا نهم ماه رجب سنه مذکور گفته اند انتهى لکن کسانیکه ماه شوال گفته اند تمیین روز را نکرده اند مگر در جنات العلود گفته بیست و پنجم ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده است بس بنا بر مختار مدت زندگانی

این بزرگوار شصت و پنجسال و هفت ماه و هشت روز بوده

و بنا بر مختار در تاریخ رحلت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق سلام الله عليهم اجمعين آن بزرگوار یازده سال و ده ماه و هشت روز با جدش حضرت امام زین العابدین بوده و بعد از جد بزرگوارش نوزده سال و ده ماه و دوازده روز با پدر بزرگوارش حضرت باقر ع بوده و بعد از پدر بزرگوارش سی و سه سال و ده ماه و هیجده روز مدت امامتش بوده و ده سال که از زمان سلطنت منصور دوانقی گذشت با مر آن ملعون آن حضرت را مسموم نمودند و گفتند که انگور مسموم با آنحضرت خورانیدند و آنحضرت به آب آه گرامش ملحق شد و بالاتفاق آن حضرت در بقیع در پهلوی پدر بزرگوارش وجد تاجدارش و عم گرامش حضرت مجتبی (ع) مدفون شد

و در دمهة الساکبه از مسعودی نقل کرده که بر روی قبر آن بزرگوار در بقیع سنگی است که بر او نوشته است بسم الله الرحمن الرحيم العبد لله مبيد الامم ومعبي الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين وقبر الحسن بن علي بن ابيطالب ع وعلي بن الحسين بن علي بن ابيطالب ومحمد بن علي وجعفر بن محمد صلوات الله عليهم اجمعين

و بدانکه منصور دوانقی خیلی ظلم و اذیت به حضرت امام جعفر صادق ع کرد و همیشه اوقات در مقام خاموش نمودن آن نور الهی بود **و در المسلوک** از کافی روایت کرده که منصور دوانقی به محمد بن اشم گفت از برای من شخص صاحب عقلی طلب کن که آنچه من باو سفارش نمایم چنان کند معدن اشم خالوی خود فلان بن مهاجر را معین نمود منصور او را طلبید فرمود یا بن مهاجر این اموال را بگیر و برو مدینه طیبه خدمت حضرت صادق و عبدالله المحض بن الحسن بن حسن المجتبی ع و جمعی دیگر از سادات اهل مدینه و بگو من مرد غریبی هستم از اهل خراسان و شیبیان شما که در خراسانند این اموال را بجهت شما فرستادند بعد که مالها را گرفتند بگو من واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که من صاحبانش نشان بدهم مقصودش این بود که بیانه بدست آورد و صدمه بوجود نازنین حضرت صادق ع برساند

پس این مهاجر آن اموال را گرفته آمد به مدینه بعد برگشت منصور گفت چه شد عرض کرد اموال را گرفتند و قبض رسید دادند بغیر حضرت صادق ع که در میان مسجد خدمتش رسیدم و آن حضرت نماز میخواند صبر کردم تا از نماز فارغ شد و بر خاست تشریف برد من از عقیقش روانه شدم توجی بین کرد فرمود ای مرد از خدا بترس و فرور نکن اهلیت پیغمبر ص را چون اینها قریب المهدند بدولت بنی الروان (کنایه از اینکه در دولت بنی الروان با اینها ظلم و تعدی زیادی شده و اموالشان بشارت رفتن) عرض کردم مگر چه شده ای سر پیغمبر ص

حضرت سرش را نزدیک من آورد و تمام وقایع بین من و ترا خبر داد گویا آن حضرت میانه ما بوده منصور گفت یا بن مهاجر هیچوقت نیست که اهلیت پیغمبر ص در میان آنها معدنی نباشد و امروز معدن میان اهلیت پیغمبر ص حضرت جعفر بن محمد ع است

و در کشف الفمه است که حضرت صادق ع فرمود علمنا غایب و مزبور و نکت فی القلوب و تقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الایض و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعه فیها ما یعتیاج الناس الیه

پس داوی سؤال کرد از تفسیر این کلمات فرمود اما غایب علم است بر آنچه بعد حادث میشود

واما مزبور علم است بانچه قبل بوده واما نکت در قلوب الهام استواما تقر در اسامع حدیث ملامتکه است که ما کلام آنها را میشنوم و شخص آنها را نمی بینم
واما جفر احمر و عوامی است که در اوست سلاح یغمبر (ص) و بیرون نیشود تا وقتیکه
قام با اهلیت قیام فرماید
واما جفر آیش و عوامی است که در اوست تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و سایر
کتابی که از جانب حضرت احدیت نازل شده

واما مصحف فاطمه ع در اوست حوادثی که واقع میشود در اساء ملوک زمین تا روز قیامت
واما جامه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت یغمبر ص املاء فرموده و
حضرت امیر ع او را بدست خود نوشته و در اوست والله جمیع آنچه مردم محتاجند تا روز قیامت
حتی در اوست ارش خدشه و جلد و نصف جلد و در ارشاد مفید است که منصور دوانقی امر
کرد به ربیع حاجب که حضرت صادق ع را احضار نماید چون حاضر شد چشم منصور با آنحضرت
افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگر ترا بقتل نرسانم آیا با سلطنت من معارضه میکنی و عقب فتنه
میگردی حضرت فرمود من چنین نکرده ام و طالب فتنه هم نیستم و اگر بتو چیزی گفته اند دروغ
گفته اند و بر فرضی که راست گفته باشند بحضرت یوسف ظلم کرده اند و حقو کرد و حضرت ابوب
متلا بلیات شد و صبر کرد و بلبیان عطا شموشکر کرد و اینها یغمبران بودند و توهم نسبت باینها
میرسد منصور گفت فلان بن فلان بن خیر داده که تو چنین و چنان کرده حضرت فرمود او را حاضر
کن منصور او را حاضر کرد و رو کرد باو گفت آیا تونشنیده ای از جعفر بن محمد که چنین و چنان فرموده
گفت چرا حضرت فرمود من او را قسم میدهم آن مرد گفت قسم بمنصورم حضرت فرمود بگو در برت
من حول الله و قوته و التجات الی حولی و قوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا پس آن مرد امتناع
کرد بعد از هینته قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصل شد حضرت فرمود باهای او را گرفته
بکشیدو از مجلس بیرون برید (لع)

ربیع گفت وقتیکه حضرت داخل بمنصور شد دیدم لبهای نا زنین حضرت حرکت میکنند و هر قدر
حرکت میکرد غضب منصور فرو میشست تا وقتیکه منصور از غضب خود فرو نشست و از آن بزرگوار
راضی شد چون حضرت خارج شد از نزد منصور عرض کردم باین رسول الله ص چه دعا خواندید
که غضب منصور فرو نشست

فرمود دعا کردم بدعاه جدم حضرت سید الشهد آء (ع) عرض کردم او چه دعاهست
فرمود اینست یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احمر سنی بینک التی لاتمام و اکفنی
بر کتک التی لا یرام ربیع گفت من ایندعا را حفظ کردم و هر وقت بدست گرفتار میشدم همین دعا را
میسخواندم خداوند فرج میفرمود

فصل چهارم

در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق ع و زوجات آن بزرگوار
اما زوجه آن بزرگوار ظاهراً منحصر بود بمضدرة فاطمه بنت العسین الاضر عم بررگوارش
چنانچه در ارشاد است
و در عمدة الطالب است که مضدرة فاطمه زوجه حضرت صادق ع بنت العسین الاضر

این حسن المجتبی این علی بن ایطال (ع) است
واما اولاد حضرت صادق (ع) از ارشاد شیخ مفید و از مناقب استفاده میشود که آن
 بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر و سمدختر: اسمعیل که اکبر اولاد آن بزرگوار بود و عبدالله
 افطح که اکبر بعد از اسمعیل بود - و امزروه و والده ماجده این سه فاطمه بنت الحسین الاصفهین
 زین العابدین (ع) بود و در عمده الطالب است که والده این سه فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن
 المجتبی (ع) بود و حضرت موسی بن جعفر (ع) واسحق و محمد و والده ماجده این سه بزرگوار حیدهام
 ولد بود

و عباس و علی و اسماء و فاطمه که والده هریک ام ولد بودند
اما اسماعیل بن جعفر الصادق ع در عمده الطالب است که معروف بود به اسماعیل
 الامرج و اکبر اولادهای آنحضرت بود و آن بزرگوار خیلی اورا دوست میداشت و در حیات حضرت
 صادق ع از دنیا رفت در هریس و بر بالای دوشها اورا حمل نمودند و بیقیع دفن نمودند در سنه
 صدوسی و شش و در شرح صحیفه است که رحلت جناب اسماعیل صدوسی و سه بود
و در اكمال الدین است که چون جناب اسماعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جرع
 زیادی کرد بعد که چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت در حالتیکه قبای تازه پوشیده بود و امر
 ونهی میکرد اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله فدایت شویم از شمت جزبیکه در شا دیدیم گمان
 نداشتیم تا مدتی از شما منتفع بشویم حضرت فرمود انا اهل البیت نجرع مالک تنزل المعیبه فاذا
 نزل صبرنا

و در ارشاد مفید است که بعد از حضرت صادق ع مردم سه فرقه شدند فرقه ناجیه حقه قائل شدند
 بامامت موسی بن جعفر (ع) و فرقه قائل شدند بامامت محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) و آنها
 قائلند بآنکه امامت حق اولاد او و اولاد اولاد او است تا آخر الزمان و فرقه که شاذند قائل
 شدند بعبودیت جناب اسماعیل و از این فرقه اخیره فملاکسی معروف نیست و این دو فرقه را اسماعیلیه
 مینامند انتهى ما حاصله

و در عمده الطالب است و تئیکه رشید رفت بحجاز محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع
 رفت نزد هرون گفت آیا خبر داری که در روی زمین دو خلیفه است که اموال و خراج نزد آنها
 جمع میشود

هرون گفت من و که؟ محمد گفت تو و موسی بن جعفر (ع) و جنسی از اسرار را بهرون
 گفت پس هرون امر کرد که حضرت موسی بن جعفر را بگیرند و حبس کنند و همین حمایت سبب شد
 از برای شهادت آن بزرگوار و محمد بن اسماعیل پسری داشت مسمی بجعفر و او پسری داشت مسمی به
 محمد الملقب بعقیب چون همه مردم او را دوست میداشتند و فرزند آنجناب حبیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل
 بن جعفر الصادق ع در بلاد مغرب سکنی داشتند و از اولاد او چهارده نفر در دیار مغرب و مصر خلیفه
 شدند و در آخر دولت بنی العباس و ابتداء خلافت آنها از سنه پانصد و شش بود و دوست و هفتاد و
 چهار سال سلطنت کردند و ایشان را **سلاطین اسماعیلیه** نامند، و در **مقاتل الطالبین** است
 که جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) در تغلیس که
 از بلاد ارمنیه است کتبت شد و ظاهر آفرشان هم در تغلیس است
واما عبدالله افطح بن جعفر الصادق در رجال است که او اکبر برادرانش بود بعد از

جناب اسامیل و منزک و مقاش نزد حضرت صادق ع از سایر خواش کتر بود و او متهم بود به مخالفت با پدرش حضرت صادق ع در ارشاد است که بعد از پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت و جماعتی هم با امامت او معتقد شدند و آنها را **فطحیه** نامیدند و چون دانستند ضعف دعوی او را قائل شدند امامت حضرت **موسی بن جعفر ع** و جهت ملقب شدن با **فطح** چنانچه از رجال کثی نقل شده آنستکه او **افطح الرأس** یا **افطح الرجلین** بود یعنی سرش یا پاهایش پوسن بود و ایشان نود روز بعد از حضرت صادق ع از دنیا رفتند و در رجال **کبیر** است که بعد از هفتاد روز از دنیا رحلت کرد

روایت شده که حضرت صادق ع بعضرت موسی بن جعفر فرمودند یا بنی ان اناک سیجلس مجلسی ویدی الامامة بدی فلان تا زعه بکلمة فانه اول اهلی لحوفاً بی

واما اسحق بن جعفر الصادق (ع) در ارشاد است وکان اسحق بن جعفر من اهل الفضل والملاح والاجتهاد وروی عنه الناس الحدیث والاثار وکان اسحق یقول امامة اخیه موسی بن جعفر وروی عن ایه انه نس بالامامة علی اخیه موسی انتهى

وفی عمدة الطالب فاما اسحق بن جعفر الصادق یکنی ابامحمد ویلقب بالؤنن ولد بالبریز وکان من اشبه الناس برسول الله ص واهو ام اخیه موسی الکاظم وکان معدناً جلیلاً وکان سفیان بن عتیبه

اذا روی عنه یقول حدثنی الثقة الرضی اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ع

و این بزرگوار شوهر سیده نغیه بنت **حسن الاعمیر** بود المدفونه فی مصر که در باب چهارم

گفته شد و آن بزرگوار جد سادات بنی الزهراء است مثل **علی بن ابراهیم ابن محمد بن ابی**

الحسن ابن زهراء ابن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسن بن اسحق بن

جعفر الصادق (ع)

و اما **محمد الملقب بالدیاج ابن جعفر الصادق فی الارشاد** وکان محمد بن جعفر

سغیا شجاعاً و کان یصوم یوماً ویفطر یوماً و زوجه مکرمه اش **خدیجة بنت عبدالله بن حسن بن**

حسن المجتبی بود - و آن مغدیره فرمود روزی جناب محمد بن جعفر الصادق از منزل با لباسی

خارج نیشد که برگردد و آن لباس را در برداشته باشد بلکه آن لباس را ب مردم میپوشانید و در

هر روز یک گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهایش و جناب محمد در سن صد و نود و نه بمکه خروج

کرد بمأمون و جمعی هم او را متابعت و همراهی نمودند مأمون عیسی **جلودی** را فرستاد بجهت

قتال باوی بس جمیت او را متفرق نمودند و آنحضرت را گرفته فرستاد بخراسان نزد مأمون -

چون رسید نزد مأمون او را اکرام نمود و جایزه قابلی باو داد و در خراسان در نزد مأمون توقف

نمود الی ان قال و توفی محمد بن جعفر بخراسان

و در عیون اخبار الرضا از یهقی نقل کرده که در سنه دوست هجری مأمون رجاء ابن

ابی الضحاک را بابایاسر خادم از خراسان روانه کرد بجهت اشغاص و حاضر نمودن حضرت علی بن

موسی الرضا و جناب محمد بن جعفر الصادق و در **عمدة الطالب** است و اما محمد الدیاج ابن جعفر

الصادق لقب بذلك ل حسن وجهه ویلقب ایضاً بالمأمون و مات ب بجران و قبره بهاوله تسع و خمسون

سنه و ولد محمد الدیاج اربع عشر سنه و ثلاثه عشر ذکراً

و بدانکه در مدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقاً در خاتمه باب چهارم گفته شد

واما عباس بن جعفر الصادق ع در ارشاد است و کان الباس بن جعفر فاضلاً نبیلاً

واما علی بن جعفر الصادق فی الارشاد وكان علی بن جعفر راویة للحديث سدید الطریق شدید الورع والتقوی کثیر الفضل ولزم اخاه موسی و روی عنه شیئاً کثیراً من الاخبار
و در اصول کافی از محمد بن الحسن العمار نقل میکنند گفت خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم ناگهان داخل شد حضرت محمد بن علی الجواد پس علی بن جعفر از جای خود جستن کرد بدون حدائی و ردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت کند عرض کردم چگونه من بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر برگشت بکنان اولش اصحاب او را سرزنش کردند و گفتند تو عوی بدراوهستی ممدلك این قسم احترام میکنی فرمود ساکت شوید و دست بحاسن گرفت فرمود « اذا كان الله لم يؤهل هذا الشبه و اهل هذا القتی و وضعه حيث وضعه انكر فضله نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد » یعنی زمانیکه خداوند این پیر مرد را قابل امامت ندید و این جوان را قابل دیدن آیمان منکر بشوم فضل او را بنام ببرم بخداوند از آنچه شما میگوئید بلکه من بنده او هستم

و در عمدة الطالب است که کتبه جناب علی عریضی **ابوالحسن** است و او اصغر اولاد حضرت صادق ع بود و در هنگام رحلت حضرت صادق ع این آقا زاده طفل بود و کان عالماً کبیراً و روایت کرده از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع و از عوی پدرش جناب حسین ذی الدمة ابن زید الشهدا ابن علی بن العیون زین العابدین ع و آن بزرگوار زنده بود تا زمان حضرت امام علی الهادی (ع) را درک فرمود و در زمان امام دهم (ع) از دنیا رحلت فرمود و محل دفن علی بن جعفر درسه جا معتدل است چنانچه سابقاً در خانه باب چهارم گفته شد

و در روضات است که قبر سید **ابوالحسن** الملقب به **زین العابدین بن علی بن احمد بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق** ع در اصفهان است و مرقدش قبه عالیة داند
واما ام فروه معلوم میشود که حضرت صادق ع باین مخدره خیلی علاقه داشته که اسم مقدس والده ماجده اش را باین مکرمه داده و در مناقب است که ام فروه را حضرت صادق ع تزویج فرمود بمو زاده اش پسر جناب **زید بن علی بن الحسین ع**

واما اسما و فاطمه حالات این دو مخدره را حقیر در جانی ندیده ام

فصل پنجم

در ذکر حواریین حضرت صادق و بعضی از حالات اصحاب و مادحین آن بزرگوار

اما حواریین آنحضرت در باب هفتم در ضمن حواریین حضرت باقر ع معلوم شد
اما باب آن حضرت در مناقب است بابه محمد بن ستان که از ولد زاهر مولای جناب عمر و بن حنق بوده و در باب پنجم گفته شد که زاهر از شهاده در رکاب حضرت سید الشهداء ع بود و **اما اصحابه سلام الله علیه** فان اصحاب الحدیث قد جمعوا اصحاب الرواة منه من القاة علی اختلافهم فی الارآء و القالات فكانوا اربعة آلاف رجل
و در در المصلوک از شیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق ع من بین اخوته خلیفه ایبو

وصیه والقائم بالامامة من بعده وبرزغن جماعتهم بالفضل وکن اینهم ذکرأ و اعظمهم قدراً واجلهم فی العامة والخاصة و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركب ان وانتشر ذكره فی البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بیته مثل ما نقلت عنه

وفی المناقب و اجمت العصابة علی تصدیق سته من قهانه وهم جیل بن دراج و عبده بن مسکن و عبده بن بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان بن عثمان انتهی

و اما جیل بن دراج برادر نوح بن دراج بوده

واز کثی نقل شده انه من اجمت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه فیما یقول والاقرار له بالفقه، و ایشان اکبر سناً بودند از برادرشان نوح بن دراج و در آخر عمر کور شدند و در ایام حضرت رضا (ع) ازدنیارفتند و از فضل بن شاذان روایت شده گفت داخل شدم بر محمد بن ابی عمیر در حالتیکه او ساجد بود و سجده را طول داد چون سر از سجده برداشت من طول سجده او را بوی گفتم گفت چگونه است اگر بینی جهیل بن دراج را

ابن ابی عمیر گفت داخل شدم بر جمیل بن دراج و حال اینکه او ساجد بود و سجده را طول میداد بعد که سر برداشت ابن ابی عمیر گفت سجده را طول دادی گفت چگونه است اگر میدیدی معروف بن خربوذ را

و اما عبدالله بن مسکان از رجال کثی روایت شده انه من اجمت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تصدیق ما یقول واقروا له بالفقه، و در رجال از محمد بن معهود روایت کرده که این مسکان داخل نیست بر حضرت صادق (ع) از ترس آنکه مبادا حق اجل و احترام آنحضرت را ادا نکند

و اما عبدالله بن بکیر بن اعین برادر زاده زرارة بن اعین بود و او فطحنی مذهب بوده

واز رجال کثی نقل شده است ان عبده بن بکیر من اجمت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه

و اما حماد بن عیسی در سنه دوست و نه ازدنیارفت و از کثی نقل شده اجمت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه و فی رجال الکبیر انه کان ثقة فی حدیثه صدوقاً

و ایضاً در رجال از حماد بن عیسی نقل کرده گفت داخل شدم بر حضرت ابو الحسن الاول (ع) که حضرت موسی بن جعفر ع باشد مرض کردم فدايت شوم از خدا بخواه که بن روزی بفرماید خانه زوجه و اولادی و خادمی و حج در هر سالی پس حضرت فرمود اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارزقه داراً و زوجة و ولداً و خادماً و الحج خسین سنة چون فرمود خسین دانستم که زیاده بر پنجاه سال زندگی نخواهم کرد و گفت من چهل و هشت حبه بجا آوردم و اینست خانه من که خداوند بن روزی فرمود و اینست زوجه من که در پشت برده است و صدای مرا میشنود و اینست پسر من و اینست خادم من که خداوند تمام اینها را بن مرحمت فرموده بعد از این سخن دو حج دیگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود به حج چون بوضع احرام رسید رفت که غسل احرام بنماید سیلی آمد و او را غرق نمود و وفات او سنه دوست و نه بود و زیاده بر نود سال عمر کرد و اصلش از کوفه بود و مسکنش در بصره بود

واما حماد بن عثمان در رجال است قة جلیل القدر، و از کثی روایت شده و حدیث من اجتمعت المصابة علی تصحیح مایصح عنه والاقرار له بالفقه
واما ابان بن عثمان در رجال است اجتمعت المصابة علی تصحیح مایصح من هؤلاء وتصدیقهم
لها بقولون و اقروا لهم بالفقه

مراد این شش نفر از آنها هستند که ذکر شد
و در روایح سمویه از کثی روایت کرده که جناتی از رواة هستند که اجماع نمودند
اصحاب بر تصحیح مایصح عنهم و اقرار نمودند از برای آنها بقیه فضل و ضبط و تته بودن هر چند
روایاتشان مرسل یا مرفوع باشد و بعضی از آنها فاسد العقیده هستند لکن وثاقتشان بدرجه قصوی
میباشد و آنها سه طبقه هستند

طبقه اول شش نفر از اصحاب حضرت باقر ع هستند و گفته اند که اولین آن شش نفر هستند :
زراره و معروف بن خربوذ و برید بن معویة الجلی و ابو بصیر الاسدی و فضیل بن یسار و محمد
بن مسلم الطائفی - و گفته اند که این شش نفر زراره بوده و بعضی در عوض ابو بصیر اسدی ابو بصیر
مرادی را گفته اند که لیث بن یضری باشد

طبقه دوم از اصحاب امام جعفر صادق ع هستند که اجتمعت المصابة علی تصحیح مایصح عنهم
و آنها هم شش نفرند جلیل بن دراج و عبدالله بن مسکن و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و ابان
بن عثمان و حماد بن عثمان

و از علامه نقل فرموده که عبدالله بن بکیر و ابان بن عثمان فطحی بودند مذلک اجتمعت المصابة
علی تصحیح مایصح عنهما

طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا (ع) بودند که اجتمعت المصابة علی تصحیح
مایصح عنهم و آنها هم شش نفرند یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر
و عبدالله بن مفیره و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نضر
و بعضی عوض حسن بن محبوب حسن بن علی بن فضال را گفته اند و بعضی فضالة بن ابوب را
گفته اند و بعضی عثمان بن عیسی را گفته اند

و فرموده اند که تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی است
و نقل میفرماید که مراسیل تمام این هیجده نفر بلکه بیست و دو نفر و مرایششان و مقاطع ایشان
در نزد اصحاب بمنزلة صحاح است انتهى

و از خواص حضرت امام جعفر صادق ع بود جناب هشام بن حکم و هشام بن سالم و محمد بن
علی بن نعمان الاحول الملقب بؤمن الطاق و معلی بن خنیس و اسحق بن عمار و معویة بن عمار و
یونس بن یعقوب.

اما هشام بن حکم الکندی الشیبانی الکوفی از اعظم ائمه کلام و از گیار اعلام است
و مذهب مطالب کلامیه و مروج ملهه امامیه بوده و شیر یشت تلامذه حضرت صادق ع بود و در سال
صد و هفتاد و نه در کوفه وفات نمود و چون خبر فوت او بحضورت رضا (ع) رسید آن بزرگوار بر هشام
رحمت فرستاد و مباحثه او در بهره با عمرو بن عبیده رئیس منزله در جدار و غیر آن نوشته شده و

مرور است

و در بشار يك باب ذكر فرموده در احتجاجات هشام بن حکم فی الامامة و بدوامه وما آل الیه امره الی وفاته .

و اما هشام بن سالم الجوالی الجوزجانی الکوفی فی رجال الکبیر انه تقة

و اما محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب به مؤمن الطاق البجلي الکوفی الصیرفی و مخالفان از عداوت او را شیطان الطاق می گفتند و ایشان با ابو حنیفه مذاکراتی داشتند و در روایت است که ابو حنیفه روزی به مؤمن الطاق گفت شا قائل هستی بر جنت پس هزار درهم بین بنمید تا من در رجعت بشا هزار اشرفی بدم جناب مؤمن طاق فرمود تو بین يك کفیلی بده که در رجعت بصورت انسان باشی نه بصورت خنزیر تا من بتو این مبلغ را بدهم

و در روایت است که روزی مؤمن طاق با ابو حنیفه در کوچه های کوفه می گذشت شخصی فریاد میزد من بدلتی علی صبی ضال مؤمن طاق گفت صبی ضال را من ندیده ام و اما شیخ ضال را اگر بخواهی اینست (و اشاره کرد به ابو حنیفه)

و وقتیکه حضرت صادق ع از دنیا رفت ابو حنیفه بمؤمن طاق گفت مات امامک مؤمن طاق فرمود اما امامک من النظرین الی یوم الوقت المعلوم (که مراد شیطان است)

و اما معلی بن خنیس از غیبت شیخ طوسی نقل شده انه کان من قوام ای عبدالله ع و کان معموداً عنده و مضی علی منهاجه ، و آخر الامر او را در مدینه شهید نمودند

و اما اسحق بن عمار الصیرفی از شیخ طوسی نقل شده انه تقة و اصله معتد علیه و اما معویة بن عمار در کتاب رجال است کان وجهاً من اصحابنا متقماً کثیر الشان عظیم المحل تقة و در سنه صد هفتاد و پنج از دنیا رفت

و اما یونس بن یعقوب در زمان حضرت امام رضا (ع) از دنیا رفت و حضرت امام رضا (ع) او را کفن کردند و در قبور دفن کردند

و اما مادحین حضرت صادق (ع) یکی اشجع السلی بود

و در امالی شیخ طوسی است از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که فرمود من خدمت پدر بزرگوارم حضرت صادق ع بودم که اشجع سلی وارد شد که آن بزرگوار را مدح کند دید حضرت علیل و مریض است اشجع سکوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفته عرض کرد

البسک الله منه عافیة
فی نومک العتری و فی ارقک
بخرج من جسک السقام کما
اخرج ذل السؤال من هنک

حضرت بلامش فرمود چه مقدار بانو هست عرض کرد چهارصد درهم فرمود بده او را به اشجع اشجع گرفت و تشکر نمود و مراجعت کرد حضرت فرمود او را برگردانید ، چون برگشت عرض کرد یاسیدی بن عطا فرمودی و مرا مستغنی نمودی دیگر چرا مرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر

بزرگوارم از بدنامی از جدم حضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود « خیر العطاء ما اجی وان ما اعطیتک لایقی » پس این انگشت را بگیر من ده هزار درهم بشن و بهاء او داده ام هر وقت محتاج شدی او را پهن قیمت بفروش

عرضکرد یا سیدی من خیلی سفر میروم و در مواضع مغرور واقع می‌شوم، چیزی بن تحلیم فرما که موجب طمأنینه قلب من باشد؛ فرمود اگر یکوقتی برامی خائف و ترسان شدی دست راست خود را بالای سر بگذار و با آواز بلند بخوان «انقیر دین الله یفون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون» اشجع گفت در وادی مبتلا شدم باینه قائلی گفت بگیرید او را، پس من این آیه شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم او را و حال آنکه متوسل شده بآیه شریفه

و دیگر از مادحین آنحضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده «لام عمرو باللوی مربع» در امالی شیخ طوسی از علی بن حسین بن ابی‌العرب از پدرش روایت کرده گفت رفتم بیادت سید اسمعیل بن محمد حمیری در مرض موتش در حالتی که او مشغول جان دادن بود، دیدم در نزد او جمعی از همسایگانش که عشانیه بودند نشسته‌اند و سید بسیار خوش صورت بود ناگاه در صورتش نقطه سیاهی ظاهر شد مثل مرکب کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش را گرفت، پس شیعیانی که حاضر بودند بسیار منموم شدند و نواصیبی که حاضر بودند اظهار سرور و شجاعت نمودند پس قدری نگذشت که در صورتش لعه سفیدی ظاهر شد کم کم زیاد شد تا آنکه

تمام صورتش نورانی شد و انشاد کرد

کذب الزاعمون ان علیا	لن ینجی معبه من هنات
قد ورپی دخلت جنه عنس	و عفا لی الاله عن سیئات
فابشروا الیوم اولیاء علی	و تولوا علیا حتی المسات
ثم من بعده تولوا بنیه	و احداً بعد واحد بالصفات

بعد گفت اشهد ان لاله الا الله حقا حقا و اشهد ان محمداً رسول الله (ص) حقا حقا و اشهد ان علیا امیر المؤمنین (ع) حقا حقا اشهد ان لاله الا الله - بعد چشمش را بر هم گذارد و روح از بدنش مفارقت نمود و این خبر منتشر شد و موافق و مخالف بجنانه اش حاضر شدند

و در روایت گشی است وقتی که سید صورتش سیاه شد گفت هكذا یفعل باولیائکم یا امیر-

المؤمنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی شد و انشاد کرد

احب النبی من مات من اهل و ده	تلقاه بالبشری لعی الموت یضحک
و من مات یهوی غیره من عدوه	فلیس له الا الی النار مسلک
ابا حسن تقدیک نفسی و استری	و مالی و ما اصیبت فی الارض املک
ابا حسن انی بفضلک عازف	و انی بجبل من هوک لملسک
وانت وصی المصطفی و ابن عه	وانا نمادی بمبتضیک و ترک الخ

و در بحار از مؤلفات بعضی از اصحاب روایت کرده از سهل بن ذبیان گفت داخل شدم بر علی بن

موسی حضرت فرمود مرحبا بك یا بن ذبیان الساعه می‌خواستم عقب تو روان کنم بجهت خوابی که دیشب دیده‌ام عرض کردم انشاء الله خیر است فرمود در خواب دیدم نردبانی که صد پایه دارد نصب شده برای من من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقیه سبزی که ظاهرش از باطنش دیده میشد و دیدم جدم پیغمبر (ص) را که نشسته و در مقابلش شخص بزرگواری نشسته بود و دو طرفش دو جوان نشسته بودند که نور از صورتشان ساطع بود و یک مخدره هم نشسته بود و شخصی مقابل پیغمبر ایستاده بود پس پیغمبر ص مرا دید فرمود مرحبا بك یا ولدی با علی بن موسی الرضا سلام کن بر پدرت

امیرالمؤمنین (ع) من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بر مادرت فاطمه زهرا، من سلام کردم بعد فرمود سلام کن روز پدرت حسن و حسین من سلام کردم بعد فرمود: سلام کن بشاعر و ملاح ما در داردنیا سید اسمعیل حمیری پس سلام کردم و نشستم حضرت پیغمبر (ص) رو فرمود بسید و گفت بعنوان قصیده ات را، پس خواند:

طامة اعلامها بلقع

لام عمرو باللوی مربع

پس پیغمبر (ص) گریه کرد تا رسید باین شعر

ووجه کالشس از تطلع

ورایة یقدمها حیدر

پیغمبر (ص) و فاطمه زهرا، و تمام کسانی که حاضر بودند بگریه افتادند چون این شعر را گفت

الی من الغایة والمفزع

قالوا له لو شئت اعلمتنا

پیغمبر (ص) دستهایش را بآسان بلند کرد و عرض کرد خداوندا توشاهدی بر من و بر این امت

که من بآنها گفتم غایة و مفزع علی بن ابیطالب ع است (و اشاره فرمود بامیرالمؤمنین (ع) که مقابلش

نشسته بود) بعد سید که قصیده اش را تمام کرد پیغمبر (ص) نظر فرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ

کن این قصیده را و امر کن شیعیان ما را بعضظ او و بآنها بگو که هر کس مداومت بنماید بعنواندن

این قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را! **انتهی و مخفی نماناد** که این قصیده شریفه سید حمیری

بنجاه و چهار بیت است و چقدر مضامین عالیه دارد

فصل ششم

در ذکری از وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت صادق واقع شد

گفتم که ابتداء امامت این بزرگوار از ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (ع) بود

که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنه صد و چهارده هجری بوده

و در سنه صد و پانزده هجری در شام و بآه شدیدی پیدا شد و در خراسان بلای تعط و غلا

شیوع یافت و ایضا در این حال قاضی ابوسهل بن عبدالله بن بریده الاسلمی لزدنیا رفت و هم در این

این سال ضحاک بن فیروز دیلمی از دنیا رفت

و در سنه صد و شانزده هجری قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

و در سنه صد و هفده هجری در سابق باب پنجم از تاریخ ابن خلکان نقل شد که مضربه

سکینه بنت الحنین ع روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع المولود سنه صد و هفده در مدینه طیبه از دنیا رحلت

فرمود و در تاریخ ابن اثیر است که در سنه صد و هفده توفیت فاطمة بنت الحسین بن علی و

سیکنة ابنة الحسین بن علی (ع)

و در سنه صد و هجده هجری علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب جد عبدالله سفاح

و منصور دواتقی ابنی محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در حبسه که از اعمال شامست در

سن هفتاد و هفت سالگی از دنیا رفت و گفته شده که ولادتش در لیله شهادت حضرت امیرع بوده و لذا

پدرش اسش را علی گذار و قال سبته باسم احبالناس الی

و در سنه صد و بیست در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب زید بن علی بن الحسین

روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود و سن شریفش چهل و دو سال بود و مبرفرماید و کان زید عین اخوته بدایمی جعفر و افضلهم و کان عابدأ و رعاً قتها سخیا شجاعاً و ظهراً بالیسف بامر بالمروف و ینهی عن المنکر و یطلب بئارات العین و در تاریخ طبری از او قادی نقل میکنند که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و بیست و یک بوده، و از هشام کلبی نقل میکنند که از ابی مخنف روایت کرده که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و بیست و دو بوده و علت شهادت جناب زید و کیفیت آن در باب ششم در ضمن احوالات اولادهای حضرت علی بن الحسین (ع) ذکر شد فراجم و در کامل ابن اثیر است که ظهور جناب زید در سنه صد و بیست و یک بود و شهادتش سنه صد و بیست و دو بود

و در سنه صد و بیست و چهار محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب پدر سفاح و منصور دواتی و ابراهیم الامام از دنیا رفت

و در سنه صد و بیست و پنج هشام بن عبدالملک بن مروان بجهنم داخل شد

و ایضاً در سنه صد و بیست و پنج ولید بن یزید بن عبدالملک امر کرد یحیی بن زید بن علی بن الحسین را در جوزجان شهید نمودند و اجمالاً قصه شهادت ایشان در باب ششم در ذیل احوالات جناب زید گفته شد و در چهاردهم ماه صفر سنه بیست و هفت مردم با مروان العمار بن محمد بن مروان بن الحکم در دمشق بیعت کردند و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم با مروان بیعت کرد

و ایضاً در این سال عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار در کوفه ظهور نمود و مردم را بسوی خود دعوت نمود و ایضاً در این سال سوید بن غفلة الجعفی در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت و از برقی نقل شده است که من اولیاء امیر المؤمنین (ع) و ایضاً در این سال ابو مسلم مروزی خروج کرد و در شرح شافیه است که اسم ابی مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است که در سنه صد در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد چون پانزده ساله شد ملحق شد با ابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب و او امر کرد که اسنخ را عبدالرحمن گذارد و کتیه اش را ابو مسلم و در سنه صد و بیست و چهار ابراهیم امام او را خفاء فرستاد بخراسان که مردم را دعوت کند بخلافت بنی العباس

و در سنه صد و بیست و هفت ابو مسلم خروج کرد و دولت بنی المروان را درهم شکست

و در سنه صد و بیست و هشت ضحاک بن قیس خارجی و عسکر او بدست مروان العمار در یکی از اعمال ماردین کشته شد. و در این سال عاصم که از قرآء سبمه است و جابر بن یزید الجعفی و محمد بن مسلم از دنیا رفتند و ایضاً در این سال ابراهیم امام نوشت با صاحبش در خراسان که من تسل نمودم امارت آن بلاد را بای مسلم، حکم او حکم منست و امر او امر من

و در سنه صد و بیست و نه در کامل ابن اثیر است که جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار را با دو برادرش حسن و یزید ابی معویة بن جعفر الطیار را در شهر هرات محبوس نمودند با ابو مسلم مروزی بعد ابو مسلم نوشت ببالک بن هشام الخزاعی که والی هرات بود که جناب عبدالله را بقتل برساند و دو برادرش را رها کند و ایضاً در این سال ابو مسلم مستولی شد با قلم خراسان و خود ابراهیم امام آمد بجناب عراق با هفتاد هزار سواره و اقبال نمود دنیا بر بنی العباس و ادبار نمود از بنی امیه

و در سنه صد و سی و نهمین سیار که والی خراسان بود مردم را دعوت میکرد بمرغان
 الحار و ابومسلم خراسانی جمعی که با او بودند دعوت میکردند مردم را بیعت کردن ابراهیم الامام
 ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برادر سفاخ و منصور دواقی - جمعی از خوارج بین داخل مکه
 ومدینه شدند و مردم را دعوت میکردند بیعت عبدالله بن یحیی الکنندی و او اسم خود را طالب الحق
 گذارده بود مروان الحار لشکر زیادی فرستاد بجانب طائف و با خوارج مقاتله نمودند و عبدالله بن
 الکنندی الملقب بطالب الحق از صنعا بین آمد بطائف و بین عبدالله و اتباعش از خوارج و بین
 جیش مروان مقاتله عظیمی واقع شد و در آن مقاتله عبدالله بن یحیی کشته شد و بقیه خوارج ملحق
 شدند بیلاذ حضر موت و در حینی که لشکر مروان بن حمار مشغول مقاتله با خوارج بودند امر ابومسلم
 که داعی حبیبین بود در خراسان غلبه یافت و نصر بن سیار که داعی بنی امیه بود در ضلع و مغلوبیت
 بود تا آنکه نصر بن سیار از خراسان خارج شد و آمد بساوه و در آنجا اقامت نمود تا سنه صد
 و سی و یک از دنیا رفت و قبل از فوتش از ساوه کافغنی نوشت بمرغان بن حمار که در حران بود و فخیل
 ضعف حال خود و خروج خود را از خراسان و قوه ابومسلم مروزی را نوشت در بین آنکه مروان بن
 حمار کافغ نصر بن سیار را قرائت میکرد جاسوسهای مروان کافغنی را که ابومسلم نوشته بود
 بابرهم الامام که در یکی از قراء شام بود از دست قاصد گرفتند آوردند نزد مروان الحار و در آن
 کافغ نوشته بود تقویت کار خود و بیعت مردم خراسان را بابرهم الامام پس مروان الحار کافغ ابومسلم
 را خواند و جایزه زیادی بقاصد داده گفت کافغ را ببرد نزد ابراهیم و باو گفت جوابش را گرفته
 بیاور نزد من

قاصد رفت نزد ابراهیم امام و کافغ ابومسلم را خواند و بخط خود جواب بامومسلم نوشت و
 او را ترغیب نمود بجهد و جهد نمودن در اخذ بیعت از مردم برای او. این کافغ را قاصد آورد نزد
 مروان حمار کافغ را ضبط نمود و قاصد را هم حبس کرد و نوشت به حاکم قریه از قرای شام که ابراهیم
 الامام در آن قریه بود او را دست بسته بفرستد در حران نزد مروان الحار چون وارد شد ابراهیم
 بمرغان الحار بین مروان و ابراهیم مذاکرانی شد و ابراهیم منکر شد از آنچه نوشته بود بامومسلم؛
 بعد مروان کافغ ابراهیم را نشان داد و قاصد را حاضر کرد و گفت آیا میشناسی این شخص را و این
 خط را ابراهیم مطلب را دانست

بعد مروان حمار حکم کرد که ابراهیم امام و جمعی از بنی عباس را حبس نمودند در حران که نزدیک
 رقه است و آنجا دو ماه در محبس بودند - جمعی از موالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را
 در آنجا بقتل رسانیدند خبر قتل ابراهیم بنی العباس رسید خفینا و داد کوفه شدند و جمع کثیری با ابوالعباس
 سفاخ برادر ابراهیم الامام بغلافت بیعت نمودند در سیزدهم ربیع الثانی سنه صد و سی و دو
 و در حبیب المهر است که روز جمعه از جماعت ربیع الاول یا جمادی الاولی سنه صد و سی و
 دو سفاخ بحضرت هرچه تا متر بسجده جامع رفت و بر منبر برآمد و برخلاف بنی امیه ایستاد و خطبه خواند
 و بیجماعت نماز خواند.

مرتبه دیگر بنبر صمود نمود و خطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد و چون در آنروز ضعی تمام داشت
 بر بالای منبر نشست و عیش داود بن علی بیک درجه پایین تر ایستاده و خطبه را تمام کرد و گفت ای مردم

بدانیم که بعد از فوت حضرت رسول ص خلیفه پای باین منبر ننهاده مگر حضرت امیر (ع) و این که بر منبر نشسته بر شما پوشیده نماناد که این امر بنا متعلق شد و از میان ما بیرون نرود تا وقتی که عیسی ع از آسمان فرود آید و بعد ابوالعباس سفاح لشکر زیادی فرستاد بر داری عیش عیبه الله بن علی بن عبدالله بن عباس بطلب مروان الحمار عبدالله بن علی با لشکریان بجانب حران آمدند مروان الحمار با اهلس و سایر بنی امیه از حران خارج شدند و از فرات عبور نمودند پس عبدالله بن علی حکم کرد که قصر او را در حران خراب کردند و بر خزائن و اموال او استیلا یافتند و مروان با همراهانش رفتند تا رسیدند بمصر عبدالله بن علی هم بالشکر خود وارد شام شدند و جمع کثیری از بنی امیه و اتباع آنها را بقتل رسانیدند و بعضی از بنی امیه را فرستاد بکوفه نزد سفاح و سفاح آنها را بقتل رسانید بعد از آنجا عبدالله بن علی روانه شد بجانب مصر و در بومیر که از فرای مصر است بین لشکر مروان الحمار و لشکر عبدالله بن علی مقاتله عظیمی واقع شد

و در بیست و پنجم ذیحجه سنه صدوسی و دو مروان حمار را با جمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید و جهت آنکه ابو مسلم که اصلاً اصفهانی بود او را مروزی مینامند آنستکه ابو مسلم از ناحیه مرو خروج نموده و منسوب باو را مروزی مینامند بفر قیاس و جهت آنکه مروان ملقب شد بـ مروان الحمار آنستکه اهل جاهلیت کسیرا که در قرن صد واقع شود حمار مینامیدند و از زمان صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه که اول ملوک بنی امیه بود تا آخر ملوک بنی امیه که مروان حمار بود تقریباً صدسال گذشته بود

و مخفی نماناد که از مروج الذهب مستفاد میشود کسانیکه قائل بودند بخلاف بنی العباس دو طایفه بودند

اول - جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر (ص) جناب عباس بود چون بدلیل آیه اولوالارحام عباس مقدم بر سایرین بود و این طایفه تبری میجویند از ابابکر و عمر و عثمان و لکن قائل بخلافت علی هستند با اجازه خود عباس بن عبدالمطلب چنانچه آنفا نقل شد از داود بن علی عوی سفاح که روی منبر در کوفه گفت ایها الناس ، لم یقم فیکم امام بعد رسول الله ص الاعلی بن ابیطالب ع و هذا القائم فیکم یعنی ابوالعباس السفاح

دوم جماعت کیمانیه بودند که میگویند امام بعد از حضرت سید الشهداء (ع) محمد حنفیه بوده و او وصیت کرد پسرش ابوهاشم و او وقتیکه خواست در شام از دنیا رحلت بفرماید وصیت کرد بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس و او وصیت کرد پسرش ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس المقتول بحران و او وصیت کرد بپادشاه ابوالعباس سفاح

و در سنه صدوسی و سه داود بن علی عوی سفاح و منصور هر که را در مکه و مدینه از بنی امیه دید بقتل آورد و خود او هم در دهم ماه ربیع الاول همان سال از دنیا رفت در مدینه طیه

و در ذی حجه سنه صدوسی و چهار سفاح از حیره منتقل شد به انبار و در آنجا منزل نمود
و در سیزدهم ذیحجه سنه صد و سی و شش سفاح در انبار از دنیا رفت در سن سی و سه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حنظل بن سلیمان همدانی بود و قبلاً کسی معروف باین لقب نبود و بعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

و در شعبان سنه صد و سی و هفت منصور دوانقی ابو مسلم مروزی را در میدان بقتل رسانید و ابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد چون ابو مسلم عزم نمود خلع منصور را از خلافت منصور ملتفت شد و عذر خواهی و استماله زیادی از او کرد و حیلۀ زیادی نمود که او را بچنگ خود در آورد، ابو مسلم آمد نزد منصور. منصور از او تعظیم نمود یکروز منصور بیست نفر مسلح پشت پرده مهیا کرد و گفت هر وقت دست بدست زدم وارد شوید و گردن ابو مسلم را بزنید ابو مسلم وارد شد بنصرت منصور بحیله شمشیر او را گرفت و در زیر فراش خود گذارد بعد يك يك از قصریات او را شرد و بیکمرتبه دست بدست زد آن بیست نفر با اسلحه بو مسلم را قطعه قطعه نمودند در بیست و پنجم ماه شعبان سنه صد و سی و هفت و در درالسلوکست که ابو مسلم در جنگها از بنی امیه و اتباعشان هزارهزار نفر بجهنم فرستاد

و در سنه صد و چهل (۱) منصور شروع نمود پینای شهر بغداد

و در سنه صد و چهل و سه علماء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث و فقه و تفسیر پس این جریح در مکه و مالک الوطاء در مدینه و او زاعسی در شام و حماد بن سلمه در مصر و معمر در یمن و سفیان ثوری در بصره

و در سنه صد و چهل و چهار منصور تشدید نمود در محبس بر اولادهای حضرت مجتبی ع

و در کامل این اثیر است که محبس سین منصور از اولادهای حضرت مجتبی (ع) پنج نفر از اولادهای حسن مثنی بن الحسن المجتبی ع بودند عبدالله المعنی والحسن الثالث و ابراهیم النسر که این سه از فاطمه بنت العباس سید الشهداء ع بودند و جعفر بن الحسن المثنی و عباس بن الحسن المثنی و شش نفر از نیره های جناب حسن مثنی بودند - اول سلیمان دوم - عبدالله که هر دو پسران داود بن الحسن المثنی بودند سوم - محمد چهارم - اسماعیل پنجم - اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی

و این بزرگواران در کوفه در محبس هاشمیه ماندند تا در محبس از دنیا رفتند و کسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان و عبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق و اسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

و در سنه صد و چهل و پنج در ماه جمادی الاخره جناب محمد بن عبدالله المعنی ابن الحسن بن الحسن المجتبی که از بزرگان اهل البیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصور را بقتل رسانید و حجاز را متصرف شد و جمله اهل مکه و مدینه تابع وی شدند و مالک بن انس که قبیله مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری او را بنمایند چون این خیر بسع منصور دوانقی رسید برادر زاده و ولیم خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بدین جهت قتال نمودن بامحمد صاحب نفس الزکیة تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند و جمعی کشته شدند

(۱) سزاوار بود که ماخذ این قول ذکر میشد چه آنکه در تاریخ نگارستان گوید در سنه خمس و اربعین و

ماه بود که ابو جعفر شروع در بنای بغداد نمود (ج)

آخر الامر محمد بن قطبۀ ملعون شمشیری بسینه جناب محمد زد و او را بغض انداخت و سرنازین او را از بدن جدا کرد و فرستاد نزد منصور و عیسی بن موسی روانه شد بزیارت بیت الله الحرام و منصور آن سرنازین را فرستاد در زندان نزد پدرش جناب عبدالله معض، چون نظر پدر بیسرش افتاد گفت یرحمة الله یرحمة الله لقد تعلقوا ما صواما، و آن شخص که سر محمد را آورده بود فرمود قتل صاحبك قدمنی شطر من عمرک فی النعم و بقی شطر البؤس

و در گاهل است که در عصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد و چهل و پنج جناب محمد را در مدینه شهید کردند و سرنازین او را روانه نمودند بجهت منصور و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بود که چون یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانی که در او آسآء کسانی بود که با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبدا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود و باعث گرفتاری آنها شود

و در وقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود و سه روز بآخر رمضان همان سال باقیمانده بود که خبر قتل جناب محمد ب ابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه

منصور هم نوشت ب برادرزاده اش عیسی بن موسی و حمید بن قطبۀ درمکه که حاضر شوند بجهت مقاتله با جناب ابراهیم و در دیوان جناب ابراهیم اسم صد هزار نفر بود که با او بیعت کرده بودند و در بین اینکه ابراهیم از بصره بکوفه می آمد یکشب در میان عسکر خود خفاً گردش میکرد صدای طنبور از لشکریان بگوشش رسید فرمود ما اطعم فی نصر عسکر فی مثل هذا

الحاصل جناب ابراهیم با جمعی از اصحاب خود در مقابل چند عیسی بن موسی و حمید بن قطبۀ که آنها هیجده هزار نفر بودند صف آرایی کردند در باختری که بین کوفه و واسط است و بکوفه نزدیکتر است و نائره جنگ مشتعل شد در بین تیری بطنک جناب ابراهیم وارد شد، از اسب فرود آمد اصحاب دورش جمع شدند حمید بن قطبۀ بلشکر خود گفت حمله کنید باین جماعت و آنها را منہزم نائید - اصحاب جناب ابراهیم بعضی مقتول و بعضی منہزم گردیدند - پس سرنازین او را از بدن جدا نمودند و فرستادند نزد منصور و انقی ملعون و در **گاهل این اثر** است که شهادت جناب ابراهیم روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ذی قعدة الحرام سنه صد و چهل و پنج بود و سنش در حین شهادتش چهل و هشت سال بود و قبرش ریش هم در باختر است که دعبل خزاعی میگوید

واخري بارض الجوزجان معلها وقبر بباخري لدى القرابت

و حضرات زیدیه زید بن علی بن العسین را امام پنجم میدانند و محمد صاحب نفس الزکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) را امام ششم میدانند و برادرش ابراهیم قاتل باختری را امام هفتم میدانند و **معهودی** میفرماید باختری شانزده فرسخی کوفه است و در روایت است که وقتی که سر جناب ابراهیم را بجهت منصور حاضر کردند امر کرد پدرشان جناب عبدالله المحض را در میان زندان بقتل رسانیدند در عیداضعی سنه چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی و بعضی از مطالب دیگر

هم در باب چهارم ذکر شد فراجم و در این سنه صد و چهل و پنج منصور از بنای بنداد فارغ شد و در **گاهل** این اثر است که منصور مبلغ چهار هزار و هشتصد موسی و سه درهم در بنای بنداد خرج کرد

مخفی نماناد که عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ولیمهد بود بنص عیش سفاح چون سفاح ولایت عهد مسلمین را بعد از خود با منصور دوانقی برادرش قرارداد و بعد از منصور ولایت عهد مسلمین را با برادرزاده اش عیسی بن موسی قرارداد و در روز بیست و ششم محرم الحرام سه صد و چهل و شش جناب علی بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

و در سنه صد و چهل و هفت عیسی بن موسی خود را از ولایت عهد مسلمین خلع نمود و مردم با مهدی محمد بن منصور دوانقی بیعت کردند بولایت عهد مسلمین

و در سنه صد و چهل و هشت در تاریخ کامل است که فضل بن یحیی بن خالد بن جعفر برمک متولد شد هفت روز قبل از تولد رشید هرون بن مهدی بن منصور دوانقی و مادر هرون که خیزران باشد او را از شیر هرون شیر داد پس فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی هرون بود و در شوال همین سال صد و چهل و هشت حضرت صادق ع را مسموم نمودند

فصل هفتم

بدانکه بعد از صحابه در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از قهقاء بودند که عامه اخذ فقه از آنها میشوند اول جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که او را سید التابعین میگفتند

در اصول کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده قال (ع) کان سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من تقات علی بن العسین و سابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین (ع) بود و بعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل مدینه و ابوی افضل تابعین است نزد اهل کوفه و حسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره و رحلت سعید بن مسیب در سنه نود و چهار هجری بود در مدینه طیبه

دوم - جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بالذبیح جد امی حضرت صادق ع و در بعضی از اخبار است که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین ع و پسر خالوی آن حضرت بود

سوم - عروة بن زبیر بن عوام برادر عبدالله بن زبیر بود و او هم در مدینه طیبه سنه نود و چهار از دنیا رفت **چهارم** - خارجه بن زبید بن ثابت بود و زبید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجه بن زبید در سنه نود و نه در مدینه از دنیا رفت **پنجم** - ابوایوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میونه زوجه حضرت پیغمبر ص

در رجال است و تنبیه که از سعید بن مسیب مسئله سؤال میکردند و میگفت بروید نزد سلیمان بن یسار که او الیوم اعلم من بقی هست ششم ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام القرشی بود و او را زاهد قریش میگفتند و ابو جهل بن هشام عنوی پدرش بود و او در سنه نود و چهار در مدینه طیبه از دنیا رحلت نمود **هفتم** عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بود که از سادات تابعین شمرده میشد و یکسال قبل از حضرت زین العابدین ع از دنیا رفت

الحاصل بعد که این هفت نفر از دنیا رفتند مذاهب عامه در فروع مشتت شد و آراشان مختلف شد بعضی که ضبطش ممکن نبود از اینجهت ملجأ شدند عامه در انحصار نودن مذهب را

در فروع چهار مذهب و این در سنه سیمد و شصت و پنج بود و در روضات از حدائق القریین نقل فرموده که سید علم الهدی با خلیفه عباسی که القادر باقی باشد قرار گذارد که شیخان صمدار اشرفی باو بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علنی و بدون تقیه بشود سید حاضر شد و از عین المال خود هشتاد هزار اشرفی مهیا فرمود که بقیه را سایر شیخان میپاکنند لکن هزار افسوس که شیخان بیجهت قلت عدد و ضیق معیشت قادر نشدند بدادن آن

در روضات الجنات از کتاب الزام النواصب نقل کرده که چون چهار نفر از حضرت صادق اخذ روایت و علم می نمودند که از آنها بود: ابوحنیفه و مالک بن انس، منصور مملون ترسید که خلافت و مملکت از وی خارج شود و مردم میل بآن بزرگوار بنمایند، امر کرد بای حنیفه نعمان بن ثابت کوفی و مالک بن انس که از حضرت صادق (ع) عزت نمایند و احداث منعی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق (ع) که عمل بنمایند بقیاس و رأی و استئسان و اجتهاد بعد متابعت نمود ایندو نفر را معد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و مستقر شد مذهب اهل سنت در فروع باین چهار مذهب و شیعه امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بذهب حضرت صادق (ع) و لابد است در مقام از ذکر اموری:

امراول در ذکر ای حنیفه که یکی از ائمه اربعه اهل تسنن است و اول و اقدم آنهاست

بدانکه اسم او نعمان بن ثابت بن فردوس است و جدش از اهل کابل طغارستان بود و ولادتش در سه هشتاد بود و در روایتی منصور امر کرد ابوحنیفه را ده روز و روزی ده تا زبانه زدند بعد حبس نمودند و بعد از چند روز از دنیا رفت در ماه رجب سنه صد و پنجاه و یک و در مقبره خیزرانیه بغداد دفن شد و در روضات از تاریخ بغداد نقل کرده که شافعی گفت نظر کردم در کتب ای حنیفه دیدم در او صدوسی ورق برخلاف کتاب و سنت فتوی داده و از سفیان و مالک و از داعی و شافعی نقل شده که گفتند متولد نشد در اسلام احدی که اشام باشد از ای حنیفه، و از مالک نقل شده که گفت فتنه ای حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس انتهی

و در حیات الحیوان دهمیری دولت قمری از این خلکان نقل کرده که یکی از سلاطین هند هدایاتی فرستاد برای سلطان محمود بن سبکتکین و از جمله آنها طائری بود بیست قمری و از خواص او این بود که هر وقت غذای مسومی حاضر می شد از چشمهای آن طایر اشک میریخت و اشکش مثل سنگ منجمد میشد و هر گاه او را میساختند و روی جراحات وسیع میگذاردند جراحات بهم می آمد بعد باین مناسبت گفته که عبدالملک جوینی امام الحرمین نقل کرده که سلطان محمود بن سبکتکین حنفی مذهب بود و بسیار حریص بود بعلم حدیث و اکثر احادیث را موافق میدید بامذهب شافعی بکروز فقهاء مذهب حنفی و شافعی را حاضر کرد بترجیح یکی از ایندو مذهب و بنامش دو رکعت نماز خوانده شود بذهب حنفی و دو رکعت نماز خوانده شود بذهب شافعی تا خود سلطان ترجیح بدهد فقال هر روزی که از بزرگان علماء بود حاضر بود بر خاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز با اجزاء و شرایط و ارکان و طمانینه جعل آورد و گفت این است نمازی که شافعی غیر این را جایز نینداند

بعد دو رکعت نماز خواند بذهب ابوحنیفه اولاً و وضو ساخت با آب خرما و بعد پوست سگ دباغی شده را نجاست باو مالیده در بر کرده مگسها و پشهها باو جمع شدند، روی بقبیله ایستاده و بخارسی تکبیر گفت بعد بخارسی گفت دو برک سبز که ترجمه مدعا مناسب، بعد مثل مرغ سر بزمین

زد بدون طمأنینه و تشهد خواند و بموض سلام شرطه زد بدون آنکه سلام بدهد و گفت ایست نمازیکه
بمذهب ابوحنیفه جائز است

پس سلطان متعبر شد و گفت اگر دروغ بگویی ترا بقتل میرسانم ، فقال کتب ایی حنیفه را
حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امر کرد که آنها را بخواند ، خواند معلوم شد همین نماز موافق
است با مذهب ابوحنیفه سلطان از مذهب حنفی اعراض نمود و در کتاب مواهظ المتقین است که
یک روز ابوحنیفه در محضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمود که مرا بشعب
آورده اولاً - فرموده خداوند در دنیا و آخرت دیده نمیشود چگونه میشود چیزی موجود
باشد و دیده نشود ؟

ثانیاً - فرموده شیطان روز قیامت بآتش منقلب میشود و حال آنکه شیطان از آتش خلق شده
چگونه شئی منقلب میشود بپیزی که از او خلق شده ؟ **ثالثاً** - فرموده افعال عباد مستند بخود آنها
میباشد و حال آنکه در آیات شریفه وارد است که تمام افعال مستند بخداوند است
چنانچه بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بر ابوحنیفه که سرش شکست و
خون بصورت و معاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه خلیفه بهلول را طلبید ؛ از سبب
جنایت او سؤال کرد ؟

بهلول فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ایراد کرد و من باین کلوخ که بر او زدم
جواب هر سه ایرادش را دادم ، اولاً - گفت هر چه موجود است دیده میشود ، درد در سرش موجود
است و دیده نمیشود

ثانیاً - گفت شیطان چون از آتش خلق شده بآتش عذاب نمیشود و خود او از خاک است و
بغاک متألم شد

ثالثاً - گفت اعدال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدا است از من چرا
شکایت دارد؟ خلیفه متعجب شد و بهلول از شکایت ابوحنیفه آسوده شد

و در **روضات** که ابوحنیفه مشرف شد خدمت حضرت صادق (ع) بجهت استفاده علم و
شنیدن حدیث حضرت بیرون شد در حالتی که بصاحتیکه فرموده بود ابوحنیفه عرض کرد یا بن رسول الله
سن شما باندازه نرسیده که محتاج بهما باشید فرمود چنین است که میگوئی لکن چون این عصای حضرت
یغمبر (س) است خواستم باو تبرک بجوم ابوحنیفه جستن کرد که او را بیوسد حضرت دست نازنین
خود را گشود و فرمود والله تو میدانی که این بشره بشره حضرت یغمبر (س) است او را نبیوسی و
عصای حضرت یغمبر (س) را میبوسی

و **ایضاً** در روضات از ریح الارباد زمعشری از یوسف بن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه چهار
صد حدیث یا زیادتیر احادیث نبوی را رد کرد

و از عیون و معاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگر مردی عقد کند زنی
را و بداند که آن زن مادر یا دختر یا خواهرش هست حد از او ساقط میشود و ولد هم باو
ملحق میشود

ایضاً فتوی داده که اگر مردی پارچه حریری به احلیش بیچد و داخل کند در قیل زنی زنا
نیست وحدی هم بر او وارد نمیشود و لکن سخنهای غلیظ او را ردع میکنند و همچنین اگر مردی

لواط کند با غلامی حد بر او واجب نمیشود و لکن باید ردعش نمود

و کراماتی که از برای ایشان تفکرده اند زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر يك کرامت مختصری: در روضات ازسید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل سنت را گفت شنیده ام که اگر کوری را ببرند تحت قبه حضرت موسی بن جعفر متوسل نمایند چشمش شفا مییابد و ابوحنیفه با آنکه امام اعظم است از او چنین کرامتی شنیده نشده

علماء اهل سنت جواب دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود - حاکم گفت میل دارم که مثل این کرامت ببینم که با بصیرت بشوم در دینم

علماء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید من کور هستم و چند روز با عصا میان شهر بغداد راه بروم و بعد شب جمعه بروم سر قبر ابوحنیفه ینتوته کند و صبح بیرون شود و بگوید الحمد لله بیرکات صاحب این قبر چشمم بینا گردید آن مرد چنین کرد و شب جمعه را سر قبر ابوحنیفه ینتوته کرد صبح که شد هر دو چشمش کور شده بود که ابا جایی را نمیدید؛ فریاد زد ایها الناس حکایت من کذا و کذاست و من مرد عیال مندی هستم حال با چشم کور چکنم؟ خبر با همکام بغداد رسید؛ حاکم اورا طلبید قصه خود را بجهت حاکم نقل کرد - حاکم آن حضرات را ملتزم کرد که تا این شخص زنده است باید معاش او را بدهند انتهی - و چقدر خوب تخلص جست یکنفر از مؤمنین از شر یکنفر حنفی مذهب آن مؤمن وضو ساخت و پاهای خود را مسح کشید دید بالای سرش شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش را شست آن مرد گفت چرا اول پاهایت را مسح کنیدی و بعد شستی گفت بلی این مسائل از خلاقیه بین خدا و بین ابی حنیفه است چون خدا فرموده و مسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین - و ابوحنیفه گفته و اجبست غسل رجليں پس من مسح کردم از خوف خدا و غسل کردم از خوف سلطان پس آن مرد حنفی خنده کرد و رفت

امر دوم در ذکری از مالک بن انس که از الهه اربعه اهل تسنن است

بدرش انس بن ابی عامر است نه انس بن مالک که صحابی بود و از آن ده نفری است که از خدمت حضرت یغبر (ص) بودند چنانچه بعضی گمان کرده اند و نسبت داده شد صاحب تاریخ گزیده

و در روضات است که ولادت مالک در سنه نود و پنج هجری بوده و فوتش در ربیع الاول سنه صد و هفتاد و نه بوده و در بقیع دفن شده و مشهور نزد عامه آنست که مدت حمل مالک بن انس سه سال بود و مدت حمل امام شافعی چهار سال لکن در امام شافعی میگویند جهت طول کشیدن حملش این بود که انتظار میکشید موت ابی حنیفه را چون در روز فوت ابی حنیفه شافعی بدینا آمد لکن جهت طول کشیدن حمل مالک معلوم نیست چه بوده و آیا او انتظار چه را داشته؟ و در روضات است که مالک بن انس با کبر سنی که داشت هرگز در مدینه طیبه سوار نمیشد و میگفت هرگز سوار نمیشوم در بلدی که در او جنه

رسول الله ص مدفونست

و ایضا نقل کرده که شخصی گفت رفتن بعبادت مالک در مرض موتش سلام کردم و نشستم دیدم مالک گریه میکند؛ گفتم چرا گریه میکنی؟ گفت هیچکس سزاوارتر از من نیست بگریه کردن و الله من راضی هستم که عوض هر مسئله که برای خودم گفتم و برای خود فتوی داده ام صدهزار تازیانه بخورم

و او از جمله تلامذه حضرت صادق علیه السلام بود

و از مالک نقل شده که گفت ما رات عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن

محدث الصادق (ع) فضلا وعلما وعبادتا و ورعا وکان ع لا یبخلوا من احدی ثلث اما صائم او قائم او ذا کرب وکان من عطاء العباد واکبر الزهاد الذین یغشون الله عزوجل
 ووقتی که حضرت میفرمود قال رسول الله (ص) گاهی رنگ نازنین حضرت زرد میشد و گاهی سبز میشد بقسی که کسی آن حضرت را نیشناخت و مالک گفت: من خدمت حضرت صادق ع بسکه مشرف شدم وقت احرام هر قدر میخواست تلبیه بگویم صدای نازنینش در گلویش بند میشد بقسی که نزدیک بود از راهلش بزمین افتد من عرض کردم باین رسول الله لابد باید لبیک را بفرمائی چرا حالت چنین منقلب میشود؟ فرمود باین ابی عامر چگونه جرئت کنم بگویم لبیک اللهم لبیک و میترسم پروردگام در جواب بفرماید لالیبک و لاسعدیک

و در جلد اول بحار از شیخ بهائی از شهید اول باسائید خود از عنوان بصری روایت کرده گفت من مرد پیری بودم که نود و چهار سال از سنم گذشته بود و سالها بود که من میرفتم نزد مالک بن انس و از او کسب علم میکردم بعد رفته خدمت حضرت صادق ع که از آن بزرگوار کسب علم بنمایم حضرت بن فرمود من محل حاجت مردم هستم و معذک در هر ساعتی از ساعات شب و روز اذکار و اورادی دارم مرا از عبادت و اذکارم باز مدار چنانچه تا بحال میرفتی نزد مالک بن انس و از او کسب علم میکردی حال هم برو نزد او

گفت من بسیار مهیوم و مغموم شدم و از خدمتش رفته؛ فردای آنروز رفته بحرم حضرت رسول ص و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم که خداوند قلب نازنین حضرت صادق ع را با من مهربان کند و روزی بفرماید بن از علم آن بزرگوار بقدری که هدایت بیابم براه راست و مضموماً برگشتم بنزلم و زرفتم نزد مالک بجهت آن محبتی که از حضرت صادق ع در قلبم جای گرفته بود و از خانه بیرون نیشدم مگر بجهت ادآء فرائض پس چون صبر من بآخر رسید و سینه من تنگ شد بعد از نماز عصر رفته در منزل حضرت امام جعفر صادق ع و اذن دخول خواستم؛ خادم حضرت بیرون شد گفت چه حاجت داری؟ گفتم غرضم سلام کردن بشریف است - گفت آقا قدر مصلی مشغول عبادت است پس من قدری نشستم تا بیرون شد خادم حضرت گفت ادخل علی بر که الله- پس داخل شدم و سلام کردم و مشرف بچواب شدم؛ فرمود بنشین غفر الله لك نشستم

حضرت سر بزیر انداخت بعد سر بلند کرد و درباره من طلب توفیق فرمود از خدا و فرمود چه مسئله داری عرض کردم از خداوند سؤال کرده ام که قلب شما را بن مهربان فرماید و روزی فرماید بن از علم شما امیدوارم که خداوند حاجت مرا بر آورده باشد فرمود علم بنعلیم نیست بلکه او نوری است که واقع میشود در قلب هر کس که خداوند او را هدایت بفرماید تا آنکه عرض کردم حقیقت بندگی چه چیز است فرمود سه چیز است

اول - آنکه بنده در آنچه در دست دارد خود را مالک نداند چون عبید مالک مالی نیستند تا آنکه مالشان را صرف کنند در مصرفی که خدا فرموده و آسان شود بر آنها انفاق نمودن
دوم - آنکه بنده خود را مدبر در امری نداند تا آنکه مصائب دنیا بر او آسان شود
سوم - آنکه تمامی اشتغالش در اطاعت اوامر الهی و ترک نواهی او باشد تا آنکه مشغول براه و مباهات با مردم نباشد پس هرگاه گرامی بفرماید بنده اش را باین سه خصلت خوار میشود در

نزد او دنیا و شیاطین و خلق طلب نخواستند کرد دنیا را بجهت تفاخر و تکاثر و طلب نیکند آنچه را که در نزد مردم است بجهت هزت و بلندی و اوقاتش را باطل نخواستند کرد و این اول درجه قوی است قال الله تبارک و تعالی تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتین. عرض کردم یا بن رسول الله بن وصیت فرما فرمود ترا وصیت میکنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز در حلم است و سه چیز در علم است پس حفظ کن آنها را و تهاون ننما بآنها عنوان بصری گفت من قلبم را فارغ نمودم بجهت حفظ آنها - حضرت فرمود اما آن سه چیزی که در ریاضت است :

اول - آنکه حذر کن از آنکه بخوری چیزی را که میل نداری که این باعث حماقت و بلاهت میشود **دوم** - آنکه نخوری مگر در وقت گرسنگی **سوم** - آنکه غذای حلال بخوری و وقت خوردن اسم خدا را یاد کنی و متذکر شوی حدیث حضرت رسول (ص) را که فرمود بر نیکند آدمی ظرفی را که بدتر باشد از شکمش و وقتیکه لابد شمی از برای غذا خوردن تکت شکمت را از برای طعام قرار بده و نلتش را از برای آب و نلتش را از برای نفس کشیدن

و اما آن سه چیزی که در حلم است

اول - آنکه اگر کسی بتوبگوید «اگر یک کله بدبگوئی ده کله بدبگوئی ده کله بدبگوئی» «دبگو اگر ده کله بدبگوئی یک کله بدبگوئی» **دوم** - آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگویی از خداوند سؤال میکنم که مرا بیامرزد و اگر دروغ میگویی از خدا سؤال میکنم ترا بیامرزد **سوم** آنکه اگر کسی بتو وعده دشنام بدهد تو وعده بده او را بنصیحت و دعا

و اما آن سه چیزی که در علم است :

اول - آنکه از علماء سؤال کن آنچه را که نمیدانی و مبادا در سؤالات آنها را برنجانی **دوم** آنکه مبادا عمل کنی برایت در امری و در جمیع امور عمل کن با احتیاط و بگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر میگریزی **سوم** - ولا تجعل رقیبتک للناس جسراً - یعنی رقیب خود را جسور و پل قرار مده که مردم بر او سوار شوند (کنایه از آن که خود را مطیع مردم مکن که هر چه بگویند اطاعت کنی)

بعد فرمود برخی از فاسد مناس بر من اذکارم را - من مردی هستم که ضنین و بخلم باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

امر سوم در ذکر از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن ثابت بن عبید بن

یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المشتهر

بالامام الشافعی که از ائمه اربعه اهل تسنی است

در مقام آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کرد از توجیه روایتی که وارد شده که جناب آئمه حامله شد حضرت پیغمبر (ص) در لیلالی تشریح بینی با آنکه تولد آن بزرگوار در ماه ربیع الاول بود و لازمه این آنکه مدت حمل یا کمتر از شش ماه باشد یا اکثر از یک سال؛ در جواب آن شخص فرمود اقل مدت حمل انسان شش ماه است بالنسب والاجماع و در طیور مدت

خواید نشان روی تخم بیست و یکروز است و دوسک چهل روز و در گربه دوماه است و در کوسفند پنج ماه است و در شتر واسب والاغ و امثال اینها یکسال کامل است و در فیل دو سالست و بعضی گفته اند هفت سال و بعضی گفته اند یازده سال و اکثر حمل انسان نزد اکثر امامیه نه ماهست و نزد بعضی یکسال است و نزد شافعی و اَبَهاش چهار سالست

و طایفه عامه اجماع نموده اند که امام شافعی چهار سال دوشکم مادر باقی ماند بانتظار موت امام اعظم امی حنیفه و تولد شافعی در روز فوت ابوحنیفه بود - و این را حضرات عامه از کرهت این دو نفر شمرده اند الی آخره پس معلوم شد که ولادت شافعی در سنه صد و پنجاه و یک و فوت او هم در یوم جمعه آخر ماه رجب سنه دو بیست و چهارده بوده و قبرش در قرافه مصر معروفست و امام شافعی تلذ نمود نزد محمد بن الحسن الشیبانی و او از تلامذه ابوحنیفه و مالک بن انس بود و در سابق گفته شد که اینمو از تلامذه حضرت امام جعفر صادق (ع) بودند و شافعی اشعار فاخره دارد که بعضی از آنها را در این مختصر ذکر میکنم

منجمله در مقام مناجات این رباعی را میگوید :

یارب اعضاء الوضوء عتقتها
والتقیری فی النبی یاذاالفتی
من فضلك الوافی و انت الوافی
فامنن علی الغانی بتق الباقی
و منجمله در مقام موعظه میگوید :

بقولون اسباب الفراغ ثلثة
وقد ذكروا مالا و امانا و صحتا
و رابعها خلوه و هو خيارها
و لم یعلموا ان الشباب مدارها
و فیروز این رباعی را گفته :

معن الزمان کثیرة لا تقضى
تأنی السکارة حین تأنی جملة
و منجمله در مدح حضرت امیر (ع) گفته :

لو ان الرتضى ابدى محله
و مات الشافى و لیس یدرى
لخر الناس طراً سجداً له
علی ربه ام ربه الله

و صاحب حدیقه الشیخه میفرماید: بعضی از شافعی سؤال کردند از اوصاف حضرت امیر ع گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستانش مدامتش را کتمان کردند تیناً و دشمنانش مناقش را پنهان نمودند عداوتاً معذک شایع شد از مناقب او آتقدو که مشرق و مغرب را بر کرد و سید تاج الدین عاملی همین معنی را بشر در آورده :

لقد کنوا آثار آل محمد ص
فابرز من بین الفريقین نبذة
و منجمله در مدح اهل البیت گفته :

اذانی مجلس ذکرکوا علیاً
یقال تجاوزوا یا قوم هذا
و شبلیه و فاطمة الزکوة
فهذا من حدیث الرافضیة
یرون الرضی حبا الفاطمیة
هربت الی المهبین من اناس

ولنته لتلك الجاهليه

على آل الرسول صلوة ربي

واین حجر در صواعق این اشعار را نسبت بشافعی داده:

فرض من الله في القرآن انزله
من لم يصل عليكم لا صلوة له

يا اهل بيت رسول الله جيكم
كفاكم من عظيم الفخر انكم

و در فصول این اشعار را نسبت بشافعی داده:

واحتف باكن خيفها و الناض
فيضاً كلتطم الفرات الفاض
فليشهد التقلان اني رافضي

يا راكباقت بالحصب من مني
سحرا اذا فاض الضجيج الي مني
ان كان رفضاً حب آل محمد (ص)

و من جمله در بحار است که شافعی در مرثیه حضرت سید الشهداء (ع) گفته:

و ارق نومي فالرقاد غريب
تصاريف ايام لهن خطوب
وان كرهتها انفس و قلوب
صبيح بآء الارجوان خضيب
فذلك ذنب لست منه اتوب

تاوب غمی و الفؤاد كئيب
ومما نفى جسي و شيب لمتي
فمن مبلغ عنى الحسين رسالة
قتيل بلا جرم كان قبصه
تزلزلت الدنيا لال محمد

الحاصل این اشعار شهادت میدهد بحجت و دوست داشتن امام شافعی حضرت امیرالمؤمنین (ع)

و اهل بیت اطهار را

امر چهارم در ذکرى از احمد بن حنبل بن هلال الشيباني المروزي

و منتهی میشود نسبت به ذی‌الندبه ملعون رئیس خوارج و او از ائمه اربعه اهل تسنن است
تولدش در ماه ربیع‌الاول سنه صدو شصت و چهار بود و فوتش در یازدهم ربیع‌الاول سنه دوست و
چهل و یک بود و در مقبره دارالعرب بغداد دفن شد و در مقام میفرماید قبرش در این زمان بی‌اثر
است چون در دجله بغداد منخسف شده و احمد از اصحاب امام شافعی و خواص او بود و در مناقب ابن
شهر آشوب از صاحب کتاب معرفة الرجال نقل کرده که گفت: عداوت احمد حنبل امیرالمؤمنین (ع) را
بعجت آنستکه جدش ذوالندبه را حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهر روان بقتل رسانید و احمد درک کرد
چهار نفر از ائمه معصومین را و در زمان حضرت هادی (ع) از دنیا رفت پس معلوم شد که از این
چهار نفر اهل تسنن دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم

امر پنجم

بدانکه محدثین اهل سنت که صاحبان صحاح سه هستند غالب آنها از اصحاب و از تلامذه احمد

بن حنبل اند و تمام آنها از عجمند ،

اول از آنها محمد بن اسمیل المعروف بالبغاري صاحب کتاب صحیح بخاری است و او
باعتماد عملاً، جهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود و رتبا و فضلا ولادتش روز سیزدهم شوال سنه
صدو نود و چهار بود و فوتش هجدهم فطر سنه دوست و پنجاه و شش بود به خرتك سرقتند و بخارا

حاکم نشین بلاد ماوراءالنهر است وین او و سرفند هشت روز مسافت است
و او اخذ حدیث از جاهتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است و در سابق گفته شد که جهت
اشهریت صحیح بخاری از سایر صحاح آنستکه ایشان در کتابشان تظاهر نمود بحدیث با امیر المؤمنین
چون روایت غدیر خم را نقل نکرد و همچنین حدیث طایر مشوی را و همچنین حدیث سد ابواب را و منکر
شده ورود آیه تطهیر را در شان اهلیت با اجماع مفسرین در نزولش در اهلیت و هکذا

دوم از آنها **ابی داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری** بود که صاحب
کتاب سنن است و از اصحاب احمد بن حنبل است و وفاتش در بصره بوده روز جمعه نهم شوال سنه دویست
و هفتاد و پنج و سبستان مغرب سیستان است یا منسوب است بسبستان که قریه ایست از بصره

سوم از آنها **معلم بن حجاج نیشابوری** بود و صحیح مسلم از صحاح معتبره حضرات است و
او هم از اصحاب احمد بن حنبل است و وفاتش در سنه دویست و شصت و یک بوده

چهارم از آنها **ابن ماجه محمد بن محمد بن محمد القزوینی** بود و او سوی کتاب صحیح
کتابی دارد در تفسیر و کتابی دارد در تواریخ و وفاتش در قزوین سنه دویست و هفتاد و سه او هم درک
صحت احمد بن حنبل را نوده

پنجم از آنها **محمد بن عیسی السلی الترمذی** بود و او ضریر و مکفوف البصر بود و از تلامذه
محمد بن اسمعیل بخاری بود و از اهل ترمذ بود و در ترمذ وفات نمود سنه دویست و هفتاد و نه (و ترمذ
بروزن قفل از شهرهای ماوراءالنهر است)

ششم از آنها **احمد بن شیب المروغی بالنسائی** بود و نساء از شهرهای خراسان است بین او
وین سرخس در منزل است و او صاحب کتاب سنن است که از جمله صحاح است در نزد جمهور

و در روایات است که او بسیار مایل بود به تشیع و کتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت
اهلیت و اکثر روایاتش از احمد حنبل است گفتند چرا کتابی در فضیلت صحابه ننوشتی؟ جواب داد
چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی از حضرت امیر (ع) منصرفند خواستم آنها هدایت یابند
از خواندن این کتاب بگذرد از او سؤال کردند از معویه گفت من فضلی از برای او نیدانم مگر آن
که یغیر (ص) فرمودند لا اشیع الله بطنک

و اهل دمشق نسائی را خارج نمودند رفت برمله که از ارض فلسطین است همانجا مشغول عبادت
بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد و سه چنانچه ابن خلکان نوشته

و در مستدرک از کشف الظنون نقل کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بنیر مکرراتش دو
هزار و شصت و یک حدیث است و مجموع احادیث صحیح ابی داود بنیر مکرراتش چهار هزار و هشت حدیث
است و مجموع احادیث مسلم بنیر مکرراتش چهار هزار حدیث است و فرموده عدد اخبار باقی صحاح
سه معلوم نیست و تمام این شش نفر صاحبان صحاح است از عجم بودند

امر ششم

غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحبان کتب اربعه
محمد بن ثلقه

اول جناب ثقة الاسلام ابو جعفر الاول محمد بن یعقوب الکلینی الرازی صاحب

کتاب شریف کافی

دوم جناب رئیس المحدثین ابو جعفر الثاني محمد بن علی بن بابویه القمی

صاحب کتاب شریف من لا یحضره الفقیه

سوم جناب شیخ الطائفة الحله ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی صاحب

تهذیب و استبصار و ابن محمد بن ثلاثه صاحب کتب اربعه اوثق محدثین شیعه هستند چنانچه این

کتب اربعه مدار احکام الهیه هستند از اصول و فروع و اوثق این سه جناب محمد بن یعقوب الکلینی

است چنانچه اصح و اضبط کتب اربعه کتاب شریف کافی است

و در مستدرک از شهید در ذکری نقل فرموده که احادیث کافی زیاد تر است از مجموع احادیث

صحاح سه علماء جهنم و عده کتب کافی سی و دو کتاب است انتهی و از خط علامه نقل فرموده که اخبار

کافی را ضبط کرده اند شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است و ابن کتاب شریف را در مدت بیست

سال جمع فرموده و جمیع احادیث مسنده کتاب قبه سه هزار و نهصد و سیزده حدیث است و مراسیلش

دو هزار و پنجاه حدیث است و جمیع احادیث استبصار پنج هزار و پانصد و یازده حدیث است و احادیث

تهذیب عددش معلوم نیست

و رحلت ثقة الاسلام کلینی در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه بود (سنه تاتار نجوم)

و قبر شریفش در بغداد معروفست و در همان سال علی بن محمد سمری که از سفرای اربعه بود از

دنیا رحلت فرمود و همچنین جناب علی بن حسین بن بابویه قمی پدر مرحوم شیخ صدوق نیز در

همان سال رحلت فرمود و رحلت رئیس المحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در سنه سیصد و

هشتاد و یک بود و قبر شریفش در نزدیک تهران مشهور است و ایشان تقریباً سیصد کتاب تصنیف فرمودند

و رحلت شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در آخر محرم سنه چهارصد و پنجاه و هشت بود و

قبر شریفش در نجف اشرف معروفست

و منجمله از عجم بودند صاحبان کتب اربعه محمد بن اربعه از متأخرین

مثل جناب علامه المجلسی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی صاحب کتاب بحار الانوار

و مثل جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی المشهر بالقبض الکاشی صاحب کتاب وافی

و مثل جناب محمد بن الحسن الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه

و مثل جناب العاج میرزا محمد حسین النوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل

الحاصل تمام اینها از عجم بودند و اینها تماماً دلیلند بر فضل عجم .

فصل هشتم

در قبور متبرکه شریفه امامزادگان عظام و بزرگان از روایه و از علماء اعلام

که در شهر قم مدفونند

(و عذر عدم مناسبت تمامه این فصل با اصل باب چنانست که در باب ششم و هفتم ذکر شد)

و لابد است در مقام از ذکر سه امر

امر اول در قبور شریف امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند
و بعضی از آن قبور متبرکه منوره صحت اینسابشان بآن بزرگواران معلومست و بعضی از آن قبور را نسبت داده اند لکن صحت اتسابش معلوم نیست

منها قبر مقدس فاطمة الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم و قبر مقدس ایشان در قبرستان بابلان مزار معلومی است باقیه و بارگاه و ضریح تهره و حرم باشکوه و رواقهای متعدده و دو صحن مقدس باشکوه و گنبد طلایی دارد و در بهار از تاریخ تم نقل کرده که جامع آن تاریخ جناب حسن بن محمد حسن الشیبانی بوده و آن کتاب را بجهت صاحب بن عباد نوشته و گویا در حدود سنه سیصد نوشته شده و فعلا گویا نسخه آن وجود ندارد و در سنه هشتصد و پنجاه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک القمی این کتاب را ترجمه کرده

الحاصل از آن کتاب نقل فرموده که این معصومه مکرمه در سنه دو بیست و یک بعد از یکسال از خروج حضرت امام رضا (ع) از مدینه بجاننخراسان معصومه هم از مدینه طیبه بطلب برادر خارج شد وقتی که بساوه رسید مریضه شد فرمود که از اینجا تا بقم چه مقدار مسافت است ؟ عرض کردند ده فرسخ است بخادمشان فرمود مرا بپر بقم مردم قم که شنیدند باستقبال معصومه آمدند

موسی بن خزرج بن سعد الاشعری رسید بخضره مهارناقه او را گرفت وارد کرد در قم بسزل خود هفتده روز بعد از ورودش بقم از دنیا رحلت فرمود ، پس موسی بن خزرج امر کرد که بدن نازنین او را غسل دادند و کفن کردند و بر جنازه معصومه نماز خواندند و در زمینی که ملک خودش بود معصومه را دفن نمود و روی قبر مقدس سفی از بویا زد تا آنکه معصومه زینب بنت محمد بن علی الجواد قبه بالای قبر مقدس ساخت

و از این بابویه روایت کرده که چون حضرت معصومه (س) از دنیا رحلت فرمود او را غسل دادند و کفن کردند و بردند بقبرستان بابلان و قبرش را حفر کردند بعد قبیله سعد اشعری اختلاف نمودند که آیا معصومه را که داخل میان قبر بکنند تا آنکه مرد صالح بیمرمردی را اختیار نمودند ناگاه دیدند دوسوار لثام بسته از طرف بیابان آمدند چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و بر آن جنازه مقدسه نماز خواندند و جنازه را نازل میان سرداب نموده دفن کردند بعد از میان سرداب بیرون شدند و رفتند و شناخته نشدند و روز و ماه و سال رحلت معصومه معلوم نیست و در هزار بهار است که حضرت رضا (ع) بسعد اشعری فرمودند هر کس آن معصومه را زیارت

کند و حق او را بشناسد بهشت از آن اوست
از این روایت استفاده میشود که رحلت این معصومه قبل از رحلت حضرت رضا (ع) بوده یکسال یا دو سال

و در روح وریحان است بنیاد گنبد مطهر حضرت معصومه در سنه بانصد و بیست و نه با مر شادایم دختر عباد یک انجام یافت و طلای گنبد مطهر حضرت معصومه و بنای مدرسه فیضیه با سنگهای مرمر دور ضریح بادرب طلای حرم مطهر از مرحوم فتصلی شاه است که در سنه هزار و دو بیست و سیزده تعمیر کرده و گوی کوچکی که مکمل بجواهرات است در بالای سر آویخته و میان آن شدهای مرارید قبیتی است بازنجیر طلا و حقه جواهر و قنادیل طلا و تهره نیز از آن مرحوم است

و این دو رباعی از آن مرحوم نقل شده :

خاقانم و و یکجهان گناه آوردم
مهر نبی و حب علی رایارب
رباعی دیگر :

خاقانم و امانده ز دیبیم و کلاه
اندر حرمت بسکتت جسته پناه
ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه
یا فاطمه اشفی لنا عداقه

و در سماء و العالم است گه سه مخدیره از بنات حضرت جوادالامایع در جنب مدفن

و قبر مخدیره مصومه مسی بفاطمه دفن شدند مخدیره زینب و مخدیره ام محمد و مخدیره میبونه

و دو مخدیره دیگر از بنات موسی المبرقع ابن معبد الجواد ع در جنب مدفن مخدیره فاطمه
دفن شدند مخدیره بریبه و مکرمه میبونه بنتی موسی المبرقع ، و دو مخدیره از کنیزان اینخانواده
در جنب قبر مخدیره فاطمه بنت موسی بن جعفر ع دفن شدند ام اسحق جاریه محمد بن موسی المبرقع

و ام حبیب جاریه ابی علی محمد بن احمد بن موسی المبرقع

و منها قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است

و در روایات است اول کسیکه از سادات رضوی از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بود که
در سنه دوست و پنجاه و شش بقم آمد و همیشه برقع بصورت وی بود که در شب چهارشنبه هشتم ربیع
الآخر سنه دوست و نودوشش از دنیا رحلت فرمود و او را در خانه که معروف بود بسرای معدبن
حسن بن ابی خالد اشعری دفن کردند

و منها قبر شریف محمد بن موسی المبرقع است و فاصله بین قبر شریف ایشان و قبر پدر
بزرگوارشان موسی المبرقع تقریباً هشت ذراع است و بقعه ایشان بزرگتر است از بقعه پدر بزرگوارشان
و منها قبر شریف ابو علی محمد الاعرج بن احمد بن موسی المبرقع است که در
یکشنبه سوم ربیع المولود سنه سیصد و پانزده در قم رحلت فرمود و در مقبره عم بزرگوارش محمد
بن موسی المبرقع دفن شد

و منها قبر جناب احمد بن محمد بن الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع است که تقیب قم بود
و در روز پنجشنبه نهم ماه صفر الطفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در سن چهل و شش سالگی از دنیا رحلت
فرمود و در مقبره معدبن موسی المبرقع دفن شد

و مخفی نماناد که اما مزادگان در نزدیکی قبر موسی المبرقع زیاد مدفونند

و منها در خارج شهر قم در دروازه شهر کاشان قبه و بقعه بسیار عالی است و گویا از آثار قدیه
باشد منصوب بجناب علی بن جعفر ع

و در بحار است که ظاهراً ایشان در عریض که بك فرسخی مدینه است مدفونست انتهى و در
مقبره قم که منسوب بجناب علی بن جعفر (ع) است قبر است منسوب بجناب محمد بن موسی بن اسحق
ابن ابراهیم السگری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ع و در کنار قبرستان علی بن جعفر
قبر است منسوب بابوالعباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسین الافطس ابن زین العابدین
و منهم در داخل شهر قم قبر است منسوب بجناب حمزه بن موسی الکاظم ع و قبه و بقعه عالی
دارد در استخر شیراز هم بقعه ای است منسوب باباشان و سلاطین صفویه که از نسل ایشانند در آنجا

قبه و بنای عالی بنام شریف ایشان بنا نمودند و همچنین در ترشیز که از اصنام مشهد مقدس است ایضاً بقعه ایست منسوب بایشان لکن مختار مرحوم مجلسی و مرحوم حاجی نوری آنستکه قبر ایشان در ری جنب قبر حضرت عبدالعظیم است چنانچه در باب نهم ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها ایضاً در داخل شهر قم قبرست منسوب بجناب سلطان محمد شریف ابن علی بن حمزة القمی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین العابدین (ع) و ابن قبر شریف واقع استدر مصلی که آن مصلی را باسم او میخوانند و از برای او اعقابی است که بعضی از آنها نقباء و ملوک ری میباشند و درانوار الشمعون از تاریخ قم نقل میکنند که چهار قبر از اولادهای جناب عبدالله الباهر پسر حضرت زین العابدین ع در قبرستان قم هستند

اول از آنها قبر حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین العابدین علیه السلام المعروف بعزرة القمی

دوم ولد ارجندشان ابو جعفر محمد بن حمزة القمی سوم ولد دیگرشان علی بن حمزة القمی چهارم نواده ایشان علی بن محمد بن حمزة القمی - و گویا قبر این بزرگواران در مقبره ایست که منسوب است بنواده معترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن محمد بن حمزة القمی و میفرماید سه قبر از اولادهای جناب عبدالشرف بن زین العابدین ع در قبرستان بابلان است که موضعی قبرشان معلوم نیست

اول احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن زین العابدین ع دوم پسر ایشان حسن بن احمد سوم نواده ایشان احمد بن حسن بن احمد انتهی

و منها در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن موسی الکاظم ع

و منها در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بمحمد بن موسی بن جعفر ع الحاصل ظاهراً امامزادگان محترم بقدری که در قم و اطراف آن مدفونند در هیچیک از بلاد عجم اینقدر مدفون نیستند و در مستدرک از ترجمه تاریخ قم نقل فرموده که اول کسیکه از اسادات حسینی وارد شد بمق ابا الحسن حسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام بود بعد فاطمه بنت موسی بن جعفر ع بعد موسی البرقع بعد حسن بن علی بن محمد الملقب بدیاج ابن الصادق و شرح حال هریک را هم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه از اولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق بوده با پسرشان بدشرح حال ایشان را در آن کتاب ذکر کرده

امر دوم در قبور شریفه بزرگان از روایتیکه در قم مدفونند :

اول جناب زکریا بن آدم ابن عبدالله بن سعد الاشمزی القمی

در کتاب رجال از زکریا بن آدم روایت کرده که بعنایت رضا (ع) عرض کردانی از اید الغروج عن اهل بیتی وقد کثر السفهاء فیهم فقال لا تغفل فان اهل بیتک بدفع عنهم بک كما يدفع عن اهل بغداد بابی العنک الکاظم ع وقال الرضا (ع) انه السامون علی الدین والدنیا. و عن محمد بن قولویه عن علی بن مسیب الهمدانی قال قلت للرضا (ع) شفتی بعیدة ولست اصل الیک فی کل وقت فمن آخذ معالم دینی قال ع من زکریا بن آدم القمی السامون علی الدین والدنیا

الحاصل مدافع ایشان زیاد است و قبرشان در شیخان کبیر است و بقعه و گنبد کاشی دارند

دوم ابو جریر زکریا بن ادربس عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشمزی پسر عم جناب زکریا بن

آدم الاشمزی او از رواة حضرت صادق ع و حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع و حضرت رضا (ع)

میباشد و جناب سعد بن عبدالله اشعری صاحب بصائر الدرجات است فوت ایشان در بیست و هفتم شوال بود و موضع دفنشان معلوم نیست

و در رجال از زکریا بن آدم روایت کرده قال دخلت علی الرضا من اول اللیل فی حدیثان موت ابی جریر فستلنی عنه وترحمه ولم یزل یعدتنی و احدته حتی طلع الفجر فقام فصلی الفجر وقبر ایشان هم در شیخان کبراست و معروفست

سوم قبر جناب آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد بن عبدالله اشعری القمی که برادر زاده جناب زکریا بن آدم باشد و قبر ایشان هم در شیخان بزرگ قم معروفست
چهارم جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او - و بسیار شخص جلیل صحیح المذهبی بوده و از مشایخ مرحوم کلینی است و قبرشان در شیخان صغیر است در پشت سر قبر معبد بن قولوبه بفاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع میشود مقابل درب غسلخانه و چهار دیوار هم اطراف قبرشان هست و والد ما جدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة بوده و او اول کسی بود که در قم نشر فرموده احادیث ائمه اطهار را و شاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد

پنجم جناب ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی شیخ القیین و قبیهم و قتهم زوجه داشته بدست معبد بن موسی بن بابویه که دختر عثمان باشد و از آن مخدره اولادی نشد پس نوشت بجناب حسین بن روح که از حضرت حجة سلام الله علیه بخواهد که خداوند باو اولاد قبیهم مرحمت فرماید جواب آمد که از برای شما از این عیال اولادی نیست و لکن مالک جاریه دلبسته میثوی که خداوند از آن جاریه بتودو پسر قیه مرحمت میکند که یکی جناب حسین بن علی بن بابویه باشد و یکی جناب معبد بن علی بن بابویه الصدوق باشد و حضرت عسکری ع توفیق شریف بایشان مرقوم فرمودند و در آن مواظب و نصایحی فرمودند و مرحوم شهید در ذکر فرموده اصحاب اخذ فتاوی از رساله علی بن بابویه مینویسند از کثرت اعتمادی که بایشان داشتند

و در مستدرکست که ایشان سنه سیصد و بیست و نه که سنه تاتار نجوم باشد از دنیا رحلت فرمود و در آنوقت جباهی در بغداد نزد علی بن محمد السیری بودند فرمود رحم الله علی بن الحسین ابن بابویه عرض کردند او زنده است فرمود امروز از دنیا رفته پس خیر رسید که همان روز از دنیا رحلت فرموده و در همین سال جناب علی بن محمد السیری و جناب معبد بن یعقوب کلینی از دنیا رحلت فرمودند و قبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرگ قم باشد و گنبدو بارگاه و بقعه عالی دارد

ششم جناب معبد بن قولوبه والد ماجد مرحوم شیخ ابو القاسم جعفر بن معبد بن قولوبه صاحب کامل الزیاره و ایشان معاصر بامرحوم کلینی بودند و قبرشان هم در قبرستان قم نزدیک بقعه جناب علی بن بابویه است و اطراف قبرشان هم چهار دیوار دارد

هفتم احمد بن اسحق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوص اشعری القمی و ایشان شیخ قیین بودند و احادیث از حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری سلام الله علیهم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت حضرت حجة ع مشرف شده و در قم مقابل مسجد امام در میان بازار قبرستان منسوب بایشان و در رجالست که احمد بن اسحق نوشت بجناب حسین بن روح و استیذان نمود در رفتن بحج پس اذن داد و جامه فرستاد نزد او احمد بن اسحق گفت حسین بن روح خیر مرگ مرا داده پس از حج مراجعت نمود و در حلوان که پل ذهاب باشد از دنیا رحلت نمود و در همانجا مدفون شد و بقعه مختصری هم دارد و حلوان فضلا معروفست پل ذهاب و در بدر المشعین

است ظاهراً در این بقعه که در قم است یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی ع مدفونست
هشتم ریان بن شیب در مجالس المؤمنین است که او خال منضم خلیفه عباسی است و قه است
 و روایت از حضرت رضا (ع) کرده و او ساکن قم بود و مظنون آنستکه قبرش در قم است

نهم الصفا محمد بن الحسن القمی و فاش در قم بود سنه دویت و نود
 و مخفی نماناد که بسیاری از روات اخبار از اهل قم بوده اند و در مستدرکست که اینها از قم
 رحال میکردند بیلاذ بیده بجهت اخذ حدیث از جمله آن مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن
 بن محمد البرقی و احمد بن محمد بن عبدالله الاشعری و حسین بن سعد القمی و محمد بن اسحق
 القمی و شاید غالب اینها در قم مدفونند و از مرحوم حاجی کلباسی رحمه الله علیه نقل شده که وقتی
 که میآمد بم قم در مزار قم بای برهنه الله را میفرست و میفرمود مملو است این مزار شریف از علماء و از رواة
و محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه
 القمی در قم دویت هزار محدث بوده و ظاهراً وجهش این بود که در آن زمان عوام و خواص همه عمل
 بحدیث میکردند و احادیث را حفظ مینمودند

امر سوم در قبور شریفه بزرگان از علماء که در این بلده شریفه مدفونند

اول ابوالحسین سعید بن هبة بن الحسن؛ الراوندی المروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب
 خراج و جرایح و قصص الانبیاء و لبالباب و دعوات و غیر اینها و بعضی دعوات را نسبت بسید ابوالرضا
 فضل الله الراوندی داده اند مثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری در خانه مستدرک در مقام شرح
 حال کتب تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف قطب راوندی است و از برای
 قطب راوندی شرحی است بر **نهج البلاغه السی بمنهاج البراعة** و او از شروح معروف است و بعضی
 میگویند اول من شرحه ایشانند و لکن در مستدرک است اول کسیکه شرح کرده نهج البلاغه را
 ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن یبتهی است الملقب بقطب الدین الکیدری و کیدر قصبه ایست از
 بیق و بیق ناحیه ایست از خراسان و حاکم نشین او سبزوار است و این مرحوم قطب راوندی از مشایخ
 این شهر آشوب است و **محدث قمی** در حاشیه نفع المصدور نوشته توفی القطب الراوندی فی ضعی
 الاربعاء یوم الرابع عشر من شوال سنه ثلاث و سبعین و خمس مائة و قبر شریفشان در صحن جدید قم معلوم
 است و رواند قریه ایست از قراه کاشان واقع است بین کاشان و اصفهان

و مخفی نماناد چند نفر از علمای اعلام ملقب اند بقطب الدین

منهم قطب الدین راوندی جناب سعید بن هبة الله الراوندی که بعضی از حالاتشان اجمالاً

ذکر شد

و منهم قطب الدین الکیدری جناب محمد بن الحسن بن العین الکیدری السبزواری شارح
 نهج البلاغه و تاریخ فراغر او اخر شعبان سنه پانصد و هفتاد و شش بوده و ایشان شیعه مذهب بودند
 و اسم شرح نهج البلاغه شان «حدائق العقایق» است

و منهم قطب الدین الرازی جناب محمد بن محمد الرازی الوریانی البوبی شارح مطالع و
 شسبه و صاحب کتاب الحاکمات و در روایات از شهید اول و محقق ثانی نقل کرده که ایشان شهادت
 دادند بسماعت وی و در امل الاصل است که ایشان از تلامذه علامه حلی بودند و در دوازدهم ذیقعد سنه
 هفتصد و هفتاد و شش از دنیا رحلت فرمود و در صالحه دمشق دفن شد

و منهم قطب الدین الاشکوری جناب محمد بن شیخ علی الالهی الاشکوری مصنف کتاب

محبوب القلوب و ایشان هم شیهه بودند و از تلامذه میر داماد بودند

و در اهل الاصل است انه فاضل عالم جلیل القدر له مصنفات منهارسالة فی العالم الثانی وهو من المعاصرين انتهى. پس معلوم شد که ایشان معاصر باشیخ حر عاملی بودند

و منهم قطب الدین جناب السید حیدر الموسوی التونی در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه خود در اشعاد خود فرموده منتهی میشود بامازاده عبدالله بن امام موسی الکاظم و بسیار از خوارج عادات از وی ظهور رسیده از آن جمله آهن بدست مرتضوی نشان ایشان موم گردید چنانچه سید المتالین میر حیدر آملی درقصص داودی از کتاب نصوص بان تصریح فرموده **و در مجالس المؤمنین است** که مشهور است و تنبکه زیارت آستانه مقدسه حضرت امیر مشرف شد چون بان آستان ملائک باسبان رسید بر سنگی که در برابر روضه متبرکه که بر دیوار منصوب بود تکیه داده بیک پای ایستاده نام مدت هفت روز اصلا حرکت نکرد و چیزی نفوردد و نیاشامید و منتظر رخصت بود تا آنکه نوبت شب هشتم از روضه متبرکه که آواز هولناکی بیرون آمد که ساکنان نصف از خواب رمیدند و در اثناء آن آواز چنین بگوشان رسید که فرزند من حیدر را در پاید چون اطراف روضه تقصص نمودند و از نام و نسب او پرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر (ع) او بوده لذا همگی بیای بوس او مشرف شدند و ایشان سر سلسله جماعت صوفیه حیدریه بوده رحلتش سنه ششم و هجده بوده و قبرش در تبریز معروفست و در آثار المعجم است که در تشیع او مجال سخن نیست

و منهم قطب الدین العبادی الواظف الروزی در تاریخ ابن خلکانست که تولدش در مرو بود سنه چهارصد و نود و یک و فوتش در بغداد بود روز پنجشنبه سلخ ربیع الاخر سنه بانصد و چهل و هفت و مدفنش در مقابر قریش در حظه شیخ جنید است

و منهم قطب الدین النیشابوری الترشیری الشافعی ابوالعالی مسعود بن محمد بن مسعود مولدش در ترشیز سیزدهم ماه رجب سنه بانصد و پنج بود و رحلتش در سلخ رمضان سنه بانصد و هفتاد و هشت در شهر دمشق و مقبره اش در شام نزدیک مقبره صوفیه معروفست

و منهم قطب الدین الکاظمی بن مسعود بن مسعود الکاظمی المعروف بلامه شیرازی

و در روضات است که او خالوی شیخ سمدی بود و شاگرد خواجه نصیر طوسی

مویند در مجملی از شیعه و سنی از او سؤال کردند از افضلیت حضرت امیر ع و ابو بکر در جواب فرمود :

خیر الوری بعد النبی من بنته فی ینه من فی دجی لیل المسی ضوه الهی فی زینه

و مولد ایشان در شیراز بود سنه ششمصد و چهل و چهار و بعد ساکن تبریز شد و در یست و چهارم ماه رمضان سنه هفتمصد و ده در تبریز از دنیا رفت و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیک قبر یضای

و منهم قطب الدین المحیی استاد ملاجلال و مکاتبات معروف بکتابیات قطب محیی که بفارسی نوشته شده از منشآت ایشان است و ایشان استاد ملاجلال دوانی است و در مستدرک فرموده این قطب که اخیراً ذکر شد از علماء ما ه است

دوم از علماء مدفونین در قم جناب المولی عبد الرزاق بن علی الاهیجی الجیلانی صاحب شوارق و مشارق و گوهر مراد و غیر اینها که ملقبند به **فیاض** و داماد مرحوم ملا صدیقی و هم جناب بامرحوم فیض اند و در سنه هزار و پنجاه و یک در قم رحلت فرمود و قبر شریفش در شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیک شیخان است و **دو روضات است** که دختر ملا صدیقی که بخانه فیض بود

پدر شکایت کرد که خواهر من هیال فیاض است که صیغهٔ مبالغه است و من عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر تو بهتر است چون او عین فیض است

سوم - جناب^۱ المولی محمد المدعو بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق در چهار مجلد و بسیار با تحقیق و دقت نوشته شده و ایشان فقیه و قاضی قم و از تلامذه مرحوم فیض بوده و با مرحوم فیاض کفرسی رهان بودند

و در روایات از ریاض العلماء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچک کان معظمیاً عندالشاہ عباس الثانی وقد قرأ الحکمیات علی المولی عبدالرزاق اللاهیجی بقم و اقام بهاحتی مات الخ و تاریخ رحلت و موضع قبر ایشان هم معلوم نیست
و در روایات فرموده که رحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار و صد بوده و از ایشان تصنیفات زیادی نقل فرموده

چهارم - المولی میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب شمع الیقین و در روایات در ضمن حالات راوندی فرموده در مقبرهٔ شیوخ واقعه در وسط مزار کبیر قم جمعی از علماء هستند منهم الاقا میرزا حسن الزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست پنجم المولی میرزا ابو القاسم بن مولی محمد حسن الجیلانی الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب قوانین و غنائم و جامع الثقات ولادتشان سنهٔ هزار و صد و پنجاه و دو بوده و رحلتشان سنهٔ هزار و دوست و سی و یک بوده و در تاریخ فوتشان گفته شد (از اینجهان بجهان صاحب قوانین رفت) هزار و دوست و سی و سه ، (و این مصرع تاریخ هم صحیح است و لکن باید از این بیک الف حساب شود چنانچه بی الف خوانده میشود از ولدمؤلف)

و نقل شده که قبل از فوتشان سید محمد باقر حجة الاسلام در خواب دید که عیسا از دستش افتاد پس از این خواب خبر فوت میرزا بسید رسید و کرامات میقوله از ایشان زیاد است و قبرشان در وسط شیخون کبیر است و بقعهٔ مختصری هم دارند و در روایات است که ایشان قلیل العافظه بودند لماورد فی النبوی الشهور ان اقل ما اوتیت هذه الامة قوة العافظة و صباحة المنظر

و در قصص العلماء فرموده که میرزای قمی بعد از فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی از قرای جابلق توطن فرمود اهل آن قریه قدر ایشان راندانستند و ملای آن قریه در مقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن قریه مجمعی داشتند و مرحوم میرزا را هم در مجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بفرما بگوئید ماری بنویسد و ایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف را نمودند میرزا لفظ مار را نوشت (میم و الف و رآه) پس ملا شکل مار و صورت او را کشید (سرگنده و دنباله باریک و کشیده) و باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته چون اهل قریه سواد نداشتند نوشتهٔ ملارا گفتند مار اینست نه نوشتهٔ میرزا آن مرحوم زیاد متأثر شد تا آنکه کار توهینشان بجائی رسید که دو نفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان ، گفتند ما بیکدیگر مرافعه داریم من میگویم از او حدت صادر شده و او میگوید حدنی صادر نشده ، میرزا چون این توهین را دید گریه کرد و دستها را بدعا بلند کرد و عرض کرد خداوندا بیش از این ذلت مرا نخواه که طاعت ندارم ، این بود که از آن قریه بیرون شد و آمد بقم و رسید بقامات

حالبهٔ که باید برسد بمرکت حضرت معصومه (س)

ده مرو، ده مرد را احق کند مرد حق را کافر مطلق کند

ششم الشیخ الاقعه محمد بن الحسن الصفار صاحب کتاب بصائر الدرجات

واز روایات استفاده میشود که ایشان معاصر با مرحوم کلینی بوده اند و فرموده در قم دفن شدند لکن تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را بالخصوص معین نکرده

هفتم - ابو جعفر محمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب لفة القرآن و فراغ از تألیف

آن سنه پانصد و شصت و دو بوده

و در روایات است که قبرشان قریب بقبره سنی فاطمه است المعروفة بمصومه (س) مردم

لورا زیارت میکنند و تبرک میجویند باو

هشتم محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح تہذیب الاصول و غیر آن

رحلتشان در سنه هزار و نود و هشت و معاصر بوده با مرحوم ملا محمد تقی مجلسی و قبرشان در شیخون کبیر است خلف مرقد زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا و ما بین قبر این دو بزرگوار

قبر حجة الاسلام آقای حاجی سید جواد قمی است که در ماه صفر سنه سیصد و سه هجری از دنیا رحلت فرمود

نهم مرحوم آقا شیخ فضل الله النوری صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری الشہید

و المملوب فی طهران فی اوائل مشروطیة الايران رحلتشان در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت بوده

و قبرشان در یکی از حجرات صحن جدید قم موجود است و در آخر باب پنجم در ذکر شہداء از علماء

یادی از آن مرحوم شده

دهم ابو عیبادہ محمد بن خالد القمی و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن خالد

البرقی صاحب کتاب معائن و برقی منسوبت بیرقہ در قم و احمد برقی در سنه دو بیست و هفتاد و چهار

وفات کرد در قم و قبر شریفش در این زمان معلوم نیست

یازدهم - جناب آقا سید ریحان الله که از اجله علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر

کشفی فوت ایشان در طهران بیست و نهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفتاد و هفتاد و هشتاد و نهم شان حمل شد قم

دوازدهم حاجی سید جواد قمی و ایشان در ماه صفر سنه هزار و سیصد و سه در قم وفات کرد

و قبرشان در جوار قبر زکریا بن آدمست

و مخفی نماند که در قم بسیاری از روات و محدثین و امامزادگان لازم التعظیم و از علمای

اعلام مدفونند رحمة الله علیهم بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان در قم موجود است مثل مرحوم

شاه عباس الثانی الصفوی الوسوی و ایشان رود دامغان فوت نمودند و جسدش را حمل نمودند بقم

و در میان روات حضرت مصومه (س) دفن کردند و مرحوم شاه صفی اول پسر شاه صفی میرزا ابن شاه

عباس اول و فوت شاه صفی در کاشان بود و جسدش حمل شد بقم و در روات مطهر دفن شد و مرحوم شاه

سلیبان و سلطان حسین موضع دفنشان هم در میان حرم و روات معلومست

و مثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره سنه هزار و دو بیست

و پنجاه در اصفهان از دنیا رحلت فرمود چنانچه در نسخ است و قبرشان در یکی از حجرات صحن

مقدس عتیق حضرت مصومه در قم موجود است

و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه و قبر ایشان در حجره در

صحن عتیق موجود است و تاریخ فوت مرحوم محمد شاه نواده فتحعلی شاه چنانچه در نسخ التواریخ است

شہدوشنہ پنجم ماه شوال سنه هزار و دو بیست و شصت و چهار در طهران بود

ومثل مرحوم میرزا علی اسفرخان اتابک اعظم که در اوایل مشروطیت ایران او را بقتل رسانیدند و قبرش در یکی از حجرات صحن جدید است که نمود آن مرحوم بانی آن صحن بوده و تاریخ بنای او این آیه شریفه است «نصر من الله وفتح قريب» (هزار و سیصد و سه) باشد

خاتمه

در عدد خلفاء بنی العباس و مختصری از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت سلطنتشان از جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو بود تا شب چهار شنبه چهاردهم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابقت باهنسه (خون) که بانصو بیست و هشت سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشید و قدماء و ضلایه ایشان شیهه بودند که حضرت امیر ع را بعد از پیغمبر (ص) خلیفه بلا فصل میدانستند و لکن چون در زمان هر یک از ایشان یکی از ائمه اظهار بودند که حقیقه خلافت حق آنها بود و ملک هم مقیم بود لهذا در مقام جس و اذیت و مدافعه و مقاتله با حضرات مصومین (س) بودند و در غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت را مینمودند تا از هجوم شیهه و طرفیت ائمه مصومین (ع) در امان باشند

و از تاریخ باهمی قتل کرده که سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که اعتقاد حضرات کبسانیه است که خلافت بعد از حضرت سید الشهداء (ع) منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون او را بامر عبدالملک بن مروان در شام مسموم نمودند و خواست از دنیا برود و عقبی نداشت خلافت را وصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب و کتب خود را باو سپرد و شیهه را بتابعت او امر فرمود

و چون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت را وصیت نمود پسر خود ابراهیم امام و مروان حصار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام را جس نمود ابراهیم دانست که مروان حصار او را بقتل میرساند خلافت را وصیت نمود بپسر خود عبدالله سفاوح عبدالله سفاوح اول کسی هست از اولاد عباس بن عبدالطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام باضی و مضمون آن علی رهم ائمه ملاحظه کنانانی صریح است در اینکه شیهه در زمان ملوک بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته و در میان ایشان کتب شرعی بوده انتهی مافی مجالس المؤمنین

و در در المصلوک است ان رسول الله (ص) اعلم عه العباس بن عبد المطلب ان الخلافة تؤل الى ولده فلم يزل ولده يتقون ذلك ويتعدون به فينا بينهم وعن علي بن عبدالله بن عباس انه قال والله لتكونن الخلافة في ولدي حتى ياتيهم الملح من خراسان

اول از خلفاء بنی العباس ابو العباس عبدالله بن سفاوح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و در حیات العیوان است که روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو با او بخلافت بیعت نمودند و وزیر او اباسله بود و او اول کسی هست که ملقب شد بوزیر

و در روضة الصفا است که صبح جمعه ابو العباس در کوفه ع با اتبا خود سوار شد آمد

بدار الاماره مروان حار و از آنجا بسجده جامع رفت بالای منبر ایستاد و خطبه خواند بخلای بنی امیه که ایشان نشسته خطبه میخواندند و چون در آنروز ضعی داشت بالای منبر نشست و عیسی داود بن علی یک درجه پایین تر ایستاده خطبه را تمام کرد و آخرین کلام داود با اهل کوفه این بود که میان شما و یغیبر شما هیچ خلیفه بجای بای بسبب نهاده مگر علی بن ایطالاب ع و این امام که بر منبر است

و در مجالس المؤمنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بحضور او حاضر میشدند آنها را گرامی میداشت و بکریسهای زرمینشانید یکروز حاجب را گفت فردا دیوان عطا بگشا و چون این قوم حاضر شدند بگو امیر المؤمنین امروز عطا خواهد داد و یک یک از اهلیت را بشمار وقتلان ایشان را ذکر کن حاجب دوز دیگر که شد بنی هاشم و بنی امیه را جمع کرد و گفت کجاست حسن بن علی بن ایطالاب و حسین بن علی بن ایطالاب (ع) گفتند بنی امیه ایشان را شهید کردند گفت کجاست زید بن علی بن العین (ع) گفتند بنی امیه او را شهید کردند و بدش را سوزانیدند و خاکش را بجای ریختند

و همچنین يك يك از بنی هاشم را که بنی امیه کشت بودند یاد میکرد میگفتند بنی امیه او را شهید کرد

بعد سفاح گفت بنی امیه چه کسان بودند؟

گفتند پدران همین کسانی که در حضور تو بکریسی های زر نشسته اند سفاح فرمود شمشیرها کشیدند و تمام آنها را بجهنم واصل نمودند

و در حیات العیوان از ابوالفرج بن جوزی نقل کرده که سفاح یکروز خطبه میخواند که عیسا از دستش افتاد سفاح فال بندد پس یکنفر از اصحابش بر خاست و عیسا را بر داشت داد بمسح سفاح و این شعر را انشاد کرد

فالت عیسا و استقر بها النوی کسافر عینا بالایاب السافر

و از این خلکان نقل کرده که یکروز سفاح نظر کرد بآینه گفت اللهم عیسی طویلانی طاعتک منتما بالما فیه

پس سخنش تمام نشده بود شنید طفلی بطفل دیگر میگویی الاجل بینی وینک شهران و خسته ایام پس نظیر نمود از کلام او و بعد از دو ماه و پنجروز سفاح از دنیا رفت و از سنش سی و دو سال و شش ماه گذشته بود و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود انتهى

و موت سفاح در ذیحجه سنه صدوسی و شش بود و در شهر انبار او را دفن کردند

دوم از خلفای بنی العباس ابو جعفر عبدالمنصور لع ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود

در مجالس المؤمنین است که عیسا و باندازه بود که از دایق مضایقه میکرد لذا مشهور شده بود و احوی و چون در اوایل خلافت منصور علویین با او در مقام مخالفت بودند و شیعه را از متابعت او منع میشدند که خلافت حق اولاد علی است

منصور با اهل سنت اظهار موافقت نمود که با ممداد آنها هجوم علویین را از خود دفع کند لاجرم

منصور قسم خورد گفت

والله لارغبن انی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تیم بنی عیسی قسم بخدا که بینی خود و بینی

علویین را برخاک خواهم مالید و هر رگم ایشان بنی یم و بنی عدی را که ابا بکر و هر باشد بر حضرت امیر المؤمنین ع تقدیم خواهم نمود

پس بقتضای قسم خود عمل نمود و در خطبه ذکر خلفای ثلاث را بر ذکر حضرت امیر ع مقدم نمود و دشمنی آل علی را آشکار نمود و خیلی از سادات و علویین را مقتول نمود و خیلی از بنی فاطمه را در زیر دیوار جامع منصور دفن کرد و محمد و ابراهیم پسران جناب عبدالله العاص را با منصور بقتل رسانیدند و چند مرتبه عزم نمود که حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) را بقتل رساند گاهی از دهانی بنظرش میآمد که میخواست تختش را ببلند

گاهی جدش حضرت یغمبر (ص) بنظرش میرسید آخر الامر آن ملعون حضرت صادق (ع) را بقتل رسانید

الحاصل ظلمهای آن ملعون بر ذاری و اولاد یغمبر زیاد بود

و در درالصلوک است که منصور در مکه معظه شبها طواف میکرد و بعد از نماز صبح

میرفت بنزل خود

یکشب مشغول طواف بود شنید گوینده میگوید اللهم انی اشکو الیک ظهور البنی و الفساد فی الارض ، منصور آن گوینده را طلبید گفت چه بود که از تو شنیدم

گفت اگر در امانم بتو بگویم گفت بلی در امانی

آنرد گفت آنکسی که طمع بر او غلبه کرده و بین او و حق حائل شده و باعث ظهور ظلم و فساد در روی زمین شده توهستی چون خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده و تو بظفت گنرانیدی و بین خود و مسلین دیواری حائل نمودی از گنج و آجر و درهائی قرار دادی از آهن و حاجبهای قرار دادی که با آنهاست اسلحه و وزیرهای ظالم و اهوانی فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده احسان بکسی بنمائی ترا یاری نمیکند و اگر اراده سومی بنمائی ترا باز نیدارند و آنها را اقبی نمودی به ظلم ب مردم و وادار نکردی آنها را بفریادرسی مظلومی و سیر کردن گرسه ای و پوشیدن برهنه ای بر شاد بلاد از فساد و ظلم

بعد فرمود با امیر المؤمنین من سفر کردم بیلاذ چین و بادشاه آنجا گوشش کر بود و او

گریه میکرد و زراه باو گفتند چرا گریه میکنی

گفت گریه من نه بجهت آنستکه گوشم کر شده بلکه بجهت آنستکه مظلومین درب خانه من داد میزنند و من صدای آنها را نمیشنوم لکن حال که گوش نداوم چشم دارم امر کرد منادی فریاد کند میان مردم که احدی جامه قرمز نبوشد مگر کسیکه بر او ظلم شده باشد و خود سلطان سوار فیل میشد که مظلومین را بیاید و آنها را یاری کند

بعد گفت با امیر المؤمنین او با آنکه مشرک بالله بود اینقسم بدن خود را بتمب میانداخت و تو که میگوئی من مؤمن بالله و سرهم یغمبر (ص) هستم خود را بجهت مسلین تمب نیاندازی و حریمی بجمع اموال هستی و حال آنکه جمع اموال بجهت یکی از سه امر است

یا بجهت اولاد است و تو میدانی بجهت که از مادر متولد میشود مالی ندارد و خداوند باوروزی

میدهد و تو روزی او را نیدی

یا بجهت استحکام سلطنت است و تو ندیدی پیشینیان خود را که اموال جمع کرده و اسلحه

حاضر نموده‌شان فایده بهالشان نداشت

یابجهت تحصیل مقام است و حال آنکه مرتبه فوق این مقام و مرتبه که داری نیست مگر آنکه عمل صالح بنیامی

پس منصور گریه زیادی کرد و گفت یا لیتنی ام‌اخلاق ونم اک شیئا بعد مؤذن اذان گفت و منصور مشغول نوازشد چون از نماز فارغ شد آنرد را طلبید او را نیافتند گفته شد که او حضرت خضر (ع) بوده

و در حیوة الیهوان است که ابو جعفر منصور در نزدیک مکه معظمه دید بدبواری ایندویت نوشته شده است

اباجعفر حانت وفاتک و انقضت سنوک و امرالله لاید واقع

ابا جعفر هل کلمن او منجم لک الیوم من ربب النبیة واقع

بعد که خوانند بقین کرد اجلس رسیده و بعد از سه روز از دنیا رفت و فوت منصور در روز ششم ذیحجه سنه صدو پنجاه و هشت بود در بئر میسون که نزدیک مکه معظمه است و از سنش شصت و سه سال گذشته بود و مدت خلافتش بیست و یکسال و بازده ماه و چهارده روز بود انتهی و از آثار منصور است بناه شهر بغداد

سوم از خلفای بنی العباس ابو عبدالله محمد بن ابی جعفر المنصور است اللقب بالسهدی و در در المصلوک است که در سنه صدو شصت مهدی بن منصور مسجد حضرت رسول (ص)

را و ست داد و در این سنه نسب زیاد بن ابیه را رد کرد از ابی سفیان و او را ملحق کرد بدیدرومی بعد از آنکه موییه او را ملحق کرده بود بای سفیان و در سنه صدو شصت و هفت مهدی عباسی مسجد الحرام را و ست داد

و روایت شده که داخل شد شیپه بن شیبه بر مهدی عباسی گفت یا امیر المؤمنین خداوند بتو دنیا داد توهم قدری از عیش خود را بر عیت بده ، مهدی گفت چه بدهم بر عیت گفت عدالت خود را بدل کن میان رعیت که اگر رعیت از عدالت تو آسوده بخواب روند توهم در میان قبر آسوده خواهی بود بعد فرمود حذر کن یا امیر المؤمنین از شبیکه روز ندارد و از روزیکه شب ندارد الخ

و مهدی عباسی اول پسر خود موسی الهادی را ولیعهد خود کرد و او را به حکومت جرجان فرستاده بعد او داخل نمود ولایت عهد خود را بیسر دیگر خود هرون الرشید داد و موسی را از جرجان طلبید اطاعت نکرد و از جرجان حرکت ننمود

بعد خود مهدی عباسی روانه شد بجانب جرجان چون رسید به ماسبذان طعام خورد و گفت من داخل خانه می‌شوم و می‌خوابم مرا بیدار نکند تا خودم بیدار شوم پس رفت خوابید اصحاب هم خوابیدند بکوقت بیدار شدند دیدند مهدی گریه میکند بسرعت آمدند و از سبب گریه اش سؤال کردند گفت مردی آمد در باب خانه ایستاد و این اشعار را خواند

کانی بهذا القصر قد باد اهله و او حش منه ربه و منازل

و صار عید القوم من بعد بجهة و ملک الی قبر علیه جناده

فلم یبق الا ذکره و حدیثه تنادی علیه ممولات حلاله

بعد از ده روز زنده بود و از دینارفت در بیستو دوم محرم سنه صدو شصت و نه و قبر مهدی در ماسبذان است (و ما سبذان نزدیک نهاوند است) و سنش چهل و سه سال بود و مدت خلافتش ده

سال و يك ماه بود و مهدی عباسی در سنه صدو شصت لشکری فرستاد بجهت دفع حکیم بن عطاء مقنع ساحر ملعون بخراسان و او مردی کلاچ کوتاه قندی بود از اهل مرو و چون خیلی بد شکل بود برای خود صورتی درست کرد از طلا و بالای صورت میگذازد لذا مقنع میگفتند

و آن ملعون مدعی نبوت شد و بعد مدعی ربوبیت شد و میگفت خداوند حلول کرده بصورت آدم و بعد بصورت نوح و هکذا تا زمان ابو مسلم مروزی که بصورت او حلول نمود و میگفت ابو مسلم افضل است از یغیبر و قلعه بنانود اسم آن قلعه سنام بود در ماوراء النهر - و جمعی از گمراهان مردم او را متابعت کرده بودند و او را اسجده میگردند

بعد که جيش مهدی عباسی وارد شدند چهارده ماه با او مقابله کردند و هفتصد نفر از آنها را بقتل رسانیدند و خود مقنع را در میان قلعه سنام محصور نمودند در سنه صدو شصت و سه تا آنکه بالاخره اصحابش را خود بقتل رسانید و خود را هم هلاک نمود کدر باب نهم در وقایع سنه صد و شصت و سه ذکر خواهشد انشاء الله

چهارم از خلفای بنی العباس ابو محمد موسی الهادی این مهدی بن منصور

بود والده او و هرون الرشید کنیزی بود ام الولد اسس خیزران بود و تولد هادی درری بود
و در تاریخ الخلفاء است که مروان بن ابی حفصه قصبه در مدح موسی الهادی گفت
 موسی گفت صد هزار درهم قدرها بهتر میخوای یا سی هزار درهم کدر دیوان برای تو نوشته شود
 که سه ساله بمنده بتومروان گفت هم صد هزار قدر او هم سی هزار سه ساله را موسی گفت هر دو
 را قداً باو بدید

و در خلافت هادی بود که جناب **حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی (ع)** در مدینه طیبه خروج نمود مدینه را تصرف کرد باجمعی از سادات علوی و اهل بیت خود بزم مکه معظمه حرکت فرمود آخر الامر عباسین آن بزرگوار را باجمعی از همراهانش بقتل رسانیدند در فسخ که از او در مکه معظمه است در روز تریبه سنه صدو شصت و نه و قبر مقتولین فسخ در خود فسخ است و در آنجاست قبر عبدالله بن عمر بن خطاب

و رحلت هادی در شنبه شانزدهم ربیع الاول سنه صدو هفتاد بود در سن بیست و چهار سالگی و مدت خلافتش یکسال و یکماه و نیم بود و در همین ششم مأمون بن هارون متولد شد

پنجم از خلفای بنی العباس ابو جعفر هارون الرشید بن مهدی بن منصور بود

تولد هارون هم مثل برادرش هادی درری بود در ذیحجه سنه صدو چهل و هشت و مادر او خیزران بود کدر سنه صدو هفتاد و سه از دنیا رفت و هارون با هادی عباسی از یک پدر و از یک مادر بودند و فضل بن یحیی بر مکی هفت روز قبل از هارون متولد شد و مادر فضل بن یحیی رشید را شیر داد و خیزران مادر رشید فضل بن یحیی را شیر داد

و رشید دختر حموی خود زیده بنت جعفر بن منصور دوانقی را تزویج نمود در سنه صد و هفتاد و سه هارون پسر خود محمد امین را که از زبیده بود و ولیمه خود نمود در سن پنج سالگی

و در سنه صد و هفتاد و شش یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی (ع) در دیار دیاله خروج کرد و جمع کنیزی در تحت علم او مجتمع شدند و چون خبر بر رشید رسید فضل بن یحیی بر مکی را بدفع آن جناب مأمور نمود و او با پنجاه هزار نفر متوجه بجانب یحیی شد و نوشته جایتیکه دال بر تطهیر وی از مغالفت و مبنی بر ترغیب بر موافقت بود نزد جناب یحیی فرستاد و آن

جناب فرمود که اگر بظن هارون امان نامه محتوی بر شرائط کذا و کذا جهت من بیاوری همراه تو بيفداد میروم فضل همین مطلب را بهارون نوشت هارون مسرور شد فوراً کافلی بر طبق میل بعی نوشت وارسال داشت چون آن کافذ بنظر شریف بعی رسید همراه فضل برمکی بيفداد نزد هارون رفت دواول هارون او را اکرام کرد و بعد تفضی عهد نموده آن بزرگوار را مقتول نمود که در فصل ششم از باب چهارم ذکر شد

و در شرح شافیه از کتاب تلمیة المجالس از بعی بن مفره رازی نقل کرده گفت من نزد حریر بن عبدالعبد بودم که شخصی از اهل عراق وارد شد حریر سؤال نمود از احوال اهل عراق گفت هرون الرشید امر کرد بقطع دوخت سدره که در زمین کربلا بود حریر گفت الله اکبر حدیثی رسیده بود از حضرت یغبر (س) که فرمود لمن الله قاطع السدره سه مرتبه و ما نیفهمیم منی این حدیث را تا این زمان

مخفی نماند که دوخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع بود که در باب السدر صحن مقدس حضرت سید الشهداء (ع) بوده مقصود هارون این بود که کسی قبر آن بزرگوار را نیابد و زیارت آنحضرت نرود

و در تاریخ الخلفاء از جاحظ نقل کرده که از برای رشید اسباب ریاست بقدری جمع شد که از برای احدی این اسباب جمع نشد

منها وزیر او آل برمک بودند و قاضی او ابو یوسف بود و شاعر او مروان بن ابی حفصه بود و حاجب او فضل بن ربیع بود و منی او ابراهیم موصلی بود و زوجه او زینب و هرون کنیزی داشت حبشی باجمال و وزیر و قاری قرآن شبی باو گفت پشت از من کن کنیزک گفت قال الله تعالی و اتوهن من حیث امرکم الله ، هارون گفت نساتم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتم کنیزک گفت آن آیه منسوخ است بآیه مبارکه و اتوا لیبوت من ابوابها

و نظیر این حکایت است که شبی مهلب بن ابی صفره بدیده مطربه را طلبید چون خواست باو مقاربت کند بدیده مطربه گفت وفار التور مهلب فوراً گفت ساوی الی جبل بخصنی من الماء

و هرون شاعری داشت ابو العتاهیه اسمعیل بن قاسم بن یزید که در حضر و سفر از او مفارقت نیکرد نقل کرده که یکروز هارون مجلس خود را بیاراست و غذاهای مختلف رنگین مهیا نمود و با ابو العتاهیه روی کرد و گفت نم دنیوی را که خداوند بن داده وصف کن بداده گفت

عش ما بدالك سالنا فی ظل شاهقة القصور نسعی الیک بااشتیت لدی الرواح و فی البکور فاذا النفوس تمقتت فی ضیق حشرجة الصدور فهنالك تحلم موقنا ما کنت الا فی غرور همینکه هارون شنید اینقدر گریه کرد که معاشش ترشد

و در حیات الحیوان است که وفات هارون الرشید در شب شنبه سوم جمادی الاخره در سنه صدونود و سه بود در سن چهل و هفت سالگی و مدت خلافت رشید یستو سه سال و یکماه بود بعضی زیاد تر هم گفته اند و در مرثیه او شاعر گفت

غربت فی الشرق شمس فلها عینی تدمع مارا باناط شمساً غربت من حیث تطلع و در تاریخ گزیده است که بهلول عم زاده هرون بود روزی نزد خلیفه رفت دید خلیفه

صارت عالی ساخته بهلول گفت خطی باین صارت بنویس بهلول باذغالی نوشت

رضت الطین و وضعت الدین رضت الجس و وضعت النس
ان کان من مالک فقد اسرفت و ان الله لا یحب السرفین

و ان کان من مال غیرک قد غلظتو ان الله لا یحب الظالمین

و ظلمهایکه هرون الرشید بعضرت موسی بن جعفر ع کرد زیاد است از حبس در مجسهای
تاریک و مقید نمودن آن حضرت را تا آنکه آخر الامر آن بزرگوار را مسموم نمود
ششم از خلفاء بنی العباس محمد امین بن هرون الرشید بود، و او اول کسی هست
از بنی العباس که هم پدرش هاشمی بوده و هم مادرش هاشمیه چون مادرش زبیده بنت جعفر بن
منصور بوده ولادت محمد امین سه صد و هفتاد بود و بعد پدرش بخلافت نشست در سه صد و نود
سه در سن بیست و سه سالگی

و در سه صد و چهار محمد امین برادرش قاسم مؤتمن را عزل نمود و این مایه وحشت
عبدالله مأمون شد
و بعضی گفتند که فضل بن ربیع وزیر محمد امین دانست که اگر خلافت بمحمد امین
برسد او را زنده نخواهد گذارد لهذا فضل بن ربیع سعادت کرد که محمد امین برادرش عبدالله مأمون
را که ولیمه او بود عزل کرد

و بعضی علت عداوت بین محمد امین و عبدالله مأمون را این گفتند که محمد امین فرستاد نزد
مأمون که موسی پسر او را مقدم بدارد بر خود و ملقب نمود پسرش موسی را به الناطق بالعق مأمون
راضی نشد باین امر لهذا محمد امین عبدالله مأمون را از ولایت عهد خلع نمود و مردم را وادار نمود
که با پسرش موسی الناطق بالعق بیعت نمایند بولایت

و در سه صد و پنج بلادمدان و نهایند و قم و اصفهان را واگذار نمود بملی بن عیسی بن
ماهان و او را با چهل هزار جمیع دروازه نمود بجانب خراسان با قیدی از تفره که لشکر مأمون را متفرق
نماید و مأمون را با این قید مقید نموده بیاورد ب بغداد عبدالله مأمون که شنید طاهر بن العسین
ذی الیمینین را با چهار هزار نفر فرستاد جلوشکر علی بن عیسی و پیشان معاریباتی واقع شد

آخر الامر فتح باطاهر ذوالیمینین شد علی بن عیسی بن ماهان را بقتل رسانید و لشکرش را
متفرق نمود و سرش را جدا نمود بر دزد مأمون و او را در بلدان گردش دادند

چون خبر بامین رسید بشیمان شد از خلع مأمون و امر محمد امین همه روزه در ادبار بود و
امر مأمون در اقبال و غالب عباسیین و ارکان دولت ملحق شدند بچند مأمون
و در اوائل سه صد و نود و هشت طاهر بن حسین ذی الیمینین با شمشیر برهنه داخل بغداد
شد و بعد از چند شب امر کرد که جمعی از اجاجم وارد شدند بنزل محمد امین و او را با شمشیر از
قفا ذبح نمودند و سرش را بردند نزد طاهر بن حسین، او را فرستاد نزد مأمون و قتیکه چشم مأمون
بسر محمد امین افتاد خیلی بر او دشوار آمد و به طاهر بن حسین کینه ور شد و همین قسم عداوت
با وی داشت تا از دنیا رفت

و در حیات الحیوان است که بکروز مأمون وارد شد بزبیده مادر محمد امین دید زبیده
تکلم میکند بکلامی که نیفهمید - گفت یا امام آیا مرا نفرین میکنید چون محمد امین پسر
را کشته ام ؟

گفت نه واقه یا امیرالمؤمنین - گفت پس چه میگفتی؟ گفت عضوکن و مرا منظور بدار گفت لایبی که بگویی، گفت با خود متذکر این مطلب بودم که یکروز من با بدرت رشید شطرنج بازی کردیم بشرط هر که ببرد آنچه از طرف مقابل بخواهد چنین کند، پس رشید غالب شد گفت باید برهنه دور قصر راه روی، هر چه من عذر خواستم نمر نکرد پس برهنه شدم و اطراف قصر گردش کردم

دو مرتبه بهین شرط بازی کردیم این مرتبه من غالب شدم؛ گفتم باید بروی میان مطبخ و با قبیح ترین کبیز و بد شکل ترین آنها وطنی کنی؛ هرون الحاح کرد که خراج یکسال مصر را بالتام بدهد که او را منظور بدارم و رضی نشدم و دست هرون را گرفته بردم میان مطبخ پس جاریه قبیح تر و بدصورت تر از مادر توهر اجل نام ندیدم؛ گفتم باید با همین کبیز وطنی کنی، پس وطنی کرد و نطقه تو منقذ شد، پس در واقع خودم سبب شدم از برای قتل پسر

بعد مأمون گفت خداوند لعنت کند اصرار نمودن را چون من اصرار کردم چنین خبری بمن داد و قتل محمد امین در بیست و پنجم ماه محرم سنه صدونود و هشت بود در سن بیست و هشت سالگی

هفتم از خلفای بنی العباس، عبدالله مأمون ابن هرون الرشید بود تولدش شب جمعه ریح الاول سنه صد و هفتاد بود در همان شب هادی بن مهدی برادر ابوبنی هرون از دنیا رفت مادرش کنیزی بود هر اجل نام که در مرض نفاس ولادت عبدالله مأمون از دنیا رفت و او اعلم و افضل تمام خلفاء بنی العباس بود

و در تاریخ الخلفاء است که مأمون معروف بود به تشیع و سنش از برادرش محمد امین يك سال بزرگتر بود و جهت اینکه هرون اولاً محمد امین را ولیعهد خود گردانید با آنکه مأمون از او بزرگتر بود اصرار مادرش زبیده بود و میل طایفه بنی هاشم و وزیر مأمون فضل بن ریح ذوالریاستین بود و ولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا ع بود

دوسته دو بیست و یک برادر خود قاسم مؤتمن را از ولایت عهد عزل نمود و حضرت رضاع را ولیعهد خود نمود و درهم و دینار را باسم آنحضرت سکه زد.

و دختر خود را بلن بزرگوار تزویج نمود و امر کرد لباس سیاهی که شمار عباسیین بود ترک کردند و لباس سبز پوشیدند

و این امور بسیار بر بنی عباس گران آمد و بمأمون خروج کردند و مردم با هاشم ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند پس مأمون بیرون شد بجانب عراق که با ابراهیم بن مهدی مقاله کند تا آنکه حضرت رضاع در خراسان از دنیا رحلت فرمود در ماه صفر دو بیست و سه

پس نوشت بینداد که شما نقض بیعت مرا نمودید بواسطه ولیعهد نمودن من حضرت رضا (ع) را و آنحضرت از دنیا رفت - عباسیین از بغداد جواب زشتی بوی نوشتند

پس خود مأمون روانه بغداد شد و در ماه صفر سنه دو بیست و چهار وارد بغداد شد ابراهیم بن مهدی از ترس مأمون پنهان شد

عباسیین بمأمون گفتند لباس سبز را تغییر بدهد لباس سیاه مثل سابق، مأمون اجابت کرد بعد گفتند که باولاد علی بن ایطالب مهربان تر هستی تا اولاد عباس و ولایت عهد را بحضرت رضادادی و به بنی العباس ندادی؛

مأمون گفت خواستم تلافی کنم از امیرالمؤمنین (ع) چون ابابکر ابدأ بینی هاشم امارت نداد و همچنین عمر و عثمان و اما امیرالمؤمنین عبدالله بن عباس را والی بصره کرد و عبدالله بن عباس را والی یمن کرد و معبد بن عباس را والی مکه نمود و قثم بن عباس را والی بحرین، و هربک از اولاد عباس را والی یکسختی کرد و من معاذات نمودم که حضرت رضاع را و ولیمهد خود نمودم، و در سه دویست و ده مأمون بوران بنت حسن بن سهل را تزویج نمود و حسن بن سهل پسر هروسوداماد رقهها و قبایلیجات املاک تثار کرد و یک سینی بر از جواهر بر سر آنها تثار کرد و دوسه دویست و یازده مأمون امر کرد که متادی ندا کند که من بیزارم از کسبکه از موبه بغوی یادکنه و ایضاً ندا کند که افضل خلق بعد از یغیبر (ص) علی بن ایطالاب است

و مأمون روز پنجشنبه هجدهم ماه رجب سه دویست و هجده در بڈلدون که از شهرهای روم است از دنیا رفت و منشر را بردند بطرسوس دفن کردند و قبر هیچ پدر و پسر از خلفاء بدوری قبر هارون و مأمون از یکدیگر نیست چنانچه قبور اولادهای عباس هم از یکدیگر دور است قبر عبدالله در طائف است و قبر عبدالله بن عباس در مدینه است و قبر فضل بن عباس در شام است و قبر قثم بن عباس در سمرقند است و قبر معبد بن عباس در افریقه است

و در روضة الاولاد است که شی مأمون را خواب نبیرد ندیش را طلبید که بجهت او قصه بگوید ندیم گفت با امیرالمؤمنین در موصل بومه پنی جنسی بود و در بصره بومه، بومه موصل دختر بومه بصره را خواستکاری کرد جهت پسرش گفت اجابت نیکم مگر آنکه صد مرغه خراب صدق دختر من قرار دهی، بومه موصل گفت مرا قدرت بر آن نیست و لکن اگر والی ولایت تا یک سال دیگر حکومت داشته باشد می توانم این صدق را بپده بگیرم مأمون از این سخن متنبه شد **هشتم از خلفاء بنی العباس، المعتصم بالله محمد بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود، تولدش در ماه رمضان سنه صد و هشتاد و هشت بود و بعد از عبدالله مأمون مردم با او یت کردند و در نوزدهم ربيع الاول سنه دویست و بیست و هفت در سامری که بناه خود او بود از دنیا رفت و همانجا هم دفن شد و معتصم اول کسی است از خلفاء عباسیین که خود را مضاف بیروردگار نمود و گفته شد معتصم بالله و او را خلیفه مشن میگویند چون هشتم از خلفاء عباسیین و هشتم از اولاد حضرت عبدالطلب و هشتم از اولاد هرون الرشید بود هشت سال و هشتاد و هشت روز سلطنت کرد و هشت اولاد ذکور و هشت اولاد اناث از او متخلف شد و در ففحة الیمن شلنکرده که مرد عربی داخل شد بر معتصم او را مقرب و ندیم خود گردانید و محرم بحرم معتصم شد که می اذن وی داخل بحر مشه و وزیر معتصم حد و رزید خواست حمله بنماید که او را از نظر معتصم بیندازد**

یکروز وزیر آن هرب را بنزل خود دعوت نمود و لهذا بیکه سیرو بیاز داشت بوی خوردانید و گفت مبادا با این گند دهان نزد خلیفه بروی که او از گند بوی بیاز و سیر خیلی بدش میآید وزیر رفت نزد معتصم گفت این عرب میگوید دهان خلیفه متضن است و من از گند دهان او متاذی هستم خلیفه متغیر شد آن هرب را طلبید وارد شد در حالتیکه آستین بدهان خود گرفته از ترس آنکه مبادا خلیفه از بوی سیر و بیاز اذیت بشود

خلیفه گمان کرد که حرف وزیر صحیح است و این عرب شاه‌اش را گرفته که کند دمان خلیفه را نشود پس کاغذی نوشت خلیفه بعضی از همالش که بعضی رسیدن کاغذ بنو گردن حامل کاغذ را بزن کاغذ را داد بآن عرب و گفت بپر نزد فلانی و زود جوابش را بیاور، عرب کاغذ را گرفته آورد ددب قصر خلیفه و وزیر او را ملاقات کرد گفت کجا میروی عرب گفت خلیفه این کاغذ را بجهت فلانی نوشت میبرم باو برسانم

وزیر گمان کرد که خلیفه بولی بجهت عرب حواله کرده بمر بگفت من دو هزار اشرفی بنو مینم که کاغذ را بمن بدهی برسانم و هر چه دو آن نوشته از آن من باشد و ترا از زحمت رسانیدن کاغذ راحت کنم

عرب گفت آنچه بفرمای اطاعت میکنم کاغذ را بو وزیر داد و دو هزار اشرفی گرفت ، و وزیر کاغذ را برد نزد حامل خلیفه بعضی آنکه کاغذ را خواند امر کرد گردن وزیر را زدن بعد از چند روز خلیفه از حال وزیر سؤال کرد گفتند دیده نمی شود عرب را طلبیده قه را قتل کرد

خلیفه گفت خداوند بکشد حد را که باعث قتل وزیر شد بعد منصب و وزارت را داد بآن عرب اینستکه در اخبار معتبره وارد شده من حفر بشرأ لآخیه یوشک ان یوقع فیہ

سید جزائری دو زهر الربیع فرموده که در اصفهان مردی عسانی بزوجه اش زد اتفاقاً زوجه اش بآن عسا از دنیا رفت بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد زوج از اقارب زن ترسید آمد نزد مردی مشورت کرد در امر او آن مرد مستحیر گفت جوان صبیح منظری را ببر میان خانه او را بپلوی ضیفه بقتل برسان و وقتیکه اقارب آن جوان مؤاخذه کردند بگو این جوان با زوجه من مواخه میکرد و من هر دو را کتشم، مرد ساده قبول کرد رفت درب منزلش استاد جوان صبیح منظری از راه گنشت او را بیهانه برد میان خانه و بقتل رسانید و پلوی مجالش خوابانید بعد از ساعتی اقارب زن مطلع شدند شوهر همان قسم که آن مرد تعلیش داده بود بآنها گفت گفتند خوب کردی آن مرد معیل مستحیر جوان صبیح منظری داشت شب دید جوانش نیامد رفت نزد آن مرد ساده گفت آنچه گفتم اطاعت کردی گفت آری گفت ببینم آن جوانرا همینکه نظر کرد دید مقتول بسرش بوده پس خاک بر سر ریخت و مملو شد من حفر بشرأ لآخیه یوشک ان یوقع فیہ صحیح است

و در کتاب اثنی عشریه است که مردی روزی با همالش مشغول غذا خوردن بود و در میان سینی شان مرغ بریان شده بود پس سالی آمد در خانه او را مایوس نمودند اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و زنش را طلاق داد و آن زن شوهر دیگر اختیار نمود روزی شوهر با او غذا میخورد و مرغ بریانی نزد ایشان بود ناگاه سالی درب خانه سؤال کرد آن مرد بیالش گفت این مرغ را بده باین سائل آن زن مرغ را برد نزد سائل چون نظر کرد دید شوهر اولش هست مرغ را باو داد و گریان برگشت شوهر از سبب گریه اش سؤال کرد گفت سائل شوهر اول من بود و نقل کرد قصه محروم نمودنشان آن سائلرا شوهرش گفت واقف من بودم آن سائل اولی که از در خانه دم کردید

الحاصل معتصم باه ظلم بسیار بزرگش این بود که قاتل حضرت جواد الامام ع بود

نهم از خلای بنی العباس ، ابو جعفر الوائق بالله هرون بن معتصم بود و ولادتش بیست و یکم ماه شعبان سنه صد و نود و شش بود و در بیست و چهارم ذی الحجه العجمه العرام سنه دو بیست و سی

و دو در سامری از دنیا رفت آنجا هم دفن شد و در **معراج السعاده** است که او با آل علی نیکوهای بسیار کرد این **کتیر شامی** در تاریخ خود گفته که واثق بالله آقدر احسان بالآیطالب کرد که در وقت مردن او هیچک از ایشان نمانده بود که **قیر** باشد و چون موت او نزدیک شمرمود تا فراش را از زیر پای او برداشته آنگاه روی خود را بر زمین نهاد و گفت با من لایزول ملکه ارحم من بزول ملکه

دهم از خلفای بنی العباس، جعفر متوکل بن مهتمم بن هرون الرشید بود برادر الوائق بالله و او موصوف باساره خلق و شرارت نفس بود و یوست مرتکب احوال شنیع بود و هبته اوقات زوار مشاهده مشرفه را اذیت و آزار میکرد و وزیرش فتح بن خاقان بود آخر الامر با اشاره پسرش منتصر بن متوکل عباسی او را بجهنم واصل کردند در چهارم شوال سنه دوست و چهل و هفت و مدت سلطنتش بقول مسعودی چهارده سال و نه ماه و نه روز بود، و در **هدایة الایام از امیر المؤمنین ع** روایت کرده فرموده و عاشرم اکرهم یقتله احس الخلق به، و در **حبیب السیر** است که از غایت شقاوت متوکل سنه دوست و سی و شش امر کرد که روضه مقدسه حضرت سیدالشهدا (ع) را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بان بیندند هر چند سعی کردند آب بقبر مقدس جاری نشد و آبهاروی یکدیگر سوار شدند و امر کرد گاو بیندند گاوها نیز قدم از قدم برداشته و این سبب حیرت خلایق شد لذا آن زمین را حامر نامیدند و متوکل در مجلس بزم خود با نندیشش ظرافتهای ناخوش میکرد گاهی امر میکرد که شیری را در میان مجلس بزم خود یله میکردند و گاهی امر میکرد ماری در آستین

بیچاره می سر میدادند چون او را زخم زدی بترباق مداوا نمودی

گاهی امر میکرد سبومی پر از عقرب را بجلس آورده میشکستند آن جانورها در مجلس پراکنده میشدند و هیچکس را قدرت حرکت نبود لهذا جمعی از اتراک حاضر شدند و ریختند بقصر متوکل فتح بن خاقان خود را بروی متوکل انداخت اتراک شمشیرها را کشیده هر دو را بجهنم واصل نمودند و در **روضات** است که در عصر متوکل بود که خط نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل اختراع نمود و قبل از آن خط کوفی دایر بود خط نسخ و ایاقوت مستعصی که از اقربان ابن هلقسی وزیر بود تکمیل نمود بعد در عصر میرعلی استاد میرعماد که در عصر شاه عباس ثانی بود خط نسخ تطبیقی اختراع شد و خط شکسته را میرزا شفیعه عجمی اختراع نمود بعد درویش که از متاخرین بود او را تکمیل نمود

و بدانکه مادر متوکل کنیزی بود ام ولد و از سادات و نجیاه عصر خود بود

در **تذکره سبط ابن جوزی** روایت کرده از احمد بن حسیب گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم بس روزی خادمی نزد من آمد از جانب سیده و با او بود کیسه که در او هزار اشرفی بود گفت سیده میگوید این وجه را تقسیم کن میان مستحقین که از پاکیزه ترین مالهای منت و بنویس برای من نام اشخاصی را که بآنها میدهی تا آنکه منبدم هم آنچه از این اموال بدست من آید تقسیم بآنها بنمایم

ابن حسیب گفت آمدم و از رفقاء خود مستحقین را پرسیدم و نام آنها را نوشتم و سید اشرفی بین آنها تقسیم نمودم و بقیه هزار اشرفی نزد من باقی ماند نصف شب صدای درب خانه بلند شد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوی هستم و او در همسایگی من بود رخصت دادم داخل شد پرسیدم

چه کارداری گفت گرسنه ام يك اشرفی بوی دادم شکر کرد مرا و رفت زوجه ماگفت که بود این مرد که این وقت از شب آمد گفتیم فلان مرد علوی که هسابه ما بود و اظهار گرسنگی کرد باو يك اشرفی دادم زوجه ام گریه کرد و گفت آبا حیا نکردی که مثل چنین مردی روی بنو آورد و تو باو يك اشرفی دادی و حال آنکه میدانی استحقاق او را برخیز آنچه زرد تو از آن اشرفها باقی مانده بده بآن مرد علوی سخن آن زن بقلب من اثر کرد برخاستم و عقیش رفتم و کیسه اشرفها را با تمام باو دادم چون بغانه بر گشتم پشیمان شدم که اگر این خبر بتوکل برسد از عداوتی که او بعلوین دارد مرا بقتل میرساند زوجه ام بن گفت مترس و توکل کن بدهد و پناه ببر بجد علوین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعلها و چراغها بدست غلامها ظاهر شد و گفتند سیده ترا میطلبند

پس ترسان برخاستم و روانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر میرسیدند تا مرا واداشتند پشت پرده سیده خادم بن گفت سیده پشت پرده است پس شنیدم که صدای گریه سیده بلند است گفت ای احمد خدا بتو و زوجه ات جزای خیر بدهد در این ساعت خوابیده بودم یغزیر (ص) نزد من آمد و فرمود خداوند ترا جزای خیر بدهد و بزوجه احمد بن خصب معنی این کلام چه چیز است قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس فرستاد غلامش را اشرفها و جامهائی آوردند و گفت این برای آن مرد علوی و این برای زوجه ات و آنچه آوردند معادل صد هزار درهم بود آنها را گرفتم و آمدم در ب خانه علوی را کویدم از نندون خانه صدایش بلند شد که بده آنچه با توهت ای احمد و بیرون آمد و گریه میکرد از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون بنزل خود آمدم زوجه ام برسد که آبا چه کردی آگاهش کردم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و در حق سیده و احمد بن خصب و زوجه اش دعا کنیم پس نماز خواندیم و دعا کرده خوابیدیم پس رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود شکر ایشان بجا آوردم در باب احسانی که بتو کردند در این ساعت برای تو چیزی میآورند قبول کن او را انتهی و بزرگترین شقاوتهای متوکل این بود که آن ملعون قاتل حضرت امام علی الهادی ع بود

یازدهم از خلفاء بنی العباس، ابو جعفر محمد المنتصر بالله ابن المتوکل بن المعتصم بن هرون بود.

ولادتش نهم ربیع الثانی سنه دوست و بیست و دو بود و در ششم ربیع الثانی سنه دوست و چهل و هشت در سامرا از دنیا رفت در سن بیست و شش سالگی و چون او قاتل پدرش متوکل بود عمرش خیلی کوتاه شد و مدت سلطنتش ششماه و یکروز بود و در تاریخ الخلفاء است که یکروز منتصر امر کرد فرشی از خزانه متوکل بیرون آوردند و مجلس را باو مفروش نمودند و در وسط آن فرش دایره بود و در میان دایره صورت سواره بود که تاجی بر سر او نقش کرده بودند و در اطراف آن دایره خطوطی بفارسی نوشته بودند معتصم کسی را طلبید که آن خطوط را بخواند آنکس گفت نوشته است من شیرویه بن کسری بن هرمز هشم یدوم را بقتل رسانیدم لذا زیاده بر شش ماه زندگانی نکردم و چون منتصر قاتل پدرش متوکل بود صورت نحسش تغییر کرد و امر کرد آن فرش را سوختند و او بافته شده بود بطلا

دوازدهم از خلفاء بنی العباس، المتصم بن الامجد بن المعتصم بود، برادرش

موکل وصوی متصرخلیفه سابق ولادتش چهارم رجب سنه دویت ویت و یک بود و روز سوم شوال سنه دویت و پنجاه و دو سید حاجب او را بقتل رسانید

سیزدهم از خلفاء بنی العباس ، ابو عبد الله المعز بالله محمد بن متوکل بود ، ولادتش یازدهم ربیع الاخر سنه دویت و دو بود و در اول ماه شعبان سنه دویت و پنجاه و پنج صالح و صیف او را بقتل رسانید

چهاردهم از خلفای بنی العباس ، المهتدی بالله محمد بن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هرون الرشید بود ،

ولادتش بنجم ربیع الاولود سنه دویت و نوزده بود و دوشانزدهم ماه رجب سنه دویت و پنجاه و شش بدست موسی بن بشار ترکی مقتول شد و علتش این بود که الهتدی بافه بایک ترکی زا که معروف بود بظلم بقتل رسانید بعد اترک هجوم آوردند و خلیفه را بقتل رسانیدند و او موصوف بود بزهد و ورع و مثلش در خلفاء بنی العباس مثل هر بن عبدالعزیز بود در خلفاء بنی امیه و در حبیب السمر است که تقلید هر بن عبدالعزیز را فرمود در امر بمرور و نهی از منکر و ظرفهای حلالا و نقره که در خزانه بود درهم شکست و مردم را از غنا و شراب منع نمود

پانزدهم از خلفاء بنی العباس ، المعتمد بالله احمد بن المتوکل بود ، ولادتش در بیست و دوم محرم سنه دویت و بیست و نه بود و در نوزدهم رجب سنه دویت و هفتاد و نه و در بنه ادا زیارت و او بسیار قوی القلب و خبیث النفس بود و در تاریخ الخلفاء تلک کرده که در یکروز احمد مستند در بصره سیصد هزار نفر را بقتل رسانید و آن ملعون قاتل حضرت امام حسن عسکری (ع) بود

شانزدهم از خلفای بنی العباس ، ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن طلحة بن المتوکل بود ، ولادتش در ذیقده دویت و چهل و دو بود و بعد از عس المتضد بالله بخلات نشست و در بیست و دوم ربیع الاخر دویت و هشتاد و نه از دنیا رفت و پدرش یکسال قبل از او از دنیا رفته بود و در بعمار از مناصب این شهر آشوب از حضرت امیرع نقل میفرماید در آن خطبه که احوالات خلفاء بنی عباس را نقل میفرماید: سادس عشرهم اقضاهم للنعم .

بعد فرموده المعتضد بافه در خواب دید که حضرت امیر بوی فرمودند اذا جلست علی سریر الخلافة فاحسن الی اولادی پس چون بخلات نشست دوست میداشت علویین را و بآنها احسان میکرد لذا موصوف شد بقضاء النعم و صلة الرحم

هفدهم از خلفاء بنی العباس ابومحمد المکتفی بافه علی بن معتضد بود تولدش در فروردین اولاد سنه دویت و شصت و چهار بود و در شب یکشنبه دوازدهم ذیقده الحرام سنه دویت و نود و پنج از دنیا رفت و در خلفاء بنی العباس هیچک اسش علی نبود مگر او دوست داشت امیر المؤمنین (ع) و اولاد آن حضرت را یکروز بعضی شاعر در مجلس او قصیده خواند که در آن قصیده فضیلت داده بود اولاد عباس را بر اولاد علی المکتفی گوش نداد قصیده را و اجازه نداد که آن قصیده را بخواند کذا فی حیاة العیوان

هیجدهم از خلفاء بنی العباس ابوالفضل المقتدر بافه جعفر بن المعتضد بود تولدش در رمضان سنه دویت و هشتاد و دو بود و در بیست هفتم شوال سنه سیصد و بیست شخصی از اهل بربر او را با شمشیر ذبح نمود و سرش را بنیزه نصب کردند و بدنش را بدار آویختند و در روز

چهاردهم ذبیحة الحرام سنه سیمو هجده صوابه ابوطاهر قرمطی با جمعی از قرامطه در روز ترویج در میان مسجد الحرام جمعی از حجاج را بقتل رسانیدند و جسد آنها را میان چاه زمزم انداختند و حجر الاسود را از محلش کردند و او را با گرز آهنی شکستند و بردند بجانب بحرین، و در تاریخ الخلفاست که درین راه چهل شتر در زیر او هلاک شدند و زیاده بر بیست سال نزد آنها بود بعد در سنه سیمد و سی و نه در خلافت الطبعی بنی العباس القنبر بالله حجر الاسود را بر شتر لاغری بار کردند بر گردانیدند بسجد الحرام و کیفیت وضع حجر الاسود در هشتم فصل از باب نهم در احوالات جناب ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ذکر خواهد شد

فوزدهم از خلفاء بنی العباس ، ابوالمنصور الفاهر بالله محمد بن المعتض بالله بود، برادرش القنبر بالله ولادتش سنه دویت و هشتاد و شش بود و در جمادی الاولی سنه سیمد و سی و نه از دنیا رفت و القاهر بالله در سنه سیمد و بیست و دو از خلافت خلع شد و اترک او را گرفته بچشمش میل کشیدند و قاهر بالله تا زمان خلافت الطبعی زنده ماند، و در حیوة الحیوان است که در ایام جمعه مثل سایر گدایان در جامع منصور بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس تصدقوا علی بالامس کنت امیر المؤمنین وانا الیوم من قراء السلین فسلت عنہ فقیل لی انه القاهر بالله

بیستم از خلفاء بنی العباس ، ابوالعباس الراضی بالله محمد بن القنبر بالله ، بود تولدش سنه دویت و نود و هفت بود و در نیه ربیع الاول سنه سیمد و بیست و نه از دنیا رفت و از محاسن کارهای او رد فذک است بورنه حضرت فاطمه زهراء (س) و تا زمان او نه ذمه بلکه ده ذمه فذک غصب شده ورد شده

بیست و یکم از خلفاء بنی العباس ، ابواسحق التمی بالله ابراهیم بن القنبر بالله بود ، ولادتش در حدود سنه دویت و نود و نه بود و در شعبان سنه سیمد و پنجاه و هفت از دنیا رفت لکن در سنه سیمد و سی و سه او را بر عرش ابوالقاسم المستکفی بالله عبدالله بن المکفی بالله مکحول نموده و از خلافت خلع نمود و خود او بسند خلافت نشست

بیست و دوم از خلفای بنی العباس ، المستکفی بالله عبدالله بن المکفی بالله بود و در زمان خلافت المستکفی بالله احمد بن بویه داخل بغداد شد المستکفی بالله باو خلعتی داد و او را ملقب نمود بلقب مزالنوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود بلقب عادالنوله و برادرشان حسن بویه را ملقب نمود بلقب رکن النوله و المستکفی خود را ملقب نمود بامام الحق و باین القاب سکه زد ، و در حیوة الحیوان از وفیات الامیان ابن خلکان نقل کرده که بویه پدر علی عادالنوله و حسن رکن النوله و احمد مزالنوله مرد صیادی بود که همیشه او منحصر بود بعید ماهی و در تاریخ الخلفاء است که بویه در خواب دید که از احلیش عمو آنتین بیرون شد که تمام دنیا را فرو گرفت خوابش را نقل کرد تعبیر کردند که اولاد تو در دنیا سلطنت خواهند کرد و باندازه که آتش احلیت دنیا را گرفته سلطنت آنها هم دنیا را فرا خواهد گرفت

و بویه سه اولاد داشت بترتیبی که ذکر شد و چون عادالنوله مالک شیراز شد اصحاب و جند او طلب تنخواه و رسوم نمودند و چیزی نداشت که بآنها بدهد و نزدیک بود که سلطنتش منحل شود یکروز پشت خوابیده بود متفکر و مضوم بود ناگاه دید ماری در سقف خانه از سوراخی بیرون شد و بسوراخ دیگر رفت خانف شد و غلامانش را طلبید و فرمود نردبانی حاضر کنند و آن مار را بقتل رسانند چون قلامان رفتند بالای سقف دیدند غرقه ایست بین دو سقف چون غرقه را شکافتند دیدند

در آن صندوقهایی است و میان آنها پانصد هزار اشرفیست او را آوردند نزد عمادالدوله او هم قسمت نمود بین جند و لشکر خود

و در تاریخ الخلفاء است که یکروز عمادالدوله سوار اسی بود و دست و پای اسبش فرو رفت بزمین پس امر کرد زمین را کنندن یک گنجینه بیرون شد و فرموده که بویه جدسلاطین بویه مرد فقیر و درویشی بود و مزالدوله سه سیصد و سی و چهار المستکفی بالله را از خلافت خلع نمود و دیاله ریختند میان قصر خلیفه و آنچه بود همه را بشارت بردند و پسرش المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر را بجای او بخلافت نصب کردند

یست و سوم از خلفاء بنی العباس ، المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر بود ، ولادتش در سه سیصد و پنجاه و یک و در محرم سه سیصد و شصت و چهار از دنیا رفت و در تاریخ الخلفاء است که در سه سیصد و پنجاه و یک زمان خلافت المطیع لله شعیان بغداد به درهای مساجد نوشتند لعنت معاویه را و لعنت کبیرا که فدک را از فاطمه زهراء غصب کرد و لعنت کسی را که منع کرد حضرت امام حسن را که در حرم جدش پیغمبر دفن کنند و لعنت کسی را که ابان را از مدینه اخراج کرد و ایضاً نوشته که در خلافت المطیع لله بود که احمد بن بویه مزالدوله امر کرد در مصر در اذان حی علی خیر العمل بگویند

و در سیصد و پنجاه و دو روز عاشورا احمد بن بویه مزالدوله حکم کرد در بغداد دکانین را ببندند و طباطبایین طبخ نکنند و علمها نصب کنند و زنها مویها پیریشان کنند و لطمه بصورتها بزنند و اقامه ماتم بر حضرت سیدالشهداء ع بنمایند و این اول روزی بود که در بغداد نوحه گری بر حضرت سید الشهداء (ع) نمودند و در عید غدیر آن سال جشن زیادی گرفتند و در آن سال نزد ناصرالدوله دیلمی دو مرد آوردند که پهلوهاشان بیکدیگر چسبیده بود و عرشان بیست و پنجاه بود و اینها دوشکم و دوناف و دو منده و هر یک دو کف و دو ذراع و دو ران و دو احلیل داشتند و اوقات جوع و عطش و بر لشان مختلف می شد و یکی از این دو مرد دیگری زنده بود پس ناصرالدوله اطباء را جمع کرد که بلکه بشود ایندو را از هم جدا کنند اظهار عجز نمودند بعد از چندی آنرد زنده از تن آن مرده مریض شد و از دنیا رفت و در سه سیصد و نه اذن دادند در مصر بگفتن حی علی خیر العمل و شروع نمودند به بنا نمودن جامع از هر و در سه سیصد و شصت مؤذن در شام علنا گفت حی علی خیر العمل

و در سه سیصد و شصت و سه المطیع لله شل شد و در زبانش تقلی پیدا شد و پسرش الطامع لله را بخلافت نصب کرد

یست و چهارم از خلفاء بنی العباس ، ابو بکر الطامع لله عبدالکریم بن المطیع لله بود ، و در سه سیصد و پنجاه و پنج حسن بن بویه الملقب بر کن الدوله مالکی که در دستش بود بین اولادش قسمت کرد فارس و کرمان را پسرش عضدالدوله داد و ری و اصفهان را پسر دیگرش مؤید الدوله داد و همدان و دینور را پسر دیگرش فخرالدوله داد و در سه سیصد و هفتاد و دو عضدالدوله پسر رکن الدوله از دنیا رفت و گویا او عدل سلاطین دیاله بود و گفته شد در باب سوم که قبر او در نجف اشرف و عضدالدوله سه پسر داشت مصصام الدوله و شرف الدوله و بهاء الدوله و فخرالدوله پسر داشت که ملقب بود بجدالدوله

الحاصل بعد از فوت عضدالدوله خلیفه الطامع لله بجای او پسرش مصصام الدوله را سلطنت نشاید و در سه سیصد و هفتاد و سه مؤیدالدوله پسر رکن الدوله دیلمی از دنیا رفت و در شب عید فخر سه سیصد و نود و سه الطامع لله از دنیا رفت

یست و پنجم از خلفای عباسیین ، ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحاق بن المقدر بالله بود و در سنه سیمده و هشتاد و هفت ضراب الدوله سررکن الدوله از دنیا رفت و القادر بالله سلطنتوری و اطرافش را به سرافخرالدوله رستم الملقب ببعیدالدوله داد

و در سنه چهارصد و بیست و دو القادر بالله از دنیا رفت و چهل و یکسال خلافت نمود و در ایام خلافت او صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله ازدنیارفت

یست و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر القائم بامرالله عبد الله بن القادر بالله بود ، و در زمان خلافت او سنه چهارصد و پنجاه و یک عقد صلح واقع شد بین سلطان ابراهیم بن مسعود بن مسعود بن سبکتکین سلطان فرنیغو بین جنرل بیک ابن سلجوقا پسر الب ارسلانو برادر جنرل بیک سلطان خراسان ، و در سنه چهارصد و شصت و هفت القائم بامرالله از دنیا رفت

یست و هفتم از خلفای عباسیین ابوالقاسم المقتدی بامرالله عبد الله بن محمد بن القائم بامر الله بود و در حل بود که پدرش ازدنیارفت

و در زمان خلافت او بود که نظام الملك متجمین راجع کرد و نوروز را در اول قطعه حل قرار دادند و قبل از این در نیه حوت نمود و در سنه چهار صد و هشتاد و هفت المقتدی بامرالله ازدنیارفت

یست و هشتم از خلفای عباسیین ابو العباس المستظهر بالله احمد بن المقدر بالله بود و در زمان خلافت او سنه چهار صد و هشتاد و نه کواکب سیمه بغیر زحل جمع شدند در برج حوت پس منجان حکم کردند که امسال طوفان نوح واقع خواهد شد و مستظهر بالله این معنی را از این عیسی منجم فقیهش نمود این عیسی گفت در زمان نوح سیمه سیاره بالتام در سرطان جمع گشت بودند و حال شش کواکب از کواکب سیمه در حوت جمع شده اند بغیر زحل بنا بر آن طوفان بآن درجه نخواهد بود بلکه قریب بطوفان نوح واقع خواهد شد و در همان سال حجاج وارد شدند بدارالمناسقبوسیل عظیمی آمد که اکثر حجاج غرق شدند و در سنه بانصدوازده المستظهر بالله ازدنیارفت

یست و نهم از خلفای عباسیین ابو منصور المسترشد بالله ابن فضل بن المستظهر بالله بود و او در مراغه شهید شد در شانزدهم ذیقعد سنه بانصد و نه

سی و ام از خلفای عباسیین ابو جعفر الراشد بالله منصور بن المسترشد بالله بود بعد از پدرش بغلافت نشست و در سنه بانصد و سی و دو در خارج اصفهان اوراجاعتی از اعمام قتل آوردند سی و یکم از خلفای عباسیین ابو عبدالله المقتفی لامر الله محمد بن المستظهر بالله بود و در سنه بانصد و پنجاه از دنیارفت

سی و دوم از خلفای عباسیین ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن المقتفی لامر الله بود و در سنه بانصد و شصت و شش از دنیا رفت و او همانست که قبل از خلافت در خواب دیده که ملکی فرود آمد و بدست او چهارخ نوشت معبر گفت خلافت تو در سنه خس و خسین و خس ما خواهد بود و چنین هم شد

سی و سوم از خلفای عباسیین ابو محمد المستضیی بنور الله الحسن ابن المستنجد بالله بود و در سنه بانصد و هفتاد و پنج از دنیا رفت

سی و چهارم از خلفای عباسیین ابوالعباس الناصر الدین الله احمد بن المستضیی بنور الله بود و در سنه شصت و بیست و دو از دنیا رفت و گمان له خادم اسمه بن کاغنی بخلیفه

نوشت و در او عتاباتی کرده بود خلیفه در جواب نوشت **بن بن بن بن بن بن بن بن بن بن**
سی و پنجم از خلفای عباسیین ابو نصر الظاهر بامر الله محمد بن الناصر لدين الله
 بود و فاتش در سنه ششمصد و سه بود

سی و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر المعتصر بالله منصور بن الظاهر بامر الله
 بود و در روز دهم جمادی الثانی سنه ششم و چهل از دنیا رفت

سی و هفتم از خلفای عباسیین ابو احمد المعتصم بالله عبدالله بن المعتصر
 بالله و او آخر خلفای عباسیین بود و فرزند یستوسوم از اولاد های عباس بن عبدالمطلب بود

و در حبیب الصبح است که چون منکوقا آن بن تویخان بن چنگیز خان تاج سلطنت
 بر سر نهاد و لشکر تار اطراف و پراگرفتند و مزم تسعیر مالک را نمود **هلاکوخان** برادر خود را
 بصوابدید محقق **خواجه نصیر طوسی** روانه فرمود بجهت تسخیر بغداد

و چون این خبر بپنداد رسید ابن علقمی وزیر مستعصم خلیفه چون شیعه بود بتعصب مذهبی در
 صد استیصال خلیفه عباسی بر آمده در خلوت بتعصم گفت فضلا تمام سلاطین حلقه اطاعت و بندگی
 خلیفه را بگوش نموده مذلک مصلحت نیست سالی اینقدر از اموال مصروف لشکریان گردد خوب
 است خلیفه رحمت دهد که غالب لشکریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانه
 سلطنتی شود

خلیفه از غایب محبتی که بمال دنیا داشت این رأی را پسندید و لشکریان را هلر خواست و خودش
 در منتهای غفلت مشغول میش و طرب گردید

ابن علقمی قاصدی نزد **هلاکوخان** فرستاد و او را از کیفیت دولت خواهی خویش مسبق نمود
هلاکوخان در ماه رمضان سنه ششمصد و پنجاه و پنج از النک همدان رفت بجانب بغداد چون خبر بپنداد
 رسید خلیفه با ابن علقمی مشورت کرد

عرض کرد لشکر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند اگر زنهای بغداد از
 پشت بامها لشکر مغول را سنگباران کنند همه را هلاک خواهند کرد ابن علقمی از ذکر این سخنان
 واهی خلیفه را غافل میساخت

ناگاه خبر بغلیفه دادند که **هلاکوخان** با لشکریان فراوانی نزدیک بغداد رسیده
 خلیفه دونفر از سر کرده های بزرگ و اباده هزار نفر از لشکر فرستاد مقابل **هلاکوخان** و لشکریان
 تار و چون سپاه بغداد مقابل لشکر مغول و تار رسیدند جنگ مغلوبه شد و لشکریان خلیفه مغلوب گردیدند
 خلیفه از این علقمی که دشمن باطنی و دوست ظاهری او بود مصلحت پرسید

ابن علقمی فرمود که لشکر مغول و تار را با آسانی نتوان علاج نمود مصلحت چنانست که خلیفه
 خود برود نزد **هلاکوخان** با اجناس نفیسه و تقوید دهد و با او بسالت امر را خاتمه دهد

مستعصم این رأی را پسندید روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنه ششمصد و پنجاه و شش با دو
 پسرش و بسیاری از علماء و سادات در بین خوف و رجاء رفت نزد **هلاکوخان**

چون وارد شد **هلاکوخان** خلیفه و دو پسرش را توقیف نموده و با ملازمان خود در باب خلیفه
 مشورت نمود همه باتفاق صلاح را در قتل خلیفه دانستند لذا امر بقتل خلیفه با جمعی از عباسیین نمود

و بعد از او احدی از عباسیین لوای خلافت بر پان نمود

بس معلوم شد که مدت سلطنت عباسیین پانصد و بیست و چهار سال بوده

و معلوم شد که پنج نفر از خلفای بنی العباس بودند که سه نفر اولاد بلا واسطه شان

بخلافت نشستند :

اول - خلیفه بنجم هرون الرشید

دوم - خلیفه هشتم المتعصم بالله

سوم - خلیفه دهم المتوکل علی الله

چهارم - خلیفه شانزدهم المعتضد بالله

پنجم - خلیفه هیجدهم المقتدر بالله

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی سیدنا محمد

خاتم النبیین و اهل بینه الطاهرین المعصومین



باب نهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن

بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه و واقعه در کاظمین و بغداد

و در آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

امام شریف آن حضرت موسی است و اشر القاب آن بزرگوار کاکلم

در در المصلوك است لقب بالكلم لانه كان يحسن الي من يسئ اليه

و اشر کنای آن حضرت ابوالحسن است و این بزرگوار را ابوالحسن الاول میگویند اگر

چه کنیه حضرت امیر ع هم ابو الحسن بود و همچنین کنیه حضرت زین العابدین ع معذک از این

بزرگوار در کتب اخبار تمیز به ابوالحسن الاول میکنند و از حضرت رضا (ع) به ابی الحسن الشانی

و از حضرت هادی (ع) بابی الحسن الثالث

و در عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی بن جعفر باب الحوائج الی الله است

و من نفهیدم معنی آنرا تا آنکه دیدم در کتاب منظم که از تصنیفات ابوالفرج بن جوزی است که

احدی طلب نیکند از خداوند حاجتی و افس قصد کند قبر حضرت موسی بن جعفر را مگر آنکه خداوند

حاجت او را بر میآورد و من و غیر من چند مرتبه اینرا تجربه کرده ایم انشی

و اما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت امام جعفر صادق (ع) والده ماجده شان

کنیزی بود ام ولد مسماة به حمیده بر بریه و بعضی اندلسیه گفته اند

و در اصول کافی است عن معلى بن خنيس ان ابا عبد الله ع قال حميدة مصفاة من الادناس

كسبكة الذهب ما زالت الاملاك تحرسها حتى ادبت الى كرامة من الله لي والهيبة من بعدى

یعنی حضرت صادق ع فرمود حمیده صافست از خبیات و چرکینی هادانند شمشه طلا ملائکه

معاظفت میگردند او را تا رساید بین گرامی کردن از جانب خدا یتمالی مرا و حجت بعد مرا

و ایضا در اصول کافی است که حضرت باقر ع باین مضمود فرمود اسم تو چه چیز است

عرض کرد حمیده فرمودند حمیده فی الدنيا معبودة فی الاخرة اخبرني منك ابكرانت ام تهب قالت بكر

فرمود چگونه وحال آنکه دودست کنیز فروشها چیزی نماند مگر آنکه او را فاسمکنند
 مرضکرد بلی مولای من می نشست در موضعی که مردان نسبت بزنان می نشینند پس مرد سر سفید
 معاسن سفیدی می آمد و باو سیلی میزد تا از جای خود حرکت میکرد و همین قسم شد مراراً
 پس حضرت باقر ع بنور دیده اش حضرت صادق ع فرمودند خذها الیک فولدت خیر اهل الارض
 موسی بن جعفر ع
 و در عیون بسند معتبر از علی بن میثم روایت کرده که حمیده مادر امام موسی (ع) از جمله
 اشراف و بزرگان عجم بود

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابوالحسن موسی بالا بواء سنه ثمان و عشرين و
 مائة (وابواء منزلی است بین مکه و مدینه)
 و در دروس است که تولد آن بزرگوار در ابواء روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست
 و هشت بوده و گفته شده سنه صد و بیست و نه
 و مجلسی در جلاء العیون فرموده که اشهر آنستکه ولادت آن بزرگوار در ابواء روز یکشنبه
 هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت و شهادت حضرت موسی بن جعفر ع

در مصباح المتجهدين و اعلام الوری و روضه و مناقب و دروس و کشف الغمه است که رحلت
 آنحضرت بیست و پنجم رجب بوده سنه صد و هشتاد و سه
 در روضه و مناقب روزش را هم تعیین کرده که روز جمعه بوده
 و در اصول کافی و ارشاد مفید است که رحلت آن بزرگوار ششم رجب سنه هشتاد و سه
 بوده در بغداد در حبس سندی بن شاهک و در عیون است که پنجم ماه رجب سنه مزبور آن
 حضرت شهید شد
 و فی الجمله الاول من المستدرک فی باب نوادر ما يتعلق بابواب الدفن نقل عن الشیخ ابی محمد
 الحسن بن موسی النوبختی فی تاریخ وفات الامام موسی بن جعفر قال و فی روایة اخرى انه ع دفن
 بقیود هوانه ع اوصی بذلك وذلك نظیر ما قاله السيد علیخان فی الدرجات الرقیمة فی ترجمة حجر بن العدی
 الکندی من خاصة اصحاب امیر المؤمنین ع و کیفیت شهادته قال ثم قال یعنی حجر لمن حضره من اهله
 لا تطلقوا منی حدیداً ولا تسلبوا منی دماً فانی لاق موعبة فعداً علی الجادة انتهى
 و مرحوم مجلسی در جلاء العیون فرموده اشهر در شهادت آنحضرت آنست که روز جمعه بیست
 و پنجم ماه رجب سال صد و هشتاد و سه هجری بوده

پس بنا بر مختار در تاریخ ولادت باسعادت و رحلت آن بزرگوار سن شریفشان در زمان رحلت پنجاه و پنجسال و و پنجاه و هجده روز بوده و بنا بر مختار در تاریخ رحلت حضرت صادق (ع) این بزرگوار بیست سال و هشت ماه و هجده روز باید بزرگوارش حضرت صادق ع بوده و سی و چهار سال و نه ماه بعد از پدر بزرگوارش امامت فرموده

و در وقایع الایام مرحوم آخوند ملاعلی سیستانی از مناقب نقل فرموده قال و فی سنة ثلث و ثمانین و مائة قبض موسی بن جعفر فی العبس یفنداد فداء للشیعة لانه روی ان الله غضب علی الشیعة بانشاءتهم اسرار الائمة اذ ادان بتأصلهم بالذاب فاخبر موسی بن جعفر بانئصال شیعتك هذه السنة فقال ع یارب احب ان افدی شیعتی بنفسی و تقونهم علی الارض فاما الله شیدا تلك السنة فداء للشیعة و لابد است در مقام اذ ذکر دو امر

امر اول در ذکر قاتل آن بزرگوار

در اصول کافی است که حضرت موسی بن جعفر م در بغداد در حبس سنندی بن شاهک از دنیارفت و هرون در ماه رمضان سنة صد و هفتاد و نه بصره مفرده مشرف شد و بعد از فراغ مشرف شد بدین طیه و در بیستم ماه شوال همانسال حضرت را بهر راه خود بهج برد بعد از راه بصره مراجعت نمود و آنحضرت را در نزد جسی بن جعفر ابن ابی جعفر التمیمور در بصره محبوس نمود

در کتاب هدایة الایام محدث قسی فرموده که روز هفتم ذیحجه حضرت موسی بن جعفر ع را وارد بصره نمودند و مفت یکسال در بصره محبوس بود انتهى

و بعد از آن حضرت را طلبید در بغداد و در نزد سنندی بن شاهک محبوس نمود و در زندان سنندی بن شاهک از دنیا رفت انتهى

و فی حدة الطالب و لما ولی هرون الرشید الخلافة قبض علیه و حبه عند الفضل بن یحیی بن خالد البرمکی ثم اخرجه من عنده فسلمه الی السنندی بن شاهک و مضی الرشید الی الشام و امر یحیی بن خالد السنندی بقتله و قیل انه سمه و قیل بل لفظی بساط و لم یزحمت مات الخ

و در هیون اخبار الرضا روایت میکند که در سال پانزدهم از سلطنت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر ع مسوماً شهید شد و سنندی بن شاهک با مر رشید آنحضرت را در محبس معروف بغانه مسیوم نمود

و در اصول کافی است که علی بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون الرشید و گفت ماظنت ان فی الارض خلیفتین حتی رايتک و رأیت هنی موسی بن جعفر یسلم علیه بالخلافة و در مقاتل الطالبیین است که علی بن اسمعیل بن جعفر الصادق داخل شد بهرون گفت :

اموال از مشرق و مغرب حمل میشود خدمت حضرت موسی بن جعفر و قریه خریده بسی هزار دینار و اسم او پسریه است آن دینارها را حاضر کرد فروشنده گفت من دینار کداهی میخواهم آن دنانیر را گرفت و دنانیری که میخواست باو داد پس رشید دو سحرزاد درهم بلی بن اسمعیل داد و همانسال هرون بسکه رفت و اول رفت بدین طیه مقابل قبر یضیرس مرضکرد یا رسول الله من معلوت میخواهم از اراده که در باره موسی بن جعفر دارم میخواهم او را حبس کنم چون اراده دارد که بین است طرفه بختاز پس امر کرد آن بزرگوار را در میان مسجد یضیرس گرفتند بردند نزد هرون

هرون ملمون دو محصل بروی دو بنه گذارده با جمعی از غلامانش روانه کرد یکی را بجانب بصره فرستاد و حضرت موسی بن جعفر را میان محصل نهاد و دیگری را فرستاد بجانب کوفه بعضی آنکه بر دم تمه کند و سفارش کرد که حضرت را دوباره تسلیم کنند جمعی بن جعفر بن منصور دوانیقی برادر زیمه خواتون زوجة هرون که او حضرت را محبوس نماید پس او يك سال حضرت را محبوس نمود بعد نوشت بهرون که حضرت را بدیگری بپارودالا او را رها خواهم نمود نوشت هر قدر خواستم باو ابرادی بگیرم نتوانم .

پس هرون کسی را فرستاد که حضرت را از بصره بردند ببنداد و تسلیم نمودند بفضل بن ربیع و مدتی هم حضرت در نزد او محبوس بود بعد خبر دادند بهرون که حضرت موسی بن جعفر نزد فضل بن ربیع در رهاست و سه است پس حضرت را از فضل بن ربیع گرفته و تسلیم نمودند بن سندی بن شاهک

ثم دعی بالسندی و امره فلفه علی بساط و قد الفراشون النصارى علی وجهه فلامات ع ادخل فی علیه القهبا و وجوه اهل بنداد فتودی هذاموسی بن جعفر قدمات فانظروا الیه فبجل الناس بنظرون و جهة و هو میت

و ظاهراً مقبره شریفه حضرت موسی بن جعفر را شاه اسمعیل که اول سلاطین صفویه است تعمیر کرد چنانچه در یکی از غرضه های ابوان شرقی بکاشی مرقن نوشته شده

امر دوم در همدت حبس حضرت موسی بن جعفر (ع)

در رجال کبیر در ضمن حالات جناب علی بن یقطین وزیر هرون چند روایت نقل میکند که آنها صریح است در آنکه آقا چهار سال در زندان محبوس بود.

و در اصول کافی است که مسافر گفته من هر شب رخن خواب حضرت رضاع را در دهلیر خانه فرش میکردم حضرت همه شب بعد از هشا، تشریف می آورد و بطواب میرفت تا مدت چهار سال بعد یک شبی حضرت رضا نیامد بنزل هیالاتش مضطرب شد ندر روز که شد سؤال کردند معلوم شد که دیشب حضرت موسی بن جعفر (ع) از دنیا رفته و حضرت بیابین پدر بزرگوارش تشریف برده ، و در دمه الساکبه از جنی از اخبار نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر (ع) یکسال دوباره نزد عیسی بن جعفر بن ای جعفر منصور دواتی محبوس بود و رشید ملمون امر کرد آن حضرت را بقتل برساند و او امتناع کرد بعد آن حضرت را بردند در بنداد نزد فضل بن ربیع حبس نمودند و باو امر کرد که آن بزرگوار را بقتل آورد او هم ابا کرد بعد آن حضرت را نزد فضل بن ربیع بن خاله البرمکی حبس نمودند و از او هم خواهش نمودند که حضرت را بقتل برساند او هم ابا و امتناع نمود بعد خود عیسی بن خاله البرمکی مباشر قتل آن حضرت گردید و جنی گفته سندی بن شاهک ملمون آن حضرت را در طعام مسموم یا در رطب مسموم بقتل رسانید انتهى

و در عیون از علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم از یکنفر از اصحابان که میگفت: هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر را محبوس نمود چون شب شد حضرت ترسید که هرون او را بقتل برساند پس آن بزرگوار تجدید وضو فرمود و چهار رکعت نماز کرد بعد باین دعوات دعا کرد :

» یا سیدی نجفی من هرون و خلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و یا مخلص اللبن

من بین فرث و دم و با مخلص الولد من بین مشبته و رحم و با مخلص النار من بین العديد و الحجرو با مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء خلصنی من ید هرون»
 پس هرون در خواب دید که مرد سیاه صورتی شمشیر بالای سرش نگاهداشته و میگوید موسی بن جعفر را رها کن و الا با شمشیر گردنت را میزنم پس هرون از هیبت آن شخصی از خواب بیدار شد و بعاجب گفت برو میان زندان و موسی بن جعفر را رها کن حاجب آمد میان زندان و حضرت را رها کرد و گفت اجابت کن خلیفه را پس گریان و مہموم و محزون آیساً من حیوته آمد نزد هرون در حالی که اندامش میلزید فرمود سلام علی هرون آن ملعون جواب سلام داد و سه خلمت بر آنیزر گوار پوشانید و سوار بر اسب خود نمود و اکرامش نمود و آن بزرگوار در هر پنجشنبه میرفت نزد هرون تا آنکه دو مرتبه آن حضرت را معبوس نمود و تسلیم کرد بدست **سندی بن شاهشک** لع و آن ملعون آن حضرت را بزهر شہید نمود

و در کتاب ابن عساکر است که ریم بن یونس بن محمد بن کسان حاجب منصور دواتی بود و بعد وزیر او شد و پسرش فضل بن ربیع حاجب هرون الرشید شد و پسر فضل عباس بن فضل بن ربیع حاجب محمد امین بود و فوت ربیع در سنه صد و شصت و نه بود انتہی
و در خامسی بحار روایت کرده وقتی که حضرت یوسف از زندان بیرون شد بدرب زندان نوشت «هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و شامة الاعداء» الخ

فصل چهارم

در ذکر اولاد های حضرت موسی بن جعفر (ع)

در ارشاد مفید است که آن حضرت سی و هفت اولاد داشت **هیجده پسر** داشته و **نوزده دختر**:
 و اما **پسر های آن بزرگوار علی بن موسی الرضا الامام (ع)** و **ابراهیم** و **عباس** و **قاسم** و **اسمعیل** و **جعفر** و **هرون** و **حسن** و **واحد** و **محمد** و **حمزه** و **عبدالله** و **واسع** و **هبة الله** و **زید** و **المحسن** و **الفضل** و **سلیمان**

و اما **دختر های آن حضرت فاطمة الکبری** و **فاطمة الصغری** و **رقیة** و **حکیمه** و **ام ایبا** و **ورقة الصغری** و **کلثوم** و **ام جعفر** و **لبابه** و **زینب** و **خدیجه** و **علیه** و **آمت** و **حسنه** و **بریه** و **عایشه** و **ام سلمه** و **میمنه** و **ام کلثوم**
 و **مادر های تمام اولاد های موسی بن جعفر (ع)** **ام ولد** و **کنیز** بودند - معلومست که **افضل** تمام اولاد های حضرت موسی بن جعفر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده که در باب بعد فی الجمله از حالات شریفه ایشان ذکر خواهد شد انشاء الله

اما **ابراهیم** ملقب است با **ابراهیم المرتضی** - و این غیر **ابراهیم** مجابی است که در کربلا میان رواق مدفونست چون او پسر **محمد العابد** ابن **موسی کاظم** است چنانچه در باب پنجم گفته شد و این جناب **ابراهیم المرتضی** پدر **چهارم** جناب **سید مرتضی** و **سید رضی** است چون ایندو آقا پسران ابواحد **حسین بن موسی الابرش** ابن **محمد الاعرج** ابن **موسی ابی السبغیة** بن **ابراهیم المرتضی** ابن **موسی کاظم (ع)** بودند
 و در **عمدة الطالب** است که **ابراهیم** **المجانب** بن **محمد العابد** ابن **موسی کاظم** است و

قبر ایشان در رواق مطهر حضرت سید الشهداء (ع) است و اما قبر ابراهیم المرتضی را معین فرموده اند

در ارشاد است وکن ابراهیم بن موسی شجاعاً سفیاً کریماً و در زمان مأمون امیرین بود از قبل محمد بن محمد بن زبید بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب (ع) و خروج نمود در مکه بمأمون در سنهٔ دویست و تشریف برد بجناب بن و ایقندر از اهل بن را بقتل رسانید که او را ابراهیم جزار گفتند و مستولی شدیم

و اما عباس بن موسی الکاظم در بهار از اختصاص روایت فرموده و حاصل بعضی از هراتش آنستکه بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر جناب عباس رفت نزد ابو عمران طلحی قاضی مدینه و شکایت نمود از حضرت رضا (ع) جناب اسحق بن جعفر الصادق ع حاضر بود گریبان جناب عباس برادر زاده اش را گرفت فرمود انک لفسیه ضعیف احق وقاضی مدینه هم اهتانی بگفته جناب عباس نکرد خیر حضرت رضا (ع) رسید حضرت برادرش عباس فرمود «انا اهل من انا احنا حکمک علی هذا الفرام والدیون» یعنی برادر من میدانم شارا قرضداری و پریشانی و ادار نمود بر این شکایت کردن بعد فرمود یاسید بروقرضهایش را معین کن و آنچه قرض دارد ادا کن بعد فرمود والله دست از مواسات و احسان شما بر نینداوم تا وقتیکه روی زمین راه میروم و شما آنچه میخواهید بگوئید و در عده الطالب است که جناب عباس بن موسی الکاظم ع چند پسر داشت

منجمله قاسم بن عباس بن موسی الکاظم ع بود خودش و نسبش را مفضی میکرد از ترس بنی العباس و رفت بسور مدینه و سبزه کاری میکرد و از شن او قوتش را تحصیل میکرد واحدی او را نبی شناخت و نسبش را نیندانت و اهالی آن محل اعتقاد داشتند بزهد و عبادت آن بزرگوار با آنکه او را نیشناختند در آنجا خداوند باو دختری کرامت فرمود

و سید تاج الدین محمد بن مبه حسینی (ره) فرموده که جناب قاسم دوسنی داشت اراده کرد برود بسکه معظمه پس آمد که با جناب قاسم وداع کند فرمود من بتو حاجتی دارم که همین دخترم را بیری بدین طیه و تپیکه آنجا رسیدی سؤال کن از خانه فلانی و این صبه را آنجا بسیار مراجعت کن

آنرد اطاعت کردو آن دختر را برد و بآن خانه سپرد قدری نگذشت که صدای گریه از آن خانه بلند شد و در تمام مدینه منتشر شد از بعضی سؤال کردم گفت الان خبر رسید که جناب قاسم بن عباس از دنیا رحلت فرموده و مردی از اهل عراق دخترش را آورده پس من تعجب کردم چون برگشتم بفراخ مدینه خبر دادند بوفات آنرد پس من خبر دار کردم مرد مرا که آنرد قاسم بن عباس بن موسی الکاظم است و او را در همان موضع دفن کردند و بجهت او حرمی ساختند و قبر شریفش زیارتگاه است انتهی و نظیر این قصه است قصه عیسی بن زید که در فصل چهارم از باب ششم گفته شد

و اما جناب قاسم بن موسی الکاظم بسیار جلال قدر داشت

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که آنحضرت در بین راه مکه بامی عماره فرمود اگر امر راجع بن میبود قرار میدادم امامت را در پسر من قاسم بجهت محبت و مهربانی من باو و لکن امر راجع بغداوند هزوجل است قرار میدهد هر جا که بغواهد الخ و علامه مجلسی

فرموده از جمله امامزاده‌هاییکه هم جلالت قدوس معلوم است وهم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفر استوقبر شریفش درهشت فرسخی حله زیارتگاه عامه خلق است

واما اسمعیل بن موسی بن جعفر صاحب کتاب جعفریات

در منهج العقال است که ایشان ساکن مصر بودند و تولدشان همد در مصر بود کتب مبوبه دارند که از پدر بزرگوارش واز پدرانش نقل فرموده و از علامه بهبهانی نقل شده که فرمود کثرت تصانیف اسمعیل بن موسی دلیل است بر مدح او انتهی وایشان صاحب اقطاب بودند که بعضی در مصر و بعضی در شام و بعضی در آذربایجان و بعضی در طبرستان ساکن بودند

واما احمد بن موسی الکاظم المشهور به شاه چراغ

در ارشاد است وکان احمد بن موسی کرباً جلیلاً ورعاً و کان ابوالحسن موسی یحبه و یفدحه ووهب له ضیمته المعروفة بالیسریة وبقال ان احمد بن موسی اعتق الف ملوک و از جناب اسمعیل بن موسی روایت کرده فرمود پدر بزرگوارم اولادش را برد بقریه از قرای مدینه و با جناب احمد بن موسی ع یست نفر از خدمت و حشم بودند که اگر احمد میبایستاد آنها هم میبایستادند و اگر احمد میبایستاد آنها هم میبایستادند

و در بدیع الانوار ازلب الانساب نقل کرده که جناب احمد بن موسی الکاظم هزار قرآن

بخط خود تحریر نموده و در بغداد سکنی داشت چون خبر شهادت حضرت رضاع را شنید بسیار محزون شد و از بغداد خروج نمود بجهت طلب خون برادرش و با او سه هزار نفر غلامان بودند و سه هزار نفر هم از اقوام و عشایر آن بزرگوار باو ملحق شدند آمد بجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم بالشکر زیادی برای معاربه از شهر قم خارج شد و با آنجناب مصاف نمود و جمع کثیری از سادات هاشمی و فاطمی شهید شدند که مزار آنها در قم مشهور است و آنجناب از قم حرکت کرده آمد به اسفراین که در ناحیه خراسانست و در میان دو کوه فرود آمد و قبرش در آنجاست انتهی

بعد صاحب بدایع الانوار میفرماید حق آنست که آنجناب از خراسان مراجعت کرد و در

شیراز وفات کرد

صاحب مجددی گوید که قبر احمد بقمه و گنبد طلا و صحن و خدمه بسیاری دارد و مرقد

شریفش مطاف و مزار عامه مسلمین است و ایشان از امامزاده‌هاییست که هم جلالت قدرشان معلومست وهم موضع قبرشان

واما محمد بن موسی الکاظم برادر ابویحیی جناب احمد بودند

در ارشاد است و کان من اهل الفضل و الصلاح و از کنیز رقیه بنت موسی بن جعفر روایت کرده که محمد بن موسی تمام شب را وضو میساخت و نماز میخواند بعد سائمی میخوابید باز بر میخاست و صدای ریختن آب وضویش را میشنیدم باز وضو میگرفت و نماز میخواند تا صبح و نشد که من او را ببینم و منذر شوم قول الله تعالی را که میفرماید کانوا قلیلاً من اللیل ما یبهجون انتهی

و در عمدة الطالب است که ابراهیم الضریر ابن محمد بن موسی الکاظم ع نهو المعروف

بالعجاب و قبره بشهد الحنین ع معروف انتهی و گویا قبرشان در زاویه شمالی رواق مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) باشد و علی بن ابراهیم العجاب قبرش در سیرجان کرمانست کذا فی بدایع الانوار و جناب احمد المشهور بشاه چراغ و جناب محمد در شیراز مدفونند و از برای هر یک بقمه

کندی طلا و ضریح و حرم بسیار عالی میباشد که شبان بمرقد ایشان تبرک میجویند

و در **کاخک** گناباد مقبره ایست منسوب بجناب محمد بن موسی الکاظم ع و بقعه و بارگاه

و موقوفات مفصلی دارد

و اما جناب حمزه بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد و محمد است و بسیار

جلیل بود قبر ایشان در نزدیک قبر حضرت عبدالمعظم است بقعه و ضریح نقره و صحن و بارگاه

مفصلی دارد

و در تاریخ عالم آرای عباسی است که امامزاده حمزه بقول اصح در سو سفید ترشیز مدفونست

و مرقد شریفشان مطاف مردم آنولایت است اتسی و احتمال می رود که این قبری که در سو سفید

ترشیز است قبر حمزه بن حمزه بن موسی بن جعفر (ع) باشد چون در عده الطالب فرموده که حمزه بن

حمزه رفت بغراسان و در بدایع الانوار است از کتاب لب الانساب نقل کرده که حمزه بن موسی بن جعفر

مدفون در سیرجان کرمان است و جناب علی بن حمزه بن موسی در خارج باب اسطخر شیراز مدفونند

و مرقد شریفشان مزار معروفی است چنانچه در عده الطالب است و سلسله سادات سلاطین صفویه منتهی

میشود بجناب حمزه بن موسی الکاظم (ع)

باین تفصیل که شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد سلطنتش بخته افغانه در

اصفهان و او پسر شاه سلیمان بود و او پسر شاه صفی ثانی بود و او پسر شاه عباس ثانی بود و او پسر شاه

صفی اول بود و او پسر صفی میرزا بود که او راشید کردند و سلطنت نرسید و او پسر شاه عباس

اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف بود بفدائنه و او برادر شاه اسمعیل

ثانی بود و این دو پسران شاه طهماسب بودند و او پسر شاه اسمعیل اول است و او سر سلسله

سلاطین صفویه است

و ابتداء از گیلان خروج نمود بایضی از مریدهای صوفیه خود در سنه نهصد و شش در سن

چهارده سالگی و در سن سی و نه سالگی از دنیا رحلت فرمود و او مروج مذهب تشیع شد پس ایشان

تقریباً یستو پنجاه سلطنت کردند و پسرش شاه طهماسب تقریباً پنجاه و چهار سال سلطنت کرد

و پسر او شاه اسمعیل ثانی زیاده بر یکسال ظاهراً سلطنت نکرد و بنفرین سید المحققین السید

حسین بن سید ضیاءالدین سبط محقق ثانی شیخ علی کرکی در بدو سلطنت از دنیا رفت و جهت نفرین

سید این شد که شاه اسمعیل ثانی بامر پدرش شاه طهماسب مدتی در قلعه از قلعه های قره داغ محبوس بود

و چون شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب خیلی مذهب حقه شیعه را ترویج کردند علماء اهل سنت قلبشان

ملواز خندو کینه بود مثل میرزا مضمون ملعون صاحب نواقض الروافض و جمعی از قلندر های خبیث

در زمان حبس شاه اسمعیل ثانی مشغول اغواء و اضلال او شدند و او را از رویه بدر و جدش منصرف

نمودند و قلب او را از علماء شیعه منقلب نمودند و وقتیکه پدرش شاه طهماسب از دنیا رحلت فرمود

و شاه اسمعیل ثانی بخت سلطنت نشست با اهل ایمن اظهار معانیت نمود خصوصاً با علماء ایشان و

خصوصاً با این سید جلیل سبط محقق کرکی حتی آنکه خواست سکه های پرا که بدر و جدش و قش

کرده بودند اینه اظهار را خواست آن اسماء مقدسه را حاکم نماید بیانه آنکه آنها بدست کفار می افتند

و آنها را مس میکنند جناب سید فهیمه فرمود می خواهی آنها را حاکم کنی بکن و لکن این شرح جبرنی

شاهر را قش کن

لکن بویگر است و هشان و عسر

هر کجا قش است بردیوار و در

سلطان که شنید کینه اش از سید زیاد شد یکشب شاه اسمعیل ثانی با مشوقش مست از خانه

بیرون شد و در آن حالت سید حسین سبط را تهدید میکرد بقتل سید شنید همانشب دعای علوی مصری را خواند و از خداوند خواهش نمود که او را باشد نکال اخذ نماید سلطان از نفرین سیدملاک شد ضیاعاً یا مسوماً

بعد از او برادرش سلطان محمد خدا بنده ده سال سلطنت کرد بعد که پسرش شاه عباس اول بعد رشد رسید او را سلطنت نشانید و او چهل و چهار سال سلطنت کرد بعد از او نواده اش شاه صفی اول چهارده سال سلطنت کرد و در قم از دنیا رفت بعد از او پسرش شاه عباس ثانی بیست و شش یا زیاده سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه صفی ثانی تقریباً دو سال سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه سلیمان سلطنت کرد و بعد از او پسرش شاه سلطان حسین که آخر سلاطین صفویه بود سلطنت کرد

و اما جناب عبدالله بن موسی الکاظم در اثبات الوصیه است که بعد از شهادت حضرت رضا (ع) هشتاد نفر از علماء و قضاة و از شیعیان اعمار مشرف شدند بسکه مظنه و بعد رفتند بدین طبع که خدمت حضرت جواد الامام ع شرفیاب شوند وارد شدند بخانه حضرت جعفر بن محمد الصادق و بر روی فرش نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون شد و در صدر مجلس نشست و شخصی برخاست و ندا کرد هذا ابن رسول الله هر کس می خواهد سوالی بنماید سؤال کند پس یک نفر گفت چه میفرمائی در باره مردی که بزوجه اش بگوید انت طالق عدد نجوم السماء عبدالله گفته طلاق میشود آن جهات شیعه متعیر و مضموم شدند شخص دیگری گفت چه میفرمائی در باره مردی که با حیوان جمع شود گفت دستش را قطع میکنند و بعد تا زیاده باومیزند و او را زنی بلند میکنند پس مردم ضجه و گریه کردند و متعیر بودند که چگونه بر خیزند و بروند و اینها از قضاء مشرق و مغرب حجاز و مکه و عراقین بودند

ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم بیرون شد و عقب سر او حضرت جواد الامام بود در حالی که دو پیراهن در برداشت و یک لک عدنی و از برای هم او دو گوشه بود که یکی را از جلو انداخته و دیگری از عقب سر پس آقا سلام کرد و نشست و مردم همه ساکت در مقابلش نشستند سائل اول عرض کرد یا بن رسول الله چه میفرمایید در باره مردیکه بزوجه اش بگوید « انت طالق عدد نجوم السماء » حضرت جواد ع فرمودند اقره کتاب الله عزوجل « الطلاق مرتان فاما ساء بمرور او تسریع باحسان » سائل عرض کرد هم تان فتوی داد که آن زن سه طلاق است حضرت فرموده ای هم از خدا بترس و فتوی مده با آنکه اعلم از تو هست سائل دومی عرض کرد یا بن رسول الله چه میفرمائی در باره مردیکه با حیوانی جمع شده باشد حضرت فرمود آن مرد تضریر میشود و پشت آن حیوان را داغ میکنند و از شهر او خارج میکنند عرض کرد همتان چنین فتوی داده حضرت فرمود لا اله الا الله یا علم انه لعظیم عند الله ان تقف غداً بین یدی فیقول لك لم اتیت عبادی بالعلم و فری الامة من هو اعلم منك

عبدالله بن موسی عرض کرد دیدم برادرم حضرت رضا را که در این مسئله دومی چنین جواب داد حضرت جواد ع فرمود پدرم حضرت رضا (ع) این جواب را داد بسائلی که سؤال کرد از نباشی که قبر زنی را نبش کرده باشد و با او فحش کرده باشد و گفتش را زد زدیده باشد پس فرمود باید دستش را قطع کنند چون سرعت کرده و باید او را نفی بلند کنند چون بامیت فحشور نموده انتهی و در راستر آبلاد است قبری که منسوبت بجناب عبدالله بن موسی الکاظم (ع)

و در مجالس المؤمنین است که مشهد امامزاده عبدالله و فضل و سلیمان اولاد امام موسی کاظم در آبه است که دوفرضی ساوه باشد که از معال قم است و آبه همیشه شیمه نشین بوده بخلاف ساوه که ساکنان او سنی بوده اند و همیشه بین ساکنین این دو نزاع ملهبی بوده

و اما جناب اسحق بن الامام موسی کاظم، در رجال کبیر است که ایشان از اصحاب حضرت رضاع بودند

و در عمده الطالب است که ایشان اولاد زیادی داشتند و از اولادهای اوست ابو جعفر محمد الصورا نی ابن الحسن بن العتین بن اسحق بن موسی کاظم ع قتل بشیراز و قبره بها - و ظاهراً قبر شریفش در نزدیک باب اسطخر باشد

و اما عبدالله بن موسی کاظم السکنی بای دنیا ابو القاسم اولادش مروفتند بنی ای دنیا کذا فی عمده الطالب

و اما مظهر قهر الجبار زید النار ابن موسی کاظم، در مجالس المؤمنین است چون جناب ابراهیم بن موسی کاظم ع المعروف به ابوالسرایا در کوفه خروج نمود و معد مشهور به ابن طباطبا را از قبیل خود نایب حضرت رضا (ع) نموده او را بر خود و سایر تابان امیرنموده بود زید النار را بتسخیر بصره فرستاد و زید مثل شعله نار بصره مستولی شد، خانه های بنی العباس را سوخت و نخلستانهای ایشانرا آتش زد باین سبب او را زید النار گفتند و آخر او را گرفته نزد مأمون بپرو بردند و در آنجا وفات یافت انتهی - و این قضیه در سنه صد و نود و نه بود و در بحار از عیون اخبار الرضا روایت کرده که حضرت رضاع به زید النار فرمودند: یا زید اغترک قول سفلة اهل الکوفة ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و ذلك للحسن و العین خاصة ان کنت تری انک تمسی الله و تدخل الجنة و موسی بن جعفر اطاع الله و دخل الجنة فان اذاً اکرم علی الله من موسی بن جعفر (ع) والله ما ینال احد ما عند الله عزوجل الا بطاعته و زعت انک تناله بمعصيته فقال له زید:

انا اخوک و ابن ابيک فقال له ابوالحسن (ع): انت اخي ما اطعت الله عزوجل ان نوح ع قال رب ان ابني من اهلي الخ - فقال الله عزوجل: يا نوح انه ليس من اهلك فاخرجه الله من ان یکون من اهله بمعصيته

و در بحار است که جناب زید بن موسی کاظم در سامرا، از دنیا رحلت فرمود

و در عمده الطالب است چون زید النار خانه های اهل بصره را سوزانید و نخلستانشان را آتش زد حسن بن سهل با او معاربه کرد و براو غلبه یافت و او را روانه کرد مقیداً بپرو نزد مأمون او هم زید را فرستاد خدمت برادرش حضرت رضاع و از جرائم او در گذشت حضرت رضا (ع) قسم یاد فرمود که ابداً با او تکلم نکند - بعد مأمون جناب زید را زهر خورانید و از دنیا رحلت فرمود و قبرش در مرو است انتهی

و اما حالات شریفه بقیه پسرهای حضرت موسی بن جعفر (ع) و حالات شریفه بنات آن بزرگوار را احقر در جائی ندیده ام بجز جناب فاطمه ملقبه بمعصومه (س) که در قم مدفونست و جناب آمنه که در مصر مدفونست کما فی عمده الطالب و ظاهراً تمام اولادهای حضرت موسی بن جعفر مادهاشان ام ولد بودند نه حره و نه معقوده بلکه شاید آن بزرگوار ابداً زوجة معقوده نداشته اند

و بدانکه در صحن کاظمین دو قبر است با بقعه و قبة عالیه و آنها را نسبت میدهند که دوفرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) اند و جناب سید العلماء، آقا سید مهدی قزوینی در کتاب هزار

فلك النجاة فرموده که از اولاد ائمه دو قبرست مشهور در مشهد امام موسی کاظم (ع) لکن معروف نیستند و بعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر مسی است عباس بن موسی که در حق او قدح شده استهی و در هدیه الزائرین فرموده که در لوح زیارتشان نوشته یکی ابراهیم و یکی اسمعیل و شاید قبری که معروف باسمعیل است همان عباس بن موسی باشد چه آنکه اسمعیل که کتاب جعفریات از او نقل شد ظاهراً آنستکه در مصر باشد و اما ابراهیم پس حضرت امام موسی را دو ابراهیم بوده و ظاهر آنستکه این همان ابراهیم اکبر است که مکنی است بای السرایا استهی و در کتاب عمدة الطالب است که حضرت موسی بن جعفر (ع) شصت اولاد داشت: بیست و

هفت پسر و سی و سه دختر استهی

و از پسرهای موسی بن جعفر است جناب محسن بن موسی بن جعفر که قبرش در فرهان نزدیک

قم است و معروفست بزاهد محسن

فصل پنجم

در ذکر حالات بعضی از اصحاب حضرت موسی کاظم (ع)

در بحار از فصول المهمه روایت کرده که شاعر السید الحیری و بابه محمد بن الفضل و ایضاً در بحار از اختصاص روایت کرده من اصحابه علی بن یقطین و علی بن سواد السائی و محمد بن سنان و محمد بن ابی عمیر الازدی و اجمال حالات هر یک اینست :

اما محمد بن الفضل ظاهراً مراد محمد بن الفضل بن عمر الجعفی باشد که در کتاب رجال ایشان را از اصحاب موسی کاظم (ع) شمرده

و اما علی بن یقطین ابن موسی البغدادی ، در رجال کبیر است و کان ثقة جلیل القدر ا - منزلة عظيمة عند ابی الحسن موسی عظیم المکان فی الطائفة - و ایشان وزیر هرون الرشید بودند و ایضاً در رجال کبیر روایت کرده و قتیکه حضرت موسی بن جعفر تشریف آورد بمران علی بن یقطین بحضورت عرض کرد: امانی حالی و ما انا فیہ فقال له یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیاءه و انت منهم یا علی

و در روایت دیگر فرمودند و قال ابوالحسن ان الله مع كل طائفة و زبراً من اولیاءه یدفع به عنهم . و از سلیمان بن حسن کاتب علی بن یقطین نقل شده گفت من یکسال عطیات علی بن یقطین را ضبط نمودم بعد و پنجاه هزار نفر احسان کرده بود اقل عطایش بهر یک هفتصد درهم بود او کترش ده هزار درهم

و از عبد الله بن یحیی الکاهلی روایت کرده گفت من در خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) بودم دیدم علی بن یقطین روی بعضرت می آورد پس حضرت ملتفت وی شدند فرمودند من سره ان یری رجلا من اصحاب رسول الله ص فلیظنر الی هذا المقبل، پس مردی از اصحاب هر ضر کرد او از اهل بهشت است؛ فرمودند من شهادت میدهم که او از اهل بهشت است

و ولادت علی بن یقطین در کوفه سنه صد و بیست و چهار و رحلتش سنه صد و هشتاد و

سه یا دو یا هشتاد بود

و پدرش یقطین در سه صد و هشتاد و پنج از دنیا رحلت فرمود انتهی ما عن الرجال

و در کلمه طیبیه از مجموع الرائق نقل کرده از یقطین والد علی که گفت مردی والی اهواز بود از منشیان یحیی بن خالد و باقی مانده بود بر ذمه من مالیات دیوانی آنقدر که باید تمام مالم را میدادم که آسوده بشوم و شنیدم که او از شعیبان است پس ترسیدم و از اهواز فرار نمودم بستم که معظه؛ بعد از فراغ از اعمال حج رفته بدمینه خدمت حضرت صادق ع و مطلب را بحضرت عرض کردم؛ فرمود باکی نیست بر تو؛ و در رقه کوچکی نوشت؛

«بسم الله الرحمن الرحیم - ان الله فی ظل العرش ظللا یملکها الا من نفس عن مؤمن کربة

واعانه بنفسه اوصنع الیه معروفاً ولوبشق ترو هذا اخوک والسلام»

پس مهر کرد آن رقه را و بن داد و فرمود بوالی اهواز برسانم

پس چون برگشتم باهواز شب بنزل والی رفته و گفتم من رسول حضرت صادق (ع) ناگاه والی با پای برهنه بیرون آمد چون چشمش بمن افتاد سلام کرد و میان دو چشم را بوسید و گفت ای سید من تو رسول مولای منی؟ گفتم آری - گفت فدای تو دوچشمانم پس گرفت دست مرا و گفت ای سید من بچه حال گذاری آقای مرا؟ گفتم بخوبی پس سه مرتبه مرا قسم داد و دادم باو رقه آن حضرت را - آن را گرفت و بوسید و بچشماش گذارد گفت ای برادر بر ما امر خود را گفتم در دفتر بر ذمه من چند هزار درهم است و در او تمام شدن و هلاک شدن منست

پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه بر ذمه من بود و بن خطی داد بیرات ذمه من از آنپاس طلبید صندوقهای اموال خود را و بالنصافه تقسیم کرد و همچنین اسبها و جامهها و سایر مایملکش را بامن تصیف کرد و بیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی؟ گفتم آری و الله و افزوده شد بر سرورم پس چون موسم حج شد گفتم تلافی نیکم این برادرم را بجزی که بهتر باشد از رفتن بیع و دعای برای او و رفتن خدمت مولایم حضرت صادق (ع) و شکر گذاری از او پس رفته بجانب مکه و راهم را قرار دادم از مدینه رفته خدمت حضرت صادق ع چون داخل شدم بر حضرتش آن بزرگوار را سرور دیدم فرمود ای فلان چه شد کار تو با فلان

پس خیر خود را عرض کردم رخساره آن جناب میدرخشید از سرور عرض کردم ای مولای من آیا شما خوشنود شدید فرمود قسم بخدا که سرور کرد پدرهای مرا و سرور کرد خداوند را انتهی

و در دعهه الساکبه از عیون المعجزات سید علم الهدی روایت فرموده از محمد بن علی الصیرفی گفت اذن گرفت ابراهیم جمال که وارد شود بر علی بن یقطین وزیر - پس ابن ناد و اورا مانع شدند و در همان سال علی بن یقطین بیع مشرف شد و وارد شد بدمینه طیبیه و استیذان نمود که وارد شود به حضرت موسی بن جعفر ع حضرت اورا مانع شد. فردای آن روز علی بن یقطین حضرت را ملاقات کرد عرض کرد ای سید من گناه من چه بود که شما مرا مانع شدید؟

حضرت فرمود من ترا مانع شدم چون تو برادرت را مانع شدی و خداوند سعی ترا قبول نیکند تا وقتیکه ابراهیم از تو بگذرد؟ عرض کرد ای سید من در ایوقت ابراهیم جمال کجاست که او را از خود راضی و خوشنود کنم و من مدینه و ابراهیم در کوفه است حضرت فرمود چون شب شود برو بیقیم بتهنایی بدون آنکه کسی بفهمد از اصحابت و آنجا مرکب نجیبی است بر او سوار شو

پس علی بن یقطین رفت بیقیم و سوار شد قدری بگذشت که خود را در خانه ابراهیم دید در را کوبید و گفت منم علی بن یقطین

ابراهیم از میان خانه گفت علی بن یقطین چه میکند پدر خانه من؟

علی فریاد زد که امر من بزرگست و قسم داد که انن دخولش بدهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من مرا قبول نکرد تا از من بگندوی ابراهیم گفت خدا ترا بیامزد علی بن یقطین قسم داد ابراهیم را که پایش را بصورت او بگذارد ابراهیم ابا کرد و مرتبه او را قسم داد ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین میگفت اللهم اشهد بعد سوار مرگب شد و خود را درب خانه موسی بن جعفر دزدق الباب کرد پس حضرت او را انن دخول داد

و اما علی بن السوید السالی منسوب الی السائفة قرية بالمدينة

و در رجالست انه ثقة من اصحاب الرضا ع

و اما محمد بن النان الزاهری از آل زاهر مولی عمرو بن حق خزاعی است و جناب زاهر از جمله شهداء در رکاب سیدالشهداء ع است و علماء در باره او مختلف گفته اند از شیخ مفید نقل شده که فرمود انه ثقة و از شیخ طوسی نقل شده انه ضعه

اما محمد بن ابی عمیر و اسم ابی عمیر زیاد بن عیسی است بغدادی الاصل و المقام کان جلیل القدر عظیم الشان و المنزلة عندنا و عند المغالین

و در رجال از کثی نقل کرده اند من اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه و اقواله

بالفقه و العلم

و قال الشیخ الطوسی ره انه اوثق الناس عند الخاصة و العامة و انسکهم و اورعهم و اهدبهم ادرك

من الامه ثلثة موسی بن جعفر و لم یروعه و روی عن ابی الحسن الرضا و الجواد ع و در اوائل ذکر می
شیخ شهید فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله

و در تهذیب در باب دین روایت کرده از ابراهیم بن هاشم که محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه

تمام اموالش از دستش رفت و قعیر شد و از مردی ده هزار درهم طلبکار بود و آن شخص قرض دارخانه

محل سکنای خود را فروخت و پولش را آورد نزد محمد بن ابی عمیر فرمود این چه چیز است عرض کرد

طلبی است که از من داری فرمود ارث بتو رسیده گفت نه فرمود ضیمه و ملکی فروخته ای گفت نه فرمود

پس این وجه از کجا بدست تو آمده گفت خانه محل سکنای خود را فروختم که دینم را ادا کنم جناب

ابی عمیر فرمود حدثنی ذریع المعاری بن الصادق ع انه قال لا یرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين

فرمود بردار این پول را و الله من فعلا محتاج بیکدرهم هستم اما اینوجه در ملک من داخل نیشود

و در رجال است که او را مأمون چهار سال حبس نمود و او نود و چهار کتاب تصنیف کرده

بود خواهرش وقتی که او در حبس بود کتب او را از ترس زیر زمین دفن کرد و همه کتب ضایع شد بعد

از محفوظات خود و از آن احادیثی که قبلا از او بدست مردم بود حدیث میکرد

و ایضاً در رجال گبیر است که بعد از شهادت حضرت رضا ع ابن ابی عمیر را با مأمون الرشید

جلب نمودند و او را محبوس نمودند با شدت و ضیق و آنچه داشت از او گرفتند

و از فضل بن شاذان نقل کرده که سمایت نمودند از ابن ابی عمیر نزد سلطان که او اسماء

شیمیان اهل عراق را میدان پس سلطان امر کرد اسامی شیمیان عراق را بگو این ابی عمیر امتناع کرد

سلطان حکم کرد که او را برهنه کردند و صد تازیانه بین شریفش زدند و بسیار متألم شد نزدیک بود

که اسماء شیمیان را بگوید

ناگاه شنید صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را که گفت یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موفک

بن بدی الله عزوجل پس این ندا موجب قوت و صبرش شد

و ایضاً از فضل بن شاذان نقل کرده که گفت رفتم بر آن دیدم کسی را که کتاب میکند بر پیش و میگوید تو مرهی هستی میالند و محتاجی بجبت معاش به کتابت و من این نیستم که چشت از طول سجود کور شود او در جواب گفت وای بر تو ، اگر چشم کسی از طول سجود کور شود باید چشمهای این ای صبر کور میشد چون او بعد از نماز صبح که سر بسجده شکر میگذاشت سر بلند نیکرد مگر وقت زوال شش

و فرمود که سندی بن شاهک ملعون این ای صبر را با مر هرون صدو بیست چوب زد بجبت نشیش و آورا جس نبود تا آنکه او صد و بیست و یک هزار درهم داد که از جس هرون نجات یافت گفت من گفتم این ای صبر متول بود؛ گفت بلی مالک پانصد هزار درهم بود و کتب این ای صبر ابا احمد بود و کان من اوثق الناس عند الغامة و الامامه

و رحلتان در سه دو بیست و هفده از هجرت مقدسه بود و فرموده محمد بن ای صبر اقه و افضل واصلح بود از یونس بن عبدالرحمن انتهی ما قلنا من الرجال

و از اصحاب آن بزرگوار است صفوان بن مهران جمال اسدی که حضرت موسی بن جعفر (ع) باو فرمود، یا صفوان، کل شیء منك حسن جلیل ما خلا شیئا واحدا و ذکر ع اکراهه جماله من آخرها، و او جد محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان الجمال بود

و محمد بن احمد همان کسی است که در محضر سلطان با قاضی موصل در امامت مباحله کرد چون قاضی از مجلس برخاست تب کرد و همان دستش که در مباحله کشیده بود سیاه شد و دم کرد و روز دیگر هلاک شد

و مجلسی اول در شرح فقیه چون این قضیه را نقل میکند میفرماید و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی و مباحله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سوم مباحله از مملکت ایران مشهور است

فصل ششم

در ذکر بعضی از ظلمهای عظیمی که بر اقارب و عشیره این بزرگوار در زمان امامت آنحضرت وارد شد

و آنها چند قضیه بود :

قضیه اول که خیلی عمده بود قتل جناب حسین بن علی عابد بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالاب (ع) است که معروفست بصاحب الفخ

در مقام است که این آقا زاده با جمعی از علویین در مدینه طیبه خروج فرمود در شهر ذیقعد الحرام سه صد و شصت و نه در زمان خلافت هادی بن مهدی بن منصور دوانلی

و جهت خروج ایشان چنانچه ابو الفرج اصفهانی نقل فرموده این بود که هادی عباسی اسحق بن جسی بن علی را والی مدینه نمود او عبدالعزیز بن عبدالله را که از اولاد بلا واسطه عمر بن خطاب

بود از جانب خود در مدینه جانشین نمود و او بسیار ظالم و فاسق و متنهك بود در معاصی و او با طالبین بسیار بد رفتاری کرد و ملجأ سود آنها را بغروج نمودن پس جناب حسین صاحب فخ باجمعی

از علویین خروج نمودند

منهم یحیی و سلیمان و ادیس اولادهای جناب عبدالله بن الحسن الثنی و منهم جناب عبدالله

افطس بر حسن مثلث و منهم جناب ابراهیم بن اسمعیل الطباطبایا و منهم عمر بن الحسن بن علی بن حسن مثلث و منهم عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن متنی و منهم جسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع که جمعا بیست و شش نفر از اولاد حضرت امیر ع بودند با ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان جمع شدند و سایر مردم نیز با ایشان اتفاق نمودند و خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و افطس بر مناره بالا رفت و مؤذن را مجبور نمود بگفتن «حی علی خیر العمل»

عمری خلیفه مدینه چون این صدا شنید گریخت و از مدینه خارج شد جناب حسین نماز صبح را در مسجد کرد و بر منبر برآمد و بعد از حد و تنای الهی فرمود منم فرزنده رسول خدا و برآمده ام بر منبر رسول خدا ص و شما را دعوت میکنم بستم رسول خدا (ص) مردم بعضی با او بیعت کردند

عهاد بر بربری که داروغه مدینه بود با جمعی بر در مسجد آمد چون خواست از مرکب پیاده شود جناب یحیی بن عبدالله الحنظلان ششیری باو زد که سپرو خودو کلاش را دو نیم کرد آنلمون از اسب پرید و یحیی حله کرد بکشگرا و همه گریختند

و در آنحال هیرک ترک که از امرآه خلیفه عباسی بود بقصد حج بدینه داخل شد چون خبر خروج حسین را شنید بوی پیام داد که نیخواهم مبتلا بجنک توشوم جمعی را بر لشکر من فرست اگر چه ده نفر باشد که بهانه باشد برای گریختن من جناب حسین چنین کرد امبرک گریخت بجانمکه بد جناب حسین و اصحابش رفتند بجانمکه مظله چون بفتح که بگفتر سعی مکه مظله هست رسیدند با سیمصد نفر از سادات و موالی لشکرهای هادی خلیفه عباسی براند هرون باستقبال ایشان آمدند

و در آنسال از بنی العباس عباس بن ابی محمد و سلیمان بن جعفر و موسی بن جسی بجمع آمده بودند و مبرک ترک و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز با ایشان ملحق شدند و این جمعیت زیاد در برابر جمعیت جناب حسین ایستادند در روز هشتم ذیحجه سنه صد و شصت و نه اول عرض امان کردند و گفتند ما ضامن شما می شویم که خلیفه بشما اذیت و ضرری نرساند جناب حسین قبول نخرموده و قتال عظیمی در پیشان واقع شد و پیوسته لشکر مخالف فریاد امانشان بلند بود و با عدد قلیل جمع کثیری از مخالفین را بقتل رسانیدند

تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب ایشان برآمد و اکثر لشکر حسین را با جمعی از سادات و موالیان و خود جناب حسین را بقتل رسانیدند و جمعی از سادات را اسیر کردند و در هروج الذهب است که بعد اقل اقاموا ثلاثه ایام لم یواروا حتی اکلتم السباع و الطیر الی آخره و از حضرت امام محمد تقی (ع) مرویست که بعد از واقعه کربلا واقعه بر سادات عظیمتر از «جنک فح» واقع شد

چون آن لشکر سربازهای شهد آه را نزد موسی بن جسی و عباس بن ابی محمد آوردند حضرت موسی بن جعفر (ع) هم با جمع کثیری از سادات حسنی در آن مجلس حاضر بودند. موسی و عباس از حضرت امام موسی پرسیدند این سر حسین است فرمود بلی انافه و انا الیه راجعون بعدا قسم که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده بود به نیکیها و نهی کننده بود از بدیها و در میان سادات حسنی مثل خود نداشت

و چون اسیران از سادات را نزد هادی خلیفه بردند امر کرده را بقتل رسانیدند و در همان

روزهادی خلیفه از دنیا رفت

و دعبل خزاعی در قصیده تاییه مشهوره اشاره کرده

افاطم قومی یا ابنة الغیرفاندی

نجوم سوات بارش فلات

قبور بکوفان و اخری بطیبة

و اخری بفتح نالها صلواتی

و فغ (فتح فا و تشدید خاء) موضعیت در بکفرسخی مکه معظمه از راه مدینه و قبور شهداء

فغ در آنجاست در میان حصاری

و در مروج الذهب این اشعار را در مرتبه جناب حسین نقل کرده

فلا یکن علی العین بمولة و علی الحسن و علی ابن عاتكة الذی ابوه لیس له کفن

ترکوا بفتح غنة فی غیر منزله الوطن كانوا کراما قتلوا لاطاشین ولا جین

غسلوا الذلة عنهم غسل الثیاب من الدرن هدی السباد بجمع فطم علی الناس المن

از این اشعار استفاده میشود که والده جناب حسین صاحب فغ هانکه نام بوده

و در در المملوک است که هر جناب حسین وقتی که در فغ شهید شدیست و شش سال بوده

قضیه دوم از قضایای عمده که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) واقع شد

قتل جناب یحیی صاحب الدیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن علی بن

ایطالب (ع) بود

و در عمده الطالب است که بعد از شهادت جناب حسین صاحب فغ یحیی صاحب دیلم

گریخت و رفت بدریار دیلم و مردم در اطراف او جمع شدند و اهل آن بلاد با او بیعت کردند و امرش

بزرگ شد.

هرون الرشید شنید و ترسید از زوال سلطنتش پس نوشت به فضل بن یحیی برمکی که یحیی بن

عبدالله المحض ترس او در دل و چشم من هست آنچه میخواهد باو بده و شر او را از من دفع کن فضل

بن یحیی برمکی با چند خود بجانب یحیی بن عبدالله المحض رفت بدیلم و او را تحذیر و ترغیب نمود

و امان خط مؤکدی بجانب یحیی بن عبدالله داد و یحیی بن عبدالله آمد بدینه طیه

و در مناقب الطالبین روایت کرده که جناب یحیی بن عبدالله المحض جزء اصحاب حسین صاحب

فغ بود بعد از آنکه اصحاب فغ شهید شدند جناب یحیی مدتی در شهرها مستوراگردش میکرد فضل

بن یحیی بن خالد برمکی از امکان او مطلع شد گفت از آنجا کوچ کنه و برود بدیلم و کافندی هم نوشت

که احدی مترض او نشود پس آن بزرگوار وارد شدند بدیلم، هرون خیرداد شد از مکان یحیی پس

فضل بن یحیی را والی نواحی مشرق خراسان نمود و امر نمود او را که بدل امان نماید از برای

یحیی اگر او قبول کند

فضل آمد بیلا دیلم نزد جناب یحیی و امان داد او را بامضاء هرون، جناب یحیی هم قبول

کرد بد هرون فضل بن یحیی را با جناب یحیی طلبید بیفداد چون جناب یحیی بیفداد وارد برشید شد

رشید خلعت و جایزه زیادی بجانب یحیی داد و مدتی جناب یحیی بیفداد ماند و رشید بهانه جوئی میکرد

که جناب یحیی را بگیرد و حبس نماید

تا آنکه جنی از حجاز وارد شدند به رشید منجمله عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و

وهب بن وهب ابوالبختری بود و بایکدیگر قسم یاد کردند که در باره یحیی سعادت نمایند نزد رشید و چنین کردند رشید یحیی را طلبید و او را نزد مسرور محبوس نمود و در حبس بود مدتی تا آنکه در محبس از دنیا رفت در سه صد و هفتاد و شش و او را در مقابر قریش دفن کردند

وایضاً در مناقب است که یکروز رشیدجناب یحیی را در مجلس حاضر نمود و عبدالله بن مصعب را هم طلبید این مصعب در حضور هرون گفت یحیی مرا دعوت نموده بیعت باخود جناب یحیی فرمود یا امیرالمؤمنین آیا شما تصدیق میکنید این مصعب را و حال آنکه او پسر عبدالله زیر است که چهلجسمه در خطبه اش صلوات بر یغبرس و آل او نخواست مردم ابراد گرفتند گفت چون یغبرس اهل بیت سومی دارد دوست نیدارم که آنها خوشنود شوند باین مطلب عبدالله بن زبیر بود که ظلم زیادی کرد بجد شما عبدالله بن عباس حتی آنکه روزی گاوی نزد عبدالله بن عباس ذبح کردند دیدند جگرش قطعه قطعه است علی بن عبدالله بن عباس پیدرش گفت نمی بینی جگر این گاو چگونه قطعه قطعه است گفت این زیر جگر پلوت را هم این قسم قطعه قطعه کرده بعد این زیر جناب ابن عباس را نفی کرد بطائف چون خواست از دنیا برود پسرش جناب علی بن عبدالله بن عباس را طلبید گفت وقتی که من از دنیا رفتم برو در شام نزد اقاربت از بنی عبدمناف پس جناب عبدالله مصاحبت یزید بن معاویه را بر مصاحبت عبدالله بن زبیر مقدم داشت الی ان قال و مع ذلك این ابن مصعب بود که با برادر من ابراهیم قتیل باختری پیدرت مهدی عباسی خروج کردند و علاء اشعاری ابن مصعب گفته من جمله این شعر است

قوموا بیعتکم تنهض بطاعتنا ان الخلافة فیکم یا بنی حسن

صورت رشید متغیر شد ابن مصعب گفت **بأه الله لا اله الا هو و بایمان البیعة ان هذا**

الشمر لیس له

پس یحیی فرمود والله یا امیرالمؤمنین این شعر را نگفته بفر خود او و من هرگز قسم نخورده ام قبل از امروز نه بر است و نه بدو و و تیکه بنده خداوند را در قمش سجید نماید حیامیرماید که بنده را معاقب سازد بگذارد که من او را قسم بدمم بقسمی که احدی کذباً باین نحو قسم نمی خورد مگر آنکه مجبلاً هلاک می شود ، رشید گفت قسم بده بآن نحو فرمود بگو برت من حواله الله و قوت و اعتمست بحولی و قوتی و تقلت العول والقوة من دون الله استکبارا علی الله و استغناء عن و استعلاء علی ان کنت قلت هذا الشمر پس ابن مصعب امتناع نمود هرون بفضب شد فضل بن ربیع به ابن مصعب گفت قسم یاد کن ابن مصعب بهمین نحو قسم یاد نمود جناب یحیی دست بشانه اش زد و فرمود **قطعت الله عرک و الله لا تخلع بعدهما** پس ابن مصعب از موضع خود حرکت نکرد که مبتلائی بجهلام شد و بعد از سه روز بجهنم واصل شد

چون او را بقبستان سپردند قبر منخسف شد و او را بخود فرو برد و غبار عظیمی از قبر بیرون شد و بعد ذلك هرون یحیی را در منزل تنک و تاریکی حبس نمود شی آمد و آن مظلوم را طلبید و صد عصا بیمن نازنین او زد باز امر کرد اورا حبس نمودند دو مرتبه شب دیگر آمد او را طلبید ثانیاً عصا بیمن آن مظلوم زد ثالثاً باز شی آمد و او را طلبید گفتند مریش است بعد از چندی جناب یحیی از دنیا رفت بعضی گفتند حیوانات درنده را مدتی گرسنه داشتند بعد آن بزرگوار را در میان دارالسباع انداختند و او را خوردند، و از ادبسی بن معد بن یحیی بن عبدالله المحض روایت کرده که بفرمود قتل جدی بالجوع و العطش فی العیس انتهى ما هو المقصود من مقال الطالین

و در تاریخ طبری قضیه قتل یحیی را از وقایع سه صد و هشتاد و شش نوشته و از آنچه گفتیم

معلوم شد که ایشان در بنیاد شهید شدند

قضیه سیم از قضایای عمده که در زمان امامت موسی بن جعفر ع واقع شد شهادت جمعی از سادات است بدست حمید بن قحطبه طائی لعنة الله علیه

در عیون اخبار الرضا از عبیدالله بن اَبان نیشابوری روایت کرده گفت بین من و حمید

ابن قحطبه طائی طوسی معامله بود یک وقتی از نیشابور رفتم بطوس خبر ورود من بحید بن قحطبه رسید مرا احضار نمود در وقت زوال ماه رمضان وارد شدم سلام کردم و نشستم طشت و ابریقی آوردند حمید بن قحطبه دست خود را شست بین هم گفت دست خود را شستم مائده و طعام حاضر کردند متذکر شدم که ماه رمضان است مائده و طعام نخوردم

حمید بن قحطبه گفت چرا نیشابوری گفتم نه مریضم و نه مسافر و نه علتی دارم که موجب افطار شود و شاید در امیر علتی باشد که روزه خود را افطار میکند گفت علتی ندارم و گریه کرد بعد از آنکه از طعام خوردن فارغ شد سؤال کردم که علت گریه شما چه بود ؟

گفت وقتیکه هرون الرشید در طوس بود شبی مرا طلبید وارد شدم دیدم شمشیر کشیده و خادمی هم مقابلش ایستاده هرون گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم بالنفس و المال سر خود را بریز انداخت و بین اذن مراجعت داد

هنوز بمنزل خود در ننگ نکرده بودم غلامش آمد گفت اجب امیر المؤمنین گفتم انا لله و انا الیه راجعون و ترسیدم که قصد قتل مرا کرده باشد رفتم نزد رشید سرش را بلند کرد و گفت کیف طاعتک لایمیر المؤمنین گفتم بالنفس و المال و الاهل و انولدت تبسی کرد مرا اذن مراجعت داد

باز بمنزل خود در ننگ نکرده بودم غلامش آمد گفت اجب امیر المؤمنین حاضر شدم رشید سرش را بلند کرد گفت کیف طاعتک لایمیر المؤمنین گفتم بالنفس و المال و الاهل و الولد و الدین

پس رشید خنده کرد و گفت این شمشیر را بگیر با این غلام برو و آنچه میگوید اطاعت کن گفت شمشیر را گرفتم و با غلام آمدم تا رسیدیم بمنزلیکه درش بسته بود غلام در را باز کرد دیدم در وسط آن منزل یک چاهی است و در اطراف آن منزل اطلاق است در یک حجره و اباز کرد دیدم بیست نفر از سادات از اولاد علی و فاطمه با گیسوها افتاده و در آن حجره هستند بعضی جوان بودند و بعضی پیرمرد غلام گفت امر امیر المؤمنین است که این بیست نفر را بقتل برسانی پس غلام یک یک را آورد من گردن میزدم و جثه شان را غلام میان آنچه میانداخت بعد در یک حجره دیگر را باز کرد در آنجا هم بیست نفر از سادات علوی و فاطمی بودند غلام اینها را هم یک یک حاضر کرد و گفت خلیفه امر کرده که اینها را هم گردن بزنی و بقتل برسانی

من هم یک یک را گردن زدم و غلام هم جثه شان را میان چاه میانداخت

بعد که حجره ناک را باز کرد دیدم آنجا هم بیست نفر از اولاد علی و فاطمه مقیدند غلام

یک یک را میآورد من هم گردن میزدم آخری پیرمردی بود موهایش ریخته بود گفت «تبارک یا میثوم ای هنرک یوم القیة اذا قدمت علی جدنا رسول الله (ص) و قد قتلتمن اولاده

ستین نفساً قبولتم علی و فاطمه»

پس بدن من لرزید این پیر مرد را هم کشتم جسدش را غلام میان چاه انداخت

حمید گفت وقتی که من شصت نفر از اولاد یسئیر و علی و فاطمه را در یکشب بقتل رسانیده ام
 نماز و روزه چه فایده دارد بحال من وشک ندارم که مغلد در آتش جهنم خواهد بود انتهی
مخفی لماناد که از تاریخ طبری استفاده میشود که هرون در سنه صد و نود و سمریضاً
 بخراسان وارد شد و در نیه شب شنبه سوم جمادی الاخره همین سال از دنیا رفت در مشهد مقدس
 در خانه حمید بن ابی غانم در چهاردهم ربیع الاول سنه صد و هفتاد بسنه خلافت نشست و در یست و
 هفتم ذیحجه الحرام سنه صد و چهل و هشت هرون بدینا آمده که مصوع عمرش چهل و پنجسال بوده
 و مدت خلافتش بیست و سه سال بوده

فصل هفتم

در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر ع واقع شد

و گفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع)
 بود و گفتیم اصح در باب شهادت حضرت صادق آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده
 و اشهر در باب شهادت حضرت موسی بن جعفر ع آنستکه روز جمعه یست و پنجم ماه رجب سنه
 صد و هشتاد و سه بوده پس مدت امامتشان سی و چهار سال و نه ماه میشود
 و در بقیه آن سال سلیمان بن مهران الکاتبی که مشهور بود به اعمش از دنیا رفت
 و در تاریخ یاقهی است که هشام بن عبدالملک بجهت اعمش نوشت که مدافع عثمان بن عفان
 و متالب علی بن ابیطالب ع را بجهت من بنویس
 اعش کاغذ را که خواند میان دهان گوسفندی کرد که بجاید قاصد گفت چه جواب بهشام بدهم
 اعش گفت جواب او همین است قاصد اصرار کرد اعش در جواب نوشت
 بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلو کان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفتک و لو کان لعلی ع
 مساوی اهل الارض ما اضرتک

و در سنه صد و چهل و نه منصور از بنا و تعمیر شهر بغداد فارغ شد
 و در سنه صد و پنجاه منصور جعفر بن سلیمان را از ایالت مدینه عزل نمود و جناب حسن امیر
 ابن زید بن حسن المجتبی ع را والی مدینه طیبه نمود
 و ایضاً در اینسال جعفر بن ابی جعفر المنصور پدر زبیده در بغداد از دنیا رفت
 و در اینسال ابو حنیفه در بغداد از دنیا رفت و در در السلوک است که او از اهل بابل
 یا کابل بوده
 و در سنه صد و پنجاه و یک منصور پسرش مهدی را از خراسان طلبید که او را ملاقات نماید
 و در اینسال منصور شروع نمود بساختن رصافه را در جانب شرقی بغداد بجهت پسرش مهدی و از
 برای اوسود و خنق و میدان و بستانی قراداد (و رصافه معله است یفداد)
 و در سنه صد و پنجاه و دو خوارجمن بن زائده شیبانی را که حاکم سجستان بود بقتل رسانیدند
 در بست (که شهر یست در بین سیستان و غزنین و هرات)

او معروف بود جدالت و شجاعت وجود ، شاعر میگوید :

ایا جود من ناج منا بجاچتی ظیس الی من سواک شفیع

و در زیة المعالی است نوبتی سیصد نفر اسیر آوردند نزد من بن زانده من فرمان داد بقتل ایشان جوانی بین آنها بود گفت ای امیر ترا بخدا سوگند مارا نکشی تا بسا می یاشامانی من فرمان داد تا مه را آب دادند

همان پسر بر خاست گفت یا اینها الامیر ما میهمان تو شدیم و اکرام ضیف بر همه کس لازمست پس من همه را آزاد کرد

و در حبیب الصبر از تاریخ یافعی روایت کرده که روزی یزید به من بن زانده رسید گفت : ای امیر مرا سوار کن

مهن شترو اسب و استر والاغ و کنیزی بوی داد و گفت اگر میدانستم که خداوند مرکوبی غیر از اینها خلق کرده ترا نیز بر آن سوار میکردم و یکدست لباس هم از حریر بوی انعام نمود و فرمود اگر لباسی غیر اینها از حریر میسر بودی آنرا نیز بتو میدادم

و در ایامی که من والی ین بود حکایت نمود که وقتی منصور در طلب من جدیت نمود و من در بغداد مخفی بودم و میترسیدم که مبادا کسی بی مرا باز یابد از اینجهت هیئت خود را تغییر داده بر شتری نشستم و عبا می پوشیده بجانب بادیه رستم چون از دروازه بغداد خارج شدم شخص سیاه چرده که ششیری حمایل داشت دست زد و زمام شترم را گرفت و شتر را خوابانید و دستهای مرا گرفت و من متوهم شدم گفتم چیست ترا ؟

گفت تو می آنکس که امیر المؤمنین ترا میطلبید، گفتم من کیستم ؟ گفت من بن زانده

گفتم بترس از خدا ، من من نیستم

گفت دست از این سخن بردار من ترا خوب میشناسم

پس من هفتی از جواهر که همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر باضافه مضاعف و جویست که منصور بتو بدهد اینرا بگیر و چنان پندار که مرانیدی که خون من ریخته نشود آن سیاه بآن هفت جواهر نگاه کرد پس از آنکه غایت قیمت آن بر او منکشف شد گفت از

تو چیزی سؤال میکنم اگر موافق واقع جواب گفتم دست از تو برمیدارم ؟ گفتم پیرس گفت امروز تو بصفت جود و سخاوت موصوفی خبر ده مرا که هرگر تمامی مال خود را بکسی بخشیده گفتم نه گفت نصف مال خود را بخشیده گفتم نه همچنین سؤال کرد تا بشتر رسید ، من شرم داشتم بگویم نه گفتم بگمانم بخشش من باین درجه رسیده

گفت این سهلت و من سیاه یزید هتم و ماهی بیست درهم از منصور بمن میرسد و قیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون اینرا من بتو بخشیدم تا بدانی که در عالم کسی هست که سخاوتش از تو بیشتر است و بجود خود متعجب نباشی ، آنگاه هفت را بکنار من انداخت و رفت هر

چه ندا کرد جوابی ندا

و در انسال حید بن قطبہ والی خراسان بدر کابل جنک کرد

و در سنه صد و پنجاه و سه عبید پسر دختر ابی لیلیا قاضی کوفه از دنیا رفت و بجای او

شريك بن عبدالله النخعي قاضی كونه شد

و ايضاً در اينسال امر كرد منصور پو شيدن كلاه بلند كه ابودلامه شاعر گفت

و كنا نرجي من امام زيادة

ف زاد الامام المصطفى في القلانس

ترا ها على هام الرجال كانوا

دانان يهود جللت بالبرانس

و در سنه صدو و پنجاه و چهار منصور رفت بجانب شامو بيت المقدس

و در سنه صدو و پنجاه و پنج منصور پسرش مهبدي را روانه كرد بجهت ساختن شهر راقه

(بالراوالفاه بلمتمصل البناء بالوند)

و در سنه صدو و پنجاه و هشت در ششم ذبيحۀ الحرام منصور بن محمد بن علي بن

عبدالله بن عباس در بئر ميمون كه در نزديكي مكه معظمه است از دنيا رحلت كرد در سن شصت

و چهار سالگی

و از هشام گلبی نقل شده كه ملاكت منصور در سن شصت و هشت بوده و در بئر ميمون يا

در حجون كه قبرستان مكۀ معظمه است دفن شد و در پنجشنبه نوزدهم ذبيحۀ همانسال مردم در بغداد

با پسر بزرگ منصور كه مهدی عباسی باشد بيعت نمودند

و در سنه صد و پنجاه و نه حميد بن قحطبه والی خراسان در خراسان از دنيا رفت

و در سنه صدو و شصت جناب خليل بن احمد بصری در بصره از دنيا رفت و بضی از

وقايح و حالات ایشان در فصل هشتم از باب ششم در ضمن مدفونين در بصره ذکر شد و گفتيم كه علم

عروض را او استخراج نمود و در در المصلوٰه است و قتيكه او مشغول علم عروض بود پسرش بر

او وارد شد و او را بان حال ديد بيرون شو بپر دم گفت پدرم ديوانه شده

مردم براو وارد شدند و او را در آنحال ديدند گفتند سرت چنين ميگويد ؟ پسرش گفت

لو كنت تعلم ما اقول عندي

او كنت اعلم ما تقول عدلتكا

لكن جهلت مقالتي فضلتني

و علمت انك جاهل فذرتكا

و از كلمات خليل بن احمد بصری است > ان لم تكن في هذه الطائفة يعني اهل العلم

اولياء الله فليس لله ولي غيرهم و اولياء الله الذين يتولونه بالطاعة و بتولاهم بالكرامة و هم الذين

ادوا فرائض الله و اخذوا بسنن رسول الله ص و تورعوا عن معارم الله و زهدوا في عاجل الدنيا و رغبوا

في آتئ الله لا خوف عليهم من لوعق مكروه و ولاهم يعززون بفوات مأمول

و ايضاً در سنه صدو و شصت مردم باموسی الهادی ابن مهدی الخليفة بولایت عهد بيعت کردند

و در اينسال مهدی خليفه مسجد ينفير ص را وسعت داد

و در سنه صدو و شصت و يك سفیان نوری و ابراهيم بن منصور زاهد از دنيا رفتند در

مجمع البیان است كه به ابراهيم گفتند چه شده است مارا كه دعا ميكنيم و باجابت نميرسد گفت

چون شما خدا را شناختيد و اطاعت او را نكرديد و ينفير ص را شناختيد و سنتش را متابعت نكرديد

و قرآن را شناختيد و باو عمل نكرديد و نعمت الهی را صرف كرديد و شكر او را بجای نياورديد

و بهشت را دانستيد و او را طلب نكرديد و جهنم را فهميديد و از او نگرينغيد و شيطان را

شناختيد و او را اطاعت ميكنيد و مرك را دانستيد و خود را مهيا بجهت مردن نكرديد و مرده هايتان را

دفن كرديد و از آنها هبرت نكرديد و از هيو ب خود فراموش نكرديد مشغول هيچ جویی مردم شد بد الخ

و در سنه صد و شصت و دو عبدالرحمن بن زیاد قاضی افریقیه از دنیا رفت و سنش زیاده بر نود بود و سبب موتش آن بود بکروز مامی خورد باشیر یعنی بن ماسویه طیب حاضر بود گفت اگر طب صحیح است باید این مرد امشب ببرد و همانشب هم مرد

و ایضا جناب ابراهیم بن ادهم بلخی که از ابناء ملوک بود و در زهد و عبادت مشهور بود از دنیا رحلت فرمود و همچنین سیویه استاد تهرین در اینسال از دنیا رحلت کرد و سفیان ثوری هم بقولی در اینسال از دنیا رفت

و در سنه صد و شصت و سه ، ابوالاشهب جفر بن حیان در بصره و بکار بن شریح قاضی مراحل از دنیا رفتند

و ایضا حکیم بن عطاء السلق به المفتح بجهنم واصل شد و او مرد ساحر و شعبده بازی بود و قصر القامة و کرپه النظر بود و بجهت آنکه صورت قبیض را مردم نبینند چهره از طلای احمر ترتیب داده بود که بر روی خود میکشید و باین سبب مقنع میگفتند و منزل او در مرو بود آخر الامر به ماوراء النهر رفت و دعوی الوهیت نمود

و آنملون در سحر و شعبده بسیار مهارت داشت و مدت دو ماه هر شب از چاهمانده مامصورتی مدور و منور بیرون میآورد که دو فرسخ در دو فرسخ روشنایی میداد

و مهدی عباسی که خروج او را شنید ابو سعید جری را بالشکر ظفر اثر باوراء النهر فرستاد و ابو سعید مدتی او را محاصره نمود بعد که مقنع فهیبه ظفر بانسگر اسلام است تمام لشکر خود حتی نسوان و صبیان را مسموم نمود آنگاه اجساد آنها را سوزانید و خود را در خم نیزاب انداخت تا جمیع اجزایش در میان نیزاب بگداخت

بعد از این جاریه که از مقنع گریخته بود و مضنی شده بود بیرون آمد و پیام قلعه رفت فریاد زدای لشکر اسلام اگر مرا امان دهید در قلعه را بکشایم ابو سعید او را امان داد و کیفیت واقعه را از کتیزک معلوم کرد و مواز جهالت مقنع متعجب شدند

و خروج مقنع در سنه صد و پنجاه و نه بود و بدرک واصل شدنش در سنه صد و شصت و سه بود کدافی تاریخ حبیب البر

و در سنه صد و شصت و شش ، مهدی بن منصور اخذ بیعت کرد از برای پسرش هرون الرشید بولایت عهد بعد از برادرش موسی الهادی بن مهدی بن منصور و ملقب شد هرون در اینسال به رشید

و در سنه صد و شصت و هفت امر کرد مهدی بن منصور بتوسعه مسجد النبی س و در سنه صد و شصت و هشت حسن الامیر ابن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ع از دنیا رحلت فرمود

و در سنه صد و شصت و نه مهدی خلیفه ابن منصور الدوائقی از دنیا رحلت نمود در بیست و دوم محرم الحرام در قریه ماسبدان و قبرش هم در همانجا میباشد (و ماسبدان در طرف نهر روان است در سین حلوان از برای کسیکه قاصد همدانست و در او قبر مهدی عباسی است و فضلا اثری از او نیست) و مدت خلافتش ده سال و یکماه بود و عمرش چهل و سه سال بود و در همان روز فوت مهدی خلیفه مردم با پسرش موسی الهادی بیعت کردند بخلافت

وایضا در اینسال حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی ع قبل فسخ ظهور فرمود ودر هشتم ذیحجه العرام هینسال آن بزرگوار باجمعی از سادات حسنی در فسخ شهید شدند ودر فصل سابق فی الجمله از کیفیت شهادتشان و قتلشان ذکر شد

و در سنه صد و هفتاد موسی الهادی خلیفه ابن مهدی بن منصور از دنیا رفت شب جمعه نیبه ماه ربیع الاول در عسی آباد (وادمطه است در شرقی بغداد)

وایضا در اینسال نافع که یکی از قراء سبیه است ازدنیارفت وایضا در همان شب فوتهادی مردم بابرادرش هرون الرشید یمت کردند و مادر موسی ورشید خیزران یمانیه بود و تولد رشید درری آخر ذیحجه سنه صد و چهل و هشت بود

وایضا در همان شب نیبه ربیع الاول سنه صد و هفتاد عبدالله مأمون متولد شد لذا آنشب به لیله هاشبیه اشتها یافت زیرا که خلیفه مرد و خلیفه بتغت سلطنت نشست و خلیفه متولد شد و در شوال همین سال محمد امین بن هرون الرشید از زبیده بنت جعفر بن منصور متولد شد پس مأمون شش ماه از امین بزرگتر بود

و در سنه صد و هفتاد و سه خیزران مادر رشید در بغداد از دنیا رفت و او را در مقابر قریب دفن کردند

و در سنه صد و هفتاد و پنج جناب یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی ع در دیلم خراج فرمود

وایضا در اینسال رشید از برای برش محمد امین عقد ولایت عهد بست و او را ملقب نمود بامین از حرمی که مادرش زبیده داشت باین امر

و در سنه صد و هفتاد و شش جناب یحیی صاحب دیلم در بغداد در حبس هرون از دنیا رفت در سن هشتاد و چهار و در مدینه طیبه او را دفن کردند

و در سنه صد و هشتاد : سیبویه استاد نحوین در قریه یمیه که از قرائ شیراز است از دنیا رفت و در در السلوک است در وقت مردن که سرش بزناوی برادرش بود برادرش گریه میکرد سیبویه چشم باز کرد و این شعر را انشاد کرد

اخین کنا فرق الدهر بیننا
الی الفایة القصوی ومن یامن الدهرا

و جهت آنکه او را سیبویه گفتند چنانچه خطیب بغدادی گفته آستکه سیبویه خوش صورت بود و در طرف صورتش مثل دو سیب سرخ باطراوت بود

وایضا در این سنه علی بن حمزه المعروف بالکمالی النحوی که یکی از قراء سبیه است درری از دنیا رفت

وایضا ابو یوسف قاضی که اکبر اصحاب ابوحنیفه بود از دنیا رفت و قبرش در صحن کلنطین معروف است

و در سنه صد و هشتاد و دو رشید یمت گرفت از برای عبدالله مأمون بولایت عهد بعد از امین و او را والی خراسان تاهمدان نمود و ملقب نمود او را بأمون

و در سنه صد و هشتاد و سه در بیست و پنجم ماه ربیع حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع به طرب مسوم شهید شد

فصل هشتم

در مقابر شریفه واقعه در کاظمین ع و بقداد و اطراف این دو بلد از امامزادگان
عظام و علما، اعلام

بدانکه از سعادت حظیه است ورود جنازه بعزم مطهر کاظمین (ع) ثقه الاسلام نوری
در دارالسلام از عالم جلیل ملا اسمعیل طعاصی از والد ماجدش العالم المامل الکامل الولی
زین العابدین سلماسی نقل کرده و حکایتش مفصل است و حاصلش آنستکه در سنه هزار و دوست و چهل و شش
که سنه طاهون عام در تمام دیار بود آب دجله زیاد شد که بلد مقدس کاظمین را آب گرفت و آب افتاد
میان صحن مقدس پس جمعی از کاظمین بکشتی نشسته رفتند بسامراه و کاظمین خلوت شد و چهل روز
درب صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه مقدسه بجهت خاطر من امر کرد که درب صحن مقدس
را باز کردند من داخل صحن مقدس شدم دیدم ملا علی نامی که از اهل علم و فضل بود میان صحن
است و معلوم شد که در تمام این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا نیش میکردی
گفت حسب اعتقاد ضیفی داری این آیه شریفه را تلاوت کرد «وفی السماء رزقکم و ما توعونون»

پس فهیمد در این مدت روزیش از غیب میرسیده پس در حرم مطهر را باز کردم و مشرف
شدم میان حرم مطهر و بعد سه روزه وقت ظهر بگمربه درب حرم را باز میکردند و من مشرف میشدم
و زیارت میکردم و نماز میخواندم و بیرون میشدم و در را می بستند بگروز در خواب دیدم که میان حرم
مطهر مشغول زیارت هستم و کسی غیر من میان حرم نیست بعد در عالم رؤیا دیدم جنازه را داخل
صحن مقدس نمودند از درب پایین پای مبارک که با او نه نفر یا زیاد تادوازده نفر بودند و با جنازه
دو نفر سفیدپوش بودند بهیستی که در خواب فهیمد اینها ملکند که موکلند بجنازه پس آمدند تاریدند
بزدیک ایوان شریف دیدم مولایم موسی بن جعفر ع را که در میان حرم مقدس است و خطاب فرمود
بآن دو نفر و بزبان فارسی فرمود (جرات نالینجا ؟) پس آن دو خجالت کشیده بگوشه رفتند جنازه
را آوردند میان حرم مطهر و زیارت مختصری دادند سؤال کردم که این جنازه کیست ؟ اسم کسی
را بردند که من او را میشناختم که آدم بدعلی و متبکت و متجری در معاصی است پس من تعجب کردم
که این آدم مجرم و معصیت کار چه شد که امرش باین درجه از آفرینش اشفاق آفرید

پس از شست شغف و امیدواری بشفاعت ائمه اطهار مرا رقت و گریه دست داد و از خواب
بیدار شدم پس وضو ساختم و داخل حرم مطهر شدم چون ایستادم میان حرم پدر همان موضعی که در خواب
ایستاده بودم دیدم جنازه همان شخصی را که در خواب دیده بودم آوردند و او را زیارت مختصری دادند و بالجله
ابداً اختلافی با آنچه در خواب دیده بودم نداشت الا در ظاهر بودن حضرت موسی بن جعفر (ع)
و حضور ملکین

پس من میبوت شدم و سؤال کردم از آن میت دیدم همان کسی هست که در خواب از برای
من اسم بردند بینه انتهی
لکن آخوند ملا زین العابدین اسم آن شخص را نبرد که مبادا مفتضح و رسوا شود و در این
فضل سه امر است

امراول در مقابر شریفه واقعه در کاظمین

اما از امامزادگان عظام در صحن مطهر کاظمین دو قبر است باقمه و گنبد و کاشی منسوب بدو فرزندان حضرت موسی بن جعفر ع که در فصل پنجم فی الجمله اشاره شد و ایضا در بلده طیبه دو بقعه شریفه است، منسوب بسید مرتضی علم الهدی و برادر بزرگوارش سید رضی و بقعه جناب سید مرتضی در بازاریست که منتهی میشود بیاب قبله صحن مقدس و از او شبکه مفتوح است ببا زار و صحن مختصری هم دارد و بقعه جناب سید رضی جامع نهج البلاغه در کوچه ایست قریب بیازادیکه مقبره برادرش سید مرتضی علم الهدی هست لکن در باب پنجم گفته شد که قبر شریف این دو امامزاده محترم در کربلا معلی است و محل دفنتان و تاریخ ولادت و رحلتان نیز بیان شد

و شاید این دو موضعی که در کاظمین است موضوعیت که اول آنجا دفن شده اند بعد جسدشان را حمل نموده اند بکربلا معلی و آنجا دفن کرده اند و ظاهر آن در کاظمین از مقابر شریفه امامزادگان عظام زیاد باشد چون معروفست بقابر قریش لکن اسماء شریفه و مقابر متبر که شان برای احقر معلوم نیست

و اما بزرگان از علمای اعلام که در کاظمین مدفونند

اول الشیخ الاجل السید محمد بن محمد بن نعمان المفید که عامه و خاصه بکثرت فضائل آن جناب معترفند و از ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت شیخ مفید را متی است بگردن هریک از امامیه و از خطیب و غیر او نقل شده که گفت خداوند بپوت او اهل سنت و راحت داد و گفته شد در تنسیع جنازه او هشتاد هزار شیمه حاضر بودند و کافی است در فضل او توقیعی که حضرت صاحب الزمان ع باو نوشته اند و در روضاتست که تولد ایشان در روز یازدهم ذیقعده العرام سنه سیصد و سی و شش یا هشت بوده و رحلتشان در شنبه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و مرحوم سید مرتضی بجنازه شان نواز خواند و در رواق پائین پای امامین دفن شدند و در روضاتست انه من اجل مشایخ الشیعه و رئیسهم و استادهم و کل من تأخر عنه استفاد منه و فضله اشهر من ان یوصف فی الفقه و الکلام و الروایة اوتق اهل زمانه و اعلمهم انتهت ریاست الامامیه الیه فی وقته تا آنکه میفرماید قریب بنویست کتاب تصنیف کرده و از آنجمله است کتاب مقننه و کتاب ارشاد و کتاب الیون و الحسن و روایتشان غالباً از شیخ جلیل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه است از شیخ صدوق هم روایت فرموده و جمع کثیری هم از بزرگان علماء از ایشان روایت کرده اند مثل شیخ طوسی و نجاشی و سالار بن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابو الفتح کراچکی. و حضرت حجة الله مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه سه تویق با ایشان مرقوم فرمودند در سه سال هر سالی یک تویق و عنوان هر سه تویقشان اینست للآخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله محمد بن محمد بن نسیان ادام الله اعزازه

بعد از این عنوان در هر تویق کتابتی و مطالبی ذکر فرموده اند و مسلم است که در فیهت کبری از حضرت حجة الله تویق از برای احدی صادر نشد مگر از برای شیخ مفید و نقل شده که وقتیکه او را دفن کردند دیدند روی قبر مقدسش بخط حضرت حجة الله نوشته شد

لا صوت الناعی بقفدک انه
بوم علی آل الرسول عظیم

فالعدل و التوحید فیک مفید
تلیت هلیک من الدروس علوم

ان کان قدحیت فی جنت الثری
و القام الیهنی یفرح کما

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده که شیخ مفید در عالم رؤیا دید صدیقه طاهره (س) را که حسن و حسین (ع) با آن مضمره بود فرمود یا شیخ علم و لدی هذین الفقه و شیخ مفید با سید مرتضی علم الهدی در مسئله مباحثه و مجادله کردند قرار دادند که مطلب را نوشته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کنند مسئله را نوشته گذارند بالای مرقد آنحضرت صباح آنروز دیدند در جواب نوشته شده العنق مع و لدی و الشیخ معتدی و در روضات از فهرست شیخ طوسی نقل کرده که روزی دیده شده مثل روز وفات شیخ مفید از کثرت ازدحام و کثرت گریه بر او

و مناظرات و حکایاتش با مخالفین زیاد است

منجمه این ادب در آخر سرائر فرموده که یکروز شیخ مفید در مجلس علی بن عیسی رمانی بود مرد بصری از علی بن عیسی سؤال کرد از صحت حدیث غدیر و حدیث بودن ابابکر با یضبر (ص) در غار ؟

علی بن عیسی گفت: خبر غار درایتست و خبر غدیر روایت است و درایه مقدم است بروایت بعد که آنرد بصری رفت جناب شیخ مفید فرمود: چه میگوئی درباره کسی که مقاله با امام عادل بنساید، گفت او کافر است، بعد گفت فاسق است، فرود چه میگوئی در باب امیر المؤمنین (ع) امام عادل بود؟ گفت بلی فرمود طلحه و زبیر در جنگ جبل با او مقاله کردند؛ گفت بلی لکن بعد توبه کردند

فرمود جنگشان با امیر المؤمنین (ع) درایتست و توبه شان روایت و درایت مقدمست بروایت

علی بن عیسی رمانی نوشت انت المفید حقا - بعد خبر مناظره شان بضم الدوله دیلمی رسید خیلی مفید را اکرام نمود و جوایز زیادی باو داد

مولف گوید شاید غرض شیخ مفید نیز هایشه و معاویه هم بوده که هایشه درجبل با حضرت امیر ع مقاله کرد و معاویه در جنگ صفین و حق اسم آنرا نبره است

دوم الشیخ الاتم الاظم ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی استاد شیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیاره و او از کلینی روایت میکند - و از بزرگان اصحاب سعد بن عبدالله القمی بوده

و ایشان سی سال قبل از رحلتشان که سنه سیصد و نه باشد مشرف شد بزبارت بیت الله الحرام چون در آنسال فرامطه حجر الاسود را میبردند بسکه معظه که بجای خود نصب کنند، شیخ جعفر بن قولویه با روزی تشرف بلبقاء حضرت حجة ع قصد حج کرد که وقت نصب حجر الاسود خدمت آنحضرت مشرف شود چون ببیند زسید مریش شد لذا نایبی گرفت و بسکه فرستاد و رقه نوشت و باو گفت این رقه را میدهی بآنکس که حجر الاسود را نصب کند و در آن رقه سؤال کرده بود از مدت عمر خود و از آنکه از این مرض خوب میشود یا نه > آنشخص مشرف شد بسکه معظه روزی که میخواستند حجر الاسود را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول بخادم کبه داد که او را نزدیک رکن جای دهند که ببیند چه کسی حجر را نصب میکند هر کس که حجر را گذارد! اضطراب کرد و افتاد تا آنکه شخصی گندم گون نیکو روئی آمد و حجر را برداشت و بجای خود گذارد، حجر بجای خود مستقر شد صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگردید من عقب آن آقا رفتم و مردم را از خود برحمت دود میگردم و دنبال او میرفتم و مردم خیال کردند

که من دیوانه شدم لذا راه برای من باز میکردند و من بتجیل و آن آقا آهسته و با وقار میرفتیم و باو میرسیدیم - تا رسیدم بجایی که کسی نبود، آقا روی بن کرد و فرمود بیایور آنچه بانو هست رقه را بدستش دادم بدون آنکه آنرا ملاحظه کند، فرمود باو بگو که از این علت خونی بر تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد، پس مرا گریه روی داد و دیگر نتوانستم حرکت کنم، این را فرمود و رفت پس نایب جناب شیخ از مکه مراجعت کرد و این خبر را بشیخ داد، چنان شد که آن حضرت خبر داده بود

و در روضاقت که در سنه سیصد و ده قرامطه که جمعی از خوارج بودند و رئیس ایشان ابوطاهر سلیمان قرامطی حاکم بحرین بود در روز تروبه داخل مکه شدند و اموال حاج را غارت کردند و قتل عظیمی در مکه و شبوات و نواحی آن نمودند حتی در مسجد الحرام بلکه در جوف کعبه معطمه و مقتولین را در مسجد و در چاه زمزم دفن کردند و امر کرد در خانه را کنند و پرده خانه را قطع کردند و بین اصحاب خود قسمت نمودند و حجر الاسود را بردند بهجرا که از بلاد بحرین است و در هجر بود که در سنه سیصد و سی و نه که قرامطه حجر الاسود را برگردانیدند بسکه که درجای خود نصب کنند

الحاصل این يك خرابی بود که در خانه کعبه واقع شد و بقتضای بعضی از اخبار و تواریخ این بیت شریف مکر و خراب شد:

منجمله در ایام یزید بن مویبه بدست حسین بن نیر کافر واقع شد و تکیه خواست عبدالله بن زبیر را بگیرد و بعد از این بفاصله یازده روز آنسلمون بجهنم واصل شد و **منجمله** در سنه هزار و سی و نه مسجد و خانه کعبه از صدمه سیل خراب شد و آب در جوف کعبه بقدر دو قامت بالا آمد و بسبب آن سیل و خرابی چهار هزار و چهل و دو نفر هلاک شدند **منجمله** شخصی که معلم اطفال بود و منزلش در مسجد الحرام بود با سی نفر اطفال کوچک همه در میان مسجد الحرام هلاک شدند و قریب به ثلث کعبه از طرف میزاب خراب شد و سید اجل الامیر زین العابدین **الکاشانی** که از تلامذه مولانا محمد امین استرآبادی و از مجاورین مکه معطمه بود سعادت یافت بتأسیس آن

الحاصل رحلت جناب شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در سنه سیصد و شصت و نه بوده و قبرشان در رواق مطهر کاظمین پایین پای مبارک نزدیک قبر مرحوم شیخ مفید است و ایشان خالوی محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی است استاد شیخ کراچکی

صوم - علامه البشر سلطان الحكماء و المتکلمین محمد بن محمد بن الحسن المشهور به **خواجه نصیر الدین**

و در معتد رگت که ولادتشان در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت بوده در طوس و اصلا از اهل جهرودم بوده اند و رحلتشان در بغداد روز شریف غدیر سنه ششصد و

هفتاد و دو بوده و قبرشیش در رواق بالای سرقبر مطهر کاظمین معلومست و در **فوائد الرضویه** از ابن داود نقل کرده که فرمود **خواجه نصیر الدین** در درس معقق

اول حاضر شد

معقق خواست بجهت احترام خواجه درس را ترك کند ، خواجه نگذاشت لذا درس را بانام

روسانید، در بین دوس گفتن رفته کلام باینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیار در قبله
خواجه گفت وجهی از برای استحباب تیار بنظر نمی آید بجهت آنکه تیار اگر از قبله است بنیر
قبله حرامست و اگر از غیر قبله است قبله واجبست پس راهی از برای استحباب تیار نیست محقق
فرمود تیار از قبله است قبله خواجه ساکت شد و رساله در این باب نوشت و بجهت خواجه فرستاد
خواجه پسندید او را

و آن رساله را این عهد در مهلب نقل فرموده بعد میفرماید که استحباب تیار برای اهل
عراق ومن والا هم است و این بنا بر آنستکه قبله بید حرم باشد و جهات حرم مختلف است و ست یسار
کبه بیشتر است از بین آن پس تیار انحرافست از قبله قبله لامنها الی غیرها و لامن غیرها الیها
انتهی و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی است چنانچه در شرح دیباجه قواعد علامه فخر
الحقین نقل فرموده در شرح حدیث شریف که حضرت یغبر (ص) با امیر المؤمنین ع فرمود
«یا ابا الحسن، ان امموسى افتقرت علی احدی و سبیم فرقة فرقة ناجية و الباقية فی النار و ان امة
عیسی افتقرت علی اثین و سبیم فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امی سفترق علی ثلث و
سبیم فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار قتل یا رسول الله ص فنن الفرقة الناجية قتل ص التمسک بما
انت و اصحابک علی

مرحوم خواجه فرموده سایر فرق مسلمین مشترکند در اصول معتبره در ایمان

و اما فرقه امامیه با تمام فرق مسلمین مختلفند در اصول معتبره در ایمان پس اگر یکی از آن
فرق هفتادو دونامی باشند باید همه هفتاد و دو فرقه ناجی باشند نه فرقه واحده و فرقه که مخالفند با
سایر فرق در اصول ایسانی همان فرقه امامیه است نه غیر آنها و سید جزا زری بعد از نقل این عبادت
میفرماید که جمیع فرق غیر امامیه اجماع کرده اند که شهادتین مناط نجات است بقوله ص « من قال
لا اله الا الله دخل الجنة »

اما فرقه امامیه اجماع دارند که فجائی نیست مگر بدوستی اهل البیت تا حضرت حبه الله
فی الارضین و به برات از دشمنان ایشان علاوه بر شهادتین پس این فرقه مبینند با جمیع فرق در
آنچه موجب نجات از مهالک میشود و مؤید اینست فرمایش حضرت رضاع که در ورود به نسا بود
فرمود « بشروطها و انا من شروطها »

و در مقام حکایت لطیفی از جناب خواجه نقل فرموده که: دسفری مرحوم خواجه سواد کشتی
شد و در آن کشتی سی نفر مسلمان بودند و سی نفر یهودی ناگاه دریا بوج آمد و کشتی متلاطم شد
بعینی که مشرف شد بغرق شدن، رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه بزنند قرعه باسم
هر که آمد او را میان دریابیندازند، همین قسم بکنند تا کشتی سبک بشود پس مولانا خواجه حیل
کرد و ساکنین کشتی را در حوضه مدوری نشانید باین قسم که بعد از هر چهار نفر مسلمان پنج نفر
یهودی نشانید و بعد از هر دو نفر یهودی یک نفر مسلمان نشانید، پس شروع نمودند بقرعه (نه نه
میشردند و نهی را میان دریا میانداختند)

باین حیل تمام یهودیها را میان دریا انداختند و مسلمانها سالم ماندند - و این مطلب از جمله
کرامات خواجه شمرده شده است و استاد این حقیر علام فہام آقا سید حسن کاشی نقل کرده :
وقتی که خواجه رفت بغداد این حاجب سنی متعصب صیت علم و فضل او را شنید خواجه خواست

از شط عبور کنند این حاجب گفت او را میان شط انداختند این حاجب گفت استهزاء: اجیبی تلبه قلب نازنین خواجه سوخت «خصوصا از این کله این حاجب»

بعد از اینکه هلاکوخان مسلط شد بیفداد بسی خواجه و مستصم عباسی را بقتل رسانید این حاجب از ترس پنهان شد هر چه کردند او را نیافتند خواجه حکم کرد بهر منزلی از منازل بفداد گوسفندی بوژن معینی بدهند و بعد از چند روز او را بگیرند نه و زنش کم شده باشد نه زیاد صاحب منزل این حاجب نزد وی آمده و چاره پرسید این حاجب گفت روزی بوژن معین باو هلوته بدهند و همه روزه هم يك بچه گرگی باو نشان دهند صاحب خانه این حاجب چنین کرد بعد از چند روز که گوسفندان را پس گرفتند همه گوسفندان یا چاق شده بودند یا لافر بشیر گوسفندی که بسزل این حاجب داده بودند که بوژن روز اول باقی مانده بود

خواجه فرموده این حاجب در همین منزل است او را گرفته بیاورید رفتند و این حاجب را گرفته بردند نزد خواجه امر کرد این حاجب را ببرند میان زندان حبس نمایند چنین کردند بعد از چند روز این حاجب زندانبان را تهدید نموده از ترس او را رها کرد خبر بخواجه دادند خواجه خیلی خلقش تنگ شد هر قدر تفحص نمودند این حاجب را نیافتند خواجه دروازه بانها را طلبید و فرمود از حال تا چند روز دیگر هر که بخوهد از دروازه عبور کند انگشت سیاه و وسطی را مقابل او نگه بدارند بگویند «این چند است» اگر جواب متعارف داد او را رها کنند و اگر جواب غیر متعارف داد او را گرفته نزد خواجه حاضر نمایند پس چند روز هر که از دروازه عبور میکرد چنین میکردند و جواب میداد که «دو تا است» تا یکروز صبحی دیدند مرد ژولیده فقیری میخواهد از دروازه عبور کند انگشت سیاه و وسطی را مقابل او نگه داشته گفتند «این چند است»

گفت «این هفت هندسه است و اگر معکوس نگه داشته شود هشت هندسه میشود»

او را گرفته آوردند نزد خواجه فرمود این مرتبه از برای تو نجاتی نیست امر کرد او را در جوف نند بیچیده اینقدر با پا روی زمین ببالند که امامش از دبرش خارج شود چون خواستند چنین کنند سنیها فریاد زدند اگر چنین کنید آسمانها خراب میشود خواجه فرمود چنین کنند اگر آسمان ترق بویتی کرد او را رها کنند والا ببالند تا هلاک شود! چنین کردند تا این حاجب هلاک شد

و قریب باین مضامین در کتاب **قصص العلماء** نقل فرموده لکن از جهاتی این قصه را تکذیب میکنند و الله العالم

(چون وجه کذب این حکایت واضح است لذا بهتر بود که اصلا این حکایت موضوعه در این کتاب ذکر نمیشد جهت کذبش آنست که فوت این حاجب چنانکه در **ولیات الاعیان** و **کتب دیگر** است و احقر نیز در سوانح الامام خود ذکر کرده در ۲۶ شوال ۶۴۶ بوده و استیلای هلاکوخان در بیفداد و اقتراض دولت بنی العباس در سنه «خون» بوده که سنه ششم و پنجاه و شش میشود پس دوازده سال پس از فوت این حاجب میشود از اولد مؤلف)

و در **قصص العلماء** نقل فرموده و تئیکه مادر هلاکوخان از دیارفت بعضی از اعظام علماء عامه به هلاکوخان عرض کردند در مهر نکیر و منکر از اعتقادات و از اعمال اموات سؤال میکنند

والده شما هوام است و سر رشته جواب را ندارد خوبست که **خواججه نصیرالدین** را در قبر او همراه کنی که **جواب نکیر و منکر را بگوید** :
 خواججه ملتفت شد که علماء عامه چنین گفته‌اند بهلاکوخان فرمود سؤال نکیر و منکر در قبر برای همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود داشته باشید و فلان عالم که از اعظام علماء عامه است برای مادرت بفرست که جواب نکیر و منکر را بدهد
 پس **هلاکوخان** حکم کرد آن عالم سنی را زنده در قبر مادرش گذاردند و خاک مذلت بر سر او ریختند لع !

در **روضات** نقل فرموده برحوم خواججه در مرض موتش گفتند آیا وصیت نمیکنی که جسدت را حمل نمایند بنجف اشرف ؟ فرمود نه چون حیامیکنم از سید و مولایم موسی بن جعفر ع که بگویم نقل کنند جسمم را از اراض مقدس کاظمین بجای دیگر

و **مرحوم خواججه** بسزله و زبیر **هلاکوخان** بود که از اعظام سلاطین تاتاریه و منوا بود و باموکب سلطان تشریف برد بیفداد بجهت ارشاد و هدایت خلق و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی العباس و ایشان استاد **علامه حلی** و **سید عبدالکریم ابن طاووس** و جمعی دیگر بودند و تصنیفات ایشان زیاد است

چهارم غیاث الدین عبد الکریم ابن احمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب ع
 و **داوده** مانرضیح حضرت جعفر الصادق بود و **عبد اوداود** منسوبت باو و جناب سید عبدالکریم صاحب تصنیفات عدیده است و این بزرگوار اوحد عصر خود بود و ولادتشان در شعبان سنه ششم و چهل و هشت بود و رحلتشان در شوال سنه ششم و نود و سه بود و محل ولادت و مدفنش معلوم نیست غیر آنکه در کتاب امل الامل است و کان اوحد زمانه حائری المولد حلی النشاء باندادی التحمیل الکاظمی الغانیه پس ظاهر آنستکه مدفنش هم در کاظمین بوده (۱)

و در **هدیه الاحباب** فرموده در حله مزار شریفی است منتسب باوانتهی و ایشان از تلامذه پدرش و عموش و علامه حلی و محقق طوسی بود
 و از این **داود** نقل شده که جناب سید عبد الکریم در چهار سالگی مستثنی از معلم شد و استعمادی ندارد چون بعضی از علماء در صباوت بدرجه اجتهاد رسیدند

منجمه علامه حلی که در صباوت بدرجه اجتهاد رسید و مردم انتظار میکشیدند بلوغشان را که تقلیدشان بکنند

و **منجمه** برشان **فخر المحققین** که در ده سالگی بدرجه اجتهاد رسید چنانچه در **فوائد الرضویه** است

و **منجمه فاضل هندی** که شروع نمود بتصنیف و حال آنکه دوازده سالش کامل نشده بود و فارغ شد از تحصیل معقول و منقول و حال آنکه سیزده سالش کامل نشده بود

۱- پس احقر گوید چون مسلم نیست نزد مؤلف بودن قبر آن مرحوم در کاظمیه اولی بود که در رقبور مسلمه در آنجا شمرده نشود از ولد مؤلف

و ایضا در فوائد الرضویه است که از شیخ الرئیس ابو علی سینا نقل شده که گفت چون بده سالگی رسیدم در بخارا تعجب میکردند از من پس شروع کردم بفقہ و چون بدوازده سالگی رسیدم فتوی میدادم در بخاری بذهب ابو حنیفه پس شروع کردم بعلم طب و تصنیف کردم کتاب قانون را من بس شانزده سالگی بودم

واز ابراهیم بن سعید جوهری روایت شده که گفت دیدم یک بچه چهار ساله را آوردند نزد مأمون عباسی و این طفل قاری قرآن بود و ناظر در رأی و اجتهاد و هروقت گریه میکرد از جوع

و بدانکه والد جناب سید عبد الکریم جناب احمد بن موسی صاحب کتاب بشری بود و والده جناب سید احمد و برادرش جناب سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ ورام بن امی فراس صاحب کتاب مجموعه ورام بوده و والده ماجده جناب سید موسی پدر جناب سید احمد و سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ طوسی بوده که مرحوم شیخ طوسی باین دخترش و بدختر دیگرش که بضی میگویند والده شیخ معتمد بن ادریس حلی است اجازه داد که جمیع مصنفات خودش و مصنفات اصحاب را نقل کند و عموی جناب سید عبد الکریم جناب سید علی بن موسی است صاحب کتاب اقبال و لهوف و جمال الاسبوع و غیر اینها الملقب بسید رضی الدین

واز علامه حلی نقل شده که سید رضی الدین ازهد و اعبد اهل زمان خود بود و ایشانرا در مقامات معرفت و زهد اول میشارند و مراد از سید بن طاوس که در کتب ادعیه و زیارات و در السنه و اقواء شیعه است ایشان هستند چنانچه مراد از سید بن طاوس که در کتب فقهیه است برادرش جناب احمد بن طاوس است و مراد از سید بن طاوس که در کتب اخبار است جناب سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس است

و سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس دو پسر داشت یکی معتمد دیگری علی الملقب برضی الدین چنانچه عموی بزرگوارش علی بن موسی بن طاوس نیز دو پسر داشت یکی معتمد و دیگری علی الملقب برضی الدین صاحب کتاب زوائد الفوائد که در اسم و لقب با پدرش شریک بود

پنجم شیخ احمد بن معتمد بن یوسف البحرانی صاحب کتاب ریاض المسائل و کتاب بلغة الرجال و در روایات میفرماید نزد من ایشان اهل علم علمای بحرین بوده اند رحلتشان در سنه هزار و صد و دو بوده بطاعون عراق و مدفنش در جوار کافلین ع است لکن محل دفنش را معین نفرموده و این غیر شیخ احمد احسانی رئیس طائفه شیعیه است

ششم ابو عبدالله حسین بن احمد بن حجاج الملقب باین الحجاج کان فاضلاً شاعراً ادیباً امامیاً صاحب قصیده معروفه

یا صاحب القبة البيضاء علی النجف من زار قبرک و استشفی لدیك شفی

و گفته شده که او در شهر بمریتة امره القیس بوده

و در روایات از کتاب انوار الضیئه نقل فرموده که شخصی خواب دید که مشرف شده بحرم حضرت سید الشهداء (ع) در حالتیکه حضرت صدیقه طاهره و سایر ائمه اطهار هم تا حضرت

صادق ع آنجا تشریف داشتند و معهد بن قارون که ایراد میگرفت باشمار ابن حجاج در خدمت ایشان ایستاده بود ناگاه ابن حجاج مشرف شد گفتم من بمعهد بن قارون گفتم نظر کن به ابن حجاج گفت من او را دوست نپسندم که باو نظر کنم ناگاه حضرت صدیقه طاهره (س) نظر مضیانه به محمد بن قارون کرد فرمود عبدالله بن حجاج را دوست بداد بدرستی که هر که او را دوست ندارد از شیعیان مایست بعد از بین ائمه سخن بلند شد که فرمودند هر کس ابو عبدالله بن حجاج را دوست ندارد مؤمن نیست

ورحلت ابن حجاج روز سه شنبه یست وهفتم جمادی الاخره سنه سیصد ونود ویک بود و در جوار کاظمین ع دفن شد

و در هدیه الزائرین از ابن خلکان نقل فرموده که قبر ابن حجاج در پایین پای حسرت موسی بن جعفر (ع) است بر حسب وصیت خودش و وصیت کرد که بلوح قبرش قش کنند (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید)

هفتم السید السید المؤید عبدالله بن محمد رضا الحسینی الکاظمینی الشهیر به شبر صاحب کتاب مثیر الاحزان و کتابی در حق

و ایشان در حدود سنه هزار و دوست و چهل بودند لکن تاریخ ولادت و رحلتش در دست نیست (بلکه رحلتش معلومست و آن در ماه رجب سنه هزار و دوست و چهل دو بوده چنانکه در فوائد الرضویه است در سن ۵۴ سالگی

و دیگر آنکه تألیفات آن بزرگوار بسیار بوده و از پنجاه جلد متجاوز و هر چند یکی از آنها کتاب مثیر الاحزان است لکن تمیز از ایشان بصاحب مثیر الاحزان نیکو نباشد زیرا که صاحب مثیر الاحزان معروف که در دست است و طبع شده این ناست ، پس از این نا تمیز صاحب مثیر الاحزان بجا است نه از مرحوم شبر

و مخفی نماناد که مثیر الاحزان دیگری نیز بر می طبع شده و در دست میباشد در دو جلد جلدی نثر و جلدی اشعار و آن از شریف بن عبدالحمین بن صاحب جواهر است - از و لمؤلف) و قبرش در حجره ایست میان رواق مطهر کاظمین و قتیکه از باب القبله وارد میشوند بدست راست کسیکه داخل رواق مطهر میشود

هشتم - السید الجلیل الاوحد السید محسن الکاظمینی

رحلتش در حدود سنه هزار و دوست و چهل بوده و قبرش در کاظمین در کوچه قریب بصحن مطهر است در طرف شمالی آن و معروفست

و از زهد آن بزرگوار نقل شده چیزی نداشت که چراغش را بر روی او بگذارد لذا آجر یا گلوهی نزد خود میگذاشت و چراغش را بر روی او مینهاد

و در مستدرک از عالم عامل ملازمین العابدین سلماسی نقل کرده گفت در خواب دیدم قصر عالی رفیعی که در بوسی داشت و دیدم بدو دیوارهای اومیخهایی زده بودند از طلا گفتم صاحب این قصر کیست ؟ گفتند سید محسن کاظمینی

پس من تعجب کردم گفتم منزلش در کاظمین صغیر بود و باب صغیری داشت از کجا این منزل مال او شده ؟ گفتند چون داخل شد از این باب صغیر خداوند باو فرمود این منزل عالی

کبیر را

نهم - الشيخ اسدالله بن حاجي اسميل الكاظميني صاحب كتاب «مقايس الانوار» ورحلت در سنه هزار و دوست و يست بوده و ظاهر از

روضات آنستکه مدفنش در کاظمين بوده لکن معش معلوم نيست

دهم محمد بن عبدالنبي بن عبدالصانع المحدث الاسترآبادي جدأ والنيشابوري أبأ الهندي مولدأ المعروف به ميرزا محمد الاخباري

شبهه نيست در غايت فضل و وفور علم و جامعيت او فنون معقول و منقول را و كتب زيادي تصنيف کرده ، در روضات است که هشتاد جلد كتاب تصنيف کرد ، لکن مرحوم شيخ جعفر صاحب کاشف النطاء تميز ميکند از او به عدو العلماء و کاغذی نوشت مرحوم فتحعلي شاه و در اوقبايح افضال و مفاصد اعتقادات اين مرد را نوشت ؛ و نوشت « ميرزا محمد کم لا مذهب له » تولدش روز دوشنبه يست و بيکم ذيقعدة الحرام سنه هزار و صد و هفتاد و هشت بودو در حدود سنه هزار و دوست و سي و سه از جانب جناب آقا سيد محمد مجاهد طباطبائي امر بقتلش صادر شد و او در بلده کاظمين بود پس عامه مردم هجوم آوردند و او را قتل رسانيدند

يازدهم - محمد بن احمد بن داود بن علي القمي البغدادي شيخ قيين وقت خود بود صاحب كتاب هزار كبير و شيخ نجاشي و علامه او را مدح و ثنا گفته اند و او در سنه سبصوشست و هشت وفات نمود و در مقابر قریش دفن شد

دوازدهم - الشيخ الفاضل جواد بن سعدالله بن جواد البغدادي الكاظميني

و ايشان اصلا از اهل کاظمين بودند و از آنجا رحلت فرمود باصفهان و غالباً خدمت شيخ بهائي (ره) تلمذ مي فرمود تا آنکه از خصيصين شيخ بهائي شد و بامر شيخ بهائي شرحي بر كتاب «ذبده» و شرحي بر «خلاصة الحساب» نوشت و رسائل ديگري دارد که همه معروفند

سيزدهم السيد اسميل الصدر ابن صدر الدين الموسوي العاملي

و سيد صدرالدين پدر مرحوم آقا سيد اسميل داماد مرحوم آقا سيد جعفر صاحب کشف النطاء بوده و رحلتش در روز سه شنبه دوازدهم جمادي الاول سنه هزار و سيصد و سي و هشت بوده و قبر شريفشان در رواق مطهر کاظمين ع ست با اين بای مبارك معاذي قبر مرحوم شيخ مفيد است تقريباً و مرحوم عالم کامل آقا شيخ اسماعيل قابيني (ره) نقل کردند که يکي از مخدرات هند و از زوجات نوابهاي آنديار که خيلي معروف بود بشخص و بشنول و از ارادت کيشان مرحوم صدر بود ، يکوقتي مشرف شد بسارمه مبارکه و بعد از زيارت حضرت عسکرين ع با يك دليلي رفت بنزل مرحوم صدر بجهت تشرف خدمت بانوي محترمه ايشان صبيه جناب علام فهايم آقا سيد محمد هادي کاظميني (ره) و وارد منزل شد کسی رانديد سرميان حجرات کرد کسي را نديد ؛ سر ميان

مطبخ کرد ديد مخدريه بآيد نشته آتش روشن ميکند عرض کرد بي بي بنزل تشريف ندارند (خود آن مخدريه بي بي عيال آقا بود خجالت کشيد بگويد من هستم) فرمود مشرف شده بجرم

مطهر آن زن بر گشت

بعد که آقاي صدر تشريف آورد بنزل مخدريه عرض کرد امروز نواب هندی آمد بنزل سراغ کرد که بي بي تشريف ندارد درحالتيکه من مشغول طبخ بودم خجالت کشيدم که باين حال مرا بي بي خطاب کرد عذر آوردم خوبست خادمه بجهت من معين فرمايد

آقا فرمود البتہ سزاوار بود خجالت بکشی که شما را می‌ی گفتے چون می‌بی کسی بود که دوازده موضع چادرش از لیف خرما وصله دار بود

می‌بی کسی بود که اینقدر دستاس کشیده بود که از دستش خون جاری شده بود دشما کجا می‌بی کجا ؟

چهاردهم - صفوة الفقهاء سید حیدر بن سید ابراهیم العینی البغدادی الکاتبینی جد سادات متوطنین در کاظمین معروف بآل سید حیدر وفاتشان سنه هزارو دوست و شصت و پنج بود و مدفنان در رواق مطهر کاظمین است در قبر شیخ مفید (ره)

پانزدهم - ابو علی حسن بن هانی المروفي به ابی فواس الشاهر المشهور صاحب **القصاید المعروفة** ولادتش سنه صدو چهل و پنج بود و دحلش در بغداد سنه صدو نود و پنج بود و دفن شد در مقبره شونیزیه کدافی تاریخ ابن خلکان و در هر اصد است شونیزیه مقبره است به بغداد و در او مدفونست جنید و سری سقطی .

و ابو فواس در زمان حضرت رضا (ع) بود چنانچه ابوفراس در زمان حضرت علی بن العسین علیه السلام بود

و بدانکه در زاویه صحن مطهر کاظمین است قبر ابا یوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی القضاة بغداد ، در نامه دانشوران است که ابویوسف گفت در زمانیکه مشغول تحصیل بودم راه میشت بر من چنان تنگ بود که مغذاج جزیه فراهم نیشد از فرط فقر بهای کافه را نداشتم ، بزحمت زیاد کتف گو سفند را بدست آورده افادات استادها تیت میکردم

روزی از محضر استادم رفتم بسزل از درد مجامه بیالم شکایت کردم و لذا خواستم آن زن استخوانهای کتف را که در مدت استفاده اندوخته بودم در سفره نرد من ریخت و گفت آنچه بمانه آورده اینست آن کردار بر من خیلی گران آمد تا آنکه مینویسد : جهت خلطه او با هرون الرشید این بود که مرد بهودی در هسایگی قاضی بود و بر در خانه خود ساباطی بنا کرد که بهسایگان ضرر داشت قاضی آن بهودی را ممانت کرد

بهودی (از روی طمن) گفت هر وقت محفه (هودج) تو باین مقام رسید من او را خراب میکنم روزی هرون فریضه کنیزکی شدخواست با او مضاجعت کند ، خواطرش آمد که این کنیزک مال زبیده میالست از او کناره گرفت زبیده (که میال هرون بود) مطلع شد و زیاد رنجش حاصل نمود و با هرون زیاد ددشتی کرد و گفت ای جهنی از من دور شو !

هرون گفت اگر من دوزخی هستم تو از قید زوجیت من مطلقه هستی در حال هر دو از گفت خود نام شدند زبیده گریان و خلیفه مضطرب شد امر نمود خلیفه تا علماء بغداد را حاضر نمودند و در این مسئله استفتاء نمود هیچیک جوابی که تسلی خاطرشان بشود ندادند خلیفه بسیار متعیر شد پرسید از علماء کسی باقی مانده ؟

گفتند مردی بسیار فقیر از تلامذه ابو حنیفه اسسش ابا یوسف است هرون امر کرد فی الحال ابا یوسف را حاضر نمودند علماءیکه در صدر مجلس بودند ابدأ بوی اهتنا نکردند و قاضی ابو یوسف در صف النعال نشست هرون مسئله را سؤال نمود

ابویوسف گفت خلیفه هرگز خیال گناهی را کرده که خوف از خدا ترا مانع شود

هرون حکایت کنیز را به ای یوسف گفت
 قاضی گفت بیفین بدان که تو از اهل بهشتی
 خلیفه و علماء که حاضر بودند گفتند چه دلیل میگوی؟
 گفت بنس قرآن مجید که میفرماید (واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى
 فان الجنة هي المأوى)

هرون بسیار مسرور شد گفت خلعتی بوی پوشانیدند و او را بصفه سوار کردند بجانباخاناش
 آوردند ابو یوسف چون بسایط خانه یهودی رسید گفت او را خراب کنند

و در کتاب زهر الریغ است که در عهد شاه سلیمان صفوی سنه هزار و هفتاد و دو قرب
 روضه مبارکه کلمتین ع زمین را بجهت مهمی حفر نمودند ناگاه قبری ظاهر شد که بر لوح او نام و
 نشان ابو یوسف نوشته بود پس از آن بر او بنیادی بنا نمودند

و در تاریخ گزیده است که از دولت هرون در یکشب پنجاه هزار دینار بقاضی ابو یوسف که
 شاگرد ابوحنیفه بود رسید چون برادر هرون ابراهیم کنیزی داشت که بسیار حبیه بود و قسم
 خورده بود که نه او را بفروشد و نه او را بکسی بیفشد

هرون عاشق وی شد و او را از برادرش طلب نمود ابراهیم از قسم خوردنش پشیمان شد که
 مبادا خلیفه غضب نماید و او را اذیت کند، چاره از ابو یوسف طلب کرد

گفت نصفش را بفروش بهرون و نصفش را ببخش - ابراهیم چنین کرد و نصفش را فروخت
 بهرون به پانزده هزار اشرفی و نصف دیگرش را بخشید بهرون - و هرون هم در عوض پانزده هزار
 اشرفی دیگر بخشید به ابراهیم، ابراهیم بشکرانه آنکه قاضی ابو یوسف باو چنین حبیه تعلیم کرده
 بود تمام سی هزار اشرفی را بقاضی بخشید

هرون خواست همانشب باوی مقاربت کند و بدون استبراء جایز نبود از قاضی چاره پرسید
 قاضی گفت کنیز را بخلام خود عقد کن و او قبل از دخول طلاق دهد تا آن عقد و طلاق قبل
 از دخول مانع از استبراء گردد

هرون چنین کرد بعد بخلام راضی نشد هرون دهمزار اشرفی بخلام داد که راضی شود و راضی
 نشد هرون از قاضی حبیه سؤال کرد
 قاضی گفت کنیز را بخلام ببخش تا عقد قهراً منفسخ شود هرون بسیار خوشوقت شد و ده هزار
 دینار که میخواست بخلام دهد بقاضی داد

هرون در شب اول صد هزار دینار بکنیز داد کنیز هم دهمزار دینار آنرا بقاضی داد بشکرانه
 آنکه او را بخلیفه رسانیده بود چنانچه پنجاه هزار اشرفی یکشب بقاضی رسید انتهى

و در در المصلوک است که ابو یوسف گفت پدرم در حال صغیری من از دیارفت مادرم مرا
 گذارد نزد تصاری من سه روزه بدون اجازه استادم میرتم ب مجلس درس مادرم میآمد دست مرا میگرفت
 میبرد نزد استادم چون معلم دیدن خیلی حریص تحصیل علم و سه روزه میگریزم و ب مجلس درس حاضر
 میشوم و مادرم مرا زیر میکند و از مجلس درس حرکت میدهد بمادرم عتاب کرد

مادرم گفت چرا طفل مرا فاسد میکنی آخر این طفل یتیم است من چرخ رسی میکنم و بجهت
 این طفل میشنی فراهم میکنم

معلم بادرم گفت بگذاز تحصیل علم بکنند که فالوده با روغن پسته که بسیار غذای لذیذی است بخورد مادرم گفت تویر مرد خرف شده و هفت زایل شده و از نزد او بیرون شد من هم مشغول تحصیل علم شدم تا بدرجه رسیدم که قاضی بغداد شدم و در سفره هرون با او هم غذا میشدم یکروز در سفره فالوده با روغن پسته حاضر بود بین تکلیف خوردن نمودن خواطرم آمد از حرف معلم خود الخ

و ایضا در کاظمین قبر نصرالله بن اثیر الدین محد حزری برادر مبارک بن اثیر صاحب نهایه ابن اثیر و جامع الاصول و برادر علی بن اثیر صاحب کامل التواریخ و اسد النابه فی معرفه الصحابه و خود نصرافه صاحب کتاب مثل السامر است و فاته سنه ششم سی و هفت بوده در بغداد و بخاک رفت در جوار امامین همامین علیهما السلام آن دو برادر دیگر در موصل وفات کردند و قبرشان در موصلست کذا نقل السحت القسی (ده)

و ایضا در کاظمین است قبر جناب فرهاد میرزا معتمد الدوله ابن عباس میرزا و لیمهد فتحعلی شاه صاحب کتاب قطعات زخار و جام جم و غیرهما و بانی صحن مقدس کاظمین (ع)

و ایشان در سنه هزار و سیصد و پنج در طهران از دنیا رفت و جنازه شان را حمل نمودند بکاظمین و در حیره درب صحن مقدس دفن کردند

امر دوم در مقابر شریفه بزرگانیکه در بغداد مدفونند

بدانکه از امامزادگان محترم و از رواة و اصحاب ائمه ع در بغداد زیاد است

منجمله چهار نفر نائب خاص حضرت ولی الله الاعظم (ع)

در هدیه الزائرین محدث قمی فرموده از جمله تکالیف زوار در ایام توقف در بلده طیبه

کاظمین رفتن ببنیاد است بجهت زیارت چهار نائب خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگر هر يك از آنها در بلاد بعیده بودند سزاوار بود که انسان منازل بعیده طی کند و رنج و تعب بکشد و بیض زیارت آنها نائل گردد زیرا که در میان تمام اصحاب خاص ائمه بزرگی و جلالت قدر ایشان کسی نیرسد قریب بهفتاد سال بنسب سفارت و وساطت میان امام عصر (عجله) و رعیت فائز شدند و بر دست ایشان کرامات بسیار جاری گردید و گفته شده که بعضی از علماء قائل بعصمت ایشان شده اند اتهی

اول ایشان جناب ابو عمر عثمان بن سعید الاصدی است که حضرت هادی ع نص بر عدالت

و امانت او فرمود و وکالت و نیابت از حضرت امام علی تقی الهادی و امام حسن مسکری علیهما السلام نیز داشته قبر شریفش در کوچه ایست نزدیک سرایه دارالحکومه که در آن حیات مختصری بود و درخت سدری است و قبّه مختصر و صندوق کوچکی هم دارد

و در بعار از نسیب شیخ طوسی نقل فرموده است قال فاما السرفاء السدو حون فی زمان النبیه

فالولهم من نعبه ابو الحسن علی بن محمد المسکری و ابو محمد الحسن بن علی بن محمد ابنه و هو الشیخ الموثوق به ابو عمر عثمان بن سعید العمری و کان اسدیاً و یقال له اللسان

و از حضرت هادی ع روایت کرده که فرمود هذا ابو عمر و الثلثه الامین ما قاله لکم فنی

بقوله و ما اداه الیکم فنی یؤدیه و قال ابنه الحسن المسکری هذا ابو عمر و الثلثه الامین ثمة الباضی و قتی فی الحیی و السات فسا قاله لکم فنی بقوله و ما ادا الیکم فنی یؤدیه الی ان قالو لمامت حسن بن

علی ع حضر غسله عثمان بن سعید رضی الله عنه وارضاه وتولی جمیع امره من تکفینه و تعینطه و تخبیره فی ظواهرها و کانت تویعات صاحب الامر جعل الله فرجه تخرج علی یدی عثمان بن سعید وانه ابی جعفر معصوم بن عثمان الی شبته وخواص ایه ابی محمد بالامروالنهی و الاجابة هیا تسئل الشیعة عن اذا احتاجت الی السؤل فیه بالخط الذی کان یخرج فی حیوة الحسن ع فلم نزل الشیعة مقبیه علی هدالتها الی ان یوفی عثمان بن سعید رحمه الله ورضی عنه وغسله انه ابو جعفر و تولی القیام بهو حصل الامر کله مردوداً الیه والشیعة مجتمعہ علی عدالت وقتہ و امانتہ
و کرامات و خوارق عادات بدست او جاری شده و کتابها در فقه تصنیف فرموده مشتمل بر آنچه از حضرت عسکری ع و از حضرت حجة الله ع و از والدش شنیده

وقال الکلبینی خرج التوقيع الی الشیخ ابی جعفر معصوم بن عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه فی التزیة بایه رضی الله عنه انا الله و انا الیه راجعون تسلیاً لامره و رضاً بقضائه عاش ابوک سعیداً و مات حبیداً فرحه الله و لعلقه باولیایه و موالیه فلم یزل مجتهداً فی امرهم سائياً فینما یقر به الی الله عزوجل وایهم نضرائه و اقاله عشرته و فی فصل آخر اجزل الله لك الثواب و احسن لك العزاء و زیت و زینا و اوحشك فراقه و اوحشنا فسر الله فی متقلبه و كان من کمال سعادتہ ان رزقه الله و لدأ مثلك یطلقه من یمده و یقوم مقامه بامرہ و یترحم علیه و اقول الصدقة فان الانس طیبة بسكانك و ما جعله الله عزوجل فیک و عندك اهانك الله و قواک و صدك و و صدك و كان لك و لیا و حافظاً و راعياً اتبى حاصل ما اردنا قلہ عن البحار

دوم از نواب اربعه حضرت حجة الله ع جناب ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید الاسدی بود که بعد از پدر بزرگوارش قائم مقام او شد بنس حضرت حجة عصر جعل الله فرجه و قریب بچاه سال بمسئبت جلیل نیابت خاصه مفتخر بود و در غیبت شیخ طوسی است که در آخر جمادی الاول سنه سیصد و پنج رحلت فرمود و در بغداد نزدیک قبر والده اش دفن شد و قبرش بر پیش نزدیک قبر شیخ عبد القادر است و بقعه و صحنی دارد و در آنجا معروفست شیخ خلانی
و در بحار از شیخ صدوق از معصوم بن عثمان روایت کرده که فرمود و الله ان صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کل سنة یری الناس و یرفهم و یرونه و لا یرقونه

قال معصوم بن عثمان رضی الله عنه رأیت صلوات الله علیه متعلقاً باستار الکعبة فی الاستجار وهو یقول اللهم انتقم بی من اعداءک

و علی بن احمد دلالتی گفت داخل شدم بای جعفر معصوم بن عثمان دیدم جلوس و درش تخت گذارده و نقاشی آیات قرآنیه بر او نقش میکنند و در اطراف او اسماء الهه اظهارا نقش میکنند گفتم باسیدی این تخت چه چیز است گفت این مال قبر من است که بر او تکیه نمایم و من سه روزه داخل قبر میشوم و یک جزو از قرآن تلاوت میکنم پس دست مرا گرفته و قبرش را بس نشان داد و گفت چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان بشود من از دنیا میروم و در این قبر دفن میشوم و این ساجه و تخت هم با من خواهد بود پس من تاریخش را نوشتم منتظر بودم ببینم در آنروز این امر واقع خواهد شد بانه پس در همانروز ابو جعفر معصوم بن عثمان از دنیا رحلت فرمود

سوم از نواب خاصه حضرت حجة الله ع جناب ابوالقاسم حسین بن روح لو بختی بود و در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل کرده که مشایخ و بزرگان قیامه شک نداشتند که اگر حادثه از برای جناب معصوم بن عثمان عارض شود و از دنیا رحلت فرماید قائم مقام ابو جعفر بن احمد بن مقبل خواهد بود یا پدرش از کثرت خصوصیتش با جناب معصوم بن عثمان حتی آنکه در آخر عمرش طعانی

نیغورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد یا پدرش سازند و جناب جعفر بن احمد فرمود در وقت رحلت محمد بن عثمان حاضر بودم و نزد سرش نشسته بودم و با او صحبت میکردم و ابوالقاسم حسین بن روح در نزد پاهای او نشسته بود جناب محمد بن عثمان در آن حالت بمن توجه کرد و فرمود که من مأمور شده‌ام که وصیت کنم بای القاسم حسین بن روح و او را خلیفه خود بنامم پس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم و دست جناب حسین بن روح را گرفتم و او را در بالای سر جناب محمد نشانیدم و خود سمت باهایش نشستم

و در روایتست که جناب ابوالقاسم اعقل مردم بود نزد مخالف و موافق و عامه نیز تعظیم میکردند او را بسیار تقیه میفرمود حتی آنکه بایشان گفتند که غلام دربان تو معاویه را سب نموده او را از خدمت خود عزل نمود و بیرون کرد و در ماه شعبان در سنه سیصد و بیست و شش جناب حسین بن روح از دنیا رحلت فرمود و قبرش ریش در بغداد آخر کوچه است در وسط بازار عطاران است و آنجا بقعه و صحن مختصری دارد

چهارم از نواب خاصه حضرت حجة الله جناب ابوالحسن علی بن محمد سمري بود که آخر نواب خاصه حضرت حجة الله ع بود و بعد از جناب حسین بن روح بمنصب نیابت فائز گردید و در نیمه شعبان سنه سیصد و بیست و نه که سنه تائثر نجوم بود برحمت الهی واصل گردید و خیلی از علماء و محدثین شیعه در آنسال از دنیا رحلت فرمودند

منحمله ثقه الاسلام کلینی و منحمله علی بن بابویه القمی والد شیخ صدوق و بعد از فوت ایشان ابتداء غیبت کبری شد و قبر شریف جناب علی بن محمد در میان بازار ارجانست نزدیک محراب مسجد بزرگی که آنجا هست و در روایات از تاریخ اخبار البشر نقل کرده که از وقایع سنه سیصد و بیست و هفت است موت ابی عمیر احمد بن عبد ربه و ابوسعید استخری شیخ شافیه و ابن مقله خطاط و ابن سنور قاری و ابی بکر انبازی و ابی الحسن الزنی و محمد بن یعقوب الكلینی و در غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد نقل کرده گفت من در بغداد بودم در سنه که در آن سنه **ابوالحسن علی بن محمد السمري** رحلت فرمود پس چندی مانده بفتوش توقیعی صادر شد از حجة عصر عجل الله فرجه که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم يا اعلى بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرك ولا توس الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقتت النية التامة فلا ظهور الا بعد ان الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتي من يدع الشهادة الا لمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى و الصبغة فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم

و بعد از شش روز رفتیم بعبادتش دیدیم مشغول جان دادنت گفتیم وصی بعد از شما کیست فرمود الله امره بالثقه و از دنیا رحلت فرمود
و بدانکه از زمان ولادت حضرت حجة الله الاعظم امام عصر ارواحنا له الفداء تا ابتداء غیبت کبری هفتاد و چهار سال میشود علی الاصح بدون کم و زیاد چون ولادت حضرت حجة علی الاصح نیمه ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج بوده و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند بعد هفده نورو رحلت جناب علی بن محمد السمری هم در نیمه شعبان سنه سیصد و بیست و نه بوده چنانچه گفته شد و از ابتداء زمان امامت حضرت حجة الله ع تا ابتداء غیبت کبری شصت و نه سال و شش ماه و هفت روز میشود چون رحلت حضرت عسکری (ع) علی الاصح دهشتم ربیع الاول دویست و شصت بوده و

غیبت کبری هم گفتیم در نیه شهبان سید و بیست و نه بوده و در این مدت این چهار بزرگوار از نواب معروف و مشهور بودند و سفراء دیگر هم بودند لکن غالباً این چهار نفر واسطه بودند میان ولی مصر و شیبیان و از مناصب ایشان رسانیدن رفته‌های حوائج خلق است با حضرت و حال هم نیز باین منصب شریف مفتخرند و باید عرایض شیعه و رقاع حاجتشان بتوسط این بزرگواران بآن حضرت برسد

منجمله مرحوم ثقه الاسلام نوری در نجم الثاقب از انیس العابدین نقل میکند از کتاب سعادت مالفظه دعاه التوسل از برای هر مسمی و حاجتی

بسم الله الرحمن الرحيم تو سلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب التبا العظيم والصراط المستقيم و عصمة الالاجين بامك سيدة نساء العالمين و بأبائك الطاهرين و بامهاتك الطاهرات يس و القرآن الحكيم و الجبروت العظيم و حقيقة الايمان و نور النور و كتاب مسطوران تكون سفیری الی الله تعالی فی العاجة لفلان بن فلان

و اسم خود آن صاحب حاجت و پدرش را بنویسند و این رفته را در گل پاکی بگذرانند و در آب چاه یا آبجاری بیندازند و در آنحال بگویند یا سید بن عثمان و یا عثمان بن سید او صلواتی الی صاحب الزمان (ع) بعد میفرماید نسخه چنین بود لکن بلاخطه روایات و طریقه بعضی از علماء باید چنین باشد یا عثمان بن سید و یا محمد بن عثمان الخ و الله العالم انتهى
و اما از علماء امامیه که مدفونند در بغداد

اول- الشیخ الاجل ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی صاحب کتاب کافی اصول و فروع و روضه اش که جمعا هشتاد هزار بیت است و در مدت بیست سال تألیف نمود و مستحق بزرگی بر شیبیان دارد و در سابق اشاره بیعضی از مقامات و تواریخ متعلقه بایشان شد و در روضات از علامه طباطبائی از کتاب ذکری شهید نقل فرموده که احادیث کافی زیادتر است از مجموع احادیث صحاح سه اهل تسنن و رحلتشان در ماه شهبان سه تاثر نجوم بود که سه سید و بیست و نه باشد و قبر شریفش در بغداد معروفست همینکه شخصی از جسر عبور کند و داخل بازار شود بفاصله چند قدم شبکی بطرف چپ معلوم میشود و سید هاشم بحرانی فرموده که بعضی از حکام شداد بنه قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این قبر کیست گفتند قبر یکی از علماء شیعه است امر کرد که قبر را خراب کردند دیدند بدنی صحیح و سالم با کفن سالم میان قبر خوابیده نه بدن خنجر کرده و له کفن و یک طفل صغیری هم با او مدفونست که گویا پسرشان باشد با کفن سالم پس امر کرد که خاک بروی بدن ریختند و بقعه هم روی قبرش بنا نمودند انتهى
و او اول کسی است که اخبار را میوب کرده و کتاب شریف کافی اوثق و اضبط کتب شیعه است

و قبر پدرش جناب یعقوب بن اسحاق در کلین مزار معروفی است
دوم در هدیة الزائرین از مزار فلك النجاة مرحوم سید محمد باقر قزوینی نقل کرده اند که باشیخ کلینی قبر دیگر هست که گفته شده است که قبر کراچکی یا قبر کیدری شارح نهج البلاغه است انتهى

و مراد از شیخ کراچکی محمد بن علی الکراچکی است صاحب کتاب کنز الفوائد که شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است و در روضات از بابی نقل فرموده که در سه چهارصد و چهل و نه رحلت فرمود رأس الشیعة ابوالفتح کراچکی و مدفنش را ذکر فرموده و سابقاً در باب ششم احتمال دادیم که

مدفن ایشان در طرابلس شام باشد و بعضی از مقامات و مراتب ایشان سابقاً اشاره شد مراد از کیدری جناب معین بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری است الشہر بقطبہ الدین الکیدری شارح نہج البلاغہ الموسوم بحدائق الصدایق و او اول شرحیت کہ بر نہج البلاغہ نوشته شدہ

و در روضات میفرماید در نسخہ حقیقہ از شرح نہج البلاغہ دیدہ شدہ کہ نوشته شدہ بود وقع الفراغ من تصنیفہ فی آخر شعبان العظم سنۃ ست و سبعمین و خمس مائہ

و بدانکہ بیہق ناحیہ اہست و سیمہ بین نیشابور و بلاد قومس و حاکم نشین او سبزوار است و او از بلاد شیمہ است قدیماً و حدیثاً و اہلش در تشیع مشہور ترند از اہل خاف و باخرس در تشیع و (کیدری) از فرای بیہق است و مدفنشان را در روضات ذکر فرمودہ اند و اللہ العالم

سوم از علماء امامیہ کہ در بغداد مدفون است، جناب ابو الفتح علی بن عیسی الابرلی صاحب کتاب **کشف الغاب**، و فراغش از تألیف این کتاب در شب بیست و یکم ماہ رمضان سنۃ شمسد و ہشتاد و ہفت بودہ و ایشان دیوان شعری دارند در مدائح امہ اطہار ص و از اشعار ایشان است:

عرج علی ارض النری وقف بہ والتم نراہ وزرہ خیر مزار
و قل السلام علیک یا خیر الوری و ابالہدایۃ السادۃ الابرار

و در روضات او را باینضم توصیف کردہ ال وزیر الکبیر و العالم التحریر بہاء الدین ابو الحسن علی بن عیسی الابرلی. بعد از چند سطر میفرماید تم ان هذا الرجل قد یوصف فی بعض الکلمات التاخرین بالوزیر وهو غلط و اشتباہ الخ

و قبرش پیش در بندانہ است در نزدیک جسر و فلا واقست در میان منزل کارگذاری ایران و تاریخ ولادت و وفاتش صحیحاً در دست نیست، (اربل بروزن دجبل در دوزنلی موصل است)

امر سوم - در قبور بزرگان از خلفای بنی العباس و از علماء اہل تسنن کہ در بغداد و اطراف آن مدفونند و در قبور بزرگان از عرفاء و صوفیہ کہ در آن زمین مدفونند

و در روح و ریحان است کہ در رصافہ بندانہ قبر بیست و چہار نفر از خلفای بنی العباس است اول آنها مہدی عباسی است و آخر آنها معتمد است و عجب است کہ قبور تمام اینہما محو و نابود شدہ و قبور متبرکہ مصومین ہم بحدائث مزین و محترم میباشند

و اما مدفونین از علمای اہل سنت:

اول - ابو حنیفہ نعمان بن ثابت بن فردوس اول امہ اربہ اہل تسنن و فاتش در سنہ صد و پنجاہ و یک بود و قبرش در نزدیک جسر بین کلین و بغداد است و معروفست بہ **امام اعظم دوم - احمد بن حنبل بن ہلال الشیبانی** و او امام چہارم از ائمہ اربہ اہل تسنن است و ولادتش در بندانہ سنہ صد و شصت و چہار بودہ و رحلتش در بندانہ روز جمعہ دوازدهم ماہ ربیع الاول دوہست و چہل و یک بودہ و قبرش در این زمان غیر معلومست و گویا فلا قبرش منغص شدہ میان دجلہ و بغداد

در تاریخ مزیدہ است کہ یاقوت مستعصی خطاط در سنہ دوہست و نود و ہفت بہمد مقتدر

خلیفه از دنیا رفت و بنزدیک قبر احمد بن حنبل مدفونست

سوم - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی العنبلی البغدادی الواظع الملقب به ابن جوزی صاحب کتاب الازکیاء وغیرها و نسب او چنانچه ابن خلکان گفته منتهی میشود بشانزده واسطه به قاصم بن محمد بن ابی بکر ولادتش سنه بانصد و ده بود و رحلتش در روز دوازدهم ماه رمضان سنه بانصد و نود و هفت بود و مدفنش در بغداد معلومست کذا فی الروضات و میفرماید بعید نیست که عبدالرحمن بن جوزی شیعه بوده و تقیة اظهار تنسین میکرده و ایشان اجوبه لطیفه حاضره داشته که بعضی از آنها مشتمل است بر تیش: منها مارواه الجبهور که از ابن جوزی در حضور فتنین سؤال کردند ابابکر افضل است یا علی فوراً گفت من کان بنه فی یته - صراحتاً نگفت که افضل امیرالمؤمنین است بلکه ببارتبی گفت که معضل باشد مراد ابابکر باشد

و منها سؤال کردند از ابن جوزی از عهد امه گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة و صراحتاً نگفت دوازده است بلکه سه مرتبه گفت: چهار، چهار چهار که دوازده میشود و نظیر اینست دوقره از جواب که مردی سنی بشیعه گفت آیا تو عایشه را دوست میداری مرد شیعه بنامصبی گفت آیا تو دوست میداری که کسی عیال ترا دوست بدارد مرد نامصبی گفت نه شیعه گفت پس تو چگونه راضی میشوی که کسی بگوید من حرم یضبر ص را دوست میدارم و در معاضرات راغب است که مرد خارجی ملاقات کرد مؤمن طاق را پس ششپش را کنید بروی مؤمن طاق گفت چه میگوئی درباره علی و عثمان

مؤمن طاق فرمود «انا من علی و من عثمان بری» یعنی من از علی هستم و از عثمان بیزارم بهمین ازچنک خارجی راحت شد

و منها یکوقتی ابن جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل ان تقعدونی پس زنی از جای خود برخاست گفت شبی علی رفت بدان نزد سلمان و مراجعت کرد صحیح است ابن جوزی گفت آری آن زن گفت عثمان سه روز بدنش درمزابل افتاده بود و علی هم حاضر بود صدقت گفت بلی - گفت پس باید علی برحق باشد و عثمان بر باطل یا بعکس!

ابن جوزی گفت اگر تو بدون اذن شوهرت از خانه بیرون شده لعنت خدا بر تو و اگر باذن شوهرت بیرون شده لعنت خدا باو آن زن گفت عایشه که بجنک علی رفت بدون اذن یضبر بود یا باذن یضبر ص پس ابن جوزی سکوت کرد و از منبر فرود آمد

و منها از بعضی از علماء بخرین نقل شده که از ابن جوزی سؤال کردند که فاطمه افضل است یا عایشه گفت عایشه لقوله تعالی فضل الله الجاهدین علی القاعدین درجه، فاطمه فدکش را گرفتند سکوت کرد و عایشه تجهیز لشکر کرده و محاربه با علی کرد که از عسکرین هجده هزار نفر کشته شدند

و ایضاً ابن جوزی گفت زنهاى صعب وقتی که میخواهند اولادشان را برسانند میگویند لولو آمد اصل این کله لولو بوده چون وقتی که خلیفه را ابولولو کشت رحمی از او در قلوب مردم افتاد

بعد از کثرت استعمال لولو شد و حسب الوصیه این اشعار را بر قبرش نوشتند :

یا کثیر الصفح من کثر الذنب لذبہ جانک الذنب یرجو المعفو عن جرم یدبہ

انا ضیف و جزاء الضیف احسان الیه

و ابن جوزی سبطی دارد مسمی یوسف بن قزاعلی صاحب کتاب تذکره خواص الائمة فی ذکر خصایص الائمة تاریخ و فاشنه ششصد و پنجاه و چهار بوده و قزاعلی ترکی است (دخترزاده) (و ابن ابوالفرج بن جوزی غیر ابوالفرج اصفهانی است علی بن العین صاحب کتاب اغانی و

مقاتل الطالبین و ابن ابوالفرج هم در سنه سیمد و پنجاه و شش در بغداد از دنیا رفت و قبرش در بغداد است و ابن زبیدی بوده و بعضی گفتند که از اولاد هشام بن عبدالملک بوده و جناب صاحب عباد خیلی اہتمام داشت بکتاب اغانی لکن بتجر بہ معلوم شده شامت او

چهارم - الشیخ عبدالقادر الجیلانی امام فرقه قادریہ از فرق صوفیہ الملقب بالقدس الاعظم و بازی الله الاشعب ولادتش در سنه چهار صد و هفتاد بوده و رحلتش در سنه پانصد و شصت و قبرش در بغداد معلومست

پنجم - معروف الکرخی البغدادی، رحلت معروف در سنه دویت بوده و قبرش در بغداد است و در نزد اهل بغداد معروف است بتریاق مجرب

ششم - حسین بن منصور الحلاج البیضاوی الشیرازی البغدادی الملعون و او را در سنه سیمد و نه بامر بالمقتدر بالله العباسی کشتند و بدنش را سوختند و خاکسترش را بدجله بغداد ریختند و جسدش مجوسی بود و بعضی از علماء گفتند یا لیتہ کان علی دین جدہ و مصاحب نمود با ابوالقاسم الجنید و اکثر علمای عصرش فتوی دادند بایباحہ دم او

هفتم - ابو نصر بشر بن عبدالرحمن المعروف بالحافی

و در روایات است که اصلش مروزی بوده بعد ساکن بغداد شد

در مجالس المؤمنین از منہاج الکرامہ نقل کرده کہ حضرت موسی بن جعفر ع از نزد خانہ بشر میگذشت آواز فنا و ساز شنید و کنیزی در خانہ ایستاده دید سؤال فرمود ای کنیزک صاحب تو آزاد است یا بنده کنیز گفت آزاد است حضرت فرمود راست گفتی اگر او بنده میبود از خدا اندیشه مینمود پس آن کنیز باندرون رفت و ماجرا را بیشتر نقل کرد بشر متنبه شد و با پای برهنه بیرون شد تا ملاقات کرد حضرت موسی بن جعفر (ع) را و عنذر خواهی کرد و گریه نمود و بدست آن بزرگوار توبه کرد و خجالت کشید از عمل زشتش و پشیمان شد

و منقولست کہ در مرض موت بشر بعضی از دوستان بیالینش حاضر بودند گفتند میخواہیم قدری قاروره ترا نزد طبیب بیریم گفت و اگذارید مرا الطیب امرضنی مبالغه کردند تا قاروره او را نزد طبیب نصرانی بردند

طبیب نگاه کرد متعجب شد گفت اگر این قاروره از نصرانی است از راهی خواهد بود کہ خوف الہی جگرش را پاره کرده و اگر از متسلانست از بشر حافی خواهد بود و او را نزد من دوائی نیست زود خود را باو برسانید کہ خواهد مرد

گفتند از بشر حافی است فوراً طبیب زنا را کند و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ص بعد رفتند نزد بشر کہ بشارت بدهند او را باسلام نصرانی چون چشم بشر بہ آن

جماعت افتاد گفت آیا نصرانی مسلمان شد؟ گفتند بلی که خیرداد بشما؟ فرمود چون شما از نزد من خارج شدید مرا خواب ربود دیدم کوبیده گفت یا بشر بیرکت مائک اسلم الطیب النصرانی بعد از یکساعت ازدنیا رفت و در عاشوراء سنه دویست و بیست و شش درس هفتاد و شش سالگی

از دنیا رفت و قبرش در بغداد مشهور است
و در تاریخ گزیده است که سبب سعادت او آن بود که در راه کافذ پاره یافت بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم اورا خوشبو نمود و جای نیکونهاد هاتفی ندا داد ابو نصر نام ما را مطیب گردانیدی در مکافات آن نام ترا در دنیا و عقبی مطیب گردانیدیم و نظیر این وارد شده که منصور بن عسار در اول حال بین راه کافذ پاره یافت باو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم جانی نیافت بنهد بخورد بیرکت او در علمه بر وی گشوده شد، و در جنب قبرش حافی است قبر خطیب بغدادی

هشتم - ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل بن محمد المعروف بالرغب الاصفهانی صاحب مفردات راغب و معاضرات راغب و بعضی احتمال دادند تشیع او را و این اشعار از او است:
ز صد هزار مصد که در جهان آید یکی بنزلت و جاه مصطفی (ص) نشود
و گرچه عرصه عالم بر از علی گردد یکی بطلم و سخاوت چهر مرتضی نشود
جهان اگر چه ز موسی و چوب خالی نیست یکی کلیم نگرود یکی عسا نشود
و علاوه از اهل بیت مصومین خیلی روایت میکنند و از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع تعبیر به امیر المؤمنین مطلق میکنند

و در کتاب محاضرات حکایات ظریفه نوشته:

منجمله نوشته: چهار نفر اقتدا نمودند به یحیی نامی واو «قل هو الله» را غلط خواند ، بعد از نماز یکی از آن چهار نفر مامومین گفت: (اکثر یحیی غلطاً فی قل هو الله احد) دیگری گفت (قام یصلی دائماً حتی اذا اعیانقده)، سومی گفت (کانما لسانه سد بجبل من مسد) ، چهارمی گفت (یزحرفی معرابه زحیر حبلی للولد)

و منجمله در کتاب محاضرات است که صبیعی بعلمش گفت در خواب که بدن من آلوده به عنذره است و بدن شما آلوده بسل است؟

گفت این کاشف از اعمال سوء تو و از اعمال صالحه من است

گفت هنوز من خوابم را نکفتم که دیدم که تو بدن مرا میلیسی و من بدن ترا !!

گفت دور شوای ملعون

و منجمله نقل شده که مردی در بصره چشمش بزنی افتاد ، گفت من باین خوبی و باین تازه روئی زنی ندیدم و این نیست مگر بجهت آنکه غم و غصه نداشته ؟ زن گفت غمی که من داشته و دیده ام احدی نداشته و ندیده شوهر من روز عید اضحی گوسفندی ذبح کرد و من دو پسر داشتم مثل دودانه در جواهر پسر بزرگ برادر کوچکش گفت بیا بتو نشان بدم که پدرم بچه کیفیت گوسفند را ذبح کرد او را گرفت و سرش را جدا کرد وقتی که من رسیدم دیدم خون از رگهای گردن بچه جاری است! پسر بزرگ ترسناک و ترسان رفت بطرف بیابان گرگ او را پاره پاره کرد

پدرشان که فہمید رفت عقب پسر بزرگ در میان بیابان از شدت حرارت هلاک شد و من در دنیا باقی

مانده‌ام غریب و تنها!!

آن مرد گفت ای زن تو چگونه صبر کردی باین اندازه از هم و غم
گفت چه کنم اگر برای هم و غم علاجی میدیدم غم نیخوردم لکن چه کنم که علاج نمی بینم
فی الروضات و کانت وفاته سنة خمس وستين و خمس مائة والظاهر انها اتفتت فی بغداد لانه
کان ساکناً فیہ

نہم - ابن درید محمد بن حسن بن درید بصری صاحب کتاب جہرہ و مقصورہ

محدث قمی فرموده که این شهر آشوب اورا از شمراء اہلیت ع شمرده و از شمر اوست:

اہوی النبی محمداً و وصیہ	و ابنہ وابنتہ البتول الطاہرہ
اہل البیاء فانتی بولائمہم	ارجو السلامة و النجافی الاخرہ
واری معبۃ من یقول بفضلہم	سبیا یجیر من السبیل الجائرہ
ارجو بذک رضی السہین وحدہ	یوم الوقوف علی ظہور الساہرہ

و فاش در بغداد بود در ماہ شعبان سنہ سیمصد و بیست و یک

دہم - در بغداد است قبر ابو محفوظ معروف بہ گرخی عرفاء و صوفیہ را در حق وی عقیدہ فراوانی است و اورا مستجاب الدعوی و از موالیان حضرت رضا (ع) دانند او در سنہ دوست در بغداد از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

یازدہم - الشیخ عبدالحمید بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید المدائنی المعروف بہ ابن ابی الحدید، شارح نہج البلاغہ
موالیاً لاہل بیت العصۃ و الطہارۃ و ان کان فی ذی اہل السنۃ و الجماعۃ منصفاً غایۃ الانصاف و معترف بود بہ «ان العن یدور مع والد الحسنین»

و در روضات میفرماید ابن ابی الحدید در میان علماء عامہ بمنزلہ عمر بن عبدالعزیز است
در میان خلفاء بنی امیہ پس چنانچہ درباره عمر بن عبدالعزیز است «بعشر یوم القیۃ امۃ واحده»
مہجین ابن ابی الحدید ہم معشور میشود بیعت علیحدہ و بسیاری از علماء عامہ قائلند بتشیع او تولدش روز دوشنبہ غرۃ ذیحجۃ الحرام سنہ پانصد و ہشتاد و شش بود و رحلتش در بغداد سنہ شصت و پنج و پنج بودہ - و شواہد بر تشیع او زیاد است

منجملہ آنکہ در کتابش خطبہ شفتیہ را نقل میکند و حال آنکہ خطبہ شریفہ صریح است در شکایت حضرت امیرع از بعضی از غاصبین

و منجملہ آنکہ در اول شرح نہج البلاغہ میگوید «الحدیث النبی قدم الفضول علی الاضلل لمصلحة اقتضاها التکلیف»

و در فوائد الرضویہ از سید محمد حسن ز نوزی صاحب کتاب ریاض الجنۃ نقل میکند کہ گفت من از استاد خود مرحوم میرزا محمد مهدی شہد مشہدی شنیدم کہ فرمود وقتی من شرح ابن ابی الحدید را مطالعه میکردم ظن متأخہ بلم حاصل کردم بتشیع ا - شبی در فکر بودم کہ در کتب و تصانیف خود شہادت بدم بتشیع او چون صبح شد صیغۃ مؤمنۃ کہ ابدأ سواد نداشت و عوام صرف بود و من او را می شناختم نزد من آمد در کمال اضطراب و تشویش گفت

فلان، آیا ابن ابی‌الحدید نامی در میان مسلمین میباشد؟ گفتم بلی، گفت دیشب در عالم رؤیا دیدم تابوتی از آتش دوجانی گذارده‌اند و مردی را میان آن تابوت آتشین میسوزانند و شعله آتش از آن بلند شده و بوی تهن از آن می‌آید بعدی که مردم از آن تهن مشرف بهلاکتند و آن‌مرد در میان تابوت با نظرف و آنطرف میگردد و تضرع و العاص می‌کند، من را از مشاهده آن حال خوف و هراسی روی داد پرسیدم این‌مرد کیست؟

گفتند ابن‌ابی‌الحدید است که او را بسبب تنهن عذاب میکنند؛ از دهشت واقعه از خواب بیدار شدم و هنوز اثر آن خوف در دلم باقیست

فرمودند: من یقین کردم که خداوند خواسته که مرا از اعتقاد به تشیع او برگرداند، پس از آن اعتقاد نادم شدم

دوازدهم - الورخ الخیر محمد بن جریر بن غالب الطبری صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ ولادتش سنه دو بیست و بیست و چهار بود در آمل مازندان و رحلتش در سوم شوال سنه سیصد و ده بود در بغداد

در مقام می‌فرماید محمد بن جریر دو نفرند یکی محمد بن جریر بن غالب الطبری است که صاحب تاریخ و تفسیر مشهور است و او شافعی‌المنهب بود و دیگری محمد بن جریر بن رستم الطبری است صاحب کتاب مسترشد و ایضاح و غیر ایندو شبهه نیست که او شیعه بوده و بعضی از کتب منسوبست بطبری و معلوم نیست که مراد کدام یک از این دو طبری‌ست

و در روایات است که **کتاب آداب‌العهیده** از محمد بن جریر الطبری است و معلوم نیست که از کدامیک از آنهاست و در او است که حرث بن روح از پدرش از جدش روایت کرده که با ولادتش گفتای اولادهای من هر گاه امر بزرگی بشنا زوی آورد یا هم و غمی برشا عارض شد پس شب با طهارت در فراش و لعاف طهارتی تنها بخوابید و هفت مرتبه سوره الشمس و هفت مرتبه سوره اللیل را بخوانید بعد بگویید: «اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا و مفرجا»

و بخوانید، پس در شب اول یا شب سوم یا شب پنجم و گمان می‌کنم گفت پدرش هفتم شخصی در خواب تو بیاید و بگوید خلاصی تو در این امر عظیم در اینست

راوی گفت: دودسری بر من عارض شد که نیدانسته علاج آنرا، پس من همین عمل را بجای آوردم، در شب اول در حاله رؤیا دو نفر آمدند نزد من، یکی نزد سر من نشست و دیگری نزد پاهایم بعد یکی از این دو بدیگری گفت بدنش را مس کن!

پس تمام بدن مرا مسح کرد، یک موضعی از سرم که دستش رسید گفت: «این موضع از سرت را حجامت کن!» چنین کردم، دودسرم خوب شد و من این امر را بکسی نگفتم مگر آنکه بعضی عمل کردن علاج شده است

و در روایات از بعضی اعاضم روایت میکند هر گاه کسی بخواند یکی از انبیاء یا ازانسه یا یکی از والدین یا یکی از مؤمنین را در خواب ببیند پس بخواند سوره الشمس و اللیل و قدر و جعد و اخلاص و معوذتین را بعد بخواند سوره اخلاص را صد مرتبه و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بخوابد بطرف راست یا طهارت و با لباس طاهر و در فراش طاهر و غذای طیب و قلب صاف و صفای خاطر و عزم جازم و یقین صادق پس او می‌بیند هر که را بخواند انشاء الله و

هر چه بخواهد با او سخن میگوید
 و در دارالسلام محدث نوری از عبد الحق دهلوی در کتاب تاریخ مدینه نقل
 کرده کسیکه بخواهد یغبر من را در خواب ببیند مداومت نماید بصلوات فرستادن بر یغبر من با
 طهارت باین صیغه: «اللهم صل علی محمد و آلہ وسلم کما تحب»
 و ایضا نقل فرموده مداومت نمودن بصلوات بر یغبر من باین صیغه همین سعادت را بیابد
 (اللهم صل علی روح محمد فی الارواح اللهم صل علی جسده فی الاجساد اللهم صل علی قبره فی القبور)

خاتمه

چون در خاتمه باب ششم و هفتم و هشتم احوالات بعضی از سلاطین و خلفاء ذکر
 شده مناسب دیدم که در خاتمه این باب احوالات بعضی از وزراء شیعه امامیه را که
 دارای علم و فضل و کمال وجود بودند ذکر کنم که در تذکر حالات آنها مواظب و
 نضایح بلیغه است:

منهم ابوسلمة بن سلیمان همدانی بود او بسیار علاقه و محبت داشت بآل محمد من
 و در زمانیکه ابومسلم مروزی خروج برروانیان نمود بعضی از امرآء خراسان را بتسخیر
 ممالک عراق نامزد کرد و مکتوبی بابوسله نوشت و در آن نوشته از ابوبزر آل محمد من تعبیر نمود
 و چون امرآء ابو مسلم ولایت عراقین را تصرف نمودند و بکوفه رسیدند حسن بن قحطبه که امارت
 لشکر ابومسلم با او بود ابوسله راملاقات نموده مکتوب ابومسلم را بوی داد ابو سلمه اکابر و
 اشراف اهل کوفه را در مسجد جمع نموده نوشته ابو مسلم را خواند و خود مشغول امور
 وزارتی گردید

در این اثنا ابوالعباس سفاح و برادرش منصور که تا آن زمان از ترس مروانیان پوشیده بودند
 بکوفه رسیدند ابوسله داعیه داشت که یکی از اولاد علی بن ایطال را بغلات نصب کند لذا سه
 کاغذ به نفر از اولاد علی بن ایطال نوشت و التماس کرد که خلافت را قبول کنند

اول بحضرت صادق ع دوم بجدالله بن حسن بن علی بن ایطال (ع) سوم بمر بن زین العابدین
 (ع) اما هیچیک قبول فرمودند مشول ابو سلمه را بلکه حضرت صادق (ع) کاغذ را نا خوانده
 سوزانید در آنوقت امرآء خراسان منزل عباسیان را دانسته آنها را از کنج اختفاء بیرون آورده و
 سفاح را بر سریر خلافت نشانیدند

و چون عباسیان دانسته میل ابو سلمه را که میخواهد خلافت با اولاد علی بن ایطال (ع)
 باشد در صدد قتل او بر آمدند لکن بیون مشورت ابو مسلم جرئت نکردند باین امر اقدام کنند از این
 جهت سفاح برادر خود منصور را روانه کرد بخراسان نزد ابومسلم چون منصور وارد شد بابو مسلم
 لوازم خدمتگذاری را بامل آورد منصور کیفیت حال را بابومسلم گفت ابومسلم گفت من و ابو سلمه
 از جمله غلامان امیر المؤمنین هستیم اگر بای از خود خود بیرون کنیم البته قتل ما واجب است
 منصور مقضی المرام از خراسان مراجعت کرد بکوفه رسید شنید که ابو سلمه از دنیا رفته

و منهم جناب علی بن یقطین و ذر هرون الرشید

در رجال کبیر است که حضرت موسی بن جعفر بلی بن یقطین فرمودند تو ضامن بشو یک

خصلت را تا من ضامن بشوم برای توست خصلت را عرض کرد یا بن رسول الله ﷺ سه خصلتی که شما ضامن می شوید چه چیز است ؟

فرمود اما سه خصلتی که از برای تو ضامن می شوم آنست که ابداً بتوالم آهن نرسد و بقره و فاقه گرفتار نشوی و مجسی و زندان راهم نبینی عرض کرد یک خصلتی که من ضامن بشوم چیست ؟ فرمود ضامن بشو برای من که هر وقت دوست ما بیاید نزد تو او را اکرام نمایی علی بن یقطین ضامن اینست طلب شد حضرت هم برای او ضامن آن سه مطلب شدند

و ایضا روایت کرده و قتیبه حضرت موسی بن جعفر ع تشریح آوردند براق علی بن یقطین خدمت حضرت عرض کرد آیا نمی بینید حال من و کثرت گرفتاری و ابتلاجات مرا

حضرت فرمودند یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمة لیدفع بهم عن اولیاءه وانت منهم یا علی یعنی از برای خداوند دوستانی هست در در خانه ظالمین که دفع میکند ظلم و هدایت را بواسطه آنها از موالیان خود و تو از آنها هستی یا علی

در مجالس المؤمنین روایت کرده که یکی از شیعیان خدمت حضرت صادق (ع) رسید عرض کرد یا بن رسول الله مرا مهی است نزد سلطان و وسیله در آن در گاه ندامت خدمت شما آدمم که تدبیری در آن باب بفرمایید حضرت فرمود برو بدرگاه سلطان و منتظر بشو تا مردی باین صفت و این صفت به بینی و سی کن که در خلوت خود را باد برسانی آنگاه باوبگو که حضرت صادق ع مرا نزد تو فرستاد تا کار مرا در درگاه سلطنت انجام دهی آن شخصی شیعه رفت بدرگاه سلطان و منتظر شد تا آن مرد آمد در خلوت او را دید و پیشام حضرت را رسانید آن شخصی اهتمام زیادی نمود نزد سلطان و حاجت او را بر آورده کرد و آن شخص مقضی الرامشرف شد خدمت حضرت صادق ع عرض کرد یا بن رسول الله این حاجی که مرا نزد او فرستادی چون نام ترا شنید از فرح و نشاط نزدیک بود بیهوش شود در آن حال رفت نزد سلطان و کار مرا انجام داد و دوستی چنان بدرگاه دشمنان چه کار دارد حضرت فرمود که هیچ حاکم و سلاطینی نباشد الا آنکه بعضی از موالیان ما بدرگاه او ملازم باشند چون بعضی از موالیان ما را آنجا حاجت و مصلحتی باشد به تمشیت آن قیام نماید

و در رجالت که محمد بن اساعیل بن بویع و ذریب بود او از حضرت رضا ع روایت کرده:

قال ان الله تبارک و تعالی بابواب الظالمین من نور الله به البرهان و ممکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیاءه ویصلح الله بهم امور المسلمین لانهم ملجأ المؤمنین من الضرر و الیهم یفرع ذوالحاجة من شیعتنا بهم و من الله روعة المؤمن فی دار الظلم اولئك هم المؤمنون حقاً اولئك نورهم تضيء منه القیمة خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فہینئاً لهم ما علی احدکم ان لوشاء لئال هذا كله قال قلت باذا جعلنی الله فنداك قال یكون معهم فیسرنا باذخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد و من جملة محمد بن الحسین المعروف باستاذ ابن عمید القمی و ذریبی نظیر و صاحب بن عباد از مره اصحاب او بود و بواسطه صحبت او معروف شد بصاحب او و ذریب رکن النول دیلمی بود و در علوم فلسفه و نجوم مهارت تامی داشت

و از تاریخ مصر نقل شده که چون صاحب بن عباد بیفداد رفت و مراجعت کرد استاد ابن عمید سؤال نمود که بیفداد را چون دیدی صاحب بن عباد گفت بیفداد فی البلاد کالاستاد فی العباد و ایضا روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید آذر سرای او میگذاشت و بیرون آن سرامیچسکی را ندید پس این ابیات را انشاد کرد

ایها الدائم علاک اکتیاب
این ذاک الحجاب و الحجاب
این ما کان الدهر یفرع منه
فہو الیوم فی التراب تراب

وفات وزیرا بنام سید در سنه سیمصد پنجاه و نه بود
 و منجمه اسمعیل بن عباد طالقانی لقب به کافلی الکفایه المعروف به صاحب بن عباد
 او اصوبه دهر و نادره دوران و بسیار فاضل و ادیب بود و علماء و فضلا نزد او محل منتهی
 داشتند و در درس او شش نفر بودند که کلمات او را بتلاوه میرسانیدند و ابن خلکن گفته : نقل
 کتیب محتاج بود چهار صدشتر او و وزیر و کافلی مهمات مملکت سلطان ظفر الموله دلیلی بود لذا
 لقب شد بکافی الکفایه

و در هر شب از شبهای ماه رمضان هزار نفر را افطار میداد و ضمیر الفوله لمینود بجز بتری
 و صاحب بن عباد یکی از منشیها فرمود يك کافلی در این خصوص بنویسد چون این منشی با صاحب بن
 عباد بد بود صاحب هم مضرج (رآء) نداشت لذا منشی تمهید کرد و کافلی نوشت که کله از کلمات او
 بدون (رآء) نباشد که صاحب در خواندن او خجالت بکنند پس نوشت «امر امیرالامراء همه اهل ان
 ان بجز بتری طریق الماره لبشرب منه الصادر والوارد حرر ذلك فی رابع شهر رمضان المبارك
 بورك فيه الی یوم الحشر»

پس صاحب کذیب او را هیناً قرائت نمود جبارانیکه ابدا (رآء) ندارد ، خواند «حکم
 اعدل الحکم طول الله مده حیوته ان یصل قلب فی سبیل السلبین لیستغ منه العادی والزایع و کتب
 فی اوائل ایام الصیام الیمون لایزال میبونا الی یوم القیمة»

و حکمی انه قبل له نقل ارم رمحک و اربک فرسک قال الی قناتک و اهل جوادل
 مولدش سنه سیمصد و یست و ممش واقع شد در طالقان بین قزوین و ابهر و رحلتش در شب
 جمعه یستو چهارم صفر سیمصد هشتادو پنج واقع شد در ری و جنازه اش را حمل نمودند باصفهان و
 در خانه خود اودفن نمودند و بعضی در پای جنازه او زمین را سجده میکردند از بزرگان دیاله و
 غیر هم

قبرش در محله باب طوقی در میدان کهنه اصفهانست و قبه دارد و مرحوم حاج محمد ابراهیم
 کر باسی امر بتجدید عمارت او فرمود و مداومت بزیارت او داشت معروفست هر کس بزیارت او برود
 بکفته نیکنود که چیزی باو میرسد و ایشان اشعار بسیار خوبی گفته اند منجمه قوله

ابا حسن لو کان حبک مدخلی
 فکیف یخالف النار من هو مؤمن
 جهنم کن الفوز هندی جیبها
 بان امیر المؤمنین (ع) قسیها

و ایضا فرموده :

لمرک ما الانسان الا بدینه
 فقد رفع الاسلام سلمان فارس

و ایضا فرموده

لوشق عن قلبی یری وسطه
 العمل و التوحید فی جانب
 سطران قد خطا بلا کاتب
 و حب اهل البیت فی جانب

و از جمله اشعار صاحب بن عباد است که در باب شوق خود بزیارت حضرت رضا ع
 گفته و شیخ اجل ابن بابویه در صدر کتاب عیون الاخبار که تألیف آن بعنوان تحفه صاحب بوده
 این اشعار را نوشته

بسامراً زائراً الی طوس
 مشهد طهر و ارض قدیس

ابلیغ سلامی الرضا و حط علی
وله ایضا:

اکرم رسم لعیب مرموس

قلت اسکتی یا زانیه

فاعدت قولی ثانیه

یا بنت الفی زانیه

فلی یزید لمت و علی ایه ثمانیه

قلت تحب معاویه

قلت اسأت جوایه

یا زانیة یا زانیه

ءاحب من شتم الوصی علائی

و علویین و سادات و علماء نزد او مکنات و شأنی داشتند و علماء را بتصنیف و تألیف تشویق

میفرمود و بجهت خاطر او شیخ فاضل حسن بن معد قسی تاریخ قم را تألیف کرد

و ایضا شیخ صدوق بجهت او عیون اخبار الرضا را تصنیف کرد و مصدر کرد کتابش را بدو

قیمده از او و تعالی بجهت او تصنیف کرد تیسۀ الدهر را و سالی پنج هزار اشرفی میفرستاد بپنداد

بجهت قهبا آنها

و صاحب بن عباد اصبویه دهر و نادرۀ دوران بود و در تشیع و حب اهل البیت او حد زمان خود

بود حتی آنکه اهل اصفهان مذهب تشیع را نسبت بوی میدادند و میگفتند (فلانی بدین ابن عباد است)

و منجمله شرف الدین ابوطاهر بن سعد اللمی و او وزیر ملک شاه سلجوقی بود و بنایت

متدین و متشرع بود و قبل از رسیدن بنصب وزارت مدت چهل سال عامل مرو بود و مدت وزارتش

سه ماه بود که بر ریاض رضوان شافت

و در مجالس المؤمنین از صاحب جامع التواریخ نقل میفرماید مرقد شرف الدین در جوار

روضۀ طیبۀ امام هشتم علی بی موسی الرضاع واقع است خیر از بعضی از اشراف مشهد مقدس

شنیدم که قبر ابوطاهر قسی و قبر سلطان سنجد و نزد قبرستان قتلگاه دم زنجیر است و بقعۀ مغصمری

هم دارند

و منجمله مؤید الدین ابو طالب محمد بن علی اللمی بود که از اکابر وزراء بوده

و شمراء در مدح او قصاید لطیفۀ نظم کردند

✽ (شعر) ✽

الا الوزير معد بن علفی

ان الوزارة لم یکن کفو لها

و ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را باسم او نوشته و هزار دینار زر سرخ با خلعت

لایق باو داد تا در سه شصت و پنجاه و چهار که هلاکوخان از ممالک شرقی بقصد تسخیر ولایت

غربی نهضت نمود درایت عزیمت بجانب دارالسلام بغداد بر افراخت و خواجه نصیر الدین محمد الطوسی

در آن حین از حبس ملاحده نجات یافت و از هلاکوخان انواع محبت دید و همراه او روانه شد بجانب

بغداد ، ابن علفی هم فرصت دید و قاصد بی در پی فرستاد و ایشان را بتوجه نمودن ببغداد ترغیب نمود

هلاکوخان بالشکر فراوان روی بسوی دار السلام بغداد نمود

روز یکشنبۀ چهارم صفر سنۀ شصت و پنجاه و پنج مستصم خلیفه با هر دو پسرش ابو بکر و

عبد الرحمن و بسیاری از دانشندان عازم ملاقات هلاکوخان گردید چون وارد شد هلاکوخان خلیفه

و دو پسر با دو سه نفر از خدام او را در اردو متوقف گردانید و در باب ابقاء و افناء او با خواجه نصیر

الدین و دیگران مشورت نمود همه بر قتل خلیفه متفق شدند امر فرمود تا مستصم را بنشد بیچیندند و

بزمین مالیدند تا بندهای اعضای او از یکدیگر جدا شد کذا فی مجالس المؤمنین

ومنجمله حسين بن علي المعروف بوزير المغربي

وايشان دختر زادهٔ محمد بن ابراهيم بن جعفر نعماني است صاحب كتاب نبيت وزير سلطان احمد بن يزدان الكردى سلطان ديار بكر واطراف وحوالى آن بود
وايشان تصنيفات زيادى دارند و اشعار بسيار ملىح گفته اند منجمله در باره جوان حسن الوجه كه موى سرش را تراشیده بود گفت

حلقوا شعره ليكوه قبحاً
فيرة منهم عليه و شعاً
كان قبل العلق ليلاصبأ
فصحا ليله و ابقوه صبأ

وايشان در سيزدهم ماه رمضان سنهٔ چهار صد و هجده در ميا فارقين وفات كرد و بر حسب وصيت خود اوجنازه اش را حمل نمودند بنيف اشرف ودرخارج نيف اشرف دفن كردند

ومنجمله حسن بن محمد المهلبى كه وزير مزالدوله احمد بن بويه الديلى بود
وارتفاع قدر و اتساع صدر و علو همت وجود كفايه معروف و مشهور بود ، قبل از آنكه بنصب و زارت برسد بسيار فقير و بریشان بود
يكوقتى سفرى نمود در بين راه ميل بخوردن گوشت نمود قدرت نداشت بجهت فقر و پریشانى پس اين اشعار را انشاد كرد

الاموت يباع فاشتر به
الاموت لذيق الطعم يأتى
فهذا العيش مالا خير فيه
بخلصنى من الموت الكربه
اذا ابصرت قبراً من بيده
و ددت لوانتى ما بليه

ورحلت او در بيست و هفتم ماه شعبان سنهٔ سيصد و پنجاه و دو بود در راه واسط و او را در مقابر قریش دفن كردند كذا فى تاريخ ابن خلكان وفيه اشاره الى تشبيه

ومنجمله خواجه شمس الدين محمد جوينى وزير هلاكو خان بود و او را شهيد نمودند در روز چهارم ماه شعبان سنهٔ ششصد و هشتاد و نه
واين رباعى در شهادت او گفته شده

از رفتن شمس از افق خون بچكيد
شهبامه سبه كرد در آن مانه و صبح
مه روى بكند و زهره گيسو پيريد
برزد نفس سرد و گريبان بدريد

ومنجمله خواجه نظام الملك حسن بن اسحق الطوسى كه وزير جلال الدوله سلطان ملكشاه ابن الب ارسلان بود و تاريخ جلالى كه در تقويم نوشته منسوب است باو خواجه در يازده سالگى از حفظ قرآن مجيد فارغ شد

و در حبیب المير است يكوقتى خواجه از البارسلان اجازه گرفت كه مشرف شود بسكه معظمه اسبابش را فراهم نمود و خيمه بجهت حركت بخارج شهر زد ناگاه شخص مريضى كاغذى داد ييكى از ملازمان خواجه كه بدهد بخواجه چون خواجه خواند گريه زيادى كرد بفسيكه آن شخص ازدادن كاغذ پشيمان شد چون از گريه ساكت شد فرمود آن شخص كه اين رقمه راداده حاضر كنيد آنچه گردش كردند او را نديدند

بمنخواجه رقمه را داد بلازمان خواندند ديدند نوشته « من ديشب يفيضير (ص) را در خواب ديدم فرمود بحسن بگسو حج تو هينجا هست بسكه چرا ميروى من بتو گفتم ملازم اين ترك

باش ووظایف ادبآب حاجت را بر آور و بفریاد در ماندگان برس

از اینجهت خواجه فسخ هزیمت نمود و گفت هر وقت صاحب این خواب را ببینید بمن برسانید بعد از مدتی او را دیدند گفتند وزیر ترا طلبیده جواب داد وزیر نزد من اماتنی داشت باو رسانیدم نه او را بمن کاریست و نه مرا باو

وخواجه در هرات و بنگاد و بصره و اصفهان و بلدان دیگر بقام خیریه زیاد بنا نموده منجمله در بنگاد مدرسه نظامیه از ابنه خیریه اوست و بسیاری از علماء مثل غزالی و ابو اسحق شیرازی در مدرسه نظامیه بنگاد تحصیل کرده اند وایضا در حبیب السیر است خواجه مجله نوشت و شهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت نمود که در جوف کفنش باو دفن کنند

شیخ ابو اسحق نوشت « خیر الظمة حسن کتبه ابو اسحق » خواجه توفیع او را که دیده گریه کرد و گفت سخن راست است و بعد از شهادتش بزرگی او را در خواب دید از حالش پرسید گفت بواسطه سخن و کله راستی که شیخ ابو اسحق نوشت خداوند مرا آمرزید و در زینة المجالس از کتب تواریخ نقل کرده هر گاه تصفه ب مجلس خواجه نظام الملك می آوردند خواجه او را بضا رقت مینمود

روزی باغبانی سه دانه خیار نارس نزدی آورد خواجه هر سه دانه را خورد و فرمود هزار درهم باو بدهند سؤال نمودند گفت آن خیارها تلخ بود ترسیدم اگر بدیگری بدمم طاققت نیلورد و اظهار کند و این بیچاره خیار ک بشکد

و در روضة الانوار است بسلطان ملکشاه گفتند نظام الملك در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت ب علماء و صلحاء و زاهدان و عابدان میدهد و شایرا از آن نفی نیست و بآن مبلغ لشکر جرای میتوان فراهم نمود سلطان ملکشاه این سخن را بخواجه گفت

خواجه فرمود باین زر میتوان لشکری ترتیب داده که ایشان دشمنان را بشمشیر يك ذریع و به تیری که رفتش سیصد ذرع باشد دفع کنند و من باین زر برای تو لشکری ترتیب دهم که از اول شب تا صبح دستها را بدها بلند کنند بدرگاه الهی شمشیر همت بابر برسانند و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند و لشکر و من و تو در پناه ایشانیم سلطان گریه کرد و او را تحسین نمود

و منجمله ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی مجد الملك شیعی وزیر برکیاروق واز برای او است آثار حسنة مانند قبة ائمة بقیع (ع) و مشهد امام موسی و امام مصدق ع و مشهد حضرت عبدالعظیم و غیر ذلك

و او را در سنه چهارصد و نود و دو بقتل رسانیدند و او از اهل براوستان بود « براوستان قریه ایست از قرای قم »

تعمیم مخفی نماناد باندازه که از وزراء آل برمک سخاوت وجود بروز نمود از احدی از وزراء و از سلاطین آن اندازه از جود و کرم بروز نکرده و نخواهد کرد و بسمی که دنیا با آنها کجروی نمود و ادبار کرد با احدی بآن فهم ادبار نکرد

بدانکه برمک که جد برامکه بود از مجوسهای بلخ و خادم بیت النابود و اسس جعفر بود ملقب به (برمک) وزیر سلیمان بن عبد الملك بن مروان بود که از بلخ او را طلبید بجهت

وزارت خود (تضمینش در باب هفتم گفته شد)

پسر او خالد وزیر ابو العباس سلاج بود که اول خلفای بنی العباس است و خالد در سنه صد و شصت و پنج از دنیا رفتند و سن هفتاد و پنج سالگی و پسر او یحیی بن خالد وزیر هرون الرشید بود و بعد ناظر بر حریمبر اموال او شد یحیی بسیار مرد جوانی بود شاهر میگوید
سئلت الندی هل انت حرفقال لا
ولکننی رن لیحیی بن خالد
قلت اشتراء قال لابل وراثة
توارثنی عن واحد بعد واحد

و در روضه الانوار علامه سبزواری نقل میکند شخصی گفت از پدرم شنیدم که در همه عالم کسی در هوا هزارهزار درهم نیشخند نگیرد یحیی بن خالد سؤال کردم بخشش در هوا چگونه میشود گفت وقتی بجهت یحیی بن خالد از ضمیمه اش هزار هزار درهم آوردند او در خانه نهاد و از حرم بیرون شد خواست سوار شود جمعی از مستحقین وارد باب حوایج بدرخانه ایستاده بودند یحیی بن خالد یکپایش را در رکاب کرده بود و یکپایش در هوا بود گفت «این هزار هزار درهم را باین قتره ببینید»
و هیچکس بعد از وی سخاوت او را نکرد

و در در المصلوگت در اوقاتی که هرون غضبناک بوده به برامکه بلامش صالح گفت برو نزد منصور بن زیاد و بگوده هزار هزار درهم برزمه تو هست باید تا مغرب این وجه را بدهی، اگر نداد سرش را از بدن جدا کن یا روز نزد من مبادا دست خالی برگردی صالح رفت نزد منصور بن زیاد و فرموده هرون را بوی گفت منصور گفت هلاک شده خواهی، قسم خورد که جمیع اسباب و مایملکتش بانه از دست صهزار درهم نیشخند

من گفتم چاره در کار خود بکن که من نمیتوانم مخالفت کنم فرمایش امیر المؤمنین را گفت ای صالح اجازه بده که من اهل و اولادم را وداع کنم و وصیت کنم صالح گفت من با منصور رفتم بخانه اش بعد از آنکه مطلب را با آنها گفت صدای گریه و فریاد از خانه او بلند شد من بنصورت گفتم شاید خداوند فرج ترا درید برامکه قرار داده باشد یا برویم نزد آل برامکه پس منصور گریه کرد آن وصیحه زنان رفت نزد یحیی بن خالد بر مکی و قصه خود را نقل کرد یحیی بسیار مضموم شد و یکساعت سرش را بر زیر انداخت گریه کرد بعد سر بلند کرد کنیزش را طلبید گفت در خانه چه مقدار از درهم موجود است گفت پنجهزار هزار درهم گفت همه آن دراهم را حاضر کردند بعد پیغام داد پسرش فضل، گفت من خیال دارم که ضمیمه بهرم آنچه از دراهم موجود داری بفرست پس فضل دو هزارهزار درهم فرستاد

بعد پیغام داد پسرش جعفر او هم دو هزارهزار درهم فرستاد جمعا شده نه هزارهزار درهم منصور گفت ای مولای من من دست بدانم شما انداخته ام و خلاصی و نجات خود را از تو میخواهم یحیی سر بر زیر انداخت و گریه کرد بلامش گفت امیر المؤمنین یکی از کنیزان من جواهر بر قیمتی داده بر روز او آن جوهره را از او گرفته یلور - آورد - یحیی به صالح گفت این جواهر را من از تجار بیوسیت هزار درهم خریدم او را هرون داد بکنیز من ایندراهم را و این جوهره را بر نزد هرون و بگو منصور بن زیاد را بمن بیخنده صالح اینها را با منصور برد نزد هرون در بین راه منصور مثل جست شمیری دزد یحیی بر مکی، خواند
و ما قفة علی ترکسانی
ولکن خضنا ضرب النبال

صالح گفت والله کسی در روی زمین از تو بدتر نیست و از آل برامکه بهتر نیست که ترا از کشتن

نجات دادند و عوض تشکر اینقسم مذمت از آنها مینامی بعد رفتیم نزد هرون و قصه را بالتامم بجهت هرون نقل کردیم غیر قضیه حق شناسی منصور بن زیاد را که مبادا هرون بغضب افتد، او را بقتل برساند

پس رشید آن جواهر را رد کرد بان کنیز و گفت ما اهل یتیمی هستیم که پس نگیریم آنچه بدیگری احسان کرده باشیم و از منصور ابن زیاد بان دراهم در گذشتم صالح با منصور آمد نزد یحیی و قصه را بجهت او نقل کرد و گفت منصور بن زیاد نسل بچنین شمری در مذمت شما نمود
یحیی گفت وقتی که انسان در نکت عظیم باشد سینه اش تنگ میشود و سخنی که میگوید از قلبش نیگردد و از منصور عدز خواهی کرد صالح تعجب نمود گفت لا ینود الفلک الدواران یخرج منک الی الوجود فوا اسفاه کیف یموت و یتواری فی التراب فی رجل منک

و ایضا نقل کرده بین یحیی بن خالد برمکی و عبدالله بن مالک خزاعی دو باطن عداوت بود لکن از برای احدی اظهار نیککردن و سبب عداوت بین دو این بود که هرون بسیار دوست میداشت عبدالله بن مالک را باندازه که یحیی بن خالد و اولادش میگفتند «عبدالله سحر کرده هرون را» مدت بیست سال این عداوت در قلبشان بود که با حدی اظهار نیککردن پس رشید عبدالله بن مالک را والی ازمین نمود

بعد شخصی از اهل عراق که سرمایه اش تمام شده بود بسیار فقیر و پریشان شده بود توصیه خطی نوشت از زبان یحیی بن خالد عبدالله بن مالک و خود آنرد کاغذ را برد بارمین نمود نزد عبدالله چون عبدالله کاغذ را باز کرد و خواند خیال کرد که این کاغذ از یحیی نیست و این مرد قلب کرده پس با آنرد گفت من مینویسم بیفداد اگر این نوشته از یحیی بن خالد بود اگر بخوای من بتو اماره بعضی از بلاد رامیدهم و اگر بخوای دو بیست هزار درهم پول میدهم و اگر حيله کرده و دروغ گفته امر میکنم دو هزار چوب بتو بزنند پس امر کرد آنرد را در حجره حبس نمودند و نوشت بو کیش در بیفداد که کاغذی بمن رسید توصیه بجهت شخصی از یحیی بن خالد و من گمان میکنم که دروغ است تو تحقیق کن و مطلب را بنویس پس بو کیش عبدالله کاغذ را خواند برد نزد یحیی و باو داد یحیی کاغذ را خواند و تأمل کرد و گفت فردا خبر میدهم که جواب بنویسی

بعد یحیی بندهام و اصحابش گفت اگر کسی از زبان من بدروغ کاغذی بدشمن من نوشته باشد با او چه باید کرد هر يك از اصحابش یکنوهی از سیاست و عذاب نسبت باو گفتند یحیی گفت تمام شما خطا کردید و از خست نفس تان چنین گفتید و همه شما میدانید چقدر عداوت و دشمنی است بین من و او و الان خداوند این مرد را واسطه قرار داده بجهت اصلاح بین من و او الوهام نموده او را که کینه بیست ساله بین من و او برداشته شود پس سزاوار است که من او را تصدیق نمایم و بنویسم ببداالله که کرامت و احساسش را باین مرد زیاد کند اصحابش او را تصدیق نمودند و دوباره او دهاکردند پس یحیی کاغذی نوشت ببداالله بن مالک بغط خود و نوشت که آن کاغذ را من بغط خود نوشته ام و فرستاده ام مرجواز گرم و علو همت شما آنستکه باو اندازه شؤن خود احسان کنید و حرفت او را مراعات کنید و کاغذ را مهر کرد و بو کیش عبدالله داد و کاغذ را روانه کرد نزد عبدالله بن مالک چون کاغذ ببداالله رسید او را باز نمود و خواند بسیار سرور شد و آن مرد را طلبید گفت امارت را میخواستی باعطای دو بیست هزار درهمه آنرد گفت عطارا عبدالله امر کرد دو بیست هزار درهم دادند باده اسب عربی و بیست نافع نجیب و ده غلام و کنیز با اسبائی که بر آنها سوار بودند با بعضی از جواهرات نفیسه نینه و آنرد را باخدم و حشم خود روانه کرد بیفداد و آنرد در اول ورودش رفت بسزل یحیی بن خالد

زمین را بوسید .

یعنی گفت تو کیستی؟ گفت من از جور زمانه مرده بودم تو مرا زنده کردی، من از لسان شما کاغذ دوغوی بردم نزد عبادۀ بن مالک و بن چین و چنان احسان کرد و تمام اینها را من افضل و احسان شما میدانم.

یعنی گفت تو احسان کردی بنی که باعث شدی عداوت دیرینه ما مبدل شد بحب و صداقت تو مت بر ما داری نه ما بتو و منم بتو میبخشم آنچه عبادۀ بتو بخشیده پس امر کرد مثل آن عطیات را باو دادند

و در دراصلو گفت که یطین بن موسی بهرون گفت یا امیر المؤمنین مولای من ابراهیم امام بن خبرداد که بنجم از خلفاء بنی العباس وزراء و کتابش باو غنبر و مکر میکنند و اگر آنها را نکشد آنها او را بقتل میرسانند هرون گفت ترا بخدا قسم ابراهیم امام چنین گفت؟ گفت بلی و این سبب شد که هرون از آل برامکه برگشت و تصمیم بقتل آنها نمود

و از ابن اثیر نقل کرده که اقوی الاسباب از برای زوال دولت برامکه این بود که یعنی بن خالد برمکی خود را با ستار کعبه آویخته بود در آخر حجی که مشرف شده بود و میگفت اللهم ان کان رضاك ان تسلبني نعمك عندي فاسلبني اللهم ان کان رضاك ان تسلبني اهلي و ولدي فاسلبني الا الفضل

و شنیده شد که میگفت اللهم ان ذنوبی جمة عظيمة لا يعصمها غيرك اللهم ان كنت تاقبني فاجعل عقوبتي بذلك في الدنيا وان احاط ذاك بسمي و بصری و مالي و ولدي حتى تبلغ رضاك و لا تجعل عقوبتي في الآخرة فاستجب له

و یعنی برمکی در میان زندان رشید در رقه از دنیا رفت در سنه صد و نود و هفتاد سالگی و قتیکه غیر موتش برشید رسید گفت ایوم مات افضل الناس

و یحیی بن خالد چهار پسر داشت :

اول فضل بن یحیی و او مدتی وزیر هرون شد و در سخاوت مشهور آفاق بود و معاصر

اخلاق او ضرب المثل بود

و از سلطان عبادالدین نقل شده که گفته کلن فضل بن یحیی من معاصر الدنيا لم یرفی العالم مثله

و در حقیقت الصحر است که مولودی خداوند بفضل بن یحیی مرحمت فرموده بود و شرفاء در

تهنیت آن مولود شعر گفته بودند فضل بن یحیی بعمد بن زید دمشقی گفت میخواهم از تو در این باب

نظمی بشنوم و لوبك شعر باشد محمد گفت من تأمل نمودم و این دو بیت را گفتم

و یفرح بالمولود من آل برمک و لا سیما ان کان من ولد الفضل

و یحرف فیہ الخیر عند ولادة یبذل الندی و الجود و الجود و الفضل

چون فضل شنید مسرور گشت ده هزار هزار بوی صلح کرد محمد بن زید دمشقی گفت من از آن

اموال ملک و عمارت خریدم و مکتب زیادی تحصیل نمودم و بعد از ابتلاء آل برمک چندی که گذشت من بحمام

رفتم بحمامی گفتم دلاکی نزد من بفرست حمامی بر صبیح منظری فرستاد و در اثباتی که آن بر خدمت

مرا میکرد محبتهای آل برمک بنهن من گذشت و آن رباعی را خواندم آن پسر از شنیدن آن رباعی

غش کرده و افتاد بروی زمین چنانچه من گمان کردم که دیوانه شده از حمام بیرون شدم بحمامی گفتم روا

باشد مصروعی بفرستی که خدمت من نایب حمامی گفت والله مدتی این جوان رد من در این حمام خدمت

میکند ابدأ اثر صرع و جنون در او دیده نشده

چون آن جوان افاقه یافت از سبب هروض اینحال پرسیدم گفت گوینده این دویست کیست گفت من گفت درباره که گفته گفتم درباره پرس فضل بن یحیی برمکی گفت آن پسر کجاست؟ گفتم نیدانم، گفت آن من هستم

محمد بن زید گفت از شنیدن احوالات آن جوان مدهوش شدم گفتم ای جوان من پیر شده ام و اولادی ندارم و آنچه که دارم از انعام پدر تو هست اکنون من اعتراف دارم که آنچه که دارم از آن تو باشد پس آب از دیده های آن جوان جاری شد گفت وافه آنچه پدرم بتو بخشیده هرگز باز نستانم هر چند محتاج باشم هر قدر من مبالغه کردم اثری نبخشید.

و در المصلوک حکایت کرده که یکروز حاجب فضل بن یحیی عرض کرد شخصی در خانه گمان کرده که نسبت دارد بشافضل بن یحیی گفت داخل شود ناگاه دید شخص نورانی و نیکو هیئتی وارد شد و سلام کرد به فضل، فضل باو اذن نشستن داد و بعد از ساعتی گفت چه حاجت داری عرض کرد کهنکی لباس می رساند حاجتم را

فضل فرمود ترا چه نسبت است بین عرض کرد من سه نسبت دارم با شما اولاً ولادت من در شب ولادت شما بود و ثانیاً اسم من مشتق از اسم شما هست و ثالثاً من در همسایگی شما هستم. فضل بن یحیی فرمود اما همسایگی ممکن است و اسم هم گاهی موافق اسم دیگری میشود و اما ولادت از کجا دانستی که ولادت من و تو در یکشب بوده عرض کرد مادرم میگفت شیبکه من ترا زاید هم بمن گفتند امشب خداوند یحیی بن خالد سوری داده و اسسش را فضل گذاشته از اینجهت مادر من اسم مرا فضیل نام گذاشت که مصغر اسم شما هست بجهت حقیری قدر من، فضل خنده کرد گفت سن تو چقدر است؟ عرض کرد سی و پنجسال

فرمود راست گفتی سن منم همین است، بعد بفلامش امر کرد که آنچه از عمرش گذشته بجهت هر سالی هزار درهم باو بدهند و علاوه امر کرد ده هزار اشرفی باو دادند و خلعت فاخری هم باو پوشانیدند و بر مرکبی او را سوار نموده از نزد فضل بیرون شد

و فضل بن یحیی برادر رضای هرون بود و از خیزران مادر هرون شیر خورده بود و تولدش هفت روز قبل از ولادت هرون بود

و در سنه صد و نود و سه میان مخمس هرون از دنیا رفت در سن چهل و پنج سالگی و چون خبر فوتش برشید رسید مرگ منم نزدیک شد و رشید هم در همانسال از دنیا رفت
دوم - از اولادهای یحیی بن خالد جعفر بن خالد بود و مرتب اش نزد هرون خیلی بلند شد حتی آنکه حکومت میکرد در اموال و اولاد هرون الرشید و جعفر هم مثل فضل برادرش سعی بود.

و در زینت المجالس است که در عهد مأمون جوانی از معارف آنچه داشت فروخت و خرج کرد آخر الامر فقیر شد هر قدر فکر کرد کسی را نیافت که اظهار حاجت کند رفت سر قبر جعفر برمکی شب را تا صبح گریه کرد نزدیک صبح خوابش برد در واقعه دید جعفر را باو گفت ای عزیز اینجا که افتاده ایم درستان بجائی نرسد بجز از کفن در فلان و برانه که منزل ما بود آفتاب پراز زر مدفونست بیرون آور و صرف و خرج کن بیدار شد رفت بان محل زر را بدست آورد نزد سرافان رفت که خرج کند سرافان گمان کردند که گنجینه یافته خبر بمأمون دادند او را طلبید سؤال کرد این زر را از کجا آورده تفصیل را نقل کرد، مأمون گفت بگذارید برود زشت باشد که جعفر مرده بخشش نماید و مأمون زنده بستاند

و در دراصلوکت که جعفر بن یحیی بسیار فصیح و با فطانت بود، یک وقتی شخصی یهودی از علم نجوم استخراج نمود سه فوت هرون را چون برشید گفت بسیار محمود شد جعفر برمکی آن یهودی را طلبید فرمود تو گفته که رشید فلان وقت از دنیا می رود یهودی گفت آری من گفته ام جعفر فرمود عمر خودت بچه قدر می رسد یهودی عمر طولی از برای خود گفت: جعفر گفت او را بقتل برسان تا بخیسی کذب او را در عمر تو چنانچه دروغ گفته در عمر خود پس رشید او را کشت و بدار آویخت و غش برطرف شد

و فطانت جعفر بن یحیی باندازه بود که از دور نظر میکرد بدست کاتب که کاغذ مینوشت و ب حرکت قلم کاغذ را میخواند و در سه صد و هشتاد و هفت هرون جعفر بن یحیی را بقتل رسانید در روز اول ماه صفر در سن سی و هفت سالگی چون خبر پیدرش دادند که هارون جعفر را بقتل رسانید گفت همین قسم پسرش کشت خواهد شد

گفتند هرون امر کرد که منازل شما را خراب کنند گفت همین قسم منازلشان خراب خواهد شد **در حیوة الحیوان** است که هرون امر کرد که سرش را کنار جسر بنهادر آویختند و بدن او را قطعه قطعه کردند و هر قطعه را بدروازه آویزان کنند بعد امر کرد اعضاء بدن او را سوختند **و ایضا** فرموده که حکایت شده که علیا بنت مهدی عباسی برادرش هرون بعد از قتل جعفر برمکی گفت یاسیدی از قتل جعفر برمکی تا بحال من از برای تو روز سوری ندیدم چرا جعفر را بقتل رسانیدی هرون گفت یا حیاتی والله لو علمت ان قیضی هذا یعلم السب لعرته

و در حبیبها المیر است که علت قتل جعفر برمکی این شده که هرون خواهرش عباسه را بمقتد جعفر در آورد مشروط بآنکه در غیر حضور او با هم نشینند بعد از اصرار هرون جعفر راضی شد و عباسه را تزویج نمود و مدتی باین حال ماندند بعد عباسه عاشق شد جعفر را و مراده کرد جعفر با او نمود از خوف برجانش پس عباسه خود را بیچاره دید متوسل شد بتابه مادر جعفر و التماس زیادی کرد که مراجعش جاریه بفرست نزد پسرش چون هتابه در هر روز جمعه جاریه بگری جهت جعفر روانه میکرد او هم با او وطنی نیک کرد تا شرب نیبند نکند

الحاصل این دو در اینصورت با یکدیگر خلوت نمودند عباسه حامله شد بمولودی و بدون اطلاع هرون آن مولود متولد شد عباسه از ترس برادرش هرون آن طفل را بقبله داد و او را بسکه مغطیه روانه کرد، زبیده خاتون بجعفر بی محبت شد تفصیل را بهرون رسانید رشید خیلی متعیر شد و غضبناک شد و عازم مکه مغطیه شد و جعفر را امر کرد با او بیاید و قتی که جعفر خواست سوار شود اسطراب طلبید که ساعت خوبی بجهت حرکتش معین کند و منزلش کنار دجله بود دید شخص ملاحی میان کشتی سوار است و با خود میخواند (تدبر بالنجوم و لست تدری به رب الیبت یفعل ما یرید) پس اسطراب را بزمین زد و با هرون سوار شد و عباسه قاصدی بسکه فرستاد که آن طفل را از مکه مغطیه ببرد بدین چون رشید بسکه رسید و تحقیق نمود دانست صدق قول زبیده خاتون را این بود که عازم شد بقتل جعفر و قطع و قلع آل برمکه و بعد از مراجعت از مکه بیاسر غلامش امر کرد بقتل جعفر پس یاسر شبانه وارد شد بجعفر بدون اذن و اجازه - جعفر گفت ای یاسر من مسرور شدم از آمدن تو و معزون شدم از ورودت بدون اذن

گفت ای جعفر امر بزرگتر است از این بدوستی که امیر المؤمنین هرون بمن امر کرده سر ترا ببرم نزد او الساعه جعفر افتاد بقدیمهای یاسر التماس کرد مهلت بده وصیتی بکنم یاسر از آن داد وصیتهای خود را کرد جعفر فرمود ای یاسر من بر تو خیلی حق دارم میشود مجازات بنامی گفت بدو چکنم، گفت

میروی نزد هرون و بگو من جعفر را بقتل رسانیده‌ام اگر دینی پشیمان شد من احیا شده‌ام از دست تو نونت زیادی هم بتو خواهم داد و اگر او را پشیمان ندیدی یا و مرا بقتل برسان یاسر گفت این امر نشود جعفر گفت پس من باتو یابم تا نزدیک قصر رشید اگر باز امر بکشتن من کرد من حاضرم مرا بقتل برسان. یاسر گفت این کار را می‌کنم پس جعفر را همراه خود برد تا نزدیک قصر هرون، هرون فریاد زد کیستی گفت منم یاسر گفت کیست با تو گفت جعفر

هرون گفت سر او را بیاور نزد من پس یاسر سر او را جدا کرد و برد نزد هرون گذارد: پس هرون نگاه طولانی بوی کرد، بعد دونفر از غلامانش را طلبید و امر کرد سر یاسر را از بدن جدا کنند، گفت چون من نمیتوانم قاتل جعفر را زنده به بینم - پس آن دونفر حاضر شدند، سر یاسر را از بدن جدا کردند!

از این حکایت معلوم میشود که علت غضب رشید بآل برامکه همین حرکت جعفر بود و معلوم شد که جعفر بن یحیی اصغر سناً بوده از برادرش فضل بن یحیی و معلوم شد که اول جعفر کشته شده بعد پدرش یحیی در میان زندان از دنیا رفته بعد برادرش فضل بن یحیی

الحاصل بعد از شهادت جعفر بن یحیی، هرون الرشید امر کرد یحیی بن خالد را با برادرش مصدق بن خالد و پسر دیگرش فضل بن یحیی حبس نموده و مسرور خادم و هرثه بن اعیان را حافظ بر آنها نمود و میان زندان بر آنها شدت گذشت!

و جعفر هفت سال وزارت هرون را کرد و هرون پسرش مأمون را باو تسلیم کرد که تربیت نماید: و در فقهی هرون در حدود سه صد و هشتاد و هشت کاغذی نوشت بستندی بن شاهک بگرفتن یحیی بن خالد و فضل بن یحیی و اولاد و اخوان و قرابانشان را و امر نمود بقید و حبس آنها و یحیی بعد از چهار سال و فضل بن یحیی بعد از پنج سال در میان زندان از دنیا رفتند:

سوم از اولادهای یحیی بن خالد محمد بن یحیی بود و او بصفه علو هست موصوف بود

چهارم موسی بن یحیی بود و او در شجاعت و جلالت بی نظیر بود

بدانکه آل برمک مدتی وزارت نمودند و بعثت و بسکنت و سخاوت آل برمک احدی برابری نمیتوانست بنماید و احسانی که از اولاد برمک بمامه مردم رسید از هیچ وزیری اینقدر احسان نرسید، مذلک تماشان منقرض شدند بواسطه ظلمهائی که با اولاد یغیمر (ص) خصوصاً بحضرت موسی بن جعفر ع نمودند

و در زینة المجالس است از زمان ادم ع الی یومنا هذا هیچ وزیری بعثت و سخاوت آل برمک برابری نمیتواند بنماید چون از اول خلافت رشید تا زمانی که رشید بر برامکه غضبناک شد تمام فتح و رتق و حل و عقد و قبض و بسط امور ممالک عالم در قبضه اختیار یحیی و اولاد نامداش بود لیکن وقتی هم اقبالشان برگشت و ادبارشان گرفت آل برمک اسوه حالاً از تمام مردم شدند! حتی آنکه هرون حکم کرد که هیچکس از طوائف مدح و ثنای برمکیان را بر زبان نیاورد

در حبیب السیر است، شخصی بهرون عرض کرد پیرمردی همه شبه در منازل آل برمک بالای کرسی برآمده تنای آل برمک را مینساید و فضایل و کمالات ایشان را بر مردم میگوید هرون در غضب شد، امر کرد با حضار آن پیرمرد، او را حاضر نمودند

هرون حکم نمود بقتل او؛ پیرمرد استدعا نمود که قدری او را مهلت دهند تا شئه از حال خود معروض بدارد، رشید گفت: بگو

بیرمرد گفت من : هندو بن مفره شعبی هستم و پدران من از اکابر شام بوده‌اند و از حوادث روزگار فقیر شدم و از کمال اضطراب با هیال و اطفال جلا، وطن اختیار نمودم ، خود را بیفدا در ساندیم هیال و اطفالم را میان مسجدی نشانیدم خود بامید اینکه کسی مرا پناه دهد بدون شهرآدمم میان بازار دیدم جمعی از مزاریف با یکدیگر میروند با خود گفتم لابد اینها بدهوتی میروند و از گرسنگی مجال صبر نداشتم از عقب آن جمع روانه شدم ناگاه بدرب سرای عالی رسیدم و بطفیل آنجماعت وارد آن مجلس شدم ؛ در گوشه نشستم و از کسبکه پهلوی من بود پرسیدم این منزل کیست؟ جواب داد منزل فضل بن یحیی است و مجلس انعقادش بجهت اجرای عقد نکاح است بعد از فراغ از عقد طبقاتی زو را آوردند ، نزد هر کس طبقی بهادند و طبقی نیز زمین دادند بعد از آن تسکات ضیاع و عقار نثار کردند که هر کس قبالة بگیرد آن مزرحه از آن وی باشد؛ سه تسک بدست من افتاد

آنکامجلس برهم خورد چون قصد نمودم که از منزل خارج شوم غلامی دست مرا گرفت بر کردانید (یقین کردم که زرها و تسکات را میخواند از من پس بگیرند) مرا بردند نزد فضل، فضل گفت من ترا! میان مردم غریب دیدم خواستم حالت ترا بدانم ؟

من قصه خود را بجهت او تفلکرم فذل گفت حالا متعلقان تو کجا هستند ؟ گفتم در فلان مسجد فرمود خاطر جمعدار که ما اسباب فراغ قلب ترا مهیا گردانیم غلامش را طلبید و بگوش او سخنی گفت و خلعت فاخری بن پوشانید

آروز مرا نگه داشت، چون شب شد غلامی مرا بسرای دلگشائی برد. من متعلقات خود را آنجا دیدم بعد از این قضیه ملازمت بر مرکبان را اختیار نمودم اکنون اگر من مدح ایشان نکنم کفران نعمت ایشان را کرده‌ام رشید چون این حکایت را شنید اشک بر صورتش جاری شد و هزار اشرفی در حق وی انعام نمود

وثر در المصلوکت : محمد بن غسان گفت داخل شدم بر مادرم در روز عید قربان. دیدم هیجوزه نزد مادرم نشسته با لباسهای مندرس . ب مادرم گفتم این زن کیست گفت عتابه مادر جعفر بن یحیی بر مکی است!

سلام کردم ، باو گفتم روزگار باشا چه کرد؟ گفت لابد در ما عیبی بوده که خداوند نعمتش را از ما سلب فرمود

گفتم فی الجمله از حالات خود بن خبرده، گفت چندین سال بود که من دارای چهار صد غلام و کنیز بودم ، معذک گمان میکردم که بسرم بن ظلم میکند و فلاحا ل من این شده که امروز آمده‌ام بطلبه دو پوست گوسفند قربانی که یکی را زیر انداز و یکی را روی انداز خود بنمایم !

محمد بن غسان گفت من گریه کردم و دلم خیلی سوخت چند دینار داشتم بآن زن دادم نزدیک شد که از سرور و فرح ببرد

و در خیرات حسان است محمد بن غسان از عتابه سؤال کرد از آنچه دینی کدام مشکلتراست این دویست را خواند:

فتیون غیر شماته العصاد
و شماته الاعداء بالرمصاد

کل المصاب قد تم علی الفتی
ان المصاب تنقزی اسبابها

بعد از آن گفت مشکلتترین چیزها مرک است!
گفتم مکر مرک را دیده این دویست را خواند :

لكننا الموت سؤال الرجال
اشد من ذلك للذوال

لا تعبين الموت موت البلا
كلاهما موت ولكن ذا

و در روایات نقل میکنند احمد بن محمد بن خلکان المعروف به ابن خلکان بشش واسطه

نسبش منتهی میشود به یحیی بن خالد برهمکی

محققی نماند که غالب از وزراء که حالاتشان دیده شده دارای دیانت ، فضل ، معرفت ، جود ، کرم و سخاوت بودند ، باید همین باشند والا قابلیت این منصب جلیل را نخواهند داشت
در عصر ما وزیر مرحوم ناصرالدین شاه میرزا علی اصغر خان اتابک در دیانت وجود و کرم یگانه عصر خود بود

و همچنین مرحوم ملاجهان میرزا قوش ییگی و صدراعظم سلطان بخاری در اخلاق و جود و کرم بی نظیر بودند و هر دو اینها در حدود سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمودند

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على سيدنا محمد
خاتم النبیین و اهل بيته الطاهرين المعصومين



باب دهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن

بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه و واقعه در مشهد مقدس و در بلد

اطراف آن و در وقایع تاریخی مشهد مقدس

بعد از شهادت آن حضرت تا باین زمان

و در آن هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریفشان علی است و اشراف القاب آنحضرت رضا است

و جهت ملقب شدن آن بزرگوار به رضا، صدوق در عیون از احمد بن ابی نصر بزنی

روایت کرده گفت خدمت حضرت جواد عرض کردم جمعی از مخالفین را اعتقاد آنستکه پدر بزرگوارت

را مأمون به رضا ملقب گردانید چون راضی بولایت عهد شد

فرمود دروغ گفتند، بلکه ملقب به رضا شد چون خداوند و یغیبر و انه از او راضی بودند گفتم

هریک از پدران چنین بودند و این اختصاص بحضرت رضا ندارد

فرمود بلی. سایر پدرانم را موافقان راضی بودند بامامت آنها و دشمنان راضی نبودند و اما

بامامت پدرم همه کس راضی شد و اقرار ببجالت و بزرگی او نمود از دوست و دشمن استی

و بدانکه رضا بحساب جبل (هزارویک) است، شاید اشاره بآن باشد که این بزرگوار مظهر

هزار و یک اسم الهیست و آئینه تمام نمای اسماء الهیست، چه خوش گفته شاعر:

ایدلش طوس در جهان باهمی است خاک در او ملاذ هر شاه و گداست

تعداد رضا هزار و یک باشد و او مجلای اتم جمله اسماء خداست

و اشرکهای آن بزرگوار ابو الحسن الثانی است

و اما نسب شریفشان، والد ماجدشان حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) والد

ماجدشان نجمه یا تکتم و اسماء دیگر هم از برای آن مندره گفته اند

و در عیون اخبار الرضا روایت کرده چون حمیده الصفاة والده حضرت موسی بن جعفر

نجمه والده مکرمه حضرت رضاع را خرید، دد خواب دید حضرت یغیبر ص را، فرمود یا حمیده

هیی نجه لاینگ موسی فانه سیلدک منها خیر الارض فوهتباله فلما ولدت لها الرضا (ع) ساهما الطاهرة
وكانت لها اسماء منها نجه واروی وسکن وسمان وتکنم وهو آخر اسمیها

وایضاً در عیون الاخبار در وصف ابن معمره روایت میکند وکانت من افضل النساء فی عقلها
ودينها و اعظامها لولاتها حبیدة الصفاة حتى انها ماجلت بين يديها من مملكتها اجلالها فقالت لابنها
موسی (ع) يا بني ان تکتم جاریة مارایت قط افضل منها ولست اشک ان الله تالی سيطر نسلها ان کان
لها نسل وقد وهبتا لك فاستوس غیراً بها فلما ولدت لها الرضا (ع) ساهما الطاهرة فكان الرضا (ع)
برضع كثيراً فقالت اعینونی برضعة فقيل لها انقص الدرقات لا اکذب والله ماتص ولكن علی ورد
من صلوتي وتبیبی وقد قم منذ ولدت انتهى

و شاعر در شرافت نسب ابن بزرگوار میگوید:

الا ان خیر اناس اماً ووالداً درهما و اجداداً علی المعظم

انتنا به للعلم والعلم تاناً اماماً بوذى حجة الله تکتم

و در عیون میفرماید واهم ام ولد تسمى تکتم علیه استقرارها حين ملکها ابو الحسن موسی (ع)

و بعضی اسم ابن معمره را خیزران المرسیه گفتند: و بعضی شغراه النویه گفتند

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

بدانکه در یوم ولادت و ماه و سال ولادت آن بزرگوار علماء اختلاف فرموده اند

اما یوم ولادت: اصح آنستکه یوم پنجشنبه بوده چنانچه شیخ صدوق در عیون و شیخ شهید

در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند

و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب روز جمعه فرموده اند

اما ماه ولادت: اصح آنستکه یازدهم ذی القعدة الحرام بوده چنانچه در اعلام الوری و دروس

و مصباح کفعمی اختیار فرموده اند

و در عیون و مناقب است که یازدهم ربیع المولود بوده

و ابن طلحه در مطالب المول میفرماید یازدهم ذی القعدة الحرام بوده

اما سال ولادت: اصح آنستکه در سنه صد و چهل و هشت هجری بوده سال رحلت حضرت امام

جعفر صادق (ع) ، همین مختار کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری و دروس و مصباح

کفعمی و کامل ابن اثیر است

و در عیون و مطالب المول است که سنه صد و پنجاه و سه بوده پنجسال بعد از رحلت

حضرت صادق ع

پس معلوم شد علی الاصح که ولادت آن بزرگوار روز پنجشنبه یازدهم ذی القعدة

سنه صد و چهل و هشت بود و مکان ولادت با سعادت هم مسلماً مدینه طیبه بوده

حقیر در تاریخ ولادت عرض کرده ام:

چون بود امام هشتین وجه العنق (۵۳) تاریخ ولادتش بود وجه العنق
قول دیگر ببولد آن شاه (۱۴۷) لله العمد گنته شو آگاه

(از والمؤلف)

و در عیون اخبار الرضا ع از نجمه خواتون والده آن بزرگوار روایت کرده فرمود
و تکیه من حامله شدم بفرزندم حضرت رضا (ع) ملکت بتقل حمل خود نیشدم و در خواب صدای تسبیح
تهلیل و تمجید از میان رحم خود میشنیدم پس بر سرسیدم در عالم خواب و چون بیدار میشدم چیزی
نیشنیدم چون وضع حمل خود نمودم آقا زاده دستهای خود را بر زمین نهاد و سر خود را با آسمان بلند
کرد و لبهای خود را حرکت میداد گویا تکلم میکرد

پس حضرت موسی بن جعفر (ع) داخل شد فرمود هنیئاً لك یانجه کرامه بک ، پس آن
بزرگوار را در خرقة سفیدی پیچیدم و بدست پسر بزرگوارش دادم ، اذان بگوش راستش و اقامه
بگوش چپش فرمود و آب فرات طلبید و حنک شریفش را با آب فرات بر داشت ، بعد فرمود خدیجه فانه
بقیه الله فی ارضه

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار و قائل آنحضرت و سبب قتلشان و خلفاء

چون زمان امامتشان

و در این چهار امر است

امر اول در تاریخ رحلت آنحضرت

بدانکه در یوم و ماه و سال رحلت آن بزرگوار نیز علماء اختلاف فرموده اند

اما یوم رحلت علی الاصح یوم جمعه بوده چنانچه در عیون و مناقب و روضة

الواعظین اختیار فرموده اند

و در مصباح کفعمی روز پنجشنبه فرموده

امارحلت اصح آنستکه ماه صفر بوده چنانچه در کافی و ارشاد مفید و دروس

و مصباح کفعمی و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده لکن در کافی و ارشاد و

دروس تعیین روز نر فرموده اما در تاریخ طبری و تاریخ کامل روز آخر ماه صفر فرموده

و در مصباح کفعمی روز هفدهم ماه صفر فرموده و در عیون الاخبار رحلت آن

بزرگوار را در یست و یکم رمضان المبارک فرموده

و در مناقب و اعلام الوری یست و سوم ماه رمضان فرموده اند

و در عدد القویه تألیف شیخ فقیه علی بن یوسف بن مطهر الحلی (ره) یست و سوم

ماه ذی القعدة الحرام فرموده

اما سال رحلت اصح آنستکه سنه دویمت و سه از هجرت مقدسه بوده چنانچه در

کافی و عیون الاخبار و ارشاد مفید و اعلام الوری و روضة الواعظین و مصباح کفعمی و

مطالب السؤل و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده اند

در مناقب سنه دویت و دو از هجرت فرموده
پس معلوم شد علی الاصح رحلت آن بزرگوار روز جمعه آخر ماه صفر سنه

دویت و سه از هجرت بوده

بنا بر مختار در تاریخ ولادت و رحلت آن بزرگوار سن شریفشان در وقت رحلت پنجاه و چهار سال و سه ماه و نوزده روز بوده تقریباً و بنا بر مختار در باب رحلت حضرت موسی بن جعفر آنحضرت سی و چهار سال و هشت ماه و چهارده روز باید بزرگوارش بود و نوزده سال و هفت ماه و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش برمسند خلافت و امامت مستقر و فائز بوده

امردوم در تعیین قاتل آن بزرگوار

و او مأمون بن هرون الرشید ملعون بود

و در بحار است چنانچه مختار شیخ صدوق و شیخ مفید و غیر اینها از جمله علماء شیعه است آنستکه آن بزرگوار شهید شد به سبی که مأمون بان بزرگوار خوانید
و از اخبار گنیزه معتبره هم استفاده میشود که آنحضرت را سب شهید نمودند
و از علی بن عیسی الاربطی و از سید علی بن طاوس الحلّی نقل فرموده که انکار فرمودند که آنحضرت مسوما شهید شده باشند

و در تاریخ طبری و تاریخ کامل است ثم ان علی بن موسی ع اکل غنماً و اکثر منه و مات فبأذ ذلك فی آخر صفر

و در ارشاد مفید است و تکیه حضرت رضا (ع) را به انار مسموم نمود و آنحضرت از دنیارفت مأمون یکشنبه روز موت آنحضرت را ماضی داشت بعد فرستاد بسوی معبد بن جعفر الصادق و جماعتی از آل ایطالب که آنوقت حاضر بودند و خبر فوت حضرت را بآنها داد و اظهار حزن نمود و بآنها جسد نازنین حضرت را نشان داد که ببینید حضرت صحیح البدن از دنیا رفته

و در تاریخ الخلفاء است مأمون معروف بود به تشیع و لذا میل داشت که مردم آن بزرگوار را مدح کنند انتهى و در روح و ریحان است عباد الله مطرف در محضر مأمون در مدح حضرت رضاع گفت ما قول فی طینة عینة عینت بطین الرسالة و فرست بآء الوحی هل یفیع منها الامسک الهمدی و عنبر التی و نعم ما قبل

یش الوجوه کریمه احسابهم شم الانوف من الطراز الاول انتهى

و در سابق گفته شد که مأمون در نیمة ربيع المولود سنه صد و هفتاد متولد شد در شبی که همیش هادی بن مهدی بن منصور از دنیا رفت و روز پنجشنبه هجدهم ماه رجب سنه دویت و هیجده مأمون از دنیا رفت در بین بدنون از ارض روم و نمش را بردند بطرسوس که شهریت بین حلب و انطاکیه دفن کردند و مادر مأمون کنیزی بود اهل اولد و اسس مراحل بود

امر سوم در صیب خروج مأمون با حضرت رضاع و فضل بن سهل ذو الریاستین

از مرو و بلعد بغداد و سب قتل مأمون حضرت رضاع را

در عیون اخبار الرضا از یاسر خادم روایت کرده یگروز مأمون آمد خدمت حضرت

رضاع بایک کافه طولانی حضرت خواستند پیش پای مأمون حرکت کنند قسم داد که حرکت نفرماید بعد صبورت حضرت را بوسید و مقابل روی حضرت نشست و شروع نمود بغواندن کافه که بیشتر از حالش نوشته بود (لشکر اسلام فلانہ قریه از قرای کابل را فتح کرده اند)

لذا مأمون اظهار مسرت کرد

حضرت فرمود آیا سرور شعی اذفتح قریة ازفرای مشرکین

مأمون عرضکرد آیا این موجب سرور نخواهد بود

حضرت فرمود ازخدا بترس در باره امت محمد ص اینک ضایع کرده امور مسلمین را واگذار کرده آنها را بکسی که حکم میکند در میان آنها بنیر حکم الله و تو در این بلاد نسنه و امراض کرده از بیت هجرت و مبیط وحی الهی و بهاجرین و انصار ظلم میکنند و دهی بر آنها میکنند و نمی یابند کسیرا که شکایت باو بشایند و دستشان هم بتو نیرسد پس از خدا بترس و برو بجانب بیت النبوه و مدین مهاجرین و انصار آیا نیدانی که والی مسلمین مثل خود است در وسط خیمه هر که بخواهد باید دستش باو برسد

مأمون عرضکرد یا سیدی ، شما چه رأی میدید ؟

فرمود رأی من آنستکه دارالخلافهات را محل پیدان و اجدادت قرار دهی و نظر کنی در امور

مسلمین و آنها را واگذار بنیر نکنی؛ عرضکرد رأی همانست که شما فرمودید ، عازم بر حرکت شد بجانب بغداد

اما سبب قتل آن بزرگوار از بعضی اخبار چنین مستفاد میشود چون بنی العباس دیدند که

مأمون برادرش محمد امین را بقتل رسانید و هوران دختر حسن بن سهل را بجهت خود تزویج نمود و لباس سیاهی که زی بنی العباس بود تنبیر داد و خود را مجلسی بلباس سبز نمود و شنیدند که دخترش ام حبیب را تزویج بحضرت رضاع نمود و دختر دیگر خود ام الفضل را تزویج بحضرت جواد نمود و حضرت رضا (ع) را ولیمه خود گردانید ، دانستند که عنقریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهد شد و بخاندان امیر المؤمنین علی بن ایطالب ع استقرار خواهد یافت لذا مأمون را از خلافت خلع نمودند و با عشق ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند

چون این خبر بمأمون رسید دانست که فضل بن سهل بنیر صواب رأی داده بولایت عهد حضرت

رضاع (ع) از اینجهت دومقام قتل حضرت رضا و فضل بن سهل برآمد

و در جلاء العیون از ابا صلح روایت کرده که مأمون ولایت عهد خود را بحضرت رضا (ع)

تفویض کرد برای آنکه مردم بفهمند که آقا مایلت بدنیا و محبت آقا از دل های مردم کم شود بدین موجب زیادتی اخلاص و محبت شد بعد علماء جمیع فرق را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند شاید بر آنحضرت غالب شوند ، آنهم بکس نتیجه داد و روز بروز آثار علم و کمال و رفعت و جلال آن بزرگوار زیاد تر جلوه گر میشد

پس نامه حسد دو کانون سینه اش مشتعل شد و بقتل آنحضرت اقدام نمود

و در کتاب هدایة الانام محدث قسی فرموده دوششم ماه رمضان سنه دو یست و یک مردم با حضرت

رضاع بیعت نمودند بولایت عهد

و در ارشاد مفید است مأمون با فضل بن سهل ذو الریاستین و حضرت رضاع از مرو بیرون

شدند بقصد رفتن بخیفاد

در یکی از منازل کاهلی از حسن بن سهل که والی عراق بود برادرش فضل بن سهل رسید که

بن از حساب نجوم چنین معلوم شده که روز چهار شنبه فلان ماه بتو از گرمی آهن و گرمی آتش ضرری خواهد رسید

من علاج او را چنین میدانم که تو و مأمون و حضرت رضا ع در آنروز بحمام بروید و حجامت بنمایید تا این نحوست از شما دفع شود مأمون بحضرت رضا ع عرض کرد
حضرت فرمود من نیروم بحمام و صلاح هم نماند که تو و فضل هم بحمام بروید

مأمون اطاعت کرد ، لکن فضل بن سهل همانروز بحمام رفت در سرخس و جاهتی با ششیر های برهنه ریختند بحمام و فضل بن سهل را بقتل رسانیدند کسان فضل این را از مکر مأمون دانستند جمع شدند که او را بقتل برسانند مأمون متوسل شد بحضرت رضا ع ، آنحضرت مردم را متفرق فرمود و در تاریخ طبری است که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم شعبان سنه دویست و دو بوده در سن شصت سالگی ، بعد از سرخس مأمون با حضرت رضا (ع) حرکت نموده و آمدند تارسیدند به سنا باد نوقان و حضرت رضا (ع) را در آنجا به سم جفا شهید نمودند

مخفی هماناد بنا بر نقل طبری که قتل فضل بن سهل را در سوم شعبان دویست و دو نوشته منافاتی ندارد که قتل حضرت رضا ع در آخر ماه صفر سنه دویست و سه باشد چون بقضای بعضی از اخبار معتبره مأمون ملعون مدتی آن بزرگوار را در سرخس مفیداً مجبوس نمود

و در عیون اخبار الرضا از عبدالله بن صالح المروری روایت کرده گفت رستم در منزلی که حضرت رضا ع را در آن منزل حبس کرده بودند در سرخس در حالتیکه آن حضرت را مقید نموده بودند ، پس من از زندان بان حضرت اذن دخول خواستم ؛ گفت ممکن نیست بر آنحضرت وارد شوی ، چون آن بزرگوار روز و شبی هزار رکعت نماز میخواند و حال در مصلاهی خود مشغول مناجات است الخ

بنابر این مأمون ائمه حضرت رضا ع را مدت هفت ماه در سرخس مشهد و بین راه متوقف نمودند ، و در روایات الاثوار است که مأمون بعد از قتل فضل نزد ما درس فرستاد که اگر چیزی از مایلك فضل هستو قابلیت نزد ما بفرست ، مادر فضل صندوقه نزد مأمون فرستاد که مسهور و مغل بود

چون سر او را گشودند حریر باره بیرون آمد که فضل ببط خود نوشته بود و مدت حیات و وقت رحلت خود را مین کرده بود که در فلانروز میان آب و آتش کشته گردد

امر چهارم در صدمات روحانی که از زمان ورود حضرت رضاع به مرو تا زمان

شهادتشان بر آن بزرگوار وارد شد که هر يك از آنها از هزار تیر سه

شبه زهر آلود بقلب مبارك حضرت اثرش بیشتر بود

و اما اشاره میکنیم بیعضی از آنها

منجمله در عیون اخبار الرضا روایت کرده و مختصر آن زوایات اینست

بعد از آنکه مأمون از مردم بیعت گرفت بولایت مهد حضرت رضا ع و بیلدان نوشت و در هم و دینار را با سم مبارك آنحضرت سکه زد و امر کرد خطبآء با سم مبارك آنحضرت خطبه بخوانند ایام عیدی شد مأمون استدعا کرد که حضرت بنماز عید تشریف ببرد ؛ حضرت ابا فرمود ،

مأمون اصرار کرد

حضرت فرمود اگر مرا معذور نداری من میروم بنماز عید همان قسمی که جدم پیغمبر (ص) و

امیرالمؤمنین (ع) نماز عید تشریف میبردند، عرضکرد هر قسم که میخواهید تشریف ببرید، بپردازم امر کرد که مرد وزن سفید و کبیر تکبیر گویان بروند در خانه حضرت رضا ع و منتظر باشند تا حضرت بیرون تشریف بیاورد

چون خورشید طالع شد، حضرت غسل فرمود، حمامه سفیدی بر سر نازنین پیچید یکطرف حمامه را بسینه نازنین و طرف دیگر را مابین کتفین انداخت، دامنهارا بکمرزد، عصائی در دست گرفت برهنه بیرون شد و نظر بجانب آسمان فرمود و چهار مرتبه تکبیر گفت که گویا همه جمادات آنحضرت را جواب میدادند باین قسم روانه شد بمصلی و مردم صداهارا بگریه بلند کردند بقسی که همه مرو بیکبارچه ضجهو گریه شد :

فضل بن سهل خود را بمأمون رسانید گفت اگر حضرت رضا (ع) باینقسم بمصلی برود همه مردم شیفته او خواهند شد صلاح اینست که او را برگردانی !
پس مأمون فرستاد که حضرت مراجعت فرماید، آن بزرگوار کفتشای خود را پوشیده مراجعت فرمود ! انتهى

انشدکم بالله ببینید این چه اندازه از توهین بود که بحضرت وارد نمود ؟
و منجملة ایضا در عیون روایت کرده :
روز جمعه که حضرت از مسجد جامع حرکت میکرد دستهارا بدعا بلند میفرمود عرض میکرد اللهم ان کان فرجی ما انافیه بالوقت فنجعل لی الساعه انتهی
معلوم است که تا دست شتخصی از چاره منقطع نشود و کارد به استخوان نرسد تمنای مرگ خود را نمیکنند ؛

و منجمله ایضا در عیون اخبارالرضا روایت کرده و مختصرش اینست
وقتیکه مأمون حضرت رضا ع را ولیمهد خود نمود مدتی باران حبس شد دشمنان حضرت گفتند «از وقتیکه مأمون حضرت را ولیمهد خود نمود باران قطع شد ؛»

این خبر بمأمون رسید از حضرت استدعا نمود که تشریف ببرد بدعاه باران، حضرت وعده فرمود بروز دوشنبه چون روزمعهود شد تشریف برد بصعرا و جمیع زیادی هم حاضر شدند حضرت دعا فرمود - پس قطعه ابری ظاهر شد حضرت فرمود این ابر از شما نیست بلکه مال فلان بلد است همچنین تاده ابر و درهر ابری میفرمود مال شما نیست در ابر یازدهمی فرمود این ابر مال شما هست بروید بنزلتان تارحت الهی بر شما نازل شود

چون داخل منازلشان شدند اینقدر باران نازل شد که او دیده و حیاض و زمینهای پست پر آب شد حساد و منافقین بمأمون گفتند «راضی مشو این شرف که خلافت باشد از آل عباس خارج شود و منتقل باولاد علی بن ایطالب بشود»

مأمون اظهار ندامت کرد که حضرت را ولیمهد خود نمود
حمید بن سهران (لع) حاضر بود گفت امر مخاصه حضرت رضا ع را بنواگذار کن تا من برسانم قصور آنحضرت را بجهت ولایت عهد
مأمون گفت (ماشئنی احب الی من هذا) یعنی چیزی نزد من محبوب تر نیست از این مطلب، حمید بن مهران (لع) گفت وجوه اهل ملک و قضاة و قتها را در مجلس حاضر کن

پس مأمون مجلسی وسیعی ترتیب داد و حضرات را حاضر کرد و هر يك در محل خود نشستند : حضرت هم درمسند خود نشست

حمید بن مهران به حضرت عرض کرد مردم در وصف شما اسراف میکنند و اگر مطلع شوید تبری خواهید نمود منجمله شما باجمعی از مسلمین دعا فرمودید در آمدن بارانی که متاد بود آمدنش و باران نازل شد این را معجزه از برای شما میدادند و این امیر المؤمنین (مأمون) از همه مردم افضل است و او شمارا باین مقام مرتبه رسانیده و در باره او مردم این مدایح و اوصاف را نیکگویند حضرت فرمود یاد نمودن تو صاحب خود را که بن چنین محل و منزلی داده او بن منزلی نداده مگر بثل منزلت دادن عزیز مصر بیوسف (یعنی مأمون محل و منزلت خود را بن داده و او غاصب حق من بوده)

حمید بن مهران جورانه عرض کرد یا بن موسی تواز حد خود تجاوز کردی بارانی که در فصل نازل شده از کجا بدعای شما بوده نه بدعای دیگران اینرا از معجزه خود قرار دادید : گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده (که سر جدا شده طیور را بدست گرفت و آنها را خواند اعضای متفرق شده بسر کوهها برهما ملحق شدند و پرواز کردند باذن الهی) و اگر شما هم راست میگویند یا بن دو صورت شیری که بسند مأمون نقش شده اشاره کنید مجسمه ذی روح بشوند و بجان من بیفتند پس حضرت غضبناک شد بآن دو صورت شیر صیحه زد و فرمود « **دو تکما الفاجر** » یعنی بگیرید

این فاجر را ؟

یکمرتبه آن دو صورت شیر مجسمه و ذی روح شدند بریدند بجان آن فاجر تمام اعضای او را خوردند و خوتش را لیسیدند بعد بلسان ضحیح عرض کردند **یا ولی الله ماذا تأمرنا ان نلعل بهذا** (اشاره کردند بمأمون) مأمون نقش کرد او را بهوش آوردند دو مرتبه همین عرض را کردند حضرت فرمود امری در باره من هست باید او این امر را اجرا بنماید ، بر گردیده بصورت اولی خود الخ

حطیر میگویم گویا این ملعون قبلانکر کرده بود چون از آنحضرت معجزه خواست فوق معجزات انبیاء و اوصیاء چون شاید این دو شیر در وساده صورت بوده اند و باعجاز حضرت مجسم و ذی روح شده اند

فصل چهارم

در ذکرى از زوجات و اولاد آن بزرگوار

ظاهرأ زوجه آن بزرگوار منحصر است بام حبیب دختر مأمون و همچنین اولاد حضرت هم که بساز خودشان باقی ماند منحصر بود بحضرت جواد الامام سلام الله علیه چنانچه در ارشاد مفید است و مضی الرضا علی بن موسی ولم یترك ولداً نعله الا ابنه الامام جده اباجفر محمد بن علی ع و کان سنه یوم وفات ایه سبع سنین و اشهرأ و در چهارم از اعلام القوری و مناقب تلمک کرده که کان للرضاع من الولد ابنه ابو جعفر محمد

بن علی الجواد ع لاجبر

واز دلائل حمیری از حنان بن سبیر روایت کرده قال قلت لابی الحسن الرضا ایکن امام
لیس له عقب قال ابوالحسن ع اما انه لا یولد لی الا واحد ولکن انه ینشی ذریة کثیرة
واز تاریخ گزیده حدیث مستوفی نقل شده که شامزاده حسین مدفون در قروین از فرزندان
آن بررگوار است

ومحدث قمی در فوائد الرضویه از بهار مستنداً از بکر بن احنف روایت کرده
حدثنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا قالت حدثنی فاطمة وزینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر ع
قلن حدثنا فاطمة بنت جعفر بن محمد ع قالت حدثنی فاطمة بنت محمد بن علی ع قالت حدثنی فاطمة
بنت علی بن الحسین ع قالت حدثنی فاطمة و سکینه ابنتی الحسین بن علی ع عن ام کلثوم بنت علی
عن فاطمة بنت رسول الله ص قالت سمعت رسول الله ص یقول لما اسرى بی الی السماء دخلت الجنة
فاذا انا بقصر من درة یضاء مجوفاً علیها باب مکمل بالدر والیاقوت و علی الباب ستر و رقت رأسی
فاذا مکتوب علی الباب لاله الا الله محمد رسول الله علی ولی القوم و اذا مکتوب علی الستر یخ یخ
من مثل شیبة علی فدخلت فاذا انا بقصر من عقیق احمر مجوف و علیه باب من فضة مکمل بالزبرجد
الاخضر و اذا علی الباب ستر فرضت رأسی فاذا مکتوب علی الباب محمد رسول الله ص علی وصی المصطفى
و اذا علی الستر مکتوب بشریة علی بطیب الولد فدخلت فاذا انا بقصر من زمرد اخضر مجوف لم
اراحس منه و علی باب من یاقوت حرآء مکملة باللؤلؤ و علی الباب ستر فرضت رأسی فاذا مکتوب
علی الستر شیبة علی هم الفانزون قلت حبیبی جبرئیل لمن هذا قال یا محمد ص لابن عمک و وصیک
علی بن ایطالب ع یحشر الناس کلهم یوم القیة حفاة امرأة الا شیبة علی و یدعو الناس باسماء امهاتهم
ما خلا شیبة علی فانهم یدعون باسماء آباتهم قلت حبیبی جبرئیل و کیف ذاک قال لانهم احبوا علیاً
فطاب مولعهم

الحاصل از تاریخ گزیده و از این روایت شریفه استفاده میشود که حضرت رضا ع پسر
بشیر حضرت جواد ع و دختری داشته اند و ممکن است گفته شود که حضرت رضا ع دوجوه اولاد متعدد
داشته اند لکن بعد از رحلت منحصر بود اولادشان بحضرت جواد الاصله ع و علی ای حال اولاد آن
حضرت چه بکنفر باشد یا زیاده تماماً از کتیز بوده اند

فصل پنجم

در ذکر ای از اصحاب و مادحین آنحضرت

و در این دو امر است

امر اول در ذکر اصحاب آن بزرگوار

در بهار از مناقب روایت کرده کان بابه محمد بن راشد و من تقاته احد بن محمد بن
ایم نصر البزنطی و محمد بن فضل الکوفی الازدی و جده الله بن جنب الجلی و اسمعیل بن سعد الاشمری
و احد بن محمد الاشمری و من اصحابه الحسن بن علی الخزاز و یحرف بالوشاه و محمد بن سلیمان
الدیلی و علی بن العکم الانباری و حماد بن عثمان و سعد بن سعد و حسن بن سعید الهموزی و محمد بن

ستان و بکر بن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد بن احمد بن غیلان و اسحق بن معویبة الغضیبی

و در اوشاد مفید است ضمن روی النس علی الرضا علی بن موسی ع بالامامة من ایه و اشارة الیه منه بذلك من خاصته و تقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعته داود الرقی و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یفطین و نهم القابوسی و الحسن بن المختار و زیاد بن مروان المغزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود بن ذری و یزید بن سلیط و معد بن سنان انتهی

اجمالی از احوالات بعضی از این بزرگان

اما محمد بن راشد در رجال است انه ثقة

اما احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی در رجال است ایشان از اهل کوفه بودند و منزلت زیادی نزد حضرت رضاع و حضرت جواد الائمه ع داشته ثقة جلیل القدر اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه و اقواله بالفقه مات سنة احدى و عشرين و مائین

و اما محمد بن الفضل الکوفی الازدی در رجال است انه ثقة من اصحاب ابی الحسن الرضا ع

و اما عبدالله بن جنید البجلي الکوفی در رجال فرموده کن من اصحاب الکناظم و الرضا

(ع) و قال ابو الحسن ع ان عبدالله بن جنید لمن المختبین

و قال الشیخ الطوسی رحمه الله انه کان و کیلا لای ابراهیم و ابی الحسن الرضا ع و کن عابدأ

رفیع المنزلة لديهما و لمات عبدالله بن جنید قام علی بن مهزیار مقامه

و اما اسمعیل بن سعد الاشعری القمی در رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا ع

و اما احمد بن محمد الاشعری هواحد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در رجال است هوشیخ القیین و وجهها و تقیبا لقی ابا الحسن الرضا و اباجعفر الثاني و ابامحمد

الحسن المسکری ع و کان ثقة وله کتب

در حاشیه کتاب رجال است که عم پدرش جناب ادبیس بن عبدالله بن سعد الاشعری و

پسرش جناب زکریا بن ادبیس و اولاد عم پدرش زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری و برادرش

اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد و پسرش آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری و غیرهم

و جوه اجلة رواة الحدیث مذکور فی الرجال

و اما حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلي الکوفی در رجال است که اوسط الیاس صر فی

است و روایت کرده از جدش الیاس که در وقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت دروغ

نیست شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود و الله لایموت عبد بحبائه و رسوله و بتولی الائمة نفسه

النار ثم اعاده الثانية و الثالثة من غیران اسئله

و از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری که سابقاً ذکر شد روایت کرده گفت خارج شدم

بکوفه در طلب حدیث بس ملاقات کردم حسن بن علی و شاروا و تننا کردم که بیرون آورد کتاب علاه

بن روزین و کتاب ابان بن عثمان احمر را پس بیرون آورد

احمد بن محمد بن عیسی گفت دوست میدارم که اجازه بدهی که این دو کتاب را من نقل

کنم ، فرمود چرا عجله داری حال برو و بنویس بعد اجازه میدهم ، گفت من اینم نیستم از تغییرات

حدثان که شب و روز باشد

حسن بن علی الوشا گفت اگر میدانستم علم حدیث چنین طالبی داود زیاد تحصیل میکردم بجهت آنکه من در کثرت در این مسجد نهمد نفردا که همه میگفتند حدیثی جعفر بن محمد الصادق ع
 و اما محمد بن سلیمان الدیلمی البصری له کتاب یرمی بالتلو
 و اما علی بن الحسن الانباری او تلمذ ابن ابی عمیر بوده نظیر ابن فضال و ابن بکیر و در رجال
 فرموده انه ثقة جلیل القدر
 و اما حماد بن عثمان الملقب به ذوالناب ثقة جلیل القدر من اصحاب الرضا (ع) و من

اصحاب الکظم (ع)

وقال الکشي وحماد بن عثمان من اجمت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والاقرار له بالفقه
 مات سنة تسعين ومائة بالكوفة

و اما سعد بن مالك الاشعر القمي في الرجال انه ثقة روى عن الرضا و ابي جعفر (ع)

و اما حسن بن سعيد بن حماد بن مهران مولى على بن الحسين كوفي اهوازی يكنى ابا محمد
 وهو اخو حسين بن سعيد صاحب تصانيف كثيرة

و اما محمد بن سنان بس درباره او اخلاف کرده اند شيخ مفيد او را توثيق فرموده و شيخ
 طوسي او را تضعيف فرموده

و اما بكر بن محمد الازدي در رجال است ایشان برادرزاده سدير صيرفي بوده و كان ثقة
 و عمر عمراً طويلاً

و اما ابراهيم بن محمد الاشعري القمي و او برادر فضل بن محمد بود

حسن بن علي بن فضال از ايندو برادر روايت ميكند

و اما محمد بن احمد بن غيلان او از اهل كوفه بوده و موثق است

و اما داود بن كثير الرقي در رجال از شيخ طوسي نقل کرده انه ثقة

و از حضرت صادق ع روايت کرده انه امر اصحابه ان ينزلوه منزلة المقداد من رسول الله ص

و از ابي عبدالله البرقي روايت کرده که حضرت صادق ع نظر فرمود بد او و حال آنکه او پشت

کرده بود فرمود من سره ان ينظر الي اصحاب القائم فلينظر الي هذا

و از احمد بن الياس روايت کرده که به ابي عبدالله عاصی گفت داود بن كثير بن ابي خالد چه

وقت از دنيا رحلت کرد گفت بعد از سنة دويست!

گفت چقدر بعد گفت بعد از رحلت حضرت رضاء بقليلي

و ایشان غير داود بن قثم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است المكنى به ابي هاشم

الجعفري که از اهل بغداد است

و ثقة جليل القدر عظيم المنزلة عند الائمة الاطهار و از روايات حضرت رضاء و حضرت جواد و

حضرت هادي و حضرت عسکری سلام الله عليهم بوده

و در رجال است که خدمت پنج نفر از ائمه اطهار رسیده حضرت رضاء و حضرت جواد و حضرت

هادی و حضرت عسکری و حضرت حجة سلام الله عليهم اجمعين

و اما محمد بن اسحق بن عمار بن حيان التلمبي الصيرفي ثقة و في الارشاد انه من ثقاته و

خاصته و اهل الورع و العلم و الفقه من شيعته

و اما علی بن یقطین در باب نهم اجمال حالاتشان ذکر شد
 و اما نعیم القابوسی قال البیضا انه من خاصة ابي الحسن موسی و تقاته و من اهل العلم و
 الورع و الفقه من شیخ
 و اما حسین بن مختار او واقعی بود
 و در رجال از ابن عقیله روایت کرده قال انه کوفی ثقه ، و منافائی نیست که واقعی باشد
 و ثقه باشد

و اما نصر بن قابوس و او بیست سال وکیل حضرت صادق بود ، و در ارشاد معنی است که
 او از خواص حضرت صادق و از ثقات او بوده و از اهل علم و ورع و ثقه بوده
 و اما داود بن زریقی فریاد البیضا انه من خاصة ابي الحسن موسی و تقاته و من اهل الورع
 و العلم و الفقه من شیخ

و اما یزید بن سلیمان فهو زیدی من اصحاب الکظم ع
 و ثقه الاسلام نوری از رجال کثیری روایت کرده که بونس بن یعقوب از خاصان حضرت رضاع
 بود و در مدینه فوت شد و حضرت رضا کفن و حنوط برای او فرستاد و امر فرمود جمیع غلامهای خود
 را و غلامهای پدر و جدش را که در جنازه او حاضر شوند
 و در آنجا مسطور است که موکل بقیع گفت سر بر یغبر بر سر زد منست پس هر گاه مردی از
 بنی هاشم ببرد سر بر صدائی میکند و در شبی که بونس مرد سر بر صدائی کرد چون روز شد آمدند و
 سر بر را از من گرفتند و گفته او آزاد کرده حضرت صادق بود که در عراق منزل داشت
 و در رجال کبیر است که حسن بن علی بن فضال از مخصوصین حضرت رضاع بود و بسیار جلیل القدر
 و عظیم السنه و زاهد و ورع و ثقه بود

و در روایات وارد شده که او بیرون میشد بسوی صحرا پس سجده میکرد و طپور می آمدند و
 بروی بدن او می نشستند مثل آنکه بروی جامه نشینند و وحوش می آمدند و بر دور او چرا میکردند
 و از او تنفر و دوری نمی کردند چون انس با او گرفته بودند

و در کتاب فوائد الرضویه محدث قمی از کتاب کمال الدین نقل کرده از حسن بن علی
 بن فضال که گفت شنیدم از حضرت رضاع که میفرمود بدرستی که خضر آشامیده از آب حیات پس او
 زنده است و نبردنا و تنبیه دیده شود در صورت او می آید نزد ما پس سلام میکند بر ما پس ما
 می شنویم صوت او را و نمی بینیم شخص او را و بدرستی که او حاضر میشود هر جا که ذکر شود و کتبی که
 ذکر کرد او را از شما پس سلام کند بر او الخ

از این روایت استفاده میشود استحباب سلام نمودن به حضرت خضر
 امر دوم - در ذکر از حجاب و بعضی از شعرا ، و مادحین آن بزرگوار
 که در عصر خود آنحضرت بودند

اما حاجب آن بزرگوار معروف کرخی بوده مجلسی در جوار از مناقب الابرار نقل میفرماید
 که والدین معروف کرخی نصرانی بودند، معروف را بیعلم گداردند و صباوت، پس معلم گفت بگو
 « خداوند ثالث ثلاثه است »

معروف میگفت « بل هو الواحد » ، معلم معروف را زد، معروف گریخت و خدمت حضرت

رضاع) مشرف شد و اسلام آورد، بعد آمد بنزلشان و در را کوید.

بدش گفت کیست کوبنده در گفت منم معروف! گفت چه دین هستی! گفت بدین اسلام!

پس بدش مسلمان شد ببرکت حضرت رضاع، بدمعروف گفت تمام خدماتم را موقوف کردم مگر خدمت مولایم علی بن موسی ع را

در مجالس المؤمنین از مکاتیب مولانا قطب شیرازی نقل کرده که شخصی بوداع

معروف کرخی آمد و اراده سفر داشت، معروف گفت هر حاجتی که داشته باشی بعمرت سر معروف کرخی از خداوند بخواه که حاجت برآورده بشود، آن شخص تعجب کرد که معروف چند تزکیه نفس خود میکند

معروف گفت این برای آن میگویم که سالها سرم را باستان حضرت رضاع نهادهام

و ایضاً در مجالس است که تاجری خواست خدمت حضرت رضاع مشرف شود که آنحضرت درباره اش دعائی بفرماید اتفاقاً در آنحال حضرت مشغول عبادتی بودند، معروف قلم و کاغذ بدست گرفت و چند کلمه نوشت و بانفیس داد و فرمود اگر موج دریا حرکت کند آنچه در این رقع نوشتهام بدریا بغوان که موج دریا ساکن شود

رقعه را گرفت روانه سفر شد در اثناء راه بدریا نشست، بکمر تبه دریا متلاطم شد، آن رقع را بیرون آورد بغیال آنکه دعائی از حضرت رضاع نوشته است چون رقع را باز کرد دید نوشته «ایدیا

بحق معروف کرخی که در بان حضرت علی بن موسی الرضاع است از جوش و خروش بایست! » آنشخص از غایت اهراس رقع را بدریا انداخته بجزد رسیدن رقع بدریا از جوش و خروش ساکن شد آنشخص و رقایش دانستند که این حرمت معروف بین تشرف بدریسانی حضرت رضاع میباشد که پرکت او دریا از اضطراب ساکن شد

از آن زمان تا بحال معمولت نزد تجار که بعضی آنکه در دریا آثار موج و طوفان ظاهر شود او را بحق معروف کرخی مفید بوصف دربانی حضرت امام رضاع قسم میدهند و تجربه کرده اند که از اضطراب و موج میماند

و در اربعین بهائی است که معروف کرخی بحضرت صادق ع هرزکرد اوصنی یابن رسول الله ص فقال ع اقلل ممارفك قال زدنی قال ع انکر من عرف منهم، ورحلت معروف دو سه دوپست و نود و یک یوده و قبرش در بغداد معروفست و طایفه صوفیه او را از مشایخ خود میدانند و میگویند سلسله مامنتی میشود باو

در نزد گره شیخ عطار است که شیه بدرب خانه حضرت رضاع غلو کردند، پهلوی معروف شکست و بیسار شد، سری سقطی حاضر بود گفت مرا وصیتی کن، گفت قبل از آنکه من بیرم پیرانم مرا صدقه بده میخوام از دنیا برهنه بیرون شوم چنانچه بدنی آمدهام!

و اما شعراء و مادحین حضرت رضاع

منهم ابو نواس شاعر در عیون اخبار الرضا روایت کرده چون مأمون حضرت رضاع را ولیعهد خود قرار داد مأمون به ای نواس گفت تو میدانی منزلت حضرت رضاع را نزد من چرا مدح نکردی آن بزرگوار را؟ ابو نواس گفت:

فی فنون من الکلام الیه

بشرالد فی یدی مجتیه

قیل لی انت اوحده الناس طرا

لک من جوهر الکلام بدیع

فلی ماترکت مدح ابن موسی و الفصال التي تجسن فيه
قلت لا احدثی لمدح امام كان جبرئیل خادماً لایه

پس مأمون عطا کرد باو آنچه بنام شعراء عطا کرده بود

و ایضا روایت کرده که روزی حضرت رضاع از منزل مأمون بیرون شد و بر استری سوار بود
ابونواس خدمتشان رسید عرض کرد یا بن رسول الله ص ایاتی در مدح شما عرض کرده ام میل دارم شما
بشنوید ایات مرا، فرمود بیخوان گفت

مطهرون ثقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینا ذکرها
من لم یکن علویاً حین تنبه فماله فی قدیم الدهر مفتخر
فالله لنا غذا خلقاً فانقمهم صفاکم و اصطفاکم ایها البشر
وانتم اللآء الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور

پس حضرت فرمود اشعاری در مدح ما گفته که احدی قبل از تو اینقسم ما را مدح نکرده بنام
خود فرمود سید اشرفی باو داد و قاطری هم که براو سوار بود باین نواس عطا فرمود

و در بحار از امالی طوسی روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن کثیر گفت داخل شدیم بر
ابی نواس حسن بن هانی و عیادت کردیم او را در مرض موته؛ پس عیسی بن موسی الهاشمی به ابی نواس
گفت تودر آخر روز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت هستی و بین تو و پروردگارت تبعاتی هست
پس توبه کن بسوی خداوند عزوجل

ابونواس گفت مرا تکیه بدهید، چون نشست گفت مرا میترسانید بصحبت خداوند و حال آنکه
حدیث کرد مرا حاد بن سلمه از انس بن مالک که یغبر من فرمود لکل نبی شفاعة و ان خبات شفاعة لاهل
الکباة من امتی یوم القیة افتری الا اکون منهم
در در المصلوک حکایت کرده که مأمون بارشید گفت هر گاه دنیا خود را وصف کنن زیاده از
آنچه ابی نواس وصف کرده نمیتواند وصف کند قال:

اذا امتحن الدنيا لیب تکشف له من عدو فی ثیاب صدیق
و ایضاً در در المصلوک از شافعی نقل کرده گفت داخل شدیم بر ابی نواس در حالت نزهت
گفتیم چه میا کرده بجهت امروز گفت:

ولما انفضی عری وضات مذاهبی جعلت الرجا منی لفوک اسلما
تساظنی ذنبی فلما قرنته بفوک ربی کان ضوک اعظما
ان کان لایرجوک الا معسن فمن اللی یدعو و یرجو المجرم
ادعوک رب کما امرت تضرعاً فإذا رددت یدنی فمن ذا یرحم
مالی ألیک وسیلة الا الرجا و جیل ضوک ثم انی مسلم
و ایضاً ابن رباعی را ابونواس گفته در حق مصومین ع

انا مولی لامام چه فرض علینا و اولی ولدی و حنانم حینا
فهم عتره شمس جاء مبعوثاً الینا و جیل فجرت منه اثنتی عشرة عینا
و دیگر در این مقام میگوید:

شعبی نبی و البتول و حیدر و سبطاه و السجاد و الباقر المجدی
و جعفر و النادی و یفهداد و الرضا و نجل الرضا و المسکران و المهدی

و منهم دعبل بن علی الخزاعی بود و او قصیده نالیه را در مرور حضور آنبزرگوار

انشاد کرد که تقریباً صد و بیست بیت است و از آن اشعار است قوله .

و قدمات عطشانا بشط فرات	فاطمه لوخلت الحسین مجدلاً
واجريت دمع العين في الوجنات	اذأ للطمع الغد فاطم عنده
نجوم سواوات بارض فلات	افاطم قومی یا ابنة الخیر و اندی
و اخرى بفتح نالها صلواتی	قبور بکوفان و اخرى بطبیة
و قبر بیاخری لدى القربات	و اخرى بارض الجوزجان معلها
تضمنها الرحمن فی الغرفات	و قبر بیفداد نفس زکیة

و چون باین شعر رسید حضرت فرمود آیا ملحق نکنم باشعار تو دو بیت که قصیده ات تمام

شود ؟ عرض کرد چرا باین رسول الله ص، حضرت فرمود :

الحت علی الاحشاء بالزفرات	و قبر بطوس بالها من مصیبة
بفرج عنا النعم و الكربات	الی العشر حتی یمت الله قانما

دعبل عرض کرد قبر کبست آن قبری که در طوس است؟ حضرت فرمود قبر من است، و اینکه حضرت

فرمود (و قبر بطوس بالها من مصیبة)

(ظاهراً مصیبت قبر شریف همین بود که در عصر ۵هـ ریح الثانی هزار و سیصد و

سی حضرات روسها آن قبر مقدس را تیر باران کردند و تمغیلش (انثا) ذکر خواهد شد)

بعد دعبل گفت :

و صلی علی افضل الصلوات	علی بن موسی ارشد الله امره
ممرسهم منها بشط فرات	قبور یبعطن النهر من جنب کربلا
توفیت فیهم قبل حین وفاتی	توفوا عطاشا بالمرآء فلیتنی

تا آنکه گفت :

و ابدیس من فیثهم صفرات	اری فیثهم می غیرهم متقسا
------------------------	--------------------------

و در کشف الغمه است و تبتکه دعبل این شعر را گفت حضرت رضا (ع) گریه کرد . فرمود صدقت

یا خزاعی - تا اینکه دعبل رسید باین شعر

اذا و تروا مدوا الی و اتریبهم

حضرت دستهای نازنین خود را بیکدیگر مالید و فرمود اجل و الله متقبضات

و در عیون از دعبل نقل کرده که گفت:

ولا اری لبنی العباس من عدر	اری امیة منذورین ان قتلوا
انکت تربع من دین علی فطر	اربع بطوس علی قبر الزکی به
و قبر شرهم هذا من العبر	قبران فی طوس خیر الناس کلهم
علی الزکی بقرب الرجس من ضرر	ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما
له یداه فقد ماشئت اوفندر	هیئات کل امره دهن بما کبست

و ایضاً در عیون از پسر دعبل روایت کرده که گفت وقت احتضار ، پدرم رنگش تغییر کرد و

زبانش گرفت و صورتش سیاه شد، پس خیال کردم که از مذهب حق رجوع کرده، بعد از سه روز در خواب

دیدم که جامه های سفید در بردار دگتم پدرجان خداوند با توجه کرد ؟

گفت آنچه تو دینی در وقت اختصار بجهت آن بود که من در دنیا شارب العسر بودم و بعد از موت، یغیرس را دیدم، فرمود دجبل توهستی؟ عرض کردم بلی! فرمود بعنوان آنچه در مصیبت اولادم گفته عرض کردم:

لا اضحك الله من الدهران ضحكت
مشردون نفوا عن عقر دارهم
حضرت فرمود احسنت وشفاعت نمود درباره من و جامه‌های بدن مبارکش را بین عطا فرمود
منهم علی بن عبدالله الخافی است در عیون الاخبار است که او این اشعار را در مرتبه حضرت رضاع گفته:

یا ارض طوس سقاك الله رحمته
طابت بقاعك فی الدنيا وطاب بها
شخص عزیز علی الاسلام مصرعه
یا قبره انت قبر قد تضنه
ضراً بانك مضبوط بیسته
فی كل عصر لنا منكم امام هدی
است نجوم سماء الدین آفلة
غابت ثنایه منكم و اریه
حتى متى یظهر الحق المنیر بكم

ماذا ضمنت من الغیرات یا طوس
شخص نوی بسنا اباد مرموس
فی رحمة الله منور و منوس
حلم و غلم و تطهیر و تقدیس
و بالملائكة الاطهار محروس
فربمه آهل منكم و ما نوس
وظل اسد الثری قد ضها الغیس
ترجمی مطالعها ما حنت المیس
فالحق فی غیركم داج و مطوس

و در عیون است که بعضی از جاره‌های مأمون ایندو شعر را گفته در مرتبه حضرت رضاع
سقیاً لطوس و من اضحی بهائطنا
اعنی ابا العسن المأمول ان له
من عتره المصطفی ابقی لنا حزنا
حفا علی کل من اضحی بها شحنا

فصل ششم

در بعضی از تواریخ متعلق بطوس و بمشهد مقدس و در ضمن بعضی
از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا ع هم ذکر خواهد شد
و در این فصل مقدمه و چهارده امر است

اما مقدمه در تواریخ متعلقه بطوس

در مطلع الشمس از نزهة القلوب حمدالله مستوفی نقل کرده طوس را جمشید
پیشدادی ساخته بعد خراب شد، بعد از آن طوس بن نوذر عمارت کرد او را و بنام خود او را مشهور
کرد و نوقان یکی از شهرهای طوس است و در اوست قبر مطهر حضرت رضاع
و در کوهستان نوقان معدن سنگی است که از آن دیک میسازند
و نوقان در زمان طاهر به باینت خراسان بود و بعد آن طایفه، نیشابور پایتخت خراسان گردید
و عظمت نوقان از میان رفت

و در **مجموع البلدان** است که طوس شهریت از خراسان و از اقلیم چهارم است و طول آن هشتاد و یک درجه است و عرض آن سی و هفت درجه است و در ده فرسخی نیشابور است و مشتمل است بر دوشهر یکی طایران و دیگری نوقان و زیاده از هزار قریه و آبادی در شهر طوس است انتهی و از **کاتب چلبی** نقل شده که طوس در زمان عثمان بن عفان سه سیست و نه هجری فتح شد و قصبه که دارالملك طوس است طایران می نامند و قصبه دیگر آن نوقان است و سبب آن دو قصبه شش فرسخ است و در جانب قبه طوس دروازه ایست که در آن قبر سه هزار ولی هست و در جانب شرقی آن قبر محمد مرالی است و در **فتح دانی** است که در خلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سید بن عاص را با عارت خراسان فرستاد و عبدالله عامر را مساوان او قرار داد چون سید بن عاص بخراسان رسید و وارد نیشابور شد لشگری بطوس فرستاد و آن نواحی را تا ایورد و نماه گرفت بعضی را بصلح و بعضی را بجهنک

و در **بستان المیاحه** است که ولایت خراسان محتویست بر چهار بلوک:

اول - طخارستان که مملکت بلخ باشد دوم - مرو شاه جهان - سوم - نیشابور

چهارم - هرات .

و اما **نوقان** باین اختصار ضمیمه که یکی از مملکت مشهده مقدس است نبوده محتفل است که در آن زمان تا خواجه ربیع جزو نوقان بوده و خواجه دوهمین مدفن خود در حالت حیاتش ساکن بوده و آباد بوده نه در مدتی که خالی از سکونت بوده

و اما **سناباد** مملکتی است که اسکندر ذوالقرنین او را بنا ننوده باشد و آب سناباد را هم اوجاری کرده باشد

و در **اثبات الوصیة مسعودی** از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت دیدم در دست فاطمة زهرآه (س) لوح سبزی را که در او کتاب سفید بود که شباهت داشت نورش بنور خودشید هر ضکردم پدر و مادرم بفریانات این لوح چه چیز است؟ آن مضمده فرمود: لوحی است که خداوند هدیه فرمود به یغبرس و در اوست اسم یغبرس و اسماء امه اطهار (ع) که يك يك اسم میبرد تا میرسد باسم مقدس حضرت رضا (ع) میفرماید ان المکنب بطی ولی و ناصری مکنب بکل اولیائی یقتله عنریت متکبریدن بالمدینة التي بناها البیدالصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاقرن عینی بعدد ابنة و خلیفته من بعده و وارث علیه الخ

از این روایت ممکن است استفاده شود که اسکندر ذوالقرنین بلده سناباد را بنا ننوده نه بقعه مبارکه را چنانچه بعضی اشتباه ننوده و بقعه را بقعه اسکندریه نامیده اند و در بعضی از تواریخ است که در سناباد باغستانی بوده متعلق بحسید بن قطب طائی والی خراسان و در آن باغ عسارتی بود مقام ایالتی خود و چون هرون در خراسان از دنیا رفت او را در باغ حسید بن قطب دفن کردند و مأمون برای قبر پدرش بقعه بنا ننود

و در **روضه الصفا** مرحوم رضائلیخان امیرالشراء می نویسد مشهد مقدس شهریت دلگشا و مدینه ایست روح افزا و سناباد سابقا قریه بوده از توابع شهر طوس و او در نزت بدان مشابیه بوده است که در شأش فرمودند « والله روضة من ریاض الجنة » و چون آن قریه مدفن امام ثامن شد بتدریج آبادی یافت و شهر طوس ویران گردید تا بجایی رسید که گرداگرد بارویش دوفرسنگ شد و دوست قلعه و قریه آباد بلکه زیادتیر دواطراف آن واقعست و فضلا شهر طوس یکی از قرای مشهده مقدس است چه

خوب گفته خیام نیشابوری :

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس

با کله می گفت که افسوس افسوس

کو بانگ جرسها چه شناله کوس

امر اول در تاریخ متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه اول هجرت

در سنه یست و نه هجری عبدالله بن عامر خراسان و جرجان و طالقان و فاراب و

بلخ را فتح نمود، در خلافت عثمان بن عفان

در سنه سی و هفت هجری حضرت امیر (ع) خواهرزاده خود جمده بن هبیره را مأمور

بخراسان فرمود و تا نیشابور آمد اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند ، برگشت بدین طیه

در سنه چهل و پنج خراسان و سیستان و هند و بحرین جزه جمع زیاد بن سبه شد و سلطنت

معبیه بواسطه زیاد قوت گرفت

در سنه پنجاه و یک ربیع بن زیاد العارثی از طرف زیاد بن سبه حکمران خراسان گردید

و پنجاه هزار نفر از اهالی بصره و کوفه را با اهل و عیال بخراسان آورد و طغیان اهالی فارس و

قهبان را آرام نمود (قهبان مرب کوهستان و شهر مروش قاین است)

در سنه پنجاه و چهار عبدالله زیاد از جانب معویه مأمور خراسان شد و از جیعون عبور

نمود و تا جبال بخارا اردو کشی کرد و غنیمت بیشمار بدست آورد

در سنه پنجاه و شش سعید بن عثمان بن عفان والی خراسان شد و از جیعون عبور نمود و

سمرقند و ترمذ را فتح نمود و در این جنگ جناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب کشته شد و در

سمرقند دفن شد

در حدود سنه شصت و سه جناب ربیع بن خثیم که از زاهدانیه است در مشهد مقدس از

دنیا رحلت فرمود و مرقدش در یکفرسخی مشهد مقدس معلومت

در سنه هفتاد و هشت عبدالملک بن مروان خراسان و سیستان را جزء ابواب جمعی حجاج

بن بوسف نفی قرار داد و مهلب بن ابی صفره از قبل حجاج حاکم خراسان شد و عبدالله بن

ابی بکره حاکم سیستان شد

در سنه هشتاد و دو مهلب بن ابی صفره که حاکم خراسان بود با اسلم کش که

در سه فرسخی جرجان است صلح نمود و بعد از چند روز از دنیا رفت و پسرش یزید بن مهلب حاکم

خراسان شد

در سنه هشتاد و شش قتیبه بن مسلم والی خراسان شد و در ماوراءالنهر فتوحاتی کرد

در سنه نود و شش قتیبه کاشغر را فتح نمود و تا اطراف چین تاخت و تاز نمود و از خاقان چین

جزیه گرفت و در نتیجه فتوحات نمایان قتیبه را در خراسان کشتند

در سنه نود و هفت یزید بن مهلب از جانب سلیمان بن عبدالملک حاکم خراسان شد

در سنه بود و هشت اهالی جرجان بانی شدند و یزید بن مهلب چهل هزار نفر از اهالی

جرجان را بقتل رسانید تا آن انقلاب ساکت شد

در سنه صد عمر بن عبدالعزیز یزید بن مهلب را از حکومت خراسان عزل نمود

امر دوم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدسه در ماه تابه از هجرت

در دوازدهم صفر سنه صد و دو یزید بن مهلب بانی شهر استراباد مقتول شد (۳۷ج)

در سنه صد و بیست و نهم بن سیار گنابی والی خراسان شد

در سنه صد و بیست و چهار ابتدای ظهور ابو مسلم مروزی بود که کافه ها نوشت به نصر بن سیار که او را از خلافت بنی امیه بنی مروان منزجر کند و دعوت کند مردم را بخلافت بنی العباس نصر همراهی نکرد آخر الامر پیشان منجر بقتال شد

در سنه صد و سی و نهم بن سیار از ابو مسلم خانف شد ، فراداً از مرو آمد سرخس و رفت بطوس و ابو مسلم قحطیه را مأمور نمود که ضرب شمشیر ولایت طوس را از اتباع نصر سیار گرفت پس از آن نصر سیار بطرف جرجان حرکت کرد

در سنه صد و سی و پنج ابو مسلم در خراسان استیلا یافت و داخل مرو شد و در دارالاماره مرو نشست

در سنه صد و سی و هفت ابو مسلم رفت بجانب بغداد ، منصور دولتی در شهر آباد بود بواسطه سوء ظنی که با ابو مسلم داشت فخلتاً او را دستگیر نمود و حضوراً امر نمود بقتل او

در سنه صد و چهل و هشت حضرت رضاع متولد شد و در این سنه نیز حضرت امام جعفر صادق (ع) از دنیا رحلت فرمود

در سنه صد و پنجاه و نه مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد و در اینسال حمید بن قحطبه در خراسان از دنیا رفت

در سنه صد و هفتاد و سه هرون از برای پسرش محمد امین اخذ بیعت نمود در سنه صد و هفتاد و پنج هرون مالک متصرفی خود را بین سه پسرش قسمت نمود محمد امین را والی شام و عراق نمود و عبدالله مأمون را والی از همدان تا آخر خاک مشرق زمین نمود و قاسم مؤتمن را والی حویزه و تنور نمود

در سنه صد و هشتاد و هفت هرون علی بن عیسی بن ماهان را والی خراسان نمود در سنه صد و هشتاد و سه هرون الرشید از برای عبدالله مأمون بیعت گرفت که بعد از محمد امین خلیفه باشد و بعد از مأمون پسر دیگرش قاسم مؤتمن خلیفه باشد

و در مأمون جب هین سنه حضرت موسی بن جعفر (ع) در زندان بغداد بزره جفا شهید شد از ظلم هرون الرشید و امامت منتقل شد بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) و از این تاریخ تا سنه دو بیست و سه که سنه شهادت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) میباشد مطلق تواریخ زمان امامت آنحضرت مفصلاً ذکر میشود انشاء الله

در سنه صد و هشتاد و هفت هرون جمعی را فرستاد بمنزل جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی و او را حاضر نمودند و هرون غلامش را امر کرد گردن او را با شمشیر زد در روز اول ماه صفر و اجمالاً حالاتش درخاته باب سابق گفته شد

و ایضا در این سنه فضیل بن عیاض کوفی سمرقندی در مکه معظمه وفات کرد و او زاهد مرتاض بود و در اول امر ازقطاع الطریق بود در بین ایبورد و سرخس یکوقتی عاشق دختری شد شب از دیوار خانه آن دختر بالا میرفت که خود را بمشوقه خود برساند شنید کسی میخواند این آیه شریفه را «الم یأمن للذین آمنوا ان تعض قلوبهم لذكراهه»

فضیل گفت «بلی والله قد آن وقت» پس از دیوار خانه فرود آمد و رفت بخرابه دید در آنجا جماعتی از مسافران هستند بعضی میگویند میباید بجهت بار کردن و بعضی دیگر میگویند بسبر کنید تا صبح شود چون فضیل بن عیاض در راهست و راهزنی میکند مبرسم ما را غارت کند فضیل مطمئن

قبایح عمل خود شمتوبه کرد و مجاور بیت الله شد

و در حبیب المهر است که فضیل بن هیاش پسر یزداد است علی نام که در زهد و عبادت افضل از پدرش بود و در اول جوانی وفات نمود

سبیش آن شد وقتی در مسجد الحرام پهلوی چاه زمزم ایستاده بود شنید کسی این آیه شریفه را تلاوت کرد « وترى المجرمین يومئذ مقرنین فی الاصفاذ »
 پس از شنیدن این آیه علی بن فضیل صیحه زد و از دنیا رفت

در سنه صد و هشتاد و نه هرون الرشید آمد بجانب ری با عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن و علی بن عیسی بن ماهان را که والی خراسان بود طلبید و او هدایا و جوایز زیادی بجهت هرون آورد و بعد از چهار ماه هرون او را بجانب خراسان روانه کرد و خود هرون هم بجانب بغداد روانه شد

و در این سال فضل بن سهل ذو الریاستین و برادرش حسن بن سهل بدست یحیی برمکی اسلام آوردند و یحیی فضل بن سهل را خادم خاص مأمون قرارداد از این جهت بود وقتیکه فضل بن سهل بمنصب وزارت رسید حقوق آل براسکه را مراعات میکرد

و در این سنه علی بن حنظل الاسدی الکوفی الحروف بالکسائی در شهر ری از دنیا رفت و او از قراء سبیه است و در علم نحو سرآمد علماء بود

در سنه صد و نود در ماه محرم یحیی بن خالد البرمکی در میان زندان هرون از دنیا رفت در سن هفتاد سالگی و ایضا در این سنه یحیی بن اشمع که از ایمان ماوراء النهر بود دختر هم خود را که بسیار جلیله و متوله بود بجهت خود عقد نمود و بجهت ضرورتی هیالش را دوسرقتند گداور خود رفت ببنفاد نزد هرون الرشید، سفرش طول کشید هیالش خواست از حباله او بیرون شود و شوهر دیگر اختیار کند چاره نیافت رافع بن لیث بن نصر بن سیار از این معنی واقف شد طمش بمرکت آمد، بآن زن بیخام داد که اگر خواست باشی از قید زوجیت یحیی بن اشمع خارج شوی مشرک هواقتند تو منفسخ شود آنگاه ایمان یاور و شوهر دیگر اختیار کن

آن زن چنین کرد بدواز انقضای عده اش ایمان آورد و رافع بن لیث او را بزوجیت اختیار نمود چون این خبر بسمع یحیی بن اشمع رسید رفت نزد رشید و شکایت بوی نمود هرون متغیر شد کافلی به علی بن ماهان که حکام خراسان بود نوشت که زوجة یحیی را از رافع بستاند و رافع را حد بزند و اطراف بازارها بگرداند

علی بن ماهان این مهم را به سلیمان بن حمید عامل سرقتند رجوع نمود حسب الحکم بتقدیم رسانید این مطلب باعث آن شد که رافع جمعی را با خود متفق نمود و علم مخالفت باخلیفه را بر افراخت و سلیمان بن حمید را بقتل رسانید

در سنه صد و نود و یک هرون علی بن عیسی بن ماهان را از خراسان عزل نمود و هرثمة بن اعین را والی خراسان نمود

در سنه صد و نود و دو هرون از رفه آمد ببنفاد بقصد رفتن بخراسان بجهت معاربه با رافع بن لیث بن نصر بن سیار در حالتیکه مریض بود پس فضل بن سهل ذو الریاستین خادم مأمون بمأمون گفت خراسان جزء ابواب جمعی توهمت و معلوم نیست که هرون از این مرض خوب شود و معصد امین برادرت مقدم است از تو اگر بدت در این سفر ببرد شاید برادرت ترا از ولایتش خود عزل کند خوبست که از بدت بخواهی در این سفر همراه بدت بروی پس مأمون از پدرش خواست کرد

هرون اجابت نمود و مأمون را همراه خود آورد بخراسان
و در این‌صحنه فضل بن یحیی البرمکی برادر رضای هرون در میان محبس هرون از دنیا رفت

در سن چهل و پنجسالگی
و در سنه صد و نود و سه مقاتله بین هرثمه بن اعین که والی خراسان بود از جانب هرون و

اصحاب رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی سابق خراسان واقع شد و هرثمه ظفر یافت و بخارا راتح
 نمود و بشیر برادر رافع را اسیر کرد فرستاد بخراسان نزد هرون و هرون در شدت مرض بود بشیر گفت
 یا امیرالمؤمنین من باتو معارب بودم خداوند ترا بر من ظفر داد حال آنچه رضای خداوند هست بامن
 رفتار کن هرون گفت و الله لولم یبق من اجلی الا ان احرك شفتی بکلمة قلت اقتلوه

یعنی اگر از هر من باقی نمانده مگر هستم قدر که لبم را حرکت بدهم بکلمه میگویم بشیر
 را بکشید بجد جلا را طلبد و امر کرد بشیر را بقتل رسانیدن و بدنش را چهارده قطعه کردند و هرون
 منعی علیه شد و کسانیکه حاضر بودند متفرق شدند و هرون از دیارفت

و در تاریخ طبرست که چون هرون بخراسان میآمد در جریان مرض شدت کرد و مأمون
 رایست و سه روز قبل از فوتش روانه مرو کرد و خودش آمد بخراسان و در نیمه شب شنبه سوم
 جمادی الاخره سنه صد و نود و سه از دنیا رفت در سن چهل و پنجسالگی و پسرش صالح بجنازه اش نماز
 خواند و فضل بن ربیع و اسحیل بن صبیح و مسرود خادم در آنوقت بیابانش حاضر بودند و جسد او
 را در خانه سعید بن قطیبه که قیلا والی خراسان بود و در قریه سناباد عمارتی و باغ و خانه ساخته بود
 دفن نمودند

و در درالسلوک که **یحیی بن اکثم** گفت وارد شدم برشید گفت آیا میدانی ایسن
 شعر را که گفته :

الخیر ابی و ان طال الزمان به و الشر اخبت ما اوھیت من زاد

یعنی خوبی باقی میماند و اگر چه زمان طول بکشد و بدی خبیث ترین توشه است که انسان
 او را فزیره کرده باشد یحیی گفت این شعر مال سعید بن ابرص است و اوقصه دارد هرون گفت بروید
 سعید را حاضر کنید چون سعید حاضر شد رشید گفت قصه تو چه چیز است که این شعر را گفته سعید گفت
 من بیکسالی حج مشرف شدم بکروز بسیار گرمی در وسط بیابان شنیدم صدای ضجه و صیحه قافله را
 سؤال کردم چه شده گفتند خود برو خبر بگیر چون رفتم جلو قافله دیدم افسی سیاهی مثل تنه درختی
 سر راه قافله را گرفته و مثل گاو و شتر نمره میزند پس خائف گشته از راه منحرف شدم آن افسی
 هم آمد و جلو قافله را گرفت احدی از اهل قافله جرئت نکرد نزدیک بروم من گفتم خودم را فداء
 قافله میکنم

پس مشک آب بدوش انداختم و بشیر کشیده در دست گرفته آمدم مقابل آن افسی و بخود دیدم
 که افسی جستن کند مرا ببلمد چون چشم افسی بشک آب افتاد بجای خود ایستاد و دهانش را باز کرد
 دانستم که آن افسی تشنه است من سرمشک را میان دهان افسی باز کردم چون افسی سیر آب شداه خود
 را گرفته و رفت همه اهل قافله تعجب کردند

رفتیم بکوه معظله در مراجعت مکه معظله نیه شبی بمان منزل رسیدیم قافله منزل نمودند
 من رفتم کنار قافله قضاه حاجت نمودم و وضو ساختم و چند رکعت نماز خواندم و خوابیدم چون بیدار
 شدم دندم از قافله هیچ خبر و اثری نیست من متعجب و متفکر شدم که در این نیه شب میان بیابان خلوت
 چکنم ناگاه صدای هاتنی را شنیدم و شخصی را ندیدم میگفت

با ایها الشخصی الضل مرکه	ولیس مه من انیس برکه
دونک هذا البکر خله فارکه	و بکرك الیسون هذا فاجنبه
حتی اذا ما اللیل زال فیهبه	و مال عن افق السماء کوبه

نصط عنه رحله و سیه

بس دیدم نافع نزد من ایستاده و نافع خودم هم بپلوی او ایستاده بود پس من سوار آن نافع شدم و نافع خودم هم همراه بود بقدر ده میل از راه را که طی کردم صبح طالع شد و رسیدم بقافله من از آن مرکب پیاده شدم بر مرکب خودم سوار شدم گفتم ای نافع که مرا از هم و غم نجات دادی ترا قسم میدهم به آن خداوندی که من و ترا خلق کرده تو که هستی که در این بیابان بن احسان کردی و از مهالك مرا نجات دادی ناگاه آن نافع بسخن درآمد گفت

انا الشجاع اللی الیتی رمضا	واه یکتشف ضر العابر الصادی
فجعت بالسه لسا ضن حسامله	تسکرما تنک لم تمنن بانکادی
فالغیر ابقی و ان طال الزمان به	والشر اخبت ما او عیت من زاد
هذا جزآک منی لا امن به	فاذهب حیدارک الخالق الهادی

بس معلوم شد که این نافع همان افضی سیاهست که سر راه را گرفته بود چون عبید بن ابرس باو احسان کرده و او را سیراب کرده بود آن افضی هم باو احسان کرد و در بیابان او را از مهالك نجات داد پس هرون گفت لایضح المعروف این وضع

در سنه صدو نوو و چهارمعد امین بصلاح دید و زبیرش فضل بن ربیع امر کرد که در منابر فرزندش موسی بن معد را دعا بنمایند و از این جهت بین معد امین و عبدا لله مأمون مضامه واقع شد

و جهت دیگر که موجب کنورت بین معد امین و عبدا لله مأمون شد این بود که بعد از هرون و زبیرش فضل بن ربیع قضی بیعت نمود با عبدا لله مأمون و آمد بمر اق نزد معد امین و دانست که اگر خلافت عبدا لله مأمون برسد او را زنده نخواهد گذارد لذا سعی نمود نزد معد امین که عبدا لله را از ولایت عهد خلق نایب

و در کابل بهائی ره است که در این سنه شقیق بلخی زاهد در غرّه کولان از دنیا رفت کولان از بلاد ماوراء النهر است

و ایضا در این سنه حطس بن غیاث النخعی قاضی کوفه از دنیا رفت و اوصاحب قرأت معروف است و ایضا در این سنه عمرو بن عثمان قنبر المشهور به سبویه از دنیا رفت و سنش زیاده بر چهل سال بود

در سنه صدو نوو و پنج معد امین اسم عبدا لله مأمون را از خطبه انداخت و در عرض اسم پسرش موسی را گذارد و با اشاره و زبیرش فضل بن ربیع امر کرد به علی بن عیسی بن ماهان که برود بخراسان بحاربه عبدا لله مأمون و حکومت همدان و اصفهان و قم را بهداد به علی بن عیسی عبدا لله مأمون با اشاره و زبیرش فضل بن سهل امر کرد طاهر بن حسین بن مصعب الغزاعی ملقب به ذی البینین را که برود ببغداد بحاربه معد امین این دو عسکر در ری یکدیگر رسیدند و ملاقات نمودند و یشان جنگ مغلوبه شد طاهر حمله کرد و سرطی بن عیسی را از بند جدا کرد همین باعث غلبه طاهر شد و در آنروز طاهر ملقب شد بنی البینین چون بهر دوست شمشیر گرفته جنگ میکرد بدست طاهر بن

حسین نوشت بفضل بن سهل واورا خبر داد بفتح خود فضل کاغذ طاهر را برد نزد مأمون واورا بشارت داد بفتح طاهر

وایضا در این سنه محمد امین امر کرد پولهایی را که با اسم برادرش عبدالله مأمون سکه خورده بود درخراسان از دراهم و دنانیر کسی بر ندارد وایضا در اینسال محمد امین ملقب بنود پسرش موسی را درحالتیکه طفل صغیری بود به الناطق بالحق و پسر دیگرش را که اسمش عبدالله بود ملقب بنود به القام بالحق

وایضا در اینسال سفیانی در شام خروج کرد و اسم او علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان بود و مادرش نسیه بنت عبدالله بن عباس بن علی بن ایطالب بود و میفرمود انا من شیخی صفین یعنی علیاً و معویة خروجش دو شام در سن نود سالگی بود و مردم از او تعلیم علم می کردند و مدعی خلافت شد

محمد امین حسن بن علی بن عیسی بن ماهان را بحرب او فرستاد و او اصحاب سفیانی را منہزم نمود و سفیانی را بقتل رسانید و سرش را فرستاد نزد محمد امین
در سنه صدو نوو و هفت طاهر بن حسین ذوالیمینین و هرنمته بن اعین معاصره نمودند در بغداد محمد امین را و کار را بر او سخت گرفتند

در سنه صدو نوو و هشت یکشنبه بیست و چهارم ماه صفر طاهر بن العین جمعی از اعاجم را فرستاد بغضه محمد امین او را بقتل رسانیدند و در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه صدو نوو و سه مردم با محمد امین بخلافت بیعت کرده بودند پس مدت خلافت محمد امین چهار سال و نه ماه و پنج روز بود چنانچه در تاریخ طبری است و از برادرش مأمون ششاه کوچکتر بود و طاهر بن حسین سر محمد امین را فرستاد بیرو نزد عبدالله مأمون در هروج الذهب است بعد از کشته شدن محمد امین بعضی از خدماش وارد شدند ببادر محمد زبیده خواتون بنت جعفر بن منصور و دواتی گفتند چرا در خانه نشسته و حال آنکه امیر المؤمنین (محمد) کشته شده زبیده فرمود، وای بر شما چکنم من؟ گفتند خروج کن و خون محمد را مطالبه کن چنانچه عایشه خروج نمود بطلب خون عثمان بن عفان

زبیده فرمود اخلاصاً لك مال النساء، و مطابفة النار و منازل الاطال بعد امر فرمود که لباس سیاه حاضر نمودند و اورا پوشید و بجهت محمد مشغول عزاداری و سوگواری شد

سیوطی میگوید لم يوجد عباس اکتفتها الخلفاء سوا هالان جدھا المنصور و زوجها الرشید و اینها الامین و کان لها ضیاع و اموال لا تحصى و انفتت مالا عظیماً فی سبیل الله انتهى و قات آئیگه در مکه معظه جاریست و منبش از کوه عرفانت از خیرات جاریه اینمخدره است

و در در المصلوگت که می بی زبیده بجهت آوردن این آب را از دوازده فرسخی بسکه معظه هزار هزار و هفتصد هزار اشرفی خرج کرد

در کتاب وقایع الایام و اعظ تبریزی است که اهل تواریخ بنای شهر تبریز را نسبت به می می میدهند و میفرماید در یک فرسخی شهر تبریز در جانب مشرق قاتی است از خیرات جاریه آنمخدره از شیخ اجل عبدالجلیل رازی نقل شده که زبیده خواتون شیعه بوده و مشهور است که دارای علم اکسیر بوده و اورا تبهارض شد از جهت تغییر آب و هوا: تبریز آمد و تپ او رفع شد و شاید بدین جهت این شهر را تبریز می نامند

و خیراتی که از این مغضوبه بروز کرده زیاد است شیء در خواب دید که تمام مردم با او وطنی کردند تمبیر کردند که از توخیری بروز خواهد کرد که همه مردم از او منتفع شوند انتهی و بعد از قتل محمد امین عیدالله مأمون بخلاف مستقر شد و از مرو نوشت بطاهر بن حسین که عراق و بلاد جیسل و فارس و اهواز و حجاز و یمن را که در دست طاهر بود تسلیم نماید بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین و خود طاهر را والی موصل و شام و بلاد مغرب نمود

در سنه صد و نود و نه جناب محمد بن ابراهیم الطباطبایا ابن اسمعیل الدیباح ابن ابراهیم الفهر بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) در کوفه خروج نمود در روز پنجشنبه دهم جمادی الاخره و مردم را دعوت مینمود به بیعت نمودن با حضرت رضا (ع) و عمل نمودن بکتاب و سنت و سردار لشکرش سری بن منصور الکنی بامی السرایا و جهت خروجش این شد که هاشمیین و بزرگان کوفه از گرفتن مأمون بلدان مرفومه را از طاهر بن حسین و تقویض نمودن آنها را بحسن بن سهل چنین فهمیدند که فضل ذوالریاستین تمام کارها را از دست مأمون گرفته و تمام امور اجمع باو شده لهذا در کوفه و باقی شهرها گفتگوی زیاد شد

الحاصل چون خبر خروج محمد بن ابراهیم بحسن بن سهل رسید در بغداد حسن بن سهل زهیر بن مصیب را باده هزار سوار روانه کرد بجنک محمد بن ابراهیم در کوفه بین عسکرین جنک مطبئی واقع شد و اصحاب جناب محمد بن ابراهیم اصحاب زهیر را شکست دادند و اموالشان را گرفتند

در روز پنجشنبه دوم ماه رجب سنه صد و نود و نه محمد بن ابراهیم طباطبایا فببتاً از دنیا رحلت فرمود

در تاریخ طبری است سری بن منصور الکنی بابو السرایا جناب محمد را مسموم نمود چون از شکست دادن ابن طباطبایا اصحاب زهیر را و حیاطت نمودن اموال و اسلحه و دو آب آنهارا و اقتیاد مردم از جناب محمد بن طباطبایا ابو السرایا فهمید که امر راجع باو نخواهد شد با بودن محمد و مردم اطاعت از او نخواهند کرد لذا آن بزرگوار را مسموم نمود و بجای او جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین را نشانید و لکن تمام امور بدست خود ابو السرایا بوده فضل بن سهل عبیدوس بن محمد الروزی را با چهار هزار نفر روانه نمود بجهت مقاتله با ابو السرایا و قتال شدیدی بین اصحاب ابو السرایا و اصحاب عبیدوس واقع شد آخر الامر اصحاب ابو السرایا اصحاب عبیدوس را مقتول و مجروح نمودند و طالبین در بلاد منتشر شدند و حسن بن سهل رفت بنهروان

ابو السرایا در کوفه دراهم و دنانیر سکه زد و با آنها نقش کرده بود «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرموس»

و لشکرکی فرستاد بواسطه والی آنجا عیدالله بن سعد العرشى بود از قبل حسن بن سهل پس اصحاب ابو السرایا واسط را تصرف نمودند

چون حسن بن سهل دید عاجز است از طرفیت با ابو السرایا روانه کرد عقب هرثه بن اعین که قبلا والی کوفه بود و هرثه آنوقت در حلوان بود هرثه آمد بکوفه و بین او و ابو السرایا مقاتله عظیمی شد تا آنکه ابو السرایا مغلوب شد و او را گرفته آوردند بنهروان نزد حسن بن سهل

در سنه دویمت هرون بن محمد المروری برادر عبیدوس ابو السرایا را بقتل رسانید و سرش را در میان عسکر حسن بن سهل گردانیدند از وقت خروج سری بن منصور الکنی بابو السرایا

تا وقتی که کشته شد ده ماه طول کشید - بعد حسن بن سهل جفاختی را فرستاد بسکه معظمه و بدین طیه و یسین و امر کرد آنها را بحاربه نمودن با طالبین

ایضا در این سنه خروج زید النار برادر حضرت رضا ع بود این قدر از منازل حبیبین سراسوخته بود که او را زید النار گفتند حسن بن سهل آن بزرگوار را اسیر نمود بعد جناب زید امان خواست او را امان دادند

ایضا در این سنه حسن بن سهل جناب محمد بن معد بن زید بن علی بن العین (ع) را که ابوالسرایا او را بجای محمد بن ابراهیم العلباطبا نشانیده بود روانه کرد بخراسان نزد مأمون در السلوکست که در این سنه جناب ابراهیم الجباب ابن موسی الکظم علیه السلام از دنیا رحلت فرمود ایضا در این سنه بعد از فراغ هرثمه از قتال بابو السرایا آمد بجانمرو و چون فضل بن سهل سماعت زیادی از هرثمه کرده بود مأمون امر کرد او را در میان زندان حبس نمودند در کاهل این اثیر است که او در میان محبس از دنیا رفت و در تاریخ طبری است که او را میان محبس کشتند

ایضا در اینسال اولاد جناب عباس را از مردوزن شماره کردند هدهه شان سی و سه هزار نفر بودند ایضا در اینسال مأمون ملعون رجاه بن ضحاک را با جمعی از مرو روانه کرد که حضرت علی بن موسی ع را با جمعی از طالبین از مدینه طیه بیاورد برو

در عیون اخبار الرضا روایت کرده وقتیکه مأمون از کشته شدن برادرش محمد امین راحت شدو در مسند خلافت مستقر شد عربی نوشته خدمت حضرت رضا ع که تشریف بیاورد بخراسان حضرت هنرها آوردند مأمون هم مکرر نوشت تا آنکه حضرت دانستکه جز از حرکت چاره ندارد ، این بود که حرکت فرمود بجناب خراسان اتهی جهت اصرار مأمون هم شاید این بود که مأمون میدانست کثرت ظلم و فضایل و اخلاق حیده این بزرگوار را و آنکه آقا در مرکز دیانت که مدینه طیه باشد متوقف است و مدینه هم از مرکز سلطنت که مرو باشد دور است لذا خوف نمود که مبادا مردم با حضرت رضا ع بیعت کنند و مأمون را از خلافت خلع کنند از این جهت اصرار نمود که حضرت را از مدینه طیه حرکت دهد و بیاورد برو

در عیون از یهقی روایت کرده که فضل بن سهل ذوالریاستین بمأمون گفت تقرب بجوی بخداوند بصله رحم یشبر ص و بیعت نمودن با حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تاجران شودی طلبهایی که بدت نسبت بضعاندان نبوت و رسالت کرد پس مأمون رجاه بن ضحاک و یاسر خادم را فرستاد بدینه طیه که حضرت رضا ع و معدد بن جعفر الصادق ع را بیاورند برو چون حضرت رضا ع برو تشریف آورد مأمون آنحضرت را اولی عهد خود نمود و بشام بلدان هم نوشت این مطلب را و امر کرد سکه باسم مقدس آنحضرت زدند و مردم را امر کرد لباس سبز بپوشند و لباس سیاهی که شعار بنی العباس بود از خود خلع کنند و دختر خود امحبیب را بحضرت رضا ع تزویج نمود و تمام اینها در بکروز واقع شد

ایضا در عیون است وقتیکه حضرت رضا ع خواست از مدینه خارج شود آمد بوداع قبرچدش حضرت یشبر ص محول سجستانی گفت من دیدم مکرر وداع میفرمود باز بر میگشت بجناب قبر مقدس یشبر ص و صدای نازنین را بگریه و ناله بلند میکرد گفت من نزدیک رقتم و سلام کردهم حضرت را تهیت گفتن فرمود من از جواد چدم خارج میشوم و در زمین غربت از دنیا میروم و در جنس هرون دفن میشوم و روایت کرده حضرت رضا ع فرمود وقتیکه خواستم از مدینه خارج شوم هیالم را جمع

نودم و آنها را امر کردم که بر من گریه کنند تا من صدای آنها را بشنوم بعد فرمود آگاه باشید که من هرگز بسوی هیاله بر نیگردم
در کشف الغمّه از امامیه بن علی نقل میکند که گفت من در مکه خدمت حضرت رضا بودم در آن سفری که تشریف برد بغراسان پس حضرت رضا ع طواف کرد و در مقام ابراهیم مشغول نماز طواف شد و حضرت جواد ع روی دوش موفق بود و او را طواف میداد پس حضرت جواد در حجر اسمبل مهیوماً نشست موفق بحضرت رضا ع عرض کرد فدایت شوم آقا زاده در حجر نشست و حرکت نیفرماید حضرت رضا ع تشریف آوردند نزد نوردیده اش، سببها سؤال فرمود، عرض کرد چگونه بر خیزم و حال آنکه می بینم شما وداع میکنید خانه کعبه را بک نوع وداعی که گویا بر نیگرید بسوی او

در عیون الاخبار و روایت کرده مامون بحضرت رضا ع نوشت که از راه کوفه و قم تشریف نیارود چون در این دو شهر شیعیان زیاد بودند ترسید مبادا شیعیان مانع بشوند لذا حضرت از راه بصره و اهواز و شیراز تشریف آوردند

در مطلع الشمسی است آنچه از خط سیر آنحضرت معلوم شده آنست که آن بزرگوار از بصره باهواز و عربستان و ایران عبور فرمودند و در آنوقت شهر ارجان آباد بوده و حاکم نشین اهواز بود و میگویند آثار مسجدی که منسوبست بحضرت رضا ع ضلّا در بلد ارجان معروفست آنگاه تشریف آوردند بغارس و در آنجا از خاک اصفهان بر خلاف راه قم عبور فرمودند تا آنکه وارد شدند نیشابور و در آنجا در محله بلاش آباد منزل فرمودند انتهى

در کشف الغمّه از کتاب تاریخ نیشابور روایت کرده و تئیکه حضرت رضا ع وارد نیشابور شدند میان مهدی نشسته بود بالای قاطر شباه پس در میان بازار دو نفر از ائمه که حافظ احادیث بودند یکی ابورده رازی و دیگری محمد بن اسلم الطوسی رحمات الله عرض کردند ایها السید ابن السادة، ایها الامام ابن الائمة ایها السلاله الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویه، بحق آباءک الاطهرین و اسلافک الاکرمین الاودیتنا و جهک المبارکة السیونة و رویت لنا حدیثا عن آباءک عن جدک نذکرک به

پس بخله حضرت توقف نمود و پرده هودج برداشته شد چشهای مسلمان بطلمت مبارک روشن شد دو گیسوی نازنین او مثل دو گیسوی یغیبر ص بود، مردم همه ایستاده نظر میکردند. بعضی صیحه میزدند بعضی گریه میکردند و بعضی جامهای خود را میجویدند، و بعضی خود را بغا کپها میغلطایندند و بعضی گردن میکشیدند که باز جمال نازنین را ببینند تا آنکه وقت زوال شد اشکهای مردم مثل انهار جاری بود

ائمه و قضّاة نیشابور فریاد زدند معاشر الناس گوش بدهید و ساکت شوید و اذیت نکنید یغیبر ص را در باره ذریه اش پس حضرت رضا ع حدیث شریف سلسله الذهب را املاء فرموده و بیست و چهار هزار قلعدان سوای دوانها بیرون شد و این حدیث شریف را نوشتند

قال ع حدیثی ابی موسی بن جعفر الکاتلم ع قال حدیثی ابی جعفر بن محمد الصادق (ع) قال حدیثی ابی محمد بن علی الباقع قال حدیثی ابی علی بن العیین ع قال حدیثی ابی حسین بن علی ع شهید ارض کربلا قال حدیثی ابی امیر المؤمنین علی بن ایطالب ع شهید ارض الکوفه قال حدیثی اخی و ابن هنی محمد رسول الله (ع) قال حدیثی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالی یقول کلمة لا اله الا الله حسی و من دخل حسی امن من عذابی

صنعت سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسول الله (ص) و الامة عليهم السلام
در روایت اهل امامت است و قتیکه داخل حضرت رضا (ع) برای افتاد حضرت ندا فرمود: بشروطها
و انا من شروطها

فی روایة اخری قال: ولایة علی بن ایطالب حسنی ومن دخل حسنی امن من عذابی
و ممکن است گفته شود باتحاد مضمون این دو روایت، چون لاله الا الله کلمة توحید است و
علی بن ایطالب کلمة تکوینی توحید است

مخطی هماناد که از روایت کشف الغم استفاده میشود که افلا جمیعی که باستقبال حضرت رضا (ع)
رفتند صدمه زان فرمودند والا کی ممکن است که بیست و چهار هزار قلندان میانشان یافت شود و
محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده در کتابی دیدم که چون حضرت رضا (ع) به نیشابور رسید
محدثین آن بلاد در خانه آن حضرت ایستاده بودند و نقل شده که در آن زمان در نیشابور سیصد هزار
محدث بوده از خاصه و عامه. چنانچه نقل شده که در زمان علی بن بابویه القمی در قم از محدثین دو بیست
هزار محدث بوده و ظاهراً وجهش آنست که در آن زمان عوام و خواص همه عمل بحدیث میکردند و
احادیث را حفظ میکردند

در عیونست حضرت رضا ع در نیشابور وارد شد بصلوة قزوینیا، و در او حسامی بود و
چشمه بود که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، پس حضرت تشریف برد در میان
آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و وفلا هم مردم میروند میان آن چشمه و بقصد تبرک غسل میکنند، و
از آب او می آشامند و در پشت آن چشمه نماز میخوانند و حوائج خود را از خداوند میخواهند و مستجاب
میشود و آنچه مرفوست بین کهلان. خیر میگویم محتمل است که چشمه همان چشمه قدمگاه باشد و
آن چشمه مرفوست بحمام الرضا (ع)

و در عیونست که حضرت از آنجا حرکت فرمود و رسید بقربة العجرا عرض کردند باین
رسول الله وقت زوال است آیا نماز نیتوانید؟ حضرت پیاده شد؛ فرمود آب بجهت وضو حاضر
کنید. عرض کردند آب موجود نیست، حضرت با دست نازنین زمین را گود کرد، چشمه آبی ببرکت
دست نازنین ظاهر شد آن بزرگوار با تمام همراهانش از آن چشمه وضو گرفتند و اثر آن چشمه تا
امروز باقی است.

اقول قربة العجرا؛ فعلا مرفوست بده سرخ که در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی
مشهد مقدس و اقصت در عیونست حضرت از آنجا تشریف آورد بسناباد، و پشت نازنین داد بگوه
سنگ تراشان و فرمود «اللهم انفع به وبارک فیما ینعت منه» بعد امر فرمود که از او هر کاره سازند
و تمام غنایان را در میان او طبع کنند و از آنروز مردم هدایت یافتند بآن کوه و ظاهر شد ببرکت
دعای آنحضرت در آنکوه

بعد حضرت تشریف برد، و داخل شد بغانه حمید بن قحطبة طامی و تشریف برد میان قبة
هارونی و بدست نازنین خطی کشید بیکطرف قبة و فرمود هده قبتی و فیها ادفن و سیجمل الله هذا
المکان مختلف شیعتی و اهل محبتی

و در مطلع الشمس است حضرت از سناباد تشریف برد بر سرخس و از سرخس برو نزل
اجلال فرمود.

و در فوائد الرضویه محدث قمی فرموده که شخصی از اهل کرون که قریه ایست از قری
اصفهان، و حال حضرت رضا (ع) بود در سفری که تشریف می آورد بخراسان، چون خواست آنجمل

مرحمت کند عرض کرد باین رسول الله (ص) مرا شرافت ده بچیزی از خط خود که من تبرک بجویم و این مرد از عامه بود

پس حضرت نوشته باو مرحمت فرمود و در او نوشته بود «کن محباً لال محمد (ص) وان كنت فاسقاً، و محباً لمحبيهم وان كانوا فاسقين»

و در آخر آن مکتوب شریف است: قال ابوذر رضی الله عنه . قال رسول الله (ص)، يا اباذر اوصيك فان حفظ لعل الله ان ينفعك به جاور القبور و تذكر بها الاخرة و زرها احيانا بالنهار و لآزرها بالليل، و گفته شده که این نوشته شریف نزد بنی از اهل قریه کرون موجود است اتھی

در ارشاد هفید است و قتیکه حضرت تشریف برد بسرو، مأمون تعظیم و اکرام نمود از آن حضرت بعد فرستاد خدمت آن حضرت؛ عرض کرد من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و خلافت را واگذار نمایم بشا

حضرت فرمود ایضا بالله یا امیر المؤمنین من هذا الکلام وان یسبح به احد دو مرتبه مأمون فرستاد خدمت حضرت عرض کرد حال که از قبول خلافت اباہ دارد لابد بدید که ولایت عهد مرا قبول فرمایید

باز حضرت امتناع شدیدی فرمود

مأمون حضرت را طلبید در مجلس خلوتی که فی حضرت رضاع و مأمون و فضل بن سهل کسی نبود، بحضور عرض کرد من میخواهم امر خلافت را تسلیم و واگذار نمایم بشا

حضرت فرمود الله الله یا امیر المؤمنین! لاطاقة لی بذلك ولا قوة لی علیه

مأمون گفت ولایت عهد خود را بشا واگذار میکنم

حضرت فرمود مرا مغفور بدان

مأمون حضرت را تهدید کرد، بحضور عرض کرد سرین خطاب شوری را در میان شش نفر قرار داد که یکی از آنها جد تو امیر المؤمنین (ع) بود و شرط کرد که هر یک از اینها که مخالفت بنمایند گردنش را بزنند حال شا لابد بدید از قبول نمودن ولایت عهد

حضرت ناچار قبول فرمود بشرط آنکه در امر و نهی و قضاء و افتاء و عزل و نصب دخالت نفرماید مأمون قبول کرد

در عیون است مأمون در ماه اصرار میکرد که حضرت ولیمه او باشد حضرت قبول نفرمود تا

آنکه بالاخره آن حضرت را تهدید بقتل نمود که حضرت راضی شد اتھی

و شاید غرض مأمون این بود که بر دم بپهاند که حضرت رضا که دنیا را ترک کرده تزهده بوده

نه زهد لهذا حال که ریاست و دنیا بجهت میسر شد قبول فرمود و علاوه آنکه مأمون خواست خلافت

خود را اثبات نماید باعطاء منصب ولیمه رضاع چون لازمه قبول ولایت اثبات خلافت او

خواهد بود و شاید علل و مصالح دیگر هم بوده در واگذاری ولایت عهد خود را بحضور رضاع

امر سوم - در کتواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ثالثه از هجرت

در سنه دویمت و یک در تاریخ طبری است که در سه شنبه دوم ماه رمضان مأمون بیعت

گرفت از برای حضرت رضاع بولایت عهد و آن حضرت را بعد از خود خلیفه مسلمین قرارداد و ساه الرضا

من آل محمد ص و برادرش قاسم مؤتمن را از ولایت عهد خلع نمود

بعد که مأمون ولایتعهد خود را بعضرت رضا ع تفویض نمود علماء واصحاب مقالات را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند ، درواقع آن علمی که درسیه ناز بن جشد امیرالمؤمنین ع ماند که فرمود «وان هنا لملأاً جمأ و اشار الی صدره الشریف» آن علوم از ابن هالم نبیه بروز و ظهور نمود چنانچه در زیارت جوادیه است «السلام علی من کسرت له وسادة والده امیرالمؤمنین (ع) حتی خصم اهل الکتب وثبت قواعد الدین»

در کتاب کفایة الموحدين از قاضی ابوالفرج بغدادی روایت کرده که رسول خدا ص فرموده ظاهر می شود از صلب موسی بن جعفر ع علی که نامیده میشود برضا و او موضع علم و معین حلم است، بعد فرمود بابی المقتول فی ارض الفریة

از اباصلت هروی روایت کرده حضرت موسی بن جعفر (ع) پسرهایش میفرمود هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد ص فاستلوه عن اديانکم و احتفظوا ما يقول لکم فانی سمت ابي جعفر بن محمد يقول لی ان عالم محمد ص لفي صلبك وليتي ادرکه فانه سبی امیرالمؤمنین ع مأمون در مرو مجلس مفصلی تشکیل داد که علماء مذاهب وملل را در آن مجلس حاضر نمود منجمله جاثلیق نصاری و رأس الجالوت یهودی و رؤساء صابین و هیربذاکبر واصحاب زردشت و فسطاط رومی و حضرت رضا ع با آنها مباحثه فرمود که تمام اصحاب ملل اعتراف نمودند براتب علم و فضل حضرت رضا ع ، روایتش درعیون و احتجاج طهرسی مفصلاً ذکر شده

در سنه دویست و دو مأمون دختر خود ام حبیب را تزویج نمود بعضرت رضا (ع) و امر کرد که مردم لباس سبز بپوشند و بقیه الوان را خلع کنند

ایضاً در این سنه مأمون از مرو بیرون شد بقصد عراق و بغداد و حضرت رضا ع و فضل بن سهل ذوالریاستین را هم همراه خود حرکت داد تا رسیدند بسرخس و در سرخس میان حمام بعلیه فضل بن سهل را بقتل رسانیدند

و در سابق از تاریخ طبری نقل شد که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم ماه شعبان سنه دویست و دو بوده درسن شصتسالگی

در ولیات الاعیان است که غالب مسعودی خالوی مأمون او را در میان حمام بقتل رسانید و جهت ملقب شدن فضل بن سهل به ذی الریاستین ابن بود که فضل هم ریاست کشوری داشت و هم ریاست لشگری و او اول مجوس بود بدلات یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد و بنصب وزارت نائل شد

الحاصل بعد از فضل بن سهل مأمون حرکت نمود و وارد شد بسناباد و مدتی سرقبر پدرش هرون اقامت نمود و در آنوقت حضرت رضا ع مریض بودند

درسنه دویست و سه در آخر صفر حضرت رضا ع را بزهر جفا شهید نمودند، مأمون امر کرد آنحضرت را نزد قبر پدرش هرون دفن کردند و نوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل و او را خبر داد از شهادت حضرت علی بن موسی و آنچه وارد شده بر او از مصیبت بسبب رحلت آن بزرگوار و نوشت باهل بغداد و بنی العباس سبب انزجار و کدورت شما از من این بود که من حضرت رضا ع را ولیمهد خود نموده بودم حال آنحضرت از دنیا رحلت فرمود - و مردم را دو مرتبه دعوت نمود به بیعت با خود

اهل بغداد و بنی العباس جواب بسیار غلیظ و درشتی باو دادند

در سنه دویست و پنج مأمون عدل مشرق زمین را به طاهر بن حسین ذی البینین داد و تا آخر زمان طاهر به دارالملك آنها مرو شاه جهان بود (از مرو تا بهر يك از طوس و بخارا و هرات شصت فرسخ است)

در سنه دویست و هفتاد در شنبه یست و پنجم جمادی الاخره طاهر بن حسین ذی البینین در مرو وفات نمود در سن چهل و هفت سالگی - و طاهر يك چشم داشت لذا شاهر میگوید :

یا ذا البینین وعین واحده نقصان عین و بین زانده

کذا فی تاریخ ابن خلکان

در فردوس التواریخ است که طاهر ذوالبینین در خلافت مأمون ششبرها زد و گردنکشان را مطیع مأمون گردانید و در نزد مأمون قرب زیادی داشت و در باطن اخلاص زیادی با ائمه اطهار ع داشت بحکم یحیی بن خالد برمکی از معصم البلدان نقل کرده که طاهر بن حسین و اولادش مدت شصت و دو سال در خراسان حکومت نمودند

در سنه دویست و چهارده مأمون ولایت خراسان را به عبدالله بن طاهر بن حسین داد در سنه دویست و هجده در صبح شنبه هجدهم ماه رجب مأمون در بند نون که از بلاد روم است از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی بعد از آنکه یست سال تقریباً خلافت کرده بود و تنش او را در طرطوس که از بلدان روم است دفن کردند

در سنه دویست و فوزه جناب معد بن قاسم بن علی بن الحسین (ع) اهالی طالقان و خراسان را با امام حضرت امام محمد تقی ع دعوت میکرد و در باطن این دعوت پیشرفت نمود و بدر منجبت اهلیت در سرزمین خراسان پاشیده شد

در سنه دویست و یست در آخر ماه ذی قعدة الحرام حضرت امام محمد تقی ع از دنیا رحلت فرمود بظلم ممتصم بن هرون الرشید ملعون

در سنه دویست و پنجاه و سه یعقوب بن لیت صفار که در سیستان خودش و پدرش مسگر بودند خروج نمود و سیستان را تصرف کرد بعد لشکر بغراسان کشید و طاهریان را که در خراسان از جانب بنی العباس حکومت داشتند مقید نمود و بیستان روانه کرد و دست بنی العباس را از حکومت خراسان کوتاه کرد بجزای ظلمهایی که ب حضرت رضا ع نوده بودند بعد رفت بیفداد بقصد تسخیر آن و مقهور نمودن ممتد باه خلیفه عباسی را لکن از عهده بر نیامد و در نزدیکی بنداد شکست خورد

در سنه دویست و شصت و پنج یعقوب بن لیت از دنیا رفت بعد برادرش عمرو بن لیت بجای او سلطنت نشست

در کتاب عقد العلی للموقف الاعلی است که در تاریخ کرمان نوشته شده خلیفه به عمرو بن لیت فرمود از نیشابور بیرون شود و او را با اولاد طاهر بدهد عمرو توقف کرد با وی گفتند فرمانبرداری خلیفه عین فرض است

گفت ولایتی را چون از دست دهم که حبشها الریاس و تراها التقل و حجرها الفیروز ج یحیی (گیاه او ریاس است و خاک او خوردنی است که مثلش در روی زمین یافت نمیشود و سنگ او فیروزه است) و شاید مراد از تراها التقل معدن نسکی است که در نیشابور است

وارد شده که حجاج بن یوسف اصفهان را باطلی داده که سنک آن سرمه است و گیاه آن زعفران است و مگس آن زنبور عمل است
 در تاریخ گزیده است عمرو بن لیث بیست و دو سال سلطنت کرد و کار او عروج تمام یافت و رافع بن هرثه با او مخالفت کرد
 عمرو بن لیث با او معاربه نمود و او را منہزم ساخت ، رافع پناه بسلطان خوارزم برد او هم غدر نمود و رافع را کشت و سرش را نزد عمرو بن لیث فرستاد
 کار عمرو بن لیث قوت گرفت و طمع در مملکت خوزستان و عراق هرب نمود و با معتد خلیفه طریق مخالفت پیمود

خلیفه عباسی اسمعیل سامانی را بفرمود که با عمرو بن لیث معاربه کند - و در ربیع الاخر سنه دو بیست و هشتاد و چهار اسمعیل سامانی با دوازده هزار مرد جنگی ببنگ عمرو بن لیث رفت گذارشان بکوچه باغی افتاد که در او درخت سیبی بود، اسمعیل سامانی غلامی را گماشت تا ببیند کسی از سبب آن درخت تصرف میکند یا نه

سه لشکریان گذشتند و یک سیب آن درخت را تصرف نکردند ، اسمعیل سجده شکر بجای آورد که سیاست و عدالت او در لشکر خود بدین مرتبه رسیده ، آخر الامر اسمعیل به عمرو بن لیث غالب شد و او را گرفته در زندان محبوس نمود، یکی از غلامان از کنار محبس گذشت عمرو بوی گفت برای من غذایی مهیا کن

او پاره گوشتی در دست داشت او را در هر کاره انداخت و جوشانید رفت که حویجی تحصیل کند سگی سر میان هر کاره کرد که استخوان گوشت را بردارد دهانش سوخت سر بتجیل بیرون آورد حلقه هر کاره بگردنش آویخته و میدوید ۱ عمر شدت خنده کرد پرسیدند موجب خنده ات چیست ؟ گفت امروز صبح طبایح میگفت سیمه شتر کست بجهت حمل اسباب مطبخ زیادتر لازمست و این هنگام مشاهده میکنم که سگی باسانی تمام مطبخ مرا میبرد! « تزمین تشاء و تغل من تشاء »

در سنه دو بیست و نود و سه حاکم خراسان و سیستان وری و اصفهان و ترکستان اسمعیل سامانی بود - و اسمعیل مؤسس سلطنت سامانیان بود

بعد از اسمعیل پسرش احمد بن اسمعیل سلطنت نشست و بعد از احمد پسرش نصر بن احمد سلطنت نشست و بعد از نصر پسرش نوح بن نصر و بعد از او پسرش عبدالملک بن نوح سلطنت نشستند و در آنوقت البتکین برادر سبکتکین از جانب عبدالملک بن نوح در خراسان حکومت داشت
 بدانکه محدث قهی فرموده در اوائل ماه ناله سه نفر طبیب ماهر بودند و مسمی بودند به این ماسویه و اکمل و اشهر ایشان یوحنا طیب بوده و او در سنه دو بیست و چهارم وفات نمود و نیز ماسویه را ادویه مجربه است:

منجمله آنکه چون چند دانه قندق را قبل از طعام بشورند اگر ادویه سیاه در آن طعام باشد رفع ضرر آنرا نماید

منجمله آنکه مالیدن حار و حشی بصورتی که کلف دارد کلف او را میبرد
 منجمله اگر در ابتدای آبله پای طفل را حنا بپندند و هر روزه مکرر کنند از حدوث آبله و ضرر آن حفظ نماید

امر چهارم - در تواریخ مهمه متعلق به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابعه از هجرت

در روز چهاردهم ذیحجه سنه سیصد و هفده قرامطه حجاج مکه را کشتند و جامه کبه را بردند و خانه‌های مکه را غارت کردند و حجرالاسود را کندند و بهجر بردند در حاشیه مجمع البحرین از بهائی نقل کرده که در سنه سیصد و ده قرامطه داخل مکه شدند در موسم حج و حجرالاسود را بردند بهجر و ده سال حجر نزد آنها باقی ماند و خلق زیادی را کشتند و از جمله مقتولین جناب علی بن بابویه بود که مشول طواف بود در بین شمشیری باو زدند افتاد بر روی زمین افتاد و انشاد کرد :

تری الحبین صرمی فی دیارهم کفنیة الکهف لایدرون کم لبثوا

در روز دهم شوال سنه سیصد و بیست و هشت این مقله کاتب از دنیا رفت که شاعر میگوید (فصاحة سبحان و خط ابن مقله الخ) و او بود که خط را از کوفیت نقل کرد در سنه سیصد و پنجاه منصور بن نوح برادر عبدالملک بن نوح سلطنت نشت و البتکین سلطنت او را صحنه نگذاشت و بر او باغی شد و شهر غزنین را تصرف نمود و لشکر منصور سامانی را شکست داد و او اول سلاطین غزنویان بود

و در همین سنه معزالدوله احمد دیلمی بشیعیان بغداد اذن داد که بجهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام عزاداری کنند و شیعیان در آنسال در بغداد روز عاشورا عزاداری کاملی نمودند و دکاکین را بستند و کل بصورت مالدند و جامه‌های خود را دریده موکتان و مویه کتان در میان بازارها و کوچه‌ها نوحه‌گری مینمودند و عید غدیر آنسال را شیعیان جشن مفصلی گرفتند

و در عیون اخبار الرضا فرموده که در سنه سیصد و پنجاه و دو شیخ صدوق معبدین علی بن بابویه القمی رحمة الله علیه با اجازه رکن الدوله حسن دیلمی مشرف شد بزیارت مشهد مقدس رضوی و تدری که از راه آمد رکن الدوله ایشان را برگردانید و گفت این مشهد مبارکی که بزیارت او میروی منم مشرف شده‌ام و هر حاجت که از خدا خواسته‌ام بیرکت این مشهد شریف بر آورده شده از شما استدعا میکنم که مرا از دعاه خیر فراموش نکنید و از زیارت من زیارت کنید و سلطنت سلاطین دیاله از سنه سیصد و بیست و یک بود تا سنه سیصد و هفتاد و نه و همه سلاطین دیالمی شیعه بودند و بزرگترین سلاطین دیاله عضدالدوله پسر رکن الدوله بود و او بانی مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین بود در نجف اشرف و گویا در عصر سلاطین دیاله و سلاطین سامانی مرقد مطهر حضرت رضاع پیاره از تزیینات مزین شده و مورد توجه زوار و مؤمنین بوده

و در سنه سیصد و شصت و شش نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل السامانی بتخت سلطنت نشت و فخرالدوله دیلمی برضوی حرکت نمود

و ایضا در ایشال البتکین از دنیا رفت و بعد از او برادرش سبکتکین پدر سلطان محمود بر غزنین مسلط شد و در روز هشتم ماه شوال سنه سیصد و هشتاد و دو عضدالدوله دیلمی شیعه با اخلاص امیرالمؤمنین ع وفات نمود و ایشان هاراف زیادی بهصرف تمیر بقعه مبارکه امیرالمؤمنین ع و حضرت سیدالشهداء ع نمود

در سنه سیصد و هشتاد و پنج امیر سبکتکین با پسرش سلطان محمود که در نیشابور بودند، شنیدند که عیدافه وزیر از ایشان سعادت نموده نزد نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی لهذا رفتند بطوس خدمت نوح بن منصور غبار کدورت را برطرف نمودند و دو نفر دشمن بزرگ او را که فائق و ابوعلی باشد که باختر الدوله دیلمی بر ضد نوح بن منصور سازش نموده بر بندراندرخ که از قرایطوس است منزه ساختند و سبکتکین پدر سلطان محمود ملقب شد بنا بر الدوله و سلطان محمود ملقب شد باین الدوله

در سنه سیصد و هشتاد و هفت امیر سبکتکین از دنیا رفت و پسرش سلطان محمود بجای پدر سلطنت نشست و خراسان و سیستان و عراق و کرمان و بلوچستان و زابلستان و هندوستان را شرقاً و غرباً تصرف نمود

و سلطان محمود در عاشرده سنه سیصد و شصت متولد شد و او معب علماء بود و شرافت قابل را اوتربیت کرد مثل فردوسی و عجمی و عنصری و فرخی

در سنه سیصد و هشتاد و نه دولت سامانیه منقرض شد و مدت سلطنت سامانیه صد سال بود و پایتختشان بخارا بود

امر پنجم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه خامنه از هجرت

در سنه چهار صد و یست و یک سلطان محمود غزنوی از دنیا رحلت کرد

در سنه چهار صد و سی و دو طغرل یک بن میکائیل بن سلجوق که اول سلاطین سلجوقیه

بود بتخت سلطنت نشست و وزیرش منصور بن محمد الکندزی اللقب به عبدالمکمل بود، و بواسطه عداوتی که این وزیر ملوم با راضیه و شافیه داشت امر کرد مدتها در منابر خراسان راضیه و شافیه را که ناشر مناقب اهلیت بودند لمن میکردند باین جهت علماء راضیه و شافیه از خراسان فرار کردند و کسی جرئت نیکرد بزیارت این مرقد شریف مشرف شود و قدیم ارادت بنماید و نواصب و خوارج عقایدشان پیشرفت نمود، آخر الامر این وزیر ملوم بکیفر عمل خود گرفتار شد که هیچکس باین سوه خاتمه گرفتار نشده خورش در مرو ریخته شد و مذاکیرش در خوارزم دفن شد و وجهه و دماغش در نیشابور دفن شد و پوست بدنش را کند نمود میانش را بر آرز گاه کردند و بکرمان برای خواجه نظام الملک فرستادند

در سنه چهار صد و پنجاه و پنج طغرل یک از دنیا رفت و برادرزاده او اب ابراهیم بن طغرل یک

بن میکائیل بن سلجوق سلطنت نشست و وزیر او جناب خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله علیه بود و اب ابراهیم سلطان بسیار بزرگ عادل بود و بتأیید این وزیر عالم عاقل مفاسد مذمبی اصلاح شد و علماء راضیه و شافیه که از ترس دشمنان فرار کرده بودند به سعادت خواجه نظام الملک بخراسان مراجعت فرمودند، و مرقد مطهر حضرت رضا (ع) کم کم مورد توجه شیعیان و توسل آنان گردید

در سنه چهار صد و شصت و سه اب ابراهیم بن طغرل یک بتصویب وزیرش خواجه نظام الملک ملکشاه پسر خود

را ولیعهد خود گردانید

و اب ابراهیم در حدود خوارزم با بعضی از سرکشان مطابقتی نمود و بآنها ظفر یافت و مراجعت

نمود بطوس و بشرف طواف مرقد مطهر حضرت رضا ع نائل شد

در سنه چهار صد و شصت و پنج الب ارسلان از دنیا رفت و جسد او را در مرو شاهجهان دفن کردند

و بعد پسرش جلال الدین ملکشاه بجای پدر سلطنت نشست و تاریخ جلالی که در تقویم نوشته میشود منسوب است یاو و بعد او پسرش برکیارق بن ملکشاه سلطنت نشست

در سنه چهار صد و هشتاد و یک رعایای مرو بدرگاه و وزیر خواجه نظام الملك شکایت نمودند از حاکم خود، خواجه ابن خدمت را بمده شرف الدین ابوطاهر بن سعید القمی واگذار فرمود

در مجالس المؤمنین است که ابو طاهر بن سعید القمی مدت چهل سال عامل مرو بود و ابتداء آن در زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بود و انتهای آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل یک بود

و چون نظام الملك از دنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را بشرف الدین ابوطاهر القمی تفویض نمود و مدت سه ماه بستند وزارت مستقر بود که از دنیا رحلت فرمود و او بقیات متدین و متشرع بود و قبرش در جوار قبر مطهر حضرت رضاع میباشد انتهى

بنابر این رحلت ابوطاهر القمی در حدود سنه پانصد و بیست بوده و موضع دفنش معلوم نیست

امر ششم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه سادسه

در سنه پانصد و چهل و هشت طایفه از اترک غز که معروف بودند به تانار و مغول سلطان سنجر یاقی شدند و قصد کردند خراسان را

در گامل این اثر است فرما بطوس و هی معدن العلماء و الزهاد فتنهبها و سبوا نساءها و قتلوا رجالها و خربوا مساجدها و مساکن اهلها و لم یسلم من جیب و لایة الطوس الا البلد النبی فیه مشهد علی بن موسی الرضاع انتهى

از این عبارت استفاده میشود که سنابادر نوقان در آن تاریخ شهری بوده و بیرکت مرقد مطهر از حله مغول و تانار سالم مانده و این بزرگ اجبازی است از برای این مرقد مطهر چون در آن تاریخ نه دولت استیلایی داشته و نه ملت، و لذا در آن حمله جمعی از علماء طوس شهید شدند مثل ملا محمد مارشکی و قتیب علویین علی الموسوی و اسماعیل بن محسن خطیب طوس و غیر ایشان

در سنه پانصد و پنجاه و دو سلطان سنجر بن ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل یک ابن میکائیل ابن سلجوق سلطان خراسان و ماوراء النهر در مرو از دنیا رفت و همانجا دفن شد در سن هفتاد و سه سالگی

در سنه پانصد و پنجاه و شش انقلاب و حوادثی در طوس و نیشابور از حله مغول و تانار واقع شد اشد از حله سابق در تاریخ ابن اثیر است در آن انقلاب نیشابور بکلی منهدم شد و تمام ابنیه علیه که در طوس بود از میان رفت از آنجمله (مسجد عقلی) که مجمع علماء و اهل فضل بود خراب شد و کتابخانه نفیس بسیار بزرگی دچار حریق شد و در آن انقلاب هشت مدرسه حنفی و هفده مدرسه شافعی خراب شد و پنج کتابخانه معروق و هفت کتابخانه بخت طوس تاراج شد

و نهبوا طوساً نهباً فاحشاً و حرقوا المشهد النبی لملی بن موسی ع و قتلوا کثیراً من فیه

و نبیوم ولم یترضوا للقبۃ الی فیها القبر انتهى
از این عبارت استفاده میشود که انقلاب این فتنه از فتنه هشت سال قبل اشد و سخت تر بوده چون در فتنه سابق ابداً متعرض مشهد مقدس نشدند و در این فتنه متعرض شدند لکن متعرض قبۀ مبارکه نشدند

در سنه پانصد و نود و نه چنگیزخان جد هلاکوخان سلطنت نشست و چین و ترکستان را گرفت و خاک او متصل شد بخاک سلطان محمد خوارزم شاه و تقریباً تمام ایران را چنگیزخان متصرف شد سلطان محمد راه فرار را پیش گرفت و مسالک او زبربای لشکر چنگیز پایمال شد و اول شهری که چنگیزخان از مسالک خوارزم شاه تصرف نمود بخارا بود لشکر مغول در بخارا سواره داخل مساجد شدند و شهر بخارا را سوزانیدند و چهار شهر معتبر خراسان را که بلخ و هرات و مرو و نیشابور باشد سپاهیان چنگیزخان بر ریاست پسرش تولیخان خراب و ویران نمودند و مقتولین این بلاد را چندین کرور نوشته اند!

اگره هفتم - در وقایع مهمۀ متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه سابعه

در سنه ششصد و شانزدهم چنگیزخان از راه جام بطوس آمد هر کجا اظهار اطاعت میکردند ابقائشان میداشت و هر کجا سرکشی میکردند آنها را سرکوب و مستأصل مینمود و قرای شرقی طوس از قبیل نوقان و غیره هم مطیع شدند و نجات یافتند و رسولانی فرستاد بطوس و مطالبه خراج کرد جواب ندادند لذا در قرای طوس قتلی بافراط نمود

در سنه ششصد و هفدهم چنگیزخان اهل مرو را قتل عام نمود!

و این اثر در کامل و ابن ابی الحدید در شرح خطبۀ ملاحم مینویسد در یک روز هفتصد هزار نفر را بقتل رسانیدند و قبر سلطان سنجر را در مرو پیش کردند و او را آتش زدند بعد لشکر مغول و تاتار با مر چنگیزخان آمدند و نیشابور و همان رضای که با اهل مرو کرده بودند با اهل نیشابور هم همان رفتار را کردند بعد طایفه از آنها آمدند به طوس با اهل طوس هم همان رفتار را کردند که با اهل مرو و نیشابور کرده بودند

ثم همدا الی طوس فنهبوا وقتلوا اهلها و خربوها و خربوا الشهد الذی فی علی بن موسی الرضا م والرشد حتی جعلوا الجبجیح خراباً ثم ساروا الی هرات انتهى
پس معلوم شد که این حمله از دو حمله سابق اشد و سخت تر بوده چون در این حمله متعرض مشهد مقدس شدند و جبجیح را خراب کردند - لکن معلوم نیست که قبۀ مبارکه و مرقد مطهر حضرت رضاع را خراب کرده باشند

ایضاً در این سنه سلطان محمد خوارزم شاه از دینار رفت و پسرش جلال الدین بجای او سلطنت نشست

بدانکه طایفه مغول و تاتار دو طایفه صحرا گرد و وحشی بودند و در نواحی شرقی سکنی داشتند و اراضی مسکونی آنها را هفولستان و تاتارستان مینامیدند گاهی از مساکن خود حرکت نموده مثل سیل هجوم باطراف مینمودند و اسباب انقلاب بودند و دولت غالباً برحمت آنها مبتلا بود و از همه آنها سخت تر حملات چنگیزخان معلوم بود که بهر جای روی می آوردند آبادیها را خراب

میکردند و مردم را قتل عام مینمودند از مرد و زن یر و جوان نیکگشت و شیر خرابی دنیا قصدی نداشتند لذا چنگیزخان در اسرع وقتی آسیا و ممالک اروپا را متصرف شد و چنگیز از طایفه منول بود و بزحمت زیادی قبایل مختلفه را مطیع خود نمود

در سه ششده و بیست و چهار چنگیزخان در مرو از دنیا رفت و ممالک متصرفی خود را میان چهار پسرش قسمت کرد و سلطنت ایران را پسرش تولیخان داد
در سه ششده و بیست و هشت تولیخان از دنیا رفت و دو پسر داشت : منکوقاآن و دیسگری
هلاکوخان و ریاست منول به منکوقاآن رسید و او ریاست ایران را به برادرش هلاکوخان واگذار نمود

در سه ششده و پنجاه و سه هلاکوخان از جیحون عبور نمود و به طوس آمد بعد هازم تغیر بنهاد شد و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بواسطه عداوتی که با خلفاء بنی العباس داشت و جناب معد بن علی وزیر مستصم عباسی که شیعه و محب اهل بیت بود (چنانچه در مجالس المؤمنین فرمود) با هلاکوخان همدست شدند و بنهاد را تصرف کردند و مستصم خلیفه را در ششم ماه صفر سه ششده و پنجاه شش که مطابق است با کلمه (خون) بقتل رسانیدند و سلطنت بنی العباس را منقرض کردند

ابتداء سلطنت بنی العباس سه صد و سی و دو بود که بعد از سفاح بهرامی ابو مسلم مروزی بدخلافت نشست، پس مدت خلافت بنی العباس پانصد و بیست و چهار بود، بعد هلاکوخان آمد به آذربایجان و مراغه را پایتخت خود قرارداد

در سه ششده و شصت و سه هلاکوخان در مراغه مسوماً از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی

در سه ششده و هفتاد و سه ارغونخان ابن اباقاخان ابن هلاکوخان که فریب سی سال ایالت بلدان خراسان بوی تعلق داشت در طوس از دنیا رفت
در سه ششده و نود و پنج در زمان سلطنت هازان خان ابن آقاخان ابن هلاکوخان ابن تولیخان ابن چنگیزخان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان آمد و اکثر بلاد را سوزاند خاصه طوس و مشهد و نیشابور را

امر هشتم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمعهد مقدس در ماه ثامن از هجرت در سن هفتصد و سه نیره هلاکوخان الجایتوخان ابن ارغونخان ابن اباقاخان ابن هلاکوخان السی به سلطان محمد خدا بنده به سلطنت نشست

و او بدست علامه حلی تشیع را اختیار نمود و سایر سلاطین منول مداهمه و ادیان مختلفه داشتند و سلطان محمد خدا بنده بسیار سعی نمود در تغیر خرابی های چنگیزخان و تولیخان و حضرات منول و تاتاریان که در مشهد مقدس کردند و امر کرد در جمیع ممالک ایران خطبه بنام شریف دوازده امام ع خوانده شود و در خانه باب ششم اجمالی از قضایای ایشان را نقل کرد
و او در شب مید نظر سه هفتصد و پانزده در شهر سلطانیه که بناه خود او بود از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و سلطانیه در نزدیکی شهر زنجانست

در سنه هفتصد و هیجده در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده شاهزاده بساور از جلگه هرات قصد تسخیر خراسان و مازندران بجام رسید و حکامی که از جانب سلطان ابوسعید در طوس بودند همه مشغول عسرت بودند و لشکرشان پراکنده بود ناگاه شاهزاده بساور خود را بایشان زد و تمام اموالشان را غارت کرد

و ایضاً در سلطنت ابوسعید امیر چوپان بیخالی قتال با وی با هفتاد هزار سوار وارد مشهد مقدس شد و در آنجا امراء خراسان با وی عهد کردند که از او برنگردند

در سنه هفتصد و سی و چهار قاضی شمس الدین ابن بطوطه از طریق جام مشرف شد بشهد مقدس حکایتش در مطلب چهارم از فصل هفتم ذکر خواهد شد (انته)

در سنه هفتصد و سی و شش در شب بیست و پنجم شعبان المعظم امیر تیمور متولد شد و دوا بنسال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده در قرا باغ ازدینارفت و نش او را آوردند به سلطانیه و نزدیک قبر پدرش دفن کردند و بعد مدتی ایران ملوک الطوائف بود چند زمانی امیر چوپان سلطنت کرد و او سه پسر داشت امیر حسن خان و شاه عمر و امیر تیور تاش و چند زمانی پسرهای امیر چوپان سلطنت کردند

در سنه هفتصد و هفتاد و یک امیر تیمور خروج کرد و اغلب ممالک روی زمین را تصرف نمود

در سنه هفتصد و هفتاد و سه بامر ملک اشرف شعبان بن حسین همامه سبز مغتصم شهبادات چنانچه شاهر میگردد :

خضر با غلام علی الاشراف	اطراف تیجان ات من سندس
حرفاً لیفرهم من الاطراف	و الاشراف السلطان خصمهم بها
	ولهم ما قبل :

ان العلامة شأن من لم یسهر	جلاوا لابناء الرسول علامه
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر	نود النبوة فی وسیم وجوههم

در سنه هفتصد و هشتاد و سه امیر تیمور وارد طوس شد و حاجی یک جانی از جانب امیر تیمور حاکم طوس بود دفتان و خزائن بسیار بدست آورده بود سودای سلطنت مستقله خراسان در دماغ او جای گرفت امیر تیمور هم ایالت خراسان را بیسرش میرزا امیرانشاه داد و او با حاجی یک جانی جنگهای نمایان کرد آخر الامر حاجی یک جانی فرار نمود لشکر میرزا امیرانشاه ریخته میان شهر طوس و دست بتاراج و غارت بر آوردند و شهر طوس را بیابان نفر کردند و زنان و دختران طوس را موی کشان از میان شهر بیرون کشیدند و پرده عصمت آنها را برداشتند و آنها بدست ناکسان افتادند و از آبادی های آن نواحی اثری نماند و قریب بده هزار نفر کشته شدند و از کشتگان دودم دووازه ها مناره ها بر آوردند و میرانشاه فتح نامه ها با اطراف نوشت

و در بستان المیاحه است که در کروفر امیر تیمور و لشکر کشی هایش بامر او شهر طوس خراب شد بقیه مردم آمدند بشهد مقدس و در اطراف مرقد حضرت رضاع جمع شدند و برای خود خانه از گل ساخته و تیش میکردند

امر نهم در وقایع متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه ناسعه از هجرت در سنه هشتصد و هفت در شب مقدم شعبان المعظم امیر تیمور در انزار فارباب از دنیا رفت و

نش او را حمل نمودند و در سرقند دفن کردند و تولد امیر تیمور در شب بیست و پنجم ماه شعبان سنه هفتصد و سی و شش بوده در ظاهر بلده کش از بلاد ماوراء النهر و او اغلب ممالک روی زمین را تصرف کرد و او چهار پسر داشت:

اول پیر محمد که ولیعهد پدر بود و در سنه هشتصد و نه بدست پیر علی که از امرای تیموریه بود کشته شد

دوم آقا میر انشاء که در سنه هشتصد و ده در محاربه با قرايوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد.

سوم عمر شیخ که در ربیع الاول سنه هفتاد و شش از دنیا رفت

چهارم سلطان شاه رخ که پادشاه شرع پرور و ممدک گتری بود و تومنه خان پدر نهم امیر تیمور و پدر چهارم چنگیزخان است که نسب این دو سلطان در تومنه خان متحد می شود و بعد از فوت امیر تیمور میرزا شاهرخ پسرش بسطنت نشست و مدت چهل و سه سال مستقلا در ایران سلطنت کرد و میرزا شاهرخ امیر سید خواجها را در بطوس فرستاد که قلمه بلده طوس را تمیر نماید مرادم طوس که دورمرقد مطهر جمع شده بودند راضی نشدند بمعادوت بطوس و آن محل شریف را مامن خود قرار دادند

در سنه هشتصد و نه میرزا شاهرخ حکومت طوس و جوشان و کلات و غیرها را بپیرزا الغ یک پسرش تفویض نمود و او مرد عالمی بود مخصوص در علوم ریاضی در سنه هشتصد و دوازده با مر او منجیق دودشت سرقند زبجی ساختند مثل غیاث الدین چشید کاشانی و قاضی زاده رومی و ملا علی قوشچی و در این سال شاهرخ بشهد مقدس ورود فرمود و ساداتی را که متولی آن بقعه مبارکه بودند اکرام نمود در سنه هشتصد و چهارده والده گوهرشاد آغا در مشهد مقدس وفات کرد و در چهار حضرت رضاع دفن شد

در سنه هشتصد و هیجده میرزا بایسقر پسر میرزا شاهرخ از طرف پندش بحکومت طوس و استرآباد و مضافات این بلد منصوب شد

در سنه هشتصد و یستویک مسجد گوهرشاد با تمام رسید در همین سال شاهرخ از هرات به زیارت مشهد مشرف شد و قدیل طلا بیکه وزن آن سه هزار مثقال طلا بود تقدیم آستانه مقدسه نمود و بگنبد مطهر آویختند

و بنا، مسجد جامع، زوجش گوهرشاد بیکم بنظرش بسیار جلوه کرد

در سنه هشتصد و هشتاد و دو از هرات شاهرخ بزیارت مشرف شد و نزاعی که بین سید زین العابدین مشهدی و خواجه سید علی مینه بود برداشت و خواجه سید علی از عداوتی که بید زین العابدین داشت بشاهرخ عرض کرد که سید زین العابدین سب شیخین کرده و شهودی اقامه کرد شاهرخ سید زین العابدین را بهرات برد و آنجا تازیانه زد از این مطلب معلوم می شود که شیعه در آن زمان در مشهد زیاده بوده لذا سیاست سید زین العابدین را در هرات داد

در سنه هشتصد و پنجاه و یک در صبح یکشنبه یست و پنجم ذیحجه العرام میرزا شاهرخ از دنیا رفت در نزدیک شهری جسد او را حمل بهرات و در مدرسه گوهرشاد بیکم نزد قبر زوجش دفن کردند و او پنج پسر داشت

اول میرزا الف یك که بعد از پدر سلطنت رسید دوم میرزا ابراهیم سلطان که آثار خیریه او در شیراز زیاد است منجمله مدرسه دارالصفاء سوم میرزا بایستقر که خطش بسیار ممتاز است در کتبه اطراف ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد، روی کاشی خطوط او موجود و ممتاز است چهارم میرزا سیور، پنجم میرزا محمد جوگی و تمام اینها در حیوة پدر از دنیا رفتند بنیر میرزا الف یك، و میرزا بایستقر سه پسر داشت « میرعلاءالدین - میرسلطان محمد - میربابر »

در ریاض السیاحه است که در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور دهرات گوهرشاد بیگم را بقتل رسانید در سنه هشتصد و پنجاه و پنج مسجد شاه در آذربایجان ساخته شد

دوسنه هشتصد و هفتاد و دو یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایستقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نبیره گوهرشاد بیگم سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید قبر گوهرشاد آغا و قبر شوهرش شاهرخ میرزا و قبر پسرش میرزا بایستقر در هرات است میان مدرسه که گوهرشاد آغا ساخته

در سنه هشتصد و هشتاد و پنج سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ صر ابن امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آغا را در نزدیک هرات بقتل رسانید در تاریخ فوتش گفته شد

شد شهر صفر شهید وهم شهر صفر

از سال شهادتش دهد باز خبر

امر دهم در وقایع مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس

در ماه عاشره از هجرت در سنه نهمد و پنج، میرزا محمد حسین بدیع الزمان با پدرش سلطان حسین بایقرا مخالفت نمود بعد از آنکه جمعی از امراء واسطه شدند، سلطان حسین از تصمیمات پسرش در گنشت و او را بخلاص طلا و کمر بند مرصع زینت بخشید و بایالت طوس و مشهد و مقدس و ابیورد و نساء مفتخر گردانید

در سنه نهمد و شش در یازدهم جمادی الاولی امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا در هرات از دنیا رحلت فرمود و قبرش هم در هرات است و او مقدم همه امراء و وزراء، مساجد و مدارس و بقات خیریه دهرات و خراسان و اطراف آن زیاد بنا نمود

ایضا دوسنه نهمد و شش ابتداء جلوس شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب شیخ الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد العافظ بن فیروز شاه بن زرین کلاه بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن جعفر بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاخرایی بن قاسم بن حمزه بن الامام موسی الکلظمیع بود و شاه اسماعیل در متفون جوان بر سریر سلطنت نشست

تاریخ جلوسش مطابق است با کلمه منجبتا حق از محقق ثانی در این باب قصه لطیفی نقل شد در خانة باب اول

در سنه نهمد و یازدهم سلطان حسین میرزای بایقرا از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد سالگی در موضع بابا الهی از توابع بادغیس که از احوال هرات و مرو زور است و نش او راجع از چهار روز بردند به هرات و در گنبدی که جهت خود ساخته بود دفن کردند و او معین علماء طلاب

بود و در هرات مدرسه بسیار عالی جهت طلاب ساخته که در ایران و توران آن کم نظیر است و دوزمان او ده هزار طالب علم در هرات جمع بودند

در سنه نهصد و شانزده شاه اسمعیل متوجه خراسان شد و آنوقت خراسان دست محمدخان شیبانی از بک بود که از احضار چنگیزخان است

شاه اسمعیل با وی جنک کرد و او را بقتل رسانید و خراسان را جزء ممالک متصرفه خود گردانید و لشکر شاه اسمعیل معروف بودند بفرزباش چون کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان و دوازده ترک داشته بحد دوازده امام والا هم بعضی از درویش مسان قسم کلاه دارند

در سنه نهصد و هیجده جانی یک سلطان و عبیدالله خان از بک از سلاطین ماوراء النهر از جیغون گشت و متوجه خراسان شدند و هرات را معاصره کردند بعد از چندی میان این دوسرادر مخالفت افتاد دست از معاصره کشیدند متوجه دیار خود شدند

بعد تیمور سلطان در حدود مرغاب عبیدالله خان پیوست و آن دو سردار با اتفاق یکدیگر به طرف مشهد مقدس آمدند و از مرو تا اسفراین را در تحت تصرف درآوردند بعد از چند ماه لشکر شاه اسمعیل بخراسان نزدیک شدند و از بکها باوراء النهر شناختند

در سنه نهصد و سی در نوزدهم ماه رجب شاه اسمعیل در معال سراب از دنیا رحلت فرمود نمش او را بردند باردیله و در حفره مقدسه صفویه دفن نمودند در جوار جدش شیخ صفی شاه اسمعیل وقت رحلت سی و هشت ساله بود، مدت بیست و چهار سال با استقلال سلطنت کرد رحمة الله علیه .

در سنه نهصد و سی و یک در اوایل سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسمعیل ، بواسطه حدائق سن و اختلاف امراء قزلباش اختلالی در امور خراسان پیدا شد و این اختلال در ماوراء النهر بسبب عبیدالله خان از بک رسید ، از بنی اعیان محمد خان از بک بطمع تصرف خراسان بداهة این رباهی را گفت :

باز جانم هوس ملک خراسان دارد تن بیجان شده من هوس جان دارد
روح بخش است شمالت چو دم روح الله مگر او نیز هوای پل مالان دارد

در سنه نهصد و سی و چهار شاه طهماسب بقصد مقابله عبیدالله خان از بک بطرف خراسان آمد و مشهد را تصرف کرد بعد از راه جام رفت بجانب هرات و شکست فاحشی بلشکر عبیدالله خان داد و خود مراجعت بقرهین نمود بعد هم چند مرتبه عبیدالله خان بست خراسان تاخت و ناز نمود و هر دفعه شکست خورده مراجعت کرد تا آن که در سنه نهصد و چهل و شش عبیدالله خان از بک در بخارا کشته شد

در سنه نهصد و پنجاه و یک محمد سلطان از بک در مشهد مقدس قتل عام نمود
در سنه نهصد و هشتاد و چهار شاه طهماسب در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود قبرش هم در

میان حرم مطهر در صفة شاه طهماسب مشهور است

در سنه نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا که شاه عباس کبیر باشد حاکم هرات بود و مرتضی قلی خان بر ناک ترکمان حاکم مشهد مقدس بود بین این دو امیر رقابت و برودت بود. علی قلی خان شاملو یگنلری یکی هرات عباس میرزا را با لشکر زیادی از هرات برداشته بقصد فتح مشهد مقدس و غلبه بر مرتضی قلیخان ، در نزدیکی مشهد تلافی همکین شد و لشکر مرتضی

قلیخان شکست خورده مغلوب شدند در این امر که میر عبدالکریم متولی مشهد مقدس که مرد عالی بود مقتول شد

مرخصی قلیخان مرد به‌نده و کربیی بود و مداخل مشهد مقدس کفایت معاش او را نیسکرد لذا قنادیل و شمدان‌های طلا و قره روضه منبر که را سکه زد و صرف علوفه و مرسومات لشکر کرد در سنه نهصد و هشتاد و نه چون خبر نزاع امراء خراسان بسم سلطان محمد پدر شاه عباس کبیر رسید محمد خان ترکمان را برای اصلاح بخراسان فرستاد از آنطرف علی قلی‌خان شاملو بیگلربیگی هرات شاه عباس کبیر پسر سلطان محمد را در خراسان بسلطنت معرفی کرد و کلبه خراسان را از تحت سلطنت سلطان محمد خارج کرد و بتصرف شاه عباس داد

در سنه نهصد و نود و شش عبادۀ خان از یک باغواي حلیقی خان شاملو از جیجون گنشت و وارد مشهد مقدس شد و مرشد قلیخان عباس‌میرزا را از مشهد بقزوین برد و بتخت سلطنت نشانید و تاریخ جلوس شاه عباس ظل‌الله است

در سنه نهصد و نود و هفت عبادۀ خان از یک از جانب هرات آمد بشهد و نهب و غارت زیادی نمود، صلحاء و اعیان مشهد کافه موعظه باو نوشتند که شاید دست از خرابی و غارت بردارد فعلا از بیکه جوایی نوشتند و مولانا محمد مشکک رستمداری در جواب علماء جوایی مرقوم فرمود که انشاء الله بد ذکر خواهد شد انصافاً جوابهای مولانا محمد مشکک بسیار متین و نافع است

در اواخر همین سال شاه عباس برای نظم خراسان و رفع شر از بیکه عزیت مشهد مقدس نمود و در شاهرود مرشد قلیخان را بقتل رسانید

در سنه نهصد و نود و هشت عبدالؤمن خان ولد عبادۀ خان از یک که حاکم بلخ بود بالشکر زیادی بقصد تسخیر مشهد حرکت کرد و چهار ماه شهر مشهد را محاصره کرد و بد از تصرف حکم بقتل عام نمود حتی سادات و صلحاء و علماء را که پناه به آستان مقدس امام (ع) برده بودند نیز بقتل رسانید بقسی که در روضه مقدسه خون مثل سیلاب جاری شد و شاعر در این مقام گفته:

هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را
سفینه از شط خون تا بکربلا برود

در روضه مقدسه آنچه اناثیه و قنادیل طلا و قره و شمدان و فروش و ظروف بود همه را از بیکها بغارت بردند و بعضی کتب و قرآنهاي که در ایام متدابه از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود و قرآنهاي که بخط ائمه مصومین (ع) نوشته شده بود بدست از بیکهای یدین افتاد و قریب هزار شتر از مشهد مقدس اجناس حمل نمودند و تا سه روز در مشهد مقدس قتل و غارت میکردند

چه خوب گفته شاهر:

مکن مکن که ره جو در کناره نباشد
مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد

و از جمله نفايسی که عبدالؤمن خان از یک از مشهد غارت نمود قطعه الماسی بود بقدر تخم مرغی که قطب‌الدین شاه دکنی تقدیم آستانه مقدسه کرده بود

منجمله میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود، تمام اینها را عبدالؤمن خان حمل نمود بجانب هرات

و بقیه زن و مردیکه باقی مانده بودند در اطراف عبدالؤمن خان شقی بفریاد و ناله برآمدند آن شقی گفت دو شیته برآب کنید و از بالای مناره پرت کنید اگر نشکست من اعتقاد میکنم دست

از قتل شما بر میدارم

چنین کردند؛ شیشه‌ها نشکست، عبدالؤمن خان دست از قتل آنها برداشت مدفونین در قبرستان قتلگاه مقتول در آنوقت بودند لذا آتزمین را قتلگاه گفتند جهت اینکه عبدالؤمن خان شقی امر بقتل ونهب وغارت نمود این بود اوقاتی که آن شقی و لشکرش در خارج شهر خیه زده بودند، شبی علی بیک مؤذن بالای گلدسته حضرت رضاع مناجات میکرد عبدالؤمن خان از چادر بیرون آمد گوش داد شنید که علی بیک سب و لعن خلفاء رامیکنند عبدالؤمن خان گوش خود را فرا گرفته میان خیه رفت و قسم یاد کرد که متنفسی را در مشهد زنده نگذارد!

بدانکه عبدالؤمن خان و پدرش عبدالله خان از بک بسیار متعصب و شقی النفس بودند و فاضل روزبهان متعصب ملعون معلم و مریمی عبدالله خان از بک بود و کتاب مقاصد التکلیفین را آن ملعون که در اصول عقاید اهل سنت نوشته است باسم عبدالله خان رقم کرد و کتاب ابطال الباطل را در تقص کشف الحق علامه حلی رحمه الله آنلمون نوشته و بعد مرحوم قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشت و از کلمات و کتب اهل سنت تقص بر آنلمون فرمود
اولا میگوید قال المصنف رحمه الله مرادش علامه حلی است بعد میفرماید قال الناصب حنضه الله مرادش فاضل روزبهان است - بعد میفرماید صورت مرده شکرالله سیه
این کتاب احقاق الحق و کتاب عیقات میرحامد حسین هندی بهترین همه کتب است بجهت اثبات حقانیت مذهب شیعه باده که از کتب خود اهل تسنن است

امر یازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه حادی عشر از هجرت

در سنه هزار و یک شاه عباس بطرف خراسان حرکت فرمود و تا چمن دادگان آمد و بعضی از ولایات خراسانرا که در تصرف ازبکیه بود بدون نزاع در تصرف او در آمد
در سنه هزار و دو عبدالؤمن خان مجدداً بخراسان آمد، نیشابور و سبزوار را از تصرف شاه عباس منتزع نمود و چندی در مشهد توقف نمود و از آنجا رفت بیلخ
در سنه هزار و هفت عبدالله خان از بک پدر عبدالؤمن خان سابق الذکر در ماوراء النهر بدرک واصلند، عبدالؤمن خان بجای پدر دسرقتند جلوس نمود از شقاوتی که داشت جمعی از امراء ازبکیه و از خویشان خودرا بقتل رسانید، بعضی از امراء ازبکیه قصد قتل عبدالؤمن خان را نمودند و او را بطرب تیرجهنم واصل کردند، مدت سلطنت او در ماوراءالنهر بعد از پدرش شش ماه بود، این بود که هرچ و مریح میان امراء ازبکیه پیدا شد و مشهد و هرات و سایر ممالک خراسان در تصرف شاه عباس گنجه در آمد

در سنه هزار و هفت مجدداً شاه عباس بشهد مقدس مشرف شد و زمستانرا در مشهد مقدس ماند و بخدمت خادم باشی گری آن استان قدس مفتخر شد، شبی با مقراض قتیله شمعا را میگرفت مرحوم شیخ بهائی بدهانتا این رباهی را انشاء کرد:

پیوسته بود ملایک علیین
مقراض باحتیاط زن ایخادم
دیگری در این مقام این رباعی را گفته :
از بهر طواف شه فردوس حریم
عده‌ا بر خود بردم مقراض د ند
احقر نیز عرض کرده‌ام :
هر شب زشف ملایک از خلد برین
خواهند چبو پروانه شمع حرمش
بروانه شمع روضه خلد آتین
ترسم بیری شهبر جبریل امین
جبریل زهرش آید و حودان زنیتم
شاید که بدینوسیله گردند مقیم
آیند بخراسان بطواف شه دین
سوزند شوند بردرش خاک نشین
(ولد مؤلف)

در سنه هزار و نه یار معبد میرزا که از شاهزادگان ازبکیه بود به اصفهان خدمت شاه عباس آمد و الماس گرانبهائی پیشکش آورد ، معلوم شد که این الماس از نئورات سرکار فیض آثار بوده که در قلب عبدالؤمن خان بدست ازبکیه افتاده بود و این همان الماسی است که سابقاً گفتیم معبد خان دکنی تقدیم آستان قدس کرده بود مرحوم شاه عباس آن الماس را بفتوای علمای عصر بروم فرستاد و بقیست زیادی فروختند و ازوجه او املاک مرغوبه خریدند و وقف نمودند

در سنه هزار و ده شاه عباس از اصفهان بیاده به مشهد مشرف شد در سنه هزار و یازده شاه عباس بد از فراغ از جنک بلخ به مشهد آمد و از آنجا به اصفهان رفت

در سنه هزار و شانزده شاه عباس از قزوین با جمع قلبی بشهد مقدس مشرف شد و در این سفر املاک و غایب زیادی وقف چهارده معصوم نمود در سنه هزار و هیجده شاه عباس حکومت مشهد را به شاه نظر خان تفویض کرد و مهربان خان قاجار را از حکومت مشهد عزل نمود و حکومت مرو را بوی داد در سنه هزار و بیست شاه عباس عمارات کهنه قدمگاه نیشابور را احیاء فرمود در سنه هزار و بیست و یک جنازه اسماعیل خان پسر شاه عباس را از اصفهان حمل بشهد مقدس نمودند و در جوار حضرت رضا ع دفن کردند

در سنه هزار و سی و یک شاه عباس از فتح قندهار فارغ شد و بشهد مقدس مشرف شد و مرحوم میرزا ابوطالب رضوی را متولی آستان قدس رضوی نمود در سنه هزار و سی و دو محراب خان حاکم مرو و بانی (مسجد معرابخان در محله نوقان و حوض انبار و قلعه معرابخان و سایر ابنیه خیره) در مرو از دنیا رفت و جنازه او را حمل بشهد مقدس نمودند

در سنه هزار و سی و پنج میرزا ابوطالب متولی مشهد مقدس که در سفر عراق و عربستان باشاه عباس رفته بود هنگام مراجعت بطرف خراسان مریش شد و بمطهران که رسید از دنیا رحلت فرمود و جنازه او را حمل نمودند بشهد مقدس و در جوار حضرت رضا ع دفن نمودند

در سنه هزار و سی و هفت در صبح پنجشنبه یست و چهارم جمادی الاولی شاه عباس کبیر در فرح آباد مازندران از دنیا رحلت فرمود (باندسه مطابقت با ظل حق) و جنازه او داخل نمودند بجانب اصفهان بکاشان که رسیدند ایشانرا در پهلوی امامزاده پشت مشهد دفن کردند و بعضی گفتند که قبر ایشان در نجف اشرف است در زیر تبه که از پایین بای حرم مطهر داخل حرم مبارک میشوند لذا جهت مکاش میگویند

و مدت سلطنت ایشان تقریباً چهل و هفتسال طول کشید و آثار خیر به این پادشاه زیاد است در مازندران شهر اشرف و فرح آباد از آثار اوست همچنین بنادر عباس منسوب بایشان است و رباطها و مساجد و مدارس و ابنیه خیره ایشان در دنیا زیاد است مخصوصاً در اصلهات از قبیل عمارت چهل ستون مسجد شاه بلخ و اجو بر روی زاینده رود و نحو ذلک در مشهد مقدس و نجف اشرف هم ابنیه خیره شان زیاد است

مورخین فرنگ مینویسند که پادشاهی از سلاطین دنیا قدر شاه عباس بریت و مملکت خود خیر رسانید، شاه عباس در حسن عمل اول پادشاه از سلاطین شیمه بلکه از سلاطین ایران بلکه از سلاطین دنیا است

در سنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی که نواده شاه عباس کبیر باشد از دنیا رحلت کرد در کاشان امراء ایران بعد از فوت شاه صفی سه جنازه از کاشان به سه قطعه حمل کردند یکی بنجف یکی به قم یکی بشهد مقدس که معلوم نباشد شاه صفی کجا مدفونست

لکن جسدش در آن جنازه بود که بم آوردند و در رواق مطهر قم قبرش معروفست و ضریح چوبی مهادرد بداد و برادرش شاه عباس ثانی بسلطنت نشست

در سنه هزار و هفتاد و هشت شاه عباس ثانی از دنیا رحلت نمود قبر او در زاویه غربی رواق مطهر حضرت معصومه است و صندوق متقی از آهن دارد

بعد از او پسرش شاه سلیمان بتخت سلطنت نشست مدارس و ابنیه خیریه دو عهد این سلطان در مشهد مقدس زیاد ساخته شده

امر دوازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس

در ماه ثانی عشر هجری

در سنه هزار و صد و شش شاه سلیمان از دنیا رحلت کرد و قبر ایشان هم در رواق مطهر حضرت معصومه است و ضریح آهنی دارد

بعد از او پسرش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست مدت سلطنت او سی سال بود در زمان سلطنت او هرج و مرج در ایران زیاد افتاد

در سنه هزار و صد و نه میرزا داود مستوفی خاصه شاه سلطان حسین بتولیت مشهد مقدس مشرف شد

در سنه هزار و صد و یست و دو که ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین بود ملک محمود سیستانی که در طون بود مشهد مقدس را بیعته تصرف در آورد و در کمال استتلال بعکمرانی آن پرداخت در حالتیکه فتحعلی خان قاجار ابن شاه قلیخان ابن مهدیخان ابن ولی خان جد سلاطین قاجازیه که در خواجه ربیع مدفونست از جانب شاه سلطان حسین صفوی در

مشهد مقدس حکومت داشت

بهد ملك محمود درمشهد و بعضی از ولایات خراسان تسلطی یافت و دهوی سلطنت نمود و تاج کیانی بر سر نهاد

در سنه هزار و صد و سی اسد ابدالی قادری بتسخیر مشهد آمد بعد از تسخیر هرات و قراء. مدت سی و پنج روز اهالی مشهد را در محنت و مشقت انداخت و شهر را محاصره نمود بعد معجزات زیادی از قبر مقدس بروز نمود آنملون فرار کرد ا حکایتش درواقعه سی و هشتم تحفة الرضویه نقل شده

در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد خان افغان از هرات بزم گرفتن مشهد مقدس آمد و اطراف آنشهر مقدس را احاطه کرد بازهم از آن قبر مقدس معجزاتی ظاهر شد و او فرار نمود این حکایت هم در تحفة الرضویه نقل شده

در سنه هزار و صد و سی و پنج در روز بیست و ششم شوال افغانه بریاست سلطان محمود افغان اصفهان را محاصره نمودند و آبدونان را بر اهالی اصفهان حبس نمودند آخر الامر اهل اصفهان تسلیم شدند افغانه ریختند باصفهان و خیلی از ایمان و اشراف اصفهانرا کشتند

سلطان حسین را با برادران و فرزندانش در محبس حبس نمودند همین قسم در محبس بودند تا آنکه محمود رئیس افغانه بدارک واصل شد و پسرش سلطان اشرف ملعون بجای او نشست بامر آنملون حاجبا و مساجد و مدرسه های اصفهانرا خراب کردند

در سنه هزار و صد و سی و نه شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین صفوی با فتحعلی خان جد سلاطین قاجاریه بجانب مشهد رفته و شهر را محاصره نمودند، در همین محاصره بود که نادر قلی بك افشار که بعد نادر شاه شد از طرف شاه طهماسب قورچی باشی شد و ایضا در همین محاصره فتحعلی خان قاجار بشهادت رسید و در جوار خواجه ریم دفن شد الحاصل بعد از دو ماه محاصره بی هیچ قسم ممکن نشد برای قشون شاه طهماسب و نادر غلبه نمودن بر ملك محمود سیستانی

آخر الامر میر محمد نامی که از ملازمان ملك محمود بود دروازه میرعلی امویه را که در شرقی مشهد است در شب غرغریع الثانی گشود و نادر وارد شهر شد شهر مشهد و اراك کلیه به شاه طهماسب مسلم شد

ملك محمود سیستانی کسوت درویشانرا اختیار نمود و در یکی از حجرات صحن مقدس توقف نمود بعد از چندی نادر بملك محمود سوء ظنی پیدا کرد: او را با اتباعش بقتل رسانید و حکومت مشهدرا نادر پسرش رضا قلیخان داد

در سنه هزار و صد و چهل بامر سلطان اشرف ملعون در بیست و دوم محرم سلطان حسین صفوی را در میان زندان بقتل رسانیدند و اهل و عیالش را اسیر کردند و اموالش را غارت نمودند مردم بعد از مدتی نش او را بقم بردند و در قبله قبرمخدره حضرت معصومه (س) بعامله چهار ذراع دفن نمودند و قبرش مفروش است بسنگ مرمر ممتازی بعد از سلطان حسین شاه طهماسب ثانی بتخت سلطنت نشست

در سنه صد و چهل و سه نادر هرات را فتح کرد و وارد مشهد شد فاطمه سلطان بیگم خواهر ابوبنی شاه طهماسب ثانی را بجهت پرورش و ضابطی میرزا حاکم مشهد تزویج نمود چون خبر مصالحه شاه طهماسب را بادولت شانی شنید باین مصالحه راضی نشد عربیة شکایت آمیزی بشاه نوشت و بسپاه خراسان بطرف اصفهان حرکت کرد

در سنه صد و چهل و چهار نادر شاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود و مجبوساً از راه بزد بشهد فرستاد به رضاقلی میرزا پرورش که حاکم مشهد بود سپردند تا هنگام سفر نادرشاه به هندوستان شاه طهماسب را از مشهد بسبزوار بردند بحکم رضا قلی میرزا محمد خنغان قاجار پسر فتحعلی خان او را مقتول ساخت

پسر شاه طهماسب را که شاه عباس ثالث باشد نادر شاه در سن هفت ماهه بتخت سلطنت نشاند و حکم کرد سکه باسم او بزنند

در سنه هزار و چهل و هشت نادرشاه اسم شاه عباس ثالث را از سکه برانداخت و دودمان صفویه را یکباره معدوم نمود و خود بتخت سلطنت نشست

در تاریخ جلوس نادرشاه بعضی گفتند این کلمه را «الخیر فیما وقع» و بعضی گفتند «لاخیر فیما وقع»

پس معلوم شد که مدت سلطنت سلاطین صفویه دویمت و چهل و دو سال بوده در سنه هزار و صد و پنجاه و سه نادرشاه بعد از فتوحات هندوستان و ترکستان و خوارزم وارد ارض اقدس شده تبدیل طای میسای مرصی که نذر فتح هندوستان بود و قتل مرصی که نذر تسخیر ترکستان بود هر یک را در جای خود وضع کرد و دو ماه در مشهد توقف نمود و نصرافه میرزا پسر خود را حکمران خراسان نمود

در سنه هزار و شصت و یک در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره نادرشاه در فتح آباد قوچان مقتول شد نمش را حمل نمودند بشهد مقدس و در مقبره نادری دفن شد پس مدت سلطنت نادرشاه سیزده سال بود

بعضی در ماده تاریخ فوت او گفته اند «نادر بدرک رفت» لکن حقیر این تعبیر را خوش نندارم چون آنفاً حکایتی گفته میشود که کاشف است از حسن هاجت او الحاصل بعد از قتل نادرشاه علیقلی خان برادر زاده اش که از کشته شدن عیش خیر دار شد آمد بشهد مقدس و خود را علی عادل شاه نامید و سکه بنام خویش زد و از او موقوفات زیادی ماند بجهت دارالشفاء مبارک که سهراب غلام خود را بکلات فرستاد شاهزادگان نادری را با جواهرات و خزانه بدست آورد و رضا قلی میرزا را که مکحول بود بانصرافه میرزا و امام قلی میرزا که هر سه

پسران نادر شاه بودند در مشهد مقتول نمود و شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا را مجبوس نمود در اواخر همین سال امراء و اهالی خراسان علی شاه را از سلطنت خلع نمودند و شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا پسر نادرشاه را بسلطنت اختیار نمودند و بحکم او عادلشاه را مقتول ساختند و جسد او را در قتلگاه مقابل غسالخانه دفن کردند

بعد از چند روزی امراء خراسان شاهرخ را نیز مزول و مکحول نمودند و سید محمد داماد سلطان حسین و دختر زاده شاه سلیمان صفوی را بسلطنت اختیار نمودند ، روز جلوسش سه شبه

پنجم صفر هزار و صد و شصت و دو بود

آن سید جلیل پسرش میرزا داود را متولی آستان قدس نمود بعد از چندی امراء خراسان آن سید بزرگوار را نیز مکحول نمودند بعد مرتبه سلطنت را به شاهرخ شاه نوه نادرشاه دادند در عهد شاهرباعی شاه دولابای عظیم بشهد روی آورد

یکی نزاع بین او و پسرش نصرالله میرزا بود دیگری هجوم آوردن احمد شاه درانی افغان که بغیال تصرف مشهد افتاد بعد از فتح هرات تا اطراف مشهد ساخت و تاز نمود برج و باروی مشهد را که محکم دید بعنوان زیارت داخل شهر مشهد شد معتمد خان افغانرا بعنوان پیشکاری شاهرخ مین کرد و در باطن سلطت بشاهرخ نمود خود روانه نیشابور شد بغیال تسخیر استرآباد و مازندران

چون بسبزوار رسید آنجا شکست خورد از آنجا به هرات رفت و معتمد خان افغان را احضار نمود بعد شاهرخ فریدون گرجی را حاکم مشهد نمود، نصرالله میرزا پسر شاهرخ حد برد و فریدون خان را بقتل رسانید و خود متصدی امور گشت

شاهرخ پسرش نصرالله میرزا را نزد کریم خان زند فرستاد بشیراز و امور کشوری و لشکری را پسر دیگر خود نادر میرزا مفوض کرد

نصرالله میرزا بعد از شش ماه بشهد معاودت نمود و نادر میرزا را از مشهد خارج نمود و خود متصدی امور شد شاهرخ هم از ترس پناهنده باستان مقدس گردید نصرالله میرزا بعزم مشرف شده پای پدرا بوسید و او را چهار باغ معاودت داد

دو سنه هزار و صد و هفتاد و دو محمد حسن میرزا پسر فتحعلی خان قاجار الیقت ساخته در استرآباد مقتول شد بدست شیخ علیخان زند و سراور را آوردند بطهران که بیرند نزد کریم خان زند کریم خان امر کرد آن سررا با کمال اعزاز و احترام در حضرت عبدالعظیم دفن کردند و سن او در وقت کشته شدن چهل و پنج سال بود

در سنه هزار و صد و هشتاد و دو دو باره باز احمد شاه درانی افغان با جمعی از افغانه از قندهار بشهد مقدس آمد و ایلات را هم بعنوان جهاد دینی حرکت داد با جمع کثیری و چند زنجیر قیل و چند مراده توپ همراه آورد و شهر را محاصره کرد

نصرالله میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه با کمال شجاعت در دفاع او مقاومت نمود و هزار نفر از افغانه را بقتل رسانید آخر الامر کلا بصالحه خانه یافت و احمد شاه درانی بقندهار مراجعت نمود

نصرالله میرزا هم رفت بشیراز نزد کریم خان زند و برادرش نادر میرزا را متصدی امور کرد نادر میرزا هم دست تمدی باستان مقدس گشوده و خشتهای طلای گنبد مطهر را با سر طوق گنبد مطهر را که مکلل بجواهرات بود بصرف رسانید و قالی زربفت را که در آنوقت هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانید و هفتصد تومان از طلای آن هاید نمود و در ب جواهر نشان را که شاه عباس نصب کرده بود نیز کند و بصرف رسانید

بعد شش سال در مستند حکومت مستقر بود و آنچه توانست تمدی کرد

آخر الامر میر محمد خان عرب ز لکولی که حاکم طیس بود نادر میرزا را دستگیر نمود و بطیس برد و تیمور خان افغان بهوا خواهی نادر میرزا قشون زیادی بشهید فرستاد و شهر را محاصره نمود

آخر الامر مصالحه بر این شد که نادر میرزا را به هرات فرستند بعد نصرالله میرزا برادر نادر میرزا از شیراز آمد و مشهد مقدس را تصرف نمود

در سنه هزار و صد و یک حسین قلی میرزا پسر محمد حسن میرزای قاجار الملقب بجهان سوز شاه بدر فتحعلی شاه از دنیارفت در سن بیست و هفت ساله و مدفنش در استراباد است در سه هزار و صد و نود و سه در روز سه شنبه سیزدهم ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیارفت و اوسلطان با رأفتی بود و از رأفت او نقل کردند روزی در دیوان مظالم زیاد نشست و از کثرت تعظم مردم حسته شد چون خواست مراجعت کند در بین راه شخصی فریاد خود را بتعظم بلند کرد

گریه مخان برسید کیستی؟ گفت من مرد تاجری هستم آنچه داشته ام از من سرقت کرده اند گریه مخان گفت وقتی که سرقت کردند تو کجا بودی؟ گفت در خواب بودم گفت چرا بغوابی و معافظت مالت را نکنی؟ عارض گفت چنین خیال کردم که تو بیداری گریه مخان خوشش آمد از این جواب بوزیرش حکم کرد که آنچه از او سرقت کرده اند هوش را از خزانه بدهند

در سنه هزار و دو بیست محمد شاه قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار در طهران بتخت سلطنت نشست و محمد شاه سر سلسله استقراری سلاطین قاجاریه است

امر سیزدهم در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در ماه ثالث عشر هجری

در سنه هزار و دو بیست و پنج محمد شاه عازم خراسان شد و در آنوقت شهر مشهد بتصرف نصرالله میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه بود و محمد شاه در نیشابور توقف نمود و صادق خان شقاقی را مأمور بمعاصره مشهد مقدس نمود و بعد از دو روز شهر را از تصرف نصرالله میرزا نوه نادر شاه خارج نمودند و صادق خان مرحوم میرزا مهدی شهید را باشاهرخ مکحول بدر نصرالله میرزا باستقبال محمد شاه فرستاد

محمد شاه روانه مشهد مقدس شد و از یکفرسخی پیاده بپتیه بوسی آستان قدس مشرف شد بیست و یکروز در مشهد توقف نمود و سه روز در دعوات خدام مشغول خدمتگذاری بود و فتحعلی یک کوتول را متولی نمود

بعد از چند روز شاهرخ را با اولاد هایش باز ندران فرستاد و او در بین راه مازندران از دنیا رفت و ایالت شهر مشهد را بمعهد ولیخان قاجار داد و پنج عدد قندیل طلای مرصع به لؤلؤ و جواهرات که هر یک بوزن پنج من بودند تقدیم آستان قدس نمود و خود مراجعت کرد بطهران در سه هزار و دو بیست و شش محمد شاه امر کرد گنبد مطهر حضرت سید الشهدا (ع) را اعلام کاری نمودند

در سنه هزار و دو بیست و دو ازده شب دوشنبه یازدهم ذیجعبه العرام محمد شاه اخته

درحوالی تغلیس کشته شد بدست سه نفر از ملازمانش در سن پنجاه و شش و جسدش را بنجف اشرف بردند و در یکی از حجرات رواق مطهر دفن کردند

و در دارالسلام از جناب ملا ابوالحسن مازندرانی مجاور کربلای معلی قتل کرده که او از جناب آقا محمد مجاور سامرای مبارک که قتل میفرماید که ایشان هروقت اسم محمد شاه اخت را میشنیدند سبو لمن میکردند بواسطه احوال شنیع^۱ که از او نقل شده بود از قتل مسلمین و اسیری زنهایشان و نهب اموالشان فرمود یکشب خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیر المؤمنین ع شدم پس خواستم نطق خود را بکنم و داخل ایوان مطهر بشوم دیدم مرد بی موئی که دندانهای درازی داشت مرا مانع شد از دخول ایوان و دست من را گرفت آورد مقابل یکی از حجرات صحن مقدس

دیدم میان آنصیبه جمعی هستند بلباس سلطنتی در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن منوری داشت بعد آنردی موبین گفت ا یا فلان خداوند آمرزیده کسی را که از من بدتروسک تر بوده و اشاره کرد بآن مرد کوتاه قامت و گفت این نادر شاه است - پس چرامرا اینقدر سب و لمن میکنی نادرشاه سرش را از میان بیرون آورد و گفت آقا محمد خان تا بکی دست از مزاج خود بر نیداری بگذار آخوند برود بی ششش بجهت آنکه او شقاوت و احوال شنیع^۱ ما را دیده و امامسه رحمت الهی و سمت میدان عطوفت امیر المؤمنین ع را ندیده

فرمود از وقتی که من این خواب را دیده ام هروقت از سرقبر محمد شاه گلشنه نام فاتحه برای او خوانده ام و طلب مغفرت برای او کرده ام بعد از محمد شاه برادر زاده اش فتعلی شاه ابن حسین قلی خان بن محمد حسن خان ابن فتعلی خان قاجار بسلطنت نشست و نادر میرزای پسر شاهرخ ازهرات آمد و مشهد را تصرف نمود

فتعلی شاه بزم سرکوبی نادر میرزا از طهران بشهید مقدس آمد و شهر را محاصره کرد آخر الامر نادر میرزا تسلیم شد و از طرف **فتعلی شاه** حاکم مشهد شد باز نادر میرزا بجانب شهید آمد و شهر را محاصره کرد و با احترامات مرقد مطهر حضرت رضاع علیائی احوال نداشت از بستن توپ و غیره بالاخره امر محاصره را واگذار نمود بحسین خان قاجار و خود بجانب طهران مراجعت نمود در ایام محاصره نادر میرزا دست بانایه حرم مطهر گشود و زینت های حرم و ضریح مقدس و قنادیل را تاراج نمود و با سم خود سکه زد

آخر الامر اردوی سلطنتی با اجازه مرحوم میرزا مهدی شهید متسکن از تصرف در چند برج از شهر شدند و داخل شهر شدند نادر میرزا بچرم مطهر متحصن شد

در پنجم رمضان همین سال مرحوم شهید را با تیر زین شهید کرد و خود فرار نمود حسین خان قاجار شهر را تصرف نمود و بعد از چند ساعت نادر میرزا را دستگیر نموده او را سوار الاغی نمودند منولوا در میان شهر گردش دادند و بعد بطهران فرستادند، و مرحوم فتعلی شاه او را بخونخواهی مرحوم شهید اعدام نمود

در این سنه بود که ضایحه ظالمو هایه هجوم آوز شدند بقبر مقدس حضرت سید الشهدا ع و صنوق مطهر را سوزاندند

بدانکه عبدالوهاب نامی از اعراب بادیه بفر بصره رفت و یک نفر از علماء بصره از او توجه

کرد و او را تعلیم داد و از آنجا آمد باراضی ایران و در اصفهان متوقف شد و مشغول شد بتحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان و فقه و اصول. آخر الامر مدعی اجتهاد شد و گفت خلفاء هر يك مجتهد بودند که استخراج احکام از کتاب الله مینمودند و خیلی چیزها را بدعت دانست منجمله بنای قباب عالی بر قبور انبیاء و ائمه را

منجمله تلمیح بقاع بزرگ سیم ووقف نمودن اشیاء نفیسه را بر مضامع متبرکه و طولانی مرافد ایشانرا و ترقیب لقبه راهرک دانست و مرتکبین این اعمال را بابت پرستان برابر نهاد و از اصفهان رفت بوطن خود و عبدالعزیز نام که از مشایخ شریک بود با وی هم اعتقاد شد

صعود که فرزند بزرگ عبدالعزیز بود و شجاعت زیادی داشت یادآورده هزار نفر آمد بست نجف که قبر مبارک حضرت امیر را خراب کند و موتوفات قبه شریفه را بگیرد و زائرین آنحضرت را بگسان آنکه بت پرستند مقول سازد صعود بالشکر خود آمدند بنجف اشرف و چند مرتبه یورش آوردند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوند بعد از آنجا آمدند بکربلا معلی در صبح روز غدیر و پنج هزار تن را از مردود زن مقول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات و زر و سیم و جواهرات و ثلثی که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا برده بودند و خزینه کرده بودند غارت نمودند و فتادیل طلا و تفرقه و خشت های طلای ایوان را کتند و بعد از شش ساعت تمام این اموال را بشران بار کردند و بردند

در رو ضاعت و تفتیکه طایفه و هایشه وارد کربلا معلی شدند کردند آنچه کردند هزم کردند بقتل جناب آقا سید علی صاحب ریاض و هیالاتش و نهب اموالشان - سید هیالات خود را بجای دیگر که مأمن بود فرستاد و خودش ماند بایک طفل شیر خوار حضرات و هایشه بغانه ریخته سید را بچه رایفل گرفت و رفت در یکی از بالاخانها که هیزم خانه بود در زیر سیدی پنهان شد و آن طفل را بسینه چسباند متوکلا علی الله تاچه شود

آنلمونها تمام خانه را گردش کردند سید را ندیدند آنگاه آمدند بیالاخانه سید را ندیدند بعد هیزمهارا برداشتند يك يك بر روی سید میگذاشتند تا تمام هیزم هارا برداشتند سید را ندیدند ما یوسانه بیرون شدند حق تعالی ایشانرا کور کرد و بچه را ساکت کرد و الا هم آنجناب را وهم آن طفل را بختل می رسانیدند پس در مقام هتک احترام قبه منوره حسینی ع برآمدند و با اسبان داخل صحن مطهر شدند و رفتند میان بقعه مبارکه و آنچه از اشیاء نفیسه در میان حرم بود بخلات بردند قلعوا ضریحه الشریف و کسروا صندوقه النیف و وضعوا هاون القهوه فوق رأس الحضرة

القدس علی وجه التخصیف و دقوها و طبعوها و شربوها الی آخر ما قال استی جناب حاج ملا علی تبریزی سلمه الله تعالی در حاشیه وقایع الایام فرموده که احمد بن عبدالعظیم بن عبد السلام این تیبیه حرامی که معاصر علامه حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه مؤسس مذهب وهابیه است و این کتاب را در رد منهاج الکرامه علامه حلی نوشته که مشعور از کفریات است عامه سالها تفسیر نمودند تا این کتاب را بدست آورده طبع نموده اند و موجب ترویج این مذهب فاسده شد است و حجة الاسلام آقا سید حسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج السنه نوشته و الحق خدمت بزرگی باسلام کرده است

در سنه هزار و دویست و سی و دو اهالی خراسان از حکومت محمد ولی میرزا پسر فتحعلی

شاه شاکي شدند و او را مزول کردند و شاهزاده حسين علي ميرزا ابن فتحعلي شاه ملقب بشجاع السلطنه بحکومت منصوب شد

در اين سال شجاع السلطنه شهر هرات را محاصره نمود آخر الامر مصالحه باين شد که هر سالی پنجاه هزار تومان بايران بدهند و خطبه هم باسم سلطان ايران بخوانند و سکه هم باسم او بزنند و در اينسال جناب آخوند ملا اسماعيل از غدي که آزا کابل رسيد و عرفا بود رحلت فرمود قبرش در قبرستان قلنگاه نزديک قبر مرحوم مير محمد تقی الرضوی الشهير بپير خدائي هست

در سنه هزار و دوويست و سي و سه فتح خان افغان وزير محمود شاه افغان بطبع تخمير مشهد افتاد و شجاع السلطنه والي مشهد اردوی او را در حدود کافر قلعه تلاقى نمود و آنهارا شکست داد فتح خان گلوله بر داشت افغانها هزيت نمودند شجاع السلطنه پس از غارت اردوی افغانها منصوباً بشهد مراجعت کرد فتحعليشاه بشکر اين امر بزيارت مشهد مقدس مشرف شد و به بناه صحن مقدس جديد امر فرمود و در بر مرصع ضريح منور را که سمت بائین ضريح مبارک است نصب کرد در سنه هزار و دوويست و چهل و سه شجاع السلطنه از حکومت خراسان مزول شد و اسماعيل ميرزا پسر فتحعلي شاه بحکومت منصوب شد

در سنه هزار و دوويست و چهل و هفت بواسطه بی نظمی خراسان عباس ميرزا پسر فتحعلي شاه که وليعهد و نایب السلطنه بود منصوب بحکومت خراسان گردید و خراسان بود و وليعهد امن گردید و حاجی ميرزا موسی خان از جانب فتحعليشاه بتوليت منصوب شد او برادر ميرزا ابوالقاسم قائم مقام است

در شب پنجشنبه دهم جمادی الثانيه هزار و دوويست و چهل و نه عباس ميرزا در مشهد از دنيا رحلت کرد در سن چهل و پنج سالگی و در آخر دارالاضافه مبارک دفن شد و پسر عباس ميرزا محمد ميرزا وليعهد جدش فتحعليشاه گردید و از محاصره هرات آمد بشهد مقدس و براسم هزار داری پدرش قيام نمود

در سنه هزار و دوويست و پنجاه محمد ميرزا از خراسان احضار به طهران شد و حکومت مشهد واگذار شد بپهرمان ميرزا و در اينسال فتحعليشاه در سفر اصفهان مرحوم شد در سن شصت و چهار سالگی در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره و در یکی از حجرات صحن مقدس قم ایشان را دفن کردند

در جلد دوم دار السلام فرموده که مرحوم حاجی ملا علی کنی از برای من نقل کرد که يکروز من دو ساعت قبل از ظهر در میان حرم حضرت سيد الشهداء ع ست بالای سر مبارک نشسته بودم و فکر ميکردم در حل مسئله ای که مشکل شده بود برای من دیدم گانه شخصی در وسط غبار با ابر واقعی هست

نظر کردم دیدم خاقان منفور فتحعليشاه قاجار است قبای بلندی پوشیده که اطرافش مرصع است بر و اريد ظاهراً و در هر بازویش دودانه يسه دانه بازو بند جواهر است بهیستی که در بعضی از تصاویرش مکرر دیده بودم دیدم داخل حرم شد از دری که نزديک قبر حبيب بن مظاهر و طرف بالای سر مبارک است و دست و بدنش را بشبکه های ضريح مطهر گذارد و زیارت مختصری کرد و بعد از ست پشت سر مبارک آمد بجانب قبر حضرت علی بن الحسين ع و سایر شهداء ع و از نزديک من مرور

کردند دقیقه که گذشت من ملتفت شدم و متعجب و متعجب شدم ، با خود گفتم چه شود که دفعتاً سلطان بیاید و کسی ملتفت نشود و خبر آمدنش انتشار پیدا نکند

پس من برخاستم و رفتم که دومرتبه او را بینم دیدم نیست و حرم خلوت بود آدمم در حرم چند نفر از سادات خدام را دیدم نشسته اند در درج رواق ، گفتم میآید یا نه با آنها بگویم مرا نسبت بجهتند پس سؤال کردم چنین شخصی باین اوصاف که چنین معاصر و چنین قبایمی داشت ندیدید گفتند نه ! رفتم از تمام گفتاشاریها پرسیدم ، همه گفته ما چنین شخصی ندیدیم من بکسی نگفتم تا آنکه شنیدم مرحوم حاجی ملا محمد بن حاجی لطفعلی هم او را بهمان حالت در آنجا دیده بود پس تاریخ گزارده بود و تاریخش موافق بود با تاریخ فوت آن مرحوم و اما من تاریخ نگذاشدم ، لکن معلوم است که همان اوقات آن مرحوم فوت کرده بود

الحاصل بعد از رحلت فتحعلی شاه محمد میرزا ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه بتخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را که شخص با کفایتی بود صدر اعظم نمود و لکن در سال دوم سلطنت محمد شاه قائم مقام از دنیا رفت و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم شد

در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک الله یار خان آصف الدوله والی خراسان شد و او بانی دارالساده مبارک است

در سنه هزار و دویست و شصت و نه میرزا علی محمد باب آشکارا گردید و او پسر میرزا رضای بزاز شیرازی بود مدتی در کربلا معلی نلبیده سید کاظم رشتی بود که بهترین تلامذ شیخ احمد احسانی بود

علی محمد بطریقت شیخ احمد مثنی میکرد و مشغول ریاضات شاقه معمره بود

آخر الامر او دادر تیریز محبوب نمودند بامر میرزا حسین وزیر نظام بادو نفر از مرید هایش یکی سید حسین یزدی و دیگری ملا محمد علی نوذری بعد بحکم علماء تبریز در سال دوم جلوس ناصر الدین شاه هرسه را بجهنم واصل نمودند بعد از آنکه ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی بار-فروشی و جمعی دیگر از این طایفه دادر قلمه شیخ طبرسی در سال اول جلوس ناصرالدین شاه بجهنم واصل کرده بودند

در سنه هزار و دویست و شصت و دو در شب هجدهم ماه ربیع الثانی حاجی میرزا موسی خان متولی آستانه برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام از دنیا رحلت فرمود
بعد از آنکه پانزده سال تولیت نمود در پشت سر مبارک قبرشان معلوم است و او سید بسیار جلیلی بود

نقبش منتهی میشود بجناب سید حسین بن علی اصغر ابن الامام زین العابدین ع و از نتمتهای الهی باین سلسله محترمه آنست که خاتم شریف حضرت زین العابدین ع در این سلسله محترمه است بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تولیت آستان قدس بجناب حاجی میرزا عبدالله خوئی تفویض شد و آصف الدوله از ایالت خراسان معزول شد و ایالت خراسان تفویض شد پسرش محمد حسن خان سالار و پسر دیگرش محمدخان هم بیگلری یکی مشهد بود این دو برادر بالاخران بنام مخالفت با دولت را گذاردند و وطنیان بدولت نمودند

در سنه هزار و دویست و شصت و سه حشمت الدوله با لشکر زیادی مأمور مشهد شدند معتمد حسن خان سالار بدشت اخال فرار نمود بعد که حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار حمله بشهد کرد و میرزا معتمد خان برادرش هم داخله را مفتوش کرد و میرزا عبدالله خونی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد بضرپ گلوله رجب بهادر کشته شد و قریب بر همتصد نفر از قشونیان دولتی کشته شدند و بقیه قشون رادر اراک محاصره نمودند با حشمت الدوله

در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم ملا محمد تقی قزوینی مجتهد بفرمان دختر برادرش قره العین بنت ملا محمد صالح مجتهد قزوینی شهید شد و قره العین ناهش زرین ناج بود و پدرش ملا محمد صالح از اجله علماء و مجتهدین بود و شوهرش ملا معتمد پسر عثم ملا معتمد تقی از اجله علماء بود و او زن فاضله بود رویش چون قنرو مویش چون مشک از فر بود در علوم عربیه و تفسیر و علم حدیث حظی داشت از سوه قضاء او شیفته میرزا علی محمد باب شد و طریقه او را بیش گرفت و حجاب را از بین برد و داشت و یک زن را بنکاح نه مرد تجویز کرد

اصحاب میرزا علی محمد باب از جمال او حظ وافر میبردند گاهی او را شمس الضحی و گاهی بدرالجبی نامیدند و گاهی خود را آراسته میکرد و چون واعظان اصحابش را موعظه میکرد و آنها لپهای او را می بوسیدند و ملا محمد تقی عم او را از خود طرد و دفع کرد قره العین که همه علماء را واجب القتل میدانست حکم بقتل او نمود و در اول صبح که مشغول نماز بود در مسجد او را مقتول نمودند لذا مشهور شد بشهید تالک خود قره العین از قزوین بیرون شد و ازداعیان باب شد. در آنسال محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه دوشب سه شبه شوال الکریم فوت نمود در سن چهل و یکسال و یازده ماه و جنازه اش را در یکی از حجرات صحن شریف دفن کردند و آثار خیریه او زیاد است:

منجمله ضریح نقره حرم حضرت ابی الفضل ع و منجمله قبه شیخ فرید الدین عطار در نیشابور و مرزا شیخ ابوالحسن در خرقان. در همانسال هم مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر از دنیا رحلت فرمود چون خیر فوت محمد شاه در مشهد بار دو رسید حشمت الدوله بایار محمد خان هراتی بطرف هرات گریختند و قشونیا هم بطرف طهران فرار کردند، مشهد منحصر شد بقوای سالار

ناصر الدین شاه پسر محمد شاه در طهران بتخت نشست در سن هفده سالگی و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را مأمور بفتح خراسان فرمود خراسانیا هم از لایبی هندست با سالار شده بودند حسام السلطنه که وارد خاک خراسان شد با سام خان ابلغانی پسر رضا قلی خان زهرانلو خراسانیا سر او علناً از سالار تیری جسته و بزرگان مورد الطاف دولت شدند حسام السلطنه شهر را محاصره کرد و اردوی دولتی هم در خواجه ربیع سکنی کردند طرفین حملاتی یکدیگر نمودند فقط و غلا در شهر شدید شد سالار هم دست تمدنی باستان قدس گشوده قنادیل طلا و نقره و طلاهای ضریح مقدس و نقره درهای حرم مطهر را کنده و باسم خود سکه زد و علماء و بزرگان شهر را محبوس نمود

این امور موجب اغتشاش داخل شهر شد دولتیان موقع را مغتنم شمرده یورش آوردند

بجانب شهر

در سنه هزار و دوویست و شصت و شش در نهم جمادی الاولی سالار پناهنده بحرم مطهر شد حمام السلطنه هم مشرف شد بآستان مقدس و محبوبین سالاردا آزاد کرد ، حسن خان سالارو معسخان برادرش و اصلانخان پسر سالار راجبزی هملشان بقتل رسانید و قبراین سه میان باغخواجه ربیع پشت سرمزار خواجه است

پس معلوم شد که فتنه سالار که قلمه بندی شد از شصتو دو شروع و در شصت و شش ختم شد بعد از فتنه سالار تقریباً دو سال تولیت آستان قدس بامرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی بود که بر نهج شرع مقدس تولیت فرمود

در سنه هزار و دوویست و شصت و نه مرحوم حاجی میرزا هاشم مجتهد بدر جمعی از بزرگان طهاره خراسان از دنیا رفت

در سنه هزار و دوویست و هفتاد شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما حاکم مشهد شد و میرزا فضل الله خان وزیر نظام برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری متولی باشی شد و تعمیرات مهمه در آستان قدس نمود

منجمله رباط سناباد را که درب صحن حقیق بود خراب کرد ، کاروانسرای تجارتمی و بازارچه و دکاکین معتبره ساخت معروف است بسرای امیر نظام ونهر خیابانرا بآجر و ساروج محکم ساخت و سنک های بزرگ در کنار اونصب کرد و دکاکین خیابان را منظم ساخت و عرض خیابان را از پایه دکاکین رو بقبله تا پایه دکاکین پشت بقبله یستو هشت ذرع قرار داد و عمارت روی حوض انبارصحن حقیق را ساخت و موسوم کرد بدارالتولیه

در سنه هزار و دوویست و هفتاد و دو وزیر نظام از تولیت عزل شد و میرزا محمد حسین ضدالملك قزوینی بتولیت منصوب شد و از خدمات او آنکه امر فرمود در فوق بازار وزیر نظام عمارتمی ساختند ایضاً مسی بدواتولیه نمود و روزها راجبب خدام آستان قدس ایشان مقرر فرمودند و دیگر در زمان تولیت ایشان میرزا محمد صادق قائم مقام جوف حرم مطهر را آئینه کاری نمود و قرار حفاظ بالاسر و توجید خانه و پائین با در زمان اوداده شد و درب کتابخانه مبارکه میان ایواندا میرزا ابراهیم خان خسه در زمان تولیت ضدالملك نقره نمود و ایوان طلای صحن جدیدو درب طلای پیش روی مبارک ببشارت ایشان طلا شد

در شانزدهم ربیع الثانی هجین سال فریدون میرزا فرمانفرما والی مشهد مقدس مرحوم شد و در ایوان شرقی وسط دارالحفاظ مدفون شد و شاهزاده حمام السلطنه بحکومت منصوب شد
در سنه هزار و دوویست و هفتاد و سه حمام السلطنه مأمور بفتح هرات شد و در غره ربیع الاول هرات را فتح نمود پس از مصالحه ایران و انگلیس یکی از شرایط صلح این بود که قشون ایران هرات را تخلیه کنند تا قشون انگلیس هم بوشهر را تخلیه کنند

در سنه هزار و دوویست و هفتاد و چهار حمام السلطنه از ایالت خراسان عزل شد و شاهزاده حزه میرزای حشمت الدوله بابالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار و دوویست و هفتاد و پنج ضد الملك متولی باشی درب طلای پائین پسی مبارک راطلا کرد و تأسس مهمانخانه زواری را نمود و حشمت الدوله در اواخر این سال برو اردو کشی نمود

در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت حشّه النوله از ایالت خراسان مزول شد و شاهزاده حسام السلطنه دو مرتبه والی خراسان شد و عهد الملك از تولیت مزول شد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی بتولیت منصوب شد بعد از چندی قوام الملك از تولیت مزول و میرزا جعفر خان مشیر الدوله منصوب شدو ایشان در نظم امور خاصه در ضیافت زواری و شام خدا سمی جلیل نمود و دارالشفاء سابق را که مقابل درب مسجد جامع بود تغییر داد و آورد به طرف بالا خیابان و آن سابقی را کاروانسرای کرد مسی به سرای ناصریه و در این سال مرحوم حاجی سید محمد قصیر ازدینا رحلت فرمود و در حجره آخر پشت سر مبارک آنحضرت دفن شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک ثانیاً عهد الملك بتولیت منصوب شد و حسام السلطنه از ایالت مزول شد شاهزاده جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه بایالت منصوب شد در جمادی الثانیه همین سال مرحوم شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف از دنیا رحلت فرمود و ایضاً در این سال حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد صاحب املاک کثیره از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار در دهم ماه صفر مرحوم ناصر الدین شاه زیارت مشهد مقدس مشرف شد و جقه سلطنتی را تقدیم آستان مقدسه نمود که فعلا در میان حرم مطهر در بالای طاق بالای سر مطهر منصوب است در هیجدهم ربیع المولود از مشهد مقدس حرکت فرمود بجانب طهران

در ایام توقف مرحوم ناصر الدین شاه قاجار مرحوم محمد خان قاجار که ملقب به سپهسالار بود و پیشکار جلال الدوله بود از دنیا رفت و در صفت توحید خانه مبار که پشت بنجره فولاد دفن شد و در اینسال عهد الملك از تولیت عزل شد و مرحوم میرزا محمد خان مجد الملك بتولیت منصوب شد (و گویا تولد حنبر جامع این مختصر مہد در این سال بوده)

در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج و بای شدیدی در مشهد ظاهر شد و مرحوم جلال الدوله والی خراسان بآنرض از دنیا رحلت کرد و قیرش در ایوان وسطی فرمی دار الحفظ است معاذی قبر فریدون میرزا فرمانفرما و حشّه الدوله حمزه میرزا ثانیاً والی خراسان شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت معین الملك متولی آستان قدس شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت قحطی و مجاعه شدیدی در خراسان و غیر او از بلدان ایران شد

و در اینسال حسام السلطنه ثالثاً والی خراسان شد و حاجی سلطان محمد میرزای سیف الدوله بتولیت مفتخر گردید و در آخر این سال حسام السلطنه مزول شد و حسین خان شهاب الملك شامسون والی خراسان شد و او بانی حوض امیر واقع در اواخر قبرستان و بانی رباط میان دشت بود

در سنه هزار و دویست و نود میرزا سعید خان مؤتمن الملك متولی آستان قدس شد در سنه هزار و دویست و نود و دو شهاب الملك از ایالت خراسان مزول و ظهر الدوله ولد محمد ناصر خان قاجار حاکم شد

در سنه هزار و دویست و نود و سه تلگراف از طهران کشیده شد بشهد مقدس و ایالت خراسان تفویض به رکن الدوله برادر مرحوم ناصر الدینشاه شد

در سنه هزار و دوویست و نود و هفت میرزا سعیدخان مؤتمن الملک از تولیت عزل شد و وزیر امور خارجه شد و تولیت نیز به رکن الدوله والی خراسان تفویض شد و میرزا مصطفی خانولد میرزا سعیدخان نایب التولیه شد

در این سال میرزا حسین خان سپهسالار والی خراسان و متولی آستان قدس شد و در بیست و یکم ذیحجه همان سال در مشهد مقدس فوت کرد و بقولوی در بیست و دوم بوده چنانکه نظام العلماء در انیسالادباء فرموده و سال آن هزار و دوویست و نود و هفت بوده چنانکه در تاریخش گفته شد « سپهسالار صد حیف از جهان رفت» و قبرش در صفا بزرگ دارالسیاده مبارکه است

در سنه هزار و دوویست و نود و هشت نهم سفر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود و قبرش میان حرم مطهر صفا بالاسر مبارک است

در بیست و یکم محرم هزار و سیصد مرحوم میرزا محمد صادق رضوی ناظر کل آستانه مقدسه از دنیا رفت و قبرش میان حرم مطهر پشت سر مبارک است

روز یازدهم شوال اینسال مرحوم ناصر الدین شاه بته بوسی حضرت رضاع مشرف شد و درغرة ذیقعدة الحرام از مشهد حرکت کرد بجانب طهران

امر چهاردم - در وقایع مهمه متعلقه به طوس و بمشهد مقدس

در ماه رابع عشر هجری

در سنه هزار و سیصد و یک دارالسیاده مبارکه را آئینه کاری نمودند و نش میرزا اسماعیل خان مؤتمن الملک حل بشهد مقدس شود و راهرو کتیک خانه دفن شد و در شوال این سال عجد الوهاب خان آصف الدوله شیرازی بابالت و تولیت آستان قدس مشرف شد ، و در اینسال نش حاجی استاد غلامرضا که از مشایخ و اقطاب بود و ازسلسله نعمت اللهی بود از طهران حل بشهد مقدس شد و در دارالسلامه مبارکه دفن شد

در سنه هزار و سیصد و سه در ماه صفر مرحوم حاجی ملا عبداللّه مجتهد کاشانی از دنیا رحلت فرمود و در توحید خانه مبارکه دفن شد

و در اینسال مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری مصنف کتاب فوائدالشاهد و خصائص الحسینیه و منهج الرشاد از نجف اشرف بزبارت مشهد مقدس مشرف شد و مدت چهل روز اقامت فرمود و بنجبر تشریف میرد و در مراجعت در لیلۀ تاتار نجوهر کردند مرحوم شد و جنازه شان را بنجف اشرف نقل کرده و دفن کردند

مغلی هماناد که کتاب فوائد المشاهد را آن مرحوم تصنیف فرموده بلکه آن کتاب مواظ شافیه آنجناب است که مرحوم آقا شیخ محمد طالقانی در مجالس موعظه شان حاضر شده اند و هرچه از زبان درر بار آنجناب صادر شده آقا شیخ محمد مرحوم در مجلس نوشته اند و مجموعه خوده اند و اسم او را فوائدالشاهد و نتایج المقاصد نام گذارده اند نه اینکه تألیف خود آنجناب است چنانکه هر کس بآن کتاب نظر نموده معلوم است بر او

و در این سال آصف الدوله عزل شد و فرمان فرما بابالت و تولیت منصوب شد و صنعت چینی سازی را در مشهد دامن نمود و آب قنات و رودخانه هارا سنجیده از تمام قنات آب مسجد

سبکتر بود و از تمام رودخانه‌ها رودخانه دولت آباد

در سنه هزار و سیصد و چهار رکن الدوله نانیاً بایاک و تولیت مفتخر گردید

در سنه هزار و سیصد و شش مرحوم آیه‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی حکم بتحریم استعمال توتون و تنباکو فرمود و عموم طبقات استقبال نمودند و قلیانهای بلور را شکسته و تنباکوها را آتش زدند

در سنه هزار و سیصد و هشت میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان بایاک و تولیت مفتخر گردید.

در سنه هزار و سیصد و نه وبای شدیدی بروز کرد، در آن و باجمع کثیری از علماء و سایر طبقات رحلت کردند

در سنه هزار و سیصد و ده مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی مرحوم شد و در دارالسیاده دفن شد

در اینسال مؤیدالدوله پسر حمام السلطنه بایاک منصوب شد و میرزا محمد علی صدر الممالک بتولیت آستان قدس مفتخر شد

در سنه هزار و سیصد و دوازده و آخر شعبان مرحوم آیه‌الله حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مبارکه رحلت فرمود و در نجف اشرف دفن شد

در اینسال آصف الدوله شاهسون بایاک خراسان منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و سیزده در ماه ذیحجه مرحوم ناصرالدین شاه ابن محمد شاه در طهران شهید شد در میان حرم حضرت عبدالعظیم ضرب شلول میرزا رضای کرمانی بعد از چهل و نه سال سلطنت دوسن شصت و شش سالگی

در سنه هزار و سیصد و چهارده در ماه صفر مرحوم حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی مرحوم شد و در دارالسیاده مبارکه مقابل قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم دفن شد در اینسال رکن الدوله ثالثاً بایاک و مدبر الدوله بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و هفده نیرالدوله بایاک و صدیق الدوله بتولیت منصوب شد آثار خیریه نیرالدوله در مشهد زیاد است

منجمله احداث آب منبج و آوردن آنرا بسجده جامع

منجمله تسطیح کردن کتل شریف آباد و غیر اینها

در سنه هزار و سیصد و فوزده رکن الدوله راجماً بایاک و نصیر الملک شیرازی به تولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و سه آصف الدوله شاهسون نانیاً بایاک و میر سید کاظم آبریزی داماد مرحوم ناصرالدینشاه بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی در مشهد مرحوم شد و درصفاً قوام شیرازی دفن شد در اینسال سامالدوله بتولیت منصوب شد

ایضاً در اینسال مظفر الدین شاه ابن ناصرالدین شاه از دیارفت و در چهاردهم جمادی الثانیه همین سال دستخط صادر شد و مشروطیت را برعیت داد دو روز بغوثش مانده نظامنامه مشروطیت

تمام شد بامضا مظفرالدینشاه و محمدعلی شاه و لیمهد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که صدر اعظم ایران بود

در سنه هزار و سیصد و بیست و پنج در ماه رجب میرزا علی اصغر خان صدر اعظم رادر جلouxان مجلس شورا عباس آقای ترك بشرب ششلول مقنول نمود نشش را ددیکی از حبران سخن جدید تم که از آثار خبیره خود او بود دفن کردند

در سنه هزار و سیصد و بیست و شش صاحب اختیار بایاک و پسر صدر السالك به تولیت منصوب شد

در ایسال در دوازدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را در طهران بدار زدند و مرحوم حاج میرزا حبیب مجتهد در مشهد مرحوم شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و نه در ذیحجه مرحوم آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دو نجف از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و سیصد و سی در ایاک پسر رکن الدوله و تولیت آقای مرتضی قلیخان ناپسلی گنبد و حرم مطهر حضرت غریب القرباء را تیر باران کردند

انصافاً این مصیبت تجدید کرد مصیبت بوم الطف را چنانچه در زیارت جوادیه است

« السلام علی الامام الرؤف اللی هین احزان بوم الطفوف »

و خود آنحضرت هم بدلیل خراهی از مصیبت قبر نازنش خبر داد که فرمود (۱)

وقبر بطوس بالها من مصیبة العت علی الاحشاء بالزفرات

مردم وقتیکه این خبر حضرت را میشنیدند نیدانستند مصیبت قبر مقدس چه چیز است تا این مصیبت

عظلی واقع شد آنوقت فهیدند مقصود حضرت رضا (ع) را

اجمالی این است :

در اوائل محرم سنه مرقوم مسکر و قشون روس باتوپ و قورخانه و شیور زنان وارد مشهد

مقدس شدند تا چند روز هین قسم بود و جمعیت زیادی وارد شدند با افسرها و صاحب منصبهایشان و در

ارکضنزل میکردند رکن الدوله رسماً از آنها پذیرای میکرد

فتصول روس اظهار میکرد : « ما این عهد از قشون را برای حفظ رحبت خود وارد کرده ایم »

چون فهید که رؤسا و اشراف با اوضدیت ندارند لذا یوسف خان هراتی را واداشت که

در نزدیکی قبرستان میر هوا مجلسی ترتیب داد و اظهار میکرد که ما مشروطه نسیطو اهییم واحدشاه

(۱) نمیتوان که بنحو جزم نسبت داد که مراد مصیبت قبر بوده زیرا که اولاً ضمیر لهاقصو

هانت و من مصیبة بیان آنرا میشاید و این شایع است بین ادباء و فضحاء نه اینکه راجع بقبر باشد

چه آنکه قبر ملکه استعمال شده و میهود و ثانیاً آن مصیبتی که « العت الخ » مصیبت خود آنحضرت

است نه مصیبت قبر و گرنه به بسیاری از قبور امه اهانت رسیده بالخصوص بقبور امه بقیح و مصیبت

قبری که « العت الخ » قبر جدش حسین علیه السلام است از پیش و غیره کمالاً بعضی سولمؤلف

را سلطنت نیشناسیم بلکه سلطان ما ایرانی‌ها **محمد علی شاه** است و جمعی از مردمان ساده و بی خبر را دور خود جمع کرد و چند روز بعد سید محمد یزدی طالب‌الحق و نایب علی اکبر هم به همین مقصود مجلسی در **نوفان** ترتیب دادند و طالب‌الحق نطق میکرد که **دمگرائی**‌ها بای می‌هستند، نظمی و عدلیه و مالی و سایر اداره‌ها را ما نیکخواهیم و تمام اهل ادارات بای می‌کافرند!

کم کم مجلسشان قوت گرفت، طالب‌الحق و نایب‌علی اکبر با اتباعشان آمدند به مسجد گوهرشاد و یوسف‌خان با اتباعش آمدند به صحن جدید منزل نمودند

طالب‌الحق روزها بنیر میرفت، میگفت: مردم تترسید مقصود ما آن است که **محمد علی شاه** را نیکخواهیم که با او دست بیعت بدیم، فریاد میزد مردم هوشیار باشید که دین و مذهب شما را بای‌ها بردند

کم کم کده‌شان زیاد شد، یوسف‌خان در صحن جدید حجره بالا سر حوض انبار منزل کرده بود، طالب‌الحق در حجره بالای کنش‌داری مسجد، تختگاه‌ها هم در میان مسجد و صحن و بازار متفرق بودند، در اوایل ماه ربیع‌الاول الواطها و او باش‌ها اطراف یوسف خان جمع شدند و او را «سردار» میگفتند او هم سه پایه در میان صحن گذارده مقصرین خود را شلاق میزد و متصل نوید میداد که **محمد علی شاه** عنقریب بزیارت مشرف میشود، سالار النوله با قشون فراوان بقوچان رسیده!

یکنفر از قشونی‌ها و از اجزاء ادارات جرئت نیکردند میان بست و حرم و صحن و مسجد بیایند، و اگر احیاناً یکی از آنها را میدیدند میبردند نزد یوسف‌خان و از آن شخص باقسام مختلفه تنگ و ضرب و شتم میکرد و بول میکرد

کار بجای رسید که تجار و کسبه بالمره اطاق‌ها و دکاکین را بسته دست از کار کشیدند، شبی نبود که دکان یا منزلی را خراب نکنند و اموالش را بشارت نبرند، از متمولین شهر بول گزافی به بیانه‌های متعدده میکردند

یوسف‌خان با **محمد قوش آبادی نیشاپوری** که از اشراف معروف بود و اسمعیل کرشیزی و جمعی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از افاضان‌ها و از اشراف شهر که تقریباً پانصد نفر میشدند گلدسته‌ها و سردرهای صحن را سنگر داده بودند!

عصرها جمعیت میان صحن جدید جمع میشد، یوسف خان نطق مفصلی میکرد و کاغذهای جلی از زبان **محمد علی شاه** بجهت مردم میخواند، آنها را بشارت میداد باعطای خلعت و منصب **سید محمد طالب‌الحق و نایب‌علی اکبر خان نوفانی** و جمعی از اشراف محلات گلدسته‌های مسجد و سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند!

تا اوائل ربیع‌الثانی ایندو طایفه از متجاسرین در این دو مرکز بودند و دیوانی‌ها کیسارها و گلدسته‌های مسجد شاه را سنگر کرده بودند و در این مدت مکرر این دو دسته با یکدیگر زدو خورد کردند و در هر مرتبه جمعی از مظلومین کشته و مجروح میشدند

از اوائل **ربیع‌الثانی** مفسده شمت کرد بقسی که احدی جرأت نیکرد از منزلش خارج شود و همه شب تا بصبح صدای گلوله متصل از مواضع متعدده شهر مشهد مقدس بلند بود

و ایضاً از اوایل ماه مزبور جمعی از سالدانهای روسی در چند مرکز از اطراف بست مبارک بالای ماها چانه زده بودند بیانه حفظ رهای خود

تا صبح روز شنبه دهم ربیع الثانی که دهم هید نوروز هم بود سه هزار و سیصد و سی حقیر میان مسجد جامع بودم شخصی باد کوبه که دکان و منازه بزرگی داشت نزدیک بست بالا خیابان و یکمده از روسها بالای دکان او چانه زده بودند با حال بسیار مضطربی آمد با اشک جاری آهسته گفت هر خاکی دارید بسر بریزید که امروز صورتوب بکنید مطهر خواهند بست
حقیر گفتم از کجا شما دانستید؟

گفت علاوه بر آنکه با رهایای خود خبر کردند امروز صبح پهن آورده اند و جلو توب ها ریخته اند و این علامت آنست که توب از مواضع متدده خواهند زد که با بنابر دود یکدیگر بحالی کند که یکمرتبه از اطراف شلیک کنند

حقیر مضطربانه رفتم بمنزل مرحوم آقا میرزا ابراهیم خراسانی باعتقاد آنکه حضرات متجاسرین از ایشان شتوایی دارند بلکه بامر ایشان جمعیت متجاسرین متفرق شوند و ناره خاموش شود و این تنک ابی از برای ما خراسانی هاییکه در این عصر هستیم باقی نماند
آقا فرمود این احتمال خیال فاسدی است و ابدأ روسها چنین جرمتی نخواهند کرد که باولمبید مسلمین توب ببندند و اگر میخواهید رأی داده شود اقلا دوازده نفر از علماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف معین شود رفتار شود

حقیر بفودیت رفتم در دب منزل یک یک از علماء و آنها را بتعجیل روانه کردم بمنزل آقا میرزا ابراهیم قریب بزوال هم خود رفتم در آن مجلس آقای مرضی قلیخان متولی باشی با عبدالعبدی خان مترجم قونولگری روس حاضر بودند

عبدالعبدی خان گفت ژنرال قونول سلام رسانیده و گفته تا دو ضروب اگر این جماعت متجاسرین خلع لسلحه کردند و دکاکین باز شد فبها والا بضرب گلوله توب باید اینها را از اطراف آستانه مقدمه متفرق بشمایم

همه اهل مجلس حیران و متفکر شدند. مرضی قلیخان گفت متفرق کردن متجاسرین صحیحین با من و متفرق نمودن متجاسرین مسجدیها باهه شما آقایان علماء
باشد حقیر و آقای حاجی شیخ مرضی بجنوردی و آقای حاج سید عباس شاهرودی و آقا سید جعفر

شهرستانی که اخ الزوجه طالب الحق بودند برویم بسوعظه متجاسرین مسجدیها
رفتم میان راه دیدیم بازار و کوجهها خلوتست و در حمام شاه و درب کاروانسرای بانک و درب مسجد جامع سالدات زیادی با تنک ایستاده بودند و روی بام مسجد و میان گلدسته ها و میان صحن مسجد جامع جمع کثیری از متجاسرین تنگدار بودند و همچنین میان کفش داری و میان پله های اطلاق بالا لکن میان اطلاق فوق کفش داری طالب الحق بود با چند نفر از رؤسای متجاسرین بعد از نشستن و تشریفات مجلسی به طالب الحق گفتم که قونول روس چنین پیغام داده طالب الحق تبسی کرده گفت عجب شاهاساده هستید و از میان بییش کافلی بیرون کرد که بروسی نوشته بودند و بغارسی خودشان ترجمه کرده بودند که چنین و چنان میگویم لکن هرگز باولمبید مسلمین چنین جساتی نخواهیم کرد و معلوم شد او بروسی نوشته بود که چنین خواهیم کرد و مترجم تمبیه چنین ترجمه کرده

بد ما با تناس گفتم استدهاء ما آنستکه این دو مطلبی که قونول گفته بشود که بهانه بجهت او نباشد، طالب الحق بحقیر گفت خودن برو بالای منبر از زبان علماء بگو گفتم بروم، گفت اگر

بروی در پایه اول منبر بدنت را از دم گلوله سوراخ سوراخ میکنند

بمد شخصی آمد بگوش نایب علی اکبر چیزی گفت او بسیار مضطرب از اطاق بیرون هدمام بر خاسته بیرون شدیم میان مسجد آمدیم دیدیم تمام تفنگی‌ها از پشت بام‌ها آمده‌اند میان مسجد و غیر تفنگی‌ها کسی میان مسجد نبود حقیر از میان دارالسیاده آمدم دم ایوان صحن عتیق یکی از دربانان کشیک اول گفت فلانی از میان خیابان مرو که بسیار خطرست از پشت قبرستان بروید بنزل حقیر میجلا از پشت قبرستان آمدم بنزل تقریباً دو ساعت بغروب مانده بود که صدای توپ‌های شریزل و توپهای قلعه کوب بلند شد از چند موضع بقعه مبارکه را توپ میزدند یکی از کاروانسرای ملک دبگیری از پشت بام سرای بانک و دیگر از قنصلگری و دیگر از باغ‌خونی و دیگر از درب دروازه پائین خیابان بهانه ظاهره متفرق نمودن اشرار بود لکن در باطن مقصودشان هدم قبر مبارکه بود از دو ساعت بغروب مشغول شدند و نزدیک آمدند با توپهای مسلسل تا اول غروب آفتاب که وارد صحن مطهر شدند زوار و متحصنین میان حرم مطهر رفته و درهای حرم را بستند

روسها یکدسته‌شان با توپ‌های مسلسل رفتند پشت بام حرم مطهر و از پنجره‌های پشت بام ضریح مقدس و حرم مطهر را گلوله باران کردند و یکدسته‌شان با توپ و مسلسل آمدند میان دارالسیاده و از شبکه‌های پنجره نقره بهرم مطهر و بضریح مقدس توپ میزدند و یکدسته از پشت پنجره صحن مطهر بهرم و ضریح توپ میزدند

تقریباً از جمعیتی که میان حرم و رواق‌ها و پشت بام حرم و میان صحن بودند هفتاد نفر از شیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل آن جوان شوشتری بالای سر مطهر که دستهایش بشبکه‌های ضریح مطهر بود که گلوله توپ پیشش خورد و مثل شیخ نیشابوری بالای سر مطهر نشسته بود و سر بجه‌اش را بدمان گرفته گلوله توپ نصف سر آن طفل را برداشته و بعضی میان دارالسیاده از گلوله کشته شده مثل سید شیرازی که از جمله زهاد و اوتاد بود و بعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل ملا حیدر قادری و بعضی پشت بام حرم مطهر مثل سید چراغچی در بان کشیک اول

الحاصل تا دو ساعت از شب گذشته بهرم و ضریح مطهر توپ میزدند در حالتیکه جمعیت متحصنین میان حرم فریاد و فغان و گریه‌شان بلند بود و مرتضی قلیخان متولی باشی هم میان حرم بود آخر الامر متولی باشی دستمالی بر سرها نمود از شکاف درب توحیدخانه به طرف ایوان طلای بیرون کرده علامت امان آوردن، روسها شیپور زدند و توپ زدن را موقوف نمودند و داخل حرم مطهر شدند و چند نفر از مسلمین قفقازی‌ها که رعیت روس بودند مأذون شدند و آنها کشته‌ها را از میان حرم گرفته می‌آوردند میان صحن عتیق مقابل درب مدرسه میرزا جعفر میخوابانیدند و متحصنین حرم و رواق و صحنین را هم آنچه زنده مانده بودند از زن و مرد خارج نموده همه را در گوشه صحن طرف گنبد الله و در ریضان نشانیده که تقریباً سیصد نفر بودند و اینها بهوای آنکه این آستانه مقدسه مأمن خلق است پناهانده شده بودند و آنشب هم سرد و بارانی بود چونشب یازدهم نوروز بود و فردا شد روسها اذن دادند که اسراء خارج شوند و کشته‌ها را هم ببرند دفن نمایند از یکی از آن اسراء سؤال کردم که آنشب شما چه گذشت گفت تمام زن و مرد تا بصبح گرسنه و تشنه و سرمای زیادی خوردیم خصوصاً وقتیکه باران شدت کرد ما میان باران بودیم اما روسها با پای چکمه داخل رواق و حرم مطهر شدند

الحاصل چهار شبانه روز حرم و رواقها و صحن در تصرف روسها بود از کشیک اول تا کشیک

پنجم و احدی از مسلمین و خدمه و زوار راهی بشرف آستانه مقدمه نداشتند
روز چهاردهم ربيع الثانی که کشیک پنجم بود چند نفر از دربانها آمدند دروب منزل خقیر
 گفتند روسها این ورود بحرم مطهر داده اند، متولی باشی فرموده که شما بیاید جهت تطهیر
 حرم و رواقها

خقیر اداء، للتكليف از منزل باینده نفر از طلاب بزودی رفتیم به طرف صحن مطهر، دروب
 صحن بسته بود، دروب را کوبیدیم دربان باشی دروب را باز کرد وارد شدیم، دیدم توپها در حفره
 های طرف قبله معاذی حرم مطهر گذارده، سالداتهای روسی هم پشت توپ ها ایستاده و جمعی از
 سالداتها هم طرف ایوان عباسی معاذی ایوان طلا و بنجره بالای اسبها سوار نشسته باینطرف صحن
 هم سمت ایوان طلا مرتضی قلیخان متولی باشی وحاج سید حسین نائب التولیه عرب وحاجی میرزا اعیان العبد
 تة الاسلام و بهاء التولیه، هر یک جارویی در دستشان و پهن اسب ها را جاروب میکردند! خقیر
 مبهوتانه نشستم روی زمین!

متولی باشی آمد، کیفیت تطهیر را مذاکره میکرد؛ خقیر نیز فهمیدم که چه جواب بدهم! بعد از
 مدتی با جمعی از اهل علم و خدام مشرف شدیم، دیدیم چه حرم و چه رواق هائی!
 فرشها خونین، زمین و دیوارها و شبکه های ضریح مطهر خونین
 بعد بدقت عین خونها را زایل نموده و به آب قلیل شبکه های مبارک و دیوارها را تطهیر نموده
 و چهار کر آب آورده زمین حرم مطهر را تطهیر نمودیم، بعد دارالسیاده و توحید خانه و دارالسیاده
 و راهرو کشیک خانه را

بعد از چند روز با جمعی از خدام و دربان ها فرشهای حرم مطهر و رواقها را میان گاری انداختند
 بردیم بیض آباد در دو فرسخی و دوشب آنجا ماندیم، بزحمت زیادی از آله عین و تطهیر نمودیم چند
 ماه بعد گنبد مطهر را چوب بندی کرده بودند جهت تمییر، خقیر از جوف گنبد مطهر مشرف شدم
 فوق گنبد، از آنجا دریچه بود بست معدب گنبد نزدیک سر طوق شریف، بچشم خود دیدم که تقریباً
 هیچجده جای گنبد مبارک از ضرب توپ شربل سوراخ شده بود و آن گلوله ها بجوف
 گنبد افتاده بود، هر قالب تویی مثل قند سی سیری بود شکلا و حجماً، علاوه بر توپ هائی که بگنبد
 رسیده و سوراخ نکرده بودند!

جگرم سوخت آتش گرفتیم علاج هم نداشتیم

الحاصل بعد از چندی یوسف خان و طالب الحق هردو بجزای عملشان رسیدند یوسف خان
 را روسها کشتند که تحریکاتشان را بروز ندهد، طالب الحق هم در طرف بغداد کشته شد
 پنجاه بیش از این قضیه نگذشت که جنگ اروپا بواسطه قتل ولیعهد اطریش بر پا
 شد. میتوان گفت که در این قضیه الحق حضرت رضا ع از زوار مجاورتیش نگهداری فرمود
نظیر این قضیه در مزار بعاز از جصاصتی از ثقات نقل فرموده که در محاصره روم نجف اشرف
 را اهل نجف در دروازه ها را بستند، بعد که طول کشید و اهداء ظفر نیافتند گلوله توپ و تفنگ مثل
 بادان بر آنها میریختند و یکی از آنها بکسی بر نیخورد حتی آنکه اطفال در میان کوچه ها منتظر
 بودند که کی گلوله میافتند که با او بازی کنند!

بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بجهت حاجتی گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از پیراهنش بیرون شد و آسیبی باو نرسید
یکی از صلحاء هبی در خواب دید حضرت امیر(ع) را که در دستش سیاهی بود، پس از سبهاو پرسید؛ فرمود از بسکه گلوله‌ها را از شما برگردانیم

الحاصل دهم ربیع الثانی ۱۴۴۰ حکم دهم محرم را پیدا کرد ، در همة بلاد مسلمین عموماً و در خراسان خصوصاً در مجالس متعدده مشغول عزاداری و سوگواری شدند ، در این مقام هم‌رای عرب و عجم قصاید زیادی گفته‌اند

در سنه هزار و سیصد و سی و یک ایالت مفوض شد به نیرالدوله و تولیت به ظهیر الاسلام

در سنه هزار و سیصد و سی و چهار ایالت مفوض شد به ناصرالدین میرزا
در سنه هزار و سیصد و سی و شش گرانی شدیدی در تمام بلدان ایران پیدا شد ایالات مفوض شد به نایب‌السلطنه پسر ناصرالدین شاه

در سنه هزار و سیصد و سی و نه ایالت مفوض شد به قوام‌السلطنه
در سنه هزار و سیصد و چهل کنل محمدتقی میرزا رئیس ژاندارمری مشهد یاضی شد، در خراسان بکیارچه آتش روشن شد آخر الامر در حدود قوچان کشته شد
در سنه هزار و سیصد و چهل و یک ایالت مفوض شد به نظام‌السلطنه و تولیت به آقای

مرتضی قلیخان

در سنه هزار و سیصد و چهل و دو ایالت مفوض شد به سردار اسعد بختیاری و تولیت به آقای قائم مقام رضوی

در سنه هزار و سیصد و چهل و سه ایالت مفوض شد به حشمت‌السلطنه و تولیت به مرتضی قلیخان

در سنه هزار و سیصد و چهل و چهار ایالت مفوض شد به وثوق‌السلطنه و تولیت به آقای محمد ولایتخان اسدی الملقب به مصباح‌السلطنه

انصافاً ایشان از ابتدای تولیتشان تا بحال که تقریباً پنجاه سال میشود همه قسم مساعی جمیله خود را در تنظیم و ترمیم و تعمیر و تأسیس ابنیه خیریه متعلق باستان ملایک پاسبان مبذول فرمودند بقسی که حقیقتاً موجب سرافرازی و آبرومندی مسلمین شده است ، گویا در هیچ عصری از اعصار سابقه چنین تعمیرات و تأسیسات ابنیه خیریه در این آستانه مقدسه کسی نشان ندارد

اولاً در این مدتی قلیله ظاهراً علاوه بر یک کرور تومان مصارف تعمیرات داخله حرم محترم و روان‌های مطهر و صحنین شریفین و دارالشریفات و میهمانخانه مبارکه و بستهای اطراف روضه مقدسه شده است پس از فرش زمین و ترمیم دیوارها و تزئین کاشی‌ها و کسرتنزهیب و تقضیض ایوان‌ها و گلدسته‌ها و ابواب مقدسه و کشیدن چراغ برق و امثال اینها

ثانیاً ظاهراً علاوه بر یک کرور تومان مصارف تأسیس ابنیه مستحدثه متعلق بروضه مطهره رضویه شده از قبیل دکاکین بست خیابان هلیا و سفلی و دکاکین اجهانی در خیابان شاه رضا و تأسیس دارالشفاء مبارکه و دارالتربیه و دارالمجزه و ابنیه که در باغ عنبر تأسیس شده که تمام اینها متعلق باستانه

مقدسه و در کمال استحکام و زیبایی ساخته شده
ثالثاً شاید در این مدت قلیل يك كرور تومان مصارف تعمیر قنوات و مزارع املاك موقوفات
 آستانه مقدسه شده
 رابعاً در این چند سال خیلی از رقبات املاك موقوفه آستانه مقدسه مبارکه که بالمره موضوعش
 از بین رفته بود بهمت ایشان از غاصبین گرفته شده
 چنانچه بکنفر از موثقین اجزاء دارالانشاء اداره محترم گفت قبل از تولیت ایشان تمام عواید
 آستانه تقریباً سالی دو بیست و بیست هزار تومان بود و امساله عوایدش بيك كرور و نیم رسیده

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ روضه مقدسه و مساجد و مدارس واقعه در ارض اقدس

و در این فصل چهارده مطلب است

مطلب اول - در خصوصیات قبر مطهر حضرت رضا (ع)

بدانکه بقعه مبارکه تقریباً در وسط شهر واقع شده

در عیون و ارشاد است که حضرت رضاع را در خانه حمید بن قطبہ دفن نمودند در قریه
 سنابل که بقدر یکصد رسیدن از نوقانت از ارض طوس و در اوست قبر هرون الرشید و قبر حضرت
 رضاع در قبله او واقع است

در بحار از خرافات روایت کرده ماملخصه وقد تقدم فی وصیته ع ان يعفر قبره مایلی العائط
 یینه و بین قبر هرون ثلثة اذرع و تجدون سكة من نحاس و علیها كتابة بالعبرانية هذه روضة علی بن
 موسی و تلك حفرة هرون الجبار

یعنی حضرت رضاع قبلاً وصیت فرموده بود که قبر مقدسش را نزدیک دیوار حفر کنند و بین
 قبر حضرت و قبر هرون سه ذراع فاصله باشد و در میان قبر من ببینید ماهی از مس که باو نوشته شده
 بپرانیه که اینست روضه مقدسه علی بن موسی و اینست خزینه هرون الرشید

و از این روایت شریفه استفاده میشود که صفا بالاسر مبارک در آن زمان مسدود بوده چون
 فرمود مایلی العائط ویلی بمعنای نزدیکست بنابراین محتال است که سر نازنین حضرت زیر شبکه
 های ضریح مطهر یا خارج از ضریح مطهر باشد پس خیلی سوء ادبست که مؤمنین بالاسر نزدیک
 ضریح مطهر بروند

و در عیون از اباصلت هروی روایت کرده و حاصل آنچه مقصود از روایت است اینست که
 حضرت رضاع باو فرمود داخل بشو این قبۀ را که در او قبر هرون است و خاک چهار طرف قبر او را
 بیاور گفت رتم و آوردم حضرت فرمود ناولنی هذا التراب و هومن عند الباب یعنی آن خاکی را
 که از نزدیک در قبه آورده که در پشت سر قبر هرون واقع میشود بدو دادم حضرت بویید فرمود
 اینجا بجهت من قبر حفر میکنند و سنگی ظاهر میشود که اگر تمام گلنگدوان خراسان جمع شوند
 نمیتوانند آن سنگ را از جای هود حرکت دهند یا ذره از آنرا جدا کنند بعد خاک بالاسر و پائین پای
 قبر هرون را طلبید و بویید همین فرمایس را فرمود، بعد خاک قبله هرون را طلبید و بویید، فرمود

اینست خاک قبر من، در این موضع برای من قبر حفر کنند و قبر مرا هفت درجه حفر کنند، از برای قبر من لحدی بکنند دو ذراع و شبری خداوند او را وسعت میدهد آنقدری که بخواهد آنگاه از جانب سر رطوبتی ظاهر شود، پس بآن دهانی که بتولیم میکنم تکلم کن تا بقدرت الهی آب جاری گردد و قبر پر آب شود و ماهی ریزه چند در آن آب ظاهر شود آنگاه ماهی بزرگی ظاهر شود که آن ماهیان ریزه را برچیند، در آنحال دست بآب گذار و آن دهانی که بتولیم میکنم بخوان تا آن آب بزمین فرو رود، و آن اعمال نکنی مگر در حضور مأمون

بعد که حضرت از دنیا رفت آنچه فرموده بود بظهور آمد

چون ماهی بزرگ ماهیان کوچک را برچید یکی از وزراء مأمون گفت حضرت رضاع بتوفه نمایند که مثل ملک و پادشاهی شسابنی العباس مثل این ماهیانست، عتقرب بساط سلطنت شما برچیده میشود و حق تعالی شخصی را بشما سلط میسازد که چنانچه این ماهی بزرگ ماهیان خود را برچید آن هم شما را از روی زمین براندازد.

از این روایت شریفه استفاده میشود صفه پشت سر که صفه شاه طهماسب باشد نیز در آنزمان مسدود بوده و از آنجا دری باز بوده بحرم مطهر

آنشخصی که بساط سلطنت بنی العباس را برچید هلاکوخان بود بمی و همت والای جنابخواجه

صیرالدین طوسی

الحاصل از این روایات ظاهر میشود که قبر هرون تقریباً در زاویه شمالی حرم مطهر بوده و از دیوار پشت سر تا قبر هرون اقله سه ذراع فاصله بوده و از دیوار بالا سر تا قبر هرون اقله چهار ذراع فاصله بوده که ممکن بوده در یکی از این دو طرف قبر مقدس حضرت رضاع را حفر نمایند، و از قبر هرون هم تا قبر مقدس تقریباً هشت ذراع فاصله بوده

بنا بر این قبر مقدس در وسط دیوار پیش روی مبارک و پشت سرواقع نشده بلکه فضای پیش روی مبارک تقریباً دو ذراع زیادت است از فضای پشت سر، وضع صندوق مطهر و ضریح مبارک هم شاهد بر همین است و اینکه قبر هرون در وسط قبه باشد خلاف مستفاد از روایاتست

ظاهراً قبر مقدس میان سرداب باشد، چون امین تمییرات گفت وقتی که فرش حرم مطهر را عوض میکردند از پشت سر مبارک شکافی بسرداب باز شد و راه سرداب مقدس هم از نزدیک قبر مرحوم حاجی میرزا موسی خان است و میگفت من پله اول سرداب را دیده‌ام چقدر مناسب است که در این مقام این شر گفته شود

غرب فی الشرق شمس فلها عینی تدمع ماراً بناقظ شمساً غربت من حیث تطلع

مطلب دوم - در خصوصیات و تواریخ صندوق مبارک و ضریح مقدس

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارک از قدیم است قدر سلسله در حدود سنه ۱۰۰۰ بانصد بوده

چنانچه در روایات از کتاب **ثاقب المناقب** نقل کرده: انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای

مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه، پس سلطان محمد او را بسفارت فرستاد بسرو نزد سلطان سنجر و او مبتلا بود به برص، چون این مرض موجب تنفر طبایع است میترسید با این

حال برود نزد سلطان سنجر

چون رسید بشهد مقدس بعضی باو گفتند اگر داخل بشوی باین قبه مبارکه و زیارت و تضرع کنی و صاحب این قبه را شفیع کنی بدرگاه الهی، اجابت میفرماید و آنرض ترا شفا عطا میفرماید گفت من مجوس هستم شاید خدام حرم مطهر مرا مانع بشوند از دخول میان حرم مطهر؟ گفتند لباس را تغییر بده که کسی ترا نشناسد

انوشیروان مجوسی چنین کرد، پناه بقبر مقدس برد، تضرع و التماس نمود که خداوند مرض بر من اورا از او برطرف کند

چون از حرم بیرون شد، بدستش نگاه کرد ابدأ آثار برص ندید، بعد لباسهایش را کند و بدنش را نگاه کرد ابدأ از برص اثری درخود ندید

پس مسلمان شد و اسلامش نیکو شد و از برای قبر مقدس شبه صندوق درست کرد ازقره پس معلوم میشود که در حدود سنه بانصدکه زمان سلطنت سلطان سنجر باشد از برای حرم مطهر خدای بوده ولابد اثباتی داشته

و در مطلب چهارم ذکر خواهد شد که درسنه هفتصد و سی و چهار که ابن بطوطه مشرف شد بقبر مطهر صندوقی داشته ازچوب و ملبس بوده بصفه‌های نقره و صندوق مبارک فعلا ازچوب است و روی آنرا تنگه طلا کوبیده‌اند و برعقبه صندوق اسم شاه عباس در کمال مذلت و حقارت کنده شده و مرش ضریح مطهر خشت بلور است و وسعت زمین ضریح مطهر طرف یابین یا نیم ذرع است و طرف دیگر تقریباً شش کوه است

و اما ضریح مبارک مسلماً در حدود سنه هزار از برای مرقد مطهر ضریح بود و اما قبل از آن معلوم نیست چنانچه در حکایت عبدالؤمن از بک گذشت که از جمله نفاسی که از شهد مقدس غارت نمود *منجمله قطعه الیاسی بود بقدر تخم مرغی و منجمله میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که شاه طهاسب وقف کرده بود، و محتسب که وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده باشد و مرقد مطهره ضریح دارد و هر سه فولاد است و هر ضریعی طولاً پنج دهنه است و عرضاً سه دهنه*

و ضریح اول که نزدیک صندوق مبارکست در پیشانی اطراف آن سوره مبارکه هلاتی بصفه نلث کتیبه شده و تاریخش معلوم نیست و محتمل است که اورا شاه اسمعیل نصب کرده باشد

ضریح وسط در هر قبه از شکبه‌های آن چهار دانه باقوت اصل در چهار گوشه آن و یکدانه زمرد اصل در وسط آن بالای ورق طلائی ضخیمی مثل انگشتر نصب است و قبه‌های آن مسطح است و علاوه بر دوهزار قبه دارد و در طرف بالای سر (۱) در پیشانی این ضریح مقدس دو سطر بصفه نستعلیق طلا کوب کرده‌اند و در آن اسم شاهرخ ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار است که بوقف و نصب این ضریح و قبه‌های مرصع چهار گوشه ضریح مبارک موفق گردید سنه هزار و صد و شصت و دو (تاریخ آن ۱۱۶۰ مییاشد چنانکه احقر خود دیدم)

و میرزا اسمعیلخان در اوقاتی که تولیت آستانه مقدسه داشت بجهت حفظ این جواهرات شکبه‌های مس مطلا روی این ضریح گذارد که جواهراتش محفوظ بماند

و ضریح سوم که مورد تحبیل و استلام زوار و مؤمنین است طولش ده ذراع است و عرضش

(۱) بلکه طرف پیش روی مبارک جانب یابین بای شریف است که بالای درب ضریح مقدس است (ع ۴۰)

شش ذراع است و ارتفاع آن تقریباً چهار ذراع است و بانی آن معلوم نیست و در دهنة وسط بامین پای مبارک درب مرصع جواهر نشانی است که مرحوم فتعلی شاه در سنة هزار و دوست و سی و سه تقدیم نمود بشکرانه شکست دادن فتح خان افغان و وزیر سلطان معبود افغان را و در آن دانه های فیروزچو یا قوت و زمرد و لعل منصوبت بیالای تنکه طلا که بعضی بدرشتی بسته و بادام است و این درب ضریح مطهر نیست بلکه درب ضریح مطهر روی بقبله و نزدیک زاویه جنوبی است و در پیشانی آن روی صفحه مطلا بخط بسیار جلی نقش شده (هی و الله روضة من ریاض الجنة) و این جزء روایتی است که در هیون از حضرت رضا (ع) روایت کرده است

قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف اللایکة و لا یزال فوج ینزل من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی العود قلیل له یابن رسول الله وای بقعة هذه قال هی بارض طوس و هی و الله روضة من ریاض الجنة ، و لنعم ما قیل

وی خاک درت ز آتش دوزخ جنبه

ای روضة تو مطاف انس و جنه

بین الجبلین روضة من جنه

معروم از این روضه ممکن آمده است

مخفی لعاناد که صندوق و ضریح مقدس تقریباً شش گره منحرف است بجنوب و خود حرم مطهر هم تقریباً سه گره منحرف است بجنوب چنانچه از درب یش روی مبارک معلوم میشود که جمیع انحرافش بجنوب تقریباً نه گره میشود

و گمانم سرش آنستکه در روضات از محقق ثانی نقل کرده که اهل خراسان و اهل عراق چندی را مابین الکتفین خود قرار دهند و خیلی از معازیب را از ایشان مائل بجنوب فرمودند و شاید ضریح مطهر و صندوق مبارک هم در سلطنت شاه اسمعیل صفوی بفرمایش محقق ثانی متیاسراً بنا نهاده شده باشد

و شیخ بهائی رساله دردد ایشان نوشته مسماة به تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق العجم و خراسان و فرموده قبه مشهد مابین قطعه جنوب و مغربست

و فوق ضریح مطهر شبکه مطلا است و فوق آن شیروانی است از چوب که روی آن تنکه طلا کشیده شده و بالای آن شیروانی پوششهای ضریح مقدس که بسیار اعلاست انداخته میشود و در وسط آن شیروانی یکسر طوق طلای جواهر نشانی است و در دو طرف آن سرطوق دو قبه جواهر نشان است

مطلب سوم در خصوصیات و تواریخ متعلق بحرم مبارک

بدانکه حرم مطهر مربع است و تقریباً ده ذرع و نه گره در ده ذرع و نه گره و زمین حرم مطهر مفروش است بسنگ مرمر بشم نمایی که در بعضی آنها اشکال و صور غریبه دیده میشود و لذا قیمت زیادی دارد و از عتیقه های دنیا محسوبست

و ازاره اطراف حرم مطهر خشتهای کاشی چینی نمایی است که در آنها آیات قرآنی و اخبار شریفه نوشته شده و بعضی از آنها خشتهای کوبکی شکل و مشن بال دار است و معروف بخشتهای سلطان سنجر

در بعضی از آنها رقم شده > ترکان زمرد ملکه بنه، سلطان محمود شهید بتاریخ شهر اش

البارك سنة اثني عشر وخمس مائة

در فرم آبخانه مبارک که سی پاره است بخط ترکان زمرد ملکه در سنین پانصد هجری وقف روضه مقدسه رضوی ع کرده
(این سلطان محمود شهید غیر سلطان محمد بن ملکشاه ابن الهارسلان سلجوقی است) بعضی از خشت های ازاره حرم مطهر مشن هر کوکبی است ، در یکی از این خشت ها این رباعی نوشته شده :

بدا هزار بار فروتر سلام حق بر تو ابا غریب خراسان امام حق
مشتاق حضرت توام ای سید شهید حقا که هستم اذدل و ازجان غلام حق
قاله عبدالله بن محمود - سنة اثني عشر وست مائة

در خشت ازاره دیوار پیش روی مبارک قریب بزایوه جنوی نزدیک بزمین این رباعی نوشته شده :

ای صحنه شرع و شوهر پاک بتول از بازوی تو رونق آیین رسول
در عالم علوی و جهان سفلی بی حب و ولای تو عمل نیست قبول
در دیوار قبلی حرم دو محراب است یکی به طرف زاویه جنوی و دیگری به طرف زاویه غربی
و محراب دیگری در قبه صفا که میرود بسجده بالاسر
در هر یک از این سه محراب بخط کاشی بر جسته درشت بسیار متنازی سوره مبارکه «قل هو الله احد» و آیات شریفه و اخبار معتبره نقش شده

در آخر محراب غربی بکاشی بر جسته نقش شده « فی ربيع الاخر سنة اثني عشر وست مائة »
در بالای ازاره اطراف حرم بخط کاشی بر جسته بسیار درشت متنازی نوشته شده سوره مبارکه انا فتحنا و تاریخ این کتیبه در صفا شاه طهماسب است فی اثتین من جمادی الاخره سنة ستین و سبع مائة هجرية

پس معلوم شد که تاریخ کاشی های ازاره میان حرم بعضی پانصد و دوازده سال است ، بعضی ششصد و دوازده ، بعضی هفتصد و شصت ممکن است از اینها استفاده میشود که داخله حرم محترم در این سه تاریخ تزیینات و تشریفات داشته

در فوق این کتیبه شریفه در اطراف حرم قصیده بخط میرزا حسینی خوش نویس روی سنگ مرمر حجاری شده ، آن قصیده چهل و چهار بیت است و مطلعش این است
تبارك الله از این روضه همایون فر که بر تر از دو جهانست نزد اهل نظر
تاریخ این قصیده هزار و دوست و هشتاد و هفت است

فوق آن تا سقف حرم را مرحوم میرزا صادق خان قائم مقام بامر مرحوم ناصرالدین شاه آینه کاری نمود ، در زیر آینهها ورقههایی است بشکل گل و ریاحین از طلا و لاجورد و این تزئین در حدود سنه هزار و دوست و هشتاد و دو شده و در تولیت میرزا محمد حسین عضدالملک قزوینی در منطقه حرم مطهر بخط خطاط مشهور علی رضا المباسی بطلای بسیار متناز جلی سوره مبارکه « یسبح لله » بخط ثلث نوشته شده

چهار صفه در چهار طرف حرم مفتوحست ، در بالای هر صفه نزدیک بسنطقه حرم مطهر **خوانچه** از جواهرات در کمال زیبایی نصب شده و در آنهاست **جقه و شمشیر و خنجر** جواهر نشان و **تسبیح** هر وارید و غیرها که سلاطین و بزرگان وقف کرده اند

شاید قیست این چهار خوانچه از یک کرور تومان متجاوز باشد ، در فوق صفه بالاسر مبارک جقه سلطنتی ناصرالدین شاه در زیر آئینه نصب است که هنگام تشریف سه هزار و دویست و هشتاد و چهار تقدیم نمود با بعضی از جقه های خواتین قاجاریه : از زمین حرم تا سقف آن تقریباً شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا سقف گنبد طلا نیز تقریباً چهارده ذرع است

صفه جنوبی **بدارالحفاظ مبارک** باز میشود
صفه شرقی به گنبد حاتم خان و **بدارالسماده** باز میشود ، این درگاه را شاه عباس کبیر در سنه هزار و ده که بزیارت مشرف شد مفتوح نمود ، یک زوج درب مرصع بجواهر هم در این درگاه نصب نمود که بعد نادر میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه او را کند و بصرف خود رسانید
صفه شمالی برواق پشت سر باز میشود، در اوست قبر مرحوم شاه طهماسب الصفوی پسر مرحوم شاه اسمعیل و قبر مرحوم حاجی میرزا هدایت الله و از آن رواق میروند بتوحید خانه مبارک

صفه غربی باز میشود بسجد بالاسر و این مسجد بسیار شریف است ، گویا همین مسجد است که در هیون الاخبار از حاکم رازی روایت کرده که گفت من در جوانیم خیلی عداوت و تعصب داشتم زوار حضرت رضا ع را برهنه میکردم و پول آنها را میگرفتم ، یکروز آهومی در آن اطراف دیدم تازی عقب او فرستادم آهو پنهانده شد بدیوار مسجد تازی مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم تازی نزدیک آهو نرفت هر وقت آهو خود را از دیوار مسجد جدا میکرد تازی از او تعاقب میکرد باز آهو خود را بدیوار مسجد پنهانده میکرد تازی واقف میشد تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم مطهر بود گفت منم داخل شدم اثری از آن آهو ندیدم

از آنوقت ندر کردم که دیگر زوار حضرت رضا ع را اذیت نرسانم و هر وقت حاجتی دارم پناه باین قبر مطهر میبرم و از خداوند حاجتم را میخواهم و خداوند مستجاب میفرماید
مخفی نماند از این روایت شریفه استفاده میشود که در آن اوقات اطراف قبر مقدس آبادی نداشته چون آهو در صحرا چرا میکند نه در عمران و آبادی و شاید از آنروز حضرت را ضامن آهو گفتند که آهو پنهانده بقبر مقدس شد و نجات یافت

وشاهد بر شرافت این مسجد شریف آنستکه علامه مجلسی در تحفة الزائرین بسند معتبر از حضرت امام علی النقی (ع) روایت کرده که هر که را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت رضا ع را با غسل و نزد سر آنحضرت دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت نماز حاجت خود را از خداوند بطلب بدرستیکه مستجاب میشود (انشاء) مگر آنکه گناهی با قطع رحمی سؤال کند بدرستیکه موضع آن حضرت بقعه ایست از بقعه های بهشتی است

ظاهراً در زمان حضرت هادی هنوز صفه بالاسر مفتوح نشده و در مطلب اول گفتیم که بین قبر مقدس و دیوار بالای سر فاصله چندانی نبوده ، پس نمازی که بالای سر مبارک خوانده میشود باید در همین مسجد خوانده شود

الحاصل طول این مسجد شریف از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض آن پنج ذرع است

و فراش این مسجد مبارک سنک مرمر یشم نما است لکن نه بغوی فرشت تحت قبه مبارکه و ازاره این مسجد سنک مرمر است و فوق سنک مرمر کاشی های مرقع بسیار متنازی است و فوق آن آبنه کاریست تا سقف و در منطقه این مسجد قصیده ایست از سرخوش هروی که مطلق اینست اندر این و خشنده منظر و اندین فرخنده مسکن

کامده است آرامگاه مظهر لطف مهین

تاریخش هزار و دوست و هفتاد و پنج است و این مسجد شریف سه صه دارد

صه شرقی آن همانست که میروود زیر قبه منوره

صه غربی آن پنجره قره دارد بداز السیاده مبارکه

صه شمالی او قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد و معمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه است

واز این صه میروود بسجده پست سر و طول آن مسجد از مغرب بشرق است و تا راهرو مقبره حاجی

میرزا موسی خان هفت ذرع و نیم است و عرض آن سه ذرع است و در اوست صه که پنجره دارد

بتوحید خانه مبارکه که در آن صه است قبر مرحوم حاجی شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی و حاجی میرزا

علی اکبر قوام اللک شیرازی و صه دیگری است که پنجره دارد به راهرو سقاخانه و در اوست قبر

مرحوم حاجی سید معمد قصیر و برادرشان حاجی میرزا حسن مجتهد

در بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بسیار درشت بسنک معجر شده و اول

قصیده در صه ایست که میروود بسجده بالاسر و مطلق اینست

این مسجد فرخنده که بر مسجد اقصی

درد شرف از مشهد سلطان خراسان

و در ماده تاریخش گفته شده :

خرم بی تاریخ طرازش بشنا گفت

نیکو علی ماند ز عباسقلی خان

(۱۶۶۲)

الحاصل از این مسجد پست سر بتوسط صه کوچکی میروود برواق پست سر و ان صه کوچک

طولش از مغرب بشرق دو ذرع و نیم است و عرضش دو ذرع

در این صه است قبر مرحوم میرزا موسی خان و مرحوم حاجی میرزا حبیب مجتهد و بضی

میگویند ممر سر داب قبر مقدس حضرت هم از همین صه است و از این صه میروود برواق پست سر

که طول آن از جنوب بشمال تقریباً هفت ذرع است و عرض آن تا مریکه میروود بسجده زنانه شش

ذرع و نیم است

طرف جنوب این رواق صه شاه طهماسب است و طرف شمالش پنجره قره و در قره ایست

که میروود بتوحید خانه مبارکه

در بالای ازاره این رواق پست سر قصیده قا آبی بخط بسیار درشتی معجر شده و مطلع آن

قصیده اینست :

زهی بنزلت از عرش برده فرشت تو رونق

زمین زین تو معسود هفت کاخ مطبق

و در ماده تاریخش گفته :

پس از ورود سرود از برای سال طرازش

زهی زمین تو مسجود نه رواق مطبق

(۱۶۵۰)

و طرف شرقی این رواق مسجد زنانه است و آنسجده هفت ذرع طول دارد از جنوب بشمال

و سه ذرع عرض دارد و فرش این امکنه شریفه که مسجد پشت سر و رواق پشت سر مبارک و مسجد زنانه باشد سنگ مرمر است و ازارهٔ اینها سنگهای منبت است که با قلم آهنین بقسمی منبت شده که حقیقتاً معبر القول است و انسان مبهوت میشود که چقدر صنعت بفرج داده

مطلب چهارم - در خصوصیات و تواریخ قبه مبارکه رضویه و گنبد شریف

بدانکه اصل حرم محترم را بابوش اول که سطح مفرش آئینه کاریست و فوق ضریح مقدس

است عبدالله مأمون ساخت بجهت قبر پدرش هرون الرشید

تاریخ او تفضیلاً در دست نیست لکن اجمالاً معلومست که بعد از دفن پدرش هرون الرشید و قبل از شهادت حضرت رضا م ساخته شده و منافی نیست این با روایتی که جابر بن عبدالله الانصاری از حدیث قدسی نقل فرمود و در اوست تنصیب بامامت دوازده امام وقتیکه میرسد بام مقدس حضرت رضا ع میفرماید بقتله غریب مستکبر و یدفن فی المدینه التي بناها الجبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسر نه بسعد ابنه الع

مراد بعبد صالح اسکندر ذی القرنین است که نوقان یا طوس را او بنا نمود

و از این روایت استفاده نمیشود که حرم محترمها نیز اسکندر بنا نموده

گفتیم که ارتفاع این قبه مأمونی از زمین حرم تقریباً شانزده ذرع میشود و این قبه را که

مأمون ساخت بود امیر سبکتکین پدر سلطان محمود خراب کرد از عداوتی که با خلفاء بنی العباس با

حضرت رضا ع داشت و گویا این خرابی در حدود سنه سیصد و نود بوده و تا وقتیکه سبکتکین زنده

بود این مرقد مطهر مهجور و متروک بود و بعد پسرش سلطان محمود مرقد مبارک را بامر حضرت

امیر المؤمنین ع ساخت

در کامل این اثر است و جدد سلطان محمود عمارهٔ المشهد بطوس النبی فی قبر علی بن

موسی الرضا و الرشید و احسن عمارته و کان ابوه سبکتکین اخر به و کان اهل طوس یؤذون من بزوده

فمنهم من ذلك و کان سبب ذلك انه رأى امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع فی المنام وهو یقول الی

منی هذا فلم انه ع برید امر المشهد فامر بعمارته

در مطلع الشمس است که مباشر تمبیر سلطان محمود گنبد مطهر را سوری بن متزحاکم

نیسا بود بود و بعد معلوم نیست که عمارت سلطان محمود خراب شده باشد حتی در حمله اخیر طایفه

مغول و تانار که سابقاً گفتیم این حمله اخیره اشد تمام حلات مغول و تانار بود که این ایام العدید

و ابن اثیر نقل کردند و خربوا المشهد النبی فی علی بن موسی الرضا ع و الرشید حتی جعلوا الجیب

خرابا ثم صاروا الی هرات

چون از این حکایت معلوم نمیشود که حرم مطهر و قبر مبارکه مورد حمله و غارت و خرابی

واقع شده باشد زیرا که آثار باقیه از سنه پانصد و دوازده و ششصد دوازده که پنجسال قبل از این

حمله اخیری بوده باشند هنوز در ازاره های حرم مطهر باقی است و اگر غارت و خرابی بحرم مطهر

واقع شده بود این آثار از بین رفته بود پس شاید مراد این دو مورخ خبیر که نوشته اند و خربوا المشهد

الخ ، سائر آبادی های مشهد باشد نه قبر مبارکه و حرم مطهر

در مجالس المؤمنین است که در عهد سلطان سنجر سلجوقی ابو طاهر قمی قبه مطهره را

از مال خود اصالة یا کالة از جانب سلطان سنجر عمارت نمود انتهى

بنظر حقیر عمارت ابو طاهر قمی تأسیس نازده بوده نه تریسده. تعمیر خرابی، و اساس تازه ابو طاهر همان بوده که گنبد فوق را ساخته که سطح محدبش مزین است بگنجهای طلا چون از حدود سه چهارم که سلطان محمود قبه مبارک را ساخته تا حدود سه پانصد که ابو طاهر قمی قبه مبارک را ازمال خود اصالتاً یا وکالتاً ساخته معلوم نمیشود که در این مدت ساخته خرابی در قبه مبارک روی داده باشد

در مطلع الثمسی است که گنبد مبارک امام هشتم در زمان سلطنت سلطان سنجر ساخته شد و بنائیکه فوق مرقد مطهر است از سلطان سنجر است و مصالحش بسیار محکم و با دوام است، گویند در این بناه گل ارمنی با آب انگور و پشم بز مخلوط کرده که چنین بنای معکس شده انتهی ظاهرأ مرادش همین گنبد فوق باشد

جهت اقدام سلطان سنجر باین بناه و عمارت بنا بر نقل بعضی از مورخین اینست که گفتند: سلطان سنجر را پسری بود مبتلا شد برضه مزمن، آنچنان بیجهت معالجه و تئیر آب و هوا سفری نمود بطوس، در اراضی طوس روزی چشمش افتاد بآهومی، او را تماقب نمود، آهو داخل روضه مقدسه شد و بناه بآن مکان شریف برد آنچنان هرچه کرد اسب داخل روضه مقدسه نشد!

تحقیق کرد دانست که اینجا روضه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضاع است مشغول استشفاء بدهاء و توسل بآن امام همام شد در همان ساعت شفا یافت

قضیه را برض پدوش رسانید. سلطان سنجر بشفال الدین ابو طاهر القمی دستور داد و این بناه را ساخت بعضی این قضیه را نسبت بیسار ابو طاهر قمی داده اند

الحاصل قبه فوق شریع مطهر در حدود سه چهارم هجری ساخته شده و بانی آن سلطان محمود غزنوی بود، گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود در حدود سه پانصد هجری بود و بانی آن ابو طاهر قمی بود اصالتاً یا وکالتاً از مال سلطان سنجر

از زمان ساختن هر یک از این دو بناه شریف تا بحال معلوم نیست ساخته خرابی روی داده باشد و اگر در تهاجم طایفه مغول و تاتار صدمه بقبه مبارک یا بگنبد فوق وارد شده باشد تعمیرش بهمت والای سلطان محمد خدا بنده بوده که اول شیمه از سلاطین مغول است و بدست مرحوم علامه حلی شیمه شد و بسیار سعی کرد در تعمیر خرابی های چنگیزخان و پسرش تولیطان و حضرات مغول و تاتاریان که در مشهد مقدس و روضه منوره وارد کرده بودند

بدلیل آنکه از **تحفة النظائر** قاضی شمس الدین علی بن بطوطه نقل شده که گفت در سه هفتصد و سی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده از طریق جام بشهد مقدس مشرف شدم

قال والشهد المکرم علیه قبه عظیمة فی داخل زاویة تجاورها مدرسة و جیما ملیح البناء مصنوع العیطان بالقاشی و علی القبر دکابة خشب ملیسة بمفامح الفضة و علیه قنادیل فضة مطلقه و عتبة باب القبة فضة و علی بابها ستر حریر منجبة و هی مبسوطة بانواع البسط و ازاء هذا القبر قبر هرون الرشید انتهی

معلوم است که از سه ششصد و هفده که حمله عظیمة طایفه مغول و تاتار بشهد مقدس شد

که فرمودند و خبر بوالشهد النبی فی علی بن موسی الرضا ع والرشد تا سنه هفتصد و سی و چهار که این بطوطه مشرف شد حرم مطهر ملیح البنا بود و بعضی از زینت ها داشته شخصی که این آثار خیره از او بروز کرده باشد غیر سلطان محمد خدا بنده نبوده که سابقاً گفتیم او در سنه هفتصد و سه سلطنت نشست و در شب عید فطر سنه هفتصد و شانزده در شهر سلطانی از دنیا رفت و از حکایت این بطوطه چند مطلب استفاده میشود

اول - آنکه در آن زمان در جوار حرم مطهر مدرسه و مسجدی بوده اما مسجد ظاهر همین مسجد بالاسر مبارک است چون مسجد گوهر شاد در آن زمان نبوده و اما مدرسه اش معلوم نیست کجا بوده چون تمام مدارس حالیه مشهد مقدس تاریخشان بعد از تاریخ ورود این بطوطه بوده بشهد مقدس **دوم** - آنکه در آن زمان قبه مبارک که سالم بوده و دیوار های حرم مطهر مزین بوده بخشهای کاشی **سوم** - آنکه در آن زمان قبر مطهر حضرت صدوقی داشته مجلس بصفحه تفره و قنادیل و بعضی اذینتهای دیگر هم داشته

چهارم - آنکه در آن زمان از برای قبر هرون آنار و علامی بوده **پنجم** - آنکه سطح معذب گنبد مطهر خشت های مس است که روی آنها را طلا کشیده اند و شاعر میگوید :

هفت هزار و هفتصد و هفتاد و هفت خشت طلا
نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا
در منطقه گنبد مطهر کتیبه ایست جلی بخط علی رضای عباسی که بصفحه قش شده باین عبارت : « بسم الله الرحمن الرحیم ؛ من عظام توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة السنوية اللکوتية مروج آثار اجداده المصومین السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستمد بالجیشی ماشياً علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الاشراف وقد تشرف بزینة هذه القبة من خلص ماله فی سنة الف و عشر وتم فی سنة الف و ست عشر » انتهى
انشدکم بالله ملاحظه کنید که این شخص با این مرتبه و مقام عالی که دارد چه قسم اظهار حقارت باین دو بار مقدس نموده

اولا خود را خاک قدم خدام این آستان قدس محسوب نموده
ثانیا با این مقام سلطنت که داشته از اصفهان پیاده بزیارت حضرت مشرف شده
در مطلع الشمس است که **شاه طهماسب** گنبد مطهر را به آجرهای مطلا تذهیب نمود و یک منار قشنگی ساخت و او را نیز تذهیب نمود و دور مرقده ضریح طلائی نصب کرد
ایندو منافی باینکه دیگر نیستند چون شاید تذهیب شاه طهماسب تا زمان شاه عباس محو شده یا خستهای طلا را حضرات از بکیه سرقت نموده باشند یا بعضی را شاه طهماسب طلا کرده باشد و بعضی را شاه عباس

در زیر منطقه گنبد مطهر چهار ترنج است بچهار طرف که بانشاء محقق جلیل آقا حسین خوانساری بقطاع طلا نقش شده باین عبارت (من میامن منزه الله سبحانه النبی زین النساء بزینة الکواکب و وضع هذا القباب الملی بدور الدواری الثواب ان استمد السلطان الاحمد الاظم

والخاقان الاكرم الاصفه اشرف ملوك الارض حياً ونسباً واکرمهم خلقاً وادبا مروج ملهيب اجداده
الامة الجصومين ووصى مراسم آباءه الطيبين الطاهرين السلطان ابن السلطان شاه سليمان الموسوی
الصغوی بهادر خان بندهيب هذه القبة العرشية الملکوتيه و تزینها و تشرّف بتجدیدها و تصیّبها
اذ تطرق اليها الا نكسار و سقطت لبناها الفهبية التي كانت تشرق كالشمس في راحة النهار بسبب حدوث
الزلزلة العظيمة في هذه البلدة الطيبة الکرية في سنة اربع وثمانين و الف و كان هذا التجديد الجديد
سنة ست و ثمانين و الف كتبه مع درضا الامامی) انتهى

ابن رباعي نثر را مرحوم آقا حسين فرموده :

ای باد عجب طرب فزای میآمی
از طرف کد امین کف با میآمی
ای کرد چشم آشنا میآمی
از کوی که بر خاسته است بگو

مطلب پنجم - در خصوصیات و تواریخ و واقعات مطهره

بدانکه رواق جنوبی حرم مطهر دارالفاظ مبارکست که در قبله حرم مطهر واقع شد و قبله
دارالفاظ مسجد گوهرشاد است
بانی این بیت مقدس هم گوهرشاد آغا بانی مسجد جامعست زوجه مکرمه میرزا شاهرخ بن امیر
تیمور ، این بنای عالی مربع مستطیل است و طول آن از جنوب بشمال پانزده ذرع و نیم است و عرض
آن هفت ذرع و نیم

مقابل در حرم مطهر صه ایست که در او قبر عباس میرزا نایب السلطنه برتختلی شاه و پدر معشاه
است و از آن صه بنجره ایست بسجده گوهرشاد

در طرف راست کسبکه از حرم خارج میشود اولاً صه وسیعی است که میروید بدانجا که بعد
دو صه کوچکست که در صه اول قبر جلال الدوله پسر ناصر الدین شاه است و در صه دوم قبر
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه است پسر عباس میرزای نایب السلطنه و از این صه میرسد
بغزاته مبارکه حضرت رضاع

در طرف چپ کسبکه از حرم خارج میشود نیز صه وسیعی است که میروید به راهرو کسبکخانه
خدام و بکتابخانه مبارکه ، بعد بقرینه طرف راست نیز دو صه کوچکست که در صه اول قبر فریدون
میرزای فرمانفرما پسر نایب السلطنه است و در صه دوم قبر رکن الدوله برادر ناصر الدین شاه است
از او دارالفاظ سنگهای منبت است که با قلم ریز کنده شده باشکالیکه حقیقتاً محیر العقول
است در بالای ازاره در اطراف قصیده بسنگ مجبر شده از حکیم قافآنی و جمله آن اشعار چهل و هفت
بیت است ، از آن قصیده است این چندشعر

زاده خیر البشر فرمانروای خیر و شر
مهبط وحی و کرامت معدن صلق و سداد
ضعة موسی بن جعفر بوالحسن کز غم بحر
جسته در مقصوده و حمت روانش افراد
گر ز عیش رازگومی عنده ام الكتاب
ور بکاش راه جوئی دونه خرط القناد
میر و ماور و نور و نار و وحش و طیر و انس و جان
جمله زوجیند زرق و جمله زوخواهند زاد

بالای این کتیبه آئینه کار بست تاسف که حسام السلطنه بانی آن بوده و زمین دارالفاظ
فلاستک مرمر است سابق بختهای کاشی بزرگ مفروش بود و در روی فرش کاشی دو دوده
قصیده رسم بود که مطلعش این بود

زهی کاخ هابونی که رو بندش مدام از در
خلایق خاک باموگان ملایک گردن شهبهر

رواق غربی حرم دارالسیاده مبارکه است که طرف راست حرم واقعست و قبله اونیز

مسجد گوهر شاد است

این بنای مبارک هم نیز از گوهر شاد آفا است - طولش از جنوب بشمال تقریباً سی و دو ذرع است و عرض آن مختلف میشود، وسطش سدس طوریست و این رواق بزرگترین رواقهای حرمت، از دارالعباط که وارد دارالسیاده میشود مقابلش صفا و سیمی است و در آن صفا مقبره مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم که در سه هزار و دویست و نود و هفت مرحوم شد و در این مکان دفن شد و پشت سر او اطلاق مانندیت که در آن قبر جمعی از علمای اعلام است مثل مرحوم حاج سید عباس شاهرودی و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی و مرحوم حاج ملا محمد علی فاضل و مرحوم آقا میرزا علی اکبر بروجرئی

از این قسمت سدس که میروید به طرف جنوب مقابل دریست که بابوان مسجد جامع باز میشود و طرف راست کسیکه میروید بسجده جامع صفا ایستکه قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجرئی است و طرف چپ صفا که در او قبر مرحوم حاج شیخ محمد تقی مجتهد بجنوردی است و از این قسمت سدس که به طرف شمال میروید مقابل دریست که بسقاخانه مبارکه باز میشود طرف راست کسیکه میروید رو بآن در بنجره تیره ایست که پشتش مسجد بالاسرحرم مطهر است و طرف چپ مقابل بنجره تیره مسجد کوچکی است بسیار زیبا طول این مسجد چهار ذرع است و عرض آن سه ذرع و بعضی از علماء گفتند که حضرت رضا (ع) در این مسجد نماز گذارده و در کتیبه این مسجد اشعاری است مشتمل بر مصومین ع و مطلقش اینست

احمد المختار نور الثقلین

صل یارب علی الشمس الضعی

و زمین دارالسیاده مبارکه سنک مرمر است و ازاره آن بقدر نیم ذرع سنک مرمر است و بالای آن باندازه یکذرع و نیم تقریباً کاشی معرق است و بالای آن قمیصه ایست از مرحوم صبوری بخط نستعلیق از خطاط مشهور میرزا آقای خوشنویس که بسنک معبر شده و او هفتاد و چهار بیت است و مطلقش اینست

قدسیانرا بردش پیوسته روی النجا است

در گهی کابینه اش آتین عرش کبریاست

و تاریخش سنه هزار و سیصد است
در بالای ازاره صفا که میروید بدارالعباط چند شعر بخط نستعلیق متنازی حجاری شده و

مطلقش اینست

نوده خسرو انجم بسکنت مسکن

بکاخ هالی شاهنشاهی که بر در او

زین مرقد او رشک وادی امین

مهبین نتیجه موسی که کل خطاطوس

و تاریخش هزار و دویست و هفتاد و یکست

در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالعباط میشوند اشعاری بخط نستعلیق جلی کتیبه شده و از آن اشعار معلوم میشود که در سنه هزار و هشتاد و چهار در عهد شاه سلیمان که در مطلب سابق گفتیم زلزله شد که گنبد مطهر شکست خورد و خشت های طلای گنبد افتاد و این زلزله بدارالسیاده مبارکه هم خرابی وارد نمود و مرحوم شاه سلیمان که گنبد مطهر را مرمت و تعمیر نمود دارالسیاده مبارکه را هم تعمیر نمود در سنه هزار و هشتاد و چهار و آئینه ابن بیت شریف را رکن الدوله نمود بامر مرحوم ناصرالدینشاه در سنه هزار و سیصد

رواق شمالی حرم محترم توحیدخانه مبارک است در مطلع الشمس است که بانی آن مرحوم ملامحسن فیض است و طول آن از مغرب بشرق شانزده ذرع و نیم است و عرض آن معتدلتان میشود، در طرف جنوب در تفره و پنجره تفره مفتوح است بحرم مطهر که میرود برواق پشت سر رو بروی آن در طرف شمال توحیدخانه مبارک صفاست که در آن قبر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار است که در سنه هزار و دوست و هشتاد و چهار از دنیا رفت و در آن صفا دفن شد بشت سر این صفا پنجره عالی است بصحن عتیق و طرف غربی توحیدخانه در می باشد و به ایوان طلاس صحن عتیق و از طرف شرقی آن در می باز است بگنبد اهد و در دیخان و فرش زمین سنگ مرمر است و ازاره آن سنگها منبت است مثل ازاره دارالاحفاظ، دیوار و سقف آن آینه کاری است مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار از ادا مرمت و تعمیر نمود

رواق شرقی حرم محترم که در پایین بای مبارک خارج میشود گنبد حاتم خان است طول آن از مغرب بشرق یازده ذرع است عرض آن هشت ذرع از حرم که خارج میشود سمت راست زاهدیست که میرود براهرو کشیکخانه و طرف چهارمی است که میرود بگنبد اهد و در دیخان و رو بروی دوب حرم صفا و سیمی است که میرود بدارالسیاده درست راست کسیکه از حرم خارج میشود صفاست که در او قبر مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله پسر عباس میرزای نایب السلطنه است

و فرش گنبد حاتم خان سنگ مرمر است و ازاره آن سنگهای منبت است مثل ازاره دارالاحفاظ و توحیدخانه

فوق ازاره تقریباً بیست و یکت قصیده است که مطلعش اینست
 مهین سلاله زهراء علی بن موسی که مادحان دوش را ملک کعبه غلام
 و در ماده تاریخش گفته

نوشته خامه خرم برای تاریخش از او شماره بماند بعالم این آثار
 (۱۲۶۹)

فوق ازاره تا سقف کاشی مرقع بسیار اعلا است که قبشش از طلا بیشتر است

در تاریخ عالم آراء است که حاتم خان امین الدوله شاه عباس کبیر بوده و اصلاً اهل اردوباد بود و در سلطنت شاه عباس کبیر لقب اعتماد الدوله داشت و این لقب در آزمان مرادف بود با صدراعظم در بعضی از تواریخ است که حاتم خان از اصفا مرحوم خواجه نصیر طوسی بوده و اولاد او در اردوباد آذربایجان سکنی دارند

در فردوس التواریخ مرحوم فاضل بسطامی فرموده حاتم خان بیگلریگی مرو بوده و قبرش هم در زیر همین گنبد است که خود ساخته و آخر گنبد حاتم خان پنجره بزرگ آهنی بود و پشت آن پنجره مداحان مدح و منقبت میخواندند بعد که صحن جدید را ساختند آن زمین بین گنبد حاتم خان و ایوان صحن جدید را اهد یارخان آصف الدوله در سنه هزار و دوست و پنجاه و یک که والی خراسان بود بیت و رواقی ساخت مسی نمود بدارالسهاده انتهى

و عرض آن ده ذرع است از جنوب بشمال و طول آن دوازده ذرع است بنیر دو صفا بزرگی

که در جنوب و شمال آن هست که صفا جنوبی قبر مرحوم آقا میرزا ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا علی اسفرخان صدراعظم است که در سن هزار و سیصد دفن شد
وصفا شمالی قبر مرحوم میرزا سیدخان وزیر امور خارجه است که در سن هزار و سیصد و یک
نشش را از طهران وارد مشهد مقدس نمودند و در همین موضع دفن کردند و زمین دارالساده مبارکه
و ازاره آن سنک مرمر است و فوق ازاره قصیده مرحوم صبوری بخط بسیار خوب روی سنک مرمر
مصحف شده مطلق اینست

جدا دار همايون سعادت دستور

بارك الله حريمي که بود خاک درش

و فوق آن تا سقف آینه کاری و بانی این تصیرات از سنک مرمر فرش و ازاره و کتیبه و آئینه

کاری مرحوم میرزا علی اسفرخان اتابک اعظم است که بجهت خیرات روح والد خود چهل و پنج هزار تومان
خرج کرد و این رواق مقدس را تزئین نمود

و در زاویه شرقی رواقهای مقدسه گنبد افشوردیخان است و او بنامی است مشن و بسیار مستحکم
ساخته شده و اطول زمین او یازده ذرع است و اقصی آن هشت ذرع و نیم است تقریباً و زمین بهشتهای
کاشی مفروش است و ازاره او سنک مرمر است و هشت صفا دارد و در صفاها نکت بخط نکت بکاشی مرق
بسیار متنازی و ولادت و رحلت مصومین سلام الله علیهم اجمعین و بعضی از احادیث معتبره نوشته شده از
صفا شمالی آن می رود بتوحیدخانه مبارکه و از صفا شرقی آن می رود بکفش داری صحن حقیق و از
صفا جنوبی می رود بدارالساده مبارکه و از صفا غربی آن می رود بگنبد حاتم خان و در این صفا این
رباعی بخط نستعلیق بکاشی مرق نوشته شده

جبریل ز مرش آمد و حوران ز نیم

هدأ بر خود بر دم مقراض دهند

از بهر طواف شه فردوس حریم

شاید که بدین وسيله گردنمقیم

و بانی این گنبد شریف افشوردیخان است که دولطنت شاه عباس کبیر بیگلریگی فارس بود و بعد
بواسطه نیکی و خدمات شایسته قابل همه قسم مراسم ملوکانه شد

آخر الامر شاه عباس او را احضار باصفهان فرمود و مفتخر نمود بایالت فارس و لکن در واقع
منصب سعادت داشت دوسه هزار و بیست و یک دوشیراز از دنیا رفت و جنازه اش را حمل نمودند بشهد
مقدس و در زیر همان گنبدی که خود ساخته بود دفن شد و بین صفا جنوبی و شرقی صفا بزرگی است
که از او می رود بدارالضیافه مبارکه و گویا اول درب حرم مطهر از همین راه بوده که می آمدند بگنبد
افشوردیخان و از آنجا مشرف میشدند بحرم مطهر چون در دارالضیافه سرد بسیار عالی هست و
کاشی های مرق بسیار متنازی دارد و دارالضیافه را جناب مستطاب اجل اشرف آقای حاج میرزا محمد
علی قائم مقام رضوی دام اجلاله که رئیس و سرسلسله سادات رضویست در سن هزار و بیست و پنج
تعمیر قابلی کرد و ملکی را وقف فرمود و چند نفر حفاظ معین کرد که صبح و شام حاضر شوند و آنجا
قرات نمایند و از دیوار شرقی او راهی است بصحن جدید و از دیوار شمالی او بکراهی است
بصحن حقیق و غالباً مجالس عمومی آستانه مقدسه هر آنجا منعقد میشود و در زاویه جنوبی رواقهای
مقدسه یتیمی است مسی برای کشیکخانه و طول آن از مغرب بشرق تقریباً هشت ذرع است و عرض
آن تقریباً هفت ذرع است و زمین آن سنک مرمر است و ازاره آن سنک میاهست و فوق آن تاسف

آینه کاریست و در مغرب آن باب وسیعی است بدارالخطاط و در مشرق آن باب وسیعی است بدمرسه علی‌تهی میرزا و فضلا عنوان مدرسه بودن ندارد بلکه فوقانی غربی آن کتابخانه مقدسه و مرافق آن است و تختانی آن کشیخانه خدام است و فوقانی جنوبی آن اطلاق تشریفات است و بسیار باشکوه و طویل و عریض است و تختانی آن حبرات خدام است و فوقانی شمالی آن حجره متعلق پیشخدمت باشی آستانه مقدسه است و تختانی آن فخرخانه حضرتی است و فوقانی و تختانی شرقی آن جزو حبرات صحن جدید است و مسکن سر کشیکها و خدام است و در زاویه شمالی رواقهای مقدسه بنا، مرهم مستطیلی است مسی بر اهر و سقاخانه و طول آن از جنوب بشمال شش ذرع است و عرض آن پنج ذرع و نیم است و زمینش سنگ مرمر است و ازاره آن سنگ سیاه و بالای آن سقف آینه کاریست و در شمال آن درب وسیعی است که بایوان طلای صحن عتیق باز میشود و در جنوب آن درب وسیعی است بدارالسیاده مبارکه و در مشرق آن نزدیک درب دارالسیاده پنجره آهنی دارد بآخر مسجد پشت سر که قبر مرحوم حاج سید محمد قنبر است و در نزدیک درب ایوان طلا نصف دایره گلدسته بالای ایوان طلا است که نصف دیگر آن میان دیوار است و در مغرب آن یکپارچه سنگاب معجوف بسیار بزرگ ضعیفی است که تهریا دو کر آب بگیرد و در اطراف آن سنگاب بغط و اضعی حیماری شده «السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولا ملوک العرب و المعجم سلطان ارضائه حافظ بلاد الله مجد السالك هلاک الدولة والدین نجات الاسلام و المسلمین ظل الله فی العالمین کهنف الثقلین سلطان الغائبین ذوالنقاب و السناصب محمد بن محمود اعزاه انصاره» بتاریخ اواخر شبان سنه بانصد و هفتاد و هفت و پشت سر سقاخانه حجره ایست که فضلا متعلق بحاجب التولیه است و فوق این حجره گنبد کاشی است و معلوم نیست که گنبد از کیست بجهت چه ساخته شده

مطلب ششم - در خصوصیات و تواریخ درهای واقعه در حرم مطهر و رواقهای مقدسه

بدانکه در آستانه مقدسه دو درب طلاست و هیچجده درب لقره و سه درب چوبی که از اطلا نفیس تر است:

اول درب طلایی که از دارالخطاط داخل حرم مطهر میشوند این درب در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو در توبت میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی طلا شده، آیات و احادیث زیادی در او به طلا نقش شده و در اطراف این در نوزده شراز فسیله مرحوم میرزا محمد علیخان سروش به طلا نقش شده، در آخر آن قصبه است:

گویی این خرم حرم خلدی بود پر رنگ و بو لیک خلدی بر دوش یکمته ایلیس لیلین

کلك مشکین بر درش از بهر تاریخش نوشت بوسه زن بر این در و پا نه بفر دوس برین در کاشی‌های اطراف چهار چوب اشعاری که منسوبت بمرحوم خواجه نصیر طوسی نوشته شده

لوان عبداً اتی بالصالحات غذا بود گل نبی مرسل و ولی

وصام ما صام صوام بلا ملل و قسام ما قام قوام بلا کسل

و عاش فی الدهر آلافا مؤلفه عار من اللذنب مصوم بلازل

فلیس فی العشر یوم البعث ینفمه الا یحب امیر المؤمنین علی ع

در دوربایه درب پیش روی مبارک بروی کاشی چینی مانندی بسیار ممتاز بخط ثلث برجسته

کتیبه است و درست یسار کسیکه وارد روضه مقدسه میشود مسطور است

« من عمل العبد المذنب علی بن محمد المقری فی تاریخ غرة جمادی الاولی سینة انی عشروست
ماه غزاه له ولوالديه ولجميع المؤمنین والمؤمنات بعهد وعترة الطاهرین »

در یشانی همین درب شعر این نواس را نوشته که در مدح حضرت رضا (ع) میگوید

مطهرون تقیبات نیابهم	تجرى الصلوة علیهم اینسا ذکرُوا
من لم یکن علویا حین تنسبه	فنا له فی قدیم الدهر مفتخر
الله لا بری خلفا فاتحتمهم	صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فاتم اللآء الاعلی و عندکم	علم الکتاب و ماجات به الورد

دوم - درب طلای پالین پای مبارک که از گنبد حاتم خان وارد حرم مطهر میشود

این درب طلای خالص است و تاریخش هزار و دوست و هفتاد و چهار است

در ترنجهای او بعضی از احادیث شریفه بطلاش شده و مزین است باین قصیده که مشتمل است
باسامی سامیه ائمه اطهار و آن پانزده بیت است، مطلعش اینست

صل یارب علی شس الضعی احد المختار نور الثقلین

و نیز این قصیده بسیار عالی از سروش در آن درب طلاش شده و او شانزده بیت است و

مطلعش اینست:

در حریم علی بن موسی جعفر ع	زهی بروی خلابیق در سعادت و فر
دویکه ساید کیوان بر آستانش سر	دریکه خواهد رضوان ز پرده دارانش
بدو چه گفتم، بگفتم حجاب خویش معر	سپهر خواستکه باشد بر این درواز حجاب
بدو چه گفتم، بگفتم که آب خویش میر	بهشت گفتم که هستم بصحن او مانند
زنده بر در این بارگاه شمس و قمر	بجای حلقه زرین و حلقه سببین
بغسله نازد از این روضه توده اغبر	برش باله از این بقعه عالم سظلی

این درب نیز در تولیت مرتبه دوم عضد الملک طلا شده

سوم - درب نقره پشت سر مبارک که از توحید خانه وارد حرم مطهر میشوند

این در مشبکست و طرفین آنهم پنجره قره است، تاریخش هزار و دوست و نود و

چهار است که در تولیت میرزا سعید خان متولی و ذریه امور خارجه از قره آستانه مقدسه که در خزانه

موجود بود ساخته شده، و در آن درب اشعار صبوری نقش شده، مطلعش اینست

این در از کیست که از روی نیاز هرش دادار ووا برده ناز

چهارم - درب نقره که از دارالعباده وارد دارالفاظ میشوند

بانی آن سلطان مراد میرزای حمام الملطنه پسر عباس میرزای نایب السلطنه است در آن

قصیده صبوری ملک الشعراء نقش شده و آن بیست و هفت بیت است مطلعش اینست

این در قدس از رواق کیست که ساید پشته بر نه رواق طارم اخضر

و در ماهه تاریخش گفته :

گفت صبوری برای سال طرازش اکنون سلطان مراد یافته زین در

مخفی لعلاد لطف ابن مصراع تاریخ

پنجم - درب نقره که از سر کشیکخانه وارد دارالحفاظ میشود
بانی آن نیز **حسام السلطنه** است، در آن نیز قصیده صبوری نقش شده و آن یست و هشت یست
است، مطلقش اینست:

بیارگاه سپهر اشتباه سبط رسول که جن وانس بخاک درش بود محتاج
و در ماده تاریخش گفته

یکی نهاده بر این دسرارادت و گفت نهاده اند بر این درشهان عالم تاج
(۱۲۸۹)

ششم - درب نقره که از مسجد گوهرشاد آغا وارد دارالسیاده میشود
این درب را **الهی الدوله** زوجه ناصرالدین شاه بانی شد در سنه هزار و دویست و هشتاد
و چهار که با مرحوم ناصرالدین شاه بزیارت مشرف شد، در ترنجهای آن بعضی از آیات شریفه و
اخبار مقدسه نقش شده

در دوره این درب بعضی نستعلیق بسیار خوب قصیده مینا نقش شده و آن یست و سه یست است
از آن اشعار است این چند شعر:

نور حق طور تجلی پور موسی شاه طوس شبل زهراه سبط یثیمبر سلیل حیدرا
مظهر بزدان خداوند قضا فرمان رضا کاستان عالیش از عرش اعظم بر ترا
علت ایجاد عرش و کرسی و لوح و قلم باعث تکوین خاک و آب و باد و آذرا
بی نیاید شبه او غواص قدرت تا ابد گر برون آرد ز بحر آفرینش گوهرها
قلزم ایجاد را هم کشتی و هم ناخدا کشتی ابداع را هم بادبان هم لنگرا

هفتم - درب نقره که از راهرو سقاخانه وارد دارالسیاده مبارکه میشود

بانی آن **امین اقدس** زوجه مرحوم ناصرالدین شاه است

در در ترنج بالای آن یک مصرع بطلا نقش شده « قال رسول الله ص » در زیر آن ایضاً بطلا
این یست نقش شده

درگاه رضا در دولت شه ناصرالدین کرد این در را مهین بانوی عظمی قره آگین

در ترنج بالای آن مصراع دیگر بطلا نقش شد « انامدینه العلم و علی بابها »

در زیر آن ایضاً بطلا این یست نقش شده

بهر تاریخش یک آمد از عرش و گفتا از امین اقدس این در به مقدس یافت آیین

(۱۳۰۷)

هشتم - درب نقره که از کفشداری صحن عتیق وارد ایوان طلا میشود

در آن قصیده گرامی نقش شده، مطلقش اینست

این در عالی که سوده جبهه خود را در بر آن نه روان گنبد مینا

در ماده تاریخش گفته شده

از بی تاریخش گفت حاجب این در باب چنانی گشوده گشته از اینجا

(۱۲۵۲)

در سلطنت محمد شاه و تولیت حاج موسی‌خان ساخته شده
نهم - درب نقره که از ایوان طلا برآورد سقاخانه می‌رود، و در آن قصیده از پریشان تش
 شده و از آن قصیده است:

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله
 عرشیان بهر طوافش کاروان در کاروان
 بار بر بندند هر دم جانب ارض و سما
 بال بکشایند هر گه بر مکان و لا مکان
 با چنین رتبت بود یا لیتی کنت تراب
 عرش را بر خاک پاک حضرتش ورد زبان
 در ماده تاریخش گفته :

کلك مشكين پریشان سال تاریخش نوشت
 درگه شاه ولایت بوسه گاه انس و جان
 (۱۲۴۶)

این درب هم در تولیت **حاجی میرزا موسی خان** نقره شد
 در چهارچوب این درب اشعاری بنقره رسم شده منجمله این شعراست
 خدیو خاک خراسان و شاه خطه طوس
 امین دین خداوند و شرع پیغمبر ص
 در ماده تاریخش این شعر نقش شده
 بناه اهل زمین در دو عالم است این دم
 قلم گرفت بتاریخ سال سرخوش و گفت
 (۱۲۷۲)

معلوم میشود خود درب مقدس در تولیت حاجی میرزا موسی‌خان نقره شده و چهارچوب آن قبل از
 تولیت وزیر نظام نقره شده

دهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن عتیق بقرآنخانه مبارکه مشرف میشوند
 در ترنجبهای این درب بعضی از آیات شریفه و احادیث نبویه نقش شده و بانی آن مظفرالدوله
ابراهیم خان خصمه است در آن قصیده نقش شده و از آن قصیده است:

فروغ دیده زهراء علی بن موسی
 لیل حیدر صفدر قسیم جنت و نار
 مسیح درس سخن خواند در درب! نش
 وزان سپس دم جانبش یافت درگفتار
 تاریخش ۱۲۷۴ است

یازدهم - درب نقره که از ایوان طلا وارد توحیدخانه مبارکه میشود و آنرا امیر نظام
حسین علی خان گروسی تقدیم کرده، در ترنجبهای آن بعضی از سوره آیات قرآنی و احادیث نبویه نقش شده
 و قصیده از سرخوش نیز در او نقش شده و در ماده تاریخ آن گفته

نکرده فکر بتاریخ سال سرخوش و گفت
 بحق حق که در این در نشد کسی مایوس

(۱۲۷۳)

دوازدهم درب نقره که از گنبد الله‌وردیخان وارد توحیدخانه مبارکه میشود
 بانی آن زوجه سهام الدوله حاکم بجنود است، در حدود سه هزار و سیصد و بیست
 تقدیم آستانه مقدسه شده

سیزدهم درب نقره که از مدرسه علیتی میرزا وارد راهرو کوشیکخانه میشود، این درب را
 نصیرالملک شیرازی در زمان تولیتش از نقره آستانه مقدسه که در خزانه ذخیره شده بود ساخته

چهاردهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن جدید وارد راهرو دارالسعاده میشود در ترنجبهای این درب بعضی از احادیث نقش شده و قصبه در آن نقش است و در ماده تاریخش گفت
بطلع سر مطلع افزود و گنتا
زهی زین در فیض و باب مواهب
(۱۲۷۸)

در تولیت میرزا جعفر خان مشیرالدوله ساخته شده
پانزدهم - درب نقره که از راهرو دارالسعاده وارد دارالسعاده میشود
و آن چهار ترنج دارد، در ترنج بالای مصراع چپ نقش شده بخط ثلث «فی ایام دولت السلطان
الاعظم والفقان العظم ابوالمظفر ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه»
و در ترنج پایین همان مصراع نقش شده «و تشرف بتفضیض هذا الباب الشریف الواقع فی البقعة
التي هی والله روضة من ریاض الجنة ومن دخله كان آمنا»
و در ترنج بالای مصراع راست درب نقش شده «قد استمد مؤتمن السلطنة العلیة مقرب الحضرة
الرضویة ذوالریاستین میرزا فضل الله التولی. ذوالشوكة البیة وزیر نظام»
و در ترنج پایین این مصراع نقش شده «و باصابت سعایت تراب آستان سلطان ابوالحسن (ع)
ابوالحسن الشریف العسینی سرکشیک الغامس (۱۲۷۰)

شانزدهم - درب نقره که از صحن عتیق وارد کفشداری بزرگ میشود
بانی آن مشیرالدوله است که در سنه هزار و سیصد و یست و سه در تولیت میرزا کاظم آقا
داماد مرحوم ناصرالدین شاه تقدیم نمود

هفدهم درب نقره که از صحن عتیق وارد کفشداری کوچک میشود
بانی آن آصف الدوله شاهسون است، این درب هم در حدود تاریخ درب سابق ساخته شده
هیجدهم - درب نقره که از صحن جدید وارد کفشداری قائمینی ها میشود، بانی آن
مرحوم حاجی سید محمد رئیس التجار یزدی است در حدود سنه هزار و سیصد و سی و
پنج هجری

نوزدهم دربی که از ممرسقاخانه میرود بدارالسیاده پشت درب نقره که امین اقدس بانی
آن بوده و این درب از چوب شمشاد است و منبت کار است
در بالای چهار چوب این درب بخط برجسته در چوب کنده شده « امر بتجدید الباب من خالص
ماله العبد المذنب الراجی ناصرالدولة والدين شمس الدين السعباني تقبل الله منه فی تاریخ سنه خمس
وثلثین و سبع مائة بمثل استاد علی التجار النیشابوری»

یستم - دربی که از ایوان طلای صحن عتیق وارد توحیدخانه میشود پشت درب نقره که
امیر نظام گروسی تقدیم کرده، این درب هم نیز از چوب شمشاد است، در حاشیه آن سوره مبارکه
جمعه منبت کاری شده. بعضی سوره قرآنی دیگر
یست و یکم دربی که از توحیدخانه داخل حرم و روان پشت سر میشود علاوه بر درب
نقره، و این درب هم از چوب شمشاد است و منبت مشبکست

در حواشی وصفه نوشتن اشعار دعایی و خطبه که مشتمل است بر اسماء و القاب مقدسه چهارده
معموم بخط برجسته از چوب کنده شده

در دورم چهارچوب طرف توحید خانه سوره مبارکه «عم» و سوره «صبح اسم ربك الاعلی» و بعضی از سوره و آیات شریفه دیگر بخط جلی منبت شده، محتسبست که بانی و خطاط و تقار و نجار این سه درب یکی باشد

انصافاً این سه درب براتب از درب طلا نفیس تر و جلوهشان بیشتر است بلکه از عتیقه‌های دنیا محسوب میشود چون اینها منبت و ریزه کاری شده بقلم و سوره و آیات و احادیث بخط نیک بسیار اعلی در آنها منبت و منقش شده و خیلی صعب است که فولاد ضریح مطهر از کثرت تمبیل و استلام ساییده شده و خطوط این دربهای مقدسه با آنکه از چوب کنده شده و تاریخشان هم مقدمت از تاریخ نصب ضریح مقدس مملک نه ساییده شده و: کنده شده

مطلب هفتم - در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق

و آن در شمال روضه مقدسه و پشت سر حرم مطهر است طول آن از مغرب بشرق هفتاد و هشت دوهست و عرض آن شصت ذراع است جمعا مساحت این صحن مقدس پنجهزار و صد و شصت دوهست بانی نصف جنوبی آن **امیر علی شیر** وزیر سلطان حسین باقر ابن میرزا منصور بن میرزا باقر ابن شیخ عمر بن امیر تیمور بود که در سنه هشتصد و هفتاد و دو این نصفه صحن را بنا نمود و یک در صحن امیر علی شیر فضلا کشیکخانه در بانهاست و در دیگر معاذی آن بازار زرگرهاست و در وسط آن ایوان طلاست

این ایوان مقدس آنچه زیر طاق است طولش از مغرب بشرق نه دوهست و عرضش هفت ذراع و نیم است و فرش زمین این ایوان سنگ مرمر است و ازاره آن سنگ مرمر پشم‌نای قدناست و میتوان گفت سنگ‌های ازاره این ایوان مقدس از نفایس است و بالای ازاره کتیبه ایست که بعضی از احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بخاری بسنگ محجر شده بخط نستعلیق بسیار خوب فوق این کتیبه خشتهای طلا است تا سقف و در محراب ایوان قصیده به طلا هتس شده و آن قصیده یستو پنج بیت است و مطلع آن قصیده اینست

حیدا این منظر اهلا که فردوس برین
 بردر صحنش چه زامرا صد اذت جبهه ساستد الخ
 از این اشعار چنین مستفاد میشود که این ایوان مقدس را با گلدسته فوقش **نادر شاه** طلا کرده و در آخرش نوشته کتبه **محمد علی بن سلیمان الرضوی** غفر ذنوبها فی شهر سنه خمس و اربعین و مائة و الف

این ایوان مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار در تفرقه که در ایوان است دارد و در منطقه ایوان فوق این غرفها کتیبه در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بر مری نقش شده در پایه قبلی ایوان زرد راه رو سقا خانه قصیده از مرحوم **ناصرالدین شاه** مرمر محجر شده و مطلعش اینست

بودی ز ازل ای سبب ایجاد عدم را
 نزد ملك العرش تو مقصود حرم را
 بر يك كف دست تو نهاده است خداوند
 گرداب هتاب خود و دریای کرم را
 و در آخرش میگوید :

سلطانی عاصی است که در دامعاصی است رحمی که عقوبت به روا حید حرم را در کتیبه سر در ایوان طلا سوره مبارکه که بعضی بخت کاشی رقم شده و دو دوره آن بخط

کوفی زرد بعضی از سوره مبارکه پس رقم شده

و در پیشانی این سر در بخط زرد بسیار متنازی بروی کاشی معرق مسطور است فی اہام دولة السلطان الاضخم و العاقان المحظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والجمہ شاه سلطان حسین میرزا باقر خلدافہ ملکہ پہلوی ایوان طلا دو کفش داری بسیار با شکوہی است و خیلی مناسب

است کہ این رباعی در آندرج شود

هذا الافق البین قد لاح لہدک

فاسجد متدللا و طغر خدیگ

ذاطور سینین فانقض الطرف به

هذا حرم الہرة فانخلع نعلک

ایضا این رباعی را کہ مرحوم ناصرالدین شاه فرموده :

در طوس جلال کبریا می بینم

می برده تجلی خدا می بینم

در کفشکن حریم بود موسی

موسی کلیم با عصا می بینم

دیگری گفت :

در کفشکت ستادہ جبریل امین

چاروب کشد بگیسوی حور العین

سازند لہار کفش زوار ترا

کحل البصر ملایک علیین

مقارہ کہ بالای ایوان طلاست ظاہر شاه طہاسب پسر شاه اسمعیل صفوی او را ساخته چنانچہ

در مطلب چهارم از مطلع الشمس نقل شدہ

از اشعاریکہ در محراب ایوان طلا نوشتہ شدہ کہ آغا ذکر شد معلوم شد کہ طایب این گلدستہ را نادر شاه کردہ و از تاریخ کتیبہ گلدستہ نیز معلوم میشود چون کتیبہ اش صلوات بر حضرت رسول ص و آلہ طاهرین است سنہ ۱۱۴۲ ہجری در زیر خشتہای طلا بخت بنانی آبہ شریفہ انا لفتحنا لک فتحا مبینا را نوشتہ .

نصفہ شمالی این صحن عتیق را مرحوم شاه عباس کبیر بانی شدہ

چنانچہ در تاریخ عالم آراست شاه عباس کبیر در سنہ ہزار و صد و بیست و یک مشرف

شد بزیارت حضرت رضاع و امر فرمود کہ صحن مقدس را وسعت دهند و خیابانی از دروازہ غربی

شہر تا دروازہ شرقی بسازند و آب چشمہ کلسب را ہم از دروازہ غربی داخل شہر کنند کہ از وسط

شہر بگذرد تا برسد ب صحن مظہر و از دروازہ غربی خارج شود مسلمانان را احضار فرمود و پرودی

مقصود سلطان را انجام دادند این آب چشمہ کلسب است بر گات زیادی دارد

در دارالسلام از تہ الاسلام نوری از کتاب جبل التین سید شمس الدین نقل فرمودہ از

کربلائی مؤمن گفت صحن درسفر زیارت حضرت رضافریق ہدم باشخص کوری و طہای او را ہر شب تمہد کردم

تا وارد مشہد شدیم در میان کاروانسرای منزل کردیم

شب کہ شد آندریق کورمان نیامد

چون وقت سحر شد در عالم رؤیا دیدم گویا داخل صحن مظہر قدم در طرف پنجرہ شخص

بردگوازی نشسته بود و دو نفر مقابلش ایستادہ بودند

ناگاہ صدایی از میان حرم مظہر بلند شد کہ بکنفر میگفت : « اشغلی با مولای »

بس آن بزورگوار بیکی از آن دو نفر فرمود: چند قطره از این آب بدو چشمش بچکانید
 پس من از خواب بیدار شدم، غسل کرده و داخل حرم مصهر شده، دیدم رفیق چشمهایش صحیح
 و سالم در میان حرم مشرفست
 گفتم چه هد که شفا یافتی؟

گفت: آمدم زیارت رستم بیالاسر مطهر و از حضرت شفای چشمم را خواستم چیزی فهمیدم بجز
 آنکه چندقطره آب ریخت میان چشم و شفا یافت:

بعد معلوم شد همان وقتی بود که من آن خواب را دیده‌ام
 گویا بعضی از تعمیرات یا بعضی از بناهای صحن شریف عتیق بهیست والای شاه عباس ثانی
 بوده چنانچه هر دو جا اسم ایشان کتیبه شده

اول در یشانی سردرب ایوان عباسی بخط زرد بسیار خوب نوشته است
 (امر بتسمیر هط العمارة المباركة الرضوية السلطان الاعظم والعاقدان المعظم مولا ملك العرب
 والحجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي العسینی بهادرخان کتبه
 محمد رضا الامامی فی سنة هزار و پنجاه و نه

دوم در بالای چهار چوب درب صحن بالا خیابان بخط ثلث نظیر این عبارت بسنک حجاری شده
 مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است، طول و عرضش باندازه ایوان طلاست در جوف
 ایوان عباسی کاشیهای معرق بسیار ممتاز کار کرده اند

محرابی هم دارد مثل محراب ایوان طلا که دوره آن بخط ثلث نوشته شده

«درسته تسع و خسیین والف»

در میان محراب بختهای کاشی نگاشته شده

«قد امر بتسمیر هذه العمارة المباركة الرضوية السلطان الاعظم والعاقدان المعظم محمد شاه قاجار
 خلد الله ملكه واحسانه»

این ایوان مثل ایوان طلا چهار طرفه دارد در زیر هر طرفه نور و آیات، قرآنی بر روی
 کاشی نگاشته

بدانکه چهار ایوان و چهار سر در بزرگتر چهار طرف صحن مقدس است که در منطقه و اطراف
 آن ایوانها سور قرآنی و آیات شریفه نوشته شده

در بالای محراب ایوان عباسی گلدسته طلاست معانی گلدسته طلای بالای محراب ایوان طلا
 داودا نادرشاه افشار ساخته و طلا کرده

هر مطلع الشمسی است که نادرشاه امر کرد گلدسته بالای ایوان عباسی را بنا ننودند و تا
 مدت چهار روز او را تمام و تنهیب نمودند بواسطه آنکه در حرم مطهر حاجتی از خدا خواست بود چون
 بیرون آمد میان ایوان طلا حاجتش برآورده شد بناها را طلبید و امر کرد چهار روز گلدسته را باین
 اوصاف بسازند و او را بخت طلا تنهیب نمایند کتیبه این گلدسته نیز در صلوات بر حضرت رسول ص
 و امه طاهرین ع است و در آخر رقم کرده «فی ذبقة الحرام سنة هزار و صد و چهل و پنج»

در سر درب صحن خیابان علیا و خیابان سفلی در طرف داخل صحن و خارج آن سور قرآنی

آیات شریفه واحادیث مقدسه بالای کاشی مرق و غیرمرق نوشته شده و در بالای سردرب خیابان علیا ساعت بزرگی نصب است چنانچه بالای سردرب خیابان سفلی تقاره خانه حضرتی است و در پیشانی خارج سردرب خیابان علیا ببطع ثلاث این رباعی از مرحوم میرزا سعید خان متولی وزیر امور خارجه نوشته شده

در حضرت شه چه گفت باید لبیک	اینجا نه سلام رسم باشد نه طلیک
این وادی قدس است نگهدار ادب	این عرش مقدس است فاخلع نعلیک
در بالای چهار چوب درب صحن خیابان سفلی یکپارچه سنگت برض دهنه دو هلالی و در آن بازده شمر روی سنک مجبر شده مطلقش اینست	در بالای چهار چوب درب صحن خیابان سفلی یکپارچه سنگت برض دهنه دو هلالی و در آن بازده شمر روی سنک مجبر شده مطلقش اینست
در زمان شهنشه دوران	آن نسب بو ترا بدین برود
در ماده تاریخش فرموده	
ها تخی گفت بهر تاریخش	بهر فردوس ده بجوزین در
	(۱۰۴۴)

بدانکه زمین صحن مقدس سنک خارا هست و از وسط صحن نهر چشمه کلب جاری است که از دروازه بالا خیابان وارد میشود و از وسط خیابان همه جا میآید و از درب صحن علیا وارد صحن میشود و از درب صحن سفلی خارج میشود

در وسط صحن سقاخانه نادر است که او را لادر شاه ساخته و بخشهای طلا مرین نموده حوض یکپارچه سنک مرمر است که بامر نادر شاه از هرات آورده اند که تقریبا سه کر آب میگیرد آنچه را که نادر شاه از مرز ده سنک مالک بود وقف بر این سقاخانه نمود، در این صحن هتیک سه پارچه سنک هست که در میان مشهد ممتاز است

اول سنک سقاخانه مبارک دوم - سنگی که بالای بلجوی آب گذارده شده در مقابل پنجره فولاد که سنگی بآن بزرگی وضعی گویا در مشهد نباشد
سوم - سنک زیر تقاره خانه که بان مسطحی گویا سنگی در مشهد نباشد
مطلب هشتم - در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان

اما صحن جدید - بنای فتحعلی شاهی است و آن در مشرق روضه مقدسه و باین پای مبارک واقع است

طول آن از مغرب بشرق تقریبا هفتاد دو ذرع است و عرض آن چهل و نه ذرعست جمعا سه هزار و پانصد و یست و هشت ذرع میشود و آنرا خاقان منفور مرحوم فتحعلی شاه قاجار بانی شد در سنه هزار و دوست و سی و سه و مرحوم حاجی میرزا موسی خان متولی باشی در سنه هزار و دوست و شصت در سلطنت محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه کاشی کاری کرد

ایوان طلای صحن جدید که وصل به دار الساده است طولش از شمال بجنوب ده ذرعست و عرضش هشتاد و سه ذرعست و در آن مرحوم میرزا محمد حسین عضد الملک در ایام حکومت حسام السلطنه بامر مرحوم ناصر الدین شاه قاجار او را طلا کرد در سنه هزار و دوست و هفتاد و دو

زمین این ایوان وازاره آن سنگ مرمر است ، در این ایوان کتیبه باطلا نگاشته شده و آن
 بیست و هشت پست است ، مطلقا نیست
 این بارگاه گیس که از خاک پاک طوس
 در اول این کتیبه بعبث ثلاث نوشته اند : «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»
 در طرف دیگر نوشته شده : «سلام علیکم بیا صبرتم فتم ضعی الدار»
 این ایوان طلای صحن جدید مثل ایوان طلای صحن حقیق چهار غرفه دارد و در وسط این
 صحن جدید سقاخانه است از یکپارچه سنگ سیاه باندازه سنگ صحن حقیق و او را مرحوم میرزا
 رضا خان مؤمن السلطنه بانی بوده

مخطی لهاللد که صحن بنزله بیرونی صاحب حرم است که اگر زواری صاحب حرم وارد
 شوند بجهت منزل معطل نشوند و در حیرات اطراف صحن منزل کنند ، باین نظراست که واقفین پول
 زیادی خرج میکنند و جهت مراند مطهره صحن میسازند و در اطراف آن چنین حیرات فوقانی و
 تحتانی بنا میکنند ، حیرات فوقانی و تحتانی صحنین شاید علاوه بر صد و پنجاه حجره باشد ، لکن
 هزار اقصوس که حیرات تحتانی صحنین را تجار و امیان مقبره برای خود ساخته اند و در ب آنها
 را قفل نموده اند و راضی نیستونه احدی قدم میان آن حیرات بگذارد و حیرات فوقانی را آنچه
 مرغوبست امیان و اشراف آستانه مقدسه آنها را مغفل نموده باصم خود ضبط کرده اند و کسیراجاریه
 هم را نیده اند

اما بستین - بدانکه اذم بست بالا خیابان تادم بست پایین خیابان تقریبا سیصد و چهل
 ذرعست که از مقابل پنجره فولاد که معانی ضریح مطهر است تقریبا تا در ب هر یک از دو بست صد و
 هفتاد ذرعست لکن چون پنجره فولاد در وسط حقیقی صحن حقیق نیست بلکه باندازه پانزده ذرع تقریبا
 مائلست بدرب صحن پایین خیابان از اینجهت بست پایین خیابان اطولست از بست بالاخیابان

بدانکه در بست بالا خیابانست میهانخانه حضرتی که همه روزه مقدار قابلی برنج طبخ میشود
 بجهت زوار حضرت رضا (ع) و بسیار هم منظم است خصوصا از زمان تولیت آقای اسدی که ایشان
 میهانخانه را تعمیر قابلی کردند و غدا میدهد کمال نظافت با خوردهای قابلی میرسد زوار و میهانهای
 حضرت رضا (ع) و قسمت شمالی بست علیا را تازه تعمیر بسیار قابلی کرده با اساس صحیحی و
 میخواهند کتابخانه را بیاورند باینجا و بست پایین خیابان هم تازه تعمیر قابلی شده و زمین مردوبست
 بسک خارا مفروش است

مطلب لهم - در خصوصیات و تواریخ مسجد گوهر شاد آغا

در واقع این مسجد شریف صحن جنوبی روضه مقدسه است و بانی آن گوهر شاد آغازوجه
 شاهرخ ابن امیر تیمور است
 سابقا گنیمت این مقبره در سنه هشتصد و بیست و یک این مسجد را ساخته و بانی آن شده
 و اسم شریفش دو دو موضع مسجد بکاشی مرقق ضبط شده :

یکی در کتیبه ایوان مقصوده که بخط پسرش میرزا بایسقر است

و دیگر در دیوار و رواقه ایوان دارالسیاده مبارکه که انشاء الله مفصلا ذکر میشود

این مسجد مبارکه در حسن بنا و زینت بکاشی مرقق و در کثرت عبادت کم نظیر بلکه بی نظیر

است طول این مسجد از جنوب بشمال تقریباً پنجاه و سه ذراع و عرض چهار و هشت ذراع است جمعا دوهزار و پانصد و چهل و چهار ذراع میشود و چون در اطراف آن شبستانهای بزرگی است این مساحت بنظر نیاید در دویار و صفه‌های او اساء الله و آیات قرآنی و احادیث شریفه است و ما اختصار میکنیم بذکر چهار ایوان که در چهار طرف این مسجد است

اول ایوان مقصوره که در جنوب مسجد واقع شده و آن ایوان گنبد بسیار عالی و دوگلدسته در دو طرف ایوان دارد و دهنه ایوان مقصوره دوازده ذراع است و طول آن سی و چهار ذراع است و عرض آن مختلف میشود و ارتفاع دهنه ایوان بیست و پنج ذراع و نیم است و ارتفاع گنبد و گلدسته هاترین سی و چهار ذراع است

در محراب ایوان مقصوره کتیبه ایست که در حاشیه محراب بکاشی مرقع کتیبه شده آیه شریفه **آیة الكرسي** تا **الی النور** بز یاد کنی **صدق الله العظيم** و **صدق رسوله الكريم** و بطل کوفی زرد در میان همین کتیبه بعضی از آیات شریفه نوشته شده

کتیبه دیگریست در حاشیه محراب که بسنگ مرمر بسیار سخت منبت شده بعضی از آیات قرآنی و پایه ایوان در داخل بپوش کاشی سنگهای مرمر تراشیده کار گذارده شده در خارج دهنه ایوان کتیبه ایست بسیار دوشت و واضح ببط بایستقر بن شاهرخ بن امیر تیمور پسر گوهرشاد آغا باین عبارت

بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى انما يعمر مساجدنا من اتى بها لله تعالى و قال النبي صلى الله عليه وآله من بنى لله مسجداً لذكر اسم الله فيه بنى الله له بيتاً في الجنة» تا اینجا خط بایستقر است از اینجا بید گویند خط محمد رضای امامی است که نوشته :

«قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم والبيت المحرم في ايام دولت السلطان العظيم والمظهور المغافان الاعلى الاكرم مولی ملوك العرب والجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی بهادر خان خلداده ملكه وسلطانه و افاض على العالمين برة و عدله واحسانه الحضرة العليا والجليلة الكبرى شمس سماء المعن والهداد الرصوفة بالشرف والعز والرشاد گوهرشاد ابنت عظمتها و دامت حسناتها وكثرت برکاتها بالنبة الصادقة القصوى والعفيدة الراسعة العظمى لحصول المأمول واجبة من الله باحسن القبول من عين مالها لحسن مآلها واصلاح بالها يوم تجزي كل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله بازاو لفظ الله تا آخر کتیبه خط بایستقر است و طلباً لرضاه و شكراً على آلاله وحده على نصابه فقبلها ربه با قبول حسن الی ان قال کتبه راجع الی الله بایستقر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی سنة

احدی و عشرين و ثمان مائة
در سر کتیبه بایستقر دو سطر است ببط خفی بکاشی مرقع باین عبارت « اخلق تحریرها فی اوائل شهر الله المبارك رجب المرجب سنة احدى و عشرين و ثمان مائة »
در آخر کتیبه بقرینه سر کتیبه نیز دو سطر است باین عبارت « عمل عبد الضمیف الفقیر المحتاج لثناء الملك الرحمن قوام الدين بن زين الدين هيرازي الطيان »
در خروجی جلو ایوان مقصوره طرف بین ببط ثلاث بکاشی مرقع نوشته « قال النبي ص المؤمن فی المسجد كالمسك فی الباء »

و در طرف یسار نوشته: « المنافع فی المسجد كالظیر فی القفس فی ظهور سنة احدى و عشرين و ثمان مائة »

این سه تاریخ سنة هشتصد و یست و يك است

در پیشانی ایوان مقصوره بخط ثلث بکاشی مرقق زرد مرقوم است « العظة والكبرياء والمروة والبقاء لعنات الارض والساء » ودر آخرش دارد کتبه محمد رضا الامامی سنه سبع وثمانین بعد الالف»

و در دو گلدسته ترنجها دارد وتمامش اسما الله است

در زیر مقرنس گلدستهها کتبه ایست بخط ثلث و تعصیریت و دهر دو این دو آیه شریفه مرقوم است «قال الله تبارک و تعالی یا ایهاالذین آمنوا اذا نودی للصلاة (تا) لعلکم تفلحون کتبه محمد حسین الشهیر بالشهدی سنه هزار و دوست و هفتاد و چهار»
در پایین منارها قصیده بخط نستعلیق بر روی کاشی نوشته شده و آن هیجده بیت اسعوا مطلعش ایست :

در آستان ملک پاسبان خسرو طوس رضا ولی خدا شاه آسان خرگاه
علی سلاطه موسی که کائنات برند بر آستان چلاش ز حوائت پناه
و در آخرش دارد

چه شد ز رخت تاریخ سال تعصیرش کند فکرت مینگی خورد بین کوتاه
سر از درچه مؤذن برون نمود و سرود اذان اشهد ان لا اله الا الله

دوم - ایوان دارالصدیقه که در شمال مسجد واقع شده و ایوان دو قبله اش میگویند

در بالا سردر ب تفره ایسی الدوله بکاشی مرقق زرد درشت دوسطر باین عبارت نوشته است « قدولع تعصیر هذا المسجد الجامع فی ایام دولة العاقان الاعظم شاه عباس الصفوی العسینی من عین مال المنفور خواجه صفر الجیلانی بسمی الفاضل الصالح التقی مولانا حسین خادم الجیلانی طلبائیل نواب الاخری کتبه محمد حسین الشریف »

در حُرُف بسیار این دوسطر چلی بخط خفی تر بکاشی مرقق نوشته و این خط قدیمی است «الأمرة بحارة هذا المسجد صاحب الرشاد والرشاد المعظة گوهر شاد»

در طرف باین این دوسطر ایضا بخط خفی تر نوشته شده بکاشی مرقق « قدولع تعصیر هذا المسجد الجامع فی ایام الدولة العاقان شاه عباس من عین مال المنفور خواجه صفر جیلانی »

در پیشانی در تفره باخط بنامی بکاشی مرقق زرد و زمینه لاجورد سبحان الله مکرر نوشته و در همین ایوان بخط بنامی نوشته

«قال الله تعالی یا ایهاالذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة» الی آخر مرقوم است. آن

خط خفی تر زرد نوشته استاد علی بنه سنه هزار و پنجاه و دو
در پیشانی مریکه از این ایوان میروند بکفشداری نزدیک بازار بزرگ بکاشی مرقق نوشته (قدم مرغه هذه الصارة فی ایام سیسلاطین الرومان واعظم خواتین الدوران السلطان بن السلطان شاه سلطان حسین الصفوی العسینی بهادرخان خلداه ملکه و افاض علی العالمین بره و هد له احسانه) بقره
این کتبه در مقابل او در پیشانی مریکه از این ایوان میروند بکفشداری نزدیک پامین با کاشی مرقق نوشته است (چون شرف بزیارت عمده الروضة الرضویه و تجلیل تلك النبة باهتمام مقرب سده السنه) محمد کاظم یکا القادری والنظر بهذا المسجد الجامع کتبه محمد رضا الامامی»

در دهن ایوان دوره کله الله الباقی بخط ثلث بکاشی مرقق و کله الملك الله بخط کوفی میر بکاشی مرقق مکرر نوشته شده

در جلو این ایوان دو کتبه است یکی سوره مبارکه انشعنا و دیگر سوره مبارکه تبارک لکن

هر دو ناتمام است و رواقش محمد رضای امامی اصفهانی است

دیشانی ایوان بصلب زرد وزمین لاجورد بکاشی مرقع مرقومست (لفظ امر بمرحله هدالیت و القام‌اللی کالسجد الحرام السلطان الاعظم و العاقان الاکرم ظل الله فی العالم السلطان بن السلطان ابوالنظر سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان اداما الله تعالی نور عدله علی بیط الارضین و غلبه للال عاصفته علی مفارق المؤمنین فی سنة سبع و ثمانین بعد الالف کتب محمد رضا الامامی اصفهانی در جنبین پیشانی این ایوان دو در مربع کله جلاله بصلب بنامی مرقوم شده پائین تر از آن در دو طرف مرجبست که کله محمد ص مرقوم شده و پائین تر از آن دو دوطرف مرجبست که بصلب بنامی بکله علی (ع) مرین شده

سوم ایوان غربی که روی بمشرقی است

در هر یک از دو طرف روی قبله و پشت بقبلة آن سه طاقت

دیشانی طاق اول روی قبله و در اول و دوم فرهای پشت قبله بکاشی مرقع بسیار متنازی آیات کریمه و اسامی مقدسه مرقومست

اما طاق دوم و سوم رو بقبله و طاق سوم پشت قبله پیشانیان تعمیر پستی شده و در آنها هم آیات کریمه مسطوداست و کتیبه ایوان سوره سبح اسم ربك الاعلی بکاشی مرقع نوشته است لکن ناتمامست در دو طرف پایه ایوان مقابل فرها کله طیبه یا علی بصلب بنامی مرقومست

چهارم - ایوان شرقی که روی بمغرب است جنب مهر پائین جمیع خطوطش مرقع

و قدیمی است

و آنها هم در هر یک از طرف روی قبله و پشت قبله سه غرفه دارد و در پیشانی این غرفه ها احادیث مقدسه بکاشی مرقع بسیار متناز مرقوم است

در کتیبه صفه آخر روی قبله این ایوان این حدیث نوشته شده «قال النبی ص نسیب امی من نار

جهنم کنسب ابراهیم ع من نار نرود»

این حدیث بجهت است مرحومه خیلی وجد و حظ دارد فتأمل

در کتیبه صفه وسط روی قبله ایوان نوشته است «قال النبی ص لو تعلمون ما اعلم لضحکنتم قلیلا

ولیکنتم کثیرا» و در کتیبه صفه اول این ایوان روی قبله نوشته شده «احب البلاد الی مساجدها و ابغض البلاد اسواقها»

و در کتیبه دور ایوان بغیه سوره مبارکه سبح اسم ربك الاعلی است که در ایوان رو برو ناتمام گذارده شده و سوره مبارکه و العصر و در آخرش دارد کتیبه ابراهیم فی سنه هرات و دویست و سی و شش و در دو طرف ایوان لفظ علی بصلب بنامی در شکل مربعی نگاشته شده و لابد است از ذکر امروردی امر اول بدانکه مخدومه گوهرشاد آغا مصطفا شهبه امامیه بوده و در کمال اخلاص و حسن عقیده این مسجد را بنا نهاده و لذا میتوان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شهبه است و خیلی نادر است در ساعات یوم و لیله که در این مسجد عبادتی نشود از نماز و تلاوت و دعا و موهظه و تدریس و تهجد و نحو اینها و شوهرش میرزا شاهرخ بن امیر تیمور هم شاهرآ شهبه بوده و لکن هر دو تقیه میکردند

امر هوم بدانکه در وسط مسجد گوهرشاد سکو مانند بیست مربع متساوی الاضلاع بازده

ذخ در بازده و او معروف است بسجده پیره زن

میگویند و تکیه خواست گوهرشاد این مسجد را بسازد بین موضع خانه پیره زنی بودهرچه میخواست خانه اش را بفروشد پیره زن راضی نشد گفت خودم بانی می شوم و منزل خود را بسجیدیت وقف میکنم منزلی را با چاه آبی که در آن بود وقف مسجد کرد

امر سوم در غره نزدیک کاشداری طرف بسار ایوان و قبله سنک چهار پایه هست بزرگ و در آن بنط نك خفی كنده شده « الفقیه شمس الدین ابی جعفر الموسوی سنة اثنتین و ستین و ثمان مائة » و بضی احتمال داده اند که این سنك روی قبر مقدس بوده در اول امر جد که صنوق و ضریحی بجبهت مرقه مطهر ساخته شده سنك را آورده اند و در اینجا گذارده اند

امر چهارم - معلوم شد که اسم مقدس حضرت **امیر المؤمنین ع** در چند موضع از این مسجد مرسوم است لکن بنط بتائی و آن خط مخصوصی است غیر خط کوفی چون مقام تیه بوده بنطوط معموله اسم مقدس حضرت امیر المؤمنین را ننوشته

امر پنجم - معلوم شد که اسم **گوهرشاد آغا** در این کتیبه ها در دو جا مرسوم است یکی در کتیبه بایستقر و یکی در بسیاری شانی در تفره ایوان روی قبله و اسم شاهرخ شاه و اسم شاه عباس کبیر و اسم شاه سلیمان و اسم شاه سلطان حسین صفوی نیز مرسوم است که در زمان این سه نفر از سلاطین صفویه هم در این مسجد مبارک تعمیر شده

امر ششم - از سابق معلوم شد که در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان میرزا میر انشاء بن امیر تیمور در هرات **گوهرشاد آغا** را بقتل رسانید و قبرش در پانزده فرسخی هرات معروف است (۱)

در سنه هشتصد و هفتاد و دو یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایستقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بنیره گوهرشاد آغا سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید در سنه هشتصد و هفتاد و پنج سلطان حسین بن میرزا بن منصور بن میرزا بایستقر این شیخ عمر بن امیر تیمور یادگار محمد بنیره گوهرشاد آغا را در نزدیک هرات بقتل رسانید

مطلب دهم - در خصوصیات و تواریخ سایر مساجد معروفه واقع در ارض القدس منجمله مسجد شاه که در آخر بازار سر پوشیده نزدیک حمام شاه است و آن يك بناه مرجی است واقع در زیر گنبد و آن بنا کتیبه بسیار متنازی دارد که بکاشی زرد مرقق اشعار مناجاتیه حضرت امیرع را نوشته اند که مفضلش اینست

لك العهد يا ذا الجود والسجد والعلی تباركت تطلی من نشاء و ننع

و در پائین وبالاتی این کتیبه کاشیهای بسیار متنازی در دیوار منصوبست که بضی از آن کاشیها ضلالتاده است و جلو این مربع جوف گنبد يك صفا هست که از او وارد این بنای مربع میشوند و در اطراف این صفا بکاشی مرقق بسیار متنازی صلوات بر چهارده مصوم نقش شده که يك يك را بالخصوص اسم برده و کتیبه دورۀ این صفا که بکاشی مرقق بسیار متنازی نوشته شده آیه شریفه « وما جئنا القبله التي كنت علیها » الخ

و در دو طرف این کتیبه اشعاری بفارسی بکاشی زرد مرقق نوشته شده لکن چه فایده که غالب این کتیبه و این اشعار ریخته

و در دو طرف این بنای مربع زیر گنبد در بیهستان است که مغروبه شده است و گنبدش بسیار

(احقر در کتاب سوانح الایام از بضی تواریخ معتبره ذکر کرده ام که قبر گوهرشاد و شوهرش و پسرش هر سه در هرات در مدرسه ایست که خود آن معترمه بنا کرده است - ولد مؤلف)

بلند و عالی است لکن کاشیهای گنبد ریخته و گلدستههایش ترنجهای متعدد دارد که در آنها اسماالله مرقوم است و تاریخش سه هشتصد و پنجاه و پنج است که سی و چهار سال بعد از مسجد گوهرشاد ساخته شده

و بعضی میگویند بانی این مسجد حضرات ازبکی بوده‌اند و باید چنین باشد و اختصاص بامه داشته باشد اولاً بجهت انحراف قبله اش و ثانیاً بجهت آنکه در آن عصر جمیع مشهدهمقدس زیاد نبوده که احتیاج بچنین مسجد باشکوهی در نزدیکی مسجد گوهرشاد داشته باشد پس باید این مسجد مسجد قبله و طایفه باشد و ضلالتی این مساجد بسیار کم است شاید عرضش بیست و پنج ذراع باشد و طولش شش ذراع تقریباً و ظاهراً در سابق شای با وسعتی بوده و الا این ایوان و این گنبد و گلدسته در چنین فضای تنگ مختصری بسیار زشت و مستهجن است

منجمله - مسجدیکه در کنار قبرشان قنقار است و معروف است بمسجد امام رضا

در سنگی که در دیوار غربی خارج مسجد نصب است بخط علیرضای عباسی بآن سنک کتبه شده « در زمان پادشاه جبجاه مروج مذمب امه اتنی عشر علیهم صلوات الله الیک الاکبر ابوالظفر شاه عباس بهادر خان تعبیر این بیتالله را نمود بنده درگاه مهدیقی خان ایشک آقاسی باشی سه هزار و یازده »

منجمله - مسجدی که در پالین خیابان روی حوضی ابار واقع است

کتبه اش بر روی کاشی مرقوم زرد بسیار عالی بخط علیرضای عباسی و در آخر آن کتیبه است « اتفق الفرا من بناء هذا المسجد الشریف و النبع اللطیف فی ایام الملك العادل و السلطان الکامل المجاهد فی سبیل الله السلطان بن السلطان و العاقان بن العاقان ابوالظفر شاه عباس الثاني العینی الیوسوی الصفوی بامر صده الورد ابوالامراء خواجه بیک کتبه علیرضا عمل معده خلیفه معمار سنه اثین و خمین بعد الالاف »

منجمله - مسجد نایب واقع در بالا خیابان فریب بمدرسه نواب و آن صحنی و سه شیبان دارد که یک شیبان آن ضریبی است و یکی چوب پوش و یکی دیگر هنوز رویش باز است و گویا تاریخش با تاریخ مدرسه نواب مقارن بوده

منجمله - مسجد صدیقیها واقع در بازار بزرگ فریب حمام شاه آنها نیز صحن و شیبانی دارد ضریبی زد

منجمله - مسجد محرابخان که واقع در بازار لوقان است و او مسجد عالی است و صحنی دارد و شیبانی که بالای حوض محرابخان حاکم مرو است که دوست هزاروسی دو دو مرو ازدنی رفت و تنش او را بشهدهمقدس حل نمودند و جوار حضرت رضاع دفن کردند و او بانی مسجد و حوض زیر مسجد و قلعه محرابخان است که وقف آستانه مقدمه است:

منجمله - مسجد مقبل السلطنه واقع در خیابان سراب و اوهم مسجد مستحکم بسیار عالی

است و بانی او ابوترابخان مقبل السلطنه است

منجمله - مسجد آقا حسین واقع در محله سراب آنها مسجد عالی است و صحن وسیعی

و شیبانی دارد

منجمله - مسجد ملاچهدر که در بازار سر شور است نزدیک حمام سالار بهادر

آنهم مسجد عالی است صحن و شبستانی عالی دارد اینها مساجد مسموره است و مساجد دیگر در هر محله زیاد است لکن باین اندازه مسمور نیستند .

مطلب یازدهم در خصائص و تواریخ مدارس مشهد مقدس

اول که اقدم مدارس مشهد مقدس است مدرسه دو در است که واقع است در اوایل بازار بزرگ و در کتیبه اش بر کاشی مرقع بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته است :

« بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قد است هذه العمارة فی الایام دولة سلطان الاعظم ظل الله فی الارضین منبت السلیین امی النظرف شاهرخ بهادرخان سلطان خلداه الله ملكه و سلطانه باهتنام الامیر الاعظم فیات الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدك تقبل الله منه فی محرم سنة ثلث و اربعین و ثمان مائة »

و در میان مسجد مدرسه کتیبه بخط ثلث از گچ بریده شده و تاریخ کتیبه نیز سه هشتصد و چهل و سه است و عجب گچی بوده که تا این تاریخ که با صد سال میشود تقریباً صیقل نکرده

و دو گنبد در زاویه غربی و جنوبی این مدرسه است که گنبد غربی کتیبه اش بشامی ریخته و اما گنبد جنوبی در دوره گنبد کاشی مرقع بسیار متنازی این ابیات نوشته است:

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود	یکی چنانکه در آینه تصور ماست
بمسماچه از این حل و عقد چیزی نیست	بیش ناخوش و خوش گرو زاده میرواست
بر بر گنبد خضراء چنین توان بودن	که اقتضای قضاهای گنبد خضراست
بر این مفرس مینا نوشته اند بزر	که بر مدار و ثبات فلک امید خطاست
بغیر حسن عمل هر چه ز آدمی ماند	در این سرای فرو روی رفیق باد هواست

و در میان این گنبد سنگ قبریست که اسم فیات الدین والدین امیر یوسف خواجه بهادر نوشته است و هو این الامیر الکبیر ناصب لواء المعدلة و واهب عطاء الموهبه ناصر الحق والدین امیر شیخ علی بهادر طالب نراه و کان تاریخه فی الثالث و العشرین من شهر الله المکرم شعبان المعظم سنة ست و اربعین و ثمان مائة عمل البید عطاء الله بن عباد الله اسلان» و گویا امیر یوسف بر امیر شیخ علی پسر امیر تیمور بوده که مدرسه باهتنام او ساخته شده و او در یازدهم ربیع الاول سه هشتصد و چهل و شش در خوارزم فوت کرد و تنش او را در مشهد مقدس آوردند و در میان همین گنبد دفن کردند

و اما گنبد غربی این مدرسه محتمل است که مقبره امیر سیدی باشد که از امرای بزرگ تیموریه بوده است .

در مطلع الشمس است که امیر سیدی در سه هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت نمود و تنش او را آوردند بخراسان و در گنبد مدرسه که ساخته خودش بود دفن کردند .

و مدرسه که گنبد داشته باشد غیر این مدرسه بنظر نیست پس شاید بانی این مدرسه امیر سیدی بوده که باهتنام امیر فیات الدین یوسف ساخته شده و در پیشانی درج مدرسه سنگی است که بخط نستعلیق در او تعبیر کرده اند کتیبه دوران اسم شاه سلیمان الصفوی الموسوی است که پسر و النعمان جده اش که مصداق «والامر الیک فانظری ماذا تأمرین» مدرسه مبارک که بتسمیر زینت پذیر گردیده سنة شان و ثمانین بعد الالف من الهجرة

دوم - مدرسه پیرزاد خالم و این مدرسه در بازار بزرگ معانی مدرسه دو در است در مطلع الشمس است که این زن از جواری گوهر شاد آغا مست و در همان وقت که خانم

او مسجد گوهرشاد را مباحث او نیز این مدرسه را بنا کرد و موقوفه از برای او قرار داد و در کتبه مدرسه نوشته اند ما ملخصه قدوق الله سبحانه لتعبر هذه المدرسة المقنسة في ايام دولة سلطان العظم والغاقان الاعظم ابوالمنور شاه سليمان العيني الصفوى خلدائه ملكه امير الامراء الكرام صمد الخير و الانار نصف قلیخان بیگلریکی قنمار سنة احدی و تسین بعد الالف من الهجرة و این تاریخ تعمیر مدرسه است نه بنای آن

سوم - مدرسه خیرات خان که واقع است در میان بست پائین خیابان و کتبه این مدرسه بخط کوفی زرد بکاشی مرقع است ما ملخصه «بسم الله الرحمن الرحيم لقد تم بناء هذه المدرسة المباركة الساسة بخیراتية فی ايام دولة السلطان الاعظم الی ان قال ابوالمظفر شاه عباس الثاني الصفوی الموسوی العینی وقد وفق لبنائها فی حال حياته وبعد وفاته المرحوم الصفور خیرات خان فی سنة سبع و حسین والف»

چهارم - مدرسه میرزا جعفر درب آن واقعت در میان صحن متیق و این مدرسه بهترین مدارس مشهد است وضماً و مکاناً و بنای آن بسیار عالیست و مزین است بکاشی مرقع ممتاز و تاریخ آن سنه هزار و پنجاه و نه است لکن این بنا رو بفرای نهاده بود مرحوم حاج محمد ناصر خان ظهیر الدوله در سنه هزار و دوست و هشتاد و پنج در ایام حکمرانی ددر خراسان آنرا مرت و تعمیر کرد و الان کمال رونق را دارد

و در کتبه ایوانهای او بالای کاشی مرقع اخبار در فضیلت علم و علماء بخطهای بسیار درشت نوشته شده و گویند میرزا جعفر بانی این مدرسه خراسانی الاصل بود رفت به هندوستان و آنجا نوکر شخصی شد بعد از مدتی آن شخص از دنیا می رود اموال او را حراج میکنند از جمله صندوق کهنه بود که میرزا جعفر میدانست جوفش نقود و جواهرات او را حراج کردند بدون احتمال آن که جوفش جواهرات میرزا جعفر او را بقیمت نازلی خریداری کرد و نقود و جواهر آن را سرمایه خود قرار داد و مشغول تجارت شد چون مال وافر بدست آورد قصد معاودت کرد بخراسان حاکم هند او را مانع شد و گفت اگر خیال معاودت داری باید همان قسم که دست خالی باینجا آمده بودی برگردی،

میرزا جعفر در جواب گفت این تکلیف را با آنکه شاقست من قبول میکنم بشرط آنکه مدت بیست سال هر عزیزم را که در این ملک صرف تحصیل دولت و مکتب آن نوده ام بن برد کنی.

از این جواب حاکم را خوش آمد و اجازه داد که میرزا جعفر بهر کجا که میخواهد برود اگرچه عمر او وفا نکرد که بوطن خود برسد لکن قبل از وفات قسمتی از اموال خود را خاص خیرات و مبرات نمود و از جوجهی که بشهد فرستاد این مدرسه ساخته شده و موقوفاتی بجهت او وقف گردید . پنجم مدرسه **فاضلخان واقع در بست بالا خیابان** در سردرب این مدرسه کتبه ایست بخط ریحان و دو سطر هم دریشانی در بخط رقاع است و هر دو کتبه بستگ مثبت است و بسیار خوب نوشته شده و در آن کتبه است که این مدرسه در زمان شاه عباس ثانی ساخته شده و بانی او ملا محمد آقاه تونی بوده باشاره و وصیت برادرش الفاضل الکبیر و العالم الصدق التحریر علاء الملک الصفاطب بفاضلخان التونی در تاریخ هزار و هشتاد و پنج

و در مطلع الشمس است که این مدرسه کتابخانه دارد که او را هشتاد هزار تومان قیمت

می نمایند .

گویند واقف شرط کرده سه طایفه در این مدرسه منزل نکنند هندی و مازندرانی و عرب چه هندی‌ها بی حقیقت و دروغگو میباشند و مازندرانی‌ها جنگی و اعراب نا تمیز و کیف هستند از قرار مسوع طلبه عربی بشهد آمد خواست در مدرسه فاضلخان ساکن شود رئیس مدرسه اجازه نداد وجهش را بآن عرب اظهار داشت عرب دستهای خود را باسنان باند کرد گفت ای فاضلخان خدا ترا رحمت کند که حرف راستی زده‌ای و این مدرسه موقوفات زیادی دارد از املاک و مستللات *

ششم - مدرسه عباسلیخان که واقع است در پایین خیابان در پیشانی ایوان مسجد این مدرسه در کاشی مرقق بخط زرد کتیبه نوشته شده و در آن کتیبه است « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی السوسوی ساخته شده بتاریخ سه هزار و هفتاد و هفت » و وقوفه او از املاک و حمام و دکاکین زیاد است لکن افسوس که چیزی بطلا ب داده نمی شود و مدرسه هم مغروبه است *

واز عبارتی که در پیشانی این مدرسه نوشته شده معلوم میشود که عباسلی خان بیگلریگی کل خراسان بوده

هفتم - مدرسه سمیعیه المشهور بمدرسه ملامحمد باقر در کتیبه درب این مدرسه بخط رقاع در سنک منبت شده و در آن کتیبه است (در ایام سلطنت شاه سلیمان صفوی این مدرسه ساخته شده با اجازه مجتهد الزمان مولانا محمد باقر الغراسانی السزواری صاحب کفایه در فقه از مال مولانا محمد سمیع در سه هزار و هشتاد و سه) و این مدرسه مستللات زیادی دارد از کاروانسرای و دکاکین

هشتم - مدرسه سعدیه المشهور بمدرسه پائین پا این مدرسه پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده و در این مدرسه بخط نثک روی کاشی مرقق کتیبه نوشته شده و الان ریخته شده و در کرباس مدرسه اشعاری کتیبه شده و در آخرش نوشته کتبه محمد رضا الامامی سه هزار و هشتاد و هفت و در ایوان پشت بقبله آیات شریفه کجج بری شده و تاریخ آن سه هزار و هشتاد و شش است با رقم مصد رضا امامی

و در مطلع الشمس است گویند بانی این مدرسه بهند رفته بجهت تحصیل معاش و اینقدر فقیر بود که در کوچه گدایی میکرد روزی یک نفر پیرمرد هندی او را دیده گفت اگر راضی شوی چشمهای ترا بیندم و بخانه خود برم آنجا کار کن تا اجرت خوب بتو میدهم

آن مرد راضی شد پیر مرد هندی چشمهای او را بست و از راههای پر پیچ و تاب او را بخانه خود برد و چشمهای او را باز کرد امر کرد زمین را حفر کند چون حفر کرد آن مرد هندی مسکوکات زیادی از طلا و نقره در آنجا دفن کرد شام چشمهای او را می بست و از راه موج میاورد بجای صبحش چند روز همین کارشمار بود و عقب و سبیله میگفت که او را بکجا میبرند تا روزی گربه بخانه آن هندی دید او را گرفته ذبح کرد و پوست او را براز طلا کرد و در موقعی که کنی آنجا نبود گربه را از دیوار بانظر انداخت و صدای افتادن او را شنید فهمید که میان گل افتاده و قتیبه کارش تمام شد اجرتش را گرفت با چشم بسته بجای هر روزه بر گشت بعد در صد پیدا کردن گربه برآمد او را میان گودال گلی یافت باین واسطه دیوارخانه هندی را فهمید که کجاست

زمانی نگذشت که آن مرد هندی از دنیا رفت ورثه او خواستند خانه هندی را بفروشند آن

شخص فقیر مزدور با همان طلائی که در پوست گربه بست آورده بود خانه را خرید و مالک آن نمود و دینش هاشد و تمام آنها را حمل بایران نمود و قسمتی از آنها را صرف بنای این مدرسه نمود
نهم - مدرسه صالحیه المشهور بمدرسه نواب واقع در خیابان بالا در سر درب
 این مدرسه کتیبه خوش خطی بخط نیک بنک عش شهمود آن کتیبه است که « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته شده از مال خالص نواب مستطاب صده السادات النجیاه صدراالاسلام والسلمین میرزا صالح التیب الرضوی کتبه محمد صالح ستمزار و هشتادوش و این مدرسه نیز موقوفات زیادی داد

دهم مدرسه یزاده المشهور بمدرسه حاجی حسن واقع در بالا خیابان و از
 مدرسه نواب نزدیکتر است باستانه مقدسه و در سر درب این مدرسه بخط رفیع کتیبه خوش خطی دارد و از او معلوم میشود که در زمان شاه سلیمان از مال ملک بهراد ساخته شده تاریخش هزار و نود است

یازدهم - مدرسه بالاسر مبارک و در ایوان مقابل درب مدرسه کچ بری شده بخط
 نلسو از آن کتیبه معلوم میشود که این مدرسه نیز در زمان شاه سلیمان ساخته شده از خالص مال میرزا محمد وزیر کل خراسان و هرات در سال هزار و نود و یک و در این مدرسه و مدرسه بریزاد بیعت قربان برواق دارالسیاده مبارک که ابدأ مستراحی ندارد

دوازدهم مدرسه سلیمان خان اعضاد الدوله که در نزدیک مسجد شاه و حمام
 شاه است ، گویا در حدود سنه هزار و دوست ساخته شده در زمان مرحوم امام محمد خان قاجار بعد متروک و متدرس ماند تا در سنه هزار و دوست و پنجاه و هفت پسر مرحوم نصرالله خان بزیمارت مشرف شد و او را تعمیر کرد و ضلای بسیار آباد و طلاب با فضلی دارد

سیزدهم مدرسه ملا حاجی المشهور بمدرسه مستشار واقع در میان صحن
 عتیق ، تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تمیرش را میرزا رضای مستشار الملك کرده و تاریخ تمیرش تقریباً در حدود سنه هزار و دوست و نود بوده

چهاردهم مدرسه عبدالله خان واقع در جنب پیر پالان دوز تاریخ اصلش معلوم نیست
 لکن تمیرش نیز در سنه هزار و دوست و نود و هفت بوده

پانزدهم مدرسه علی لقی میرزا جنب رواق مطهر پامین بای مبارک و عطیته میرزا از
 پسرهای فتحعلی شاه بوده و تاریخش در دست نیست و ضلای عنوان مدرسه بودن هم ندارد
شانزدهم مدرسه لو بانی او مرحوم حاجی ملا احمد گاشی بوده که در حدود
 هزار و سصد ساخته شده

هفدهم مدرسه حاج رضوان واقع در عیدگاه چند حجره و چند طلبه زیاد تر ندارد
 و تاریخش معلوم نیست

هیجدهم مدرسه حاج آقا جان واقع در قبرستان قنجاه گویا در حدود هزار و
 دوست و پنجاه ساخته شد و چند حجره و موقوفه مختصری دارد

مطلب دوازدهم - در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس
 اولاً - بداتکه سوری که در اطراف مشهد مقدس کشیده شده در سنه چهار صد و
 بیست و هشت بود که سوری بن معتز از جانب سلطان محمود بن سلطان محمود حاکم

نیشابور بود و اولیاً مشهد را مرمت نمود و گنبد مطهر حضرت رضاع را تعمیر کرد و نسبت میدهند که حکیم فردوسی و پدر او باغیان سوری بن معتز بودند و میگویند بهین جهت حکیم ابوالقاسم متخلص شد به فردوسی، و گویا این سوره باندازه بود که حرم مطهر و رواقها را احاطه داشته

ثانیاً دوسته پانصد و پانزده امیر علاءالدین فرامرز بن علی الملقب به عضدالدین باندازه سکنه مشهد دور یونات آنها را سوری کشید

دو زینة المجالس است که امیر علاءالدین فرامرز بن علی والد ارسلان خاتون زوجه القام بامرافه عباسی بود و آن خاتون در قزوین کلزیری احداث نمود که مردم از او منتفع میشوند و علاءالدین بنیات فاضل بود و تصنیفات زیادی از او ماند، نزد سلاطین سلجوقی مخصوصاً سلطان سنجر قرب و مسکنت زیادی داشت مد فزوه در و کاب سلطان سنجر شهید شد. از آناد او است صور مشهد که درسته پانصد و پانزده تعمیر و بنا نمود انتهى

گویا این سور در حدود بست ضلی بوده و بعضی از مرمین گفته اند در نزدیک بست پایین خیابان حمامی است که در سابق مشهور بوده بحمام خندق؛ حقیر احتمال میدهم که آن حمام پاچنار است که نزد بست پایین خیابانست

ثانیاً در سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور شومر گوهر شاد آغا امیر سید خواجه را بطوس فرستاد که حصار شهر طوس را تعمیر نماید. مردم طوس که از حلات منول و ناتار از طوس فرار کرده بودند و دور مرقد مطهر حضرت رضاع جمع شده بودند راضی نشدند مراجعت نمایند بطوس و مشهد مقدس را مأمن خود قرار داده بودند، و چون جنبششان زیاد بود و قلمه مشهد هم کوچک بود امیر سید خواجه باندازه آن جمعیت حصارى در اطراف آنها کشید و این در حدود سنه هشتصد و هشت بوده

حقیر احتمال میدهم که این حصار امیر سید از طرف پایین خیابان تا حدود کوچه ساربانها و از طرف بالا خیابان تا حدود باغ تولیت باشد و فعلاً هم در باغ تولیت یکقطعه حصار بسیار ضخیم و قطوری دیده میشود مثل بلره شهر و محتسنت که این حد ساختمان حصار امیر سید خواجه باشد و در آنوقت مشهد بنا بتحصیلات حافظ ابرو و علی مانقل دارای محلاتی بوده مثل محله کلر، شاه آباد، دستجرد، چاه نو، منصوریه، ابوبکر آباد و از آن محلات فعلاً محله چاه نو با اسم سابق مانده

رابعاً در مطلع الشمس است که شاه طهاسب بن شاه اسمعیل الصفوی شهر مشهد را بنا کرد یا بتوسیع آن پرداخت و این در حدود سنه نهمصد و پنجاه بوده و فرموده این باروئی که فعلاً در شهر مشهد مقدس هست که برجهای متعدده دارد ساختمان شاه طهاسب است و دوره حصار بندی شهر مشهد مقدس را چنانچه بعضی از مصارها تعیین کرده اند ده هزار و هشتصد و هشتاد و ذرع سنجیده اند لکن فعلاً یونات زیادی در اطراف شهر بنا نموده اند مثل اراضی الندشت و گل خطی و تقی آباد و طرف دروازه پایین خیابان و شاید در این محال مذکوره دوازده خانه زیاد شده باشد

مطلب سیزدهم - بدانکه از القاب خاصه این زمین مقدس آنستکه او را دارمضیحه و بلاد غربت نامیده اند (۱)

(تعبیر از آن بدارضیحه و بلاد غربت شده نه اینکه از القاب خاصه باشد) ولد مؤلف چنانچه شیخ صدوق در امالی و عیون از اباصلت هزوی روایت کرده که گفت شنیدم

از حضرت رضاع فرمود و الله ما من الا مقتول شهيد فقيل له من يقتلك يا بن رسول الله ص قال شر خلق الله في زمانى يقتلنى بالمسم ثم يدفننى في دارمضيه وبلاد غربة الا فن زارنى في غربتى كتب الله له اجر مائة الف شهيد و مائة الف صديق و مائة الف حاج و مئتمر و مائة الف مجاهد و حشر في زمردنا و جبل في الدرجات العلى في الجنة رفيقنا

در اين روايت حضرت توصيف فرمود مرقد مطهر خود را بدارمضيه و ببلاد غربت و ولايد است در مقام از ذكر دو امر

امر اول - چرا اين دارمقدس را توصيف فرمود بدارمضيه سرش معلوم است چون قدرو منزلت قبر مقدس بواسطه مجاورتش با قبر هرون الرشيد ضايع شد بجهت آنكه اهل خراسان متفر بودند از هرون و مأمون بلكه از بنى العباس چون با اينهه جانشانيهاى خراسانيها در تاسيس دولت بنى العباس و انقراض دولت بنى اميه و بنى المروان معدنك منصور با ابو مسلم مروزي خراساني چه كرد و مأمون با فضل بن سهل ذوالرياستين چه كرد و با طاهر بن حسين ذواليبسين چه كرد از هه ظللها بالاتر با حضرت رضاع كه او را از مدينه بخراسان طلبيد چه كرد و قبه هم معروف بود بجه هروني علاوه بر آنكه ناصبيها و خارجيها در بلاد خراسان انتشار داشتند اينها هم باعث شد كه قبر مقدس حضرت در خراسان مهجور و ضايع ماند و كسى قدر و منزلت قبر مقدس را نيدانست و ما در اين مختصر چند روايت نقل ميكنيم كه شاهد برضايح شدن احترامات اين قبر مقدس است

اول - در عيون اخبار الرضا روايت كرده كه شخصي حزه نام از مصر مشرف شد بزيارت حضرت رضاع در طوس نزديك هروب آفتاب رفت ميان بقعه مباركه زيارت و نماز زيارت خواند و در آنوقت زائري بپيران نمود بعد از نماز زيارت و نماز مغرب و هشا خادم قبر مطهر خواست آن مرد مصري را از حرم خارج كند و درب را ببندد

زائر مصري از خادم استعها كرد كه او را ميان حرم بگذارد و درب را بر روى او ببندد و هر جا ميخواهد برود، چون از راه دور آمده بود و حاجتي هم بغيراج شدن نداشت خادم اجابت كرد و او را ميان حرم گذارد و درب را بروى او بست، او هم مشغول نماز و تضرع شد تا خسته شد، نشست سر بزانو گفارد كه ساعتي راحت كند، چون سر برداشت ديد در مقابل صورتش رفته ابست كه باو اين بيت نوشته است

من سره ان برى قبراً برؤيته
فليات ذا القبر ان الله اسكنه
يفرج الله عن زاره كربة
سلالة من نبي الله متعجبه

زائر مصري برخاست و تا سحر مشغول نماز شد، دو مرتبه نشست و سر بزانو گفشت، چون سر برداشت ديد آن رفته بديوار نيست، صبح روشن شد و درب را باز كرد و بيرون شد!

از اين روايت استفاده ميشود كه در آن اوقات حرم مباركه انايه منقوله نداشت كه خادم راضى شد مرد مصري در آنجا ببيتوته كند

وايضاً استفاده ميشود كه در آن زمان زوار بطور انفراد وانگشت نامي بزيارت مشرف ميشدند كه ميگويد در آنوقت زائري بغير او نبوده

دوم - در كشف الغممه از حافظ بن عبدالعزيز جنابلى از عبيدالله بن محمد جمال روايت كرده گفت وقت غروبي مشرف شدم بحرم حضرت رضاع و قصد كردم آنجا ببيتوته كنم، از زني كه خادمه

حرم مطهر بود سؤال کردم مانی ندارد که شب میان حرم مطهر بمانم گفت نه، من از آنذن چراغ گرفتم و گفتم دروا ببند

درین شب آواز قرائت بگوشم آمد ، خیال کردم شاید خادم بکسی دیگر هم اذن ماندن میان حرم داده آمدم درب حرم دیدم بسته است چراغ هم خاموش شد

از میان قبر مطهر سوره مبارکه مریم بگوشم رسید ، این آیه شریفه را باین قسم تلاوت فرمود «یوم یحشر المتون الی الرحمن وفدا ویساق العجمون الی جهنم وردا»

من این قرائت را شنیده بودم بعد که مراجعت کردم بری رفته نزد عباس بن فضل بن شاذان گفتم کسی این آیه شریفه را با بنقسم قرائت نموده

گفت بلی پیشبرس با بنقسم قرائت میفرموده

از این روایت استفاده میشود که در آن اوقات کلید دار حرم مطهر يك زنی بوده

و ایضا استفاده میشود که در آن اوقات چراغی میان حرم مطهر رسا روشن نیشده

سوم در عیون اخبار الرضا روایت کرده از ابوطالب حسین بن عبدالله الطاطمی گفت

شنیدم از محمد بن عمر نوقانی که گفت در بالایا خانه خود در نوقان خوابیده بودم در شب تاریکی ،

چون از خواب بیدار شدم نظر کردم بسناپاد بطرفی که درواو قبر مقدس حضرت رضاع بود ، دیدم

سرتا سر مشهد مقدس دانور فرا گرفته گویا روز روشن است و من در امامت حضرت رضاع شک

داشتم و نیندانستم بر حقت یانه ، مادرم هم عقیده بصاحب قبر مقدس نداشت من که این تجلی انوار

اورا مشاهده کردم ببادرم گفتم

مادرم گفت! اینها خیالات شیطانیست که تو کرده

شب دیگر که از شب سابق تاریکتر بود باز دیدم نور زیادی تمامت مشهد مقدس حضرت

رضاع را پر کرده ، مادرم را خبردار کردم اوهم دید که تمام مشهد مقدس حضرت رضاع را نور

احاطه کرده پس مشغول حمدونائ الهی شدمن آمدمهرو بقبر مطهر حضرت رضاع

چون بدرب حرم رسیدم دیدم بسته است گفتم خداوندا اگر امامت حضرت رضاع بر حقت

درب را از برای من بگشا چون دست بدرب گذاردم باز شد

در قلبم وسوسه کردم که شاید درب حرم بسته نبوده درب را کشیدم بطوریکه خیزه در از

داخل حرم مطهر افتاد و یقین کردم که درب بسته شد

دومرتبه گفتم خداوندا اگر حضرت رضاع بر حقت درب را از برای من بگشا

پس دست بدرب گذاردم درب باز شد و داخل حرم شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم

و اعتقاد نمودم با امامت حضرت رضاع و هر روز جمعه از نوقان مشرف میشدم زیارت حضرت رضاع و

نماز میخواندم در نزد قبر آن حضرت

از این روایت استفاده میشود که اهالی نوقان در آزمان فوق العاده متصب بودند و احتمال

نیدادند که از این قبر مقدس کرامتی بروز نماید لهذا مادر این مرد نوقانی گفت اینها خیالات

شیطانی است

و ایضا استفاده میشود که در آن اوقات درب حرم مطهر قفل داخلی داشته که خیزه میشده

این وضعیات مهجوری قبر مقدس تا اوایل عصر صلاطین دیاله بوده که زوار تک تک زیارت

قبر مقدس میامندند و خداوند هم کرامات و خوارق عادات از آن مکرر نشان میداد
بعهداؤه تعالی در این ازمنه خداوند چه تجلیاتی از برای این مرقد مطهر نشان داده و چه
کرامات و معجزاتی از این قبر مشاهده میشود و چه دعواتی در تحت این قبه سامیه مستجاب میگردد
و هر سال میلیونها از مسلمانان از دور و نزدیک بزیارت این مرقد مطهر مشرف میشوند - زادگاه تعالی
فی تشریفات و تجلیات

اگر سوم که چرا این بلغمقدس را توصیف فرموده به بلاد غربت و حال آنکه غالب امه
مصومین صلوات الله عليهم اجمعین در بلاد غربت از دنیا رحلت فرمودند

سرش اینست که هر قدر انسان از بلغمالوف خود دور تر باشد غربت او بیشتر بلا مؤثر میشود
خصوصاً اگر در آنجا به اقربایی باشد و نه آشنایی و نه اهل لسانی

حال ملاحظه کن خراسان کجا؛ مدینه طیبه کجا و اگر حضرت رضا (ع) در خراسان خویشی
یادوستی میداشت البته آرزو و امید داشت که وقت مردن بیابانش بیاید و اگر حضرت چنین امید
داشته چرا وقتی که موسوماً از منزل مأمون بغانه آمد به اباضت امر فرمود که در خانه رابیند (۱)
چنانچه در اهالی و عیون اخبار الرضا فرموده: «حتی دخل الدار و امران یطلق الباب ثم
نام علی فرشته» لهادر خیلی از روایات از آنحضرت تمیز بفریب کردند

منجمله در امالی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود «سیتقل رجل من
ولدی بارض خراسان بالسم ظلمنا اسمی و اسم ایه اسم ابن عرسان موسی الا فن زاره فی غربته
خزافه ذنوبه ما تقدم منها وما تأخر ولو كانت تحت عدد النجوم و قطر المطار و ورق الاشجار»

منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود «یخرج رجل من ولد
ابن موسی اسم امیر المؤمنین ع وید فی ارض طوس و می بخرسان یقتل فیها بالسم و یدفن فیها
غریبا من زاره عارفا بحقه اعطاء الله اجر من افق قبل الفتح و قاتل

منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق ع روایت کرده «قال یقتل حدیثی بارضی خراسان
فی مدینه یقال لها طوس من زاره الیها عارفاً بحقه اخذته یمدی یوم القیة و ادخلته الجنة و ان کن
من اهل الکبائر قلت جعلت فداک و ما عرفان حقه ، قال یعلم انه امام مفترض الطاعة فرب شهید
من زاره عارفاً بحقه اعطاء الله اجر سبعین شهیداً من استشهد بینه یدی رسول الله علی حقیقة» (۲)

منجمله در عیون از حضرت رضا ع روایت کرده که بدجل فرمود «لا تلتص الا بسم
واللبالی حتی یصر طوس مختلف شبیتی و زواری الا لمن زارنی فی غربتی بطوس کن می فی دجنتی
یوم القیة متفرداً له»

منجمله در امالی از حضرت رضا ع روایت کرده قال «انی مقتول و مسوم و مدفون بارض
غربه اعلم ذلك بعد عهدی ای من ایه من آباءه من رسول الله ص الا فن زارنی فی غربتی کنت
انا و آبابی شفاة یوم القیة و من کتا شفاة نبی و لو کان علیه و زار التلقین»

منجمله در خصال از حضرت رضا ع روایت کرده قال «من زارنی علی بعد داری اینه
یوم القیة فی ثلث مواطن حتی اخلصه من احوالها اذا تطایرت الکتب بیننا و شمالا و عند الصراط

(۱) حال امام جابا حال غیر امام نمیتوان قیاس کرد که بگویم آرزو داشت دوستی بالینش باشد و انگهی
اباضت دوست بوده و جهت امر بدرستن هم غربت نبوده بلکه امر دیگر است و ولد مؤلف

(۲) محل شاه در این خبر نیست (ج)

و عند البیان »

منجمله در کفایة الموحدين از قاضی ابوالفرج بغدادی از حضرت رسول (ع) روایت کرده که فرمود ظاهر میشود از صلح موسی بن جعفر علی که نامیده میشود برضا و اوموضع علمو معدن حلم است و جعفر فرمود «بأبی القتول یارض الفریة»

خیلی مناسب است که در این مقام ذکر شود قصه علام فہام جناب آقا شیخ مہدی ملا کتاب در فوائد الرضویہ محدث قمی دامت برکاتہ حکایت فرموده از جناب آقا شیخ علی کہ گفت در سفری کہ جناب آقا شیخ مہدی ملا کتاب مشرف شد بشہد مقدس من در خدمت ایشان متکفل زحمت ایشان و امین مخارجات ایشان بودم چون وارد مشہد مقدس شدیم چند روزی گذشت دیدم یک فلس بیہت مخارج باقی نمانده بہمانہای مرحوم شیخ قضیہ را گفتم آن بیچارہما متعیر شدند کہ چہ خواهد شد

من با جناب آقا شیخ مہدی مشرف شدیم بحرم حضرت رضاع و زیارت کردیم و نماز زیارت خواندیم ناگاہ شخصی آمد یہلوی شیخ نشست و یک کبہ بولی گذارد در میان دست شیخ مرحوم شیخ اشارہ فرمودند کہ شاید این کبہ پول را اشتباہا میان دست من گذاردی آنرد گفت آیا نیندانی کہ ہر امامی مظهر صفتی ہستند و حضرت رضاع متکفل احوال ہر بلہستند و این کبہ از حضرت رضاعت کہ بشادامد و آن شخصی رفت مرحوم شیخ متعیر شد و اشارہ کرد بن من کبہ را از دستشان گرفتم رخصت بیازار و غذای بسیار خوبی از برای شب مہیا کردم

مہمانہای شیخ آمدند چششان باین غذا افتاد گفتند مارا ما بوس کردی و حال آنکہ غذای اصعب از ہر شب بہتر است ؟

من از برای آنها قضیہ را ہل کردم و در میان کبہ سیصۃ یادوست اشرفی بود :

قطر این حکایت از شیخ حسین نجفی نقل شدہ کہ وقتیکہ مشرف شد بزیرات حضرت رضا و نفاہاش تاہش ناگاہ از شبکہہای ضریح مقدس صدائی شنید بزبان عربی فصیح گفتند : (لا تہتم

اماطت ان کل امام مظهر لامر و الامام علی بن موسی الرضا ضامن لامور النرباء)

مطلب چہاردم - در ذکر اموری کہ لابد است از ذکر آنها

اہم اول بدانکہ باید زوار و مجاورین مشہد مقدس حتی الامکان چند چیز از آنها فوت نشود اول نماز حاجت در بالای سر مظهر چنانچہ علامہ مجلسی در کفایة الزائر بنسبتمبر از حضرت امام علی النقی فرمودہ کہ ہر کہ رابوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت رضاع را در شہر طوس و حال آنکہ غسل کردہ باشد و نزد سر آنحضرت دود کت نماز بکند و در قوت نیاز حاجت خود را بطلب بدستیکہ مستجاب میشود مگر آنکہ از برای گناہی یا قطع رجعی سؤال کند

دوم خواندن نماز حضرت طیار بن عبد قبر مقدس حضرت رضاع چنانچہ ایضا در کفایة الزائر بن از حسین بن احمد قضیہ را روایت کرده کہ ہر کہ زیارت کند حضرت امام رضاع یا دیگری از آنہ را پس نماز بختر را نزد قبر آنحضرت بجا آورد برای او نوشتہ شود بہر رکعتی نواب کسی کہ ہمراہ

حج و هزار عمره بجا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار مرتبه درجهاد ایستاده باشد
 پانزدهم مرسل و بهر گامی ثواب صد حج و صد عمره و صد بنده آزاد کردن داشته باشد و صد مرتبه برای
 او نوشته شود و صد گناه از او محو شود

سوم زیارت کردن حضرت رضاء را در اوقات خاصه مثل ماه رجب

چنانچه در هزار بهار از عیون اخیار الرضا بسند معتبر روایت کرده که معبد بن سلیمان
 از امام معبد تقی ع سؤال کرد که شخصی حج واجب خود را کرده پس بدینه رفت و حضرت یغبر ص
 را زیارت کرد و حق او را میبناخت و میدانست که او حجت خداست بر خلق پس سلام کرد بر آن
 حضرت و رفت بکربلا. حضرت امام حسین را زیارت کرد و رفت یغداد و حضرت امام موسی کلثوم ع را
 زیارت کرد و رفت بشهر خود در آنوقت خداوند اینقدر مال باو روزی کرد که دو مرتبه حج
 میتواند رفت کدام بهتر است که باز حج بکند یا برود بغراسان و پدرت امام رضا را زیارت کند
 حضرت فرمود: بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و باید که در ماه رجب باشد الخ
و مثل روز یست و سوم ذی القعدة الحرام

چنانچه مجلسی در بهار از بعضی از علایعجم نقل فرموده که مستحب است زیارت مولانا
 الرضا ع در روز یست و سوم ذیقعدة الحرام از نزدیک یا دور و مثل روز یست و پنجم ذیقعدة
 الحرام که یوم دحوالارض باشد و مثل روز اول ماه رجب الاصب
 چنانچه مرحوم میرداماد در کتاب اربعة الايام فرموده ما حاصله که هر سالی چهار روز عظیم
 القدر است نزد خداوند متعال و اکرم ایام سال آنچهار روز است و آنروزها را در اصطلاح شرع
 شریف ایام اربعة میگویند

اول روز دحوالارض است که یست و پنجم ذیقعدة الحرام است

دوم یوم التدریر است که هجدهم ماه ذیحجة الحرام است

سوم یوم الولود حضرت خاتم النبیین که هفتم ربيع الاول است

چهارم یوم البعث است که یست و هفتم ماه رجب است و این چهار روز در فضل و منزلت

پنجم ندارند

و در هر سالی چهار شب هست که من حیث القدر والشرف پنجم ندارند و در اصطلاح شریعت

مفصله آن شبهارا لیالی اربعة مینامند

یکی شب اول ماه رجب دوم شب نیت شعبان سوم شب عید فطر چهارم شب

عید اضحی .

بعد فرموده که زیارت سیدنا و مولانا الرضا ع در روز دحو الارض افضل اعمال مستحبه و

او که آداب مستونه است و همچنین زیارت آنحضرت در اول رجب الفرد بابت مؤکد و معثور علیه

است انتهى علامه مجلسی در بهار میفرماید بدانکه زیارت آنحضرت در ایام فاضله و اوقات شریفه

افضل است خصوصاً در ایامی که اختصاص باحضرت دارد مثل روز ولادتشان که یازدهم ذیقعدة الحرام

باشد و روز وفاتشان که آخر ماه صفر باشد یا هفتم ماه صفر یا یست و یکم یا یست و سوم ماه رمضان

و روزی که یست کردند با آنحضرت بخلافت که روز اول ماه رمضان باشد یا ششم آن .

سید بن طاووس در القبال فرموده که روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز میخوانند هر

رکنی. یکصد و بیست و پنج مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد بجهت آنکه حقوق حضرت رضاع در اینروز ظاهر شد
مجتبی میفرماید مناسب است واقع ساختن این نماز را در دروزه مقدسه حضرت رضاع بعد

اذیارت آن بزرگوار

چهارم احسان نمودن بخدام و نوکرهای حضرت رضاع و باولاد و مجاورین قبر مقدس آن وصله و مهربانی و جوار دادن بقدر میسر بایشان که احسان نمودن به آنها در واقع احسان به صاحب قبر مقدس است و سزاوار است که خدام و متولیان آن مکان شریف اهل خیر و صلاح و صاحبان دین و مروت باشند و صبر و تحمل نمایند ناملاماتی که از زوار میبینند و ددشتی و خشونت به آنها نکنند و مسارت نمایند در قضاة حوائج آنها و خیرگیری نمایند از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که در مکاتب مولانا قطب الدین شیرازی مسطور است که کسی به وداع معروف کرخی آمد که میخواست سفری برود معروف بوی گفت که هرگاه حاجتی داشت باشی به حرمت سر معروف کرخی آنرا از خدا بخواه که مستجاب شود آنکس تعجب کرد که چگونه معروف تزکیه نفس خود میکند معروف گفت این برای آن میگویم که سالها این سر را بر آستانه علی بن موسی الرضا ع نهادهام (۱)

و ایضا درالنه معروف است که روزی تاجری آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت دهائی درباره او فرماید که در سفر دریا از غرق شدن این باشد اتفاقاً آن حضرت ببادتی مشغول بود اندام معروف قلمو دواتی بدست گرفت برقه چند کلمه نوشت با شخص داد و گفت اگر امواج دریا بتلاطم در آمد آنچه در این رقه نوشته ام عمل کن که ساکت شود آن شخص رقه را گرفته روانه شد چون در اثناء سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن رقه را بیرون آورد بخیال آنکه در اودهائی از حضرت رضاع نوشته شده دید نوشت ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی است از جوش و خروش بایست

آن شخص از غایت امراض و اضطراب آن رقه را بدربا انداخت بسجده وصول رقه بدربا جوش و خروش او بر طرف شد

از همانوقت تا الحال جمیع کسانی که بدربا سوار میشوند چون آثار موج در دریا میبینند او را بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت رضاع سوگند میدهند که اضطراب بایستد تجربه شده که مفید میافتد اتمی

پنجم رفتن بیعضی از پیوتات مقدسه آستانه مبارکه مثل کتابخانه مبارکه بجهت زیارت خطوط شریفه مصومین ع و کتب نفیسه که بخطوط خطاطین معروف نوشته شده و منذهب بتنهیات لایقه است علاوه بر اینکه خیلی از کتب هست که نسخه اش منحصر است بکتابخانه مبارکه حضرت رضا ع و مثل خزانه مبارکه که در او اسبابهای نفیسه است که بعضی از آنها يك کرور تقویه شده و مثل مهمانخانه مبارکه و کیفیت اطعام اغذیه لایقه قابله بزوار و بخدام و منتسبین بآن دربار ولایت مدار که چقدر باجلوه و شکوه است

ششم رفتن زیارت قبور بزرگان و علمای که در ای: زمین مقدس مدفونند از قبیل جناب

خواه ریح و چهار شیخ طبرسی و شیخ بهائی و شیخ حر عاملی و سایر مزارات متبرکه که در فصل هشتم مفصلاً ذکر خواهد شد (انشاء)

اوردوم

بدانکه اگر کسی با صدق زیارت حضرت رضاع مشرف شد مکاشفات و ملاطفتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود

مرحوم حاج ملا غلامحسین از غدی الشهور به حاجی آخوند که از موتین و معین اخر بود بلا واسطه نقل کرد که زنی از معارم و منویین ما که بسیار قبری و مؤمنه بود سالی يك مرتبه از ازند که چهار فرسخی مشهد مقدس است یاده زیارت حضرت رضاع مشرف میشد و وقت برگشتن بجهت هریک از اطفالیکه در قبيله بودند سوقاتى میآورد از قبیل گنش و کلاه و سینه بند و نحو این ها

مامیگنیم شا که بادست خالی و یاده میروی پول از کجایم آوری که اینها را میبری؟ میگفت وقتیکه میروم بحرم مطهر حضرت رامیان ضریح می بینم احوال مرا و احوال اطفال و عدد آنها را میبیرد و باندازه بن پول میدهد که بجهت اطفال سوقاتى بخرم مگر شا که زیارت می روید حضرت را نمی بیند؟ ما در جواب آنصدره سکوت میکردیم و خیال کردیم که این زن زیارت میروید در مشهد تکدی میکند لذا اینفر که روانه مشهد مقدس شد منبم پشت سرش آمدم دیدم آنزن رفت بسزل یکنفر از ازندبها منبم در بیرون آن منزل منتظر شد تا وقتیکه تجدید وضو نمود و بیرون شد که زیارت مشرف شود منبم عقب سرش رفت تا داخل حرم مطهر شد و خود را به ضریح مطهر چسباند منبم در حرم ایستاد تا از حرمخارج شدن رفتن نزدیک سلام کردم چشمش که بن افتاد اظهار بشاشه کرد گفتم مقابل ضریح چقدر طول دادی

گفت بلی حضرت از من احوالبرسی کرد و احوال اطفال قبيله را پرسید و پول بن داد که بجهت اطفال سوقاتى بخرم دستش را باز کرد دیدم چندقران میان دستش هست

فهیسم بواسطه اخلاص و صدق خود این زن رسیده است بآن مقامی که باید برسد هر چه کردم پولها را از او بگیرم که بجهتش سوقات بخرم راضی نشد و گفت باید خودم سوقات بخرم

اخر سوم حقیر در این سن خود که علاوه بر شصتسال است مجزاتی از این مرقد مطهر حاضراً مشاهده کردم که ذکر آنها موجب تطویل است و قناعت میکنم بذكر دو قضیه از محصولات خودم

منجمله - در صغر سن حقیر در مدرسه میرزا جعفر بکتاب میرفتم بیکروز رتم که بجهت خود خورشی ابتیاع نمایم در حرم مقدس که رسیدم صدای صیحه و ضجه از خیابان سفلی بلند بود من متعجب بودم ناگاه چیزی بیهلوی من خورد افتادم بروی سنگ و مددهوش شدم بیکوقت بهوش آمدم دیدم در منزل میان بستر افتاده ام باز تانیاً مددهوش شدم بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر از ظلم صاحبشان گریخته فرش گنان آمده اند رو بصحن مقدس که متحصن شوند و هر دو مقابل پنجره زانو زده اند و در بین راه چند نفر را تنه زده اند که یکی از آنها من بدبخت بوده ام و از آن صدمه یکی از تنایای حقیر شکست و میان لب سفلی فرو رفته و سببش خورده و فعلاً هم موجود است

منجمله کسی بخیر امانتی داده بود که حفظ کنیم و او باندازه تخم مرغی بود و از اتلاف او همتس خانم بودم لذا همیشه با خود داشتم و خیلی مواظب بودم در حفظ او مبعی رقتم بدرسه نگاه کردم دیدم آن امانت نیست مجبلا آدم بزنل مرحومه والده لباسها و میان منزل و هر جایی را که احتمال میداد تجسس نموده یافت نشد

خبر گریه کتان مشرف شدم میان حرم مطهر زاویه شرقی ضریح مقدس را بینل گرفتیم تقریباً نیم ساعت گریه و التماس میکردم بعد گویا بقلیم افتاد دست بجسیم کردم دیدم عینا امانت در میان جیب هست

فصل هشتم

در مقام علماء و سلاطین و یزرگالی که در مشهد مقدس و بلدان

متعلقه بآن مد فونند

بدانکه از سعادات عظیم است دین در مشهد مقدس و حکایات و خوابهایی که در این مقام ذکر شده زیاد است و ماقعات میکنیم بد کربضی از آنها :

منجمله در دارالسلام تة الاسلام نوری از کتاب وسیلة الرضوان سید فاضل شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی که از رؤسای خدام روضه مقدسه رضویه بوده و او نقل میکند از کتآب عیون الزکاء که دو برادر بودند که یکنفر از طلاب علوم بود و دیگری از اتباع سلطان بود و او بسیار ظالم و جابر بود و متصل مسلمانان بتظلم می آمدند نزد برادر عالم آن بیچاره هم هر قدر نصیحت می کرد اثری نیبخشید ، متصل از افعال شیخه برادرش که از اتباع سلطان بود در خجلت و انفعال بود پس برادر عالم قصد کرد زیارت حضرت رضاع را ، آمد بخانه برادرش که با او وداع کند برادرش را در خانه بندیدند بالکل بیخوش وداع کرد و آمد بجرم خراسان چون برادرش بزل آمد و مطلع بر قضیه شد بر اسبه خود سوار شده و خود را بپیرادش رسانید که با او وداع کند ، بعد که از وداع برلدر فارغ شد خواست بزگرود ، فکر کرد که خوبست منهن با برادرم مشرف شوم بزیارت پس با برادرش و سایر زوار روانه شد بچنان مشهد مقدس

در بین راه بر حسب عادت خود بزوار ظلم میکرد و آنها را دشنام میداد ، زوار می آمدند نزد برادر عالم و شکایت میکردند او هم هر قدر نصیحت میکرد نمر نداشت و همیشه اوقات از زوار خجالت زده بود و نزد آنها سر بریر بود از احوال زشت برادرش

تا آنکه برادر ظالم مریض شد و در بین راه از دنیا رفت زوار سرور و خوشنود از فوت او شدند پس برادر عالم او را غسل داد و بر اسب آنمیت چنازه او را حمل کرد و همراه خود آورد بشهد و او را دور مرقد مطهر طواف داد مدر جوار حضرت رضاع دین کرد

چون شب شد در خواب دید که گویا زیارت نموده و از حرم خارج شده ، پس دید باغی در پهلوئی صحن مقدس است داخل باغ شد دید در غایت صفا و ضیاء است ، انهار و اشجار و عمارت های عالیه در آن باغ هست و عدام زیادی هم حاضرند و شخصی بزرگی در میان عمارت نشسته و در پین و

بشارش صفوف زیادی از خدام ایستاده بودند آنشخص عالم متعجب شد که آیا این شخص متشخص کبست ناگاه آنشخص از جای خود برخاست و آمد نزد آن عالم و بقدمهای او افتاد آن عالم نگاه کرد دید برادش هست که دیروز او را دفن کرده گفت برادر تو از اتباع ظلله بودی چه شد که باین مقامو مرتبه رسیدی گفت : برادر ، تمام این نعمتها از برکت تو بن رسید بدانکه وقت احتضار ، جان دادن بر من خیلی سخت و دشوار شد چون مرا میاز تابوت گذاردند و او را بر اسب حمل کردند جنازه و اسب یکپارچه آتش شد ، و دو نفر قبیح المنظر در کمال خشونت آمدند و بدستان حربه آتش بود ، مرا متصل عذاب میکردند ، من هر قدر بشما و سایر زوار استخانه کردم فایده نبخشید و همیشه معذب بودم تا داخل شهر مشهد شدم ، چون بصحن مقدس رسیدیم آندو نفر که مرا عذاب میکردند یکطرف ایستادند ، جنازه و اسب بحال اصلی شان برگشته و ابدأ اثری از آتش باقی نماند پس جنازه مرا میان صحن گذاردید و رفتید ، آندو نفر هم از دور مقابل من ایستاده بودند حال منم متغیر بود ، و هر قدر فریاد میزد ، مرا از دست این دو نفر خلاص کنید کسی اعتنا بن نیکرد

پس شما عصر آمدید که جنازه مرا بپیرید میان روضه مقدسه که طواف دهید ، چون جنازه من داخل روضه مقدسه شد دیدم حضرت رضا ع بالای صندوق مطهر نشسته و شخص نورانی هم نزدیک بحضرت ایستاده پس من سلام کردم ، حضرت صورت از من بر گردانید آن مرد نورانی بن گفت الناس کن که حضرت از تو عفو کند

پس من الناس کردم ؟ حضرت اعتنائی بن نکرد مرتبه دوم که مرا طواف میدادند باز آن مرد نورانی بن گفت بحضرت الناس کن الناس کردم حضرت اعتنائی نکرد و صورت از من بر گردانید چون مرتبه سوم شد که در طواف به آن مرد نورانی رسیدم گفت الناس کن و حضرت را قسم بده بحق جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله که از تو بگذرد والا اگر از حرم بیرون شوی باز همان عذابها از برای تو خواهد بود

پس من حضرت را قسم دادم بحق جدش که از گناهان من بگذرد عرض کردم من زوار شاهستم و طاق عذاب ندارم

پس حضرت توجیبی فرمود به آن مرد نورانی فرمود : « لا یدعون لنا وجهاً لشماعه »

یعنی از برای ما آبرویی نگذاشتند که شفاعت کنیم و کافلی بین مرحمت فرمود

چون خواسته جنازه مرا از حرم بیرون کنند آنکسی که جلو جنازه من بود فریاد زد هذها

عقیق الرضا (ع)

پس مرا باین باغ آوردند و ابدأ آندو نفر را ندیدم و باین نعمتها نائل شدم و تمام اینها از برکات توشه که جنازه مرا باین مکان شریف دفن کردی و اگر جنازه مرا باین مکان نمی آوردی من تا روز قیامت معذب بودم

پس برادر عالم از خواب بیدار شد و مسرور بود بهر بانی حضرت رضا ع بزوارش

منجمله در دارالسلام از وسیله الرضوان نقل کرده از میر معین الدین اشرف که از صلحاء خدام روضه رضویه ع بود گفت من در دارالفاظ خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم که از روضه مقدسه بیرون شدم بجهت تجدید وضو چون رسیدم صفا میر علی شیر دیدم جهات زیادی داخل صحن

شدند و مقدم آنها شخص نورانی صبیح الوجه عظیم الشانی بود و پشت سر آن آقا جماعتی بودند که در دستشان کلنگها بود؛

چون بوسط صحن رسیدند آن آقای نورانی به آن کلنگ داره فرمودند. این قبر را بشکافید و این خبیث را بیرون بیاورید

سؤال کردم این آقای نورانی کیست؟ گفتند حضرت امیر المؤمنین (ع) است چون شروع کردند بکنن قبر، ناگاه حضرت ثامن الائمه ع از میان حرم بیرون شد و آمد خدمت جدش حضرت امیر ع، سلام کرد حضرت امیر ع جواب دادند بعد عرض کردند یا جدا، سؤال میکنم که این میت را هنوز کتی و تعمیراتش را بن بیغشی حضرت امیر فرمودند نبدانی که این فاسق فاجر شارب الخمر بوده حضرت رضا ع عرض کرد بلی، لکن در وقت فوتش وصیت کرد که مرا در جوار حضرت رضا دفن کنید چون پناه بن آورد از شما امید هنوز دارم حضرت امیر فرمود من او را بتوبغشیدم و تشریف برد پس من در کمال خوف و وحشت از خواب بیدار شدم و بعضی از خدام را از خواب بیدار کردم و با آنها آمدم بآن موضع دیدم قبر تازه ایست که مقداری از خاکش هم بیرون ریخته شده سؤال کردم از صاحب قبر؟ گفتند قبر بعضی از اتراکست که دیروز دفن شده

منجمله مرحوم والد حقیر که تقریباً هفتاد سال در آستانه مقدسه مفتخر بود بخدمت فراشی
گفت در او ایلی که من مشرف بخدمت فراشی شدم شخصی بود از اهل ازغد و بسپا زاهد و عابد بود آن شخص هم در همان کشیک ما خادم بود

شبهای خدمتش که میشد در دارالاحفاظ مشغول تهجد و عبادت بود و وقتی که خیلی کسل میشد سرش را به عنقه مقدسه میگذازد که فی الجمله رفع کالتش بشود شبی این شخص سرش را به عنقه مقدسه گذارده بود در عالم خواب یا دیداری (من خاطر من نیست که مرحوم پدرم چه قسم نقل فرموده) شنید که درب ضریح مطهر باز شد

این شخص برخاسته بود که میباید کسی میان حرم وقت در بستن مانده باشد فوراً از جای خود حرکت کرده برود سر کشیک را خبردار کند

ناگاه دید درب حرم باز شد و یک آقای بزرگوار از میان حرم بیرون شد و درب دارالاحفاظ باز شد آقا تشریف برد میان دارالسیاده

گفت منم از هذب آقا رفتم آقا تشریف برد میان ایوان طلا لب ایوان استاد منم در کمال ادب نزدیک محراب ایوان استاد دیدم دو نفر آمدند مقابل آقا در کمال خضوع و مذلت آقا فرمودند بشکافید این قبر را و این خبیث را از جوار من بیرون بپزید (اشاره فرمود بپزیری که میان صحن مقدس پشت بنجره شریف بود)

ناگاه آن دو نفر با کلنگها قبر را شکافتند و شخصی را با زنجیر آتشین بگردن از قبر بیرون آوردند و او را کشان کشان بطرف درب صحن بالا خیابان بردند؛ ناگاه دیدم آن شخص روی خود را بجاناب حضرت کرد عرض کرد باین رسول الله من خودم را مقصر و گنهگار میدانم که وصیت کردم از راه دور بیاورند در جوار شما دفن کنند

حضرت فرمود او را برگردانید آن مرد عابد زاهد از مشاهده این مطلب منعی علیه و بیپوش شد سر که سر کشیک و خدام حاضر شدند فرکه درب حرم مطهر را باز کنند دیدند آن شخص زاهد

بپوش و منی علیه افتاده بدکه بهوشش آوردند تفصیل را نقل کرد مرحوم پدرم گفت من با جمعی از خدام رقیب آنجائی که نشان داد آثار نبش را بچشم خود دیدیم معلوم شد که قبر یکی از حکام توابع مشهد بوده که روز قبل او را در همین موضع دفن کردند
ولابد است در مقام از ذکر هلت مقصد:

مقصد اول در ذکر بزرگان از علمائیکه در محوطه ارض القدس مدفونند

اول - **الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی**
المشهدی صاحب تفسیر مجمع البیان که در نیه ذیقده العرام سه بانصد و سی و چهار از تالیف او فارغ شد و ایشان والد جناب حسن بن فضل بن حسن الطبرسی صاحب کتاب مکارم الاخلاق هستند و بسط ایشان **ابو الفضل علی بن الحسن** صاحب کتاب مشکوة الانوار است و مرحوم شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان در سبزواری مدرس بود و گویا ایشان در زمره مجتهدین از علماء بودند. چنانچه در کتاب لعمه در مبحث رضاع از ایشان نقل میکند قول بدم اعتبار اتحاد فعل را در نشر حرمت رضاع

از غرأله امرا ایشان قضیه ایست که مشهور است در السنه خواص و هوام
در روضات از صاحب ریاض نقل کرده که ایشان را سکنه عارض شد و مردم گمان کردند که ایشان فوت کرده اند ایشانرا غسل دادند و کفن کردند و دفن نمودند در میان قبر ایشان بحال آمدند دیدند میان قبرند و راه فراهم ندارند در همانحال نذر کردند که اگر از این محبس قبر نجات نیابند کتابی در تفسیر قرآن مجید تالیف کنند

اتفاقاً نباشی بقصد سرعت کفن ایشان قبرشانرا نبش کرد هینکه روی قبر را باز کرد مرحوم شیخ دست نباش را گرفت نباش خیلی مضطرب و متحیر شد
شیخ فرمود مترس من زنده هستم و سکنه کرده بودم بخیال آنکه از دنیا رفته ام مرا آوردند دفن کردند و از غایت ضعف و قناعت شیخ قادر بر خروج از قبر نبود نباش شیخ را بهوش خود گرفت و آورد بخانه اش شیخ باو خلعت و مال زیادی داد و آن مرد نباش هم توبه کرد و شیخ هم شروع نمود به تالیف کتاب مجمع البیان

و بعضی این قضیه را نسبت میدهند بمرحوم **مولی فتح الله گاشی** و میگویند بدکه از میان قبر نجات یافت تالیف نمود **تفسیر منهج الصادقین را**

در روضات ایشان در شب عید اضحی سینه پانصد و چهل و هشت در سبزواری رحلت فرمود و نش مقدسش را حمل نمودند بشهد مقدس و در قبرستان قتلگاه دفن نمودند و در مجالس المؤمنین است « و دفن فی مثل الرضا » و این مصرع در لوح قبرشان ماده تاریخ نوشته شده

(گشت فرید زمان داخل مشهد زمین)

و در مستدرکست (انه صار شهیداً) ظاهراً شهادتشان بسم بوده و لذا معروف نشد

کتاب احتجاج طبرسی از مؤلفات جناب **امی منصور احمد بن امی طالب الطبرسی** است که از مشایخ علی بن شهر آشوب مازندرانی است و قبر ایشان در طبرس مازندران است

دوم مجدد راس الایة المشره الفیخ البهائی محمد بن حسین بن عبدالصمد العارثی العاملی مجلسی اول در شرح من لایحضره الفقیه از شهید ثانی نقل کرده و در اجازه اش از برای شیخ حسین پدر شیخ بهائی تصریح بآنکه شیخ حسین پدر شیخ بهائی از اولاد حارث همدانی بوده که امیر المؤمنین ع باو فرموده «با حار همدان من بیت برنی من مؤمن او منافق قبلاً» و شیخ مرحوم مدنی در شام بود و اظهار میکرد مذهب شافعه را

و در روایات است که یکروز اعلم علمای شافعی گفت آیا شیعه حجت قاطعی دارند بجهت اثبات حقانیت خود؟ شیخ فرمود حجت آنها زیاد است، گفت یکی از حجج ایشانرا برای من بیان کن شیخ فرمود شیعه میگوید در صحیح بخاری از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود **فاطمة بضعة منی من اذاهها فقد آذانی ومن اغضبها فقد اغضبنی** و بعد از چهار ورق روایت کرده

«انها خرجت من الدنيا وهي غاضبة علیها» بنی علی الشیخین

شیخ فرمود نبدانم جواب این ایراد شیعه چه چیز است

پس آن عالم شافعی سر بزیر انداخت گفت: این دروغ است بر بخاری و امشب من صحیح بخاری را مراجعه میکنم

چون صبح شد آن عالم سنی بن رسید و خنده کرد و گفت من نکتمت راضیه دروغ میگوید من صحیح بخاری را دیدم و بین دو حدیث زیاده از پنج ورق است چگونه شیعه گفته اند چهار ورق است و شیخ بهائی اشعار بسیار ملبی بالمریة و الفارسیة فرموده

منجمله این رباعی را فرمود و امر کرد در کفشداری حضرت امیر ع بنویسد

هذا الافق السین قد لاح لیدک فاسجد متدلا و عفر خدیک

ذا طور سینین فالغرض الطرف به هذا حرم العرة فاخلع نعلیک

و نیز این رباعی را در مقام اشتیاق بزیارت حضرت رضاء ع فرموده

ان جئت ارض قصة الشوق الیک ان جئت الی طوس فبافه هلیک

قبل عنی ضریح مولای و قتل قدمات بهابیک بالشوق الیک

و در مقام مناجات فرموده

یارب انی مذنب خاطئی مقصر فی صالحات القرب

ولیس لی من عمل صالح ارجوه فی العشر لدفع الكرب

غیر اعتدای حب خیر الوری و اله والرء مع ما احب

و در موعظه فرموده

لا یفرنک من الرء رداء رقه و قیس فوق کعب الساق منه رفه

و جبین لاح فیہ اثر قد قلعه اراه الدرهم تعرف غیه او ورعه

و ایضاً در موعظه فرموده

هر که را توفیق حق آمد دلیل هزلتی بی هین علم آن زلت است

وز بود بی زاه زهد آن علت است هزلتی بگزید و رست از قال و قیل

منجمله شاه عباس کبیر شیعی میان حرم حضرت رضاء ع فقیله شمعه را با مقرض میگرفت

مرحوم شیخ بهائی حاضر بود بداعه این رباهی را بفارسی گفت
 پیوسه بود ملایک علین
 پروانه شمع روضه خلد برین
 مفراس، باحیاط زن ای خادم
 ترسم بیری شهبر جبریل امین
 مرحوم شیخ دارای بعضی از علوم سریه بود

منجمله در مستدرک ثقة الاسلام نوری (ره) فرموده که سید ماجدین هاشم العسینی المریشی
 البهرانی استاد مرحوم فیض رفت باصفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی از او نهایت تعظیم و احترام را
 فرمود و اجازه بوی داد مشتمل بر تآدب عظیم و تناء جمیل

فقلت که در محضر شیخ شخصی از سید مسئله پرسید سید بجهت تآدب از شیخ آن مسئله را بنحو
 ایجاز جواب داد پس شیخ تسبیح تربتی در دست داشت وردی باو خواند آپ از آن جاری شد از
 سید پرسید با این آب وضو جائز است یا نه؟ سید گفت جائز نیست بعلت آنکه این آب خیالی است نه
 آبی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد - شیخ جواب سید را پسندید

منجمله ایضاً از محبوب القلوب قطب الدین اشکوری نقل فرموده از شیخ عبدالصمد برادر
 شیخ بهائی (ره) که روزی مرحوم شیخ در مجلس شاه عباس حاضر بود سلطان بشیخ عرض کرد این شخص
 که سفیر ملک روم است میگوید از علماء بلاد ما اعمال صبیبه صادر میشود و در ایران شما این قبیل از
 علماء نیستند و بعضی از اعمالشان را سفیر شمرد

شیخ فرمود این علمی که شمردی اعتباری نزد ارباب کمال ندارد و در اثناء صحبت شیخ بند
 چاقچوری که پوشیده بود باز میکرد

شیخ عبدالصمد فرمود من تعجب داشتم که برادرم در این مجلس چه میکند و سلطان هم نظر
 میکرد، بعد از لحظه شیخ همان بند چاقچورش را انداخت نزد سفیر روم لکن بیکطرف او را بدست
 خود محکم گرفته بود ناگاه آن بند چاقچور از دهای عظیمی شد که تمام اهل مجلس برخاستند و فرار
 کردند پس شیخ او را کشید نزد خود و برگشت بصورت اولی، بعد شیخ فرمود این اعمال را من از
 بعضی درویش که در میدان اصفهان معرکه میگیرند و مقصودشان گرفتن پول است تعلیم گرفتم پس سفیر
 منمعم شده و خجلا از مجلس بیرون شد

در روضات از مجلسی اول نقل کرده که میگفت که شنیدم از شیخ بهائی که میفرمود پدران و
 اجداد ما در جلال عامل دائماً مشغول عبادت و از اصحاب کرامات و مقامات عالیای میبودند.

و نقل کرده از جدش شیخ شمس الدین که فرموده

روزی برف عظیمی در دیار ما آمد، در منزل چیزی نبود که قوت عیالم بکنم، اطفال از
 گرسنگی گریه میکردند

پس جدمان به جدمان فرمود اطفال را نشان تا دعا کنم خداوند عالم بما طعام بدهد
 پس جدمان به جدمان فرمود قدری برف برداشت و رفت سر تنوری که گرم بود و باطفال
 فرمود؛ میخواهم بجهت شما نان طبخ کنم و برفها را مانند قرص نان بشنور میزد و جدمان مشغول
 دعا کردن بود

پس ساعتی نگذشت که جدمان از تنور نان پخته بیرون کرد، همه خوردند و شکر خدا را کردند

پس شیخ بهائی فرمود مأموم که درجبل عامل بودیم همین کرامات را داشتیم و چون بهجم آمدیم و آب عجم را خوردیم این کرامات از ما سلب شد
الحاصل مرحوم شیخ بهائی روز پنجشنبه هفدهم محرم الحرام سنه نهصد و پنجاه و سه در بعلبک که از بلاد جبل عامل است متولد شد و دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی در اصفهان از دنیا رحلت فرمود

و مرحوم ملا معبد تقی مجلسی حالات او را مفصلاً در شرح عربی برقیه ذکر فرموده و میفرماید من برجنازه او نماز خواندم و قریب به پنجاه هزار نفر با من برجنازه نازگذازدند و هجبی نیست از اجتماع این عدد از مؤمنین بنماز برجنازه شیخ چون در نماز برجنازه آخوند ملاعبده شوشتری دارد که تقریباً صد هزار نفر اجتماع نمودند

و جسد مرحوم شیخ بهائی را قبل از دفن منتقل نمودند بشهد مقدس و قبر شریفش در مشهد مقدس معلوم است و مقبره ایشان بین مسجد گوهرشاد و صحن جدید است و مقبره ایشان طولش از جنوب بشمال هشت ذرع است و عرضش چهار ذرع و نیم است و صندوق برنجی دارد در میان بقعه شان کتیبه ایست که معلوم میشود در تولیت عضد الملک این بقعه شریفه تعمیر شده سنه هزار و دوست و هشتاد و دو

و در صفة مقبره مرحوم شیخ گویا قبری است که بناسبت او این اشعار نوشته شده است
 شد از فراق تو جانان قد کشیده خنیده
 هزار خار مفیلان پیای دیده خلیده
 شب گشته پیاد تو مردمان دو چشم
 هزار غوطه بغون خورده تاسیده دمیده
 بشوره زار بود بیشتر چراگه آهو
 بعیرتم که غزالم چرا ز دیده رمیده



ای خاک تیره دلبر ما را عزیز دار
 در روضات از بعضی از تصنیفات شیخ بهائی نقل کرده که گفت والد من شیخ حسین بن عبدالصمد
 الحارثی فرمود در مسجد کوفه نگین عقیقی یافت شد که بر او این دو بیت نوشته بود
 انا در من الساء ثرونی
 یوم تزویج والد السبطین
 کنت اصفی من اللجن یاضاً
 صبتنی دماء نحر الحسین
 بعد فرموده یابنده شیخ ما شهید اول بوده و سابقاً گفته شد که والد شیخ بهائی در قریه مصلی که

از قراء بحرین است رحلت فرمود در سنه نهصد و هشتاد و چهار
 و برادر مرحوم شیخ بهائی شیخ عبدالصمد بود که شیخ بهائی صدیه را بجهت او تصنیف کرد و او در سنه هزار و بیست در مدینه منوره از دنیا رفت و نعش او را آوردند بنجف اشرف و دفن کردند

و در مستدرک الوصائلست که شیخ بهائی زوجه فاضله عالمه محدثه قبهه داشت صیبه شیخ زین الدین علی المعروف بالسنار العاملی و چهار هزار کتاب از مرحوم شیخ علی بازماند و تمام آنها بزوجه شیخ بهائی ارث رسید چون ایشان غیر آن مخدیره اولادی نداشتند در اول شیخ علی منشا شیخ الاسلام اصفهان بود و بعد از ایشان منصب شیخ الاسلامی منتقل شد بشیخ بهائی

در فوائد الرضویه از ریاض العلماء نقل فرموده که فرمود ما شنیدیم از بعضی معمرین که ایام حیات این مخدیره را درک کرده بود که میگفت این مخدیره در قه و حدیث درس میفرمود و طایفه نزد او درس میخواندند

مخفی نماند که بعضی از مخدرات بودند که مثل مخدیره زوجه شیخ بهائی دارای

علم و کمال بودند

منجمله مخدره فاطمه بنت‌السید تاج‌الدین محمد بن معیة استاد شهید اول و این مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده

منجمله العالمة الفاضلة العارفة بالفقه و علم الرجال **همیده خواتون** بنت مولانا محمد شریف الروید شتی و پدر این مخدره از تلامذه شیخ بهائی بوده و این مخدره را خیلی تجید می‌کرده‌اند و این مخدره حواشی بر کتاب استبصار نوشته و پدرش باین مخدره میگفت علامتة بالتائین و دختر این مخدره نیز علامه فاضله بوده

منجمله فاطمه بنت‌الشیخ محمد بن احمد بن عباد الله بن حازم المکبری و این مخدره عالیه و فقیهه بود و از مشایخ سید تاج‌الدین محمد بن معیة العینی بود و شیخ شهید از او روایت کرده بتوسط سید بن معیة .

منجمله مخدره فاطمه بنت السید رضی‌الدین علی بن طاوس شهید در کتاب سعد السعود فرموده « وقتی مصحفاً تماماً اربعة اجزاء علی ابنتی العارضة للقرآن الکریم فاطمة حفظت و عمرها دون تسع سنین » و مرحوم سید باین مخدره و بهمشیره اش که ایضا عالیه بود اجازه داده بود

منجمله مخدره بنت سید مهر قزقی علم الهدی که فاضله و عامله و جلیله بود روایت کرده‌از هاشم سید رضی کتاب نهج البلاغه را و حکایت مخدره فاطمه بنت شهید اول و مخدره آمنه بنت مجلسی اول و مخدره والده مجلسی اول در باب دوم گفته شد فراجع

سوم الشیخ السعدت الفقیه محمد بن حسن بن علی بن محمد بن الحسین الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه و جواهر السنیه و غیر این دو

در فواید الرضویه محدث قمی فرموده که نسب شریف ایشان منتهی میشود بجناب حر بن یزید الریاحی تولد ایشان در شب جمعه هفتم ماه رجب سنه هزار و سی و سه بوده در قریه مشرف که از قرای جبل عاملست (۱)

(هفتم رجب اشتباه است بلکه هشتم رجب بوده کما اینکه خود در امل الامل ذکر فرموده)
ولد مؤلف

رحلت ایشان در بیست و یکم ماه رمضان سنه هزار و صد و چهار بوده و قبر شریفش در ایوان دوی بقبله صحن عتیق بایوان مانده بیدرسه میرزا جعفر است و ایشان مدتی در اصفهان بودند بعد مشرف شدند به مشهد مقدس و مدت بیست و شش سال هم در مشهد ساکن بودند و شیخ الاسلام مشهد بودند در فهرست دوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که در مشهد منزلشان محله سرحوضان بوده در آخر رساله بدایة الهدایة فرموده واجبات هزار و صد و سی و پنج است و معرصات هزار و چهارصد و چهل و هشت است و مسلماً مرادشان اصول واجبات و معرصات والا شاید بزور هر یک از واجبات و معرصات خیلی زیادت باشد.

و در روایاتست که بیکوتی در مجلس قضاوت نشسته بودند بعضی از جلالاب خدمت ایشان شهادتی دادند کسی عرض کرد این طلبه زبده شیخ بهائی را در اصول میخواهد شیخ شواهدت او را رد کرد چون آن مرحوم از علماء اخباری بود ، و در قوت نفس و ذکاوتشان قلم کرده اند و همزمانیکه شیخ مرحوم در اصفهان تحصیل میکرد یکروز وارد شد بمجلس شاه سلیمان الصفوی الموسوی و قبل از استیذان پهلوی مستد سلطان نشست سلطان متغیر شد گفت این شیخ کیست، گفتند از علماء حرب

شیخ حر عاملی است سلطان خواست ایشانرا توهینی نباید
گفت یا شیخ فرق بین حر و خر چقدر است. شیخ فوراً فرمود یکسند است سلطان مفعم شد و
سکوت نمود و لایبضی مافیه من التبریض و در جنب قبر شیخ حر در میان همان غرغه قبر پسران شیخ محمد
رضا بن شیخ محمد الحر عاملی است که در شب شنبه دهم شعبان سنه هزار و صد و ده رحلت فرموده (بلکه
در سیزدهم شعبان بود چنانکه در سوانح الایام احقر از فوائد الرضویه نقل کرده‌ام ولد مؤلف)

در تحفة الطوسیة است که والد جناب شیخ محمد الحر عاملی شیخ حسن عالم قتیبی بود
و در سنه هزار و شصت و سه در بین راه مشهد مقدس نزدیک بسطام از دنیا رحلت فرمود و پسران
شیخ زین العابدین جسد پدرش را آورد بشهد مقدس و در طرف پای مبارک دفن کرد و در آنوقت
مرحوم شیخ محمد الحر بسکة مظنه مشرف بود چون خبر فوت پدرشانرا شنید اشعاری در مرثیه پدر
گفت و چند جناب شیخ محمد الحر علی بن محمد عالم و فاضل و ادیب بود و از تلامذه شیخ حسن صاحب
معالم و سید محمد صاحب مدارک بود و مسوماً در نجف شهید شد و پدرشان محمد بن الحسین الحر
اضل اهل عصرش بود و از تلامذه شهید ثانی و داماد ایشان بود کذا فی الروضات

در فوائد الرضویه از شیخ حر نقل فرموده که در حاشیه امل الامل از عوی پدرش جناب محمد
بن الحسین الحر عاملی نقل فرموده که روایت شده از طریق اهل البیت که هر گاه کسی بخواهد کافلی
بنویسد بجهت حاجتی اولیاً بقلم بی مرکب بنویسد > بسم الرحمن الرحیم ان الله وهد العالمرین بالمخرج
ما ینکرون و الرزق من حیث لا یحتسبون جلتان الله و ایاکم من الذین لا خوف علیهم و لا هم یعزنون >
بعد حاجتی را که دارد بنویسد که بر آورده میشود انشاء الله تعالی

و جناب شیخ محمد الحر برادری داشتند جناب احمد بن الحسن الحر صاحب کتاب در السلوک
فی احوال الانبیاء و الامویاء و الخلفاء و الملوک که بسیار تاریخ خوبی است لکن افسوس که نسخه آن بطبع
نرسیده و حقیر نسخه خطی دارم و در این کتاب هم از آن نسخه خیلی نقل کرده‌ام

چهارم - المولی الفاضل الفقیه محمد باقر بن محمد مؤمن الخراسانی السزواری و
ایشان شاگرد مرحوم شیخ بهائی و استاد مرحوم آقا حسین خوانساری و اخ الزوجه ایشان بودند و
محقق آقا جمال خوانساری همسیره زادشان بودند و ایشان امام جمعه اصفهان بودند و نزد شاه عباس
ثانی قرب و مکانت زیادی داشتند و مدرسه ملامحمد باقر که نزدیک بست خیابان علیاست منسوب با ایشانست
و صاحب روضات تعجید زیادی از علیت و تقوی ایشان میکتد و تصنیفات ایشان زیاد است مثل کتاب
ذخیره در شرح از شاده علامه و کتاب کفایة بیاض در فقه، و کتاب روضه الانوار در مواضع و رحلت ایشان در
سنه هزار و نود بود و در ماده تاریخش این مصراع را گفتند « شد شریعت پیرو افتاد از با اجتهاد »
نشانرا الذ باصفهان حل نمودند بشهد مقدس و در سرداب مدرسه میرزا جعفر دفن کردند و قبر ایشان
بست مقبره شیخ حر عاملی واقع میشود

پنجم - المولی میرزا محمد بن حسن الشعرانی صاحب حاشیه معالم و غیر او و تصنیفات
ایشان زیاد است و ایشان در اول ساکن نجف اشرف بودند و بعد شاه سلیمان صفوی ایشانرا باصفهان
طلب نمود و ایشان در اصفهان تزویج کردند دختر مرحوم ملامحمد تقی مجلسی اولرا چون مرحوم
مجلسی اول سه پسر داشت و چهار دختر پسر اکبرشان المولی عزیز الله بود و پسر اوسطشان المولی
عبدالله بود و پسر اصغرشان المولی العلامة ملامحمد باقر مجلسی بوده، دختر کبرای ایشان عالمه فاضله

صالحه آمنه بیگم زوجهٔ آخوند ملاصالح مازندرانی شارح اصول کافی بود

دختر دومی ایشان زوجهٔ مرحوم ملامحمد استرابادی بود، دختر سوم ایشان زوجهٔ مولی میرزا محمد شیروانی بود، دختر چهارم ایشان زوجهٔ مولی میرزا کمال‌الدین محمد شارح شافیه بود مرحوم مولی میرزا محمد شیروانی روز جمعه بیست و نهم ماه رمضان سنه هزار و نود و هشت در اصفهان از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنجسالگی و جنازه‌شانرا حمل نمودند بشهد مقدس و پهلوی قبر ملامحمد باقر سبزواری میان سرداب مدرسهٔ میرزا جعفر دفن کردند و لوح مرقدشان سنک سفیدست و این مرحوم استاد مولی محمد اکمل بهبهانی است و از تلامذه محقق خوانساری آقا حسین بود و با مرحوم آقا جمال پسر مرحوم محقق خوانساری مباحثات و مطالباتی دارد

منجمله یکوقتی میرزا محمد و آقاجمال بجائی میرفتند وهریک بالاغی سوار بودند و آقا جمال همیشه لباس خوب و تیرمه میپوشید ناگاه دراز گوش یکی از اینها بمصداق ان انکرا الاصوات لصوت الحیر شروع بزباد زدن کرد، ملایمیرزا محمد از اهل شیروان قفقاز بود و آقاجمال از اهل اصفهان بود ملا میرزا با آقاجمال گفت این الاغ اصفهانی میخواند، بعد از ساعتی آن الاغ شروع نمود بضرطه زدن آقاجمال بلامیرزا محمد گفت این حیوان جسته جسته ترکی هم میگوید
پسر آن مرحوم الفاضل المشتهر الولی حیدرعلی داماد علامه مجلسی بود
ششم - السید السعید الشہید میرزا محمد مهدی ابن ہدایۃ اللہ بن طاهر و نسیشان منتهی میشود بجناب محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق ع المشتهر بالشہید الثالث شارح دروس و ایشان از تلامذہ مرحوم آقای بہبہانی بودند و معروفست کہ چهارمہدی نام در حوزہ درس آقای بہبہانی بدرجہ قسوی از علم و عمل رسیدہ

اول - العالم الزاهد النقی السید محمد مهدی الملقب بہ بحر العلوم

دوم - آقا میرزا محمد مهدی الشہید صاحب المنوان

سوم - فتوۃ الفقہاء والمجتہدین المولی محمد مهدی النراقی صاحب جامع السعادات والد آخوند ملا احمد نراقی صاحب مستند و معراج السعادہ

چهارم - العالم الربانی آقا میرزا محمد مهدی شہرستانی

ولادت مرحوم شہید ناک سنہ ہزار و صد و پنجاہ و دو بود و شہادتشان چنانچہ در فوائد الرضویہ است شبہ یازدہم ماہ رمضان سنہ ہزار و دوست و ہیجده بودہ، علت شہادتشان این بود کہ نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار در بلاد خراسان طغیان نمود - فتحعلی شاہ لشکری بجانب خراسان فرستاد و مشغول مقاتلہ شد با نادر میرزا آخر الامر نادر میرزا میان شہر محصور شد و معاصرہ بطول انجامید

مرحوم شہید اشرف و بزرگان شہر را طلبید کہ در وقت معینی بلشکر سلطانی اطلاع بدنند کہ یورش بیاورند و شہر را تحویل بگیرند! نادر میرزا از این واقعہ خبردار شد، در مقام انتقام از سید شہید برآمد سید با جمعی از بزرگان ملتجی بحرم مطہر شدند، نادر میرزا رفت بسمت حرم، سید دانست کہ اگر نادر میرزا روی بحرم آورد مراعات احترامات آن مکان شریف را نگہ نخواہد داشت و خون مظلومین میان حرم ریختہ خواهد شد لذا سید با جمعی از حرم بیرون شدند و

آمدند بطرف بست بالاخیابان ، نزدیک مهمانخانه مبارکه که رسیدند مصادف شدند با نادر میرزا آن ظالم بعضی کتات نالایق بسید گفت و اشاره کرد بهسراهاش که سید را بزنند؛ تیمونامی نطقی تبریزین بسر سید زد ، سید نشست روی زمین نادر میرزا چند لگد ییهلوی آن سیدجلیل زد، بعد از دو روز مرحوم سید باین صدمات از دنیا رحلت فرمود و در رواق پشت سر مبارک دفن شد نادر میرزا فرار کرد و در حوالی رادکان او را گرفته آوردند و کشتند

در فوائد الرضویه است که قربان اردلان والد رمضان خانه کنه یسی دروازه سراب را بتصرف عساکر دولت داد و کربلائی رمضان خانلو دروازه پائین خیابان را بروی لشکریان دولت مفتوح نمود و سپاه دولتیان وارد شهر شدند ، نادر میرزا فرار نمود بجانب رادکان، او را گرفته و در دارالباهره کشتند

نظکر دهند و تکیه مرحوم نور علی شاه که از اجله مشایخ نعمة اللہی بود مشرف شد بشهد مقدس مرحوم شهید امر کرد گیوان او را تراشیدند

مرحوم شهید ثالث چند اولاد برازنده کامل داشت، اکبر و اعلم اولادهای ایشان جناب حاجی میرزا هدایتاغه بود که در ماه رجب سنه هزار و صد و هفتاد و هشت متولد شد و روز سه شنبه هفتم ماه رمضان سنه هزار و دویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود، و آقای میرزا محمد باقر مدرس نوشته که ایشان در میان صفة شاه طهماسب مدفونند

حاجی میرزا هدایت الله چند پسر برازنده داشت:

منجمله مرحوم حاجی میرزا هاشم که در ماه رجب سنه هزار و دویست و نه متولد شد و در سنه هزار و دویست و شصت و نه از دنیا رحلت فرمود و نزدیک قبر والد و جدش دفن شد و ایشان والد مرحوم حاج میرزا جعفر و مرحوم حاج میرزا محمد باقر و مرحوم حاج میرزا حبیب بودند و تمام اینها در رواق پشت سر مطهر مدفونند

منجمله مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه بود و ولادتش ماه رجب هزار و دویست و یازده بود و رحلتش چهاردهم شوال هزار و دویست و هشتاد بود و مدفنش رواق پشت سر مبارکست از ایشان املاک و مستملات و کاروانسرا و حمام مخلف شد که معروفند باسم امام جمعه، در فتنه سالاری این دو برادر خیلی مساعدت با مردم نمودند و در فوت محمد شاه قاجار امام جمعه در طهران بود و ایشان بپنازه شاه ناز خواندند

منجمله مرحوم حاجی میرزا ذبیح الله بود که در سنه هزار و دویست و نود و هفت در نجف اشرف از دنیا رفت

منجمله مرحوم حاجی میرزا حسن مشیر آستان قدس بود

هفتم - السید الزکی ذوالورع و التقوی الحاج میرزا معصوم الرضوی ابن میرزا سید محمد رضوی ، ایشان در سنه هزار دویست و سی و دو بر حمت الهی واصل شدند و در کفشداری صحن عتیق دفن شدند و ایشان دو پسر عالم زاهد داشتند

اول - جناب حاجی سید محمد المروف بالسید القمیر صاحب کتاب مصابیح در فقه و ایشان از تلامذه آقای بهبهانی و شیخ جعفر کبیر رسید بعرا العلوم بودند و مدتی هم در اصفهان خدمت حجة الاسلام و حاجی کرباسی تلمذ فرمودند بعد از چند سال بشهد مقدس مشرف شدند و مرجع

جیب طبقات مردم گردیدند، آخر الامر مبتلا برض طلع شدند و در آنحال بزم زیارت احباب مقدسه حرکت فرمودند و در قم از دنیا رحلت فرمود سنه هزار و دوست و پنجاه و سه در سن هفتاد و پنج سالگی و نش شریفش را آوردند بشهد مقدس و در حجره منتهای روان پشت سر مبارک دفن شدند از مقبره ایشان پنجره ایست به راهرو سقاخانه

وسید قصیر پرسی داشت بر ازنده که در مصر خود مرجع مسلمین بود مسی به آقا مهرزاد احمد که در سنه هزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود و در مقبره والدش دفن شد
دوم - جناب حاج مهرزا حسن المصنف پدر مرحوم حاج میرزا محمد و جد مرحوم آقا میرزا ابراهیم و ایشان مدتی در اصفهان خدمت شیخ محمد تقی صاحب حاشیه تلذذ فرمود و مدتی در کربلای معلی خدمت مرحوم سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض تلذذ فرمود بعد مشرف شد بشهد مقدس و ریاست هامة مشهد با ایشان شد و بجهت علماء تدریس مینمود، از تلامذه ایشان است مرحوم حاج میرزا نصراف مجتهد و مرحوم ملا محمد صادق نیشابوری

در فتنه سالار نصیحت مشفقانه بوی زیاد فرمود و اثری نکرد تا آنکه کار بسالار سخت شد سالار متوسل شد بسید مجتهد فایده نیخشید، سید مجتهد حرکت فرمود بزم زیارت احباب مقدسه و بعد از اطفاء نازمه سالاری از حنات مراجعت فرمود و در ماه شعبان سنه هزار و دوست و هفتاد و هشت از دنیا رحلت فرمود و در نزدیک قبر برادرش سید قصیر دفن شد

هشتم - الفقیه المؤید مولانا السید محمد السبزواری ابن میرزا شاه قاسم و ایشان در سبزواری متولد شدند پس از تکمیل علوم در ارض اقدس متوطن شد و مشغول ترویج و نشر احکام گردید
 شاهزاده نصراف میرزا که نواده نادر شاه افشار بود ایشانرا مفتخر نمود بنصب امام جمعه و بعد از ایشان طموض شد بشهد ناک
 مصنفات این سید جلیل زیاد است

در سنه هزار و صد و نود و هشت از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد سالگی و قبر شریفش ضلادر یکی از حبرات شایه صحن جدید واقع شده

دو فرزند او التواریخ است وقتی که بنا صحن جدید را می نهادند بدن آن سید جلیل را تازه یافتند و از ایشان اولاد نماند لکن **دو همشهر مزاده** از ایشان ماند در منتهی درجه ضل و کمال بودند
اول - مولانا السید جعفر صاحب کتاب ریاض الانوار فی حالات الائمة الاطهار و ایشان معاصر بودند با سید شهید ناک، قریب بنویست جلد کتاب وقف بر طلاب فرمود و در حیات مرحوم شهید از دنیا رحلت فرمود و قریب بمقبره خالوی خود دفن شد

دوم - مولانا حاج میرزا عبدالله مدرس آستانه مبارکه و نایب الصداره ارض اقدس تحصیل علوم در نزد خال خود فرمود

نقل شده در سفری اکراد ریختند میان قافلّه که سید در آن قافلّه بوذ و هم را تاراج کردند بین نیشابور و سبزواری و تمام دارائی سید را بردند، برگشت بشهد مقدس و مشرف شد میان حرم مطهر و شکایت کرد

در عالم خلعه بزرگواری را دید که بدره باو داد چون بهوش آمد دید بسته در دست دارد شمرده صد تومان بود آن وجه مشرف شد بسکّه مظنه و زیارت حنات عالیت

پس از مراجعت درسه هزار و دویست و نه از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد و هشت سالگی

و محل دفنشان مبین نیست

لهم - العالم الزاهد الشیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشیخه الثانی صاحب
حاشیه شرح لسه و صاحب کتاب درالسنور و غیر این دو

در اهل الاصل است تولد ایشان سنه هزار و سیزده یا چهارده بوده

در روایات است که ایشان در اصطهان از دنیا رحلت فرمودند درسه هزار و صد و سه

در تحفه الطوسیه محدث قمی فرموده جنازه شان را حمل نمودند بشهد مقدس و در مدرسه

میرزا جعفر دفن کردند - در همان مقبره است فرزند جلیش شیخ حسین بن علی بن محمد بن حسن بن

زین الدین الشیخه

ظاهراً قبر این دو عالم جلیل در همان سردابی است که مقبره مرحوم سبزواری و مرحوم میرزا

محمد شیروانی است

در فصل دوازدهم از باب اول گفته شد که قبر جناب شیخ محمد والد صاحب عنوان و شیخ

زین الدین برادر صاحب عنوان مکه معظمه نزد قبر خدیجه کبری ع است

دهم - العالم الربانی الشیخ شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی ایشان از تلامذة مرحوم

آقای بهبهانی رسید بحر العلوم بودند و متصل مشغول تصنیف و تالیف بودند و آخر الامر مشرف شد

بجاورت شهید مقدس و در حجره تحتانی صحن حقیق معاذی قبه مبارکه سکنی نمود

و در فرودس التواریخ فاضل بطامی فرموده که من بیوست در خدمت آن بزرگوار مشغول

تعلیم بودم و زهدشان باندازه بود که جنیب لباسهای ایشان بنجران ارزش نداشت و اکثر ابا بگر سنگی

بشر میبرد و گاهی که گرسنگی شان شمت میکرد در بلند میکرد بطرف گنبد مطهر و میگفت «امن جیب

الخطرا اذا داه و یکشف السوء» و اشکش جاری میشد در این حال کنی هم یافت میشد و استغاره میکرد

بعد یک پول یا دو پول میداد هاترا نان خالی خریده میل میفرمود و شکر الهی را بجای میآورد

باز مشغول تحریر میشد تا در ماه رمضان سنه هزار و دویست و هفتاد از دنیا رفت و مرقد شریفش

در میان صفا همان حجره ایست که پنجاه سال در آن حجره تدریس میکرد بین ابوان عباسی و قبر مرحوم

شیخ حر و از صفا مقبره شیخ شمس الدین تا صفا مقبره شیخ حر یک صفا فاصله است

یازدهم - السید الجلیل النبیل میر محمد تقی الرضوی الشهیر بپرخدای و ایشان معاصر بودند

با شاه سلطان حسین صفوی و با نادر شاه افشار و زهد و تقوی ایشان مسلم تام اهالی خراسان و عراق

بود فضایل و کمالات و زهد میر محمد تقی در اصفهان بسع مبارک سلطان حسین صفوی رسید و ایشان را

دهوت کرد که بروند با اصفهان ایشان تشریف نبردند سلطان نوشت که تمام اهل خراسان مکلفند

بفرستادن میر محمد تقی والا همه مقرر و مستحق غضب خواهند بود اهل مشهد آنچه التماس کردند فایده

نیغشید آنوقت یک میر محمد تقی رضوی دیگری هم بود که اوهم از زهاد و عباد بود او را راضی نمودند

و فرستادند با اصفهان که حکم سلطان اطاعت شود از آنوقت این دو میر که هر دو هم اسم و هم نسب و هم

عصر بودند اولی مسی شد بپرخدای و قبر شریفش در قبرستان قلنگاه معروف است

دومی مسی شد بپیر شاهی و قبرش در قبرستان میر که در قسمت شرقی مشهد مقدس است

مرور و مشهور است و بقعه هم دارد که ضلای مغروبه شده و بالای قبرشان سنگ مرمر بسیار متنازی هم داشت که او را سرقت کردند و ایشان مدتی توبیت آستانه مقدسه را داشتند

شاید همین میرمحمدتقی شاهی بوده باشد صاحب آن قضیه مغروبه که در دارالسلام نوری از کتاب وسیله الرضوان سید شمس الدین رضوی نقل فرموده از حکیم حسنا که از خدا حرم مطهر حضرت رضا ع و شربت دار آستان قدس بود که گفت

من در دارالفاظ مبارک خوابیده بودم در عالم خواب دیدم در ب حرم مطهر باز شد و حضرت علی بن موسی ع از حرم بیرون شد و بین فرمود بر خیز و بگو مشعلها را بالای منارهها روشن کنند که جهاتی از زوار بحرین زیارت من می آمدند و در راه طرق تباهی شدند و راه را گم کردند و شبهم برف و بارانست مبادا اینها هلاک شوند و برو نزد میرزا شاه قی متولی و بگو مشعلها را روشن کنند و با جهاتی از خدام بروند بطلب آنها و آنها را وارد شهر مشهد کنند

پس من از خواب بیدار شدم، بسر کشیک گفتم خوابم را تحجب کرد با او از حرم مطهر خارج شدیم دیدیم از آسمان برف عظیمی می آید پس امر کرد مشعلها را بالای منارهها روشن کردند و با جماعت خدام رتقیم بسنزل متولی و قسه خوابم را بجهت متولی نقل کردم پس متولی امر کرد چند مشعل روشن کردند و با جهاتی از خدام رتقیم بجانب طرق نزدیک طرق دیدیم جهاتی از زوار بحرین می آیند پس آنها را وارد کردیم بسنزل متولی بدکه راحت و آسوده شدند از حالشان سؤال کردیم گفتند نیمه شب برف عظیمی می بارید و ما راه را گم کردیم هر قدر تخصص نمودیم راه را پیدا نکردیم تا آنکه دست و پایمان از شدت سرما از کار افتاد و ما مهبیای مرک شدیم و از مرکها پیاده شدیم و دور هم جسخ شدیم و فرشها را بر روی خود انداختیم برف هم بشتت بالای ما می بارید و ما مشغول تضرع و گریه و زاری شدیم

در میان ما مرد صالحی بود از طلاب علم او را خواب ربود در عالم خواب حضرت رضا «ع» را دید فرمود من امر کرده ام مشعلها را بالای منارهها روشن کنند بر خیزید و بجانب مشعلها بروید و من متولی و خدام را گفته ام باستقبال شما بیایند آن مرد صالح از خواب بیدار شد و برخاست و خوابش را نقل کرد ما برخاستیم روشنی مشعلها را دیدیم قدری راه آمدیم شما را ملاقات کردیم

دوازدهم - الشیخ الفقیه عبدالعال بن المحقق ثانی الشیخ علی بن عبدالعال الکرکی

در روایات است که میرداماد بر خواهر جناب عبدالعال ابن محقق ثانی بود چون پدر

میرداماد میر شمس الدین داماد محقق ثانی بود

در معتدک از علی قلیخان داغستانی المروف به شیخ الکبشتی التملس به و الله نقل میکند

شیخ اجل محقق ثانی علی بن عبدالعال حضرت امیر المومنین ع را در خواب دید که فرمودند تزوج

بنک من میر شمس الدین بخرج منها ولدیکون وارثاً لعلوم الانبیاء و الاوصیاء پس شیخ محقق دخترش

را بوی تزویج فرمود و بعد از مدتی آن دختر از دنیا رفت قبل از آنکه اولادی ییاورد پس مرحوم

محقق متعبر شد دومر تبه در خواب دید که حضرت امیر المومنین ع فرمود «ما اردنا هذه الصبیة بل

البنت الفلانیة» پس او را بر شمس الدین تزویج کرد و میرداماد متولد شد

الحاصل شیخ عبدالعال ابن محقق شرحی بر رساله الفیه شهید اول نوشته ولادت ایشان شب

جمعه ۱۹ ذیقعد الحرام سنه نهصد و بیست و شش بوده و رحلتشان در سنه نهصد و نود و سه بود و تاریخ رحلتش ابن مقتدای شیمه است و تاریخ رحلت والدشان مقتدای شیمه است که نهصد و چهل باشد در روایات از سید محسن بن سید حیدر عاملی نقل کرده که رحلتشان در بلده اصفهان بوده و در زاویه مقدسه منسوبه بحضرت زین العابدین ع دفن شد و بعد از سی سال تقریباً جنازه ایشانرا به اجازه شیخ قبه علی بن هلال کرکی نقل کردند بشهد مقدس و هر دو را در دارالسیاده مبارکه دفن کردند و فرموده علی بن هلال الکرکی در اصفهان رحلت فرمود در سنه نهصد و هشتاد و چهار و او غیر علی بن هلال الجزائری استاد محقق الکرکی است و در باره علی بن هلال الجزائری در مستدرک نقل فرموده که تسبیح حضرت فاطمه (ع) را بتانی ذکر میکرد و زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر کلمه او را که بر زبان جاری میکرد اشکش بصورتش جاری میشد و محقق کرکی از او تعبیر بشیخ الاسلام و قبه اهل البیت فی زمانه میفرمود

سیزدهم - مولانا محمد رفیع بن الفرج الجیلانی الرشتی المجاور لشهد الرضا حیا و مینا المروف به ملار فیما

در مستدرکست که ایشان بلا واسطه از علامه مجلسی نقل میکنند و زوجة ایشان دختر تحریر شیخ ابوالعالی کبیر بوده و مادر زوجشان دختر مرحوم آخوند ملا صالح مازندرانی بود و مادر مادر زوجشان عالمه جلیله آمنه خواتون دختر مجلسی اول بوده و رحلت ایشان در عشر شصت بعد از هزار و صد بوده و سنشان قریب به صد سال بود و هفت و چهل سال در مشهد مقدس تدریس میفرمود و مدتی هم در خدمت محمد بن حیدر العینی الطباطبائی النابینی الحروف بپیرزا رفیقا تلذ کرد ایشان تصنیفات دارند در فقه و اصول و منظومه دارد بطرزنان و حلوائ شیخ بهسالی مسی بنان و بنیر

چنانچه شیخ هارف لاهیجی نان و خرمائی دارد و مفتی میرعباس که از علماء هند است نان و جوی دارد و عالم ربانی سید شهرستانی نان و دوغی دارد و تمام اینها نظیر نان و حلوائ شیخ بهسالی است

چهاردهم - محمد بن شیخ زین الدین بن حسام الدین بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسانی صاحب کتاب غوالی اللثالی و کتاب مجلی و غیر این دو

و در مجالس المؤمنین است که ایشان بعد از فراغ از زیارت امه عراق مشرف شدند بزیارت مشهد مقدس رضوی ع و اقامه به آن زمین مبارک فرمودند فاعطاه الله فی ذلک مناه و جعل حاقبه خیرا من اولاده

و در روایاتست که ایشان در سنه هشتصد و هفتاد و هشت مجاور مشهد مقدس بودند و در منزل جناب سید محسن بن محمد الرضوی القمی بودند و در آنجا با عالم هروی در حضور جمعی از علما و سادات و اشراف مباحثه کردند در اول امر آن عالم هروی از شیخ سؤال کرد شایچه منسوبه دارید؟ فرمود: اما منسوبه من در اصول آن چیز است که دلیل اقامه شود بر او و در فروع منسوبه من بر

فقه اهل البیت است هروی گفت، پس شما امامی منسوبه هستید و شما امیر المؤمنین ع را خلیفه بلاضل میدانید دلیل شما بر این مدعا چه چیز است شیخ فرمود: من محتاج باقامه دلیل نیستم چون هر دوی ما اتفاق داریم بر امامت و خلافت امیر المؤمنین ع لکن تو قائل هستی بواسطه و من منکر

واسطه هشم پس نومدهمی هستی و باید اقامه دلیل بنامی نه منکه منکر م هروی گفت ، دلیل من اجماع است شیخ فرمود: اجماع بمنای اکثریت مفید نیست قرآن مجید میفرماید: «کم من قلة فلبسه فة كثيرة باذن الله» و در جای دیگر میفرماید « وقلیل من جہادی الشکور» اگر مراد اجماع اهل حل و عقد است که حاصل نشد از برای ای بکر چون فضا و اهل حل و عقد در بوم سقیه حاضر نبودند مثل علی و حسن بن عباس و عبدالله بن عباس وزیر و مقداد و هاروسلمان و ابی ذر و جمیع بنی هاشم و غیر اینها از کبار اصحاب که مشغول تجهیز پیغمبر ص بودند پس انصار فرصت یافتند و جمع شده در سقیه بنی ساعده و رأی دادند بر خلافت ابابکر الخ

تفصیل بحث ایشانرا با عالم هروی قاضی نورا ف شوشتری رحمة الله علیه در مجالس المؤمنین نقل فرموده و ظاهراً رحلت ایشان در حدود سنه نهصد بوده و از فرمایش صاحب مجالس المؤمنین معلوم میشود که رحلت ایشان در مشهد مقدس بوده لکن محلش معلوم نیست

پانزدهم - العالم الجلیل مولانا الشیخ حسین و ایشان از خانواده های قدیمی مشهد مقدس اند مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث از شاگرد های ایشان بوده

در فردوس التواریخ کراماتی نسبت بایشان مینمعد و میفرماید ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس میفرمود و ایشان از احفاد شیخ حافظ است که قبرش در ابرده شش فرسعی مشهد مقدس است که از جمله عرفاء و مرتاضین بوده و در اواخر ماه ثامن بجوار رحمت الهی واصل شده انتهی رحلت جناب شیخ حسین در اواسط ماه ثانی عشر بوده و قبرشان میان صحن حقیق نزدیک بله ایستکه بست بازار بزرگ میروند و سنک روی قبرش ممتاز است بستک سفیدی و پسر ایشان آقا ابو محمد است و پسر آقا ابو محمد ایضاً شیخ حسین است و پسر شیخ حسین حاجی میرزا ابو الحسن سرکشیک پنجم و حاجی شیخ ابو محمد متولی مدرسه نواب است

شانزدهم - العالم الجلیل العجایی شیخ محمد بن شیخ حسن الشهدی و ایشان از تلامذه مرحوم صاحب ریاض و مرحوم شیخ جعفر کبیرند و تصنیفاتی دارد منجمله شرحی بر دره بحر العلوم دارد

منجمله رساله شرق و برق و در مشهد مقدس مدرس و مربی طلاب و امام جماعت بوده و در سنه هزار و دوست و پنجاه و هفت در سن هفتاد و پنجالگی از دنیا رفت و در دارالسیاده مبارکه پایین بله های که از مسجد گوهرشاد داخل میشود مدفونند

هفدهم - مولانا اسمعیل بن ملا حسن المودن الازغدی که از اکابر علماء و عرفاء عهد مرحوم فتحعلی شاه بود و سی سال در مشهد مقدس مجاورت داشت و در سنه هزار و دوست و سی و یک رحلت فرمود و قبرش در قبرستان تلگه گاه نزدیک قبر میر محمد حقی الرضوی الشیرازی ببیروندای معروف و مشهور است و ممتاز است روی قبرش بستک بزرگی

هیجدهم - السید الامجد المسجد السید حسین ابن العلام الفهام السید محمد صاحب الدارک الموسوی العاملی الجمعی

در روایات از اهل الاهل نقل فرموده انه كان عالماً فاضلاً قصباً قره علی لبیه صاحب الدارک و علی الشیخ بهاء الدین و ایشان شیخ الاسلام و افاضی القضاة مشهد مقدس و مدرس بود در حضرت مقدسه رضویه و رحلت ایشان در سنه هزار و شصت و نه بوده

نوزدهم - العالم المؤید جناب ملا محمد رستم دادی المعروف بلامحمد مشکک و در سنه نهصد و نود و هفت و قتیکه عبدالله خان از يك پدر عبد المؤمن خان از ست هرات بشهد مقدس آمد و نهب

وغارت و قتل زبّادی نمود و صلحاء و اقیاء مشهد مقدس کله موعظه آمیزی بوی نوشتند که دست از خرابی وغارت بازدارند فضلا از بکی صلحاء مشهدجویی نوشتند که حاصل و متعش آنسکه پوشیده نیست بر هیچ مسلمانی که تعرض باموال و بنفوس گوینده لاله الا الله معد رسول الله جایز نیست تا وقتی که از آنها اضرار و اوقالیکه موجب کفر باشد صادر نشود و طائفه شیهه چون سب و لمن شیخین و ذی النورین و بعضی از زوجات طهارات را جایز میدانند این کفر است و برهه مسلمین قتل و زجر آنها لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز است و اگر خلیفه زمان در جهاد با آنها که اجماها با قدرت و اجیبت تمام نماید چگونه از هبده جو اب ملک متعال بیرون خواهد آمد و بیچند دلیل سب و لمن شیخین و ذی النورین و بعضی از زوجات ینبیر من کفر است

اولا بجهت آنکه اضرار و اوقال حضرت ینبیر من وحی است کما قال تعالی و ما ینطق عن الهوی

ان هو الاوحی بوحی

و در احادیث کثیره ینبیر من مدح فرموده ابابکر و عمر و عثمان ذی النورین را پس سب و لمن آنها رد و انکار قول ینبیر من میشود و آنها موجب کفر است کما قال تعالی و ما کان لؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم العیبره من امرهم

ثانیاً بر هر عاقلی واضح است که جماعتی که ینبیر من از آنها تعظیم و توقیر میفرمود سب و لمن آنها رد است بر اضرار ینبیر من و رد اضرار ینبیر کفر است

ثالثاً این خلفاء نکه مشرف شده اند بصحبت رسالت بنامی و طریقه خدمت و بیعت را مراعات نموده اند و سالها در اعلاء کلمه حق با کفار در رکاب حضرت ینبیر من مقاتله نموده اند و البته ان ها مدح و مستحق ثواب خواهند بود خصوصاً کسانی که بقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف شده اند « اولک الذین هداهم الله فبهدهم اقدمه » و شک نیست که شیخین و ذی النورین از این جمله هستند پس سب و لمن آنها رد قول ینبیر من و عدم رضا بقول آنحضرت خواهد بود و آنها کفر است

رابعاً حضرت امیر المؤمنین که شجاعت و اهتمامش در اعلاء کلمه حق معلوم بود با آنها مقاتله و محاربه نکرد بلکه وقتی که خلق مباحیه و متابعت نمودند با خلفاء ثلاثه آن بزرگوار هم مباحیه و متابعت فرمود با حضرات

خامساً ذی النورین و زوجات حضرت ینبیر من بصهارت و مضاطبه حضرت ینبیر من مشرف و مکرم گشته اند و خداوند در قرآن مجید فرموده « الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات » و نسبت خبثات با آنها دادن بکجا منجر خواهد شد نمود باه من ذلك و اگر کسی بزوجه شخص بازاری چنین نسبت های شیمه بدهد با شخص چه میگردد چه جای از آنکه کسی بهمغوا به ینبیر من چنین سخنها زشت نسبت دهد اگر بعضی از شیعیان بگویند از ما امثال این سخنان صادر شده و نخواهد شد گفته میشود که شما این مهملات را میشنوید و منع نمی کنید پس شاهم در حکم آنها خواهید بود

سادساً ابابکر مشرف شد بصاحبت حضرت رسول ص که در آیه غار میفرماید « اذ بقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا » پس منکر فضائل ایشان در کمال گمراهی و خذلان خواهد بود بلکه فی الحقیقه منکر و معارض قرآن مجید خواهد بود

بعد از تهیه این مقدمات معلوم شد که اتلاف اموال و محصولات و زراعات اهل مشهد مطلی حلال خواهد بود و آیه شریفه « ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل » و حدیث شریف « لا یجعل مال

امر، مسلم الا بطیب نفس « مخصوص بسلمین است و شامل نیشود کسانی را که داخل در زمره کفارند و قتل و غارت اموال و سوختن و ویران نمودن زراعات و باغات اهل کفر جائز است و هیچکس را در آن خلایق نیست و از این قبیل است بعضی از مقالات و لغزتهایی که امیرالمؤمنین ع در زمان خلافت خود فرموده و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنین این دیار از ذریهٔ پیغمبرند بر تقدیر صحت گویا آیه کریمه « ان لیسن اهلک انه عمل غیر صالح » را نشنیده اند و آنچه که نوشته اند که همه آنها صالحند صلاح فرع ایمان و اسلام است

بعد که مکتوب علماء از بکیه بسلاماء مشهد مقدس رسید جناب مولانا محمد مشکک رستمدادی که از علماء و از خدام روضه مقدسه رضویه بود از یک یک این ادله جواب کافی و شافی داد و خلاصه و حاصل مکتوب جناب آخوند ملا محمد رستمدادی از علماء ماوراءالنهر این بوده است که نوشت:

من از روی انصاف کلمهٔ چند عرض میرسانم اگر قبول انظار حضرات شود فهو المراد والا

من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال

بعضی که تصدیق از علماء ماوراءالنهر کرده اند بنا بر مثل مشهور است که چون تنها بقاضی روی راضی آئی و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان عوام کرده اند که منهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و بجلس علماء و فضلاء منهب اثنی عشری مشرف نشده اند که سخن و ادله آنها را بشنوند و از روی بصیرت اختیار احد النهمین را بنمایند

احتمالاً احادیثی در کتب شیعه و سنی مضبوط شده و مسلماً احادیثی که متفق علیه بین شیعه و سنی است آنها معتقدند و احتیاطاً است که آنچه متفق علیه است بواسطه منافاتش با احادیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام فعلاً منحصرند باین دو فرقه که یا علی را خلیفه بلا فصل میدانند یا ابوبکر را و علی را خلیفهٔ رابع میدانند و قول ثالثی نیست. پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام است و طرح مجمع علیه جایز نیست بعد از تشبیه این مقدمات میگویم:

اما آنچه اول گفتید که سخن پیغمبر ص وحی است بقتضای آیه شریفه « و ما یطلق هن - الهوی ان هو الا وحی یوحی » و شبهه که ملحت خلفاء را میکنند مخالفت وحی را مینمایند و مخالفت وحی هم کفر است

جوابش آنستکه باین دلیل قدح خلفاء نلته و بطلان خلافت آنها و بلکه کفر آنها ثابت میشود چون در شرح مواضع آمدی که از بزرگان اهل تسنن است نوشته که در مرض موت حضرت پیغمبر ص اختلافاتی بین اهل اسلام واقع شد

اولاً پیغمبر در مرض موتش فرمود: ای تونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لن تضلوا بعدی «

هر راضی نشد گفت ، ان الرجل غلبه الوجع عندنا کتاب الله حسبنا

پس صحابه اختلاف کرده اند تا آوازا بلند شد حضرت پیغمبر ص آزرده شد فرمود، برخیزید

پیش من سزاوار بست نزاع کنید این حدیث در اوائل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت به عبارات مختلفه مذکور است

ثالثاً حضرت در مرض موتش جمعی را مقرر فرمود که همراه اسامه بن زید بسفر بروند بعضی

از جیش اسامه تغلف نمودند خبر به پیغمبر ص دادند حضرت ببالغته تمام فرمود جهزوا جیش اسامه

لن آله من تخلف عنه معهدا خلفاء ثلاثة متابعت نکردند در کتب شیعه هم این دو مطلب مسطور است پس میگوئیم فرموده پیغمبر بتزله وحی است ورد عمر ردوحی است ورد وحی هم کفر است و کافر قابل خلافت نیست و هرگاه سلب قابلیت عمر ثابت شد لازم است که ابا بکر و عثمان خلیفه نباشند و الاخرق اجماع میشود چون اجماع سنی و شیعه است که قول ثالثی نیست، با هر سه خلیفه اند با هیچ کدام خلیفه نیستند و نیز تخلف از جیش اسامه موجب سهولن است و بالاخر خلفاء ثلاثه تخلف نمودند از جیش اسامه و دیگر اتراف نمودید که فضل حضرت پیغمبر ص وحی است پس اذراج آن حضرت پدر مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را بدینه و تفویض امور عظیمه بوی نمودن رد فضل حضرت رسول و کفر است

واما - آنچه نایباً گفتید که پیغمبر ص از خلفاء ثلاثه تعظیم و توقیر فرموده

جوابش آنستکه عنوت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد سزاوار نیست لذا حضرت امیرالمؤمنین ع از عمل ابن ملجم مملون خبر داد و عقوبت فرمود
واما آنچه ثالثاً گفتید که آنها بصحبت پیغمبر ص نائل شدند و بشرف رضوان حضرت رسول مشرف شدند

جوابش آنستکه رضایت حضرت رسول از بعضی از افعال آنها مثل بیعتشان محل شبهه نیست چون مسلماً بعضی از افعال حسنه مرضیه از آنها صادر شده و همچنین مسلماً بعضی از افعال قبیحه هم از آنها صادر شده که خلاف عهد و بیعت است چنانچه نصب خلافت نمودند و حضرت فاطمه زهرا را آزرده کردند

و در صحیح بخاری است که پیغمبر ص فرمود: « من اغضبها فقه اضغبنی » و مانع از وصیت حضرت رسول ص شدند و تخلف از جیش اسامه نمودند و بغیر اینها که احصاء نمیشود و باین اعمال قبیحه مستوجب و مستحق سهولن گردیدند

واما آنچه راجعاً گفتید که حضرت امیرالمؤمنین ع شجاعت و اهتمام در اعلاء کلمه حقه معلوم بود معذک باخلفاء ثلثه مقاتله نکرد بلکه میامت و متابعت مینمود
جوابش آنستکه ترک معاربه حضرت امیر ع برای قلت اتباع و بیم هلاکت اهل حق یا بجبهات دیگر دلالت بر حقانیت آنها نمیکند

چون فرعون چهارصد سال بر مسند سلطنت بود و ادعاه خدائی کرد و خلق کثیری را گمراه نمود و همچنین شداد و نرود - و حضرت احدیت با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد هرگاه در باره محتالی تاخیر در دفع خصم گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنکه گفتید حضرت امیر با آنها مباحیه و متابعت فرمود وقوع آن بلا اکراه و بلا تقیه ممنوع است و تحقیقش در مقام نسبی گنجد

واما آنچه خامساً گفتید که عثمان و زوجات حضرت رسول ص بمصاهرت و مزاجت حضرت رسول ص نائل شدند و خداوند در قرآن مجید فرموده الغیبات للغیبین الخ

جوابش، مراد این نیست که زوجین در اسلام و کفر و در مسدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریکند چنانکه اگر مستحق بهشت یا دوزخ باشد دیگری نیز چنین باشد و الا منتفی می شود بزوجه حضرت نوح ع و حضرت لوط (ع) و همچنین منتفی میشود بفرعون و آسیه زوجه او بلکه محتلت است که آیه الغیبات للغیبین بزوجهات مؤل باشد بآیه کرمه الزانی لابنکح الاذابة او

شرکة والزانية لا ینکھبا الاذان او مشرک ولی نسبت خبیث بزوجات محترمت دادن حرام و منتهی جسارتست و حاشا که شیخه چنین نسبتی بزوجات محترمت بدهند

لکن چون عایشه مخالفت نمود آیة مبارکه و قرن فی بیوتکن را و بصره آمد وبا امام زمان که حضرت امیر المؤمنین ع باشد معاربه کرد و حضرت پیغمبر ص فرمود یا علی حربک حریمی که این حدیث را فریقین نوشته اند از این جهت عایشه مستحق لعن می باشد

و اما آنچه سادساً گفتید که خداوند ابوبکر را صاحب پیغمبر ص خوانده در آیه غار و مصاحب پیغمبر قابل ملت نیست

جوابش آنست که مصاحبت نظیر اخوتست چنانچه اخوت بین مسلم و کافر واقع میشود همچنین مصاحبت هم بین مسلم و کافر واقع میشود و شاهد بر این آیه شریفه است > یا صاحبی السجنه ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ، که حضرت یوسف پیغمبر ع دو کسرا صاحب خود خوانده که بت پرست بودند انتهی

یستم در فوائد الرضویه است که قبر حافظ رجب برسی صاحب کتاب مشارق الانوار را جایی نیافتم که ذکر کرده باشد موضع قبر او را مگر در کتاب یکی از صوفیه عصر خود که در آنجا نوشته قبر رجب برسی در مزار قتلگاه شهید است در روضات است که تاریخ و فاشان محقق نیست الا اینکه مرقدش در قبه اردستان در وسط بستانست

محتسبت مراد صاحب روضات این باشد که در اردستان قبر شراح کتاب مشارقت (اردستان چند منزلی اصفهان است و قریه است بین حله و کوفه)

تاریخ فوش ددست نیست لکن تاریخ کتاب مشارق الانوار سنه هشتصد و یک بوده و ایشان

شعرهای بسیار خوبی بر می فرموده منجمله سید جزایری این اشعار را نسبت بایشان داده

النقل نور و انت مناه

والخلق فی جمعهم اذا جموا

یا آیه الله فی الباد و یا

قال قوم بانه بشر

یا صاحب العشر و العباد و من

یا قاسم النار و العنان غدأ

الکل عبد و انت مولاه

سر الاله الذی لا اله الا هو

و قال قوم بل هو الله

مولاه حکم و العباد و لاه

انت ملاذ الراجی و ملجاء

یست و یکم جناب حاج ملا اسحق بن اسمعیل گرهبی که از اجله علماء و مجاور شهید

مقدس بود و از تصنیفات ایشانست تعلیقاتی بر شرح لعمه و مردم کرامات زیادی نسبت بایشان داده اند

و قبرشان در قبرستان قتلگاه پشت سر قنقگاکست

قبرش را در حیات خود بدست خود حفر کرده بود ، روزها در کنار او سجاده میبنداخت و

عبادت میکرد کذا فی فواید الرضویه

تاریخ لوح سنک مزارش هزار و دوست و سی و هشت است

یست و دوم جناب آقا میر محمد حسین ابن میر محمد صالح خاتون آبادی ابن بنت مولانا

محمد باقر المجلسی

در حاشیه روضات است که در شب دوشنبه یست سوم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و

یک وفات کرد شیخ الاسلام و السلین میر محمد حسین خلف مرحوم میر محمد صالح خاتون آبادی

نشان را در جبهه همان هفته نقل کردند بشهد مقدس رضوی اتمی
در کتاب فیض قدسی در باره ایشان فرموده : هومن اعاجیب الازمة والدمور
واز قوت نفس ایشان نقل شده لادرشاه در اوایل سلطنتش مصر بود بقتل طایفه روم و اسیر
نودن وغارت اموالشان (باهتضاد آنکه آنها کافرند)

چون وارد باصفهان شد از سید اسفندیار فرمود داد بدم جواز بر نادر خیلی گران آمد
سید فرمود ما بغلاف حق فتوی نیدیم ولکن حاضریم که از مملکت شما خارج شویم
در توضیحات از ایشان نقل کرده که فرمود در عشر هزار ونود در سیل وادی تتر سنگی یافتند
که بر او این کلمات بخط قرمز نوشته بود

«بسم الله الرحمن الرحيم - لاله الا الله - محمد رسول الله - علی ولی الله قتل الامام الشهدید
الظلم العین بن الامام علی بن ابیطالب ع وکتب بدمه باذنه الله و حوله علی ارض وحما و سیملم
الذین ظلوا ای منقلب یتقلبون»

آنسنگ را بردند نزد سلطان سلیمان صفوی او هم فرستاد نزد جدم علامه مجلسی ، اکثر حاذقین
از حکامین و اصحاب صناعت و اهل فطانت او را دیدند و تأمن نمودند و شهادت دادند که این خط
قدرتی واز صحت کسی نیست مرحوم سلطان سلیمان امر کرد او را بقره نصب کردند که او را
بیازویش بینند نظیر این حکایات در سابق از پدر شیخ بهائی نقل شد

یست و سوم جناب آقا میر علی المشهدی - در حبیب المیر است که ایشان بسیادت
مشهور ودر خط نستعلیق خط میر معروفست و تاریخ فوت و موضع دفن معلوم نیست
یست و چهارم شیخ محمد پیر بالان دوز - قبرش در مشرق روضه مقدسه است و مقبره
و گنبد عالی دارد ودر بالای سر درب او بسنگ سفید مربعی منقوش است ماملخصه « در زمان سلطان
محمد خدا بنده این بقعه ساخته شد فی تاریخ نهمصد و هشتاد و پنج»

ظاهراً مراد بقبرینه تاریخ سلطان محمد صفوی پدر شاه عباس کبیر باشد چون این تاریخ
مطابق با زمان سلطنت ایشان بوده

و قضایای از مرحوم پیر بالان دوز نقل میکنند لکن چون مدرکش بنظر حقیر نرسیده بود
متعرض ذکرش نشدم

یست و پنجم - شیخ مؤمن (۱) مقبره اش نزدیک ارک قبه و بارگاهی دارد و معروفست بگنبد
سبز تاریخ بنای مزارش این بیت است
سال تاریخ این خجسته بنا

بیت معبود قلب مؤمن

(۱۰۹۱)

معلوم نیست شیعه بوده یا سنی وایشان غیر شیخ مؤمن واقف آب شیخ و نتیجه شال فروشها
میباشد چون مدفن ایشان در رواق مطهر در راهرو سقاخانه است
بدانکه بعضی از علماء مدفونین در مشهد از سلسله جلیله سادات رضوی هستند وما ذکر میکنیم
آنها را درخاتم همین باب ، در زمان خود احقر هم خیلی از بزرگان علماء در این زمین
مقدس مدفون شده اند :

۱- (پیر وهم مؤمن چون حالشان را بزرگان ذکر نکرده اند سزاوار نبود که در مداف علماء
معلوم الحال ذکر شود بلکه در عنوان دیگر میبایست مذکور گردد - ولد مؤلف)

منجمله حاج میرزا نصرالله مجتهد تربتی که در عصر خود رئیس و اعلم علماء ارض اقدس بود در نهم ماه صفر سنه هزار و دوویست و نود و هشت از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفا مقب مسجد بالاسر مبارکت

منجمله مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجرودی که از تلامذۀ مرحوم صاحب جواهر است در سنه هزار و سیصد و ده (۱) مرحوم شد و در دارالسیاده در میان صفا که طرف چپ کسی است که از مسجد گوهرشاد وارد دارالسیاده میشود دفن شد
منجمله مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی و ایشان هم از تلامذۀ مرحوم صاحب جواهر است در شب چهاردهم ماه صفر سنه هزار و سیصد و چهارده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفا مقابل مقبره مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم است

منجمله مرحوم حاج ملاعبدالله گاشی که از تلامذۀ مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود در دهم ماه صفر سنه هزار و سیصد و سه از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در توحید خانه مبارکت (۲)
منجمله مرحوم حاج شیخ حسن علی طهرانی که از تلامذۀ مرحوم آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی بود صبح شنبه چهاردهم ماه رمضان هزار و سیصد و بیست و پنج از دنیا رحلت فرمود و قبرشان میان حرم مطهر لب صفا قوام مرفوست

منجمله مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی در لیلة سیزدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد و هجده از دنیا رحلت فرمود و در اطاق صفا سپهسالار واقع در دارالسیاده دفن شد (۳)
منجمله مرحوم حاج ملا محمد علی الشهیر بحاجی فاضل که استاد ختیر بود و در علم و فضل و تحقیق یگانه عصر خود بود در ربیع الاول هزار و سیصد و هجده از دنیا رحلت فرمود و در مقبره مرحوم خالصی دفن شد (۴)

منجمله مرحوم حاج سید عباس شاهرودی در هشتم شوال هزار و سیصد و هجده از دنیا رحلت فرمود و در میان مقبره خالصی دفن شد
مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و امراء و شعراء معروفی که در ارض اقدس مد فوئند

اول مرحوم شاه طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر الموسوی الممقوی و ایشان سلطان دوم از سلاطین صفویه هستند رحلتشان در شهر سنه نهمصد و هشتاد و چهار بوده و مدفنش میان حرم صفا پشت سربارکت و مرفوست بصفه شاه طهماسب و ایشان در سن دهسالگی بسلطنت نشسته و زیاده بر پنجاه و سه سال سلطنت کرد و معروف بود به عدالت و دیانت

دوم نادرشاه افشار بن امام قلی پوستین دوز افشار که از طایفه ترکمانیه بود در سنه هزار و صد و تولد شد و بعد از فوت پدر و مادر دارائی خود را فروخت اسب و اسلحه خرید رفت بایبورد که یکمتری سرخس است و بین سرخس و فساء واقع میشود و وارد شد به باباعلی یک که حاکم ایبورد و بزرگ ابل افشار بود و دختر او را بجهت خود تزویج کرد

(۱) بعضی از دوستان فوت او را در سلخ ع ۷ (۱۳۰۹) ذکر کرده اند و ولد مؤلف

(۲) بعضی در یازدهم فرموده اند و ولد مؤلف

(۳) بلکه دوشنبه دوازدهم بود و ولد مؤلف

(۴) بلکه پنجشنبه ۶ ع ۲ بود - و ولد مؤلف

در سه هزار و صد و سی و یک خداوند نادرشاه از این زوجه اش پسرى داد مسى برضا قلى ميرزا بعد از چندی با باعلى فوت کرد و خود بحکومت نشست و باترکمانها و اکراد زد و خورد میکرد و در آن اوقلت شاه طهاسب ثانی پسر سلطان حسين صفوى در طبرستان در کمال عشرت گذران مى کرد نادرشاه باو ملحق شد

در سه هزار و صد و چهل و پنج نادرشاه شاه طهاسب پسر سلطان حسين را از سلطنت مزول نمود و پسر هشتماه اورا که مسى بود بشاه عباس ثالث سلطنت نامزد کرد و خود نادر ميرزا تمام مملکت ايران را ضبط کرد و در واقع سلطنت ايران با او بود و در تاريخ الغير فيما وقع که هزار و صد و چهل و شش باشد نادر شاه در صحراى موغان بر سر سلطنت نشست و موغان بين اردبيل و تبريز است

در سه هزار و صد و پنجاه ملك كابل و هندوستان رافتح نمود
در سه هزار و صد و پنجاه و يك ستمونواصى آنرا فتح نمود

در شب يكشنبه يازدهم جمادى الاخره سه هزار و صد و شصت و يك با غواى برادر زاده اش على قلى خان در قلعه فتح آباد دوفرسخى قوچان مقتول شد و جسدش را آوردند بشهد مقدس و در مقبره نادری دفن کردند بعضى در تاريخ سلطنتش گفتند «لاخير فيما وقع» و در تاريخ فوتش گفتند «نادر بديك رفت» لکن حقير اين تغيير را خوش ندارم چون نادر هر چه بوده گویا خدماش منظور نظر ائمه اطهار سلام الله عليهم واقع شده چنانچه از قصه رؤى ملا ابوالحسن مازندرانى معلوم ميشود که در فصل ششمين باب از جمله وقایع سه هزار و دوست و دوازده آفتاب گذشت فراجع

در اسرار الشهداء از سید اورع اتقى سید باقر خلغانى نقل کرده که فرمود

در خواب دیدم که در صحن نجف اشرف کرسی نوری نصب کرده اند و حضرت امیرالمؤمنین ع بالای آن کرسی نشسته و مردمان نورانی در اطراف آنحضرت ایستاده و امتثال اوامر آقا را میکنند ناگاه دیدم آنحضرت اشاره فرمود که آنرد را نزد من بیاورید و رفتند بعد از لبعه بر گردیدند و

پادشاه با سطوت و مهابت نادرشاه را حاضر کردند و او مثل میت در مقابل حضرت امیر ایستاد حضرت در مقام مؤاخذه و عتاب بر آمد جمله از زلات و عثرات او را ذکر فرمود و او را خيلى ملامت و مذمت فرمود و در آنحال نادرشاه را حالت تسليم ظاهر بود پس نادر شاه سر بلند کرد عرض کرد ياولى الله اذ نم میباید که کلامى عرض کنم فرمود بگو

عرضکرد يا امیرالمؤمنین آنچه فرمودى زیاده بر این اعتراف دارم و زلات خود را حصر نتوانم نمود لکن با وجود همه اینها کارى کرده ام که میخ بپشم اعداء تو کوبیده ام و نا سببان و دشمنان ترا و دشمنان شیعیان ترا کور کرده ام فرمود چه کرده

عرضکرد تمییز این قبه مبارکه و ایوان مقدس و تذهیب آنها بشعوى که شمع آن عرصه امکان را روشن دارد چون حضرت این سخن را شنید متوجه بکسانیکه در اطراف او بودند شد و فرمود راست میگوید او را بپرید بکسانیکه از برای او مهیا شده

پس آنگروه او را بردند بآن موضعی که حضرت اشاره فرمود سید مذکور گفت منمم بر اثر آنجماعت رستم دیدم او را داخل بستانى کردند منم در عقب آنها رستم و داخل آن بستان شدم فو الله العظيم باقى مشاهده کردم که مانند آن ندیده بودم نادرشاه را دیدم که بلباسهای فاخر سلطنتى مصلع گشته و بر تخت سلطنتى نشست من پیش او رستم و بر او سلام کردم و او را تهیت گفتم و از

روی مزاح گفتم خوب خود را باین سخن از هزوت معاصی نجات دادی گفت ای سید جلیل من این سخن را بعدست امیرالمؤمنین عرض نکردم مگر از روی حقیقت و واقعیت
الحاصل بعد از فوت نادر برادر زاده اش علی قلی میرزا سلطنت نشست و رضا قلی میرزا با بقیه اولادهای نادر را بقتل رسانید جنیر شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا را که چهارده ساله بود و بنام که علی قلی میرزا سلطنت نشست اسم خود را علیشاه نامید و بعضی او را عادلشاه نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت مقبره خود ساخته بود روی ضریح مطهر حضرت رضا نصب کرد و بعد ابراهیم خان برادر حلیقلی میرزا خروج نمود و غالب شد و حلیقلی میرزا را کور کرد و شاهرخ میرزا هم که نوه نادرشاه بود در خراسان خروج نمود و بسریر سلطنت نشست و حلیقلی میرزا را با ابراهیم خان بقتل رسانید دوسه هزارو صد و هفتادو پنج به مکافات و تقاس خون نادرشاه و اولاد او بعد از چندی میر علم خان زنگویی حاکم طبس خروج نمود و سلطنت نشست و هر دو چشم شاهرخ میرزا را کور کرد

شاهرخ میرزادو پسر داشت یکی نادر میرزا و دیگری نصرالله میرزا و بین ایندو برادر تنافی بود و شاهرخ میرزا در زمان سلطنتش نادر میرزا را ولیعهد خود کرده بود و نصرالله میرزا فرستاده بود بغارس نزد کریم خان زند الی آخر القصه

قبر رضا قلی میرزا پسر نادر شاه در بالای کوچه افشارها طرف پشت بقبله خیابانست و فضلا از برای قبر او آثاری نیست

قبر علی قلی میرزا برادر زاده نادر شاه که بعضی او را علیشاه و بعضی عادلشاه مینامند در زیر گنبدیست که میان قبرستان قتلگاه نزدیک مسالغانه است

سوم در زیر گنبد خواجه ربیع بن خثیم است قبر مرحوم فتحعلیخان قاجار جد املاکی سلاطین قاجاریه و او پسر محمد حسن خان بود که مؤسس سلطنت قاجاریه است و او پسر محمد شاه اخته و حسین قلیخان پسر فتحعلیشاه و او پدر عباس میرزای ولیعهد و او پسر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه و او پسر مظفرالدین شاه و او پسر محمد علیشاه و او پدر احمد شاه بود و در سلطنت او بود که رضاشاه پهلوی بتخت نشست و سلطنت قاجاریه منقرض شد

الحاصل بسامت نادرشاه فتحعلیخان در دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و چهار در سن سی و پنجسالگی در مشهد کشته شد و در مزار خواجه ربیع دفن شد و سنگ مرمری که بالای قبر اوست قدش یکدو و نیم بازده گره و نیم است که ازدو ذرع نیم گره کم است و عرضش پانزده گره و نیم است و قطرش نیم ذرع است و در سنگ لوح قبرش نوشته

سؤال از سال تاریخش چو کردم ازخرد گفتا
مقامش سایه طوبی بناهش لطف یزدانی

چهارم قبر شرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی که بعد از فوت نظام الملک وزیر سلطان سنجر شد در مجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل میکنند که قبر ایشان در جوار روضه حضرت

رضا (ع) است انتهی و بعضی از سادات اجله گفتند که قبر ابوطاهر کنار قبرستان قتلگاهست طرف راست کسیکه می رود بقبرستان فضلا سر درش هست و بقیه اش مغروبه افتاده ایشان در حدود سنه چهار صد و هفتاد و پنج از دنیا رحلت فرمودند

پنجم - قبر غیاث‌الدین امیر یوسف (خواجه بهادر) ابن امیر شیخ علی بهادر است که از امراء بزرگ شاهرخ ابن امیر تیمور بود و حاکم خوارزم بود

در یازدهم ربیع المولود هشتصد و چهل و شش فوت کرد و نش او را بشهد آوردند و در زاویه جنوبی مدرسه دو در که باهتمام اوساخته شده در زیر گنبد دفن کردند، روی قبرش سنگ منبتی است و بر انوشته قبر غیاث‌الدین امیر یوسف خواجه بهادر

ششم - قبر امیر سیدی صفوی که اوهم از امراء بزرگ شاهرخ بود در مطلع‌الشمس است که در سنه هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت کرد و نش او را آوردند بخراسان و در گنبد مدرسه که ساخته بود دفن کردند

مدرسه که گنبد داشته باشد غیر مدرسه دو در نیست، پس گویا قبر ایشان در زیر گنبد غربی مدرسه مزبور است، معتلت که بانی این مدرسه امیر سیدی صفوی بوده لکن باهتمام امیر یوسف خواجه بهادری ساخته شده

هفتم - قبر میرزا ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور، در مطلع‌الشمس است که ایشان در سنه هشتصد و شصت بر سر زمین گرفتار شده، از هرات آمد بشهد و بزیارت حضرت رضا (ع) مشرف شد و از معاصی خود توبه کرد و در مسجد جنب حرم بر ریاض مشغول شد، در سنه هشتصد و شصت و یک در مشهد از دنیا رفت و در گنبدی که نزدیک بروضة حضرتت دفن شد ظاهراً مراد از مسجدی که جنب حرم بوده مسجد گوهر شاد است، معتلت که مراد از گنبد گنبد بالای سقاخانه راهرو دارالسیاده باشد و معتلت که مراد یکی از دو گنبد مدرسه دو در باشد

هشتم - قبر الله وردیخان سابقاً گفتیم دز سنه هزار و بیست و یک جنازه او را با جنازه اسمعیل خان پسر شاه عباس کبیر بشهد آوردند و الله وردی خان را در زیر گنبدی که خود ساخته بود دفن کردند

مخفی نمااد که از امراء سلاطین قاجاریه خیلی در روضه متبرکه و رواقهای مقدسه مدفونند که در سابق در ضمن تواریخ رواقها اشاره بآنها شد

نهم - جناب حسن بن اسحق بن شرفشاه حکیم ابوالقاسم فردوسی الشیعی الامامی اللقب به حسان العجم

بعضی را اعتقاد آنت که شاعری در اسلام مثل فردوسی نیامده و او از دهقنهای طوس بوده، گویند که اصلش از قریه رزون است (شش فرسخی مشهد) - بعضی گفتند اصلاً از قریه یاز است (چهار فرسخی مشهد)

حکیم انوری که ملک‌الشعراء زمان خود بود در مدح فردوسی گفته:

آن همایون نهاد فرخنده	آفرین بر روان فردوسی
آن خداوند بود و ما بنده	آن نه استاد بود و ما شاگرد

در ریاض‌السیاحه حاجی زین‌العابدین شبروانی نوشته چون فردوسی متولد شد پدر او به خواب دید که بالای بامی رفته روی بجانب قبله کرده نمره زد، جواب شنید آنگاه روی به بین و یسار کرده نمره زد، از هر جانب جواب شنید صبح از شیخ نجم‌الدین که داناترین معبران بود تعبیر خوایش را سؤال کرد؛ شیخ فرمود پسترو سخنگویی شود که آوازه او به عالم برسد

فردوسی از کثرت جور و عدوان حاکم طوس از وطن خود خارج شد رفت بزین که فرمان سلطان محمود ظلم او را از سررعبت کم کند چون بزین رسیده شکایت از حاکم طوس نمود کسی بسخن او گوش نکرد

یکروز وارد شد بمجلس عنصری شاعر و دونفر از شاگردهای او که سجدی و فرخی باشند آنجا حاضر بودند ، عنصری بفردوسی گفت مجلس شعراء جز شاعر نباید کسی حاضر شود فردوسی گفت منم از شعر بهره دارم

عنصری بدهانتا گفت « چون عارض تو ماه نباشد روشن »

عسجدی گفت « مانند رخت گل نبود در گلشن »

فرخی گفت « مژگانت همی گذر کند از جوشن »

فردوسی بدهانتا گفت « مانند ستان گیو در جنک پشن »

عنصری گفت مگر ترا از تاریخ ملك عجم وقوفی هست فردوسی گفت آری عنصری او را برد نزد سلطان محمود گفت گمانم اگر کسی از عهده نظم تاریخ عجم بر آید این جوان خراسانی است فردوسی در مدح سلطان محمود بدهانتا گفت

چه کودک لب از شیر مادر بشت بگهواره محمود گوید نخست

سلطان را بنایت خوش آمد و فردوسی را بنظم شاهنامه امر فرمود

یکوقتی سلطان در مجلس شعراء خواهش نمود که رباعی در مدح ایاز بگویند

فردوسی بدهانتا این رباعی را گفت

مست است همی چشم تو و تیر بدست کم کس که ز تیر چشم مست تو بچست

گر پوشند عارضت ز ره غدیری هست کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان محمود گفت : لله درک ، مجلس ما را فردوس ساختی - بعضی گفتند از آن روز ملقب

به فردوسی شد سلطان بخواجه حسن میبندی فرمود هر هزار بیتی که فردوسی بگوید هزار مقال طلا بوی بدهد ، لکن فردوسی قبول نیکرد بقصد آنکه همه را یکمتر بهستانه و صرف در بناه بند طوس بنماید

چون شاهنامه را تمام کرد سلطان محمود را خیلی خوش آمد با جماعت وزرای خود مشورت کرد که فردوسی را چه صلح دهیم

بعضی گفتند پنجاه هزار درهم بعضی گفتند راضی است و این مبلغ او را زیاد است و این ایات را شاهد بر تیش خوانند که فرموده

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

که من شهر علمم علمم در است

منم بنده اهل بیت نبی (ص)

اگر چشم داری بدیگر سرای

بدین زادم و هم بدین بگذرم

هر آنکس که در دلش بنی علیست

نباشد مگر بی پدر دشمنش

خداوند امر و خداوند نهی

درست اینسخن قول پیغمبر ص است

ستاینده خاک پای وصی (ع)

به نزد نبی و وصی گیر جای

چنان دان که خاک بی حیدرم

از آن خواهد زد در جهان زار کبست

که یزدان بسوزد در آتش تنش

الی آخره

بعد سلطان محمد شصت هزار درهم بوی داد، بوض هر بیتی یکدرهم چون شاهنامه شصت هزار بیت است که از اول زمان گیومرث تا زمان یزدجرد بن شهریار بشمر در آورده فردوسی بسیار غین شد؛ دانست که بجهت تشیع این قسم حش را ضایع کرده، لذا چند بیتی به شاهنامه ملحق کرد، از آنجمله است:

آیا شاه محمود کشور گشای	زمن گر تترسی بترس از خدای
تترسم که دارم ز روشن دلی	بدل مهر آل نبی و ولی
اگر در کف پای یلیم کنی	تن ناتوان همچو نیلم کنی
براین زادم وهم بر این بگذرم	تنسا گوی پیغمبر و حیدرم
منم بنده هر دو تارستغیز	اگر شه کند بیکرم ریز ریز
بسی سال بردم بشنامه رنج	که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر	مرا بر نهادی بر تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا بزانویدی

الحاصل حکیم فردوسی درشهور سنه چهارصد و یازده از دنیا رفت در مسقط الراس خود که رزان یا باز باشد و نش او را آوردند بشهر طوس و در جنب مزار عباسیه دفن کردند، گویا ضلای قبرش در اسلامیه است نزدیک شهر طوس

صاحب توکره دولشاهی سمرقندی نوشته: شیخ ابوالقاسم گوزکانی برجزاوه حکیم فردوسی نماز نکرد (که او عمر عزیز خود را درمدح مجوس صرف نموده؛

در همانشب فردوسی را درخواب دید که دربهشت مقام بلند مرتضی دارد، گفت: این درجه را از کجا یابتی با آن که تمام عمر را در مدح مجوس صرف نمودی؟ گفت: باین يك شعر که درمقام توحید گفتم خدا مرا آمرزید

جهان را بلندی و پستی تویی
ندانم چه ای هرچه هستی تویی

شیخ از خواب بیدار شد، رفت سر قبر فردوسی و از او عذر خواهی نمود و بجهتش طلب

رحمت نمود

منخفی نماند که فردوسی بنیر شاهنامه اشعار زیادی در قصاید و مواعظ و نصایح دارد
منجمله:

بسی رنج بردم بسی گفته خواندم	ز گفتار تازی و از بهلوانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان	ندامم کتون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کتون مویه دارم	دریغ از جوانی! دریغ از جوانی!

منجمله:

بیا بگوی که پرویز از زمانه چه خورد؟
برو پیرس که کسری ز روزگار چه برد؟
گر آن گرفت ممالک بدیگری بگذاشت
ور این گرفت خزائن بدیگری بسپرد

منجمله:

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد	تا جبع کنی سیم سبید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم توسرد	بادوست بخورد که دشتن خواهد خورد

منجمله:

مبادا که در دهر دیر ایستی
مصیبت بود پیری و نیستی

دهم جناب آقا میرزا عبدالجواد جوادی که در مصیبت اشعارش بسیار مؤثر و دلروز است، بعضی از اشعارش در خانه باب پنجم ذکر شد رحلت ایشان دوسه هزار و سیصد و دو بود، این مصراع تاریخ فوت ایشانست

«کنند حسین بروز جزا شفاعت جوادی»

قبرش در صحن جدید است در حجره دست چپ کسی که از صحن جدید بشیخ بهائی میروند یازدهم مقبل شاعر که از اهل گلپایگان بود قبرش میان صحن حقیق مقابل ایوان طلا هست و لوح سنگ قبرش سنگ خادای ممتاز بسیار بزرگ است که بین ایوان طلا و سقاخانه واقعست، این اشعار از او است :

در یگانه دریای مجمع البحرين	بعون طیده کرب و بلا امام حسین
نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت	نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
هواز جو و مخالف جو قیرگون نگردید	هریز فاطمه از اسب سرتگون گردید
بلند مرتبه هاشمی ز صد زین افتاد	اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

اسم و تاریخ ولادت و رحلتش بر حقیق معلوم نیست :

مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و روایتی که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه بان موجود است

بدانکه در اغلب قراء و بلدان متعلقه بشهد مقدس بقاعیست منسوب بامزادگان محترم لکن حقیر مدرک صحیحی از برای آنها ندیده‌ام و ما اکفا میکنیم بذكر بعضی از آن قبور شریفه که اتساب و شواهد صدقشان زیاد است

اول- در نیم فرسخی نیشابور است بقعه بسیار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع الشهور به امامزاده معروف در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان بقتل رسانیدند و بعد بدنش را سوزانیدند در عمده الطالب است و توفی محمد بن محمد بن زید بسرقاه السامون السم سنة اثین و مائین قیل و هو ابن عشرين سنة و يقال انه کان ينظر الی کبده ینخرج من حلقه قطعا فلیقیه فی طست و یقلبه بخلال فی یده و یجد است که ایشانرا دو مرو کشته باشند و نمشانرا نیشابور آورده باشند

الحاصل ایشان بقعه بسیار عالی دارند در میان باغ باصفائی و قبه گنبد بسیار عالی از کاشی سبز دارند و بر کاشی کتیبه نوشته شده «السلطان الاعظم ابوالظفر طهاسب المغوی الحسینی بهادرخان» و در میان آن باغ است قبر حکیم عمر خیام که در سه پانصد و هفده وفات کرد و او با خواجه نظام الملک رفیق حقیق بود و اشعار و رباعیات بسیار ملیح شیرینی دارد

منجمله :

پیمانه جو بز شود آنچه شیرین و چه تلخ
از سلخ بشره آید از غره بلخ

در پیش نهاده گلنه کبککوس
کو بانک جرسها و چه شد ناله کوس

چون عمر بسر رسد چه بشداد و چه بلخ
خوشباش که بعد از من و تو ماه بسی
و نیز این رباعی از اوست

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس

دوم در وسط بازار سبزوار مقبره و بقعه ایست منسوب بجناب یحیی بن موسی بن جعفر (ع) که گنبد و صندوق و حرم عالی دارد و در پیش روی امامزاده پنجمه آهنی است روی یازار و از این بقعه داخل بقعه دیگری میشود و میگویند این قبر امامزاده حسن است که از نوادههای حضرت امام معبد باقر (م) است در آن بقعه کتیبه از گچ بریده شده بسیار بزرگت و آنچه از او باقی مانده و خواننده سوره مبارکه اناتحنا میباشد

سوم در فوجان کهنه قبر و صندوق و بقعه و بارگاه است که منسوبت بسلطان ابراهیم و میگویند ایشان فرزند حضرت امام رضا ع هستند و موقوفات زیادی هم دارد و در آنجا در لسان اهالی معروفست که اصل قبه از سلطان معبد خوارزمشاه است و چون قبه بانام رسید قبل از آنکه ایوان و صحنی ساخته بشود خیر هجوم ناتاریان مشهور شد سلطان معبد با چنگیزخان مشغول زد و خورد شد از اینجهت منوی خود را توانست بانام برساند

چهارم در جبنورد مقبره ایست منسوب بسلطان سید عباس بن موسی الکظم ع و بقعه عالی و بارگانی دارد و در زیر صندوق بسک قبرخان نوشته شده « هذا مرقد مرحمت و لفران پناه سلطان سید عباس بن موسی الکظم ع فی سنة ثلث مائة »

پنجم در کافک که بین قاین و گناباد است مقبره ایست منسوب بجناب سلطان معبد بن موسی الکظم (ع) که بقعه و بارگاه و گنبد و موقوفات زیادی دارد

ششم در ترشیز که شش منزلی مشهد مقدس است قبر است که منسوب است بجناب حمزه بن موسی الکظم ع که جد سلاطین صفویه است و مقبره و صحن بسیار عالی دارد در اوائل کتاب عالم آرای عباسی است قبر جناب حمزه بن موسی الکظم (ع) در آن محل است و موقوفات زیادی هم دارد

هفتم جناب احمد بن محمد بن جعفر بن حسن بن حسین بن علی بن حسین ع در مقاتل الطالبین است که معبد بن میکائیل او را با پدرش برد بنیشابور اول پدرش از دنیا رفت بعد هم خود ایشان

هشتم جناب محمد بن جعفر الصادق سلام الله علیه و ایشان بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بودند شیخ مفید در ارشاد فرموده و کان معبد بن جعفر سهياً شجاعاً و کان بصوم يوماً و بظفر يوماً و بری رای الزیدیة فی الفروج بالسیف و مضربه خدیجه زوجه معبد بن جعفر که دختر جناب عبدالله بن حسن بود و ظاهراً دختر عبدالله المحض بوده باشد فرمود، ما خرج من عندنا معبد قط فی ثوب يوماً فرجس حتی یکسو و کان یدبح فی کل یوم کبشالاحیانه یعنی معبد روزی از نزد ما خارج نمیشود در جامه که برگردد تا آنکه جامه را بظفر می پوشانند و هر روزی یک گوسفند بجهت میبانهایش ذبح میکرد

این بزرگوار در سنه صد و نود و نه در مکه معظمه بامون خروج کرد و حضرات زبده هم او را متابعت کردند هبسی جلودی با آن بزرگوار مقاله کرد و جمعیت او را متفرق نمود و آنحضرت را گرفت و فرستاد نزد مأمون مأمون اکر از زیادی از ایشان نمود تا آنکه میفرماید « و توفی معبد بن جعفر بهراسان مع المأمون » پس مأمون سوار شد که برود تشییع جنازه او وقتی رسید که جنازه را بر داشته بودند مأمون پیاده شد و زیر جنازه رفت تا آنکه جنازه را نزد قبر بردند مأمون سر قبر ایستاد تا آنبزرگوار را دفن کردند انتهى ما هو المقصود من کتاب الارشاد

بدانکه در آخر باب چهارم گفتیم که در محل دفن ایشان چهار احتمال می‌رود اول آنکه مدفن ایشان در سرخس باشد چنانچه در مطلع الشمس از هندو شاه کیرانی صاحب تجارب السلف نقل کرده و عبارت این است که در سرخس مدفون شد و اکنون تربت او مشهد عظیمی است

دوم آنکه مدفن ایشان در جرجان باشد چنانچه ابن اثیر در کامل در حوادث دویست و سه نوشته و فیها توفی محمد بن جعفر الصادق ع بجرجان و صلی علیه السامون وهو الذی بایمه الناس بالغلاة بالعجاز

سوم آنکه مدفن ایشان در چهارده کلاته است و آن بین دامغان و هزار جریب مازندران و چشمه علی است و آن بزرگوار در چهارده کلاته بقعه و بارگاهی دارد و بقعه‌اش بر روی بلندی واقع شده و گنبد مجسم شنی هم دارد در مطلع الشمس می‌فرماید مزار موجود در چهارده کلاته را بطور یقین میتوان گفت مضجع امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع است و بانی این بقعه و گنبد و بارگاه غیاث الاسلام و السلبین شاهرخ بهادرخان بوده پسر امیر تیمور گورکانی و تاریخش در سنه هشتصد بوده

چهارم آنکه مدفن ایشان در بسطام است که در آنجا بقعه‌ایست قبله قبر بایزید بسطامی و رواق و حرم مختصری هم دارد و قبه مغروطی ظریفی در بالای مزارشان ساخته‌اند و روی قبه را با کاشی اوزق بسیار اعلی مزین ساخته‌اند و معروفست که امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع در این زمین مدفونند و او را حضرت صادق ع سلطان بایزید سیرده و سلطان او را بیسطام آورده و در این شهر وفات نموده و در این موضع دفن شده و بعد از چندی سلطان بایزید خود وفات کرد و در پشت سر تربت امامزاده محمد بخاک رفته

مخفی هماناد بعد این احتمال چون بایزید در عهد معتد خلیفه سنه دویست و شصت و خورده از دنیا رفت و حضرت صادق ع در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرموده و معتدل است که این بقعه مال یکی از احفاد حضرت صادق ع باشد و تاریخ تعمیر این بقعه سنه نهمصد و شصت و هشت است و فرمایش شیخ منافاتی با این اقوال ندارد چون در سابق جرجان و چهارده کلاته و بسطام تماماً از خاک خراسان بوده چنانچه فعلاً سرخس از خاک خراسانست و الله العالم و جهت خروج جناب محمد بن جعفر این شده که چون بنی‌العباس دولت بنی‌امیه را برانداختند و خود بخلافت نشستند بی‌بانه قرابتشان با حضرت یغبرص اینستطلب بر علویین که شرف فرزندی حضرت رسول ص را داشتند گران آمد

لذا جناب محمد بن عبدالله الحنفی که معروف بود به نفس زکیه در مدینه بنصود خروج کرد و برادرش جناب ابراهیم شهید باخمری در بصره بنصود خروج کرد و این دو امامزاده را عیسی بن موسی عباسی از جانب منصور شکست داد و بقتل رسانید و جناب حدین بن علی بن الحسن الثالث المعروف بصاحب الفخ در ملک حجاز بر موسی هادی عباسی خروج فرمود و او را شهید نمودند و جناب یحیی بن عبدالله الحنفی بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام المعروف بصاحب الدیلم به هرون خروج فرمود آخر الامر هرون آنبزرگوار را بقتل رسانید

جناب محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف باین طباطبایا در کوفه بامون خروج کرد و مردم را برضای از آل محمد ص دعوت کرد ابوالسرایا سری بن منصور سردار لشکر او بود

و با لشکر عباسیان جنگ کرد و آنها را شکست داد و خودشان روز دیگری ضیاء از دنیا میروند پس جناب محمد بن محمد زید بن علی بن العین ع بسن صباوت خروج کرد و ابوالسرایا را و وسیله خود قرار داد و در کوفه سکه زد و خطبه خواند و علویان را در اطراف بلاد بحکومت فرستاد پس سرداران حسن بن سهل بر جناب محمد دست یافتند و ابوالسرایا را گردن زدند و سر او را با جناب محمد بن محمد بنزد مأمون فرستاد

جناب ابراهیم بن موسی بن جعفر ع بین رفت و آن خطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جرار نامیدند

جناب زید بن موسی بن جعفر ع بصره را تصاحب کرد و چندان خانهای عباسی را بسوخت که او را زیدالنار گفتند و بعد که حسین بن حسن افطس خیر جناب محمد بن طباطبا و ابوالسرایا را شنید خود و اصحابش آمدند خدمت جناب محمد بن جعفر الصادق ع و او را بخلافت دعوت کردند الی آخر القضاة لهم جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسن ع آن برادر گوار در جوزجان که جرجان باشد مدفونست و جرجان هم از خاک خراسانست اشاره بقبر جناب یحیی شعر دهل خراهی

و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر ییاخری لسی الفربا

و قبر مبارک ایشان در جرجان نزدیک کنبه قابوس بقعه و بارگاهی دارد و معروف است و گنبد

قابوس بین استرآباد و بجنورد است و تفصیل قتل ایشان و تفصیل مقبره شان در فصل چهارم از باب ششم گفته شد فراجع

ظاهراً انتساب این قبر شریف جناب یحیی از باقی قبور امامزاده گانیکه در خاک خراسان مدفونند

اصح و اعتبارش بیشتر باشد و اما از اصحاب و روات

اول جناب ربیع بن خثیم الاسدی الثوری اجمالا حال ایشان در فصل هفتم از باب سوم

ذکر شد و قبر شریفش در بیکرسخی مشهد مقدس مزار معروفی است و حرم و قبه و گنبد بسیار عالی دارد و دیوار مقبره اش خشتهای کاشی مرقع بسیار متنازی دارد و رحلتشان در حدود سنه شصت و سه هجری بود

جناب همام بن عبادة بن خثیم برادر زاده ایشان بود که از حضرت امیر المؤمنین ع از

اوصاف مؤمنین سؤال کرد؟

حضرت آن خطبه را خواند همام صیحه زد و افتاد روی زمین و از دنیا رفت این میر از ربیع

بن خثیم است که از صحاب حضرت صادق ع بود و در تهنذیه در باب طواف مریض روایتی از او نقل فرموده

دوم - ابوصلت عبدالسلام بن صالح الهروی در رجالت انه ثقة صحیح الحدیث

روی عن الرضا و انه شیعی المنهب مع لال الرسول بل هومن خواص الشیعة روایاتی که در عیون و امالی و غیر این دو از ایشان نقل شده دالت بر تشیع ایشان و علماء عامه هم ذکر کرده اند که ایشان شیعه هستند

چنانچه از ذهبی در کتاب میزان الاعتدال نقل شده که گفت عبدالسلام بن صالح ابوصلت و جل

صالح الا انه شیعی و از جعفری نقل شده انه رافضی خبیث

از ابن جوزی نقل شده انه خادم الرضا «ع» در دو فرسخی مشهد مقدس نزدیک قلعه طروق

مزارست منسوب بایشان و در سنک لوح قبرش تاریخ فوتش را سه دوپست و سه نوشته و در قم و سنان هم مزارست منسوب بایشان

سوم فضل بن شاذان بن خلیل النیشابوری ثقه جلیل متکلم له عظم شان فی هذه الطایفه و صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده

در حاشیه رجال فرموده که اگر کسی ملامت ایشان را بنماید از حد است چون لازمه شهرت حد مردم است باو چنانچه عامه ذکر کرده اند که چون بخاری صحیح خود را در کشیبر جمع کرد او را آورد بسرقتن محدثین سرقتن که زیاده بر صدهزار بودند دور ایشان جمع شدند و ایشان هم درمنبر بجهت محدثین سرقتن حدیث میکرد پس مشایخ سرقتن بایشان حد و وزیدنه و حمله میبجستند که او را از سرقتن خارج نمایند

بکرو و یکنفر آنها از بخاری سؤال کرد «ما یقول شیخنا فی القرآن قدیم او حادث» پس بخاری این آیه را تلاوت کرد «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلبسون»

علماء سرقتن گفتند هنا کفر و سنک و کفش زیادی باو زدند و او را از سرقتن خارج کردند از آنجا آمد ببخاری جمعی زیادتر از سرقتن دور او جمع شدند و همان معامله که اهل سرقتن با او کردند آنها هم همان معامله را کردند

از بخاری آمد بنیشابور در زمان فضل بن شاذان و قریب بسبعده هزار محدث دور او جمع شدند و از او صد حدیث سؤال کردند و احادیثی را که سؤال می کردند حرفی را تبدیل بحرفی کرده بودند

مثلا و او را تبدیل بفاء و فاء را تبدیل بواو کرده بودند یا نقل بالمعنی کرده بودند یا اسناد خبر را غلط و اشتباه کاری کرده بودند - ۶

پس بخاری گفت من این احادیث را نمیدانم بعد شروع کرد از اول و احادیث را صحیحا از حفظ خواند تا آخر در رجالت که فضل بن شاذان در بیعت بود خبر خوارج باو رسید از آنجا گریخت بست نیشابور و درین راه خیلی تب بوی رسید و مریش شد و از دنیا رحلت فرمود در سه دوپست و شصت و قبرش برفش در بکفر سخی نیشابور است و بقعه مختصری هم دارد

چهارم علی بن مهزیار الاهوازی و او از حضرت رضاع و از حضرت جواد ع و حضرت هادی ع روایت کرده در رجالت و کان ثقه فی روایت لا یطمئن فی صحیح الاحقاد و چون خورشید طلوع میکرد بسجده میافتاد و از سجده حرکت نمیکرد مگر بعد از آنکه از برای چهل نفر از اخوان مؤمنین دعا میکرد آن وقت سر از سجده بر میداشت و از کثرت سجده پیشانیان مثل زانوی شتر پینه بسته بود

در قبرستان کهنه خارج جاجرم بقعه ایست منسوب بایشان و گنبد مختصری هم که از گچ و آجر و سنک ساخته شده دارد و توقیعاتی از حضرت جواد باوصاد شده و در یکی از آن توقیعات است که حضرت جواد ع نوشته بود فلو قلت انی لم ادر مثلك لرجوت ان اکون صادقا فجزاك الله جنات الفردوس نزلا فما خفی علی مقامک ولا خدمتک فی العر و فی البرد و اللیل و النهار فاستل الله اذا جمع الخلائف للقیة ان یجمع بیننا و بینک انه سبیح الدعاه

۱- این قضیه در بخداد روی داده چنانکه در وفیات الایمان است و هم در فیض العلام. و للمؤلف
 ۲- بلکه فقط عوض نمودن سند حدیث بوده که درعله درایه آنرا مطلوب السند میگویند چنانچه احقر در هدیه المحدثین کرده ام نه آن دو معنای قبل. و للمؤلف

مقصود چهارم در ذکر مشاهیر از علمای شیعه که در خالک خراسان مدفونند
 اول محمد بن الحسن الواعظ نیشابوری اللقب به فضل صاحب کتاب روضة الواعظین و
 بصرة المتعظین قمه جلیل او از مشایخ این شهر آشوب است، گامی تمبیر میکنند از ایشان بشیخ شهید
 و گویا از تلامذه شیخ طوسی بودند در روضات از رجال این داود نقل کرده، اینه منکله جلیل
 القدر قبه عالم زاهد و روح قله ابوالحسن عبدالحسن عبدالرزاق رئیس نیشابور اللقب به
 شهاب الاسلام اتبى

از این عبارت چنین استفاده میشود که ایشانرا در نیشابور شهید کردند و قبرشان هم گویا
 در نیشابور باشد در فواید الرضویه است که فضل یکی از اسامی بلبل است گویا ایشان را قتل گفتند
 بواسطه طلاقت زبانشان بود؛ چنانچه در عجم شایع است که واعظ و خطیب بلیغ را بلبل میگویند

دوم حجة الاسلام زین الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد الغزالی الطوسی
 وقاضی نورالله در مجالس المؤمنین از ایشان تسجید میکند و باده ایشانرا از شیعیان امامیه
 شمرده و میفرماید در سنه چهارصد و پنجاه در طوس متولد شد و در نیشابور نزد ابوالعالمی جوینی
 المشهور بامامان لرحمین تحصیل علم نمود بعد جناب نظام الملك وزیر را ملاقات نمود و با جمعی از
 افاضل که خدمت ایشان بودند مباحثه کرد و بر آنها غالب آمد؛ بعد رفت بیفداد و تدریس نظامیه بغداد
 باو توفیض شد اهل عراق شیفته او شدند و مدت دهسال آنجا بود بعد بوطن برگشت انزوا اختیار
 نمود و مشغول تصنیف و تالیف شد - منجمله کتاب (احیاء العلوم) را تصنیف کرد ایشان صاحب زیادی
 در منطق و تهجیل ابوحنیفه می نودند مفتیان حنفی که در زمان سلطنت محمود بودند بقتل وی
 فتوی دادند، اما ضرری باو نرسید؛ تا در صباح روز دو شنبه چهاردهم جمادی الاخر سنه پانصد و
 پنج از دنیا رحلت نمود

از محمد بن ابی القاسم طوسی که از تلامذه غزالی است نقل کرده غزالی در راه حج خدمت حضرت
 شریف مرتضی رسید، حضرت سید اصول عقاید امامیه را بدلائل قاطعه و بیراهین ساطعه براوتاب
 گردانید و غزالی از مذهب اهل سنت برگردید و بنسب امامیه داخل شد
 چون غزالی از مکه مراجعت کرد برادر او احمد غزالی او را ملاقات کرد
 گفت: شنیده ام که بقول شریف مرتضی منسب شیعه را اختیار کرده و این معنی بغایت از تو
 عجب است؛ محمد در جواب برادرش گفت: اگر در این مدت اختیار مذهب دیگر کرده بودم از من
 عجب بود، و این بیت را خواند:

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیر گیری را مسلمان کرد و رفت

از شهید اول متقولست که ایشان حکم بکنند ملاقات غزالی شریف مرتضی را فرموده زیرا
 که وفات سید مرتضی در سنه چهارصد و سی بوده و ولادت غزالی سنه چهارصد و پنجاه بوده - ۱ -
 مؤلف گوید: معتدل است که ملاقات حجة الاسلام با شریف ابوحامد پسر سید رضی بوده که
 بعد از عیش سید مرتضی شریف و عقب علویین بوده - اتبى حاصل کلام صاحب المجالس
 سید صاحب روضات انکارا کیدی میکند تشیع غزالی را و میگوید: اگر او شیعه باشد مصداق

از برای سنی باقی نیماند

اقول از کتاب سرالمالین غزالی که در آخر عمرش تصنیف کرده معلوم میشود که غزالی شیعه بوده چون حدیث غدیر خم را در آن کتاب نقل کرده و گفته: «عمر بن الخطاب در آنروز گفت: «بخ بخ لك يا اباالحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» بعد گفته «وهذا رضا و تسلیم و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلك غلب الهوى وحب الرياسة و حبل هود الضلالة الى ان قال ثم ان ابا بكر قال على منبر رسول الله ص اقبلوني فليست بغیرکم و علی ع فیکم»

در روایات از مرحوم محقق کرکی نقل کرده که فرمود، الغزالی منا و از مرحوم فهیض در کتاب احیاء الاحیاء نقل فرموده شیعه بودن او را
الحاصل قبرشان در شهر طوس است که پنج فرسعی مشهد است و در تاریخ وفاتش محمد ایوردی این شعر را گفته

نصب حجة الاسلام اذ این سرای نینج حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج
فلا از برای قبرشان اثر موجودی نیست و مکان دفنشان هم معلوم نیست برادر حجة الاسلام غزالی احمد غزالی در علم و ضاهت تالی مرتبه حجة الاسلام غزالی بود و در سنه پانصد و هجده یا پانصد و بیست در قزوین وفات کرد و قبرش هم در قرب مزار امامزاده اسمعیل میدانته که آنجا مزاری بوده دارای بقعه و صندوق مشهور با امزاده احمد لهما یکی از بزرگان علماء در سلطنت محمد شاه قاجار حکم کرد آنزار را خراب کنند که مردم اغراء بجهل نشوند، فلام هم آن مزار مغروبه است این رباعی از احمد غزالی نقل شده:

چون چتر سنجری رخ بگنم سیاه باد با فخر اگر بود هوس ملك سنجرم
تا یافت جان من شیراز ذوق نینه شب صد ملك نیم روز يك جو نینجرم

سوم محمد بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری المشهور به قطب الدین الکبیری الشیعی الامامی مصنف کتاب حدائق العقاب فی شرح نهج البلاغه او اول کسی هست که نهج البلاغه را شرح فرموده

در فوائد الرضویه است که نسب او منتهی میشود بغزیه بن ثابت ذوالشهادتین و تاریخ فراش از ابن شرح او اخر ماه شعبان سنه پانصد و هفتاد و شش بوده و کیدر قریه ایست از قریه های یسحق و یسحق اسم ناحیه ایست که حاکم نشین او سبزوار است و محتفل است که مدفن ایشان سبزوار باشد

چهارم ابو عمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی صاحب کتاب رجال از نجاشی نقل شده انه کان بصیراً بالانخبار حسن الاعتقاد و انه تقه عین و ایشان از تلامذه ابوالنصر محمد بن مسعود بن معبد بن عیاشی کوفی مفسر بوده المعروف بالعیاشی در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که شیخ عیاشی تمام تر که پدرش را که سیصد هزار اشرفی بود اتفاق برهلم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد مملو از علماء و محدثین بود

از معالم العلماء نقل شده که عیاشی اکبراهل مشرق بوده علماً و فضلا و ادباً و زیاده بردویست کتاب تصنیف فرموده در روایات که کتاب رجال کشی فضلا موجود نیست و آنچه موجود است اختیارات کشی است که شیخ طوسی تصنیف کرده تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست و شاید مدفنشان در کش باشد و نجاشی ابوالعباس احمد بن عباس بن معبد بن عبدالله النجاشی است صاحب کتاب رجال معروف که جیبج علماء ما اعتقاد باو دارند و او را افضل کتب رجالیه میدانته

ولادتش سه سیصد و هفتاد و دو بوده و رحلتش در قریه مطیر آباد که از قراء سامرات سه چهار صد و پنجاه و ایشان از اجله علماء شیعه است و کش بالفتح والتشدید قریه است در سه فرسخی جرجان و جرجان شهر عطشی است بین خراسان و طبرستان و در نزدیک جرجان است گنبد قابوس بن وشکیر و قابوس کنیه اش ابوالحسن ولقبش شمس المعالی بود و پدرش وشکیر سلطان استرآباد و جرجان بود و جداو پسرش بهروز نام سلطنت نشست و بعد او پسر دیگرش قابوس به سلطنت رسید و او پدرزن فخر الدوله پسر رکن الدوله دیلمی بود و در سه چهار صد و یک قابوس را بقتل رسانید .

قبرش در جرجان مشهور است و بالای قبرش گنبدیست معروف بگنبد قابوس و شاعر وادیب بود از اشعار اوست

قل للئی بصروف الدهر هیرنا	هل عائد الدهر الا من له خطر
اما ترى البعر یطو فوقه جیف	و تستقر باقصی قصره الدور
فان تکن هست عید الزمان بنا	و منا من تادی بؤسه ضرور
قضى السماء نجوم لا عداد لها	و لیس یکتف الا الشس و القمر

در زینة المجالس است که هر گاه سطری از خط قابوس را صاحب بن عباد میدید میگفت :

هذا خط قابوس ام جناح الطاوس

بنجم ابوالقاسم معبود بن عمر بن محمد الملقب بجارالله الزمخشری و چون مدتی مجاور کعبه معظمه بود او را جارالله میگفتند و پایشان در بعضی از اسفار از برف و سرما قطع شو از تحنیفات ایشانست تفسیر کشف که در مدحش گفته شده

ان التفسیر فی الدنیا بلا عدد	ولیس فیها لصری مثل کشف
ان کنت تبغی الهدی فالزم قراته	فالجبل کالداء و الکتف کالشافی

کتاب انموذج در نحو هم نیز از ایشانست

در روزگات است که سید محدث علامه میر محمد حسین اصفهانی سبط علامه مجلسی فرموده از جمله علمائی که در ظاهر سنی و در باطن شیعه بودند زمخشری بوده و فرموده از مطالعه کتاب ریح الابراشات مطلع شدم بکلامی که صریح است در شیعه بودن ایشان که قابل تاویل نیست در فواید الرضویه از ابن خلکان نقل فرموده که زمخشری در بین راه مکه وارد بغداد شد سید هبة الله معروف باین الشجری که از اکابر علمای امامیه بود چون از مقدم زمخشری خبردار شد بدیدن او رفت چون او را ملاقات کرد قدری صحبت علمی کردند این شعر را خواند

واستکثر الاخبار قبل لقائه	فلما التقینا صخر الصخر الصخر
---------------------------	------------------------------

بعد این دو بیت را خواند :

کانت مسألة الרכبان تخبرنی	عن جعفر بن فلاح احسن الصخر
تم التقینا فلا والله ما سمعت	اذنی باحسن ما قدرای بصری

حاصل مضمون این اشعار اینست که قبل از ملاقات شما مدائح و توصیفات از شما میشنیدیم بعد که شما را ملاقات کردیم از آن توصیفات چیزی بد شما ندیدیم مضمون قول قائل ونسم بالعیدی غیر من ان تراه چون این شجری از تشبیل بایات فارغ شد زمخشری گفت از حضرت یغبر (ص)

روایت شده وقتیکه زید الغلیل که یکی از اشراف اصحاب حضرت یغبر ص بود بصحبت حضرت یغبر ص نائل شد فرمود « یا زید ما وصف لی احد فی الجاهلیة فرایت فی الاسلام الا رایته دون ما وصف لی غیرک » یعنی ای زید هیچکس در جاهلیت از برای من وصف نشده که در اسلام او را بدان صفت بیابم بلکه او را هست تر از آنچه وصف شده بود دیدم بغیر تو پس عبد الرحمن بن معبد انباری گفت من در محضر ابن الشجری و زمغشری حاضر بودم که با یکدیگر مکالمه کردند و تعجب کردم که چگونه ابن شجری بشر و زمغشری بعد از استشهاد نمودند بر یکدیگر تولد زمغشری سه چهارصد و شصت و هفت بود و رحلتش در جرجان خوارزم بود روز عرفه سه پانصد و سی و هشت و زمغشری وصیت کرد که بر لوح قبرش رباهی و بنویسند

الهی قد اصبت ضیفک فی الثری وللضیف حق عند کل کریم

فهب لی ذنوبی فی قرای فانها عظیم و لا یقری بغیر عظیم

وزمغشتر قریه بزرگی است از خوارزم و خوارزم ناحیه کبیره است که قصبه او جرجانیه است ششم حاج ملا هادی بن ملا مهدی السبزواری مصنف شرح منظومه و غیر آن او مرد حکیم هاید زاهدی بود تاریخ ولادت ایشان هزار و دوست و دوازده است مطابق کلمه غریبو رحلتش یستو هشتم ذی الحجه العرام هزار و دوست و هشتاد و نه بود و مدت هجرش هفتاد و هشت سال بود مطابق با کلمه حکیم در تاریخ رحلتش گفته شد

تاریخ وفاتش از بیرسند گویم که نبرد زنده تر شد

قبرش در خارج شهر سبزواری بقعه و بارگاه و گنبدی دارد

در فوائد الرضویه است که بجهت این مرحوم مرحوم ملا علی قریوزی در طهران در یکروز تزیین گرفتند ، چنانچه محمد بن درید و ابو هاشم جبائی در یکروز وفات کردند که مردم گفتند ، « مات علم اللغة و الکلام »

این درید شیعه بود و این اشعار از ایشانست :

اهوی النبی محمداً ص و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل العباد فاتی بولا همس و ارجو السلامة و النجا فی الاخره

واری معبیه من یقول بفضلهم سبباً یجیر من السبیل الجائره

ارجو بذاک رضی السهیم و حده و ارجو الوقوف علی ظهور الساهره

مقصود پنجم در ذکر مشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند

اول شیخ الطائفه ابو جعفر الثالث محمد بن حسن طوسی رحمة الله علیه که در لریط اشرف مدفونند

تاریخ ولادت و رحلتشان در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد ایشان در سن بیست و سه سالگی از طوس بیفداد رفتند و مدت پنجاه سال خدمت مرحوم شیخ مفید تلمذ فرمود - و بعد از ایشان مدت بیست سال خدمت سید مرتضی علم الهدی تلمذ فرمود و بعد از رحلت ایشان دوازده سال در بغداد توقف فرمود در سه چهار صد و چهل و هشت در بغداد بین شیعه و سنی نزاع شد سنی ها ریختند بخانه مرحوم شیخ که در محله (کرخ) بود و اسباب خانه شیخ را غارت کردند و بگیش راسوخند

بعد شیخ مشرف شد بنجف اشرف و دوازده سال در نجف اشرف توقف فرمود و در سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود در روایات است که جاهتی از علماء ذکر کرده اند که در میان شیعه بعد از شیخ طوسی تا هشتاد سال مجتهدی نبود و شیمان هل میشوند بنهایه شیخ طوسی و معنی بودند بقناوی ایشان

در حیات شیخ جمعی از بزرگان وارد نجف اشرف شدند و سه روز روزه گرفتند و شب جمعه غسل کردند و در میان حرم مطهر حضرت امیر متوسل به آن بزرگوار شدند که امر کتاب بنهایه رجوع بقناوی او بر آنها منکشف شود پس همه در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین بانها فرمود ما صنف فی قه اهل البیت کتاب یحق للاعتداد علیه والرجوع الیه مثل النهایة و ذلك لان مصنفه قد اخلص النیة فی الله سبحانه فلا ترتابوا فی صفة ما ذکر فیہ و اهلوا به و افتوا بسائله فانه من جهة حسن تربیة و تهذیبه عن سائر الکتب و مشتمل علی السائل الصحیحة الع

دوم خواجه نصیر الملة والدين محمد بن حسن طوسی که در کلین ع میان رواق بالای سر مطهر مدفونست در باب نهم بعضی از حالات شریفشان ذکر شد و ایشان اصلاً اهل جهرود قسم بوده اند لکن تولدشان و نشو و نماشان در طوسی بوده و ایشان از تلامذه والدما جدشان بودند و والدش از تلامذه مرحوم فضل الله راوندی بود فضل الله راوندی از تلامذه سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او از تلامذه جعفر بن محمد دور بستی است و او از تلامذه سید رضی صاحب نهج البلاغه بود

چون صیت علیت خواجه منتشر شد ناصرالدین حاکم قوهستان که از بزرگان امرای اسمعیلیه بود خواهان او شد و او را بقان طلبید و نزد خود نگهداشت و مرحوم خواجه اخلاق ناصری را باسم او نوشت بعد ابن علقمی و وزیر مستصم خلیفه عباسی از خواجه نزد ناصرالدین سعادت کرد ناصرالدین بخواجه ظنین شد و مرحوم خواجه را مقیماً بقزوین نزد علاءالدین محمد پادشاه اسمعیلیه فرستاد در سه شصت و پنجاه و سه که هلاکوخان قصد اسمعیلیه را نمود جناب خواجه سلطان اسمعیلیه را وادار نمود بسالمت هلاکوخان و باین سبب مقرب نزد هلاکوخان گردید

در سه شصت و هفتاد و دو خواجه با جمعی از اکرد از راه مراغه یغمداد شریف برد ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی سه بانصد و نود و هفت بود در طوسی و رحلتش در بغداد روز غدیر سه شصت و هفتاد و دو بود و در رواق بالاسر کلین دفن شد

سوم ابو جعفر الرابع عماد الدین محمد بن علی بن حمزة الطوسی الشهید الشنهری بماد الطوسی و المکنی عند الفقهاء بابن حمزة الطوسی صاحب کتاب وسیله که از متون قهیه مشهور است در کامل بهائی نسبت داده کتاب التاقیه السانق و ابایشان و در روایات فرموده ایشان از تلامذه شیخ الطائفة شیخ طوسی هستند و تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست و در کربلاک مطلی نزدیک قبرستان وادی امین قبری است که بقه مختصری هم دارد و منسوب بایشانست و بعضی احتمال داده اند که او قبر حسن بن حمزة العلوی باشد در باره ایشان در امل الامل فرموده کلن عالماً فاضلاً قهیباً جلیل القدر

چهارم عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن جعفر بن الحسن بن علی بن الصبر الطوسی فاضل قهیه صالح له مؤلفات و روایات العلامة نه ایه عنه و نقل عن منتجب الدین انه قهیه قه و جه تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

پنجم - خواجه نظام الملك حسن بن علی بن اسحق بن عباس الطوسی القلق بنظام الملك الطوسی در روضات ازابی خلگان قتل کرده که او از اولاد دهاتین بوده و مشغول شد بتحسب علم فقه و حدیث و مدتی در بلخ خدمت علی بن ساذان کاتب بوده و از آنجا رفت و برو نزد طغرل بیک پدر البارسلان اوهم چون آثار علم و کمال دروی دید اورا نزد پسرش البارسلان فرستاد و کاهلی بوی نوشت که باید خواجه مشیرو دبیر تو باشد

بعد که سلطنت منتقل به البارسلان شد در سه چهارصد و پنجاه و شش به خواجه منصب وزارت دادو تمام امور در مدت بیست سال واگذار بحرموم خواجه بود و همه اوقات در مجلسش قتها حاضر بودند بعد از البارسلان مدت پانزده سال در اصفهان وزیر پسرش سلطان ملکشاہ سلجوقی بود و اول کسیکه بناه مدرسه نمود ایشان بودند که در چند شهرهای جامعه اسلامی مدرسه ساختند نظیر بندادو بصره و هرات و نیشابور

ایشان نقل حدیث میکرد و میگفت من میدانم که قابل این نستم میخواستم خودم را داخل در قطار نقل حدیث بنمایم و این رباهی از ایشان نقل شده

جد الثانیین لیس قوه
قدضبت خرة الصیوة
کاتبی والمصا بکنفی
موسی ولكن بلا نیوة

از تخلصی الاثار نقل میکند در ذیل ترجمه طوس بنسب الیها الوزير نظام الملك الحسن بن علی بن اسحق لمیر وزیر ارفع من قدر او لا اکثر من خیر او ولا اقب من رأی او ولادتش در طوس بود سه چهار صد و هشت و در دهم ماه رمضان سه چهارصد و هشتاد و پنجم در قریه صحنه که نزدیک نهاوند است کشته شد

یکروز گفت در خلافت عمر بن خطاب در این موضوع جمع کثیری از صحابه کشته شدند و در همان شب جوان صوفی بکادد او را بقتل رسانید جنازه او را آوردند باصفهان و در مدرسه خودشان دفن کردند و شبیل الدوله دامادشان باین رباهی ایشانرا مرثیه گفته

کان الوزير نظام الملك لؤلؤة
نفسه صاهبا الرحمن من شرف
عزت فلم تعرف الایام قیبتها
فردها غیرة من الی الصدف

بعضی از حالاتشان در خانه باب نهم ذکر شد

ششم مولانا ملا عبدالله بن حاجی محمد التونی البشروی مصنف و افیه و شرح ارشاد علامه عالم فاضل قتیبه صالح زاهد عابد در روضات از ریاض العلماء نقل میکند « انه کان من ادرع اهل زمانه و اتمام بل کان ثانی مولانا احمد الاردیلی »

ایشان مدتی در اصفهان تحصیل علم کردند بعد مشرف شدند بشهد مقدسو آنجا توطن فرمودند بعد بزم زیارت احناب مقدسه ائمه هراق با برادرشان جناب آقا ملا احمد حرکت کردند و مدتی در قزوین میمان مولانا ملا خلیل قزوینی بودند بعد حرکت فرمود بجهت قبیل احناب مقدسه ائمه هراق و در کرمانشاہ از دنیارحلت فرمود در سه هزار و هفتاد و یک و در کرمانشاہ نزدیک قطره شاهی دفن شد و قبه مختصری هم روی قبرشان ساختند

در قصص العلماء است که روزی شاه عباس کبیر آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند ملا عبدالله دید مدرسه خلوت است و طلبه ندارد سلطان فرمود چرا اینقسم مدرسه خلوت است و طلبه ندارد فرمود جوابش را بشما خواهم گفت

بعد که جناب آخوند تشریف برد بیازدید سلطان، شاه عباس اصرار کرد که از او حاجتی بخواهد، جناب آخوند فرمود حال که اصرار میکنی حاجت من اینست که من سوار شوم و شما جلوسب من تا سر میدان اصفهان پیاده راه بروید

سلطان از آن اتقادی که از علماء داشت قبول کرد آخوند سوار شد و سلطان پیاده جلوسبش راه رفت که همه اهل اصفهان دیدند، پس آخوند سلطان را وداع فرمود و مراجعت کرد یکروز باز سلطان آمد میان مدرسه بدین جناب آخوند دید مدرسه طلاب زیادی دارد سؤال فرمود چه شد که مدرسه سالها خالی بود و حال معلو است از طلاب؟

جناب آخوند فرمود جهش همان اجابت شما بود خواهش مرا که، مردم دیدند علم اینقدر قرب و منزلت دارد مثل شاه عباس در رکاب عالم پیاده راه میرود

هفتم برادر جناب آخوند ملا عبدالله تونی جناب احمد بن محمد التونی البشروی صاحب حاشیه شرح لعمه و غیر او. در امل الامل است انه فاضل عالم زاهد عابد و روح من المعاصرین و ایشان ساکن مشهد بودند و تاریخ رحلت و محل دفنشان معین نیست

بدانکه بشرویه و تون دو قصبه هستند از طبس و طبس از اعمال خراسانت و ضلای نام تون را فردوس گذارده اند

هشتم - جناب آقا میرزا محمد بن عبدالتبی بن عبدالصانع النشابوری المروف به میرزا محمد الاخباری الامامی، ولادتش در ذیقعد سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بوده و مدتی مجاور نجف اشرف بود و مدتی در کربلا معلی بود و بعد مجاور کاظمین شد ولادتش در دوشنبه بیست و یکم ذیقعد الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود و حدود سنه سه هزار دو بیست و سی و سه در کاظمین بامر جناب آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض اورا بقتل آوردند و چون خیلی متجاهر و متجاسر بود در تخفیف علماء اعلام لهذا مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد مجاهد حکم بقتل او فرمود و از مصدر حکومت بندگان امر بقتل او صادر شد و ایشان تصنیفات زیادی دارند

نهم - حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری صاحب روضة الشهداء و اخلاق معنی و غیر این دو - ایشان در سنه نهم و ده در هرات فوت کردند و قبرشان در هرات معلوم است

دهم - جناب آقا میرزا محمد الشهدی الطوسی صاحب تفسیر کنز العتائق و بحر الدقائق این مولانا اسمعیل، ایشان از تلامذة مرحوم فیض بوده، تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

یازدهم - جناب حاجی محمد ابراهیم بن حاجی محمد حسن الکاشفی کرباسی مدرسه حاجی حسن که واقعتا در خارج بست بالاخیابان منسوبست بوالد ماجد ایشان، تولد والدشان جناب حاجی محمد حسن در محله (حوض کرباسی) بوده ۱ تولد خود آن مرحوم در کاخک گناباد بود ۲ در سنه هزار و صد و هشتاد و رحلتشان در اصفهان بود سنه هزار و دو بیست و شصت و دو، قبرشان در صفهان معلومست

دوازدهم - جناب علاء الدین خواجه عظاملك جوینی حاکم بندگان که از اولاد

۱- جهت نامیدن این محله را بحوض کرباسی اینست که زنی از شیعیان بانوی حوض آبی شدد این محل از پول برج ریسی، لذا آن محله را حوض کرباسی نامیدند

۲ - شش منزلی مشهد

ابوالحالی جوینی بودند. و او مرد فاضل و همیشه کلمی بود ، از مؤلفات اوست (تاریخ جهان گشا) ابن میثم شرح نهب البلابه را بنام ایشان نوشت
 لذ خیرات جاریه ایشان آنستکه در نجف اشرف نهری جاری کرد از شریعه فرات و زیاده برصد
 هزار چهارم زور سرخ در او خرج کرد
 پسر او بهاء الدین محمد بود، حسن بن علی طبرسی کتاب (کامل بهائی) را باسم او نوشته و او
 هم شیعه امامی بود

برادر او حسن الدین محمد جوینی (اللقب بصاحب دیوان) بوده، و او در زمان هلاکوخان بود
 در دو شبته چهارم شعبان سنه ششمده و هشتاد و سه او را شیبید کردند
 این رباعی در شهادت ایشان گفته شد:

از رفتن شمس از شفق خون چسبید
 شب جامه سیاه کرد از ماتم و صبح
 چرخ این رباعی را شیخ مصلح الدین (سنی) شنید بسیار تعجب و تحسین کرد
 مقلد ششم در ذکر شاه فیروز عرفاه و صوفیه از شیعه امامی که از خاک
 خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند

اول- ابو نصر احمد بن محمد جریر ابن عبدالله الجلی الشیخی الجامی الخراسانی المروزی
 به زنده پهل صاحب کتاب نغزات الانس ، در روضات است که او از اعظم ائمه صوفیه بوده و
 نبش بی و پنج واسطه منتهی میشود حضرت اسمعیل بن ابراهیم الخلیل
 تولدش در قریه نابج بود که از توابع ترشیز است و ترشیز از بلدان خراسانست ، هجده سال
 در میان کوههای ترشیز مشغول ریاضت بود، بعد رفت بجام که سه منزلی مشهد است تقریباً مشغول
 هدایت و ارشاد خلق شد و نقل کردند که ششمه هزار نفر از متردین آن نواحی بدست احمد جام توبه
 کردند و در آنجا کتیبه تصنیف کرد، از تصنیفات اوست کتاب (روضه الدنبین) که او را در سنه پانصد
 و بیست و شش تصنیف کرد باسم سلطان سنجر سلجوقی کتاب دیوانی دارد در اشعار
 در مجالس المؤمنین است که شاه اسمعیل صفوی بکرو زغال نمود به دیوان شیخ احمد
 جامی بجهت کشف حال شیخ که چه مذهب دارد ؛ ناگاه در اول صفحه دست راست این قطعه
 فاخره آمد:

از بی حیدر حسن ما را امام و رهنا است
 خاک نملین حسین اندر دو چشم تو تیا است
 دین جعفر بر حقت و مغرب موسی رواست
 ذره از خاک قبرش درمندان را شفا است
 گر تی را دوستداری در دهه ملبس رواست
 همچو مهدی یک سپهسالار در میدان کجاست
 زانکه در بازوی حیدر نامه از لافتی است
 احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

ای ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفات
 همچو کلب افتاده ام بر خاک درگاه حسین
 عابدین ساج سر و باقر دو چشم روشنم
 ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو
 پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان حق
 عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود
 قلعه خیبر گرفت آن شهنشا هرب
 شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند

ایضاً این رباهی از احمد جامی است:

وز کونر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد آند دل تو
وفات جامی چنانچه در تاریخ اخبار البشر است در حدود سنه پانصد و سی و شش بوده مطابق
با (احمد جامی قدس سره) و قبرش هم در تربت شیخ جام بقعه و بارگاه عالی دارد و کاشی های
مروق بسیار خوب در مقبره اش کار شده

دوم - عبد الرحمن بن نظام الدین السلفی به مولی العجایی احتمال میرود که سنی باشد
بخلاف احمد جامی بلکه قاضی نورالله در مجالس او را از متعممین اهل تشنن شمرده با آنکه معروفست
که او شیعه تراش بوده، این اشعار از اوست:

بهر تار مرقد تو نقد جان بکف
اصبحت زائراً لك يا شحنة النجف
دردیده اشک هنر ز تقصیر ماسلف
میوسم آستانه قدر و جلال تو
ایضاً این رباهی از اوست

فارت ولا حبيب لي الا انت
ظن میبردم که در فراقم بکشی
احباب چنین کنند احنت احنت
و او تصنیفات زیادی دارد نظیر سبعة جامی و نفعات القدس و شرح کافی این حاجب المرفوف
بشرح جامی فی النعو و غیر اینها - در روایات از میر محمد حسین خاتون آبادی (سبط علامه مجلسی)
تذکرده اعتقادشان این بود که مولا جامی در ظاهر سنی بوده حقیه و در باطن شیعه بوده و ادله بر
این اقامه فرموده:

منجمله این شری که در کتاب (سبعة الابرار) است :

بنجه ورکن اسداللهی را
بیخ برکن دو سه رباهی را

و منجمله از محقق گرگی نقل فرموده که فرموده من هسفر بودم در راه نجف اشرف با
مولای جامی و از او حقیه میگردم، رسیدم ببنداد کنار شط نشسته بودیم درویشی آمد و قصیده فرامی
در مدح حضرت امیر المؤمنین ع خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و سجده شکر بجای آورد و
بآن درویش جایزه داد بعد بن گفت چرا سؤال نکردی از سبب گریه و سجده ام گفتم سببش معلوم
است چون امیر المؤمنین ع خلیفه چهارم است و تعظیض لازم است باینجهت گریه کردی و سجده
شکر بجا آوردی، گفت نه بلکه امیر المؤمنین ع خلیفه اولست من در اینجا نباید از شاکتیه بنامم
بدانکه من شیعه امامی خالص هستم وجهه گریه و سجده من این بود که این قصیده مال خود
منست و لکن حقیه تخلص خود را در او ذکر نکردم و چون دیدم این درویش میخواهد شکر کردم که
مقبول طبع افتاده و این علامات وصول بدرجة قبول است

الحاصل ولادت ایشان سنه ۱۰۱۵ هجری و هجده بوده و قبرش در هرات است و تاریخ فوتش

را حقیر در جامی ندیدم

در قصص العلماء است که مرحوم فیض چشم چهلم او معیوب بوده جامی این بیت را بجهت او فرستاد

روبه صفنا اگر تو ربواه نه
چشم چه تو راست بگو کور چراست

مرحوم فیض در جوابش این رباهی را فرستاد

در منهب رندان جهان عین عطاست چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست
 روبه صفنا اگر تو روباه نه بنض علی و آل بگو در تو چراست
 بهد میگوید این قضیه مال جامی شاعر است که دیوانی دارد یوسف و زلیخا نه آنکه درحق
 مولانا عبدالرحمن جامی باشد چون عصر مرحوم فیض متأخر بوده از عصر عبدالرحمن چون ولادت
 فیضی در سنه هزار و هفت بوده

سوم - امیر قاسم انوار معین الدین علی الموسوی که اصلاً اهل آذربایجان بوده
 در مجالس المؤمنین است که ایشان چهار مرتبه زیاده بسکه و مدینه مشرف شد و او اشعار
 بسیار ملج و شیرینی گفته منجمله قصیده ایست که مطلعش اینست

ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طبران کند بالای هفتم آسمان
 و آخر آن قصیده اینست

قاسم سخن کوتاه کن بر خیز و همز راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کر کسان
 او در سه سالگی بلم فائز شد چنانچه خود گفته

مرا علم از ازل در سینه دادند هجب علمی ولی درسی ندادند

ایشان از شاگردان سلطان صدرالدین بن شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه بود
 رحلتش در قریه خرجرد از قصبه جام بود سه هشتصد و سی و هفت و در همان قریه هم مدفون شد
چهارم - امیر مختوم پدرش امیر بهاء الدین از اهل مدینه طیبه بود آمد زیارت مشهده مقدس و
 در نیشابور عالی اختیار کرد و میر مختوم از او متولد شد و در بزرگی بصحبت میر قاسم انوار فائز
 شد و بهد از چندی در خدمت میر قاسم در جام مرحوم شد و این اشعار میر مختوم است که در مدح
 حضرت امیر المؤمنین ع گفته

منزل آیات حکمت منبع سر وجود شاه مردان سر یزدان بحر احسان کان جود

مالك ملك ولايت كاشف اسرار غیب مطلع دیوان فطرت مقصد بود و نبود

عارف سر کمال بر تر از کرویان منکر قدر و جلالت کستر از گبر و بهبود الخ

گویا قبرش در جام نزدیک قبر میر قاسم انوار بوده باشد و میر قاسم در فوت او مرثیه گفته

که مطلعش اینست

میر مختوم سفر کرد ووداهی فرمود همه دلهای مزبزان بفراتش فرسود الخ

پنجم - قطب الدین حیدر مقدم طایفه حیدریان و او در زمان الناصر بالله عباسی بود و در

سنه ششصد و هجده از دنیا رفت و قبرش در تربت حیدریه مقبره و گنبد و صحنی دارد و آن شهر راهم

بمناسبت دفن ایشان تربت حیدریه مینامند و این قطب الدین حیدر ظاهراً غیر قطب الدین حیدر تونی باشد

که از اولاد حضرت موسی بن جعفر ع است و قبرش در تبریز مشهور و معروف است

در مجالس المؤمنین است که بسیاری از خوارق عادات بدست وی جاری گردیده از آن

جمله آهن بدست مرتضوی نشان وی موم گردیده و مشهور است که در وقتیکه بزم زیارت حضرت

امیر المؤمنین ع متوجه شد چون بان آستان قدس رسید بسنگی که بدیوار روضه متبرکه نصب بود

تکیه داده تا هفت روز حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشاره و رخصت بود تا آنکه

در نین شب هشتم از روضه متبرکه آواز هائلی بیرون آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب بیدار

شدند و چنین بگوشان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روزه را تفحص کردند او را دیدند و از نام و نسب او سؤال کردند دانستند که او مراد حضرت امیرع می باشد لاجرم هگسی یای بوس او مشرف شدند و فرمود بنواتر معلوم شده که از زمان رسیدن قطب الدین حیدر تونی بشهر تبریز اکثر ساکنین آن دیار بذهب حقه امامیه درآمدند انتهی

ششم - **الشیخ فرید الدین العطار محمد بن ابراهیم النیشابوری** صاحب کتاب تذکرة الاولیاء و منطلق الطیر و غیر اینها ولادت او در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در سنه پانصد و سیزده در قریه کدکن که از توابع نیشابور و قریب به مدینه است

در سنه شصده و بیست و هفت در نیشابور شریعت شهادت چشید بدست طائفه غزواتار و قبرش در نیم فرسخی نیشابور معلوم است و بقعه مختصری هم دارد و از مشایخ شیخ محمد ملای رومی صاحب مثنوی می باشد و در صباوت درک کرده صحبت قطب الدین حیدر موسوی را

این رباعی را نسبت باو داده اند

زسگان کویت ایجان که دهمه مرانشانی که ندیدم از تو بومی و گذشت زندگانی
ز غمت چه مرغ بسمل شهر و زومی طیدم جو بلسه رسید جانم پس از این دگر تودانی

هفتم - **حاج سید محمد بکتاشی المعروف بهاجی بکتاشی ولی نیشابوری**

ولادتش در نیشابور بود بعد رفت بیلاذ روم و چهل سال در بلاد روم مشغول ریاضت بود و در سنه هفتصد و سی و هشت از دنیا رحلت فرمود و تاریخ وفاتش کلمه (بکتاشیه) است و محل دفنشان بر احقر معلوم نیست

هشتم - **میرزا عبدالحمین الملقب به فیض علیشاه** و ایشان پسر امام جمعه طیس بودند و برای تحصیل علم در دولت کریمخان زند باصفهان رفت و بعد از مدتی رفت بشیراز و خدمت سید معصوم علیشاه رسید و در سنه هزار و صد و نود و نه در اصفهان رحلت کرد و قبرش در رفته فولاد اصفهان است و طیس از معال خراسان است و از آنجا تا مشهد مقدس ده منزل است تقریباً

نهم - **آقا محمد علی الملقب به نور علی شاه** پسر میرزا عبدالحمین سابق الذکر و اوبا پدرش رفت بشیراز و مرید سید معصوم علیشاه شد

در زمان مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث نور علیشاه آمد بشهد مقدس و میرزای شهید امر کرد که گیسوانش را تراشیدند و آخر الامر او را در شهر موصل مسموم نمودند و از قصاصت اوست که در مدح حضرت امیرع گفته

ای دخت مهر سپهر انما قامت سرو ریاض هل انی
شرحی از موی تو و اللیل آمده آبتی از وصف رویت و الضعی
از ازل بهر ثنایت تا ابد ذکر تسبیح ملک شد لانتی
در وجود اثبات الاکس نکرد تا نکردی نفی شرک از تیغ لا
عاشقان هستند در فرمان تو قطعه تسلیم و پرگار رضا
هر که شد مفتون ز لطف دلگشت مطلق آمد از قیود ماسوا
از تو خواهد یکنظر نور علی تا شود خاک وجودش کیبیا

و ایضاً از نور علیشاه است قصیده که مطلعش اینست

کرد شهنشاه عشق در حردل ظهور
قد زمین بر فراخت رایت الله نور
موسی جان میشتافت در طلب جذبۀ
کرد تجلی ذلیب بارقد نعل طور الخ

دهم - آقا میرزا محمد اللقب به مشتاق علیشاه او از اهل تربت حیدریه بود بعد رفت به کرمان و در ماه رمضان سنه هزار و دویست و شش بحکم جناب آخوند ملا عبده الله کرمانی او را بقتل رسانیدند و قبرش در کرمان مرفوست
یازدهم - شیخ ابو سعید فضل الله بن ابوالعبیر و او ظاهرأ از اهل مهنه بوده که از معال کتابدست و از آنجا نامشهد پنج منزلت

گفتند که قبر ایشان بین سرحد خراسان و روسیه است و او معاصر بوده با شیخ ابوالحسن خرقانی و بین آنها و عارف مکاشفاتی بود و شیخ ابوالحسن خرقانی در سنه سیمه و چهل و هشت متولد شد و در شب عاشوراه سنه چهارصد و بیست و پنج رحلت فرمود و در خارج قریه خرقان که مولد او بود مدفون شد خرقان قریه ایست از قراة بسطام که در نزدیکی شاهرود است

در مطلع الشمس است بوهلی سینا چون مراتب علم و عرفان و مقامات شیخ ابوالحسن را استماع نمود بخرقان آمد و ابوالحسن زن بد خو و بد رفتاری داشت بوهلی آمد بدسرای وی و از حال ابوالحسن جویند زن گفت ای بنده خدا آن زندگی سالوس را چه میکنی و نا سرای زبادی بشیخ خرقانی گفت بوهلی دانست که شیخ در خانه نیست بصحرافت دید پشته هیرمی بر روی شیری بار کرده و مثل دراز گویی او را میراند چشم شیخ خرقانی که به بوهلی سینا افتاد گفت من بار آن گره درنده را که هالش باشد میکشم که این شیر غرتمه باوم رامیکشد (در خانه باب دوم این حکایت را از ثالی الاخبار نقل کردیم با جزئی تفاوتی)

این رباهی از شیخ خرقانی است

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم
بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
گر هوس نه بیند چه کار آید چشم

دوازدهم - در قریه صوفی آباد که از قراة سنانت قبر احد بن محمد بن احد البیانکی الشهدو بجلا الدین سنانتو گویند که او در ایام شهاب ملازم ارغون خان بود و پدرش بر تبه وزارت بود پس شیخ را جلبه گرفت و از خدمت ارغون خان دست کشید بها تقاضا وقت و لباس مقرر پوشید
گویند در آخر ایام صرم میگفت آنچه مرا در آخر صرم معلوم شد اگر در اوایل صرم معلوم بودی ترك ملازمت سلطان را نیک کردم و در خفا خدا پرستی میکردم و در پیش ملوک مهمات مظلومان را کفایت مینمودم رحلت ایشان در سنه هفتصد و سی و شش بود

**سیزدهم حاجی ملاسلطان گنابادی اللقب بسطان علی شاه صاحب سعادت نامه و غیر آن ولادتش در قریه توده نیم فرسخی ییخت گناباد بوده شب سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و پنجاه و یک و مدتی در سبزوار خدمت حاجی ملاهادی سبزواری مشغول تحصیل علم حکمت و کلام بود بعد رفت باصفهان و دست ارادت داد بحاجی محمد کافلم اصفهانی بعد برگشت به ییخت گناباد و مرشد طایفه صوفیه شد و در سحر شب ربیع المولود سنه هزار و سیمه و بیست و هفت بدست بعضی از مریدهای خود کشته شد و قبرش در ییخت گناباد دروشش منزلی مشهد مقدس است
چهاردهم ابو عبد الرحمن احد بن علی بن الشیب النسانی صاحب کتاب الصلصی و السن**

احمد الصحاح است و کتاب خصامی در مناقب امیرالمؤمنین ع است چون وارد دمشق شد و کتاب خصامی را تصنیف نمود اهل علم باو اعتراض کردند که تو چرا در فضیلت شیخین چیزی نوشتی جواب گفت چون داخل دمشق شدم دیدم خیلی از مردم از امیرالمؤمنین ع منصرفند این کتاب را نوشتم بامید آنکه مردم هدایت یابند پس مردم شام او را از مسجد بیرون کردند و کم کم او را از شام بیرون کردند رفت برمله که نزدیک بیت المقدس است و آنجا فوت کرد و گفته شده که وصیت کرد مرا حمل کنید بکنه و بین صفا و مروه دفن شد و فوتش در سه سیصد و سه بود و نساء اسم بلده است بخراسان بین او و بین سرخس دوزخ است و تا ایوود بکروز

مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علمای اهل تسنن که از خاک خراسان بودند
یادر خاک خراسان مدفونند

اول احمد بن شعیب النسانی جامع صحیح نسایی که از صحاح سه حضرات اهل تسنن است فوتش در سه سیصد و سه بوده و متصلست که مدفنش در نساء باشد، جهت نامیدن او را به نساء ایست چون مسلمین خراسان را فتح کردند آمدند به نساء دیدند آنجا یک نفر مرد پیدا میشود گفتند اهل اینجا همه زن هستند وزن هم که مقاتله نیکند آنجا را واگذاوردند

دوم ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری که از اعظم و کبار نیشابور بود صحیح مسلم که از صحاح سه اهل تسنن است منسوبست بایشان و در سه دویست و شصت و یک در زمان معتد عباسی از دنیا رفت در قریه نصر آباد که از قرای نیشابور است و ظاهراً مدفنش هم آنجا باشد
سوم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی الضروری الفقیه الشافعی و امام الحرمین جوینی در حق او گفته مامن شافعی النعمان الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی متوکلان من اکثر الناس نصر البیلقین الشافعی

فوت او در سه چهارصد و پنجاه و هشت بود در نیشابور و جنازه اش را در بیهق دفن کردند
 «بیهق محلی است که حاکم نشین اوسیزوار است خسرو جرد در یکفرسخی سبزوار است»

چهارم - ابوالعالی امام الحرمین عبدالملک بن الشیخ عبد الله الجوینی الشافعی
 استاد القزالی جهت ملقب شدنش بامام الحرمین این بود که مدت چهار سال در مکه مظهرت تدریس میکرد و فتوی میداد بعد برگشت به نیشابور و در سه چهارصد و هشتاد و هشت در قریه از قرای اسفران که از محال سبزوار است از دنیا رفت و جسدش را آوردند به نیشابور و در خانه خود دفن کردند
 در تاریخ ابن خلکان است که بعد از چند سال جسد او را حمل نمودند ببقبره حضرت سید الشهداء ع و در جنب قبر پدرش شیخ عبدالله دفن کردند پدرش هم از اجله علمای شافیه بود (جوین ناحیه ایست در نزدیک سبزوار چهارصد قریه و چهارصد قنات دارد)

پنجم - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الاسفرائینی الملقب به رکن الدین الفقیه الشافعی
 مدرسه بزرگ نیشابور بجهت او بنانهاد شد و فاش روز عاشورای سنه چهارصد و هجده بود جسدش را حمل نمودند به اسفران و آنجا دفن کردند « اسفران از محال سبزوار است و مسقط الرأس انو شیروان عادل بوده»

ششم ابو حامد احمد بن ابی طاهر الاسفرائینی الفقیه الشافعی انتهت الیه الریاسة یفداد در مجلس درسش جمعی از قضا، حاضر میشدند این خلکان گفته و کفن الناس یقولون لوراه الشافعی لفرح به. نقل شده یکی از قضا، در مجلس مباحثه با او سخنهای زشت گفت، شب آمد نزد ابو حامد بدرخواهی کردن ابو حامد این رباعی را خواند:

جفاہ جری جہر آلدی الناس و انبسط و عنراتی سرأ تاکد ما فرط

ومن ظن ان یبعو جلسی جفاہ خفی اعتذار فہو فی اعظم النلط

یعنی ظلم است که توجہراً نزد مردم بد بگویی و بد گویی تو میان مردم پهن شود و در بنهانی عذرخواهی کنی و کسیکه گمان کند ظلم آشکاری بدر بنهانی معومیشود غلط عظیمی کرده و ولادتش سنہ سیصد و چهل و چهار بود، فوتش در زنداد سنہ چهار صد و شش بود و در دار الحرب بنفداد دفن شد

هفتم ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی التکلم علی منہب الاشری صاحب کتاب «ملل و نحل»

ولادتش سنہ چهارصد و شصت و هفت بود «در شهرستان» و فوتش نیز در شهرستان بود در آخر شعبان سنہ بانصد و چهل و هشت در روضات از تاریخ یاضی نقل کرده که شهرستان اسم است از برای سه شهر اول در خراسانست بین نیشابور و خوارزم و باومنوسیت صاحب کتاب ملل و نحل و در کتاب گشکول از کتاب ملل و نحل نقل کرده که بعضی از مردم منکر محسوسات و مقولات همه هستند و میگویند «کلماتی الکنون وهم اوخیال» و آنها جماعت سوفسطاییه هستند و بعضی بمحسوسات قائلند لکن منکر مقولات هستند و آنها طبعیون هستند و بعضی قائلند بمحسوسات و مقولات لکن منکر شرایع هستند و آنها صابیه هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمقولات و باحکام شریعت هستند لکن نه بشریعت خاتم النبیین ص و آنها یهود و نصاری و مجوس هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمقولات و بشریعت خاتم النبیین ص هستند آنها مسلمانانند

هشتم عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی اللقب بالفراء النیشابوری مصنف کتاب «ثبیتة الدر» و «سرا البلاغ» و «دقة اللغه» و غیر اینها

در حیات **العیوان** است انه رأس المؤلفین و امام المصنفین در روضات است که ایشان خیلی مسافرت کردند و صحاب زیادی دیدند آخر الامر در باخزر نیشابور کشته شد سنہ چهارصد و شصت و هفت و خونش هدر شد «باخزر نزدیک تربت حیدریه است»

نهم سعید بن عمر بن عبداللہ التفتازالی الہروی الشافعی مصنف کتاب مطول در معانی و بیان و غیر او - ولادتش سنہ هفتصد و بیست و دو بود و رحلتش در سمرقند بود روز دو شنبه بیست و دو م محرم سنہ هفتصد و نود و دو نعلش را از سمرقند حمل نمودند سرخس و آنجا دفن کردند (سرخس سنہ منزلی مشهد مقدس است)

و ملا سعید در مقام هجو یکنفر از علماء این شعر را گفت

ولست جدیراً ان تکون مقمدا و ما انت الا نصف ضد النقدم

یعنی تو قابل تقدم نیستی بلکه تو نصف ضد مقدمی که نصف مؤخر هستی «که خراب شد»

و ایضاد سرخس است قبر **فضل بن سهل** وزیر مأمون که در دوم شعبان سنہ دویت و دو

اورا میان حمام بقتل رسانیدند

دهم ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن الفقیه الشافعی مصنف کتاب تیسیر فی علم التفسیر و در حقش گفته شد «وهومن اجود التفسیر»

مدتی در نیشابور خدمت امی علی حسن بن علی النیشابوری المعروف بدقاق درس خواندمدتی نزد محمد بن ابی بکر الطوسی ومدتی نزد ابو اسحق اسفرائینی رحلتش سه سیصد و هفتاد و شش بود در نیشابور در سن هشتاد و نه سالگی و در مدرسه نیشابور زیر پای استادش امی علی دقاق دفن شد

یازدهم - نظام الملک و الدین حسن بن محمد بن الحسین الخراسانی المعروف بالنظام الاخرج النیشابوری صاحب تفسیر کبیر و شرح بر شافیه در صرف المعروف بشرح نظام و ایشان از علمای رأس مآه تاسمه بودند و او هم عصر بود با ملا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی و اصلش و موطن اهل و عشیره اش در شهر قم بوده از اینجهت بعضی احتمال دادند تشیع اودا چون شهر قم شهری است که بنای آن از اول بر تشیع بوده

دوازدهم - علی بن محمد بن علی الحسینی العنقی الجرجانی المشهور به سید میر شریف مصنف صرف میر و کبری و کتب دیگر - ولادتش سه هفتصد و چهل بود در ولایت جرجان و فوتش در ششم ربیع الثانی سه هشتصد و شانزده بود در شیراز و قبرش در شیراز است و این رباهی از نتایج افکار اوست

یغوی شب جان مرا گر که بکاست
در خواب شدن ز روی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند
عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سیزدهم - ابوالعالی محمود بن محمد بن محمود النیشابوری الطرشیشی الفقیه الشافعی الملقب به قطب الدین ولادتش سه بانصد و پنج بود و فوتش در آخر ماه رمضان سه بانصد و هفتاد و هشت بود در دمشق و در مقبره صوفیه دفن شد و این رباعی از اوست

بقولون ان الحب کالنار فی العشاء
الا کذبوا فالنار تذکو و تصد
و ما هی الا جلوة مس عودها
قندی فهی لا تخبو و لا تتوقد
ترشیش در پنج منزلی مشهد مقدس است

چهاردهم - ابوالبرکات محمد بن الموفق الجنوشانی الملقب به نجم الدین الشافعی صاحب کتاب محیط فی شرح الوسیط و رفت بصر و مدرس شد در مدرسه که مجاور قبر امام شافعی است، ولادتش سه بانصد و ده و فوتش سه بانصد و هشتاد و هفت بود و مدفنش در زیر پای امام شافعی است در مصر که ینشان یک پنجره است و جنوشان فعلا معروف است بقوچان و در سه منزلی مشهد مقدس است

پانزدهم معین الدین جاجرمی محمد بن ابراهیم قبه شافعی در نیشابور ساکن بود و آنجا تدریس میکرد و همانجا وفات کرد سه شصت و سیزده (جاجرم قبه) است واسطه میان نیشابور و جوین و جرجان

شانزدهم جوهری ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی صاحب صحاح اللغة مسکنش در نیشابور بوده و غطش در نهایت خوبی بود بعدی که مقابله میکرد با این مقله و در حدود سه چهارصد در نیشابور وفات کرد ظاهراً قبرش در نیشابور بود

هندهم - المقات ابو علی حسن بن علی النیشابوری

وفاتش در نیشابور بود سنه چهارصد و پنج و قبرش در نیشابور است

هجدهم - فرید خراسانی العالم التبر ابو الحسن بن شیخ ابو القاسم بن حسین البیهقی
وایشان از اجله مشایخ این شهر آشوب بود و اول کسی هست که شرح کرد کتاب نهج البلاغه را
نوزدهم - انفال الروزی ابو بکر بن عبداللہ بن احمد الشافعی الفاضل الفقیه و اوبسیار
رحمت کشید در ترویج مذهب شافعی او سلطان محمود را از مذهب حنفی بلمذهب شافعی برگردانید
بجہت ننازیکه بلمذهب ابو حنیفہ خواند و وفاتش سنه چهارصد و ہفده بوده و قبرش در سجستان است
کہ سبستان باشد

یستم ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد نیشابوری صاحب کتاب مجمع الامثال
وفاتش سنه پانصد و میجده و قبرش در نیشابور است (میدان مطہ ابنت در نیشابور)
مغزی لغاتاد کہ خیر ابدأ تصدیق از مسالك مختلفه منتہ از قبیل صوفیہ و شیعیہ و سایر
مسالك ندارم بغير مسلك شیخ امامیہ مشرعه کہ مطیع علمای اعلام و پیشوایان مذهبشان باشند و
صل برسائل تنوایہ مجتہد عادل حی اعلم بنایند باقی مسالك صمہ نوعاً دام هو ام فریبی و جلب حطام
دنیوی است اهاذنا الله من شرور انفسنا و من شرور الشیطان الرجیم
مقصود از ذکر مقصد ششم و ہفتم این بود کہ معلوم شود خاک خراسان مریمہ و فردا کمل هر
صنف و هر طایفہ از خاک خراسان بوجود آمده

خاتمه

هر ذکر مختصری از شجرہ طیبه مقدسه سادات رضویہ و تقویہ

تمة الاسلام و رکن السلین آقا میرزا محمد باقر مدرس اول آستانہ مقدسه رضویہ
رضوان الله علیہ کتابی نوشته در سلسله مقدمه رضویہ و اجمال آن کتاب شریف را در این خانه ذکر
میکنم چون بناہ ایشان بر استراق و استقصاء بوده است و علاوه ایشان اسماہ مقدسه اموات و احیاء
این سلسلہ النور را ذکر فرموده حقیر اختصار نمودم بذکر بزرگان از گذشتگان آن سلسلہ
النور، ایشان اسماہ مقدسه شانرا با اوصاف شایسته و لایقہ ذکر فرموده و حقیر بدون اوصاف ذکر
کرده ام طلباً للاختصار

حقیر ذکر میکنم این سلسلہ النور را از حضرت جواد الامام ع، (جلو اسماہ مقدسه
هریک از طبقات از امامزادگان محترم علامت ستاره (☆) گذارده میشود کہ طبقات معلوم باشد

بدانکہ تمام سادات رضویہ تقویہ نیز هستند چون عقب باقیباندہ از حضرت رضا ع منحصر
است باعقاب حضرت جواد الامام ع، مثل آنکہ اعقاب باقیہ از حضرت امام محمد باقر ع منحصر
است باعقاب حضرت صادق ع چنانچہ در عمدة الطالب تصریح فرموده

و همچنین عقب باقیباندہ از حضرت امام حسن عسگری ع منحصر است بحضرت حجة الله (عجل)
و عقب باقیباندہ از اولاد ذکور حضرت سیدالشہداء ع منحصر است بامام زین العابدین ع

بدانکہ اولاد بلا واسطہ حضرت جواد الامام ع کہ از از عقبی مانند بنیر حضرت امام علی
التقی الہادی ع منحصر است ظاهراً بجناب ابو جعفر موسی البرقع (☆) ابن الجواد ع این امامزادہ

محترم تا زمان بلوغش در مدینه طیبه مشرف بود بعد تشریف برد بکوفه در سه دوپست و پنجاه و شش که سن شریفش در حدود چهل بود از کوفه منتقل شد بم

از تاریخ قم نقل شده که اعراب قم بوی پیام دادند که از جوار ما بیرون شو پس آن بزرگوار بکاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف او را اکرام نمود و مقررنمود که هر سالی هزار متقال طلا و اسب مسرجه بایشان بدهند پس دو نفر از رؤسای عرب از کوفه بسراغ ایشان بیرون شدند و قصص ایشان را در قم نمودند و اهل قم را بسبب اخراج ایشان توییح زیادی کردند و رؤسای اعراب قم را بطلب ایشان فرستادند و ایشان را ممرزاً و محترماً وارد قم نمودند مال خود بجهت ایشان منزل و چند سهم از قرای خورش را خریدند

بعد اخواتشان جناب زینب و ام محمد و میوه صبا یای حضرت جواد ع و دختر جناب موسی البرقع بر بیبه وارد بر ایشان شدند تمام آنها در قم بودند تا آنکه از دیار رفتند و در نزد قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر دفن شد

از کتاب سادات الصافه میرزا ابوالقاسم رضوی قمی لاهوری نقل شده که ایشان از جمعی از اصحاب حضرت جواد ع نقل فرمودند که چون موسی البرقع کمال صباحت و ملاحات را داشت بنحوی که او را یوسف همر خود میگفتند وقتی که از منزل خود خارج میشد برقع بصورت خود میانداخت بجهت تحفظ از نظر مردم

و در شب چهارشنبه هفتم ربیع الاخر سنه دوپست و نود و دو از دنیا رحلت فرمود و قبرش در قم معروفست و جناب مستطاب آقای قائمقام رضوی دام اجلاله العالی مبلغ خطیری در تمیر بقعه و صحن ایشان خرج کرده اند

مخطی لماناد که مراد از رؤسای عرب قم اشعریین هستند و آنها قبیله بودند در سن که سنه نود و چهار ازین بقم آمدند و سبب آبادی قم شدند

و جناب موسی البرقع بری داشت ابوالکاسم احمد رحمته ابن موسی البرقع تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب احمد بری داشت ابو علی محمد الاهرج رحمته او ایشان بسیار فاضل و پرهیزکار و عاقل بودند مثل جدش برقع بصورت میانداخت در روز یکشنبه سوم ربیع الاول سیه و پانزده در قم از دنیا رحلت فرمود و در مقبره جدش جناب موسی البرقع دفن شد و تمام سادات رضوی مشهد مقدس و قم نبشان منتهی بایشان میشود و جناب محمد الاهرج بری داشت جناب ابو عبدالله احمد القیب رحمته و ایشان معاصر بودند با جناب حسین بن علی بن بابویه القمی و بعد از وفات ابوالقاسم العلوی قابت قم بوی تفویض شد

هدانکه معنای قیب بهت کردن و کلودین است و عده مقصود از قابت آنستکه چون یغبره ص احکامی خاصه از برای ذوی القربی قرار داده بود و در اوائل خلافت بنی العباس بطون و اقطاب بنی هاشم زیاد شدند لذا محتاج شد بکسیکه نژاد و انساب بنی هاشم را بطنا بعد بطن بشناسد تا ذوی القربی معلوم شوند و اجر رسالت بایشان آده شود و خواجه النسب خود را داخل در نسب نکند و انساب محفوظ بماند لذا اشخاصی بودند که عالم با نساب بودند و اسم آن کسی را که عالم باین مطلب باشد قیب نامیدند و از برای قابت آدابی است که در علم انساب مقدمتاً عنوان میکنند و

ضبط نسب گاهی بشطیر میشود و گاه بشجیر و چون بنی فاطمه از ریاست و تحکم بنی العباس تأنف و عار داشته اند، تقیب الطالیین و تقیب العباسیین از اول جدا بودند و منصب قنات بسیار محترم و صاحب آن زیاد معظم بود حتی زمانی منصب قنات طالیین و دیوان مظالم و امارت حاج با سید جلیل طاهر ذوی الناقب حسین بن موسی والد ماجد سید مرتضی و سید رضی بود و بعد از ایشان با سید رضی بود و بعد از ایشان با سید مرتضی بود و در هر شهری تقیبی از جانب تقیب النقیاب کل معین میشد

الحاصل جناب احمد تقیب در نهم ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در قم از دنیا رحلت فرموده و در بقعه جناب موسی البرقع دفن شد

و در آن مقبره دو بقعه است یکی بزرگ دیگری کوچک و فاصله فیما بین این دو بقعه تقریباً بیست ذراع است و در بقعه کوچک دو صورت قبر است یکی قبر موسی مبرقع است و دیگری قبر احمد تقیب و در بقعه بزرگ اول کسی که دفن شد محمد بن احمد بن موسی البرقع است

در مجالس المؤمنین است که نسب شریف سادات عظام رضوی مشهد مقدس و قم منتهی باحد تقیب می شود و جناب احمد تقیب پسری داشت جناب ابوالحسن موسی ؑ و ایشان بسیار فاضل و متواضع و با اخلاق بودند در عتقوان جوانی قنات سادات قم و کاشان بوی مفوض شد و عده سادات رضوی در زمان ایشان ذکوراً و انانسیه و سی و یک نفر بودند و وظیفه هر یک از جانب سلاطین آل بویه ماهی سی من نان و ده درهم نقره بوده و سلاطین آل بویه از جناب موسی بن احمد التقیب بسیار تحظیم و تکریم مینمودند مثل ضفر الدوله و عضد الدوله و تاج الدوله و جناب موسی بن احمد با کافی الکفای ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بسیار خصوصیت داشتند و بینشان مکاتیب و مراسلاتی بود و ایشان سنه سیصد و هفتاد و پنج بزبارت جدش حضرت رضاع مشرف شد و تاریخ فوت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب ابوالحسن موسی پسری داشت جناب ابو عبدالله احمد ؑ و ایشان هم اسم و کنیه بودند باجدشان جناب احمد تقیب تولد ایشان روز شنبه پنجم ماه صفر سنه سیصد و هفتاد و دو بود در قم و تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

مخفی لعاناد تا احمد بن موسی بن احمد تاریخ مضبوطی مثل تاریخ قم در دست بود لکن بعد از ایشان تاریخی که وافی بنام جهات باشد در دست نیست باید از کتب انساب و فرامین سلاطین از شجره نامه‌ای که بزرگان این سلسله نودیه در خانواده های خود داشته اند مخصوصاً سید جلیل و عالم نبیل میرزا شمس الدین محمد که از اجله علماء این سلسله جلیله است و در سنه هزار و صد و سی و پنج کتابی موسوم بوسیله الرضوان تالیف فرموده و در دیباچه آن نسب خود را بیان فرموده بقیه سلسله نورانی را بدست آورد

جناب احمد بن موسی پسری داشت جناب سید محمد ؑ که تمام سلسله سادات رضوی مشهد و قم منتهی به ایشان میشود

ایشان یک اصلی هستند که از او **دو شاخه طوی** بوجود آمد اول از **دو شاخه طوی** جناب عیسی بن محمد ؑ است و او پسری داشت جناب بندار بن عیسی ؑ و او پسری داشت جناب سید ابوالفضل بن بندار ؑ و او پسری داشت جناب سید امیره بن ابوالفضل ؑ و او پسری داشت جناب سید فادشاه بن ابوالقاسم ؑ و او پسری داشت رضی

الدین سید بن فادشاه ❀ و او پسرى داشت مجدالدین سید علی بن سید حسین ❀ و او پسرى داشت رضی الدین سید محمد ❀ بن سید علی

وایشان يك اصلی هستند که از او دوشاخه ریحان بوجود آمد

اول از دوشاخه ریحان جناب السید الامجد السید محسن بن سید محمد ❀ بود وایشان از اجله علماء و سادات گرام و اشراف بودند

شیخ محمد بن ابی جمهور الاحسانی کتاب شرح زاد السافریین را با استدعاء ایشان تصنیف کرد و حسین مجاور نشان در مشهد مقدس بحضایت جناب آقا سید محسن باملاى هروی مناظراتی کرد

در مجالس المؤمنین است که والد ماجد جناب آقا سید محسن الرضوی در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا از قم بشهد مقدس منتقل شد و جناب آقا سید محسن در مشهد مقدس بافاده

علوم و ترویج مذهب اشتغال داشت و در سنه نهصد و سی و يك آقا محسن رضوی در مشهد مقدس ازدنیا رحلت فرمود و تاریخ فوتش ادخلوها بسلام آمین است و محل دفنشان معلوم نیست ابن ابی جمهور در

اول رساله مناظراتش باملاى هروی فرموده بعد العبد و الصلوة انتی كنت فی سنة ثمان و سبعین و ثمان مائة مجاور المشهد الرضا ع و كان منزلی بسنزل السید الاجل و الكهف الاطلل محسن بن محمد

الرضوی القسی و كان من اعیان اهل الشهد و اشرافهم بارزاً علی اقرانه بالعلم و العمل - و جناب آقا سید محسن پسرى داشت جناب آقا سید محمد مهدی ❀ معفق ثانی در اجازه که بایشان داده نوشته

« و بعد فان السید السند الاحد شرف اولاد الرسول خلاصة سلاله الزهراء! لبنتول انودج اسلافه الطاهرین نتیجه السادات المحجلین ذی النسب الطاهر الفاخر جامع الكمالات الانسیة و صاحب

النفس القدسیة الفاضل الكامل العلامة شمس اللة والدین محمد النقیب بالید العلامة مهدی بن المرحوم البیروز و المتوج المعبور شرف السادات النقیاء قدوة الاجلاء الفضلا الاقیاء محسن الرضوی

الشهدی قدس الله روح السلف و ادام ایام الخلف صحبئی عند توجهی الی خراسان فی سنة ست و ثلثین و تحمأة و عند عودی متوجهاً الی بلدة الایمان قاشان الی آخر ما قاله »

و جناب آقا سید محمد مهدی پسرى داشت جناب سید محمد علی ❀ و جناب آقا سید محمد علی پسرى داشت جناب آقا سید محمد باقر ❀ و او پسرى داشت جناب سید ابراهیم ❀ و او پسرى داشت

جناب سید محمد باقر ❀ و او پسرى داشت العالم الغلام و التحریر الفهیم جناب سید صدرالدین ❀ مصنف شرح وافیة آخوند ملاعباده تونی وایشان از بزرگان علماء بودند

در روایات از جدش سید جعفر بن السید حسین الموسوی نقل کرده که فرمود من در سفر با جناب سید صدرالدین بن محمد الرضوی هم سفر بودم در یوم النهر بنی شخصی آمد که اورا نیشناختم

در دست راستش کاردی بود سر بآسمان بلند کرد و بدست چپ حلقوم خود را کشف نمود و گفت

« اللهم ان كان هؤلاء يتقربون اليك بقربانهم فانا اتقرب اليك بقربان نفسي »

یعنی: پروردگارا! اگر مردم تقرب میجویند بسوی تو بقربانهایشان من تقرب میجویم بسوی تو به قربان کردن خودم را!

بعد کارد را گذارد بگلوئی خود و از گوش تا بگوش خود ذبح کرد و افناد بروی زمین!

بعید است که خداوند مؤاخذه فرماید بنده را که خود را در راه حق این قسم فانی بنماید!

رحلت جناب جناب سید صدرالدین رضوی در عرش شصت بود بعد از هزار و صد درس شصت و پنج

سالکی و او برادری داشت امیر سید ابراهیم بن محمد باقر و ایشان ساکن همدان بودند و او پسری داشت موسی سید محمد باقر که از بزرگان علماء اعلام بود

شاخه دوم از دوشاخه ریحالی که از جناب رضی الدین محمد ه پدر جناب آقا سید مصنف الرضوی جدا میشود جناب سید علی رحمته ابن سید رضی الدین محمد است و او پسری داشت سید احمد رحمته و او پسری داشت سید محمود رحمته و او پسری داشت سید سعید رحمته و او پسری داشت که متصف بود بعلم و فضل و کمال جناب سید محمد جعفر رحمته که از اجله قتهاه و زهاد و عباد بود در تاریخ عالم آراست که میر محمد جعفر بن میر محمد سعید از شیوه قهاهت و علوم منقول ترقی عظیمی کرد و بر تبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط دهوی اجتهاد نکرد چون بنایت متورع و متقی و پرهیزکار بود و از ماکول و مشروب شبهه ناک مجتنب بود جناب سید محمد جعفر پسری داشت العالم الفاضل میر محمد زمان رحمته و ایشان از اجله علماء بودند

مرحوم سید علی خان دوله‌الصر فرموده: میر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی الشهدی کن من عظماء علماء عصره توفی سنه احدی و اربعین بعد الایلاف در اهل الامل است: الامیر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی الشهدی کن فاضلاً عالماً قصباً حکیباً متکلباً له کتب منها شرح الفوائد و قدره عنده الشیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن الشهد الثانی و صاحب حدائق در مبعث نماز جمعه از محدث کاشانی نقل کرده « و کان السیدان الجلیلان امیر محمد زمان ولد میر محمد جعفر و امیر محمد زین الدین محمد و رحمهما اقموا ظین علی هذه الصلوة بشهد الرضاع برهه من الزمان

و همچنین شیخ بهائی تجلیل زیادی از جناب میر محمد زمان فرموده از جناب میر محمد زمان چند پسر بوجود آمد: منهم میر شاه طاهر رحمته و منهم امیر غیاث الدین محمد و منهم جناب آقا میر حسن در اهل الامل فرموده که جناب آقا میر محمد زمان از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حر بوده و کتابی در فقه استدلالی نوشته که تمام نشده میر شاه طاهر بن محمد زمان پسری داشت میر احمد رحمته و ایشان پسری داشتند میر طالب رحمته که معاصر بود با نصرافه میرزا ابن شاهرخ بن رضافلی میرزا ابن نادر شاه

شاخه دوم از دوشاخه طوبایکه از جناب سید محمد رحمته ابن احمد بن موسی بن احمد التقیب منفصل می شود جناب آقا سید علی رحمته ابن سید محمد است و ایشان پسری داشتند جناب آقا سید جعفر رحمته و ایشان پسری داشتند جناب سید ابو محمد رحمته و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر هسی رحمته و ایشان پسری داشتند جناب میر ابو الفتح رحمته و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر علی رحمته و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر حسن رحمته و ایشان پسری داشتند میر یار رحمته و ایشان پسری داشتند میر محمد رحمته و ایشان پسری داشتند میر محمود رحمته و ایشان بر سر برگزیده داشتند میر شمس الدین محمد رحمته

در مجالس المؤمنین فرموده که سید تقیب میر شمس الدین محمد بسزده واسطه بای عباد الله احد تقیب میرسد و میرزا ابو طالب از اولاد امجاد اوست و مدتی بنا بر توفیض پادشاه متفق بر حکومت تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندان و برادر زادگان ایشان در مشهد مقدس رضوی با نهایت حشمت و شوکت ساکنند انتهى

جناب میرحسین‌الدین محمد پسر برآزنده داشت جناب ابوصالح علیه السلام میرغیاث‌الدین عزیز در حبیب‌الصبر در مقام ذکر بعضی از سادات و قبایه و مشایخ و علمائیکه معاصر بودند با مزالطنة و الغلاة سلطان حسین میرزای باقرآ میفرماید مقدم این طبقه سادات عظام و قبایه کرام روضه مقدمه رضویه‌اند و در اکثر اوقات این پادشاه خجسته سپاه امیرنظام‌الدین ذوالحی و امیر غیاث‌الدین هریر و امیرعلاء‌الملک را در این مقام میست انجام بنسب جلیل قابت منسوب می‌نمود و چنانچه سزاوار علو منزلت و سو مرتبت ایشان بود براسم آن امر قیام و اقدام می‌نمودند و این سه قیب واجب‌الترجیه از سایر قبایه و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سادات صوری و سنوی امتیاز تمام داشتند و همواره هم‌عالیه در ترویج و تمیز مزار قدس آثار حضرت رضا و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان از آفتاب در وسط‌السماء ظاهرتر و حالا نیز امر قیامت آن سده سنیه و حجه عالیه تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار دارد انتهى

میر غیاث‌الدین موقوفات زیادی بر اولادش وقف نموده در تاریخ نهمه سی و دو میرغیاث‌الدین هریر یک اصلی هستند که از دو شاخه مرجان منفصل میشود اولی از آن دو شاخه مرجان جناب آقا میرمحمد علیه السلام و ایشان چند اعلاى سلسله جلیله ناظرها و تحلویدارها و خزانهدارها و وکیل‌های آستان قدس هستند و در زمان سلطان حسین میرزای باقرآ بودند و بر اکثر علماء و قبهائ مشهد مقدس مقدم بودند.

ایشان فرزند برآزنده داشتند جناب آقا میرزا ابوطالب علیه السلام که بنایت بزرگ منش و عالیشان و بکثرت مال و ضیاع مرهوبه منفرد و ممتاز بودند و اجله سادات خراسان خصوصاً مشهد مقدس به علو شأن و بزرگی آنجناب و خلف موفور الشرف او جناب آقا میرزا ابوالقاسم معترف بودند و جناب آقا میرزا ابوطالب املاکشان را وقف فرمودند بر ذکور از اولاد و ذکور از اولاد ذکورشان و ایشان از آن املاک موقوفه بهره‌ور بوده هستند و ایشان در سلطنت شاه طهماسب اول از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بالای سکوی داخلی درب صحن خیابان طرف جنوب است و قبرش ممتاز است بسنگ مرمر بسیار بزرگی

و ایشان فرزند برآزنده داشتند جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیه السلام که از سادات عالی درجات مشهد مقدس بودند و مرحوم شاه طهماسب اول بایشان خیلی محبت داشت و ایشان دو پسر متقی صالحی داشتند یکی جناب آقا میرزا ابراهیم علیه السلام و آن مرحوم جزیکه صیه اولاد دیگری نداشت السمی به سلیبه بیگم که خیال پسرش جناب آقا میرزا بدیع‌ابن میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب بود لهذا دو سنه هزار و سی هشت تمام املاک خود را وقف فرمودند بعضی را بر اولاد خود دلذکر مثل حظ‌الاشیین و بعضی را بر مرحوم سادات رضوی ارض‌القدس ذکوراً و اناناً بالسویه و املاک موقوفه ایشان تقریباً دو مقابل املاک جدشان جناب آقا میرزا ابوطالب است و جناب آقا میرزا ابراهیم در سنه هزار و چهل و دو از دنیا رحلت فرمود و مرقد شریفشان در ایوان کوه‌سنکی معلوم است و

این اشعار بکتیبه میان ایوان بسنگ حجاری شده

بر زمین آمد از بهشت برین
میدهد یاد کوثر و تنیم

این عمارت بدور شاه صفی
حوض پیش عمارتش گوی

گفت فخر از برای تاریخش

عالم است و مقام ابراهیم

پسر دیگر جناب آقا میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب جناب میرزا ابوطالبست **✽** برادر جناب آقا میرزا ابراهیم و این دو برادر در ظل مراسم شاهعباس اول بر تپه ترقی نشو و نما رسیدند چون هر دو صغیر بودند که پدرشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم از دنیا رحلت فرمود در حبیبالمیر است که الیوم سنه هزار و بیست و پنج هجری است هر دو برادر دژ ظل مرحمت شاهانه معزز و محترم و محمود اقرانند

در سنه هزار و سی و یک که شاهعباس ماضی از تسخیر قندهار مراجعت کرد بشهد مقدس تولیت آستان قدس را تفویض نمود بجناب آقا میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم الرضوی در سنه هزار و سی و پنج در سفر عراق عراب و فتح بغداد جناب آقا میرزا ابوطالب همراه شاه عباس بود بعد از زیارت ثنابت عالیات و مراجعت بشهد مقدس آقا میرزا ابوطالب در تهران از دنیا رحلت فرمود و جسد مقدسش را آوردند بشهد مقدس و در گنبد حاتمخان نزدیک عتبه مقدسه دفن کردند .

از جناب میرزا ابوطالب پسر برارنده وجود آمد جناب میرزا محمد بدیع **✽**

در سنه هزار و هفتاد و چهار شاه عباس نانی تولیت مشهد مقدس را بجناب میرزا بدیع ولد جناب آقا میرزا ابوطالب داد و زوجه ایشان سلیبه بیگم صیبه جناب آقا میرزا ابراهیم که متولی موقوفات پدرش بود رتق و فتق امور مهمه موقوفه را بهمه شوهرش جناب آقا میرزا بدیع قرار داده بوده که نیابة عنها تصرفات شرعیه مینمود

و اما موقوفات جد اعلاش میر غیاثالدین عزیز و جد ادناش جناب آقا میرزا ابوطالب را جناب میرزا محمد بدیع باستحقاق و الاستقلال هر گونه تصرفات شرعیه مینمود

جناب میرزا محمد بدیع اصلی است که از او سه شاخه شہامت وجود آمد

اول از آن شاخهای شہامت جیب میرزا محمد حسن **✽** ابن میرزا محمد بدیع بود و از احفاد اوست جناب شهابالدین الملقب بشهاب التولیه ابن میرزا محمد رضا بن میر محمد علی بن میر محمد تقی بن میر محمد بن میر علی تقی بن میر محمد حسن بن میرزا محمد بدیع

دوم از آن شاخهای شہامت العالم الغیبر و الفاضل الکامل البصیر جناب آقا میرزا شمسالدین محمد **✽** ابن میرزا بدیع بود صاحب کتاب وسیلة الرضوان فی معجزات سیدنا علی بن موسی الرضا ع و کتاب جبل التین فی معجزات حضرت امیر المؤمنین (ع) و کتاب وسیلة الرضوان را در سنه هزار و صد و سی و پنج تألیف فرمود

ایشان صاحب مقاماتی بودند از علم و عمل و سرکشیک آستانه مقدسه بودند و ایشان معاصر بودند با جناب میر محمد تقی بن میر محمد باقر بن میرالدین محمد الرضوی النجمی المشهور بپیر محمد تقی الشاهی و با جناب میر محمد تقی خدائی

و ابن جناب میر شمسالدین پسر ی داشت جناب آقا میرزا عسکری **✽** و زوجه او آمنه خانم صیبه حاج میرزا محمد جوهری بود و آن مخدره املاکی بر اولاد خود وقف نمود و جناب میرزا عسکری پسر ی داشت میرزا شمسالدین محمد **✽** که هم اسم و هم لقب با جدش بود و جناب میرزا شمسالدین محمد پسر ی داشت میرزا سید محمد **✽** خزانه دار آستان قدس و او پسر ی داشت جناب میرزا آقای **✽** خزانه دار و آقایان خزانه دادهای آستان قدس از اولاد او هستند

سوم از آنشاخهای شہامت جناب میر غیاث الدین « بن میرزا محمد بدیع است و ایشان پسرى داشتند میرزا محمد ابراہیما ❀ که متولى آستانه مبارک بود و جناب آقا میرزا محمد بدیع تولیت املاک جدش میرزا غیاث الدین هریز وجد دیگرش میرزا ابوطالبها تفویض فرمود بجناب میرزا محمد ابراہیما او بسیار جلیل و محترم بود

شخص حسامی که مدیر حمام میرزا ابراہیم مدفون در کوه سنگی بود روز دوازدهم ماه رجب سنہ هزار و صد نزدیک غروب آفتاب در میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا خجری بجنابش زدو بہمان ضربت از دنیا رفت و در میان قرآنخانہ ایوان طلای صحن عتیق دفن شد جناب میرزا ابراہیما پسرى داشت آقا میرزا محمد ناظر ❀ این سید جلیل معاصر بود . باشاہ سلطان حسین صفوی و گویا وقت رحلت جناب آقا میرزا ابراہیما این آقا زادہ صغیر بود ولذا تولیت از این خاندان خلع شد و نظارت بآنها دادہ شد

از ایشان سہ شاخہ عدالت بوجود آمد

شاخہ اول جناب آقا میرزا حسین ❀ بود و از او پسرى بوجود آمد جناب میر باقر ❀ و از

او پسرى بوجود آمد جناب میرزا عبدالعزیز و از او دویسہ بازماند کہ هر دو فضلا در حیاتند

شاخہ دوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد مہدی ❀ ابن میرزا محمد ناظر بود کہ در زمان سلطنت شاہرخ نوبہ نادرشاہ بصاحب جمعی آستان قدس و نائب الغدیمہ در پنج کشیک برقرار شد و از جناب آقا میرزا محمد مہدی دویسہ باز ماند یکی جناب آقا میرزا ہادی ❀ کہ در سلطنت شاہرخ بنصب تحویل داری آستان مقدسہ مفتخر شد و از ایشان پسرى باز ماند جناب آقا میر محمد مہدی ❀ تحویلدار کہ در سنہ ہزار و دویست و ہفتاد و شش از دنیا رفت و در گنبد حاتم خان دفن شد و از ایشان سہ پسر معروفند یکی جناب آقا میرزا عبدالجواد ❀ مشرف روشنائی کہ در سنہ ہزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود و پسر ایشان جناب آقا میرزا ہدایت ❀ مشرف در سنہ ہزار و سیصد و سی و سہ از دنیا رحلت فرمود و بعضی از اولاد و احفاد ایشان فلاد در حیاتند

منجملہ جناب مستطاب آقا میرزا طاهر کہ صاحب صنایع غریبہ هستند و پسر ایشان جناب آقا میرزا مہدی تحویلدار جناب حاج میرزا ہادی ❀ تحویلدار بود و بعد از ایشان پسرشان میر ابوالحسن ❀ تحویلدار شد و بعد از ایشان برادرشان میرزا ذبیح اللہ ❀ مفتخر شد بنصب خازن التولیه و در سنہ ہزار و سیصد و سی و سہ رحلت فرمود و در گنبد حاتم خان نزدیک قبر پدر و جدش دفن شد و برادرشان جناب مستطاب آقای حاج میرزا اسد اللہ ❀ تحویلدار فضلا در حیاتند و پسر جناب میرزا ذبیح اللہ خازن التولیه جناب آقا میرزا مہدی ❀ خازن التولیه بود و در سنہ ہزار و سیصد و چهل و شش از دنیا رحلت فرمود و فضلا اولادشان در حیاتند و پسر دیگر جناب میرزا محمد مہدی ابن میرزا محمد الناظر جناب میرزا سید محمد ❀ است و ایشان در عہد نصر اللہ میرزا سبط نادرشاہ بنصب خادم باشی کشیک خامس مفتخر گردیدند و خادم باشی های کشیک خامس از اولاد این سید جلیلسند و بسیار متدین می باشند

شاخہ سوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد رضی ❀ ابن میرزا محمد ناظر است کہ بعد از پدرش این آقا بنصب جلیل نظارت مفتخر شد و تولیت املاک موقوفہ جناب میر غیاث الدین ہریز و میرزا ابوطالب و میرزا ابراہیم بایشان منتقل شد در سلطنت نادرشاہ افشار و در خدمات

دربار ولایت مدار آنچه در قوه‌اش بود باغلولس عقیده بظهور رسانید مخصوصاً در سه هزار و صد و هشت که احدشاه افغان بهیال تسخیر ایران افتاد و مشهد مقدس را محاصره کرد آن سید جلیل بحسن سلوک در مراعات تقیه امور آستان قدس را محفوظ و منظم داشت و الا مظنه آن بود که آستان مقدسه مثل سایر محاصرات از بکیه بتاراج رود و از حسن رفتار سید جلیل فرمانی احد افغان در خصوص نظارت این سید جلیل نوشته

از این منبع سیادت و نجابت و اجلال سه‌شاخه دیانت بوجود آمد

اول جناب میرزا محمد ابراهیم رحمته ناظر بود که در اواخر سلطنت زندیه و اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود و فتصلی شاه صحن جدید را بدلات ایشان ساخته و صبه ایشان هیال مرحوم حاج میرزاهاشم بود و از این مضدوه دو صبه متولد شد که یکی هیال مرحوم حاج میرزا اسمعیل سبزواری بود و والده جناب حاج میرزا محمد علی و حاج میرزا عبدالکریم و حاج میرزا زین العابدین رئیس الطلاب برادرهای ابی حاج میرزا ابراهیم سبزواری و دیگری زوجه میرزا علی رضا این میرزا عبدالجواد بن میرزا محمد مهدی شهید بود و والده حاج میرزا علیتی

جناب آقامیرزا محمد در سه هزار و دوست و سی و سه از دنیا رحلت فرمود و در زیر هبه مقدسه در ب پاین پای حرم مطهر دفن شد جناب آقا میرزا محمد ابراهیم ناظر اصلی بود که از او سه شاخه سعادت بوجود آمد

اول جناب آقا میرزا محمد کلظم ناظر رحمته که بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بود و ایشان فرزندی داشتند که صاحب کرامات و مقامات رفیه بود جناب آقا میرزا محمد صادق ناظر رحمته و از ایشان کرامات زیادی نقل میکند

و حقیر هم بیض زیارت ایشان نائل شدم و معروف است که در ب صحن بروی ایشان باز میشده و در روز هجدهم ماه صفر سه هزار و سیصد و از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش میان حرم مطهر در رواق پشت سر مبارکت

ایشان فرزند ارجندی داشتند جناب حاج میرزا محمد کلظم ناظر رحمته که بسیار محترم و جلیل بود و در سوال هزار و سیصد و بیست و یک از دنیا رحلت فرمود و قریب بقبر والد بزرگوارش دفن شد ایشان فرزندی داشتند حاج میرزا مهدی ناظر رحمته که برض سکه از دنیا رحلت فرمود و نزدیک قبر پدر بزرگوار و جد امجدش دفن شد فعلاً منصب نظارت مفوض باقازاده محترم ایشانست که جناب مستطاب اجل عالی آقا میرزا عبدالله ناظر رحمته کل آستانه مقدسه و در حیانت

دوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزا محمد تقی رحمته بود داماد مرحوم حاج میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم حاج میرزا مهدی شهید ایشان در حدود سه هزار و دوست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود و ایشان سه پسر داشتند جناب آقا میرزا ابراهیم داماد میرزا عسکری امام جمعه جناب میرزا محمد علی و جناب میرزا محمد حسین پدر مرحوم حاج میرزا علی اصغر رضوی و حاج میرزا محمد حسین در سه هزار و سیصد و چهار از دنیا رحلت فرمود

سوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزا محسن رحمته است که مو و پدر زن مرحوم حاج میرزا محمد صادق ناظر است و ایشان در دوم ذی‌قعدة الحرام هزار و سیصد و دهن هشتاد و پنج سالگی

از دنیا رحلت فرمودند

و در زیر عتبه مقدمه درب بامین پای مبارک دفن شد و ایشان بعد از فوت اخویشان حاجی میرزا محمد تقی خیال ایشانرا که صبیبه مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم شهید ثالث باشد بازواج خود درآوردند از آن مخدومه سه شاخه تقوی بوجود آمد

اول از شاخهای تقوی العالم الفاضل الجلیل آقای حاجی میرزا حسن رحمته ناظر مهسانخانه مبارکه و ایشان درسه هزار و دوست و پنجاه متولد شدند و در لیالی احیاء سه هزار و سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمودند و نزدیک قبر والد ماجدشان دفن شدند ایشان پسر برازنده دارند جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا یحیی ناظر رحمته دام مجده

دوم از شاخهای تقوی السید المسجد الامجد آقای حاج میر سید محمد رحمته صدر آستانه مقدسه و ایشان درسه هزار و دوست و پنجاه و سه متولد شدند و در ماه رجب سه هزار و سیصد و پانزده از دنیا رحلت فرمودند و در زاویه رواق پشت سر مبارک دفن شدند ایشان پسر دارند که اول شریف و اول آقای مشهد مقدس است جناب مستطاب اجل عالی آقای قائم مقام التولیه رحمته دام اجلاله

سوم السید الجلیل النبیل آقای حاجی میرزا احمد رحمته و ایشان درسه هزار و دوست و شصت و سه متولد شدند و در سه هزار و دوست و چهل و دو از دنیا رحلت فرمودند و قبرشان در رواق پشت سر نزدیک قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله است و اولادهای برازنده ایشان فضلا در حیانتد مرحوم حاجی میرزا محسن سه پسر دیگر هم از زوجه دیگر غیر صبیبه مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله داشتند **دوم** از سه شاخه دیانت که از مرحوم میرزا محمد رضی ناظر رحمته بوجود آمد جناب آقا میرزا محمد علی وکیل رحمته بود و پسر ایشان جناب آقا میرزا عبدالعی نواب رحمته از خراسان هجرت فرمود بداولباد یزد و سادات نواب یزد از احفاد جناب آقا میرزا عبدالعی و بسیار مشتصند

سوم از شاخهای دیانت جناب آقا میرزا سید محمد رحمته است که ایشان هم از خراسان هجرت فرمودند بداولباد یزد و مدتی وزارت دولت زنده بایشان تعلق داشت از احفاد ایشانست جناب مستطاب نفع الاسلام مرحوم آقا سید مرتضی یزدی ابن میرزا مهدی بن میرزا حسین خان بن میرزا سید محمد رضی ناظر و جناب آقا میرزا محمد رضی ناظر اولاد ذکور دیگر هم داشتند که حقیر اختصاراً ذکر نکردم

دوم از دوشاخه مرجان که از جناب میرغیاث‌الدین عزیز رحمته بن میرشمس‌الدین محمد جدا میشود جناب میرشمس‌الدین محمد رحمته است که سلسله نسب سرکشیکهای عظام منتهی بایشان میشود و ایشان پسر داشتند جناب میرزا ابوصالح رحمته و ایشان پسر داشتند جناب میرزا الف رحمته که در بالای سر درب باغ خواجه ربیع از طرف بیرون بر سنگی حجاری شده کلماتی و در آخر آن کلماتست بتاریخ هزار و سی و یک هجری بمی کترین غلامان دعاگو الخ الرضوی الخادم اتام یافت و ایشان پسر داشتند مسی بحاجی میرزا محسن الرضوی رحمته در سه هزار و بیست و شش متولی آستان قدس شد جد اعلائی سرکشیک اول و دوم و چهارم ایشان املاک زیادی وقف نمودند ذکور از اولاد خود و بشریف مصاهرت جنت مکان شاه عباس اول اختصاص یافتند که مرحوم شاه عباس

صبیه خود فخرالنساء بیگم را بنکاح آقا میر محسن الرضوی در آورد و از میرزا محمد علی سرکشیک چهارم نقل شد که جناب آقا میرزا محسن جدهشان در زیر میزاب رحمت دعا کرده که عدد اولاد ذکورشان هیچوقت از شانزده نفر تجاوز نکند و گویا این دهها باجابت رسیده که هیچوقت اولاد ذکورشان زائد بر این عدد نیستند و از میر محسن الرضوی چند اولاد بر ازنده متولد شد.

منجمله جناب آقا میرزا ابوصالح بانی مدرسه صالحه الشهور بدرسه نواب که در هزار و هشتاد و شش ساخته شده در عهد شاه سلیمان صفوی و املاک زیادی هم بر آن وقف نمود در هزار و هشتاد و هفت مصلی خارج دروازه پایین خیابان را ساخت

بالجمله ایشان مصدر خیرات و میرات بودند و بلقب صدرا المالکی مستقر شدند ، از ایشان هفتی باقی نمانده رساله تالیف نموده مسی بدقایق الغیبال که تمام رباعیات شعراء متقدمین و متاخرین را بترتیب حروف تهجی درج نموده حتی رباعیات خود را از اشعار آنجنابست این رباعی

گر نامه سفید و گری سیاهست مرا	لطف تو بعشر عذر خواهست مرا
چون هست مرا وسیله چون کرمت	دیگر چه غم از جرم و گناهست مرا
ایضا این رباعی را فرموده	

بستم بتو پیمان دوستی ز نعت	هر گز نشوم در ره پیمان تو ست
بروا نبود ز دوزخ و نار و جحیم	مهدم بتو از روز ازل ست دوست

منجمله از اولادهای حاج میرزا محسن رضوی این میرزا الف الرضوی جناب معصوم میرزا است که والده ماجده اش فخرالنساء بیگم است صبیبه مرحوم شاه عباس و نسل سرکشیکهای عظام بوی پیوسته میشود و او پسر بی بی مسی با-م جدش میرزا الف است که جد سلسله سرکشیکهاست و منتهی الیه آن سلسله است

میرزا الف دوپسر داشت

یکی میرزا حیدر که جد سرکشیکهای چهارم بود و بر تائب کمال رسید و طبع موزونی داشت و این رباعی از اوست

یارب چه کنم که ناله ام بی اثر است	هر شام چراغ طالبم تیره تر است
هر لحظه ز بسکه بشکنم توبه خویش	هر توبه که میکنم گناه دگر است
و ایضا فرموده:	

ای بنده نفس قدر شاهی بطلب	فیضی ز کرامت الهی بطلب
دنیال هوای نفس کافر تا کی	این را بگذار و هر چه خواهی بطلب

و میرزا حیدر دوپسر داشت یکی میرزا مقیم که در علوم و افتانامه عیاشیه وی را سرکشیک نوشته و از وی دوپسر باقی مانده یکی میرزا محمد حسین سرکشیک که بلا عقب بود و اوست مباشر بنای گلدسته پشت ایوان عباسی و اسن در کتیبه گلدسته مرقومست

و دیگر میرزا خلیل والده اش رقیه سلطان بنت امامقلی ابن شاه عباس اول بود و وی را پسر بود میرزا ابراهیم و او را پسر بود میرزا عبدالغفور و او را پسر بود میرزا هراتقی و او را پسر بود میرزا احسن که بنصب جلیل سرکشیکی چهارم مفتخر بود و او را پسر بود میرزا عبدالجواد سرکشیک چهارم و در سنه هزار و دوست و نود و یک مرحوم شد و در رواق پس و پشت

سرمبارك دفن شده و او را پسری بود مسمی بپیرزا محمد علی علیه السلام سرکشك چهارم که بسیار عالم و فاضل و ادیب بود و طبع شعر بسیار نیکوئی داشت ، در وباهی هزار و سیصد و نه از دنیا رفت و در جنب مقبره والدهش دفن شد و از اشعار ایشان که در مصیبت فرموده تفسیر ایشان در مصیبت وصال است:

نگویم از گل وستان و لاله و سنش
ز شاه تشنه لبان گویم و غم و معنش
بریده شد چه امید از حیات خویشتش
لباس کهنه بیوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خصم بد منش ز تش

تنی که بود بسی پاکتر ز لیمه نور
قدی که بود دوصد باره به ز نضله طور
بکهنه جامه مگر خواست سازدش مستور
لباس کهنه چه حاجت که ز برسم ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفتش

فلک نهاد چه بر ظلم از نغصت اساس
بلای سبط نبی را بکس مگیر قیاس
پس از شهادت آن شاه آسمان کرباس
که گفت از تن او بر کشید خصم لباس
لباس کی بود او را که پاره شد بدنش

دلا بنال که غم چیره صبر مغلوبست
بلا فزون ز شکیبای صبر ابوبست
گمان مکن که خود ایند استان حقوقست
نه جسم یوسف زهر اچنان لگد کوبست

کز او توان به پدر برد بوی پیرهنش
بترکش ستش تیری آسمان نگذاشت
که بر هلاک شه تشنه بر کمان نگذاشت
ز دستگاه سلیمان فلک نشان نگذاشت
بغیر خاتمی ، آن هم بدست اهرمنش

سپهر کشتی دین را بسوج طوفان داد
فلک به اهرمنان خاتم سلیمان داد
کنون که چرخ ره سبیل بر گلستان داد
زمانه خاک چمن را بیاد عدوان داد
تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسنش

خود آن چمن که بر از لالهوسن دیدی
همه صنوبر و شمشاد و نارون دیدی
بنفشه و گل سوری و نسترن دیدی
نه گل تو گرسر خاری از آن چمن دیدی

یا و آب ده از جویبار چشم منش
در آن دیار بلا خواهرش وطن کردی
بروی پیکر وی چاک پیرهن کردی
ز آب دیده خود غسل آن بدن کردی
بیافتی اثری گر ز چشم مستعش

زاهل دین نه کسی را بر او گذر بودی
نه غیر دشمن خونخواه اش بیر بودی
نه دوستان وطن را از او خبر بودی
عیالش ار نه بهره در آن سفر بودی

از او خبر نرسیدی بر دم وطنش
ز جور جسم گیش سنگ خست و گویگان
که گفت کرد تلاوت سرش بنوکستان
دهان کجا که نابد تلاوت قرآن

مگر که روح قدس گفت حرفی از دهنش

و پسر جناب میرزا محمد علی سرکشیک چهارم نظام التولیه است
 پسر دوم میرزا الخ بن معصوم میرزا بن میرزا محسن الرضوی جناب آقا میرزا محمد رضا است
 برادر میرزا حیدر و او جد سرکشیکهای اول و دومست و ایشان دو پسر داشتند
 یکی میرزا محمد تقی ☞ که جد سرکشیک اول و نقیبها بود و او پسرى داشت مسی به میرزا
 معصوم ☞ که در عصر علیشاه سرکشیک اول بود و او پسرى داشت مسی به میرزا محمد ☞ که سر
 کشیک اول و نقیب الاشراف بود و او پسرى داشت مسی به میرزا علی رضا ☞ که معاصر بود با
 فتحعلیشاه قاجار و سرکشیک اول و نقیب الاشراف بود و سنش به نود رسید و او پسرى داشت مسی
 به میرزا محمد مهدی ☞ که سرکشیک اول و نقیب الاشراف بوده و در ذیحجه هزار و دویست و هفتاد
 و پنج از دیارفت و او پسرى داشت مسی به میرزا عبدالحسین ☞ که سرکشیک اول و نقیب الاشراف
 بود؛ و والده او دختر حاج میرزا شگری امام جمعه مشهد مقدس بود و درسه هزار و سیصد و یک
 بلوائى در مشهد مقدس شد در ایالت آصف النوله شیرازی و ایشان را بطهران جلب نمودند درسه
 هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمود و در تحت گنبد حاتم خان دفن شد و او پسرى داشت مسی
 به میرزا علی رضا ☞ که سرکشیک اولست و فضلا اختلال حواس دارند

پسر دوم میرزا محمد رضا بن میرزا الخ بن معصوم میرزا بن میر محسن الرضوی جناب میرزا
 محمد علی است ☞ که جد سرکشیک های کشیک دوم بود و او پسرى بود مسی باسم جدش میرزا
 محمد رضا ☞ که سرکشیک دوم بود و او نیز پسرى بود مسی باسم جدش میرزا محمد علی ☞ و
 او را پسرى بود میرزا عبدالعلی ☞ که سرکشیک دوم و معاصر بود با میرزا علی رضای سرکشیک
 اول و با میرزا حسن سرکشیک چهارم میرزا عبدالعلی پسرى داشت مسی بمیرزا جعفر ☞ که تمام اینها
 در کشیک دوم سرکشیک بودند و او را پسرى بود مسی به حاج میرزا ذیحجه ☞ سرکشیک دوم ملقب
 بقوام التولیه و او را پسرى بود مسی بمیرزا جعفر ☞ ملقب بقوام التولیه
 مضفی ناماند که از جمله سادات رضوی سادات اخوی هسته که ساکنند در طهران و نیشان
 باین تفصیل است

السید حسن الاخوی ابن العسین بن جعفر بن صالح بن جعفر بن صالح الدین بن طاهر بن میرمحمی
 بن طاهر بن عماد الدین گسری بن عمران بن هاد بن ابی طاهر بن عماد الدین بن عمران بن موسی
 البرقع ابن الامام الهمام محمد الجواد ع
 آقا محمد خان قاجار برادر زاده اش مریض شد بقسمی که اطباء عاجز از معالجه اش شدند ،
 بسید حسن مرقوم عرض کرد اگر دعا کنی که برادر زاده ام شب خوب شود شریک در ملك و دولت
 من میباشی

سید مراجعت بمنزل خود نمود با کمال تضرع مشغول بدعا گوی شد چون پاسی از شب گذشت
 مریض بهبودی آمد گفت دروازه دیدم سید حسن مرا شفا داد
 صبح سید را احضار نمودند از پشت در همه همتان گمان کرد مریض از دنیا رفته از خوف
 جرئت رفتن نکرد ، ندا دادند : جای خوف نیست دعایت مستجاب شد بعد که داخل شد ، سلطان
 محمد گفت « اخیکت و اشركت فی دولتی » از آنروز معروف شد به اخوی و اولادش مشهور
 باین لقب شدند
 از اجله خانواده های سلسله سادات رضوی خانواده سید قصیر است لکن افوس که
 سلسله نیشان صحباً بدست نیامده اول سلسله شان که معلومت جناب آقا سید محمد الرضوی است

که تا اواخر سلطنت نادرشاه حیات داشت و در کثیف خامس مشرف بخدمت خادمی بود در سنه هزار و صد و شصت و شش بواسطه ضعف مزاج استدعا نمود که فرمان خدمتش را به اسم آقا زاده شان جناب آقا میرزا مصوم صادر نمایند و آقا میرزا مصوم از اجله علماء ارض اقدس بود و در سنه هزار و دویست و سی از دنیا رحلت فرمود و در میان کفشداری صحن عتیق دفن شد و ایشان دو پسر برآزنده ممتاز داشتند اکبرشان مرحوم حاج سید محمد قعیر بود دوم مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد اجمال حالاتشال در فصل هشتم همین باب ذکر شد

از اجله سادات رضوی میر تقی الدین المشهور بالشاهی ابن محمد باقر الرضوی ابن معزالدین محمد الرضوی النجفی اصلا الطوسی مولدا و مسکنا بود و در مراتب عرفان و علم و عمل و در اعتبار و جلال فوق آنچه تصور بشود بوده و بتولیت آستان قدس مفتخر بوده

میرشمس الدین محمد رضوی صاحب وسیله الرضوان معاصر جناب میر بوده و از وی کراماتی نقل میکنند صاحب تکلمه امل الاصل که معاصر بامرحوم میرشاهی بوده و بیض صحبتش رسیده بود می نویسد تمام اوقات بر مستحبات و سنن مواظبت داشت و نظیر میر خدای بود الا آنکه میر خدای بظاهر شریعت بیشتر مقید بود و میرشاهی بجاهد طریقت

نقل شده که در حین شنیدن اسم مبارک حضرت امیر ع حال سید متغیر میشد و چنان با علی میفرمود که استخوان سینه اش صدامیکرد

وفاتش در مشهد مقدس شب عید قربان سنه هزار و صد و پنجاه بود و قبرش در قبرستان است که معروف است بقبر میر والد ماجدش میرزا محمد باقر بن معزالدین محمد الرضوی از محققین علماء و معاصر شیخ حر عاملی بوده و جناب معزالدین محمد جد میر تقی شاهی از اساتید مولانا محمد تقی المجلسی بوده چنانچه مجلسی در بحار الانوار تصریح بآن نموده انتهى کلام صاحب التکلمه

در حاشیه شجره طیبه آقای مدرس میفرماید که در کتاب اجازات بحار اجازه قاضی معزالدین محمد را از برای مولانا حسنعلی بن مولانا عبدالله التستری نقل فرموده و همچنین اجازه مولانا حسنعلی را از برای والد ماجد خود محمد تقی المجلسی و باین لحاظ معزالدین محمد از اساتید محمد تقی المجلسی شمرده شده

محتملست که قاضی معزالدین محمد که از اساتید مجلسی اول بوده غیر جد میر تقی شاهی بوده باشد و میر تقی شاهی مرید شیخ مؤمن کوچکست که مشهور است به (پیراستی) که قبرش در نزدیک خسرو جرد سبزوار کنار جاده است

از جمله سادات رضوی میرمحمد تقی مشهور به پیر خدایست که از اعظم سالکین بود و در حکمت عملی و نظری مسلم عمر خود بود دیناراً سه مطلق داد و زهد و تقوایش مسلم بود قبرش ظاهرأ در قبرستان قتلگاه در زوایه شما لیست

از جمله سادات عظام رضوی مؤلف شجره طیبه آقای مدرس آقا میر محمد باقر رضویست و رحلت ایشان در سنه سیمصد و چهل و سه بود در سن هفتاد و سه سالگی در مشهد مقدس و ایشان را در نزدیک درب طلای پایین پای مبارک دفن کردند فضائل و مناقب ایشان زیاد است و ایشان پسر آقا میرزا اسمعیل بن حاج سید صادق بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا حبیبالله بن میرزا عبدالله الرضوی است

اینست حاصل آنچه از کتاب مستطاب شجره طیبه (تصنیف آقای مدرس نقل شده)

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

باب یازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت

حضرت محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام

و در تعیین زوجات و بعضی از حالات اصحاب آن بزرگوار و بعضی از تواریخ

متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه و واقعه در

اصفهان و شیراز و طهران و توابع این بلدان

در این باب هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابوجعفر) است

این بزرگوار در اسم و کنیه و در اسم والد ماجدش شبیه است بجدهش (امام محمد باقر لذا این

بزرگوار را ابی جعفر الثانی گفتند)

شهر القابشان (تقی) و (جواد) است

در مجمع البحرین است ، سی محمد الجواد التقی لانه اتقی الله تعالی فوقه شر السأمون اذ

دخل علیه باللیل وهو سکران فضربه سیفه حتی ظن انه قتله فوقه الله تعالی شره

مخصوصا پدر بزرگوارش اورا وصیت بجود فرمود

در عیون الاخبار از بزندی روایت کرده گفت خواندم کاغذی را که حضرت امام رضاع به

فرزندش حضرت جواد الائمه نوشته بود ، در آن کاغذ بود

« یا ابا جعفر بن خیر رسیده وقتیکه سوار میشوی که از منزل خارج شوی غلامان ترا بجهدت

جلی که دارند از باب الضنیر خارج میکنند که با دادا خیرت با حدی برسد بعقیکه من بتو دارم که

دخول و خروجت را از باب الکبیر قرار بده هر وقت سوار میشوی درهم و دینار همراه خود داشته

باش که احدی از تو سؤال ننماید مگر آنکه عطائی باو بنشانی اگر اعامت از تو چیزی بخواهند

کتر از پنجاه اشرفی بآنها ندهی ، اگر از اعامت چیزی بخواهند کمتر از بیست و پنج اشرفی بآنها

ندهی و باده را مختاری تا خداوند ترا برگزیده و بلند بنماید پس اتفاق بنا و مترس از خداوند

مقرر و تنگدستی را »

و اما نسب شریفشان و والد ماجدشان حضرت علی بن موسی الرضاع بود

والده ماجدهشان (کافی الکافی) ام ولد بوده و اسمش سبیکه لویه یا خیزرانت

روایت شده که آنمطهره از اهل بیت ماریه قطبه مادر حضرت ابراهیم پسر یغیبر من است در اثبات الوصیه مسعودی است که اسم والده حضرت جواد ع سبیکه است
 «و انها كانت افضل نساء زمانها و روى انه ولد ع ليلة الجمعة لاجدى عشر ليلة بقيت من شهر رمضان سنة خمس و تسعين و مائة فلما ولد قال ابو الحسن ع لاصحابه فى تلك الليلة قد ولد لى شبيه موسى بن عمران فالتق البعاز قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال بايى و امى شهيد يبكى عليه اهل السماء يقتل فيظأ و يضرب الله جل و هز على قاتله فلا يلبث الا يسير حتى يجعل الله به الى عذابه الالم و عقابه الشديد»
 در ارشاد از علی بن جعفر الصادق روایت کرده که حضرت رضا فرمودند: «ياهم الم تسع ابي وهو يقول قال رسول الله ص بايى ابن خيرة الاماء النوية يكون من ولد الطريد الشريد الموتود باييه و جده صاحب النية فيقال مات او هلك او اوى و ادسلك فقلت صدقت جملت فذاك در اصول کافی از يحيى صنعاني روایت کرده گفتن خدمت حضرت رضاع مشرف بودم که حضرت جواد را خدمت پدر بزرگوارش آوردند حضرت فرمود «هذا المولود الذي لم يولد مولود اعظم بركة منه»

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

بدانکه اصح و اشهر آنستکه آنحضرت در شب جمعه نوزدهم ماه مبارك رمضان سنه صدونود و پنج در مدینه طيبه متولد شد چنانچه در روضة الواعظین و مناقب ابن شهر آشوب و مطالب السؤل و اثبات الوصیه است در کافی و ارشاد و اعلام الوری و دروس است که در ماه رمضان سنه مرقومه متولد شد

و اما تبين روز از هفتة و از ماه را نفرموده اند پس معلوم شد که در سال ولادت اختلافی نیست و در ماه ولادت هم اختلافش نادر است

چون در مصباح شيخ طوسی از ابن هياش نقل کرده «و خرج الى اهلى على يد الشيخ الكبير ابي القاسم رضی الله عنه فى مقامه عندهم هذا الدهاء فى رجب ، اللهم انى استلك بالمولودين فى رجب محمد بن على الثانى وابنه على بن محمد المنتجب الى آخره» و میفرماید ، و ذکر انه كان يوم العاشر مولد ابي جعفر الثانى

كفعمى در حاشیه بلد الامين بعد از ذکر كلام شيخ طوسی میفرماید ، بعضی از اصحاب در اين مقام سؤال و جوابی دارند و آن اینست که اگر بگوئیم حضرت جواد و حضرت هادی ع در ماه رجب متولد نشدند پس چگونه حضرت حجة ع میفرماید ، «اللهم انى استلك بالمولودين فى رجب الخ» در جواب میگوئیم مراد توسل باين دو مولود است در ماه رجب نه آنکه اين دو بزرگوار متولد در رجب شدند بدخود كفعمى میفرماید اين جواب صحيح نیست

اولاً بجهت آنکه اين توجيه منافست با روايت ابن هياش که شيخ در مصباح از او نقل کرده ثانياً بجهت آنکه تخصيص داشتن توسل باين دو بزرگوار در ماه رجب اگر بخصوصيت ولادشان نباشد ترجيح بلامرجح است

ثالثا اگر امر چنان باشد که این مجیب گفته باید فرماید « اللهم انى استلك بالامامين نه بالولودين » انتهى ما هنالك الكفنى

در اثبات الوصية مسعودی روایت فرموده از کثم بن عمران که بحضور رضا ع عرض کرد، شما طفل کوچک را دوست میداری از خداوند بخواه که بشما پسری مرحمت کند، فرمود، خداوند بین پسری مرحمت میکند که او وارث منست

پس چون متولد شد حضرت جواد ع کان ع طول لیلته بناه فی مهده، یعنی: حضرت رضا ع در تمام شب ذکر خواب بجبهت آقا زاده میفرمود

و روایت کرده از زکریا بن آدم گفت خدمت حضرت رضا ع بودم که حضرت جواد الایمه وارد شد در سن چهار سالگی. پس دستش را زد بزمین و سرش را با آسان بلند کرد و فکر زیادی کرد.

حضرت رضا میفرمود، جانم قربانت شود، چرا اینقدر فکر میکنی؟ عرض کردم یاد کردم از آن ظلمهاییکه بپادرم فاطمه زهراء کردند، اما والله لاخرجنهما ثم لاجرتهما ثم لادربنهما ثم

لانضمنا فی الیم نسفاً

یعنی، آن دون را از قبر بیرون میآورم و بدنشان را میسوزانم و خاکستر میکنم و خاکسترشان را بدریا میریزم،

پس حضرت رضا ع آقا زاده را نزدیک طلبید و پیشانیش را بوسید و فرمود، بایستی انتحاشی تو سزاوار امامت هستی

فصل سوم

در تاریخ رحلت حضرت جواد الایمه ع

اصح و اشهر آنستکه آن بزرگوار روز آخر ماه ذیقعدة الحرام سنه دویت و بیست از دنیا رحلت فرمود چنانچه در کافی و ارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب نقل فرموده

و در اثبات الوصية مسعودی نیه ماه ذی الحجه از سنه مرقوم فرموده در روضة الواظنین ششم از ماه مزبور در سنه مذکور فرموده

پس بنا بر مختار سن شریفشان در وقت رحلت بیست و پنجسال و دو ماه و یازده روز بوده و در وقت رحلت پندر بزرگوارش هفت سال و پنج ماه و یازده روز بوده، هفده سال و نهم ماه بعد از پدر بزرگوارش بسند خلافت نشست

فصل چهارم

در تعیین قاتل و سبب قتل آن بزرگوار

اما قاتلشان معتصم خلیفه عباسی بود چنانچه در جبار از ابن بابویه قتی نقل کرده سم المتصم محمد بن علی الجواد در مصباح کفعمی است سه المتصم و دفن فی مقابر قریش و در سلوة سه روزه ماه مبارک رمضان همه جمعه های تمام سال است اللهم صل علی محمد بن علی امام

السین الی قوله و ضاف العذاب علی من شرک فریده

اما سبب و علت قتل آن بزرگوار در اثبات الوصیه مسعودی روایت کرده و قتیبه حضرت جواد ع با زوجه اش (ام الفضل دختر مامون) از مدینه برآق آمد ، معتمم و برادر ام الفضل (جفر) حسب بهانه میگشتند که حضرت جواد را بقتل برسانند و قتیبه مطلع شدند که زوجه آن حضرت ام الفضل از آنحضرت منحرف شد بواسطه ترجیح دادن حضرت جواد ع والده ماجده حضرت هادی را بر آن ملعونه و آنکه از آنمخدره اولاد بوجود آمد و از آن ملعونه بوجود نیامد

معتمم خلیفه و جفر بن مامون بآن ملعونه اشاره کردند که آنبزرگوار را مسموم نماید آنملعونه هم خواهش برادر و عویش را اجابت نمود و سی در انگور رازقی نمود و در مقابل حضرت جواد ع نهاد آنبزرگوار قدری از آن انگور تناول فرمود آنملعونه پشیمان شد و گریه میکرد حضرت فرمود: چرا گریه میکنی ، والله خدا ترا بقبری مبتلا کند که نجات نداشته باشد و یک بلائی گرفتار کند که دوا نداشته باشد .

پس دعای آنحضرت مستجاب شد ، خداوند آنملعونه را یک دردی گرفتار کرد در بدترین مواضع از بدنش و جیبی ما یلکش را صرف نمود و چاره دردش نشد آخر الامر محتاج بسؤال شد تا بجهنم واصل شد لعنة الله علیها در بهار از تفسیر عیاشی روایت کرده از صاحب بن ابی داود روزی ابن ابی داود برگشت از نزد معتمم عباسی در حالتیکه مسموم بود گفتم چرا اینقسم مسمومی گفت ایکاش بیست سال قبل مرده بودم و این روز رانده بودم گفتم مگر چه دیدی ؟

گفت امروز حضرت معتمد بن علی بن موسی نزد خلیفه بود سارق آوردند که اقرار بدزدی نمود ، خلیفه اراده کرد تطهیر نمودن او را با قاضی حد پس جمع کرد قتها را در مجلس خود و حضرت جواد هم حاضر بودند پس سؤال کرد که از کجا دستش را باید قطع نمود من گفتم از بند دست بلیل آیه تیسیم که از آن آیه فهمیده میشود که حد بند دست است و جمعی هم با من موافقت نمودند و بعضی هم گفتند از مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضوء که از این آیه فهمیده میشود که حد بد مرفق است

پس خلیفه توجه کرد بحضرت جواد ع عرض کرد شما چه میفرمایید ؟ فرمود : قتها و قضاء گفتند

گفت شما بفرمایید فرمودند مرا معذور بدار عرض کرد شما را بخدا قسم میدهم که حکم الله را شما بفرمایید

فرمودند حال که مرا قسم دادی این هر دو طایفه خطا کردند در قتل فتواه بلکه باید دست سارق را از پنج انگشتان قطع نمود و کف دست را باقی گذارد خلیفه گفت بچه دلیل فرمود بجهت آنکه پیشتر من فرموده «السجود علی سبعة اعضاء الوجه والید والر کتین والر جلین و هرگاه دستش را از بند یا از مرفق قطع کنند بدی باقی نماند که بر او سجده کند و خداوند تعالی فرموده «ان الساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وما کان لله لیم یقطع» پس معتمم تعجب نمود و امر کرد که دست او را از مفصل اصابع و انگشتانش قطع کنند این ابی داود گفت گمان من بر باشد و آنرا زود نمودم ایکاش زنده نیبودم

پس بعد از سه روز ابن داود شد بخلیفه گفت نصیحت خلیفه بر من واجب است و من سخنی میگویم که میدانم بگفتن این سخن داخل جهنم میشوم خلیفه گفت آن سخن چه چیز است گفت تودر مجلس خود قهواه و علماء رهیت خود را جمع میکنی بجهت افتاء در امری از امور دینیه و آنها خبر میدهند در مجلسیکه تمام وزراء و کتاب و قراء حاضرند و خلیفه سخن همه را طرد میکنند سخن اینشردی را که شطری از مردم قائل بامامت او هستند و او را سزاوارتر میدانند به امامت حکم برطبق فرمایش او میکنید

پس صورت خلیفه متغیر شد و گفت جزاك الله عن نصيحتك خيرا

پس روز چهارم خلیفه امر کرد یکی از کتاب و زرایش که آنحضرت را در منزل خود دعوت کند پس آن کتاب دعوت نمود حضرت جواد ابا کرد و فرمود تو میدانی که من حاضر نیشوم بجالس شما گفت من التماس میکنم که تشریف بیاوری بطعام خوردن و فرش مرا از پای نازنین خود متبرک سازی بجهت آنکه فلان بن فلان که از وزراء خلیفه است دوست میدارد ملاقات شما را پس حضرت جواد تشریف برد بخانه آن کتاب هینکه طعام میل فرمود احساس سم فرمود دابه خود را طلبید صاحب منزل گفت بفرماید فرمود خارج شدن من از منزل تو بهتر است از برای تو

فصل پنجم

در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمة ع

اما زوجه دائمی آنحضرت ام الفضل بنت مأمون است

از بعضی از اخبار استفاده میشود که آنحضرت زوجه دیگری هم داشته از اولاد عمار یاسر چنانچه ذکر خواهد شد

مجلسی در جلاء العیون مینویسد چون مأمون را بعد از شهادت علی بن موسی الرضا ع مردم هدف طمن و ملامت نمودند میخواست خود را از آن جرم و خطا بیرون کند و قتیکه از سفر خراسان بیفدای آمد نامه بعضی حضرت جواد ع نوشت بدین و آن جناب را باعزاز و اکرام تمام بیفداد طلبید

در مفتاح الفلاح شیخ بهائی است چون حضرت بیفداد تشریف فرماد قبل از آنکه مأمون آن بزرگوار را ملاقات کند آنلمون بقصد شکار سوار شد در اثنا راه بجسی کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد ع هم میان آنها ایستاده بود چون اطفال کوکبه مأمون را مشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت جواد ع از جای خود حرکت نکرد با نهایت وقار بجای خود ایستاد مأمون نزدیک آنحضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت آن حضرت متعجب شد عنان کشید و در آنوقت از سن شریف حضرت جواد یازده سال گذشته بود مأمون سؤال کرد ای کودک چرا مانند باقی کودکان از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت نمودی حضرت فرمود ای خلیفه راه تنگ نبود که بر تو وسعت دهم و جرمی نکرده بودم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم تو کسی را عقوبت بنمائی

مأمون از شنیدن این سخنان تعجب نمود و از مشاهده حسن و جمال او متعجب شد پرسید ای کودک شما چه نام دارید فرمود نام من محمد است گفت : پسر کیستی فرمود پسر حضرت علی بن

موسی الرضا ع

چون مأمون شناخت تمجیبش زائل شد و آن شقی چون مجرم بود منفل شد و روانه شد بصحرا نظرش به دواچی افتاد بازی از بی اورها کرد باز مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در متقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در او بود مأمون آن ماهی را گرفت و معاودت نمود چون بآنوضع اولی رسید باز دید اطفال متفرق شدند و حضرت از جای خود حرکت نکرد

مأمون هرشکرده ای معهه این چیست که در دست دارم حضرت فرمود، خداوند در پاهای خلیق کرده که ابر از آن دریاها بلند میشود و ماهیان ریزه با ابر بالای می روند و بازهای سلاطین آنها را شکار میکنند و پادشاهان آنها را دو کف میگیرند بر گزیدگان سلاله نبوت را به آنها امتحان مینمایند تعجب مأمون زیاد شد و آن حضرت را نزد خود طلبید و اهراز و اکرام زیادی نسود و اراده کرد که دختر خود ام الفضل را به آن حضرت تزویج کند از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت جواد ع در وقت تزویج ام الفضل نه ساله بود بنا بر این هائسال رحلت حضرت رضاع بوده که حضرت ام الفضل را تزویج فرمود

در **جلاءالعیون** است که بعد از تزویج ام الفضل چون حضرت جواد از معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید و متوجه حج بیت الله الحرام شد با زوجه اش ام الفضل و از آنجا بدینه چش معاودت فرمود و در آنجا سکنی اختیار نمود در ارشاد است که ام الفضل از مدینه طیبه کافندی نوشت بیدرش و شکایت نمود از حضرت جواد ع که آنحضرت بر سر من کنیزان را اختیار میکند مأمون در جواب نوشت ای دختر من ترا تزویج نکردم بحضرت جواد ع که حرام کنم بر او حلالی را دو مرتبه اینقسم شکایتها برای من ننویس انتهى

و اما اولاد حضرت جواد در ارشاد است آن حضرت چهار اولاد داشت دو پسر و دو دختر حضرت امام علی النقی الهادی و جناب موسی البرقع و فاطمه و امامه اما احوالات حضرت هادی علی بن محمد النقی در باب دوازدهم ذکر خواهد شد انشاء الله

اما موسی البرقع بن محمد الجواد ع هم در باب دهم ذکر شد فراجع

مغفلی نماناد حکیمه خاتون از صبایای محترمه حضرت جواد بود و آن مغدیره بود که در وقت ولادت حضرت حبه الله سلام الله علیه بیالین نرجس خاتون بود قیرش در حرم حضرت عسکری ع ضریح مستغلی دارد و شاید فاطمه یا امامه که در ارشاد است اسم این مغدیره باشد و حکیمه لقب او باشد

فصل ششم

در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد الاله

و اکتفا میکنیم بذکر چند روایت

اول در احتجاج طبرسی است و تبقیه خواست مأمون دختر خود ام الفضل را تزویج نماید حضرت جواد ع این مطلب بر عباسیون ناگوار آمد و ترسیدند که ریاست و سلطنت از خاندان حضرت بنی عباس خارج شود رفتند نزد مأمون گفتند ما مینترسیم که اگر اینکار بشود خلافت و سلطنت از خاندان ما خارج شود و این عزت از ما سلب شود و تو میدانی که خلفه قبل تو از اینها دوری

میکردند و اینها را تصویر و تحقیر مینمودند و خداوند کفایت نمود مهی که داشتیم از ولیمهد قرار دادن تو حضرت رضاع را فائده الله که دو مرتبه ما را بهی وارد نسائی که از آنهم رهائی جستم و رأیت را از وصلت با ابن الرضاع منصرف کن و با یکنفر از اهل بیت خود وصلت کن ، مأمون گفت اما عداوت شما با آل ایطالب شما خود سب آن بودید و اگر انصاف بنمایید آل ایطالب اولی بغلامت هستند از آل عباس

اما آنکه گفتید خلفای سابقین با آنها چه قسم معامله میکردند آنها قطع رحم میکردند و پناه میبرم بخدا از این امر

واما آنکه گفتید من با حضرت رضاع چه کردم و افه پشیمان نیستم از آنکه من او را ولیمهد خود کردم من میخواستم خلافت را با او واگذار نمایم خودش امتناع فرمود که قبول کند
واما آنکه من حضرت جواد را بجهت مصاهرت خود اختیار کردم چون آنبزرگوار در علم و فضل از تمام علماء ممتاز و برتری دارد با صغر سنش آخر الامر مأمون را راضی کردند که آنحضرت را امتحان کنند رفتند نزد بهی بن اکثم که قاضی القضاة بود که از آن بزرگوار مسئله سؤال کند که از جواب عاجز بماند و وعده زیادی هم باو دادند

پس مأمون مجلس بسیار عالی ترتیب داد و حضرت جواد ع پهلوی مأمون در صدر مجلس نشست و سایر مردم بر حسب مراتبشان هر يك جای خود نشستند بهی بن اکثم مقابل روی حضرت نشست گفت فدایت شوم اذن میدهد که مسئله سؤال کنم فرمودند هر چه میخواهی سؤال کن
هرضکر چه میفرماید درباره محرمی که صیدی را بقتل برساند؟

حضرت فرمود در حل او را بقتل آورده یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عدا بقتل رسانیده یا خطا؟ حر بوده یا عید؟ صخیر بوده یا کبیر؟ ابتداء تصخیرش بوده یا اعاده کرده؟ آنصیدا طیور بوده یا از غیر طیور؟ از صخلا صید بوده یا از کبیراشان؟ مقرر بوده بر فلش یا تادم؟ در شب بوده یا در روز محرم بمهره بوده یا بهج

بهی بن اکثم مبهوت ماندوز بان شب بکنک افتاد؛ مأمون گفت الصدقة علی هذه النعمة والتوفیق فی الرای و رو کرد بحضرت جواد هرضکر خطبه بخوان و دخترش ام الفضل را عقد کرد برای آن حضرت بمهر جده اش فاطمه زهرا (س) که پانصد اشرفی بوده باشد بخواش مأمون جواب يك يك از این شقوق را فرمود آنوقت حضرت بهی بن اکثم فرمود منهم از تو مسئله سؤال کنم؟ هرضکر د بفرما اگر بدانم میگویم والا از خود شما یاد میگیرم

فرمود خبر بده مردیکه اول صبح نظر کند بزنی حراماً چون روز بلند شدهمان زن بر آن مرد حلال شد و وقت زوال آن زن بر آن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت مغرب حرام شد وقت هشاه آخر حلال شد نصف شب حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد که در یکشنبه روز یکزن بر يك مرد چهار وقت حرام بود و چهار وقت حلال بهی بن اکثم گفت و افه من نیدانم جواب او را حضرت فرمود این کنیز غیر بوده که اول صبح اجنبی نظرش باو حرام بود وقت ناهار او را آن اجنبی خرید نظرش باو حلال شد وقت زوال او را آزاد کرد نظرش باو حرام شد وقت عصر او را تزویج کرد نظرش باو حلال شد وقت مغرب او را اظهار کرد نظرش باو حرام شد وقت هشاه آخر کماره طهار داد نظرش باو حلال شد نصف شب او را طلاق داد نظرش باو حرام شد وقت طلوع فجر رجوع کرد نظرش باو حلال شد بعد مأمون رو کرد به حاضرین گفت آیا دو میان شما کسی هست

که بتواند چنین جوابی بدهد

همه گفتند لا والله ان امیر المؤمنین اعلمه الی آخر الروایة

دوم در اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل میکند > قال استاذنه قوم

من اهل النواحی فانن لهم فدخلوا فستلوه فی مجلس واحد من ثلاثین الفمستلة فاجاب وله عشرین >

در بهار بوجهی جواب داده از اشکال آنکه چگونه میشود در يك مجلس سی هزار مسئله سؤال کنند و جواب بفرمایند اول آنکه گفته شود کلام معمول است بر مبالغه دوم آنکه گفته شود بدین آنجماعت سؤالات کثیره بوده متفقه الجواب پس وقتی که جواب از یکی از آنها داد گویا جواب از همه داده شده سوم گویا بهترین اجوبه آنستکه اشاره شده باشد بکثرت آنچه استنباط میشود از کلمات موجزه آنحضرت از احکام الهیه یا آنکه مراد از مجلس واحد ممکن واحد باشد مثل منی و اگر چه در ایام متعدده بوده

سوم در بهار از عیون المعجزات روایت کرده چون حضرت رضاع از دنیا رفت سن حضرت

جواد ع هفت سال بود، در بغداد و سایر شهرها در میان شیمه سخن زیاد شد

در کوفه جمعی از بزرگان شیمه و قاتانان در خانه عبد الرحمن بن حجاج حاضر شدند و گریه میکردند از رحلت حضرت رضاع یونس بن عبد الرحمن گفت ، آیا تا وقتی که حضرت جواد ع بزرگ بشود حجت الهیه که خواهد بود و مسائل و احکام الله را از که باید سؤال نمود پس ریان بن صلت از جای خود حرکت کرد و گوی یونس را گرفت و سیلی بصورت یونس میزد و میگفت ، تو اظواهر ایسان میکنی و در باطن شك داری ؛ اگر این آقا زاده از جانب خداوند منصوبست طفل بکروزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود، اگر از جانب خداوند منصوب نباشد پس او یکی از ما خواهد بود - پس جماعت روی کردند یونس و او را سرزنش و توبیخ نمودند

در همانسال هشتاد نفر از قضاة و علماء امصار رفتند بدین طیبه که خدمت حضرت جواد برسند،

پس وارد شدند بدین طیبه ، عبدالله بن موسی الکافلم بر آنها وارد شد و نشست به صدر مجلس:

شخصی ندا کرد: اینست پسر یغبرس ؛ هر کس هر چه میخواهد سؤال کند

پس اصحاب سؤالاتی کردند، جوابهای ناپسندیده شنیدند ، شیعیان بسیار مضموم و مبهوم شدند و برخاستند که بروند ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم داخل شد و گفت ، اینست حضرت ابوجعفر الجواد ع ، برخیزید و استقبال نماید

پس حضرت جواد ع داخل شد در کمال اجلال ، همه مردم ساکت و صامت بودند

بعد آن مسائلی که از عویش عبدالله بن موسی سؤال کرده بودند از آنحضرت سؤال کردند

جوابهای شافی و کافی شنیدند

پس شیعیان خوشنود شدند و از برای آنحضرت دعا کردند، عرش کردند عوی بزرگوارت

چنین جواب داده فرمود، لاله الاله ، یا هم ، انه عظیم عند الله ان تحف خدا بین یدیه فیقول لك لم

تفتی عبادی بالتم و فی الامة من هو اعلم منك

چهارم در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت کرده گفت : در مدینه خدمت علی

بن جعفر ع شرف بودم و احادیثی که از برادش حضرت موسی بن جعفر ع شنیده بودم مینوشتم

ناگاه داخل شد بر او جناب ابو جعفر معتمد بن علی الرضاع در مسجد پیغمبر ص، پس چسبن کرد علی بن جعفر بدون رداء و دست آنحضرت را بوسید و تعظیم کرد، حضرت فرمود بشین ای هم جناب علی بن جعفر هرزکرد، یا سیدی، چگونه بشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید؟
بعد که علی بن جعفر برگشت بجلس خود اصحابش او را سرزنش کردند: گفتند تو عسوی پدرش هستی و با او چنین معامله میکنی؟ گفای: ساکت شوید و دست بهعاشنش گرفت گفت اذا کان الله عزوجل لم یؤهل هذه الشیبة و اهل هذا الصبی و وضعه جیب و وضعه انکر فضله نؤذباؤه ما تقولون بل اناله عبد

پنجم در بهار از کتاب بصائر الدرجات از علی بن خالد روایت کرده گفت: من در سامراء بودم خبر دادند که مردی از ناحیه شام در اینجا مقید و محبوس است و گفتند او مدعی نبوت شده است پس من خود را باو رسانیدم دیدم مردی است عالم و فہیم، گفتم، ای مرد قصه تو چه چیز است؟
گفت: من مردی هستم از نواحی شام در موضعی که معروفست به (راس العین) خدا را عبادت میکردم در بینی که مشغول عبادت بودم بزرگواری آمد فرمود برنیز با من یا ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم فرمود: اینجا را میدانی کجاست؟

گفتم، بلی مسجد کوفه است پس حضرت نماز خواند و منم نماز خواندم ناگاه خود را در مسجد مدینه دیدم آن بزرگوار نماز خواند، منم نماز خواندم و صلوات بر حضرت رسول ص فرستادم و از برای آنحضرت دعا کردم ناگاه خود را در مکه معظمه دیدم خدمت آنبزرگوار مناسک بعمل آوردم!

در این بین خود را در موضع عبادتم در شام دیدم و آن بزرگوار تشریف برد چون سال بعد شد باز همان بزرگوار تشریف آورد و مرا بہمان اماکن طیبہ برد و همان قسم عبادت کردم چون فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و قصد کرد که از من جدا بشود هرزکردم ترا قسم میدهم بحق خدائی که بتو این قدرت و توانائی را داده بمن خبر بنهید که شما کیستید

فرمود: من معتمد بن علی بن موسی ع هستم پس خبر منتشر شد تا رسید بسع محمد بن عبدالملک الزبای، پس فرستاد عقب من و مرا مقید ننوده روانه کرد بمراق و مرا همین قسم محبوس نمودند گفتم، قصه خود را بہ معتمد بن عبدالملک بگو بلکه تورا رها کنند
گفت: کیست که قصه مرا باو برساند؟

پس کافد و قلم و دواتی حاضر کردم و قصه خود را نوشت و فرستاد بجهت محمد بن عبدالملک الزبای در جواب نوشت، آن کسی که در یکشب ترا از شام بکوفه برد و از کوفه بدینہ و از مدینہ بسکہ و از مکہ بشام بگو کہ ترا از محبس خارج کند علی بن خالد گفت من بسیار مہموم و مضوم شدم و گفتم بآن مرد کہ ہزاء خود را نکہدار

بعد یک روز صبحی رفتم کہ از او خبر بگیرم، دیدم لشکریان و زندانانانان و جمیع زیادی تجسس از حال او میکنند گفتم چه شده گفتند، آن زندانی شامی دیشب مفقود شده نیدانیم برمین رفتہ با طبری او را بہوا بردہ

علی بن خالد زبیدی بود این اعجاز را کہ دید قائل بامامت حضرت جواد ع شد و اعتقادش صحیح شد

یحییٰ - محمد بن عبدالملک الزبای و وزیر متوکل بود و پدرش در بغداد روغن زیت میفرودخت

فصل هفتم

درو قایع مهمه که در زمان امامت حضرت جواد (ع) واقع شد

سابقاً گفتیم که حضرت رضا (ع) علی الاصح آخر ماه صفر سنه دویمت و سه از دنیا رحلت فرمود مسموماً

و در مشارق الانوار است (ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا (ع) حضرت جواد (ع) داخل شد بمسجد یغمبر (س) و يك بله رفت بالای منبر، قال: «انا محمد بن علی الرضا، انا الجواد، انا العالم بانساب الناس فی الاصلاب، انا اهل بسرازم کم و ظواهر کم و ما اتم سائرون الیه علم منحننا من قبل خلق الخلق و بعد فتاء السوات والارضین و لولا تظاهر اهل الباطل و دولة اهل الضلال و توب اهل الشک لقلت قولاً حجب منه الاولون و الاخرون ثم وضع یده الشریفة علی فیه و قال یا محمد است کماست آباتک من قبل»

در این سال زبیده (زوجه هرون) بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور العوائق از دنیا رفت - کذا فی در السلوک

در سنه دویمت و چهار در نیمه ماه صفر مأمون وارد بغداد شد بعد از آنکه در جرجان یکماه توقف نمود، در هر منزلی دو روز و سه روز می ماند و در این سال مأمون ولایت حرمین شریفین را با عبیدالله بن الحسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ایطاب ع قرارداد و در این سال ابوداود سلیمان بن داود الطیالی صاحب مسند ابی داود از دنیا رفت و در این سال هشام بن محمد السائب الکلبی النساب از دنیا رفت

در سنه دویمت و پنج مأمون امارت از بغداد رانا اقصی بلاد مشرق به طاهر بن الحسین (ذوالبیتین) قرار داد

در سنه دویمت و هفت در شبه بیست و پنجم جمادی الثانیه طاهر بن الحسین ذوالبیتین در مرو از دنیا رفت در سن چهل و هفت سالگی در تاریخ این خلکان است که طاهر اعور بود (یکچشم داشت) چنانچه شاهر میگوید

یا ذا البیتین و عین واحده تقصان هین و بین زانده

و او قاتل محمد امین (برادر مأمون) بود ایضاً در این سال یحیی بن زیاد اللفب بالفراء از دنیا رفت و او معلم اطفال مأمون بود ایضاً در این سال واقدی از دنیا رفت - کذا فی در السلوک

در سنه دویمت و هشت موسی بن محمد امین از دنیا رفت - و نیز فضل بن ربیع و وزیر هرون الرشید در ذبغده آن سال از دنیا رفت و در این سال سیده فقیهه بنت حسین بن زبیدن علی بن الحسین (ع) از دنیا رحلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره در نزد قبر آسیه بنت مراحم (زوجه فرعون)

در سنه دویمت و ده تزویج نمود مأمون دختر حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل ذوالریاستین) را که جهیزه اش چند هزار اشرفی بود

در سنه دویست و یازده مأمون امر کرد که منادی او ندا کند ، برمت الله من ذکر معاویه
بجبر او قدمه علی احد من اصحاب رسول الله و ان افضل العلق بعد رسول الله س علی بن ایطالب ع
در سنه دویست و شانزده مأمون از بغداد رفت بیلابد رومودر نیمه ذیحجه آن سال از دمشق
رفت به مصر

در سنه دویست و هیجده در هیجدهم ماه رجب مأمون در یزیدنون از ارس روم از
دنیا رفت و جسدش را نقل کردند بطرطوس و آنجا دفن کردند، بعضی را اعتقاد آنست که مأمون شیعه
بوده و اسم او عبدالله و کنیه اش ابوالعباس بود

و در شهبان همین سال برادر مأمون الممتصم بالله ابواسحق محمد بن هرون الرشید به
خلافت نشست و ممتصم با عباس بن مأمون دز اول ماه رمضان آمدند بجانب بغداد از طرطوس
در سنه دویست و نوزده محمد بن قاسم بن عمر بن الحسین بن علی بن ایطالب ع
در طالقان خراسان ظهور نمود و مردم را دعوت میکرد به بستندیده شده از آل محمد س که حضرت
جواد الامه ع باشد

آخر الامر او را گرفتند و فرستادند نزد عبدالله بن طاهر (والی خراسان) او هم آن بزرگوار
را فرستاد نزد ممتصم عباسی: آن ملعون او را نزد سرور خادم حبس نمود، و در لیله عید فطر که
مردم مشغول عید بودند از حبس گریخت

صبح دیدند میان محبس نیست ، ممتصم گفت: هر کس خبر او را بدهد صد هزار دینار باو عطا
میشود هر قدر تخصی کردند خبری از او نیافتند

و در این سنه ممتصم احمد حنبل (امام الحنابله) را حاضر نمود و به بهانه ابتغدر تازیانه
بوی زد که بدنش پوست انداخت و او را مقیداً حبس نمود

در سنه دویست و بیست ممتصم از بغداد بیرون شد بجبهت بنانهادن شهر سامراء
در سنه دویست و بیست و دو در کشف القمه است که ممتصم عباسی حضرت جواد را از مدینه
طلبید بیفداد دو شب مانده به آخر ماه محرم

و در آخر ذیقعدنه همانسال حضرت جواد علیه السلام در بغداد از دنیا رحلت
فرمود علی الامح

فصل هشتم

در ذکر امامزادگان و علماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز

و تهران و توابع این سه بلد

مخفی نفاذ که ذکر این فضل در این باب مناسبتی ندارد لکن بلاحظه روایتی که در
کتاب اریحه ایام میرداماد از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که فرمود « من لم یقدران یزورنا
فلیر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدران یصلنا فلیصل حوائج اخوانه یکتب
له ثواب صلنا »

حقیر مقید شدم که در هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از

آنها شده باشد در این فصل شش امر است

امر اول در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان

اول قبر شریف جناب احمد بن علی بن محمد باقر ع که واقعت در جاده محله خواجو چنانچه در روضات از ریاض العلماء نقل فرموده وقبر والد ماجدشان جناب علی بن محمد الباقر ع در گاشانست المعروف بامامزاده مشهد

دوم - قبر شریف سید ابوالحسن اللقب بزین العابدین علی بن نظام الدین احمد بن شمس الدین عیسی اللقب بالرومی ابن جمال الدین معد بن علی الریضی ابن جعفر بن محمد الصادق ع و جد سادات امامیه است که مروند در اصفهان و از برای مرقد مطهرش قبه عالی و صحن وسیعی است واقع در قبرستان چلان

در روضات این دو قبر شریف را از قبور معلومه الانتساب میشارد

سوم - قبر شریف جناب امامزاده اسمعیل الشهیر بالدیباج و او واقعت در محله باغ هابون اصفهان و اعتبار صحیح هم شهادت میدهد بمصدق این نسبت چون سلاطین در تشییع و تحیر قبه مبارکه ایشان خرج های زیادی کرده اند و بید است که تا حقیقت امر نزد علماء زمان خودشان ثابت نشده باشد چنین مخارج زیادی را متحمل بشوند و اساعیل دیباج گویا اسمعیل بن ابراهیم النسر بن حسن النسی باشد پدر جناب ابراهیم طباطبا

چهارم - قبر شریف جناب امامزاده هرون بن علی

در حاشیه روضاتست که در او اهل سنم مطلع شدم بکنای از کتب انساب که خالی از اعتبار نبود و در او تصریح کرده بود که هرون بن علی قبرش در میدان کهنه اصفهانست و از اولاد حضرت امام علی التی الهادی ع است

مخفی نماند که اولاد بلاواسطه حضرت هادی چنانچه در ارشاد شیخ مفید است چهار پسر است که حضرت مسکری ع باشد و جناب حسین و جناب محمد و جعفر کذاب پس شاید ایشان اولاد بواسطه حضرت هادی باشند

پنجم - قبر شریف جناب امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر ع که واقع است در یکی از بلوک اصفهان و او الان مشهور است بامامزاده نرمی کداتی حاشیه الروضات

امر دوم در بزرگان از علمائیکه مدفونند در اصفهان

اول البحر المحیط مولانا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی ولادتشان سه هزار و سی و هفت بود مطابق با عدد (جامع کتاب بحار الانوار) و رحلتشان بیست و هفتم ماه رمضان سه هزار و صد و سه بود و بهتر تاریخی که جهت غوثشان گفته اند این بیت است

ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اهلم شد

در این بیت هم روز وفات را میسراند وهم ماه وفات را وهم سال وفات را شانش زیاده از آن است که ذکر شود و او مروج دین شیعه بود

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شده که گفت اگر بنامند دین شیعه را بدن مجلسی هر آینه در محل خواهد بود زیرا که رونق آن از او شده و محبت جزایری فرمود کسانی که تلفه نمودند خدمت ایشان زیاده از هزار نفر بودند عدد ایات مصنفات ایشان زیاده بر دو کسر و صد و سه هزار

یست است چون مست شود بر ایام عرش که هفتاد و سه سال بوده نصیب هر روزی زیاده از پنجاه و سه یست قبر شریفش در جامع حقیق در بقعه والد ماجدش هست و در جوار او مدفونند جمعی از علماء مانند عالم ربانی ملامحمد صالح مازندرانی و جناب آقاهادی بن ملا محمد صالح و ملامهدی فرمدی و میرزا محمد الماسی و ملامحمد علی استرآبادی رضوان الله علیهم اجمعین

در روایات قصه غریبی از بعضی از فقهاء نجف اشرف نقل کرده گفت در بعضی از اجازات سید نعمت الله جزائری دیدم که در اطراف بلاد گردش کردم بجهت تحصیل مراتب علم و کمال بعد شنیدم که علامه مجلسی در شهر اصفهان طلوع کرده رفته باصفهان بجهت اقتباس از انوار علییه شان بعد التشراف و استفاده از برکات انفاس مقدسه ایشان خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکنفر از اهل بیتشان شدم و در این مدت آثار عظمت و جلال و تزیین با ثواب زینت در ایشان خیلی مشاهده کردم این تمایل مرحوم بدینا و اعتنا کردنشان بر خراف دنیوی خیلی سینه مرا تنگ کرد و در سینه ام ایراداتی با ایشان داشتم و قدری در مقام تعرض بر آمدم خود را قاصر دیدم که بتوانم با ایشان مجادله و مباحثه بنمایم عرض کردم یا مولانا شما غواص بحار علم و من بمنزله ذره هستم در جنب شما و اگر سزاوار نینداید که من در این موضوع با شما معاجزه بنمایم با شما معاهده میکنم که هر کدام قبل از دیگری از دنیا برویم بخواه دیگری بیاییم تا منکشف شود که حق با من است یا با شما

بعد از چند روز مجلسی مریض شد و از دنیا رحلت فرمود مسلمین مصیبت زده شدند و مساجد و بازارها بسته شد تا هفت روز تمام طبقات مردم مشغول عزاداری شدند منم مشغول شدم و فراموش کردم از معاهده که بین من و مجلسی واقع شده بود بعد از یک هفته من رفته سر قبر ایشان و قدری گریه کردم و قرآن خواندم و دعا کردم دوباره ایشان تا آنکه مرا همانجا خواب برد در عالم خواب دیدم گویا ایشان از میان قبر بیرون شدند با لباسهای جویله و هیبت حسنه

پس من متذکر شدم که ایشان فوت کرده اند چستن کردم و دو انگشت ابهام دستشان را گرفتم عرض کردم یا سیدی وعده که بمن داده بودی وقتش رسید خبر بده که چگونه مرگ شما را دریافت و وقت مردن و بعد از مرگ چه دیدید و حق در امر مأمود با من است یا با شما؟

فرمود: یا ولدی چون من مریض شدم مرض من آنآقا تا شدت میکرد تا آنکه مرض بعضی رسید که بشر عاجز از تحملش بود پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی عرض کردم خدایوندنا خودت در قرآن مجید فرموده ای « لا یکلف الله نفساً الا وسمها» و میدانی که وجع باندازه رسیده که طاقت تحمل ندارم « ففرج عنی برحمتک فرجاً عاجلاً قریباً و من علی بالنجاة من هذه الملة و الخلاص من هذه الشدة»

در بینی که من با خدا اینقسم تضرع میکردم دیدم شخص جلیلی آمد بیالین من و نشست نزد پاهای من و از احوال من سؤال کرد پس شکوه های خود را که به پروردگار عرض می کردم با ایشان گفتم بعد آن شخص کف دستش را گذارد بانگشتان باهام گفت دودش آرام گرفت گفتم بلی همانجائی که شما دست گذاردید دیگر درد نینکند و آن شخص دستش را بالاتر میکشید و از حال من سؤال می کرد منم جواب میدادم که راحت شدم تا آنکه دستش بسینه من رسید گویا الم و درد بالمره از من برطرف شد و دیدم جسد من افتاده روی زمین و منم در گوشه خانه ایستادم حیران نظر میکردم بچسدم دیدم اهل و هیال و اقارب و همسایگان من اطراف جسد من گریه میکنند و میچه میزنند و من بانها میگفتم وای بر شما من بچنان بلیه بزرگی بودم والان بعد الله

آن بلبه از من رفع شده شما چرا گریه میکنید از من ابداً نمی شنیدند توصیحت مرا گوش نیکردند تا آنکه جمیع زیادی آمدند و عساری آوردند و نشی مرا میان عساری گذاردند و بردند به مغسل و منم جلو جنازه میرفتند بعد از فراق از غسل بیچاره ناز خواندند و جنازه را آوردند بکنار قبر و من متعیر بودم که آیا باجسد چه میفروهند بکنند و مشغول حفر قبر بودند و من باخود خیال میکردم که اگر جسد را داخل میان قبر بکنند من از جسد مفارقت میکنم و میان قبر نخواهم رفت چون جسد را داخل میان قبر کردند من از شدت انسی که با جسد داشتم نتوانستم از او مفارقت کنم بی اختیار داخل قبر شدم و روی قبر را پوشانیدند

ناگاه منادی ندا کرد ای بنده من یا محمد باقر چه چیز مهیا کرده از برای امروز من آنچه اعمال حسنه و اعمال صالحه داشتم شماره کردم از من قبول نشد

باز همان ندا را شنیدم و من مضطرب و متعیر شدم و دیدم مفر و مغزی ندارم که توجه نمایم باو درینی که من در این دهشت عظمی بودم یادم آمد که بگروم من سواره از بازار بزرگ اصفهان میگذشتم دیدم مردم در اطراف یکنفر از مؤمنین جمع شده اند و او را متهم نموده اند بفساد عقیده و او را میزدند و دشنام میدادند و نعل گکش بر سر و صورتش میزدند و مطالبه طلبشان را می کردند و من میشاختم او را که از صلحاء و مؤمنین است و طلب مهلت از طلبکارهای خود میکرد و آنها مهلت نمیدادند قلب من بحال آن مؤمن سوخت و گفتم تا بکی باید از این خلق تقیه کردو از خداوند جلیل ترسم و بنده ضعیف را اهانت نکنم پس من توقف کردم و فریاد زدم وای بر شما بیایید با من که هر قدر از این مؤمن طلبکار هستی بشما بدهم و آن مرد مؤمن را بردم میان منزل و خیلی او را عزت و احترام نمودم و تمام قروضش را ادا کردم همین عمل خود را بیروردگار میان قبر عرض کردم از من قبول فرمود و مرا آمرزید و امر فرمود که در رحمت بروی من بازنودند بجانب بهشت و قیوم را وسعت دادند و من منتهم هستم از جانب پروردگارم بانواع نیت و مانوس هستم بزیارت مؤمنین که بدین من می آید و منتفع میشوم بدعوات صالحین و صدقات و قراآت مؤمنین و من آنها را می بینم و آنها مرا نمی بینند

پس فرمود ای سید شریف اگر من عزت و عظمت در دنیا نپداشتم و این نعمتایگی تو دیدی از برای من نمی بود چگونه می توانستم این مرد مؤمن را یاری کنم او را از چنگ این خلق رها کنم سید فرمود من از خواب بیدار شدم و دانستم که آنچه مجلسی در حیات خود از مال دنیا جمع کرده عین مصلحت دین و منفعت اسلام و مسلمین بوده

مخفی نعلاد که جناب سید نعمت الله الجزائری الموسوی صاحب تعانیف کثیره است

در مستدرک از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین قدس الله روحه گاوی داشت که روزها میرفت بچرا کردن روزی شیری آمد و شکم آن گاوارا پاره کرد و همانجا ایستاد و از گوشت او ابدان خورد خبر بچهداماداند ایشان همان ریسمانی که گاو را می بست همراه برد با جمعی از مردم و ریسمان را ابداعت بگردن آن شیروار را کشید برد بشزل خود و مردم حیران به او نظر میکردند او را در منزل خود بستو گفت باید آن شیر عوض گاو زمین را بپشت من شخم کند هسایهها گفتند این نمی شویم ما از او میترسیم التماس بگوهند سید شمس الدین آن شیر را رها کرد ولادت سید نعمت الله در سنه هزار و پنجاه بود و در حلت آن مرحوم در قریه جامندر که از قراء خرم آباد است بوده در شب جمعه بیستوسوم ماه شوال سنه هزار و صدودوازدهم ظاهر آمدنشان هم

در آنجا میباید دوم جناب آخوند ملا محمد قلی بن مقصود علی اصفهانی والد علامه مجلسی ایشان از بزرگان علماء و صاحب شرح من لا یحضره الفقیه بالفارسیة و المریبه بوده واسم شرح عربی شان روضة التتین است ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملاعباد الله شوشتری و شیخ بهائی بودند حاجی فوری در فیض قدسی از شرح فیه نقل کرده که فرمود من در اوائل بلوغم خیلی سعی میکردم در طلب مرضات الله و آرام نداشتم مگر بذكر الهی تا آنکه در بین نوم و یقظه دیدم که حضرت صاحب الزمان ایستاده بود در مسجد جامع قدیم اصفهان من سلام کردم و خواستم پای آن حضرت را بوسم نگذازدند و مرا گرفتند پس من دست آن بزرگوار را بوسیدم و بعضی از مسائلی که بر من مشکل شده بود از آن حضرت سؤال کردم

هنها آنکه سؤال کردم من و سواس دارم در نمازهایم و میگویم نمازهای من آن قسم که خواسته اند نیست و من مشغول هستم بنماز قضا خواندن لهذا موفق بنماز شب نمیشوم از شیخ بهائی سؤال کردم فرمود نماز ظهر و عصر و مغرب را بقصد نماز شب بخوان و من هم چنین میکنم آیا نماز شب بخوانه یا نه

فرمود بخوان و اینقسم که تا بحال میکردی بفتوای شیخ بهائی منبند چنین مکن و سؤالات دیگر هم کردم و جواب شنیدم بعد عرض کردم یا مولای من مسلن نمیشود که خدمتتان برسم پس بین کتابی مرحمت کنید که باو عمل کنم فرمود من کتابی بجهت تو داده ام بولی التاجی برونزد اوو کتاب را از او بگیر

من در عالم خواب رفته نزد محمد التاج چون مرا دید گفت صاحب الزمان ترا فرستاده من عرض کردم بلی پس کتابی از جیبش بیرون کرد و داد بدست من چنین فهمیدم که این کتاب دهامت او را بوسیدم و بالای چشم خود گذاردم و خواستم بر گردم خدمت حضرت حجة م که از خواب بیدار شدم دیدم آن کتاب در دست من نیست شروع کردم بتضرع و گریه کردن بجهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر من مشغول شدم بفریضه صبح و تعقیبات آن بعد رفته خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کامله را مقابله میکنم و من مشغول گریه و تضرع بودم و نمیفهمیدم که چه میخوانند بعد از فراغ رفته نزد شیخ محمود خواب را نقل کردم گفت بشارت باد ترا بعلوم الهیه و معارف یقینه قلبم آرام نشد گریه کنان از خدمت ایشان بیرون شدم گفتم خوبست از همان راهی که دیشب در عالم خواب رفته ام از همان راه بروم شاید بمقصود برسم پس از همان راه رفته دیدم مرد صالحی که اسم او حسن آقا بود و لقبش تاجا بود بن رسید من باو سلام کردم فرمود غلانی بعضی از کتب و فیه نزد من هست و طلاب که از من میگیرند عمل بشرائطش نمیکند و تو عمل میکنی بیا و بین آنچه را طالب هستی بردار و ببر من با ایشان رفته بکتابخانه شان اول کتابی که بن داد همان صحیفه کامله بود که در خواب دیده بودم من مشغول گریه و زاری شدم و از خدمت او بیرون شدم و رفته با نسخه شیخ محمد التاج مقابله کردم

العاصم ولادت ایشان سه هزار و سه بود و رحلت ایشان سه هزار و هفتاد بود و در تاریخ فوئش این مصراع را گفته اند (افسر شرع اوفتاد و یسر و با گشت فضل)

(مقلوب همین تاریخ وفات مرحوم شیخ بهائی است (افسر فضل اوفتاد و یسر و پاگشت شرع)

قرمبارکش در مقدم قبر اوله اوجنشدش علامه مجلسی است
سوم المولی محمد صالح بن مولی احمد السروی الطبرسی شاح اصول کفنی و روضه

کافی و اما فروع کافی را شرح نکرد با احتمال آنکه میادا دارای رتبه اجتهاد نباشد ایشان در اول بسیار فقیر بود و از شدت کهنگی لباس بجلس درس نمی نشست و در خارج مدرس بگوشه می نشست و صدا رامیشنید مردم مجلس درس گمان میکردند که این شخص برای تکدی حاضر میشود تا آنکه مراتب فضل و علمش بر همه واضح شد

در مستدرکمت که از شدت فقر مدت زیادی بچراغ بیت الخلا مطالعه میکرد و میفرمود « اناحیة علی الطلاب من جالب رب الارباب لانه لم یکن فی الفقر احد اقرب منی و قد مضی علی برهة لم اقدر علی ضوء غیر ضوء السراج »

ایشان بسیار قلیل الحافظه بودند فرمود وقتیکه از منزل بیرون میشدم منزل خود را گم می کردم و اسامی اولادم را فراموش میکردم و دو سن سی سالگی مشغول بغواندن حروف تهجی شدم و خداوند مرا باین مرتبه از علم و معرفت رسانید

در قصص العلماء است که ایشان بیک وقتی رفتند بمنبر که موعظه کنند بالای منبر گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس و فراموش کرد بعدش را مدتی ساکت نشست بالای منبر فرزند ارجمندش آقاهادی در پای منبر نشسته بود پدرش عرض کرد اگر و القرآن الحکیم را فراموش کرده اید باین آمدن از منبر را که فراموش نکرده اید از منبر فرود آئید تا من بروم بمنبر و موعظه کنم پس نباید طلاب بواسطه فقر و ناداری یا بواسطه قلت حافظه مایوس شوند و ترک تحصیل بشایند و حکایت زوجه مکرمه شان آمده بیگم بنت مجلسی اول در خانه باب دوم ذکر شد

رحلت ایشان در سه هزار و هشتاد و یک بود در اصفهان و قبرشان در مقبره علامه مجلسی است و مرتبه طویله بر لوح قبرش نوشته شده و در تاریخ فوتش این مصراع نوشته شد (صالحین معد شده فوت)

چهارم المولی محمد بن حسن بن محمد الاصفهانی الملقب بالفاضل الهندی صاحب کتاب کشف اللثام فی شرح کتاب قواعد الاحکام و غیر آن ولادتشان سه هزار و شصت و دو بود و نشو و نبایش در صفر سن بیاد هند بود و رحلتشان در اصفهان بود بیست و پنجم ماه رمضان سه هزار و صد و سی و هفت و مرقد شریفش در شرقی بقعه تخت فولاد است کنار راه قافه رو که میرود بشیراز و قبر این مرحوم قبه و عمارتی ندارد چون در زمان رحلتش آتش فتنه افشان در اصفهان مشتعل بود که سرسلسله آن سلطان محمود بود و شهر را محاصره کردند آخر الامر اهل بلد مستاصل شدند لذا درهای شهر را باز نمودند امیرشان سلطان محمود باتمام اتباع و جنودش داخل شهر شدند و سلطان محمود بسرب سرسلطنت نشست در حدود سه هزار و صد و سی و شش و حکم کرد که شاه سلطان حسین صفوی را حبس نمودند با برادرها و فرزندان در اواخر جمادی الاولی سه هزار و صد و سی و هفت و جمعی از بزرگان دولت را امر کرد بقتل رسانیدن در بیست و پنجم ماه رمضان سه مژگور سوم وفات فاضل هندی تا آن که سلطان محمود را شبه جنونی عارض شد او را حبس نمودند و در میان مجلس بدرک و اصل شد

بعد اشرف سلطان ملمون بجای محمود بسطنت نشست و آن ملمون قریب به بانصد حسام و مسجد و مدرسه را خراب کرد آخر الامر از جانب خاندکار روم چند کثیری آمد بجهت قاتله با اشرف و آن ملمون هم امر کرد که سلطان حسین ارا در میان حبس بقتل رسانند و بدن شریفش را ببعون

فصل و کفن انداختند و اهل و عیالش را اسیر کردند و اموالش را هارت نمودند و خودش هم فرار کرد بعد از مدتی منش سلطان حسین را بردند بقم دفن کردند

ابتواقمه در بیست و دوم محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو بود **الحاصل** مرحوم فاضل هندی در سن بدرجه اجتهاد رسید و خود فاضل هندی در کشف اللثام فرموده که فارغ شده از مقبول و منقول و حال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم و فرمود که فخرالمحققین قبل از ده سال کتب مقبول و منقول را نزد پدرش علامه حلی خواند و از فضل خداوند بید نیست که من سیزده ساله فارغ التحصیل شده باشم و شروع کردم بتألیف و تصنیف و حال آنکه یانزده سالگی نرسیده بودم

در مستدرکست که صاحب جواهر در جواهر مسئله نمی نوشت که کشف اللثام در نزد حاضر نباشد و فرموده که اگر فاضل هندی در حجم نمی بود گمان نمی کردم که قه بجم رفته باشد و والدش تاج الدین حسن که تاج ارباب همام بود در سنه هزار و پنجاه و هشت از دنیا رحلت فرمود **پنجم - مولانا محمد بن عبدالفتاح التنکابنی** المازندرانی الشهر براب صاحب کتاب سفینه النجاة فی اصول الدین و غیر آن و از تلامذه محمد باقر سبزواری بودند و وفاتشان سنه هزار و صد و بیست و چهار بود

وایشان حکایت عجیبی دارند

در روضالمت که مولانا محمد بکوئی حرکت فرمودند بجهت زیارت امه عراق (س) دید کسی جلو راحله پیاده میرود هر وقتیکه در بین راه طی منزل می کند، و هر وقت کسی که بنزل میرسد پیاده میشود آن شخص از نظرشان غایب میشود جناب آخوند تسبیح زیادی کرد از اهل قافله از حال آن مرد سؤال کرد گفتند هر وقت به منزل میرسیم می آید و از ما طعامی میگیرد و بدینگر او را نمی بینیم تا وقت حرکت کردن پس چون وقت رحیل رسید جناب مولانا محمد دید آن شخص حاضر شد در طی طریق باو نظر کرد دید بهوا راه می رود پاهایش را بر زمین نیکگدارد جناب مولانا محمد را اوامه برداشت، آن شخص را نزدیک طلبید از حقیقت امرش سؤال کرد

گفت من مردی هستم از اجنه و یک کربت عظیمی گرفتار شدم و با خداوند عهد کردم که اگر از این کربت نجات بیابم پیاده در رکاب یکنفر از طعامی شیعه بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف بشوم و بشنم که شما بزیارت مشرف میشوید من غیبست شرمدم و در رکاب شما میروم بر پارت جناب مولانا سؤال کرد تو که از اجنه هستی چرا از مردم طعام میگیری در وقت ورود بنزل گفت من طعام میگیرم و بخورای قافله بدل میکنم فرمود طعام شما طایفه اجنه چه چیز است گفت هر جا صورت ملیهی و جسد صبیعی را به بینیم از بنی آدم او را بسینه خود میچسبانیم و بوسی کشیم و بهسان قوت میگیریم چنانچه آدمیان از طعام خوردن قوت میگیرند پس هر گاه ببینید يك نفر از بنی آدم اختلالی در دماغ و عقلان یافت شد از اثر همین خواهد شد و علاجش آنست که قدری از آب سداب بگیرند و بهتر آنستکه او را با پیله سرکه مخلوط کنند و قطره از دو سوراخ دماغ او بریزند آن جنی که او را مس کرده کشته میشود و آن شخص هم خوب میشود باقی خداوند چند منزل بعد وارد شدیم بر مردیکه بنا خیلی اکرام و احسان نمود پس آن شخص جنی نزه من آمد

گفت صاحبخانه بگو همان خروس سفیدی که درخانه دارد بجهت شما ذبح کند بصاحبخانه گفتم او هم ذبح کرد

ساعتی نگذشت که صدای گریه و شیون از خانه آنرد بلند شد صاحبخانه آمد نزدمامکروب و معزون و گفت چون ما خروس را ذبح کردیم برای یکنفر از بنات ما شبه جنونی عارض شده و آن دخترک منشی علیها بروی زمین افتاده و ما الان متحیریم در امر ایندختر و در معالجه مرضش فرمود من صاحبخانه گفتم مترس و تمجیل مکن دوی دختر مصروع تو نزد منست پس گفتم قدری سداب حاضر کنید با قدری سرکه و مزوج بهم نمود و چند قطره از آن دلایکی از دو سوراخ دماغ ریختم هانسانعت آنختر خوب شو از جای خود حرکت نمود شنیدم که کسی ناله میکند و میگوید «آه خود یك كله باعث قتل خود شدم»

فرمود بعد ما آنشخص جنی را ندیدیم که جلو راحله برود فهمیدیم که آن جنی بواسطه استعمال آب سداب کشته شده وفات مولانا محمد در روز غدیر مبارک سنه هزار و صدویست و چهار بود و قبر شریفش در اصفهان در آخر خیابان محله خراجو متصل بقبره نغته فولاد است و قبّه عالیّه و بنای دریمی دارد

نظیر این حکایت در روایات نقل کرده از سید صفی الدین از عالم فاضل برهان الدین موصلی گفت ما از مصر عازم شدیم بجهت حج بیت الله الحرام در یکی از منازل اژدهای دیدیم مردم حرکت کردند که او را بقتل برسانند پس پسر هم من او را بقتل رسانید ناگاه دیدیم که پسر عمداً ربودند و بردند هر قدر اهل قافله سعی کردند با اسبها سوار شدند خواستند او را بر گردانند مسکن نشد چون عصر آن دوز شد دیدم پسر هم آمد باسکینه و وقار سؤال کردیم ترا کجا بردند تو چه گشت

گفت و قتیکه من آن اژدها را کتتم مرا ربودند و بردند در میان طایفه از اجنه که بعضی می گفتند اینرد پدر ما را کشته بعضی میگفتند برادر ما را کشته بعضی میگفتند پسر هم را کشته هجوم آوردند بر سر من ناگاه ربهشان گفت بگو «بالله و بالشریعة المصده» من گفتم پس اشاره کرد بآنها که اینرد را ببرید بشرع مقدس پس مرا بردند نزد شیخ کبیری که بدگه نشسته بود - چون رفته مقابل آن شیخ گفت دستاز او بردارید ادعای خود را بکنید

اولادش گفتند این شخص پدر ما را کشته گفتم حاشه ما زائرین بیت الله الحرام هستیم باین منزل که رسیدیم اژدهای ظاهر شد و من او را بقتل رسانیدم چون قاضی اجنه شنید گفت او را وا بگذارید چون شنیدم در بطن نخله از پیغمبر ص که فرمود «من نریا بئیر زیه قتل فلاذیه و لا فودله و فی روایة آخری من خرج من زیه فتمه هدر

ششم استاد الكل فی الكل عند الكل آقا حسین بن محمد الغوانساری صاحب مشارق الشوس فی شرح الدروس و غیر آن و ایشان از تلامذه مجلسی اول و میر ابو القاسم قندرسکی بودند

دور و ضالست که مرحوم آقا حسین فرمود زمستانی بر من در میان مدرسه اصفهان گذشت که بسیار سرد بود ابدأ قادر نبودم برای خود آتش روشن کنم و یک لعاف کهنه داشتم که بغودی پیچیده بود و در میان حجره قدم میزد که شاید فی الجمله بدنم گرم شود

بعد از برکت علم کارش بجای رسید که یکروز وارد شد بشاه سلیمان صفوی دید جبه نفیس بسیار عالی پوشیده که اطرافش را جواهرات دوخته بود و منشا راجشه روزگار ندیده بود

جناب آقای خوانساری دستترا در زیر آنجامه کرد و تسجید از آنجامه فرمود جد که آقا تشریف برد سلطان آن جامه را میان ساروقی بست و روانه نمود بجهت آقا حسین خوانساری در کمال عنر خواهی نمودن و گفت این لباس لیاقت جناب شماراندارد لکن امیدوار هستم که او را رد نمزاید مرحوم محقق سبزواری شوهر هشیره آقای خوانساری بود و آقای خوانساری شوهر هشیره محقق سبزواری بود اهل خوانسار خرس را (صاحب) میگویند یکروز با صاحب ذخیره ازمیان بازار اصفهان میگذشتند دیدند مینه خرسی را انداخته اند بالای الاغی و میبیرند که در خارج شهر بیندازند صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شهاست آقا فوراً فرمود الصدقة الفی لم یزل حل امواتنا علی ائناق احبابکم؟ اشاره کرد بآنکه خراسانیها را بهمار نسبت میدهند یکروز کسی از آقا پرسید آیا راست است که اهل خوانسار بخرس صاحب میگویند، فرمود بلی ابصاحب، رحلت ایشان در اصفهان بود در آخر سنه هزار و صد و هشت در تخته فولاد دفن شد در پشت سر نهرزاینده رود نزدیک بابا رکن الدین عارف و قبرش قبّه و بارگاهی دارد و سنک قبرش یشم بر قبّتی بود بعد که افغانه آمدند ب اصفهان آن سنک را شکستند بعد دو سنک مرمر بروی قبر ایشان و قبر پسرشان آقا جمال فرس کردند و از کرامات مرقد ایشان آنست که زائرین مرقمشان از زائرین تمام مرقد آن مکان زیاد تر است در مساجد تاریخش گفته شد « ادخلی جنتی » پسر ایشان جناب آقا جمال الدین ابن المحقق آقا حسین الغوانساری صاحب حاشیه شرح لسه و غیر آنست و در مطایبات کتب « کلثوم نه » را گفته اند رحلتشان در اصفهان بود در بیست و هشتم ماه رمضان سنه

هزار و صد و بیست و پنج و در مزار تخته فولاد دفن شد نزد قبر والدشان آقا حسین خوانساری

هفتم المولی الزکی الشیخ محمد تقی بن الشیخ عبدالرحیم الطهرانی الرازی
 واصلتان مسقط الرأس والدشان قریه ایوان کیف بود که سه منزلی طهرانت صاحب حاشیه بر معالم و ایشان در عنوان جوانی مشرف شد بزیارت عتبات عالیات ومدتی خدمت شیخ قبه شیخ جعفر بن خضر النجفی صاحب کشف النطاء تلمذ کرد مرحوم شیخ صبیبه مکرمه خود را تزویج کرد بشیخ محمد تقی و از آن مغدوره خداوند پسر برارنده بر مرحوم شیخ عطا فرمود مسی بجناب حاجی شیخ محمد باقر و والد ما جد جناب شیخ محمد تقی آقا نجفی و جناب حاجی شیخ محمد باقر تزویج فرمود دختر خاله خود را صبیبه مرحوم حجة الاسلام سید صدر الدین الموسوی العاملی که پدر مرحوم آیه آله آقا سید اسمعیل صدر باشد شیخ محمد تقی در نیه ماه شوال المکرم سنه هزار و دو بیست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود در مقبره تخت فولاد اصفهان دفن شد ایشان برادر قبه صالحی داشتند شیخ محمد حسین صاحب کتاب فضول و رحلت ایشان در کربلائی معلی بوقت دوازدهم سنه هزار و دو بیست و شصت و یک و در درب صحن مقدس حضرت سیدالشهداء ع دفن شد پسر ایشان جناب حاجی شیخ محمد باقر در نجف اشرف از دنیا رفت در سال هزار و سیصد و یک و خیدایشان جناب آقا شیخ محمد تقی آقا نجفی روز سیزدهم ماه شعبان در اصفهان سنه هزار و سیصد و سی و دو از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در اصفهان معروفست و در آنسال جمعی از بزرگان علماء رحلت فرمودند

منجمله دو طهران مرحوم محقق آقا میرزا سید حسین قتی

منجمله در قم مرحوم حاجی ملاغلامرضای معشی کتابوسائل و مرحوم حاجی سید اسحاق

هشتم- مولانا حجة الاسلام الحاج سید محمد باقر بن سید محمد تقی الموسوی الشنقی

الجلانی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار و غیر ایندو و تلمذ ایشان نزد سید بحر العلوم

میرزای قمی و آقا سید هلی صاحب ریاض بود و اشتیاق ایشان و مرجعیت عامه مسلمین شان معلوم است
یکروز متصلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود نشسته بود دید فیلی را بار کرده
می آوردند بگماش فیل را برای او می برند نگاه کرد دید او را از میان آردو گذرانیدند و بیجا شهر
بردند سلطان استعمار کرد که فیل از کیت و بارش چه چیز است

بفرش رسانیدند که این فیل از مسلمانان هندوستان است و بارش تنخواهی است که از تجار
هند از بابت وجوهات بجهت سید فرستاده اند چون فیل را نزد سید بردند سید بار آنرا قبض فرمود
و خود فیل را بجهت سلطان فرستاد و گویا دولت و ثروت سید را در میان علماء اسلام هیچکس نداشت
حتی سید مرتضی علم الهدی

منجمله وقتی که میخواست بسکه مشرف شود کتابخانه سید را قیمت کردند پنجاه هزار
تومان بود و در وقتی که معتمد شاهرقت باصفهان سید بر استری سوار شد بعزم دیدن سلطان و در
پیش روی او سید علینقی عرب بنا بر عادتی که داشت مشغول شد بغواندن قرآن بلهن حجاز چون
بنزدیک اردوی سلطان رسید این آیه را سید علینقی تلاوت کرد « قل اللهم مالك الملك تؤتی
الملك من تشاء الخ » معتمد شاه گفت بیقین عزت بدست خداست که این مرد را! اینقدر عزت داده

چون رسید باردوی سلطان این آیه را تلاوت کرد « یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم
سلیمان و جنوده وهم لا یشرعون » پس یکمرتبه تمام سربازها و اعیان دولت بیفتند بعضی دست سید
را و بعضی پای سید را و بعضی سم استر سید را می بوسیدند معتمد شاه حیرت کرد چون بدر سرای
شاهی رسیدند سید علینقی این آیه را تلاوت کرد « انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعمی فرعون
الرسول الخ »

العاصم رحلت جناب سید در دوم ربیع الاول سنه هزار و دوست و شصت است و در قبه که
خود بجهت خود ساخته بود در مسجد و مدرسه یید آباد که خود بانی آن بود دفن شد و الان مقبره شان
زبارتنگاهی شده است مثل مقابر انبیاء و ائمه اطهار (ع)
ایشان پسر بر ازنده داشتند مولانا و سیدنا السید اسدالله که در نجف اشرف مدفونند و مقبره

شان مقابل مقبره مرحوم حاجی شیخ مرتضی الانصاری است
نهم الحاج معتمد ابراهیم بن معتمد حسن الکلکلباسی صاحب کتاب اشارات وغیره و او از تلامذه
آقای بهبهانی و سید بحر العلوم و میرزای قمی بود و در نهایت زهد و ورع بود شخصی خدمت ایشان
بجهت مهمی شهادت داد ایشان فرمودند بیشه تو چه چیز است او گفت من غلام
پس شرایط غسل را بر سید آن مرد بیان کرد و گفت وقتی که مامیت را کفن میکنیم یک سخن
بگوش میت میگوئیم

حاجی فرمود چه میگوئید گفت میگوئیم « خوشا بسعادت تو که وفات کردی و برای ادای
شهادت خدمت حاجی نرسیدی »

و اگر قبری چیزی از او میخواست شاهد میخواست و شاهد را قسم میداد و آن قبری را هم قسم
میداد که این تنخواهی را که بتو میدهم اسراف نکنی بعد خرجی یکماه را باو میداد
قل است یکنفر از هسایگان آن مرحوم مشغول لهو و لعب و ساز و طرب بود حاجی مرحوم
کسی را نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن مرد در جواب گفته به آقا بگوغل بگایه

من بگلداد آنشخص همین مطلب را باآقا عرض کرد ظهر آقا تشریف برد بسجده بعد از نماز رفت
 بسببر موعظه کرد بعد از موعظه فرمود من سنه سیجاری یاد ندارم که گل بغایه این شخص بگلدادم
 فورا بیضه او ورم کرد و کم کم بزرگ شد وهما نشب ازدنیادرفت
 در فشاء الصدور نقل کرده بکنفرانضلائ اهل منبردر محضر ایشان گفت حضرت سید الشهداء
 ع فرمود « زینب زینب » آنعالم باورع و تقوی به آواز بلند فرمود خدا دهانت را بشکنند حضرت
 دومرتبه نفرمود « زینب زینب » رحلت این مرحوم در سه هزار و دوست و شصت و دو بود و قبر
 شریفش در اصفهان معروفست

دهم المولی محمد بن المولی محمدر فیه الجبالی المشهور بالبیادادی الاصفهانی
 ایشان از اجله حکماء و متکلمین بوده اند و معاصر بوده با آقای بهبهانی و از تلامذه مولی
 میرزا محمد تقی الباسی بود که ازافخاد مرحوم مجلسی است و مرحوم حاجی کلباسی و ملا علی
 نوری از تلامذه ایشان بودند

درروضات از حاجی کلباسی نقل میکند که فرموده در بعضی از سنین مجامعه منحصر بود
 طعام وخورش ایشان و عیالاتشان بخوردن هویج (زردک) تا ششماه بانهایت شغف و میل سلاطین از
 کثرت کراماتی که ازایشان دیده بودند خیلی مایل بودند ببلاقات ایشان لکن ایشان کاره بودند و
 ازتواضشان این بود که بالاغ برهنه سوار میشد و بسافات بیده میرفت
 رحطشان در سه هزارو صدو نود و هفت بود و در مقبره مزار تخت فولاد دفن شد پشت دیوار
 مزار مطبق خوانساری

یازدهم - البید التکلم العکیم محمد بن السید حیدر العسینی الطباطبائی الشهر
 بیرزا رفیعا التابینی صاحب شرح اصول کافی و ایشان از مشایخ علامه مجلسی بودند و رحلتشان در
 اصفهان بود در هفتم شوال سه هزارو هشتاد و دس هشتاد و پنج و در مزار تخت فولاد دفن شد بامر
 شاه سلیمان صفوی بمرقدش قبّه عالی نصب کردند
 (ناین قبّه است از توابع اصفهان و از آنجا تا اصفهان ده فرسخ است
 و ایشان غیر ملا رفیعا هستند که مدفونست در مشهد مقدس - و ایضا غیر ملا رفیع و اعظ
 قزوینی است صاحب کتاب ابواب الجنان که در سه هزار و هشتاد و نه از دنیا رفت و در قزوین
 دفن شد

دوازدهم الشیخ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی صاحب معاجم
 ثلثة الکبیر - والوسط - والصغیر تولدش سه دوست و شصت است بطبریه شام و بین اوو شاهسه
 منزلت و در او بعیره است و در آن بعیره سنگی است که گمان کرده اند قبر حضرت سلیمان ینغیر
 است (درطبریه است قبرلقمان حکیم)

و بعد ایشان ساکن اصفهان شدند و در اصفهان از دنیا رفت سه سصد و شصت و قیرش پهلوی
 قبرحمه است (بالعاء المهیلة ثم الیسین ثم العاء) که ازصحابه ینغیر م بود
و در اصحابه است که همه از اصحاب ینغیر م بود و در زمان عمر بجهت جهاد رفت به
 اصفهان و آنجا شهید شد

سیزدهم الفاضل الغیرمیرزا عبدالله بن عیسی الاصفهانی ثم التبریزی الشهر بالاتفندی
 صاحب کتاب ریاض العلماء
 کتابخانه مرحوم علامه مجلسی در تصرف ایشان بود و از تلامذه مرحوم مجلسی بودند و از

علامه مجلسی تعبیر میکند باستاد الاستاد و از علامه سیرواری تعبیر میکند باستادنا الفاضل و از محقق خوانساری تعبیر میکند باستادنا المحقق و از مولانا میرزا الشیروانی تعبیر میکند به استادنا العلامه

و ایشان مشرف شدند بحج بیتالله الحرام و بین او و بین شریف مکه منافرت و شکر آمی واقع شد پس بمطنطنیه رفعت آنها بود تا وقتیکه شریف مکه منزل شد از اینجهت حلقه شد بافتندی و ایشان جامع صحیفه ثالثه سجاده هسته، صحیفه ثانیه سجاده تألیف شیخ حر عاملی است رحلتشان در در عشر ثلثین بعد المآة و الالف من الهجرة القدسه بود زمان رحلت فاضل هندی و اشتغال نازره افاضها در اصفهان

چهاردهم العالم الجلیل مولانا اسمعیل بن محمد حسین المازندرانی الشهور بالفاجوی صاحب شرح مدارک در دو جلد وغیر آن و استاد آخوند ملامهدی نراقی بودند در نزد نادرشاه افشار ایشان خیلی با اہبت و اجلال بودند و او قول احدی را مثل قول ایشان قبول نیککرد لکن چون در عصر استیلای افاضها بود در بلاد ایران خصوصاً در بلده اصفهان لذا در کتب اصحاب ذکر زیادی از ایشان نشده و مصنفات آنها مشهور نشده رحلتشان در پانزدهم شعبان سنه هزار و صد و هفتاد و سه بود در اصفهان و مدفونشان در مزار تخته فولاد است و قریب بقبره فاضل هندی

پانزدهم - الامیر ابو القاسم الفندرسکی و ایشان معاصر بودند با شیخ بهائی و قبرش در تخت فولاد اصفهان معروف است و فندرسک قریه ایست از قراء استرآباد

شانزدهم - رضی الدین رحیب بن محمد بن رجب البرسی صاحب کتاب مشارق الانوار و او ساکن حله بود و اصلش از قریه برس است که واقع است بین حله و کوفه و ایشان از علماء اواخر هشتصد یا اوائل نهمصد بودند

در رو ضاقت که مرقدش در وسط باغستان است در قبه اردستان که در چند منزلی اصفهان است و در باب سابق نقل شد که بعضی گفتند مرقد ایشان در مشهد مقدس در قبرستان قتلگاه است اگرچه عبارت رو ضاقت صریح نیست که این مقبره که در چند منزلی اصفهان است قبر شیخ رجب برسی است بلکه محتبست که قبر شارح کتاب مشارق باشد نه قبر صاحب مشارق

هفدهم شیخ ابو الحداد الدین مراغی - صاحب کتاب جام جم و ایشان در اصفهان سنه ششصد و هفتاد و هفت از دنیا رحلت فرمود و مرقدش در اصفهان معروفست و مردم اصفهان اعتقادی بوی دارند.

هجدهم - الحکیم الماهر ابو علی احمد بن محمد بن بقوب مسکوبه الخازن الرازی الاصل اصفهانی السکن صاحب کتاب تجارب الامم و کتاب طهارة الاحراق وغیر این دو محقق طوسی در دیباچه کتاب اخلاق ناصری خیلی تجیید و مدح از ایشان فرموده و در حدود ماه خاسه در اصفهان

از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در محله خواجو است که از محلات اصفهانست و معروفست

نوزدهم - علی اکبر بن محمد بقر اللاهجی الاصفهانی الفقیه التکلم صاحب کتاب زبده الماروف وغیر او رحلتش در اصفهان بود سنه هزار و دویست و سی و دو مدفون در تخت فولاد است قریب بقبره مولانا اسمعیل خواجوی

بیستم - آقا میرزا محمد تقی الماسی ابن میرزا کلثم ابن میرزا عزیزالله ابن مولانا محمد تقی المجلسی والده ماجده اش صبیبه علامه ملا محمد باقر مجلسی است جهت اشتیبارش بالاسی این بود که والده ماجدش میرزا محمد کلثم دو میان ضریح مطهر حضرت امیر (ع) سنک الماسی

نصب کرد که در آنوقت قیشتش هفت هزار تومان بود رحلتش درماه شعبان سنه هزار صد و پنجاه و نه بود و قبرش درمقبره مرحوم علامه مجلسی است
یست و یکم - حافظ ابو نعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء در فیض قدسی است که او از اجداد مرحوم مجلسی است رحلت ایشان در ماه صفر سنه چهار صد و سی بود در سن هفتاد و هفت سالگی و قبرش در اصفهان در محله شیخ مسعود مروفت و قبرش الان مروفت به (آب بختان) روی قبرش نوشته بود ، قال رسول الله (ص) مکتوب علی ساق العرش، لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد بن عبدالله عینی و رسولی ایدته بلی بن ایطال (ع) رواه الشيخ العافظ المؤمن الثقة العدل احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف البناء الاصفهانی الخ احمد بن یوسف البناء در محله خاجو مدفونست

بدانکه حافظ باصطلاح اهل درایه و حدیث بکسی میگویند که صد هزار حدیث با اسانیدش حفظ داشته باشد و حجت بر کسی اطلاق میکنند که سیصد هزار حدیث با اسانید حفظ داشته باشد و حاکم بر کسی اطلاق میکنند که حفظش محیط باشد بجیب ، اما در نزد قرآء و اهل تجوید حافظ بکسی اطلاق میکنند که جمیع قرآن را از حفظ بخواند در احسن تجوید بقرآءت عشر یا بقرآءت سبع یا بقرآءت واحده اقل کذا فی الروضات

یست و دوم - الشيخ ابو الفتوح اسعد بن محمود بن خلف الجلی الاصفهانی الملقب به منتخب الدین الفقیه الراعظ در روضات است که ایشان از علماء موصوف بلم و زهد بودند و مشهور بود ببادت و قناعت و بکدیبن و عرق جبین تحصیل روزی میکرد بشغل صحافی و فاش شب یست و سوم ماه صفر سنه ششم بود و مرقدشان در اصفهان مروفت، در مجالس المؤمنین آن قبر را نسبت دادند بشیخ ابو الفتوح رازی شیعی مفسر معروف و این اسناد اشتباه است چون قبر شیخ ابو الفتوح رازی مفسر در حضرت عبدالعظیم است در ری

یست و سوم - محمد بن محمد رضا القمی صاحب تفسیر کنز الدقائق در چهار مجلد ایشان از تلامذة مرحوم علامه مجلسی بوده و مجلسی تاه بلیفی از ایشان و از تفسیر کنز الدقائق فرموده
یست و چهارم مؤید الدین حسین بن علی الاصفهانی النشی المعروف بالطرفائی صاحب قصیده مرووفه بلامیة العجم و از اشعار اوست

(اذا مالتم تکرن ملکاً مطاماً فکن هبداً لعاقبه مطیباً وان لم تملک الدنیا جمیعاً کما تهبواه فانر کهاجیباً) ایشان وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود و بعد او را بقتل رسانیدند
یست و پنجم - جناب اسمعیل بن عباد طالقانی المعروف بکافی الکفاة هو المشهور به صاحب بن عباد و او اعجوبه دهر و نادره زمان بود

یست و ششم - جناب حسن بن علی بن اسحق الملقب بنظام الملك الطوسی و احوالات ابدو عالم جلیل درخاته باب نهم ذکر شد فراجع

یست و هفتم - بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله انصاری عارف مشهور نقل شده که شیخ بهائی ششاه قبل از رحلتشان از مزارستان اصفهان گذشت و از قبر بابا رکن الدین شنید که شیخا در فکر خود باش پس شیخ بعد از شنیدن آنصدا یوسته مشغول گریه و تضرع و مناجات باقاضی الحاجات بود و توجه بآخرت داشت تا وفات نمود وفات بابا رکن الدین سنه هفتصد و شصت و نه بود و قبرش در تخت فولاد اصفهان مزاری است معروف و بجه و قبّه و عالیه دارد

یست و هشتم - جناب آقا میرزا محمد باقر بن زین العابدین الموسوی الخوانساری صاحب
روضات الجنات و ایشان از تلامذه آقا شیخ محمد تقی معشی بر معالم بود و فاتش هشتم جمادی الاولی
سنه هزار و سیصد و سیزده بود و قبرش در تخت فولاد است

یست و نهم - میرزا رفیع الدین النائینی السید محمد بن حیدر العینی الطباطبائی سید
العکماء و التأملین علامه زمانه و ایشان استاد علامه مجلسی بودند و حلیقاتی دارند بر اصول کافی و
شرح اشارات و صحیفه کامله و روایت میکند از مولای عبدالله شوشتری و شیخ بهائی رحلتش سنه هزار و
هشتاد و دو بود در اصفهان و مزارش در اصفهان مشهور است (این نام گذشت)

سی ۱ - جناب علام فہام آقا میرزا محمد ہاشم چہارسوقی برادر کوچک جناب میرزا محمد
باقر خوانساری و در نجف اشرف از دنیا رحلت فرمود روز چهارشنبه ہفتم ماہ رمضان سنہ هزار و
سیصد و ہجده و دروادی السلام دفن شد

سی و یکم - قہر میرزا محمد باقر ہروی الاصل قزوینی السکن اصفہانی المدفن صاحب کتاب
طوفان البکاء موسوم بکتباجوہری کہ در حدود سنہ هزار و دوہست و چہل و قدری از دنیا رفت و
قبرش در اصفہان در محله آب پشیمان معروف است :

سی و دو م - قہر جناب نظام الملک طوسی کہ فی الجملہ حالتش در خانہ باب نہم ذکر شد
رحلتش دوازده اصفہان بود سنہ چہارصد و ہشتاد و پنج و قبر شریفش در پای چنار محله دارالبطیخ
معروف است و ایشان با سلطان ملکشاہ بن البارسلان در بیک مقبرہ مدفونند

امر سوم - در قبور شریفہ امامزادگان عظام واقع در شیراز

اول - بقعہ مبارکہ السید امیر احمد بن موسی الکاظم ع المرفوع بہ شاہ چراغ

در کتاب آثار العجم است کہ آن بزرگوار در عہد حضرت رضا ع ارادہ کرد کہ برود بہ خراسان
خدمت برادرش و از راہ شیراز تشریف برد قتلخ خان نامی کہ از جانب مأمون حاکم شیراز بود چون
خبر ورود آن بزرگوار را بھن ذیشان شنید با جمعی روانہ شد بآنجا و عند اللاقی بنا، مقاتلہ بین
الفریقین واقع شد ناگاہ یکنفر از سپاہ قتلخ خان فریاد زد کہ اگر مقصود شما رسیدن خدمت حضرت
رضاع است آن بزرگوار در طوس وفات یافتہ بجزرہ شنیدن این خبر کسانیکہ در اطراف امامزادہ
احمد بودند ہم متفرق شدند مگر اقارب و خویشان آن بزرگوار و چون شامزادہ امکان مراجعت
نداشت رفت بشیراز .

مخالفین تعاقب نودہ در آن محل کہ الان مرقداشان ہست آن بزرگوار بدرجہ شہادت رسید و
مرقد شریفش قبہ و بارگاہ و صحن و موقوفات زیادی دارد و تولیت آنها بدست فخر السالکین جناب میرزا
جلال الدین محمد العینی الملقب بسجد الاشراف و اولاد ایشانست و آنها سلسلہ طائفہ ذہبیہ ہستند
و ضریح آن امامزادہ را خاقان مرحوم فتحعلی شاہ نقرہ کرد و درب حرمش از نقرہ است

دوم - بقعہ مطہر سید امیر محمد بن موسی بن جعفر ع است در آثار العجم است کہ ایشان
با حضرت شاہ چراغ از بیک مادرند و ایشان ہم بقعہ و بارگاہ و صحنی دارند و ضریح ایشان را معتدل الدولہ
نقرہ نمود و در طرف چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است و لوحی دارد کہ بر وی نقش شدہ است
ابراہیم بن محمد بن موسی ع و میگویند فرزند آنحضرت است

سوم - بقعہ مبارکہ سید علاء الدین حسین بن موسی بن جعفر ع . ایشان ہم بقعہ و

بارگاه و محلی دارد

چهارم بقعه شریفه میرعلی بن حمزه بن موسی بن جعفر ع و ایشان هم بقعه و بارگاهی دارند که واقعت در خارج شهر شیراز نزدیک دروازه اصفهان پنجم جناب سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ایطالع و هوام الناس غلطاً او را سید حاجی غریب میخوانند و در سردابه آن بزرگوار دو قبر است یکی قبر سید جلیل سابق الذکر است دیگر میگویند قبر محمد بن حسن بن علی بن ایطالع است و این بقعه شریفه محل استجاب دعاست و در مشاجراتشان باین ترتیب مقدس دفن قسم یاد میکنند فوراً طرف ناحق را دردی عارض میشود

ششم - بقعه امامزاده ابراهیم و بعضی آن بزرگوار را از اولادمای حضرت موسی بن جعفر میدانند و آن بزرگوار هم بقعه و بارگاهی دارد

هفتم - بقعه خاقان قیامت قدری دور از شهر است اسم شریفش ام کلثوم است بنت هرون الملقب بکلین بن اسحق بن حسن الامیر بن زید بن حسن الجنبی ع و چند نفر دیگر از اخذ جناب زید بن الحسن الجنبی ع در اطراف قبر این مخدومه مدفونند

هشتم - در عمده الطالب است که در شیراز است قبر جناب محمد الصورافی بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی الکظم ع لکن محل دفنش را معین نفرموده

نهم - ایضا در عمده الطالب است که در شیراز خارج باب استخر است قبر جناب علی بن حمزه بن موسی الکظم ع

دهم در روضات است که در گرمی است که پنج فرسخی فراه و بیست و پنج فرسخی شیراز باشد قبر جناب علی بن احمد بن موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است صاحب کتاب استفاه فی بدع الثلثه رحلتش در جمادی الاولی سنه سیمصد و پنجاه و دو بوده

امر چهارم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء شیعه و علماء اهل تسنن

و عرفاء و شعراء مدفونین در شیراز

اما علماء شیعه مدفونین در شیراز:

اول جناب امیر صدرالدین محمد شیرازی الکنی باین المعالی و نسبش بچند واسطه منتهی میشود بحضرت امام زین العابدین ع و ایشان صاحب تصانیف عظیمه هستند مثل حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح تجرید و حاشیه شرح کشف و در سنه نهصد و نه در شیراز بدست طائفه ترکمانیه مقتول شد و در مدرسه منصوریه دفن شد

دوم ولد ارجند ایشان امیر فیات الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد صاحب کتاب تبدیل البیزان و ایشان در سنه نهصد و چهل و هشت در شیراز از دنیا رفت و قبر ایشان هم نیز در مدرسه منصوریه است و هر دو بزرگوار در یک بقعه مدفونند

سوم - جناب السید الادیب صدرالدین علیخان بن نظام الدین احمد بن میرموصوم الدنی الکنی الهمدانی الشیرازی بدانکه چون خواهر شاه عباس ثانی خواست مشرف شود بزیارت حرمین شریفین جناب میرموصوم را همراه همشیره اش کرد بجهت تسلیم مسائل و مناسک حج در بین راه ایشان ترویج فرمودند آن مخدومه را و بعد از زیارت حرمین شریفین از ترس شاه عباس معاودت به وطن نفرمودند

و مقیم شدند بکنه و از بطن خواهر سلطان جناب آقا سید احمد متولد شد و بعد آمدند بدینه طیبه توطن فرمودند و در پانزدهم جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و دو از جناب سید احمد جناب صدرالدین سید علیخان متولد شد ایشان صاحب شرح صحیفه سجاده و کتاب سلافة العصر و غیر این دو هفتاد و سه هفتاد و هشتاد و نود و بیست و شش واسطه منتهی میشود جناب زید بن علی بن الحسین تولد ایشان در مدینه شریفه بود بعد مدتی ایشان مجاور مکه معظمه شدند بعد تشریف برد بعید آباد هند و مدتی در هند اقامت فرمود بعد دو مرتبه مشرف شد بزیارت بیت الله الحرام بعد آمد بشیراز و در مدرسه منصوریه مشغول شد بتدریس و تصنیف و در سنه هزار و صد و بیست از دنیا رحلت فرمود و قبرش در شیراز در شاهچراغ قرب قبر سید ماجد است

چهارم - جناب السید المسجد الامجد السید علیخان بن السید الزاهد العابد السید خلف بن سید عبدالطلب العموری الموسوی الشمسی و به نوزده واسطه نبش منتهی می شود جناب سید احمد بن موسی الکظم (ع) والی حویزه و ایشان تصنیفات زیادی دارند مثل کتاب منتخب التفسیر و نکت البیان و غیر اینها

در مستدرکست که گمانم اکثر فوائد کتب سید نعمت الله شوشتری از تصانیف این سید جلیل مأخوذ است در انوار نعمانی است و کن السید عالما شاعرا صالحا ادبیا عابدا و کن حاکما علی بلاد العرب کالحوزیه و ماوالا هاله دیوان نفیس و ما کن نسیم فی مجلسه شیئا سوی روی جدنا عن جبریل عن الباری این سید جلیل و آبائشان از کسانی هستند که خداوند جمع فرموده بجهت آنها دنیا و آخرت را و ظاهراً ایشان در حدود سنه هزار و صد از دنیا رحلت فرمودند و قبرشرفشان هم گویا در بقعه جد بزرگوارشان امامزاده احمد باشد و پدر بزرگوارشان سید خلف بن سید عبدالطلب نیز از اجله علمای بود صاحب کتاب سیف الشیبه و مظهر التراب فی شرح دعاء عرفه لسیدنا ابی عبدالله الحسین ع که باشاره جناب آقا میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال کبیر آن را شرح فرمود و این روایت در آن کتاب است

« روی عن ام الفضل زوجة العباس بن عبدالطلب مرضعة الحسین (ع) قالت اخفمني رسول الله ص حسینا ایام رضاعه فحمله فاراق ماء علی توبه فاخذته بنصف حتی بکی فقال ص مهلایا ام الفضل ان هذه الاراقه الماء يطهرها فای شیئی بزبل هذا النبار عن قلب الحسین »

ایشان معاصر بودند با جناب شیخ بهائی و املاک و مزارع داشتند و حاصل آن را باین طریق بصرف می رسانیدند آنچه بصرف زکوة صرف میشد در دفتر بعلامت حرف «ز» رقم میکردند و آنچه بصرف صدقه صرف میشد بعلامت حرف «ص» رقم میکردند و آنچه بصرف خواردین و شرا و مغانین منسوب میشد که مقصودش ستر عرض خود بود و مؤمنین و قرار ابر خود ایشان می فرمود و راضی نیستند بجمع نمودن مال دنیا و اگر از مصارف محقره چیزی بآدمی آمد می فرمود یارب لا تجلنی من الدین یکتزون اللهب و الفضة و لاینقونها فی سبیل الله ایشان بسیار زاهد و مرتاض بودند لباسهای درشت می پوشید و نان سبوس نگرفته میل می فرمود اقتداء باجداد طاهرینش ع عبادتشان ضرب السئل بود و نازهای نوافل و روزمهای مستحبه از او ابدأ فوت نشد و در اکثر ایالی جمعه بکفر این ختم می فرمود و جد بزرگوارش سید عبدالطلب از اکابر فضلا عصر خود بود و جد اعلاشان سید محمد بن فلاح از تلامذة جناب شیخ احمد بن فهد العلی بود

پنجم - جناب السید الجلیل ابو علی السید ماجد بن سید هاشم و ایشان استاد مرحوم فیض

بودند در کتاب **وافی فرموده** « وکان هذا السيد محققاً مقدماً شاعراً اديباً ليس له نظير في جودة التصنيف وبلاغة التعبير وضاحة التعبير ودقة النظر » رحلت ایشان در شیراز بوده سنه هزار و یست

وهت ودر بقعه مبارکه سید احمد بن موسی الکظم ع دفن شد و قبر شریفشان در آنجا مرفوست
ششم المولی محمد بن صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی و ایشان مرد عالم فاضل متکلم جلیلی بود و از تصنیفات ایشانست حاشیه بر شرح لعمه ورحلتشان در دولت شاه عباس ثانی است در عشر هزار وهفتاد هجری ووالدشان جناب آخوند ملاصدری صاحب اسفار وشرح اصول کافی وغیر این بود ورحلتشان در بصره بود و در عشر حسین بعد الالف من الهجرة القدسه

واما علماء اهل کسین مدفون در شیراز

اول علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی الاسترابادی اللقب بپرسید

شریف مصنف شرح مواقف و صرف میر و نحو اینها وایشان در سنه هشتصد و شانزده از دنیا رفتند در شیراز و قبرش در بقعه دار التفاهست در مجالس المؤمنین فرموده که ایشان شیعه بودند و در **روضات نخلت** میفرماید شیعه بودن ایشان را و میفرماید پسرشان جناب شمس الدین محمد بن میرسید شریف شیعه بوده بکروز میر سید شریف از پسرش سؤال کرد تو درجه کدامیک از علماء را طالبی گفت درجه شما را فرمود تو کم هستی بجهت آنکه من طلب کردم درجه ابن سینا را و به اینترتبه رسیدم و تو که ایندرجه را طالبی بپیچ مقامی نخواهی رسید

دوم - قاضی فضل الله بن روزبهان السکنی بابو محمد بن ابی نصر صاحب کتاب مقاصد و کتاب تفسیر هرائس و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و کتاب ابطال الباطل در قض کشف الحق علامه حلی ره بعد قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشته در رد ابطال الباطل اولاً میفرماید « قال المصنف رحمه الله » مرادش علامه حلی است بعد میفرماید « وقال الناصب خفضه الله » مرادش قاضی روزبهانست بعد میفرماید « صورة رده شکرالله سیه » مراد خودشان هست و آن کتاب و کتاب عیقات میرحامد حسین از بهترین کتبی هست که تألیف شده در رد علماء جمهور و در باره قاضی روزبهان شیخ بهائی فرموده

کان فی الاکراد شخص ذوسداد امه ذات اشتها بالفساد با بها مفتوحة للداخلین
 رجليها مرفوعة للفاهلین فهي مفعول بها فی کل حال دا بها تیز افعال الرجال
 ولادش در شهر فسا بود سنه پانصدویست و شش و رحلتش در شیراز بوده سنه ششصد و شش و قبرش در محله مال گفت است و بقعه عالی داشته و این رباهی از اوست

دل داغ تو دارد از نه بفروختی در دیده تومی و گرنه بر دوختی
 جان منزلتست ورنه روزی صدبار در پیش تو چون سیند بر سوختی

سوم - عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسی البیضاوی و او امام نحویین و شاگرد خلیل بصری بود و در سنه صد و نود تقریباً از دنیا رفت و قبرش در شیراز محله سنک سیاه است و جهت نامیدن آن محله را بسنک سیاه آنست که لوح قبر سیبویه سنک سیاه شفافی است باین مناسبت این محله را باین اسم نامیده اند

اما شعرای معروف مدفون در شیراز

اول - شیخ مصلح الدین ابن عبدالله التتخلص به شیخ سعدی گزرونی و او خواهرزاده قطب الدین شیرازی است ، در سنه پانصد و هشتاد و نه متولد شد و در شوال سنه ششصد و نود و

یک از دنیا رحلت نمود و قبرش در شیراز معروفست در مدت هر بصحبت جمعی از کبار رسیده :
منجمله شیخ صلی الدین اردبیلی **منجمله** امیر خسرو دهلوی **منجمله** شیخ شهاب الدین
 سهروردی **منجمله** شیخ عبدالقادر جیلانی **منجمله** جلال الدین محمد مولوی رومی (صاحب مثنوی)
 در روایات است سندی در زمان سیاحت خود رفت نزد ملای رومی یکروز گفت من غزلی
 بطرز مثنوی بگویم ، گفت (سرمت اگر در آمی عالم بهم برآید)
 هرچه کرد نتوانست مصرع دیگری را بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول تکلمی که
 ملای رومی با او کرد گفت

سرمت اگر در آمی عالم بهم برآید خاک وجود ماراگرد از عدم برآید

الی آخر الفزل المعروف پس سندی اعتقاد کامل نمود بعفای باطن ملای رومی

اساتید شمره سندی را یکی از ارکان اربعه ملک فصاحت و بلاغت دانند ، میگویند ارکان اربعه
 شیخ سندی وحکیم فردوسی و حکیم انوری و شیخ نظامی است
 سندی رابلبل (هزارستان) خوانند و دیوانش را نکدان شعرا گفته اند

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین اصراری دارد که سندی شیهه بوده و اقوالش را حمل
 بر تقیه میکند در وصفش همین بس است که شخص جمعی اشعار عربی را بقسی گفته که اساتید از

شعرا عرب را قدرت بر آن نیست **منجمله قوله**

بلغ الطلی بکماله کشف الدجی بجماله

دیوان سندی مشتمل است بر اشعار بسیار ملیحی ، **منجمله در مقام معرفت گفته**

برک درختان سبز در نظر هوشیار هرورقش دفترست معرفت کردگار

منجمله در مقام اظهار معبشت حضرت امیر ع گفته

سعدیا شرمی بدار آخر چه میترسی ؟ بگو نیست بعد مصطفی مولای ما الا علی

و ایضا فرموده منم کز جان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین آن شاه صفدر

علی کورا خدا بیشک ولی خواند با مرحق ولی کردش ییمر الخ

منجمله در مقام موعظه و نصیحت فرموده

چه دوران هر از چهل درگنشت مزن دست و پا کاب از سر گذشت چه شیب ذر آید بروی شهاب

شبت روز شد دیده بر کن ز خواب چه باد صبا بر گلستان وزد چین درخت جوان را سزد

نزیید ترا با جوانان چید که بر عارضت صبح پیری دمید درینا که فضل جوانی گنشت

به لهور لب زندگانی گنشت درینا که بگنشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دم چند نیز

وله ایضا ای دوست بر جنازه دشمن چه بگذاری شادی مکن که بر سر تر این ماجرارود

دامن کتان که می رود امروز بر زمین فردا غبار کالبدش در هوا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بی وفا است چون می رود هرد آینه بگذارد تا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست سندی مگر بسایه لطف خدا رود

وله ایضا شرف فرد بچود است و کرامت بچود هر که این هرو ندارد عیش به زوجود

ایکه در نعمت و نازی بیجهان غره مشو که معالمت در این مرحله امکان خلود

ویکه در شنت قهری ز پریشانی حال صبر کن این دو سه روزه بسر آید نمود

خاک راهیکه بر او میگذری ساکن باش که عیونست و چو نیست و خود است و قود

دینی آنقدر نداد که بر او رشک بری ای برادر که نه معبود بنانده حسود

که گریست ورجیست و غفور است و دود
هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود
رسید از دست محبوبی بستم
که از بوی دلایز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشتم
وگر من همان خاکم که هستم

او نه از کرم یله نامی شد
لاجرم در جهان گرامی شد
خاندان نبوتش گم شد
بی نیکان گرفت و مردم شد
نکنی سوی تربت پدوت
که همان چشم‌داری از سرت
چون نگه میکنم نمانده کسی

ایکه پنجاه رفت و در خوابی مگر این چند روزه دریایی هر که آمد عمارت نوساخت
رفت و منزل بدیگری پرداخت برک‌عیسی بگورخویش فرست کس نیارد ز پس تو پیشرفت

و در تاریخ گلستان سعدی فرموده :

ز ششصد فزون گشت پنجاه و پنج
ولی این شعر منافقت در گلستان میگوید

در آن مدت که مارا وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

دوم - جناب شمس‌الدین محمد بن شیخ کمال‌الدین التخلّس به خواجه حافظ شیرازی و او حافظ قرآن مجید بود رحلتش در سنه هفتصد و نود و یک هجری بود و قبرش در شیراز مرفوست ، حافظ اشعار حکمت آمیزی فرموده منجمله در معرفت فرموده

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی
و ایضا فرموده دوست نزدیکتر از من بنست
چکنم با که توان گفت که دوست

(این هم درست در نی‌آید برای اینکه این شعر را سعدی در گلستان خود گفته است)

و ایضا فرموده

سالمها دل طلب جام جم از ما میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
یبدلی در همه احوال خدا با او بود

و منجمله در مقام محبتش بغانندان عصمت و طهارت ع میگوید

ایدل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله باش از خارجی هزار باریکجو نمیفرند
گو گوهر تابکوه منافق سپاه باش چون احمد شفیع بود روز ستغیز گو این تن بلاکش من برگناه باش
آنرا که دوستی علی نیست کافر است گوزاهد زمانه و گوشخ راه باش امروز زنده ام بولای تو علی
فردا بروح باک امامان گواه باش قبر امام هشتم سلطان دین رضا از جان بیوسو برد آن بارگاه باش

باری بای گلین ایشان گیاه باش
خواهی سفید جامه خواهی سیاه باش
طاعت که قبول حق بود یاد علی است
مقصود خدا هلی و اولاد هلی است
اسرار کرم ز خواجۀ قنبر برس
سر چشمۀ آن ز ساقی کوثر برس

حفا بدین گوا است خداوند داوم
اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر میشود شیعه بودنشان . بلکه از بعضی

اشعار متنوی هم ظاهر میشود که ملای رومی هم شیعه بوده، منجمله از این رباعی
ای پس از سوه القضاء حسن القضاء
شیر حق را دان منزله از دغفل

و ایضا حافظ شعرازی گویا خطاب بحضرت امیر ع میکند
شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن
مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بائیم

جرس فریاد میدارد که بر بندید مصلها
کجا داند حال ما سبکباران ساحلها
دعای نیه شبی دفع صد بلا بکند
چه درد در تو نبیند که را دوا بکند
که رحم اگر نکند مدهی خدا بکند

وله ایضاً

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
که این حدیث ز بیر طریقتم یاد است
که این همبوزه عروس هزار داماد است
سروش عالم همیچم مزدها داده است
نشین تونه این کنج محنت آباد است
ندانست که در این دامگه چه افتاده است
که بر من وتودر اختیار نگشاده است
حیف باشد چه تو مرغی که اسیر قسی
وه که بس بیخبر از لعل بانک جرسی

گفته شده چون خواجۀ حافظ در کمال بی تعینی میزیست بعد که از دنیا رفت بزرگان بشیخ
جنازه اوحاضر نشدند آخر الامر قرار بر این شد که اشعارش را که بسوفار بارها نوشته شده بود
جبع آوزی نمایند و طفل صغیری یکی از آن سوفارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست بر طبق

دست نیرسد که ببینی گلی ز شاخ
مرد خدا شناس که هوی طلب کند
و ایضا گفته در منجمها کلام حق نادر علی است
از جمله آفرینش کون و مکان
و ایضا فرموده مردی ز کتنده در خیر برس
گر تشنه آب رحمتی ای حافظ

و ایضا فرموده حاجان بجان معبد سولستد آل او
اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر میشود شیعه بودنشان . بلکه از بعضی

اشعار متنوی هم ظاهر میشود که ملای رومی هم شیعه بوده، منجمله از این رباعی
راز بگشا ای علی مرتضی
از علی آموز اخلاص عمل

و ایضا حافظ شعرازی گویا خطاب بحضرت امیر ع میکند
شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن
مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بائیم

و منجمله در موعظه فرموده

مراد منزل جانان چه امن و عیش چون هردم
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
وله ایضا دلا بسوز که سوز نو کارها بکند
طیب عطر میجا دم است و مشفق لیک
تو با خدای خود انداز کار و دل خوشدار
طالب الله مضجعه الشریف و مرقدہ النبف

بیا که قصرا مل سخت ست بنیاد است
غلام هست آنم که زیر چرخ کیود
نصیحتی گنست یاد گیر و در عمل آر
مجو درستی عهد از جهان ست نهاد
چه گویت که بیغافانه دوش مستو خراب
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
تراز کنکرة عرش میزنند صغیر
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
وله ایضا بال بگشا و صغیر از صغر طوی زن
کلوان رفت و تود در خواب و بیا بان دیدیش

گفته شده چون خواجۀ حافظ در کمال بی تعینی میزیست بعد که از دنیا رفت بزرگان بشیخ
جنازه اوحاضر نشدند آخر الامر قرار بر این شد که اشعارش را که بسوفار بارها نوشته شده بود
جبع آوزی نمایند و طفل صغیری یکی از آن سوفارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست بر طبق

آن عمل نایند ، چون طفل یکی از آن سوارها را برداشت نوشته بود:

قدم دربیخ مدار از جنازه حافظ
 بس بزرگان بجنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند از آن دوزخواجه را **لسان الذهب** خواندند
 سوم - ملا محمد حسین هشتاد و نه ساله در شیراز است این دهه ای از اوست که در حالت نوحه گفته
 در حضرت تو روی سیاه آوردم
 طاعت نهدم بارگاه آوردم
 نویدم از آن درگه امید ساز
 زیرا که ز تو بتو پناه آوردم

چهارم - میرزا عبدالحمین ثابت این رباعی از اوست

چون شیر خدا تراست فریاد رسی
 خوشباش و مکن ز معشر اندیشه بسی
 البت بورطه هلاکش تنهد
 آنکس که بود باهک ایجاد کسی
 پنجم - میرزا محمد شایع وصال شیرازی مرانی او مشهور و معروفست و در سن هزار و
 دوست و شصت و دو از دنیا رفت و در بقعه حضرت شاه چراغ مدفون شد و چند پسر براننده داشت
 اول - جناب وقار که اشعار و خط بسیار خوبی دارد دوم - میرزا محمود حکیم
 سوم - میرزا محمد داودی که این مره اشعار بسیار ملیحی دارند
 و در خضر (هیجده فرسخی شیراز) است قبر جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب در
 بالای کوهی و او از اهل حکمای عجم بوده گویند که جمعارف نزد او دیده نموده و از شیراز است
 ملاصدری که قبرش در بصره است، و قاضی بیضاوی که قبرش در تبریز است، و گریمغان
 زلد که در سنه هزار و صد و شصت و چهار در شیراز بخت سلطنت نشد و مدت سلطنتش سی سال بود
 در تاریخ وفاتش گفته شد

کریم زند که از دار یغراق گشت سه از نود نود و صد صد از هزار گشت ۱۱۹۳

مخفی نعماناد که امی محمد (لفظی) چتری صاحب داستان خسرو و شیرین، لیلی و
 معنوت، مخزن الاسرار هم ظاهر آشیه بوده و اصلاً هم اهل چهره است و چتره از بلاد اران است
 (اران بلاد وسیع‌ای است که از اوست گنجه، قره باغ، شکور، دیلمقان) و او معاصر با خاقانی
 شاعر بود بسیار اشعار ملیحی دارد، منجمه:

منتظران را بلب آمد نفس	ای ز تو فریاد فریاد رس
ماهه حسیم یا جان تو باش	ماهه موریم سلیمان تو باش
ایضا فرموده حکم چه بر عاقبت اندیشی است	محتشمی مایه درویشی است
ملک سلیمان مطلب کن هیاست	ملک همانست سلیمان کجاست
صحت گیتی که تنا کند	با که وفا کرد که با ما کند
خاکند آنکسکه در دنیا ک زبست	خاک چه داند که در دنیا ک کبست
هر درونی چهره آزاده ای است	هر قدمی خاک سلک زاده ای است

ایضا گفته

برده گل باد خزانیش برد	آمد ویری و جوانیش برد	عیب جوانی نپذیرفته اند
یری و صد عیب چنین گفته اند	دولت اگر دولت جشیدی است	موی سفید آید نوبیدی است
ظالمی از قدر جوانی که چیست	تا نشوی یرندانی که چیست	شاهد باهست در خصه جوان

یر شود بشکنش باغبان شاخ تر از بهر گل نوبر است هیزم خشک از بی خاکستراست
 همد جوانی بسر آمد مصعب روز شد اینک سحر آمد مصعب

وایضا فرموده

حدیث کودکی و خود پرستی رها کن کو خیالی بود ومتی چه از سی در گذشته یا که از بیست
 نیشاید گر چون غافلان زیست نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فرو ریزد پر و بال
 پس از پنجه نماند تندرستی بصر کنی پذیرد پای سستی چه شصت آید نشت آید پدیدار
 چه هفتاد آید افتد آلت از کار بهشتاد ونود چون در رسیدی بسا زحمت که از گیتی کشیدی
 وز آنجا که بعد منزل رسانی بود مرگی بصورت زندگانی چه در موی سیه آید سیدی
 پدید آید نشان نا امیدی زبیه شد بناگوش کفن پوش هنوز این بنه بیرون ناری از گوش

و در جنات عالیه از حکماء نقل فرموده که انسان از حین تولد در ترقی است تا سی و چهار سالگی و از آن حد تا به چهل سالگی یک حالت میماند و از چهل تا پنجاه همه ساله نقصان قوای انسان ظاهر میشود و از پنجاه تا شصت هر ماهی نقصان قوای انسان ظاهر میشود و از شصت تا هفتاد نقصان قوای انسان ظاهر میشود و از هفتاد تا نود هر ساعت نقصان قوا ظاهر میشود و از نود تا صد هر لحظه نقصان قوا ظاهر میشود

امر پنجم - در ذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران

اول - السید الجلیل ابوالقاسم عبدالعظیم ابن سید عبدالله بن سید علی بن السید حسن

الامیر ابن زید بن الحسن البجینی (ع) و ایشان از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی سلام الله علیهما بودند و خیلی محترم بودند خدمت این دو بزرگوار و اورا خیلی دوست میداشتند و دینش را بحضرت هادی عرضه داشت چنانچه شیخ صدوق با ساینده معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم ع فرمود داخل شدم بر حضرت هادی ع چون چشم حضرت هادی بمن افتاد فرمود مرحبا بك یا ابالقاسم أنت ولینا حقاً بعد من گفتن یا بن رسول الله میخوام دینم را عرضه دارم بشما اگر خوب است ثابت بمانم تا وقتیکه ملاقات نمایم خداوند عزوجل را ؟

حضرت فرمود بگو یا ابالقاسم هر ضرکرم من اعتقاد اینست « ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کثله شیئی خارج من العدین حد الابطال وحد التشبیه و انه لیس بجسم ولا صوره ولا امرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الالهراض و الجواهر و رب کز شیئی و مالک و جاعله و معده و ان معده اعبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیة و ان شریعتہ خاتم الشرایع فلا شریعة بعده الی یوم القیة و اقول ان الامام و الخلیفة و ولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع ثم الحسن ثم العباس بن علی بن ابی طالب ع ثم جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب ع ثم موسی بن علی بن علی ثم انت » قال علیه السلام و من بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالظلف من بعده « قال قلت فکیف ذاک یا مولای » قال ع لانه لا یری شخصه ولا یصل ذکره باسمه حتی ینخرج و یبلاء الارض قطعاً و عدلاً کما ملکت ظلماً و جوراً » قال قلت اقررت و اقول ان ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله و اقول ان المراج حق و المسئلة فی القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق و المیزان حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یمت من فی القبور و اقول الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد

والامر بالمعروف والنهي عن المنكر»

قال علی بن محمد ع با ابالقاسم هذا والله دين الله الذي ارتضيه لعباده فانبت عليه نبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة انتهى

یعنی خداوند تبارک و تبارک و تعالی واحد و یگانه است ذاتاً و صفاتاً و مثل و شبیهی ندارد و خداوند خارج است از حد ابطال وحد تشبیه چون گویا جماعتی صفاتی را که لایق است از برای حضرت احدیت از او نفی کردند و جماعتی صفاتی را که لایق امکانت از برای خداوند اثبات نمودند و خداوند جسم نیست و صورت هم نیست و عرض و جوهر نیست بلکه خداوند خالق اجسام و صور و امراض و جواهر است و مرئی و مالک و جاعل و خالق واحداث کننده هر چیزی هست و معصم بن بنده و رسول خدا و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعتش خاتم هرابع است و شریعتی بعد شریعت او نیست تا روز قیامت و امام و خلیفه و ولی امر بعد از خاتم النبیین ص حضرت امیرالمؤمنین ع است و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد آن حضرت امام حسین و بعد آن حضرت امام زین العابدین و بعد آن حضرت باقر و بعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر و بعد آن حضرت علی بن موسی و بعد آن حضرت امام محمد تقی و بعد آن برادرگوارشا که حضرت هادی هستید امام و خلیفه پیغمبر ص میباشید

بعد حضرت هادی ع فرمودند امام و خلیفه بعد از من حضرت امام حسن عسکری ع فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعد او عرض کردم چگونه است این مطلب ای مولای من؟ فرمود چون شخصی او دیده نیشود و جایز نیست که کسی اسم او را ببرد تا وقتیکه خارج شود و زمین را پر از عدل و داد بنماید بعد از اینکه پر از جور و ظلم شده باشد

حضرت عبدالعظیم عرض کرد اقرار دارم بنام اینها و میگویم دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا و طاعت اینها طاعت خدا و معصیت اینها معصیت خداست و میگویم مراج حق است و سؤال در قبر حق است و بهشت و جهنم و صراط و میزان برحق است و خداوند بر میانگیزاند تمام اموات را از قبورشان در روز قیامت و میگویم فرائض واجبه بعد از دوستی اهل البیت ناز و زکوة و صوم و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است پس حضرت هادی ع فرمودند یا ابالقاسم اینست والله دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش پس ثابت بمان باین دین - خداوند ترا ثابت بدارد ماین اعتقادات درحیوة دنیا و آخرت انتهی

در منتخب شیخ طریحی است قبل من دفن من الطالبین جاً عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبدالله بن الحسن الجنبی ع
از روح و ریحان چنین استفاده میشود که ایشان در حدود سنه دو بیست و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

پس این روایت که شیخ شهید از حضرت رضاع روایت کرده که فرمودند من زار قبره و جبت له علی الله الجنة اخبار از مستقبل میباشد چون حضرت عبدالعظیم بنا بر این تقریباً چهل و هفت سال بعد از رحلت حضرت رضا بوده جهت ورود حضرت عبدالعظیم بری وضیعت زیادت و بعضی از فضائلشان و معلومیت محل دفنشان اجمالاً درخاتمه باب چهارم گفته شد فراجع

بدانکه بنیان حرم مطهر و مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم از مرحوم مجدالملک قمی است چنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجدالملک است مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری اتمی

از جمله آثار خیریه مجدالملک بقعه مبارکه امه بقیع سلام الله علیهم است

ایضاً از آثار خیریه اوست رواق و مشهد مطهر امامین همایین حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد الامه سلام الله علیهما پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی بر قاطبه مسلمین دارند و او مستولی بر مملکت سلطان بر کبارق بن ملک شاه بن الب ارسلان بن ظفرل بیک بن میکائیل سلجوقی بوده و مجدالملک را در سن چهارصد و نود و دو لشکریان بجاوت منعی از نزد سلطان کشیدند و اعضایش را قطعه قطعه نمودند و اعضای قطعه قطعه را میان تابوت گذارده بودند در جوار حضرت سیدالشهدا ع دفن کردند و این رباعی را شخص ملعونی از دشمنان گفته

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی جوینده ملک و مال و توفیر شدی
اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بیک هفته جهان گیر شدی

بنیان ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم از شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است در سنه نهمد و چهل و چهار و ضریح تفره آنبزرگوار از آثار خیریه مرحوم قنصلی شاه قاجار است در سنه هزار و دوست و بیست و دو و طلاکاری گنبد مبارک از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است و آیه بندی و نقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم است
دوم - جناب حمزه بن موسی کاظم ع است که بسیار معترم بود و از احفاد آنبزرگوارند سلاطین صفویه و ایضاً از احفاد اوست خاتم الفقهاء و المجتهدین جناب حاج سید محمد باقر حجة الاسلام الرشتی الاصفهانی - علامه مجلسی در تحفة الزائرین فرموده قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم بزیارت او میرفت چنانچه در خاتمه باب چهارم از مزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظیم در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستراً میرفت بزیارت قبری که مقابل قبر شریفش هست و میفرمود این قبر یکی از اولادهای حضرت موسی بن جعفر است

ایضاً در خانه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه در چهار موضع معتدل است لکن اصح چنانچه علامه مجلسی در تحفه و ثقة الاسلام نوری در تعبیه الزائرین فرموده آنستکه قبر جناب حمزه بن موسی بن جعفر همانست که دوری هست اتمی

حرم حضرت حمزه وصل است بحرم حضرت عبدالعظیم ع

سوم - جناب امامزاده عبدالله ایضاً ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهدا بن حسن الانطس ابن علی بن الامام علی بن الحسین ذین العابدین ع و جهت نامیدن جناب ایشان را بعبده ایضاً آنستکه هر یک از امامزادههاییکه اسنان عبده است ملقب بلقب خاصی شدند که از یکدیگر ممتاز شوند ایشان را عبده ایضاً نامیدند چون بدن و رخسارش سفید بود و پدر حضرت عبدالعظیم را عبده قانه نامیدند چون حاکم قانه بود و پدر جناب حسن ابن حسن المجتبی ع را عبده معنی نامیدند

چون از طرفین منتسب بود بصدیقه طاهره سلام الله علیها چون والده ماجده اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء ع بود و عیداه بن علی بن العسین را عیداه الباهر نامیدند بجهت حسن جالش چنانچه عمر بن علی بن ایطاب ع را عمر الاطرف نامیدند چون از یکطرف نبش شرافت داهت و عمر بن علی بن العسین را عمر الاشراف نامیدند چون والده اش دختر حضرت مجتبی ع بوده و از دو طرف شرافت داشت

الحاصل مرقد شریف جناب عیداه ایضاً نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است

چهارم - جناب **حسین بن عبدالله الایضی** است که از بخاری نسابه نقل شده که در ری هست مزار کثیر الانوار جناب حسین بن عیداه ایضی که در سال سیصد و نوزده برحمت ایزدی بیوست **پنجم** - جناب **طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن العسین ع** و مزار شریفش در یکطرف **صحن مقدس** حضرت عبدالعظیم معلوم است **ششم** - جناب **امامزاده قاضی صابر علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عیداه بن عیسی بن علی بن حسین الاضر بن علی بن العسین (ع)** و این بزرگوار در علم نسب کمال امتیاز داشته و نسابه ری بوده و ایشان در حدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت فرموده و قبر شریفشان در ونک است و ونک از فرای ری است

هفتم - جناب **امامزاده زید** که قبر شریفش در وسط شهر تهران است در بازار بزازها و بر احر معلوم نیست که نسب شریف ایشان متبھی بکدام یک از ائمه اطهار میشود و این بزرگوار بقعه حرم و صحن بسیار قابلی دارد و در جوار ایشان مقبره ایست مشهور بسید ولی و احوالات ایشان را هم خیر در جانی ندیدم

الحاصل در طهران و اطراف و دهات آن مطهرهائی منسوب به اولاد ائمه اطهار (ع) زیاد است لکن چون خیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده ام ذکر نکردم

اخر ششم در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در طهران و اطراف آن مدفونند

اول - رئیس الحدیث جناب **ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی** المشهور **بالیخ الصدوق**

از نجاشی نقل شده که جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق بتوسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نوای اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود مریضه بحضرت بقیة الله نوشت و استدها نمود که خداوند بوی فرزندی عطا فرماید پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند دهانا الله لك بذلك و سترزق ولدین ذکرین خیرین لهذا غالباً شیخ صدوق ضربه میفرمود که من بدموه امام عصر (ع) تولد یافته ام و جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق رئیس قتها و علماء قم بودند در سنه تناثر نجوم سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمود جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیری که نایب چهارم حضرت بقیة الله بود مشرف بودند فرمود رحم الله علی بن بابویه کسی عرض کرد علی بن بابویه زنده است فرمود امروز وفات یافت بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم مرفوست

شیخ صدوق در اوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد و کانیست در فضیلت جناب شیخ صدوق و برادرش جناب حسین بن علی بابویه که ایندو بدهای حضرت حجة الله متولد شدند و حضرت در باره ایشان فرمود ولدین خیرین شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل کتاب من لا

بعضه القبه که از کتب اربعه شیمه است و کتبه خصال و عیون و غیر اینها و رحلت ایشان در سنه سیصد و هشتاد و یک بوده در ری و قبرشان در نیم فرسخی طهران نزدیک حضرت عبد العظیم است در روضات است ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آنستکه در حدود هزار و دو سوت و سی و هشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنه یافت شد خواستند اصلاح کنند رسیدند به سرداب قبر مقدس ایشان وارد سرداب شدند دیدند چنه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده در حالتیکه خیلی جسیم ووسیم بود و در اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود و این خبر در طهران منتشر شد و بسج مرحوم فتحعلیشاه رسید خود سلطان باجمعی از علماء و ارکان دولت رفته بجهت تحقیق و بین قضیه را همان قسم که شنیده بودند دیدند

پس سلطان امر فرمود بید آن ثلثه و رخنه و تجدید مرقدمطهر و تزئین او را باحسن ترین و من بعضی از اشخاصی که برای العین خود قضیه را دیده بودند ملاقات کردم و بهین قسم برای من نقل کردند اتمی

نظیر این حکایات را ایضا نقل فرموده از کتاب روضة الواعظین سید هاشم بحرانی که یکی از حکام بخداد بناه قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این قبر کیست گفتند قبر یکنفر از علما شیمه است از عداوتی که آنحاکم داشت باشیمه امر کرد قبر مطهر را بنش کنند چون نیش کردند دیدند بدن مطهر با کفن صحیح و سالم است نه بدن مبارک تغییر کرده و نه کفن یک طفل صغیری هم پهلوی ایشان مدفونست که گویا پسر خود ایشان باشد ایضا با بدن و کفن سالم پس امر کرد بپوشیدن قبر شریف و بقعه هم بر روی قبر مقدس نصب کردند اتمی

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الکلینی والد ماجد ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی و ایشان در حدود سنه سیصد از دنیا رحلت فرمود قبر شریف ایشان در کلین است هلی وزن زیر و آن قریه ایست موجود در وادی کرج بین طهران و قم و قبر مرحوم شیخ یعقوب در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران بیلده طیبه قم هلی بن محمد رازی المروف بعنان کلینی که از مشایخ حدیث و ثقات اهل علم بوده خالوی جناب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بود کذا نقل عن النجاشی و مرحوم ثقه الاسلام در کافی از ایشان روایت میکند و کمال اعتماد بانخبار مرویه از ایشان داشت

و اما کلین بروزن امیر ازدهات و رامین است و مدفن مرحوم شیخ یعقوب در آنجا نیست و در قاموس که نوشته کلین بروزن امیر مرقد شیخ یعقوبست نسبت باشتباه داده شده چنانچه بعضی از مستدین تصریح باین فرموده اند

سوم الشیخ جمال اللمة والحق والدین حسین بن علی الخراسانی النیشابوری الاصل المروف بالشیخ ابی الفتح الرازی المفسر بالفارسی السسی بروض الجنان و ایشان از اعظم علماء تفسیر بودند و بعضی نقل فرمودند که ایشان تفسیر عربی و مفصلی هم دارند که در بیست مجلد است در روضات ما حاصله که از تفسیرشان ظاهر میشود که ایشان معاصر بودند با محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف بنا بر این گویا ایشان در حدود پانصد بوده اند و میفرماید تفسیر فارسی ایشان دروناقه تحریر و تقریر و دقت نظر نظیر ندارد و تفسیر امام فخر رازی مقبوس از تفسیر ایشان است

در مستدرک الوسائلست که تفسیر مجمع البیان مختصری است از او و قبر شریفشان در حضرت عبد العظیم در یکی از جبراته حصن حضرت حمزه بن موسی الکاظم است و بعضی مرقد ایشان

را درصفهان نوشته‌اند و این اشتباه مست قیر شیخ ابوالفتح اسعد بن ابی الفضائل الجلی چهارم الفقه النایه ابوعلی محمد بن احمد بن جنید البغدادی الملقب بالکاتب المشهر بالاسکافی صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که مشتمل است بر عده از کتب فقهیه و اسکاف از نواحی نهروانست و بین نهروان و بصره واقع است و او اول کسی است که اساس اجتهاد را تأسیس نمود در احکام شریعه و جناب حسن بن ابی حنبل العسائی هم متابعت کرد ایشان را و از اسکافی و عسائی فقهاء تمیز میکنند بقدمین

درروضات از شیخ طوسی نقل کرده قال عند ذکره انه کان جید التصنیف الا انه کان یری القول بالقیاس فترك لذلك کتبه ولم یعول علیها ، بعد میفرماید اختلاف الفقهاء فی مبانی الاحکام لا یوجب عدم الاعتبار بقولهم لانهم قدیماً و حدیثاً کانوا مختلفین فی الاصول التي تبنی علیها الفروع مثل اختلافهم فی خبر الواحد و الاستصحاب فی المفاهیم و غیرها من مسائل اصول الفقه و می فرماید گویا این جنید از علماء زمان فیت صغری بوده و از صاحب فوائد نقل کرده و نسبت بقیل داده که وفات این جنید درری بوده در سنه سیصد و هشتاد و یک سنه رحلت شیخ صدوق انتهى لکن محل دفشان معین نیست

پنجم ابو محمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمدالدوربستی درمجالس است که او از فقهاء شیعه امامیه است و در سال یانصد و شصت و شش یفداد آمد و مدتی در آنجا بذکر احادیث مشغول بود و بعد بوطن خود مراجعت نمود و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود و نسب خود را منتهی میگرد بجناب حذیفه بن یمان که از اصحاب خاص حضرت پیغمبر ص بود انتهى

قبر ایشان در دوربست است و جناب حسن بن جعفر دوربستی برادر عبدالله بن جعفر بنون فضل و کمال متعلق بود و این اشعار از او است

بنض الوسی علامه معروفة
من لم یوال من الانام و صیه

کبت علی جبهات اولادالزنا

سیان عنده الله صلی ام زنا

دوربست یکفرسخی طهرانت و حال آخریه را طرشت مینامند بالشین المعجمه مخفی لها ناد که یت ایشان یت با شرافت و فضلی است و جدا هملی ایشان جعفر بن محمد از اجله علماء بوده و تحقیقات زیادی دارد و معاصر بوده با مرحوم شیخ طوسی و حالاتش را در روضات مفصلاً ذکر کرده

ششم - ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله الاسدی الکوفی القری النحوی المشهور بالکسائی و ایشان را کسائی گفتند چون وقتیکه بجلس درس حمزة بن زیات میرفت خود را به هیا میپسید و او معلم معصمه امین و عبدالله مأمون پسران هرون الرشید بود از عبدالله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مأمون تا او را درس نحو بدهد مأمون مشغول شرب خمر بود پس بیرک گل مأمون این شعر را نوشت و برای او فرستاد

وان لی رغبة فی الورد والاس

للنحو وقت وهذا الوقت للکاسی

یعنی از برای تعلیم نحو وقتی است و این وقت برای شراب خوردنت و من میل دارم بیویدن گل و آس پس کسائی در پشت آن در جواب نوشت

الهنک لذته من لنت الکاس

لو کنت تعلم ما فی النحو من حسن

سحباً علی الوجه بل متباً علی الرأس

لو کنت تعلم من فی الباب قت له

یعنی اگر بدانی لذتی را که در علم نحو است مانع میشود ترا از لذت شرب خمر و اگر بدانی که کیست در خانه تو صورت بزمین می کشیدی بلکه با سر بسوی وی میرفتی ایشان با هرون الرشید آمدبری و در ری وفات کرد در سنه صد و هفتاد و نه در همان روز فوت کسائی معبد بن حسن شیبانی قاضی هم در ری وفات نمود که رشید گفت ذنت الفقه والنحو بر سنویه و او قریه ایست از قراء ری و فعلا معلوم نیست که آقریه کجاست یا اسسش را تغییر دادند یا خراب و ویران شده بدانکه کسائی یکی از قراء سبیه است که اجماع است بر حجیت قرائتشان و صحت روایتشان و اتفاق اهل این صناعت است که از آن هفت نفر اصوب رأیا و احسن استنباطا و اکثر استیناسا بجواهر کلمات الهی جناب ابوبکر عاصم بن بهدلة الکوفی است و او اول است شأناً و جلالة ولدان و رسم جمیع مصاحف بقراآت عاصم کوفی است و عاصم در سنه صدویست و هشت در کوفه از دنیا رفت - دوم از قراء سبیه کسائی است که گفته شد

سوم از قراء سبیه ابو عمارة حمزة بن حبيب کوفی است و او در سنه صد و پنجاه و شش در حلوان از دنیا رفت چهارم نافع بن عبدالرحمن المدنی است و در مدینه از دنیا رفت در سنه صد و شصت و نه پنجم عباد بن کثیر المکی است و او در مکه معظمه از دنیا رفت در سنه صدویست و ششم ریان الکتبی بای عمرو بن علاه النحوی البصری است و او در کوفه از دنیا رفت در سنه صد و پنجاه و چهار هفتم عبدالله بن عامر الشامی است و او در شام از دنیا رفت در سنه صد و هیجده و بعضی انه قراآت راده نفر شمرند و اضافه نمودند باین هفت نفر ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری و خلف را

هفتم العالم الملام جناب حاجی ملاعلی گنجی مصنف توضیح المقال فی علم الرجال و غیر آن ولادتش سنه هزار و دویست و بیست بود در قریه کن که دو فرسخی تهرانست و ایشان مدتی در نجف اشرف خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند بعد آمدند بطهران و ریاست روحانی همامه مملکت ایران با ایشان شدو در صبح پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد و شش تقریباً و جنازه شان را در کمال احترام و اجلال بردند بزایوه مقدسه حضرت عبدالمظلم دفن نمودند

نقل کردند وقتی نائب السلطنه پسر مرحوم ناصر الدینشاه وارد شد بنزل حاجی گنجی مرحوم حاجی چون در دهانی داشتند بعد از عذرخواهی نمودن پایشان را دراز کردند بنایب السلطنه برخوردار عرض کرد آقا منم پایم درد میکند اذن بدهید دراز کنم فرمود نایب السلطنه منکه پایم را دراز کردم دستم را جمع کردم توهم دست را جمع کن و پایت را دراز کن

هشتم ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الامقنهانی الحکیم التال و ایشان از احفاد آقا میرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی هستند و در سنه هزار و دویست و سی و هشت در احمه آباد کجرات متولد شد و در اصفهان تحصیل کرد پس از تکمیل در معقول بتهران انتقال فرمود و در دارالشفا توقف نمود و مشغول بتعلیم علوم حکمییه شد و در آنجا از دنیا رحلت فرمود

و در جواد ابن بابویه بخاک رفت و قبرش در میان یکی از حجرات باغ آنجا معروفست
نهم نظام الدین ساوجی محمد بن حسین القرظی پدرش دوست شیخ بهائی بود چون وفات کرد شیخ بهائی او را تربیت نمود چون شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس او را معظم داشت

و بامر شاه عباس کتاب جامع عباسی را تمام کرد و باین بزرگوار بعد از عزل ملا خلیل قزوینی از تدریس در حضرت عبدالعظیم منصف مدتی دادند و در همانجا رحلت فرمود و ظاهراً قبرش هم همانجا باشد

دهم مرحوم آقا سید صادق طباطبائی نهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد بود و قبرشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم است

یازدهم مرحوم آقا مهزنا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور روز هشتم صفر سنه هزار و سیصد شانزده در طهران فوت شدو شایسته دفون در حضرت عبدالعظیم باشند

دوازدهم - در طهران فوت کرد اول عاشق حضرت سید الشهداء ع جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدر بندهی صاحب کتاب خزان و کتاب اسرار الشهاده و غیر این دو اخلاصش بعدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار صامه اش را بر زمین میزد و لباسش را پاره میکرد و روز عاشوراء لباسهایش را از بدن خود میکند و نك بکمر می بست و گل بصورت و معاسن میباید و خاک بر میریخت بهمین هیئت میان کوچه و بازار و بالای منبر میرفت و از کتب احادیث خیلی احترام میکرد و مانند کلام الله میبوسید و بالای سر خود میگذاشت و بیارتندهو و شدید الغضب بود کسی از آن مرحوم سؤال کرد آیا فضل امام پاکست یا نجس جناب آخوند سکوت کرد ثانیاً سؤال کرد بخصب فرمود چه سؤالی است فضل امام بریش من فظله من بریش تو و در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش در طهران از دنیا رفت جنازه اش را حمل نمودند و بکربلای معلی دفن کردند

محلّی نمازگاه که در طهران وری قبور خیلی اعلام از علماء و روایست و خیلی از بزرگان هم از خاک ری بودند و در غیر ری مدفونند و ما اختصاراً ذکر نکردیم

بدانکه در طهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی الملقب برکن الدوله والد ضد الدوله و مؤید الدوله و فخر الدوله و برادر وسطی علی عماد الدوله و احمد مزار الدوله و در تاریخ این خلکان است که ایشان در دوازدهم محرم الحرام سنه سیصد و شصت و شش در سن هشتاد سالگی در ری از دنیا رفتند و مدفن ایشان معلوم نیست و در حضرت عبدالعظیم است قبر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار که در سنه هزار و سیصد و یزده از دنیا رحلت فرمود

خاتمه

دوست دارم که در این خاتمه ذکر کنم بعضی از فضایل ناصر غریبه حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه را که قلب شهبان و مجسم منور و روشن شود

اول در تهذیب روایت کرده دو نفر در سفر با یکدیگر رفیق شدند، وقت نماز خوردن یکتفر در سفره اش پنج قرص نان بود و رفیقش سه قرص، شخص ثالثی از راه عبور میکرد تکلیفش کرده هر سه نفر با یکدیگر هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت درهم کنار سفره گذاشت و رفت

صاحب سه قرص نان گفت این هشت درهم را نصف کنیم

صاحب پنج قرص نان گفت سه درهم مال تو که سه قرص نان داشته ای و پنج درهم مال من

که پنج قرص نان داشته‌ام با یکدیگر مفاصحه کردند آمدند خدمت حضرت امیر ع عرض کردند با علی بی‌نما حکم حق فرما

حضرت هفت درهم داد صاحب پنج قرص نان و یکدرهم داد صاحب سه قرص نان فرمود آیا شاهدت قرص نانرا بقدر یکدیگر نغزورید ، عرض کردند ، چرا، فرمود پس هر یک از شما سه قرص نان خورده‌اید الا ثلثی پس از صاحب سه قرص نان این شخص وارد یک تکه نان خورده و از صاحب پنج قرص دو نان و یک تکه خورده و عوض هر تکه نان یکدرهم داده میشود

۹۰۵ - ایضاً در تهنیپ است مردی قید آهنی در بایش بود ، قسم خورد که از جای خود حرکت نکنم تا وزن قید را بداند خدمت حضرت امیر ع عرض حال خود را نمود حضرت فرمود یابت را با قید میان ظرف آب بگذار اندازه آب را نشان کن بعد قید را بالا بکش و عوض آن آهن بریز تا برسد باندازه اول و آن آهن را وزن کن تا وزن قید معلوم میشود

۹۰۶ - ایضاً در تهنیپ از حضرت باقر ع روایت کرده مردی در زمان حضرت رسول ص دو کتیز داشت ، هر دو در یکبش زایدند یکی پسر آورد و دیگری دختر ، مادر دختر بچه اش را گذارد در گهواره پسر و پسر را گذارد بگهواره خود و گفت ، « پسر ما منست » مادر پسر میگفت « پسر ما منست »

پس رفتند بهحاکمه خدمت حضرت امیر ع ، آنحضرت فرمود شیر این دو را وزن کنند شیر هر کدام سنگین تر است پسر مال اوست

چهارم در فلیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده مردی در زمان حضرت امیر ع ازدنیا رفت پسری داشت و بنده هریک ادعا میکردند که او پسر میت است و دیگری بنده است ، آمدند خدمت حضرت امیر ع بهحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دو تبق و سوراخ بکنند بدنامر فرمود هریک از این دوسرش را میان سوراخ کند ، بقبر فرمود ، شمشیر بکش (آهسته فرمود اطاعت مکن آنچه بتو امر میکنم) و فرمود بزین گردن بنده را پس بنده سرش را بیرون کشید حضرت فرمود این بنده است ، دیگری پسر میت است

پنجم در ارشاد هفید است دو زن در خلافت عمر بن خطاب نزاع کردند در باره طفلی هریک ادعا میکردند که این طفل از منست بین و شاهدهی هم نداشتند ، معاکه کردند نزد خلیفه خلیفه هم متوسل بحضرت امیر ع شد حضرت آن دوزن را طلبید ، هر قدر موهظه فرمود اثر نکرد چون از اصلاح آنها مأیوس شد فرمود یک اره حاضر کنید ، زنها گفتند اره چه میکنی فرمود این طفل را

دو نیم بکنم و بهر یک از شما نصف او را بدم ناگاه یکی از آنها گفت یا ابا الحسن ؛ ان کلن ولاید کذا من از حصه خود گذشتم ، حضرت فرمود الله اکبر این پسر از تو هست که بر او وقت کردی آن زن دیگر اعتراف نمود که ولد مال دیگریست نه مال او

ششم در مطالب السؤل است در خلافت حضرت امیر ع هفت نفر رفتند بسر در مراجعت بکنفر با آنها نبود عیال او آمد خدمت حضرت امیر ع عرض کرد یا امیر المؤمنین ع شوهرم با این شش نفر بسر رفته اینها بر گشته اند و شوهر من همراه نیست سؤال کردم از آنها بن خبر ندادند از حالش گمان میکنم که اینها شوهر مرا کشته‌اند از شما خواهش دارم که آنها را بطلبید و مطنب را کشف کنید

حضرت امر فرمود آنها را حاضر کردند هر يك رادر يك زاویه مسجد نشاند و يك نفر باو موکل گردانید كه مبادا با رفقایش صحبتی بكنند بعد حضرت يك نفر از آنها را طلبید و او از حال آن مرد سؤال كرد او متكرشده بعد حضرت باواز بلند فرمود الله اكبر چون آن پنج نفر ديگر صوت حضرت امیر را بتكبير شنیدند اعتقاد كردند كه رفقشان اقرار کرده و صورت حال را به حضرت عرض کرده بعد آنها را طلبید تماماً اقرار كردند بقتل او (باعتقاد آنكه رفقشان به حضرت خبر داده قتل او را) اولی عرض كرد يا امیر المؤمنین ع رفقای من اقرار كردند ومن اقرار نكردم حضرت فرمودند رفقای تو شهادت دادند پس او هم اقرار كرد كه شريك آنها بوده در قتل او پس چون اعتراف همه كامل شد بقتل او حكم الله داد باره آنها جاری فرمود

هفتم در تهذيب از حضرت صادق ع روايت کرده فرمود زنی از طايفه انصار عاشق جوانی بود هر چه كرد آن جوان حاضر نيشد آخر الامر آن زن سفیدی تخم مرغ را گرفت ويغت بپامه ها و بران خود بعد گريبان آن جوان را گرفته آورد نزد عمر بن خطاب گفت اين مرد مرا در موضع كذا می گرفته و با من حمل قبيحی كرد اين هم علامت اوست عمر قصد كرد كه حد زنار را بآورد جاری كند جوان انصاری هم قسم ميخورد بگنبد آن زن

حضرت امير ع حاضر بود عمر عرض كرد يا امیر المؤمنین شما چه مي فرماید ؟ حضرت نظر فرمود سفیدی كه در جامه آن زن بود دانست كه آن زن حيله کرده فرمود آب بسيار گرمی كه بجوش باشد حاضر كنيد و بريزيد بالای آن سفیدی كه در جامه آن زن هست چنين كردند آن سفیدی پخته شد حضرت امير ع او را گرفت و بدهان زد طعمش رافهيد از دهان خود انداخت بز ن روی آورد و از او سؤال كرد ضيفه اقرار كرد عقوبت عمر از آن جوان بر طرف شد

در ارشاد است كه حضرت امير ع آن زن را بجهت ادهای باطلش تازیانه زد

هشتم در بحار از فضائل الشيعه نقل فرموده كه روايت شده در خلافت عمر بن خطاب زنی در مدینه طفل ششماه خود را بالای پشت بام گذارد طفل دست و پا بزمين گذارد و رفت سر ناودان نشست مادرش ملتفت شد هر چه كرد آن طفل نيامد پشت بام نردبان بديوار گذاردند دست به آن طفل نرسيد چون ناودان بلند بود و طفل هم سر ناودان نشسته بود مادر طفل صيحه ميزد اقرار ب طفل گريه ميكردند آمدند نزد عمر بن خطاب او هم متعجب ماند كه چه بايد كرد

گفتند ما لهدا الاعلی بن ابي طالب ع يعنی نجات دهنده از برای اين نيست بجز علي بن ابي طالب حضرت امير ع حاضر شد نظر بآن طفل كرد آن طفل سخنی گفت كه کسی نفهيد سخن او را پس فرمودند طفل ديگری مثل خودش حاضر كنيد بعد كه حاضر كردند آن دو طفل يك ديگر نظر كردند و مثل اطفال با يك ديگر سخنی گفتند پس آن طفل از بالای ناودان آمد پشت بام ، اهل مدینه خوشحال شدند كه مثلش در مدینه ديده نشده بود

بعد از حضرت امير ع سؤال كردند آیا اين طفل شما را كه ديد چه گفت ؟ و آیا اين دو طفل با يك ديگر چه گفتند فرمود اما خطاب طفل بن او سلام كرد بن بامر المؤمنین ، منم جواش را رد كردم و چون صغير بود باو تكليفي نكردم و امر كردم طفل ديگری مثل خودش حاضر كنند تا بلسان اطفال با او سخن بگويد بعد كه آن طفل حاضر شد گفت « يا اخي ارجع الي السطح ولا تحرق قلب امك و عشيرتك بئوتك » يعنی برادر بيا پشت بام و قلب مادرت و خویشان را سوزان بگردن طفلی كه بالای ناودان بود گفت برادر بگذار مرا كه قبل از آنكه بالف بشوم و شيطان بر

من مسلط شود بپیرم و هلاک شوم طفلی که بالای بام بود گفت یا بیست بام شاید تو بزک شوی و بالغ شوی خداوند از ملب تو پرسی مرحمت بفرماید که دوست داشته باشد خدا و رسول و دوست داشته باشد این مرد را که علی بن ابیطالب سلام الله علیه باشد

پس آن طفل بکرامت خداوند بتوسط حضرت امیر ع از هلاکت نجات یافت

فهم در مناقب این شهر آشوب است جوانی آمد نزد عمر بن خطاب گفت پدر من وفات کرده و من طفل صغیری بودم و اموال پدرم را نزد تو آورده اند مال مرا رد کن عمر صیحه بوی زد و او را از نزد خود دور کرد آن مرد از نزد خلیفه بیرون شد در بین راه شکایت میکرد حضرت امیر را ملاقات کرد فرمود بیاورید او را بسجده جامع تا امر او معلوم شود پس

آوردند او را بسجده و تفصیل از آن مرد سؤال کرد

بعد فرمود هر آینه حکم کنم به کسی که خداوند در فوق سوات بآن حکم فرموده و حکم نمیکند به آن مگر کسیکه خداوند او را برگزیده باشد از برای علمش بعد یکی از اصحابش فرمود بیل و کلنگ حاضر کند و تشریف برد سر قبر پدر آن جوان فرمود قبر را بشکافید و یک استخوان از استخوانهای پهلوی او را بیرون آورید چنین کردند به آن جوان فرمود او را استشام کند چون استشام نمود خون از دوفمغد دماغش بیرون شد حضرت فرمودند این جوان اولاد این میت است

عمر گفت از آئمن خون از مغز پینش مال باو تسلیم میشود فرمود بلی او احقت باین مال از همه مردم بعد امر فرمود بعضازین که استشام نمایند استشام نمودند ، خون از بینی هیچک جاری نشد دو مرتبه به آن جوان فرمود استشام نماید همینکه استشام نمود باز خون از منخر پینش جاری شد

فرمودند این پدر این جوان است اموال را تسلیم باو فرمود بعد فرمود «والله دروغ نگفتم»
دهم - ایضا در مناقب است بنده را آوردند نزد عمر بن خطاب که مولای خود را بقتل رسانیده بود امیر المؤمنین ع حاضر بود فرمود آیا تو مولایت را بقتل رسانیدی گفت بلی فرمود چرا بقتل رسانیدی گفت با من عمل قبیحی کرد لهذا او را بقتل رسانیدم بعد باولیای مقتول فرمود آیا او را دفن کردید ؟ گفتند بلی فرمود چه وقت ؟ گفتند الساعه حضرت امیر بمر بن خطاب فرمودند این بنده را تا سه روز، حبس کن بعد از سه روز بگو اولیای مقتول حاضر شوند چون سه روز گذشت و اولیای مقتول حاضر شدند ، پس حضرت دست هر بن خطاب را گرفت برد سر قبر مقتول و باولیای مقتول فرمود قبر او را شکافتند تا رسیدند بلعده میت فرمود میت خود را از قبر بیرون کنی چون نظر کردند دید کفن موجود است لکن بین میان قبر نیست خبر دادند بعضرت امیر ع

فرمود الله اکبر الله اکبر و الله من دروغ نگفتم ، شنیدم از حضرت پشیر ص که فرمود هر يك از امت من که عمل کند عمل قوم لوط را و بهسان عمل از دنیا برود بعد از دفن سه روز زیاد تر در میان قبر خود نماند که ملحق میشود بقوم لوط و معشور میشود بآنها»

پانزدهم شخصی خدمت حضرت امیر ع رسید عرض کرد یا اعلی «علنی من اقل عدد يتصمحنه الكسور التسهة» حضرت بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنك

مغنی نماناد که حاصل ضرب ۷ در ۳۶۰ ؛ ۲۵۲۰ میشود نصفش ۱۲۶۰ ، نلش ۸۴۰

ربیع ۶۳۰، خمش ۵۰۴، سدس ۴۲۰، سبب ۳۶۰، نشت ۳۱۵، نشت ۲۸۰، عشر ۲۵۲ است و همه اینها بدون کمر است و کمتر از این عددی نیست که تمام کسور همه در آن باشد بدون کسر.

دوازدهم در بهار از جمعی از مفسرین مثل زجاج و غیر او نقل کرده و در تفسیر قوله تعالی «ولبثوا فی کفهیم ثلث مائة سنین وازدادوا تمأاً» گفتند

جماهی از یهودیان بعد از رحلت حضرت رسول ص آمدند بدینه گفتند آنچه در قرآن است مخالف است با آنچه در تورات است چون در قرآن مجید است «ولبثوا فی کفهیم ثلث مائة سنین وازدادوا وتمأاً» و در تورات «ثلث مائة سنین» و این دو با یکدیگر مخالفت پس این امر بر صوابه مشکل شد، مطلب جبرئیل حضرت امیر ع رسید فرمودند این دو با یکدیگر مخالف نیستند زیرا که معتبر نزد یهود سه شمس است و نزد عرب سه قمریت، تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن نازل شد بلسان عرب و سیمده شمس سیمده و نه سال قمری است

بیان - بعضی از علمای هیت گفتند که سه شمس ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۵ دقیقه و ۱۲ ثانیه است و سه قمری ۳۵۴ روز است، چون غالباً ششماه تمام است و ششماه ناقص و تفاوت بین ستین تقریباً ۱۱ روز و ۶ ساعت پس تقریباً هر ۳۳ سال قمری ۳۸ سال شمس میشود و هر ۱۰۰ سال قمری ۹۷ سال شمس میشود پس ۳۰۹ سال قمری ۳۰۰ سال شمس میشود تقریباً

سیزدهم در خراج روایت فرموده نه نفر برادر بودند در قبیله از قبایل عرب و اینها یک خواهر داشتند: باو گفتند که هر چه خداوند بنا مرحمت کند از اموال دنیوی به تو میدهم که شوهری اختیار نکنی که بپیرت ما نینگنجد

خواهر باین امر راضی شد و مشغول شد بخدمت برادرها و برادرها هم خیلی احترام میکردند از او تا آنکه خواهر حائض شد و از حیض طاهر شد رفت میان چشمه آبی که نزدیک خیمه شان بود غسل کند ناگاه حلقه و گرمی از میان آب رفت بیجوف آزن کم کم بزرگ شد و شکم آن زن بالا آمد برادرها گمان کردند که خواهرشان آبستن شده و خیانت نموده با آنها خواستند او را بقتل برسانند بعضی گفتند بیریم او را خدمت حضرت امیر ع که او حکم الهی را بفرماید آوردند او را خدمت حضرت و مطلب را عرض کردند

پس حضرت امر فرمود که طشتی حاضر کنند و او را پراز حایه و موشک گوشت نمایند و به آزن امر فرمود که میان آنطشت بشیند هینکه آن حلقه و گرم بوی آن موشکهای گوشت استشمام نمود از جوف آزن خارج شد

مردم گفتند یا هلی (انتدینا الملی الالهلی فانک تعلم النیب)

پس حضرت به آنها میبده زد و آنها را منع فرمود، فرمود اینطلب را یینبیر ص بمن خبر داده از جانب خداوند که در چنین ماهی و چنین ساعتی چنین امری واقع خواهد شد

چهاردهم در بحار از کتاب فضائل الشیعه روایت کرده

عمار گفت خدمت حضرت امیر ع بودم ناگاه صدای عطیبی که تمام مجامع کوفه را بر کرد بگوشم رسید حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار مرا حاضر کن و بعد برونگذار اینرد باین زن ظلم کند اگر ترک ظلم کرد فیهاو الا باهین ذوالفقار او را مانع بشو؟ عمار گفت، رضم دیدم مردی مهار ناچه را گرفته و زنی میگوید این ناچه از من است و مرد میگوید از منست به آن مرد گفتیم امیر

المؤمنین تورا نهی فرموده از ظلم باین زن

آن مرد خبیث گفت ، هلی مشغول کار خودش باشد ودستش را از خون مسلمین که در بصره به قتل رسانیده بشوید میخواهد شتر مرا گرفته باین زردو فگو بدهد ، هار گفت ، بر گشتم که خبر بولایم امیر المؤمنین ع بدیم حضرت بیرون شدو آثار غضب بصورت نازنیشان ظاهر است فرمود ، وای بر تو ای مرد وابگدار شتر این زن را آن مرد گفت شتر مال منست حضرت فرمود دروغ میگویی ای ملعون

آن مرد گفت که شهادت میدهد این جمل مال این زن است ؟

فرمودند شاهدهی شهادت میدهد که احدی از اهل کوفه او را تکلیب نیکند

آن مرد گفت اگر چنین شاهدهی شهادت بدهد من شتر را باین زن تسلیم میکنم

حضرت فرمود ؛ ای جمل خودت شهادت بده که مال کیستی ؟ آن جمل بلسان فصیح عرضکرد یا امیر المؤمنین علیه السلام ، من منعت نوزده سال است که مال این زن هستم حضرت بآن زن فرمود شترت را بگیر و برو و بیک ذوالفقار آن مرد را دو حصه کرد

پانزدهم در فروع کالی از حضرت صادق ع رو ایت کرده

جوانی رادر میان خرابه دیدند که کارد خون آلوده دردستش بود و کشته دیدند آنجا افتاده که بغون خودش آلوده شده مردم آن جوان را گرفته آورده خدمت حضرت امیر المؤمنین ع وقضیه را بانحضرت عرضکردند حضرت بانجوان فرمود ، چه میگویی ؟ عرضکرد ، یا هلی من قاتل این مرد هستم حضرت فرمود حال که خودش اقرار میکند او را بیریبد و بقتل برسانید ؟ هینگه بردند او را بقتل برسانند مردی بتجلیل آمد گفت ، او را نکشید و بر گردانید خدمت حضرت امیر المؤمنین ع برگردانیدند عرضکرد : یا هلی والله این مرد قاتل او نیست بلکه او را من بقتل رسانیده ام

حضرت بانجوان اولی فرمودند ، چه اوار کرد ترا که چنین اقرار کردی عرضکرد یا امیر المؤمنین باین شهود وباین کارد خون آلود دردستم و باین مقتول بغون آلوده ومنم بر سر او حاضر بودم چگونه می توانستم انکار نمایم ؟ من در پهلوی این خرابه گوسفندی ذبح کرده بودم و مرا بوئ گرفت ، داخل خرابه شدم دیدم این مرد بغون خود آغشته است ، من بسر او تمجبا ایستاده بودم که اینصاعت آمدند و مرا گرفته خدمت شما آوردند

حضرت فرمودند این دو نفر را بیریبد خدمت نور دیده ام حضرت امام حسن تاحکم بفرماید آوردند وقضیه را نقل کردند حضرت مجتبی فرمود پیدر بزرگوار ام عرض کنبد اگر چه دومی قاتل این مرد است لکن اولی رازنده کرده ، خداوند در قرآن مجید فرموده (من احیا نفسا فکانا احیا الناس جمیعا) هر دو رادها کنند و دبه مذبوح را از بیت المال بدهند

شانزدهم در روض الجنان از ابوالفتح رازی نقل کرده

چهل زن رفتند نزد عربین خطاب سؤال کردند از شهوت آدمی

گفت . مرد یکسهم از شهوت دارد وزن نه سهم گفته چه شد که بجهت مردان با آنکه يك

سهم از شهوت دارند زوجه دائمه ومنه وکنیز حلال شد وبجهت زنها با آنکه نه جزء از شهوت را دارند یکمرد بیش حلال نشد

هر از جواب عاجز شد رفتند خدمت امیر المؤمنین م مشکل را از او سؤال کردند حضرت امر فرمود که هر يك آنها يك شیشه آبی حاضر کنند بد فرمود يك طشتی هم آوردند فرمود شیشه

های آب را بر برنمیان طشت، بعد فرمود: آبهای شیشه‌های خود را جدا کنید عرض کردند، امتیاز داده نشود آب میچک از شیشه‌ها

فرمود: بهین جهت حلال نشد بجهت یکزن زیاده از یکمرد تا در نسب و اولاد و میراث اشتباهی نشود.

هفدهم در مناقب از اصبع بنی‌باته روایت کرده

عمر بن خطاب حکم کرد پنجنفر زانی را سنگسار کنند امیرالمؤمنین ع فرمود خطا کردی بعد یکی را آوردند، فرمود: گردن بزیند دومی ۱۰ آوردند فرمود سنگسار کنید سومی را آوردند فرمود حد بزیند چهارمی را آوردند فرمود نصف حد بزیند پنجمی را آوردند فرمود تبریر کنید

عمر بن خطاب عرض کرد بجهت اینقسم احکام مختلفی فرمودید فرمود اما اولی: چون مرد ذمی بود که زنا کرده بود بزین مسله و خراج شده بود از نعه و لذا امر بقتل فرمود و اما دومی چون مرد محصنی بود که زنا کرده بود لذا امر بسنگسار فرمود و اما سومی چون امی غیر محصن بود لذا امر بعد زنا فرمود (صدتازیانه) و اما چهارمی چون زانی عید بود امر بنصف حد فرمود (بنجاه تازیانه) و اما پنجمی چون دیوانه بود امر بتعزیرش فرمود هرگفت حطی نیست در امتیکه در او تو نباشی یا ابا الحسن

هیجدهم در مناقب از حضرت صادق ع روایت کرده

علیه بن ابی‌طالب چون از دنیا رفت امیرالمؤمنین ع با جمعی از اصحاب و عمر بن خطاب به جنازه‌اش حاضر شدند، حضرت بلام عقبه فرمود عقبه از دنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مبادا با او مضاجعت نمایی

عمر عرض کرد با امیرالمؤمنین تمام قضایای شما حسیب است و این اعجاب آنها است که کسی بیورد و زوج دیگری بزوجهش حرام شود فرمود: بلی این غلام زوجه حره دارد که زوجه او وارث عقبه است و ایوم بعضی از شوهرش مملوک این زوجه شده و تزویج این زن، عیدش حرامست تا وقتیکه زوجه‌اش او را آزاد کند بعد زوج آزاد شده او را تزویج کند

نوزدهم در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده

امیرالمؤمنین ع با اصحاب نشست بود مردی خدمت آنحضرت رسید، عرض کرد، یا امیرالمؤمنین من با غلامی لواط کردم مرا تطهیر کن فرمود ای مرد مرو بنزل خود شاید تلفه زرداب تو بحرکت آمده باز نزد وی آمد، همین را عرض کرد - حضرت همان جواب را داد تا سه مرتبه مرتبه چهارم که آمد حضرت فرمود ای مرد بیغیر خدا در باره مثل تو یکی از سه حکم را فرموده هر کدام را میخواهی اختیار کن (یکی يك شمشیر بگردنت بزیند یا از کوزه بلندی برت کنند با دست و پئی‌سته یا بدنت را بآتش بسوزانند) عرض کرد کدامیک سخت تر است فرمود سوختن بآتش عرض کرد همین را اختیار میکنم پس برخواند و دو رکعت نماز خواند بعد عرض کرد (اللهم انی قد ایتت من الذنب ما قد علته و انتی تعوذت من ذلك فبثت الی وصی رسولک و ان عم نیک فسالته ان یطهرنی فغیرنی بثلاثة اصناف من العذاب اللهم فانی قد اخترت اشدھا اللهم فانی استلک ان تجعل ذلك کفارة

لذونوی و ان تحرقنی بنارک فی آخرتی بعد گریه کنان برخاست و نشست میان حضیره آتش درحالتی که آتششامله میکشید در اطرافش

پس امیر المؤمنین ع و اصحابش جمال او گریه کردند پس حضرت باو فرمود برخیز یا فلان که تو ملائکهای آسمان و زمین را بگریه در آوردی خداوند تو به ترا قبول کرد

هیستم مسئله معروفه بدیناریه در مطالب السؤل است امیر المؤمنین ع از منزل خارج شده بود که سوار شود یکپایش بر کاب بود زنی خمشش رسیده عرضکرد یا امیر المؤمنین برادر من مرده و از او شصت دینار باز مانده و بین اجمال او یکدینار ارث داده اند استعها میکنم که حق مرا گرفته بین برسانی حضرت فرمود برادر تو از او مادری باقی مانده و زوجه و دو دختر و دوازده برادر و یکخواهر؟ عرضکرد بلی فرمود حق مادرت سدس است (صد دینار) حق زوجه اش نمن است (هفتاد) و پنج دینار) حق دو دختر نلثان است (چهار صد دینار) الباقی بیست و پنج دینار، حق هر برادری دو دینار است و خواهرش یکدینار پس حق تو رسیده برگرد بنزل خود

پیان - گویا این حکم از آن بزرگوار حقیناً صادر شده چون اگر ترکه میت زیاد بیاید از سهام مفروضه اهل تسنن زیاده را بصبه میکنند که اقارب بدی باشد - لکن مذهب شیعه آنستکه زائد رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر اگر میت پدرش جهات داشته باشد و اخوه متعددی ایی با ابوینی داشته باشد و سوای اخوه امی هر گاه جمع بشود با او احدی از جدوده امی یا از اخوه ابوینی یا ایی تنها مثل آنکه وارث میت هم اخوه ابوینی باشد و اخوه امی تنها پس زائد رد میشود باخوه ابوینی دون اخوه امی و پیوی بصبه داده نشود در نزد شیعه

بیست و یکم - مسئله معروفه منبریه ایضا در مطالب السؤل است

حضرت امیر ع بالای منبر مشغول خطبه خواندن بود شخصی از پای منبر برخاست ، عرض کرد یا علی دختر من شوهرش وفات نموده و باید سن ترکه شوهرش را باو بدهند حال نه يك ترکه را داده اند استعها میکنم حق او را باو برسانی فرمود داماد تو دو دختر از او باقی مانده و پدر و مادر عرضکرد بلی فرمود نمن تو نسع میشود، مشغول خطبه خواندن شد

پیان - گویا این حکم هم از آنحضرت حقیناً صادر شده باشد چون اگر ترکه میت کمتر باشد از سهام مفروضه بصبه شیعه در این فرض حص بر بنت و بنات و اخت و اخوات ابوینی یا ایی وارد میشود نه بر سایر ورثه

بیست و دوم در شرح شافیه ایی فراس (از شرح بدیهیه این مفری) نقل فرموده

سه نفر مخاصمه نمودند دو قسمت نمودن هفده شتری که مال آنها بود باین تحصیل نصف آن مال یکی بود نلث آن مال یکی ، نسع آن مال دیگری و راضی نشدند که شتری نحر بشود یا درهم و دیناری در عوض بدل شود تا قسمت آنها تعادل بشود

حضرت فرمود آیا راضی میشوید که يك شتر از من داخل شود تا اندازه سهام هر يك متعادل بشود عرضکردند بلی پس حضرت يك شتری از خود داخل شترها نمود ، مجموع شد هیجده شتر ۹ شتر از او بصاحب نصف و ۶ شتر بصاحب نلث و ۲ شتر بصاحب نسع و شتر خود را هم برگردانید

پیان - مضمی نساناد که ظاهراً مالک این هفده شتر منحصر بوده باین سه نفر و کیفیت ملکیشان هم بهین نحو بوده الی آخره که نصف و نلث و نسع بوده از این قبیل قضایا از حضرت

امیرالمؤمنین ع زباد نقل شده و اختصار نمودیم بذکر همین مقدار
تتمیم بدانکه فضیلت حضرت امیرالمؤمنین ع از صحابه بلکه از جمیع امت بلکه از جمیع
مسکنات بغیر حضرت خاتم النبیین (ص) از مسلمات است بین موافق و مخالف
حتی آنکه سؤال کردند از یکی از علماء از فضائل آن بزرگوار
گفت چگونگی از فضائل کسیکه دشمنان فضائل او را از حد و کتبه کتمان نمودند و دوستان از
خوف و تهنیه کتمان کردند مذلک فضائل او خاتمین را بر کرده و انعم ما قبل
لقد کنوا آثار آل محمد ص محببهم خوفاً و اعدائهم بغناً
فابرز من بین الفريقین نبله بها ملاه الله السوات و الارضاً

فاضل متصّب عنید فضل ین روز بهان در رد (کشف الحق) علامه حلی گفته انکار فضائل آل
 محمد ص کانکار رحمة البحر و سعة البر و نور الشمس وجود الصحاب و سجود الملائكة لاثرة له سوی
 الاستهزاء و بئکره و کیف یسکن انکار فضل جماعة هم اهل السداد و خزان معدن النبوة و حفاظ آداب
 الفتوة و اضلیة علی ع سلم باعتراف الصدیق و الفاروق و سایر الصحابه و المنقول عن الصدیق انه
 قال اتیلونی فلست بغیرکم و علی فیکم و المنقول عن الفاروق انه قال فی مواضع لولا علی لهلك عمر
 و قال ایضاً نود بالله من قضیة لیس فیها ابوالحسن انتهى
 و قال ابوعلی شیخ الریس فی مقام اضلیته عن سائر الصحابه و اما علی بن ایطالب نکلن شمس
 فلك الحقیقة و قطبها المعرفة و کان فی بین اصحاب محمد کالمقول فیما بین المحسوس انتهى
و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام احمد بن حنبل ماورد لاحد من اصحاب رسول الله ص
من الفضائل مثل ماورد لعلی رضی الله عنه انتهى

و قال محمد بن طلحه فی مطالب السؤل ان عمر بن خطاب جمع اصحاب رسول الله ینشیرهم و
 فیهم علی بن ایطالب قتال عمر بن خطاب قل یا ابا الحسن فانت اعلمهم و افضلهم و نقل عن عمر بن خطاب
 انه قال ای مضلة لیس لها ابوالحسن انتهى
ذکر سیط ابن جوزی فی التذکره فصلا فی قول عمر بن خطاب اهوذ باؤه من مضلة لیس

لها ابوالحسن انتهى

قال ابن ابی العدید فی مقدمه شرح نهج البلاغه استولی بنو امیة علی سلطان الاسلام فی شرق
الارض و غربها و اجتهدوا بكل حيلة فی اطفاء نوره و التحریف علیه و وضع العتاب و المثالب له و لنوه
علی جمیع النابر و توعدوا مادیه بل حیوهم و قتلوهم و منعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلة او
یرفع له ذکرا فإزاده الارفة و سوا و کان کالمسک کلما ستراتشر و کلما کنتم خضوع نثره و کالشمس
لا تتر بالصحاب و کضوء النهار ان حجب منه هین و احده ادرکته هیون کثیره فهو رئیس الفضائل و
ینبوعها و سابق مضارها الفخ

عجب است که مخالفین منکر نیستند فضیلت حضرت امیرالمؤمنین ع را از حیث کمالات و فضایل
 و لکن میگویند که فضیلت منافعی نیست با مفضولیت از حیث کثرت ثواب و اجر و ابوبکر اکثر ثواباً
 و اجراً بود از امیرالمؤمنین ع

و این سخن تمام نیست چون کثرت ثواب مترتب است بر علم و عمل و اگر معلوم شد که علی
 افضل است علماً و عملاً البته ثوابش هم از غیر بیشتر است و آخر الامر کلر بجائی رسید از هوان و

بسی دنیا که خود حضرتش فرموده النهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قالو معاویة وهلی مقامات علم وعبادت این بزرگوار نزد دوسد و دشمن مسلم است
محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از هلقة بن عبداؤه روایت کرده گفت من در خدمت حضرت یغبر ص مشرف بودم شخصی سؤال کرد از امیرالمؤمنین ع یغبر ص فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً

درموضع دیگر گفته قال ابن عباس اعطی علی تسعة اعشار العلم وانه لاعلمهم بالمشرب الباقی از حضرت امیر ع نقل کرده که شخصی از آنبزرگوار سؤال کرد از توحید و عدل فرمودند التوحیدان لاسومه والعدل ان لاسومه و این دو کلام با ایجاز و اختصارشان متضمنند جیب آنچه را که متکلمین قصد کرده اند در کتب مبسوطه

ایضا از آن بزرگوار نقل کرده که آنحضرت فرمود لو شئت لافترت سبعین بئیراً من تغبر

بسم الله الرحمن الرحیم ومناسب است این شعر در این مقام

گر نبود ی بای بسم الله یبای بوتراب کج کلایها نکردی بر سر ام الکتاب

وقال آخر

تومی آن قطعه بالا ایضا فوق ابیدیم که در گاه تنزل تحت بسم الله را بانی

و این شعر هم در بلندی مضمون نظیر این دوشعر است

سایه یغبر ندارد هیچ میدانی چرا آفتابی چون علی در سایه یغبر است

ولنعم ما قبل فی حقه

ده خزل ز نه روان وز هشت بهشت هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت

کز پنج حواس و چهار ارکن و سه روح ایزد بدو عالم چه تو یک کس نرشت

و دیگری گفته ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله ال ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت معراب نماز عارفان ابرویت

در فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین ع امام فصحاء و سید بلغاء بود و حتی آنکه آن بزرگوار جمع فرمود بین فصاحت و بلاغت و حلاوت و ملامت و از کتاب نهج البلاغه که مشتمل است بر کلمات شریفه و مواظب بلیغه تمییر میکنند باخ القرآن و در حق کلمات شریفه آن بزرگوار گفته اند کلام العالیق و فوق کلام المخلوقین است ما بعضی از کلمات بلیغه قصار آن بزرگوار را تیناً ذکر میکنیم

منجمله در خصال از عاشر شعبی روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) نه کلمه فرموده است بدهاذه

که بآک نوده چشمه های بلاغت را و بتیم کرده جواهر حکمت را سه کلام در مناجاتست

الهی کنی بی عزاً ان اکون لك عبداً و کنی بی ضرراً ان تکون لی رباً انت کما احبنا جلتنی کما تحب

سه کلام در حکمت است

قیة کل امره ما یحس و ما هلك امره عرف قدره و المرء مضبو تحت لسانه

سه کلام در آداب است

امن علی من شئت تکن امیره و احتج الی من شئت تکن اسیره و استغن عن شئت تکن نظیره

منجمله در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است «اصبوا لهذا الانسان یظن بشعم و

بتکلم بلعم و یسمع بظلم» یعنی بآک و منزه است خداوندی که مردم را با بیه چشم بینا نمود و

بگوشت زبان گویا کرد و باستخوان گوش شنوا گردانید، اما گویا شدن بگوشت زبان معلوم است

باب دوازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت

حضرت علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام
و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور
متبرکه و واقعه در قزوین و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاهان
در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (علی) است و اشتهر القابشان (نقی) و (هادی) است و کنیه شریفان
(ابوالحسن ثالث) است جد بزرگوارش حضرت رضا (ع) (ابوالحسن الثانی) بود و حضرت موسی
بن جعفر (ع) (ابوالحسن الاول) بود، و الدماجدشان حضرت امام محمد تقی (ع) بود، والده ماجده شان
(ام ولد) بود مسی به سمانه المغربیة المعروفة بالسیده کذا فی البحار عن ابن عباس
در اثبات الوصیه مسعودی از علی بن مهزیار از حضرت امی الحسن الهادی روایت کرده فرمود
امی عارفه یعنی وهی من اهل الجنة ما یقر بها شیطان مرید ولا ینالها کید جبار عنید وهی مکلونه
بین الله التي لاتنام ولا تتخلف عن امهات الصديقين والصالحين

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

مشهور و اصح آنستکه ولادت آن بزرگوار روز سه شنبه نیمه ذیحجه سنه دویت و
دوازده هجری بود، چنانچه در کافی و ارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب و روضة الواعظین
نقل فرموده - بنا بر این سن شریف آن بزرگوار در حال شهادت پدر بزرگوارش و انتقال امامت
بوی هفت سال و یارده ماه و نیم بوده - در کشف الغمه است ولادتشان روز جمعه دوم ماه رجب سنه
دویت و دوازده بوده

در عمده الطالب و مطالب السؤل است که در سنه دویت و چهارده بوده

شیخ الطائفه در مصباح از ابن عیاش روایت کرده که فرمود خرج الی اهلی علی یدالشیخ الکبیر
ابی القاسم همتاً الدعاء اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب معد بن علی الثانی و ابنه علی بن

محمد المتعجب وجه جمع بین این روایت شریفه و آنچه گفته شد که اشهر و اصح است در فصل دوم از باب یازدهم ذکر شد فراجع
در ارشاد است که محل ولادت آن بزرگوار در صریا بود (موضوعی است در سه منزلی مدینه که حضرت موسی بن جعفر ع اورا بنا نموده)

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلتان مسلم است که دویت و پنجاه و چهار بوده
و اما ماه رحلت و روز آن مشهور آنستکه روز دوشنبه سوم ماه رجب بوده
چنانچه در مصباح و دروس و مناقب و روضة الواعظین است و در ارشاد و اعلام الوری ماه رجب فرموده اند بدون تعیین روز آن و در کافی و مروج الذهب در بیست و ششم جمادی الثانیه فرموده اند پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت چهل و یکسال و شش ماه و هجده روز بوده تقریباً و مدت اقامتشان سی و سه سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً
(حقیر در تاریخ سال شهادت آنحضرت عرض کرده ام) ۱-

محل دفنشان در سامراء مبارک بوده ، بنه مبارک که مسکین از مرحوم احدیثان دنبلی است، میان حرم مطهر را محمد علی خان هندی آینه بندی کرده و ضریح مبارک از آثار خیریه سلطان حسین صفوی است و کاشی صحن مطهر و طاق نماها و منارها و طلائی گنبد مطهر از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است بتوسط مرحوم ضدالملك و در آنوقت سلطان از مرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ عبدالحسین شیخ المراقین استدا نمود که در سامرای مبارک توقف فرماید تا این خدمت با تمام برسد در میان ضریح مطهر پشت سر امامین همایین قبر شریف ملکه آفاق مخدومه لرچی خاتون والده ماجده حضرت بقیة الله فی الارضین ولی عصر ارواحنا له الفداء است
باین بای مبارک امامین همایین مدفن مقدس جناب حکیمه خاتون میبه مکره حضرت امام محمد تقی ع است که ضریح مخصوصی دارد و وصل ضریح مطهر امامین همایین است
و آن مخدومه خدمت چهار امام را درک فرمود: حضرت جواد الائمه، حضرت هادی، حضرت عسکری ؛ حضرت بقیة الله (س)

فصل چهارم

در قاتل آن بزرگوار

بعضی گفتند که قاتل آنحضرت جعفر بن منعم بن هرون بود الملقب بالمتوکل
در اقبال فرموده از ادعیه شهر رمضان است این صلوات «اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی علی بن محمد بن النبی الهادی و ضامن العذاب علی من شرک فی دمه» و هو المتوکل
در دعه الساکبه فرموده «قال الصدوق قتل المتوکل بالسم» و بعضی گفتند که قاتل آنحضرت

المعتز بالله بن متوکل بود و بعضی گفتند المعتمد بالله بن متوکل بود و ممکن است جمع بین این اقوال بآنکه گفته شود مباشرتاً آنحضرت المتدبأه بود باسر برادر بزرگترش المعتز بالله و سبب قتل آنحضرت آن آتشی بود که متوکل ملون مشتمل نموده بود از آن عداوتی که باولاد حضرت ابوطالب ع داشت و گویا متوکل اخبت و اذل تمام خلفاء بنی عباس بود چون خودش قاتل حضرت هادی و پدرش معتمد قاتل حضرت جواد الامامه بود و عمویش مأمون قاتل حضرت رضا (ع) بود و جدش هرون قاتل موسی بن جعفر (ع) بود و اقوی دلیل بر ذکالت او آن ظلمهای بود که بقر مقدس حضرت سیدالشهداء ع و بزوار آنحضرت نمود

در تاریخ کامل است که در سنه دوپست و سی و شش متوکل امر کرد که قبر مقدس حضرت سیدالشهداء را به منازل و خانه های اطرافش خراب کنند و آب بینند و زمین را شخم کنند و منع کنند مردم را از رفتن زیارت آن بزرگوار

پس منادی متوکل در شهرها ندا کرد که بعد از سه روز هر کس را سر قبر مطهر حضرت سید الشهداء ع ببینند او را حبس و زجر نمایند پس همه مردم گریختند و ترك نمودند زیارت حضرت سید الشهداء (ع) را انتهى بعضی نوشته که مذلک شیطان حبس و زجر را بخود میدیدند و زیارت میرفتند

آخر الامر متوکل امر کرد هر که کسی زیارت برود دست راستش را قطع کنند بازم شیعیان و دوستان راضی میشدند که بروند زیارت و دستشان را قطع کنند

یک نفر از شیعیان خواست برود زیارت و دست چپش را گداورد که قطع کنند گفت چرا دست راست را بلند نکردی باید او را بلند کنی دست راستش را نشان داد که قطع شده بود و گفت قیلا یکسفر خواستم مشرف شوم راضی شدم که دست راستم را قطع کردند حال هم راضی شدم که دست چپم را قطع کنند که زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شوم

در مناقب الطالبین نقل کرده که متوکل دیزج را که اول بهودی بود و بعد مسلمان شد فرستاد نزد قبر مقدس سیدالشهداء ع و امر کرد او را که قبر مقدسش را شیار نمایند و آتارش را محو کنند و خانه های اطرافش را خراب کنند پس دیزج روانه شد و خانه های اطراف قبر مقدس را خراب کرد و زمین او را قریب به دو پست جریب شیار نموده پس چون بنزدیک قبر مقدس رسیدند احسی از مسلمانان نزدیک نرفتند و جمعی از بهودیان را وادار نمود که دهر سربک میلی بکربلا مانده بایستند و هر کس را که زیارت میروند گرفته ببرند نزد متوکل

قیان - جریب از زمین شصت ذراع در شصت ذراع است که هر جریبی تقریباً سه هزار و شصت ذراع انداز ذراع میشود

از معتمد بن حسن نقل کرده گفت من در آن اوقات از ترس مدتی بود که زیارت آن بزرگوار مشرف نشدم بعد با آنکه خود را در مضاطره دیدم حرکت نمودم زیارت آن حضرت و مردی هم از عطازها با من همراهی کرده و خارج شدیم بزم زیارت روزها پنهان میشدیم و شب ها حرکت میکردیم تا رسیدیم باطراف غاضریه نصف شب روانه راه شدیم و اتفاقاً باسبانه در خواب بودند رسیدیم نزدیک قبر مقدس و علامات قبر مقدس را یافتیم دیدیم صندوق روی قبر را کنده و سوخته اند و آب هم باطراف قبر جسیح شده مثل خنق پس زیارت کردیم و بوی خوش از قبر مقدس استشام نمودیم که هر گز چنین بوی خوشی استشام نکرده بودیم و آن عطاز که با من

بود گفت و الله من تا بحال چنین بوی خوشی استنشام نکرده‌ام پس وداع کردیم و اطراف قبر علاماتی گذاردیم و مراجعت نمودیم و چون متوکل گشته شد با جمعی از طالبیین و شیعیان رفتیم و از برای قبر مقدس صنوبر و علاماتی نهادیم

در بهار از عبدالله طوری روایت کرده گفت در سنه دویست و چهل و هفت من مشرف شدم بسکه معظمه بعد در مراجعت مشرف شدم بزیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین (ع) با خوف و ترس بعد متوجه شدم بزیارت حضرت سیدالشهداء (ع) دهم گاوها را بآن زمین مقدس بسته‌اند که او را شیار نمایند پس بچشم خود دیدم که گاوها هبکنه نزدیک قبر مقدس رسیدند هر قدر آنها را سوق میکردند و میزدند امتناع مینمودند از رفتن نزدیک قبر مقدس و بطرف چپ و راست میرفتند پس چون بینداد رسیدم خبر قتل متوکل را شنیدم

در شرح شافیه از شیر الاحزان نقل کرده که متوکل عباسی امر کرد که آب بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء بپندند بیست و دو ذراع بقر مقدس مانده آب ها بروی یکدیگر جمع شدند بشل دیوار پس نامیده شد حائر

ایضا در شرح شافیه از کتاب تسلية الجبالس نقل کرده از یحیی بن منیره رازی گفت من نزد حریر بن عبدالعبد بودم شخصی از اهل عراق وارد شد حریر سؤال نمود از احوال اهل عراق گفت هرون الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریر گفت الله اکبر حدیثی با رسید از یغبرس که فرمود لن الله قاطع السدره سه مرتبه و ما نفهیدیمه معنی این حدیث را تا باین زمان توضیح درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سیدالشهداء بود که در موضع باب السدره بود که یکی از درهای صحن مقدس است و مقصود هرون از قطع سدره این بود که کسی مطلع نشود بوضع قبر مقدس آن بزرگوار.

اما مادر متوکل گویا بسیار عقیقه وصاله بود در باب هشتم از تذکره سبط ابن جوزی از احمد حنبلی حکایت مفصلی نقل شده که آن مغدوره هزار اشرفی به احمد خصیب داد از طیب اموالش که او را بستحقین برساند و او اکثر آن وجه را داد بسید همسایه اش و شب حضرت رسول ص را در خواب دید و در باره او دعای خیر فرمودند و پدر متوکل المتعمم بالله در تساوت و شقاوت مثل متوکل نبود و بسیار خلیق و کنیز العلم بود

در در السلوک گفت که تیم بن جبیل بر او خروج کرد متعمم گفت هر کس او را حاضر کند مال زیادی باو میدهم پس او را نزد متعمم حاضر نمودند متعمم امر کرد پوست گوسفندی بیندازند و شمشیر حاضرکنند و گردن تیم را بزنند چون تیم نظرش بیوست و شمشیر افتاد یقین بقتل خود نمود

متعمم گفت : تیم اگر هذری داری بیاور
تیم گفت ان الذنوب تلغرس الالسن و لفته عظم الذنوب کبر الجرم ولم یبق الا هوک و انتقامک
و ارجوان یکون اقربهما الیک البقهما بک و اشعاری انشاد نمود که از آن جمله است

ومن ذا الفی یأتی بظدر و حجة و سیف المنا باین عینه مصلت و ما جزهی من ان اموت وانئی
لاعلم ان الموت شیئی موقت ولكن خلفی صیبة قدرکنهم و اکبادهم من خشية فتفت الخ
پس متعمم دلش سوخت و گریه کرد و گفت تو را بسخترت بغشیدم و امر کرد صد هزار درهم

باوداندند و او رامحترماً بشهر خود برگردانید

مخطی لاملاد که بعضی از اوقات است که مقصر تصرفش زیاد میشود باندازه که توقع و امید طو ندارد خداوند مهربان القاه میفرماید بزبانش آنچه آجیزی که منتقم رغبه و میل نماید بنحو و احسان نمودن بوی

هر در **المصلوک** است که شخصی بهرون خروج کرد بخصد آنکه ملک او را بگیرد هرون لشکر زیادی فرستاد و مال زیادی صرف کرد تا او را دستگیر نمودند و آوردند نزد هرون ، هرون گفت من تراچه مجازات نمایم که تلافی تقصیر تو باشد - آنشخص گفت اصنع بی ما ترید ان یصنع الله بک اذا وقت بین یدیه وهو اقدر علیک منک علی و ذنبک الیه اعظم من فنی الیک ینسی بامن معامله کن آنچه میخواهی خداوند بانو معامله کند در آنروزیکه در مقابل او بایستی و قدرت خداوند بر تو بیشتر است از قدرت تو بمن و گناه تو بدرگاه الهی عظیم تر است از گناه من پیش تو پس هرون قدری سرش را بریزانداخت بعد امر کرد او را رهاکنند

بعضی از حاضرین گفتند خلیفه نباید مثل این شخص را رها کند و حال آنکه جمعی را بختل رسانیده و اموال زیادی تلف نموده و این باعث تجری اهل فساد خواهد بود

هرون امر کرد دو مرتبه او را دستگیر نمودند پس آنرد مقصر فہید که خلیفه را پیشبان کرده اند از عفو ، چون حاضر شد نزد هرون عرض کرد خلیفه اطاعت مکن کسانی را که ترا مانع شدند از عفو و امید دارند بر انتقام که از اخلاق سبت است ، اقتناه بنا بخداوند عالم چون از تو بدرگاه الهی خیلی سعایت و بدگویی کرده اند و اگر خداوند قبول میفرمود بدگویی مردم را دوباره تو باید یک لحظه ترا زنده نگذارد و احسن کما احسن الله الیک

هرون او را رها کرد و باواحسان نمود و عذفن کرد که احدی دومرتبه از او سعایت ننشاید

ابن جوزی در کتاب الادکیاه حکایت کرده که شخصی بزیاد بن ابی خروج کرد زیاد باو ظفر یافت و آنرد گریخت زیاد امر کرد برادر او را گرفته آوردند نزد او زیاد گفت اگر برادرت برنگردد کردن ترا میزنم آنبرادر گفت اگر کتابتی از امیر المؤمنین یاورم قبول خواهی کرد و مرا رهامیکنی ؟ زیاد گفت البته آنرد گفت من کافنی از پروردگار عالین دارم که در قرآن مجید فرموده « املم یبنا با فی صف موسی و ابراهیم اللی وفی الاترد و ازره و زرد اخری »

پس زیاد امر کرد او را رهان نمودند گفت حجت خود را تلقین نمود

فصل پنجم

درمجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی الهادی ع

آنحضرت زوجه حره نداشتند و تمام اولادهاشان از کنیز بود

در ارشاد شیخ مفید است حضرت هادی ع چهارپسر داشت و یک دختر

اول حضرت امام حسن عسکری ع دوم جناب حسین سوم جناب ابو جعفر سید محمد چهارم ابو عبداالله جعفر کذاب و اسم سبیه شان علیه بود و احوالات حضرت عسکری در باب سیزدهم ذکر میشود

انشاءالله و اما جناب محمد بن علی الهادی الکنی بای جنفر

در عمدة الطالب از ابوالحسن عری نسابه نقل کرده که جناب محمد اراده کرد حرکت بفرماید بجناب حجاز پس مسافرت کرد در حیات برادرش حضرت عسکری ع و چون رسید بیله از

دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بلد است و قبّه و بارگامی دارد و حضرت امام حسن عسکری (ع) با برادرش جناب محمد بسیار مانوس بود

در ارشاد از علی بن جعفر روایت کرده گفت من حاضر بودم خدمت حضرت هادی ع و وقتی که نوردیده ام محمد از دنیا رفت حضرت هادی (ع) روی کرسی نشستند و اهل بیتش در اطراف جمع بودند حضرت امام حسن عسکری هم در يك گوشه ایستاده بود پدر بزرگوارش رو کرد ب حضرت عسکری ع فرمود یابنی احدث لله تالی شکرأ فقه احدث الله فیک امرأ

در یحار میفرماید بیان فقه احدث الله امرأ ای چنگ اماماً بونت اخیک الاکبر قبلک از فرمایش مفید استفاده میشود که حضرت سید محمد در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت و ظاهر روایت همدۀ الطالب اینستکه بعد از پدر بزرگوارش از دنیا رفت، از فرمایش علامه مجلسی استفاده میشود که جناب سید محمد اکبر سنأ بودند از حضرت عسکری ع و از بعضی از اخبار استفاده میشود که حضرت عسکری ع اکبر سنأ بودند از حضرت ابو جعفر سید محمد ع و اما ابو عبدالله جعفر بن علی الهادی ع

در احتجاج است که اسحق بن یعقوب بنوسط جناب محمد بن عثمان بن سعید صالحی از حضرت حجة الله سؤال کرد پس توقیعی بخط مبارک حضرت صاحب الزمان صادر شد و در آن توقیع بود و اما آنچه سؤال کردی از امر منکرین من از اهل و بی هم ما پس بدانکه بین خداوند و بین احدی قرابت نیست و کسی که مرانکار نماید از من نیست و سبیل او سبیل بر نوح است و اما سبیل هم جعفر و اولادش سبیل برادران یوسف است انتهی

این کاشف است از حسن خانه جناب جعفر و منافی نیست با این روایت خبری که شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از ابو خالد کابلی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت هادی بن العسین ع که حجة و امام بعد شما کیست فرمودند فرزندم محمد است و اسمش در توریة باقر است که میشکند علم رایکتونع شکافتنی و بعد از محمد فرزندش جعفر است و اسمش در نزد اهل آسان صادق است هر ضرکرم یابن رسول الله همه شما صادق هستید چه شد که اسم ایشان صادق است، فرمودم قدم حضرت رسول س فرمود و وقتی که متولد شود فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن العسین ع او را صادق بنامید بدرستی که پنجمی از اولاد او اسمش جعفر است و او اجترأ و کذباً علی الله مدهی امامت میشود

پس او در نزد خداوند جعفر کذاب است و مدهی است منصبی را که اهلیت او را ندارد الخ و مسکن است که در آخر توبه کرده باشد در همدۀ الطالب است که جعفر کذاب ابا کریم ادها کرد که از برای او از پدر و دختر صدویست اولاد متولد شد و او در سنه دو یست و هفتاد و يك از دنیافت در سن چهل و پنج و در سامراء مبارکه در خانه پدر بزرگوارش دفن شد

فصل ششم

در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی الهادی ع

و اختصار میشود بدگر پنج روایت :

اول - در شرح شافیه امی فراس است قیصر روم یکی از خلفای بنی العباس نوشت
 د مادر انجیل دیده ام که هر که سوره را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را

بآتش جهنم حرام میکند (ث، ج، ز، ش، ظ، ف) و مطالب کردیم دو تورات و زبور و انجیل آن سوره را نیافتیم که هیچک از این حروف در او نباشد آیا شما در کتب خود چنین سوره را دیده‌اید؟ « خلیفه علماء، راجع کرد و سؤال نمود جواب ندادند

از حضرت علی بن محمد الرضاع سؤال نمودند فرمود سوره حمد است که هیچک از این حروف در او نیست - هرگز در حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چه چیز است فرمود تا (نبور) جیم (جیم) خا (خبیث) ذا (زقوم) شین (شقاوت) ظا (ظلمت) فا (فرقت یا آفت) است

جواب حضرت هادی ع را روانه نمود نزد قیصر روم - چون جواب باو رسید بسیار سرور شد و همانجا اسلام آورد و با اسلام ازدنیارفت

دوم در بکار از خرائج روایت کرده از حاجب متوکل: شخص شبیه بازی از اهل هندوارد شد بر متوکل که مثل او شبیه بازی دیده نشده بود متوکل اراده کرد که حضرت هادی ع را خجالت بدهد بآن مرد شبیه بازی گفت اگر حضرت هادی را خجالت بدهی هزار اشرفی بتو میدهم آن مرد گفت قدری نان تازه نازک در سفره حاضر کن و مرا در پهلوی آن حضرت بنشان خلیفه چنان کرد، و وساده بود که در او صورت شیری بود حضرت یک طرف آن وساده نشسته بود و لاهب هندی طرف دیگر - خوان طعام را حاضر نمودند حضرت دست کرد طرف یکی از آن‌ها لاهب هندی کاری کرد که آن نان پرواز کرد بجانب هوا حضرت دست مبارک برد بطرف نان دیگر باز آن لاهب کاری کرد که آنهم طیران کرد بجانب هوا مردم خندیدند

پس حضرت هادی بصورت شیری که در آن وساده بود اشاره کرد و فرمود بگیر این شخص را آن صورت شیر مجسم شد و آن مرد لاهب را بلمبید و برگشت بصورت اولی خود پس مردم متعجب شدند حضرت از جای خود حرکت فرمود - متوکل التماس کرد که امر کند آن شیر او را برگرداند فرمود نشود توسط کردی دشمنان خدا را بر اولیاء الله

نظیر این معجزه از جد بزرگوارش (حضرت رضاع) در بابدم نقل شد فراجع
مخفی نعمالاد بزرگی این نحو از اعجاز چون صورت شیری که در وساده بود شاید ابدأ
 جسیت نداشت و عرض ولون صرف بوده آن بزرگوار غیر مجسم را مجسمو زیروح نمود و او را مطیع و فرمانبردار خود نمود، این بالاتر است از معجزه ابراهیم و موسی و عیسی ع
سوم در دمهء الساکبه از نایب المناقب از بلطون حاجب روایت کرده: پنججاه غلام از حبه آوردند بجهت متوکل و امر کرد بآنها نیکی کنند بعد از یکسال حاجب گفت من در مقابل متوکل ایستاده بودم حضرت هادی ع وارد شد و در مجلس نشست متوکل امر کرد آن پنججاه غلام حبشی را حاضر کردند چون چشمان بعضرت افتاد همه بسجده افتادند متوکل فوراً از جای خود حرکت کرد و پشت پرده پنهان شد

حضرت هادی ع حرکت فرمودند و تشریف بردند، متوکل گفت وای بر تو ای بلطون! چه کردند این غلامان؟ گفتند وای من ندانستم گفت از خود آنها سؤال کن، پس سؤال کردم از غلامان گفتند این آنکسی هست که سالی یکمرتبه بر ما وارد میشود و معالم دین ما را با تعلیم میدهد و ده روز میان ما میماند و اوست وصی نبی مسلمین

پس متوکل امر کرد تمام آنها را سر بریدند بلطون گفت چون شب شد خدمت حضرت هادی ع

رسیدم فرمود امروز متوکل با آن غلامان چه کرد هر ضکرده تمام آنها را بقتل رسانید - فرمود میل داری آنها را ببینی عرض کردم بلی فرمود داخل شو در پس برده - چون داخل شدم دیدم تمام آنها نشسته اند و مقابل صورتشان میوه است که تناول میکنند

چهارم در کشف اللغه از محمد بن طلحه روایت کرده : بکروز حضرت هادی ع از عامراه تشریف برد یکی از قریبه‌ها بجهت مهمو حاجتی مرد اعرابی آمد بطلب آنحضرت گفتند بفلان قریه تشریف برده - آنرد اعرابی رفت بان قریه خدمت آن بزرگوار رسید فرمود چه حاجت داری عرض کرد مرد عربی هستم از اعراب کوفه و از دوستان پدر بزرگوارت هستم و بر من بارشده قرض زیادی و ندیدم کسی را که رو آورم باو برای ادای دین خود بنیر شما

پس حضرت باو دلنوشی داد و فرمود منم بتو حاجتی دارم مبادا مرا مخالفت نمایی اعرابی عرض کرد مخالفت نمیکنم پس حضرت کافنی ببط خود مرقوم فرمود « بر نفعه من است از فلان اعرابی فلان مقدار » که زیادتر بود از مقدار دین آن اعرابی و فرمود بگیر این خط را چون برسی بسامراه حاضر شو نزد من در وقتیکه جماعتی نزد من باشند پس مطالبه کن از آن مبلغ را و سخن درشت بگو بین در باقی ماندن طلبت نزد من مبادا مخالفت نمایی مرا اعرابی عرض کرد اطاعت میکنم ، خط را گرفت

چون حضرت برگشت بسامراه ، اعرابی حاضر شد و خط را بیرون آورد و بسخنی و درشتی مطالبه کرد ، حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او هترو خواهی میکرد و وعده میداد بوفای نمودن آن

پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند ، امر کرد سی هزار درهم خدمت حضرت بیرند چون آوردند حضرت هادی ع آنرد اعرابی را طلبید و آن دراهم را باو داد و فرمود دین خود را ادا کن و باقی را درمونه عیالت صرف کن و ما را معذور بدار ؛ پس اعرابی گرفت عرض کرد یا بن رسول الله قسم بخدا تنای من کتر بود از نلت این مال « و لکن الله یعلم حیث یجمل رسالته »

نظیر این را در فوائد الرضویه فرموده روزی حضرت رضا ع داخل حمام شد شخصی در میان حمام بود که آنحضرت را نبی شناخت ، بحضرت عرض کرد بیامرا کیسه بکش ؛ آن بزرگوار مبادرت فرمود و مشغول بکیسه کشیدن او شد تا کیسه او را تمام کرد انتهى

حضرت رضا ع معض بر آوردن قضاء حاجت بذل جاه فرمودند و البته شعیبان کامل هم اقتدای به موالیان خود میکنند

در فوائد الرضویه است مقدس اردبیلی در یکی از اسفارش بکنفر مسافر که او را نبی شناخت گفت جامه‌های مرا بپوش و چرک آنها را بگیر
جناب آخوند قبول فرمود ، جامه‌های او را شست و آورد و تسلیم وی نمود آنرد او را شناخت و مردم او را تویخ کردند جناب آخوند فرمود چرا او را تویخ میکنید حق مؤمن بر من زیاده بر اینست مطلبی نشده

پنجم در دار السلام ثقه الاسلام نوری از سید عالم زاهد سید محمد هادی نقل فرموده فرمود من در حرم مطهر حضرت هسکری مشغول نماز بودم ، احدی میان حرم غیر من نبود ناگاه مردی از اترک داخل حرم شد بعد از زیارت بزبان ترکی عرض کرد « یا بن رسول الله

خرجی من گم شده و شما میدانید که من چیزی ندارم که بوطن خود بر گردم و خرجی من منصرف بهین بود که از دستم رفت من دست ارشا برنیدارم تا خرجیم را از شما بگیرم ؛ پنه از گوشتان بیرون کنید ، من باید بولم را از شما بگیرم ؛ « امثال این کلمات را به حضرت عرض کرد

چون من سخنیهای جورانه اش را شنیدم (او بگماتش من زبان او را نیفهم) بر خاستم رفتم نزدیک آن مرد گفتم چقدر بر ادبی میکنی و بعزت با امام و حجت خدا صحبت میکنی ؛ و او رانمخ کردم از این نحو سخن گفتن

آن مرد (متغیرانه) گفت تو چرا بین من و بین امام مانع شدی بروی کلامت من بهتر امام خود را میشناسم و حق و احترامش را از تو بهتر مراعات میکنم ،

فرمود من رفتم بزایوبه بالای سر مطهر ایستادم و آن مرد همین سخنانش را میگفت و اطراف ضریح مقدس گردش میکرد من متفکر بودم در امر او ناگاه صدای مثل صدای زنجیر بلند شد دیدم يك كیسه بولی افتاد بالای سر ضریح ، آن مرد طرف پایین پای مبارک بود ؛ چون صدای کیسه پول را شنید آمدو کیسه پولش را شناخت و برداشت و مسرور و خوشنود شد و رو کرد بس گفت دیدی کیسه بولم را چگونه از امام گرفته بهین سخنیهای که گفتم و تو از سخنیهای من ترسیدی

گفتم کیسه ات را کجا گم کرده بودی گفت بین مسیب و کربلا پس من تعجب کردم از صداقت و مقام و اخلاص این مرد و شکر نمودم پروردگاو خود را بآنچه دیدم از اهجازان

و نظیر اینست حکایت زن صالحه مؤمنه (از غده) که در فصل هفتم از باب دهم ذکر شد در حدیث السلام است شخص قه گفت مردی از طیور حرم مطهر را ذبح میکرد پس امام رادر خواب دیدید فرمود میخواهی ترا بقتل برسانم چنانچه تو طیور حرم مرا بقتل میرسانی و بشل این کلمات او را تهدید فرمود

فصل هفتم

در ذکر بعضی تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار

در باب یازدهم گفته شد که در آخر ماه ذیقعد سنه دویمت و بیست حضرت امام محمد تقی ع از دنیا رحلت فرمود ایضا گفته شد که در اینسال متعمم عباسی سامرا را بنا نمود در سنه دویمت و بیست و دو خبر به متعمم عباسی دادند که عباس بن مأمون برادر زاده متعمم خیال دارد که خروج نماید و مدعی خلافت شود پس متعمم او را گرفت و تسلیم کرد ببردی و طعام باو خوراند و از آب منمش کردند تا از دنیا رفت و اول مأمون پسرش عباس را ولیعهد خود کرده بود یکروز شنید که عباس بلامش گفت نصف درهم بپر و باقلا گرفته برای من بیاور مأمون گفت تویاقت خلافت و ولایتهمدی مرا نداری و در تو امید رستگاری و صلاح نیست از کجا دانستی که از برای درهم نصف هست و برادرش متعمم بن هرون را خلیفه و ولیعهد خود قرار داد

در در المصلوك از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده قال ع « اجتهد ان لاتكون دنی الهمة فانی مادایت شیئا اسقط لقدیر الانسان من دناقة هسته » و از هر و هاس نقل کرده « قال المره

حیت وضع نفعه ان اعزها علی مره ومن اذلها هان قدره ، ولعم فاقبل .

وما المره : حيث یجمل امره
 قاضی صالح الاعمال نفعك فاجعل
 در سنه دویمت و بیست و سه باهك خرمی و برادرش بدست حیدر بن کوس که ملقب به
 افشین بود و از بزرگان ماوراء النهر بود فرمان متمم عباسی گشته شد

در سنه دویمت و بیست و شش متمم افشین را که حیدر بن کوس باشد مسموم نمود و
 جانش را بنادر آویخت و در پنجشنبه هجدهم ربیع الاول سنه دویمت و بیست و هفت متمم در سامراه
 از دنیا رفت و آنجا دفن شد و بر سرش هرود بن متمم اللقب بالواق باهك بغلات نشست
 در سنه دویمت و سی و دو الواق بالله از دنیا رفت و برادرش جعفر بن متمم اللقب
 به المتوكل علی الله بغلات نشست

در سنه دویمت و سی و سه متوكل وزیر خود محمد بن عبدالملك الزیات را در سنه نمود و
 در تنوری که زیات او را اختیار کرده بود برای مقصرین از آهن کدر او میخامی بود و سر آن
 میخها بداخل تنور بود و مسکن نبود میان آن تنور حرکت کردن
 در سنه دویمت و سی چهار شیخ ابو یزید طیفور بن عیسی بطامی از دنیا رحلت کرد
 قبرش در سنه ۱ مرفوست

در سنه دویمت و سی و پنج حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین از دیاروت
 در سنه ۵۸ یوست و سی و هفت متوكل غضبناك شد بر احمد بن ابی داود قاضی دبیعی بن
 اگثم را احضار بسامراه نمود و او را قاضی انقضه کرد

و در ایام سنه مردم سیستان جمع شدند و بطوب لیث صفار را سلطنت اختیار نمودند
 در سنه دویمت و چهل قاسم بن ابراهیم بن طباطبا بن اسمیل دیاج این ابراهیم بن
 عباده الحن بن الحسن الشیبی ابن الحسن المجتبی ابن علی بن ایطالع در مصر از دنیا رفت
 و ایشان از جمله امه زیدیه بودند ، و در این سال سلطان احمد که از زهاد و عباد و صاحب کرامت و
 خارق عادت بود در قبة الاسلام بلغ از دنیا رفت و قبرش در پشت بند بلخ مشهور است

در سنه دویمت و چهل و یک در جمه اواسط ربیع الاول احمد بن - خیل شیانی مروزی
 که آخر امه اربعه اهل سنت است در سن هفتاد و هفت سالگی در دار السلام بغداد از دنیا رفت و قبرش
 بین بغداد و کاندین نزدیک قبر ابو حنیفه است

در سنه دویمت و چهل و دو یحیی بن اگثم تبسی قاضی انقضه در ربه از دنیا رفت در
 حالیکه از حج برگشته بود و قبرش در ربه نزدیک قبر جناب امام ذوالفقار است

در سنه دویمت و چهل و دو ابوالحسن محمد بن اسلم طوسی که از جمله اصحاب
 حدیث بود از دنیا رفت و گویا ایشان از رواة حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی ع است
 در سنه دویمت و چهل و سه در جمادی الاخر ابراهیم بن عیسی بن سأمون کانس نوشت
 بدینه طیبه خلعت حضرت علی الهادی ع که تشریف یآورد بسامراه آنحضرت هم با یحیی بن هرثمه
 تشریف آورد بسامراه و در سامراه بود تا وقتیکه از دنیا رحلت فرمود

در بهار از شیخ مفید نقل فرموده که متوكل فرستاد عقب حضرت هادی و آنحضرت را
 از مدینه طیبه احضار نمود بسامراه مبارک و با آن بزرگوار بود یحیی بن هرثمه و ده سال در سامراه
 تشریف داشت که از دنیا رحلت فرمود و اول ورودش آقا را وارد نمودند بطن الصالح بن

سیدگفت من داخل شدم بحضرت هادی در روز ورودشان بسامراء هرزکردم قربانت شوم درهه جا خیال دارند نور شما را خاموش کنند وشما را بغن الصعاليك وارد نمودند حضرت فرمود یابن سعید تو اینجا دمی بینی اشاره فرمود دیدم باغهای معطر وانهار جاری وقصرهای مرتفع و حور وولدانیکه گویا مثل مروارید بودند چشمهای من خیره شد وتعجب من زیاد شد فرمود یابن سعید هر کجا باشیم اینها برای ما میباشد و مادرخان الصعاليك نیستیم انتهی

ونیز از روضة الواعظین و اعلام الوری و عمدة الطالب قتل میفرماید که مدت اقامت

حضرت هادی در سامراء دهسال و چندماه بود تا ازدنیا رحلت فرمود

در سنه دویمت و جهل و چهار متوکل رفت بجانب شام بزم آنکه آنجا را دار السلطنه

خود قرار دهد ودواوین سلطنتی را هم قتل کرد بانجا بعداز دوامه برگشت بسامراء چون آب شام را آب سنگینی یافت و بخود ناسازگار دید

در در المصلوکه است که در اینسال متوکل یعقوب بن اسحق بن سکیت را که مؤدب اطفالش

بود و امام نحوولنت بود حاضر نمود و باوگفت حسین را بیشتر دوست میداری یا دو پسرمن معتزو

مؤید را این سکیت گفت والله قنبر خادم علی ع خیر منک و من اییک - پس متوکل امر کرد زاناش

را از قفا بیرون آوردند وهمانساعت ازدنیا رحلت نمود رحمة الله علیه

سکیت یعنی کثیر السکوت است

در شرح صحیفه سید علیخان است وکان این سکیت من اکابر علماء العربیة و عظماء -

الشیعة وهومن اصحاب الجواد والهادی ع و این رباعی از اوست

یصاب الفتی من عشرة بلسانه و لیس یصاب المرء من عشرة الرجل

فشرته فی القول ینصب رأسه و عشرته فی الرجل تبرء عن سهل

وایشان یکی از قراء عشره است

در سنه دویمت و جهل و پنج ذوالنون مصری ازدنیارفت

در سنه دویمت و جهل و شش ذعبیل بن علی الغزاعی الشاعر ازدنیا رفت درسن نود و

هشت سالگی

در سنه دویمت و جهل وهفت متوکل و فتح بن خاقان راجعی از انراک بقتل رسانیدند

بتحریرک پسرش المنتصر بالله در شب چهارشنبه چهارم شوال وعمرش قریب بیچهل سال بود وصبح که

شدمردم خبر دار شدند منتصر بمردم گفت فتح بن خاقان پدرم را بقتل رسانید منهم فتح بن خاقان را

بقتل رسانیدم ومردم به المنتصر بالله این متوکل بیعت نمودند

در اینسال ابراهیم بن سعید جوهری بذهادی ازدنیا رفت

در سنه دویمت و جهل وهشت یکشنبه پنجم ربیع الاخر منتصر بالله از دنیا رفت که بعد از

پدرش ششماه تقریباً زندگانی کرد وظاهراً بتجربه رسیده کسیکه قاتل پدرش باشد باسعابت در

قتل پدرش بنساید عمرش کوتاه میشود

در در السلوک است که منتصر از نداد مردم را بزیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) و حضرت سید

الشهداء ع وفدک را رد کرد باولادهای حضرت امام حسن وحضرت امام حسین ع بعد از او مردم با

احمد بن متمصم برادر متوکل الملقب با لمستعین بالله بیعت نمودند

در سنهٔ دویمت و پنجاه هجری بن هرین هجری بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالبع در کوفه ظهور نمود و مردم را دعوت میفرمود الی الرضا من آل محمد من او را در کوفه بقتل رسانیدند و ظاهراً مرادشان از رضای آل محمد من حضرت امامعلی الهادی ع بوده در اینسال حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن حسن بن علی بن ایطالبع در طبرستان ظهور فرمود و اجناً احمد بن عیسی بن حسین الصغیر ابن علی بن الحسین بن علی بن ایطالبع در ری ظهور فرمود

در سنهٔ دویمت و پنجاه و دو السنین بافه را با برادر زاده اش المنز بافه ابن التوکل بقتل رسانیدند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از امامزادگان محترم و علماء و بزرگان مدفونین در قزوین

و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاه

ذکر میشود این فصل در ضمن پنج امر

امر اول در قبور شریفه واقع در قزوین

اول دره قاریع همزیده است که حضرت علی بن موسی الرضا ع متواریاً بقزوین آمد و در سرای داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود و آن بزرگوار را پسری بود مسی بشاهزاده حسین در سن دوسالگی آنجامتوفی شد و محل دفنش معروف است

دوم - السيد الجلیل صاحب الکرامات الباهره سید حسین بن ابراهیم بن محمد محصوم الحسینی القزوینی شارح شرایع محقق مرقده شریفش در قزوین مزار معروفیت نزدیک قبر والدش که مردم تبرک میجویند بآن تاریخ وفاتشان سه هزار و صد و چهل و پنج بود جدشان آقا سید محمد محصوم در طبقه مجلسی اول بوده و رحلتشان سه هزار و نود و نه بوده کذا فی الروضات

سوم المولی خلیل القزوینی ابن النازی فاضل عالم متکلم محقق مدقق قبه محسن ثقه صاحب شرح کافی فارسی السی بالمعانی و شرح مرئی آن السی بالشافی و شرح عهد در اصول و غیر اینها و ولدش در قزوین سه هزار و یک رحلتشان نیز در قزوین بود سه هزار و هشتاد و نه و قبرشان در قزوین معروف است

حکایت شده بین ایشان و بین مرحوم فیض مناظره شد در مسئله ، بعد از مدتی در قزوین فهمید که حق با مرحوم فیض بوده فوراً زیاده تشریف برد بکاشان بجهت آنکه احترام کند و هندو خواهی نباید از مرحوم فیض ، چون رسید بکاشان رفت در دب خانهٔ فیض از پشت در بفریاد زد « یا محسن قدا تاك السی » مرحوم فیض صوت او را شناخت ، از منزل بیرون شد با او معاقه و اظهار تلافی نمود ، هر قدر مرحوم فیض اصرار کرد یکساعت در کاشان نماند و مراجعت فرمود بقزوین بجهت آنکه شایب در اخلاصش پیدا نشود . ایضا حکایت شده : یکروز در کوچه های قزوین یک نفر از اهل دیوان ایشان را ملاقات نمود و در دستش براتی بود که از دیوان بکسی حواله جو کرده بودند (ج ۵۰)

آنرد گفت ببینید این حواله باسم کیسته وقتیکه خوانده فرمود باسه منت ، او را برد منزل و آن مقدار جو را باو تسلیم نمود:

آنرد رفت چون شب شد جوها را ریختند پیش اسبها ، ابدأ دهان زدند: مردم تعجب کردند غیر بگوش سلطان رسید جناب مولی غازی را شناخت خیلی از ایشان اجلال و احترام نمود

چهارم - رفیع الدین محمد بن مولی فتح الله الشنهر بالواعظ القزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان فی امل الامل انه فاضل عالم واعظ من تلامذة مولانا الخلیل القزوینی رحلتان در قزوین بود در ماه رمضان سه هزار و هشتاد و نه . در روضات فرموده بگمانم ایشان مؤلف کتاب حله حیدریه بودند .

پنجم - محمد بن الحسن القزوینی الشنهر به (آقا رضی الدین) صاحب کتاب (شیر و شکر) و (سان الفراس) و ایشان از تلامذة مرحوم غازی خلیل بودند ، محتمل است که مدفن ایشان در قزوین باشد،

ششم - احمد بن محمد الطوسی الفزالی الشافعی برادر امام ابی حامد محمد غزالی صاحب (احیاء العلوم) کان واعظاً ملیحاً و قبرش در قزوین است این رباعی بفارسی از ایشان نقل شد:

بتردنی است آنچه بنگاشتم ایم بشکندی است آنچه برداشتم ایم

سودا بوده است آنچه پنداشتم ایم دودا که بهره عمر بگداشتم ایم

هفتم - محمد بن عبدالرحمن القزوینی المشهور بالعلیوب الدمشقی صاحب تلخیص الفتح سکاکی و رحلت ایشان در قزوین بود سه شصت و بیست و سه این رباعی از اوست:

در جامه صوف بسته زنا چه سود در صومه رفته دل به بیزار چه سود

ز آزار کسان راحت خود میطلبی بک راحت و صد هزار آزار چه سود

هشتم - العالم العامل و الفقیه العادل حاجی ملامحمد ثقی بن محمد البرغانی القزوینی صاحب کتاب مجالس المتقین و غیر او - ایشان از تلامذة مرحوم سید صاحب ریاض بودند بعد از فراغ از تحصیل آمدند بطهران، بین ایشان و فتحعلی شاه شکر آبی واقع شد این بود که ایشان از تهران آمدند بقزوین و شیخ احمد احسانی را تکفیر نمودند. آخر الامر حضرات بایه ایشان را بین الطلوعین در میان محراب در بین سجدتین بدرجه رفیعته شهادت رسانیدند

کیفیت شهادتشان این بود: ایشان در سجده بودند که جمعی از بایه ریختند و نیزه بگلویشان

زدند ، سر از سجده بلند نکرده بود که حضرات هشت طعن نیزه بآن مرحوم زدند، بعد از دوروز از دنیا رفتند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در مقبره طلیعه دفن نمودند در سه هزار و دویست و شصت و چهار و مزاد معروفست: برادر ایشان جناب حاجی ملاصالح برغانی صاحب کتاب مخزن البکاء بود، ایشان هم از تلامذة سید صاحب ریاض و ولد ارجندش سید مجاهد بودند - رحلت و محل دفن ایشان ظاهراً در کربلای معلی بود و ایشان دختری داشتند (قره العین) که از اتباع بایه بود و او ممدان « یخرج البیت من العی » بود،

حمد الله معوفی قزوینی در تاریخ گزیده از حضرت رضا روایت کرده قال ، قال

رسول الله (ص) قزوین باب من ابواب الجنة هی الیوم فی الیدی الشرکین و سیفتح علی یدی امین من

بندی المنظر فيها كالصام في غيرها وان الشهيد فيها يركب يوم القبية على برازين من نوريساق الى الجنة ثم لا يحاسب على ذنب اذنبه ولا سيئ عمله وهو في الجنة خالد و يزوجن من العود المين و يبقى من الابنان و الملواللسليل فطوبى للشهيد فيها مع ماله عتاده من المريد و بعضى از اخيار در ملامت قزوين وارد شده،

منجمله در روضات از حضرت صادق (ع) روايت کرده اند انه قال الرى و قزوين و ساوة مملونات و مشؤمات.

امر دوم در قبور شريانه واقعه در مازندران

بدانکه در شهرهای مازندران از امامزادگان محترم زياد مدفونند همچنين از علماء اعلام و حقير مقابر بعضى از علماء واقع در مازندران را عرض ميکنم

اول - عمادالدين ابو جعفر محمد بن ابى القاسم الطبرى الاملى فقيه تقي صاحب کتاب بشارة المصطفى و ايشان از تلامذة شيخ ابو على بسر شيخ طوسى (ره) بوده

در روضات از کتاب (بشارة المصطفى) نقل ميفرمايد روزى پيشبر من داخل شد بر حضرت اميرع در حالى که مسرور بود ، سلام کرد ، جواب داد - اميرالمؤمنين (ع) عرض کرد يا رسول الله هرگز شما باين بشارت وارد بر من نشده بوديد ؟ فرمود بشارت باد ترا که هين ساعت جبرئيل بر من نازل شد و گفت خداوند بتو سلام ميرساند و ميفرمايد « بشارت بده على را که شيعيان اوچه مطيع باشند و چه عاصى از اهل بهشتند»

پس چون حضرت اميرع شنيد بسجده افتاد، دستپايش را با آسمان کرد و فرمود « خداوند را شاهد ميگيرم که نصف حسنام را بخشيدم بشيعيان» امام حسن و امام حسين ع هم هين قسم فرمودند بعد پيشبر من فرمود شما اکرم از من نيسيد، من هم نصف حسنام را بخشيدم بشيعيان على ع خداوند عز و جل فرمود شما اکرم از من نيسيد من تمام گناهان شيعيان و معبين على را آمرزيدم

دوم ابو محمد حسن بن محمد الديلمى صاحب کتاب ارشاد و غير او -

(ديلم اسم طايفه است که در کوههای ديالم ساکنند واقع در قزوين) ايشان معاصر با قريه المصر مرحوم علامه حاي بودند ، تاريخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معين نيست نزد احقر و شايد قبرش در حوالى مازندران يا قزوين باشد اين شعر از اوست:

لانضر (كذا) الموت في غم ولا فرح فالارض ذنب و عزرائيل قصاب

سوم - جناب احمد بن على بن ايظالط الطبرى السارى صاحب کتاب احتجاج و او از علماء ماہ ساده است چون از تلامذة اوست جناب محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني که در سنه پانصد و هشتاد و هشت از دنيا رحلت فرمود و محتملست که مدفون در طبرستان باشد چون در روضات تاريخ ولادت و رحلت و محل دفنش را معين نفرموده .

چهارم - عمادالدين حسن بن على الطبرى المشتهر به عمادالدين الطبرى صاحب کامل بهائى و جهت تشبيه اش بيکامل اين بود که عماد طبرى اين کتاب را تأليف کرد و او را تحفه نمود بوزير معظم بهاءالذهب والدين محمد بن محمد الجوينى المشهور بصاحب ديوان متولى حکومت بلاد ايران در دولت سلطان هلاکوخان منول در روضات است که ايشان از اکابر شيعه و معاصر با مرحوم خواجه نصير و محقق اول بودند و تاريخ ولادت و رحلت و محل دفنش معلوم نيست الا آن که در سنه شصت و هفتاد و سه کتاب کامل را بانضمام رساينه بود و باصفهان خدمت صاحب امجد بهاءالدين محمد و محل دفنش محتملست در طبرس باشد و محتملست در اصفهان باشد. جهت آنکه مازندران را طبرستان مينامند چون آنجا جنگل زياد است و آلت فاس که طبر باشد در آنجا خيلى

استعمال میشود و در دست میگیرند لذا گفته طبرستان.
پنجم - الولی حسن الکاشی الاصل الاملی المولد والنشأ الشیعی الامامی المعاصر للعلامة
 العلی ایشان از شراء زمان سلطان محمد شاه خدا بنده بود و ابدأ در مدح غیر اهل بیت قصیده
 و شری نگفته

در روضات که ایشان بعد از مراجعت از مکه معظمه مشرف شد بنجف اشرف و قصیده در
 مدح حضرت امیرالمؤمنین ع انشاد کرد که اولش اینست

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز هزرت مادم بازوی تو روح الامین

شب حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دید فرمودند تو از راه دور بر ما وارد شدی و بنا
 حق ضیافت و حق صلح شمر داری میروی بیصره و مسعود بن افلق را ملاقات میکنی و سلام مرا باو
 می رسانی و باو بگو آن هزار اشرفی را که نذر من کرده اگر کشتی مال التجارات سالماً بکناز
 دریای عمان برسد وفاکن بنذرت و آن هزار اشرفی را بگیر و صرف کن در حوائج ایشان رفتند
 بیصره و مسعود بن افلق پیغام حضرت امیر را گفته نزدیک بود که آنرد از خوشحالی غش کند گفت
 که بجزت پروردگار که احدی از نذر من خیردار نبود و هزار اشرفی را با خلعت فاخری بوی داد و
 بقفرا بصره هم ولیه داد انتهی تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست لکن چون محل
 ولادت و محل نشوونمای ایشان شهر آمل بوده محتمل است که مدفنش هم در آمل مازندران باشد

ششم - السید الجلیل مؤمن بن محمد زمان الحسینی الدبلی التتکابی المازندرانی صاحب
 کتاب تحفه حکیم مؤمن و اول کتابش را باسم سلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی کرده و ایشان از
 اطباء حاذق بودند در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نکرده اند و محتمل است
 که دفنشان در مازندران بوده باشد

بدانکه خیلی از علماء اعلام و فضول از اهل مازندران بودند نظیر ابن شهر آشوب و شیخ
 طبرسی المدفون فی مشهد الرضا و محمد بن جریر بن رستم الطبری الاملی الشیعی الامامی صاحب
 کتاب دلائل الامامة و ایضاح و مستر شد و ایشان در ماء رابعه از دنیا رفتند و مثل محمد بن جریر بن
 یزید بن کثیر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ و صاحب روضات میفرماید بگمانم او هم شیعہ بوده و
 ادله بر تشیع او اقامه فرموده

بدانکه از متاخرین جمعی از علماء اعلام از اهل مازندران بودند مثل جناب حاج ملامحمد اشرفی
 ابن ملامحمد مهدی ساکن بارفروش صاحب کتاب شماتت الاسلام و غیره و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی
 ساکن کربلای معلی و حاج میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک و غیر آنها
 در حاشیه روضات فرموده که مازندران اسم است از برای بلاد معروفه از ناحیه دارالمرز
 ایران و از بعضی از کتب معتبره از حضرت صادق ع نقل کرده است که دانیال بیخبر فرمود
 « ما دخل طبرستان عاقل الاتحیر و لاسلطان عادل الاتحیر و ان اهلها معشوة بالفتاق و ما دخلها صالح
 الاوقد فسدوا خرج منها فاسد الاوقد صاح الفتنة منها تخرج والیها تعود اولها غریق و آخرها
 حریق » مازندران ولایت با صفا و وسیعی است و جنگل سیار بزرگی دارد و درختهای آن همه قسم
 از میوهجات و مرکبات را دارد در آنجا معدن نفت بسیار متازی هست که دولت علیه ایران استفادهای
 بسیار زیادی از آن میبرد

امر سوم - در ذکر بعضی از قبور علماء و بزرگانی که واقع است در تبریز

اول الشیخ الامام ابوعلی حمزة بن عبدالعزیز الملقب بسلا الدبلی که از اهل دیلم جیلان
 و رشت بوده و او از تلامذه سید مرتضی و شیخ مفید است و از برای او تصنیفات زیادی است

منجمه کتاب مراسم و مقنع و غیر اینها و رحلت ایشان در روزشنبه ششم ماه رمضان سنه چهار صد و چهل و هشت بود و قبرشان در قریه خسرو شاست که در یک منزلی تبریز است
دوم - السيد الجليل سيد فضل الله ابن علي بن عبدالله العيني الراوندي الكاشاني مصنف كتاب نوادر وضوء الشباب وغير او و نسبش منتهی میشود بجناب جعفر بن الحسن الشئبي و ایشان از مشايخ والد مرحوم خواجه نصير طوسي بودند در **روضات** است که ایشان کافنی نوشته باصفهان خدمت شيخ عبدالرحيم و اين آيات را درج کردند

شوقی الی مولای عبدالرحيم
 اعرض قلبی للمذاب الاليم

و احيباً من جنه شوقها
 توقد في الاحشاء نار الجعيم

در **روضات** تاریخ ولادت و رحلتان را ذکر نکرده و گویا ایشان معاصر بودند با قطب راوندی جناب سید بن هبة الله و محل دفنشان را معین نکرده لکن در ترجمه حمزة بن عبدالعزیز سلار از نظام الدین قرشی نقل فرموده که قبر سلار در قریه خسرو شاه تبریز است و دواوست حمزه قطب راوندی کما یقال

در ترجمه سید بن هبة الله الراوندی میفرماید قبر ایشان در قم هست و آنچه در ترجمه سلار ذکر شده که در قریه خسرو شاست شاید منبئ بر اشتباه بقبر سید فضل الله است ابن علی العینی راوندی **الحاصل** از این عبادت احتیال می رود که قبر ایشان در خسرو شاه تبریز باشد.

دوم - محمود بن معهود الشیرازی اللقب بالعلامة الشیرازی الشافعی صاحب شرح قانون در طب و شرح حکمت الاشراق و غیر این دو ولادتش در شیراز بوده سنه ششمصد و چهل رحلتش در تبریز بود دو بیست و چهارم ماه رمضان سنه هفتصد و ده و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیک قبر یضایوی و ایشان درک کردند اواخر زمان فخرالدین رازی و شهاب الدین سهروردی و محیی الدین اهرامی را و خودشان از تلامذه خواجه نصیر طوسی بودند گویند در جمعی از شیعه و سنی از اوسوال کردند که امیر المؤمنین ع افضل است یا ابابکر ایشان را جواب گفت:

خير الودى بعد النبي من بنته في بيته
 من في دجى ليل العسى ضوء الهدى في ربه

در مستدرکست از ریاض العلماء نقل میکند که قطب الدین سید بن هبة الله راوندی صاحب کتاب خرايج و جرايج و قطب الدین محمد بن حسن کیدری سبزواری شارح نهج البلاغه و قطب الدین محمد بن محمد رازی بویهی صاحب شرح مطالب و شرح شیبیه در منطلق این سه مسلماً شیعه بودند اما قطب الدین شیرازی و قطب الدین المشهور بقطب الحیی این دو از علماء اهل سنت بودند
 در **روضات** اختیار فرموده که قطب الدین رازی بویهی سنی بوده در مستدرک ادله ذکر میکند بر تنسیع ایشان و خیلی نعتش میفرماید از صاحب **روضات**

الحاصل این قطب شیرازی خالوی شیخ سعدی بوده ایشانهم طبع شعر داشتند و این رباعی را نسبت بایشان داده اند

يقولون كافات الشتاء كثيرة
 و ماهو الا واحد غير مفتري

اذ اصح كلف الكيس فالكل حاضر
 لديك وكل الصيد يوجدفى الفرى

چهارم السيد العارف قطب الدین حیدر تونی و نسب ایشان منتهی میشود بامامزاده عبدالله ابن الامام موسی الكاظم (ع) و قبرشان در تبریز مشهور است و ایشان غیر قطب الدین حیدر مدفون دو تربت حیدریه است در مجالس المؤمنین است که ایشان مشرف شدند بنجف اشرف و بسنگی

تکیه داد و ایستاد یک پا و تا مدت هفت روز اصلاح حرکت نکرد هیچ نخورد و در شب هفتم از میان ضریح مطهر آواز هولناکی بلند شد که اهل نجف از خواب بیدار شدند و بگوش ایشان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون باطراف نظر کردند او را دیدند و از نام و نسبش سؤال کردند دانستند که مراد حضرت امیرالمؤمنین ع او است لاجرم همه به پای بوس رفتند و او را بشرف زیارت ضریح منور رسانیدند

پنجم - ابوالعباس عبدالله بن عمر بن محمد الفارسی البیضاوی الشافعی صاحب تفسیر بیضاوی و این تفسیر در حقیقت تهذیب و مختصر تفسیر کشاف زمخشری است و رحلت او سه شصت و هشتاد و پنج بوده و دفن شد در چرنداب تبریز و بیضا از شهرهای شیراز است و از آن شهر است حسین بن منصور حلاج که مقتدر بالله او را بقتل رسانید و حکم کرد که بدنش را بسوزانند

ششم - ضراب الدین احمد بن الامام حسن الجاربردی الشافعی نزلی تبریز شارح شافیه ابن حنبل و فاتش در تبریز بود سه هفتصد و وچهل و دو - از معارف شعراء قبر خالقی در تبریز است و هو ابراهیم بن علی الشیروانی و فاتش سن پانصد و هشتاد و دو بوده و قبرش در سراپ تبریز است ایضاً در سراپ تبریز است قبر مولانا لسانی شیرازی که شاعر متین متشرعی بود و این رباعی از اوست

گر بند لسانی گلد از بندش و در خاک شود وجود حاجتندش

باید که ز مشرق دلش سرزنند جز مسهر علی و یازده مرزندش

در خیرات حسان از زن آذربایجانی این اشعار ملیح را نقل کرده

اگر بیاد دم زلف هنر آسارا بدام خویش کشم آهوان صحرا را
بدین خویش کشم دختران ترسارا یک نگاه دو صدمرده میکنم زنده

ظفر اینست در بلندی مضمون این رباعی که منسوبت بواله شوکت الموله حاکم بیرجند

ای صبا از من بگو فرهاد بی بنیاد را در میان عشقبازان نغم تنگی کاشتی

بیستون را بهر شیرین می بکندی العجب تیشه آهن چه میکردی تو موگان داشتی

امر چهارم - در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در همدان مدفونند

اما از امامزادگان محترم

اول - قبر شریف جناب امامزاده یحیی بن علی بن ایطالب (ع) و بسیار عالی و باشکوهست

بلکه از سایر مقابر شریفه آنجا شکوهش بیشتر است

دوم - مقبره منسوب به شاهزاده حمین، میان شهر است و بسیار باشکوه و گنبد عالی دارد،

در میان آن مقبره است قبر مرحوم حجة الاسلام حاج سید عبدالمجید الهمدانی ره

سوم - مقبره منسوب به جناب شاهزاده اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) گنبد بسیار

عالی دارد

چهارم - مقبره منسوب به شاهزاده حرث بن علی بن ایطالب (ع) که ایشان هم گنبد

عالی دارند

پنجم - مقبره علویان و در آن خطوطی است که بگچ نقش شده بسیار عالی و قدیست

اما از علماء و بزرگان :

اول - المولی فتح الله بن مولی شکرالله الکاشانی الشریف ایشان از علمای دولت

سلطان شاه طهماسب الصفوی بوده صاحب تفسیر منهج الصادقین بالفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصه المنهج در يك مجلد بزرگ ضخیم و تنبیه الناظرین در ترجمه نهج البلاغه و كشف الاحتجاج در ترجمه احتجاج طبرسی که نسخه اش در خزانه شاه صفی در اردبیل دیده شده. رحلتش در سنه نهصد و هشتاد و هشت بوده و تاریخش « ملاذلقه » است (۹۰۸) و قبرش در همدانست و روی قبرش سنگ بزرگی انداخته اند

دوم - قبر باباطاهر که رباعیات بسیار خوبی دارد در مواظ بهمان زبان لری خودش منجمله خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هوالله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی
منجمله از آنروزی که ما را آفریدی بشیر از معصیت از ما ندیدی
خداوند! بحق هشت و چارت ز مو بگنر شتر دیدی ندیدی

سوم - قبر شیخ الرئیس ابوعلی حسن بن عبدالله بن سینا پدرش از اهل بلخ بود - ولادتش در یکی از قرای بخارا بود سنه سیصد و هفتاد و رحلتش در همدان بود سنه چهارصد و بیست و هفت و قبرش در همدان معروفست این اشعار از اوست

اسع جیب وصیتی واصل بها فالطلب مجبوع بنظم کلامی واحفظ منیک ما استطعت فانه
ماء الحیوة تصب فی الارحام واجل فداآئک کل یوم مرة واحذر طعاماً قبل هضم طعام
بعضی گفته که قبر ابو سعید ابوالخیر در همدان نزدیک قبر ابن سینا است و او در شعب چهارم

شعبان سنه چهارصد و چهل از دنیا رفت - بعضی گفته قبر او در لپشاپور است
واز همدان بود فاضل ادیب احمد بن حسین بن یحیی الهمدانی معروف به بدیع الزمان
که از احباب دهر بود و موسوماً در هرات از دنیا رفت سنه سیصد و نود و هفت و نقل شده که او سگته
کرده بود گمان کردند از دنیا رفته تمجیل نودند در دفن او و در میان قبر بهوش آمد، مشغول مناجات
شد صدای مناجاتش را شنیدند قبرش را شکافته دیدند دست خود را بر پیش خود گرفته و از هول قبر
وفات نموده این رباعی از اوست :

همدان لی بلد اقول بفضلہ لکنه من اقیح البلدان
صیباہ فی النبیح مثل شیوخه و شیوخه فی القل کالصیبان

مناسب دیدم که در این مقام حکایتی نقل کنم که ثقه الاسلام نوری از مولی زین العابدین
سلماسی نقل کرده :

فرمود وقتی که ما از سفر خراسان مراجعت کردیم مرور کردیم بکوه الوند که در قبله همدان
است و رقعا مشغول شدند بنصب خیمه من نظر کردم بصفحه کوه چیز سفیدی بنظر آمد تأمل کردم دیدم
شیخ معاصم سفیدی است . ائمه سفیدی برش هست و در صفا بلندی نشسته و اطراف خود را
سنگهای بزرگ چیده بفسی که سرش دیده میشد پس من نزدیک رفتم و سلام کردم التفاتی نمود بیجا
من و با من انس گرفت و آمد نزد من، با او صحبت کردم، دانستم که از فرق باطله نیست، خیال و اولاد
داشته و از آنها عزت گرفته و باین مکان منزل کرده بجهت عبادت پروردگار و بعضی از عجابی که
دیده بود نقل کرد منجمله گفت :

من در ماه رجب باین مکان منزل گرفتم چون چند ماه گذشت یکشب در وقت مغرب مشغول نماز
بودم و لوله عظیمی و صدای جیبی بگوشم رسید، نمازم را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات

است و همه توجه کردند بجانب من، خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم در میان اینها حیوانات متضاده با هم هستند از قبیل شیر و ببر و گریک و آهو و غیره و همه صیحه میزدند جمع شدند در محل من و سر بسوی من بلند کردند و بصداهای غریب و عجیب صیحه میکنند

گفتم بید است که قصد اینها من باشم، یکوقت بغاطرم گذشت که امشب شب عاشوراء است و این اجتماع و غوغا و صیحه در مصیبت حضرت امی عبدالله الحین ع است چون منتقل باین مطلب شدم عمامه از سر انداختم و رفتم پایین و میگفتم «حسین حسین، شهید حسین، مظلوم حسین، عطشان حسین» پس راه باز نمودند من در وسط ایستادم و آن حیوانات دور من حلقه زدند، بعضی سر بزمین میزدند، بعضی خود را بزمین میانداختند تا طلوع فجر، چون صبح شد متفرق شدند و الان هیجده سالست که در هر شب عاشورا عادتشان اینست بعضی اوقات ماه برمن مشته میشود و از همین اجتهاشان من روز عاشوراء را میشناسم

امر پنجم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء که در کرمانشاه مدفونند

اول - قبر مرحوم ملا عبدالله التونی البیرونی صاحب وافی در اصول فقه و تاریخ فراغش

از او درسته هزار و پنجاه و نه بوده و او را مولانا آقا سید محسن کلینی شرح فرموده

در روایات از ریاض العلماء نقل فرموده: «انه کلن من اورع اهل زمانه و اتقیهم بل کلن ثانی الولی احمد الاردیلی» و ایشان با برادرشان جناب آخوند ملا احمد تونی صاحب حاشیه شرح لسه بعد از فراغ از تحصیل متوطن مشهد مقدس شدند بعد هر دو برادر بعزم زیارت اهتاج مقدسه ائمه عراق حرکت فرمودند که از طریق قزوین مشرف شوند در زمان مولانا خلیل القزوینی بعد که از قزوین حرکت نمودند جناب آخوند ملا عبدالله در کرمانشاه از دنیا رحلت فرمود در چهارم ربیع الاول سنه هزار و هفتاد و یک و در نزدیک بل شاه دفن شد در آخر قبرستان و بالای قبرش قبه ساخته که معروف باشد

دوم - قبر جناب آقا محمدعلی بن آقا محمد باقر البهبهانی صاحب کتاب مقامع و

غیر آن. اهل کرمانشاه در حیات مرحوم والدشان التماس کردند که آقا زاده را بفرستد به کرمانشاه آقا اذن دادند تشریف آوردند و در حدود سنه هزار دویست و شانزده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در کرمانشاه معروف است و قبه و بقعه عالی دارد.

سوم - قبر جناب احمد بن اسحق التمی که از اجله و متقدمین رواة اخبارند و قبرشان در

حلوانست که فعلا معروفست بیل ذهاب قریب برومخانه سربل

خاله در بیان سه امر:

امر اول - در ذکر بعضی از حکایات در کرامت بعضی از اولیاء الله از غیر

سلسله علمای اعلام

چون در امر اب سابقه کرامت بعضی از علمای اعلام ذکر شد حقیر قناعت نمیکنم در این مختصر بذكر هشت حکایت

اول در مسکن الفوائد شهید الثانی از اوزامی نقل کرده که گفت من در عربش مصر

سایه بانی دیدم و در میان او مرد کوری بود که دستها و پاهای او شل بود و میگفت لك الحمد سیدی و مولای اللهم انی احمدك حمداً یوافی معامد خلقك اذ فضلتی علی کثیر من خلقك تفضیلاً. گفت: من نزدیک وی رفتم و سلام کردم گفتم خداوند ترا رحمت کند یکسوالی از شما

میکند آری جواب مرا میدهی؟ گفت: اگر بدانم جواب میگویم. گفتم چه فضیلت خداوند بتو کرامت فرموده که این قسم تشکر میکنی او را؟ گفت: مگر نسیتی تفضلات الهی را بن وانه اگر خداوند تبارک و تعالی آتشی بفرستد که مرا بسوزاند و امر کند که کوهها بروی من ساقط شود و دریاها مرا غرق کند و زمین مرا درخود فرو ببرد من زیادتیر شکر او را میکنم و من بتو حاجتی دارم. گفتم آنچه میخواهی بگو گفت پسری دارم که در اوقات نماز مرا خبردار میکند و وقت افطار بن افطار میدهد و حال یکروز میشود که نزد من نیامده میتوانی او را بیایی؟ پس من تقریباً الی الله سراغ او رفتم دیدم شیری او را باره کرده و بروی زمین افتاده گفتم انا لله و انا الیه راجعون چگونه من خبر این پسر را بیدرش بگویم گفت رفتم نزد آن مرد سلام کردم جواب داد. گفتم خداوند ترا رحمت کند آیا تو مقربتر هستی نزد خداوند یا ایوب یغیبر؟ گفت البته ایوب یغیبر مقربتر است نزد خداوند از من گفتم خداوند مبتلا کرد ایوب را و صبر کرد تا وقتی که مردم از او دوری نودند و آنچه تو بین گفنی بروم و طلب نسایم رضم دیدم شیر پست را هلاک نموده و خداوند اجر ترا زیاد کند یکمرتبه آن مرد عاجز صالح گفت الحمد لله الذی لم یجعل فی قلبی حسرة من الدنیا بعد صیحه زد و افتاد بروی زمین نشستم او را حرکت دادم دیدم از دنیا رفته،

دوم - در حیات الحیوان دیمیری نقل کرده که خداوند بشعوانه يك پسری داد و او را خوب تربیت کرد چون بزرگ شد بپادشاه گفت ترا بخدا قسم مرا بیخوش بخداوند گفت پسر جان صلاحیت ندارد که هدیه بشود بیادشاهان مگر اهل ادب و تقوی و تو ای پسرک من نبدانی که خداوند از تو چه خواسته است آن پسر رفت مشغول تحصیل معرفت و تقوی شد تا آنکه یکروز آن پسر رفت بکوه که هیزم جمع کند با مرکبش پس مرکبش را بست و هیزم جمع کرد خواستکه هیزمها را بر مرکبش باند کند دید شیری مرکبش را باره کرده، پس آن جوان دست بگردن آن شیر انداخت گفت یا کلبه الله تو مرکب مرا هلاک کرده قسم بحق سید و مولای خود باید هیزمها را بار تو نموده ببری بنزل من، پس هیزمها را بار آنشیر کرد و شیر هم در کمال اطاعت و اقیاد هیزمها را آورد تا رسید بنزل شعوانه، آن جوان در را کوبید چون چشم مادرش باو افتاد دید که شیر مطیع او شده گفت الان قابل شده از برای خدمت خداوند پس او را بخداوند بخشید

جوان مادر را وداع نموده رفت و مشغول عبادت الهی شد
تظہیر این قضیه در خانه باب یازدهم از سید شمس الدین جده مرحوم سید نصرت الله جزایری نقل شده و اعجاب از این درخاتمه باب دوم از شیخ ابوالحسن خرقانی نقل شد
سوم - در بحار از معاصن برقی روایت کرده که علی بن عاصم زاهد رفت بزیارت حضرت سیدالشهداء ع قبل از آنکه مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء ع عمارتی داشت باشد ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد از آنشیر دید در کف پای او خاری رفته که بایش باد کرده پس آن خار را از پای آنشیر بیرون آورد و بایش را فشار داد که کثافتها از بایش بیرون شد و قدری از عامه اش را قطع کرد و پای آن شیر را با آن قطعه عامه اش بست

ایضاً از معاصن برقی روایت کرده که بعضی از خواص حضرت امیر المؤمنین (ع) مشغول نماز بودند در حال سجود يك اضی خود را دور گردن او بیجید ابدأ حالش تغییر نکرد بهمان قسم مشغول ذکر خداوند بود تا آنکه از دور گردن او باز شد بدون اینکه اوجیله و چاره بکند

روایت کرده که علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن علی بن ایطالع بدرجناب حسین صاحب فسخ مشغول نماز بود ناگهان يك اضی از سرکوه فرود آمد بجامه‌های او بالارفت و از گریبان داخل شد و از پایین جامه‌هایش بیرون شد و ابداً در نماز حالش تغییر نکرد

چهارم در دارالسلام تفة الاسلام نوری از کتاب زهرة الرياض از شخصی از اهل مکه نقل کرده که یکسالى در مکه معظمه قعطی شدیدی شد اهل مکه رفتند. برفات بجهت استسقاء نبودن مابوساً برگشتند هفته دیگر بازرفتند باستسقاء گفت دیدم غلام سیاه ضعیف و نحیفی آمد و دور کعب نماز خواند بعد سجده رفت و در سجده‌اش گفت پروردگارا بجزت تو که من سرارسجده بر نییدام تا وقتیکه باران رحمت بندگان نازل بفرمائی ناگهان ابری ظاهر شد و باران شدیدی نازل شد پس آنغلام حمدالهی بجای آورد و برگشت بکنه معظمه منهنم عقب سرش آمدم دیدم داخل شد بخانه بنده فروشی و من مراجعت نمودم چون فردا صبح شصتم قدری دردم برداشتم رفتم بخانه آن بنده فروشی دیدم آن کردم آن بنده فروش آمد گفت چه حاجت داری گفتم بنده میخواهم از تو اشباع کنم پس شدت نفر غلام آورد نزد من که در مکه نظیر نداشتند دیدم هیچک آنغلام دیروزی نیستند گفتم غیر اینها دیگر غلامی نداری گفت چرا يك غلام سیاه میثومی دارم که با هیچکس سخن نمیگوید گفتم بینم آورد دیدم همان غلام دیروزی است که مقصود من بود گفتم این غلام را چند خریده گفت هفت دینار لکن يك دینار نمی‌ارزد من هفت دینار باو دادم و غلام را از او خریدم آنغلام گفت تو چرا مرا خریدی گفتم من ترا نخریدم که خدمت مرا بکنی بلکه خریدم که من خدمت ترا بکنم چون دیروز قرب و منزلت ترا نزد خداوند فهیمد و قسمه که دیروز دیده بودم برای او نقل کردم گفت ای سیدمرا آزاد کن گفتم، (انت حر لوجه الله) گفت الحمد لله این آزادی از مولای کوچک من بود تا چه قسم مولای بزرگ مرا آزاد کند پس وضو ساخت و دور کعبت نماز خواند بعد دستهایش را به آسمان بلند کرد هر ضکرد خداوند او تمیدانی از وقتیکه ترا شناختم معصیت ترا نکردم و همیشه از تو مسلت می‌نمودم که سری که بین من و تو هست فاش نکنی حال که فاش کردی خداوند او روح مرا بسوی خود قبض فرما ناگاه دیدم افتاد بروی زمین و از دنیا رفت پس من او را غسل دادم و کفن کردم بچنانزه او نماز خواندم و او را دفن کردم لکن کفنش را نفیس نکردم شب که شد بیغمبر ص را در خواب دیدم فرمود آیا تو از خداوند و از من حیا نکردی که ولیی از اولیاء خداوند مرد و تو کفن نفیس بیند او نبوشاندی آیا نیدانی که او رفیق حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در بهشت

پنجم در ثالی الاخبار روایت شده هفت سال در بنی اسرائیل قعطی شد ، حضرت موسی باهفتاد هزار نفر رفتند بطلب باران

و حی رسید چگونه دعاهای اینها را مستجاب ننایم و حال آنکه گناهان آنها بالای سرشان سایه انداخته و باطنهای اینها خبیث است و از عذاب و مگر من این هستند بروید نزد سده از بندگان من که اسمش کرخ است که آن بیاید و دعا کند و مستجاب نمایم

حضرت موسی هر قدر از او سؤال کرد او را نیافت ، تا بگرووز از راهی میگذشت دید بنده سایه‌ی که در پیشایش آثار سعده است میان راه میرود حضرت موسی ع بود ایما شناخت فرمود اسم تو چیست

عرض کرد اسم من کرخ است ، فرمود تو مقصود ما هستی رو بطلب باران ، پس آن غلام

رفت بطلب بازان و از کلماتش این بود گفت « یارب ما هذا من فالک ومن عملک و مالک الی بدالك انقصت عليك عیونک ام هانت الریاح من طاعتک ام اشتد غضبک علی الذین الت غفارا قبل خلق العطاین ام تنشى الفوت تمجبل بالقوبة »

بس کرخ از جای خود حرکت نکرد تا بازان رحمت بر بنی اسرائیل نازل شد چون کرخ مراجعت کرد حضرت موسی استقبال فرمود او را کرخ عرض کرد دیدی با پروردگار چگونه مفاصحه کردم و چگونه خداوند بامن انصاف فرمود

ششم در دار السلام شیخ محمود عراقی از بعضی از مجاورین نجف اشرف نقل فرموده گفت من اوقاتم را نوحا صرف در خدمت زوار و مجاورین میکردم ، پس یکشب در عالم رویا بگو شم رسید که منادی ندا کرد « ولی از اولیاء الله در گلخن فلان حمام ازدنیا رفته بر غیر و او را تجهیز کن » چون بیدار شدم دیدم ساعت نصف شب است از عس و پاسبانها ترسیمه که از منزل خارج شوم ، بلاوه هوا هم بسیار سرد بود ، گفتم « خواب حجیت ندارد » دوبرتبه خوابیدم باز منادی مثل اول ندا کرد ، بیدار شدم و مثل پدرهای سابق بقلبم خلجان کرد سه مرتبه خوابیدم باز منادی مثل اول ندا کرد ، بیدار شدم گفتم دیگر جایز نیست مسامحه کردن بعد از این ، پسر را بیدار کردم و چراغ روشن کردم رفتم بجانب آن حمام و داخل شدم بگلخن چون نظر میان خاکسترها کردم دیدم یک چیزی بالای خاکسترها دیده میشود چون نزدیک رفتم یکسری بالای خاکسترها دیدم از شدت سرما که بقیه بدنش را میان خاکستر کرده بود و سرش را از خاکسترها بیرون گذارده بود بیعت تنفس و بهمین حالت ازدنیا رفته بود

بس او را بیرون آوردیم و بذلت و فقر او گریه کردیم و گفتیم ای بنده خدائی که بتو این مقام و منزلت را داده و راضی نشده تو با این حالت تا صبح بسانی کیستی و چه عمل با این مقام و منزلت رسیدی ؟ ناگاه صدائی شنیدیم که شخص را نمی دیدیم گفت ، از صدق و راستگویی با این مقام رسیدم

هفتم در ثانی الاخبار از بعضی از کتب معتبره نقل کرده

در زمان خلیفه ثانی زن و شوهری بودند و هادت شوهر این بود که می آمد بسجده و نمازی خواند و بعد از نماز تعقیب نخوانده از مسجد خارج میشد یکروز خلیفه بآن جوان عتاب کرد چرا نماز بدون آداب و بدون تعقیب است

جوان چشمت بر اشک شد ، گفت ، خلیفه مرا منور بدار تو خبر از حال من نداری خلیفه گفت جهنت را بگو ، گفت خلیفه فقر و بریشانی بر ما شدت کرده باندازه که خودم و زوجه ام یک قیصی بیش نداریم یک نفر که میبوشیم دیگری برهنه میباند ، من آن قیصی را میبوشم و می آیم بسجده و نماز میخوانم بعد معجلا میروم بسنزل که زوجه ام بیوشد و نماز گذارد ، پس خلیفه و حاضرین بحال آنها گریستند ؛ خلیفه خیلی قلبش رقت کرد و هشتاد درهم از بیت المال بآن جوان داد که بیعت میالش لباس بگیرد جوان آن درهم را گرفت و آمد بسنزل نزد عیالش و وصه را بیعت او نقل کرد زوجه گفت ای بست فطرت چرا سرت را اظهار نمودی و فقرت را افشا کردی و نعمت فقر را به متاع دنیا فروختی ؟ قسم بزت پروردگارم که اگر این درهم را رد نکردی من زوجه تو نخواهم بود ما اختیار نمودیم معتمدنیا را که از فیض سادات آخرت باز نماییم پس آن جوان برگشت و دراهم را به خلیفه رد کرد چون شب شد زن و مرد هر دو خوابیدند قدریکه از شب گذشت زن از خواب بیدار شده

برخاست وضو ساخت و چند رکعت نماز بجای آورد بعد شوهرش را بیدار کرد و گفت برخیز وضو بسازو نماز بخوان ، بعد از فراغ آتزن گفت ، ای مرد مامدتی بود که بفقرو مسکنت زنده گانی میکردیم واحدی مطلع بر حال ما نبود والان حال ما منکشف شد میل ندارم زنده بمانم و میخواهم از خداوند که اجل و مرگ ما را برساند آياتوهم ایشوهر با من موافقت می نمائی آن مرد گفت بلی پس هر دو بسجده رفتند و سجده شان طول کشید تا هر دو از دنیا رفتند

هشتم سیداجل آقا میر سیدعلی یزدی رحمه الله علیه در مجلس درس که حقیق حاضر بودم فرمود شخصی از نیکان اراده سفر بیدی را نمود و زوجه صالحه داشت استدها کرد از صدیقش که معروف بدیانت و امانت بود که روزی یکمرتبه بیاید درب منزل او که اگر زوجه اش حاجتی داشته باشد حاجتش را انجام دهد و رفت سفر و در فقیش روزی یکمرتبه می آمد بجهت خبر گیری و سرپرستی و قضاء حوائج آتزن

یکروز بادی وزیدن گرفت و برده را بلند کرد و چشمش بزوجه صالحه رفیقش افتاد دستش را بجانب آن زن بخیانت بلند کرد آتزن صالحه گفت آیا حیا نیکنی چه اراده داری آن مرد خجالت کشید و دست خود را جمع کرد و ترسید اگر رفیقش از سفر بیاید و مطلع شود جواب چه بگوید لاجرم جلاء وطن نموده و از آن بلد رفت بشهر دیگر که چشم رفیقش باو نیفتد بعد که وارد آن بلد دیگر شد سؤال نمود که ازهد و اتقی اهل این بلد کیست او را دلالت نمودند به شخصی و از بعضی دیگر حال آنشخص را سؤال نمود گفتند اوفاسق ترین تمام اهل این شهر است این مرد تعجب کرد و سؤال نمود که فسق این مرد چه چیز است گفتند سه فسق دلالیه دارد

اولا لاطلی است و همه اوقات جوان امردی همراه دارد ثانیاً منزلس در میان محله یهودیان است و باقی مسلمین که در آن محله منزل داشتند منازلشان را فروختند و این شخص فروخت گویا محبت و میلی باین طایفه یهودیان دارد ثالثاً غالب شرابهای این محله یهودیان را این مرد خریداری میکند

تعجب او زیاد شد گفت بروم تحقیق از این امر بشنایم منزل او را برسد نشان دادند در محله یهودیان آمد درب منزل او دق الباب کرد آنشخص آمد در را باز کرد دید طفل امردی هم با اوست وارد منزل شد دید بوی شراب بشامه اش رسید فهیید که هر سه علامت واقع است و تعجب خود را به آن مرد اظهار کرد آن مرد گفت چه فسق به من نسبت داده اند

آن سه فسق هلنی را باو گفت آنشخص گفت جواب تفصیلی دارم و جواب اجمالی اما جواب تفصیلی آنستکه این طفل امرد بچه خود من است چون اطمینان بکسی ندارم لهذا همه اوقات او را با خود راه میبرم و مادر آن طفل را طلبید و تصدیق از او نمود

و اما بوی شراب چون بعضی از جهال این بلد عصر پنجشنبه که مزدهفته خود را میگیرند می آیند از یهودیان این محل شراب میخرند این تنگ است بجهت ما مسلمانان لهذا من دخل هفته خود را جمع میکنم و آنچه بتوانم شراب میخرم و میان این چاه وسط حیاط میریزم که جوانان مسلمین حتی الامکان مبتلا بشرب خمر نشوند

و اما منزل را یهودیان خواستند بقیمت زیادی بخرند و چون در اینخانه عبادت پروردگار شده بود من راضی بفروش نشدم که گفتار در این منزل سکنی نشاید و اما جواب اجمالی آنستکه مردم اعتقاد بدیانت و امانت من نکنند که عیالشان را بمن بسپارند و من نظر خیانت به آنها بنمایم

که لابد شوم جلا، وطن کنم

آنسردگفتمن بنایت متعیر شدم ودانستم که اینشخص از اولیادالله است که اخبار از غیب میدهد
امردوم بدانکه بهرقسی که انسان در دنیا با بندگان خدا رفتار کند مردم بهماقسم با
او اولادش رفتار خواهند کرد چنانچه در اخبار کثیره وارد شده «کما تدین تدان» ودرآیه شریفه
فرموده «من عمل مقاتل ذرة خیراً یرمو من عمل مقاتل ذرة شرأ یره»

قسمس و حکایاتی که شاهد براین مطلبند زیاد است وما ذکر میکنیم بعضی از حکایات وارده در
اینمقام را در ضمن دو مطلب

**مطلب اول در بعضی از حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای ظلم و امانه
به مخلوقات الهی سریعاً در دنیا بشخص ظالم میرسد علاوه بر جزای اخروی**
در این مختصر قناعت میکنیم بذکرده حکایت از کسانی که در دنیا عمل ظلم کردند و جزایش
و لدن دنیا دیدند

حکایت اول در دارالسلام فقه الامام نوری از کتاب عقدا لفرید روایت کرده
در زمان حضرت موسی ع مرد صالح قنبر و عیالندی سید ماهی میکرد و از او قوتی بجبهت
عیالش تحصیل مینمود یکروز ماهی بزرگی بشیکه اش افتاد آن مرد قنبر خوشنود شد آن ماهی را
گرفته برد بیزار که بفروشد و از نم او معیشت بناید در بین راه ظالمی آن ماهی را از او خواست
جبراً بگیرد صیادمانعت نمود آن ظالم عصائی در دست داشت زد بر صیاد و ماهی را از او غصباً گرفت
بعون آنکه وجهی باو بدهد پس صیاد عرض کرد الهی خلفتی ضعیفا و خلفت قویاً فضلای بعضی من
طاجلا قد ظلمنی و لاصبر لی الی الاخرة

بعد آنظالم ماهی را برد نزد زوجه اش امر کرد او را بریان کند ، چون او را بریان نمود
و در مقابل شوهرش گذارد که میل نباید تا گاه ماهی دهان گشود و انگشت آن ظالم را گزید قسمی
که قراب و آرام از او گرفت ، رفت نزد طیب چون طیب چشمش بآن زخم افتاد گفت علاجش قطع
انگشت است که سرایت یاقی دست نکند پس انگشت را قطع نمودند

درد شدیدی منتقل شد بکف دست آنظالم ، گفت باید از بند دست قطع نمود که الم سرایت
بهند نکند و همگذا هر عضوی را که قطع می کردند الم و وجع منتقل بعضو فوق آن میشد
پس از منزل خارج شد صیغه زنان و استغاثه مینمود به پروردگار که این الم را از او دفع
کند درختی را دید رفت بسایه آن درخت خوابش برد ، در عالم خواب قائلی باو گفت ای مسکین تا
کی اعضایت را قطع میکنند برو نزد آن مظلوم و او را از خود راضی کن

پس رفت در مقام نفسی از آن مظلوم برآمد و او را پیدا کرد و التماس نمود تا از او عضو کرد
همان حال الم دستش ساکت شد و دستش بفضل و کرم الهی باو برگشت

خطاب رسید بحضرت موسی ع بجزت و جلال خود که اگر این مرد را از خود راضی نکرده بود

نازنده بود مضطرب بود جذاب من

حکایت دوم در زهر الریبع است

در اصفهان مردی عصائی زد بزوجه اش ، آن زن از آن عسا از دنیا رفت بدون آنکه تمیذر

قتلش داشته باشد ، ترسید از قبیلہ آنروزو نیمانست علاج این کار چه چیز است پس آمد نزد کسی و با او مشورت نمود ، گفت علاجش آستکه جوان صبیح منظری بمنزل خود ببری و او را بقتل برسانی و کشته او را پهلوی کشته عیالت بخوابانی وقتیکه اقارب زوجہات یا اقارب آنجوان مقتول فہیدند بگو من دیدم این جوان با زوجہ من زنا میکرد لذاہر دورا بقتل رسانیدم

پس آنزوج سادہ لوح کلام آنرود را تصدیق نمود رفت در خانہ اش نشست دید جوان صبیح منظری ازراہ میگذرند او را طلبید و تکلیف بمنزل خود نمود جوان اجابت کرد وارد منزل او شد بجهت اوغذا حاضر کرد بعد از صرف غذا او را بقتل رسانید و جسد او را پهلوی جسد عیالش خوابانید چون کسان زن خبر دار شدند آمدند نزد شوہر زن گفت من دیدم این جوان با او عمل قبیح میکند لذاہر دورا بقتل رسانیدم گفتند اگر چنین بودہ خوب کردہ

و آنرود مستخیر جوان صبیح منظری داشت ، شب دید جوانش نیامد بمنزل ، رفت نزد آنرود سادہ لوح گفت آیا آنچه صلاح بینی نموده بودم بعمل آوردی ؟ گفت بلی گفت بہ بینم آنجوانی را کہ بقتل رسانیدہ

پس او را داخل منزل نمود ہینکہ چشمش با آنجوان مقتول افتاد دید پسر خودش بودہ کہہ کشته شدہ پس خاک بسر ریخت و ظاہر شد منعی فرمایش معصوم کہ فرمود « من حفر برآ لایخہ المؤمن اوقمہ اللہ فیہ »

حکایت سوم در انوار نعمانی است

در زمان داود پیضمبر ع مرد فاسق رفت بمنزل مردقبری کہ باعیال او زنا کند ، چون مشغول شد بہ زنا بقلبش گذشت کہ کسی باعیال او زنا میکند

چون آمد بمنزل دید مردی بالای سینہ زوجہ اش خوابیدہ ، آنرود را گرفته برد نزد ~~داود~~ پیضمبر ع کہ حدالہی را براو جاری کند خطاب رسید ای داود باین مرد بگو کہ تا دین ~~تلاش~~ چون تو بازن فلانی زنا کردی مردی بازن تو زنا کرد

حکایت چهارم ایضاً در انوار نعمانی است

مرد سقانی در بلاد بخارا بخانہ زرگری سی سال بود کہ آب میبرد وابدأ نظر سونی از او سرزند پس روزی مرد سقا بند دست زن آن زرگر را گرفت و او را تقبیل نمود و بخود چسباند و بغیر جماع سایر حظوظ را از او برد

پس سقا خارج شد و شخص زرگر وارد منزل شد عیالش گفت امروز تو در بازار چه کردہ گفت هیچ کاری نکرده ام زن اصرار کرد گفت راست بگو

گفت زنی بند دست خود را مکشوف نمود کہ دست برنجن داخل دست خود کند چون بازوی او را دیدم بشہوت لمس کردم و او را بوسیدم و بغیر جماع سایر حظوظ را از او بردم زن گفت اللہ اکبر مرد گفت چرا تکبیر گفتی ؟ قصہ مرد سقا را بجهت او نقل کرد

حکایت پنجم در دار السلام شیخ محمود عراقی از عالم ثقه شیخ عبدالحسین خوانساری حکایت کردہ

در کربلائی معلی عطاری بود مشہور و معروف ، مریض شد جبیح اجناس دکان و اثاث البیت منزل خود را بجهت معاویہ فروخت نمر نکرد ، جمیع اطباء اظہار یاس نمودند ، گفت یکمہ زمین

رقم بیادش دیدم بسیار بدحال و مضطرب است و پسرش میگوید فلان اسباب را ببر بیازار و بفروش و پولش را بیاور که بمصرف خود صرف نمایم شاید راحت بشوم یا بردن یا بخوب شدن گفتم معنی اینعرف شما چه چیز است

دیدم آهی کشید گفت فلانی من بضاعت و سرمایه زیادی داشتم و جهت ترقی من این بود فلان سنه مرضی در کربلا شایع شد که اطباء علاج او را منحصر کردند بآلبیوی شیراز از اینجهت آلبیوی خیلی گران شد و کمیاب هم شد من قدری آب لیو داشتم دوغ زیادی مزوج باو نمودم که بوی آب لیو از او فسیده میشد و او را بقیث آب لیوی خالص میفروختم تا آنکه منحصر شد آب لیو بدانکه من منهم غش زیادی میزدم و میفروختم و سرمایه من از این مال مفشوش زیاد شد و در میان صنف خود مشهور شدم به «ابوالاوف» تا آنکه مبتلا شدم باین مرض و هر چه داشتم فروختم و از برای من چیزی باقی نماند بنیر همین متاع گفتم این را هم بفروشد شاید خلاص شوم یا بردن یا بخوب شدن

حکایت ششم در زهر الریبع نقل کرده

مرد صالحی زن عقیقه صالحه داشت؛ روزی آئین بشوهرش گفت تو قدر عصمت و هفت و صلاحیت مرا نیدانی آنرد گفت عفت و صلاحیت تو از هفت و صلاحیت منست زن گفت چنین نیست چون اگر زن غیر عقیقه باشد مرد نمیتواند از او جلوگیری بنماید

یکروز زن رفت میان بازار وقت مراجعت مردی گوشه لباس او را گرفت و دست برداشت، زن آمد بمنزل نزد شوهرش باو حکایت کرد که مردی میان بازار بامن چنین کرد شوهرش گفت الله اکبر و قتیکه من طفل بودم زن بسیار جمیله را دیدم پس طرف لباس او را گرفتم و فوراً متنبه شدم و استغفار نمودم و دست برداشتم، الان بیجازات عمل خود رسیدم

زن گفت حال دانستم که عفاف و صلاحیت زن از عفاف و صلاحیت شوهرش هست همان مقداری که بناموس غیری شوهرش خیانت کرده بود همان مقدار هم غر بناموس او خیانت کرد

حکایت هفتم ایضا در دارالسلام عراقی است

در روایت حضرت موسی ع از خداوند خواست که بعضی از اسرار را برای او کشف نماید خطاب رسید که تحمل آن مشکل است، حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید، نزدیک فلان چشمه خود را بنهان کن تا مشاهده نسای، حضرت موسی رفت نزدیک آن چشمه و خود را میان شاخهای درختی که آنجا بود پنهان کرد پس دید سوارى رسید سر آن چشمه، پیاده شد و بدن خود را برهنه کرد و رفت میان آب و بیرونش، لباسهای خود را پوشید. هیجان بولی از او افتاد ملتفت نشد و رفت، کودکی رسید آن هیجان را بر داشت و روانه شد پس کودی عصا زنان بر سر چشمه آمد و نشست، صاحب هیجان برگشت بآنجا و مطالبه هیجان خود را از آن کور نمود؟ او هم بدرستی جواب او را داد

پس صاحب همان حربه به آن کور زد و او را بقتل رسانید و مراجعت کرد، حضرت موسی عرض کرد بروردگسازا، چه حکمت بود که هیجان را آن کودک بر داشت و عقوبت به آن کودکی تقصیر وارد شد خطاب رسید، ای موسی پدر آن کودک مدتی نزد صاحب هیجان مزدوری کرده بود و از دنیا رفته بود و اجرت او نزد صاحب هیجان باندازه آنچه میان هیجان پول بود باقیمانده بود پس آن کودک بحق خود رسید و اما آن کور پدر صاحب هیجان را کشته بود و قاتل را خداوند بدست و ارت

مقتول بقتل رسانیده اتی

آری والله محاسب در بازار است «انذک لبالمصاد»

حکایت هشتم نوشته‌اند از انوشیروان پرسیدند عدالت را از چه آموختی؟ گفت قبل از زمان سلطنت از جانی عبور میکردم پیاده را دیدم که چوب دست خود را پای سگی زد و پای او را شکست پس سواری بر آن پیاده گذشت و اسب او لگد زد و پای آن پیاده را شکست، پس آنسواری روانه شد پای اسب بسوراخ جانوری فروشد استخوان پای آن اسب بشکست دانستم که ظلم عاقبت ندارد

بی‌مناسبت نیست که در این مقام این قضیه را نقل کنم

در زینة المجالس است چون دولت انوشیروان روی در ترقی نهاد و ملوک اطراف خراجگذار دیوانوی شدند یکوقتی قیصر روم و خاقان چین و راجی هندوستان خدمت او آمدند در مدائن. انوشیروان از قیصر روم پرسید احب اشیاء در عالم نزد تو چه چیز است قیصر روم گفت چیزی محبوبتر نزد من نیست که شخصی بزمی بخواهد و او را بکند بعد از خاقان چین همین سؤال را نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه کسی مرا آزوده کند و چون بر او قادر شوم او را عوض کنم بعد از راجی هند این سؤال نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه نکوکار بعدل من امیدوار باشد و بدکار از سیاست من خائف باشد انوشیروان فرمود احب اشیاء نزد من آنستکه بیگناه و تقصیر باشم تا بی خوف و بیم زندگانی کنم

حکایت نهم در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده در ضمن آیه شریفه «ومن عاد نیتقم الله منه» فرمود، مرد معرمی رویایی را گرفت و آتش نزدیک صورت او برد رویاه صیحه میکشید و از او حدت صادر میشد رقابش او را منق کرده رویاه را رها کرد: چون آن سردخواستید ماری رفت میان دهانش چون بیدار شد صیحه میکشید و از او حدت صادر میشد بدمار ازدهاش بیرون شد

حکایت دهم در جنات عالیه است از روح البیان نقل میکند که چون رستم بن زال با اسفندیار مبارزه کرد با آن شجاعتیکه رستم داشت مغلوب اسفندیار گردید چندین حمله میان ایشان واقع شد و در هر حمله جراحتی بر رستم از اسفندیار وارد میشد چون اسفندیار روئین تر بود حملات رستم بر او کارگر نبود

آخر الامر رستم با پدرش زال در امر اسفندیار مشورت کرد، گفت نو دست ماو نیایی مگر آنکه تیری که دوسر داشته باشد تیه کنی و چشمهای اسفندیار را نشانه کنی که چشمهای را نایینا کنی رستم بفرموده پدرش چنین کرد و چشمهای اسفندیار را نایینا نمود بر او ظفر بافت سببش را چنین گفتند که اسفندیار در جوانی شاخه درختی در دست داشت و به آن شاخه بر سر و صورت طفل بیسی زد که او را نایینا کرد پس آن طفل آن شاخه را بزمین نشاند در زمان مجادله رستم با اسفندیار رستم از آن درخت شاخه شکست و او را تیری تراشید و بهمان تیر چشمهای اسفندیار را کور کرد

حکایت یازدهم - شخص تقی نقل کرد که من در مجلس مرحوم حاج ملا علی محمد نجف

آیدی بودم در نجف اشرف و جمعی از علماء شریف داشتند که منجمله بود جناب آقا شیخ محمد معجلانی ایشان را جناب حاجی ملا علی محمد سؤال کردند که بهترین اعمال جهت دفع ظلم ظالم چه عمل است فرمود بهتر چیزی که ریشه ظالم را قطع میکند آنست که مظلوم شکایت با حدی نکند و امر را وا گذارد نماید. و برورد کار خود بعد فرمود بکوفتی شیخ انصاری قدس سره با جمعی مشرف شدند بزبانت کر بلا عملی که

منجمله بود مرحوم حاج سید علی شو شتری که از اجله علماء و وصی مرحوم شیخ بود وقت مراجعت بنجف اشرف از راه تویرج بآب نشستند و آخر طراده را اجاره کردند از برای خودشان و در میان مبلغ معینی وقتی که مرحوم شیخ خواست سوار شود کفش خود را گذارد بالای فرش یک نفر از شاخ عرب ، اواز حمد و تعصبی که بامرحوم شیخ داشت بضی از سخنهای زشت بمرحوم شیخ گفت که عجبها ادب و معرفت ندارند خصوصاً اهل شوشتر مرحوم شیخ ساکت بود و هیچ جواب نفرمود مرحوم حاج سیدعلی شیخ فرمود شیخنا ترجمه علیه ولو بکلمة یعنی وحکم کن بک کلام جوابش را در دکن بازم شیخ بک کلمه جواب نگفت

عصر آنروز شیخ عرب قولنج شد و صبح جنازه او را از میان کشتی بیرون آوردند و دفن کردند انتهی . سوء عاقبت بین چه میکنند که از حمد خود را هلاک نمود و مستوجب عذاب الهی شد .

بدانکه عجبتر فیه که در باب حمد گفته شده حکایتی است که تقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده و حارلش آنستکه در ایام موسی الهادی برادر هرون الرشید در بغداد مرد متولی بود و همسایه داشت که فقیرتر بود و بآن شخص متول حمد ورزید و هر قدر میتوانست در باره آن همسایه متول سعایت میکرد و روز بروز حمد او زیاد تر میشد آخر الامر آن مرد حسود غلامی خرید و او را تربیت نمود بکروز مولایش به آن غلام گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم نبدانم اطاعت از من خواهی کرد یا نه

غلام گفت بنده مطیع سیدو مولای خود میباشد و الله ای مولای من اگر بدانم رضایت تو در آنستکه خود را به آتش بسوزانم یا به آب غرق کنم حاضرم مولایش مسرور شد و او را بسینه خود چسباند و صورتش را بوسید غلام عرض کرد ای مولای من خبر بده که از من چه میخواهی گفت وقتش نشده یکسال بعد غلام را طلبید گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم غلام گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم گفت فلان همسایه عداوت من با او بعدی رسیده که میخواهم او را بقتل برسانم غلام گفت الساعه او را بقتل میرسانم گفت نعتل او را مستند بمن خواهند کرد من میل دارم تو مرا بقتل برسانی و جنازه مرا بسینه ازی بشت بام خانه همسایه که منممن شود و او را بقتل آورند

غلام گفت بعد از مردن تو شغالی برای قلب تو نخواهد بود من چگونه خود را راضی کنم بقتل شما و حال آنکه از پدر بن مهربانتر هستی گفت این سخنها را کنار بگذار من تو را بجهت این مطلب ذخیره کرده ام و از تو راضی نیشوم مگر آنکه آنچه بنو گفتم اطاعت بنشانی غلام گفت حال که چنین میگویی من کرمأ اطاعت میکنم مولا از غلام تشکر نمود چون آخر شب شد غلامش را بیدار کرد و کارد را باو داد و رفت بالا پشت بام خانه همسایه رو بقبله خوابید و بنلام گفت تعجیل کن پس غلام کارد را بطنوم مولایش گذلاره و او داجش را قطع نمود برگشت خوابگاه خود خوابید و مولا هم بظنون خود میطلبید عصر فردا مردم ملتفت شدند و بوسی الهادی خلیفه

مطلب را رسانیدند

خلیفه آن همسایه محسود را طلبید و از او سؤال کرد و او مرد صالحی بود گفت ابدأ خبر ندارم بعد غلام را طلبید غلام تفصیل را بخلیفه عرض کرد خلیفه آن مرد محسود را با غلام آزاد نمود

مغزی هماناد که دوخانه باب هشتم در احوال معتمم حکایت مرد اهرابی وحسد بردن و زبیرش نقل شد و همچنین در فصل هشتم از باب اول حکایت حاضر کردن زوجه مرغ بریان شده را نزد شوهرش و آمدن سائل ذکر شد **فراجع** که اینها هم شاهدند بر قول مصوم ع که فرمود «کما تدین تدان و الناس مجزیون باعالم ان خیرا فخبیر و ان شرا فشر»

مطلب دوم - در بعضی حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای احسان و نیکی به مخلوقات الهی سریعاً در دنیا بشخص میرسد علاوه بر جزایهای اخروی و در آخرت شخص را بمقامات عالیه میرساند علاوه بر جزایهای دنیوی در این مقام هم قناعت میشود بذکر ده حکایت:

حکایت اول - در پانزدهم بخار از ابی حمزه ثمالی روایت کرده خلاصه اش اینست مردی از ابناء انبیاء ثروت زیادی داشت و در راه خدا انفاق میکرد بر فقراء و مضطربین، بعد که از دنیا رفت عیالش هاتقم انفاق میکرد و یک بسری داشت که بهر که میگذاشت طلب رحمت بجهت پدرش میکردند آن سرآمد نزد مادرش گفت: پدرم چه کرده که هر که مرا ببیند طلب رحمت به جهت او میکند گفت والد تو مرد صالحی بود و مال زیادی داشت که انفاق میکرد بر ضغاء و فقراء و چون از دنیا رفت منم در اموال او همانکار را کردم تا آنکه جمیع اموال تمام شد آنجوان گفت پدرم مال خود را انفاق میکرد و تو مال غیر را انفاق کرده گفت راست میگویی ای پسرک من، بگمانم تواز من مؤاخذه نخواهی کرد؛ گفت: مادر ذمه ترا بری کردم آیا از مال پدرم چیزی نزد شما باقی مانده گفت بلی در نزد من صد درهم باقی مانده گفت خداوند اگر بخواهد برکت دهد بهین صد درهم برکت میدهد آنچه را گرفت و رفت بطلب فضل و نعمت الهی، گذارش بچنانچه افتاد که میان راه افتاده بود؛ با خود گفت بهین پول تجارت میکنم و طلب میکنم جزای آخرت را پس هشتاد درهم خرج تجویز آن آن میت نمود و گفت اگر خدا بخواهد برکت بدهد بهین بیست درهم باقی مانده برکت میدهد پس رفت بطلب فضل و برکت الهی

مردی در مقابل او آمد از آنجوان سؤال کرد بکجا میروی ای بنده خدا گفت میروم بطلب فضل و برکت الهی گفت آیا چیزی در دست توست که طالب فضل و کرم الهی هستی گفت بلی بیست درهم دارم گفت اگر دلالت کنم ترا بر امری آیا مرا شریک در نقض میکنی جوان گفت بلی. گفت ای جوان از این راه میروی میرسی بضائی که ترا ضیافت میکنند پس آنها را اجابت میکنی چون در خانه رفتی و نشستی خادم از برای تو طعام می آورد و با او یک گربه سباهی است پس از خادم آن گربه را خریداری بنا، او نیفرودش، پس تو العاح کن آخر الامر آن خادم میگوید «او را بیست درهم میفروشم» پس او را ابتیام کن و ذبح کن و سر او را بسوزان و مغز سرش را بیرون بیاور و بر بقلان شهر که سلطاناش کور شده است و بگو «من چشم سلطان را علاج میکنم» چون در سابق هر کس مدعی علاجش شده و نتوانست علاج کند او را بداد آویخته اند. تو از کثرت مقتولین مترس و هر چه میخواهند با آنها شرط کن، تا سه روز هر روز یک میل از مغز سر آن گربه بچشش بکش نه زیادتز پس آن جوان رفت و آنچه آمد خبر داده بود بعمل آورد در روز اول یک میل بچشمهای سلطان کشید آثار نفع ظاهر شد

در روز دوم چشمهایش فی الجمله بینا شد در روز سوم چشمش مثل روز اول بینا شد سلطان

گفت ای جوان تو بر من حق عطیسی داری، من دخترم را بتو تزویج میکنم گفت من يك مادری دارم که راضی نیشود از او جدا شوم سلطان گفت میخواهی اینجا بان میخواهی برو نزد مادرت، پس دختر سلطان را تزویج کرد و یکسال آنجا ماند بعد هیالش را برداشت که ببرد نزد مادرش، هر چه خواست سلطان باو داد و با زوجه اش روانه شد چون رسید بوضعی که آنرود را دیده بود، دپهسان مرد نشسته گفت چرا وفا نیکینی بعهده خود

گفت الساعه آنچه با منست دو نصف میکنم هر کدام را میخواهی اختیار کن گفت هیال را چه میکنی گفت او را هم نصف میکنم پس آنرود گفت وفا کردی بعهده خود جمیع اموال و زوجه مال خودت، من ملکی هستم که خداوند مرا فرستاده که جزای احسانت را بآن میت افتاده روی زمین بدمم و اینست جزای تو

حکایت دوم در کتاب وسائل الشیعه از ثواب الاحمال از حضرت رضاع روایت کرده که در بنی اسرائیل قطعی شدیدی شد زنی لقبه نانی داشت او را بدهان خود گذاشت که میل نماید سالمی فریاد زد یا مائمه الجوع آزن گفت در چنین وقتی سزاوار است که لقبه نان خود را صده بدمم پس آن لقبه را از دهانش بیرون آورد و او را بسائل داد

این زن طفل صغیری داشت با خود برد بصحرا که هیزم جمع کند پس گرگی آن طفل را به دهانش گرفت و روانه شد صیغه مردم بلند شد مادر دوید عقب گرگ پس خداوند جبریل را فرستاد و آن غلام را از دهان گرگ گرفت و داد ببادش و بآزن گفت آیا راضی هستی لقبه نانی خود را صده بدمم پس آن يك لقبه گرتی

حکایت سوم در نسائی الاخبار است که سبکتکین پدر سلطان محمود مرد میاندی بود و از امتعه دنیا چیزی نداشت بغیر اسبی یکروز سوار شد و رفت بجهت صید، يك بچه آهومی را صید کرد او را بترک امیش بست و مراجعت کرد چون قدری راه رفت نظر کرد عقب سرخود دید ماده آهو می آید و وحسرت بیچاهش نظر میکند پس دل سبکتکین بحال آن ماده آهوسوخت با خود گفت گر چه این بچه آهو بجهت من حلال و مباحست لکن ترحم بدار او بهتر است بچه آهو را واگدارد بروی زمین و با مادرش رفت دید ماده آهو نظر میکند عقب سرش و گویا دوباره او دعای میکند چون شب شد سبکتکین حضرت یغبر می را در خواب دید فرمود خداوند بتوسلطنت و دولت داد بواسطه شفقت و ترحمی که با او کردی و باید دوباره رعیت هم همین قسم مهربانی بنشانی تا دولت و سلطنت توستمر شود پس زمانی طول نکشید که سبکتکین بسلطنت نشست

حکایت چهارم در خزائن لراقی است که شخصی از صلحاء و فقیش را پس از مردن دلخواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد گفت مرا در محضر الهی واداشتند خطاب رسید آیا دانستی برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه ام خطاب رسید نه گفتم باخلاصم در بندگی خطاب رسید نه گفتم بخلان و فلان خطاب رسید نه بهیچیک از اینها ترا نیامرزیدم گفتم بچه سبب مرا آمرزیدی خطاب رسید بضاطر داری وقتی در کوچهای بغداد میگفشتی گریه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه میبرد بسایه دیوار از شدت سرما پس او را گرفتی و در میان پوستین خود که در برداشتی جای دادی که او را از سرما ننگه داری گفتم آری، فرمود چون بر آن گریه ترحم کردی ما هم بر تو ترحم کردیم

حکایت پنجم در ابواب الجنانست در شرح حدیث لکل کسب حراء اهر روایت کرده

که مردی بود در بنی اسرائیل که بسیار عاصی و فاسق بود یک وقتی رفت بسر در سرچاهی رسید دید سگی از کثرت عطش زبانش از کفش بیرون شده آنرد فاسق از دهن آن سگ آتش بدش افتاد چون دلو و رسی نداشت همامه از سر گرفته و گامه چوینی که داشت بر سر همامه بست و از میان چاه بجهت آن سگ آب کشید و سگ را سیراب کرد

پس پیغمبر آن زمان خطاب رسید «انی قصصکرت له سیه و لغزرت له ذنبه لشفته علی خلق من خلقی» پس این خبر بآنرود رسید از گناهان خود توبه کرد و از نیکان شد
حکایت ششم در زکمه طیبه از مرحوم حاجی میرزا خلیل که دوسده صلاح و فن طب سرآمد دهر بودند و مرحوم حاجی ملاطی و حاجی میرزا حسین که هر دو برادر از مجتهدین و در زهد و ورع و تقوی دهر سرخود بی نظیر بودند نقل میکنند

فرمود من در هلم طب چندان درسی نتواندم و استادی ندیدم همه این مهارت و بصیرت از برکت دادن یک قرص نان بود و توضیح آنستکه در جوانی از طهران مشرف شدم بقم و گرانی عظیم و سختی بود که نان بزحمت بدست می آمد و آزرمان نزاع بود مابین دولت ایران و روس و اسراء روسها را آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند و من در یکی از حبرات دارالشفای منزل کرده بودم

دو روزی بیازار رضم و بزحمت زیادی نانی بدست آوردم و قسم منزل کردم دو بین راه بزنی از اسراء نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رنگش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگه میدارید پس مرا رقت آمد و آن نان را باو دادم و از او گفتم آرزوی چیزی نخواستم چون چیزی نداشتم تنها در منزل خود نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت خانم مرا دودی عارض شده که بی طاقت گشته اگر طیبی سراغ دارید نشان بدهید تا از او دستوری سؤال کنم بزبانم جاری شد گفتم فلان چیز خوبست گمان کرد که من طیبیم رفت و آن دوا را مریض خورد فوراً حالش خوب شد

ساعتی نگذشت که همان مرد آمد بایک مجبوسه که در او بود الوان اطعمه با یک اشرفی و مملو تر زیادی خواست، قضیه معالجه اش را این مضمره برای آشنایانش نقل کرد و بعضی از آنها بیاره ای امراض مبتلا بودند جوایب منزل من شدند منم بهمان نحو از مفردات ادویه بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد بر من هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند نفع زیادی بدستم آمد پس تحفه حکیم مؤمن را بدست آوردم و مزاجه نمودم که لامعاله اسامی مفردات ادویه و امزجه آنها را یادگیرم چندی در قم مانند آنگاه برگشتم بتهران و بسراجه کتب در اندک وقتی مشهور شدم و نامم در اسامی استادان از اطباء ثبت شد و همه اینها از اثر ایثار آن قرص نان بود که بآن نصراجه دادم

حکایت هفتم در هناقب از حضرت سیدالشهداء ع روایت کرده که فرمود صحیح است که جدم پیغمبر ص فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب المؤمن بالا اتم فیه بد فرمود من غلامی را دیده که با سگی غذا میخورد بآن غلام گفتم چرا با سگ غذا میخوری عرض کرد یابن رسول الله من محزون و مغموم و طلب میکنم سرور خود را بسرور کردن این سگ چون صاحب من بهبودی است و من مرسوم از مصاحبت او

حضرت دو بست درهم که قیمت آن غلام بود نزد بهبودی برد و باو داد بهبودی عرض کرد این

غلام فدای قدم شما باشد و این بستان را هم بخشیدم بخلام و دراهم را رد کرد حضرت آنزیرگوار غلام را آزاد کرد و دوست درهم قیمت او را هم باو بخشید زوجه یهودی خبردار شد اسلام آورد و مهریه خود را بخشید بشوهرش یهودی هم مسلمان شد و منزل خود را بخشید بزوجه اش اتهمی. جایکه احسان بسک اینقدر خواص و آثار داشته باشد احسان بسؤمن آثارش چقدر خواهد بود

حکایت هشتم در کتاب روضة الانوار معلق سبزواری روایت کرده

عبدالله بن جعفر طیار روزی بنخلستان گلشت غلامی را دید که شبانی میکند ؛ سکی آمد و در پیش او نشست و باو نظر میکرد آنغلام يك قرص نان بیرون آورد و پیش سبک انداخت او را خورد باز بصورت آن غلام نظر میکرد، قرص نان دیگری بیرون آورد و بوی داد او را هم خورد باز بوی نگریت، قرص نان دیگری بیرون آورد و آنرا هم داد بآنسک قرص نان سومی را هم خورد

عبدالله میگوید من نزد وی درمتم گفتم روزی چند قرص نان جیره داری گفت سه قرص گفتم امروز بسک دادی خود چه خواهی خورد؛ گفت این سبک در اینجا فریست و بامیدی نزد من آمده روا ندارم که معروم باز گردد و اگر من گرسنه باشم شاید بگرسنگی بتوانم صبر نمایم عبدالله جعفر را بنایت خوش آمد و آن غلام را خرید و آزاد کرد

حکایت نهم در تالی الاخبار از پیغمبر ص روایت کرده

چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم زن زانیه در بهشت است. سؤال کردم بجهت چه عمل این زانیه مستحق بهشت شد

گفتند: این زن روزی گلشت بر سکی که از عطش زبانش بیرون شده بود پس بر او ترحم کرد و لباسش را کرد میان چاهی و بیرون آورد و فشار داد در میان دهان سبک تا او را سیراب کرد؛

حکایت دهم دمیری در حیات الحیوان از مسلم روایت کرده

پیغمبر ص فرمود زنی در بیابان میگشت تشنگی بر او غالب شد، رفت میان چاهی و خود را سیراب کرد و بیرون شد ، دیدسگی از عطش خاکهای نناک را میخورد با خود گفت (چنانیکه تشنگی بمن غلبه کرده بود باین حیوان هم غلبه کرده که خاکهای نناک را میخورد) دو مرتبه رفت میان چاه با دستش آب میان دهانش کرد و نگهبان او از چاه بیرون شد و در دهان سبک ریخت تا او را سیراب کرد ، پس خداوند آن زن را بهین عملش آمرزید عرض کردند ؛ یا رسول الله آیا از برای ما در آبدادن بیهام اجری هست فرمود «لکل کید حراه اجر»

و در ابواب سابقه بعضی از حکایات دیگر هم در اینخصوص ذکر شد

امر سوم بدانکه همه اوقات باید از خداوند طلب نمود حسن عاقبت و حسن خانه را چون دیده شده کسانی که سالهای دراز عمرشان را بعبادت بسر برده بودند سوخانه داشتند ، و هکذا دیده شده کسانی که سالهای متدای دواز عمرشان را بصحیت صرف کردند آخر عمرشان اهل سعادت و توفیق شدند ، نفس و حکایات شاهد بر آن زیاد است و ما ذکر میکنیم بعضی از آنها را در ضمن دومطلب

مطلب اول- در حکایات بعضی از کسانی که سالها عبادت میکردند و آخر الامر بد عاقبت شدند؛ اختصار میشود بذکر حکایت پنجنفر از معارف آنها
حکایت اول (قل شیطانست) در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده

شیطان در آسمان دو رکعت نماز خواند در هفت هزار سال ، پس خداوند عطا فرمود با آنچه عطا فرمود بشکرانه این دو رکعت نمازش انتهی

مراد از (آنچه عطا فرمود) اینکه خداوند فرمود «فانك من الشكرين الي يوم الوقت الحلو» پس شیطان يك استكبار نمودن از سجده آدم از اوج رخت افتاد به آن حسیضی مدلت

حکایت دوم قتل سامری ، در تفسیر علی بن ابراهیم است که حضرت موسی ع وعده داد بنی اسرائیل را که تا سی روز دیگر الواح توریه را برای آنها بیاورد و رفت بیقانتگاه و هرون را جانشین خود نمود در میان قومش چون سی روز گذشت حضرت موسی از بیقانتگاه برگشت بنی اسرائیل بغضب افتادند و گفتند حضرت موسی ع دروغ گفت و از دست ما گریخت

خواستند هرون را بقتل برسانند پس شیطان بصورت مردی شد و آمد نزد بنی اسرائیل و گفت موسی ع از دست شما گریخت و بر نیگردد بسوی شما بروید حلی و حللتان را بیاورید تا برای شما خدائی بسازم و اورا عبادت کنید و سامری هم از اخبار اصحاب حضرت موسی بود و روزی که فرعون و اصحابش را خداوند فرقت فرمود سامری جبریل را دید که بصورت مادایانی سواد است و هر وقت آن حیوان سم خود را بر زمین میگذاشت با او خاک از زمین حرکت میکرد سامری آن خاک های سم مادایان را میگرفت و آنها را در کبه ضط میکرد و نزد او بود که افتخار میکرد بواسطه او بر بنی اسرائیل وقتی که شیطان آمد و از حلی و حلل بجهت بنی اسرائیل بصورت گوساله خدائی ساخت و بسامری گفت آن خاکی که نزد تو هست بیاور سامری آن صره خاک را آورد داد به شیطان و اورا شیطان انداخت جوف آن گوساله پس آن گوساله بهرکت درآمد و صدای گوساله نمود و روئید در بدن او موی و کرک و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل از برای او سجده کردند

هرون گفت: «یا قوم انما فتنتم و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه ها کفین حتی یرجم الینا موسی» یعنی ای قوم شما مبتلا شدید بشهید تکلیف و پروردگار شما خداوند و حین است پس مرا متابعت کنید و امر مرا اطاعت نمایید

در جواب گفتند ما از عبادت این صعل بر نیگرددیم تا وقتی که مراجعت نماید بسوی ما موسی و قصد نمودند که هرون را بقتل آورند هرون از میان آنها گریخت

تا آنکه از میقات موسی چهل شب گذشت روز دهم ذیحجه شد الواح توریه بر موسی نازل شد و وحی رسید که ما امتحان کردیم قوم ترا بعد از توو سامری آنها را گمراه کرد و عبادت کردند گوساله را که برای او صدا و آوازی بود موسی هر ضر کرد یابوب گوساله از سامری بود آواز او از که بود خطاب رسید ، ای موسی چون من دیدم این قوم از من اعراض کردند منهم امتحان آنها را زیادتیر نمود الخ

حکایت سوم - نقل بلم باعور قال الله تعالی « و انزل علیهم نبأ اللی آتینا آیاتنا فانسلخ منها فانیه الشیطان فکان من الناقین »

در تفسیر علی بن ابراهیم است که این آیه در حق بلم باعور نازل شد از حضرت رضاع روایت کرده که خداوند بلم باعور اسم اعظم مرحمت فرمود و باو دعا میکرد و دعایش مستجاب میشد و در تفسیر آخوند ملا فتح الله است که چون حضرت موسی (ع) قصد فرعونیان را نمود با لشکر عظیمی فرعونیان نزد بلم باعور رفتند و گفتند که تو میدانی موسی میخواهد ما را بقتل برساند و زنان ما را اسیر کند و ما را قوت آن نیست که با وی مقاله کنیم و تو

مستجاب‌الدعوه هستی یا دعاکن تا خداوند شر او را از ما رفع کند پس بلمم برخاست و بر حمار خود نشست که بالای کوه برآید و بر لشکر موسی مطلع شود و در باره آنها نگرین کند در اثناء راه حمار او خوابید آن حیوان را بسیار زد تا آن حیوان برخاست و همچنین در مرتبه دوم و سوم چون بلمم آن حیوان را میزد آن حیوان بسخن در آمد «وای بر تو ای بلمم بگجا میروی و مرا چرا میزنی بوسه شیطان هازم شده که بر یغیبر خدا دعای بد کنی»

از این سخن متنبه نشد. ایقصد آنحیوان را زد تا هلاک شد و اسم اعظم از یاد او رفت بعد رفت بالای کوه و بر لشکر موسی مطلع شد دست بلند کرد که در باره لشکر موسی دعای بد کند زبانش گردید و در باره لشکر فرعون دعای بد کرد، قومش گفتند چرا چنین دعا کردی؟ گفت قصدم چنین نبود بر زبان جاری شد، بعد گفت حال چاره این امر آنستکه زنان خود را بیاراید و امته خود را بایشان دهید تا ببهانه خرید و فروش بروند میان لشکر موسی و خویشان را بایشان عرضه دارند. اگر یک نفر از لشکریان موسی زنا کند بر شا ظفر نیاند

فرمان بلمم زنان خود را آراستند و با امته بلشکر گاه موسی فرستادند لشکریان مرتکب امر فبیح شدند حق تعالی طاهون را فرستاد و در یکساعت از روز هفتاد هزار نفر از مردان آنها از دنیا رفتند

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رضاع روایت کرده که فرمود داخل بهشت نشود از بهائم مگر سه حیوان: حمار بلمم، سگ اصحاب کعبه، گوسفند

سبب دخول گوسفند بهشت آنستکه پادشاه ظالمی یک نفر از اصناف خود را فرستاد حسب حاجتی از مؤمنین خواست آنها را هدایا کند و آن ناصر و مین ظالم پسری داشت که او را دوست میداشت پس گرگی او را پاره کرد و خورد، آن مین ظالم قلبش محزون شد بر این امر پیش خداوند آن گوسفند را داخل بهشت میکند چون قلب آن مین ظالم را محزون نمود

حکایت چهارم (قل بر صیصای عابد است) در تفسیر مجمع البیان در ضمن آیه شریفه «کذلک الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری، منک انی اخلف الله رب العالمین» از ابن عباس روایت کرده در بنی اسرائیل عابدی بود اسمش بر صیصا بود، مدتی عبادت خدا را کرد و باندازه ادعایش مؤثر بود که مجانین را می آوردند نزد او و بدست او معالجه میشدند بگروز زن مجنون را برادرهایش آوردند نزد او که معالجه نماید، شیطان آن زن را جلوه داد بنظر او تا آنکه با او زنا کرد آن زن آبتن شد چون حملش ظاهر شد ترسید رسوا شود او را بقتل رسانید و دفن کرد

شیطان رفت نزدیک یک از برادران آن زن و آنها را خبر داد بآنچه بر صیصا با خواهر آنها کرده بود و گفت او را در فلان مکان دفن کرده

هریک از برادرها که یکدیگر میرسیدند میگفتند والله شخصی آمد نزد من و چیزی گفت که بزرگت بر من ذکر او - کم کم خبر منتشر شد تا بگوش ملک رسید با جمعی آمدند و از بر صیصا سؤال کردند، خود او هم اقرار نمود بآنچه از او صادر شده بود سلطان امر کرد او را بدار آویخته چون بالای دار رفت شیطان مثل شد از برای او گفت من سر ترا فلش نمودم و ترا باین

مهلکه انداختم اگر تو اطاعت کنی مرا از بلیه خلاصت میکنم ! گفت چه کنم ، گفت يك سجده برای من بکن گفت چگونه از برای تو سجده کنم بالای دار گفت اکتفا میکنم از تو باشاره کردن پس برصیما اشاره بسجده نمود از برای شیطان و بجهنم واصل شد اشاره باین قصه است آیه شریفه ای که فوقاً ذکر شد

حکایت پنجم (قل ثلثه بن حاطب) در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه « و منهم من عاهدنا لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بغلوا به وتولوا و م معرضون »

گفته شده این آیه شریفه نازل شده در حق ثعلبه بن حاطب که مردی بود از انصار پیغمبر (ص) عرض کرد یا رسول الله از خدا بخواه بن مالی بدمد فرمودند یا ثعلبه مال کیبکه شکرش را ادا کنی بهتر است از مال زیادی که طاعت آنرا نداشته باشی آیا از برای تو اقتدا به پیغمبر نباشد؟ قسم بآن خدای که جان من در دست اوست هرگاه بخواهم کوههای دنیا برای من ملاحظه شود میشود دو مرتبه آمد خدمت پیغمبر ص عرض کرد از خداوند بخواه بن مالی بدمد قسم بآن خدای که ترا بحق مبعوث کرده اگر خدا بن مالی بدمد هر آینه حق هر ذیضی را ادا خواهم کرد پیغمبر ص عرض کرد «اللهم اوزق ثلثه مالا»

پس ثعلبه گوسفندی خرید گوسفندانش نما کرد باندازه که شهر مدینه برای او تنگ شد رفت یکی از وادیهها منزل کرد ، بعد تولدش زیاد شد از شهر مدینه دور شد و از حضور نماز جماعت و جمعه معروم ماند

پس پیغمبر ص کسی فرستاد که زکوة گوسفندانش را بگیرد ابا نمود و بغل کرد و گفت نیست این مگر نظیر جزیه پس پیغمبر ص فرمود وای بر ثعلبه این آیات شریفه نازل شد

مطلب دوم - در حکایات بعضی از کسانی که سالها بترك و معصیت زندگانی کردند و عاقبت امرشان بخیر شد

اختصار میشود نیز بذکر حکایت پنج نفر از معارف آنها

حکایت اول در کتاب مواظب المتقلین از کتاب اتنی عشره جناب سید محمد الشهیر به

این قائم روایت کرده

در عهد حضرت موسی ع در بنی اسرائیل قحطی شدیدی شد پس مؤمنین هفتاد مرتبه رفتند باستسقاء نمودن دعایشان مستجاب نشد

یکشب موسی بن عمران رفت بکوه طود مناجات کرد و گریه کرد و عرض کرد اللهم ان کن خلق جامی عندک فانی استلک بجاه النبی الامی النبی وهدت ان تبته فی آخر الزمان ان تقینا یعنی پروردگارا اگر جاه و منزلت من در نزد تو کهنه شده از تو سؤال میکنم بجاه پیغمبری که وعده فرموده که در آخر الزمان او را مبعوث فرمائی باران رحمت بر ما نازل فرما

خطاب رسید ای موسی جاه و منزلت تو در نزد ما کهنه نشده بدستیکه تو در نزد ما وچیهو آبرومند هستی لکن در میان شما بنده ایست که مدت چهل سالست که آشکارا معصیت مرا میکند

اگر او را از میان خود بیرون کنید من باران رحمت بشا نازل کنم
حضرت موسیٰ دمیان صفوف جماعت بنی اسرائیل گردش کرد و فریاد میبرد ای بنده که چهل
سالست معصیت پروردگار را کرده از میان جمعیت ما بیرون شو تا خداوند باران رحمت بر ما نازل
فرماید که خداوند بواسطه تورحتش را از ما قطع فرموده

آنرد عاصی ندای حضرت موسیٰ را شنید و دانست که او مانع از نزول رحمت الهی است بنفس
خود گفت چه کنم؟ اگر بمانم میان ایقوم خداوند بواسطه من قطع رحمت میفرماید اگر از میان آنها
بیرون شوم مرا میثاقند و در میان بنی اسرائیل مفتضح و رسوا میشوم
بعد سرش را بجیب پیراهنش کرد هرزگرد الهی عصیتک بجهندی و تجرات بجهلی و قدایتک
تاباً نادماً ناقبتی ولا تنهم من اجلی

یعنی بجهد و جهد خود ترا معصیت کردم و بجهل و نادانی خود بر لو جرئت نمودم حال آدمم
بدرگاه تو درحالتیکه توبه کننده و شیمانم پس مرا قبول فرما و منع مکن رحمت را از اینجماعت
بغاطر من - هنوز سخنش تمام نشده بود که ابری ظاهر شد و باران زیادی بارید

حضرت موسیٰ هرزگرد خداوند را تو باران رحمت بر ما نازل فرمودی و حال آنکه یکنفر از
میان جماعت بیرون نشد - خطاب رسید ای موسیٰ همان کسیکه بغاطر او رحمت را از شما قطع نمودم
حال بواسطه او رحمت را بر شما نازل فرمودم موسیٰ هرزگرد الهی بین شناسان آن بندهات راه
خطاب رسید ای موسیٰ من او را درحالتیکه معصیت میکرد رسوا نکردم حال که توبه کرده رسوا
بنمایم ای موسیٰ من نام را دشمن میدارم خود نامی کنم؟

حکایت دوم ایضاً در مواعظ المتلین از جامع الاخبار روا پتکرده

جوان فاسقی بود در بنی اسرائیل که اهل بلد از فسق او عاجز شدند شکانت نمودند بسوی
پروردگار از او پس بسوی خطاب الهی رسید که آنجوان را از شهر خارج کنه بسبب او آتش غضب
بر اهل آن بلد نازل نشود حضرت موسیٰ (ع) آنجوان فاسق را بقریه از قرای آن بلد بیرون کرد

تایناً خطاب رسید او را از آن قریه هم خارج کن، پس حضرت موسیٰ او را از آن قریه هم خارج
کرد - آنجوان وقت بخاره کوهی که در آن نه انسانی بود و نه حیوانی و نه زراعتی، پس در آن
مخاره مریض شد و نزد او احمی نبود که امانت نماید او را

پس صورتش را روی خاک ها گذارد هرزگرد پروردگارا اگر والدهام بیالینم حاضر میبود
هر آینه بر من ترحم میکرد و بر ذلت و فریت من گریه میکرد، و اگر پدرم بیالینم میبود مرا غسل
میداد و کفن میکرد و بضاک میسپرد و اگر هیال و اولاد من حاضر میبودند بر من گریه میکردند و
میگفتند «اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضیف العاصی المطرود من بلد الی بلد و من قریه الی مخاره»
بعد هرزگرد پروردگارا حال که بین من و پدر و مادر و هیال و اولادم جدائی انداختی مرا از
رحمت الهی خود نا امید فرما، چنانکه قلب مرا از فراق کسانم سوزانیدی مرا بواسطه معاصیه
بآتش غضب سوزان

پس خداوند ملکی بصورت پدرش و حوری بصورت مادرش و حوری بصورت زوجه اش و
غلمان بصورت اولادش فرستاد که در نزد او بنشینند و بر او گریه کنند - جوان گمان کرد اینها
پدر و مادر و هیال و اولادش هستند که دورش جمع شده اند و بر او گریه میکنند با دل خوش از دنیا رفت

بس خطاب رسید ای موسی ولی از اولیاء مادر فلان موضع از دنیا رفته برو اورا غسل بده و کفن کن و براو ناز بخواه و دفن کن

بس حضرت موسی آمد بآن مکان دید همان جوانی است که اورا از بلد واز قریه خارج نمود خطاب رسید ای موسی من براترحم کردم بناله های او و بدوریش از پدر و هیالش و اولادش و بجبهت اظهار دلنش حورالعین را فرستادم بصورت مادر و زوجه اش و ملکی فرستادم بصورت پدرش و غلامانی فرستادم بصورت اولادش، بدان ای موسی وقتیکه غریبی از دنیا میروید ملائکه آسمانها برغریت او گریه میکنند، پس چگونه من برغریت اترحم نکنم و حال آنکه من ارحم الراحمین هستم

نظیر اینست که در انوار نعمانی است

جوانی مرتکب قبايح و فواحش بود، فاحشه نبود مگر اینکه مرتکب بود بس مریض شده سابه ها از کثرت مبعیثش اذیت شده بودند و بیادش نیامدند

یکی از آنها را طلبید گفت همسایه های من از من در حیاتم اذیت شدند و میدانم که اگر مرا دو قبرستان دفن کنند اهل قبرستان هم از من در اذیت خواهند بود پس مرا در ذراویه منزل دفن کنید چون از دنیا رفت او را بشکل خوبی در خواب دیدند گفتند خداوند با توجه کرد گفت خطاب بس فرمود «عبدی ضیموک و ارضوا تک اما انا لا اضیمک ولا ارض عنک»

یعنی : بنده من ترا ضایع گذارند و از تو اراض کردند اما من ترا ضایع نیگذارم و از تو اراض نیکنم

حکایت سوم در فروع کافی از علی بن ابی حمزه روایت کرده

گفت من صدیقی داشتم از اهل کوفه که از منشیان خلیفه بنی امیه بود بسن گفت از حضرت

صادق ع اذن بخواه برای من که خدمتش برسم

بس من استیذان نمودم حضرت اذن دادند داخل شد و سلام کرد و نشست بعد عرض کرد فدایت شوم من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیای آنها مال زیادی بدست آوردم حضرت صادق ع فرمود اگر بنی امیه از برای خود احوال و انصاری نپدیدند حق ما را غصب نیکردند

آنجوان گفت آیا از برای من خلاصی هست حضرت فرمود اگر بگویم اطاعت میکنی عرض کرد بلی فرمود جیب آنچه را که در دیوان آنها تحصیل کرده از خود خارج کن پس هر چه صاحبانش را بیشناسی بآنها رد کن و هرچه را نسبی شناسی تصدق بده و من ضامن می شوم از برای تو بهشت را پس آنجوان مدتی سر خود را برزیر انداخت بعد سر بلند کرد عرض کرد فدایت شوم حاضر هستم

علی بن ابی حمزه گفت آنجوان با ما آمد بکوفه هر چه داشت از خود خارج نمود حتی لباس تنش را و ما از برای او لباسی خریدیم و چند وقتی نفقه اش را دادیم

چندماه که گذشت آنجوان مریض شد و ماهه روزه بیادش میرفتیم یکروز رفتیم دیدیم در حال احتضار است چشمهایش را باز کرد گفت یا علی بن ابی حمزه وفی لی و الله صاحبک بعد از دنیا رفت، علی بن ابی حمزه میگوید ما مباشر تجهیز او شدیم، بعد من از کوفه بیرون شدم و داخل شدم بحضرت صادق ع چون نظر حضرت بسن افتاد فرمود «یا علی وفینا والله لصاحبک» یعنی وعده بهشتی که برفیق داده بودیم وفا کردیم

عرض کردم فدایت شوم والله خودش وقت مردن همین قسم بسن گفت

حکایت چهارم در بعارت که روایت شده :

مالك بن ثعلبه شنید این آیه شریفه را « والذین یکتزون للذبح والفضة ولا یبتغونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یعنی علیهای نار جهنم فکوری بهاجباهم و جنوبیم و ظهور هم هذا ما کزتم لافسکم فلو قومما کتم تکفرون »

یعنی کسانی که از حرم و بخل گنج و ذخیره میکنند طلا و نقره را و اتفاق نمیکنند آنها را در راه خدا پس بشارت بده آنها را بحداب درونک در روزی که گرم کنند و فروزند بر آنها آتش دوزخ را پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن قرا گره بر آن میزدند و پهلوی آنها که از قرا نهی میکردند و پشتهای آنها که در وقت دیدن قرا از آنها میگردانیدند به آنها بگویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای خودتان پس بچشید و بال آنچه ذخیره و گنج کرده بودید پس مالك بن ثعلبه که آیه را شنید غش کرد چون بهوش آمد عرض کرد یا رسول الله این آیه عذاب مال کسی هست که طلا و نقره را ذخیره کرده باشد فرمود بلی

پس مالك جیب اموالش را صدقه داد در راه خدا و از مردم عزلت جست و رفت به بیابانها سکنی نمود دخترش گفت پدرجان مرا در زندگی خود بتم کردی سلمان سخن این دختر را پیغمبر ص رسانید پیغمبر ص گریه کرد سلمان را فرستاد بطلب مالك ، سلمان او را در میان گوهی دید آورد خدمت حضرت پیغمبر ص عرض کرد یا رسول الله خوف از آتش جهنم رنگ مرا تغییر داده و بین من و شما تفرقه انداخته پس مالك شنید که پیغمبر خواند « ان جهنم لوهدهم اجمین » بعضی شنیدند روح از بدنش مفارقت کرد و در اسد الفابه است که در مدینه هیچیکس از مالك بن ثعلبه متول تر نبود

حکایت پنجم در مجموعه ورام است

واعظی در اثناء موعظه اش گفت اللهم اغفر لاساننا قلباً و اکثرنا ذنباً و آفر بنا بالمصیة همدأ مردی برخاست گفت کلامت را اعاده کن ، واعظ اعاده کرد آن شخص گفت من هستم آنکسی که دارای این صفات ، پس توبه کرد

شب که شد واعظ در خواب دید که هاتمی ندا کرد ای واعظ مرا سرور نمودی که بین من و بین بنده ام را صاحب دادی

محدث فقهی فرموده توبه بن صه اکثر اوقات حساب همرش را مینمود ؛ پس روزی حساب گذشته همرش را نمود دید شصت سال از همرش گذشته و حساب کرد هر روز يك معصیت از او صادر شده باشد مجموع معاصیش میشود ۲۱۶۰ معصیت گفت وای بر من معصیتم باین عدد رسیده پس افتاد روی زمین و غش کرد نگاه کردند دیدند از دنیا رفته

بدانکه سید ومولای این دست از مردم که يك لفظ واحد خود را از قر جهنم باعلا درجات بهشتی رسانیدند جناب حرمین یزید الریاحی (س) بود که يك ترك نفس کردن خود را باین مرتبه رفیقه از سعادت رسانید

و بدانکه تارقیتیک روح در بدن باشد هر چند شخص گناهکار باشد اگر توبه کند خداوند نوبه اش را قبول میفرماید چون رحمت و گرم الهی مثل سایر صفاتش غیر منتهای است اینست که در روایت دارد که زنی آمد خدمت حضرت پیغمبر ص عرض کرد یا نبی الله زنی اولادش را بقتل رسانیده آیا توبه اش قبول میشود فرمود قسم بآن خدائیکه جان من در دست اوست که اگر هفتاد پیغمبر را بقتل رسانیده باشد و بعد توبه کند و خداوند بداند که برگشت بمعصیت نمیکنند توبه اش را قبول میکنند از او عفو میفرماید

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

باب سیزدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت

حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه
و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور
متبرکه و واقعه در کاشان و یزد و کرمان و شوشتر
در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (حسن) است و اشتهر القاب آن بزرگوار (عسکری) است و کنیه شریفش
(ابو محمد) است

این حضرت و پدر وجد بزرگوارشان معروف بودند باین الرضا و الدماجدشان حضرت امام علی
النقی الهادی است و والده ماجده شان ام ولد بود السماة بعدیت و گفته شده اسم شریف آن مخدومه
سلیل بوده درعیون المعجزات است و المعجیح سلیل و كانت من العارفات الصالحات
در اثبات الوصیه است و روی عن العالم انه قال لما ادخلت سلیل ام ابی محمد علی ابی
الحسن ع قال ع سلیل مسلولة من الافات و العاهات و الارجاس و الانجاس ثم قال لها سبب الله لك
حیثه علی خلقه بیلاء الارض عدلا كما ملكت جوراً و حلت امة به فی المدينة و ولدته بها

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار روز جمعه هشتم ماه ربیع الاخر سنه دویت و

سی و دو بوده

در ارشاد مفید ماه ربیع الاول فرموده و شیخ دل مصباح دهم ربیع الاخر فرموده

شهید در دروس میفرماید «قبل یوم الاثنین رابع ربیع الاخر»

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت ظاهراً خلافی نباشد که رحلتشان در سنه دویت و شصت هجری بوده

خبر در تاریخ عرض کرده‌ام : حسن مگری که سرخداست ستروانات آن مولاست (ماماه و روز رحلتشان مشهور آنستکه روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول از سنه دوست و شصت بود چنانچه در اصول کافی و ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب و اعلام الوری طبرسی و دروس وغیر اینها از کتب معتبره فرموده‌اند و شیخ در مصباح و کفیی روز اول ربیع الاول سنه مزبوره نوشته و سید مرتضی در عیون المعجزات در ماه ربیع الاخر از سنه مزبوره نوشته پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت بیست و هفت سال و یازده ماه بوده و در وقت رحلت پندرزگوارش سن شریفش بیست و دو سال و دو ماه و بیست و پنج روز بوده و پنج سال و هشت ماه و پنج روز بعد از پندرزگوارش بسند امامت و خلافت مستقر بوده

فصل چهارم

در قاتل آلبرگوار و خلفاء زمان امامتشان و محل دفنشان

بدانکه اصح آنستکه قاتل آلبرگوار معتد عباسی ابن متوکل ابن هرون الرشید بود چنانچه کفیی در جدول مصباح نوشته و در شرح کافی ملا صالح طبرسی از شیخ صدوق نقل کرده قتلہ المعتد لعنه الله بالم

طبرسی در اعلام الوری فرموده و کان فی سنی امامت بقیة ملك المعتز باهه بن جعفر النوکل اشهر ثم ملك الهندی احد عشر شهراً و ثمانية و عشرين يوماً ثم ملك احمد المعتد علی الله ابن جعفر النوکل عشرين سنة و احد عشر شهراً و بعد مضي خمس سنين من ملكه قبض الله و لیه ابا معده و دفن فی داره بسرمن رأى فی البیت اللذی دفن فی ابوه و ذهب کثیر من اصحابنا الی انه مضي مسوماً و كذلك ابوه و جده و جمیع الائمة ع خرجوا من الدنيا بالشهادة و اسناده فی ذلك باروی عن الصادق مانا الا مقتول او شهید والله اعلم بحقیقة ذلك

الهندي باهه عباسی ابن الواثق باهه ابن المعتصم باهه ابن هارون الرشید آخر الامر بدست موسی بن شامق قتل شد و او موصوف بود بزهد و ورع مثلش در خلفای بنی العباس مثل عمر بن عبدالمزیز بود در خلفای بنی امیه

در جبار از معده بن علی که از خواص الهندی باهه بود روایت کرده که شیخ الهندی باهه بن گفت آیا روایت نوف را میدانی که از حضرت علی بن ایطالب ع نقل کرده

گفتم بلی و آن آنستکه یکشب من با امیر المؤمنین ع بی‌توته کردم دیدم که آنجناب بیرون رفت و نظر بسوی آسمان نمود و برگشت پس بن فرمود ای نوف آیا خوابیده عرض کردم نه بلکه امشب بر حالات شما نگران هستم فرمود طویب للزاهدين فی الدنيا والراهبین فی الاخره اولئك قوم اتخذوا ارض الله ساطعاً و تراها فراشاً و الكتاب شعاراً و الدعا دثاراً الی آخره

محمد بن علی گفت فواهه لقد كتب الهندی الخبر بخطه و در دل شب میشنیدم الهندی باهه بهین کلمات با خدا مناجات میکرد و گریه میکرد بخلاف المعتد باهه ابن النوکل که او بسیار قس- القلب و خبیث النفس بود و در تاریخ العلفاء سیوطی نقل کرده معتد در جبهه بگروز سیصد هزار نفر را بمنزل رسانید

فصل پنجم

درد ذکر ولد ارجمند و ثقات و خیار از اصحاب آنحضرت

اما اولاد آنحضرت منحصر بود بحضرت بقیة الله

چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده و ولده قائم ع لا غیر

بدانکه یکنفر از این چهارده مصوم ع در وقت رحلت اولاد بلا واسطه اش منحصر بود بیک دختر که حضرت ختمی مرتبت باشد و دو نفر از آنها در وقت رحلت اولادشان منحصر بود بیک پسر که حضرت رضا باشد هلی الاصح و حضرت امام حسن عسکری ع باشد و یکنفر از آنها در وقت رحلت اولاد ذکور و اناث هر دو داشتند و ذکورشان منحصر بیک بود که حضرت سبه الشهداء ع بود

در اصول کافی روایت کرده در قم در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از جانب خلیفه مأمور بگرفتن خراج قم بود و بسیار دشمن با اهل بیت بود ذکری از علویین و مذاهب آنها شد احمد گفت ندیدم و نشناختم در سر من رأی مردی از علویین را بشل حسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) در اخلاق کریمه و صفات حمیده؛ من روزی خدمت پدرم ایستاده بودم که حاجبش داخل شدند و گفتند ابو محمد بن الرضا ع در ب خانه است با آواز بلند پدرم فریاد زد داخل شود من تعجب کردم که چگونه حاجب جرئت کردند کینه آنحضرت را خدمت پدرم بگویند و حال آنکه کینه احدی خدمت پدرم گفته نشده مگر خلیفه و ولیعهد او هر کس را که سلطان اذن بدهد که کینه او را بگویند

ناگاه جوان گندم گونی، خوش صورتی وارد شد در کمال جلال و هیبت چون چشم پدرم باو افتاد از جای خود حرکت کرد و روانه شد بجانب آن بزرگوار و با او معاقه نمود و صورت و سینه اش را بوسید و آنحضرت را بجانب خود نشانید و با او تکلم میکرد و پدر و مادرش را بفدای او میکرد ناگاه حاجب موفق بافه خلیفه عباسی وارد شد گفت خلیفه می آید بنزل شما

پدرم با آنحضرت عرض کرد حال اگر بخواهید تشریف ببرید که موفق شما را نبیند

آقا تشریف بردند و بحجاب سپرد که قسمی آقا را ببرند که خلیفه آنحضرت را نبیند

احمد بن عبدالله گفت من بحجاب پدرم گفتم کیست این کسیکه شما جرئت کردید کینه او را نزد پدرم گفتید و پدرم اینقدر از او اکرام نمود گفتند این امام حسن بن علی است معروف است به ابن الرضا (ع) گفت من خیلی تعجب کردم همه روزه متفکر بودم پدر امر او و آنچه از پدرم دیده بودم چون شب شد در خلوت رفتم نزد پدرم، گفت آبا حاجتی داری گفتم بلی اگر اذن بدهی سؤال کنم گفت بگو

گفتم که بود این آقای که امروز از او اینقدر تجلیل و احترام کردی و خود و ابوین خود را فدای او نمودی گفت پسر جان من او امام رافضه است و معروف است با بن الرضا و اگر خلافت از بنی العباس زایل شود احدی از بنی هاشم مستحق او نخواهد بود بنیر این آقا و استحقاق او از فضل و عفاف و زهد و عبادت و حسن اخلاق و صلاحیتی هست که در اوست و اگر پدرش را میدیدی مرد جلیل نبیل فاضلی بود پس غیظ من بر پدرم زیاد شد و هتم این شد که از حالات آن بزرگوار از مردم سؤال کنم از هر که سؤال کردم، دیم این آقا نزد او در غایت اجلال و اعظام و محل رفیع است

از دوست و دشمن قول حسن و ثنای جمیل در باره آقا میشنیدم تا آنکه خبر یادم دادند که آقا مریض شده ، پدرم بخلیفه خبر داد خلیفه پنج نفر از ثقات و خواص را ملازم حضرت مسکری نمود باطباء امر کرد که صبح وشام بروند نزد آقا وفرستاد نزد قاضی القضاة که ده نفر از ثقاتش را بفرستد بخانه حضرت مسکری تا آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ، پس سرمن رأی یکپارچه ضمه شد خلیفه فرستاد بخانه آنحضرت که زنها را تفتیش کنند و خانه ها را مهر زدند ودوطلب آقا زاده آن حضرت (حجة الله) بر آمدند و زنهایی قابله را فرستاد که کنیزهای آنحضرت را تفتیش کردند در یکی از کنیزان احتمال دادند پس آنمخدزه را دو حجره نمودند ونحریر خادم را موکل باو کردند بعد مشغول به تجهیز آنحضرت شدند ؛ بنی هاشم وقواد و سایر طبقات مردم همه بچنانه آنحضرت حاضر شدند سامراء دو آنروز شبیه بقیامت شد

بعد که از غسل آنحضرت فارغ شدند خلیفه فرستاد نزد ابو عیسی پسر متوکل که بر چنانه آقا نماز گذارد پس ابو عیسی صورت آقارا باز کرد و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضاع است که باجل خود ازدنیارفته بعد صورت نازنین را پوشانید و امر کرد چنانه را برداشته و در خانه که پدر بزرگوارش حضرت هادی مدفون بود دفن نمودند ، بعد دو مرتبه خلیفه دوطلب آقا زاده (حضرت حجة ع) برآمد وخیلی تفتیش کردند تا مظلومان گردید که هیچیک از کنیزان آقا حمل ندارند آنوقت ادث آنحضرت را بنی والده ماجده اش و برادرش جعفر کذاب قسمت نمودند احمد گفت جعفر کذاب آمد نزد پدرم عبیدالله گفت رتبه و مقام برادرم را بمن بدهید تا من سالی

یست هزار اشرفی نزد شما روانه کنم

پدرم گفت ای احمق خلیفه ! شمشیر برهنه خواست کسانی را که معتقد بامامت و خلافت پدرت و برادرت بودند از اعتقادشان برگرداند مسکنش نشد حال اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امام و خلیفه هستی حاجتی نیست که خلیفه بتو این رتبه را بدهد و اگر نیستی برتبه دادن خلیفه دارای این مرتبه نخواهی شد

واما ثقات وخیار از اصحاب آلبروهموار

منهم داود بن حسن بن اسحق بن عبده الله بن جعفر بن ایطال بود الکنی بای هاشم الجعفری در رجال است تفجلیل القدر عظیم المنزلة عند الامة ع پدرش جناب قاسم (کذا ابن اسحق از

روایت حضرت صادق ع بود

از شهید ثانی نقل کرده جناب امی هاشم جماعتی از ائمه را ملاقات کرده حضرت رضا ع

حضرت جواد ، حضرت هادی ، حضرت مسکری ، حضرت حجة الله سلام الله عليهم اجمعین را و از تمام

اینها روایت نقل کرده^۵

ومنهم محمد بن الحسن الصفار صاحب بصر الدرجات وغیر او - ایشان مسائلی نوشتند واز

حضرت مسکری ع سؤال کردند وایشان جواب فرمودند

در مصباح کفعمی است و بابه عثمان بن سعید الاسدی

بعضی از حالات جناب عثمان در باب نهم ذکر شد فراجع

فصل ششم

در بعضی از حالات و احتیاجات و اخلاق کریمه حضرت

ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع

واختصار میشود بذكر چند روایت

اول در کشف الغمه از ابی هاشم روایت کرده

از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال کرد جهت چه چیز است که زن ضعیفه مسکینه یکسهم اوست میرسد و مرد دوسهم حضرت فرمود چون بر زن جهادی نیست و نفقه هم بر او نیست و دینه هم که بر عاقله هست بر او نیست بلکه این سه بر مردان واجبست بعد نزد خودم گفتم که این ابی العوجاه همین مسئله را از حضرت صادق ع سؤال کرد و بهین قسم جواب فرمودند . بعد حضرت عسکری ع رو کرد بمن فرمود بلی این مسئله را این ابی العوجاه سؤال کرده و همین جواب را فرموده ، جاری میشود از برای آخر ما آنچه جاری میشود از برای اول ما و آنچه جاری میشود از برای اول ما و آخر ما در علم و اثر مساوی هستند

دوم در خرائج از علی بن حسن بن شاپور روایت کرده

یک وقتی در سامراء قطعی شدیدی شد ، متوکل امر کرد که اهلس برونند با استقاه نمودن و دهای باران کردن پس مسلمین سه روز رفتند بصعراء و دها کردند اثر اجابت ظاهر نشد بعد روز چهارم جانیق نصاری باجمعی از مسیحیین و رهبانان رفتند بصعراء و در میان آنها راهبی بود هینکه دست با آسمان بلند کرد باران شروع نمود بیاریدن

پس مسلمین بشک افتادند در دیشان و میل کردند بدین و یکیش نصرانیه ، متوکل امر کرد حضرت امام حسن عسکری (ع) را از میان زندان بیرون آوردند عرض کرد یابن رسول الله در یاب امتان جدت را که هلاک شدند و از دین خارج شدند حضرت فرمود پس فردا من بصعراء میروم و شک و شبیه را بر طرف میکنم

پس جانیق با رهبانها روز سوم که شد رفتند بصعراء بجهت استقاه نمودن ، حضرت عسکری هم با چند نفر از اصحاب خود تشریف بردند هینکه راهب دشتش را بجهت دها بلند کرد حضرت عسکری بیکی از غلامانش فرمود برو دست راستش را بگیر و آنچه بین انگشتانش هست گرفته بیاور تا قضیه بر همه مردم واضح شود و اشکال بر طرف شود

آن غلام رفت و بین انگشتان آن راهب استخوانی بود او را گرفته آورد خدمت حضرت حضرت فرمودند حال دعا کن آسمان ابر بود از هم پاشیده شد و غورشید ظاهر شد

متوکل عرض کرد یابن رسول الله این استخوان بین انگشتان راهب چه بود فرمود این راهب بقبر نبی از انبیاء الله گذشت و این استخوان را بدست آورد و استخوان بدن پیغمبر کشف نمیشود مگر آنکه آسمان میبارد

سوم در بعار از تاریخ قم از مشایخ قم روایت کرده

حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع در قم شربخمر میکرد بیکروز بجهت حاجتی رفت در خانه احمد بن اسحق الاشرعی (وکیل اوقاف قم) پس او

اذن دخول بوی نداد و برگشت مهسوماً! پس احمد بن اسحق بقصد مکه معظمه مشرف شد بسامراه و رفت درب خانه حضرت عسکری ع آن بزرگوار اذن نداد بوی احمد گریه زیادی کرد و التماس نمود تا حضرت اذن داد چون داخل شد عرض کرد یا بن رسول الله چرا مانع شدید مرا از دخول و حال آنکه من از شیعیان و موالیان شما هستم

فرمود چون تو بر سرع مرا مانع شدی و از درب منزلت دور کردی منم ترا اذن ندادم احمد گریه کرد و قسم خورد که من مانع نشدم از دخول مگر بجهت آنکه توبه کند از شرب خمر فرمود راست میگوئی ولیکن لابد است که در هر حال از آنها اکرام و احترام نمود و آنها را تحقیر و توهین نکرد چون منسوب هستند بما و الا از زبانکارها خواهی بود

پس چون احمد برگشت بقم اشراف قم آمدند بدین ایشان و حسین بن حسن هم در میان آنها بود چون احمد چشمش بآن آقا زاده افتاد از جای خود حرکت کرد و او را استقبال نمود و اکرام کرد و در صدر مجلس نشانید

حسین بن حسن از سبب سؤال کرد احمد قصه بین خود و حضرت عسکری را قل کرد چون حسین شنید از اعمال قبیحه اش نامد شد و توبه کرد و برگشت بنزلهش و از اقیامتور عین و صلحاء متبذین شد و ملازم مساجد و معتکف در آنها بود تا از دنیا رفت و قریب بزار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر دفن شد

چهارم در دمهة الساکبه از کتاب هدایة حسین بن حمدان روایت کرده از عیسی

بن مهدی جوهری

گفت من با جماعتی رفتیم بسامراه که حضرت عسکری را تهنیت بدیم بولایت فرزندش حضرت امام زمان (عجل) چون داخل شدیم بر حضرت عسکری ع ابتداء نمودیم تهنیت گفتن قبل از سلام و مشغول شدیم بگریستن و ما زیاد برهفتاد نفر بودیم حضرت فرمود این گریه شما گریه سرور و شوق است پس خوشنود نمایند ما را و روشن کنید چشمهای ما را و اقه شما بر دین خدا هستید که ملائکه و کتب سماویه آورده اند عیسی بن مهدی گفت در قلبم گشت که سؤال نمایم از حالات فرزند ارجنندش حضرت بقیة الله، آن حضرت قبل از سؤال فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمایید از حالات فرزندم

بدانید که خداوند او را حفظ نموده چنانچه حضرت موسی را حفظ فرمود و قتیکه مادرش او را میان تابوت گذاشت و در دریا انداخت بعد فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمایید از اختلافی که بین ما و دشمنان ما هست از اهل قبله من شما خبر میدهم خداوند وحی فرمود بجهدم یعنی بر که اختصاص دادم خرا و علی ع و اولاد او را تا روز قیامت و شیعیان شما بده خصلت

اول نماز پنجاه و یک رکعت دوم تعظیم جبین سوم تخم به جبین

چهارم اذان و اقامه متنی متنی پنجم حی علی خیر العمل

ششم جهره بسم الله الرحمن الرحیم هفتم قنوت در هر رکعت دومی

هشتم نماز عصر خواندن در حالتیکه هنوز آفتاب روشن و با صفاست نهم نماز صبح خواندن

در حالتیکه هنوز هواتاریک است دهم خطاب نمودن بسرو محاسن بوسه

پس کسانیکه حق ما را غصب نمودند و مخالفت کردند ما را هوض نماز پنجاه و یک رکعت نماز

تراویح را گفتند عوض تعمیر جبین دست روی دست گذاشتن را در نماز گفته

حوض تخم بیین ، تخم بست چپ را گفتند: حوض اذان و اقامه منی ، اقامه فرادی را گفتند: حوض حی علی غیرالمصل ، الصلوة غیرمن النوم را گفتند: حوض جهر بیسم الله، اخفات او را در سورتین گفتند: حوض قنوت ، آمین بعد ولالضآین را گفتند : حوض نماز عصر در حالتیکه آفتاب روشن بوده باشد، و تئیکه آفتاب زرد شده باشد مثل یه گاو گفتند : حوض نماز صبح در حالتیکه هوا تاریک باشد، وقت رفتن ستارهها گفتند : حوض خضاب بسر ولعیه ، ترک خضاب ونهی اودرا گفتند پس عرضکردیم ای آقا و سید ما غم ما را زایل نمودی - الخ

پنجم در دارالسلام ثقه الاسلام لوری از عالم بصیر و مرآغب خبیر آقا علی رضا نقل فرموده

جوانی از ایمان کردستان بجهت حاجتی آمد باصفهان ومدتی در اصفهان بود ، ازمن چهل تومان قرض کرد: بعد برگشت و پول مرا فرستاد با چهار تومان علاوه بجهت رجش من چون چیزی طلب نکرده بودم و خودش تیرها فرستاده بود لهدا آنوجه را گرفتم و خرج کردم شب در خواب دیدم که کسی بمن میگوید چگونه است حال تو اگر این درهم را قرمز کنده آنها را بیین تو بگذارند ، « قال را نشناختم

پس مضطربانه از خواب بیدار شدم و تا آنوقت چنین بولی تصرف نکرده بودم از اینواضه قریب بهفت سال گذشت که شخصی از من هفتاد تومان قرض کرد ، رفت بولایت خود وطولی کشید بعد از مشتق ومطالبه زیادی هفتاد تومان را داد و قریب به پانزده تومانهم تارافاً و احساناً داد منم گرفته و خرج کردم و نییان نمودم که برای او حیلۀ قراردادم تا آنکه موفق شدم بزیارت اهتاب مقدسه امه هراق (س) و مشرف شدم بسامراه مبارکه دیدم صدیقم جناب آخوند ملا زین العابدین سلساسی رحمه الله علیه را که مشغول است بتعمیر حرم مطهرچند روز من آنجا توقف نمودم و شبها میان حرم مطهر بیتوته میکردم ومشغول زیارت و دعا بودم شب جمعه کتاب اصول کافی را من همراه خود بردم و در میان حرم مطهر بیتوته کردم کلیددارم درحرم مطهر را بست منم میان حرم مشغول دعا و زیارت بودم وگاهی که از دعا و زیارت کسل میشدم مشغول مطالعه اصول کافی میشدم

چون آخر شب شد مرا خواب ربود آمدم براویۀ پائین بای مبارک تکیه بدیوار دادم و خوابیدم ناگاه دیدم حضرت ابامحمد الحسن بن علی ع را که از میان ضریح مطهر بیرون شد و کرسی نصب شد و نشست بالای کرسی و نورم از پیشانی نا زینشان تلاء لؤ میکرد جعینی که ممکن نبود نظر کردن بجمال مقدسش

بن فرمود این چه کتاب است عرضکردم کتاب اصول کافی است فرمود چند ورق از او بشمار بعد صفحه دست چپ را بجهت من بھوان: تا آنکه فرمود آیا هفت سال قبل از این با تو عهد نکردیم که حلال نیست تصرف نمودن در این دراهم پس چگونه است حال تو اگر این دراهم قرمز بشود و بیین تو گذارده شود بعد فرمود بریشیز که کلیددار آمد که در را باز کند پس من سراسیه از خواب برخاستم بقسی که عامه از سرم افتاد و من ملتفت نشدم ورفتم تا نزدیک درب حرم پس شنیدم صدای کلید ومشغول بودن کلیددار بیاز کردن درب حرم وملتفت شدم که سرم برهنه است و گفتم اگر اینها باینعالت مرا بیینند میگویند این شیخ دیوانه شده زود رضم وهامه ام را بسر گذاردم و از حرم

مطهر خائفاً و خجلاً و تاباً بیرون شدم

ششم در بهار از خراج راولدی از بطریق طبیب در ری روایت کرده

گفت سن من از صد سال علاوه بود و من شاگرد بختیشوع طبیب متوکل بودم حضرت حسن بن علی بن محمد بن الرضاع فرستاد نزد بختیشوع که اخس اصحابش را روانه نساید که آنحضرت را فصد کند پس مرا اختیار کرد و گفت برو نزد حضرت هسکری ع و آن بزرگوار امروز اطلم من فی الارض هست مبدا اعتراضی بنامی در آنچه امر میفرماید رفته خدمت آنحضرت در وقتیکه از برای فصد کردن نیکو بود حضرت فرمودند بمن نا من ترا طلب نمایم پس در وقتیکه بجهت فصد نیکو نبود مرا طلبید و طشت بزرگی حاضر کردند و امر فرمودند که رك اكلشان را فصد نمودم بقدری خون از رك اكل آن بزرگوار آمد که طشت مملو از خون شد فرمود سر رك را بیند بستم و رتم میانه حجره و غذا خوردم وقت عصر شد مرا حضرت طلبید فرمود رك را باز کن دومرتبه اینقدر خون آمد که طشت پر خون شد فرمود سر رك را بیند بستم باز رتم میان حجره چون صبح شد باز مرا طلبید و فرمود سر رگرا باز کن باز کردم اینترتبه مثل شیر بقدری آمد که طشت مملو شد فرمود بیند بستم آنحضرت یکجامه و پنجاه اشرفی بمن داد و هلدر خواهی فرمود گرتتم هر ضرکرم سید من امری و فرمایشی هست بفرماید فرمود نیکو مصاحبت کن با راهب دیر هاقول پس من رتم نزد استادم بختیشوع و قصه را باو نقل کردم

گفت اجماع حکماء هست که در بدن انسان از هفت من خون علاوه نمیشود و اینکه تو گفستی هجبت و اعجب آمدن شیر و لبن است، بعد از سه شبانه روز کتابها را سیر کرد که شاید برای این قصه ذکری ببیند ندید

گفت امروز در میان نصاری کسی اطلم از راهب دیر هاقول نیست پس کافلی نوهت باو و مطلب را ذکر کرد و داد به بطریق که برود و از او سؤال کند
بطریق رفت پای دیر و فریاد زد راهب نظر کرد گفت تو کیستی گفت من صاحب بختیشوع و کافلی دارم ز نیبلی با این کرد کافلد را میان ز نیبیل گذارم راهب خواند همان ساعت از دیر فرمود آمد گفت تو چنین قصصی کردی گفتم بلی گفت طویب لك و لامك . سوار بنله شد و با من آمد باسمرام و ثلث از شب باقی بود که وارد سامراه شدم گفتم بخانه بختیشوع میروی یا بخانه آقایی که فصد کرده گفت بخانه آقا میروم قبل از اذان صبح در خانه آقا پس در گوشه شد و غلام سیاهی بیرون شد و گفت کدام يك از شما راهب دیر هاقول هستی داخل شو

پس غلام بمن گفت هر دو بنله را ننگه بدار من در پ خانه توقف کردم تا روز بلند شد دیدم راهب بیرون شد در حالی که لباسهای رهبانیت را بیرون کرده و لباس سفید پوشیده گفت مرا ببر بمنزل استادت بختیشوع

چون بختیشوع او را دید دوید بجانب او و گفت چه باعث شده که از دین نصرانیت خارج شدی
گفت: مسیح را دیدم و بدست او مسلمان شدم

استادم گفت: مسیح را دیدی گفت نظیر مسیح را دیدم چون این فصد از کسی بعمل نیامده در عالم مگر از مسیح و این آقا نظیر مسیحست در آیات او بر این بعد راهب تا زنده بود ملازم شد خدمت حضرت هسکری ع را

هفتم در احتجاج شیخ طبرسی از حضرت عسکری ع روایت کرده که فرمود

عارف‌ترین مردم بحقوق اخوان و برادران دینی خود و شدیدترین مردم در اداء نمودن حقوق اخوانش اعظم شأناً هست عبدالله و کسی که تواضع نماید در دنیا از برای اخوان دینی خود پس او در نزد خداوند از صدیقین و از شهبان علی بن ایطالب ع است و وارد شد بر حضرت امیرالمؤمنین ع پدر و پسر که هر دو مؤمن بودند حضرت امیر ع در پیش پای آنها برخاست و آنها را اکرام فرمود و در صدر مجلس نشانید و خود حضرت مقابل آنها نشست بعد امر فرمود که طعام را حاضر کردند و با آنها طعام میل فرمود و بعد قنبر طشت و ابریق حاضر کرد و دستمالی که دستشان را با آن خشک کنند و قنبر خواست بدست پدر آب بریزد حضرت از جای خود حرکت فرمود و ابریق را از دست قنبر گرفت که آب بدست آن مرد بریزد آن مرد خود را بفاک انداخت هرزگر کرد یا امیرالمؤمنین ع خداوند می‌بیند که شما آب بدست من میریزید فرمود بنشین و دست خود را بشوی که خداوند ببیند ترا و آنکه برادرت خدمت میکند ترا تا خداوند ده مقابل همد اهل دنیا در بهشت اجر کرامت فرماید پس آن مرد نشست

حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که دست را براحث بشوی چنانچه میشتی هر گاه قنبر آب بدست تو میریزد آن مرد براحث دست خود را شست چون فارغ شد حضرت امیر ع ابریق را بفرزندش محمد حنیفه داد فرمود اگر این پسر تنها آمده بود خودم دستش را می‌شستم لکن خداوند ابادارد که با پدر و پسر اگر در يك مکان باشند بیکقسم معامله گردد و پدر آب بدست پدر ریخته پسر آب بدست پسر بریزد

بعد حضرت عسکری فرمود هر کس متابعت بنماید امیرالمؤمنین ع را او شیعه است بحق و راستی انتهی

هشتم در بحار از کتاب اکمال‌الدین روایت کرده

ابوالادیان گفت من خادم حضرت امام حسن عسکری ع بودم و نوشتجات آنحضرت را بشهرها می‌بردیم پس در مرض فوتش خدمتش رسیدم چند کاغذ بن داد که ببرم بدانن فرمود پانزده روز سفرت طول میکشد چون روز پانزدهم داخل سامراء بشوی صدای شیون از منزل من بلند است و در آنوقت بدن من بالایی منتقل است

ابوالادیان گفت ای سید و مولای من اگر این اتفاق بیفتد حجت خدا بعد از شما که خواهد بود فرمود کسیکه از تو مطالبه کند جواب کاغذها را او امام و حجت خدا هست بعد از من هرزگر کردم علامت دیگر بفرما فرمود کسیکه بر جنازه من نماز بخواند اوست امام بعد از من هرزگر کردم علامت دیگر بفرما فرمود کسیکه خبر بدهد در میان همینان چه چیز است و هیبت آقا مانع شده که سؤال کنم چه همینان و در میانش چه چیز است کاغذهای آقا را بردم بدانن و جواب گرفتم و مراجعت نمودم روز پانزدهم وارد سامراء شدم دیدم صدای گریه از خانه آقا بلند است و جعفر کذاب ابن علی الهادی ع برادر حضرت عسکری ع در درج منزل نشسته است و مردم او را تزییت و تهنیت می‌گفتند

پیش خودم گفتم که جعفر لیاقت امامت ندارد و رضم او را تزییت و تهنیت گفتم و از من چیزی سؤال نکرد بعد طفیل خادم بیرون شد گفت یا سیدی برادر بزرگوارت را غسل دادند و کفن کردند

برخیز و بر جنازه او نماز بخوان

پس جعفر با جمعی از شیعیان داخل خانه شدند ناگاه دیدم جنازه حضرت عسکری ع میان کفن پیچیده هینکه خواست جعفر تکبیر نماز بگوید طفل گندم گون پیچیده مومی بیرون شد و رداه جعفر را کشید فرمود تا خریا هم فانا احق بالصلاة علی ایی پس رنک از صورت جعفر برید و عقب ایستاد و آقازاده بر جنازه پسر بزرگوارش ناز خواند و بدن نازنین پدرش را در پهلوی قبر جد بزرگوارش حضرت هادی م دفن کرد بعد آقازاده فرمود بیایور جواب کافله‌هایی که با تو هست آنها را دادم به آقازاده و در نفس خود گفتم این دو علامت و باقی ماند مطلب همین بعد رفتن نزد جعفر بن علی الهادی علیه السلام دیدم گریه میکند یک نفر سؤال کرد از جعفر که این آقازاده که بر جنازه حضرت ناز خواند که بود گفت واقف تا بحال من او را ندیده بودم و نیشناسم و ناگاه جمعی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از حضرت عسکری ع دانستند که آنحضرت از دنیا رحلت فرموده گفتند خلیفه او کیست اشاره کردند بجعفر رفتن نزد جعفر و باو سلام کردند او را تعزیت و تهنیت گفتند بعد گفتند با ما کافلهما و اموالی هست بگو کافلهما از کیست و مال چقدر است

جعفر از جای حرکت کرد و دامتش را تکلن داد و گفت از ما علم غیب میخواهند ناگاه خادمی از جانب حضرت حجت بیرون شد گفت با شما هست کافله فلان فلان و همیانی که در او هزار اشرفی است که ده اشرفی از آنها صاف و مالیده است

پس کتب و اموال را دادند با بخادم و گفتند آنکنبیکه ترا فرستاده او امام و حجت خداست

فصل هفتم

در قبور شریفه واقعه در کاشان و شوشتر و کرمان و یزد

ذکر میشود در ضمن چهار امر

امر اول - در بعضی قبور شریفه واقعه در کاشان

اما از امامزادگان محترم : جناب امامزاده معظم علی بن محمد الباقر ع و قبر شریفشان

در خارج شهر کاشان است و معروفست با مزاده مشهد

در روایات فرموده که این قبر شریف از قبور معلوم الاتساب است

و اما از علماء اعلام قبر جناب آخوند ملا محسن بن شاه مرتضی ابن شاه مصدود است اللفظ بالنبیض صاحب وافق و صافی و غیر ایندو و تحصیل ایشان در کاشان بود و وقتیکه شنید جناب علام فہام آقا سید ماجد ابن ہاشم بن علی الحسینی البصرانی بشیراز آمده اوداد فرمود که بروید بشیراز بجهت تلمذ نمودن در خدمت ایشان استخاره کرد بقرآن مجید این آیه شریفه آمد « ولولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقوا فی الدین و لیتلذوا بقرآن مجید اذ رجوا الیہم لعلہم یحذرون » بعد تقال زد بدیوان منسوب بعصرت امیر المؤمنین ع آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب الملی و سافر فی الاسفار حسن فوائده

نرج ہم و اکتساب معیشتہ و علم و آداب و صحبہ ماجد

جد رفت بشیراز و علوم شریفه را خدمت آقا سید ماجد تکمیل نمود و علوم عقلیه را خدمت جناب

ملا صدرا الدین شیرازی المشہور ببلاصدری و دختر مرحوم ملا صدرا را تزویج فرمود بعد برگشت به کاشان و در آنجا از دنیا رفت سن هزار و نود و یک در سن هشتاد و چهار و مرقدهش در کاشان معروف است .

ومولانا به الرزاق ابن علی اللاجبی الجیلانی السلب بالقیاض صاحب کتاب شوارق و گوهر

مراد و سرما به ایمان

ایشان هم داماد مرحوم ملاصدری بودند بیک وقتی خیال مرحوم فیض یدرش مرحوم ملاصدری در مقام شکوه مرض کرد که شوهر خواهر من فیاض است که صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر آنکه او

بر شوهر من که فیض است مزیت دارد ، ملاصدری فرمود لقب شوهر تو از لقب شوهر خواهرت بهتر است چون شوهر تو عین فیض است - ملا به الرزاق پسری داشت که بسیار فاضل بود آقا میرزا حسن صاحب جمال الصالحین و شمع البقین و غیر اینند

مضنی نغاناد که استخاره بر آن مجید بعضی از اوقات بسیار مناسب میآید مثل استخاره که مرحوم فیض کرد ، منجمله در حاشیه مکاسب مرحوم آیت الله مقانی فرموده که مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه مدنی در کربلای معلی خدمت شریف الطاه ثلثه فرمود و برگشت بشوشر و مدنی آنجا مشغول تحصیل بود بعد اراده کرد بر گردد با هتاه مقدسه بجهت تکمیل مراتب علیه خود مادوشان راضی نشد آن مرحوم العاح زیادی کرد تا اینکه والده شان راضی باستخاره شد استخاره کرد آیه شریفه در اول صفحه آمد « لا تخافنی ولا تحزنی انارادوه الیک و جاهلوه من المرسلین »

بعد که بجهت والده شان تفسیر فرمود آن خنده خیلی مسرور شد و بشیخ اذن حرکت داد

منجمله در دارالسلام ثقة الاسلام فوری از کتاب **حبل المتین** نقل فرموده و تکیه سلطان

مراد که از سلاطین آل عثمان بود مشرف شد زیارت نجف اشرف از سر چهار فرسعی چشمش افتاد بگنبد مطهر حضرت امیر ع از اسبش پیاده شد سبب از او سؤال کردند گفت چون چشم بجه منوره افتاد اندام مرتش شد بعضی که قادر بر سواری نبودم گفتند راه دور است خوب است سوار شوی گفت تغال میجویم بر آن مجید هینکه قرآن را باز کرد اول صعه آمد « فاخلع نطیک انک بالواد المقدس طوی »

منجمله در کتاب فیض قدسی نقل فرموده که شخصی از مرحوم مجلسی استدا نمود که

بر آن مجید استخاره فرماید استخاره کرد آیه شریفه آمد « جنات تجری من تحتها الانهار » فرمود خوبست ، بعد از چند روز آن مرد آمد خدمت مرحوم مرض کرد شا فرمودید که استخاره خوب است بدی استخاره ظاهر شد فرمود چگونه ؟ گفت استخاره کردم که یک کنیز معینی را بخرم خریدم حالا معلوم شد که در رختخواب بول میکند

مرحوم مجلسی فرمود اگر مقصودت را میدانستم نهی میکردم چون در آیه شریفه اشاره بهین مطلب است

منجمله یکی از علماء کتاب قواعد علامه را بکسی امانت داده بود و فراموش کرد بکه داده تغال بر آن مجید زد آیه شریفه در اول صفحه دست راست آمد « و اذیرفع ابراهیم القواعد من البیت » بعد از یک نفر از تلامذه اش که شیخ ابراهیم نام بود قواعد را مطالبه کرد گفت بلی قواعد نزد منست و من فراموش کرده بودم

منجمله بعضی از ثقات نقل کردند که یک نفر از دهاقین آمد خدمت مرحوم شیخ انصاری و

استخاره کرد که یک الاغی ایتباع نباید آیه شریفه آمد « سنده عضدک باخیک » فرمود خوبست

الاغ را بفر هرز کردند بجه مناسب میفرماید خوبست الاغ را بفرد فرمود چون این مرد جاهل است و در قرآن فرموده « ام تحسب اننا کثرهم یسمون او یقولون ان هم الاکالنام بل هم اضل سیلا » پس آدم نادان درواقع برادر الاغ است منجمله بعضی از ثقات نقل کردند که جناب سید حیدر والد جناب سید راضی کلینی انبر کوچکی داشت که آتش بر شطب خود با او میگذازد او را گم کرد هر جا گردش کرد نیافت آخر الامر بر آن مجید فخال نمود اول صفه این آیه شریفه آمد فلما جابها نودی ان بورک من فی النار ومن حولها پس دانست که انبرش میان منقل آتش است خاکسترهای منقل را پس گردانید انبر خود را دید

منجمله ملا مقیمی بود از طلاب مدرسه دو در که در طرف بالای سر مطهر روضه مقدسه رضویه است زمین بیاضی بود وصل بندر سه مزبوره خواست او را بفرد و بیت الرامة بجسمة مدرسه بسازد آیه آمد و آنها لسیل مقیم بعضی بایشان گفتند خداوند با شما مزاح و شوخی فرموده. شاید قبر جناب سید ضیاء الدین را و ندی ابوالرضا فضل الله بن علی بن عبید الله الحسینی صاحب کتاب ضواء الشهاب و کتاب نوادر در کاشان باشد و او استاد امه عصر خود بود و او با علو نسب دارای کمال فضل و حسب بود

و او از اساتید این شهر آشوب و شیخ محمد بن الحسن والد خواجه نصیر طوسی بود
در مجالس المؤمنین از کتاب نوافض الرواضی میرمضمون شیرازی نقل کرده که اهل کاشان را گمان آنستکه ابولؤلؤ که قائل خلیفه ثانی است چون خلیفه را مقتول نمود گریخته بکاشان آمد و از ترس آنجا پنهان شد اهالی کاشان او را تعظیم و تکریم نمودند و از شر اعداء محافظت کردند تا آنکه در آنجا وفات نمود و مزار او در خارج شهر کاشان است و از او تمیز میکنند به باباشجاع الدین و اهل کاشان بسیار دشمن خلیفه دوم هستند که ملا حیرتی گفته

خوارم اندر ولایت قزوین چون هر در ولایت کاشان

چنانچه اهل سبزوار خیلی عداوت دارند با خلیفه اول چنانچه منتهی گفته

سبزوار است این جهان کج مدار ما چه بوبکریم در وی خوار و زار

ایضاً در کاشانست قبر محتشم شاعر صاحب دوازده بند معروف و او معاصر بود با متفق کرکی

امر دوم - در بعضی از قبور شریفه واقعه در شوشتر

اول - در کتاب تحفة العالم سبط قاضی نورالله شوشتری فرموده که در خارج شهر

دزفول است قبر جناب محمد بن جعفر الطیار

دوم - در مجالس المؤمنین است که در قبله شهر شوشتر است قبر جناب عبدالله ابن

حسن الدکة بن الحسن الاصغر بن زین العابدین ع و بقعه عالی دارد که او را مستنبر بالله عباسی

بنا نمود لقبش زین العابدین است و بقعه اش ازین بقاع شوشتر است

سوم - در شوش که نزدیک شوشتر است و فعلا از توابع حویزه است تل خاکی است و

بالای آن تل خاکست قبر دالیال پشمبر ع چون دانیال و وزیر را بخت النصر اسیر کرد و خداوند

نجات داد ایشان را از چنگ آنظلمون دانیال در ناحیه شوش از دنیا رفت و آنجا دفن شد و مرقد

شرفشان مورد توجه و استعجاب دهامت و کرامت زیادی هم از قبرشان بروز میکند

چهارم - در رجال است که برای بن مالک الانصاری برادر انس بن مالک که در

چنگ احد و غزوة خندق حاضر بود در بوم نستر شهید شد از رجال گشی لقل کرده: فضل بن شاذان

فرمود: از سابقینی که رجوع کردند حضرت امیرع برای بن مالک بود

پنجم - السید الاجل الامجد سید نعمت الله بن سید عبدالله الحمینی الموسوی الجزایری صاحب کتاب انوار لعمانی وغیر او ولادتش در قریه سابعیه بود (از قرای جزایر) در حدود سنه هزار و پنجاه هجری و رحلتش در قریه جابدر بود شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده و او از تلامذۀ مرحوم فیض بود و آخر الامر همدۀ تلمذش خدمت مرحوم مجلسی بود و اجداد گرامش صاحب کرامات بودند در سابق معاهدۀ ایشان را با مرحوم مجلسی و خواب دیدن ایشان مجلسی را ذکر شد

در مستدرک نقل فرموده یکی از اجدادش که ملقب بود بشمس الدین گاوی داشت که رفته بود بصحرا بچراگردن، شیری آمد و او را پاره کرد و بسر او ایستاد و از گوشش چیزی نغوردخبر بشمس الدین دادند ریسانی که گاو را می بست کردن شیر را باو بست و او را برد بنزل خود و بست بجای گاو و گفت این شیر باید بپوش گاو بجهت من زمین را شیار کند . مردم متعیرانه باو نظر میکردند هسایه ها گفتند ، این نمی شود و ما از این شیر میترسیم از این جهت سید شیر را رها کرد .

ششم - جناب شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزایری صاحب کتاب سرالفرید فی علم التوحید استاد شیخ معتمد بن ابی جمهور الاحسانی و شیخ علی بن عبدالعال الکرکی و شاکرد شیخ اجل احمد بن فهد الحلی سید جزایری در کتاب انوار لعمانی فرموده ، بعضی از قنات حکایت کردند که شیخ علی بن هلال الجزایری تسبیح حضرت صدیقۀ طاهره را زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر ذکری از اذکارش را که بزبان جاری میفرمود اشکش جاری میشد تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست و محتسبست که در حدود شوشتر باشد

امر سوم - در قبور معارف و بزرگان واقعه در کرمان

اول - در یکفرسخی شهر کرمانست مقبره که منسوبست بجناب معتمد بن موسی بن جعفر ع در سابق معلوم شد که فرزند حضرت موسی بن جعفر السمی ببعده یکمتر بوده که برادر ابوبنی جناب احمد شاه جراغ است که قبرشان در شیراز است

دوم - در چوبدار که پنج فرسخی کرمانست قبریت منسوب بجناب حسین بن موسی بن جعفر ع

سوم - در غیبی کرمانست قبر جناب بابا زید محمد بن علی الخارص بن محمد الدیباچ

بن جعفر الصادق ع چنانچه در عمده الطالبت

چهارم - در سیرجان کرمانست قبر جناب علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ع کذا فی

کتاب بدایع الظهور

پنجم - در کرمان است قبر سید جلیل جناب احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا الحمینی صاحب کتاب عمده الطالب و بهر الانساب رحلتش در کرمان بود سنه هشتصد و بیست و هشت **ششم -** گویا قبر ابراهیم معبر کرمانی هم در کرمان باشد

و بدانکه در میان معبرین ابن سیرین از همه اهل علم بوده و جهت آنکه علم تمبیر روزی ابن سیرین شد چنانچه بعضی از علماء نوشته اند این بود که ابن سیرین در اوائل امر مشغول بکسب برزای بود و جمال نیکی داشت زنی عاشق او شد باو گفت از اجناس برزای یاور بنزل ما تا از تو خریداری نمایم ابن سیرین اجناسی برداشته بغانه او رفت همینکه نشست زن وارد شد باو در کمال زیبایی و از وی کام خود را خواست ابن سیرین هر قدر نعمت از زنا کرد فایده نبغشید ابن سیرین

بیهانه از نزد وی بیرون شد و بدن خود را آلوده بنجاست نمود نزد زن آمد چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او متنفر شد و او را از منزل خود بیرون کرد و از منزل خود چشم پوشید

هفتم - در ماهان کرمان که هفت فرسخی کرمانست **قبر شاه نعمت‌الله ولی** است که سر سلسله شاه نعمت‌اللهی است و بقعه و بارگاهی دارد و موقوفات زیادی هم دارد و لقبش نعمة‌الدین است و از اولاد جناب محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است ولادتش در سنه هفتصد و هشتاد بود در شهر حلب و رحلتش در پنجشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه هشتصد و سی و چهار بوده در ماهان کرمان. در **ریاضی الصالحه** است که ایشان در زمان شاهرخ بن امیر تیمور مدتی در هرات ساکن بود روزی میرزا شاهرخ از آنجناب سؤال نمود گفت با آنکه شما معروف هستی بولی چرا با امراه دولت ما مجالست نموده و لقمه شبیه ناک میل میکنید آنجناب فرمود:

گر شود از خون دو عالم مال مال
کی خورد مرد خدا الا حلال

سلطان از این ادعا خوشش نیامد و در مقام امتحان بر آمد بیکى از ملازمانش فرمود برود بره بستم گرفته بیاورد و بطباخ بدمد که طبخ کند او هم رفت و بره را از بیوه زنی جبراً گرفته داد بطباخ طبخ داده کرد چون طعام را گسترده دو وقتیکه شاه نعمت‌الله سر سفره حاضر بود آن بره طبخ شده را آوردند شاهرخ بجناب شاه نعمت‌الله تکلیف کرد ایشان هم میل فرمودند

شاهرخ فرمود طعام حرام میخورید و حلال مینماید بعد شاهرخ بجهت ولی قصه گرفتن بره را از بیوه زن نقل کرد آنجناب فرمود ای سلطان تحقیق این مطلب را بفرما تا بر شما مکشوف شود شاید در ضمن این حکمتی باشد میرزا شاهرخ امر فرمود که بیوه زن را حاضر کردند و ماجرا را از او سؤال کرد:

گفت: من سیری دارم که مدتی غایب شده خبر ناخوشی او را شنیدم خیلی مشوش شدم نذر کردم که اگر خداوند فرزندم را سلامت بمن برگرداند همین بره را نیاز شاه نعمت‌الله ولی بنمایم و روز گذشته فرزندم سلامتی وارد شد میخواستم بره را بجهت ایشان بیرم ملازمان سلطان بره را از من گرفتند سلطان متفعل شد

آنجناب طبخ خوبی داشت و این رباعی را در مدح حضرت امیرع گفت:

آنشاه که او قسیم‌نار است و جنان
در ملک و ملک‌وملک صاحب سیف است و سنان

ملک دو جهان از آن اوست بلی
آنرا به نان گرفت و این را بسان

در شهر کرمان **قبر مشتاق علیشاه** است که او را بامر جناب آخوند ملاحظه‌الله کرمانی کشتند و قبرش بقعه و بارگاهی دارد و قتلش در سنه هزار و دوست و بیست و شش اتفاق افتاد

در بم که از اجل شهرهای کرمان است **قبر عبدالله بن عامر** گریز میباشد گویند که فتح کرمان بدست او واقع شده و بعضی گویند که فتح کرمان بدست عمر بن عبدالعزیز واقع شده و در مسجد جامعش گویند منبر بیست که او منسوبست بمر بن عبدالعزیز و بر محراب هم اسم او نوشته شده

امر چهارم - در قبور معاریف از علماء که واقع است در یزد

اول - السيد الورع الفاضل آقا میرزا سلیمان الحسینی العینینی الطباطبائی النابینی

الاصل الیزدی السکن والغاتنه که از اجلاء علماء بود رحلتش در یزد بود در حدود سنه هزار و دوست و

شصت و مرحوم حاج سید محمد باقر حجة الاسلام در خواب دید که هایش بدون جهت از دستش افتاد سید حجة الاسلام هول عظیمی کرد همانروز یا چندروز بعد خبر فوت سید از یزد رسید

دوم المولی عبدالله بن شهاب الدین حسین الیزدی الشهابادی النطنفی صاحب حاشیه ملاحظه در منطق و غیر آن ایشان در عراق عرب از دنیا رفتند در اواخر سلطنت شاه طهماسب سنه نهم و هشتاد و یک و مدفنش در جوار امه عراق سلامه علیهم بوده

سوم العالم الجلیل جناب آقا ملاحسن یزدی صاحب مبیح الاحزان

در کتاب قصص العلماء است ملاحظه که فتعلی شاه حاکم ظالمی فرستاد یزد اهل بلد را از کثرت ظلم خود مستأصل نمود اهل یزد بسلطان شکایت کردند سلطان اعتنای مانها نکرد جناب آخوند امر فرمود که رعیت اجالا او را از بلد اخراج نمایند او را در کمال فضاحت خارج نمودند حاکم رفت نزد مرحوم فتعلی شاه و شکایت نمود از دست ملاحسن

سلطان جناب آخوند را احضار بظهران فرمود چون ایشان وارد شدند سلطان جناب آخوند تنبیر و تشدد نمود ایشان فرمودند چون حاکم ظلم زیادی کرد و رعیت را مستأصل نمود و شما هم برایشان گوش ندادید من امر باخراج او نمود تشدد و تنبیر سلطان زیادتیر شد و امر کرد فلکه حاضر کنید و باهای جناب آخوند را بفلکه بیندید چون پاهایش را بفلکه بستند سلطان رو کرد بامین الدوله گفت شاید تقصیر از رعیت بوده و جناب آخوند تقصیری نداشته و مقصودش تلقین جواب بود

بجناب آخوند

جناب آخوند در زیر فلکه گفت من امر کردم باخراج او بجهت ظلم زیادی که کرد ، پس سلطان اشاره کرد بامین الدوله که شفاعت کنید از جناب آخوند او هم شفاعت کرد و جناب آخوند را از قید فلکه رها نمودند تشریف برد بمنزل خود چون شب شد سلطان در عالم خواب حضرت خاتم النبیین ص را زیارت کرد دید و شصت پای حضرت پیغمبر ص بسته است سلام کرد حضرت از او اعراض فرمود عرض کرد تقصیر من چیست که باهای شما را بسته

فرمودند توبستی پاهای مرا بیستن پاهای ملاحسن سلطان خائفاً از خواب بیدار شد چون صبح شد نهایت تعظیم را از آخوند نمود و خلعت فاخری بجهت ایشان فرستاد و خواهش کرد که مراجعت بفرماید یزد آخوند ابا و امتناع فرمود بعد خواست دخترش ضیاء السلطنه را بقصد بر او در آورد جناب آخوند نوازی نشدند و در اواخر عمرش مجاور کربلائی معملی شد تا از دنیا رحلت فرمود

چهارم العالم الفهم حجة الاسلام آقا میر سید علی الیزدی العائری و آن مرحوم استاد حقیر بودند و از تلامذه مرحوم علام فهم آخوند ملا حسین اردگانی بودند و در کربلائی معملی نماز جماعت بسیار با شکوهی داشتند و در عشر اول ماه رابع عشر بعنوان مجاورت مشرف شدند مشهد مقدس و بعد از مرحوم آیه الله حاجی میرزا حسن شیرازی خیلی از خواص مقلد ایشان شدند بعد تشریف بردند یزد و در سنه هزار و سیصد و سی که خبر توب بندی گنبد مطهر حضرت رضاع را شنید در آنجا از دنیا رحلت فرمود

پنجم الفاضل التحریر حسین بن مهین الدین الهیبدی صاحب کتاب هدایت در حکمت و کلام و غیر آن (میبد قریه ایست در ده فرسخی یزد)

درووضات از تصنیفات ایشان نقل کرده روی الترمذی عن انس بن مالک عن النبی (ع) انه قال رحم الله علیاً اللهم ادر الحق حیت دار وما احسن انه یخرج من العروف النورانیة القطعة

الواقفة علی اوائل السور القرآنیة بعد انحطاف مکرراتها صراط علی حق نسکه
وقال فی مدحه بالفارسیة

ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب ناز عازقان ابرویت

بدانکه بعضی از اشعار از ایشان نقل شده که مضمون است بر تشیستان میگوید :

اهوی النبی محمدأ و وصیه واینه وابنته البتول الطاهرة
اهل العباء و انتی بولاهم ارجو السلامة النجافی الاخرة
واری محبة من یقول بفضلهم سبیا یجیر من السبیل الجائرة
ارجو بذاک مرضی المہمن وحده یوم الوقوف علی ظهور الساهرة

(این اشعار از ابن درید است چنانچه در ترجمه ابن درید ذکر شده و حسب آنستکه خود حضرت مستطاب مؤلف هم نسبت باوداده « در اواخر فصل هشتم از باب دهم » گویا غفلت شده. و له مؤلف)

و گویا ایشان از علمای اواخر مائة ثامنه و اوائل مائة تاسمه بودند

و بدانکه در یزد قریب بیاض خانہ گبر و زردشتی است و قلیلی هم یہودی دارد زردشتی ها بنیوت زردشت معتقدند

زردشت در سلطنت گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن کی فشین بن کیقباد مدعی بنیوت شد و کیقباد اول از سلاطین کیان است

گشتاسب که از سلاطین کیانست بوی گروید و بدین واسطه دین مجوس که گبر و آتش پرستی باشد رواج و رونق گرفت در روضه الصفا است زردشت چون مهارت تامه در علم نجوم داشت فهمید که شخصی بنیوت مبعوث خواهد شد که حضرت عیسی باشد بتلیس ابلیس لعین ادها کرد که آن شخص خود او میباشد، از میان آتش شیطان با او مغایطی کرد زردشت آن کلمات را جمع نمود و او را زند نام نهاد؛ بعد او را شرح نوشت و او را پازند نامید؛ این بود که مردم را بآتش پرستی دعوت نمود و در اطراف و اکناف عالم مجوسین آتشکده ها ساختند و دین مجوس را ترویج نمودند در ریاض الصیاحه است، در محل تولد زردشت اختلافت بعضی میگویند از اهل زابل است (محل وسیه ایست در جنوب بلخ و اسم قصبه اش غزنین است) بعضی میگویند از ولایت ری ظهور نمود بعضی میگویند مولد آن آذر بایجان است

گشتاسب پدر اسفندیار بود و او مرد بسیار شجاهی بود، گشتاسب بحیل پسرش رامطیع خود نمود و چون رستم بن زال بن سام بن فریمان از گشتاسب بر گشته شد اسفندیار را فرستاد بیستان بمحاربه رستم در آن محاربه اسفندیار گشته شد گشتاسب تاج کیانی را به بهمن پسر اسفندیار بخشید و خود انزوا اختیار نمود اسم بهمن اردشیر است بهمن بغوثخواهی پدرش لشکری بیستان فرستاد و فرار از پسر رستم را مقتول نمود و پدر رستم زال را اسیر کرد و بخت النصر را به بیت المقدس فرستاد و او قتل و غارت زیادی از اهل بیت المقدس نمود مینویسند صد هزار بچه صغیر را از اهل بیت المقدس اسیر نمود در اوایل سلطنت بهمن رستم زال در کابل بحیل برادرش گشته شد و جسدش را آوردند در بیستان دفن کردند مدت زندگانی رستم ششصد سال بود

تفسیر این حکایت زودت است حکایت میرزا علی محمد باب

چنانچه جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید علی یزدی در کتاب الهام الحجة از جماعت کثیره استماع فرموده منجمله از عالم فاضل جلیل حاج میرزا سید وامق ، که شامفا از ایشان شنیده بود که فرمود در سه هزار ودوبست وهفتاد از جناب آخوند ملا صادق یزدی که اسمش موافق با مسمی بود حکایت ظریفه استماع شد گفت اوقاتیکه من در یزد مشغول تحصیل بودم مزاجم بهم خورد بعدیکه از ابناء نوع متوحش بودم و عزلت مینوادم تا کار بجایی رسید که توقف در شهر یزد ممکن نشد رفتم بقبریه از قراء یزد در آنجا هم با کسی معاشرت نداشتم ، روزها میرفتم بقبرستان خارج ده تنها بسر میبردم روزی ندائی شنیدم که کسی باسم مرا صدا میزند هرچه نظر کردم کسی را ندیدم ، مکرر ندا میشنیدم و شخصش را نمی دیدم ؛ متفکر و متعجب شدم گفتم ، ای ندا کننده ، من ترانمی بینم تو کیستی و چه مطلب داری جواب داد ملک الموت و قبض روح تو مأمورم بهیئت معتض بخواب تا روح را قبض کنم پس روی قبله خوابیدم و دامن خود را بصورت من افکندم طولی کشید گفتم چرا مشغول قبض روحم نشوی ؛ گفت الحال موت تو بتأخیر افتاد تا بروی بغانه خودو جمعی ازهدول را حاضر بنامی و وصیت کنی بز خاستن رقتم بمنزل وصیت نمودم و باطلاق خلوت خوابیدم گفتم بسم الله روح مرا قبض کن ، در جواب گفت بدا حاصل شد وموت تو بتأخیر افتاد چون باید بقامات ومراتب عالیه برسی وترقیات کلی از برای تو حاصل شود چندروزی ازهمه جا باهم صحبت میداشتم ، مکرر مرا تسلی میداد و میگفت مردم در باره تو گمان بد مینمایند لکن تو اندیشه مکن که عنقریب صاحب مقاماتی خواهی شد

تا آنکه شبی احساس نمودم که چیزی بیای من خورد مثل آنکه سر پائی بمن بزند صدائی بگوשמ رسید که بر خیز و تهجد بجا آور ، برو پشت بام واذان بلند بگو موافق آنچه گفت عمل نمودم بعد از فراغ از آذان اسم چند نفر را شمردم وگفت اینها بغانه تو میآیند وبتو اعتراض مینمایند اهتتائی بآنها مکن که باید ترقی کلی بکنی طولی نکشید که همان اشخاص آمدند و اعتراض نمودند که این اذان تو مغالط باشریعت بود یکی از آنها اصرار داشت از باقی زیادتیر بود بمن گفت باو بگو در خلوت مرتکب چنین خلاف شرعی میشوی و مرا از عبادت منع میکنی آخوند گفت بعضی آنکه من این سخن را بآتشخص گفتم دیدم در حالش قلق و اضطرابی حاصل و بینهایت خجل شد بنوعیکه سر بریزر افکنند و دیگر سخنی نگفت

بالجمله چند روز بر این منوال گذشت که هر روز وهر شب صدا می شنیدم و مرا امر و نهی مینمودند واز منیبات بمن خبر میداد ، روزی شهرت یافت که شخصی در سفر تبریز فوت شده بمن گفت این خبر اصلی ندارد وچند روز دیگر کاغذش میآید و مطالبش چنین و چنان است بعد او چند روز بهمان قسم که خبر داده بود کاغذ رسید دیگر انتشار یافت که شریعتدار آخوند ملا محمد تقی عقیائی برحمت خدا رفته

بمن گفت این خبر نیز کذب است و آخوند در حیاستت واز این مرض خوب میشود بعد از چند روز خبر رسید که آخوند زنده است و خوب شده گفت یکوقتی هیولائی درهوا مشاهده کردم ؛ر نهایت نزدیکی ونهایت لطافت که بامن مکالمه مینمود و مرا امر و نهی میکرد و ترغیب مینمود که عمل با اینها موجب رسیدن بقامات عالیه است اندک اندک حالت تجرد من بجایی رسید که بنظرم میآمد جیب اقالیم و بلادو خلایق را مشاهده مینمایم وهمه در پیش نظرم میباشدو بنظر می آید افلاک را مشاهده

میکم که در حرکت میباشند گاهی میدیدم یکنفر در حال حرکت توقف می نماید فوراً می افتاد و میپرد و مکرر خبر از فوت بعضی میداد و بعد خبر موافق میرسید تا وقتی مرا امر نمود که شخصی را از بالای بام بزیر اندازم

ترسیدم و بعرض عمل نکردم وقت دیگری بن خبر داد ، امام غائب (عج) درمکه ظهور فرموده و تو باید بروی بحضورشان هرگاه میخواهی ترا بابر سواد کنم هر گاه میخواهی صلوات بفرستی و برهوا راه برو - گفتم هرچه تو بهتر میدانی گفت برو بر بالای بام و صلوات بفرست و برهوا راه برو - بالای بام رفتم و صلوات فرستادم آمدم تال بام ترسیدم - ایستادم گفتم چرا نیروی گفتم می ترسه بیضتم گفتم ترس و برو قبول نکردم مدتی بامن معاجه کرد تا مایوس شد گفتم باید تو بقامات عالیه میرسیدی و لکن در فلان امر و فلان امر مخالفت نمودی و پای بیعت خود زدی من از پیش تو میروم بنزد میرزا علی محمد شیرازی که او قابلیت دارد

جناب آخوند گفت دیگر من آنصورت راندیدم از اهل منزل خواهش نمودم که گوشه را بریان نموده و قدری را استنشام نمودم و قدری را خوردم تا کم کم مزاجم باعتدال آمد آنوقت ملتفت شدم که مرا بچه امور مخالف شرع امر مینموده و در آنحالت ملتفت نبودم شکر الهی را بجای آوردم بعد از چندی خبر میرزا علی محمد شیرازی منتشر شد و من دانستم که او بر باطل است و سابقاً من اسم او را نشنیده بودم انتهی

خاتمه در بعضی از قصص و حکایات متعلق بعالم برزخ

بدا تکه از وقت مردن تا روز قیامت اسس عالم برزخ و عالم قبر است ، در عالم برزخ ارواح منتقل میشود بآبدان مثالیه و آنها قوالی است شبیه بهیپاکل عنصریه و لکن الطفتند از آبدان عنصریه پس او عالمی است بین مجردات و مادیات که قادرند در آن عالم بر طیران در هوا قطع مسافت بعبده را در زمان قابلی و قتیکه خارج شوند ارواح از اجساد عنصریه و داخل بشود در قالب مثالیه طیران میکند بعالم ارواح پس اگر مؤمن باشد می رود **بوادی السلام** که بهشت دنیا باشد خداوند او را در پشت کوفه خلق فرموده و از نظر مردم پنهان کرده و مؤمنین در پست دنیا منتمند به تمام نعمت هائیکه در بهشت آخرت

واگر کافر باشد می رود به **برهوت که و ادنی** است از **حضر موت** که از بلاد یمن است و روح در عالم برزخ که متعلق است بآبدان مثالیه علاقه دارد بآبدان عنصریه که در میان قبور ساکنست لکن سؤال نکیرین و فشار قبر مال آبدان عنصریه است که در میان قبورند چنانچه حشر در قیامت و تنم و تغذیه در آخرت نیز مال آبدان عنصریه است نه مال آبدان مثالیه در **فروع کافیه** از **حبه العرنی** روایت کرده گفت بیرون شدم باحضرت امیرالمؤمنین ع به پست کوفه پس حضرت در وادی السلام توقف فرمود گویا باجماعتی صحبت میفرمود من ایستادم تاخست شدم بعد نشستم تا کسل شدم باز ایستادم

عرض کردم باعلی من مبهوم شدم از طول وقوف شما ساعنی بشنن و راحت فرما و ردای خود را انداختم که حضرت بروی آن بنشیند فرمودای چه نبود این توقف من مگر صحبت کردن با مؤمنی با مؤانت با او عرض کردم مؤمنین باشما صحبت میکردند فرمود بلی و هر گاه برده بر داشته شود می بینی آنها را که حلقه حلقه دور هم نشسته اند و با یکدیگر صحبت میکنند عرض کردم اینها اجسامند یا ارواحند فرمود ارواحند و مؤمنی نست که در بقعه از بقاع زمین بپرد مگر آنکه بروح گفته

میشود ملحق بشو بودی السلام بدستیکه او بجه ایست از بهشت عدن و ایضا از حضرت صادق روایت کرده

فرمود وقتیکه میت از دنیا می‌رود سؤال میکنند از او از گذشتگان و از باقیانندگان پس اگر بگوید مرده است و بر آنها وارد نشده میگویند «هوا هوا» و بعضی بعضی میگویند این میت را بحال خودش واگذارید نه از سختی جان دادن آرام شود و در روایت دیگر فرموده وقتیکه روح مؤمن وارد شود ارواح بیکدیگر میگویند و اگدا رید او را بحال خود که از هول عطشی خلاص شده - بعد سؤال میکنند از تازه وارد (فلانکس چه شد؟) اگر آن تازه وارد بگوید اوزنده است امیدواری دارند که بر آنها وارد شود و اگر خبر بد آمد از دنیا رفته چون بر آنها وارد شده میگویند «هوی هوی»

ذکر میشود حکایات و قصص متعلق بعالم برزخ در ضمن اموری :

امر اول در بعضی از حکایات داله بر نفل ارواح مؤمنین بوادی السلام

اول در دارالسلام عراقی از جناب مولانا مهدی النراقی نورالله مضجعه نفل فرموده یک وقتی قطعی شدیدی در نجف اشرف واقع شد و من عیال و اطفال داشتم بر من امرعاش سخت شد بکروز رضم بوادی السلام که هم و غم من از زیارت بر طرف شود ناگاه (در یداری) دیدم جماعتی جنازه را آوردند بوادی السلام و داخل نمودند در باغ وسیعی که بزبان توصیف نشود بدیدم او را داخل نمودند در قصر عالی که مزین بود بانواع زینت و فرش و اثاثیه که واصفون از توصیف آن عاجزند

گفت من هم عضاو داخل قصر شدیم جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی از طلا نشسته چون نظرش بن افتاد سلام کرد مرا باسم ندا کرد و بسوی خود دعوت کرد و بجهت تعظیم من از جای خود حرکت کرد و دست مرا گرفت و پهلوی خود نشاند و مرا تعظیم و تکریم زیادی نمود و گفت شما مرا نیشناسید من صاحب جنازه هستم که الان او را داخل بوادی السلام نمودند اسم من فلان وار فلان بلده هستم و این جماعت که با من بودند ملك فخاله هستند که مرا از بلدم باین بهشت برزخ آوردند چون این سخن را از او شنیدم حزن و الم بر طرف شد و میل کردم بگردش نمودن میان بهشت برزخ ناگاه دیدم پدرم و بعضی از ارحامم در میان تصور نشسته اند پس با سرور و فرح از من استقبال نمودند و از حال ارحام سؤال کردند

من درین جواب دادن از شدت و فقر و گرسنگی اطفال بجهت آنها ذکر کردم پس پدرم اشاره کرد باطاقی و بجهت که در او برنج بود فرمود آنچه میخواهی از این برنجها بر داد پس من خوشنود شدم و داخل آن قبه شدم و عیالم را بپهن کردم و او را بر از برنج نمودم و آمدم بنجف اشرف و مدتی زندگانی میکردم و هیچ از او کم نیشد آخر الامر عیالم مرا ملجأ کرد تا قضیه را برای او نقل کردم و وقتیکه رفتم سر برنجها دیدم هیچ نیست

دوم ایضا در دارالسلام عراقی از مرد صالحی از متوطنین نجف اشرف نفل کرده گفت من قریب بنجرب دروادی السلام بودم دیدم مردی در غایت حسن و نهایت عظمت با جماعتی سوار بر اسبهای نجیب آمدند بوادی السلام پس من نزدیک رفتم و سلام کردم بیکی از آن سوارها پس گفت ما ملانکه فخاله هستیم و این کسیکه جلو ما هست از اهل اهواز و حویزه است او را آورده ایم بوادی السلام توهم با ما یا

گفت چون من با آنها رفتم دیدم مکان و اسمی که مثلش در لطافت هوا و حسن ندیده بودم

یکنفر از اسب پیاده شد و آنسوار راهم پیاده کرد و داخل کرد او را در قصر عالی که مفروش بود بانواع فرشها و اقسام زینتها و او را در صدر مجلس نشاند و او را تعیت داد بانواع تعیبات و انواع میوهها و اقسام ماکولات که لایق سلاطین بود نزد او حاضر کردند آن مؤمن اهوازی هم شروع نمودن بخوردن و بینهم تکلیف خوردن کرد

بعد گفت آیا میدانی سر آنکه این مکاشفه بر تو ظاهر شد چه بود گفتم نه گفت سرش این بود که بدت چند من گندم طلبکار بود و چون خداوند خواست نعمت خود را بر من تمام کند من ترا دیدم که گندمی که از من طلبکار هستی بتو بدمم که از نعمت من چیزی کم نشود پس یکنفر از کسانی که در اطرافش بودند امر کرد عیای مرا بر از گندم کردند یکمرتبه نظر کردم دیدم نه از آن اوضاع چیزی می بینم نه از آن اشخاص کسی را می بینم مگر همان بها و گندم را پس بها گندم را آوردم بنجف اشرف و بغانه خود گداوردم او را آورد نمودم و مدت زیادی او را طبع نموده می خوردیم و باد آچیزی از او کم نمیشد تا وقتیکه مطلب شایع شد مردم فهمیدند دیگر چیزی از آن آرد در خانه ندیدم

و بعضی از اهلام هلا کردند که آنسرد اهوازی باحویراوی از هواشیمه بوده و از علماء و سادات نبوده سوم تقة الاسلام نوری در دادالسلام از شیخ جواد بن شیخ حسن النجفی نقل فرموده از شیخ محمد تقی ملقب به ملا کتاب و ملخص اینست

جناب شیخ مهدی ملا کتاب برادر زاده شیخ محمد تقی ملا کتاب هزم نمود زیارت بیت الله العرام را در اواخر عمرش من بایشان گفتم اگر زیارت حضرت سید الشهداء (ع) بروید در ایام عرفه درک میکنید ثواب زیارت حج را با زیاده نظر باخبار کثیره فرمود دو چیز مرا وادار نمود برتن حج یکی اشتیاق بآن روضه بهشتی که مختص است یکسبکه در راه مکه از دنیا برود شاید من هم در ایاب و فغاب از حج از دنیا بروم

دوم فائز شدن باجماع باحضرت بقیه الله در مکان و زمانی که آنحضرت در آن مکان و زمان تشریف دارد که عصر عرفه باشد در عرفات (چون بمقتضای روایات آنحضرت روز عرفات همه ساله حاضر میشود اگرچه شخص شان از نظرها مضمی است)

پس جناب آقا شیخ مهدی باجمعی روانه شد بسکه معظه و بهسراهایش میفرمود روز عرفه مرابغود بگذازید و کسی تجسس از من نکند چون بهرفات رسیدند جناب شیخ مهدی را ندیدند و هر قدر اصحابش از او تجسس نمودند و خود را بنصب انداختند در طلب ایشان خدمتش نرسیدند

وقتیکه از مکه برگشتند و بیلاذ نجد (جبل) رسیدند شیخ مریض شد و مرضش شدت کرد تا از دنیا رحلت فرمود چون طایفه وهاییه حمل جنازه را از بلندی بیلندی بدعت میدانند مرحوم شیخ را در همانجا که فوت کرده بود دفن کردند و آثار قبرش را مهو نمودند

چون صبح شام شید اصمخ خیلی معزوم بودند از دفن ایشان در بلاد حبشه و موفق نشدن بعمل جنازه را بنجف اشرف

شیخ محمود همدانی که از رفقای سفر جناب شیخ بود گفت دیشب جنازه شیخ را بردند بنجف اشرف بقیه رفا گمان کردند ایشان خوابی دیده اند یا مقصودشان آنستکه خداوند تعالی ارواح مؤمنین را باجساد مثالیه میرسد بوادی السلام فرمود نه اینقسم نبوده و من بچشم خود دیدم

که چون قدری از شب گذشت و شماها خوابیدید من بیدار بودم دیدم چند نفر با اسب های ذین کرده آمدند سر قبر شیخ من از جای خود حرکت کردم گفتم شما بجهت چه آمده اید اینجا گفتند آمده ایم جناب شیخ را ببریم بجوار حضرت امیر المؤمنین ع نظر کردم دیدم خود جناب شیخ درین آنسوارها بر اسبی سوار است چون او را دیدم رفتم بجانب ایشان گفتم منم با شما می آیم گفتند برگرد و رفتند رو بنجب اشرف من چند قدمی پشت سرشان رفتم پس شیخ بجانب من نظر فرمود گفت بر گرد دل خوشدار که تو روز سوم نزد ما می آئی چون روز سوم شد شیخ مصدوم عبودی از دنیا رحلت فرمود و ملحق شد بر حرم شیخ مهدی ملاکتاب اتھی۔ از این حکایت چنین استفاده میشود که بعضی را بآبدان حضری ملائکه قاله میرند بنجب اشرف

چهارم۔ ایضا تفة الاسلام نوزدی در دارالسلام از فخر الشیخه الحاج مولا علی بن حاجی میرزا خلیل الطهرانی از بعضی از ثقات تلامذه استاد الكل الوحید البهبهانی نقل فرموده و مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل میفرمود که آن ناقل مولی محمد کاظم هزار جریبی بوده صاحب تصانیف کثیره گفت من در مجلس درس استاد اکمل آقای بهبهانی بودم در مسجد پائین پای صحن مقدس کربلای معلی ناگاه مرد زوار فریسی که درزی لباس بود داخل مجلس درس شد سلام کرد بر استاد دست ایشان را بوسید یکدستمال بسته که میان او زیور زنانه بود نزد استاد گذارد و عرض کرد این را بصارفی که میخواهید صرف کنید فرمود قضیه او چه چیز است عرض کرد قضیه عجیبه ای دارد و آن اینست من از اهل فلان بلده هستم (ذکر کرد شیروان یا دربند یا بلدی را که نزدیک بانها بوده) مسافرت نمودم یکی از بلاد روسیه در آنجا مشغول به تجارت شدم و من صاحب ثروت و دولت بودم یکروز چشم افتاد بیک دختر حسناى جبيله که تمام قلب را گرفت توانستم خود داری کنم رفتم نزد کسان آن دختر که از اهبان نصاری بودند آن دختر را خواستگاری نمودم گفتند در تو هیبی نیست مگر اینکه ببلهب مانیستی اگر ببلهب نصاری داخل شوی ما این دختر را بتو تزویج میکنیم پس من مسموم از نزد آنها مراجعت نمودم چون آنها مطلق نمودند بر امری که من اقدام بر آن امر هرگز نیکردم چندروز صبر کردم و روز بروز محنت و شوق من بآن دختر زیاد میشد تا کار بجائی رسید که دست از تجارت و شغل خود برداشتم آخر الامر دیدم حواسم نزدیک است مختل بشود ، مشرف بهلاکت شدم گفتم با کی نیست که صورنا اظهار تصر بنمایم

چون نفس تنگ شد رفتم نزد کسان آن دختر گفتم حاضر شدم که از اسلام برائت بجویم و داخل شوهم درین مسیح پس از من قبول نمودند و دختر را بمن تزویج کردند چون قدری گذشت پشیمان شدم بر این فعل قبیح خود خودم را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطن خود برگردم و نه ممکن بود که عمل بوظایف نصرا نیت بنمایم و از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمیشه بنیر گریستن در مصاب حضرت سید الشهداء ع و در آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار و تخکر در مصائب حضرت مینمودم و گریه و زاری میکردم عبال من از دیدن این حالت تعجب میکرد چون علت ظاهره از برای گریه من ننیدید حیرتش زیاد شد از سبب گریه من سؤال کرد من تو کلا علی الله حقیقت حال را باو گفتم که من ببلهب اسلام باقی هستم و گریه من در مصاب حضرت ابا عبدالله الحین ع است

هینکه اسم شریف آن بزرگوار را شنید نور اسلام در قلبش ظاهر شد و همانحال داخل در شریعت اسلام شد و بامان در مصائب آنحضرت هم گریه و هم ناله شد یکروز من باو گفتم بیا هجرت نایم خفاء و برویم سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء ع که علناً اظهار مسلمانى خود را بنمایم آن زن با من موافقت کرد و شروع کردیم بنهیه لوازم سفر قدری نگنشت که زوجه من مریض شد و از دنیا رحلت کرد پس اقداب او جمع شدند و او را بطریق نصاری تجبیز نمودند و او را با جمیع حلی و زینتی که داشت دفن نمودند چنانچه مقتضای ملتشان هست

پس حزن و اندوه من زیاد شد از مفارقت آنزن با خود گفتم شب که بشود میروم و جسده او را از قبر بیرون می آورم و میبرم بهترین بلدان دفن میکنم چون دل شهبه رفته قبرش را نبش کردم دیدم مرد شارب بन्द و ریش تراشیده در آن جا مدفون است پس متعجب شدم از این سانحه عجیبه و سبب تبدیل چنه عیالم باین چنه خبیثه ، در آنحال مرا خواب بود در عالم خواب دیدم کسی میگوید دل خوشه دار و فرحت زیادشود که عیالت را ملائکه حمل نمودند بزمین کربلائی مملی و او را دفن کردند در میان صحن مقدس طرف پایین پا نزدیک مناره کاشی و این چنه فلان عشار است که امروز او را در آنجا دفن کردند و او را نقل نمودند بقبر هیال توو زحمت حمل و نقل جنازه از تو برداشته شد

من خوشحال از خواب بر خواستم و فوراً هازم حرکت بکربلائی مملی شدم و خداوند بن توفیق کرامت فرمود که بزیارت حضرت سیدالشهداء ع مشرف شدم و از حفظه صحن مقدس سؤال کردم در فلان دوز (همان روزی را اسم بردم که عیال من دفن شده بود) پای مناره سبز کرا دفن کردید گفتند فلان عشار را .

پس من قصه خود را از برای آنها نقل کردم پس همان قبر را شکافتند و من جهت آنکه مطلب بر من معلوم شود داخل قبر شدم دیدم عیالم میان لحد خوابیده بهمان قسمی که در ولایت خودش او را بخاک سپرده بودند پس حلی و زینتهائی که بلبس نصاری با او دفن شده بود برداشتم و اینست آن حلی و زینتها ، مرحوم آقای بهبهانی آنها را گرفت و صرف نمود بقفرای کربلائی مملی انتهی از این حکایت هم مثل حکایت سابقه استفاده میشود که این جسد را هم بیین عنصری ملائکه نقل نموده اند

ایضا استفاده میشود که نقل بدن میت اختصاص ندارد که بوادی السلام نقل شود بلکه با ماکن مشرفه دیگر هم محتفل است نقل شود بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که بواسطه بعضی از معاصی زبان عربی نقل میشود بلسان فرس

در ائبایة الهدایة شیخ حر عاملی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که جوانی از طایفه بنی مغزوم آمد خدمت حضرت امیر ع عرض کرد یا علی برادر من مرد و من خیلی محزون هستم از موت او ، حضرت فرمود میل داری که او را به بینی عرض کرد بلی فرمود قبر او را نشان بده پس حضرت جامه بیغمبر ص را پوشید و رفت سر قبر او و لبهای ناز نیش حرکت کرد و بایمی بآن قبر زد

پس آن میت از قبر بیرون شد در حالتیکه بلسان فرس تکلم میکرد ، حضرت فرمود تو عرب بودی که از دنیا رفتی چه شد که بلسان فارسی تکلم میکنی ؟ عرض کرد بلسی من بسنت فلان و

فلان از دنیا رفته لذا لسان مریم متقلب شد بلسان فارسی
امر دوم در حکایات و مناماتی که دلالت دارد بر آنکه اموات از عمل احماء

بجهت آنها آمرزیده و بهره مند میشوند

اول در لآلی الاخبار از ای قلابه نقل کرده:

گفت من در عالم خواب داخل شدم بقبرستانی که قبورش شق شده و امواتش از میرهای خود بکنار قبرهای خود نشسته اند و مقابل صورت هر يك از آنها طبقی از نور گذاشته است پس من در میان آن اموات همسایه خود را دیدم که در مقابلش طبق نور گذارده نشده سؤال کردم سبب چه چیز است که در مقابل صورت اینها طبق نور گذارده شده و در مقابل شما گذارده نشده

گفت اینها اولاد صالح دارند و معین و اصداق دارند که بجهت آنها دعای خیر میکنند و بجهت اینها صدقه میدهند و این طبقهای نور هدایا و تعفی است که بجهت اینها روانه میکنند و من يك پسر غیر صالحی دارم که بجهت من دعانیکند و صدقه نمیدهد لذا در مقابل من طبق نوری نیست و من خجالت میکشم نزد امواتی که همسایه من هستند ابو قلابه گفت من چون از خواب بیدار شدم خوابم را بجهت پسرش گفتم ، پسرش گفت نزد شما توبه میکنم و مشغولش بعبادت و دعا کردن و صدقه دادن از برای پدرش چند مدتی که گذشت باز همان قضیه سابق را در خواب دیدم و همان همسایه ماند را در خواب دیدم که مقابل صورتش طبق نوری بود روشنتر از خورشید و از نور طبقهای مقابل صورتش پاشش پس روی من کرد و گفت یا ابا قلابه خداوند بتو جزای خبه بدهد چون تو در باره من کلام خیری گفتی که نجاتی من النار و من خبلة الجیران

دوم در کتاب روض الریاحین است ذنی بود از متعدیات که اسس باهیه بود چون

نزدیک فوتش رسید سر با آسان بلند کرد عرض کرد یا ذخری و یا ذخیرتی و من علیه اعتدای فسی حیوتی و منانی لا تغذانی عند الموت و لا توحننی فی قبری چون از دنیا رفت پسرش داشت که هر شب و روز جمعه میآمد سر قبر او و قدری قرآن بجهت مادوش میخواند و دعا و طلب مغفرت مینمود از برای مادرش و از برای اهل قبرستان یکوقت همین جوان مادرش را در خواب دید مادرش سلام کرد عرض کرد حال شما چطور است و بر شما چه میگردد گفت ای پسر جان از برای مرگ کربنها و معنهای سختی است و من بعد از در برزخی هستم که فرزند شده در آن ربیعان و در آن وساده سندس و استبرق است تا روز قیامت

گفت مادر حاجتی داری فرمود بلی ای پسرک من دست از دیدن و زیارت کردن و دعا خواندن و فرات قرآن نمودن از برای ماباز مدار من سرور میشوم بآمدن تو نزد من در شب و روز جمعه و تکیه تومی آئی اموات بن میگوبند «پاهیه پسر تو می آید» من سرور میشوم باین مژده و امواتیکه در اطراف من هستند سرور میشوند آنجوان گفت من در هر شب جمعه زیارت میکنم قبر مادرم را و قدری قرآن میخوانم و دعا میکنم میگویی « آنس الله و حشتکم و رحم غریبکم و تجاوز عن سیناتکم و تخیل حسناتکم » آنجوان گفت یکشب خوابیده بودم ناگاه جمعیت زیادی آمدند نزد من گفتند شما کیستید و حاجت شما چه چیز است گفتند ما اهل قبرستان هستیم آمدیم که از تو تشکر نمایم و مشلت کنیم که از ما قطع نکنی قرائت قرآن و دعا کردن را

گفت منم هر شب و هر روز جمعه بجهت اموات قرائت قرآن میکنم و از برای آنها دعا میکنم
سوم ایضا در روض الریاحین از صالح مری حکایت کرده گفت شب جمعه رفتم

بمسجد جامع که نماز بخوانم داخل مقبره شدم و نزد قبری نشستم چشمام را خواب بود، در عالم خواب دیدم گویا اهل قبرستان از قبرهای بیرون شده‌اند و حلقه حلقه گرد یکدیگر نشسته‌اند و با هم صحبت میکنند ناگه دیدم جوانی که لباس کثیفی داشت در یکطرف مقبره نشسته مهسوس و مهسوسه و تنها ساعتی نگذشت دیدم ملائکه‌ها آمدند و در دستشان طبقهائی بود از نور و بر روی آنها سرپوش انداخته بود هر یک از اموات آمدند و طبقی را گرفته داخل قبر خود نمودند آنجوان باقی ماند و طبق نوری بجهت او نیاوردند معزونی بر خاست که داخل قبر خود بشوید گفتم ای بنده خدا چرا این قسم معزونی و مهسوسی داین طبقه‌ها بود که بجهت این اموات آوردند

گفت ای صالح این صدقات زنده‌ها و دعای آنهاست بجهت امواتشان که در هر شب جمعه ملائکه بجهت امواتشان می‌آورند و من کسی را ندادم بجهت من خیراتی بکنند بجز یکمادری او هم مشغول بدنیاست بیاد من نیست گفتم منزل والده تو کجا است نشان داد صبح که شد صالح رفت در خانه والده آنجوان مادر او را طلبید و قصه خوابش را باو نقل کرد، مادر آنجوان گریه کرد و گفت ای صالح او اولاد من و پاره جگر من است بعد هزار درهم داد صالح و گفت اینها را بجهت جوانم صدقه بده من او را از صدقه فراموش نمیکنم در بقیه عمرم پس من آنها را صدقه دادم چون شب جمعه آینده شد رفته میان مقبره و تکیه دادم بگری خوابم برد در عالم خواب دیدم اموات از میان قبرها بیرون شده‌اند همان جوان را دیدم لباسهای سفید پوشیده خوشحال و خوشنود رو کرد بن گفت ای صالح خداوند بتو جزای خیر بدهد نفع و هدیه بشنم رسید گفتم مگر شما میشناسید روز جمعه را گفت بلی مرغان هوا هم میشناسند روز جمعه را و یکدیگر میگویند سلام سلام آیت‌روز جمعه روز صالحی است

چهارم در منازل الاخره محدث قمی فرموده : حکایت شده امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید نزد سگهایتان که من محتاجم به آن از لب البواب قطب راولدی نقل فرموده در خبر است که مردگان در هر شب جمعه از ما رمضان می‌آیند و به آواز حزین و گریان و نالان میگویند ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید با چیزی خدا رحمت کند شما را بخاطر بیاورید و فراموش نکنید از ما رحم کنید بر ما و بخل نکنید بدها و صدقه برای ما پیش از آنکه شما مانند ما شوید ایدریغ که ما هم توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا این زیادهای معاش که در دست شماست در دست ما بوده چندر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندمد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نیبدهد ما را

در جامع الاخبار از حضرت یغمبر صی روایت کرده فرمود هر صدقه که برای میتی بدهی میگردد او را ملکی در طبقی از نور که درخشانست شمع آن و میرسد بهفت آسمان پس میایستد بر لب قبر و فریاد میکند « السلام علیکم یا اهل القبور » اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگردد او را و داخل در قبر خود میکند و بسبب آن خوابگاش فراخیشود

پنجم در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از عالم فاضل تقی حاجی ملا ابوالحسن نقل فرموده

مختصر آن حکایت آنستکه فرمود من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بلا جعفر بن ملا محمد حسین طبرستانی وقتی طاعون عظیمی آمد و جمعی کثیری آخوند ملا جعفر را وصی خود کرده

بودند و بطاعون ازدنیا رفته بودند و آخوند اموال آنها را جمع آوری کرده بود و قبل از آنکه بصرف برساند خود او از دنیا رفت و آن مالها ضایع شد و بصرف نرسید آخوند ملا ابوالحسن فرمود بند از رحلت ایشان من مشرف شدم بکربلای معلی در خواب دیدم که مردی در گردش زنجیر است و دو طرف زنجیر بدست دو نفر است و زبان او بلند و آویخته شده تا سینه اش چون مرادید آمد بجانب من دیدم رفیق ملا جعفر است تعجب کردم خواست با من تکلم کند آن دو نفر زنجیرش را کشیدند و نگذاشتند تکلم کند

تا سه مرتبه از مشاهده آن حال ترسیدم و صیحه کشیدم و بیدار شدم از صیحه من یکنفر از علماء که نزدیک من خوابیده بود بیدار شد خوابم را برای او نقل کردم پس من مشرف شدم میان حرم و زیارت و دعا برای آخوند ملا جعفر نمودم و همانسال مشرف شدم بجمع و زیارت مدینه طیبه مشرف شدم در مدینه مریض شدم بعدیکه از حرکت عاجز شدم پس برقای خود التماس کردم که مرا شستشو بدهید و لباسهای مرا عوض کنید مرا حمل نموده ببرید بروضة مطهره حضرت رسول ص پس رفقا آنچه گفته بودم بجای آوردند چون داخل حرم مطهر شدم بیپوش افتادم چون بیپوش آمدم مرا بردند نزدیک ضریح مطهر حضرت رسول ص بعد از زیارت شفاه خود را از خداوند خواستم و طلب کردم شفاعت آنحضرت را در باره جمعی از رفقایم که وفات کرده بودند منجمله آخوند ملا جعفر بود و انجام نمودم در طلب مغفرت و دعا و طلب شفاعت برای او

پس در مرض سختی دیدم برگشتم بیای خود بنزل و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم رفیق باحد و در احد در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را بهیئت خوبی که جامهای سفید در بر دارد و صامه با حنك در سر دارد و مصافی در دستش آمد بجانب من گفت «مرحباً بالآخرة و الصداقة» من در اینصفت در بلا و شدت بودم و تو از روضة مطهره حضرت پیغمبر ص بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از عذاب خلاص کردی والان دوروز یا سه روز است مرا فرستادند بجام و پاکیزه کردند مرا از قنارت و حضرت رسول ص این جامها را برای من فرستاد حضرت صدیقه طاهره اینها را بن مرحمت فرمود و من آمدم برای مشایعت تو آنکه بشارت دهم ترا خوشحال باش که سلامت بر می گردی باهل خود و آنها هم سالم میباشند

ششم در کتاب راحة الروح نقل فرموده

مرد عالمی در عالم رؤیا ارواح را در خواب دید که مجتمعاً بر اهی میروند در کمال سرور و فرح در عقب سر ایشان مرد پیری دلگیری میروند از اوسبب حزن و الم و بر سریدم جواب داد خویشان و همراهان من که از چلو میروند کسان ایشان بیادهان خیرات و مبرات میکنند و صدقات میدهند و کسی مرا یاد نمیکنند آن عالم سؤال نمود مگر تو کسی را نداری که برای تو صدقه و خیرات بدهد گفت يك پسرى دارم که گازر است و در کنار فلان نهر بارچه شوی میکند پس عالم از خواب بیدار شد و رفت در کنار آن نهر دید جوانی مشغول گازری است گفت بخیرات بدت چیزی در راه خدا بقرآء بده گفت من در دنیا مالك چیزی نیستم دو باره مرد عالم سخنش را تکرار کرد آن جوان در خشم شده کف آب از آب نهر بکنار ریخت گفت اینهم خیرات پدرم چه دیگر ندارم چون شب شد باز آن عالم ارواح را در خواب دید و آن مرد پیر را در کمال خوشحالی دید از او احوال پرسید گفت آن سه کف آب که فرزندم برای من خیرات نمود مرا از ملال راحت نمود خداوند روزی او را وسیع گرداند

عالم گفت سه کف آبی که بستر بکنار دریا ریخت که تینی ندارد آبها را همرنود و بانسان و حیوان نشئه نداد پیر مرد گفت بچه ماهی بکنار نهرافزاده بود و نزدیک بهلاکت بود و از ریختن سه کف آب بکنار نهر آن بچه ماهی خود را بنهر رسانید و خواند بواسطه نجات دادن آن بچه ماهی مراخو فرمود و بن مکرمت نمود پس دهای خیر در حق پسر خود نمود و رفت

من از خواب بیدار شدم چندی نگذشت که آنجوان از اغنیا و متولین گردید

اخبار هم باین مضمون زیاد است و ما آنکفا میکنیم بذکر یک روایت

در فروع کافی از حضرت رسول ص روایت کرده حضرت عیسی بن مریم ع گذشت

بقبری که صاحب آنرا عذاب میکردند بعد از یکسال باز حضرت عیسی از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده است عرض کرد پروردگارا من سال گذشته باین قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود و احوال که بر او گذشتم می بینم که عذاب از او برداشته شده است

وحی رسید با روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که بعد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح کرد و طفل بیسی را پناه داد پس آرزیدم او را بسبب این دو عمل فرزندش بد فرمود «میراث الله من عبده المؤمن ولد بعد من بعده»

در بعضی اخبار روایت کرده

حضرت عیسی ع گذشت بر قبری دید ملائکه عذاب صاحب قبر را عذاب میکنند بعد از مدتی

باز از آن راه عبور فرمود دید ملائکه رحمت با آنهاست طبعیهای از نور بر سر آنهاست تعب فرمود و از خداوند خواست بر او کشف شود پس خدا وحی فرمود باو ای عیسی این بنده مصیبت کار بود وقت مردن زوجه اش حامله بود آن طفل متوله شد و بزرگ شد و مادرش او را تسلیم نمود بسلم و معلم تلقین نمود باو بسم الله الرحمن الرحیم را

پس من حیا کردم از بنده ام که او را در شکم زمین عذاب کنم و ولدش بر روی زمین نا همرا بر زبان جاری کرد

در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده

فرمودش خصلت است که مؤمن بعد از مرگش منتفع میشود با آنها

اول اولاد صالحی که استغفار نمایند برای او دوم مصیبتی که تلاوت نمایند

سوم چاهی که حفر کرده باشد بجهت انتفاع مردم چهارم درختی که او را در زمین کاشته

باشد پنجم صدقه آبی که جاری کرده باشد ششم سنت حسنه که بعد از خودش مردم عمل نمایند باو

انصافاً از مصیبتهای بزرگست اولاد نا اهل چنانکه در فروع کافی از ابی صلاح روایت

کرده گفت من در خدمت حضرت صادق ع مشرف بودم شخصی آمد و شکایت نمود از اولاد او اخوانش

و جفاهای آنها بر او در کبر سنش فرمود ای مرد از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی و هر

دو دولت دیگری ذلیلند و ادنی چیزی که بمؤمن میرسد در دولت باطل حقوق اولاد و جفا اخوان است

و مؤمن در دولت باطل بر فاعیت نرسد مگر آنکه قبل از مرگ مبتلا میشود بیله

هفتم در دار السلام ثقه الاسلام نوری از مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی

قل کرده فرمود من در نجف اشرف خواب دیدم علی طالب را که در طهران در سر حسابی یاد بود

و نماز و روزه پهای نیاورد که آمده بنجف اشرف در وادی السلام بمن تعجب کردم گفتم تو چگونه

باین مکان شریف آمدی و حال آنکه نه تو نماز میخواندی و نه روزه میگرفتی، گفت ای فلان من مردمو مرا گرفتند باغل و زنجیرها که بیرند بیهنم حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاه الله خیرا فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من زکوة و مطالب داد بلانی و بر نمه من چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود خداوند تالی باو جزای خیر بدهد پس من از ترس از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعد از مدتی جهاتی از طهران آمدند احوال علی طالب را از آنها پرسیدم

مرا خبر دادند بهمان قسم که در خواب دیده بودم حتی اشعاصیکه اجیر شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه من در خواب دیده بودم پس من تعجب کردم از مصدق رؤیای خود

هشتم ایضا در دار السلام از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل کرده فرمود طایب و مطریقه من این بود که هر يك از معین اهل البیت که از دنیا میرفت و من خبر فوتی را میشنیدم دو رکعت نماز بجهت او میخواندم در شب دفن او چه آنجهت را بشناسم یا نشناسم و هیچکس با منطره من مطلع نبود تا آنکه روزی بکنفر از معین من مراد دراهمی ملاقات کرد گفت دیشب در خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و از حال او پرسیدم و آنکه بر او چه گذشت بعد از مردن گفت من درسخنی و بلا بودم الا آنکه دو رکعت نمازی که جناب ملا فتحعلی خواند آن دو رکعت نماز منرا نجات داد خداوند رحمت کند پدرش را باین احسانی که از او بین رسید مرحوم حاجی ملا فتحعلی گفت آنگاه آنشخص از من پرسید آن نماز چه نمازی بوده که شما برای او خوانده اید پس من او را خبر دادم بطریقه مستر که خودم که برای اموات دارم

امر سوم در بعضی از حکایات در تجسم اعمال در عالم پرزخ و در قیامت

اول در منازل الاخره از عالم فاضل قاضی سعید قمی نقل فرموده که با رسیده از کسیکه محل اعتقاد است از استاد اساتید ما شیخ بهائی قدس ربه

روزی رفت بزیارت بعضی از ارباب حال که در مقبره از مقابر اصفهان مأوی کرده بود آن عارف بشیخ گفت من در این قبرستان امر غریبی مشاهده کرده ام و آن اینست دیدم جهاتی جنازه را آوردند در این قبرستان دفن کردند چون ساهی گنشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متعجب ماندم براست و چه خود نظر کردم که به بینم این بوی خوش از کجاست ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک میروید نزد آن قبر پس رفت رسید بآن قبر تعجب من زیاد شد چون رسید نزدیک آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل آن قبر شد پس زمانی نگذشت ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود نگاه کردم دیدم سگی میروید در اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد پس من تعجب کردم ناگاه آن جوان خوش صورت بیرون آمد بحال بد هیئت و از همان راهی که آمده بود برگشت من هب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید

گفت من هسل صالح این لیت بودم مأثور بودم که در قبر او باشم ناگاه سگی که دهنی آمد و او هسل غیر صالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم در قبر او بمانم بیرون آمدم و او را گذاردم چون آن مرد عارف این حکایت

درباره شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی «نحن قائلون بتجسم الاحوال و تصورهما بالصور المناسبة بحسب الاحوال»

دوم در دارالسلام عراقی از جناب آقا میرزا ابوالقاسم تفریسی که بزبود صلاح و سداد آراسته بود از شخصی خواجه نقل کرد گفت من بهرآه چنانچه یکی از اهره رجال دولت ناصرالدین شاه که بکر بلائی معلی میبردند بدم در منزلی در نزدیک تابوت با جمعی از همراهان نشسته بودیم ناگاه تابوت حرکتی کرد سک بحدودنی از میان تابوت بیرون آمد و رفت همگی تعجب کردیم چون تابوت را نظر کردیم چیزی میان تابوت ندیدیم لاجلاج بجهت حفظ از رسوایی چیزی از چوب تئیه کردیم و در میان کفن گذاردیم و مشغ نمودیم و با دستان محکم بستیم که کسی مطلع بر آن نشود و آن چنانچه علی را میان تابوت بردیم بکر بلائی معلی دفن کردیم

سوم در کتاب راحة الروح از سید جلیل آقا سید محمد فکرت ده وقتی ددم بودم شنیدم که از مقبره شخصی از بزرگان دولت ناصری که آنشخص از اهل آشتیان بوده آتشی بیرون شده بفسیکه بسیاری از آلات و فروش و اسباب بقعه آن مقبره را سوزانیده چون این خبر را شنیدم خود رفتم و بچشم خود مشاهده کردم صدق آن واقعه را بفسیکه از اثر آن آتش دیوارهای بقعه سیاه شده بود و بعضی از چوبهای آن سوخته بود لذا تجدید نمودند مرمت و اصلاح آن بقعه را

چهارم ایضا در دارالسلام عراقی از سید جلیل آقا سید محمد عراقی نقل کرده در عراق شخصی را که او را میشناختم در مقبره دفن کردند تا مدت چهل روز چون وقت مضرب میشد اثر آتش از قبر او نمایان و آواز ناله جانسوزی از آن قبر شنیده میشد در اوایل یک شب چنان ناله و جزع آنشخص شدت کرد که من خائف و هراسان شده و بخود لرزیدم و نزدیک شد که غش کنم بعضی از کسان من اطلاع یافته مرا برداشته و بردند بخانه و پس از زمانی بخود آمدم و از اینعالت که از آنشخص دیده بودم در تعجب بودم زیرا که حالت زندگی او بر آن مساعد نبود تا آنکه معلوم شد آنشخص مدتی مباشر عمل دیوانی محله خود بوده و از یکی از سادات مالیات دیوانی میخواست و آن سید بدان او قادر نبوده آن سید را حبس کرده و از برای دریافت آن مدنی آن سید را بسقف خانه آورفته که مجسمه این ظلم و صدمات آنشخص شده

اخبار در باب تجسم اعمال زیاد است منجمه شیخ صدوق در امالی روایت کرده قیس عاصم با جناتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و از آن حضرت موعظه نافع خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بگمانی از آنجمله فرمود ای قیسی چاره نیست از برای تو از فریبی که بانودفن شود او زنده است که باتو دفن میشود و تو مرده پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر لئیم باشد ترا و خواهد گذاشت و محشور نخواهی شد مگر با او و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او پس قرار مده او را مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انیس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او صل تو است . قیس عرض کرد یابنی الله دوست داشتم که این موعظه بنظم آورده شود تا ما افتخار کنیم بان بر هر که نزد ما هست از عرب آنجناب فرستاد عقب حسان بن ثابت که او را بنظم آورد

صلصال شاعر حاضر بود او را بنظم آورد قبل از آمدن حسان
تغیر خلیطاً من ضالک انما قرین القبری فی القبر ما کن یفضل و لابد بعد الموت من ان تعده لیوم ینادی المرء فیه فیقول فان کنت مشغولاً بشیء فلا تکن غیر اللی یرضی به الله تشنل

فلن یصحب الانسان من بعد فوته
الا انما الانسان ضیف لاهله
و من قبله الا اللی کان یصل
یقیم قلیلاً ینیم ثم یرحل

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

باب چهاردهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ و ولادت و زمان

غیبت کبری حضرت حجة الله (ع)

فی الارضین و بقية الله فی العالمین و خاتم الاوصیاء العرضیین ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین

در این باب شش فصل و یکتفاله است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف نظر باخبار کثیره معتبره حرام است ذکر آن را نمودن چون در بعضی از اخبار دأرد > لایحل ذکره باسه حتی یخرج فیلا الارض قطاً و عد لا کما ملکت ظلماً و جوراً > در بعضی از اخبار دأرد > ملون ملون من سانی فی معتل من الناس >

در بعضی از اخبار دأرد > من سانی فی مجمع من الناس باسی ضله لمنافه >

در بعضی از اخبار دأرد > صاحب هذا الامر رجل لا یری جسمه ولا یری باسه الا کافر >

در ارشاه مفید است > السی باسم رسول الله من الکنی بکنیه >

اما لقب آنحضرت شهر القابشان «مهدی» و «قائم» است

در غیبت طوسی است داوی از حضرت صادق ع سؤال کرد لای شیء سی المهدی

قال ع لانه یدی الی کل امر خفی و سی القائم لقباه بالعق

و در کتاب علل الشرایع از ابی حمزة ثمالی رواحتکرده گفت سؤال کردم از حضرت

باقر ع عرض کردم باین رسول الله آیا شاقائم نیستید فرمود چرا

عرض کردم پس چرا نامیدند «قائم» را قائم فرمود چون جدم حضرت سید الشهداء ع را شهید

کردند ملائکه ها گریه وضجه نمودند بدرگاه الهی عرض کردند الهنا و سیدنا آیا می بینی به برگزیده

و بر بهترین برگزیده های تو از خلقت چه کردند

خداوند عزوجل وحی فرمود بسوی ایشان آرام بگیرد ای ملائکه من قسم بعزت و جلال خود

هر آینه انتقام میکشم از قتل این مظلوم و لو بعد از مدتی باشد بعد خداوند کشف حجاب از پیش چشم

ملائکه فرمود اینه از اولاد سید الشهداء ع را دیدند ملائکه مسرور شدند و دیدند یک نفر از اینه ایستاده و

نماز میخواند خطاب فرمود > بذاک القائم انتقم منهم >

و در معانی الاخبار است «سی القائم قائما لانه یقوم بعد موت ذکره»

اما کنیه آنحضرت در کشف الله است > يقال کنیه العلف المالح ابوالقاسم >

اما نسب شریفش والد ماجدشان حضرت امام حسن عسکری ع است ، والده ماجده شان ملیکه المروقه به نرجس است ، ودر جنسی از اخبار ریحانه و سوسن و صیقل وارد شده

در کتاب اكمال الدین از ابوالحسن محمد شهبانی روایت مفصلی نقل میکند ، در آن روایت از خود آن مصدره نقل شده که فرمود من ملیکه دختر پشوما پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد حواریین است و لمبش پشمعون وصی حضرت عیسی ع میرسد

ایضا از حکیمه دختر امام محمد جواد ع نقل میفرماید فرمود وقت فروب شمس در منزل حضرت امام حسن عسکری ع بودم ، خواستم بروم حضرت فرمود چه امشب را اینجا بنام ویتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا میفرماید هر ضکردم از که فرمود از نرجس

حکیمه فرمود رفتم نزد نرجس ابداً اثر حمل در او ندیدم ، مراجعت نمودم خدمت حضرت خیر دادم که من آنارحلی در مصدره نرجس خواتون ندیدم

حضرت تبسی کرد و فرمود وقت طلوع فجر حلس ظاهر میشود ، مثل این نور دیده من مثل موسی است که حلس ظاهر نشد تا وقت ولادتش بجهت آنکه فرعون شکم زنهای آبتن را پاره میکرد در طلب حضرت موسی ، این آقا زاده هم نظیر حضرت موسی است

حکیمه خواتون فرمود در آنشب بوم مراقب بودم نرجس خواتون را تا وقت طلوع فجر و نرجس خواتون خوابیده بود ؛ ناگاه از خواب جستن نمود مضطربانه من او را بسینه خود چسبانیدم حضرت عسکری ع فریاد زد ای مه ، بخوان سوره «انا انزلناه» را

من مشغول خواندن آن سوره مبارکه شدم ، دیدم جنبی که در بطن نرجس خواتون است بامن میخواند ، حکیمه فرمود مضطرب شدم ، ناگاه برادر زاده ام فریاد کرد تعجب مکن از امر الهی ؛ خداوند تبارک و تعالی ما را ناطق میکند به حکمت در صغر سن و حجت قرار میدهد در روی زمین در کبر سن

چون کلام حضرت تمام شد جناب نرجس خواتون از نظرم غائب شد ، آن مصدره را ندیدم گویا بین من و او پرده و حجابی واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسکری صیحه زنان فرمود برگرد ای مه نرجس خواتون را در جای خود خواهی دید

گفت بر گشتم حجاب از بین برداشته شد لعمره نوری بنظرم آمد که چشمم را خیره میکرد ناگاه دیدم آقا زاده حضرت حجة الله الاعظم سجده افتاده و انگشت سیاه اش را بطرف آسمان بلند کرده میگوید « اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان جدی رسول الله ص وان ای امیر المؤمنین ع » بعد یک یک از اسم برد و شمرده تا رسید بخودشان ، هر ضکرد پروردگارا وعده مرا وفا کن و امر مرا باتمام برسان و بر کن زمین را بسببمن از حدل و داد

پس حضرت عسکری فریاد زد ای مه یاور طفل مرا نزد من پس بردم آقا زاده را نزد پدر بزرگوارش ، چون پدرش را دید سلام کرد ، حضرت نور دیده اش را گرفت ، ملائکه بصورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی از آن طیور را حدادز ، فرمود این طفل مرا ببر و حفظ کن و در هر چهل روزی بگسرتبه او را یاور نزد من

پس آن طیر آقا زاده را گرفت و طیران نمود بسوی آسمان . بقیه طیور هم با او رفتند حضرت فرمود ترا بآنکسی سپردم که مادر موسی بن عمران فرزندش را باو سپرد پس نرجس خواتون گریه کرد ، حضرت فرمود ساکت شو ، شیر خوردن بر او حرام است مگر از پستان تو

وزود بر گردد بسوی تو چنانچه حضرت موسی بر گشت ببادش، اینست قول خدای تعالی که فرمود
 « فردنائه الی امة کی ترهینها ولا تحزن »

حکیمه خوانون سؤال کرد این طایر که بود، فرمود روح القدس بود الخ
 در غیبت شیخ طوسی است و تئیکه حضرت حجة را دادند بدست پدر بزرگوارش، حضرت
 اورا بز انوی راست نشانید، دست بر سرش کشید فرمود: نور دیده، تعلق بنا بقدرت الهی
 آقا زاده استماذه از شیطان رجیم نمود
 بدگفت « بسم الله الرحمن الرحیم، و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
 ائمة و نجعلهم الوارثین و نسکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یضرون »

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح و اشهر آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار در نیمه شعبان سنه دو بیست و
 پنجاه و پنج بوده چنانچه در کافی شریف و ارشاد مفید و اقبال سید بن طاوس و تاریخ
 ابن خلکان و نورالابصار سید مؤمن شبلنجی فرموده، و در دروس ترمیح کرده که در
 شب جمعه بوده از ماه و سال مرقوم

در ارشاد و نورالابصار فرموده در شب نیمه شعبان از سان و ماه مرقوم بوده و تبیین روز
 نکرده، بعضی گفتند تاریخ ولادت حضرت حجة عجل الله فرجه کله (نور) است که دو بیست و
 پنجاه و شش باشد در هفتم ماه شعبان ۱
 و بعضی در سوم شعبان گفته اند

(اقوال در سال ولادت را احقر در این دو بیت بنظم آورده ام

مولد نور حق امام زمان نور یا نهر سال آن میدان

قول دیگر بولدش انوار انور ایضاً رسیده در اخبار ولدمولف) ۲

پس سن مبارک آن حضرت وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا بر مشهور در باب رحلت حضرت
 مسکری ع و ولادت حضرت بقیة الله چهار سال و پنج ماه و هفت روز بوده

فصل سوم

در مدت غیبت آن بزرگوار

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که آن بزرگوار را دو غیبت بود :

یکی غیبت صغری که از زمان ولادتشان باشد تا انقطاع سفارت میان ایشان و شیعیان
 که در آن غیبت باب سفارت منفتح بوده و درک خدمت آن بزرگوار بجهت بسیاری از اخبار مسور
 بود زمان انقطاع سفارت سنه فوت آخرسفره اربعه آن بزرگوار جناب علی بن محمد سیمری
 (۲۴۹) بوده که سنه (تائز نجوم) است پس امتداد زمان غیبت صغری هفتاد و چهار سال میشود

۱ - (بلکه هشتم است نه هفتم در « جلاء » و غیره - ولد مؤلف)

۲ - (ماخذ هر چهار قول در تواریخ المصومین احقر ذکر شده - ولد مؤلف)

و دیگری غیبت گیری و آن‌جند از احتیاط سفارت است که زمان ظهور موفور السروشان در ارشاد است «وکان سنه عند وفات ایه خمس سنین اتاه الله فیها العکة وفضل العطاب و جملة آية للمالین و آتیه العکة کما اتاهما یحیی صیباً و جملة اماماً فی حال الطفولة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیاً»

فصل چهارم

در بیان زوجه و اولادهای حضرت حجة الله ع

و اما اولادهای حضرت حجة اخباری دلالت بر آن دارد که آن بزرگوار اولاد متعدّد دارد، ما فئعات میکنیم بذکر بعضی از آنها بدانکه در بعضی از روایات اشاره شده که برای حضرت حجة زوجه و اولاد و نداری است صلوات الله علیهم

اول - فة الاسلام فوری از غیبت طوسی از حضرت صادق ع بسند معتبر روایت کرده فرمود: از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آن دو طول میکشد تا آنکه بعضی از ایشان میگویند او مرده است بعضی میگویند او کشته شده است تا آنکه ثابت نیسند بر امامت او از اصحابش مگر نغری اندک و مطلع نیشود بر موضع او احدی از فرزندان او و نه غیر او مگر کسی را که باو فرمان دهد

دوم - مرحوم مجلسی باسانید متعدّد روایت کرده از یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی گفت درسته دو بیت و هشتادویک بجز رفتن، درمکه مظنه دوخانه که معروف بود بخانه خدیجه منزل کردم در آنجا پیره زنی بود که واسطه بود میان خواص شیعه و امام عصر ع (فئة آن طولانی است) در آخر آن مذکور است حضرت دفتری برای او فرستادند در آن مکتوب بود صلوات بر حضرت رسول ص و سایر ائمه، از فقرات اوست «وصل علی ولیک و ولایة عهدک و الیمة من ولده و زندقی اعمارهم و زندقی آجالهم و بلنهم اقصی آمالهم دنیا و دنیا و آخره انک علی کل شیء قدیر» سوم - در آخر کتاب مزار بحار از کتاب مجموع الدعوات مروی بن موسی تلکبری سلام و صلواتی بر حضرات معصومین ع؛ نقل فرموده بعد از سلام و صلوات بر حضرت حجة فرموده «السلام علی ولایة عهده و الیمة من ولده الخ»

چهارم - سید بن طاووس زیارتی برای آنجناب نقل فرموده از فقرات دعای بعد از نماز زیارت است «اللهم اعطه فی نفسه و ذریته و شیعه و دهینه و خاصه و عامه و جمیع اهل الدنیا ما تقر به عینه و تسر به نفسه»

پنجم - قصه بلاد اولاد آن بزرگوار و اجمال آن چنانچه فة الاسلام فوری در نجم الثاقب فرموده قریب باینستکه کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الابباری گفت در بغداد شب پنجشنبه دهم ماه رمضان سنه باصعد و چهل و دو در نزد وزیر یحیی بن هبیره نشسته بودیم باجمعی بعد از افطار اکثر حضار رفتند و جمعی از مخصوصین در آن مجلسی باهم او توقف کردند و در آنشب در پهلوی وزیر مرد محترمی نشسته بود که او را نیشناختم وزیر بسیار

تعظیم و تکریم او مینمود و صحبت او را نسبت دانست استماع کلام او را میکرد چون صحبت بطول انجامید خواستیم متفرق شویم و وزیر مانع شد و از هر باب سخن بیان آمد تا رشت کلام بذهاب و ادیان کشید

وزیر در ملت منمب شیعه مبالنه مینمود میگفت الحد لله شیعه اقل من القلیل اند در این اتنا شخصی که وزیر از او خیلی توقیر مینمود گفت اگر رخصت دهی درباب شیعه حکایتی کنم وزیر او را رخصت داد او خواست اظهارکنند که قلت شیعه دال بر بطلان مذهب آنها نیست گفت : نشو و نواه من در شهر باهی بوده و او در غایت عظمت و بزرگی است و هزار دوست قریه دارد و عقل حیران است است از کثرت مردم آقرهه و نواحی و تمام آن جهات کثیره نصرانی و بدین عیسی هستند و در حدود باهی جزائر عظیمه کثیره واقع است

همچنین در آنجا صحاری و جزائری است که منتهی میشود بنوبه و جبه در آنها خلق زیادی ساکنند و همه نصاری هستند و مسلمان در میان آنها خیلی کم و قلیلند کثرت طایفه نصاری دلیل بر حقیقت آنها نیست پس گفت من بیست سال قبل با پدرم از باهی بیرون شدیم بجزم تجارت بدریا نشستم اتفاقاً کشتی ما رسید بجزائری که در آن جزائر شهرهای بزرگ و دهات زیادی بود تعجب نموده از ناخدا سؤال کردیم اینجا کجاست ؟ گفت منمب نیدانم انا و اتم فی معرفتها سواء چون بنزدیک شهر اولی رسیدیم از کشتی بیرون آمده وارد آن شهر شدیم دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایش در کمال لطافت و مردمان در منتهای نظافت از ایشان اسم شهر را پرسیدیم گفتند شهر مبارکه است و سلطان او طاهر نام است

از مقر سلطنت او سؤال کردیم گفته شهر زاهره است و از اینجا تا بان شهر ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز است از خشکی گفتیم حال و گماشتگان سلطنت کجا باند که زکوة و خراج اموالمانرا برداشته شروع ببیایمه و معامله کنیم گفتند حاکم اینجا حال و احوالی ندارد بایدتجار خراج و زکوة خود را بنزل حاکم ببرند و تسلیم او نمایند و ما را راهنمایی نموده بنزل حاکم رسانیدند چون وارد براو شدیم دیدیم مردی است در زی صلحاء جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر پای خود انداخته و مشغول کتابت هست از آن تعجب نموده سلام کردیم جواب داد و اکرام نمود پرسید از کجا آمده اید صورت حال خود را تقریر نمودیم سؤال فرمود همه شما بشرف اسلام مشرفید گفتیم بعضی از رفقای ما موسوی و بعضی عیسوی و اقیاد اسلام را ننوده اند .

گفت اهل فمه جریه خود را تسلیم نموده بروند و مسلمانان بمانند تا تحقیق منمب ایشان را بنمایم، پس پدرم جریه خودش و جریه مرا و جریه سه نفر دیگر را که نصرانی بودیم تسلیم نمود و بهبود هم که نه نرفروند جریه خود را دادند بعد ب مسلمانان گفت که مذهب خود را بیان کنید مسلمانان اظهار عقیده خود را نمودند معلوم شد که اینها ب مذهب حقه نیستند، فرمود : انا اتم خوارج و فرمود هر که ایسان برسول خدا ص و بوصایت علی مرتضی ع و سایر اوصیاء تا صاحب الزمان مولای ما ندارد از زمره مسلمین نیست و داخل در خوارج است

مسلمانان که این سخن را شنیدند اموال خود را در معرض نهب و تلف دیدند و متحیر ماندند و از حاکم استدها نمودند که احوال ایشان را ب حضرت سلطانی نوشته و ایشان را بزاهره فرستد تا شاید ایشان را آنجا فرجی حاصل شود ، حاکم قبول فرمود سؤال ایشان را و حکم نمود که بزاهره

روند و این آیه را تلاوت فرمود (لیلک من هلك من بینة) بعد از بعضی از مردم آن شهر کشتی گرایه نمودیم با اتفاق مسلمین متوجه زاهره شدیم و دوازده شبانه روز میان دریا بودیم چون صبح سیزدهم طلوع شد نهادما تکبیر گفت و علامت شهر زاهره و منارها و دیوار آن پیدا شد از روی سرور روانه شدیم

چاشت گاهی بهتری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده و این شهر مشرف بود بدیا و میان شهر انهار کثیره و پاکیزه جاری بود و در اطراف آن باغات و باسین و مزارع و میوه‌های لطیف خوشگوار بود و در میان آن باغات گرگها و گوسفندها با هم الفت گرفته میچربند و اگر کسی حیوانی را بزراعت کسی سردادی کناره گرفته و یک برگ او را نخوردی و سباج و هوام در میان آن شهر جای گرفته ضرر آنها بکسی نرسیده و آن شهر مشتمل بود بر اسواق کثیره و امته غیرمتمناه مردم آن بقواعد و آداب بهترین خلایق روی زمین و در امانت و دیانت و راستی بی‌قرین و چون در بازار کسی مناهی خریدی یا ببع مترض وزن کردن آن نشدی و بشتری میگفت یا هذا زن لفسک در میان ایشان کلام لغو و بیبوهه نبودى و از نغیبت و سفاهت و کذب و نیبه احتراز مینودى و چون وقت نماز میشد و مؤذن اذان میگفت همه مردم از مرد و زن بنساز حاضر شدندى و بعد از وظائف طاعت و عبادت بنساز خود مراجعت نمودندى

از سلوک و طرز آن تعجب نمودیم بوورد مأمور شدیم بر رفتن خدمت سلطان پس ما را بردند بیایى آراسته و در میان آن باغ خاۀ از نی ساخته و بر دور آن انهار عظیمه جاری گشته و سلطان در آن مکان بر مسند داوری نشسته و جمعی در خدمت حاضر

در آن حالت مؤذن اذان گفت همانساعت ساحت آن بستان وسیع و عرصه وسیع از مردم آن شهر بر گردید سلطان امامت کرد و همه مردم باو اقتداء نمودند بعد از نماز سلطان روی کرد بچنان ما فرمود ایشانند که تازه رسیده‌اند ؟ عرض کردیم بلی یابن صاحب الامر ، چون شنیده بودیم که مردم آنشهر او را یابن صاحب‌الامر میگویند

حضرت سلطان بیا ترهیب نمود و فرمود در میان شما مسلمانان کدامند ؟ ما حقیقت هر یک را معروض داشتیم آنگاه بسلیم فرمود مسلمانان فرق متکثره‌اند و شما از کدام طایفه‌اید

مقری نام السی بروزبها گفت ما شافعی منهب هستیم الا حسان بن نیت که مالکی است سلطان فرمود ای شافعی تو قابل باجماع هستى و عنن به قیاس میکنى گفت بلی یابن صاحب‌الامر فرمود ای شافعی تو آیه مباهله را خوانده‌ای (قل تمالواندع ابائنا و ابناکم و نسانا و نساکم و انفسنا و انفسکم نم نینهل فنجعل لعنۀه علی الکاذبین) آیا مراد از این ابنا و نسا و انفس چه کسانیند مقری - اکت شد سلطان فرمود قسم میدهم ترا بخدا که در سلك اصحاب کسا کسی دیگر بود بغیر رسول خدا (ص) و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین سیدالشهداء ع مقری گفت لا ، یابن صاحب‌الامر

پس فرمود با شافعی قسم بر تو باد آیا خوانده‌ای آیه تطهیر را (انما یرید الله لیتنب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً) عرض کرد بلی - فرمود کسیکه حق سبحانه او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده آیا اهل خلالت میتوانند تقصی بکلمات او رسانند مقری عرض کرد لا ، یابن صاحب‌الامر پس مقری شافعی برخاست گفت حضوراً یابن صاحب‌الامر انسب نسبک ، نسب هالی خود را بیان کن

فرمود : انا طاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الذی انزل فیہ وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و الله مراد از امام مبین علی بن ایطالپ ع است که خلیفه بلافضل حضرت خاتم النبیین ص است و هیچکس را نرسد که بعد از خاتم النبیین ص مرتکب امر خلافت شود بفر امر المؤمنین ع

مقری نام چون استماع نمود این فرمایشات را ایبان آورد و گفت (الحدیث السننی منحنی بالاسلام و الایمان و قلنی من التقلید الی الیقین، پس آقا زاده امر فرمود آنها را بیسمانغانه برده و کمال اهراز و اکرام را از آنها مرعی دارند و مدت هشت روز بر مانده و احسان آن شاهزاده عالیبان میسمان بودیم و همه مردم شهردر آن ایام بدیدن ما آمدند و اظهار معبت و مهربانی و غریب نوازی نمودند ، بعد از هشت روز از آنحضرت خواهش نمودند که ما را ضیافت کنند آقا قبول فرمود و ما در آنجا یکسال توقف نمودیم و طول و عرض آنشهر دو ماه راه بود و سوار تند رفتار کتر از دو ماه قطع مسافت آن نینمود

سکنه آنشهر میگفتند از اینشهر گذشته مدینه است والله نام و والی آن قاسم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که اسمش صافی است و سلطان آنشهر ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که بهبه زینتهای دینه و دنیویه آراسته است و اسم آن ظلوم است و متولی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر است و منتهی میشود بشهر عناطیس نام و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت و طول و عرض آن چهار ماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار است مزین بکثرت انهار و حضرت اشجار و لطافت انهار

الفصل بوزیر گفت که طول و عرض این پنج شهر یکسال راه است و سکنه آن نامحدودند و تمام مؤمن و شیعه معتقد بدوستی الهه انبی عشر و متبری از اعداء آنها هستند و مجموع آنها بموضوع و خشوع و اقامه نماز و اداء ذکوة و امر بمرور و نهی از منکر مواظبت دارند و حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان بودند الخ

این حکایت را فقه الاسلام فوری از جماعتی نقل میفرماید

منجمله از کتاب صراط السقیم علی بن یونس عاملی که از کمال الدین انباری به نحو اختصار نقل فرموده - منجمله سید علی بن عبدالحمید لیلی صاحب تصانیف رافعه که از علمای ماه ثمانه است در کتاب السلطان الفرج عن اهل الایمان از حجة الاسلام رضی بحدادی از شیخ اجل حمزة بن حارث نقل کرده

منجمله سید بن طاووس در آخر کتاب جمال الاسبوع فرموده یافتیم روایت شریفی بسند متصل که از برای مهدی ع جماعتی از اولاد است که والیانت در شهرهایی که در اطراف دریاست و ایشان دارایند غایت بزرگی و صفات نیکان را

منجمله محقق اردبیلی در کتاب حدیقة الشیبه فرموده حکایت غریب و روایتی عجیب است که بگوشها کم خورده الخ

منجمله سید جزایری در (انوار نسانی) از مولی الفاضل رضا علی بن فتح الله الکاشانی نقل فرموده : بعد مرحوم فوری میفرماید و عجب است که از نظر علامه مجطبی این حکایت معرجه و او را در کتاب بحار ذکر فرموده

تظیر این قصه است قصه جزیره خضراء و بحر ایضی که بخط فاضل عالم فضل بن یحیی بن علی رساله مضمومی دیده شد که نسخه اش در خزانه حضرت امیرع است حاصل آن قصه آن است که فاضلان عالمان شیخ شمس الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین بهدائه بن حوام حلی در کربلائی محلی در نیه شبان سنه ششصد و نود و نه روایت کرده اند از شیخ صالح باورع شیخ زین الدین علی بن فاضل هازلدنالی مجاور نجف اشرف حاصلش این است :

علی بن فاضل هازلدنالی گفت چند سال در دمشق مشغول تحصیل بودم نزد شیخ عبدالرحیم حنفی علم اصول و حریت را و در نزد شیخ زین الدین علی مفرئی اندلسی مالکی میخواندم علم قرأت را و او متصب نبود، از نیک ذاتی که داشت هر وقت ذکر علمای شیعه را میکرد میگفت (علمای امامیه) چنین گفته اند بخلاف سایر مدرسین که تمبیر به (علمای رافضیه) میکردند من بجهت عدم تصب شیخ اندلسی تردد نزد غیر او را ترک کردم، پس شیخ اندلسی از شام هازم مصر شد، بر من گران شد مفارقت او و همچنین بر او

پس قصد کرد مرا همراه خود ببرد، لهذا مرا با جماعتی از شاگردهای خود همراه برد تا بصره رسیدیم و در مسجد اذهران از قاهره مصر ساکن شدیم، مدت نه ماه آنجا مشغول تحصیل علم بودیم نزد شیخ اندلسی ناگاه قافله از اندلس آمدند، کافلی از والد شیخ آمد (من مریض و آرزو دارم فرزندم را ببینم) چون نامه بشیخ رسید هازم جزیره اندلس گردید، پس من با جمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم باندلس چون باول قریه اندلس رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بطبیب آن قریه و ده دهم بلو داد که از من توجه کند و سفارش کرد و تشیکه خوب شد او را بفرست باندلس و خود روانه اندلس شد

روز سوم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کویچه های آن قریه گردش میکردم ناگاه قافله دیدم که از جنس کوههای غریبی کنار دریا آمدند و پیشم و روغن و سایر اتمه بلخود آورده بودند، کسی گفت اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیره رافضیه آمدند

چون نام رافضی را شنیدم از شوق رافضیان رفتم نزد ایشان، برسیدم از اینجا تا قریه رافضیان چند روز مسافت است؛ گفتند بیست و پنج روز است که دو منزلش آبادی ندارد و بعد آن دیگر قریه ها متصلند یکدیگر پس الاخی به دهم گرایه کردم بجهت طی آن دو منزل غیر معمور چون قریه های معموره رسیدم بیاده از قریه بقریه دیگر میرفتم تا رسیدم بجریه رافضی دیدم در آن جزیره شهریت که در چهار طرف آن دیوار است و برجهای محکم و بلند دارد پس از دروازه بزرگ آن که او را دروازه بربر میگفتند داخل شدم و در کوچهای آن مرور میکردم، از مسجد قریه سؤال کردم؛ مرا نشان دادند داخل مسجد شدم بکطرف هشتم

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت، صدای بلند گفت (حی علی خیر العمل) چون از اذان فارغ شد دعای

تجلیل فرج نمود

پس مرا گریه دستداد، مردم فوج فوج داخل مسجد میشدند و وضو بطریق شیعه میگرفتند صفوف جماعت بسته شد مرد خوشروئی جلو ایستاد و مردم اقتدا نمودند نماز کاملی با آداب بجای آوردند و من از پشت تصب سفر توانستم که نماز ظهر را بایشان جمل آوردم

چون از تحقیقات نماز فارغ شدند مرا دهنده که نماز نکرده بایشان، متوجه من شدند و از من سؤال

کردند از اهل کجائی و چه منصب داری؟ گفتم از اهل عراقم و مذهب اسلام است «اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ص» ، گفتمند این دو شهادت بتو فايده ندارد چرا آن شهادت ديگر را نيكومي که بی حساب داخل بهشت بشوی؟ گفتم او چه شهادت است؟ پیش نماز گفتم شهادت سوم آنستکه گواهی دهم که **امير المؤمنين ع** پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیای رسول خدا ص و خلفای آن جنابست

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد الهی را بجای آوردم و شادی بسیار از برای من حاصل شد و شب سفر از من زایل شد؛ خبر دادم که من بمنصب ایشانم، پس بههربانی بمن متوجه شدند ، درمیان مسجد برای من جامی معین کردند و در احترام من کوشیدند پیش نماز ایشان سه روز از من مفارقت نیکبرد پرسیدم ارزاق شما از کجا میآید؟ (زیرا که برای ایشان مزرعه ندیدم)

جواب دادند ارزاق این بلد از جانب جزیره خضراء و بحر ایضی که از جزیره های اولاد حضرت صاحب الامر است میآید در سالی دو مرتبه، اسما بیک مرتبه آمده و بیک مرتبه دیگر بعد از چهار ماه دیگر میآید، پس من چهل روز نزد ایشان مانده شب و روز دها میکردم که ایشان زودتر بیایند روز چهارم سینه ام تکه شد و رشم کنار دریا و بست مغرب که گفته بودند از آنجا آب کشتی طعام میآید نظر میکردم، پس از دور شبی دیدم میان دریا حرکت میکرد از بزرگ قریه سوال کردم آیا در دریا مرغ سفیدی هست گفت نه ، آیا چیزی دیدی گفتم بلی ، پس ایشان شاد شدند گفتمند کشتی است از بلاد فرزندان امام ع بعد از اندک زمانی کشتیا آمدند و همه آنها هفت کشتی بود، پس از کشتی بزرگ مرد خوشروی نورانی معتدل القامة بیرون شد، اسمش شیخ معبد بود رفت میان مسجد و وضوی کامل گرفته مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد توجه بن کرد سلام کرد ، من جواب دادم فرمود گمان میکنم اسم تو علی است ، گفتم راست گفتمی، گفت اسم پدر تو گویا فاضل باشد

گفتم بلی (یقین کردم که او در بین شام و مصر و اندلس با من بوده که اسم مرا و اسم پدرم را میداند) گفتم از کجا اسم من و اسم پدرم را دانستی گفت در شهر صاحب الامر بن خبر دادند بگفتند اسم تو و اسم پدر تو و من مأمورم که ترا به جزیره خضراء ببرم پس من شاد شدم که اسم درمیان ایشان مذکور است - و عادت او چنان بود که هر وقت میآمد سه روز زیاده میان آنها نسیانده اینترتبه بگفته ماند تا اجناسی که آورده بود تسلیم آنها نمود و خطوطی از آنها گرفت چنانچه عادت او بود

پس هازم سفر شد و مرا با خود برد شانزده روز میان دریا سیر میکردیم ، روز شانزدهم دیدیم آب دریا سفید است شیخ معبد صاحب کشتی گفت اینست بحر ایضی و در اینجاست جزیره خضراء، و این آب اطراف این جزیره را مانند سورد و حصار احاطه کرده و چون کشتی دشمنان و مخالفان داخل این آب شود غرق میشود هر چند در نهایت استحکام باشد این بیرکت مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از آن آب آشامیدم و او را مانند آب فرات یافتم، پس از بحر ایضی گذشتیم و جزیره خضراء رسیدیم ، از کشتی بیرون شدیم داخل جزیره گردیدیم ، در آنجزیره قلعه ها و دیوارها و برجهای واسه و نهرها و درختهای بسیاری مشتمل بر انواع میوه ها ، و بازارها و حمامهای متعدده دیدیم، اهل آن در نیکوترین زعموها بودند

پس دل من از شادی پرواز میکرد، شیخ معبد مرا بنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا بسجده جامع بزرگ برد ، در آن مسجد جماعت بسیار دیدیم ، در وسط ایشان شخصی را

دیدم با سکنه و وفاری که وصف آن را نتوان نمود مردم اورا سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و از او کسب علوم میکردند و فرورع را او از جانب حضرت صاحب الامر بایشان خبر میداد چون بحضور او رسیدم مرا نزدیک خود نشانید و احوال مرا سؤال فرمود و بمن نهانید که تمام احوالات مرا باو خبر دادند

معلوم شد که شیخ محمد صاحب کشتی بامر ایشان مرا بانجا آورده و برای من دو زاویه مسجد مطلی معین فرمود ، رضم بانجا و راحت کردم کیسکه موکل من بود نزد من آمد : گفت از جای خود حرکت میکنم که سید شمس الدین و اصحابش بدین تومیآیند برای آنکه با تو شام بخورند پس قدری نگذشت که سید و اصحابش آمدند و نشستند ، سفره طعام حاضر نمودند چون فارغ شدیم سید به منزل خود تشریف برد ، هیجده روز در آنجا ماندم و در اول جمعه که با او نیاز کردم دیدم سید نماز جمعه را بجای آورد بنیت وجوب عرض کردم نماز جمعه را بنیت وجوب جعل آوردی ؟ فرمود بلی برای آنکه همه شرطهای آن موجود است پس در خلوت از او سؤال کردم آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردی فرمود نه ولیکن من نایب خاص آنحضرتم عرض کردم : آیا امام را دیده اید فرمود نه لکن پدرم برای من نقل کرد که سخن امام را میشنید و شخص اورا ننیدید. جد من سخن امام را میشنید و شخص اورا هم میدید بعد سید فرمایشاتی کرد و دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد دیدم نهرهای جاری و بساطین کثیره مثلثل بانواع فواکه و میوههای نیکو و شیرین در بین آنکه سیر میکردیم درمیان باغات ناگاه مرد خوش روییکه دو برد سفید ازپشم در برداشت با مرود نمود و بر ما سلام کرد

مرا از هیبت او خوش آمد ، سید عرض کردم اینرد کیست فرمود در بالای این کوه بلندی که می بینی جای نیکویی هست و چشمه آبی در آن جاری است از زیر دوختیکه شاخههای بسیار دارد در پیش آندرخت قبه هست و اینرد با رفیقش خادم آن قبه است و من در هر بامداد روزجمعه بانمکن میروم و در آنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجا میآورم و رقه در آنجا میبام که در آن روزه نوشته است آنچه را که باو محتاجم ، هر چه در آن روزه است عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر سزاوار است که تو به آن قبه بروی و زیارت نمایی حضرت بقیه الله ع را پس به آننکن رضم دوخادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود اکرام نمود از من و از برای من نان و انگور آورد من از آن غذا خوردم و از آب آنچشمه آشامیدم ، وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای آوردم از آن دو خادم سؤال کردم : آیا شما امام را دیده اید گفتند: دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر دهیم باحسی پس از ایشان استعهای دعا نمودم دعا کردند و از نزد ایشان برگشتم ، از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم رضم درب خانه سید شمس الدین عالم بن گفتند : « سید بخانه شیخ محمد رفته که تو با او در کشتی آمدی » پس نزد شیخ محمد رضم و تفصیل خود را بالای آن کوه برای او نقل کردم احوال سید شمس الدین را از او سؤال نمودم گفت میان سید و امام ع پنج پدر فاصله است و اونایب خاص آن بزرگوار است پس از سید شمس الدین محمد عالم اجازه گرفتم که بعضی از مسائل را از او سؤال کنم اجازه داد مسائل را که زیاده از نود مسئله بود سؤال کردم پس در جمعه دوم که نیه ماه واقف شده بود چون از نماز فارغ شدیم رسید در مجلس نشست که افاده نماید ناگاه صدای فریادهای شدیدی بگوشم رسید که از سید سؤال نمودم فرمود: اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند و منتظر فرزند

پس من اذن گرفتم و بیرون شده دیدم ایشان جهات بسیاری هستند و همه تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا میکنند از برای حضرت قائم ع پس بسجده برگشتم نزد سید فرمود عسکر را دیدی گفت بلی فرمود عدد اینها سیمصد ناصر است ، سیزده ناصر دیگر باقیست عرض کردم ای سید کی خواهد فرج بشود فرمود علم او نزد خداوند است گمان است که خود امام هم این را نیداند از برای او آیات و علامات است

الحاصل علی بن فاضل از سید شمس الدین محمد عالم سؤالاتی کرد و جواب شنید

منجمله سؤال کرد آیامؤمن خالص را مسکن است که امام ع را ببیند در این زمان فرمود بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را مسکن است که امام را ببیند و نشناسد عرض کردم ای سید ، من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنجناب را ندیده ام فرمود دومرتبه آنحضرت را دیده اول وقتیکه اول مرتبه ات بود بسامرا ، مشرف میشدی رفیقان تو پیش رفتند و تو در عقب ماندی پس بهتری رسیدی که در آن آب نبود در آنوقت سواره دیدی که براسب شهباء سوار بود و دودست او نیزه بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود چون او را دیدی ترسیدی چون بنزدیک تو رسید فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را دارند در زیر درخت پس بغاطرم آمد که همین قسم بوده است عرض کردم ای سید من چنین بودم که فرمودی

مرتبه دیگر وقتیکه از دمشق میرفتی بطرف اندلس با شیخ اندلسی و از قافله باز ماندی لذا بسیار ترسیدی پس سواره برخوردی که بر اسبی سوار بود که یثانی و دست و پای آن اسب سفید بود در دست آنسوار نیزه بود بتو فرمود برو و مترس بسوی قریه که بجانب راست تست امشب نزد ایشان بخواه و ایشانرا خبر بده بذهب خود و تبه ممکن که ایشان با اهل قریه های چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلص و از دوستان علی بن ایطالب ع و ائمه معصومینند ای پسر فاضل آیا چنین بود عرض کردم بلی تا آنکه سؤال کردم ای سید من آیامام حج میکند فرمود ای پسر فاضل تمام دنیا بجهت مؤمنیک گامت بلی حج میکنند در هر سالی و زیارت میکنند پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس علی مشرفها السلام و بزمین ما بر میگردد پس سید شمس الدین فرمود ای علی بن فاضل زود بر گرد بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت منما علی بن فاضل گفت بردارم ایشان نوشته بود « لا اله الا الله محمد رسول الله ص علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله »

سید پنج درهم از آن درهم را بن عطا نمود بجهت برکت آنها را نگه داشته ام سید مرا با آن کشتی ها که آمده بودند برگردانید تا آنکه رسیدم به آن بلده از بربر که اول مرتبه به آنجا داخل شده بودم ، از آنجا متوجه طرابلس مغرب شدم از آنجا با حاج مغربی بسکه رفتم و بمرات برگشتم و میخواهم در مدت عمر خود در نجف اشرف بمانم شیخ علی فاضل مازندرانی گفت ندیدم در آنجا احدی از علمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفر را سید مرضی موسوی ، شیخ ابو جعفر طوسی محمد بن یحیی کلینی ، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلی محقق رحمة الله علیهم

فقه الاسلام لوری فرموده این قصه نیز از جمعی از علمای اعلام نقل شده **منجمله** علامه مجلسی در بحار اجمالا نقل فرموده **منجمله** میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء **منجمله** آخوند ملا کافم هزار جریمی تلخیص علامه بهبهانی در کتاب مناقب خود از خط شیخ اجل محمد بن مکی

شبهه اول نقل فرموده

منجمله عالم جلیل شیخ اسدالله کلطینی در اول مقایس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید « رئیس العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء السنوه باسه و عله فی قصة جزيرة الغضراء الخ »

بعضی شبهه کرده اند در این دو قهه که سیاحان مسیحی و غیر ایشان سالهاست که با استعداد تمام مشغول سیرو سیاحت و تشخیص طول و عرض برو بهرند و مکرر تا قطب شمالی رفته اند و از طرف شرق و غرب تمام دوره را طی کرده اند و تا بحال بر چنین جزایرو بلادی واقف نشده اند و بحسب عادت تشود که این بلاد عظیبه را ندیده باشند

جوابش اینست که خداوند قادر علی الاطلاق است آنچه میخواهد میتواند بکند ، در قرآن معیه میفرماید (وإذا قرأت القرآن جلتنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا) و از خزایع قطب را ولدی روایت شده حضرت رسول ص در مقابل حجر الاسود نماز میکرد و استقبال مینمود کعبه و بیت المقدس را و دیده نیشد تا از نماز فارغ شود

و نیز روایت شده روزی ابابکر نزد آنحضرت نشسته بود که ام جهمیل خواهر ابوسفیان آمد و میخواست به آن بزرگوار آزاری برساند ابو بکر عرض کرد از این مکان کناره کنیده حضرت فرمود او مرا نمی بیند پس آمد نزد آنحضرت ایستاد و بای بکر گفت آیا معده را ندیدی گفت نه پس برگشت

و در نجهم الثاقب است چون در شب غار اضطراب ای بکر زیاد شد از مواظ و نصایح و بشارت آنجناب قلبش آرام نشد حضرت پای مبارک را بر پشت غار زد دردی باز شد و دریا و سفینه ظاهر شد فرمود اگر کفار داخل غار شدند از این در بیرون رفته باین کشتی نشینم ابو بکر آسوده شد و شیخ صدوق و جمله از مفسران خاصه و عامه و مورخین قهه باغ ارم و قصر شداد را نقل کرده اند و اینکه از انظار خلق مضمی بوده و خواهد بود جزیکتر در عهد معویه کسی او را ندیده بآنکه در صحرای بین و اقصت استهی

پس بودن چنین بلادی و محبوب بودنش از انظار خلائق با قدرت خدایتعالی بعدی ندارد

صد اسکندر ذوالقرنین و اصحاب کهف فعلا در زمین موجود است بصریح قرآن مجید و کسی آنها را ندیده

و در سماء و عالم بحار از کتاب قسه اقالیم ارض و بلدان آن که تألیف یکی از علمای اهل سنت است نقل فرموده که او گفته بلده مهدی شهری است نیکو و محکم و بنا کرده او را مهدی طاطمی و او قلمه دارد و از برای او درهائی است از آهن که هر دردی زیاده است از صد قطار و چون او را بنامود گفت « الان این شدم بر فاطمین »

و در نجهم الثاقب است اخبار بسیاری که متواتر معنوی است نقل شده که در طرف مشرق و مغرب دوشهر عظیم است که یکی را جابلصا گویند و دیگری راجابلصا ، و اینکه اهل آن شهرها از انصار قائم اند بیوسته از خداوند مشلت میکنند که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد و اینکه امه ع در اوقات مینه نزد ایشان میرفتند و معالم دین بآنها میآموختند و علوم و حکمت حقه الهیه بایشان تعلیم میکردند تا آنکه میفرماید عمر ایشان هزار سالست و در ایشانند پیران و جوانان و چون جوانی از ایشان پیری را ببیند مثل بنده نزد او بنشیند و بر نیغیزد مگر باذن او

واژ جمله کلماتی که حضرت سید الشهداء ع روز عاشورا، در میان میدان فرمود این بود (واش مابین جابلسا و جابلقا پس یغیبری نیست غیر از من) و در قاموسی است که جابلس شهریت در مغرب و جابلق شهریت در مشرق

فصل پنجم

در ذکر ای از سفراء و نواب خاصه و اصحاب آن بزرگوار
که در رکاب مقدس حاضر میشوند

ولابد است در این فصل از ذکر اموری :

امراول مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در مقام ذکر دعای عمل امداد و از قرائتش اینست (اللهم صل علی الاوتاد و الابدال و السیاح و الابداد و المخلصین و الزهاد) میفرماید اوتاد بر گزیده شده از ابدال است و گفته شده که زمین خالی نیست از یقطب و چهار نفر اوتاد و چهل نفر ابدال و هفتاد نفر نجباء و سیصد و شصت نفر صالح پس قطب او مهدی (س) است و اوتاد از چهار نفر کمتر نشود، چون دنیا مثل خیه است و مهدی مثل عود است و چهار نفر اوتاد طناب های آن عودند و ظاهر آنستکه خضر و الیاس از اوتادند که آنها ملاحظه دایره قطب راصف اوتاد آنستکه آنها طرفه العینی از پروردگار خود غفلت نمیکنند و از دنیا جمع نمیکنند مگر باندازه کفاف و شرط نیست در آنها عصمت از سهو و نسیان و فعل قبیح بخلاف قطب که این صفت عصمت در او شرط است، مرتبه ابدال بست تراست از مرتبه اوتاد چون گاهی عارض میشود آنها را غفلت پس تدارک میکنند بتذکر و گاهی مرتکب معصیت میشوند پس تدارک میکنند او را باستغفار و پشیمانی چنانچه در قرآن مجید فرموده (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم بمبصرین) و گفته شده که اگر یکنفر از اوتاد اربعه کم شود یکنفر از ابدال بجای او میشیند و اگر یکنفر از ابدال کم شود یکنفر از نجباء بجای او میشیند و اگر یکنفر از نجباء کم شود یکنفر از صالحین جای او می نشیند و اگر یکنفر از صالحین کم شود یکنفر از سایر مردم جای او می نشیند انتهی

در کتاب ریوض الریاحین از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده ابدال در شامند و نجباء در مصرند و نجباء در خراساند و اوتاد در سایر اماکن روی زمین و حضرت مهدی سید و آقای آنهاست

امردوم سفراء و نواب خاصه حضرت حجة الله ع

مروفتشان چهار نفر بودند جناب عثمان بن سعید الاسدی و جناب محمد بن عثمان بن سعید و جناب حسین بن روح النوبختی و جناب علی بن محمد السیمری و اجمالی از حالات ایشان و موضع دفنشان در فصل هشتم از باب نهم ذکر شد

و در سابق گفته شد از حین ولادت با سعادت حضرت حجة الله ع که علی الامح سه دوست و پنجاه و پنج بوده تا زمان رحلت جناب علی بن معبد السیمری که سه سیصد و بیست و نه بوده علی الامح که سه تاتر نجوم باشد مدت غیبت صغری بوده که در این مدت هفتاد و چهار سال خواص از شیعیان

و مؤمنین شرفیاب خدمتش میشوند ، بعد از رحلت جناب علی بن محمد السیری تا ظهور موفور السرور غیبت کبری بوده هر کس که در زمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه بشود کذاب و مفتری است ، در غیبت کبری امور دنیائی راجع است بعلما و مجتهدین که ایشان نواب عامه آن بزرگوارند چنانچه حضرت حجة ع در توفیق شریف در ضمن اجوبه مسائل اسحق بن یعقوب که از اجله شیعیان بود فرموده (واما العوادث الواقعة فارجموا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حتی علیکم وانا حجة الله علیهم) و از حضرت امام حسن عسکری ع روایت شده (و امامن کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلوه)

و از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده فرمود (انظروا الی من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حللنا و حرماننا و عرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی قد جملت علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد و الراد علینا راد علی الله و هو فی حد الشک باغه) امر سوم در ذکر بعضی که بکذب و دروغ ادعای نیابت خاصه و بایت از برای حضرت حجة الله ع را نمودند

منجمله حسین بن منصور حلاج الصوفی التزهده جدش مجوسی بوده صاحب روضات میگوید (یا لیته کان علی دین جده) اصلش از اهل بیضای شیراز بوده و مدتی در اهواز نزد سهل بن عباده الستری تلمذ نمود و مدتی در بغداد نزد جنید بغدادی بود

و از حلاج نقل شده که گفت « لیس فی جینی الا الله »

و از آن بالاتر نقل شده که گفت « سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی »

باین هم قناعت نکرد بلکه نقل شده که صراحتاً گفت « انا الحق »

شیخ محمود شبستری در گلشن راز در مقام اعتدال بر آمده میگوید

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

لذا اکثر علمای عصرش او را تکفیر نمودند آخر الامر او را بردند کنار جسر بغداد و هزار تازیانه زدند پس دست او را بریدند بعد از آن باهای او را بعد سر او را جدا کردند و او را بدار آویختند و بدنش را سوختند در روضات است که او در روز سه شنبه بیست و سوم ذی قعدة الحرام سه سینه مقتول شد

منجمله محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر ، او در سه سینه و بیست و سه مدعی نیابت خاصه و بایت از برای حضرت حجة ع شد توفیق رفیع بر قدح او صریحاً از نامه مقدسه بدست جناب حسین بن روح صادر شد از ایشان در خصوص لن بر او و تبری از او از کیسه بسخن او راضی بشود مکتوبی نوشتند امراء مشهور شد و خیانت باطنش ظاهر شد و شیعیان از او کناره کردند آخر الامر بامر الراضی باغه خلیفه عباسی او را بقتل رسانیدند

منجمله علی محمد بن میرزا رضا البزاز الشیرازی در سه هزار و دویست و شصت مدعی نیابت و بایت از برای حضرت حجة ع شد و او سه روزه در کربلائی مملی بدس آقا سید کاظم رشتی که از مضمومین تلامذه شیخ احمد احوالی بود حاضر میشد بعد از فوت سید کاظم مردم را در پنهانی بارادت خویش دعوت مینمود میگفت « من باب الله هتتم - فادخلوا البیوت من ابوابها » خورده خورده در کربلائی مملی مریشی پیدا کرد : برید های خاصش میگفت :

«من آن مهدی صاحب الامر هستم» ، سال بعد در مکه مظهر دعوت خود را اظهار نمود میگفت «علی و محمد دو کس بودند اینک آن هر دو منم لذا نام من علی و محمد است ، بدبختیهای زیادی در دین خدا گذارد ، بعد آمد بجان شیراز حسین خان آجودان الملقب به

نظام الدوله حاکم شیراز بود روزی نظام الدوله در شیراز مجلسی منعقد نمود و علماء را حاضر نمود ، میرزا علی محمد باب هم باجمعی از مریدهایش حاضر شدند از آنها بود سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب به کشف چون مشغول صحبت شدند علی محمد بیون بیم و ترس گفت (چگونه متابعت مرا فرض شمارید ، و حال آنکه قرآن من فصیحتر از قرآن شما و دین من ناسخ دین پیشین شماست)
نظام الدوله گفت خوبست شرایع خود را روی صفحه بنویس

پس باب قلمی بدست گرفت و چند سطر نوشت :

چون علماء نوشته او را دیدند که از قانون حریت خارج است و غلطهای او را يك باو گفتند : نظام الدوله بوی گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی که تلفیق کنی چگونه ادعا میکنی که من افضل از حضرت خاتم النبیین ص هستم امر کرد پاهای باب را بستند و چوب زیادی باو زدند و او را از مجلس بیرون کشیدند و در زندان حبس کردند ، خیر باصفهان رسید باستانهای منوچهر اربع آغاسی معتد الدوله حاکم اصفهان او را از شیراز طلبیدند باصفهان ، نظام الدوله باب را فرستاد باصفهان و سید یحیی را فرستاد بتبریز

معتد الدوله در اصفهان مجلسی ترتیب داد : علماء را حاضر کرد مثل آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی و میرزا محمد حسن پسر مرحوم ملا علی نوری و میرزا سید محمد امام جمعه علماء سؤالاتی از او کردند و از جواب آنها عاجز شد

در سنه هزار و دویست و شصت و دو بعد از فوت منوچهر معتد الدوله باب را حسب الامر بمحمدشاه غازی بتبریز فرستادند او را در قلعه محبوس نمودند حاجی میرزا آغاسی از طهران بولیمه (ناصر الدین شاه) عرض کرد خورده خورده فتنه باب بزرگ خواهد شد خوبست انجمنی فراهم شود و تکلیف را نسبت با معلوم کنید ، ولیعهد امر فرمود او را از حبس بیرون بردند بنزل کاظم خان فراشبازی حاجی ملا محمود (نظام العلماء) و ملا محمد مقانی و جمعی دیگر از علماء را با میرزا علی محمد در مجلسی حاضر نمودند نظام العلماء از باب سؤالاتی کرد از جواب عاجز شد آخر الامر نظام العلماء گفت این مرد از همه علوم بیگانه است

باب برآشت گفت من آنکسی هستم که هزار سالت انتظار او را میبرید (!) نظام العلماء گفت تو صاحب الامری ؟ گفت هانم ، نظام الملک فرمود تکلم تو چیست ، پدر و مادرت کیستند مسقط الراس تو کجاست گفت نام من علی محمد است نام پدرم میرزا رضای بزاز است نام مادرم خدیجه است مسقط الراس شیراز است

نظام العلماء گفت اما صاحب الزمان هنام است باجدش خاتم النبیین ص اسم شریف پدر بزرگوارش امام حسن عسکری ع است اسم شریف والده ماجده اش نرجس خواتون است مسقط الراس شریفش سامره است عبر مبارکش زیاده بر هزار سال است تقریباً

جناب آخوند ملا محمد مقانی فرمود او در کتاب خود گفته (اول من آمن بی نور محمد علی) معلوم میشود خود را از ایشان بهتر میدانم باب مضطرب شد و سکوت نمود

بعد گفت «الصدقة التي رفع السوات والارض» (بفتح تاء سوات)

ناصر الدين شاه با آنکه از سنش در آنوقت شانزده سال بیش نگذشته بود گفت :

وما بنا والى قد جمعا يكسر فى الجروفى النصب مما

فرمود این شعر را تر کبیر کی، باب هاجز مانند چند سخن زشت بیاب فرمود امر کرد اورا در میان محبس بردند

در سنه هزار و دوست و شصت و چهار زرین تاج الملقب به قره العین بنت جناب

آخوند ملا صالح برغانی قزوینی که در علوم حریت و تفسیر و اشعار ملیحه مبرز عصر خود

بود و حافظه و خط نیکی داشت شیفته کلمات باب شد طریقت او را پیشه خود گرفت حجاب را از

بین برد و عقد بکزن را به نه مرد تجویز نمود

اصحاب باب پروانه وار دور آئین را گرفتند گامی او را (بدرالدجی) نامیدند و گامی

(شمس الضحی)

بی حجاب بالای تختی میرفت و اصحاب خود را موعظه میکرد، آنگاه میگفت، (هر که مرا

مس کند بدنش با آتش جهنم حرام میشود)

مردم میریختند سینه و پستانش را می بوسیدند

سه علماء و مجتهدین را واجب القتل میدانست حکم بقتل هم خود جناب آقای حاجی ملا

محمد تقی برغانی صاحب مجالس المتقین و غیر او نمود

اصحاب قره العین هنگام نماز صبح در مسجد زمانیکه آن مرحوم مشغول نماز بود بر او تاختند

و اورا شهید نمودند و ملقب شد بشهید ثالث

هنگامیکه میرزا علی معده از بوشهر بشیراز رفت ملا حسین بشروی که بهره از علم نحو و

صرف و اصول وقفه داشت رفت بشیراز و آئین باب را اختیار نموده و دست بیعت بوی داد باب او

را روانه کرد که اهالی خراسان را دعوت بیاب کند

ملا حسین آمد باصفهان جمعی را بگیش باب دعوت نمود و از اصفهان آمد بطهران کافلی

نوشت بمعهده شاه و میرزا آقاسی وزیر آنها را نیز بگیش باب دعوت نمود

کارداران دولت اورا تهدید نمودند از ترس لب فرو بست

کاغذی نوشت بیار فروش حاجی معده علی بارفروشی و کافلی نوشت بقزوین بقره العین که

هر دو مرید باب بودند و آندو را دعوت نمود بخراسان که آنجا دعوت خود را آشکار کند

چون ملا حسین بشروی وارد خراسان شد در بالا خیابان منزل گرفت و مشغول اغواء و

اضلال خلق شد

حزبه میرزا حاکم خراسان ملتفت شد ملا حسین را معیوس نمود و مریدهای او را متفرق گردانید

ملا حسین میان محبس بود تا فتنه سالار و رجب بهادر واقع شد از میان زندان بیرون شد رفت بطهران

با حاجی محمد علی بارفروشی بسمنان که رسیدند قره العین را ملاقات نمودند در منزل بدشت بکفر سفی

سنان وارد و او در بین راه بود که برود بشهه و همست با ملاحسین بشود

قره العین بی برده رفت بالای منبر و مردم قریه را دعوت نمود بیاب جمعی فریفته آنان شدند

اهل قریه بلوی نمودند و آنها را بیرون کردند و اموالشان را غارت نمودند ملا حسین و حاجی

محمد علی بجانب بارفروش رفتند و قره العین بجانب مازندران ملاحسین و حاجی معده علی در بارفروش

مردم را دعوت نمودند بیاب

مرحوم سید العلماء کاغذی کار گذاران دولت نوشت که از فتنه اینها جلو گیری کند
لذا در سبزه میدان بافروش جنگ بسیار بزرگی واقع شد آخر الامر داعیان باب کوتاه آمده
از بار فروش روانه شدند بزار شیخ طبرسی

ملاحسین حاجی محمد علی بافروشی را ملقب بحضرت اعلی نمود و هر یک از اصحاب خویش
را بنامی میخواند یکی را میگفت **قومظهر امام ثامن هجرتی** و امام رضا نام داری و هر یک را
بلقب یغیبری یا امامی ملقب میکرد و میگفت هر یک از ما که کتت شوند بعد از چهل روز باز
زنده خواهند شد
آنجا بین مسلمین بایه جنگ نمایانی شد و در آن جنگ گلوله بدهان حاجی محمد علی خورد
و بجهنم واصل شد

ملاحسین هم زخمی گلوله برداشته بدو کلاسفل رفت و آنها را در همان مزار شیخ طبرسی
زیر خاک نمودند و بقیه اتباعشان را که زنده مانده بودند میان میدان بار فروش در حضور علماء و
ایمان و اشراف سر بریدند بجملاً محمد علی زنجانی که از اتباع باب بود باجمعی از بایه فتنه
بسیار بزرگی در زنجان احداث نمودند

آخر الامر ملامحمد علی و جمعی از اتباعش بدست میر اصلائغان بجهنم واصل شدند و بعد از
قتل اینها امیرنظام حاضر شد خدمت ناصرالدین شاه و گفت ماده فساد وقتی قطع میشود که علاج میرزا
علی محمد بشود این بود که سلطان حکم کرد بعهزه میرزای حشمةالدوله حاکم تبریز که میرزا
علی محمد را بقتل برساند

حشمةالدوله حکم کرد که باب را باسید حسین یزدی و ملا محمد علی ریب آقا سید علی زنوزی
که هر دو از اتباع باب بودند هر سه را از مجلس بیرون آوردند و در دار الحکومه حاضر نمودند
و در مجلس جمعی از بزرگان و علماء هم حاضر شدند و از باب بعضی از سؤالات نمودند که از
جواب آنها عاجز شد

بعد حشمةالدوله امر کرد که باب را بادیو نغراز اتباعش علناً قتل برسانند که اگر خواه کتت
شوند بسا باشد که مریدها بگویند که او غائب شده

اولاً آنها را میان بازار گردانیدند بعد بردند میان میدان تبریز روز دو شنبه بیست و هفتم (۱)
شعبان المعظم سنه هزار و دویست و شصت و پنج و باب را با ملا محمد علی بدار کشیدند سر بازان فوج
بهادران آنها را هدف گلوله کردند

اول گلوله بلا محمد علی رسید رو بیاب کرد که آیا از من راضی شدی

فوج از تهاجم بایه میترسیدند که تفک جلی محمد بزنند ناگاه تیری بر پستان خورد پاره
شد علممحمد افتاد روی زمین خود را بحیره یکن از سر بازان انداخت پس فوراً علی سلطان در
کمال قوت قلب بآن حیره داخل شد و او را اخذ نموده بدار آویخته و بدنش را هدف گلوله کردند
و جسدش را چند روز در میان شهر گردانیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و خورد جانوران
ساختند بعد که سید یحیی پسر سید جعفر کشف کرد یزد بود خبر قتل میرزا علی محمد را شنید از
یزد حرکت کرد بملک فآرس آمد او را هم در تبریز بیاب ملحق نمودند

بعد از کتت شدن بآبدر تبریز شروع شد بدوره بهائیت میرزا حسینعلی بهاءالله صاحب کتاب
ایمان بدر عباسی افندی الملقب به عبدالبهاء صاحب کتاب مفاوضات

میرزا حسینی مشوق قرة العین بود و قرة العین این شعر از غزل خود را که استقبال از جامی کرده در مقام مباحثه با میرزا حسینی بهاء گفته و اشاره بر رحمت حسین کرده
من و مهربان مه خو برو ، که چه زد صلابی بلا برو یشاط قهقهه شد فرو ، که انا الشهید بکربلا
خلاصه بعد که باب کشته شد میرزا حسینی و سایر اتباع باب را گرفته بعضی را کشتند و
بعضی را حبس نمودند میرزا حسینی را اخراج نمودند بجانب بندهاد در آنجا کتاب ابقان را بخواهش
خالوی میرزا علی محمد نوشت

بدانکه شیخ احمد احسانی ابن شیخ زین الدین صاحب شرح الزیارة و غیر آن از تصنیفات
عبدیده استاد سید کاظم رشتی پسر سید قاسم وحشی و محمد کریبخان کرمانی در اول امر داخل در
دائرة اهل ورع و سداد و از کسانی بود که با واجازه اجتهاد داده بودند جمعی از علماء مثل سید جعفر العلوم
و صاحب ریاض و شیخ جعفر صاحب کاشف النطاء

نقل شده و تئیکه ملا علی نوری از اصفهان کاغذی باو نوشت در سر کاغذ مینوشت «بای
انت و امی» و تئیکه مؤلفاتش منتشر شد و بدست علماء رسید مشغول طمن باو شدند و جمعی از اعظام
علماء او را تکفیر کردند مثل شیخ محمد تقی شهید ثالث و حاجی ملا جعفر استرآبادی و ملا آقای
در بندی و سید ابراهیم صاحب ضوابط و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن صاحب
چواهر و چون شیخ احمد فهمید که علماء او را تکفیر کردند و مردم از او عدول کردند هجرت
نمود بدین طبعه و در بین راه سه منزلی مدینه طبعه از دنیا رفت در اوایل سنه هزار و دوست و
چهل و سه در سن قریب به نود

آقا سید کاظم رشتی شاگرد مثل پیراهن بدن شیخ احمد بود و مؤلفاتی دارد مثل حجة البالیفه
و غیر آن که مفهوم نیشود و گویا بلسان هندی گفته
حاجی محمد کریم خان بعد از سید کاظم رئیس حضرات شیخه شد و اوقائل است بارکان ارببه
اول در توحید دوم در نبوت سوم در امامت و خود را رکن رابع میدانست
از شیخ انصاری رحمة الله علیه سؤال کردند معنی رکن رابع چه چیز است که کریبخان خود
را رکن رابع میدانست
فرمود ، محقق در شرایع فرموده «الرکن الرابع فی النجاسات»

وفات کریبخان در سنه هزار و دوست و هشتاد و هشت بود و قبر سید کاظم و کریبخان در کربلا
معلی است و میرزا علی محمد باب شاگرد سید کاظم رشتی بود

امر چهارم - در ذکر امری از اصحاب حضرت بقیة الله فی الارضین

بقتضای بعضی از اخبار متبره رؤسای آنها سید و سیزده نفرند از قبایل مختلفه و بلدان متعدده
از فتوحات مکی نقل شده که فرموده «ووزداهن الاعاجم ما فهم عربی و لکن لا یتکلمون
الا بالریة لهم حافظ من چشم ماهی الله قطوهواخص الوزراء و افضل الامناء»
فاضل کامل شیخ فضل الله بن شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی در کتاب مصابیح الاحزان فی اشراط
قیام صاحب الزمان ع از کتاب حجة سید هاشم بحرانی نقل فرموده و روایتش مفصل است و در آن
روایت اسم تمام سیصد و سیزده نفر و قبیله و بلد ایشان ذکر شده

منجمله بیست و چهار نفر از طالبانند

این اتم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین ع روایت کرده فرموده و یسبحن للطائفتان

فان شه عز وجل بها كنوز ليست من ذهب ولا فضة ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدي في آخر الزمان
 ظاهراً مراد طالقان مازندران است نه طالقانیکه در طرف افغانستان میباشد
 هیجده نفر از اهل قم اند چهارده نفر از اهل کوه اند دوازده نفر از اهل هراتند
 دوازده نفر از اهل مروند دوازده نفر از اهل جرجانند نه نفر از اهل ییروند
 هشت نفر از اهل مدائنند هشت نفر از اهل یثابورند هفت نفر از اهل ری هستند
 هفت نفر از اهل طبرستان شش نفر از اهل یمن پنج نفر از اهل طوس پنج نفر از اهل تفریس
 چهار نفر از اهل همدان چهار نفر از اهل دیلم چهار نفر از اهل سنجان چهار نفر از اهل
 قسطنطیه سه نفر از اهل دمشق سه نفر از اهل بصره سه نفر از اهل سجستان سه نفر از اهل
 رقه سه نفر از اهل خابور دو نفر از اهل مدینه طیبه دو نفر از اهل قومی که سبزواری باشند
 و بقیه از سایر بلدان وقت باشند

فصل ششم

در ذکر بعضی از علامت ظهور حضرت حجة الله ع که در این تاریخ واقع شده است
 منجمله - در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رسول ص روایت کرده که آن بزرگوار در
 حجة الوداع علامت اشراط الساعة را بیان فرموده که غالب آنها واقع شده در آن روایت فرموده
 (ضمندما یکون اقوام يتعلمون القرآن لئیرا الله ويتخذونه مزامیر الخ)
 (مزمرا بمعنی نای و دف و هر آلت سرور است)
 و این زمان قرآن را در جعبه آواز حبسی کرده اند و با ساز و تفرنی تلاوت میشود؛
 منجمله در وسائل از شیخ صدوق از اصبع بن نباته از حضرت امیرع روایت کرده فرمود
 (یظهر فی آخر الزمان و هو شر الازمنة نسوة مکاشفات عاریات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن
 داخلات مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات المحرمات فی جهنم خالدات >
 یعنی: ظاهر میشود در آخر الزمان و او بدترین زمانهاست زنها تیکه مکشوفند و تعدی کننده و
 ظلم کننده اند، مینمایانند زینت خود را بردان و از دین خارجند و در فتنها داخلند مائلند بشهوات
 سرعت مینمایند در لذات دنیوی محرمات الهی را حلال میدانند و مغلد میباشدند در جهنم
 و شاید مراد از کاشفات همین لباسهای نازکی است که میبوشند و ساتر بدنشان نیست
 این علامت هم فعلاً موجود است

منجمله در ثواب الاعمال از حضرت بیغبر ص روایت کرده فرمود: سیانی زمان علی امتی
 لایبقی من القرآن الا رسه و لامن الاسلام الا اسه بسمن به وهم ابدال الناس منه مساجدم عامره و هی
 خراب من الهدی قهآء ذلك الزمان شرقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و بهم تعود
 اینهم از علامت واقعه است

منجمله در جلد سما، و العالم از تاریخ قم باسائید خود از حضرت صادق روایت کرده
 فرمود «ستخلوا کوفة من المؤمنین و یأزرعنها العلم کما تأزر العبة فی جعرها ثم یظهر العلم بیلده
 ینال لهم قم و تصیر مدناً للعلم و الفضل حتی لایبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی التضدرات فی»

البحال وذلك عند قرب ظهور قائمنا فيجعل الله قم واهله قائمين مقام العصية ولولا ذلك لساخت الارض باملها ولم يبق في الارض حجة فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في الشرق والغرب فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض لم يبلغ اليه الدين و العلم ثم يظهر القائم ع و يسير سبباً لثقة الله و سخطه على العباد لان الله لا ينتم من العباد الا بعد انكارهم حجتاً

يعني؛ زود است که خالی بماند کوفه از مؤمنین و جمع شود از کوفه علم چنانچه جمع شود مار در سوراخ خود بعد ظاهر شود علم در شهری که گفته میشود قم و میگردد قم مبدن علم و فضل تا آنکه باقی نماند بی سواد و مستخف در دین حتی هروسان دو حمله و این نزد ظاهر شدن حضرت قائم ع است پس قرار میدهد خداوند قم را و اهل آنرا قائم مقام حجة و اگر نه این باشد هر آینه فرو برد زمین اهلش را و باقی نماند در زمین حجتی پس افزه میشود از قم علم بسایر بلادی که در مشرق و مغرب است پس تمام میشود حجت خدا بر خلق تا آنکه باقی نماند احدی که نرسد باو احکام دین و بعد ظاهر میشود حضرت قائم و میگردد همین عالم شدن صوم مردم سبب از برای غضب الهی و سخط او بر بندگانش چون خداوند انتقام نیکشده از بندگان مکرر بعد از انکار نمودن بنده حجت او را

این علامت هم خورده خورده ظاهر میشود

منجمله در بحار از غیبت شیخ طوسی از عمره بنت فقیل روایت کرده (قال سمعت الحسن بن علی ع يقول لا يكون هذا الامر الذي تنظرون حتى ييره بضكم من بض ويلمن بضكم بضاً وينفل بضكم في وجه بعض وحتى يشهد بضكم بالكفر على بعض قلت مافي ذلك من خير قال ع الغير كله في ذلك عند ذلك يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله)

يعني؛ شنیدم از حضرت امام حسن ع که فرمود: نمی باشد این امری که شما انتظار او را دارید تا آنکه بیزاری بجویید بعضی از شما از بعضی و لمن کند بعضی از شما بعضی را و آبدهن اندازد بعضی از شما بصورت بعضی و تا آنکه شهادت بدهد بعضی از شما بکفر بعضی راوی عرض کرد: نیست در آن خیر . فرمود کل خیر در همین است زیرا که در آنوقت حضرت قائم ع ظهور خواهد فرمود پس تمام اینها را از بین بر میدارد

این علامت هم وقوعش معلوم است

منجمله در اوائل جلد سیزدهم بحار در باب (ماورد من اخبار الله و اخبار النبي ص بالتمام) از کشف الغممة از ابی نصره روایت کرده: گفت ما نزد جابر بن عبد الله بودیم ، قال يوشك اهل العراق لا يجيئ اليهم قفيز ولا درهم، قلنا من اين ذاك ؟ قال من العجم ينسون ذاك ! ثم قال يوشك اهل الشام ان لا يجيئ اليهم دينار ولا مد، قلنا من اين ذاك قال من قبل الروم ثم سكت هنيهة ، ثم قال (ع) قال رسول الله ص يكون في آخر امتي خليفة يعني المال حثاً لا بعده عدا

يعني؛ جابر بن عبدالله فرمود نزدیک است که باهل عراق داده نشود قفيز و دینار و نه درهمی گفتیم از کجا خواهد بود این منع فرمود از جانب عجم که منع کنند فرستادن پول را و فرمود نزدیک است که باهل شام داده نشود دیناری و نه مدی

گفتیم از کجا خواهد بود این فرمود از قبل روم بعد قدری سکوت کرد فرمود حضرت پیشبر ص فرمود (میباشد در آخر امت من خلیفه و جانشینی که مشت میکند مال را بکنوع مشت کردنی و نیشمارد او را بکنوع شمردنی

این چند وقت است گانه واقعه شده

منجمله در بخار از غیبت نعمانی از کتب الاحیاء روایت کرده: (ان القائم من ولد علی ع له غیبة کتبیة یوسف ورجة کرچه عیسی بن مریم تم بظهر بدمغیبة مع طلوع النجم الاخر و خراب الزوراء وهی الری الخ)

ری فعلا مخروبه است در نزدیک طهران واقعت

چنانچه از علامه مجلسی از مفضل بن عمر روایت شده فرمود یا مفضل (اتدی اینما وقت الزوراء قلت الله و حجتہ اعلم ، قال اعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود ابنتی فی ذیلہ بلدة تسمى بالطهران وهی دار الزوراء التي تكون قصورها كقصور الجنة و نسوانها كعورت العین واعلم یا مفضل، انهن یتلبسن بلباس الکفار ویتزین بزى الجبارة ویرکبن السروج ولا یتسکنن لازواجهن ولا تفتی مساکن الازواج لهن فیلین الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال فانک ان ترد حفظ دینک فلا تسکن فی هذه البلدة ولا تتخذها مسکناً لانها محل الفتنة و فرمنا الی قلة الجبال ومن الحجر الی الحجر کالتلب باشباه

مغنی نعماناد احوالات حضرت حجة ع و تکالیف شیعیان را در زمان غیبت آن سرور و ذکر کسانیکه در غیبت صغری و کبری شرفیاب حضور انورش شدند انشاء الله در مجلد مستقلی خواهم نوشت علمای اعلام در این مقام تصنیفات زیادی فرموده اند و بهترین کتب فارسی در این خصوص که بطبع رسیده کتاب (نجم الثاقب) و کتاب (دار السلام) شیخ محمود عراقیت

خاتمه

چون این خاتمه حالات خاتمه الاوصیاء ع است مناسب دیدم که از حالات خاتمه

وعاقبت امور خودمان شرحی گفته شود

« فرجوا من الله ان یجعل خاتمة امورنا خیراً »

لا بد است در این مقام از ذکر سه امر:

امر اول - در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیده

کسا فی القرآن البجید حکایة عن الشیطان العنید (فبئسک لاغویهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) ظاهر آیه شریفه یعنی قسم بجزت تو هر آینه من بندگانت را گمراه میکنم مگر بندگانی را که در عبودیت و عبادت تو مخلص باشند

بدانکه شیطان معرفت داشت بجزت و کبریائی خداوند معذک قسم یاد نمود باغوا نمودن خلق

مگر بندگان مخلص الهی را که از اغوا نمودن آنها عاجز است

ملاحظه فرمائید شیطانی که قسم خورد نزد آدم و حوا که از برای آنها ناصحت چنانچه در قرآن مجید است (وقاسمها انی لکما لن الناصحین) معذک کاری کرد که آنها را از بهشت خارج نمود و با ما که قسم یاد نموده اغوا نماید خیلی مشکل است که بتوانیم از شرش ایمن شویم بلی هنیئاً للمخلصین که شیطان بر آنها تسلطی ندارد

در مواعظ المعتین روایت کرده در بی اسرائیل عابدی مرور نمود بدرختی که مردم او را عبادت میکردند رفت بمنزل خود و تیری برداشت و بالاغ خود سوار شد و رفت بجانب آندرخت که او را قطع نماید، در بین راه شیطان بصورت انسان او را ملاقات کرد گفت کجا میروی گفت درختی

است که مردم او را عبادت میکنند میخواهم او را قطع کنم شیطان گفت ترا چه کار است باه آندرخت بگذار او را بحال خودش عابد قبول نکرد با شیطان دست بگریبان شد و او را زد بزمین ، شیطان گفت درخت را قطع مکن من هرروزی چهار دهم زیر فراشت میگذارم او را بگیر و تصرف کن، عابد گفت آیا این کار را خواهی کرد؟ گفت بلی من ضامنم که سه روزه این کار را بکنم پس عابد برگشت بمنزل خود و درخت را قطع نکرد، دو یا سه روز دهرام را زیر فراش خود دید، بعد چیزی ندید، تبر را برداشت و بالاغ خود سوار شد میرفت که درخت را قطع کند باز شیطان را بصورت انسانی ملاقات کرد گفت کجا میروی؟

گفت درختی است که مردم او را عبادت میکنند میروم او را قطع کنم، شیطان بدای هو لنا کی باو خطاب کرد گفت برگرد عابد برنگشت شیطان با او دست بگریبان شد و عابد را زد بزمین ، عابد گفت چه شد دمه اول من بتو غالب شدم، ایندفعه تو بن غالب شدی گفت دمه اول خروجت از منزل و غضبت برای خدا بود لذا مرا بزمین زدی این مرتبه خروجت و غضبت جهت آن بود که دهرام بتو نرسید لذا من بر تو غالب شدم

عمده خوف از شیطان عند الاحتضار است

چنانچه در معالم الزللی از کتاب ارشادالمستر شدین فخرالمحققین ولد علامه نقل کرده که عدله وقت مرگ واقع میشود شیطان میآید و عدول میدهد انسان را وقت مرگ که او را از اربابان خارج کند در لثالی الاخبار است که درخبر وارد شده شیطان میآید ببالین معترض و طرف پیش می نشیند و میگردد دیدی عاقبت امر خود را ؟ بگو خداوند دو ناست تا از این شدت نجات یابی ، لهذا علما فرموده اند که اشد حالات انسان حال نزع روحت چون در این حالت شیطان فرصت می بیند که ایسان او را بگیرد چون در آن وقت تشنه میشود شیطان بالای سرش میآید و قدح آب سردی میآورد مؤمن آن آب را خواهش میکند شیطان میگردد بگو پیغمبر من دروغ گفته تا آب را بدهم

پس اگر دارای شقاوت باشد او را اجابت میکند و از دنیا میبرد کافراً اگر دارای سعادت باشد

شیطان را از خود دور میکند الهی مامن لثالی الاخبار

وقتیکه انسان تأمل نماید تصدیق میکند که در آنحالت احتضار خیلی خوف رفتن ایسان است جهش آنتکه در آنحالت انسان خود را غریق دریاهای بلیات و از همه جهت بیچاره می بیند چون تمام آن شده در آنحالت توجه بشخص معترض میکند از شدت مرض و وجع و کلاله زبان و کوری چشم و رفتن سایر قوای بشریه و جزع و اضطراب و گریه عیال و اولاد و اقارب و میداند که جمیع حیثیات از شخص گرفته میشود از روح و اولاد و اقارب و مناصب و سایر شئونانی که شخص در دوردنیا جهت تحصیل هر یک از آنها سرها و مالها صرف کرده و مشقتهای زیاد تحمل نموده میداند که فراق و جدائی از اینها جدائی است که ابد الایاد امید برگشتن ندارد

وایضا میداند که بعد از این ساعت وارد میشود بظلمت لحد و وحیداً فریاداً با این شده

بکنفر هم می بیند که او را سرزنش میکند و میگردد دیدی نتیجه بدگیت بصد! چه شد دیدی که خداوند چگونه بین تو و دوستانت میخواهد جدائی بیندازد پس مرا اطاعت کن و از برای من یک سجده بکن و لو باشاره تا من ترا از جمیع این شدائمی که در حال صحت نمیتوانستی مشر از اشتهار

اورا تحیل نمائی نجات بدم ؟

پس در اینحال چگونه از تسویلات شیطانی شخص خلاص و آسوده میشود (اعاذنا الله تعالی و جیب المؤمنین من تسویلاته)

چنانچه در قرآن مجید میفرماید (کذلک الشیطان اذقال للانسان اکثر فلما کفر قال انی برئ منک الخ)

ذکر میشود بعضی از حکایات مناسب این مقام و انصار میشود بذکر هشت حکایت حکایت اول - در تنالی الاخبار از ابی زکریای زاهد نقل کرده

وقتیکه وفاتش رسید صدیقش آمد بیاد او در حالتیکه در سكرات مرگ بود تلقین کرد باو دو مرتبه کلمه طیبه « لاله الا الله محمد رسول الله ص علی ولی الله » را ، ابی زکریا اعراض نمود در مرتبه سوم گفت لا اقول و غش کرد، صدیقش تعجب کرد بعد از ساهتی در خود خفتی دید چشمش را باز کرد گفت آیا شما بن چیزی تلقین کردید ؟ گفتند بلی سه مرتبه بشما این کلمات طیبه را تلقین کردیم در مرتبه سوم گفتی لا اقول

گفت شیطان بیالین من آمد با قدح آبی بدست راست من ایستاد و قدح را حرکت داد گفت آیا محتاج بآب هستی ؟ گفتم بلی گفت بگو عیسی ابن الله ! من از او اعراض کردم باز بطرف پای من ایستاد باز همین کلمه را تلقین کرد من نیز از او اعراض کردم، در مرتبه سوم گفت بگو لاله الا الله گفتم نیگویم پس قدح را زد بر زمین و از من گریخت من متغیرانه در جواب او گفتم « لا اقول » من کلام ابلیس را رد کردم نه کلام شما را من شهادت میدهم « ان لاله الا الله و ان محمداً رسول الله ص و ان علیاً ولی الله ع »

حکایت دوم در منازل الاخره محدث قمی نقل فرموده

شخصی از تلامذه فضیل بن عیاض مریض شد و او اعلم تلامذه او بود پس فضیل او را عیادت کرد و نشست بالای سرش او را محضرت دید مشغول شد بخواندن سوره پس محضرت گفت بخوان، فضیل سکوت نمود بعد گفت بگو (لاله الا الله) گفت نیگویم و من بیزارم از او و بهمین حال از دنیا رفت. فضیل از مشاهده اینحال خیلی مضروب شد آمد بنزلش و از منزل خود بیرون نشد تا آنکه آن تلخیصش را در خواب دید که ملائکه عذاب او را بهینم میکشند فضیل گفت تو اعلم تلامذه من بودی چرا وقت مردن معرفت سلب شد و بسوء خاتمه از دنیا رفتی گفت من بواسطه سه خصلت مبتلا بسوء خاتمه شدم:

اول آنکه درد دنیا تمام و سخن چین بودم دوم آنکه حسود بودم سوم آنکه مریض شدم طیب بن گفت لابد هستی که همه ساله بیکقدح شراب بخوری و الا هلاک میشوی منم میآشامیدم، این سه خصلت باعث سوء عاقبت من شد

حکایت سوم - در کشکول بهالی است: که بعضی از مترفین که بناز و نعمت پرورده بود محضرت شد هر قدر تلقینش میکردند کلمه توحید را این بیت را میخواند:

یا رب قائله یوماً وقد تمیت این الطريق الی حمام منجاب

سببش این بود زن عقیقه حسنائی از منزل خود بیرون شد که برود بحمامی که معروف بود بحمام منجاب راهش را بلد نبود ، قدری راه رفت بشب افتاد مردی را دید که در خانه اش ایستاده

بود سؤال کرد راه حمام منجاب کجاست؟ آنرد گفت اینجاست (اشاره کرد بسنزل خود)
 چون ضیفه داخلشد آنرد درب را بروی بست ، ضیفه ملتفت بسکراو شد کمال رغبت و میل
 را اظهار کرد گفت خوبست جهت ما طامی اتباع نمائی با قدری از بوی خوش وزودمراجعت نمائی
 آنرد چون کمال رغبت و میل او را دید در کمال اطمینان رفت بیازار که لحفا خریده یلورد ضیفه
 برخواست و از در خانه بیرون شد وگریخت، این بود که آنرد بهوای آتزن بود ومضون این بیت را
 درقلبش متذکر بود تا وقت احتضارش
نظر کن ببین اراده مصیبت نمودن اینسرد چگونه اورامانع شد از اقرار بشهادت در وقت مرگ و آن
 شمری را که یاد از مشوقه او بود وقت مرگ برزبانش جاری شد، پس چه خواهد بود حال کسی که
 بی پروا در مصیبت خدا باشد ومشوقات متعدده در دار دنیا داشته باشد

حکایت چهارم - در روض الریاحین است

روایت شده مردی که همه فروش بود واز خدا غافل بود چون وقت احتضارش رسید هر قدر
 می گفتند بگو (لاله الا الله) میگفت (حزمة بفس) یعنی (يك خرمن هیزم يك فاس)
 حقیر میگویم نظر کن ببین این مرد که عادت کرده بود بگفتن حزمة بفس در حال صحت خود
 وقت مرگ هم همین سخن برزبان او جاری شد پس خوبست انسان در حال صحت بزبانش رعادت بدهد
 بگمن شهادتین تا وقت مرگ هم بزبانش جاری بشود

حکایت پنجم - استاد حقیق مرحوم حجة الاسلام آقا میر سید علی حائری یزدی

نقل فرموده: در یکی از فرای اصفهان مردی معتض شد در آن قریه عالم زاهدی بود از او استدعا
 نمودند که بیاید بیا این آن معتض وشهادتین را تلقین او بنساید
 آن عالم زاهد آمد و تلقین نمود باو شهادتین را معتض هم میگفت (لاله الا الله)
 آن عالم صدای شخصی را می شنید که میگفت صدق عیدی معتض میگفت یا الله آن شخص میگفت
 لیک عیدی، آن عالم متعیر شد گفت تو کیستی که او یا الله میگوید و تو لیک میگوئی گفت خدای اومن
 هستم و او بنده خالص منست وسالهاست که اطاعت میکند مرا و او امر مرا امتثال میکند!
 عالم گفت مگر تو کیستی گفت من شیطان هستم!

حکایت ششم - جناب سید اجل آقا سید عبد الله توملی نقل فرموده از والد ماجدشان

آقا سید حبیب الله شیرازی پسر عم مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة الله
 علیه و او از برادرش عالم مؤید آقا میرزا محمد رضا نقل فرموده

در نجف اشرف شخصی از صلحاء و اهل علم از من استدعا نمود که برویم بیادت مریضی از
 اهل علم وفضل، پس من اجابت نمودم وبا ایشان رفتم بیادت آن مریض و او را در شدت دیدم حتی آن
 که گمان کردم تا شام زنده نخواهد بود چون دیدم کسانش خیلی مضطرب هستند يك دوائی که یقیناً
 مضر نبود گفتم واز خانه بیرون شدم - چون فردا صبح شد مشرف شدم بحرم حضرت امیر ع دیدم همان
 شخصی که دیروز با او بیادت آن مریض رفته بودیم میان حرم مشرف است از حال مریض سؤال کردم
 گفت دیروز که شما رفتید آن شخص معتض شد یکی از رفقایش مشغول شد بغواندن دهای عدیله چون
 باین قره رسید (و اشهدان الاله الا بر او والظلاء الاخيار) مریض اعراض کرد و صوت برگردانید
 بفارسی گفت (این اول حرفست) ماخیلی مضطرب شدیم
 دو مرتبه مشغول خواندن دهای عدیله شد چون باز باین قره از دها رسید ثانیاً گفت (این

اول حرف است) اضطراب ما زیادتر شد ثالثاً بازشنول شد بخواندن دعای عدله بس مریض منعی علیه شد و چشمش را راروی هم گذارد لعمه نگذشت که پیشانیش عرق کرد و نفسش بشماره افتاد پس ما مایوس شدیم از حیاتش قدری نگذشت که عرق تمام بدنش را گرفت و چشمهایش را باز کرد و بادستش اشاره کرد بصندوقی که در گوشه خانه بودو امر کرد که سر او را باز کنند و از میان او یک ورقه را بیرون آورد و پاره کرد

من که شنیدم رفتم بیدین او دیدم نشسته و تکیه داده بر سواد سوال کردم از قضیه اش گفت من بکسی پنج تومان پول قرض داده بودم و سندن از او گرفته بودم هر وقت که میبگفت (واشده ان الائمة الابرار الخ) میدیدم شخص معان سفیدی سر صندوق ایستاده و همین سندن را بدست گرفته میگوید اگر گفتی این کلمه شهادت را این سندن را پاره میکنم

من از کثرت محبتی که داشتم باین سندراضی نشیدم که این کلام را بگویم و چون خداوند منت بر من نهاد و مرا شفا داد سند را پاره کردم فلانمانی ندارم از اقرار بشهادت حقه

حکایت هفتم سید اجل سابق الذکر حکایت کرد از عالم فاضل شیخ محمدعلی شوشتری چون سید اجل حجة الاسلام مرحوم حاجی میرزا اسمعیل شیرازی پسر عم مرحوم آیه الله سابق الهذکر در سامراء مریض شد او را آوردند بکاظن ع بجهت سهولت طبیب و دواء جناب حجة الاسلام آقای میرزا علی آقا پسر آیه الله شیرازی هم با بعضی دیگر از اجله علماء با ایشان آمدند به کاظن ع پس اجاره کردند منزلی را و اطباء را از بغداد آوردند و خیلی سعی کردند معالجه نند و روز بروز مرض شدت کرد تا آنکه ایشان محضر شدند پس در آنحال سید نظر فرمود بطرفی که در آنطرف احدی نبود و صوت بر گردانید و بفارسی فرمود هر کسی را راه ندیده پس مانظر کردیم احدی را در آنطرف ندیدیم

نایباً نظر فرمود و صوت بر گردانید و اظهار اشتزاز کرد و فرمود گفتم هر کس را راه ندیده مرتبه سوم نظر فرمود گفت آیا منزل باجاره ما نیست چرا این مرد را در اینجا راه داده اید متعیر شدیم که آن مرد کیست که ما او را نمی بینیم

بعد مشغول شد خود آن مرحوم بقرات ادعیه استعاذه از شیطان آن وقت فهمیدیم که آن شخص شیطان بوده بعد از لعمه مرحوم سید از دنیا رحلت فرمود و جنازه شریفش را نقل فرمودند بنجف اشرف و آنجا دفن کردند

حکایت هشتم زوجه مرحوم عالم عامل الحاج شیخ محمد رضا المروراید نقل کرده که چون وفات جناب آقا شیخ معبد رضا نزدیک شد تیمم کردند بجهت نمازشان و نشسته نماز خواندند از شدت مرض بس نظر کرد بزایوه حجره و گویا خطاب کرد بکسی و گفت (لعمه الله العیطان) بجهتی که دارم بحضرت امیر المؤمنین ع و اولاد معصومینش نیبگذارم تو نزدیک من بیانی و بعد از لعمه از دنیا رحلت فرمود رحمة الله علیه

امردود بدانکه مستفاد از اخبار معتبره آنستکه حضرات معصومین

صلوات الله عليهم اجمعین یالین محضر حاضر میشوند و قدر متیقن حضور

پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع است و اخبار کثیره دلالت بر این معنی دارد

درفروع کافی از غلبه روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود ای عقبه قبول نی کند خداوند روز قیامت از بندگان خود مگر این امری را که شادادار هستید که محبت و ولایت اهل البیت

باشد و نیست بین احدی از شما و بین آنکه ببیند چیزی را که چشمش روشن شود مگر جانش برسد بملقوش ، بعد حضرت تکه داد مملی بن خنیس بقبه چشمک زد که سؤال کند که چون جانش بملقوش برسد که او می بیند ، سؤال کرد ، حضرت فرمود می بیند ، زیاده برده مرتبه سؤال کرد که او می بیند در هر مرتبه حضرت می فرمود می بیند در آخر حضرت نشست فرمود با عقبه دست بر نیندازی تا بدانی عرض کردم بلی یابن رسول الله انما دینی مع دینک یعنی دین من تابع دین شما هست پس هرگاه دین من از دستم برود در آن خسران و عذاب ابدی خواهد بود و من هر ساعت ممکنم نباشم که خدمتستان برسم و از شما سؤال کنم پس عقبه گریبان شد حضرت بحال او دقت کرد فرمود بریها و اه

عرض کردم پدر و مادرم فدای شما آن دو نفری را که می بینید کیستند فرمود پیغمبر من است و امیر المؤمنین ع ای عقبه مؤمنی از دنیا نمی رود تا آن دو بزرگوار را ببیند الخ
در بحار از شیخ مفید روایت کرده که پیغمبر من بامیر المؤمنین ع فرمود (ان عبیکم بفرحون فی ثلثه مواطن عند خروج افسهم و انت هناك تشهدم و عند مسأله فی القبور و انت هناك تلقهم و عند المرض علی الله و انت هناك تحرفهم)

در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مؤمن که وقت مرگ اشک بچشمش ظاهر میشود آنوقت است که پیغمبر من را می بیند و مسرور میشود آیا ندیده شخصی را که می بیند محبوبش را خنده میکند و چشمش بشک می آید

از بعضی از اخبار استفاده میشود حضور خمسۀ طاهره بیابین محضر در کشف الغمه از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع روایت کرده فرمودند (حرام علی روح ان تمارق جسدها حتی تری الخمسة محمداً و علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین ع) بحیث تقریبها او تسخن عینها

از بعضی از اخبار استفاده میشود تمام چهارده معصوم ع بیابین محضر در ثالث بحار از دعوات راوندی از حضرت جواد الاطین ع روایت کرده فرموده شخصی از اصحاب حضرت رضاع مریض شد حضرت بیادت او تشریف برد فرمود چگونه است حال تو عرض کرد بعد از شما مرگ را ملاقات کردم (مرادش شدت مرض بود) فرمود چگونه مرگ را دیدی عرض کرد شدیداً الیاً فرمود تو بعضی از حالات مرگ را دیده مردم دو قسمند بعضی استراحت میافتند ببردن و بعضی براحت میاندازند از مردنشان پس تجدید کن ایسان بخدا و ولایت ائمه هدی رانا آنکه از مردن براحت بیفتی ، آن مریض چنین کرد بعد عرض کرد یابن رسول الله من ایسن ملائکه پروردگار است که با تحیات و تحف سلام میکنند بشما و در مقابل شما ایستاده اند اذن بدهید بنشینند حضرت رضاع فرمود بنشینید ای ملائکه پروردگار من

بعد بمریض فرمود سؤال کن از ملائکه پروردگار که آیا مأمورند که در مقابل من بایستند مریض از آنها سؤال کرد گفتند اگر جمیع ملائکه هائیکه خداوند خلق فرموده خدمت شما حاضر شوند هر آینه در مقابل شما بایستند و نشینند تا با آنها اذن بدهید همچنین خداوند امر فرموده بعد مریض چشمش را بهم گذارد عرض کرد السلام علیک یابن رسول الله این شخص شماست با

اشخاص محه و کسانیکه بعد او هستند از ائمه اطهار و از دنیا رفت

امر سوم ظاهر مستفاد از بعضی از اخبار آنستکه آمدن شیاطین عذیله بیابین محضر قبل

از حضور حضرات مصومین و قبل از حضور ملك الموت است بجهت آنکه آمدن شیاطین بجهت گزمتن ایمن معتضر است پس لایه است که آمدن شیاطین عدیله در حالت کمال عقل و کمال شعور باشد و بودن معتضر در دایره مکلفین بعضی که باب توبه بر او مفتوح باشد و ایمان و کفرش در این تعالی مؤثر باشد و چشم و گوشش بحال دنیا باز باشد و بعضاتش مناب باشد و در سیتاش معاقب باشد و منجزات و وصایایش صحیح باشد و توبه اش مقبول باشد پس در آن هنگام شیاطین عدیله می آیند که ایسانش را بگیرند

از حکایات سابقه معلوم میشود که بعضی از مرضهادر حال شدت مرض با شیاطین تکلم کرده اند و بعد از افاتة از مرض حکایت کرده اند مکاله شان را با شیاطین و کیفیت تدلیس نمودن شیاطین بجهت اخذ ایمانشان

و اما حضور حضرات مصومین ظاهر آنستکه در حال خروج معتضر است از دایره مکلفین و باز شدن چشم و گوش اوست بحال آخرت و در حال انسداد باب توبه است بروی او و بآخر رسیدن ساعات عمر اوست و در هم پیچیده شدن صحیفه عملش است و رسیدن او ان مجازاتش است که احدی مطلع نشود بغير معتضر

اگر گفته شود پس نمره تشریف آوردن حضرات مصومین در این حالت بیالین معتضر چه چیز است در جواب گفته میشود

اول تومیة حضرت ملك الموت که بر معینشان رفق و مهربانی بنماید در قبض روحش

ثانیاً - بجهت آنکه تشریف آوردن ایشان آسان شود به معینشان شده اند موت و نزع روح

ثالثاً - بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان سهل میشود بر معینشان مفارقت دنیا و لذات آن

رابعاً - آنکه شاید در آن تعالیات بچشاند به معینشان بعضی از لذات اخرویة را

پس ای سادات وای موالیان التماس میکنیم از فضل و احسان شما که هیئتة قبل

حال احتضار تشریف بیاورید بجهت آنکه شیاطین عدیله را از ما طرد و دور بفرمائید

اگر گفته شود ما حاضر میشویم بیالین معتضربین و در نزد آنها احدی را نمی بینیم نه از حضرات

مصومین و نه از شیاطین عدیله

جواب داده میشود خداوند قادر است که آنها را از نظرهای خلق محبوب نماید بجهت

پاره ازمصالح و اما بنظر معتضر بیاید

چنانچه در اخبار عامه و خاصه وارد شده در تفسیر قوله تعالی «وجلنا ینک و بین الذین لا یؤمنون

بالآخرة حجاباً مستوراً» که خداوند مغفی فرمود شخصی بیغیر می را از دشمنانش با آنکه دوستانش

اورا میدیدند و احتمال هم می رود که حضورشان باجساد مثالیه لطیفه باشد که نبیند آنها را بغير معتضر

چنانچه در اخبار کثیره وارد شده که ارواح اموات در عالم برزخ متعلق میشود باجساد مثالیه

و مسکت که از برای هر یک از امه ع اجساد مثالیه کثیره باشد پس اگر اخلاق بیفتد قبض ارواح کثیره

در آن واحد در مشارق و مغارب از زمین مسکت آنها با اجساد مثالیه در سربالین همه آنها حاضر شوند

خاتمة الكتاب

در بعضی از فضایل و اخلاق کریمه خمسۀ طیبۀ طاهره صلوات الله علیهم اجمعین
ذکر میشود در ضمن پنج فصل
فصل اول

در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت خاتم النبیین ص

ذکر میشود در ضمن پنج امر

امر اول در اشاره بعلم آئین رسوا در نسبت بسائر الیهاء

در اصول کافی باسناد خود از حضرت صادق ع روایت فرموده

فرمود حضرت عیسی بن مریم (ع) عطا کرده شد دو حرف از هفتاد و دو حرف اسم اعظم و حضرت موسی عطا کرده شد چهار حرف و حضرت ابراهیم عطا کرده شد هشت حرف و حضرت نوح عطا کرده شده بازده حرف و حضرت آدم عطا کرده شد بیست و پنج حرف و خداوند تبارک و تعالی جمع فرمود کل اینها را از برای حضرت خاتم النبیین ص و فرمود اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است و عطا کرده شد بسعد ص هفتاد و دو حرف و معجوب شد از او یک حرف واحد

پس بعضی از شارحین احتمال دادند که مراد این باشد که بعضی عیسی دو حرف عطا کرده شد زانه بر آنکه بانیای قلبش عطا کرده شده بود و همچنان بعضی ابراهیم و موسی و نوح پس گویا فرموده خداوند بعضی آدم بیست و پنج حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود و بعضی نوح چهار حرف و بعضی ابراهیم چهار و هشت حرف و بعضی موسی پنجاه و دو حرف و بعضی عیسی پنجاه و چهار حرف و بعضی خاتم النبیین ص هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود

امر دوم در اشاره بعلم آن بزرگوار

در اجمالی شیخ صدوق از ائمه المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود مرد یهودی از حضرت

پیغمبر ص چند دینار طلبکار بود مطالبه کرد حضرت فرمود نیست نزد من چیزی که بتو بدهم

یهودی گفت یا معذرت از تو مفارقت نیککنیم تا طلبیم را بدهی حضرت فرمود پس من باتو همینجا میشینم ، حضرت نشست تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در همان موضع بجا آورد اصحاب پیغمبر ص آن یهودی را تهدید می نمودند حضرت بآنها نظر نمود فرمود چه میخواهید از این مرد عرض کردند یا رسول الله یهودی شما را حبس کند حضرت فرمود پروردگام مرا مبعوث فرموده که بعهدهی یا بنیر او ظلم کنم

پس چون روز بلند شد یهودی گفت «اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له او اشهد ان معداً

عبد و رسوله > نصف مال را در راه خدا بدل کردم قسم بخدا که من بشما چنین جسارتی نکردم

مگر جهت آنکه بینم اوصاف تو مطابقت با آنچه در تورات دیده‌ام که خداوند فرموده
محمد بن عبدالله تولدش در مکه است و هجرتش بمدینه و غلیظ القلب نیست و
فریاد زنده و ناز را گویانده نیست

ومن شهادت میمم بوحدانیت پروردگار و اینکه تو پیغمبر خدا هستی این مال منت حکم
 بر ما در او بآنچه خداوند فرموده (آن یهودی مال زیادی داشت)
 دوزهر الریح است یگروز پیغمبر ص از مدینه طیبه بیرون شد دید مرد عربی سر چاه از برای
 شتر خود آب میکشد - فرمود آیا اجیر می خواهی که از برای شترت آب بکشم هر شتر کرد بهر دلو می سه
 خرما اجرت میمم ! حضرت راضی شد یک دلو آب کشید سه خرما اجرت گرفت بعد آن بزرگوار
 هشت دلو دیگر کشید ریسمان قطع شد و دلو افتاد میان چاه
 اعرابی غضبناک شد جسارت نمود و سیلی بصورت مبارکش زد و دست و چهار خرما پیغمبر ص
 اجرت داد ، حضرت دست میان چاه کرد و دلورا بیرون آورد

اعرابی این حلم حسن و خلق را که از پیغمبر ص دید دانست که آنحضرت بر حق بوده پس
 رفت و کاردی تحصیل نمود و دستش را که به پیغمبر ص جسارت کرده بود قطع کرد و منشأ علیه افتاد
 بروی زمین قافله از آن راه گذشتند دیدند این شخص دستش قطع شده و منشأ علیه افتاده پس پیاده
 شدند و آب بصورتش پاشیدند چون بهوش آمد گفتند ترا چه شده گفت «لطمت وجه محمد (ص) فاختاف
 ان یبینی العقوبة»:

پس برخاست و دست قطع شده خود را بدست دیگر گرفت آمد خدمت حضرت پیغمبر ص دید
 بعضی از اصحاب نشسته اند گفتند چه می خواهی گفت پیغمبر ص حاجتی دارم
 سلیمان او را برد بخانه حضرت فاطمه زهرا، علیها السلام دید پیغمبر ص نشسته و حسنین را روی
 زانوی مقدس نشانیده اعرابی عذر خواهی نمود حضرت فرمود چرا دست را قطع کردی مرض کرد
 من نمیخواهم دستی را که بصورت نازنین شما لطمه زده باشد حضرت او را تکلیف باسلام فرمود عرض
 کرد اگر شما پیغمبر بر حقید دست قطع شده مرا اصلاح کنید پس پیغمبر ص دست قطع شده اش را
 بوضع خود گذارد فرمود (بسم الله الرحمن الرحیم) و نفسی کشید و دست مبارک مالید دستش بحال
 اولیه برگشت پس اعرابی اسلام آورد

امر سوم در اشاره بتواضع و حسن خلق آن بزرگوار
 در خضال باسانید خود از حضرت صادق ع روایت کرده از جد بزرگوارش حضرت پیغمبر ص
 فرمود «خس لا ادمین حتی السمات الاکل علی العضیض مع العید و رکوبی العمار موکفا و حلب
 التمن یمدی و لبس الصوف و التسلیم علی الصبیان لیكون سنة من بعدی»

یعنی پنج چیز است که من تلاوت مرک آنها را ترک نمیکنم
 اول - غذا خوردن در روی زمین بایندگان دوم سوار شدن بر الاغ میوب
 سوم - دوشیدن ماده بز و گوسفند چهارم پوشیدن لباس پشمین
 پنجم سلام کردن بر اطفال تا آنکه این سنت جاریه بشود بعد از من
 در مکارم الاخلاق از انس بن مالک روایت کرده : اعرابی ملاقات کرد پیغمبر ص را
 و درای آنحضرت را گرفت چنان بدست کشید که گفت دیدم صفحه گردن نازنین آنحضرت از فشار
 حاشیه ردا کبود شده بود هر شتر کرد با محمد امر کن از مال الله که نزد تو هست بین بدهند حضرت نظر

فرمود باو و تبسم کرد و امر کرد که باو عطاکنند

در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده

اعرابی دوازده درهم آورد خدمت حضرت رسول ص حضرت فرمود یا علی بگیر این درهم را و از برای من جامه خریداری بسا که یوشم امیر المؤمنین ع جامه خرید بدوازده درهم آورد خدمت آنبزرگوار فرمود اگر بشود معامله را اقاله بسا

حضرت آمد نزد فروشنده و معامله را اقاله نمود و درهم ها را پس گرفت آورد نزد پیغمبر ص آنحضرت با حضرت امیر ع رفتند بیازار که جامه بخرند دیدند جاربه میان راه نشسته گریه میکند پیغمبر ص فرمود چرا گریه میکنی عرضکرد اهل من بسن چهار درهم داده بودند که برای آنها از بازار چیزی بخرم حال آن چهاردرهم گم شده میتبسم دستخالی بروم بسنزل

حضرت چهاردرهم بآن جاربه داد و تشریف برد بیازار و جامه چهاردرهم خرید و پوشید و حمد پروردگار نمود ناگاه دید مردبرهنه دو بین راه ایستاده میگوید هر کس مرا یوشاند خداوند از جامه های بهشتی باو یوشاند پس پیغمبر ص پیراهن را بیرون آورد و آن برهنه را پوشانید دو مرتبه رفت چهاردرهم باقیمانده جامه دیگر خرید و پوشید خواست مراجعت کند بسنزل دید هنوز جاربه میان راه نشسته فرمود چرا نرفتی بسنزل خود عرضکرد دیر شده است میتبسم بروم مرا بزنند حضرت فرمود مرا راهنمایی کن بسنزل خود ، پس با آن جاربه رفت تا در منزلشان ، فریاد زد السلام علیکم یا اهل الدار جواب ندادند ، دو مرتبه سلام کرد بازهم جواب ندادند ، مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند > وعلیک السلام یا رسول الله ص ورحمة الله و برکاته <

فرمود چرا دو مرتبه سلام کردم جواب ندادید عرضکردند بیشتر مین کردیم از برای ما طلب رحمت بسنامی حضرت فرمود این جاربه دیر کرد آمدنش از او مؤاخذه نکنید عرضکردند یا رسول الله ما او را در راه خدا آزاد کردیم بجهت آمدن شما ، پیغمبر ص فرمود العصفه من ندیده دو دوازده درهمی که برکتش از این بیشتر باشد دوغز هر یان را پوشانید و جاربه بواسطه او آزاد شد

امر چهارم در اشاره بزهده آن بزرگوار

در امالی شیخ طوسی از امامه از حضرت صادق ع روایت کرده گفت

عرضکردم بما رسید که پیغمبر ص هجوقته سه روز از نان گندم سیر نخورده حضرت صادق ع فرمود پیغمبر ص هرگز نان گندم نخورده ، راوی عرضکرد پس پیغمبر ص چه چیز میل می فرمود فرمود اگر میبافت نان جو میل میکرد و شیرینی آنبزرگوار هم خرما بود

در بحار از کتاب تمحیص روایت کرده از حضرت صادق ع فرمود مردی از اصاریک صاع رطب هدیه آورد پیغمبر ص بخادمه فرمود برویین میان خانه کاسه باطبقی یافت میشود که این رطبه را میان او بریزیم ، داخلش و بیرون شد و گفت نیافتم ظرفی پس پیغمبر ص باردای نازنین زمین را پاکیزه کرد فرمود خرما را روی زمین بریزد

امر پنجم در اشاره بعبادت های آن بزرگوار

در مستدرک الوسائل از دعالم الاسلام روایت کرده و تکیه پیغمبر ص شروع میفرمود بوضو گرفتن رنگ نازنینشان زود میشد عرضکردند یا رسول الله چه اوقات وضو گرفتن رنگ نازنینتان تغییر میکند میفرمود میخواهم در مقابل پادشاه عظیمی بایتم

از لب البلب قطب راوندی نقل کرده که فرموده و تکیه پیغمبر ص بنماز می‌بنازد از سنه مبارکش صدایی مثل صدای جوشش دیک شنیده میشد در عده‌ی الداهی از عایشه روایت کرده که گفت کان رسول الله ص یعدتنا ونعدنه فاذا حضرت الصلوة فکانه لم یعرفنا ولم نعرفه

مغنی نماناد که از این روایت شریفه استفاده میشود منتهای خشوع این بزرگوار در مقام عبادت پروردگار

الحاصل انسان عاجز است از ادا نمودن فضایل و مناقب و اخلاق کریمه این بزرگوار دلیل بر این آنستکه خداوند متعال دنیا را با کثرت انواع و اصنافش قلیل شمرده و فرموده > قل متاع الدنیا قلیل < معذک خلق حضرت پیغمبر ص را عظیم شمرده و فرموده > انک لملی خلق عظیم < در مقام دیگر میفرماید > وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین ای و ما ارسلناک الا رحمةً لاسوی الله > چون هریضی که از فیاض علی الاطلاق بهر یک از ممکنات میرسد و رسیده بتوسط این بزرگوار بوده کما فی حدیث القدسی > لولاک لما خلقت الافلاک <

اما فیضی که بوجود مقدس خود این بزرگوار از احدیت میرسد بدون واسطه است

در مناقب این شهر آشوب از حضرت پیغمبر ص روایت کرده فرمود > آدم ومن دونه تحت لوائی یوم القیة <

اگر کسی بخواهد اندازه فضیلت و کمالات آنحضرت را نسبت بسایر انبیاء و مرسلین و اولوالعزم و اوصیاء و ملائکه مقربین بفهمد ممکنست از مجموع این دو روایت شریفه بدست آورد

روایت اول در کتاب شریف اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود (لسا خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزنی و جلالی ما خلقت خلقاً احسن منك ایاک امرایک انهی و ایاک اتیب و ایاک اعاقب) از این روایت استفاده میشود که خطابات و اوامرو نواهی الهی متوجه بخل میشود و اندازه ثواب و عقاب هم باندازه عقل است

روایت دوم در جلد اول بحار از محاسن برقی از حضرت صادق ع نقل فرموده قال (قال رسول الله ص خلق الله العقل فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ما خلقت خلقاً احب الی منك فاعطی محبته من تسعة و تسعین جزء ثم قسم بین العباد جزء واحداً)

از این روایت شریفه استفاده میشود که احب مخلوقات الهی از روحانیین عقل است و چون خداوند عقل را امتحان فرمود باین امتحان بزرگ و فرمود ادبر که این تکلیف برخلاف وجهه و وضیعت عقل است و معذک اطاعت نمود و ادبار کرد و حال آنکه وجهه عقل اقبال الی الله است آنوقت که عقل در امر ادبر مطیع و متقاد شد تفضیل داده شده باین خطاب که فرمود (ما خلقت خلقاً هو احب الی منك) پس خداوند این عقل را که احب مخلوقات و ملائک در ثواب و عقاب است صد جزء فرمود نمود و نه جزء او را بشخص خاتم النبیین ص داد و یک جزء را قسمت فرمود بین جمیع ممکنات از انبیاء مرسلین و اولوالعزم و اوصیاء و مقربین و ملائکه و جن و انس از اینجا استفاده میشود اندازه افضلیت و اکثریت ثواب حضرت خاتم الانبیاء ص از سایر مرسلین و اولوالعزم از رسل و چه خوب گفته شرف الدین محمد بن سعید صاحب قصیده :

فاق النبیین فی خلق و فی خلق	و لم یدانوه فی علم و لا کرم	و کلهم من رسول الله ملتس
فرغان البحر او رشفان الدیم	هو التی تم معناه و صورته	تم اصطفاً حبیباً باری السم
منزه عن شریک فی محاسنه	ظهور الحسن فیه غیر منقسم	دع ما دعت النصارى فی نبیهم
وا حکم بباشت محمد حافیه و احکم	فانساب الی ذاته ما شئت من شرف	وانساب الی قدره ما شئت من عظم

حد فينرب عنه ناطق بقم الخ
واجمل منك لم تلد النساء
كانك قد خلقت كما تشاء

فان فضل رسول الله من ليس له
ديگری گفته : واحسن منك لم ترقط عين
خلقت منزهاً من كل عيب

ديگری گفته

چه پنج حس وشش ارکان تابعند مر اورا
ز نه سپهر بده نوح میرسد خبر او را

یگانة که دو کون و سه روح و چهار جهت
اگر زهفت زمین سوی هشت جنت آید

ديگری گفته

هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت
ایرد بدو عالم چه تو يك كس نسرشت

ده مثل ز نه رواق و وزهشت بهشت
کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح

فصل دوم

در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت امیر المومنین ع

ذکر میشود نیز در ضمن پنج امر

امراول در اشاره بعلم و ادب آن بزرگوار

اجمالا در خانة باب یازدهم ذکرى از مراتب علیة آن بزرگوار شد

در جلد ششم بهار از حضرت پیغمبر من روایت کرده که فرمود (انا ادیب الله وعلی ادیبی)

از این روایت استفاده میشود که خداوند در مؤدب و معلم خانه خود حضرت پیغمبر من را
تأدیب و تعلیم نمود حضرت پیغمبر من هم در مؤدب و معلم خانه خود حضرت امیر ع را تأدیب و تعلیم

نمود و حضرت امیر ع مؤدب و معلم سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه و جن و انس بود

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید یکوقتی در مکه معظمه قسطنطینی شدیدی پیدا شد

حضرت پیغمبر من بمویش حضرت حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما اولاد جناب ابوطالب را کفالت
کنیم که درمیشتش براو خیلی سخت نگذرد آمدند خدمت حضرت ابوطالب گفتند خوبست کفالت

اولادتان را بما واگذار فرماید جناب ابوطالب گفت حقیر را بجبهت من بگذارید کفایت بقیه اولاد
من باشا باشد پس عباس بن عبدالمطلب را تکفل نمود جناب حمزه جعفر را و پیغمبر من حضرت

امیر ع را او در آنحال از سن مبارکش شش سال گذشت بود از آن زمان امیر المومنین ع مرئی شد
بتریت پیغمبر من و مؤدب شد با داب آن بزرگوار

امردوم در اشاره بحسن اخلاق آن بزرگوار

در شرح قضیده ابی فراس از کتاب دررال مطالب نقل کرده : بکروز حضرت امیر (ع)

گذشت بزنی قبری که چند طفل یتیم داشت که از شدت گرسنگی گریه میکردند و آنزن با آنها مشغول
ملاجه بود که خوابشان ببرد و آتش در زیر دیک روشن کرده بود و میان دیک آب خالی ریخته بود

که اطفال مطمئن شوند برای آنها غذا طبخ میکند

پس حضرت تشریف برد بمنزل خود و ظرف خرمائی و همیان آردی و قدردی روغن و نان و

برنج پوش نازنین خود گرفت رفت بمنزل آنزن؛ قنبر خواش کرد که اینها را باو بدهد حمل نماید

آن بزرگوار راضی نشد

چون بسزل آن زن رسید اذن دخول گرفته داخل شد، قدری برنج و روغن میان دیک ریخت چون بخته شد از برای اطفال حاضر نمود بآنها خورانید تا سیر شدند بعد حضرت برخاست با دست و پامیان خانه راه میرفت و (بع بیع) میکرد، اطفال میخندیدند بعد از منزل آن زن خارج شد؛

تبره مرضکرد یا امیرالمؤمنین امروز چیر عیبی مشاهده کردم که شما دست و پا بزمین گذاشته بع بیع میکردید! فرمود وقتی که وارد خانه شدم اطفال را گریان دیدم خواستم وقت بیرون شدن آنها را سیر و خندان بینم

در روضه الانوار محقق سبزواری فرموده: شخصی آمد خدمت حضرت پیغمبر ص عرض کرد مردو زنی رفتند بفلان منزل و مشغول فسق و فجور هستند و من دلب را بروی آنها بستم آمدم خدمت شما کسی بفرستید تحقیق کند، پس ابابکر و عمر و حنی دیگر از صحابه استیدان نمودند که بروند و تحقیق نمایند، پیغمبر ص اذن نداد. حضرت امیر ع استیدان نمود حضرت اذن داد

پس برخاست و روانه شد، دلب را باز کرد و هر دو چشمش را بر هم نهاد و داخل خانه کند چون مرد و زن چشمان حضرت امیر ع افتاد دیدند آن بزرگوار چشمهای خود را بست بتجلیل از خان بیرون شدند - آن وقت حضرت چشمهای خود را باز کرد کسی را ندید آمد خدمت پیغمبر ص عرضکرد یا رسول الله من با چشم بسته داخل شدم چون چشم باز کردم کسی را ندیدم پیغمبر ص بجهده افتاد فرمود (العصه اللی صبح اعتقادی فیک)

امر سوم - در اشاره بزهده آن بزرگوار

در عمده الطالب است که امیرالمؤمنین سه روزه بقیل بقدر قوت خودش و هیالاتش جو میداد که طبع کند بگروز اطفال حقیل از پدرش طعام مخصوص میخواستند (نظیر حلوا)

حقیل چند روزی از جوی که سه روزه میکرد قدری نگه داشت تا رسید بآندازه که بشود قدری روغن و خرما بخرد پس آنها را خرید و داد بیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب بدهد بعد که غذا را مهیا نمود اطفال گوارا شان نشد آن غذا را بدون عو شان حضرت امیر ع میل نایند پس چنان حقیل از آن حضرت استدها نمود که غذا را دو منزل او صرف فرماید چون حقیل

غذا را حاضر نمود حضرت سوال فرمود این غذا را از کجا تحصیل نمودی حقیل تفصیل را ب حضرت عرض کرد حضرت فرمود آن مقدار که در آن روز از خوراک خود تقص کردی آیا بقیه کافیتان بود عرض کرد بلی - چون روز بعد حقیل رفت مستری سه روزه خود را بگیرد حضرت همان مقدار را که در آن چند روز نگه داشته بود از مستری کم کرد - حقیل عرضکرد چرا کم کردی فرمود خودت گفتی این مقدار کافیت سزاوار نیست که من زیاده از مقدار کفایت بشما بهم حقیل متغیر شد؛

حضرت آهنی را قرمز کرد برد نزدیک صورت حقیل درحالتی که او غافل بود همین که ملتفت شد جرع و فرج نمود حضرت فرمود تو از این حدیده مصفاة جرع میکنی و مرا دو مرض آنش جهنم میآوری حقیل گفت واه منم میروم نزد کسی که بن زر و سیم بدهد و خرما بخوراند - رفت نزد معاویه

در روضه الانوار است روزی شخصی از ملوک عرب بزیارت حضرت امام حسن (ع) آمد بعد از نماز شام که مردم متفرق شده بودند بسجده رفت که ادای فریضه نماید حضرت امیر ع نشسته بود و کدومی از آرد جو پیش خود نهاده بود که باو افطار نماید

چون آنشخص از نماز فارغ شد آمد خدمت آن حضرت مشتی از آرد جو باو داد آن مرد حضرت را شناخت و آرد را گوشه دستمال خود بست

چون خدمت حضرت مجتبی رسید و حضرت طعام بجهت او حاضر نمود آن مرد قدری از آن طعام برداشت هرزکرد مرد فقیری در مسجد است که از گرسنگی آرد جو می خورد مرا باو رحم آمد اجازه بدهید قدری از این طعام برای او ببرم ، حضرت مجتبی ع گریه کرد و فرمود آن پدر من امیرالمومنین ع است

در مطالبه المول است وقتی حضرت رفت بیازار شمشیرش را برد که بفروشد فرمود که این شمشیر را از من میفرد قسم بخدا که مدتهاست باین شمشیر کربت از وجه یغیبر برداشته ام هرگاه پول جامه میداشتم این شمشیر را نیفروختم

امر چهارم - در اشاره بعبادت آن بزرگوار

معلومست که آن بزرگوار اعبد مردم بود در روایت است که حضرت امام زین العابدین ع در هر روز وشبی هزار رکعت نماز میکرد یک وقتی مطالعه فرمود کتابی را که در آن بود عبادت امیرالمومنین علیه السلام گذارد روی زمین فرمود « این لی بعبادة علی ع »

با آنکه عبادت های امام زین العابدین ع و گریه اش از خوف خداوند مشهور و معروف بود مذلک فرمود کجاست عبادت های امیرالمومنین ع . در **لیلة الهزیر** از آن بزرگوار پانصد تکبیر شنیده شد و در هر تکبیری کردن کافری زد و احرام بر نافله بست در حرب صفین آن بزرگوار مشغول معاربه بود و در این حال مراقب زوال بود! ابن عباس گفت در این تعالت چه وقت نماز است فرمود ما این مقاتله را بجهت نماز میکنیم

امر پنجم - در اشاره بشجاعت آن حضرت

در **نهج البلاغه** است حضرت کاغذی نوشت به **عثمان بن حنیف** از فقرات اوست « لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ولو مکنت الفرصة من رقابها لسارعت الیها) یعنی اگر تمام عرب بشت در بشت بدهند در قتال با من هر آینه من از آنها بشت نیکنم و اگر فرصت بنمایم از رقبه های آنها هر آینه سرعت بنمایم بقطع رقاب آنها. کشته های آن بزرگوار در بین قتلی معلوم بود چنانچه گفتند (اذا علاقت و اذا اوسط قط) در غزوه احد جبرئیل ندا کرد « **لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار** »

در غزوه خندق وقتی که آن بزرگوار رفت مقابل عمرو بن عبدود یغیبر (س) فرمود: (لقد برز الاسلام کله علی الکفر کله) . و فاروق گفت (لولا سیفه لما قام عود الاسلام) . دهمین غزوه بود که یغیبر فرمود (ضربة علی یوم الخندق افضل عبادة امتی) بعضی نقل کردند که فرمود (افضل من عبادة الثقلین) چون اگر آن روز علی ع بر عمرو بن عبود غالب نشده بود اثری از اسلام باقی نمانده بود چون عمرو وجه کفر و عود شرک بود و اگر علی ع اقدام ببازرت او نیفرمود احدی از مسلمین جرئت مبارزت با او را نمی کردند

لذا عمرو فریاد کرد (هل من مبارز) دید کسی نمی آید ببازرتش ، گفت: ولقد بحتت من النداء بجمکم هل من مبارز و وقت اذجن الشجاع بوقف البطل المناجز الخ یعنی از بسکه هل من مبارز گفتیم صدایم باجه افتاد و کرشد

امیرالمومنین ع در جوابش فرمود

لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذونیه و بصیره . والمبر منجی کل فائز الخ

در غزوة خیبر یغیبر ص فرمود (لا عطين الراية غدا رجلا يهاهه و رسوله كرادا غير فرار) و مسكن است گفته شود بهترین مناقب و بالاترین فضایل امیرالمؤمنین ع آیه شریفه مباحله است (قل تالوا ندع ابنا و ابناكم و نسا و نساكم و انفسنا و انفسكم ثم ننتهل فنصل لمة الله على الكاذبين)

در بحار از فصول شیخ مفید روایت کرده مأمون بگردد حضرت رضاع عرض کرد خبر بده مرا از بزرگتر فضیلتی که از برای امیرالمؤمنین ع است که قرآن دلالت میکند بر او؟

حضرت فرمود فضیلتی است که در آیه مباحله است که خداوند میفرماید (فن حاجك فيمن بعد ماجاكك من العلم قل تالوا ندع ابنا و ابناكم و نسا و نساكم و انفسنا و انفسكم ثم ننتهل فنصل لمة الله على الكاذبين). پس یغیبر ص دعوت فرمود حسن و حسین را که دو پسرش بودند و دعوت فرمود فاطمه زهراء را که در اینورد نسا نش بود و دعوت کرد علی ع را پس علی نفس یغیبر ص بود بحکم خداوند هروجل، پس ثابت شده که نیست احدی از خلق خدا اجل و افضل از یغیبر ص پس واجب است که احدی اجل و افضل از نفس یغیبر ص نباشد بحکم خداوند هروجل

مأمون عرض کرد آیا نیست که خداوند (ابنا و ابنا) را بلفظ جمع آورده و حال آنکه مدهو دو فرزند و (نسا و نسا) را بلفظ جمع آورده و حال آنکه فاطمه زهراء یکنفر است پس چه استبعاد دارد که مراد از (انفسنا) هم نفس یغیبر ص تنها باشد حقیقه دون غیرش پس از برای امیرالمؤمنین ع این فضیلت نخواهد بود

حضرت فرمود اینکه تو گفتی صحیح نیست چون باید شخص داهی غیر باشد و نشود شخص داهی خود باشد چنانچه نشود شخص آمر خود باشد پس ثابت شد که مراد از (انفسنا) در آیه شریفه علی ع است که نفس یغیبر ص است؛ مأمون گفت جواب سؤال من داده شد

از جناب نظام العلماء تبریزی در کتاب شهاب ثاقب روایت شده مأمون از حضرت رضاع سؤال کرد دلیل بزرگت جلت امیرالمؤمنین ع چه چیز است فرمود آیه (انفسنا)، مأمون گفت (لولانا نسا) فرمود (لولانا ابنا)

شاید مراد این باشد چون بنی (نسا) را جمع فرموده و مراد شخص حضرت فاطمه زهراء است پس بقرینه مقابله باید مراد از انفسنا و جاننا باشد پس دلیل تام نیست حضرت فرمود (لولانا ابنا) بنی مراد از انفسنا و جاننا باشد پس ابنا را نباید ذکر میکرد

در بحار میفرماید (لا احد یعدی دخول غیر امیرالمؤمنین ع و زوجته و ولده علیهما السلام البهالة و هذا يدل على غاية الفضل و علو الدرجة التي لا یلینه احد انجله الله سبحانه نفس الرسول ص و هذا ما لا یادیه احد ولا تحاربه و ما یضده فی الروایات ما صح عن النبی ص انه سئل عن بعض اصحابه قال له قائل ضلی ع فقال ص انما سئلتنی عن الناس ولم تسئلنی عن نفسی - انتهى)

و مسکن نیست مراد از (انفسنا) خود یغیبر ص باشد چون جائز نیست که انسان خود را بخواند پس غیر داهی است، بلکه معلوم شد علی ع جان یغیبر ص است باید تمام صفات و اخلاق یغیبر ص در علی باشد الا النبوة، چنانچه فرمود (علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی)

در انوار نعمانی روایت فرموده در غزوة خندق وقتیکه حضرت امیر ع عمرو بن عبدود را بقتل رسانید یغیبر ص فرمود (ضربة علی ع یوم الغنم افضل من عبادة التلبین)

ملاحظه فرما یکدست بلند کردن و فرود آوردن افضل است از عبادت جن و انس، چون خداوند نظر فرمود بر اسرار وجود امیرالمؤمنین ع و بجزه و کشر دید دو این تحمل منظور و مطلوبی

بیر رضای الهی نداشت و تقریباً الی الله 'ین کوه کفر را بخاک هلاک انداخت

محمد بن ادريس شاهي رحمه الله

لو ان المرتضى ابدى محله لعن الناس طراً سجداً له كفى في فضل مولانا علي ع
وقوع التاك فيه انه الله ومات الشاهي وليس يدري علي ربه ام ربه الله
وقال آخر فيك يا عجوبة الكون غدا الفكر كليلاً انت حيرت ذوى اللب وبلبلت العقولا
كلما قدم فكري فيك شبراً فرميسلاً ناكماً يبطط في عيباه لا يهدى سبيلاً

وقال آخر بالفارسي

تو می آن قطعه بالای فاه فوق ایدیهم که درگاه تنزل نعت بسم الله را با می
وقال آخر گرنودی باه بسم الله یای بوتراب کج کلایها نکردی بر سر ام الكتاب
وقال آخر سابه ییشیر ندردهیچ میدانی چرا آفتابی چون دل سایه ییشیر است

فصل سوم

در ذکر اجمالی از فضایل و کمالات حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (س)

و در این پنج امر است

امر اول - در اشاره اجمالی بمراتب علمیه آن مقدسه

در بهار از عیون المعجزات روایت کرده عمار یاسر سلمان گفت ای سلمان ترا خبر بدمم به امر صیبهی سلمان گفت خبر بده، عمار گفت حاضر بودم خدمت امیر المؤمنین (ع) که داخل شد فاطمه زهراء (س) چون علی ع را دید عرض کرد نزدیک یا تا ترا خبر بدم یا آنچه بود و آنچه هست و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، عمار گفت دیدم امیر المؤمنین ع بطریق فقرا برگشت و داخل شد به ییشیر ص فرمود نزدیک یا یا ابوالحسن، پس نزدیک شد، ییشیر ص فرمود تو بمن خبر میدی یا من بنو خبر بدمم عرض کرد حدیث شنیدن از شما نیکوتر است یا رسول الله فرمود گویا بدمم که داخل شدی فاطمه زهراء و بنو چنین و چنان گفت عرض کرد نو فاطمه از نور

ماهست، فرمود آیا نیدانی پس علی سجده شکر نمود

عمار گفت امیر المؤمنین ع از نزد ییشیر بیرون شد و داخل شد فاطمه زهراء منم داخل شدم مقدسه فرمود رفتی خدمت بدمم که خبر بدهی یا آنچه من گفته بودم فرمود چنین بود یا فاطمه الخ

در بهار از تفسیر حضرت عسکری روایت کرده

حاصل روایت آنستکه زنی آمد خدمت صدیقه طاهره (س) عرض کرد من والده پیری دارم و مسائلی بر او روی داده در امر نمازش و مرا فرستاده که از شما سؤال کنم، مسئله سؤال کرد مقدسه جواب داده مسئله دیگر سؤال کرد باز جواب داد، تا ده مسئله سؤال کرد و مقدسه جواب داد، بعد آزن از کثرت سؤال خجالت کشید، عرض کرد ای دختر ییشیر ص من هما را بشقت انداختم از کثرت سؤال، فرمود سؤال کن آنچه میخواهی آیا اگر کسی اجیر بشود که بار سنگینی ببرد پشت بام بچوس صد هزار اشرفی یا آن شخص گران میآید عرض کرد نه، فرمود من بهر یک از مسئله که جواب میدهم

بشتر از آن اجر میدهم که مابین زمین تا عرش مجید بر از لؤلؤ باشد

شنیدم از پدرم ییشیر ص که فرمود طمائی از شیعیان ما در روز قیامت خلعت داده میشود؛ از

خلعتهای کرامت بقدر تحصیل علم و سیمشان در ارشاد بندگان خدا تا آنکه بیک نفر از آنها هزار هزار حله از نور کرامت میشود. بعد منادی ندا میکند ای کسانی که کفالت کردید ایتم آل محمد را و هدایت نمودید آنها را در زمان اقطاعشان از ائمه دیشان اینها تلامذۀ شما و ایتم ما هستند که شما کفالت از آنها کردید و آنها را هدایت نمودید خلعت بدهید بهر يك از اینها بقدری که از شما اخذ علم نموده تا آنکه بیجای از آنها صد هزار خلعت یوشانند باز آن ایتم خلعت میدهند بکسانی که از آنها تعلیم گرفته اند

و هکذا دو مرتبه خداوند خلعت میدهد بعلما، که کافل ایتم آل محمد ص هستند نصف آنچه را که داده بود و همچنین آنها هم خلعت میدهند بتلامذهشان نصف آنچه اول داده بودند و هکذا بعد حضرت صدیقه طاهره فرمود يك سلك از آن خلعتها افضل است از آنچه خورهدید بر او ناییده هزار هزار مرتبه - اتھی

امر سوم - در اشاره بعفت و حیاء آن مخدومه

در مناقب است که پیغمبر ص بعد از فاطمه فرمود چه خلعت بهترین خلعتهاست از برای زنها، عرض کرد اینکۀ نبیند مردی را و نبیند آنها را مردی! پیغمبر ص او را بسینه چسبانید فرمود ذریۀ جنسها من بسنی

از تفسیر عیاشی از پیغمبر ص روایت شده که باصحاب فرمود چه وقت زن نزدیک میشود به پروردگارش؛ اصحاب ندانستند! چون حضرت فاطمه شنید فرمود وقتی نزدیکتر میشود به پروردگارش که ملازم باشد گوشه خانهاش را پیغمبر ص شنید، فرمود فاطمه پاره تن منست

امر سوم - در اشاره بمراتب زهد این مخدومه مگرمه

در بهار از حینة الواقیه روایت کرده وقتی که این آیه شریفه بر پیغمبر ص نازل شد «ان جهنم لوعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم» پیغمبر گریه زیادی کرد و صحابه هم از گریه پیغمبر ص گریان شدند و ندیدانستند که جبرئیل چه آیه نازل کرده و احدی هم جرئت نکرد که از پیغمبر سؤال کند (پیغمبر حالتش این بود که هر وقت فاطمه را میدید مسرو میشد)

اصحاب رفتند در خانه فاطمه ع دیدند آن مخدومه جو دستاس میکند و میگوید «و ما عند الله خیر و اخی» پس سلام کردند و خبر دادند مخدومه را بنزول آیه و بگریه پیغمبر ص، پس صدیقه طاهره حرکت فرمود و کلیم کهنه بیچود بیچید که دوازده موضع آن از لیف خرما وصلعوار بود چون از خانه بیرون شد چشم سلمان بآن کلیم افتاد گریه کرد و گفت «واحرزناه ان بنات قیصر و کسری لفی السندس و العریر و ابنة محمد ص علیها شلة صوف خلقة قد خیطت فی اتنی عشر مکانا»

پس چون داخل شد بر پدر بزرگوارش عرض کرد یا رسول الله سلمان تحب کرد از لباس من قسم بآن خدائی که ترا مبعوث فرموده بر سالت که پنج سالت در خانه من و علی فرشی نیست بغیر پوست گوسفندی که روزها روی او علوفه بجهت شتر خود میریزیم و شبها همان پوست را بجهت خود فرش میکنیم و بالش زیر سر ما از پوستی است که جوفش لیف خرما هست، پیغمبر ص فرمود یا سلمان دختر من فاطمة زهراء ع (من العیال السوابق) یعنی از گروه پیش افتادگانست

در مهج الدعوات از سلمان فارسی روایت کرده که فرمود ده روز بعد از رحلت پیغمبر از منزل بیرون شدم امیر المؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود سلمان بعد از پیغمبر ص تو بما جفا کردی عرض کردم یا ابا الحسن من بثل شما جفا نمیکنم هیر اینکه حزن من بی پیغمبر ص زیاد است و او مرا

مانع شد از زیارت شما فرمود سلمان برو بنزل فاطمه ع که او مشتاق ملاقات تو است سلمان گفت رفته بغانه صدیقه طاهره دیدم يك قطعه عیابی انداخته اگر بسر می انداخت باهایش مشکوف میشد و اگر باهایش را میبوشانیدسراز نیش مکشوف میشد چون نظرش بن افتاد فرمود سلمان بعد از وفات پدرم بن جفا کردی الخ

در علل الشرایع از امیرالمؤمنین ع روایت کرده فرمود فاطمه زهراء اینقدر مشک آبشانه کشید که در سینه ناز نیش اثر کرده بود و اینقدر دستاس کشید که دست ناز نیش آبله کرده بود و اینقدر جاروب کرده بود که لباسش غبار آلود شده بود و اینقدر آتش زیردیک افروخته بود که جامه هایش سیاه شده بود از دود آتش

در امالی شیخ صدوق روایت کرده پیغمبر ص چون از سفر مراجعت میکرد اول می آمد بنزل فاطمه زهراء. در یکی از اسفار که تشریف برد، آن مغدوره فلاحه و دست بند یا خلخال و گوشواره و برده بجهت درب خانه برای تشریفات قدم بدر بزرگوار و شوهرش مهیا کرد، چون پیغمبر ص از سفر مراجعت فرمود رفت بغانه دخترش صدیقه کبری اصحاب درب خانه منتظر ایستادند بعد از طول زیادی دیدند پیغمبر ص. غضبناک بیرون شد و نشست نزد منبر؛ فاطمه (س) دانست که این تغییر حال پدر بزرگوارش بجهت همین دست بند و خلخال و فلاحه و گوشواره و برده است که تازه درست کرده، آنها را جمع نموده فرستاد خدمت پدرش و گفت سلام مرا ی پدرم برسایند و بگویند اینها را در راه خدا صدقه بدهد؟ هینکه آنها را آوردند خدمت پیغمبر ص سه مرتبه فرمود (فداها ابوها لیست الدنیا من محمد ولا من آل محمد) و اگر دنیا معادل بود نزد خداوند با بال پشه هر آینه شربت آبی بگافری نیداد! بعد برخاست و داخل شد دوبرتبه بصدیقه طاهره (س)

امر چهارم - در مراتب نورانیت آن مغدوره

در بحار از سعید حفاظ دیلمی باسناد خود از انس روایت کرده پیغمبر ص فرمود در بینی که اهل بهشت در بهشت متعینند و اهل جهنم دلا جهنم معذبند ناگاه نوری در غرفات بهشتی ساطع میشود پس بعضی بعضی میگویند این چه نور است شاید خداوند رب العزه مطلع شده است و نظر فرموده بر ما، پس رضوان بآنها بگوید نه ولكن علی ع مزاح نمود با فاطمه ع پس مغدوره تبسم کرد و این نور از تنایای آن مغدوره است!

ایضاً در بحار از شیخ صدوق از حضرت رضا ع روایت کرده فرمود (کانت فاطمة اذا طلع شهر رمضان یشلب نورها الهلال و یضی فاذا غابت عنه ظهر) یعنی وقتیکه هلال رمضان طالع میشد نور فاطمه غالب میشد بنور هلال و مضی میشد هلال چون فاطمه غایب میشد هلال ظاهر میشد نهم مالمیل:

خجلا من نورجیبتها تنواری الشمس بالشفق و حیاء من شائئها یبسط النمن بالورق
در علل الشرایع از ابان بن گفلب روایت کرده بعضرت صادق ع عرض کرد چرا فاطمه را زهراء نامیدند؟ فرمود چون نورش روزی سه مرتبه از برای امیرالمؤمنین ظاهر میشد

وقت نماز صبح مردم در میان فراشان بودند که نور سفیدی در جهراتشان ظاهر میشد قسمی که دیوهای منزلشان سفید میشد مردم تعجب میکردند می آمدند خدمت حضرت رسول آنها را میفرستاد بنزل فاطمه، میدیدند آن مغدوره در میان محراب عبادت نشسته و تمام این انوار از پیشانی او ساطع و لامع است

در نیمه روز ، نور زردی از یشانش ساطع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه . در وقت غروب شمش ، نور قرمزی طالع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه در اهالی شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده از فقرات اوست (فلما سقطت ابي الارض اشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة ولم يبق في شرق الارض ولا غربها موضع الا اشرق منه ذلك النور - الخ)

و خداوند نور مقدس این مغدنه را در قرآن مجید مدح فرموده ، در آیه شریفه « الله نور السموات والارض الخ »

در بحار از سهل همدانی روایت کرده گفت شنیدم از حضرت صادق فی قوله تعالى « الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فاطمة فيها مصباح الحسن و المصباح الحمين في زجاجة كانها كوكب دري فاطمة كوكب دري بين نساء اهل الدنيا يوجد من شجرة مباركة توفد من ابراهيم لاشريقه ولا غربية اي لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد العلم ينفجر منها ولولم تنسه نانور على نور امام بعد امام بهدي الله لنوره من يشاء بهدي الله بالائمة من يشاء »

امر پنجم - در اشارت بمنزلت این مخدوه نزد خداوند و نزد پدر بزرگوارش

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر ع روایت کرده فی قوله تعالى « وانها لاحدى الکبر تدبراً للبشره قال یعنی فاطمه . در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود (انا انزلناه فی ليله القدر الليلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر وانما سبت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها)

یعنی مراد از (ليله) فاطمه زهراست و مراد از (قدر) ذات مقدس الهی است پس کسیکه فاطمه را بشناسد حق معرفت پس بتحقیق که درک کرده ليله القدر را ، یعنی چنانکه ليله القدر را کسی نمیداند بغیر پیغمبر ص و ائمه اطهار ، همچنین فاطمه ع را هیچکس نشناخت بغیر پیغمبر ص و ائمه اطهار ، لذا در آخر روایت میفرماید فاطمه ع را فاطمه نامیدند چون خلق مقطوع شدند از شناختن آن مغدنه . در اصول کافی است که نصرانی از حضرت موسی بن جعفر سؤالاتی کرد :

منجمله گفت خبریده مرا از کتابی که نازل فرموده بر محمد ص و فرمود (حم و الکتاب السبین انا انزلناه فی ليله مبارکه انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم) تفسیر این چه چیز است در باطن؟ فرمود اما « حم » محمد است و او در کتاب هود است که نازل شده بر او و او مقوس - الحروفست . و اما کتاب همین امیر المؤمنین است . و اما ليله مبارکه فاطمه زهراء است الخ در مناقب از امی ذر روایت کرده که حضرت فاطمه دید سر علی بالای زانوی کنیزی است که برادرش جناب جعفر با چهار هزار درهم هدیه آورده بود خدمت آن بزرگوار ، فاطمه عرض کرد آیا اذن میدهی بروم بسنزل پدرم پیغمبر ص فرمود اذن دادم . فاطمه وارد شد به پیغمبر ص پیغمبر ص فرمود دخترک من آمده که شکایت از علی بکنی گفت بلی قسم برب کعبه . فرمود برگرد و سه مرتبه بگو (رغم انفی لرضاک) چون برگشت و این سخن را بعلی عرض کرد حضرت امیر فرمود فاطمه رفتی که شکایت مرا نزد حبیبم پیغمبر ص بنمائی شاهد میگیرم خدا را که جابه را آزاد کردم در راه خدا و چهار هزار درهم صدقه باشد از برای ققرای مسلمین

بعد علی او را ده کرد برود خدمت پیغمبر ص ، دو مرتبه جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد خداوند بتو سلام میرساند و میفرماید بعلی بگو ما تمام بهشت را بتو دادیم چون آن کنیز را ببخت خوشنودی

فاطمه آزاد کردی! و چهار هزار درهم صدقه دادی، پس هر که را میخواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر که را بخواهی بسفوف من از جهنم خارج کن، بدر آنوقت امیرالمؤمنین ع فرمود انانقسم الجنة والنار در عاشر بجماد از امالی شیخ طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود (ان الله امر فاطمة ربع الدنيا و ربعها لها و امرها الجنة والنار تدخل اعدائها النار و تدخل اولیائها الجنة و هی الصدیقة الكبرى و علی معرفتها دارت القرون الاولى) و معنی نیست عظمت این عبارت اخیره **اعلی فضیلت این معذره** گویا این روایت شریفه باشد

در عیون از امیرالمؤمنین ع روایت کرده پیغمبر ص فرمود باعلی رجال و بزرگان قریش بین تمرض کردند که ما بخواستگاری فاطمه آمدیم و او را بها تزویج فرمودی و بعلی تزویج فرمودی من بآنها گفتم والله من شما را منع نکردم و بعلی تزویج نکردم بلکه خداوند شما را منع کرد و بعلی تزویج فرمود . پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خداوند جل و جلاله میفرماید (لولم اخلق علیاً لساکن لفاطمه ابنتک کفوعلی و جه الارض آدم فمن دونه)

یعنی اگر من علی را خلق نیکردم از برای فاطمه دختر تو کفو وهم دوشی نبود روی زمین از آدم گرفته و بعد او . (مراد عدم کفویت است با قطع نظر از موانع دیگر) از این روایت استفاده میشود اضلیت این معذره از جمیع انبیاء و مرسلین بعد از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش - چه خوب گفته برمی :

ولها جلال لیس فوق جلالها الا جلال الله جل جلاله و لها نوال لیس فوق نوالها الا نوال الله هم نواله **قائمی گفته** سوم بتول که از دور باش عصمت او بسوی مدحت او ره نیبرد اوها **وفالی میگوید :**

حق چه ندید همسرش در همه مسکنات از آن لازم و واجب آمدش خلقت حیدر آورد در بجماد از کشف الفمه از مجاهد روایت کرده پیغمبر ص بیرون شد در حالتیکه دست فاطمه در دستش بود فرمود هر کس این دختر مرا میشناسد میشناسد و هر که نشناسد این دختر فاطمه بنت محمد است و او بارة تن منست و قلب و روح منست که بین دو پهلوی منست هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده

و از حدیث روایت کرده که پیغمبر ص بغواب نبرفت تا آنکه مبیوسید صورت فاطمه و بین دو پستان فاطمه را . از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده فرمود کان النبی ص لاینام لیلۃ حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمة . از امالی شیخ صدوق از عایشه روایت شده قالت مارأیت من الناس احداً اشبه کلاماً و حدیثاً برسول الله من فاطمة کانت اذا دخلت علیه ربح بها و قبل یدیهما و اجلسها فی مجلسه و اذا دخل علیها قامت الیه فرجت به و قبلت یدیه الخ

فصل چهارم

در اجمالی از صفات و اخلاق کریمه حضرت مجتبی ع

در این فصل نیز پنج امر است

امراول - در اشاره به مراتب علمیه آن بزرگوار

در تفسیر علی بن ابراهیم باسناد خود از حضرت صادق (ع) از پدرانش روایت فرموده که

حاضش و مخلصش اینست: چون پادشاه روم شنید مخالفت معاویه را با امیرالمؤمنین (ع) و اینکه هر دو خروج کرده‌اند و مدعی سلطنت شده‌اند، سؤال کرد این دو از کجا خروج کرده‌اند گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام؛ پادشاه روم بوزرایش گفت تجسس کنی که آیا از تجار عرب کسی هست که این دو را از برای من توصیف نماید؟

پس شخص کردند و نفر از تجار شام و دوفرا از تجار مکه را حاضر نمودند پس وصف کردند علی و معاویه را از برای سلطان روم، بعد بغزانه دار خود گفت آن شکلهایی که میان خزانه است بیرون. یاور بیرون آورد، سلطان بعد از ملاحظه گفت الشامی ضال و الکوفی هاد و معاویه نوشت که اعلم اهلیت خود را بفرست نزد من، عریضه هم بامیرالمؤمنین (ع) عرضکرد اعلم اهل بیت خود را بفرست نزد من که نظر نمایم بانجیل کتاب خودمان و مین نمایم که حق با کیست؟

پس معاویه پسرش یزید را فرستاد و امیرالمؤمنین ع امام حسن مجتبی را فرستاد

چون یزید داخل شد به ابوالاصغر دست ابوالاصغر و سرش را بوسید بعد داخلشد حضرت امام حسن مجتبی گفت «الهدی الی الله لم یجعلنی یهودیاً ولا نصرانیاً ولا مجوسیاً ولا عابداً للشمس والقمر ولا الصنم والبقر وجعلنی خلیفاً مسلماً ولم یجعلنی من الشرکین تبارک الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمین» آن بزرگوار نشست و از جایا سر بلند نیکرد؛ بعد ملک روم این دو را از یکدیگر جدا نمود یزید را بسوی خود خواند و صد و سیزده صندوق که در آنها تائیل یغمبران بود بیرون آورد و آن تائیل را یزید نشان داد و سؤال نمود اینها تائیل کیستند یزید ندانست؛ بعد سؤالات دیگر کرد آنها را هم ندانست. ابوالاصغر حضرت مجتبی ع را طلبد عرضکرد من ابتدا یزید نمودم بجهت آنکه بدانند که شما میدانید آنچه را که او ننیداند و میدانند پدر تو آنچه را که پدر او ننیداند پس من نظر کردم در انجیل و دیدم محمد ص یغمبر است و علی ع وزیر اوست و دیدم در میان اوصیاء که پدشاه علی وصی یغمبر ص است

حضرت مجتبی ع فرمود هرچه میخواهی سؤال کن از آنچه در انجیل یا در تورات یا در زبور یا در قرآن مجید است تا بتو خبر بدهم انشاءالله

پس ملک آن تائیل و اصنام را طلب نمود پس اول تمثالی که نشان داد در صفت ماه بود فرمود هذه صفة آدم ابوالبشر؛ بعد تمثال دیگری که بصورت خودشید بود نشان داد فرمود هذا صفة حوا، تمثال سوم را نشان داد فرمود هذا صفة شیث؛ تمثال دیگری فرمود صفة نوح است تمثال دیگر فرمود صفة ابراهیم است. و همچنین تمثال یعقوب و یوسف و موسی و داود و شعیب و زکریا و یحیی و عیسی بعد تمثالهایی نشان داد که صورت اوصیاء انبیاء بود، حضرت یک یک آنها را معرفی فرمود، بعد تمثالهایی بصورت مجتبی نشان داد فرمود اینها اشکالی است که صفشان در تورات و انجیل و زبور و فرقان نیست گویا اینها صفت ملوک باشد

بعد سلطان گفت اشهد علیکم یا اهلیت محمد ص انکم قد اعطینم علم الاولین و الاخرین و علم التوراة و الانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و الواح موسی ع، بعد صورتی نشان داد که از او نور تابش میکرد، چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریه زیادی کرد ملک روم گفت چرا گریه کردید فرمود این شکل نازنین جدم محمد ص است بعد حضرت صفات جد بزرگوارش را و عمر شریف او را بیان فرمود، پس ملک گفت ما در انجیل دیده‌ایم جد شما محمد ص یک ملکی صدقه و عطیه میدهد به دو سبطش آیا این عطیه را عطا فرمود حضرت مجتبی فرمود بلی عرضکرد آیا او را بجهت شما باقی گذاردند فرمود نه ملک گفت این اولفته این امت است

بعد ملك سؤال نمود از هفت چیزی که خداوند خلق فرموده بدون آنکه در رحمی جای داشته باشند فرمود آدم است و حواء، و قوچ حضرت ابراهیم که فدا بجهت اسمعیل آمد و ناقة صالح و شیطان و آن حیة که شیطان را میان دهانش داخل بهشت کرد و غرابی که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده . بعد سؤال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرگ بکجا میروند فرمود جمع میشوند در هر شب جمعه نزد صخره بیت المقدس و او عرش الله الادی است. بعد سؤال نمود از ارواح کفار که کجا جمع میشوند فرمود جمع می شوند در وادی برهوت که در طرف یمن است

الحاصل ملك روم نظر نمود بیزید (لع) گفت فهیسی که اینها علمی است نبیداند او رامگر نبی مرسلی یا وصی نبی بیزید ساکت شده . ملك جایزه زیادی بحضرت مجتبی داد و او را اکرام نمود و گفت دعاکن که خداوند دین جدت را بن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است مرا و گمانم که این موجب شقاوت و عذاب دردناک باشد پس بیزید بر گشت نزد معویه

ملك کافلی نوشت بمعویه که کسیکه خداوند باو علم و حکمت آموخته بعد پیغمبر و حکم میکند بتوراة و انجیل و زبور و فرقان و آنچه در آنهاست حق خلافت از آن اوست . و هر یضه نوشت بعلی بن ابیطالب ع که « حق خلافت از آن تست ویت نبوت در تست و در اولادت و یافته ایم در انجیل که کسی که با تو مقاتله کند بر اوست لنت خدا و ملائکه و اهل سوات و اهل ارضین

در بحار از فضایل السادات روایت کرده : حضرت مجتبی ع در سن هفتسالگی حاضر میشد بجلس جدش پیغمبر ص و وحی را میشنید و حفظ میکرد و می آمد خدمت مادرش صدیقه طاهره (س) و آنچه حفظ کرده بود بجهت مادرش تلاوت میکرد . وقتی که حضرت امیر بغانه می آمد میدید صدیقه هاله است بآن آیاتی که جبرئیل نازل کرده سؤال میفرمود از مخدره از کجا این آیات را تلاوت میکنی عرض کرد از فرزندم حسن حفظ میکنم

پس حضرت امیرع یکروز در خانه مخفی شد امام حسن بعد از استماع وحی بغانه آمدنشواشت آن آیاتی که تازه وحی شده بغواند دید قدرت بر خواندن ندارد مادرش متعجب شد عرض کرد یا امامه تعجب نفرما شخصی بزرگی استماع میکند که از استماع او من عاجز از سخن گفتن شدم ؛ در روایتی عرض کرد (یا امامه قل بیانی و کل لسانی لعل سیداً برهانی) یعنی بیان من کم شده و زبان من لال شده گویا سید و آقایی بمن نظر دارد

در جلد چهارم بحار از حضرت باقر روایت کرده (ماملخصه) ابوالاعصر بادشاه روم نوشت بمعاویه و مسائلی سؤال کرد و گفت اگر تو سزاوار خلافت هستی از این مسائل جواب بده معاویه از جواب عاجز شد کسی را فرستاد خدمت امیر المؤمنین ع که از او جواب بشنود و از قبل خود جواب بنویسد : حضرت فرمود (علی بالعسن و العسین و معبد) این آقا زاده ها حاضر شدند ، فرمود یا شامی این دو که حسن و حسین باشند پسران پیغمبرند و معبد پسر من است از هر کدام می خواهی مسئله ات را سؤال کن عرض کرد از این آقا زاده که حضرت مجتبی باشد (که بسن صباوت بود) سؤال میکنم، حضرت مجتبی فرمود هر چه می خواهی سؤال کن

شامی عرض کرد (کم بین العنق و الباطل و کم بین الساء و الارض و کم بین المشرق و المغرب و ما لعین التي تأوی الیها ارواح الشرکین؛ ما لعین التي تأوی الیها ارواح المؤمنین و ما عشرة اشیا

حضرت فرمود بین حق و باطل چهار انگشت است آنچه چشم دیدی حق و آنچه بگوش شنیدی باطل است؛ شامی گفت صدقت فرمود بین آسمان و زمین آه مظلوم و مدبر است ! گفت صدقت، فرمود بین مشرق و مغرب سیریک روز خودشید است شامی گفت صدقت

اما چشمه ای که ارواح مشرکین ساکنند چشمه برهوت است . اما چشمه ای که ارواح مؤمنین مآوی می کنند چشمه سلمی است . اما عثرة که اشدند از بعضی اشد اجسام حجر است اشد از حجر آهن است که سنگ را میشکند اشد از آهن آتش است که آهن را آب میکند اشد از آب آتش است که آتش را خاموش میکند اشد از آب ابر است که آب را حمل و نقل میکند اشد از ابر باد است که ابر را حمل و نقل میکند اشد از باد ملکی است که باد را میفرستد اشد از آن ملک ملک الموت است که ملک را میبراند اشد از ملک الموت موتی است که ملک الموت را میبراند اشد از موت امر خداوند است که مرگ را میبراند

شامی گفت (اشهد انك ابن رسول الله حقاً وان علياً اولی بالامر من معاوية) این جوابها را نوشت برد بشام نزد معاویه او هم فرستاد نزد ابوالاصغر او هم بمعاویه نوشت یا معاویه تکلم مکن بکلام غیر خود و جواب مده بجواب غیر خود و این جوابها نیست مگر از معدن نبوت و موضع رسالت و اما اگر تو یکدرهم بخواهی بنو نعوام داد

امر دوم - در اشاره بمراتب حلم آن بزرگوار

شواهد و اخباری که در باب حلم این بزرگوار وارد شده زیاد است :

در مناقب این شهر آشوب است مرد شامی دید حضرت مجتبی سواره میرود شروع نمود بلمن آن بزرگوار حضرت میچ جوایی ندادند چون فارغ شد حضرت مجتبی اقبال نمود باو و خنده کرد فرمود: (ای شیخ گمان میکنم فریب هستی و شاید بنو شبیه شده حال اگر بما زحمتی داری زحمت را تحمل میکنیم اگر از ما چیزی طلب کنی بنو عظام میکنیم ، اگر راهنمایی بخواهی ما بنو راهنمایی مینماییم اگر گرسنه هستی ما ترا سیر میکنیم ، اگر برهنه هستی ما ترا می پوشانیم ، اگر فقیر باشی ما ترا غنی می سازیم ، اگر منزل نداری ما ترا منزل میدهیم ، اگر حاجتی داری حاجتت را بر می آوریم اگر رحل خود را بیاوری نزد ما و میهمان ما بشوی تا وقت کوچ کردن خود ما خوشنود می شویم چون ما منزل و سیبی و مال کثیری داریم)

چون آن مرد شنید گریه کرد گفت (اشهد انك خليفة الله في ارضه الله يعلم حيث يجعل رسالتك) شما و پدران امیر المؤمنین ع مبنیوس ترین خلق بودید نزد من و الان محبوبترین خلق خدا هستید رحل خود را برد بنزل حضرت مجتبی (ع) و میهمان آن بزرگوار بود تا وقت کوچ کردن و از معتقدین بسبب ایشان شد

گامی است در دانستن مراتب حلم این بزرگوار اینکه در مقاتل الطالبیین از جویره بن اسماء روایت کرده : وقتی جنازه امام حسن ع را حرکت دادند مروان مملون جنازه را بدوش خود کشید امام حسین ع فرمود آیا جنازه امام حسن را حمل میکنی و حال آنکه در حال حیاتش جرعه های غیظ میغوراندیدی و دل او را پراز خون کردی؛ مروان گفت من این ظلم را بکسی کردم که (یوازی حله الجبال) یعنی حلم و برد باری او با گوها برابر بود !

امر سوم - در اشاره بعبادهای آن بزرگوار

از روضة الواعظین روایت شده که حسن بن علی وقتی که وضو می گرفت اندامش مرتض

میشد و رنگ نازپنش زرد می شد گفته شد چرا حالتان تغییر میکند می فرمود سزاوار است بر هر کسی که واقع شود در مقابل حضرت احدیت رنگش زرد شود و اندامش مرتش شود
وقتی که بدرج مسجد میرسید میگفت الهی ضیفک بیابک یا محسن قد اتیک السیء فتجاوز عن
تبیح معانی بجلیل ما عندک یا کریم

وقال الصادق ع (ان حسن بن علی حج خسة وعشرين حبة ما شیاً وقاسم الله تعالى ماله)
وفی روایة (خرج الحسن بن علی من ماله مرتین وقاسم الله ماله ثلث مرات حتی انه کان یعطی
نلا و بسک نلا و یعطی خفا و بسک خفا)
وله ع قل للقیوم بئیر دار اقامة
حان الرحیل فودع الاجابا ان اللدین لقیتمهم وصحبتم صاروا حیما فی القبور ترا با
وله ع یا اهل لذات دنیا لایقاء لها ان القام یظل زائل حق

در مناقب است مردی از حضرت مجتبی ع چیزی سؤال کرد حضرت باو پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد و فرمود حمامی بیارو اینها را بجهت تو حمل نماید و طیلانش را داد گریه حال عمری آمد خدمت آن حضرت ، بهزانه دارش فرمود آنچه در خزانه است باو بده ، در خزانه بیست هزار درهم بود همه را داد باهرایی ، اهرایی هرشکرد ای مولای من ، چرا مرا نگذازدید اظهار حاجت خود را بکنم و مدیعه خود را بیان کنم حضرت این اشعار را انشاد نمود:

نحن اناس نوالنا خذل برتع فیها الرجاء والامل تجود قبل السؤال انضنا
خوفنا علی ما و جه من یسل لو علم البحر فضل نالنا لفاص من بعد فیضه خیبل

امر چهارم - در اشاره یعنی از غراب و معجزات آلبز و سگوار

در مناقب از محمد بن فضال لیسابوری از حضرت صادق ع روایت کرده بضمی حضرت مجتبی هرشکردند چند شا تحمل شدانه از معاویه می فرماید فرمود اگر بغوا هم عراق را شام بکنم شام را عراق میکنم و زن را مرد میکنم و مرد را زن میکنم
مرد شامی گفت کی قدرت این امر را دارد فرمود آنها حیا نیکنی ای زن که میان مردان نشسته ؛ ناگاه دید که زن شده حضرت فرمود خیال تو هم مرد شد و با تو مقاربت میکند و از شما فرزند خنثایی متولد می شود همان قسم که حضرت میگیی فرمودند شد . بعد آمدند خدمت حضرت مجتبی و توبه کردند حضرت دعا فرمود ، هر دو بصورت اولیه برگشتند

در چهارم از حضرت صادق ع روایت کرده : چون حضرت مجتبی ع با معاویه صلح فرمود هر دو نشسته بودند در نضله ، معاویه گفت یا ابامحمد بن خبی رسیده که پیغمبر من تخریس میفرمود خرما های بر درختان را آیا شام علم باین مطلب دارید چون شبیان شما گمان میکنند که از شما علم چیزی مضی نیست فرمود جدم پیغمبر من تخریس میکرد که چند کیل است و من تخریس میکنم که چند حد است

معاویه گفت در این نضله چند حد خرما هست فرمود چهار هزار و چهار دانه خرمای نارس است . معاویه امر کرد که خرماها را ببینند و بشمارند ، چون چیدند و شمرند چهار هزار و سه دانه بیرون شد ، حضرت فرمود واقه من دروغ نگفتم ، پس نظر کردند دیدند یکدانه خرما در دست عبد الله بن عامر بن گریز است

بعد فرمود اگر نبود که تو کافر می شوی هر آینه بتو خبر میدادم آنچه خواهی نمود ، واقه تو زیاد را ملحق میدرت میکنی و حجر بن عدی را بقتل میرسانی و حمل می شود بسوی تو سرها از

شهری شهری. همین قسم هم شد زیاد بن ابیه را پیدش ملحق کرد و حجر بن عدی را بقتل رسانید و سر عمرو بن حنق را حمل نمودند بشام نزد معاویه

در مدینۀ المعاجز از محمد بن جریر طبری باسناد خود از جابر روایت کرده گفت دیدم حسن بن علی را در هوا و سه روز غایب شد بعد از سه روز از آسمان نازل شد و بر او بود سبکت و وقار، فرمود رسیدم بآن مقامی که رسیدم

از این روایت مقام شامخی از برای آن بزرگوار ثابت میشود

امر پنجم - در اشاره به تمجید و تجلیل پروردگار و حضرت

خاتم النبیین س از آن بزرگوار

قال الله تعالى (يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمة و بجزل لكم نوراً تشون به)

فی المناقب عن الصادق ع (قال الكفلين الحسن والحسين والنور علي ع)

و قال تعالى (مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان فبأى آلاء ربكما تكذبان يخرج سهما للؤلؤ والمرجان)

فی المناقب عن الصادق ع قال (علي وفاطمة جبران عبقان لا يبغي احدهما علي صاحبه)

و فی روایةٔ ينسبها برزخ (رسول الله س) يخرج منها اللؤلؤ والمرجان (الحسن والحسين ع)

وقال تعالى (والتين والزيتون)

فی المناقب عن موسى بن جعفر ع فی تفسير (والتين والزيتون) قال الحسن والحسين ع و

(طور سين) قال علي بن ابي طالب ع و (هذا البلد الامين) قال محمد س

در امالی شیخ صدوق از حضرت یغبر س روایت کرده : چون روز قیامت بشود خداوند

زینت میدهد عرش مجید خود را بهر نوع زینتی بعد دو منبر از نور بیاورند که طول هر منبری صحیح

باشد یکی را بسین عرش مجید گذارند و دیگری را بیسار عرش جدمحسن ع بربك منبر نشیند و حسین ع

بربك منبر و خداوند زینت میدهد باین دو عرش خود را چنانچه زینت داده می شود زن بدو گوشواره خود

در مناقب است که اهل قبله اجماع کردند بر آنکه یغبر س فرموده الحسن والحسين امامان

قاما اوقدا. و اجماع نموده اند نیز که یغبر س فرموده (الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة) .

از فضائل سمعالی از همرین خطاب روایت کرده گفت دیدم حسین را بردوشانۀ یغبر س بس

گفتم (نعم الفرس لکما) یغبر س فرمود (ونم الفارسان هما)

از یغبر (ص) روایت شده ان النبي ترك لهما ذوابتين في وسط الرأس مزودتين

یعنی یغبر س دو گیسوی پاته گذارد از برای حسین در وسط سرش

بعضی چنین فهمیدند وقتی که این دو آقا زاده بشانه های نازنین یغبر س سوار می شدند يك

گیسو بچسب میداده و يك گیسو بچسب. و از یغبر س این گیسو روایت کرده که یغبر س شنید

صدای گریهٔ حسین را در حالتی که بالای منبر بود بعد با اضطراب از بالای منبر حرکت کرد فرمود

(ما الولد الا لانتة لقد قت اليها وما معي حنفي) و این عبارت معمول است بر کمال حلقهٔ یغبر س

باین دونور دیده اش

در کشف الغمّه از ابن عباس روایت کرده گفت پیغمبر ص حسن را بدوش نازنین گرفته بود مردی گفت (نعم المرکب رکبت) پیغمبر ص فرمود (ونعم الراكب هو) الغ

فصل پنجم

در بعضی از فضائل و اخلاق کریمه حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء

اگر چه فضایل این بزرگوار شنیدنی نیست

در مناقب این شهر آشوب از عبدالعزیز بن کثیر روایت کرده : جماعتی آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء ع مرض کردند خبر بد ما را بفضایل خود ؟ فرمود شما طاعت ندارید ششین آنرا شما از من دور شوید تا بیضی از شما بشمّه از فضایل خود اشاره کنم اگر طاعت آورد شما را خیردار میکنم، آن جماعت دور شدند و یک نفر از آنها باقی ماند ، حضرت با او تکلم فرمود ؛ حتی دهش و و له ولا یجیب احداً وانصرفوا ، یعنی تا آنکه آن شخص مدهوش و حیران شد و جواب نداد احدی را و همه مراجعت نمودند انتهی (ولکن مالا یدرک کله لا یترک کله)

در این فصل نیز پنج امر است

امر اول- در اشاره به مراتب لورائت و علمیت آن بزرگوار

در مناقب روایت کرده « ان الحسین ع کان یقعد فی المکان المظلم فیبتدی الیه بیاض جینه »

یعنی حسین در مکان تاریکی می نشست و مردم راهنمایی می شدند بنوی پشانی او

در بحار از خراج راوندی از همدان روایت کرده که پیغمبر ص بفاطمه زهراء فرمود .

« اذا احب علی الاشتغال فلا تنسبه فانی اری فی مقدم وجهک ضوء ونوراً وستلین حبه لهذا الخلق »

در بحار از کتاب نجوم سید بن طاووس از کتاب دلائل الامامه طبرسی از حدیثه یعنی

روایت کرده قال سمع الحسین بن علی یقول والله لتجمن علی قتلی طفاة بنی امیه و بقدم مهم عمر بن

سعد وذلك فی حیوة النبی ص قلت له انبأک بهذا رسول الله ص قال لانفایت النبی ص فاشخرته قال علی

علیه وعلیه علی لاتنا نعلم بالکامن قبل کینونیه

امر دوم - در اشاره بیضی تعبیر الی که در قرآن مجید از حضرت سیدالشهداء ع شده

منها تعبیر بمظلوم شده

در عاشر بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده در تفسیر آیه شریفه « و من قتل

مظلوماً قتل جملنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً »

قال ع « هو الحسین بن علی قتل مظلوماً ونحن اولیاه و القائم منا اذا قام طلب بئار الحسین

فقتل حتی یقال قد اسرف فی القتل » در تفسیر روح البیان در ضمن آیه شریفه « ولا تحسبن الذین

قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون »

روایتی نقل کرده و حاصل بعضی از قراتش آنستکه روز قیامت الویه نصب می شود و هر

طایفه تحت لوای محشور می شوند

ولواء الشهداء لعلی ع وکل شهید یکون تحت لواءه وکل زاهد تحت لواء امی ذر و کل مؤذن

تحت لواء بلال و کل مقتول ظلماً تحت لواء الحسین بن علی رضی الله عنهما - فذلک قول الله تعالی

«یوم ندموا کل اناس بامامهم»

و منها تعبیر بذبح عظیم شده

در عیون از حضرت رضا ع روایت کرده که چون مأمور شد حضرت ابراهیم که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی را که جزیل از آسمان آورده بود ذبح کند ابراهیم تنها و آرزو فرمود که پسرش اسمعیل را ذبح میکرد تا آن تو باهاییکه پدر داده می شود از ذبح اعز اولادش را بدست خود با داده شود، پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزد تو کیست ؟ عرض کرد یارب خلق نکرده خلقی را که محبوبتر باشد نزد من از حبیب محمد ص . خطاب رسید او را بیشتر دوست میداری یا جان خودت را، عرض کرد او محبوبتر است نزد من از جان خودم. خطاب رسید اولاد او را بیشتر دوست میداری یا اولاد خود را عرض کرد اولاد او را. خطاب رسید ذبح اولاد او ظلاً بدست دشمنان بیشتر دلت را می سوزاند یا ذبح پسر خود را بدست خود در طاعت من؟ عرض کرد ذبح اولاد او بدست دشمن قلب مرا بیشتر می سوزاند . خطاب رسید ابراهیم ، طایفه که گمان میکنند از امت معتمدند حسین پسر او را ظلاً و عدواناً بقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند و مستحق می شوند باین سخط و غضب مرا. پس ابراهیم قلبش سوخت و جزع نمود و گریه نمود!

خطاب رسید یا ابراهیم من فداء نمودم جزع ترا بذبح اسماعیل بدست خود بجزع تو بر حسین و واجب نمودم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان . اینست قوله تعالی:

« و فدیانه بذبح عظیم ولا حول ولا قوة الا بالله »

بعضی گفتند که رتبه و مقام فدا شونده باید کمتر باشد از رتبه کسی که فدای او می شود و حال آنکه رتبه حضرت سیدالشهداء ع مسلماً بیشتر است از رتبه حضرت اسمعیل

جوابش آنستکه حضرت سیدالشهداء ع فدای جد بزرگوارش حضرت خاتم النبیین ص و ائمه مصومین ع شده چون تمام اینها از نسل حضرت اسمعیل ذبیح الله اند و محتملت که فداء بحنی تویض باشد یعنی ما معاوضه کردیم اسف والم ترا در ذبح پسر اسمعیل بجزمی که او اجل و اشرف و اعظم تو با هست که جزع و گریه بر حسین مظلوم باشد.

و منها تعبیر نفس مطمئنه شده

در عاشر بعمار از گنز گرا حکی از حضرت صادق روایت کرده فرمود بخواهید سوره الفجر را در فرائض و نوافل خود بدرستی که او سوره حسین بن علی ع است . ابواسامه حاضر بود عرض کرد او چگونه سوره حسین بن علی است خاصه ؟ فرمود آیا نشنیده که خدا می فرماید (یا اینها النفس المطمئنه) الا یه - مقصود حسین بن علی بن ابیطالب ع است و اوست نفس مطمئنه راضیه مرضیه و اصحاب او از آل محمد راضی هستند از خداوند تعالی روز قیامت و خداوند هم از آنها راضی است و این سوره درباره حسین و شیعه او و شیعه آل محمد است خاصه و کسی که مداومت نماید قرائت و الفجر را خواهد بود با حسین بن علی ع و در درجه او در بهشت ان الله عزیز حکیم

و منها تعبیر بموئوده شده

در عاشر بعمار از کامل الزیاده از حضرت صادق ع روایت شده فی قوله تعالی: «و اذا الموءوده سلطت بای ذنب قتلت» فرموده این آیه نازل شده درباره حسین بن علی امر سوم - در اشاره بمعجت حضرت خاتم الانبیاء (ص) بآن پزرگوار در مناقب از ابن عمر روایت کرده گفت ینبیر ص بالای منبر مشغول خطبه خواندن و موعظه

بود که حسین وارد شد، پای نازنین او بجامه اش پیچیده شد بروی زمین افتاد. پیغمبر از منبر فرود آمد حسین را بسینه چسبانید فرمود قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنة و اللی نفسی بیده مادریت انی نزلت من منبری

حاصل معنی آنستکه خدا بکشد شیطان را اولاد قلب را مفتون میکند قسم بآن خدای که جان من بدست اوست که من بی اختیار از منبر فرود آمدم. و از یزید بن ابی زیاد روایت کرده گفت پیغمبر من از منزل هایشه بیرون شد و عبور فرمود از درخانه فاطمه زهرا، ع شنید که حسین گریه میکند، فرمود (الم تملی ان بکاهه بوذینی) یعنی ای فاطمه آیا نبدانی که گریه حسین قلب مرا اذیت میکند و از این حاجه و زحمتی روایت کرده که پیغمبر من دید میان کوچه حسین با اطفال بازی میکند از اصحاب مقدم شد دست گشود که حسین را باغوش خود بگیرد حسین هم با نظر طرف و آنطرف فرار میکرد پیغمبر من حسین را گرفت یکدست زیر زنج حسین گداورد و یکدست پشت سر نازنینش او را بغود چسبانید و صورتش را بوسید فرمود (انا من حسین و حسین منی احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط). در مستدرک از کتاب مظهر الغراب جناب سید خلف والی حویزه پدو جناب آقا سید علی که هر دو از اجله علمای اعلام بودند نقل میکنند که روایت شده از ام الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب مرضه حضرت سیدالشهدا، ع گفت پیغمبر من حسین را از من گرفت در ایام رضاعتش و او را حمل کرد پس حسین ع بدامن جدش بول کرد!

ام الفضل او را بسن و جبر از پیغمبر من گرفت که حسین ع گریه کرد پیغمبر من فرمود:

(مهلبا ام الفضل ان هذه الاراقه الماء يطهرها فای شیء یزیل هذا البیار من قلب العسین)

یعنی این ریخته شده را آب تطهیر میکند پس چه زایل میکند این غبار را از قلب حسین

در عاشر بعمار از ابی عباس روایت کرده گفت خدمت پیغمبر من بود ابراهیم پسر خود را بزانونی چپ خود نشانیده بود و حسین را بزانونی راستش گاهی حسین را می بوسید و گاهی ابراهیم را. جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد ص پروردگارت سلامت میرساند می فرماید من جمع نیکنم بین این دو پسر باید یکی را فدای دیگری کنی پیغمبر من بصورت ابراهیم و حسین نظر نمود گریه کرد و فرمود مادر ابراهیم کنیز است اگر او از دنیا برود محزون نمی شود براو غیر من و مادرش - و مادر حسین فاطمه زهرا است و پدرش علی اگر از دنیا برود من محزون می شوم و پدر و مادرش نیز محزون می شوند من اختیار نمودم حزن خود را بر حزن این دو، فرمود جبرئیل من ابراهیم را فدای حسین نمودم پس ابراهیم بعد از سه روز از دنیا رفت بعد که پیغمبر من حینش را میدید او را می بوسید و گاهی بسینه می چسبانید و می فرمود فدیت من فدیته بانی ابراهیم

و ایضا در عاشر بعمار از کامل الزیاده از حضرت باقر ع روایت کرده وقتی که حسین بجهدش وارد می شد با امیرالمؤمنین ع می فرمود یا علی اسکة یعنی حسین رانگه بدار امیرالمؤمنین (ع) او را نگه میداشت و پیغمبر من او را می بوسید و گریه میکرد

حسین عرض کرد یا ایه چرا مرا میبوسی و گریه میکنی می فرمود من موضع ششیرها را میبوسم و گریه میکنم. عرض کرد یا ایه آیا من کشته می شوم فرمود بلی والله تو و پدرت و برادرت کشته می شوی یا ایه قبرهای ماها از یکدیگر دور است فرمود بلی عرض کرد پس که ما را زیارت میکند فرمود زیارت نیکنند ترا و پدر و برادرت را مگر صدیقون از امت من

امر چهارم - در اشاره بمکارم اخلاق سیدالشهدا، ع

اما مقام صد و رضا و تسلسشان کافر است آنکه حضرت حبه الله ع در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید

« لقد هجيت من صبرك ملائكة السموات »

سید بن طاووس در **لهوف و علی بن عیسی** در کشف الغمّه روایت کرده اند که چون حضرت سیدالشهداء ع از مکه معظمه عازم رفتن براق شد خطبه خواند « الصدقه ماشاء الله ولا قوة الا بالله خطا الموت علی ولد آدم مصطفاً قلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع انالاقیه کانی باوصالی ینقطعها صلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیلان منی اکراناً جوفاً واجرة سنبلا معین من یوم خط بالقلم رضائه رضانا اهل البیت نصیر علی بلاه و یوفینا اجور الصابین لن تشذهن رسول الله لسهة وهی مجسومة له فی حظيرة القدس تقر بهم بیت و ینجز بهم وعده من کان باذلائنا مهجته وموطناً علی لقاء الله نضه فلیرحل معنا فانی راحل مصعباً انشاء الله » یعنی زینت داده شده مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند بر دختران جوان و چه چیز آرزومند کرده مرا بگلدشتگان از خود؛ بنقل آرزومندی یعقوب یوسف و اختیار شده برای من مصرهی که من ملاقات میکنم اورا و گویا می بینم اعضاء بدن خود را که جدا میکنند آنها را گرگان بیابانی بین نواویس و کربلا پس بر میکنند از من شکم های خالی خود را و انبناهای گرسنه خود را چاره نیست از روزی که نوشته شده بقلم، رضای خدا رضای ما اهل بیت است صبر میکنیم بر بلائی الهی و میرسد با اجر صابین، بر اکنده نشود از رسول خدا ص پاره تن او و جمع می شود از برای یغیبر ص در منزل قدس روشن می شود با ولدش چشمهای یغیبر ص و وفا میکند بایشان و هدمهای خود را هر کس بدل کند در راه ما خون دل خود را و تسکین دهد بر ملاقات خدا جان خود را حرکت کند با ما که من فردا صبح حرکت میکنم انشاء الله

اما تواضع حضرت امام حسین، در مناقب روایت کرده که حضرت سیدالشهداء ع عبود فرمود بجسی از مساکین که نان پاره ما را بروی جامی گذارده میل میکردند حضرت بآنها سلام کرد آنها حضرت را دعوت نمودند بخوردن غذا، حضرت فرمود اگر اینها صده نمی بود من با شما غذا میخوردم فرمود شما بیاید بنزل من و همجان من بشوید آنها رفتند بنزل حضرت، آنبزرگوار بآنها طعام خورانید و بین آنها را پوشانید و امر فرمود چند درهم بآنها دادند

و اما عبادت حضرت امام حسین ع . در ارشاد هفید است ماحاصله که در هجر تاسوما هجر سعد فریاد زد یا خیل الله ارکب و بالجنة ابشری . حضرت امام حسین ع برادرش حضرت ابوالفضل را فرمود برادر برو بسوی آنها اگر میتوانی از این جماعت مهلت بغواه یک امشبى را و آنها را از ما دفع کن و تأخیر انداز جنگ را تا فردا که امشب ما ناز بغوانیم و دها کنیم و استغفر نایم الخ در مناقب از عبود المجالس از انس بن مالک روایت کرده که حضرت امام حسین (ع) تشریف برد سر قبر جدش خدیجه کبری و گریه کرد و بین فرمود دود عجم از خدمت ایشان انس گفت من از خدمت آقا مضی شدم دیدم حضرت مشغول ناز شد و ناز را طول داد و شنیدم که این مناجات را میکرد:

یا رب یا رب انت مولاه فارحم عیبایک ملجاه یا ذا العالی علیک معتمدی
طوبی لمن کنت انتحولاه طوبی لمن کان خانماً ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه

الی ان قال ره فتودی لیک عیدی وانت فی کنفی وکلا قلت قد هلننا صوتک تشافته ملائکتی
فصحبک الصوت قد سمعناه الی آخره در عاشر بهار از فلاح السائل از ابن عبیدر به در کتاب عقد
الفرید روایت کرده که بعضرت زین العابدین عرض کردند « ما اقل ولد ایلیک » یعنی اولاد پدرت
چقدر کم هستند . حضرت فرمود . من تجب عالمم از هیتقدر اولادی که داود چون پدرم هر روز و

شبی هزار رکعت نماز میکرد

اما شجاعت آن بزرگوار معلوم است که آنحضرت سخاوت و شجاعت را از جدش پیغمبر ص ارب برد. در **خصال از ابی رافع** روایت کرده که حضرت صدیقه طاهره س حسنین را آورد خدمت حضرت پیغمبر ص در مرضی که از دنیا رحلت فرمود عرض کرد با رسول الله ایندو پسران تو هستند باینها چیزی ارب بده، پیغمبر (ص) فرمود اما الحسن فان له هبیتی و سوددی و اما العسین فان له شجاعتی و جودی. شجاعت حضرت سیدالشهداء ع ضرب الثلث شد. در مناقب روایت کرده که روز عاشورا، بحضرت امام حسین عرض کردند داخل شو در حکم پسر عت بزید بن معاویه حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بنی اعطاء الذلیل ولا افر فرار البیید

در بحار از ابی شهر آشوب روایت کرده که در روز عاشورا، حضرت امام حسین با عطشی که داشت و کثرت هم و غش منمک داد « ولم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل وتسع مائة وخسین رجلا سوی المجروحین ». در لهوف است وقد کان یعمل فیهم و قد تکلموا نلثین الفافینهمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر

اما سخاوت حضرت امام حسین ع. در مناقب از عمرو بن دینار روایت کرده گفت داخل شد حضرت سیدالشهداء ع بز اسامه بن زید در مرض موتش اسامه گفت واغناه فرمود نم تو چه چیز است ای برادر. عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم، فرمود علی دینک قرض تو بدمه من عرض کرد می ترسم بایرم قرضم ادا نشده باشد، فرمود از دنیا نیروی تا من قرضت را ادا بنمایم
ایضاً در مناقب است که **عبدالرحمن سلمی** بفرزند آن حضرت سوره حمد را تسلیم داد، آقا زاده خدمت پدر بزرگوارش قرائت کرد. حضرت هزار اشرفی و هزار حله بعبدالرحمن عطا فرمود و دهان او را پر از درو جواهر کرد. بعضی بحضرت اعتراض کردند، فرمود از کجا مقابلی میکند اینها احسان او را که تسلیم سوره حمد باشد و انشاد فرمود

اذا جادت الدنيا عليك فجع بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت

فلا الجود یفتنها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا ماتولت

ایضاً در مناقب روایت کرده اعرابی وارد شد بدین طبعه، سوال نمود از کریم ترین مردم مدینه او را راهنمایی نمودند بحضرت سیدالشهداء ع، پس اعرابی وارد مسجد شد دید حضرت نماز میخواند در مقابلش ایستاد و انشاد کرد

لم یخب الان من رجاك و من حرك من دون بابك العلقه
ابوك قد کان قاتل الفسقه لولا النبی کل من اوالکم

پس حضرت نمازش را سلام داد و فرمود قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده عرض کرد چهار هزار دینار. فرمود حاضر کن بعد ردای نازنین از دوش برداشت و دنانیر را میان او پیچیده دستش را از شکاف درب بیرون کرد از خجالت اعرابی و انشاد فرمود

خلعنا فانی الیک معتبر و اعلم بانی الیک ذوشقه
امت سمانا عليك مندها لكن رب الزمان ذو غیر

اعرابی آن درهم را گرفت و گریه میکرد حضرت فرمود آیا عطای مرا کم شردی

عرض کردند لکن متعیر چگونه این دست با این جود و سخا خاک می شود

اعرابی گویا خبر نداشت از شب یازدهم عاشوا !

ایضا در مناقب از شعیب بن عبدالرحمن خزاعی روایت کرده که در روز عاشورا، اسیر جراحتی در پشت نازنین حضرت سیدالشهداء ع دیده شد از حضرت امام زین العابدین ع سؤال کردند فرمود این اثرهبانی است که شبها جهت یوه زنها ویتسها و مساکین حمل و نقل میفرمود

در حاشیه نفس المهموم محدث قمی روایت کرده اهرابی بحضرت سیدالشهداء ع سلام کرد و حاجتی طلب کرد و گفت شنیدم از جد بزرگوار حضرت یغیبرس که فرمود « اگر حاجتی خواستید از یکی از چهار طایفه بخواهید، یا از هرب شریف، یا از مولای کریمی، یا از حامل قرآن یا از صاحب وجه صبیحی »

اما هرب شریف شما مفتخرید بجدتان خاتم النبیین ص، و اما کرم که ذات و سیره شما هست و اما قرآن در بیت و خانه شما نازل شده، و اما وجه صبیح پس شنیدم از جدتان یغیبرس که فرمود « اگر بخواهید نظر کنید بن پس نظر کنید بسوی حسن و حسین ع » حضرت فرمود حاجت تو چه چیز است اهرابی حاجت خود را بروی زمین نوشت فرمود شنیدم از پدرم علی (ع) که فرمود « قیة کل امرء ما یحسنة » و شنیدم از جدم یغیبرس که فرمود « العروف بقدر المصرفة »، يك كیسه اشرفی مهر کرده حاضر نمود و فرمود سؤال میکنم از تو سه خصلت اگر از یکی جواب دادی نك این کیسه اشرفی را بتو میدهم اگر از دو خصلت جواب دادی دو نك او را بتو میدهم و اگر هر سه را جواب دادی تمام او را

هرضکرد سؤال بفرمایید (ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم)

فرمود کدام عمل افضل اعمال است هرضکرد ایسان بعدا فرمود چه چیز نجات میدهد بنده را از مهلكه هرضکرد الثقة بالله فرمود چه چیز زینت میدهد مرد را هرضکرد عطسی که با او حلم باشد فرمود اگر حلم با حلم نباشد هرضکرد مالی که با او کرم باشد فرمود اگر نباشد چه عرض کرد قری که با او صبر باشد فرمود اگر نباشد چه هرضکرد صافه نازل شود و او را بسوزاند پس حضرت تبسم فرمود و صره اشرفی را نزد اهرابی انداخت

و در روایت دیگری است که در میان سره هزار اشرفی بود و خانه شریفش را هم با آن اهرابی داد که قیست نگینش دو بست درهم بود و فرمود ای اهرابی این دینارها را بطلبکار هایت بده و انگشتر را صرف نفقه خود کن اهرابی گرفت و گفت « الله اعلم حیث یجبل رسالت »

و اما فصاحت آن بزرگوار بهترین شواهد اشعار و جزیه آنحضرت است که روز عاشورا با آن شدت گرفتاری و اضطراب انشاد فرمود منها :

كفر القوم و قدما و دبروا من ثواب الله رب العالمین قتلوا قدما علیا و ابنه حسن الخیر کریم الطرفین

الی ان قال ع و ابن سمد قدرمانی عنوه

و منها انا بن علی الطهر من آل هاشم

بجنود کوکوف الهاطلین الخ

کفانی بهذا مفترأ حین اضهر

و نحن سراج الله فی الارض یزهر و فاطم امسی من سلاله احمد

و هسی یدی ذوالجناحین جفر و فینا کتاب الله انزل صادقا

و فینا الهدی و الوحی بالعبید ذکر

و نحن امان الله للخلق کلهم نسر بهذا فی الانام و نهجر

و نحن ولایة العوض نسفی ولاتنا

بکس رسول الله مالیس ینکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و مبنضا یوم القیة یخسر

و منها الموت خیر من رکوب العار

و منها انا الحسن بن علی لیت ان لاشتی

و العار اولی من دخول النار

احی مجالات ای امضی علی دین النبی

امر - پنجم در اسباب و موجبات توسل بآن بزرگوار

منجمله زیارت آن بزرگوار

بدانکه از برای هر يك از عبادات و اعمال خیره آثار و خواصی هست در دنیا یا در عالم برزخ و قیامت بطریق اقتضاء و بشرط عدم مانع نه بطریق علت تامه و ممکنست بعضی از اعمال خیره آثار دنیویه داشته باشد فقط و بعضی اثرش بعد از دخول در بهشت یا در جهنم باشد فقط
و اما عبادتی که اثرش در دنیا و در حال احتضار و در عالم برزخ و محشر و بهشت و جهنم عاید شخص میشود زیارت قبر حضرت سیدالشهداء ع است که در تمام این مقامات آثار خیره دارد که اگر در يك مقام مانع از تأثیرش یافت شود در مقامات دیگر اثر خود را خواهد نمود پس ممکن است گفته شود زیارت آن بزرگوار افضل از تمام عبادات است چنانچه در بکار از کامل الزیاره از ابی خدیجه روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از زیارت قبر حسین ع قال انه افضل ما یکون من الاعمال

اما آثار دنیویه اش زیاد است و ما اختصار میکنیم بذکر بعضی از آنها

در امالی از حضرت باقر ع روایت کرده قال «مروا شیعتنا بزیارة الحسين ع فسان زیارته تدفع الهم والفرق والحرق واكل السبع» و فی روایة اخرى (ورزق رزقا واسما و اتاه الله بفرج عاجل و فی اخرى و كان الله من وراء حوائجهم و کفی ما هم من امر دنیا و انه لیجلب الرزق علی العبد الخ) و در امالی شیخ طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود حسین بن علی در نزد پروردگارش هست و نظر میفرماید بلسگر گاهش و کسانیکه با آنحضرت شهید شده اند و نظر میفرماید بزوارش و او بهتر میشناسد اسماء آنها را و اسماء پدران آنها را و درجات و منزلت آنها را نزد خداوند عزوجل از یک نفر از شما با اولادش و می بیند کسانی را که بر او گریه میکنند و استغفار میکند از برای آنها و از پدرانش سؤال میکند که برای او استغفار کنند و میفرماید هر گاه بدانند زائرین او رجوع میکنند در حالتی که هیچ گناهی نداشته باشند

از این روایت شریفه چنین استفاده میشود که زائرین قبر ابی عبدالله ع در منظر آنحضرت

میباشند در دوردنیا و این فضل و نعمت بسیار بزرگی است

و اما آثار احتضاریه اش در بعضی از اخبار است که خداوند مباشر و متولی قبض روح زوار

آن بزرگوار میشود و در بعضی از اخبار است که ملائکه های رحمت حاضر میشوند در وقت احتضار و مشایب مینمایند جنازه اش را و بر سر قبر او عبادت میکنند خداوند را تا روز قیامت و امه اظهار در وقت احتضار بیالینش می آیند و ملک الموت مهربانتر میشود با او از مادر مهربان چنانچه در روایت (مسم کردین) عنقریب ذکر خواهد شد

و اما آثار وجهتیه اش در بکار از کامل الزیاره باسناد خود از مفضل بن عمر و او از حضرت

صادق (ع) روایت کرده فرمود گویا می بینم تفتی از نور نهاده شده و بر او يك قبه از باقوت قرمز زده شده مکلل بجواهر و گویا می بینم حسین ع بر روی آن تخت نشسته و در اطراف او نود هزار قبه سبز است و گویا می بینم مؤمنین زیارت میکنند او را و بر او سلام میکنند

پس خداوند عزوجل با آنها بفرماید اولیاء من از من سؤال کنید آنچه بخواهید طول کشید

اذیت کشیدن و ذلت شامروز روزیت که سؤال نمیکند از من حاجتی از جوامع دنیا و آخرت مگر آنکه بر آورده میکنند از برای شما و خواهد بود اکل و شربشان از اطعمه بهشتی و شاهد بر آنکه این در عالم رجعت است نه در برزخ و قیامت آنستکه جوامع دنیا در عالم برزخ و آخرت سؤال نمیشود و اما آثار برزخیه اش زیاد است و ما اقتصار میکنیم بذکر يك روايت :

در مزار بعاء از کتاب فلاح السائل از محدثین احمد بن داود بن عقیبه روایت کرده گفت هصایه داشتم معروف و اسس علی بن معد بود گفت در هر ماهی یکمرتبه از کوفه میرفتم زیارت قبر حضرت سیدالشهداء ع چون پیر شدم و جسم ضعیف شد یکنوبت رفتم زیارت آن بزرگوار بعد پیاده رفتم بعد از چند روز که بقبر مقدس حضرت مشرف شدم سلام کردم و دو رکعت نماز زیارت بجای آوردم و خواخیدم ، در عالم خواب آن بزرگوار از قبر بیرون شد فرمود (یا علی ، لم جفوتی وقد گنت لی برا) یعنی ای علی بن معد تو چرا بن جفا کردی و حال آنکه بن مهربان بودی

عرض کردم یا سیدی جسم ضعیف شده و قوه از باهایم رفته و عمرم بآخر رسیده چند روز در بین راه بودم تا خدمت رسیدم ، از شما روایتی نقل کرده اند میل دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرض کردم روایت کرده اند فرموده اید (من زادنی فی حیاته زرته بعد وفاته) یعنی هر کس زیارت کند در حیات خود مرا من هم او را زیارت میکنم بعد از وفاتش فرمود بلی من گفتم و اگر به پیشم زوار قبر من در میان جهنم میسوزد او را از آتش جهنم بیرون میآورم و معتدل است که زیارت نمودن آن بزرگوار زوارش را در میان قبر باشد چه خوب گفته حافظ شیرازی

شبه رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

و اما آثار معشریه اش ایضا اکتفا میشود بذکر يك روايت در ثواب الاعمال از زواره از حضرت باقر ع یا از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود ای زواره چون روز قیامت بشود می نشینند حسین بن علی در سایه عرش مجید و جمع میشوند شیعیان و زوار قبرشان اطراف او تا ببینند از کرامت و نصرت و بهجت و سروری که باو عطا فرموده باندازه که نمیداند وصف او را خبر پروردگار بس بیاید زوارو شیعیان آن بزرگوار را رسولان زوجانشان از حورالعین و بگویند (ما رسولان ازواج شما هستیم و آنها میگویند ما مشتاق شما هستیم و شما آمدنتان را بتأخیر انداخته اید) در جواب بر رسول بگویند (زود باشد که بیایم نزد شما انشاء الله) و اما آثار ناریه اش علاوه بر آنکه سابقا ذکر شد که فرمود « اگر ببینم زوارم در آتش جهنم

ممنبند آنها را بیرون میآورم »

دومزار بعاء از کامل الزیارة از علی بن میمون از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود وقتیکه زوار از قبر مقدس حضرت سیدالشهداء ع مراجعت نمایند ملائکه بآنها بگویند (یا ولی الله گناهان تو آمرزیده شد و تو از حزب خدا و از حزب پیغمبر ص و حزب اهلبیت پیغمبر ص هستی و الله نخواستی دیدن آتش را بچشت هرگز)

و اما آثار چنییه اش در بعاء از کامل الزیارة از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود کسیکه بخواید در جوار پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا ، باشد ترك نکند زیارت سیدالشهداء و حقیر میگوید اعلا درجه بهشتی درجه معد و آل معد است و کسیکه در جوار اینها باشد نیز درجه اش اعلا درجه خواهد بود

و معنی نماند که زیارت حضرت سیدالشهداء ع در اوقات خاصه ثواب مخصوصی دارد و بگمان

حقیر افضل اوقات زیارت آن بزرگوار در شب عاشورا میباشد

در اقبال است که شیخ مفید در کتاب النواریخ نقل کرده که روایت شده کسیکه زیارت کند حضرت سیدالشهداء ع را در شب عاشورا و بیتوته کند نزد قبر او تا صبح حشره الله تعالی ملطع بادم الحین فی جملة الشهداء معه

تنبیه - بدانکه بعضی از ائمه اطهار علماً زیارت قبر امام حسین ع مشرف میشدند و بعضی خفا.

در اقبال سید بن طاووس از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود پدرم (علی بن الحسین) بعد از شهادت پدر بزرگوارش منزلی گرفت برای خود از موی در بیابان و اقامت فرموده بود در او چند سال چون میل نداشت آمیزش با مردم را و از آن منزل میرفت بمراتق زیارت پدر بزرگوار و جداگرم خود و کسی مطلع نمیشد باین مطلب: حضرت باقر فرمود در یک سفر من با پدر بزرگوارم بودم و ذی رومی باما نبود مگر دو نایقه که راحله ما بود و ایضا از عبادت موظفه حضرت امام زین العابدین استرار گریه در مصائب پدر بزرگوارش بود هر وقت قدح آب بدمت نازنین خود میگرفت باندازه گریه میکرد که آب قدح از اشک چشمش مضاف میشد

منجمله گریستن بر آن مظلوم است فعات میشود بذكر يك روایت

در بحار از کامل الزیارة از معصوم بن گردین روایت کرده که حضرت صادق ع باو فرمود یا معصوم تو از اهل عراق هستی آیا مبروی زیارت قبر حسین گفتیم نه چون من مردی هستم مشهور از اهل بصره و در نزد ما کسانی هستند که تا بعد میل خلیفه را و دشمنان ما زیادند از ناصیبان و غیر آنها و من اطمینان ندارم که آنها از من سمایت نمایند نزد والی بصره که از اولاد سلیمانست و او مرا اذیت بنماید فرمود آیا یاد میکنی ظلمهایی را که بجد سیدالشهداء نمودند عرض کردم بلی و گریه میکنم بقسی که اهل من اثرش را در من می بینند پس باز میبانم از طعام خوردن فرمود خداوند رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که شمرده میشوی از اهل جرع بر ما و خوشنودند بغوشنودی ما و محزونند بعز ما، آگاه باش تو میبینی در وقت مرگ حضور پدران مرا و وصیت و سفارش میکنند ملك الموت را درباره تو مهربان تر میشود بتو از مادر مهربان به ولدش پس حضرت گریه کرد و منهم با او گریه کردم، پس گفت (الصدقة اللی فضلنا علی خلقه بالرحمة و خصنا اهل البیت)

یا معصوم، زمینو آسمان گریه میکنند از زمان قتل امیر المؤمنین ع بجهت ترحم بر ما و آنچه گریه میکنند بر ما از ملائکه بیشترند، خشک نشده است اشک چشم ملائکه از زمانی که جد ما را بقتل رسانیدند و گریه نمیکند احدی بجهت ترحم بر ما مگر آنکه خداوند او را بیمارزد قبل از آنکه اشک از چشمش خارج شود و چون اشک بصورتش جاری شود هر گاه بکفطرة از آنرا بآتش جهنم اندازند حرارت آتش خاموش شود بقسی که حرارت از برای آتش جهنم دیده نشود و کسی که کلبش بجهت ما دردناک شود خوشنود میشود در وقت مردن که ما را ملاقات کند و میماند این خوشنودی در قلبش تا وارد شود بر ما بعوض کوثر الخ

منجمله گریانیدن و تپاکی کردن است بر حسین مظلوم

شیخ صدوق باسناد خود از ابی عماره از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود یا ابای عماره در مصیبت جد حسین مظلوم انشاد کن گفت شعری انشاد کردم حضرت گریه کرد

باز انشاد کردم حضرت گریه کرد همین قسم انشاد کردم تا شنیدم صدای گریه هیالات حضرت را از میان منزل، بعد فرمود یا ابای عماره کسیکه انشاد کند در مصیبت جنم حسین ع شعری و بگریاند

پنجاه نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند و بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت - و کسیکه انشاد کند و بگریاند بیست نفر را از برای اوست بهشت - و کسیکه انشاد کند و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند و بگریاند یک نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند مصیبت حسین ع شمری و گریه کند از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند دو مصیبت آنمظلوم و تباکی کند از برای اوست بهشت

ددر مجمع البحرین است در حدیث مناجات موسی (ع) که عرض کرد پروردگارا بچه سبب فضیلت دادی امپ محمد ص را بر سایر امم خطاب رسید بیعت ده خلعت ، عرض کرد آن ده خلعت چه چیز است تا من امر کنم بنی اسرائیل را که عمل کنند خطاب رسید ناز ، زکوة ، روزه ، حج ، جهاد ، جمعه ، جنات ، قرآن ، علم ، عاشورا

موسی عرض کرد یارب عاشورا چه چیز است خطاب رسید گریستن و تباکی کردن است بر سبط محمد ص و مرتبه و عزاداری است بر مصیبت آن مظلوم الخ

و در چند روایت وارد شده (باین مضمون) **دمن بکی او ابکی او تباکی علی العجین**

و حیت الالهة >

منجمله اقامه مجلس عزای آن مظلوم است چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است «واقیت لک الائم فی اعلا علین» در بحار از بعضی از تفاتی روایت کرده که خبر قتل حضرت سید الشهداء ع را یغبر ص باطه زهراء ع فرمود فاطمه ع گریه کرد گریه شدیدی ، عرض کرد یا ایه در چه زمان حسین من شهید میشود فرمود در زمانی که نه من باشم و نه تو باشی و نه پدرش علی ع باشد و نه برادرش حسن ع پس گریه حضرت فاطمه شدت کرد ، عرض کرد یا ایه پس که گریه میکند بر حسین من و که اقامه عزای او را مینماید فرمود یا فاطمه زنه ای امت من بر زنه ای اهل بیت من گریه میکنند و مردان امت من بر مردان اهلبیت من و تجدید میکنند عزای او رادر سالی گروهی بد گروهی تو زنه ای آنها را شفاعت میکنی و من مردانشان را و هر کس گریه کند از آنها بر مصیبت حسین ع دست او را بگیرم و او را داخل در بهشت بنمایم در منتخب از حضرت صادق ع روایت کرده که چون هلال محرم دیده میشد حزن و گریه آن بزرگوار بر مصیبت جد بزرگوارش شدت میکرد مردم اذهر جانبی آمدند و او را تزیین میگفتند بر مصیبت جدش حسین ع گریه و نوحه می کردند با آن حضرت ، چون از گریه فارغ میشد میفرمود یا ایها الناس بدانید که حسین عی اسف و در نزد پروردگارش روزی میخورد و آنحضرت دائما نظر میفرماید بلسگر گاهش و بقتلگاهش و بشهادتی که در نصرت او شهید شده اند و نظر میفرماید بزوارش و بگریه کنندگانش و بکسانیکه اقامه مینمایند عزای او را و سؤال میکند از جدش و پدوش و مادر و برادرش که استخفا نمانند از برای گریه کنندگان و عزرا دارانش

منجمله لباس عزای پوشیدن است در عاشر بحار از کامل از هشام بن سعد روایت کرده

گفت خبر داد مشیبه ماکه ملکی از ملانکه فردوس نازل شد بدربا و بالهایش را بپن کرد بدربا و صبحه کنیو گفت « یا ایها البعاز البسوا اتواب العزن فان فرخ الرسول مذبوح >

در دعه الساکبه از کامل ابن الهمر از زواره از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود ما

اختضبت منا امرأة و لادمت ولا اکتلت ولا رجلت حتی اتانا رأس عبیداه بن زباد الی ان قال ع

وما من بک بیکه الا وقد وصل فاطمه ع و اسعد ما الیه و وصل رسول الله وادی حنانه >

و در منتخب طریحی است که یزید ملعون بعهدهات و عیالات حضرت سیدالشهداء ع گفت

کدام يك از برای شما بهتر است مانندن در شام یا رفتن بدینه فرمودند ما دوست داریم که نوحه و هزاداری کنیم بر حسین ع ، یزید (لع) گفت آنچه میخواهید بکنید و در شام منزلی بجهت مضمرات تخلیه کردو باقی نماند هاشمی و نه قرشی مگر آنکه لباس سیاه پوشیدند و هفت روز هزاداری کردند در اربعین ثقه الاسلام آقامرزا محمد قمی از کامل الزیاره و بعضی از کتب دیگر نقل فرموده که در شام فاطمیات داخل شدند بر امویات بر حالی که آنها لباسهای فاخر و محلی و حلال داشتند چون امویات فاطمیات را دیدند لباسهای فاخره و زینت را از خود کتندند و لباس سیاه پوشیدند و اقامه هرا و سوگواری نمودند الخ

منجمله تذکر از عطش آن مظلوم است و لعن بر قاتلین او بعد از آشامیدن آب در بهار از کامل الزیاره از داود رقی روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق بودم حضرت آب طلبید و آشامید و گریه کردو اشک ناز نیش جاری شد فرمود یاد او دلدن الله قاتل الحسین بعد فرمود نیست بنده که آب بیاشامد پس یادکنه حسین را و لعن کنه قاتل او را مگر آنکه بنویسد خدا تعالی از برای او صدهزار حسنه و معو کند از نامه عمل او صدهزار سینه و بلند کند برای او صدهزار درجه و عطا کند باو نواب آزاد کردن صد هزار بنده و محشور شود روز قیامت > تلج الفؤاد > یعنی باقلب خنک کنایه از آنکه باایمان کامل و راحت قلب

اختتام بدانکه تمام موجبات و اسباب سرور و عیش از برای حضرت

سیدالشهداء ع موجب غم و اندوه بود بلکه تمام دنیا غمخاله امام حسین است

چنانچه در هدیه المعاجز از شرحیل بن ابی عوف روایت کرده چون سید الشهداء ع متولد شد ملکی از ملائکه های فردوس اعلا نازل شد بیعراظم و در اطراف آسمانها و زمینها فریاد کرد (هداه الله السوا ثیاب الاحزان و اظهاروا التضرع و الاشجان فان فرخ معدن مدبوح مظلوم مفهوم) شاید از این جهت باشد که هر چیزی که منسوب بآن بزرگوار است موجب غم و حزن است

منجمله نهنت بولادتش در بهار روایت کرده که خداوند بشارت داد پیغمبر ص خود را بولادت حسین ع بد تعزیت داد او را بقتل آن مظلوم فاطمه فهید که حشیش کشته میشود این بود که بگراحت حمل نمود حسین را ، پس نازل شد (حیلتها کهراً و وضعت کهراً و حمله و فصاله تلثون شهراً) متولد نشد مولودی دروش ماهگی که زنده بماند بغیر عیسی و حسین

و منجمله در اول امر که پیغمبر ص چشمش بعسین ع افتاد موجب حزن و گریه اش شد و حال آنکه عادتاً باید اظهار سرور و خوشحالی بنماید

در عاشر بهار از عیون از اسماء بنت عیسی روایت کرده که چون حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شد پیغمبر ص تشریف برد بغانه فاطمه زهرا (س) فرمود (اسماء هلمی ابنتی) یعنی اسماء فرزنده مرا یاور نزد من اسماء گفت آقا زاده رادر خره سفیدی پیچیدم دادم پیغمبر ص آن بزرگوار اذنان در گوش راست واقامه در گوش چپش گفت او رادر کنار خود نشانید و گریه کرد اسماء عرض کردو پدر و مادری فدای تو شود چرا گریه میکنی فرمود گریه من برای این فرزندهم هست ، اسماء عرض کرد این فرزنده الساعه متولد شده فرمود ای اسماء میکشند او را جماعت بالغیه طایفه بعد از

من خداوند آنها را مشمول شفاعت من نخواهد فرمود و منجمله لباس پوشیدن آن بزرگوار در روز عهده در بهار از بعضی از ثقات روایت کرده و حاصلش آنستکه روز عیدی حسین از جد بزرگوارشان لباس عید خواستند ؛ جبرئیل نازل

هدواز برای آنها دو حله سفیدی آورد عرض کردند باجدا اطفال حرب لباسهای رنگین دارند جبرئیل طشت و ابریق از بهشت حاضر نمود عرض کرد هر رنگ بخواهید من آب میریزم شما شستو بدهید بهمان رنگ ملون میشود حضرت امام حسن ع اختیار فرمود رنگ سبز را و حضرت امام حسین ع اختیار فرمود رنگ قرمز را جبرئیل آب ریخت پیغمبر ص دست مالید لباسشان بهمان رنگی که میخواستند شد پیغمبر ص دید جبرئیل گریه میکند فرمود برادر جبرئیل اطفال من امروز سرورند تو چرا گریه میکنی عرض کرد یا رسول الله جهت آنکه حسن اختیار نمود رنگ سبز را و حسین رنگ قرمز را دانستی چه چیز است

اما حسن چون بدنش در وقت شهادت سبز میشود از شدت زهر لذا رنگ سبز را اختیار نمود و اما حسین چون بدنش در وقت شهادت از خون خضاب میشود لذا رنگ قرمز را اختیار نمود پس پیغمبر ص گریه کرد و حزنش زیاد شد

و منجمله بزبان آوردن اسم شریف حسین در بیعار از صاحب درالینین روایت کرده در تفسیر قوله تعالی (فتلقى آدم من ربه كلمات) فرمود آدم در ساق عرش اسماء شریفه خسه طاهره را دید، پس جبرئیل تلقین کرد بحضرت آدم گفت بگو (یا حیدر بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطمه بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان) پس آدم چون اسم حسین را بر زبان جاری کرد اشکش ریخت و قلبش خاشع شد گفت یا ابا جبرئیل در ذکر اسم پنجی قلبم شکست و اشکم جاری شد عرض کرد ای آدم این سرت مصیبتی بییند که تمام صائب دنیا در نزد مصیبتی او کوچک باشد فرمود چه مصیبت می بیند عرض کرد (یقتل عطشاناً قریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر ولا مین ولو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یعول العطش بینه و بین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسوف و شرب الحتوف فیدبح ذبح الشاة من قناه)

و در احتجاج طبرسی از سعد بن عبدالله اشعری روایت کرده که از جمله سؤالاتی که از حضرت حجة الله المنتظر الهدی ع نمود این بود که خبر ده مرا از تضریر (کهیمص)

فرمود این از اخبار غیبی است که خداوند مطلع فرمود باو بنده خود زکریا را وقتی که سؤال کرد از پروردگار که تعلیم نماید باو اسماء خسه طاهره را جبرئیل نازل شد و تعلیم نمود باو اسماء خسه را و زکریا هروقت اسم محمد و علی و فاطمه و حسن را بر زبان مینمود قلبش سرور میشد و غمش برطرف میشد و وقتیکه اسم حسین را بر زبان جاری مینمود گریه راه گلوئی او را میگرفت و نفس بشماره میافتاد بکروز عرض کرد الهی چه میشود مرا وقتیکه اسماء مقدسه آن چهار نفر را بر زبان میریم از هوم و غموم تسلی مییابم، وقتیکه اسم حسین را بر زبان میریم اشکم میریزد و آه من بلند میشود پس خداوند خیر داد باو «کهیمص» - (کاف) اسم کربلا است (هاه) هلاکت هنرت طاهره است (باه) یزید ظالم بحضرت حسین است (هین) عطش آن مظلوم است (صاد) صبر اوست چون زکریا شنید سرور از مسجد بیرون نشد و کسی را نگلدارد نزد او بیاید و مشغول شد بگریه و ناله - الخ

و منجمله شنیدن اسم حسین ع در کامل الزیارة از ابی حمزه روایت کرده گفت هر روزی که حضرت صادق ع اسم نازنین حسین را میشنید آنروز تا شام خندان دیده نمیشد و میفرمود (العسین هیره کل مؤمن ومؤمنة)

و منجمله دخول شهر محرم است در عیون از حضرت رضا ع روایت کرده فرمود ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند در او قتال را و این امت حلال دانستند در این ماه ریختن

خون ما را هتک نمودند حرمت ما را واسیر نمودند ذاری و نساء ما را و آتش زدند خیمه‌های ما را و لغارت نمودند آنچه در خیمه‌های ما بود و مراعات نکردند بجهت پیغمبر ص احترام ما را بدوستی که روز قتل حسین مجروح نمود چشمها ما را و جاری نمود اشکهای چشم ما را و ذلیل نمود عزیز ما را در زمین کربلا و باعت کربوبلا شد تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید گریه کنند گریه کنندگان که گریه بر او گناهان بزرگ را میبرد بعد فرمود پدرم موسی بن جعفر ع همینکه داخل میشد ماه معمر خندان دیده نبیند و اندوه و غمش روز بروز زیاد میشد تا روز دهم چون روز عاشورا میشد آنروز روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و میفرمود امروز استودوی که حسین ع در او کشته شد

منجمله دخول بزمین کربلا درمزار بحار از کامل الزیاره از عبدالله بن میمون
از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود مرور کرد امیرالمؤمنین ع بزمین کربلا با جمعی از اصحابش چون باین زمین رسید چشمهای نا زینش گریان شد بعد فرمود ایست محل خوابانین مرا کبشان و محل فرود آمدن بارهایشان و این مکان ریخته میشود خونهایشان خوبا بعال تو خاکی که ریخته میشود بر روی تو خون دوستان

و منجمله نظر نمودن بقر مقدسش که شش گوشه دارد در بحار از کامل الزیاره
از عبدالله بن حماد بصری از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود در نزد شما فضیلتی است که با حدی بیلت آن فضیلت داده نشده و من گمان نمیکنم که شما معرفت داشته باشید حق معرفت را راوی عرض کرد او چه فضیلت است که وصف کردی و اسم نبردی فرمود زیارت جدم حسین ع است (فانه فریب با وض غرۃ بیکه من زاره و بحزن له من لم یزره و بحرق له من یشده و برحه من نظر الی قبر ابنه تحت درجله الخ

خانمه الخانمه اگر کسی بخواهد فی الجملة بمقامات شامخه و فضایل عالیه

حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) پی ببرد از این روایت شریفه بفهمد

درامالی شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که پیغمبر ص بسزل امسله تشریف داشت فرمودند احدی داخل نشود سید الشهداء ع تشریف آورد و او طفل بود ام سلمه نتوانست از حسین جلو گیری نماید تا داخل شد بر جدش پیغمبر ص امسله هم پشت سر حضرت ابی عبدالله ع داخل شد بر پیغمبر ص دید حسین روی سینه جدش نشسته و پیغمبر ص گریه میکند و در دستش چیزی است که او را حرکت میدهد پس پیغمبر ص فرمود ای امسله ایست جبرئیل بن خیر میدهد که حسینم کشته میشود و ایست تربتی که حسین در این تربت شهید میشود این خاک را نزد خود بگذار هر وقتی که مبدل بخون شد بدانکه حبیب من حسین کشته شده ام سلمه عرض کرد یا رسول الله از خداوند بخواه که این بلیه را خدا از حسین دفع کند ، فرمود از خدا خواستم ، پس وحی فرمود بسوی من که از برای حسین درجه است که (لاینا لها احد من المخلوقین) و از برای او شیعیانی است که شفاعت میکنند و شفاعتشان قبول میشود و مهمی ع از اولاد او است ، پس طویی از برای کسی است که از اولیای حسین ع باشد و شیعیان حسین ع دستگارانند در روز قیامت انتهى قوله ص (لاینا لها احد من المخلوقین) نکره در سیاق نفی مفید عموم است یعنی خداوند در عوض شهادت بحسین درجه و مقامی بدهد که احدی از مخلوقین بآن درجه و مقام نرسند نه از اولیاء و نه از مرسلین و نه از اولوالعزم و نه از اوصیاء و نه از ملامکه مقرین حال آن مقام و درجه چه مقام است معلوم نیست شاید همان چهار چیزی است که در دنیا عوض شهادت بحسین کرامت فرموده

در امامی شیخ طوسی از محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمودند خداوند عوض داد بحسین ع از قتلش اینکه، قرار داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در نزد قبر او و شمرده نبشود ایام زائرین او در رفتن و برگشتن از عمرشان اما آنکه امامت را در ذریه او قرار داده در مناقب از مفضل بن عمر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از آیه شریفه (وجملها کلمة باقیة فی عقبه) فرمود مقصود از این آیه شریفه آنست که خداوند قرار داد امامت را در عقب حسین ع تا روز قیامت عرض کرد چگونه گردید امامت در اولاد حسین ع دون اولاد حسن ع فرمود موسی و هرون هر دو پیغمبر و رسول و برادر بودند پس خداوند قرار داد نبوت را در صلب هرون دون صلب موسی ع الی ان قال ع (وهو العکیم فی افضاله لایستل عابض و هم یستلون) و چون در این امت باید واقع شود آنچه در امم سابقه واقع شده خداوند التمثل بالمثل و التذة بالقذة و موسی اکبر و افضل از برادرش هرون بود مملک خداوند نبوت را در اولاد هرون قرار داد نه در اولاد موسی ع، همچنین در امامت هم خداوند امامت را در اولاد امام حسین ع قرار داد نه در اولاد امام حسن ع

و اما آنکه خداوند شفا را در تربت آن بزرگوار قرار داد اخبار امامیه متواتر است و از جمله مجربانست و اگر در بعضی اوقات تغلف نماید بواسطه عدم شرط یا وجود موانع است چون هر مؤثری با تغلف وجود مانع تأثیر نمیکند و عده شرط تأثیر تربت حسن عقیده است چنانچه از کامل الزیارة از ابن ابی یغفور روایت شده که بعضی از صحابۀ کرام عرض کردند ما با شما که بعضی استفاه تربت نمایند و نفع نبخشند حضرت فرمود لا والله الذی لا اله الا هو ما باخذه احد وهو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به در بحار از امامی شیخ طوسی روایت کرده که ذکر شد در نزد موسی بن عیسی الهاشمی که راضیه غلو کردند در باره حضرت امام حسین ع حتی آنکه تداوی میکنند مرضی هاشان را بترت حسین ع موسی بن عیسی گفت من مبتلا بمرض سختی شدم که اطباء عاجز شدند از معالجه او پس قدری از تربت حسین ع خوردم و مرضم برطرف شد مردی از میغضین گفت آیا از تربت قدری هست نزد تو، موسی بن عیسی قدری از تربت بوی داد آن مرد میغضین تربت را داخل در دبر خود کرد اسهرا، و استحقاقاً فوراً صیحه کشید، النار النار الطلث الطلث، پس طشتی حاضر نمودند آن مرد سرطشت نشست جگر و سپرز و ربه اش میان طشت ریخت. از بوخای نصرانی (طیب) دوا بجهت معالجه اش خواستند گفت احدی نمیتواند او را معالجه کند بجز خداوند و همانشب بجهنم واصل شد پس بوخای زیارت میکرد قبر حسین ع را در حالتی که بدین نصرایت بود و بعد اسلام آورد **اما آنکه خداوند استجاب دعا را در تحت قبه مشوره آنحضرت قرار داد**

در کافی از ابی هاشم جعفری روایت کرده که چون حضرت هادی ع مریم شد فرستاد عقب من و محمد بن حمزه پس محمد بن حمزه سبقت گرفت بر من و مشرف شد خدمت آن بزرگوار، بعد بن خبر داد که حضرت هادی ع مکرر فرمود روانه کنید کسی را که برود بعائر حسینی و برای شفای من دعا کند، ابی هاشم که از محمد بن حمزه شنید به علی بن هلال گفت او گفت چه میکند او بعائر خودش حاضر است ابی هاشم گفت مشرف شدم خدمت حضرت هادی ع فرمود بنشین، نشستم بعد سخن علی بن هلال را بعضی عرض کردند فرمود چرا نگفتی که حضرت رسول ص خانه کعبه را طواف میکرد و حجر الاسود را نبیلم میفرمود و حال آنکه حرمت پیغمبر ص بلکه حرمت مؤمن اعظم است از حرمت خانه کعبه و خداوند امر فرمود پیغمبر ص را که بعره و قوف فرماید اینها مواظبی

هستند که خداوند دوست میدارد که او را در این مواطن یاد کنند و من دوست میدارم که برای من دعا کنند در مکانی که خداوند دوست میدارد در آن مکان دعا کرده شود الخ

اما آنکه ایام زیارت محبوب از عمر زائر نشود شاید مراد اینست که در رفتن و برگشتن ومدت زیارت گناه زائر بر او نوشته نشود و معاصبه با او نشاید و بعضی تاویلات دیگر هم در این فقره کرده اند که اهمی نیست در نقل نیست

و محتمل است که مراد بآن درجه که خداوند مرحمت فرموده که احدی از مخلوقین بآن درجه نرسند توسلات حضرت سید الشهداء ع باشد که هیچ باب رحمتی اینقدر توسل ندارد چنانچه سابقاً گفته شد اینست که جدش خانم انبیین ص فرمود «حسین سفینه نجات هذه الامة»

و محتمل است که مراد بآن درجه که خداوند به آنحضرت عطا فرمود خصوص تباکی باشد چون معنی تباکی چنانچه در (منتهی الارب است) گریه دروغی و اظهار گریه است ولی حقیقتاً گریه اش نیاید این باب رحمت نه زحمتی دارد و نه مایه می خواهد و هر کس میتواند خود را باین وسیله متوسل نماید، و بهشت را برای خود لازم کند و اما سایر عبادات حقیقت لازم دارد، دروغش اثر و نوابی ندارد ولو اجمالاً میره ذمه میباشد بشرط آنکه قصد قربت در آنها باشد چون قصد قربت در تمام عبادات شرط است حتی در تباکی کردن و ربه در آن مبطل و معصیت خواهد بود

حمد و شکر میکنم پروردگار خود را که ختم کتاب منتخب التواریخ باسم مبارک خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء شد مناسب دیدم که در خاتمه چند شعری در مصیبت آن مظلوم را از بزرگان از علمای اعلام نقل نمایم که ختم کتاب بهرانی آنحضرت شده باشد امید بفضل و کرم الهی که مشمول حدیث شریف «من بکی او ابکی او تباکی علی الحنین ع و جبت له الجنة» بشوم مضافاً آنکه این بزرگان از علماء حقوقی براحقتر دارند شاید فی الجمله ادای حقوقشان شده باشد، رضوان الله علیهم اجمعین

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم و منکری فضائلهم و مناقبهم اجمعین الی قیام یوم الدین

للعلام النهم حجة الاسلام والمسلمین آقا میرزا عبدالرحیم النهاوندی طاب ثراه

ای آره بناله ده ای ناله ره به آه	کانتاد راه دختر زهراء بقتلگاه
در بر کشید بیکر پاک برادرش	وز دل کشید ناله جانسوز و الاخاه
بگشود دیده از بی نظاره اش ولیک	بر بست تک سیل سرشکش ره نگاه
گفت ای بخون طیبیده که در آفتاب گرم	خوش خفته که نیست امیدت بانتهیه
ناید ز من رعایت اطفال بی پدر	ناید ز من حمایت زنهایی بی پناه
از لطفه طیانچه بین عارضم کبود	وز ضرب تازیانه نگر بیکرم سیاه
جسم لاغری شده چون کاه و غم چه کوه	انصاف ده چگونه کشد بار کوه کاه

للعلام المقام حجة الاسلام ملا محمد علی فاضل الخراسانی (ره)

صبر آمد گفت ای سلطان عشق عشقها چون جسم و تو چون جان عشق حتم نبود این شهادت مرتسرا حکم فرما باز گردد ماجرا هست در حکمت زمین و آسمان گشته مفادات شما کون و مکان حکم فرما تا که همچون قوم عاد جمله را سازم هلاک از تند باد یا بفرما آورم آتش ز غیب

جمله را سوزم چه اصحاب شعیب
 شاه گفتا من نی خواهم حیات
 رب دیاراً علیها من بشر
 من نه یقوم که گویم و الاسف
 من بلائی دوست را بنیم ولا
 زین سبب گفتم سبقت العالمین
 گشت بیریده ولی نی از قضا
 اکبرم را میفرستم سوی تیغ
 تا شوم شافع بروز دستغیز
 گر نگردم من لگه کوپ ستور
 نرم تر آید بجانم از حریر
 سر بفاکتر نهم با صد سرور
 تا درخت دین از او یابد نمر
 خونبهای عاشقان جز بار نیست
 کربلا بزم گلستان منست
 خوانده حق اینخاک را دارامان
 چشم بگشا نیک بشکر کیستم

یا چه فرعونان نایم غرق نیل
 خواهم از بهر گنجهکاران نجات
 من نه ایوبم که گویم در بلا
 با بلا باشم بعد شوق و شفق
 هر که را افزون بلا آمد ز حق
 چون بلائی کس ندیده اینچنین
 گرچه بایم داد خاتم در ناز
 با مسرت می فسوس و بیدریغ
 گر نیستم من ز پا او نوب تیر
 پس که باشد شافع بوم النشور
 هشتم اندر ناوک بسکن تیر
 تا که گرم آید شفاعت را تنور
 در ره دین میکنم جان را فدا
 مقصد عشاق جز دیدار نیست
 گر نگردم من دغین در ایترمین
 بیشتر از خلقت هفت آسمان
 حجة اللهم ولی عصر تو

باریز منسک چون اصحاب فیل
 من نه نوحم تا بگویم لا تنور
 منستی الضیاع باذالاعلی
 من نهینم هیچ ضری در بلا
 او دبود از سایرین گوی سبب
 گر سر بیعی مظلوم از جفا
 من کنم انکشت و انگشتر نیاز
 راضیم کز نیزه کردم ریز ریز
 پس که باشد شعیبان راستگیر
 آنچنان مستغرق هشمم که تیر
 شد فزون از طفل برستان شیر
 باید این سرگرد آویز شجر
 خونبهای خون من باشد خدا
 نیزه و شمشیر ربعمان منست
 منقلی نبود برای مذنبین
 آنچه پنداری تو من آن بنیم
 می نیازم از تو و از نعر تو

للعالم حجة الاسلام الشيخ محمد الهالندی دامت برکاته

فغان که آنچه نی سرو داشت در چشمتش فلک ز تیشه پیداد کرد در پشته کتش
 بضاک غفقتش دین ز اسب پیل تش سپهر دون ز سلیمان گرفت خاتم و داد بدشت مار به از کین بدست اهرمنش
 بتلگه ره زینب فناد و دید بضاک فناده لاله شمشاد سرو یاسنش چه نور ماه بروی زمین فناد و فکند
 به نسیهر برین شعله آه شعله زش بجهتجوی گل آمد چو بلبل از هه سوی که تا زیر خسی و خار یافت و در چشمتش
 نشست از دل پردرد ناله کرد و گریست
 ز سبیل اشک روان داد غسل آن تن پاک
 بگریه گفت که زهرا کجاست تا نگرود
 نمود عارض گلگون ز لطفه نیلی رنگ

چو جان کشید در آغوش نازنین بدنش
 نداشت معجری افسوس تا کند گفتش
 ز باد کین شده خاموش شمع انجش
 ز ناله زد شرر آستان که آبد دل سنک

وله

سوی سپاه کفر شه می سپاه رفت دین بی بنام آنچه آن دین پناه رفت ز افلاکیان شرار فغان تا زمین رسید
 وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت آه از دمی که عصمت زهرا بقتلگاه باخیل اشک و آه بسروقت شاه رفت
 افتاده دید جسم برادر بخت و خاک زد شعله ز ناله که تامهر و ماه رفت بر سر نهاد دست و به امان فغانداشک
 ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت کی سنگدل ترحمی آخربین ز جود لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت
 زاری نمود و دید که زاری نکرد سود
 اندر جهان قیامت کبری شد آشکار
 در قتلگه دو باره بحال تباہ رفت
 آن دم که شد به نی سر سلطان تاجدار

وله

هجر تو کرد جان برادر خزان مرا وانگه فلک نداد باهی امان مرا جز شام تیره نیست حجابم ز چشم غیر
 جز کعب نی نمانده بر سایبان مرا چون بختم ای عزیز چرا فتنه بخواب بیدارشو مضواه تو خواج جهان مرا!

دلت بکشور دلم ای شه شرد فکند بشان بآب اطفشرا زنهان مرا بنگر که میرندم ازین سرزمین ز جور
هر گزمگو تو خواهر نامهربان مرا دل را کجا تحمل بار فراق تست آید نرفته کاش اجل ناگهان مرا
من زنده و تو با تن صدباره روی خاک هرگز به روزگار نبود این گمان مرا

وله

سوی نجف ز راه وفا کن صبا عبود با هیر حق بگو که شها تا بکی عبود بر خیز و رو بدشت بلاین بخون و خاک
پورت فناده با تن صدچاک و جسم عور حال دلش یا و پیرس از سه شنبه تیر حال تنش یا و بجوی از سم ستور
آگه مگر نه که سرش رفته بر سنان چون نور کردگار که تا به ز نخل طور
آن سرکه دوش وسینه زهر ابدش سریر از خاک سر بر آر و برون آرش از تنور
دستی بزین بیخ که شد دستگیر خصم زینب که دامنش نرسیدی بدست حور
می پرده دختران تو در بزم خاص و عام آل زنا به پرده دیبا به صد غرور
جیعون ز خون دیده روان ساز سیل اشک گاهی ز هنک دختر و گاهی ز مرک پور

وله

شاهی که بود چشم ملک بر جناب او نگرفت کس بوقت سواری در کباب او برزین نشست و جانمیدان شتاب کرد
کاش ایستاده بود سپهر از شتاب او بلبل بناله آمد و گل جامه کرد چاک از ناله سکینه و آه رباب او
از لاله خونچکید ز داهش چه شمع سوخت آگه چه شند ذراع دل یی حساب او آمد میان مرکه با چشم اشک بار
آمی کشید و شد دل عالم کباب او گفت ای گروه بی خبر از روز انتقام شرم از خدا و بیم ز گاه حتاب او
چدم رسول اکرم و مامم بود بتول باهم هلی که کرد نیمی انتخاب او بود از رسول پرورش گاه ارتضاع
خوردیم بجای شیر غذا از لعاب او گرسنگ خاره بد دل آقوم میگذاخت از گفته شرر زن و سوز خطاب او
افشان که رحم دشمن بیاد گر نکرد بر سینه بر آتش و چشم بر آب او آن دیده که هیچ حجابی ز حق نداشت
چون بود سوز تشنگی آمد حجاب او میراب هستی آنچه تمنای آب کرد جز ناوک سه شنبه نیامد جواب او
شد روزگار عالمیان همچو شام تار نا خون گرفت بروخ چون آفتاب او
خفت از جناب دامن خاک آنکه بدمدام دامان مصطفی ز شرف مهد خواب او

وله

سبیرا تا بکی بیداد ای بیدادگر شرمی جنابا هر که کردی، کردی اما این کجا گویم
جنابا هر که کردی، کردی اما این کجا گویم زدی بس دور تا کردی بخون آل یغیبر
بیاد کینه دادی خانان مصطفی ص آخر جوانان هلی را روی خاک افکنده قامت
به ور خود مگرد آویزه هرشی که گم کردی زبانم لال آن جنبر که بوسیدش نبی خستی
سر سلطان دین مهسان شد اما میزبان بنگر که بر یاد ای بیدادگر شرمی
جنابا هر که کردی، کردی اما این کجا گویم زدی بس دور تا کردی بخون آل یغیبر
بیاد کینه دادی خانان مصطفی ص آخر جوانان هلی را روی خاک افکنده قامت
به ور خود مگرد آویزه هرشی که گم کردی زبانم لال آن جنبر که بوسیدش نبی خستی
سر سلطان دین مهسان شد اما میزبان بنگر که بر یاد ای بیدادگر شرمی

وله

شام عاشورا بود امشب نه روز معشر است شام عاشورا بود کلن رستخیز از باد برد
شام عاشورا بود امشب که آه جن و انس شام عاشورا بود امشب که آه جن و انس
شام عاشورا بود امشب که خصم می حیا شام عاشورا بود امشب که خصم می حیا

شور امشب شور معشر نیست شور دیگر است شور امشب شور معشر نیست شور دیگر است
آخر عمر حسین و شام مرک اکبر است آخر عمر حسین و شام مرک اکبر است
سوخت عالم را و دودش تا برش اکبر است سوخت عالم را و دودش تا برش اکبر است
حلقه سان گرد خیام عترت یغیبر ص است حلقه سان گرد خیام عترت یغیبر ص است

آسان را گشته دل پر خون ز تیر آه خلق
دست ما و دامنت ای چرخ فردا را مباد
ای سیاهی خیمه امشب بر میگردد از روزگار
آفتابا ز آه ما فردا به رخ مشکین قباب

کامشپ از بهر خدنگ آماده خلق اصغر است
دست عباس جوان فردا جدا از پیکر است
شاه دین درخسبه امشب شمع بزم خواهر است
دشت بر نامحرّم و زینب سرش می معجز است

وله مخمس

این خیمه کبود نگشت از چه بیستون
سیلاب سان نگشت زمین از چه بیسکون
سلطان مهر چون فتد از تخت سر نگون
زینب چو دید پیکری اندر میان خون

چون آسان و زخم تن از انجش فروز

رعنا قدمی که سرو چمنهای پای بند
بر او ز تیر و تیغ ورا از سم سنده
از پا ز کین فتاده در آندشت هول مند
بی حد جراحی نتوان گفتش که چند
با مال پیکری نتوان گفتش که چون

عیسی دمی بریده سر آغشته در دما
رمحش ستاده چون بچمن سرو خوش نما
بر خاک منصف مهی فتاده از سما
خنجر بر او نشسته چه شهپر که بر هما

پیکان از او دمیده چه موگان که از جنون

هر چند دیده دوخت بر آن پاره پاره تن
ار دل کشیده ناله و زد آه شعله زن
از جان خود ندید نشانی در آن بدن
گفت این بخون طیبیده نباشد حسین من

این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

گلگون قبا نبود شه گلفزار من
نگنشت ساعتی که بد او غمگسار من
هلطسان بخون نبود در شاهوار من
لغنی فروز نرفته که رفت از کنار من

این زخما به پیکر او چون رسید چون

ای دل ز غم بسوز و بر آرد آه آتشین
خاکم بسر مگو که حسین منت این
کاید شمیم جانم از این جسم نازنین
گر این حسین قامت او از چه بر زمین

در این حسین رایت او از چه سر نگون

گر اینگل منت بهارش چرا خزان
گر این نهال من ز چه شد قامتش کسان
گر این مه منت بخاکش چرا مکان
گر این حسین من سر او از چه بر ستان

در این حسین من تن او از چه غرق خون

در این چمن ز جور خس و زحمت گیاه
با گشته میر عقل بلك سرم تپاه
شد نو گلم باین گل پژمرده اشتباه
با خواب بوده ام من و گمگشته است راه

با خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

هر که فشانند بر گل رخسار ژاله
با خود ز فرط حیرت از این ره مقاله
هر دم بلاله داد ز داغش حواله
میگفت و میگرفت که جانسوز ناله
آمد ز خنجر نه ل تشنگان برون

با خواهر ستزده خانون اولیاء
زهرا نه گفت آن گل گلزار اصفیا
سرخیل بانوان سر برده حیا
کی عدلیب گلشن جان آمدی یا

ره گم نگشته خوش نشان آمدی یا

انتهی

بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى

بِاتِّهَامِ رَسِيدٍ

کتاب منتخب التوارخ

من تألیفات العبد المذنب

محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی المشهدی

عفی الله تعالی عن خطیئتهما

واذ اخوان مومنین ملتئمست هستم که بعین رضا و لطف ، نظر باین مجموعه بفرمایند
و امر خطا و لغزشی دیدند بعد العفو و الاغماض اصلاح فرمایند چون حقیر با نداشتن
سرمایه علم و معرفت و قلت توفیق و کثرت موانع کمال سعی و اهتمام خود را بذل نمودم
در نقل از اصول معتمد و التماس میکنم که اگر از این کتاب روایت یا حکایتی نقل
فرمایند لساناً یا کتاباً اسم حقیر و اسم کتاب را ببرند که احقر حیا و میتا بنظر مبارک مؤمنین
بوده باشم و از ادعیه خیریه آنها بهره مند بشوم

وقد دفع الفراغ من تألیفه فی شهر رمضان المبارک سنة تسع و اربعین و ثلث مائة بعد الالف
من الجبهة المقدسة

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد

و آله الطيبين الطاهرين المعصومين

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على محمد و آله سادات الخلاق
اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

وبعد چون ابن احرر محمد هاشم بن محمد علی مغنصری جمع کرده بودم در تعیین قبله غالب بلدان از کتاب بحار و جواهر و حدائق و مستند و مقامح و در آخر رساله ارنه بطبع رسیده و بجهت اهمیت تعیین قبله برای عامه مسلمین بعضی استدعا نمودند که مغنصری از آن بنحو دایره در این صفحه مندرج نمایم

بدانکه در هر بلدی که شخص در آن بلد است که اسم آن بلد در این دایره نوشته شده طریق معرفت قبله آن بلد این است که قطب صحیحی در وسط این دایره بگذارد و خط جنوبی و شمالی قطب را مطابق با خط جنوبی و شمالی دایره بنماید و شخص در آن بلد مستقیماً مواجه آنخانه که آن بلد در آن خانه نوشته شده بایستد لابد مستقبل قبله خواهد بود و بر فرض انحراف باندازه نخواهد بود که مضر بصدق استقبال عرفی باشد چون فتواء صدق استقبال عرفی از برای بید کافی است و وقتی که قبله بلدان مرقومه شناخته شد قبله قراء و بلدان قریبه بآنها نیز معلوم میشود و تفصیلش در رساله مستقی است که ملحق بر رساله ارنه طبع شد

و مخفی نماند عددی که در خانهای فوق بحروف هندسه نوشت شده مقدار انحراف بلدانینسکه در خانهای تحت آن نوشته شده از نقطه جنوب و شمال بغرب و مشرق اعتدالین چون محیط دایره افق را بیصد و شصت درجه مساوی قسمت نموده اند و در این دایره هفتاد و دو خط مساوی زباده مرسوم نشد پس از هر خطی تا خط دیگر پنج درجه است و بلدانی که در هر یک از این پنج درجه است در زیر آن عدد نوشته میشود و بدانکه بلدانی که انحرافشان از نقطه جنوب یا شمال بغرب یا بشرق است از يك درجه تا مشرق پنج درجه در تحت عدد پنج نوشته میشود و بلدانی که انحرافشان از شش درجه هست تا ده درجه در تحت عدد ده نوشته میشود و بلدانیکه انحرافشان از یازده درجه هست تا پانزده درجه در تحت عدد پانزده نوشته میشود و هکذا

د صورت دائره این است

مشرق

